

# مجموعه مقالات

دکتر محمد افغان

مجموعه مقالات، دکتر محمد افنان

از انتشارات عندلیب

طرح روی جلد: میترا رشیدی (ذوقی)

دنداس، اونتاریو، کانادا

۱۶۹ بدیع، ۲۰۱۳ میلادی

شماره بین المللی ۴-۱-۹۸۷۹۵۳۴-۰-۹۷۸

۱۱	۱- سخنی از ره قدرشناسی
۱۲	۲- مقدمه
۱۴	۳- پژوهشی در مبانی احکام در بیان (۱)
۲۰	۴- پژوهشی در مبانی احکام در بیان (۲)
۲۶	۵- فلسفه احکام بیان (۱)
۳۱	۶- فلسفه احکام بیان (۲)
۳۵	۷- تأیید احکام بیان در امر بهائی (۱)
۴۰	۸- تأیید احکام بیان در امر بهائی (۲)
۴۵	۹- تأیید احکام بیان در امر بهائی (۳)
۵۰	۱۰- تأیید احکام بیان در امر بهائی (۴)
۵۸	۱۱- کیفیت خطابات حضرت مبشر به اهل عالم
۶۳	۱۲- بقیة الله
۶۷	۱۳- بهاء الله در آثار نقطه
۸۰	۱۴- اشاراتی از بیان در باره من يظهره الله مذکور در کتاب اقدس
۸۸	۱۵- عهد و میثاق در دور بیان
۹۶	۱۶- امر بیان و ایمان معتقدان سایر ادیان
۱۰۳	۱۷- حروف حی بیان
۱۰۸	۱۸- حقوق بشر در دور بیان
۱۱۵	۱۹- ظهور مبشر اعظم و جلوه در انفس و آفاق
۱۱۹	۲۰- تمنای موت را برهان صدق فرموده
۱۲۴	۲۱- کتاب بیان "ام الكتاب دور بابی"
۱۳۶	۲۲- شناسائی مقام حضرت نقطه و علل احتجاجات موجوده
۱۴۸	۲۳- مجموعه ای از آثار مبارک حضرت نقطه اولی جل ذکره

۱۵۴	۲۴- دلایل سبعة
۱۶۹	۲۵- شرحی درباره کتاب الاسماء
۱۷۵	۲۶- معرفی مجموعه ای از آثار حضرت نقطه اولی
۱۹۶	۲۷- مرقومه ای از جناب خال اکبر خطاب به جناب وکیل الدوله
۱۹۸	۲۸- مستغاث
۲۱۱	۲۹- حرق کتب
۲۱۸	۳۰- تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم
۲۲۸	۳۱- توقیعات حضرت نقطه اولی خطاب به جناب طاهره
۲۵۳	۳۲- آثار منشور طاهره
۲۸۷	۳۳- شأن آیات
۳۲۸	۳۴- شأن تفسیر در آثار حضرت نقطه اولی و تفاسیر نازله از قلم مبارک
۳۷۰	۳۵- مراحل دعوت و اظهار امر حضرت نقطه اولی
۴۰۴	۳۶- ایام بطون
۴۴۴	۳۷- درباره احکام بیان و خطابات به اهل بیان در کتاب مستطاب اقدس
۴۶۲	۳۸- موعود بیان
۴۷۳	۳۹- فهرست آثار مبارکه
۴۹۵	۴۰- نظم و سیاق آثار
۵۰۳	۴۱- کلیات مقدماتی درباره کتاب قیوم الاسماء
۵۰۷	۴۲- مراتب روحانی افراد در دور بیان
۵۱۲	۴۳- سیر تدریجی نزول آثار حضرت نقطه اولی
۵۳۳	۴۴- نقطه و حرف در معارف بیانی
۵۳۶	۴۵- توقیعات خطاب به حروف حی
۵۴۱	۴۶- ذکر هل من مفرج غیر الله
۵۴۳	۴۷- بیان معنی باب
۵۴۹	۴۸- معرفی کتاب ، مجموعه مناجاتهای حضرت اعلی
۵۵۱	۴۹- امّ الكتاب

۵۵۵	۵۰- کتاب اقدس
۵۶۴	۵۱- شأن و لحن خطابات قلم اعلیٰ به ملوک و سلاطین
۵۸۷	۵۲- مختصری در باره سورة الملوک
۵۹۹	۵۳- توضیحی در باره لوح کَلِّ الطَّعام
۶۱۳	۵۴- سه لوح از آثار استدلالی جمال اقدس ابھی
۶۲۴	۵۵- نظری اجمالی در مضامین لوح رضوان العدل
۶۳۲	۵۶- اصل الخسران لمن مضت ایامه ....
۶۳۴	۵۷- مروری بر مضامین لوح هرتیک
۶۴۰	۵۸- مختصری در باره لوح رحمت
۶۴۸	۵۹- مروری بر سورة الامر و لوح الامر
۶۵۵	۶۰- مقدمه ای در باره سورة القلم
۶۶۷	۶۱- آیات: معیار سنجش حقایق ظهور الهی
۶۹۰	۶۲- مظهر ظهور الهی
۶۹۲	۶۳- سوره غصن و عهد و میثاق بهائی
۷۰۴	۶۴- و من آیاته صدور کتابه
۷۱۷	۶۵- خلیج اسماء
۷۲۰	۶۶- بداء
۷۲۳	۶۷- کتاب نور
۷۳۱	۶۸- آثار و مکاتیب حضرت عبدالبهاء
۷۵۸	۶۹- نظری بر محتوای لوح مبارک افلاکیه
۷۷۰	۷۰- قطره ای از دریای گوهرزای دوره ولایت
۷۸۷	۷۱- فرع دو شجره مبارکه و ثمره دو سدره رحمانیه
۷۹۲	۷۲- اتمام نقشه منیعہ ده ساله
۷۹۶	۷۳- نظری اجمالی به بیانیه " وعده صلح جهانی "
۸۰۵	۷۴- استخلاص این فتنه مظلوم
۸۰۷	۷۵- ورقه مبارکه علیا حضرت بهائیه خانم

- ۷۶- آثار و رقة مبارکه علیا ۸۱۲
- ۷۷- زبان آثار مبارکه بهائی ۸۱۷
- ۷۸- گوشه ای از تاریخ حیات نبیل اعظم ۸۲۶
- ۷۹- حرف سوم مؤمن به من ینظره الله ، جناب میرزا اسدالله دیان خوئی ۸۳۷
- ۸۰- ابوالحسن میرزا شیخ رئیس ۸۴۳
- ۸۱- آثار قلمی اصحاب قلعه طبرسی ۸۵۷
- ۸۲- ثم انّ علینا بیانہ " سورة القيامة " ۸۶۴
- ۸۳- اشارات در باره اماکن و بقاع مقدسه ادیان ۸۷۰
- ۸۴- القاب و نعوت مظاهر مقدسه امر بهائی ۸۷۶
- ۸۵- مخاطب جواهر الاسرار ۸۸۰
- ۸۶- کتاب ابرار ۸۸۲
- ۸۷- ذیلی در باره مبانی احکام ۸۸۴
- ۸۸- آیه و آیات ۸۹۲
- ۸۹- دعا و مناجات ۸۹۸
- ۹۰- مناجات و دعا در شرایع سابقه و امر اعظم بهائی ۹۰۶
- ۹۱- ذکر و اذکار ۹۳۰
- ۹۲- ذکر که در سیاه چال تلاوت می شد (۱) ۹۳۱
- ۹۳- ذکر که در سیاه چال تلاوت می شد (۲) ۹۳۲
- ۹۴- لوح و تویع ۹۳۴
- ۹۵- سراج و سراج ۹۳۸
- ۹۶- کتاب حجّت مظاهر ظهور الهی ۹۴۰
- ۹۷- دیانت اسلام ، مذهب شیعه ، امر بهائی ۹۵۲
- ۹۸- میزان شناسائی و عرفان مظهر ظهور موعود ۹۵۷
- ۹۹- ارکان اربعه بیت توحید ۹۶۷
- ۱۰۰- مقدمه ای در باره مناجات در آثار مبارکه بهائی ۹۶۹
- ۱۰۱- فرید و تحقیقات بابی ۹۸۵

۹۹۳	۱۰۲- به وفای تو
۹۹۶	۱۰۳- ذریعه شوق
۱۰۰۱	۱۰۴- الحزن و السّرور قد اعتنقا
۱۰۰۷	۱۰۵- صحیفه اشتیاق
۱۰۱۱	۱۰۶- در باره خطّ و خطاطی بیاد خطّ خوش جناب فیضی
۱۰۱۷	۱۰۷- جزای آنکه نگفتیم شکر روز وصال
۱۰۲۱	۱۰۸- درگذشت منور خانم کیانی ( نامدار)
۱۰۲۵	۱۰۹- سرّ عشق و فدا
۱۰۳۳	۱۱۰- سرّ شمول بلا یا
۱۰۴۰	۱۱۱- اخلاق بهائی
۱۰۵۴	۱۱۲- نقش محقّق بهائی در دفاع از امرالله
۱۰۶۰	۱۱۳- تحقیق منصفانه یا اظهار نظر نا آگاهانه
۱۰۶۲	۱۱۴- دین و عقل و علم، تطابق یا توافق
۱۰۷۴	۱۱۵- بحثی در باره عصر تازه جهان گشائی
۱۰۷۷	۱۱۶- تفکّری در باره جهانی شدن امور
۱۰۸۰	۱۱۷- پاسخی به چند سؤال
۱۰۸۹	۱۱۸- حق را مسئول بینی
۱۰۹۱	۱۱۹- جنّ و اجنّه
۱۰۹۴	۱۲۰- معرفی و بحثی در باره کتاب بهائیان و ایران
۱۰۹۸	۱۲۱- دین بهائی و آئین های بشر ساخته
۱۱۰۴	۱۲۲- تأملی در باره علم تعقلی
۱۱۱۰	۱۲۳- رنجاندن و رنجیدن
۱۱۱۷	۱۲۴- سیاست و دیانت ، سیاست در امر بهائی
۱۱۴۳	۱۲۵- لفظ غمام و غیوم در آثار مبارکه بهائی
۱۱۴۵	۱۲۶- حروف علیین و حروف سجّین
۱۱۴۷	۱۲۷- کاربرد واژه "بهاء" در آثار مبارکه





## سخنی از ره قدر شناسی

نویسنده مقالات این مجموعه که حاصل بیش از پنجاه سال عمر اوست شاگردی در مکتب امر الهی بهائی است سابقه نگارش بر این اساس بوده که انس با معارف وسیعۀ امر بهائی روح و جان او را محظوظ و مسرور داشته و این مقالات حاصل تأثیر روحانی و معنوی کلام الهی و تاریخ پر بشارت و هدایت این دور عظیم است.

درک خدمت بزرگانی چون فاضل مازندرانی - فاضل علوی - فاضل یزدی و دکتر علیمراد داودی و بدیع الله فرید نگارنده این مقالات را بانس و الفت با آثار مبارکه رهنمون شد و متعاقباً بنگارش مقالات واداشت.

حسن ملاطفت و تشویق و التفات اعضای محترم آهنگ بدیع و مجمع عرفان ، پیام بهائی و عندلیب و سائر نشریات مطالعاتی بهائی نویسنده را بمطالعه در متون فیاض الواح مبارکه و آثار فضلالی امر الهی رهنمون شد و بنوشتن و تألیف مطالب و مقالات تشویق فرمود.

این مجموعه حاصل آن همه لطف و صفائی است که اعضای عالیقدر نشریات امری باین مستمند ارزانی داشته اند امیدوارم مقبول طبع صاحب نظران افتد و در درک و فهم معارف آن یاران را بکار آید و مفید افتد.

همسر مهربان و صاحب کمال این ناچیز دکتر مهری افنان (کیانی) مدتی است که به جمع و ترتیب این مقالات که در انبوه مجلات و نشریات امری پراکنده است توجه حاصل فرموده و بجمع و ترتیب و تنسیق آن ها پرداخته و تحمّل زحمات فراوان را بر خود هموار ساخته است. این مجموعه حاصل اقدامات خالصانه اوست. امید است در محضر صاحب نظران مقبول افتد.

محمد افنان

## مقدمه

مقالاتی که در این مجموعه بحضور دوستان و علاقمندان به تفحص و تعمق در آثار مبارکه این ظهور بدیع تقدیم میگردد حاصل متجاوز از پنجاه سال مطالعات شخصی همسر عزیزم دکتر محمد افان و علاقه قلبی او به انس و الفت با آثار مبارکه است و معذک هرگز ب فکر تألیف کتابی نیافتاد و تشویق و ترغیب دوستان در او مؤثر نگشت اما از آنجا که همواره مشتاق بود خدماتی را که باو ارجاع میگشت به بهترین نحو ممکن انجام دهد هرگاه از طرف تشکیلات بهائی و هیأت‌های تحریریّه مجلات امری از او خواسته میشد در باره مطلبی ، مقاله ای بنویسد و یا نتیجه تحقیقات و مطالعات خود را در آن زمینه در اختیارشان گذارد، بنهایت خضوع و خشوع این خدمت را انجام میداد.

پس از خروج از ایران نیز این رویه را ادامه داد و برای مجلات مختلفه امریه و نشریات بهائی مقالات متعددی نگاشت.

جمع آوری این نوشته ها بخصوص قسمتی که در سالهای قبل از انقلاب به رشته تحریر آمده بود براحتی میسر نبود ، معذک اینجانب سعی نمودم تا آنجا که ممکن است از منابع اصلی این مقالات استفاده نموده مجموعه حاضر را تهیه نمایم. مطمئنم که این فهرست کامل نیست ولی امیدوارم در آینده این صورت تکمیل گردد و دوستان و علاقمندان قصور مرا جبران نمایند.

از همسر عزیزم که سرانجام موافقت نمود به تهیه این مجموعه اقدام نمایم از صمیم دل و جان ممنونم.

از فرزندان عزیزم دکتر الهام افان و مهندس امید افان که مرا بانجام این کار تشویق نمودند نهایت تشکر و امتنان را دارم همچنین از همسران عزیزشان جناب ریاض رأفت و خانم نوشفر افان (عنایتی) ممنون و سپاسگزارم.

از سرکار خانم طوبی آگاه زاده و خانم هدی قلیلی که در تایپ این کتاب مرا یاری نمودند نهایت تشکر را دارم.

همکاریهای جناب دکتر نورالدین انوری را قدر میدانم و از نظریات مشورتی جناب مهندس بهروز جبّاری در مورد طبع این کتاب بینهایت ممنونم.  
از همکاری جناب مهندس شهاب رحمانی در مورد امور فنی نهایت امتنان را دارم.  
در خاتمه لازم میدانم تشکر قلبی خود را از سرکار خانم ثریّا شادمان که در نهایت لطف و محبّت کارهای مطبعی و تنظیم این کتاب را بکمال حوصله بر عهده گرفتند ابراز نمایم.

مهری افنان

## پژوهشی در مبانی احکام در بیان (۱)

نظری کلی و اجمالی به احکام بیان خواننده را به این نکته متذکر می دارد که بعضی از آنها بی نهایت سخت و تقریباً غیر قابل اجرا است و جز با تحقیق و تحقق اینکه هدف از این احکام ایجاد آمادگی در جامعه برای شناسائی موعود بیان بوده این صعوبت و اجرا ناپذیری را توجیه نمی توان نمود. این احکام عموماً تا زمان ظهور من یظهره الله (موعود بیان) اعتبار داشته و به ردّ و قبول حضرتش موکول بوده اند. مطالعه اصولی بیان با توجه به ثمره و ملخص باب های کتاب نیز این نکته را تأیید می نماید که هدف از نزول بیان تأکید در شناسائی من یظهره الله است و به همین جهت اختیار ردّ و قبول احکام آن نیز به موعود بیان سپرده شده است. اشاراتی چون "کلّ دین نصرت او (من یظهره الله) است نه اعمالی که در بیان نازل شده" (واحد ۵، باب ۵) و "عند ظهور من یظهره الله که امرالله، امر مشرقه از ساحت قدس اوست، آنچه باو امرالله مرتفع گردد بر کلّ هست که از قوه امکان خود به وجود کونی ظاهر سازند" (۵/۴) مؤید این مطلب است. مطلب اساسی که در همه ابواب به کیفیت های متنوع ذکر شده و خلاصه آن این نکته است که "بیان از اول تا آخر ممکن جمیع صفات او (من یظهره الله) است و خزانه نار و نور او" (۱۳/۳). با همه سطوت و شدتی که در بعضی از احکام بیان ملاحظه می شود تحقیقی در مبادی و مبانی احکام ما را به حقیقتی بسیار جالب و جاذب رهنمون می شود و آن لطافت و بساطت مخصوصی است که در کلیات و اساس امر بیان می توان ملاحظه نمود.

**کلیات و اصول:** در بیان و دیگر آثار حضرت نقطه، اولی، بحث و مجادله دینی منع شده است: "وان لا تجدنّ الحقّ فی کلامه فلا تجادلنّ فیه فانّا قد حرّمنا فی البیان ان لا تجادلوا ولا تتجاجوا" (الاسماء واحد ۱۷، باب ۱۶). (۱)

همین مفهوم در بیان عربی نیز زیارت می شود. اشتغال به مباحث و علوم لفظی که از افکار بشری مایه گرفته و در عرصه معارف روحانی جوامع دینی گذشته معمول و متداول بوده غیر مقبول شناخته شده و علومی مانند علم اصول و قواعد فقهی و

استخراج و استنتاج موارد نادر و استثنائات و قواعد منطق و دستور زبان، نهی شده است (۱۰/۴). بنا بر حکم بیان باید "در این کور اکثر ناظر به جواهر مسائل و تخفّف در اقوال و دلائل و تلذّذ به آنچه نازل شده از نقطه شمس حقیقت" (۱۶/۳) باشند و کلاً به آن عامل گردند.

نکته دیگر از کلیات احکام این است که اصولاً تشریح اوامر و حدود به تناسب قابلیت و شئون افراد انسانی است، زیرا هدف از آن تمهید وسائل تکامل و ترقی عالم وجود است نه آداب و مناسک: "خداوند در حین نزول بیان نظر به کلاً خلق خود فرموده و حدود از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشند مقدر فرموده که هیچ نفسی در جنت بیان به قدر شیئی محزون و مضطرّ نگردد بلکه از برای هر شیئی حکم فرموده که مقتدرترین بر هر شیئی آن شیئی را به علو کمال برساند" (۱۱/۴) و "خداوند در بیان دوست نمی دارد که شاهد شود بر نفسی دون روح و ریحان را" (۱۴/۵).

**منشاء احکام:** بنا بر اشارات بیان مبدأ و مبدع احکام اراده و کلام مظهر الهی است ولی منشاء و علت تشریح قوانین و حدود در ادیان احتیاجات و ضرورت های اجتماع است یا به عبارت دیگر روش و رفتار و آداب و آثار افراد است که مظهر الهی به تناسب آنها تشریح حدود و احکام می فرماید و امر و نهی مقرر می دارد زیرا آنچه ملحوظ نظر حضرتش می شود اگر تکمیل و یا تغییر آن ضروری باشد با تشریح و تدوین قانون و قراری که شایسته آن است جامعه را هدایت و تربیت خواهد فرمود. بر همین اساس است که در کتاب بیان تصریح شده که اگر عمل ناشایسته و ناروایی در جامعه نباشد یعنی جامعه انسانی به مقامی رسد که از اعمال ناشایسته برکنار و پاکیزه باشد تنبیه و قصاصی نیز لازم نخواهد شد، نار عذاب و عدم رضای الهی نیز خواهد فسرده و یا به عبارتی دیگر دوزخ و جحیمی آفریده نخواهد شد و همه در جنت رضای الهی مسرور و راضی خواهند بود. آیات زیر متضمّن این مفاهیم است: "در نزد هر ظهور حقیقی هیچ فضلی اعظم تر از برای اهل آن ظهور نیست که ملحوظ نظر ظاهر به مشیت، (مظهر ظهور) دون استحقاق او نشود که اگر شود لابد حکم او را ذکر می کند و در نزد ذکر او خلق او می شود و همان نار

می گردد از برای اهل آن ظهور... اگر درک ظهور من یظهره الله نفسی فرماید هیچ فضلی در حق او و کلّ اعلی تر از این نیست که ذکر شئون ناریّه در نزد او نشود که غیرت الله خلق نار (دوزخ) فرماید" (۲/۳). "یکی محتجب می شود و کلّ خلق به او محدود به حدود الهی می گردند و اگر در یوم ظهور من یظهره الله همّت کنند بر ایمان به خدا که ایمان به اوست و اطاعت او که اطاعت خداست و محبت خدا که محبت اوست و رضای او که رضای خداست امری نازل نمی شود که کلّ تا یوم قیامت به اون حکم کرده شوید" (۱۲/۸). و "لعلّ در حین ظهور امری واقع نشود که خلق نار گردد در نفوسی که در بیان حکم ایمان بر آنها می شده" (۱۹/۵). ثمره و هدف احکام کتاب بیان رساندن و هدایت اهل ایمان به آن مرحله از تکامل انسانی و اجتماعی است که احکام جزائی کلّ منسوخ و متروک گردد.

**علل تشریح احکام:** ۱- معرفت حقّ و حقیقت: در مورد این که مقصد از ظهور ادیان و نزول کتب آسمانی و نشر معارف روحانی شناسائی و عرفان الهی است و تربیت و ترقی نوع انسانی، شواهد فراوان در کتب مقدّسه می توان یافت. اما بنا بر تعالیم کتاب بیان اجرای احکام نیز که از فروع ادیان است هدف از تشریحش ایجاد آمادگی برای معرفت و شناسائی حقّ است نه امید ثواب و ترس از عذاب. شاهد مطلب: "نزول فرقان و دین اسلام که اصل آن معرفت الله هست تا منتهی شود به آخر مسائل فروعیه، وضع آن از برای معرفت شمس حقیقت است در حین طلوع آن ولی بین که هر نفسی به یکی محتجب شده چنانچه امروز می بینی، و از مقصود که ثمره کلّ است بازمانده و ملتفت نیستند" (۴/۷).

۲- تربیت افراد به ملکات و آداب انسانی و ایمانی: در توجیه حکمت و علّت صدور احکام در بیان اشارات فراوان زیارت می شود. از جمله درباره نماز چنین نازل: "یومی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وضع نمود آن را نبود الا حبل خضوعی و خشوعی که در اعناق مردم باشد از برای یوم رجوع خود... که اگر یوم قیامت واقع شود خاضع باشد از برای حرفی از حروف واحد اول" (۱۹/۷) که مقصود آن است که افراد انسانی به اطاعت و تمکین به اوامر الهی تربیت شوند و خلق و خوگیرند و در خصوص طهارت نیز به همین مفهوم بیان می فرماید: "وامر

طهارت کلاً از برای این که نفوس تربیت شوند بر شأن لطافت و طهارت به شأنی که هیچ نفسی از نفس خود به شیئی مکروه نگردد چگونه رسد به دیگری لعل در یوم ظهور الله واقع شود و کرهی از او مشاهده شود که دون رضای او (موعود بیان) دون رضای خداست " (۲/۶) و ایضاً "لعل کلّ در بیان مربّی' به این تربیت شده لعلّ در یوم ظهور حقیقت ما یکره در مؤمنین به خود مشاهده ننماید" (۶/۸).

**ایمان و احکام:** از آنجا که منشاء و مبدأ احکام اراده و امر مظهر الهی است اطاعت و تمکین از آن جزئی از ایمان و مکمل آنست. به همین سبب در بیان نازل: "محتجبین از عباد عبادی هستند که از امر (احکام) الهی محتجب مانند" (۸/۸). شاید این نکته به اعتباری همان مفهوم نازل در کتاب مستطاب اقدس را ابلاغ می دارد که در آیه مبارکه "لا یقبل احدهما دون الآخر" نازل گردیده است. در مقام دیگر نیز همین مفهوم دیده می شود که "هیچ عزّی نیست مگر در طاعت خداوند چنانچه در هر ظهوری بین مؤمنین به آن ظهور افتخار بعضی بر بعضی به اطاعت خداوند بوده نه به شئون دیگر" (۱۷/۸). از این اشارات می توان ضمناً دریافت که اهمّیت اجرای احکام صرفاً در اطاعت است و احکام جز آنکه نمودار تسلیم و تمکین به اراده و امر مظهر الهی می باشد بنفسها اهمّیت و ضرورتی ندارد زیرا "اگر امری از امور فرعیّه را عامل هستید لاجل آن است که من در کتاب خود نازل کرده" (۱/۲) و اگر اراده مظهر ظهور که همان اراده الهی است بر آن قرار نمی گرفت تحقّق پیدا نمی کرد "که اگر و من یعمر مساجد الله نازل نشده بود چگونه این همه مساجد بریا می شد ولی این خلق نظر به جوهر دلیل نکرده و از این جهت است که محتجب می گردند" (۲/۵) و بنا بر این اصولاً سعی در توجیه و بیان حکمت احکام ارزش و اعتباری ندارد "اگر موروثی دانه یاقوتی ارث برد نیست الاّ به عطیّه آن حقیقت اولیّه که حکم فرموده به آن و اگر حکم بر غیر آن کرده بود ... کی می توانست که بگوید لم او بم" (۱۶/۲) و "حال نظر کن جود نقطه بیان را ببین ... اگر کسی را خواهد سلطان کند سلطان می کند تا یوم قیامت و همچنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز می کند تا یوم قیامت دلیل آن اینکه اگر رسول خدا (ص) فرموده بود ذریّه فلان نفس مؤمن بر کلّ است که او را غنی کنند که یکی از

حدود دین است امروز ببین که چه قدر به او داده بودند که صدق غنا شود الخ" (۱۷/۸). از این آیات می توان دریافت که همه احکام کلاً در ظلّ کلمه جامعه یغعل ما یشاء و یحکم ما یرید است که "طراز عقاید و اصل" (۲) آنست. این است که می فرماید "حکم او همین حکم است که الآن در این کلمات ظاهر می شود که تا یوم قیامت فصل می نماید ما بین مقبلین بسوی او و دون او" (۱/۲) و "حجّ شأنی است از شئون ایمان" (۱۸/۴) و "شئون دین در هر ظهوری در جای خود حقّ است ... نظر کن به چیزی که این شئون در ظلّ آن واقع می شود که ایمان باو باشد ... هر کسی شأنی را گرفته و از مبدأ محتجب مانده اگر علم به مبدأ از برای کسی هست و به عمل به او موفق گشت شئون دینیّه و دنیویّه در آن ظهور از برای او هست و آلا فانی می گردد" (۱۴/۵)

**مبانی احکام:** وضع و تشریح احکام در هر دور و ظهوری اصولاً مناسب با مبانی و تعالیم روحانی و معنوی در آن دور است. به عبارت دیگر آنچه در هر ظهور اساس عقاید و تعالیم است به احکام نازل روح می بخشد و هدف اصلی از احکام را بنیاد می نهد. در بیان نازل: "کلّ احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی نظر کند از مبدأ تا منتهای آن ماء توحید را در کلّ بر یک نهج جاری می بیند" (۱۱/۸). بررسی علل احکام آنچه آنکه در کتاب بیان اشاره شده مؤید مطلب مزبور است که هدف از تعالیم بیان، اثبات و تثبیت توحید الهی از طریق عرفان نفس مظهر ظهور یعنی حضرت نقطه اولی (من ظهر) و جمال قدم (من یظهره اللّه) می باشد. موردی دیگر به عنوان شاهد مطلب حکم حقوق اللّه است: "در این حکم اسرار حکمت نزد اولوالافئده مخزون گشته که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کلّ اسرار توحید را به عین یقین مشاهده می کند" (۱۹/۵)

در امر بیان به "نیت" اهمّیت بسیار داده شده است. در حقیقت نیت نمودار اعتقاد و تعلق افراد به اساس ایمان است و اجرای احکام را از حالت عادت و تقلید به مقام اطاعت و تعلق بالا می برد "هیچ عملی عمل نمی گردد الا آنکه لله واقع شود ... ولی لله واقع نمی گردد عمل مگر آنکه معرفت بهم رسانند به شجره حقیقت که این آیه آیتی است از آیات او" (۲/۷ فی النبیّه). با اینهمه مقصود از نیت توسّل به



الفاظ و یا تلقین و تحمیل تصوّرات به ذهن نیست بلکه منظور احساس وجدانی و حقیقی است. در این خصوص در بیان چنین نازل شده: "در بیان نهی شده از هر چه حجاب لطافت شود ... اگر کسی را ممکن نشود (رعایت لطافت) حزنی از برای اوست نباشد که به حبّ اوست تلطیف را، به او عطا کرده می شود ثواب آن ولی بر هر نفس حتم بوده و هست که مراقب باشد که آنچه در قوه او ممکن است در نفس خود اظهار نماید" (۶/۸).

## پژوهشی در مبانی احکام در بیان (۲)

**شئون احکام:** مقصود از شئون احکام جنبه های مختلف معنوی و اصولی احکام است که نقطه بیان از تشریح احکام اراده فرموده و به آنها در ضمن باب های کتاب اشاره شده است. از جمله می توان موارد زیر را نام برد:

۱- تسهیل احکام و تکالیف شرعی - شواهد این مطلب به منظور رفع تکالیف شاقه مکرر در بیان آمده، از جمله در مورد طهارت می فرماید "خداوند عالم به جود و فضل خود حکم ماء کأس را مثل کثیر فرموده تا آنکه کلّ در سعه فضل و رحمت او باشند" (۲/۶) و در مورد مهر "این قسم امر شده تا آنکه کلّ مکلفین در فضل و سعه رحمت حقّ باشند... اگر الوف الوف بخشند بر یکدیگر باسی نیست یا صرف نمایند در موقع اقتران حرجی نیست بر آن. این نوع حکم شده (محدودیت مقدار مهریه) که کلّ در سعه فضل و رحمت حقّ باشند و نظر کنند به آنچه که حلیت اقتران بر آن منعقد می شود که کلمه لله (عدد ابجدی آن ۹۵ است) باشد" (۷/۶) و در ذیل تعیین ارزش طلا و نقره می فرماید "تا آنکه کلّ در سعه فضل حقّ شاکر گردند" (۱۹/۵) و درباره مبطلات نماز چنین نازل "کلّ اینها از برای این است که مردم در سعه رحمت خدا باشند لعلّ در یوم ظهور حقّ شاکر گردند او را بر احکام قبل او" (۱۴/۵) و در یکی از آثار دیگر چنین نازل "لا تصعبوا علی انفسکم تلک الاحکام فانّ الدین سمحة سهلة و ما اراد الله لکم العسر و انه لغنی عن الناس". (۳)

۲- تعلیم و تعمیم اعتدال در امور - بیان مبارک "هیچ شیئی نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست" (۱/۶) بنفسه گویاست و آیه "منتهای دقت را نموده که نه از ظاهر محتجب گردید و نه از باطن بلکه هر دو را با منتهای کمال داشته باشید" (۲/۶) مؤید این نکته است که مقصود از رعایت اعتدال رعایت آن در جمیع شئون و مراتب است.

۳- لطافت - در کتاب بیان هر جا ذکری از طهارت شده موضوع با ذکر لطافت تأکید و تحکیم شده است: "هیچ شأن در بیان احبّ نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت" (۱۴/۵) و "او امر طهارت کلاً از برای اینکه نفوس تربیت شوند بر

شأن لطافت و طهارت" (۲/۶) و مقصد از این همه تأکید "لاجل یوم ظهور اللّٰه" است "که اگر نفسی بین یدی اللّٰه واقع شود دون شئون لطافت نزد او نباشد که غیر حبّی خداوند شاهد شود بر او و در بیان نهی شده از هر چه حجاب لطافت شود" (۶/۸) و مقصد از اشارات فوق این است که افراد به مقامی از کمال رسند که "هیچ نفسی از نفس خود به شیئی مکروه نگردد چگونگی رسد به دیگری" (۲/۶) "بقدری که امر شده در تلطیف در او امر دیگر نشده". (۳/۶)

از زیارت این آیات می توان دریافت که احراز لطافت تا چه پایه تأکید شده است. تحقیقی در معنی و مفهوم کلمه لطافت ما را به این نکته متذکر می دارد که اگر چه این کلمه در آثار مبارکه مخصوصاً آثار بیانی مکرراً بکار رفته معذک معنی آن دقیقاً درجائی ذکر نشده است. اما ملاحظه و بررسی موارد آن در آثار مبارکه و همچنین ادبیات فارسی به اتکاء شواهد ادبی نشان می دهد که این کلمه به مفهوم عام حاکمی از خلوص، سرعت تأثر، تناسب، آراستگی، وقار، سازگاری، ملایمت و حسن تأثیر است. از توجه به این مفاهیم به آسانی می توان گفت که حصول این ملکات مستلزم آزادی از قیود قراردادی و تحمیلی است و به این اعتبار می توان آن را به کمک تربیت نفس کسب نمود اما نمی توان به تقلید و تظاهر بر خود بست. آن را نمی توان به دیگری آموخت بلکه فقط با استمرار و تخلیص (از اصطلاحات کتاب بیان به معنی روش القاء و تحصیل ملکات انسانی به مدد توجه مداوم و مستمر به یکی از اسماء الهی بمنظور کسب فیض و برکت از آن) و تربیت نفس باید آن را ملکه دل و جان کرد. شاید مفهوم بیان مبارک در آیه زیر اشاره دیگری به همین نکته باشد: "و اما ما اردت من فقه التّامّ فی احکام الطّهاره لو اذن اللّٰه لی لا ذکر من بعد ان شاء اللّٰه و لکن قد نزل اللّٰه کلّ الفقه فی تلک الکلمه اتقوا اللّٰه یعلمکم اللّٰه و انّ وعد اللّٰه قد کان مفعولاً. (۴)

آیا نمی توان گفت که تقوی اللّٰه (مذکور در این آیه) باعث ظهور لطافت در روح و جان است تا قابل تجلیات فیض و علم الهی شود و آیا حضرت نقطه اولی بدین وسیله علوم شرع را از قید اجتهادات علماء و فقهاء آزاد نساخته اند؟

لطافت عملاً ترکیبی از ظاهر و باطن است و جلوه های آن در تمام شئون، در رفتار و گفتار و احساسات و آداب و حرکات و سکنات تظاهر می نماید و صاحبان آن را از دیگران ممتاز می سازد. طهارت و نظافت جلوه ظاهری آن است. این است که نظافت آراسته به لطافت از طهارت و نظافت ظاهری بآسانی متمایز و معلوم می شود. بطور خلاصه از اشارات مربوط به لطافت می توان دریافت که اهل ایمان "در لطافت پرورش" (۶/۸) یابند که خود مرحله ای از تکامل معنوی و اجتماعی نوع انسان است.

۴- اهمیّت اخلاق و صفات انسانی - بنا بر تعالیم بیان اخلاق و ملکات انسانی اصل است و آداب شرعی و مناسک دینی در ظلّ آن: "در سبیل مگه امریکه اقبیح از هر امری بود نزد حقّ و هبط عمل ایشان می شد نزاع حجاج بود با یکدیگر چه این امر در هر حال حرام بوده و هست و سنت مؤمنین غیر از حلم و صبر و حیا و سکون نبوده و نیست بلکه بیت بیزار است از مثل این مردم که در حول او طواف کنند". (۱۶/۴)

۵- بقاء و ترقی نوع انسان - مقصد از احکام حفظ و صیانت نفوس است زیرا "وجود نفی بنفسه ذکر نمی شود الاّ به ذکر اثبات ... و آنچه ذکر می شود و شده لأجل ارتفاع اثبات و فنای نفی است نه دون آن مثلاً نهی از این دو شیئی (انگوزه و ورق زقوم که به معنی تنباکو است) که شده از برای حفظ نفس مؤمنه است". (۷/۹)

**ضوابط کلی احکام:** هدف از این عنوان مطالعه اصول و کلیّاتی است که احکام بیان عموماً ولی بطور ضمنی با آنها رابطه دارد.

۱- ارزش مقام انسان - شرافت فرد انسانی در بیان به صور مختلفه ابراز شده است. اصولاً افراد بشر در برابر شریعت بیان همه یکسانند و در مقابل اوامر و احکام مساوی و متساوی الحقوق که "هر نفسی که از حدود بیان تجاوز کند سواء کان اعلى الخلق او ادناه (پست ترین آن) محکوم (مشمول) به حکم ایمان نمی گردد" (۱۱/۴) یا به عبارت دیگر مؤمن شناخته نمی شود و "صغیر و کبیر و حرّ و مملوک" در قوانین شرعی حقوقشان یکی است (۱۸/۵) و هر عملی که سبب تمایز و امتیاز کسی شود

جائز نیست و بهمین جهت "با ماء مضاف (آب همراه با موادّ عطری و انواع آن) تطهیر جائز نیست تا آنکه اغنیاء بر فقراء اظهار ارتفاع نمایند" (۲/۶).

ازدواج موقت نهی شده "تا آنکه بر هیچ نفسی ذلّی در رضای خدا از برای او وارد نیاید" (۷/۶) و آنچه باعث توهین و تخفیف افراد شود روا نیست: "امر شده در این دین ابوابی که ما یتعلّق هر مقامی است بنحوی ظاهر سازند که انسان طویل تواند بلا خفض رأس (خم کردن سر) خود داخل گردد" (۳/۶) و هر آنچه قلبی را برنجانند نهی شده: "کلّ اینها از برای اینست که نفسی در سیل حقّ محزون نگردد ... و هیچ ناری اشدّ از تجاوز از حدود اللّٰه و تعدّی نفسی بر نفسی نبوده" (۱۹/۵) "لعلّ در بیان بر نفسی غیر حقّی وارد نیاید لعلّ که عادت کلّ گردد و بر مقصود یوم ظهور او حزنی وارد نیاید ... دوست داشته و می دارد که کلّ با منتهای حبّ در جنّات او متصاعد گردند که هیچ نفسی بر هیچ نفسی بقدر نفسی حزنی وارد نیورد" (۱۶/۶) و بهمین جهت "واجب گشته در این ظهور که اگر کسی بسوی کسی خطّی نویسد بر اینکه او را جواب دهد ... و همین قسم اگر کسی سؤال کند بر مستمع واجب است جواب بآنچه دلالت کند ... و همچنین اگر کسی لسان حالش ناطق باشد بر متفرّسین لازم است اجابت او ... تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب حزنی مشاهده نماید" (۱۹/۶) و حرمت جسد انسانی پس از مرگ به اعتبار آنکه جایگاه حقیقت وجود انسانی (روح) بوده واجب است. (۱۲/۵)

۲- کیفیت اعمال - اعمال و آداب "هر چه مجردتر و جوهرتر باشد عند اللّٰه محبوب تر بوده و هست ... آنچه در این ظهور امر شده ذکر اللّٰه هست که به روح و ریحان واقع شود که افضل عبادات و امنع درجات است" (۱۹/۵). "آیات بیان را مشاهده کن ... لکن قرائت آن را از روی روح و ریحان نموده هر قدر که فؤادت متلذّذ می گردد تلاوت نموده" (۸/۵) "هیچ جنّتی از نفس عمل به اوامر اللّٰه اعلی تر نبوده نزد موحدین" (۱۹/۵)، "هیچ عبادتی نزد خداوند محبوب تر نبوده از نفع نفسی به نفسی اگر چه به ادخال سروری در قلب او باشد" (۱۹/۵) و "هیچ ناری از برای عاملین از نفس عمل اشدّتر نبوده و نیست چنانچه از برای مؤمنین هیچ جنّتی از برای ایشان از نفس ایمان عظیم تر نبوده و نیست". (۱۶/۲)

۳- کیفیت تحوّل و تکامل احکام - احکام ادیان نیز چون نفس ادیان الهی در معرض تحوّل و تدریج و مشمول اصل تغییر تکاملی و توسعه تدریجی هستند "هر حکمی در مقام خود صدق است و اختلاف وقتی است که در مورد خاصّ شود اگر چه آن وقت هم به تعدّد امکانه و ساعات و اقترانات و دلالات اگر مختلف شود مختلف می گردد و لم یزل اللّٰه فی شأن بدیع و خلق جدید و حکم حدیث ... محقّق است که آنچه من عند اللّٰه است در او اختلافی نیست به انبساط بصر سرّ این نکته ظاهر است زیرا که مثل احکامات مثل خلق کینونات است لم یزل در تجدّد و حدوث است و اقلّ از طرف نظر در مورد امر، خلق بدیع و شأن حدیث ظاهر می گردد" (۱۵/۲) و اساس احکام، امر و اراده الهی است، بهمین سبب در مورد ازدواج چنین بیان می فرماید: "نظر کنند به آنچه حلیّت اقتران بر آن منعقد می شود که کلمه للّٰه باشد" (۷/۶).

۴- فرد و احکام - در امر بیان اجتهاد و تقلید مردود شناخته شده: "جائز نیست عمل الاّ باثار نقطه بیان ... و هیچ عزّی از برای ایشان (حروف حیّ) غیر از سبق ایمان که اعزاز کلّ شیئی است عند اللّٰه و عند اولی العلم نبوده و نیست ... و از حین غروب الی طلوع من ینظرون آثار فرضیه (فرائض و شرائع) مرتفع (معمول و جاری) و حروف حیّ و کلّ من آمن باللّٰه و بالبیان در ظلّ آنها مستظّل" (۱۶/۳). "نقطه بیان را خداوند عالم به ظهورات مالانهایه در این ظهور ظاهر فرموده از اعلی علو دلالت بر خداوند که انّی انا اللّٰه لا اله الاّ انا باشد تا انّی اذرم کلّ ذرّ از لسان او جاری شده ... که احدی احتیاج احدی نباشد" (۱۰/۴). ولی از آنجا که طبع بشری به تقلید جاهلانه متمایل است و "این خلق نظر به جوهر دلیل نکرده و از این جهت است که محتجب می گردند از حقّ، نظر می کنند می بینند خلق کثیر به حجّ می روند ولی نظر نمی کنند که این همه در ظلّ چه شجره حرکت می کنند و به واسطه چه حجّتی راضی به این همه مشقّت در سبیل می شوند ولی چون مایه افتخار شده لایشر می کنند" (۲/۵)، لذا هر آنچه وسیله انحراف از حقّ و گمراهی شود نهی شده است و از آن جمله صلوٰة جماعت است (۹/۹) که مبدا عامّه به تبعیّت پیشوایان و علماء در هنگام ظهور از شناسائی موعود محروم گردند.

### توضیحات و مآخذ:

در مقابل آیات کتاب مبارک بیان در این مقاله همواره عددی یادداشت شده که عدد دست راست نمودار واحد کتاب بیان و عدد دست چپ نمودار باب مربوطه است.

در مقابل بعضی از اصطلاحات کتاب بیان معنی متداول آن بین الهالین اضافه شده و اظهار نظر نویسنده است و در اصل بیان شریف نیامده است.

۱- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی ص ۹۵.

۲- در کتاب مستطاب اقدس است: "طوبی لمن اقر بالله و آیاته و اعترف بآته لا یسئل عما یفعل هذه کلمة قد جعلها الله طراز العقائد و اصلها و بها یقبل عمل العالمین" الخ. آیه ۱۶۱

۳- از توقیعی که با این آیه آغاز می شود: "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لم يرفع اليه حمد احد ولا يشير اليه اشارة خلق."

۴- از توقیعی که با آیه زیر شروع می شود: "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اظلم الليل وان بنوره قد عسعس."

## فلسفه احکام بیان (۱)

در ذیل حکم ارث و بیان اصول و قواعد آن می فرماید "ثمره آن اینکه در یوم قیامت که کلّ احکام مقدر می گردد من عند اللّٰه اگر شجره حقیقت حکم فرماید بدون این کسی لم وبم نگوید "سپس آن را با حکم حج مقایسه و چنین می فرماید "کلّ باید در درجه یقین و بصیرت بحدّی باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف بیت جمع شده باشند و از بلاد خود بیرون آمده از برای یومی که در آن یوم اذن طواف داده شده و همان روز شجره حقیقت ظاهر شود و بفرماید لا تطوفوا اگر کلّ فی الحین عمل کنند درک طواف نموده و الا باطل می گردد کلّ اعمال آنها" (۲/۸). (۱)

چنانکه مشهور است در اسلام طلب غفران و استغفار و مداومت در ذکر استغفر اللّٰه سنتی معمول است. درباره آن چنین می فرماید: "لابد یوم قیامت خواهد شد و شجره حقیقت ظاهر ... بعمر عالم اگر عمر کنی و استغفار کنی ثمر نمی بخشد الا آنکه راجع شوی و یک کلمه از مبداء اخذ کنی اگر چه به یک کلمه قد انجیناک باشد که این تورا نجات می دهد ولی این همه استغفار تورا نجات نمی دهد و واجب است بر تو بعد از استماع از کلّ اعمال منقطع گردی زیرا که کلّ را از برای نجات می کردی و بعد از آنکه حکم الهی بر غیر آن شد چه ثمر و راجع شوی و کلمه نجاتی اخذ کنی اگر چه باشاره باشد" (۳/۸).

در تأیید وجود مراتب و درجات در بین خلق و تبیین علت آن می فرماید: "اگر در یوم ظهور من یظهره اللّٰه ... مثلاً اگر یک ذرّ از طین بردارد و بفرماید که این طین وجود بدیع فطرت اول است یا بهر اسمی که ذکر کند ... و اجابت نکنی او را در ذرّ طین که رتبه جماد و آخر وجود است اجابة اللّٰه ننموده اگر چه در رتبه کینونیت در حین الست بر یکم بلی گفته ای ... مقصود اطاعت امر اوست نه آن و این که اگر آن وقت محتجب شوی از ذرّ طین با مر او محتجب مانده ای از سر وجود ... این است که تراقب کلّ اوامر الهیه از شئون تقوی بوده و هست ولی بشرطی که از مبداء امر محتجب نگردی در هر ظهوری و الا شبهه نیست که در آن ظهوری که هستی باو امر



آن عمل می کنی ... ثمره آن اینکه لعل در یوم قیامت هیچ نفسی از اوامر من یظهره  
اللّه محتجب نماند که اگر بر کلّ وجود امر کند امر او امر اللّه بوده و هست و هر که  
لم وبم گوید در امر خدا گفته ... " (۴/۸).

از اوامر بیان است که هر کس دفتر اعمالی برای خود ترتیب دهد و از خوب و بد  
آنچه از او سرزده در آن یادداشت کند "ثمره امر این باب آنکه لعل در آن روز (یوم  
ظهور حق) چشم او باز باشد که بیند محبوب خود را و در آن روز تواند نوشت  
آنچه که کسب کند ... کل هم بر جوهر وجود آنچه کسب کنند نویسند لعل ذکر  
ایشان یوم قیامت بین یدی اللّه مذکور شود ... ". در قسمتی از همین باب می  
فرماید: "آنچه که نقطه بیان باید نویسد آن است که آنچه قبل آن بود رافع شد  
بسوی آن و خداوند او را نازل فرمود بمن این است آنچه او کسب نموده در  
قیامت". از فحوای این باب می توان دریافت که مقصد از آن تذکر دانی به  
وظیفه افراد در یوم ظهور است زیرا یومی است که کسی از آن قبل از زمان معهود در  
علم الهی آگاه نتواند بود. (۹/۸)

در ذیل حکم نازله درباره آداب تکفین درگذشتگان است "مراقب باش ظهور من  
یظهره اللّه که اگر شنوی ظهور او را و بقدر اینکه بگویی بلی تأمل نمائی در نار  
هستی چه قبض روح شوی چه در حیات باشی" (۱۱/۸). نکته مهم اینست که  
موردی از کتاب بیان نمی توان یافت که احکام و فرائض از اشاره ای بمن یظهره  
اللّه خالی باشد.

در بیان قرائت هفتصد آیه از آیات آن سفر جلیل در شبانه روز واجب شده ولی اگر  
کسی نتواند باید بجای آن هفتصد بار "اللّه اظهر" بگوید "ثمره آن اینکه اگر یوم  
قیامت باشد مؤمن شود بمن یظهره اللّه ... ولی چون آن روزی است عظیم بسیار  
صعب است که توانی با مؤمنین بود زیرا که مؤمن آن روز اصحاب جنت است و  
دون مؤمن اصحاب نار و جنت را معرفت من یظهره اللّه یقین کن و طاعت او ، و  
نار را وجود من لم یسجد له" (۱۴/۸)

بر هر خوشنویسی واجب شده که هزار آیه از آیات الهی بنویسد و بدظهر ظهور در یوم  
قیامت تقدیم دارد و در تبیین مقصد از این حکم چنین نازل "ثمره آن اینکه اگر در

یوم ظهور چنین نفسی باشد و امثال آن، قلم نگردانند الا باثار من یظهره الله که حرام شده بر ایشان قلم گردانیدن بر هر کلمه الا کلمات او" (۲/۹) و درباره اهل علم چنین می فرماید: "مثل آن ایام مثل شمس است بالنسبه به ستارگان ... از این جهت است که در آن ظهور عارفین بان قلم را جریان ندهند و حیا کنند از تصانیف و تألیف و انشانات خود ... ولی بعد از غروب آن اذن داده شده که کل در ظل او آنچه توانند عروج نمود ... نیکو درجه ای است درجه علم اگر علم بمن یظهره الله و رضای او باشد و الا بدترین درجات است عند الله و عند کل شیئی که اگر یک کلمه نمی دانست بهتر بود از برای او تا آنکه علم بکل شیئی داشته باشد و علم بمن یظهره الله نداشته باشد ..." (۳/۹).

در ذیل حکم حرمت اعتیادات و مخدرات می فرماید: "بدانکه هر شیئی خیری که در علم الله بوده و هست در ظل شجره اثبات است که من یظهره الله باشد و در آن در ظل نفی ... لعل محتجب نمائی از طلعت او و ساجد شوی از برای خدا از برای او" (۷/۹).

به پاکیزگی و صفای درون و فؤاد تأکید فراوان شده است. مطالعه باب مربوط باین حکم این حقیقت را خاطر نشان می سازد که حضرت نقطه اولی در خلال اوامر و احکام همواره توجه دقیقی به عوامل روحانی در تربیت احوال انسانی مبذول فرموده و پرورش و تصفیة روح را وسیله تکامل اجتماعی بشر معرفی نموده است. "از برای هر شیئی تطهیری است در علم خدا ... مثلاً اگر دستمال دست تو قدر ذره ای سیاه شود تطهیر آن نمی شود الا به آنچه در حد آن مقدر شده و همچنین از ذره وجود الی منتهای ذکر هر شیئی نظر کن ... مثلاً سمع خود را طاهر کن از اینکه ذکر دون الله شنوی و عین خود را که نبینی و فؤاد خود را که شاهد نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی و ید خود را که ننویسی و علم خود را که احاطه ندهی و قلب خود را که بر او خطور ندهی و همچنین کل شئون خود را ... لعل درک کنی من یظهره الله را با طهارت محبوب نزد آن که طاهر باشی از دون من لم یؤمن به و من لم یکن له" (۱۰/۹).

حضرت باب اعظم در هنگام بیان این اصل اجتماعی که شرط درستی معاملات و خرید و فروش رضایت طرفین است می فرماید: "لعلّ در یوم ظهور حقّ در بیع آیت شمس حقیقت و شرای مادون او با و برضای او و نفوس خود ایشان واقع گردد" (۱۸/۵).

در خصوص نظم و ترتیب آیات بیان در حسب کیفیت و شئون آثار به تفصیل در کتاب بیان مطالبی مذکور است در ذیل یکی از موارد می فرماید: "ثمره این نظم آنکه در یوم قیامت لعلّ کلّ مؤمنین به بیان به هدایت حروف واحد مهتدی گردند..." (۱/۶).

در کتاب مستطاب بیان مظهر الهی به شمس مثل زده شده و اهل ایمان به کواکب و اقمار این است که می فرماید: "در ظهور من یظهره الله اگر کلّ اهل بیان در حین ظهور او بقول او عامل و وجود خود را و اعمال خود را مثل کواکب نزد شمس بینند ثمره وجود خود را اخذ نموده و الا حکم کواکبیت هم بر آنها نخواهد شد الا بر مؤمنین بآن که در نهار محو صرفند و در لیل با نور این است ثمر این حکم" (۱/۸) "و همچنین در ظهور من یظهره الله که اگر ذکر باطلی هم بماند لاجل ذکر حقّ است آن را نه اون بنفسه لایق ذکر است مثل اسمی که در قرآن نازل است (۲) قدری تعمق نموده و از جوهر دلیل نظر بر نداشته لعلّ در آن روز نجات یابی و الا حاملین هر ظهوری حمل اعمال خود را می کنند لا یشعر بگمان آنکه از برای خدا می کنند" (۱۷/۸). در جائی دیگر از کتاب بیان در تأیید همین مطلب به شواهد تاریخ اشاره می فرماید: "یوم ظهور من یظهره الله الی ما لا نهاییه تلاوت بیان می شود ولی از منزل آن محتجب ولیکن تصوّر نمی کنند که در حین نزول بیان مثل حین ظهور اوست چنانچه حین نزول قرآن را شنیده ولی اخذ ثمر نمی کنند چون امروز می بینند عزیز است کلّ باسم عزّت او مفتخرند ولی همین قرآن بود که در بیست و سه سال نازل شد و ظاهر است که در آن روز نسخه لایقی تمام نشد..." (۸/۵). و بالاخره از آنجائی که من یظهره الله به ظاهر چون دیگران است چه بسا که مردم به چشم حقیقت او را نتوانند شناخت و او را یکی چون خود از اقران و همانندان شمارند لذا حضرت نقطه اولی می فرماید: "نه این است که نظر به اقتران

کنی زیرا که اگر کلّ ما سوی الله آنچه که از قبل خلق شده و آنچه بعد امکان دارد  
باین نوع عزّ ثمره وجود خود را اخذ نمائی. هر آینه معادل نمی شود با تسع تسع  
عشر عشر آئی از او زیرا که شئیّت کلّ از اوست چگونه توان قرین ذکر نمود ذکر او را  
بذکر دون او" (۷/۷).

و بالاخره جوهر مطلب این است که در باب هشتم از واحد پنجم می فرماید: "یوم  
ظهور من یظهره الله را تصوّر کن که مبدأ دلیل برید او است و محتجب بشئون  
مؤتفکه مشو که او اجلّ از آن است زیرا که کلّ شئون دلیل متفرّع می گردد بر کتاب  
الله و او بنفسه حجّت است ... هزاران هزار عالم منطق و نحو و صرف و فقه و  
اصول و امثال آن هستند که اگر مؤمن به کتاب الله نباشند حکم دون ایمان بر آنها  
می شود پس ثمر در نفس حجّت است نه در شئون ما یتفرّع و بدانکه در بیان  
هیچ حرفی نازل نشده مگر آنکه قصد شده که اطاعت کنند من یظهره الله را ...".  
اینک که به پایان این مطالعه مختصر و نارسا از کتاب مستطاب بیان رسیده بهتر  
می توان دریافت که چگونه حضرت نقطه اولی بین فلسفه احکام و اساس روحانی  
و معنوی دیانت خویش رابطه ای اصولی و محکم برقرار فرموده و همه را به هدفی  
واحد رهنمون شده است که آن شناسائی و عرفان موعود دور بیان است.

(۱) اعداد اوّل اشاره به واحد و دوّم اشاره به باب از کتاب مستطاب بیان است.

(۲) اشاره به آیه ۱۱، سوره المص (۱۱۱) "تَبَّتْ یَدَا ابْنِ لَهَبٍ وَ تَبَّ"

## فلسفه احکام بیان (۲)

حکم دیگر بیان تهیه و ترتیب حرز هیکل برای مردان و دعای دوائر برای نسوان است "لعلّ در یوم ظهور آن نیر اعظم دلالت نکنند الاّ بر او ... ثمره این دو حکم این است که کلّ بیان خلق عالم اکبر است و همین قدر که در هیکل یا دایره ظاهر شد ... لعلّ در ... ظهور من یظهره الله بشفای ایمان به آن شمس حقیقت فائز گردد ... " (۱۰/۵) (۱)

در حکمت صلوة مخصوص نوزاد چنین نازل "در نزد هر مولودی چه ذکر چه انشی صلواتی مرتفع گردد ... لعلّ اگر ماند و یوم قیامت را درک کند از مؤمنین بمن یظهره الله گردد ... " (۱۱/۵).

در ذیل حکم طهارت و مطهّرات که از مباحث مهمه در ادیان سابقه است می فرماید "خداوند امر فرموده باین مطهّرات تا اینکه دلیل باشد از برای طهارت من یظهره الله و ادلاء عزّ او ولی کی است که نظریه ثمره و مراد خداوند فرماید اگر کور قرآن می کردند امر به اینجا نمی رسید کور بیان هم خداوند عاقبت ایشان را حفظ کند که از مقصود محتجب نمانند" (۱۴/۵) و درباره مقصد از طهارت ماء نطفه (۱۵/۵) چنین نازل "ثمره آن اینکه کسی در حقّ آن نیر اعظم و ادلای او دون خطور طهارت نکند که کلّ مطهّرات از بحر جود همین نطفه اولیه ظاهر می گردد در هر حال مراقب بوده که بر هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود... لعلّ بر مظاهر حقّ در ما بین آن ظهورین حرنی از این جهت وارد نیاید ..."

امر واجب دیگر در بیان اذکار یومیه الله ابهی و الله اعظم و نظائر آنها به عدد ۹۵ مرتبه است (۱۷/۵) و مقصد از آن "لعلّ در یوم قیامت از برکت تلاوت این اسماء مقدسه بشفای هدایت آن نیر اعظم و طلعت قدم فائز گردد." در امر بیان برای ادای سلام و تحیت باید بالله اکبر و الله ابهی ابتدا نمود و با الله اعظم و الله اجمل جواب گفت "و ثمره آن آنکه لعلّ در یوم ظهور من یظهره الله توانند که اقرار کنند که بعد از خداوند او است لایق تقمّص اکبریت و اعظمیت و بهائیت و اجملیت در ابداع" (۵/۶).

در کیفیت بنا و ساختمان بیت منسوب به حضرت نقطه و اماکن حروف حی و روش زیارت آنها بابتی در بیان مقرر شده (۱۳/۶) و پس از اشاره به اینکه مردم به زیارت بیت الله "چون مایه عز و افتخار شده می روند" می فرماید "اگر در بیان کسی زیارت کند این قبور واحد را و در یوم قیامت به زیارت نفوس ایشان فائز نگردد باطل می شود آنچه کرده ... توکل بر خدا نموده که از مبدء امر محتجب نگردی که اگر آن ثابت گردد کلّ شئون ثابت می گردد و الا کلّ باطل می گردد ... لعلّ در یوم ظهور حقّ که ثمره بیان است توانی بعین الله او را شناخت ... در یوم ظهور من یظهروه الله آنچه که از بیان باو ایمان آورد و به حروف حی او همان اثمار بیان است ... این بود ثمره زیارت حروف واحد در قیامت بعد اگر توانی ادراک نمود و در این قیامت از قبل اگر صادق بودی در ایمان و خلوص خود."

باب مخصوصی در بیان (۱۴/۶) بذکر اهمیت و عظمت روز سال نو و نوروز ممتاز شده و درباره آن چنین نازل: "خداوند عالم در میان ایام یومی را منسوب بخود فرموده و آن را یوم الله خوانده ... کلّ این ظهورات از برای اینکه در یوم من یظهروه الله که یوم اول یوم اوست و مثل او مثل شمس است در نهار باو هدایت یافته نه آنکه مثل این ظهور گردد."

در خصوص سفر در بیان حدود و مقرراتی معین شده (۱۶/۶) که چون در سفر راحت و آسایش به آسانی میسر نمی شود و دوری از وطن عزیزان پسندیده و خوش آیند نیست لذا محدود و منحصر در شرایط مخصوص شده با اینهمه سفر به قصد زیارت بیت الله جائز و مقبول است اما "ثمره این حکم آنکه در یوم ظهور من یظهروه الله در حین استماع سفر کنند بسوی او و مقدم داند بر آنچه در این باب ذکر شده زیرا که کلّ بیان از برای او است."

یکی از ابواب مشروح درباره حفظ نظافت و رعایت لطافت است زیرا "در هر شأن عبد باید بر شئونی باشد که اگر آن حین شجره حقیقت ظاهر شود و آن بین یدی الله واقع شود کهری از شئی بشئی در نفس خود نبیند زیرا که امر بر این نشده الا لاجل یوم ظهور الله" (۶/۸). و در باب دیگری آرایش ظاهر از لباس و لحنی توصیه شده "لعلّ در یوم قیامت شئی دون حبّ الله ظاهر و باطن در نزد نفسی نباشد" (۸/۸)

هدف از ازدواج آنست که "ثمره از وجود آن ظاهر گردد لعلّ ورقی شود از اوراق جنت اگر ایمان آورد بمن یظهره الله و الا ورقی می گردد از اوراق نار" (۱۵/۸). در ذیل حکم ازدواج در مورد اظهار رضایت طرفین در هنگام عقد که با کلمه "لله" ابراز می شود می فرماید "نظر کنند به آنچه که حلیت اقتران بر آن منعقد می شود که کلمه لله باشد لعلّ در یوم ظهور من یظهره الله از مرآت این کلمه که مدل علی الله هست تجاوز نمایند" (۷/۶). مذاکره و تبادل نظر بین زنان و مردان مجاز و مقبول است و مقصد آنکه "لعلّ یوم قیامت بسعه این امر از اخذ فیض از مبدء نفسی محتجب نگردد." (۱۰/۸)

مطالعه و ملاحظه نامه و نوشته دیگران بدون اجازه و رضای صاحب آن منع شده و این عمل "نهی نشده الا آنکه کلّ تقمّص قمیص حیا پوشیده که اگر درک کنند یوم قیامت را با شجره مقصود سلوکی نگردد که دون سیل حیا باشد" (۱۸/۶). جواب سؤال و نامه دیگران فرض و واجب است "لعلّ در یوم ظهور الله کسی از آن نیر اعظم محتجب نگردد در حینی که نازل می فرماید من قول الله الست بریکم کلّ بگویند بلی ... و از برکت اجابت آن نفس کلّ مأمور شده اند بر اجابت یکدیگر ... و همچنین اگر کسی لسان حالش ناطق باشد بر متفرسین لازم است اجابت او ..." (۱۹/۶).

در کتاب بیان تجدید و تعویض کتب شخصی بر افراد واجب شده است "لعلّ در یوم قیامت شجره حقیقت، ظاهر حرفی را نه بیند بر صورت غیر محبوب لعلّ روح آن هم در ظلّ آن غیر محبوب واقع نگردد" این حکم در حقیقت مقدمه ای است بر مطلبی اساسی و روحانی که از آن در همین باب چنین بیان فرموده "کمال دقت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الا آثار آن شمس حقیقت که نوشتن یک حرف از آن اعظم تر است از نوشتن بیان و آنچه در ظلّ آن نوشته شده" (۱/۷).

در ذیل اهمیّت اداء دیون و حقوق افراد می فرماید "ثمره این حکم آنکه همین قسم ... کلّ شئون دین مظاهری است که حقیقت عطا فرموده بخلق خود، در حین ظهور او ردّ او واجب" (۳/۷) که در این مقام مقصود از ردّ آن اطاعت از اوامر ظهور جدید است.

در بیان امر به تخیل شده و مقصود از تخیل توجه و تفکر به یکی از اسماء و صفات الهی است تا از این توجه تذکر حاصل آید "لعلّ یوم قیامت به برکت این عمل تواند باسم واحد تصدیق نمود و از هدایت او محتجب نگشت ... مثل آنکه نزول فرقان و دین اسلام ... وضع آن از برای معرفت شمس حقیقت است در حین طلوع آن ولی ببین که هر نفسی به یکی محتجب شده چنانکه امروز می بینی و از مقصود که ثمره کلّ است باز مانده و ملتفت نیستند ... اینکه می بینی از اول عمر تا آخر بدین خود عمل می کنند و خطور دون حق در حق خود نمی کنند به جهت آن است که ممتحن نمی گردند و حجّت در میان ظاهر نیست ... و اکثر چون در این دین تربیت می شوند در آن اظهار ایمان می کنند و خدا داناست که خلوص در چه نفس است و بصیرت در چه نفس" (۴/۷).

در بیان دعائی مخصوص برای روز جمعه واجب شده که روبروی آفتاب خوانده شود در باب هفدهم از واحد هفتم می فرماید "از این جهت امر شده که در روز جمعه در مقابل شمس آن را شاهد گیرند بر آیه که مدلّ است بر توحید آن خدا را و ایمان آن به نقطه بیان و آنچه در او نازل شده لعلّ در یوم قیامت در بین یدی شمس حقیقت این گونه ناطق گردد و شهادت دهد بر وحدانیت خداوند در نزد او و بر حقیقت هر کس که متّبع اوست که این است ثمره این امر اگر کسی تواند درک نمود."

ایجاد و ایراد حزن در قلوب دیگران در بیان منع اکید شده و تنبیه و جزا برای آن مقرر گشته "لعلّ در یوم ظهور حقیقت بر او حزنی وارد نیاورند و با او سلوک نکنند آنچه دأب ایشان است .. اگر العیاذ باللّٰه بر شجره حقیقت حزنی وارد آید اعظم تر است از حزن کلّ شئی که در امکان ممکن باشد ذکر آن ..."

(۱) اعداد موجود بین الهلالین - اولی اشاره به واحد و دوّمی اشاره به باب از کتاب مستطاب بیان است.



## تأیید احکام بیان در امر بهائی (۱)

اظهار امر حضرت باب از همان ابتدا یعنی نزول قیوم الاسماء گاهی به تلویح و گاهی به تصریح زمانی به اشارات تأویلی و در بعضی موارد به وضوح و قاطعیّت حکایت از شروع دوری جدید و شرعی بدیع دارد و به کیفیتی است که نفوس ضعیفه و عقول محدوده را که محصور در احادیث و اخبار و سنن و افکار سابقه بودند به مدارا و ملایمت از قیود آراء تقلیدی و اجتهادات بشری رهائی بخشید و به وحدت اساس ادیان و عدم ختم و انقطاع نفثات روح القدس متوجه سازد این مقصد فی الحقیقه کاری بس دشوار و سخت بوده و اگر اراده و نقشه الهی نبود هرگز تحقق آن تصوّر هم نمی رفت چه رسد به آنکه مستقرّ و مسلم شود. امروز که جهان یکصد و چهل سال کوشش و فداکاری بلا انقطاع بندگان حقّ در عالم امکان را که همواره مؤیّد به تأییدات و اراده مظهر حقیقت لامکان بوده پشت سر گذاشته گر چه بلایا و مصائب و فداکاری و تحمّل همچنان موجود و مستمرّ است و شهامت و جانبازی یاران محسوس و مسلم و لکن دشواری و عظمت تحوّل و انتقال فکری که منشأ این عصر بدیع بوده فراموش شده است.

اصول روحانی و کیفیّت جهان بینی امر بیان از همان ابتدای اظهار امر حضرت باب بنیاد شد. ولی حقائق و دقائق آن به تدریج تبیین و تشریح گردید. و بالاخره در کتاب بیان هدف اصلی آن که تکمیل مرحله ای از مراحل رشد و تکامل جامعه انسانی و تمهید مقدمات برای ظهور بعد که اعلی و اشرف ثمره دوره بیان است مذکور آمده است.

ظهور و اظهار تدریجی و استمراری امر بیان به کیفیتی است که هر کس به قدر فهم و قابلیت خود درک آن می توانست نمود. بعضی از همان ابتدا به سر منزل مقصود هدایت شده و معنی باب را که "باب مدینه الهی است" دریافتند و به حقیقت این کلام که "شمس حقیقت در این کور به اسم باییت مشرق" (باب ششم واحد چهارم) از همان ابتداء پی بردند و برخی در مدارج ظاهره باییت و ذکریت و دیگر اسماء و القاب به مقدار فهم و فرهنگی که از معارف اسلامی داشتند متدرجاً نشو و

نما نمودند تا به عرفان قائمیت و سپس به مظهریت و مقام نقطه اولیه که مبدء و مرجع حقیقت است واصل گشتند.

بر اساس همین نقشه دقیق و معین حضرت باب در مورد احکام نیز دو مرحله کاملاً مجزا اختیار فرمودند. ذکر این نکته حائز اهمیت است که در عرف فرقه شیعه اعم از علماء مجتهدین و عامه مقلدین اصول اعتقادات و علم کلام اسلامی توسط متقدمین تکمیل شده جامع و مانع است و بحث و فحوصی دیگر در آن لازم نیست و اگر در این باره بعضی علماء اظهار نظری کرده و می کنند بیشتر در تکمیل و تفهیم مقالات سابقین است. بنابراین مباحث اصول دین نوعاً تا حدّ زیادی متروک و مهجور بوده مضافاً آنکه مطالعه و دقت در آن مسائل را از صلاحیت عموم یعنی غیر مجتهدان و مقلدان بدور می دانستند در حالی که احکام حلال و حرام و فروع شریعت اسلام به علت ضرورت یومیه و لزوم تطبیق با شرایط متغیر افراد همواره مورد بحث و مذاکره مجتهدین و مورد احتیاج و عمل عمومی بوده مسامحه در آن جائز شمرده نمی شد و به ظاهر استثنائی برای احدی وجود نداشت. همه افراد نسبت به مسائل شرعی توجه و حساسیت مخصوص داشتند زیرا بر طبق احادیث حلال و حرام اسلام تا قیامت بر قرار و پایدار می باید بود.

حضرت باب بر اساس نقشه کلی الهی، در قیوم الاسماء اصول کلی اعتقادی و کلامی را یعنی آنچه که منصوص قرآن و در همه ادیان مشترک است تأکید فرمودند و گاهی به تصریح و زمانی به تاویل ظهور جدید را ابلاغ داشتند و شخصیت و مقام خود را با مظهر موعود اسلام تطبیق فرمودند ولی احکام اسلام را در این مرحله از ظهور نسخ نمودند بلکه به منظور تمهید مقدمات آن احکام را تجدید و تأیید فرمودند. نفس نزول احکام در قیوم الاسماء و تعیین حلال و حرام که به نحو استقلال و عدم اتکاء به قرآن و احادیث نازل شده خود حکایت از استقلال و تمایز ظهور دارد و این کیفیت اولین اشاره ضمنی به مرحله ای جدید در تعیین حدود و احکام است.

اساس احکام نازله در قیوم الاسماء همان فروع دین اسلام است با این همه نکات تازه ای نیز در آن منظور آمده است: نخست آنکه از اجتهادات و استنباطات فقهی

مطلقاً پیراسته و به روح حقیقی اصلی آراسته گشته از جمله تأویل کتاب الهی نهی شده و تفسیر به رأی و استنباط شخصی جائز نیست و چون اساس شریعت و واجبات آن در متن کتاب الهی (قیوم الاسماء) تشریح شده تأویل و بیان هر مطلبی را باید از ذکر (حضرت باب) سؤال کرد (سوره ۴۱ و ۱۱۲). قسم دادن و قسم خوردن حتی در موارد صدق و راستی نیز جائز نیست (سوره ۵۰). نهی از استعمال تربت (سوره ۵۰) عدم جواز دخول در منازل افراد بدون اجازه صاحبخانه (سوره ۲۹). اطلاق لفظ نجس بر اشیاء نشده ولی محبوب بودن نظافت تأکید شده است (سوره ۵۰). توبه در صورت نادانی و عدم علم به خطا مقبول ولی در موارد آشنائی و اطلاع مستحقّ و مشمول تنبیه است. بخشایش فقط اراده و اختیار الهی است (سوره ۱۰۷). امر به احتیاط در موارد مبهمه مربوط به احکام (سوره ۱۰۵) حلیّت طعام اهل کتاب (سوره ۴۹).

دوم آنکه به توجّه و استعداد از فیض حقّ و ادعیه و مناجات و همچنین خلوص و صفا در نیّت و عمل توصیه مخصوص شده است. شاهد مطلب امر مخصوص به طهارت و پاکیزگی در هنگام استفاده از کتاب الهی، امر به استنساخ آثار و کلمات مبارکه بر اوراق پاکیزه و مذهب با مرکب طلائی، سفید، قرمز، زرد و یا سبز (۴۱) امر مخصوص به توجّه و مناجات در صبح و شام مخصوص ایام صیام (سوره ۴۹). امر به آزاد کردن غلام یا کنیز و ادای صیام به مدّت دو ماه در موارد قتل مزید بر پرداخت دیه (سوره ۴۹). امر به ذکر اسم الهی در شروع هر کار (سوره ۱۰۳) و بر اغذیه قبل از صرف آن (سوره ۱۰۵). نهی از اکل مویز جوش زده (سوره ۱۰۵). حلیّت اکل آنچه اسم الهی بر آن ذکر شود (سوره ۶۶). امر به وجوب نماز جمعه و صلوات نافله روزانه ۳۵ رکعت (سوره های ۱۰۱ و ۱۰۶) و بالاخره تأکید اهمیّت و تأثیر تضرّع و زاری در آستان الهی (سوره ۵۰) است. ضمناً از اهل بیت پیغمبر اکرم تجلیل و تعظیم مخصوص فرموده صلاة و صوم در یوم غدیر و زیارت مرقد حضرت سیّد الشهداء را واجب فرموده است (سوره ۱۰۳).

از مجموع اوامر و فرائض موارد زیر نازل شده: نماز (۴۹)، جهاد (۹۶)، خمس (۱۰۳)، زکوة (۵۰)، تقویم (اساس اسلامی) (۱۰۲)، ارث (۵۰)، امر به شهادت

ایمان و اظهار وصیت قبل از مرگ (۱) (۴۹)، لزوم اجرای وصیت متوفی (۱۰۷)، تساوی مقام انسانی زن و مرد (۹۳ و ۹۴)، تسهیم فقراء در اموال اغنیاء (۱۰۵) - کیفیت آن تبیین نشده).

از نواهی: حرمت مسکرات حتی عدم جواز استفاده از آن به عنوان مداوا (۴۹)، کراهت طلاق (۴۹)، حرمت سقط جنین (۴۹)، حرمت قتل (۵۰)، حرمت سرقت (۱۰۳-۵۰)، حرمت زنا (۱۰۳)، نهی از غیبت (۱۰۵) و ربا حتی به مقدار جزئی (۱۰۳) مذکور است که اکثراً جز عدم جواز مداوا با مسکرات از احکام مصرّحه اسلامی است. از احکام جدیده حرمت دخان (۴۹)، نهی از انتحار (۲۸) و عدم جواز ذکر داستانهای قبیحه اعمال شخصی است (۱۰۶) که در قرآن تصریح نشده است.

کتاب قیوم الاسماء کیفیت رمزی و تأویلی دارد اما کتاب بیان در تبیین رموز و تشابهات کتب قبل و بسیار صریح و منجز است. قسمت اعظم کتاب بیان اصول معتقدات امر بدیع و خود بنفسه متضمن نظم جدیدی در توجیه عوالم وجود و مقامات انسانی و ربط عوالم بشری و الهی است که از این بحث خارج است و بقیه آن به احکام و اصول اجتماعی و کلی جامعه بیان تخصیص داده شده است. تصفّح و بررسی کتاب بیان هر منصفی را به این نکته متذکّر می دارد که هدف حضرت باب از نزول کتاب به کیفیتی که امروز موجود و منتشر است ارائه سندی دیگر بر نزدیکی ظهور موعود بیان است. کتاب بیان در ماکونازل شده و این تقریباً بیش از دو سال قبل از شهادت است. طرح کلی کتاب بیان متضمن نوزده واحد و هر واحد نوزده باب است. از کتاب بیان عربی تا آخر واحد یازدهم و از بیان فارسی تا باب دهم از واحد نهم از قلم مبارک صادر شده. با توجه به اینکه این کتاب مرجع کلّ در امر بیان و امّ الکتاب آن دور است آیا عدم تکمیل و اتمام با وجود فرصت و امکان دلیلی جز نزدیکی دوره ظهور بعد توان داشت؟

(۱) در اسلام القاء کلمه شهاده به محتضر واجب است ولی حکم قیوم الاسماء تعیین وظیفه برای متوفی قبل از احتضار است که در وصیت خویش مخصوصاً اظهار ایمان نماید نه دستور العمل برای اطرافیان و بستگان.

## تأیید احکام بیان در امر بهائی (۲)

بررسی اجمالی در احکام بیانی نیز این نکته را تأیید می نماید. احکام بیان اکثراً قابل اجرا نیستند زیرا بسیاری از آنها فقط تکلیف شده ولی جزئیات و متون آنها نازل نگشته و محتاج تبیین است. با توجه به اینکه در باب شانزدهم از واحد سوم بیان مذکور که "از حین غروب (مقصود غروب شمس حقیقت حضرت نقطه است) الی طلوع من یظهره الله آثار فرضیه (احکام بیان) مرتفع (معین و مقرر) و حروف حی و کل من آمن بالله و بالبیان در ظل آنها مستظل". صریحاً راه هرگونه تبیین و تشریح مسدود شده و بنا بر آیات باب اول از واحد چهارم که "بعد از غروب این شمس غیر از من یظهره الله مقتدر بر این نحو ظهور از ظهور الله نیست" همه امور معلق به ظهور من یظهره الله موعود مانده است. بدون تردید اگر ظهور من یظهره الله در فاصله ای بسیار نزدیک مسلم و محقق نبود بیان فوق حکم صریح بر تعلیق شریعت بیان بود و در نتیجه مساعی و نقشه های امر حضرت نقطه اولی کل بی حاصل عقیم می گشت.

بالاخره خصوصیت بدیع و انحصاری بیان فارسی ذکر من یظهره الله موعود در کلیه ابواب و مباحث کتاب است. به اعتباری بیان فارسی تبیین و تشریح بیان عربی است. یا بیان عربی خلاصه ای از احکام و مباحث بیان فارسی. ظاهراً چنین می نماید که عنوان ابواب بیان فارسی که عموماً عربی است اکثراً مأخوذ از آیات بیان عربی است و در ذیل هر باب به فارسی شرح و توضیح شده است. رویه این اثر بدیع آن است که بعد از هر آیه عربی که در صدر باب آمده است با استفاده از جمله استفاحی "ملخص این باب آنکه" به اظهار و تبیین مطلب اعاده فرموده است تقریباً در کلیه موارد این توضیحات و تبیینات متضمن ذکر موعود آتی است که به نام "من یظهره الله" و "من یظهر" تسمیه شده و صریحاً مکرراً مضمون این بیان مذکور که "بعد از غروب این شمس غیر از من یظهره الله مقتدر بر این نحو ظهور از ظهور الله نیست بلکه او است صرف ظهور که کل آیات مدله علی الله از ظهور او در افنده کل ظاهر می گردد" (۱/۴). در حقیقت دو ثلث بیان در ستایش و

تجلیل من یظهره اللّٰه و امر به اهل بیان به اطاعت و توجّه بلا شرط اوست. خلاصه آنکه کتاب بیان فارسی پیش از آنکه کتاب احکام و فرائض باشد کتاب عقائد و اصول است و مقصد از صدور آن ذکر و ثنای من یظهره اللّٰه موعود و احکام و اوامر صادره در آن عموماً برای ایجاد آمادگی در اهل بیان به عرفان و شناسائی مظهر عظیم الشان آینده است که ظهورش به اشارات مختلف مذکور در بیان قریب الوقوع می باشد. از این مطلب چون خارج از حدّ این مقال است به ناچار باید گذشت اما توجّه به اینکه "ان ما فی البیان تحفة من اللّٰه لمن یظهره اللّٰه" "آنچه در بیان متکون شود از شئون محبوبه تحفه است از قبل نقطه بیان بسوی من یظهره اللّٰه که ظهور اخرای نقطه بیان باشد و همین عزّ و فخر کلّ را بس است که او قبول کند نفسی را یا شیئی را به ذکر انتساب به خود" (۱۹/۲) ما را در فهم کیفیت و هدف احکام بیانی هدایت و مساعدت خواهد کرد.

در کتاب مستطاب اقدس نازل (بند ۱۴۲ و ۱۴۳) "انّه (حضرت نقطه اولی) قد انزل بعض الاحکام لثلاً یتحرک القلم الاعلی فی هذا الظهور الاعلی ذکر مقاماته العلیا و منظره الاسنی و انا لّمّا اردنا الفضل فضّلناها بالحقّ و خفّفنا ما اردناه لکم انّه لهو الفضال الکریم قد اخبرکم من قبل بما ینطق به هذا الذکر الحکیم قال و قوله الحقّ انّه (من یظهره اللّٰه) ینطق فی کل شأن انّه لا اله الا انا الفرد الواحد العلیم الخبیر." این آیات مبارکه با آیات مقدّسه باب سیزدهم از واحد سوّم بیان فارسی مطابقت و مناسبت دارد که "گویا می بینم که کسی در کتاب خود از او (من یظهره اللّٰه) سؤال می کند از آنچه در بیان نازل شده به حدود مؤتفکه نزد خود و او در جواب نازل می فرماید من عند اللّٰه نه از قول نفس خود انّی انا اللّٰه لا اله الا انا قد خلقت کلّ شیئی و ارسلت الرّسل من قبل و نزّلت علیهم الکتب الا تعبدوا الا اللّٰه ربّی و ربکم فانّ ذلک لهو الحقّ الیقین." و همچنان از لسان من یظهر موعود مطلب را ادامه می فرماید که "انّی انا نقطة البیان من قبل قد اظهرنی اللّٰه بمثل ما قد اظهرنی من قبل لاجزین من قد دان بی ثمّ بالبیان من قبل فلتسرعن فی امر اللّٰه ثمّ ایاه تتقون."

جمال قدم در موارد متعدده از آثار نازله، ظهور نقطه را "ظهور قبلم" یاد فرموده و در بعضی موارد به عنوان و اسم نقطه اولی اهل بیان را مخاطب داشته که از جمله می توان سورة الذکر را یاد کرد که به این آیه افتتاح فرموده است: "هذا کتاب نقطه الاولی الی الذینهم آمنوا باللّه الواحد الفرد العزیز العلیم." لذا عجب نیست که بین این دو ظهور الهی چنان ارتباط و تداومی حاصل شده که در تمام شئون جلوه گری نموده است و در حقیقت ظهور واحد و تجلی واحد گشته. کتاب ایقان مکمل و متمم کتاب بیان معرفی شده و احکام بهائی جامع و مؤید احکام و حدود دور بیان است. احکام بیانی در امر بهائی اکثر تنفیذ و تأیید، بعضی تعدیل و تکمیل و قسمتی نیز بالکل تخفیف و تجدید یافته است.

احکام بیان را به طرق متعدّد می توان طبقه بندی کرد ولی در این مقام به منظور حفظ ارتباط کیفیت احکام با ظهور من یظهره اللّه رویه جدیدی اتخاذ شده و احکام بیان به پنج نوع تقسیم گردیده است:

- ۱- احکام تجلیلی متضمّن بیان عظمت ظهور
  - ۲- احکام تخلیصی حاکی از تلقین انحصار نظر به ظهور
  - ۳- احکام تنزیهی به منظور ترکیه جامعه بانی و تأمین آمادگی برای ظهور
  - ۴- احکام ترویجی به مقصد تعمیم و تطیف احساسات روحانیه
  - ۵- احکام تنظیمی متضمّن روابط عمومی و نظام اجتماعی
- گرچه این تقسیمات مطلقاً قرار دادی است و هیچ گونه اشاره صریحی در خصوص اصول تقسیم بندی برای احکام در آثار شارع بیان موجود نیست با این همه نگارنده نظر به تأکیدات صریحه حضرت نقطه اولی درباره استقلال و اختیار من یظهره اللّه موعود و رفع و ردّ هرگونه قید و شرط در هنگام ظهور او از طرفی و موکول و محدود داشتن احکام بلکه همه بیان به قبول و تأیید حضرتش از سوی دیگر چنین جسارت و بی پروائی نمود شاید فهم و درک حقایق تعالیم و احکام بیان بهتر و بیشتر آشکار شود و حکمت و حقیقت او امر و مناهی آن که در همه ابواب به ظهور من یظهر مرتبط شده واضح تر گردد. شواهد زیر نشان می دهد که حضرتش تا چه پایه به اهمیت مطلب توجه فرموده است در باب نوزدهم از واحد



سوم که اجازه نامحدود صرف اموال برای نفاس و آراستگی کتاب بیان است می فرماید "اگر ممکن بود که کلّ ما علی الارض را بهاء یک بیان قرار دهد هر آینه اذن از برای او بوده ثمره این باب آنکه در نزد ظهور من یظهره الله ملتفت گشته جایی که در اثر او این نوع حکم است چگونه در نفس او لعلّ مثل امروز واقع نگردد که قران های الف بهائی ما لا یحصی در اسلام باشد و مقرّ منزل او در جبلی (سجن ماکو) باشد که حجره مسکون او خشت محض باشد اگر چه هر جا که مقرّ اوست عرش الله بوده و هست ..."

در باب هشتم از واحد ششم که امر می فرماید اگر کسی به آیات ظاهر شد او را متعرض نشوید صریحاً دستور می فرمایند که هر نوزده روز یکبار این باب را همه قرائت نمایند و درباره آن شب و روز تفکر و دقت نمایند بیان مبارک این است: "و امر شده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعلّ در ظهور من یظهره الله محتجب نشوند بشئونی دون شئون آیات که اعظم حجج و براهین بوده و هست نه اینکه در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب مانید. مثل آنکه هر روز صبح دعای عهد نامه را می خوانید و از بسکه العجل العجل گفتید بر خود مشتبه کردید دون حبّ خود را بر انفس خود و گمان کردید که حبّ او را دارید و حال قریب به سه سال متجاوز است و امرالله ظاهر شده تا آنکه امروز محلّ مقصود خود را در جبل (ماکو) قرار داده اید."

مقدمه توجه به نکات زیر را برای بحث مطالب آتیه آسان می سازد:  
اولاً مبدأ و اساس سعادت و توفیق عرفان و ایمان است که "اگر در یوم ظهور آن غیر از آنکه ایمان به او آوری کلّ خیر کنی نجات نمی دهد تو را از نار ... امر بسیار دقیق است در حینی که اوسع است از سموات و ارض و ما بینهما" (۳/۹)  
ثانیاً ایمان حقیقی منوط است به عمل و اطاعت که "من یتجاوز عن حدّ البیان فلا یحکم علیه حکم الایمان." (۱۱/۴)

ثالثاً آنکه حق تعالی فوق طاقت و استعداد افراد تکلیفی نمی فرماید "خداوند در حین نزول بیان نظر به کلّ خلق خود فرموده و حدود از برای خلق خود در هر مقام

که واقف باشند مقدر فرموده که هیچ نفسی در جنت بیان به قدر شئی محزون و مضطر نگردد." (۱۱/۴)

رابعاً در اجرای احکام تبعیض و تمایزی نیست. "هر نفسی که از حدود بیان تجاوز کند سواء کان اعلى الخلق او ادناه محکوم به حکم ایمان نمی گردد." (۱۱/۴) یا به عبارت دیگر مؤمن شناخته نمی شود. و بالاخره این مطلب که "مدّ نظر بیان نیست الا بسوی من ینظره الله" (۳/۳) جوهر و خلاصه حکمت تنزیل و تشریح احکام بیانی است که مردم را برای ظهور کلی آماده و مستعد سازد.

### تأیید احکام بیان در امر بهائی (۳)

کلیات احکام - کلیات احکام مبانی و موازینی است که در اجرای احکام برای حفظ وحدت رویه و تسهیل اجرای آن مؤثر و ضروری است و بنابراین اکثراً تقریری و یا تدوینی است مانند تعیین مبدء حیات فرد انسان (از انعقاد نقطه) (۱۰/۷) سن تکلیف که از ۱۱ سالگی تا ۴۲ سالگی است (۱۸/۸) مبدء شبانه روز (تقدّم شب بر روز ۴/۷ و ۱۴/۱۱ عربی) مقیاس تقویم و تقسیم سال به نوزده ماه و نوزده روز (۳/۵) مقیاس اوزان (مثقال بیانی (۱۹/۵) تعیین واحد هفته و روز آسایش که جمعه مقرر شده (۱۷/۷) ولی بعضاً نیز اصولی و طبیعی است از قبیل اینکه خرید و فروش عناصر اربعه جائز نیست شاید از آن جهت که منابع و مخازن طبیعی و جاودانی قابل تملک نمی تواند بود و فقط دسترنج حاصله از مصرف عادلانه آنها حق افراد است. (۱۱/۹ عربی)

۱- احکام تجلیلی - هدف از این احکام ایجاد تذکّر در بین جامعه با بیان به عظمت مقام و اهمیّت شأن من یظهره الله موعود است مبادا که در حین ظهور او از درک فیض حضور او محروم مانند. در باب هفتم از واحد هفتم "امر شده در یوم قیامت که یوم ظهور اوست کلّ از فضل او طلب نمایند آنچه سبب عزّایشان گردد لعلّ از ثمره وجود که لقاء اوست کلّ محروم نگردند."

از جمله این احکام عدم اجازه سؤال از من یظهره الله (۱۳/۳)، تملک و حفظ آثار و الواح من یظهره الله (۱/۷)، امر به قیام هنگام استماع ذکر من یظهر (۱۵/۶)، پیش بینی جایگاه جلوس به عدد واحد (نوزده) یا لا اقلّ یک جایگاه برای من یظهر در هر مجلس و محفلی (۱/۹)، استنساخ آثار مظهر ظهور با حسن خطّ و وصیّت به بازماندگان به منظور تقدیم به من یظهره الله شاید که خوشنویسان نیز جز با استنساخ آثار او در یوم ظهورش نپردازند (۲/۹)، تهیه و تنظیم دفتر اعمال شخصی بر هر نفسی واجب است تا در یوم ظهور به من یظهره الله برای تعیین جزا و پاداش تقدیم شود (۹/۸)، امر به سجده در آستان من یظهره الله و تقدیم عطریات ممتاز از جانب نقطه بیان به حضور او (۷/۱۰ عربی) ، نهی از تقدّم بر من یظهره الله ( ۱۱/۱۱)

عربی)، وظائف مخصوصه سلاطین که تهیه تاج مخصوص برای نثار در قدوم من  
 یظهره الله و تهیه فهرست و گزارش از حدود ممالک و لشکر و نفائس و خزائن است  
 که باید به من یظهره الله تقدیم دارند (۱۵/۱۳/۱۱ عربی)، امر به کتابت اسماء الله  
 در هر شهر بیانی (۸/۷)، اجازه صرف اموال الی ما لا نهایه برای تهیه نسخه نفیس  
 و آراسته بیان (۱۹/۳)، فرضیت اجابت هر سؤال و مطلب بر مؤمنان (۱۹/۶)،  
 حفظ احترام بیان به حد کمال زیرا "کل بهاء بیان من یظهره الله است" (۱۴/۳)،  
 تقدیم اشیاء و نفائس بی نظیر و ممتاز به مظهر ظهور (۱۶/۶/۵)، امر به خدمت  
 نقطه حقیقت به مدت یک واحد (نوزده روز) (۵/۹)، امر به احترام خاندان مظهر  
 ظهور (۶/۹) در قطعات فارس، عراق، آذربایجان، خراسان و مازندران اهل ایمان  
 فقط ساکن شوند (۴/۶)، وجوب سجده هنگام ورود به دروازه شهری که مظهر ظهور  
 از آن ظاهر شده (شیراز و در بعد محلّ و مدینه ظهور من یظهره الله) (۷/۱۵)، حلیت  
 لباس حریر و استعمال طلا و نقره (۹/۶)، تحدید اسفار (۱۶/۶)، تجلیل مخصوص  
 از نوروز و انتساب آن به مظهر ظهور (۱۴/۶)، اکثر این احکام در امر بهائی مسکوت  
 مانده زیرا فی الحقیقه مورد اجرای آن تا ظهور من یظهره الله موعود بوده که به  
 ظهور و اظهار امر آن موعود امم و اسم اعظم خود بخود منسوخ گشته است. فقط  
 حلیت پوشیدن لباس حریر و استعمال ظروف طلا و نقره تأیید شده و تحدید اسفار و  
 نهی از سؤال از من یظهره الله نیز تصریحاً رفع و عفو گردیده است.

۲- احکام تخلیصی - تخلیص از اصطلاحات خاصّ بیان و مقصد آن است که  
 به مدد تذکر و توجه و استمرار و استغراق در ذکر الهی نفس و روح انسانی از جوهر  
 خلوص و صفا شایسته معرفت حقیقی شود و بصیرت ایمانی و وجدانی حاصل  
 نماید تا در یوم ظهور از عرفان مظهر الهی محروم نماند. از تعمق در باب چهارم از  
 واحد هفتم بیان فارسی که کلاً درباره تخلیص است می توان دریافت که مقصد از  
 تخلیص تفکر و انحصار نظر است که مترادف و متشابه با غور و تعمق meditation  
 است. چون احکام عبادتیه بیان کلاً به قصد تربیت و آمادگی اهل بیان در هنگام  
 ظهور من یظهره الله است همه در ظلّ این عنوان جمع آوری شد تا حکایت از آن  
 هدف جلیل نماید زیرا بر اساس تعالیم بیان "قبولی خدا ظاهر نمی شود الا به

قبولی حجّت آن" (۱۹/۸) و کلّ باید در درجه یقین و بصیرت به حدّی باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف بیت جمع شده باشند و از بلاد خود بیرون آمده از برای یومی که در آن یوم اذن طواف داده شده و همان روز شجره حقیقت ظاهر شود و بفرماید لا تطوفوا اگر کلّ فی الحین عمل کنند درک طواف نموده و الا باطل می گردد کلّ اعمال آنها زیرا که این طواف که الآن از برای او جمع شده و می کنند به امر او بوده در قبل... " (۲/۸) و این مقام حقیقی و ثمره ایمان و عبادات است که در کلیه شعون و آداب در بیان منظور شده است.

عبادات و ادعیه و اذکار در امر بیان اهمیتی مخصوص دارد. آیات الهی را باید به روح و ریحان تمام تلاوت نمود (۸/۵)، ذکر الهی باید به توجه و خلوص تام باشد. اذکار هر چه در سرّ و نهان پوشیده تر مقبول تر است (۴/۹)، تلاوت نوزده آیه از بیان هر روز واجب است ولی اگر کسی موفق نشد فقط نوزده مرتبه آیه "اللّٰه ربّی و لا اشرک باللّٰه ربّی احداً" را قرائت نماید (۸/۵)، ذکر یومیه یکی از اسماء الهی مانند اللّٰه ابهی، اللّٰه اعظم، اللّٰه اظهر، اللّٰه انور، اللّٰه اکبر ۹۵ مرتبه در هر روز واجب است (۱۷/۵)، ذکر ۹۵ تکبیر بر نقطه حقیقت (مظهر ظهور) یک بار در هنگام ظهور (۱۳/۸)، صلوات و سلام مخصوص بر من یظهره اللّٰه در هر شب و روز جمعه به عدد ربّ (۲۰۲ مرتبه) و ذکر یا اللّٰه چهار هزار بار در همان لیله و یوم (۱۹/۸) و ذکر مخصوص و شهادت به حقّانیت ظهور شمس حقیقت در مقابل شمس ظاهری که حاکی از آن شمس لایزالی است "انما البهاء من عند اللّٰه علی طلعتک یا ایتها الشّمس الطّالعه فاشهدی علی ما قد شهد اللّٰه علی نفسه انه لا اله الا هو العزیز المحبوب." (۱۷/۷) در هنگام تحویل و تجدید سال اگر در شب اتّفاق افتد "شهد اللّٰه انه لا اله الا هو المهیمن القیوم" و اگر در روز واقع شود "شهد اللّٰه انه لا اله الا هو العزیز المحبوب" به عدد کلّ حول (۳۶۱ بار) تلاوت شود (۱۴/۶)، تلاوت هفتصد آیه از بیان در هر شبانه روز محبوب است در صورت امکان ۷۰۰ مرتبه "اللّٰه اظهر" نیز جائز است (۱۴/۸)، امر به تخلیص و آن توجه تامّ به یکی از اسماء اللّٰه در هر سنه به مدّت یک ماه بیانی است البتّه اگر غفلت و نسیانی واقع شد خداوند عفو خواهد فرمود (۴/۷)، ذکر مخصوص برای اجابت مطالب و

مستدعیات از آستان الهی "قل اللّٰه یكفی من كلّ شیء ولا یكفی عن اللّٰه ربك من شیء لا فی السّموات ولا فی الارض ولا ما بینهما اّنه كان علّاماً کافیاً قدیراً" به تعداد عدد قدیر که از اسماء الهی است (۳۱۴ مرتبه) (۶/۹).

نماز در بیان نوزده رکعت مقرر شده و یکبار در هنگام ظهر باید ادا شود و در هر رکعت قیام و قنوت و قعود معین شده و باید مناجات توحید باشد ولی متن آن صادر نشده است (۱۹/۷)، قبله من یظهره اللّٰه است (۷/۸ عربی)، وضو لازم است ولی اگر آب در دسترس نباشد یا مانع دیگری واقع شود ذکر پنج مرتبه "بسمله" (احتمالاً بسم اللّٰه الامنع الاقدس) کافی است (۱۰/۸ عربی)، اگر در سفر امکان ادای نماز میسر نشود بعد از ورود به منزل و استراحت به جای هر نماز ادای یک سجده و ذکر و سپس هجده بار ذکر و تسبیح در حالت قعود لازم است. متن در کتاب نازل نشده است (۱۰/۸ عربی) تکالیف عبادت مانند نماز و روزه از نسوان در هنگام قاعده طبیعی ساقط است و باید ۹۵ مرتبه آیه "سبحان اللّٰه ذی الطلعة و الجمال" را تلاوت نمایند (۱۰/۸ عربی)، امر به ادای صلوٰة در عبا (۸/۸) و جواز نپوشاندن نسوان مو و اعضاء بدن خود را از همسران (۷/۸ عربی)، پوست و موی حیوانات مبطل نماز نیست (۱۲/۹ عربی).

صلوة جماعت (الا در نماز میت) جائز نیست (۹/۹) و اگر ادای نماز به صورت جمع در مکانی شود اقتدا به کسی جائز نیست و باید انفراداً قصد نماز و نیت و توجه نمود و به نماز مشغول شد (۱۳/۸ عربی)، ادای سجده جز بر بلور حاوی تربت اول و آخر (حضرت نقطه و جناب قدوس احتمالاً) جائز نیست (۱۰/۸ عربی)، ذکر مخصوص برای اذان شامل تکبیرات مخصوصه و ذکر بدل آن در صورتی که مؤذن قادر بر ادای اذکار مفصّلة مخصوصه اذان نباشد (۱۴/۱۱ عربی) صلوٰة مخصوص برای هنگام تولّد طفل و مرگ افراد هر دو واجب و متن آن در بیان نازل شده است (۱۱/۵)، امر به تهیه و ترسیم و با خود داشتن هیکلی به عنوان حرز به منظور حفظ افراد و توفیق آنان به هدایت و ایمان در ظهور بدیع (۱۰/۷)، وجوب صوم در ماه اخیر سال (۱۸/۸)، فرضیت استعمال انگشتر عقیق قرمز که بر آن آیه "قل اللّٰه حق و ان ما دون اللّٰه خلق و کل له عابدون" نقش شده باشد (۱۰/۶)، شروع در هر کار با

یاد و اسم الهی و همچنین در هنگام استعمال و استفاده از اشیاء (۹/۵)، امر به نیت کردن در هنگام انجام کاری که لله و برای رضای خداوند است (۲/۷). در امر بهائی فرائض عبادتی بیان کلاً یا بعضاً تثبیت شده و متن بعضی از فرائض مانند نماز که قبلاً صادر نشده بود نازل گشته و به طور خلاصه می توان گفت که در مراتب و مسائل عبادتی احکام کتاب مستطاب اقدس تجدید و تعدیل او امر کتاب مبارک بیان است اما تکلیف به تلاوت ادکار مختلفه مسکوت مانده ولی در عوض مناجات ها و ادعیه متعدده نازل و تلاوت و زیارت آنها تأکید شده است.

## تأیید احکام بیان در امر بهائی (۴)

۳- احکام تنزیهی - مقصد از این عنوان اشاره به این حقیقت است که حضرتش با تشریح این گونه احکام برای مؤمنین به بیان مقام و مرتبتی اراده فرموده که "لعلّ در یوم قیامت کلّ برهیکل انسانیت و شئون لایقه آن باشند عین شمس حقیقت بر شیئی شاهد نگردد دون رضای خود را" (۶/۷).

نهی از بر سر و تن زدن و لباس دریدن در مرگ عزیزان (۱۸/۹ عربی)، نهی از صعود بر منبر (۱۱/۷)، نهی از حمل اسلحه و یا پوشیدن البسه و حمل اشیائی که سبب ترس و نگرانی دیگران شود (۶/۷)، امر به تلطیف و نظافت و استحمام هر چهار روز یکبار، قطع ناخن، جواز گذاشتن موی سر و تراشیدن موی صورت و استفاده از آینه (۸ و ۸/۶)، اطلاق طهارت بر همه اشیاء (۵/۱۰ عربی) و مطهرات (۱۴/۵)، اجتناب از موارد مشکوک مانند تماس با حیوانات تا حدّ حفظ نظافت محبوب است نه آنکه کار بر افراد به علت اجتناب از نجاست و آلودگی سخت شود (۱۷/۶)، امر به بنای حمام در هر قریه (۳/۶)، طهارت ماء نطفه (۱۵/۵)، صاحبخانه (۱۶/۶)، نهی از اجبار افراد به ترک خانه و منزل و نهی از اجبار به سفر (۱۶/۶)، نهی از حبس و محزون ساختن افراد (۱۸/۷)، عدم جواز تحصیل علوم غیر نافعه (۱۰/۴)، محو کتب قبلیه (۶/۶)، عدم جواز توبه نزد خلق (۱۴/۷)، حرمت گدائی (۱۷/۸ عربی)، عدم جواز تنبیه اطفال کمتر از پنج سال و عدم جواز زدن بیش از پیچ ضربه خفیف به اطفال بزرگتر از پنج سال و آن هم باید از روی لباس باشد (۱۱/۶)، امر به تجدید کتب (۱/۷)، امر به تجدید وسائل زندگی هر نوزده سال یکبار (۱۴/۹ عربی)، امر به احتراز از حاشیه نویسی در متن کتاب (۱۴/۳)، امر به جلوس بر کرسی (صندلی) (۱۱/۶)، نهی از مصرف تریاک، مسکرات، انقوزه و تنباکو

( ۸/۷/۹ ) و امر به معالجه با اغذیه و آلاء طبیعی (۲/۹ عربی)، نهی از رد و تکفیر (۱۶/۵)، نهی از صدور حکم قتل در موارد اختلاف اصولی و اعتقادی (۵/۴)، نهی از طلاق (۱۲/۶)، نهی از استهزاء دیگران (۳/۱۱ عربی)، نهی از ضرب و آزار



دیگران (۱۶/۹ و ۶/۱۰ عربی)، نهی از حمل بار سنگین بر حیوان و آداب استفاده از حیوانات اهلی و محصولات حیوانی (۱۵/۱۰ عربی)، نهی از تزویج منقطعه (صیغه موقتی) (۷/۶).

اکثر اوامر و نواهی که ذیل احکام تنزیهی طبقه بندی شده کلاً مورد تأیید و یا تعدیل در کتاب مستطاب اقدس و الواح نازله واقع شده ولی بعضی مانند محو کتب نسخ شده، تجدید وسائل و اثاث البیت مشروط به استطاعت گشته و بعضی از قبیل نهی از نوشتن یادداشت در متون کتب، تجدید کتب و مصرف انقوزه و تنباکو مسکوت مانده است.

۴- احکام ترویجی - نظر به این حقیقت که هدف کلیه احکام و اوامر الهیه وصول انسان به کمال روحانی است احکامی که به منظور ترویج روح امر و تعمیم اتحاد حقیقی نازل شده به عنوان احکام ترویجی طبقه بندی شد. "طوبی از برای اهل زمانی که در هیچ شئی اسمی اطلاق نکنند الا به اسم حق لایق است که بدء عوالم جنّت گفت آن زمان را و هیچ شئی به جنّت خود نمی رسد الا آنکه به منتهای کمال در حدّ خود ظاهر شود" (۴/۵). این احکام غالباً جنبه تکلیف فردی دارد: امر به تبلیغ دین اللّه (۶/۱۱ عربی)، امر به ادای حقوق اللّه (۱۹/۵ و ۱۷/۸) و خمس (۱۶/۸)، امر به حج (۱۶/۴ و ۱۸)، امر به تسمیه فرزندان به اسامی شایسته و تعیین اسماء مناسب (۴/۵)، اذن ملاقات و مذاکره مردان و زنان به آداب ادب و اخلاق (۱۰/۸ و ۲/۱۰ عربی)، اوامر راجع به کیفیت نشر امر (۵/۴ و ۵/۵)، امر به چاپ و توسعه صنعت آن (۷/۸)، امر به تعلیم خط و سعی در تحسین خط (۲/۹)، امر به ضیافت نوزده نفر (یک واحد) در هر نوزده روز (شهریانی) (۱۷/۹ عربی)، اسقاط تکالیف شاقه شرعی و آداب فقهی و موارد شبه فقهاتی (۱۰/۸ عربی و ۱/۱۰ عربی).

در مجموعه احکام و تعالیم بهائی امر تبلیغ، حقوق اللّه، حج، ضیافت نوزده روزه صریحاً تأکید و تشریح شده و از بقیه اگر چه صریحاً ذکر نشده ولی مشمول نسخ و تعلیق نیز قرار نگرفته است.

۵- احکام تنظیمی - که متضمن روابط عمومی نظام اجتماع است. فرضیت تأهل و اصول و مبانی روحانی و اجتماعی ازدواج و آیه مخصوصه اظهار رضا در هنگام عقد و میزان مهر (۱) (۷/۶ و ۶/۷ و ۱۵/۸)، آداب غسل و کفن و دفن و حفظ حرمت موتی و صلوة میت که مشتمل بر شش تکبیر است و بعد از هر یک تکبیر نوزده مرتبه شهادت مخصوصه ششگانه تلاوت شود (۲) (۱۱/۵ و ۱۱/۸)، اموات را باید در صندوق بلور یا مرمر و یا سنگهائی صیقلی در پنج پارچه کفن قرار داد و در انگشت متوفی انگشتر عقیق که آیه مخصوص متمایز برای مردان و زنان (۳) بر آن نقش می شود قرار داد (۱۱/۸)، امر به تنظیم وصیت نامه متضمن اقرار به ایمان (۱۳/۵)، قوانین ارث و طبقات هفتگانه وراثت و سهم هر یک (۲/۸ و ۳/۱۰ عربی)، عدم اجازه مطالعه مراسلات و دفاتر تجاری و غیر تجاری دیگران (۱۸/۶)، تحیت الله اکبر و الله اعظم و الله ابهی و الله اجمل (۵/۶) امر به بنای مساجد و مقررات و اصول آن (۲/۵)، مقررات جدائی و طلاق و سنه اصطبار (۱۲/۶)، امر به گروه بندی مؤمنین بیان به واحدهای نوزده نفر تا آنکه در یوم ظهور من یظهره الله همه به صورت واحدهای بیانی در ظل حروف حی من یظهره الله محشور گردند (۱۳/۱۰ عربی)، جواز ربح و اصول معاملات (۱۸/۵)، روابط متقابلة والدین و فرزندان و وظیفه برای تأمین آسایش فرزندان لا اقل تا نوزده سالگی (۱۴/۱۰ عربی)، وجوب کسب و قبول کار (۱۷/۸ عربی)، حدود تحلیف و قسم (۱/۱۱ عربی)، تعیین ۲۵ نفر امناء از علماء متقی و پرهیزکار برای حمایت و کمک ضعفا و ملهوفین به وسیله شخص پادشاه (۲/۱۱ عربی)، امر به ترتیب و نظم شهرها و خانه ها و معابر و اماکن مختلفه شهری و طبقه بندی اصناف (۱۷/۱۰ عربی)، نهی از قتل نفس و تعیین جزای قاتل (۱۶/۱۱ عربی)، امر به برقراری روابط چاپاری و ارتباطات بطور عمومی و سرتاسری (۱۶/۴) به منظور انتشار اخبار. جمعه روز تعطیل و آسایش عمومی و اهمیت روحانی آن (۱۷/۷).

اکثر احکام فوق مورد تأیید و تعدیل و بعضی نیز بطور کلی مسکوت مانده اگر چه روح و هدف آن در دیگر تعالیم بهائی حفظ شده است.

نظری کلی به کیفیت و محتوای احکام بیان دو نکته متلازم را آشکار می سازد. نخست تأکید در اهمیت ظهور من یظهره الله و قرینت و نزدیکی زمانی آن زیرا در همه ابواب به لحنها و عبارات و استدلالات و کیفیات مختلف ذکر ظهور و انتظار ظهور او بدون هرگونه قید و شرط مذکور و مصرح است. دوم آرزوی حضرت نقطه اولی در تربیت و ترقی جامعه بایی به شأنی که شایستگی درک زمان ظهور من یظهره الله را داشته باشد و شاهد آن اهمیتی است که حضرتش به مقام انسانی و روابط انسانها با یکدیگر نهاده و اصول و احکامی مانند عدم اجازه مطالعه و بررسی اوراق و مراسلات دیگران مگر به اذن صاحب آن. فرضیت اجابت مکاتبات و سئوالات و همچنین اجابت تقاضاهای دیگران در صورت امکان، امر به رعایت ادب در هنگام بحث و استدلال، نهی از حبس افراد و ایجاد حزن و اندوه در قلوب، نهی از ورود بدون اجازه در خانه افراد، نهی از توبه نزد خلق نمونه ای چند از این موارد است. یادآوری این نکته ضروری است که نکاتی که اشاره شده یا می شود همه با توجه به احکام است و گرنه کلیات و اصول و مبانی اعتقادی بیان این دو نکته را به نحوی بس وسیع تر و عمیق تر شامل است که از بحث حاضر جداست.

کیفیت انسانی و تعالی و ترقی احکام نه تنها در متن اوامر و نواهی متجلی است حتی در جزاء متخلفین و کیفیت تنبیه و مجازات نیز به صور لطیفه متعددی تظاهر نموده است و مطلقاً حکمی متضمن اعدام یا حبس و زندان و مجازاتهای بدنی مقرر نگردیده است. اشد مجازات همان عدم رضای الهی است و کیفر وجودی که از هر مصیبت و شدتی اندوه و حرمان دنیوی و اخروی آن بیشتر است و سپس در درجات بعد متناسب با شرایط اجتماعی مجازاتها شامل تحریم همسر بر شخص خاطی در مدتی معلوم و یا ادای جرائم نقدی متناسب با اهمیت جرم معین گردیده است. اما در این موارد نیز همواره باید با استغفار و تذکر و توبه همراه باشد و البته توبه حقیقی آن است که جرم و گناه مکرر نشود و گرنه مقبول نخواهد بود زیرا به صدق و یقین نیست. گرچه این توضیح از بحث مطلب خارج است ولی شاید بعضی از محققان را چنین تصویری حاصل شود که سهولت و لطافت مجازاتهای

فوق مردم را به ارتکاب خطا تشویق خواهد کرد. اما توجه به این نکته جا دارد که از جهتی این مجازاتها فی الحقیقه بسیار سخت است زیرا تنبیهی شدیدتر از عدم رضای الهی و عذاب معنوی اخروی برای مؤمن حقیقی نیست و از جهت دیگر هدف حضرت نقطه اولی تأسیس و تربیت جامعه ای است که اگر چه از لحاظ تعداد قلیل ولی از نظر امتیاز و معنویت اخلاقی بسیار غنی و ممتاز باشد. یعنی حائز مقام حقیقی انسانی بوده شایسته این شود که ثمره ظهور در آن تجلی نماید و البته مجازاتها نیز متناسب چنین جامعه برارنده ای تعیین شده است. در باب هجدهم از واحد هفتم چنین نازل "خداوند عالم از سعه فضل و جود بر بندگان نهی فرموده که هیچ نفسی نفسی را محزون نسازد از برای همان شجره حقیقت (من ینظره الله) که لعل بر آن حزنی وارد نیاید یوم بطون (قبل از اظهار امر) که کسی نمی شناسد آن را و اگر کسی تجاوز نماید از حدود الهیه بر او حدّ (مجازات) ذکر شده و اگر از آن (مجازات) تجاوز نماید حکم ایمان بر او جاری نمی گردد و اذن داده شده در مقام اذن و از اون حدّ مرتفع گشته و بر ذهب و فضه به عدد واحد (۱۹) مثقال) حکم شده اگر محتجب ماند از حدّ الهی و اگر مقتدر نباشد به عدد واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلب مؤمن محلّ ظهور الله هست اگر حزنی بر او وارد آید مثل آنست که بر حروف حیّ وارد آمده و اگر بر حروف حیّ حزنی وارد آید مثل آنست که بر شجره حقیقت (حضرت نقطه) وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آنست که بر خداوند عزّوجلّ وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از ادخال بهجت در قلوب مؤمن نبوده و همچنین ابعداً از حزن بر آنها نبوده و بر اولوا الدوائر (نسوان) حکم مضاعف می گردد چه در بهجت و چه در حزن و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر به ابتهاج نیاورد نفسی را محزون هم نگرداند نفسی را ..."

مقایسه احکام مرحله اول ظهور که حضرتش فقط اظهار بابت فرمود و معنی حقیقی آن را که باب مدینه علم الهی است تصریح و توضیح نفرمود با مرحله دوم که دوره اعلان مظهریت تامه و استقلال شریعت و احکام است یا به عبارت دیگر مقایسه احکام صادره در قیوم الاسماء و بیان سیر تدریجی و کیفیت توسعه و بروز

حقائق مکنونه امر بیان را آشکار می سازد. ادای حقّ این مطلب مستلزم بحث در جزئیات احکام است تنها به یک مورد اشاره می شود شاید تا حدّی نکته را آشکار سازد. در قیوم الاسماء جزای شرب مسکرات هشتاد ضربه تازیانه در سه نوبت اول است و حکم بر اعدام و قتل در نوبت چهارم (سوره ۴۹) ولی در "بیان" شارب خمر باید ۹۵ مثقال طلا دیه جرم پرداخت نماید و بنا بر همان آیه مربوط به نهی از شرب مسکرات کسی که مؤمن حقیقی و معتقد صمیمی به بیان است حتی مسکرات را برای مداوا نیز مصرف نمی نماید (۱۸/۱۱ عربی). احکام بیان همه جلوه ای از توجه به روابط ابدی و ناگسستنی انسان با خداوند و به عبارت دیگر مظاهر او که تجلّی ظهور او در عالم امکانند دارد. در باب چهاردهم از واحد ششم ذیل "حکم اللّٰه فی حین تحویل الشّمس" می فرماید "ملخص این باب آنکه خداوند عالم در میان ایام یومی را منسوب به خود فرموده و آن را یوم اللّٰه خوانده و ضامن شده هر که حقّ و حرمت آن یوم را بشناسد و آنچه خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کل سال جزا دهد او را و یک مثقال ذهب صرف در آن مثل سیصد و شصت و یک مثقال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد و همین قسم در کلّ اعمال و شئون خیر جاری نموده امر اللّٰه را و آن یومی است که شمس منتقل می گردد از برج حوت به حمل در حین تحویل چه لیل واقع شود چه نهار. سزاوار است که اقلّ از عدد واحد آلاء نباشد و فوق مستغاث و در این بین هر کس هر چه تواند اذن اللّٰه از برای او بوده و هست چه در غیر این یوم در بیان اذن داده نشده تلذّذ به آلاء و نعماء متعدّده در حین واحد تا آنکه حقّ آن شئی کامل گردد نزد آن نفس و همچنین در ضیافت محبوب است که بر یک نعمت شود ولی اعلای آن و همچنین در عادت لیل و نهار بر یک نعمت متلذّذ شوند در مجلس واحد و تعدّد آلاء و نعماء را به تعدّد مجالس قرار دهند که این اقرب است به تقوی عند اللّٰه و اذن داده شده که در لیل بعدد کلّ حول (سال - ۳۶۱ بار) این آیه را تلاوت نمایند شهد اللّٰه انّه لا اله الا هو المهیمن القیوم و در نهار آیه شهد اللّٰه انّه لا اله الا هو العزیز المحبوب یا آنکه آیه شهد اللّٰه که در آن ذکر قدرت است که آن از برای تالین افضل است عند اللّٰه و آن یوم یوم نقطه (مظهر ظهور) است".

حکمت نزول احکام را در یکی از موارد چنین بیان فرموده "نفس مؤمن اجل تر است از اینکه شیئی او را متغیر سازد بلکه او امر طهارت کلاً از برای اینکه نفوس تربیت شوند بر شأن لطافت و طهارت به شأنی که هیچ نفسی از نفس خود به شیئی مکروه نگردد چگونه رسد به دیگری لعلّ در یوم ظهور اللّٰه واقع شود و کرهی از او مشاهده شود که دون رضای او دون رضای خداست و در هر حال سزاوار است که عبد مؤمن به عواطف قوّه شامّه خود را حفظ نماید که رائحهٔ دون حبّی استشمام نماید و همچنین در سرّ (درون و روح) خود روائح دون مؤمنین را استشمام نماید که از رضای محبوب خود باز ماند و ملتفت نشود" (۲/۶ دربارهٔ آب و طهارت آن). هدف کلی احکام در باب چهارم از واحد نهم چنین تبیین شده "کلّ علم علم اخلاق و صفات است که انسان به آن عامل باشد که به واسطهٔ آن علم بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیابد اینک امر به تقوی و ورع یا شئون دیگر شده کلّ راجع به این می گردد مثلاً اگر نفسی مبتلا به فقر شود و قناعت کند و صبر، عزّ او نزد نفس او باقی می ماند و محزون نمی شود و ایام فقر آن که بگذرد شئی مشاهده نمی کند ولی اگر اظهار کند منتهاش این است که سببی از دیگری بهم رسد که به آن رفع کند آنچه مایهٔ حزن او است ولی بعد از آنکه نظر کند بر نفس خود سببی که ظاهر شده معادل نمی شود با ذلّ نفسی که واقع شده از برای او".

در باب سوّم از واحد هفتم ذیل حکم "ان اداء الدّین واجب فوری" می فرماید "ثمره این حکم آنکه همین قسم آیات تسبیح و تحمید و تقدیس و توحید و تکبیر و کلّ شئون دین مظاهری است که حقیقت عطا فرموده به خلق خود، در حین ظهور او ردّ او واجب از کلمهٔ توحید گرفته تا منتهی الیه شئون تحدید که اگر کسی فوراً در حین ظهور ردّ کند قرض خود را چیزی از آن منقوص نگردد الاّ و آنکه بهتر از آن در آفاق و انفس مشاهده نماید چقدر بعید است نفسی که حقّ نفسی را رد نماید چگونه است حقّ اللّٰه که عبد به آن مؤمن شود ولی در حین رد (استرداد دین و قرض) اظهار ایمان خود کند و از مدین دین و معطی آن به آن محتجب ماند. اینست حدّ خلق اگر بعین یقین نظر کنی"

این حکم مزید بر لطافت و نکته آموزی در استدلال، شمول و عمومیت ذکر مظهر موعود در همه مراتب احکام را نشان می دهد زیرا در این باب که حکم اداء قرض ثابت و واجب شده در حقیقت هدف آن دین و قرض روحانی است که در ظهور قبل به بندگان داده شده تا در ظهور بعد با ایمان خود آن را اداء نمایند.

چون مطلب درباره احکام بیان و ارتباط با احکام دور بهائی است شایسته چنان است که با این دو بیان مبارک به پایان رسد. حضرت بهاء الله در یکی از الواح می فرمایند "انا ما نسخنا البیان بل کنا غادیه الفضل لما زرع فیه بالعدل یشهد بذلك کلّ الاشیاء و عن ورائها من هو عالم بالسرّ و الاجهار بظهوری ارتفع سماء البیان و ثبت ما نزل فیه انّ الذین انکروا اولئک فی غفلة و ضلال ... قد علق کلّ امر بقولی هذا ما انزله الرحمن فی البیان ان اقرئوه لتعرفوا الذی بنوره انار الآفاق ... انا ما جئنا لاحکام الاجساد بل لاحیاء الارواح یشهد بذلك ربکم مرسل الاریاح قل انه حدّد فی البیان ما ینبغی لاهل الاکوان لئلا یشغل هذا القلم الارق الالطف الاعلی بما یدکر فی عوالم الخلق ... (کتاب مبین ۱۵۵). و حضرت نقطه اولی در واحد دهم بیان عربی می فرماید "التاسع من بعد العشر ما امر الله من امر ولا نزل من نهی الالعز من یظهره الله اذا یعارضکم امراً او نهیاً عزّه انتم عزّ الله لتراقبون و عن کلتیها تنقطعون."

(۱) آیه رضایت "اننی انا لله ربّ السموات و ربّ الارض ربّ کلشی ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین (۷/۶).

(۲) انا کلّ لله عابدون، انا کلّ لله ساجدون، انا کلّ لله قانتون، انا کلّ لله ذاکرون، انا کلّ لله شاکرون، انا کلّ لله صابرون (۱۱/۵)

(۳) برای رجال "و لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و کان الله بکلشی علیماً". برای نساء "و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کلشی قدیراً" (۱۱/۸).

## کیفیت خطابات حضرت مبشر به اهل عالم

دقائق حقائق در آثار نازله از قلم حضرت نقطه اولی در نهایت تنوع و در حقیقت متضمن معارف وجودی، فلسفی، عرفانی، اخلاقی، اجتماعی، عبادتی و دیانتی، و ناظر به شرع و عرف هر دو است و به واقع چیزی از بیان هدف و مقصد حیات و راه و رسم آن فروگذار نشده است. با اینهمه طرف خطاب محدود به گروه معینی است که در درجه اولی متدینین به اسلام و بطور اخص جامعه شیعه می باشد.

از جنبه اظهار امر و ابلاغ حقائق دیانت بیان متضمن کیفیتی است که در گذشته بی سابقه است. علت آن قرب زمانی دو ظهور متوالی یا به عبارت دیگر حضور دو مظهر مستقل الهی در یک زمان است که اگر چه ملاقات و دیدار به ظاهر جسمانی تحقق نیافته اما به غیر از روابط روحانی که مسلم و محتوم است مخابره و مکاتبه نیز استمرار داشته است. با آنکه همواره بشارت به ظهور بعد قسمتی از اشارت وارده در ظهورات قبل بود ولی به نظر می رسد کیفیتی که حاصل این قرب و هم زمانی در این دور است به این حقیقت انجامیده که سراسر کتب و آثار حضرت نقطه به بشارات و اشارات و تلویح و تصریح "من یظهره الله" تخصیص یابد و مترادف و تناسب "من ظهر" و "من یظهر" (۱) از این لطیفه روحانی حکایت می نماید. تصفح کلی و تأمل کافی در کتاب مستطاب بیان فارسی که نظم و ترتیب خاص آن درک هدف را آسان می نماید این نکته را مدلل می سازد که اگر چه احکام و اصول به طور کلی و جزئی در آن منظور شده اما به جای تفصیل و تکمیل جزئیات احکام و فروع و شروط و آداب و روش اجراء عموماً به هدف آن که انحصار فکر و ذکر به موعود بیان "من یظهر" است توجه شده است.

با توجه به این مقدمه به نظر می رسد که حضرت نقطه اولی در ابلاغ معارف و حقائق به منظور تبشیر دور جدید دو رویه مستقل و متفاوت اختیار فرموده است. نخست با خطابات عمومی، همه اهل عالم را خطاب فرموده و آنها را به اهمیت یوم الله متذکر داشته و به قبول حقیقت دعوت فرموده است چنانکه می فرماید:



"يا اهل الارض اسمعوا ندائى من حول تلك الشجرة المشتعلة من نار القديمة الله لا الله الا هو وهو الله كان عليماً حكيماً." (٢)

"يا اهل الارض من اطاع ذكر الله وكتابه هذا فقد اطاع الله واوليائه بالحق وكان فى الآخرة من اهل جنة الرضوان عند الله مكتوباً." (٣)

"يا اهل المغرب اخرجوا من دياركم لنصر الله من قبل يوم يأتيكم الرحمن فى ظلل من الغمام والملائكة حوله يكبرون الله ويستغفرونه للذين يؤمنون بآياتنا على الحق وقد قضى الامر وكان الحكم فى ام الكتاب مقضياً." (٤)

"يا اهل المشرق والمغرب اخرجوا من دياركم لنصر الله بالحق فان فتح الله قد كان فى ام الكتاب قريباً." (٥)

ديگر آنکه گروه خاصی را برگزیده که به مدد بصیرت روحانی در چنان مدّت کوتاهی جامعه ای متشکل از نظر ایمان و اعتقاد به وجود آوردند که ظهور من ظهوره الله را که شش سال بعد عملاً و نه سال بعد رسماً هدایت و قیادت روحانی جامعه را احراز فرمود شناختند و آرزوی حضرتش را که به این عبارات بیان فرموده در مدّت زمانی نه بسی زیادتر از ۱۹ سال که وعده آن حضرت بود تحقق بخشیدند:

"خداوندا از جود و فضل تو سؤال می شود در حقّ بیان و من فيه ممّا احببته لا ممّا لا تحبّنه بان ترحمّن عليه و على من آمن به يوم ظهورك و ان ترفعه و من آمن به يؤمّن بما تنزله من عندك فانك انت خير الراحمين." (٦)

آثار مبارکه حضرت نقطه متضمّن اشارات متعدّده مکرره راجع به معارف قرآنی و احادیث ائمه اطهار است. با اینهمه برای تذکّر و هدایت، به اخبار و قصص گذشتگان علی الخصوص ملّت مسیحی استشهاد و اشاره شده است اما شواهد مزبور محدود و معدود است.

"نظر کن در آمت عیسی ع که هنوز به وعده یأتی من بعدی اسمه احمد منتظرند و از برای او شب و روز متضرّعد و حال آنکه آمد و هزار و دویست و هفتاد سال گذشت و قیامت او بر پا شد و هنوز آنها در انتظارند." (٧)

مضمون این مطلب عموماً در آثار استدلالی مبارک زیارت می شود و مخصوصاً می توان به رساله جلیله "دلائل سبعة" مراجعه نمود.

اما استشهاد به متون کتب مقدسه قبل محدود به قرآن مجید و معارف اسلامی است زیرا ابلاغ امر منحصر برای نفوسی است که حامل و وارث معارف روحانیه در هنگام ظهور حضرتش بودند و اراده حضرتش بود که از آنان خلقی جدید با بصیرتی بدیع بیافریند. بیان زیر مبین همین نکته است:

"مراد از آیه شریفه ربّ لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیراً ... مراد نه اعمای ظاهر است کلّ را می بینی که با این عین می بینند بلکه با حیوان در ظاهر این عین شریکند بلکه مراد عین قلب است که به آن محبوب خود را بینند و شناسند ... بعد از ظهور کسی شناخت او را این است که چشم قلوب ایشان نمی دید که بشناسند محبوب خود را ... و اول ظهور جوهر ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب حقّ حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حقّ را شناخته ... و نمی توان که حقیقت را درک کرد الاّ به عین او ... زیرا که شناختن آن به عین او می شود ..."

(۸)

آیاتی از قبیل:

"یا معشر الملوک بلّغوا آیاتنا الی التّرك و ارض الهند بالحقّ سریعاً و ماوراء ارضها من مشرق الارض و غربها بالحقّ علی الحقّ قویاً." (۹)

و:

"یا معشر العلماء اتقوا اللّه فی آرائکم من یومکم هذا فانّ الذکرفیکم من عندنا قد کان بالحقّ حاکماً و شهیداً." (۱۰)

در قیوم الاسماء و توابع متعدده خطاب به حکام و زمامداران دینی و سیاسی عموماً خطاب به اهل اسلام و ناظر به سرزمین های مسلمان نشین است. بیان زیر از رساله مبارکه "دلایل سبعة" مؤید این مطلب است:

"از ظهور رسول اللّه ص تا امروز خداوند عالم است که تا امروز چقدر ملوک با اقتدار در اسلام ظاهر شده با آنکه همگی بنفسه طالب بوده اند ظهور حقّ را و منتظر فرج بوده اند و الآن در اسلام هفت مظهر ملکیت هست که کلّ ممالک دارند و کلّ منتظرند ظهور حقّ را ..." (۱۱)

با آنکه اعلام و ابلاغ امر جدید در آثار حضرت نقطه خطاب به دیانت حَقَّه آن زمان یعنی دیانت و ظهور قبل از ظهور بدیع است و عموم ملل و مذاهب سابقه باید به آن نیز مؤمن گردند ولی این مطلب به این مفهوم نیست که دستاوردهای سایر ملل مقبول نشده باشد. حضرت نقطه لا اقل در دو مورد از ترقیّات اهل غرب تمجید و اظهار عنایت فرموده اند:

"بل بر هر صاحب ملک لایق است که در حدود بلاد خود در کلّ قطع آن از اول تا آخر عمّال گذاشته که اخبار و خطوط آن ارض را از طرفی به طرفی رسانده چنانچه در ارض فرنگ این نظم با کمال علو منظم است و اخبار چندین ماه را به لیالی و ایام معدوده مطلع می گردند..." (۱۲)

که متضمّن تأکید درباره تاسیسات ارتباطی و مبشّر روابط و ضوابط خاصّ جهانی است و دیگر:

"چشم ظاهر ایشان (امت عیسی ع) همه چیز را می بیند بلکه از حدّت بصر در دوربین بلادی که در فوق ارض است در قمر می بیند و احصاء می کنند." (۱۳)

که امروزه مصادیق آن در ارقام اکتشافی تحقّق یافته است. البتّه زیاده بر این مستلزم استقصاء و تحقیق است.

#### یادداشت ها:

۱- "قبول خداوند ظاهر نمی شود الاّ به قبول من ظهر او من یظهره الله..." (بیان فارسی، واحد هشتم، باب نوزدهم) مفهوم این بیان و مترادف ذکر من ظهر (حضرت نقطه) و من یظهره الله (موعود بیان - حضرت بهاء الله) در آثار دور بیان متعدّد و مکرر است.

۲- قیوم الاسماء، سوره ۵۱، سورة المجد. در ترجمه منتخبات آیات صفحه ۳۸ نقل شده است.

۳- ایضاً سوره ۱ سورة الملك. در ترجمه منتخبات آیات صفحه ۲۸ نقل شده است.

۴- ايضاً سورة ۴۶ سورة المرات. در ترجمه منتخبات آيات صفحه ۳۷ نقل شده است.

۵- ايضاً سورة ۹۶ سورة القتال.

۶- بيان فارسى، واحد سۆم، باب سۆم.

۷- ايضاً واحد چهارم، باب چهاردهم.

۸- ايضاً واحد ششم، باب سيزدهم.

۹- قيوم الاسماء، سورة ۱ سورة الملك.

۱۰- قيوم الاسماء، سورة ۲ سورة العلماء.

۱۱- دلائل سبعة، ذيل اشاره به خروج.

۱۲- بيان فارسى، واحد چهارم، باب شانزدهم.

۱۳- ايضاً، واحد ششم، باب سيزدهم.

## بقیة اللہ

"بقیة" اسم است که از ریشه (ب، ق، ی) ساخته شده و به معنی بازمانده و بجای مانده است. این کلمه در موارد فراوان بکار رفته است و می رود. در ادب فارسی و عربی باقی مانده عمر را "بقیة الايام" (۱) و "بقیت عمر" (۲) گفته اند. بزرگان و برگزیدگان قوم را "بقیة القوم" (۳) می نامند. در معارف اسلامی "بقیة السیف" (۴) به مجاهدان در راه دین اطلاق شده و اهل ایمان "بقیة الابرار" (۵) نامیده شده اند. بنا بر احادیث شیعی ائمة اطهار به خطاب "انتم بقیة اللہ فی عباده" (۶) وصف شده اند.

در آثار بهائی "بقیة السیف" (۷) و "بقیة الشهداء" (۸) به بازماندگان شهیدان راه حق و "بقیة آل اللہ" (۹) به بازماندگان قلعه طبرسی اطلاق گردیده است. "بقیة البهاء" لقب حضرت ورقه مبارکه علیا است. (۱۰) حضرت عبدالبهاء در لوحی "بقیة اللہ" را کنایه به وجود مبارک خویش فرموده اند. (۱۱) در قرآن مجید لغت "بقیة" سه بار آمده است. در یک مورد اشاره به موارث روحانی حضرت موسی دارد (سوره بقره، آیه ۲۴۸). در مورد دیگر صاحبان کمال اخلاقی و رهبران حقیقی جامعه انسانی منظور بوده (سوره هود، آیه ۱۶۶) و مورد سوم که پایه مطلب حاضر است خطابى است که حق تعالی در قرآن از قول حضرت شعیب به اهل مدین نقل فرموده است (سوره هود، آیه ۸۶).

آیه مبارکه قرآنی این است که شعیب به اهل مدین فرمود: "ويا قوم اوفوا المکیال و المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین بقیة اللہ خیر لکم ان کنتم مؤمنین و ما انا علیکم بحفیظ" و مفسرین قرآن مقصود از آیه را چنان دانسته اند که "هر چه از مال و درآمد برای شما از کسب حلال باقی ماند آن از همه چیز بهتر است مبادا کم بدهید یا گران بفروشید." بعضی نیز بقیة اللہ را اطاعت و تمکین به اوامر الهی و اطمینان به قبول و عنایت حق (۱۲) دانسته اند. اما در احادیث منقول درباره امام باقر آمده که حضرتش به مناسبتی به اهل مدینه فرمود: "یا اهل المدینة الظالم اهلها انا بقیة اللہ بقول اللہ بقیة اللہ خیر لکم ان

کنتم مؤمنین." (۱۳) و در روز ظهور و خروج قائم موعود حضرتش نیز به همین آیه ابتداء خواهد فرمود و سپس ندا می فرماید: "انا بقیة الله و حجته و خلیفته علیکم." (۱۴)

بقیة الله در احادیث شیعی همواره اشاره به قائم موعود است و در چهار چوب عقاید شیعی حکایت از غیبت و انتظار می نماید. به عبارتی دیگر بقیة الله نفس برگزیده ای است که باید انتظار او را کشید و شخصیتی است که در آیه ظهور خواهد کرد یا بطور مطلق مقصود کسی است که نشان از خدا و امر خدا دارد. کیفیت خطاب قائم در روز ظهور مبارکش همچنانکه از فحوای کلام حضرت باقر برمی آید دلالت به همین انتظار دارد و به همین عبارت است که اصطلاح بقیة الله به موعود آینده اسلام اطلاق شده و به همین جهت در غالب موارد نیز به عنوان "بقیة الله المنتظر" تعریف و توصیف شده است.

اصطلاح "بقیة الله" در امریهائی مختص به دور بیان و آنهم منحصر در آثار نازله قبل از اظهار قائمیت در تبریز است. در بسیاری از آثار نازله در آن ایام مخصوصاً کتاب قیوم الاسماء، تفاسیر کوثر و العصر، و در صحائف بین الحرمین، مخزونه و عدلیه آمده است. با جزئی تفحص می توان دریافت که در آثار حضرت باب "بقیة الله" و "من ینظره الله" دو عنوانند که یک مرجع دارند زیرا در آثار نازله بعد از اظهار قائمیت اصطلاح "بقیة الله" مطلقاً مهجور مانده و "من ینظره الله" که سابقه نداشته در آثار بیانی مکرراً مذکور شده است. بنابراین می توان دریافت که به اصطلاح آثار حضرت نقطه اولی هر "ظهوری" "بقیة الله ظاهره" و "من ینظره" (۱۵) است و هر "موعودی" "بقیة الله منتظر" و "من ینظره" می باشد و از حدیث منقول از امام باقر نیز این مطلب بطور ضمنی مستفاد می شود.

بر این اساس "بقیة الله" موعود در انتظارات شیعه به ظهور حضرت باب ظاهر شده و "بقیة الله" مذکور در قیوم الاسماء اشاره اولیه به "من ینظره الله" است. به عبارت دیگر می توان گفت که بقیة الله بطور مطلق مفهوم نوعی دارد و آن اشاره به موعود است، و بطور مقید مفهوم مشخصی خواهد داشت که در شیعه به قائم موعود مربوط می شده و با ظهور حضرت باب تحقق یافته است. تجدید این

اصطلاح در "قیوم الاسماء" محتملاً نظر به انس اهل ایمان به اصطلاحات قبل است که هر یک به اقتضای فهم و درک روحانی خود از آن بهره گرفتند. آنان که پیام واقعی قیوم الاسماء را دریافتند و حضرتش را از همان ابتداء مظهر مستقل امر الهی دانستند، از مفهوم بقیة اللہ استنتاج استمرار ظهورات الهیة و عدم انقطاع فیض نمودند. اما کسانی که هنوز در عالم اسماء و تعینات مشغول به تصوّرات خود بودند آن را اشاره به قائم غائب شمردند و حضرت نقطه را باب امام دانستند و خطابات صریحه قیوم الاسماء را از قول امام فرض کردند، در حالیکه هر آشنا به لحن کلام از زیارت قیوم الاسماء در می یابد که اسماء القاب "باب" و "باب اللہ"، "ذکر اللہ"، "بقیة اللہ"، "قرّة العین"، "یوسف العلیّ"، "خاتم الابواب"، "بقیة الانوار"، "نور اللہ الاکبر"، "ثمره فؤاد"، "عبد" و سایر عناوین همه اشاره به نفس واحدی است که از قلم او تفسیر قیوم الاسماء صادر شده است. این القاب هر یک خصوصیتی دارد که نشانه یکی از مراتب متعدد ملکوتی و رحمانی حضرت باب می باشد. مثلاً "باب" و "باب اللہ" تعبیر جدیدی از مظهر امر الهی است. "خاتم الابواب" اشاره به پایان دور اسلام دارد. "یوسف العلیّ" از بلائی وارد به حضرتش نشانی می دهد و "بقیة اللہ" به علت آنکه لفظ بقیة حکایت از انتظار می نماید از یک طرف اشاره به تحقق و عود گذشته دارد و از طرف دیگر بشارت موعود بعد را متضمّن است لذا این اسم مبارک در دور بیان هم اشاره به حضرت بهاء اللہ دارد و هم مصداق ظهور حضرت نقطه اولی است.

#### یادداشت ها:

- ۱- نهج البلاغه، خطبة ۸۶.
- ۲- گلستان سعدی، دیباچه.
- ۳- بطرس البستانی، محیط المحيط، مکتبة لبنان ۱۹۸۳، ص ۴۹ ذیل "بقی".
- ۴- نهج البلاغه، قصار الحکم ۸۴.
- ۵- نهج البلاغه، خطبة ۹۳.
- ۶- اسرار الآثار، ذیل بقیة.

- ۹-۸-۷- اسرار الآثار، ذیل بقیّه.
- ۱۰- توقیع حضرت ولیّ امراللّه، سوّم شهر الکلمات ۸۹.
- ۱۱- حدیقه عرفان (مجموعه الواح مبارکه چاپ عندلیب)، ص ۲۸۷.
- ۱۲- لسان العرب، ذیل بقیّه.
- ۱۳- تفسیر صافی، نقل از امام باقر منقول در اصول کافی، ذیل تفسیر بقیّه اللّه.
- ۱۴- تفسیر صافی، نقل از امام باقر منقول در کمال الدین، ذیل تفسیر بقیّه اللّه.
- ۱۵- خطبه کتاب مبارک بیان.



## بهاء الله در آثار نقطه بیان

اسم مبارک بهاء (۱) از اسماء الهی است و اگر چه در کتب سماویّه و آثار الهامیّه ادوار قبل نیز بکار رفته (۲) اما در آثار حضرت نقطه اولی بکیفیتی مذکور آمده که از آن دو مفهوم استنباط میشود. نخست اینکه اعظم و اجل اسماء الهی است و دوّم آنکه با من یظهره الله موعود بیان ارتباط و بستگی خاصّ دارد. در خصوص استنباط نخستین ، شواهد ذیل قابل توجّه است:

در اکثر مواردی که ذکر اسماء و صفات الهی در آیات و ادعیّه بیانی آمده با کلمه بهاء و ابھی آغاز شده و سپس سایر اسماء مذکور گشته. شاهد این مطلب متون دو اثر معروف نقطه بیان یعنی کتاب الاسماء و کتاب پنج شأن میباشد. دقت در اسماء مذکور و ترتیب آنها این نکته را روشن میدارد که عموماً اسماء مذکور با اسامی وارده در دعای مشهور سحر از ادعیّه اسلامی توافق دارد و پیداست که حضرت نقطه به آن توجّه خاصّ داشته اند. با توجّه باینکه بر طبق روایت از امام صادق دعای مزبور مشتمل بر اسم اعظم است میتوان استنتاج کرد که توجّه هیکل ظهور باین دعا حاکی از اشارتی مخصوص است علی الخصوص اگر متذکر باشیم که این اسم مبارک بطور انتخابی در موارد اخصّ از دیگران نیز ممتاز شده است و در موارد معینّه که ذیلاً اشاره خواهد شد بکار رفته است.

در کتاب الاسماء که در ذکر اسماء الهیّه است و برای هر اسم چهار باب در چهار شأن از شئون پنجگانه (۲) کلام الهی نازل شده در ابتدای شأن چهارم همواره افتتاح مطلب بطور ثابت چنین است:

" اِنَّمَا الْبِهَاءُ مِنْ اللَّهِ عَلَى الْوَاحِدِ الْاَوَّلِ (نقطه بیان و حروف حیّ) و من یشابه ذلک الْوَاحِدِ حَيْثُ لَا يَرَى فِيهِ اِلَّا الْوَاحِدَ الْاَوَّلَ."

در عنوان توقیعات و خطابه‌های حضرت نقطه باهل ایمان پس از ذکر اسم مخاطب برای ابلاغ عنایت و ایثار رحمت و برکت مکرراً اصطلاحاتی از قبیل علیه بهاء الله و علیه بهاء ربّه بکار رفته است. در بیان (عربی و فارسی واحد ۷ باب ۱۷) قرائت این آیه در مقابل خورشید فرض شده " اِنَّمَا الْبِهَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَلَى طَلْعَتِكَ يَا اَيُّهَا

الشَّمْس الطالعة فاشهدى على ما قد شهد الله على نفسه أنه لا اله الا هو العزيز  
المحوب"

که از آفتاب ظاهره اشاره به آفتاب حقیقی الهی است.

یکی از ابواب بیان ( واحد پنجم - باب چهارم) بنامگذاری فرزندان و اصول  
نامگذاری تخصیص داده شده و در این خصوص چنین نازل: " انتم باسمائی  
لتسمون وقد جعلناک بهائی قل ان یا خلقی ایای فاقصدون" ( بیان عربی) که این  
آیه خطاب الهی به مظهر ظهور است. از این بیان بصراحت مفهوم میشود که بهاء  
اعظم اسماء الهی است که حق مظهر ظهورش را به آن تسمیه فرموده است.  
ماههای سال با شهرالبهاء آغاز میشود. در باب " فی بیان عرفان السنین والشهور" ( واحد پنجم - باب سوم) میفرماید:

"... شهر اول را بهاء و آخر را علاء نامیده... شهر اول شهر نقطه است... و مثل او در  
بین شهر مثل شمس است و سایر شهر مثل مرایائی هستند که ضیاء آن شمس در  
آنها مشرق شده و در آنها دیده نمیشود الا آن شهر و آن را خداوند شهر بهاء نامیده  
بمعنی آنکه بهاء کل شهر در آن شهر است و اون را مخصوص گردانیده به من  
یظهره الله..."

در خصوص اذکار که تلاوت آن هر روز واجب است گفتن ۹۵ مرتبه الله ابهی در  
روز اول هر ماه بیانی فرض شده .

" لعل در یوم قیامت از برکت تلاوت این اسماء مقدسه به شرف هدایت آن نیر  
اعظم و طلعت قدم فائز گردد" ( واحد پنجم - باب هفدهم)

در خصوص ارتباط کلمه مبارکه بهاء با موعود بیان و شواهد و دلائل روشن تر از آن  
است که به بحث و استدلال حاجت باشد. در کتاب مستطاب بیان میفرماید:

" ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیه باشد بهاء الله بوده و هست که کل  
شیء نزد بهاء او لاشییء بوده و هست" ( واحد سوم - باب ۱۵) و " کلّ بهاء بیان  
من یظهره الله است" ( واحد سوم - باب ۱۴)

و مهتتر از همه:

" طوبی لمن ینظر الی نظم بهاءالله ویشکر ربّه فانّه یظهر ولا مردّ له من عندالله فی  
البيان الی ان یرفع ما یشاء وینزل ما یرید انه قویّ قدیر" (واحد سوم- باب ۱۶)  
این آیه بظاهر در ذیل مطلب نظم بیانی است و مقصد از نظم بیان کیفیت ترتیب و  
اقتران آثار بیان بر حسب شئون خمسه آیات میباشد ولی محتوای آیه استقلال و  
عدم ارتباط آن را با دیگر مطالب باب شانزدهم نشان میدهد.

مقصود از نظم بهاءالله امر و شریعت موعود بیان است زیرا به صریح عبارت همه را  
به ظهور آن که محتوم است بشارت میدهد و بشکر و سپاس آن اشارت میفرماید و  
همه را مطمئن میدارد که خداوند قدیر در امر بیان آن را تأیید فرموده تا آنکه هر  
آنچه را حضرتش بخواهد رفع و نسخ فرماید و هر چه را اراده کند نازل و ثابت دارد  
چه که قویّ مقتدر او است و اینهمه که از آیه مزبور استنباط میشود حکایت از  
استقلال بهاءالله دارد چه که ظهورش محتوم و مسلم است نه ممکن و محتمل و در  
بیان، ردّ و نفی او مقدر نشده و در نسخ احکام سابقه و تنزیل اصول و قوانین مستقله  
مختار است. (۴) دقت در باب مزبور نشان میدهد که اصطلاح "نظم" به دو مفهوم  
کاملاً متمایز بکار رفته و یکی مقدمه و وسیله ای برای انتقال موضوع بمطلب  
مهمتری شده که در مورد دوم بکار رفته است. نخست "نظم بیان" است که برای  
آن حدّ و عدّی معین نشده و دیگر "نظم بهاءالله" است که مختصّ به شخص و  
منحصر بفرد است.

در کتاب مبارک قیوم الاسماء نیز کلمه بهاء مکرر مذکور است و در همه موارد  
اشاره تلویحی بظهوری مستقل دارد.

البته در زیارت آیات قیوم الاسماء باید در نظر داشت که کتاب مبارک مزبور کلاً  
بزیان تأویل و رمز است و لذا باید همواره سوابق اصطلاحات و اشارات و معانی  
روحانی کلمات و عبارات را با ظواهر آیات تطبیق کرد و جوهر مطلب را از خلال  
رموز الفاظ استخراج نمود.

در سورة الحوریّه (سوره ۲۹) که در تأویل آیه " فلما رأى قمیصه قدّ من دبر قال انه  
من کید کنّ انّ کیدکنّ عظیم" از سوره یوسف است چنین میفرماید:

" يا قرّة العين فأذن على حوريّة الفردوس باللبس الحسن والقناع من الحرير الاحسن ثمّ أذن لخروجها من قصرها على هيئة الحوراء فى الارض وحده واسمها نعتاً من نفحات قدسك على سرير العرش و الافلاك بل لعلّ اهب السّكر من اهل الارض ينتبهون من امرك اقلّ من رأس الشعرة التّى قد جعل الله فى خلف شعرها و انّ الله قد كان بكلّ شىء عليمّاً يا اهل الارض تالله الحقّ انّى لحورية قد ولدتنى البهاء فى قصر من قطعة الياقوت الرّطبة المتحرّكة و انّى تالله ما رأيت شيئاً فى ذلك الجنّة الاكبر الا وقد نطقت عن الذّكر فى وصف هذا الغلام الفتى العربى و انّ ربّكم الرّحمن لا اله الا هو فعظموا قدره باذن الله فانه فى قطب جنّة الفردوس لموقوف على هيئة التّسبيح فى هيكل التهليل مرّة اسمع صوته عن الحى القديم و مرّة عن سرّ اسمه العظّيم اذاً تكبّر بالتكبير قد تشهّقت الفردوس شوقاً الى لقائه و اذاً يسبّح بالتّسبيح قد سكنت الفردوس كالثلج فى قطب جبل البرد كأنّى قد رأيتّه متحرّكاً على الخط الاستواء فى كلّ الجنان جنانه و فى كلّ السماء سمائه و كلّ الارضين و من فيها كحلقة فى ايدى عبيده فسبحان الله بارئه ذى العرش القديم فما هو الا عبد الله و باب بقیة الله مولىكم الحقّ فارغبوا الى الجهاد فى سبيله على الحقّ القيم فانّى و من فى الفردوس بالحقّ الاكبر لمشتاقه على نفس قد قتلت فى سبيله و انّ الله قد كان بما تعلمون بصيراً"

مقصود از " قرّة العين " ، " حوريّة فردوس " ، " ذكر " و " هذا الغلام الفتى العربى " همه حضرت نقطه اولی است که باعتبار نسبت مبارکش به پیغمبر اکرم و شرافت آن خاندان به قرّة العين و هذا الغلام الفتى العربى نامیده شده و بمناسبت مرتبه نفس مظهر ظهور و اینکه نفس از لحاظ قواعد عربی حالت تأنیث دارد به حوریّة فردوسی نام گرفته و چون کتاب ناطق الهی است بذکر مسمّى شده است.

یکی از توجیهاات در باره مناسبت این تأویل با آیه قرآنی شاید چنین باشد که چون مردم در باره مظهر ظهور بخلاف حقیقت سخن میگویند و " همسر عزیز مصر " نیز که در حقّ حضرت یوسف بدروغ تهمت زد مظهر آن است و خداوند کید و تزویر آنان را عظیم شمرده لذا اراده فرمود که ضمن این آیات مقام حضرت نقطه را

اظهار فرماید تا مردم بشناسند و جز به آنچه شایسته او است نپردازند و در خدمتش تقصیر نمایند.

حقّ جلّ جلاله در این آیات به حوریّه که مقام نفس لطیف مقدّس مظهر الهی است امر فرموده که مقام خود را اظهار فرماید و این سرّ عظیم را بیان دارد که بحقیقت موجود و مولود از امر و اراده مشیّت اولیّه است و آن را بنام بهاء مشخص فرموده و اگر این مطلب با بیان مذکور در کتاب بیان (واحد سوم - باب ۱۵) مقایسه شود سرّ مطلب آشکار گردد.

در سورة الاکبر (سوره ۵۷) که در تأویل " و کذلک قد مکنا هذا یوسف فی الارض یتکلم حیث یشاء برحمتنا و انّ الله ولا یضیع اجره " چنین نازل شده:  
" و لقد خلق الله فی حول ذلک الباب بحوراً من ماء الاکسیر محرماً بالدّهن الوجود و حیواناً بالثمرة المقصود و قدر الله له سفناً من یاقوتة الرّطبة الحمراء ولا یرکب فیها الا اهل البهاء باذن الله العلیّ و هو الله قد کان عزیزاً حکیماً هنا لک یحمل عرش الله ملائکة العماء فی الانفس الثمان و قد کان الحکم فی امّ الکتاب مشهوداً."  
آیه قرآنی اشاره به عظمت و مکانت شأن حضرت یوسف و استقرار قدرت و مقام او است و لذا تأویل آن نیز حاکی از عظمت ظهور و بروز شئون و مقامات مظهر الهی در دور بدیع است که رجعت یوسف بقا است و در قیوم الاسماء این رتبه به حضرتش تخصیص داده شده است و این آیات در شأن ظهور او در دوره بعد است که رجعت اخری است. (۵)

اصطلاحات "ماء اکسیر"، "دهن وجود" و "ثمره مقصود" همه متکی بمعارف عرفانی و مسائل بیانی است.

"ماء اکسیر" اصطلاح علم کیمیا است که در عرفان نیز بمفهوم مایه و منشاء تکامل روحانی معمول شده و "دهن وجود" احتمالاً مقصود دماء مطهّرة شهداء و "ثمره مقصود" ثمرات ظهور بیان است و این اصطلاح "ثمره" در بیان مکرر است. (۶)  
"یاقوت رطبه حمراء" مبتنی بر اصطلاحات شیخ احمد احسائی و اصطلاح یاقوت اشاره به گرانقدری و ارزش و مقصود از رطبه لطافت و صفا و مقصود از حمراء اشاره به مقام قضاء است یعنی در آن بدا و تأخیری نخواهد بود.

در این آیات حمل عرش الهی بر دوش عدد هشت نیز مذکور است که اشاره لطیفی به عدد نه و تعبیر و بیانی دیگر از کلمه بهاء است (۷) و نشان می‌دهد که عرش الهی در آن ایام کلمه بهاء است. بالاخره لفظ "هنالک" نشان می‌دهد که این مطلب مربوط به آتیه است و ارتباطی به دوره بیان ندارد.

در قیوم الاسماء کلمه بهاء در موارد مختلفی آمده که بعضی صرفاً باعتبار آن است که این اسم اجلّ و اعظم اسماء الهی است و بعضی نیز متضمّن اشاره به مظهر الهی است. کیفیت رمزی و آمیخته به اسرار و اصطلاحات این اثر مبارک بنحوی است که کشف و حلّ نکات در باره آن اشارات مستلزم بحث و تدقیق فراوان است و از حوصله این مقال و توانائی نویسنده ناتوانش خارج. لحن اشارات قیوم الاسماء بنحوی است که سوق و انتقال اشارات از مظهر موجود به مظهر موعود که گاهی بنام بقیة الله (۸) خطاب میشود همواره باسانی دریافت می‌شود و چه بسا که استقلال این دو شخصیت نهفته میماند. البته این مطلب عجب نیست زیرا اساس تعالیم حضرت نقطه وحدت حقیقت مظاهر الهی است و تشبیه تمثیلی رسول اکرم و باب الله الاعظم بصورت‌های مختلف در قیوم الاسماء مکرر میشود. (۹)

اصطلاح دیگری که که محتملاً از کلمه بهاء منشأ می‌گیرد "باء" است (۱۰) که بصورت "الباء المستور" بکار رفته و اصطلاح "باب النقطه من الباء المستور" بر حضرت باب اطلاق شده است (سورة الايمان - ۳) در قیوم الاسماء اصطلاحاتی منسوب به کلمه مبارکه بهاء از قبیل "جمال البهاء"، "نورالبهاء"، "نورالله البهی"، "نقطه البهاء"، "قطب البهاء"، "منطقه البهاء" و "طور البهاء" مذکور که فقط به اشاره اکتفا شد.

کلمه مبارکه بهاء از ابتدای ظهور در آثار نقطه اولی زیارت میشود. تفسیر سوره بقره چند ماه قبل از اظهار امریا بعبارت دقیق تر در ذیحجه و مقارن شروع سال ۱۲۶۰ صادر شده و در مقدمه آن این آیات آمده است.

"فایاکم ایاکم یا اهل البیان اذا نشرت الاشارة من شمس البهاء و دلت الدلالة من امضاء القضاء و حکت المرآة فی وجوه الآیات بالبداء فحينئذ زال الزوال فی

منطقة الثناء على الطور السينا بالنور الحمراء فانا ذا احشربين يدى الله و اقول  
حسبى الله لا اله الا هو انا لله و انا اليه راجعون و لمثل ذلك فليعمل العاملون".  
اگر چه در این تاریخ ، بیان نازل نشده ولی اصطلاح اهل بیان خطاب به اهل  
ایمان است و سیاق مطلب چنین دلالت می کند که مقصود از شمس بهاء ظهور  
موعود است زیرا آیه مذکور با ادات تذکر و تاکید آغاز میشود. یعنی هنگامی که  
شمس بهاء درخشید دلالت بر امضای قضا ( ظهور ) دارد و مرآت در مقابله آیات از  
بداء حکایت کند. (۱۱) این هنگام ، هنگام اوج تجلی در منطقه ظهور بر طور سیناء  
( ظهور مکلم سیناء ) است. سپس با اشاره دلالت میکند که حضرتش ( حضرت  
نقطه ) در آستان الهی بر پا خواهد خاست و خواهد فرمود که خدائیکه جز او نیست  
مرا بس است ، همه از اوئیم و باو باز میگرددیم ( آیه استرجاع و تودیع ) و سپس اهل  
ایمان را چنین خطاب میفرماید که همه باید چنین کنند که او کرده و خود را بامر  
خداوند تسلیم فرموده است.

در نسخه ( رساله ) ذهبیه (۱۲) که محتملاً از آثار اولیه است در خطبه نازله  
میفرماید:

" و الحمد لله الذى نزل الحكم... ليميزن عند طلوع شمس البهاء من وراء طمطم  
يم القضاء كل الفجار من اهل الفرار عن الاخيار من اهل القرار و ليعلمن الكل فى  
تلك الفتنة... حكم البداء بعد القضاء و الامضاء فى نفس القضاء ثم البهاء و  
الثناء و السناء من اهل الانشاء للآية المتجلیة عن طلعة الحمراء من آية ركن  
الخضراء..."

ذکر شمس بهاء و اشاره به وقوع فتنه و امتحان و فجار و اخیار همه حکایت از  
مطلبی مینماید که به ظهور مستقل و جدید اشاره دارد زیرا شمس در اصطلاحات  
بیانی مشعر بظهور مظاهر مستقله الهیه است. در بیان میفرماید: " ان مثل النقطة  
کمثل الشمس و مثل سائر الحروف کمثل المرایا فى تلقائها . " ( واحد سوم - باب  
(۱۲)

در کتاب بیان عربی ارتباط شمس بهاء و من يظهره الله صراحت بیشتری دارد. در  
واحد دوم میفرماید:

" ما نزلنا ذكر خير في البيان الا لمن نظهره يوم القيامة آياتى لعلكم آياه تنظرون ... و ان بمثل ذلك نزلنا القرآن من قبل و لكنكم كنتم عن مرادى محتجبين... يوم القيامة على ما انتم تدركون من اول ما تطلع شمس البهاء الى ان يغرب خير في كتاب الله عن كل الليل ان انتم تدركون ما خلق الله من شىء الا ليومئذ اذ كل للقاء الله ثم رضائه يعلمون و فى يوم القيامة يدرك هذا ظاهر فلتنتظرن فانا كنا منتظرين... و من يكن لقائه ذات لقائى لا ترضين له ما لا ترضى نفس لنفس فلندكرن حرف الآخر ثم حدكم تعلمون."

در بیان مطالب فوق در بیان فارسی زیارت می کنیم که در واحد دوم باب هفتم میفرماید:

" قیامت بیان در ظهور من يظهره الله است."

در واحد نهم میفرماید:

" اولئك ( خاندان مظهر ظهور) خير من على الارض و لو علم الله خيراً منهم فى الايمان ليظهره منهم انتم الى ابيه و امه و ما كان معه و من آمن به من اولى قرابته من الله تسلمون ان انتم تحسنن لكل نفس لعلكم تدركون هذا قبل ان يظهر و بعد ذلك انتم ستدركون و تعلمون عليك ان يا بهاء الله ثم اولى قرابتك ذكر الله و ثناء كل شىء فى كل حين و قبل حين و بعد حين"

در مورد نخستین يوم طلوع شمس بهاء يوم قیامت نامیده شده و میدانیم که يوم قیامت بروز ظهور مظهر مستقله در هر دور اطلاق شده است . ( بیان ) ( ۱۳ ) و در آیات بعدی صلوات و ثنا بر بهاء الله و نزدیکان حضرتش نثار شده است.

خلاصه همه مطالبی که ذکر شد اینست که کلمه مبارکه بهاء در آثار حضرت نقطه اولی تنها یکی از اسامی الهی نیست بلکه عنوان ممتازی است که در وراء آن اشارات و دلالات فراوان نهفته است و مظهر موعود بیان قبل از ظهورش در آثار حضرت ربّ اعلى باین خطاب مخصوص مخاطب شده است و عنوان بهاء الله عنوان خاصّ است.

این اسم مبارک در بدشت نخستین بار بالهام الهی بجمال قدم که در آن هنگام بجناب میرزا حسینعلی نوری شناخته میشدند داده شد. مدارک تاریخی بر این



حقیقت شهادت می‌دهد که نفوس حاضر در آن مجمع تاریخی هر یک بنامی بوسیله حضرت بهاء‌الله نامیده شدند و این اسم بجمال مبارکش اختصاص یافت. (۱۴)

#### اشارات توضیحی

۱- لغت شناسان کلمه بهاء را عربی و بها را فارسی دانسته اند نخستین بمعنی خوبی و زیبایی و دیگری بمعنی ارزش است. بها در بیان یکبار باعلاء مترادف شده (خطبه بیان) در مواردی دیگر بمفهوم حسن و آراستگی بکار رفته ( واحد سوم باب ۱۵) و یکبار نیز بمعنی ارزش استعمال شده ( واحد پنجم - باب ۱۹). با توجه بوفور بکار رفتن آن در آثار دوره بیان و بر اساس بررسی موارد مربوطه و باعتبار اینکه از لغات عربی است مناسبترین و دقیقترین معنی و مفهومی که برای آن میتوان برگزید کیفیت مشترک از جلال و جمال است که اگر بصفات الهی که بدو گروه سماء جلال و جمال در عرف اهل کمال تقسیم میشد توجه شود شمول مطلب بیشتر واضح خواهد شد.

۲- در متون عربی "عهد قدیم" کلمه مبارکه بها در موارد معینی بکار رفته است متأسفانه نویسنده بزبانهای عبری و یونانی آشنائی ندارد تا کیفیت انتخاب کلمه بها را در برابر کلمات معادل آن در کتاب مقدس جستجو و ارزشیابی کند درحالیکه مترجمان که از اصل عبری و یونانی و لاتینی استفاده نموده مسلماً از گنجینه فراوان لغات در زبان عربی بهره مند بوده اند و ببرکت تأیید الهی این اسم مخصوص را برگزیده اند. در کتاب اشعیاء از مجموعه عهد قدیم است:

" ادخل الی الصخرة و اختبی فی التراب من امام هیبة الرب و من بهاء عظمته (۱۰)... و یدخلون فی مغائر الصخور و فی حفائر التراب من امام هیبة الرب و من بهاء عظمته عند قیامه (۱۹)... لیدخل فی نقر الصخور و فی شقوق المعاول من امام هیبة الرب و من بهاء عظمته عند قیامه (۲۱) ( باب دوم):

فی ذلک الیوم یکون غصن الرب بهاء و مجدداً و ثمر الارض فخراً و زینة للتاجین من بنی اسرائیل ( ۲ باب چهارم) تفرح البریة و الارض الیابسة و یتهج القفر و یزهر

کالترجس یزهر ازهارا و بیتهج ابتهاجا و یرتم و یدفع الیه مجد لبنان و بهاء کرمل و شارون، هم یرون مجد الرب الهنا (۱ و ۲ باب سی و پنجم).

در ادعیه اسلامی نیز این اسم مبارک زیارت شده است از جمله در دعای سحر رمضان که معروف است در آیات ابتدائیه آمده است:

"اللهم انی اسئلك من بهائك بابهاه و کلّ بهائك بهیّ اللّهم انی اسئلك ببهائك کلّه"

برای دستیابی باین دعا میتوان بکتاب زاد المعاد علامه مجلسی، مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی و مفتاح الجنات آقا سید محسن امین عاملی و دیگر کتب ادعیه اسلامی مراجعه نمود. دعای دیگری نیز باسم دعای مباحله در اسلام از حضرت امام صادق روایت شده که صورت دیگری از دعای سحر است و بهمان کیفیت و الفاظ شروع میشود. ترتیب شهور در تقویم بیانی بر اساس اسماء همین دعای سحر است. در نوافل رمضان نیز دعائی وارد شده که چنین شروع میشود:

"اللهم انی اسئلك ببهائك و جلالک و جمالک و عظمتک و نورک و سعة رحمتک..." (مفتاح الجنات سید محسن امین عاملی)

۳- شئون پنجگانه آثار لحن آیات، مناجات، تفسیر، صور علمیّه و کلمات فارسیّه است.

۴- در خصوص مظهر مستقل بعد از حضرت نقطه اولی یعنی مظهري که در ظلّ امر بیان میباشد در کتاب بیان در باب اول از واحد چهارم چنین نازل:

"بعد از غروب این شمس غیر از من یظهره الله مقتدر بر این نحو ظهور از ظهور الله نیست"

۵- یوسف در قیوم الاسماء به پیغمبر اکرم، حضرت سید الشهداء، حضرت نقطه اولی و بالاخره موعود دور بیان اطلاق شده است. در سورة العماء (سوره ۹) عنوان "یوسف النبی محمد العربی"، در سوره یوسف (سوره ۵) عنوان "نفس الرسول و ثمرة البتول حسین بن علی بن ابی طالب" و در سورة السّر (۸) "وانّ الله قد خصّ یوسف بحرف الهاء جزاء لقیامه لدى الرحمن فی یوم المعلوم علی الحقّ بالحقّ علی الارض وحیداً... انّ الله قد اراد باسم یوسف کلمتنا العلیّی (حضرت نقطه

اولی) الذی قد کان حول النار مشهوداً " آمده است. در سورة الافئده (سوره ۵۹) میفرماید " یا ملاء الانوار ان الله قد جعلکم اخوة یوسف و انتم تدخلون علیه و لن تعرفوه الا اذا یعرفکم بنفسه فاذا عرفتم من الامر شیئاً فتکونوا علی الحق حول العرش مذکوراً" ملاء الانوار خطاب باهل ایمان در ظلّ بیان است.

۶- اصطلاح ثمره از مطالب ثابتہ بیان است. در بسیاری از توقیعات حضرت نقطه عنوان ثاء که مقصود از آن ثمره است بخود هیکل مبارک اطلاق شده است (توقیعات بحروف حی). ثمر هر ظهور، ظهور بعد است و ثمره ایمان در هر ظهور عرفان و شناسائی ظهور موعود. در کتاب مستطاب بیان:

" اول این ظهور تا ظهور من یظهره الله راجع میشود ثمره آن بقیامت اخری که ظهور اوست... ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل (فاصله دو ظهور) خود را باطل کنند اگر آنچه که مؤمن بیان هستید در حین ظهور آیات او گفتید الله ربنا و لا نشرک به احداً و ان هذا ما وعدنا الله من مظهر نفسه لن ندعوا معه شیئاً و بآنچه بر او هستید اطاعت او کردید ثمره بیان را ظاهر کرده اید... (۲-۷) ۷- از حضرت عبدالبهاء در تبیین آیه قرآنی است:

" واما الایة المبارکة... و یحمل عرش ربک یومئذ ثمانیة اعلم ان الثمانیة حامله للتسعة و هذه اشارة الی عدد الاسم الاعظم المقدّس تسعة لانیها جالسة علی الثمانیة الحاملة لعرشها." (مکاتیب مبارک ج دوم ۱۳۵)

۸- لفظ بقیّه سه بار در قرآن مجید بکار رفته است. نخستین بار در سوره مبارکه بقره (آیه ۲۴۹) است که بمعنی ذریّه انبیاء تفسیر (تفسیر صافی) شده است دو بار دیگر در سوره جلیله هود (۸۸ و ۱۱۵) نازل شده در یک مقام میفرماید " فلو لا کان من القرون من قبلکم اولو بقیّة ینھون عن الفساد فی الارض الا قليلاً ممّن انجینا منهم... " در این مقام " اولو بقیّة" را باعتبار مفهوم ادبی آن برگزیدگان قوم دانسته اند و بقیّه را برحمت الهی نیز معنی کرده اند. در آیه بقیّة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین مفسّرین آنرا اعمال صالحه دانسته اند.

این آیه خطاب حضرت شعیب باهل مدین است. بیان آیه طوری است که هم میتوان آنرا در باره شعیب دانست و یا باوامر و هدایت الهی تعبیر کرد. در احادیث

شیعه مذکور است که مظهر موعود در هنگام قیام این آیه را تلاوت مینماید و سپس میفرماید " انا بقیة الله و حجته و خلیفته علیکم " ضمناً حدیثی در شأن اهل عصمت نیز روایت شده که متن آن چنین است " انتم بقیة الله فی عباده ای رحمة الله التي من بها علی عباده " ( تفسیر صافی ) در لغت بقیة بمعنی آنچه و آنکه بجای مانده بکار رفته است با توجه باین مقدمات میتوان گفت بقیة الله همان خلیفة الله و تعبیر دیگری از مظهر موعود است و بهمین مفهوم نیز بر قائم موعود اطلاق شده و با توجه باینکه اسم نوعی و عام است باید گفت در هر ظهور اشاره بمظهر بعد است و در قیوم الاسماء نیز معادل من یظهره الله در بیان است.

۹- تحقیق این مطلب موکول بمطالعه دقیق قیوم الاسماء و آشنائی با اصطلاحات رمزی آنست که عموماً اشاره بآیات قرآنی و احادیث دارد.

۱۰- اگر چه حرف "باء" در کلمه باب نیز موجود است اما چون در اصطلاحات قیوم الاسماء حرف هاء که عدداً معادل باب است همواره نشانه کلمه باب واقع شده با احتمال قریب بیقین مقصود از حرف باء حقیقت مستقل دیگری است علی الخصوص که با وصف مستور از آن یاد شده است و با توجه باشاره معروف در حدیث امام صادق که در تفسیر بسم الله فرموده: " البهاء بهاء الله " باید آنرا از "باب" و "باب الله" که اصطلاح دیگر قیوم الاسماء است تفکیک نمود.

۱۱- اصطلاح بداء را در این آیه میتوان بنا بر تحقیق جناب اشراق خاوری بظهور جدید و امر جدید تعبیر نمود. برای احراز مطلب به " قاموس ایقان " جلد اول ص ۲۴۹ ذیل " بداء " مراجعه شود.

۱۲- رساله ذهبیه که در متن اصلی بنام " نسخه ذهبیه " معرفی شده توقیع مفصلی در حدود ۷۰۰ بیت است. مخاطب آن دقیقاً معلوم نیست و تاریخ نزول نیز مشخص نمیشد. مطالب آن در بیان حقایق امرالله و اظهار دلایل بر اصالت ظهور بدیع است و حاوی نکات اعتقادی و استدلالی میباشد.

۱۳- مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است ( بیان فارسی واحد دوم- باب هفتم )

۱۴- در اینکه اسم و عنوان بهاء بحضرت جمال ابهی از دوره حضرت نقطه اولی مختصّ بوده شکی نیست زیرا غیر از شواهد مثبتة تاریخ، مخالفان نیز باین مطلب گواهی داده اند. شیخ احمد روحی و میرزا آقا خان کرمانی دو داماد میرزا یحیی در کتاب هشت بهشت تصریح دارند که عنوان بهاء در بدشت بجمال مبارک اشاره میشد و در آن مجمع تاریخی حضرتش باین نام شهرت یافت. با اینهمه مشارالیهما کوشیده اند که عنوان بهاء الله را خاصّ میرزا یحیی بدانند ولی دلیل برای این ادعا ارائه نکرده اند. اما نفس این کوشش حاکی است که بعظمت و اختصاص این عنوان کاملاً متذکر بوده اند (هشت بهشت چاپ ازلیها ۳۰۰-۳۱۸) برای اطلاع بیشتر در خصوص اشتهار جمال قدم و اسم اعظم با اسم بهاء ممکن است به " مستیقظ " از آثار میرزا یحیی (خط مؤلف گراور و چاپ ازلیها ص ۳۸۵) و کتاب مجعول " نقطه الکاف " که به تصحیح پروفیسور ادوارد جی براون (مراجعه به فهرست اعلام) بچاپ رسیده نیز مراجعه نمود.

تحقیق در این مطلب مرهون مطالعات فضلالی سابقین مخصوصاً جناب نعیم، جناب حاج میرزا حیدر علی اصفهانی و جناب اشراق خاوری است و نویسنده از معارف آنان التقاط کرده است با اینهمه توفیق آن را نداشته که همه موارد مذکور در آثار حضرت نقطه را بررسی و تحقیق کند و این مختصر صرفاً مقدمه ای نارسا بر این مطلب است.

## اشاراتی از بیان دربارهٔ من یظهره اللّٰه مذکور در کتاب اقدس

سیر در معارف ادیان این نکتهٔ دقیق را مسلم می‌دارد که همه در اصول اساسی و تعالیم روحانی و آداب انسانی مفاهیم و مسائل را بر یک مقیاس می‌سنجند و بر روش یکسان معامله می‌نمایند اما در دیانت‌های بابی و بهائی این تشابه و تناسب به مقام وحدت و اتفاق نظر می‌رسد. بیان مباحث و تفصیل اصول و تحلیل افکار و عقائد همواره متمم یکدیگر و نظرگاه معارف بهائی و بابی نکتهٔ واحدی است که اگر چه گاه از زوایای مختلف مورد توجیه واقع شده ولی در بسیاری موارد همان مطلب به مذاق و مدارج فهم مخاطبان و مستمعان به بیان جدید و آهنگ بدیع عرضه شده است و خلاصه و جان کلام یکی است.

عجب نیست که محققان بصیر این دو ظهور الهی را جلوه ای واحد دانند و فیضی مکرر شناسند. تحقیقی کلی در معارف این امر که به ظاهر دو ظهور مستقل و دو کتاب آسمانی مجزا را در اختیار دارد این نکته را واضح می‌سازد که اصول جهان بینی و فلسفهٔ روحانی بیان به معنای اعم و آثار جمال اقدس ابهی بطور عموم یکی است. هدف و روش هر دو همانند است و احکام کتاب اقدس نیز تعدیل و تلطیف احکام کتاب بیان می‌باشد. در این مقاله نارسا نه فرصت آنست که چنین مباحث کلیه ای مورد بحث و تحقیق قرار گیرد و موارد تعطیل و تعدیل و یا توجیه و تکمیل که به نزول کتاب اقدس در احکام کتاب بیان جاری شده ذکر گردد و نه بضاعت آن حاصل است که حق مطلب در خصوص چنین نکات دقیقه ای ادا شود. چه که بحث دربارهٔ شئون مشترک اصول عقاید و فلسفهٔ روحانی و وجوه تمایز احکام و فرائض دیانتی مستلزم تمعن در همهٔ آثار حضرت نقطهٔ اولی و جمال اقدس ابهی است و تحقیق در مراتب ارتباط اصول و احکام احسن القصص، بیان و کتاب اقدس لازمه اش بررسی سراسر مندرجات این کتب آسمانی.

مقصد از این مقاله فقط استخراج مواردی از آیات کتاب مستطاب اقدس است که مستقیماً به بشارات کتاب مبارک بیان در مورد من یظهره اللّٰه موعود ارتباط دارد و کوششی مشتاقانه، شاید پاره ای نکات دقیقه آنها منظور نظر اهل تحقیق و کمال

واقع شود. با اینهمه از ورود درباره مطالبی از قبیل مقایسه خطابات جمال اقدس ابهی به ملوک و علماء با آثار مشابه آن در کلمات نازل از قلم ربّ علیّ اعلیّ خودداری شده چه که خود مبحثی بس جلیل و مستقلّ است.

۱- در کتاب اقدس نازل (بند ۱۱۴) "قد كتب اللّٰه علی کل نفس ان يحضر لدی العرش بما عنده ممّا لا عدل له انا عفونا عن ذلك فضلاً من لدنا انه هو المعطى الکریم". در کتاب بیان اشارات متعدّد درباره تقدیم اشیاء نفیس و گرانقدر به ساحت من یظهره اللّٰه شده از جمله در باب شانزدهم از واحد پنجم می فرماید "کل شیئی لم یکن له عدل لله ذلك لمن یظهره اللّٰه ... ان یا عبادى اللّٰه لتبلغون (عربی) ... چون که اوست آیه لیس کمثله شیئی خداوند از این جهت امر فرموده که هر شیئی که در ملک او باین حدّ رسد از برای او باشد و مادامی که شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست آنچه که لایق اوست از ملک او الا باذن او" (فارسی) و در باب ششم از واحد پنجم "ثمره آن اینکه در یوم ظهور من یظهره اللّٰه آنچه کلّ ما علی الارض شیئیّت دارند از اوست که در جای خود ولی اهل بیان حقّ اللّٰه را شناخته که آنچه از اول ظهور بیان دارند از موهبت او است قبل از ظهور او چه دنیا و چه دنیا... کل ما لم یکن له عدل که مالک نمی گردد چنین شیئی را الا او زیرا که او است آیه لیس کمثله شیئی خداوند و هر شیئی که باین وصف در صقع خود رسد لایق او است نه دیگری از ذروه علو گرفته تا منتهای دنو ختم گردد ..."

۲- "حرمّ علیکم السّؤال فی البیان عفا اللّٰه عن ذلك لتسئلوا ما تحتاج به انفسکم لا ما تکلم به رجال قبلکم اتقوا اللّٰه وكونوا من المتّقین اسئلوا ما ینفعکم فی امر اللّٰه و سلطانه قد فتح باب الفضل علی من فی السّموات و الارضین." (کتاب مستطاب اقدس بند ۱۲۶)

در باب سیزدهم از واحد سوّم کتاب بیان می فرماید "لا یجوز السّؤال عمن یظهره اللّٰه الا فی الکتاب ... سئوال عمن یظهره اللّٰه جائز نیست الا از آنچه لایق به اوست زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است ... ولی از آن چیزهایی که در شأن او نیست سئوال نکرده مثلاً اگر از کسی که یاقوت می فروشد سئوال شود از بهاء کاه چقدر محتجب بوده و مردود است ... گویا می بینم که کسی در کتاب خود از او

سؤال می کند از آنچه در بیان نازل شده به حدود مؤتفکه نزد خود و او در جواب نازل می فرماید من عند الله نه از قول نفس خود انی انا الله لا اله الا انا قد خلقت کل شیء و ارسلت الرسل من قبل و نزلت علیهم الکتب الا تعبدوا الا الله ربی و ربکم فان ذلك لهو الحقّ الیقین ..."

۳- "انّا (نقطه البیان) اخبرنا الكل بان لا يعادل بكلمة منك ما نزل فی البیان انک انت المقتدر علی ما تشاء لا تمنع عبادک عن فیوضات بحر رحمتک أنّک انت ذو الفضل العظیم قد استجبنا ما اراد أنّه لهو المحبوب المجیب." (کتاب اقدس بند ۱۲۹) در آثار حضرت ربّ اعلی مقایسه آثار و آیات بیان و من ینظره الله مکرر شده و منحصر به بیان نیست و در اینجا فقط به یک مورد استشهاد می شود. در باب سیزدهم از واحد هفتم می فرماید "اگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از اینکه کلّ بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد" و در باب اول از واحد هشتم "مثل عمل من ینظره الله مثل شمس است و مثل اعمال کل وجود اگر طبق رضای خدا باشد مثل کوکب و قمر."

۴- "ان یشرب کأس ماء عندکم اعظم من ان تشرین کل نفس ماء وجوده بل کل شیء ان یا عبادی تدرکون" (کتاب اقدس نقل از کتاب بیان). اشاره این بیان مبارک به آیه زیر از بیان مبارک عربی است "اذا ادرکتّم ما نظره انتم من فضل اللّٰه تسئلون لیمنین علیکم باستوائه علی سرائرکم فان ذلك عزّ ممتنع منیع ان یشرب کأس ماء عندکم اعظم من ان تشرین کلّ نفس ماء وجوده بل کل شیء ان یا عبادی تدرکون." این آیه از موارد مشکله کتاب بیان است. محتملاً لفظ (ماء) در این آیه اشاره لطیفی به آیه قرآنی "من الماء کل شیء حیّ" دارد و مقایسه و تشبیه "کأس ماء" و "ماء وجود" از اینجا آغاز شده است لذا مفهوم ماء وجود که در آثار حضرت نقطه نادراً استعمال شده می تواند اشاره به حیات ایمانی و روحانی باشد چه که "ثمره وجود" ایمان و ایقان است زیرا در باب اول از واحد هشتم بیان در این خصوص چنین نازل شده "در ظهور من ینظره الله اگر کلّ اهل بیان در حین ظهور او بقول او عامل و وجود خود را و اعمال خود را مثل کوکب نزد شمس بینند ثمره وجود خود را اخذ نموده" و در باب چهاردهم از واحد چهارم: "اگر یکی از شماها



محتجب شوید اشدّ از کلّ ملل خواهید بود نزد او (من یظهره اللّٰه) و اگر بر ثمره وجود خود ظاهر گردید اعتراف از هر نفسی خواهید بود نزد او."

با این مقدمات می توان استنتاج کرد که مدلول آیه مزبور مقایسه دو مطلب کاملاً متمایز است. یکی در اوج اهمیّت مانند نوشیدن و نوشاندن آب حیات ابدی و ایمان به عموم عالم امکان است و دیگری تقدیم یک جام آب به من یظهره اللّٰه که به ظاهر آسان و برای هر کسی که امکان دیدار من یظهره اللّٰه را بیابد میسر خواهد بود. در مقایسه این دو تقدیم جامی آب به شرط آنکه با عرفان مقام من یظهره همراه باشد ارجح و اعظم است. این خدمت به ظاهر خسیس چون به عزّ شناسائی و عرفان ممتاز شده از نفیس ترین اعمال که هدایت من علی الارض است برتر است زیرا من یظهره اللّٰه را مثل و همانندی نیست "مقام او مقام صرف ظهور است حتّی نفس ظهور در نفس ظهور در ظلّ او ظاهر" (واحد سوّم باب سیزدهم) و "رضای عالی اعظم است عند اللّٰه از رضای سلسله تحت مثلاً اگر شئی که من یظهره اللّٰه باو فرحناک شود نفس او باو نزد خداوند اعظم تر است از اینکه کلّ وجود فرحناک شوند" (واحد ششم باب نهم). "در کلّ اعمال نظر کن یک کلمه لا اله الا اللّٰه که من یظهره اللّٰه گوید مقترون نمی شود با توحید کلّ شئی چه قبلاً چه بعداً چه سرّاً چه جهراً زیرا که اوست ما شهد اللّٰه علی نفسه و آنچه دیگران توحید می کنند از حروف حیّ و کلّ اعداد متکثره از واحد اوّل باو توحید می کنند." (واحد هفتم باب نوزدهم)

این مفهوم را می توان در دیگر مباحث بیان نیز زیارت نمود. مثلاً کاری بزرگ چون استنساخ همه آثار بیانی با عملی به ظاهر ساده و آسان مانند نوشتن یک حرف از کلمات من یظهره اللّٰه مقایسه شده و نخستین را در برابر دوّمین بی ارزش و اعتبار شناخته است. در باب اوّل از واحد هفتم می فرماید "نوشتن یک حرف از آن (آثار من یظهره اللّٰه) اعظم تر است از نوشتن بیان و آنچه در ظلّ آن نوشته شده." البتّه مطلب مهمّ را که درک مقام و شناسائی ظهور است باید نکته اصلی این مقایسه ظریف دانست.

۵- "یا ملاء البیان اتّقوا الرّحمن ثم انظروا ما انزله فی مقام آخر قال انما القبلة من یظهره اللّٰه متى ینقلب تنقلب الی ان یستقر کذلک نزل من لدن مالک القدر اذا اراد ذکر هذا المنظر الاکبر تفکّروا یا قوم ولا تكونن من الهائمین." (کتاب مستطاب اقدس بند ۱۳۷) این آیه اشاره به آیه هفتم از واحد هشتم بیان عربی است که می فرماید "انما القبلة من نظهره متى ینقلب تنقلب الی ان یستقر ثم من قبل مثل من بعد تعلمون." از مفهوم آیه به آسانی می توان دریافت که اگر چه اهل بیان در دوره حضرت نقطه به قبله وجود مبارک توجّه داشتند اما به صریح بیان مأمور بودند که به من یظهره اللّٰه توجّه کنند و لذا شناسائی و اقبال به حضرت من یظهره اللّٰه از ضروریات اصلی و بنیادی تعالیم بیان مقرر شده بود و این نیز خود شاهدی بر قرب ظهور من یظهره است. اهل بیان به مدلول این آیه موظّفند که به من یظهره اللّٰه در همه حال حتّی پس از استقرار عرش حضرتش بعنوان قبله روی آرند و دعا و مناجات کنند. اما چنین خصوصیتی به مقام و محلّ استقرار عرش حضرت نقطه در بیان داده نشده است. این است که در کتاب اقدس بعد از آیه مذکور چنین نازل "لو تنکرونه باهوائکم (خطاب به اهل بیان) الی آیه قبله تتوجّهون یا معشر الغافلین."

۶- "من یقرء آیه من آیاتی لخیر له من ان یقرء کتب الاولین والآخرین هذا بیان الرحمن ان انتم من السامعین قل هذا حق العلم لو انتم من العارفین." (کتاب اقدس) این آیات محتملاً اشاره به باب دهم از واحد چهارم کتاب بیان است که می فرماید "کلّ گویا امواتند و نظریه ثمره علم و حکمت نمی کنند و اشر مردم در نزد ظهور من یظهره اللّٰه آنهایی هستند که خود را به علم معزز گرفته اند و حال آنکه اینقدر تعقل نمی کنند که علم ایشان از برای فهم کلمات او بوده از قبل و در حین ظهور او چه احتیاج به تعلّم این علوم و حال آنکه کلام او ظاهر و مراد او باهر است."

۷- "قال (نقل از بیان مستطاب) لا یحلّ الاقتران ان لم یکن فی البیان و ان یدخل من احد یحرم علی الآخر ما یملک من عنده الا و ان یرجع ذلک بعد ان یرفع امر من نظهره بالحق او ما قد ظهر بالعدل و قبل ذلک فلتقرین لعلکم بذلک امر اللّٰه ترفعون." (کتاب اقدس بند ۱۳۹) اشاره آیه مبارکه به مطلب پانزدهم از واحد

هشتم بیان عربی و باب پانزدهم از همان واحد در بیان فارسی است. در بیان فارسی مطلب مختصر تفاوتی دارد زیرا در آنجا ذکر از ظهور دیگری غیر از من یظهره الله نیز نیست چه که می فرماید "قبل ان یرفع امرالله فی یوم من یظهره الله اذن للمؤمنین و المؤمنات لعلهم یرجعون."

خلاصه مطلب این است که "حلال نیست اقتران الا با نفسی که ایمان آورده باشد ... و اگر احدهما اختیار ایمان نمایند اقتران اذن داده نمی شود از برای آن و منع کرده می شود از آنکه ایمان نیاورده حقوق آن زیرا که مالک کل شیئی خداوند است عز و جل و اذن نداده بر غیر مؤمن تملیک شیئی الا آنکه ایمان آورند ... الا قبل از ارتفاع کلمه الله که بدء ظهور است اذن داده شده از برای حفظ نفوس مؤمنه ولی حین ارتفاع اذن داده نشده" (واحد هشتم باب پانزدهم). مقصود از ارتفاع امرالله استقرار امر من یظهره الله یا من ظهر (حضرت نقطه اولی) است.

جمال اقدس ابهی در آیه زیر این نکته را که اشاره به استقرار امر مبارکش در کتاب بیان قبل از ذکر استقرار امر حضرت نقطه آمده یادآوری فرموده و اشاره خفیه آن را تصریح فرموده اند "قد صرح نقطه البیان فی هذه الآیه بارتفاع امری قبل امره یشهد بذلك کل منصف علیم كما ترونه الیوم انه ارتفع علی شأن لا ینکره الا الذین سكرت ابصارهم فی الاولی و فی الاخری لهم عذاب مهین."

بطور کلی این آیه کتاب بیان حالی از قرب ظهور من یظهره است زیرا متضمن این معنی است که قبل از استقرار و ارتفاع شرع بیان امر من یظهره الله جهانگیر خواهد شد و جالبتر اینکه در بیان فارسی که با احتمال قریب به یقین تبیین و تشریح بیان عربی است حتی ذکر از "من ظهر" نیز نیامده است.

۸- در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۴۸) بر اساس احکام کتاب بیان نازل "من یحزن احداً فله ان ینفق تسعة عشر مثقالاً من الذهب هذا ما حکم به مولی العالمین انه قد عفا ذلک عنکم فی هذا الظهور و یوصیکم بالبر و التقوی امرأ من عنده فی هذا اللوح المنیر."

نصیحت و تربیت اهل بیان که سبب حزن و اندوه و ایراد آزار و اذیت به دیگران نشوند در کتاب مستطاب بیان عربی و فارسی مکرر است اما این مورد بطور اخص

اشاره به باب هجدهم از واحد هفتم بیان است که می فرماید "من يحزن نفساً عامداً فله ان يأتي تسعة عشر مثقالاً من الذهب ان استطاع و الا من الفضه و الا فليستغفر الله تسعة عشر مرة الا اذا استأذن فاذن له فلا شئ عليه..." که مقصود آنست که "بر ذهب و فضه بعدد واحد حکم شده اگر محتجب ماند از حد الهی و اگر مقتدر نباشد بعدد واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلب مؤمن محل ظهور اللہ است..."

۹- "قد عفا اللہ عنکم ما نزل فی البیان من محو الکتب و اذناکم بان تقرؤا من العلوم ما ینفعکم لا ما ینتهی الی المجادله فی الکلام هذا خیر لکم ان انتم من العارفين." (کتاب مستطاب اقدس بند ۷۷)

این آیه مبارکه اشاره به دو باب از ابواب بیان است. نخست باب ششم از واحد ششم که درباره محو کتب است که می فرماید "حکم محو کل الکتب کلها الا ما انشت او تنشتی فی ذلک الامر." باید توجه داشت که مقصد از محو ترک و نسخ است ولی چون بعضی آنرا به سابقه اعمال پیروان ادیان گذشته معادل انعدام و حرق گرفته اند در آثار مبارکه بهائی باین اقلام بعنوان یکی از احکام معموله ملل قبل اشاره شده است. اما حکمت این حکم اگر به مفهوم حقیقی محو توجه شود یادآوری و تذکر عموم به مسئله تجدید ادیان باقتضای ازمان است. در همان باب می فرماید "نظر کن به شهادتین (اقرار به توحید و نبوت) مسلم مسلم می گردد و حال آنکه همین شهادتین در زمان عیسی بود و امروز هست و چگونه حکم اسلام بر آنها (مسیحیان) نمی شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من یظهره اللہ. جائی که در مبدء امری که اسلام (مقصود اسلام به معنی عام و دیانت حق الهی است) به آن منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است در شئون ما یتفرع علیه از این جهت است که امر شده بر محو کل کتب الا آنکه در اثبات امر اللہ و دین او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول اللہ در کتب سماویه اگر چه کل حق بوده و من عند اللہ ولی نزد ظهور فرقان کل مرتفع شد... و همین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور من یظهره اللہ" و سپس تلویحاً محو و نسخ بیان را نیز وعده می فرماید که "قسم بذات مقدسی که شریک از برای او نبوده و نیست

که در یوم من یظهره الله یک آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم تر است از کل بیان و آنچه در بیان مرتفع شده زیرا که آن روز حکم ایمان بر آن تالی می شود اگر چه بنفس آیه واحده باشد و بر غیر او نمی شود اگر چه باعلی درجه علو بیان رسیده باشد.

شاهد دیگر بر این مطلب یکی از آیات باب دهم از واحد نهم بیان است که می فرماید "اگر رسد ظهور بیان بشأنی که دیگر ذکر لدون الله نشود آن وقت اگر دون کلمات علیین را تلاوت نکنی اذن داده می شود و اگر خواهی که در کل عمر خود در بحر صرف محبت و علیین سیر نمائی داری زاد سفر..." که خود مؤید این مطلب است که مقصود از محو، ترک و منع مطالعه کتب علوم لا یسمن و لا یغنی است مطلب دوم آیه کتاب مستطاب اقدس درباره اجازة قرائت و تحصیل علوم نافع است زیرا در باب دهم از واحد چهارم بیان تدریس کتب غیر نهی شده است و بعضی از شعب علوم متداول را مردود دانسته اند "نهی شده از انشاء ما لا یسمن و لا یغنی مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیّه و علم لغات غیر مستعمله و ما یشبه هذا..." از توجه به انواع علومی که در این باب از کتاب بیان اشتغال به آن و تحصیلش نهی شده می توان دریافت که هدف حضرت نقطه نیز از این حکم نهی از مجادله و مکابره بوده است. ضمناً حکم مزبور موکول بظهور موعود است که می فرماید "این است صراط مستقیم از برای متأدبین و متعلمین الی یومی که شجره حقیقت ظاهر گردد که آن روز کتاب حقیقت ناطق و رجوع به کتاب صامت از احتجاب از کتاب ناطق است."

در کتاب مستطاب اقدس آیاتی نیز به مکتب تجرید اختصاص یافته که بحث و فحص آن ورای این گفتار کوتاه است و در حقیقت اشاره به توقیعی از حضرت نقطه اولی است که در صدر آن مرقوم "در مکتب خانه من یظهره الله منور فرمایند." این دو اثر مبارک مخصوصاً آیات کتاب اقدس حاوی مطالب جلیل دقیق و وسیعی است که بسیاری از مباحث اساسی و بنیادی امر الهی در آنها مندرج است. توقیع مکتب من یظهره الله در مجموعه "منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی" نشر شده است.

## عهد و میثاق در دور بیان

سنت ثابت امر الهی ظهور و تجلی ادیان در توالی ایام و ازمان به تناسب احتیاجات روحانی و اجتماعی هر دور و زمان است. این عهد الهی که حقیقت ثابت و رویه دائمه است در دور بهائی بعنوان "ظهور تدریجی و تکاملی امر الهی" (۱) معروف شده و با نظم و کیفیتی خاص خود جاری و مستمر است. بحث در خصوصیات این نظم و نظام از بحث حاضر خارج است اما یکی از نکات حیرت انگیز و پرجذبه آن ارتباط ظاهری ادیان گذشته با ظهورات آیه است که آن را اصطلاحاً بشارت به ظهور بعد نامیده اند چه که هر ظهوری بشارت و اشاره به دیانت بعدی را در ضمن آثار و آیات خود مندرج داشته و معتقدان را به ظهوری آیه وعده داده است و از این رو به عهد الهی نیز نامیده شده است. اما اصطلاح عهد و میثاق متداول در امر بهائی اشاره به عهدی است که مختص به این دور بدیع است و در ادیان قبل به چنین کیفیت و امتیازی تأسیس و تبیین نشده بود و آن عهد اطاعت از جمال قدم در ظل مرکز منصوص آن موعود امم است.

باری اگر بنا باشد هر دور را عهد و میثاق بنامیم جا دارد که نخستین را عهد کلی و عمومی الهی با نوع انسان و دومین را میثاق خصوصی حضرت بهاءالله با اهل بهاء نام نهیم. در عهد و میثاق کلی و عمومی، نوع انسان در جهان بی نشان با حق تعالی عهد اطاعت و بندگی بسته که چون مظاهر حق از عالم امر در عالم خلق تجلی کنند در عرفان آنها بکوشد و به ذیل ولایشان تمسک جوید و از رضای آنان که رضای الهی است سر نیچد و این همان است که بنام عهد الست و عالم ذر نیز نامیده شده و البته لازمه این پیمان است که انسان همواره در طلب دوست معنوی شتابد و چون از آن یار بی نشان نشان یافت در تکمیل عرفان و یقین خود بکوشد و به مدد انقطاع و خلوص در شاهراه کمالات روحانی ترقی نماید تا از فیض عرفان حق که هدف و مقصد حیات انسانی است محروم نگردد و بشارت و اشارات روحانی کتب الهیه از قبل و اشارات و فیوضات نازله در هر دور همواره راهنمای او

خواهد بود. دربارهٔ این عهد اشارات روحانیّه در آثار مظهر امرالله (۲) و مبین کتاب الهی (۳) مکرر است چه که فی الحقیقه عرفان و عمل لازم و ملزوم یکدیگرند. عهد و میثاق خصوصی عهد اطاعت و تمکین است ضامن حفظ وحدت و اتحاد است و در امر بهائی به کیفیت و جامعیتی تأسیس گشته است که از هر جهت بدیع است و وسیلهٔ حفظ جامعه از انشقاق و تفرّق و انشعاب خواهد بود. در ادیان سابقه نظر به شرایط زمان، صرف ایمان و عرفان به مظهر ظهور مردم را کفایت می نمود و در بسیاری موارد کافی بود که افراد تربیت روحانی گیرند و اخلاق و صفات انسانی پذیرند زیرا اجتماعات بشری هنوز توسعه و کمال نیافته بود و اگر چه مردم از لحاظ احتیاجات زندگی و عواطف انسانی بصورت جمعی زندگانی می کردند ولی روابط اجتماعی به مفهوم متداول در عصر علم و صنعت مفهوم (۴) مشخص و روشنی نداشت و به همین سبب نیز وحدت اساس جامعهٔ انسانی محسوس و مسلم نبود و همانندی موازین و مقیاسها ضرورت نداشت و تنها بعد از طلوع عصر جدید است که ابتدا لزوم هماهنگی موازین علمی و فنی و اکنون تناسب موازین اجتماعی، اخلاقی و اصولی اهمیت پیدا کرده است و روح عهد و میثاق بدیع بهائی که خاص این دور عظیم است تنها پایه و اساس چنین نظام و بنیان جسیم تمدن حاضر تواند بود تا آنرا از عوارض حاصله از ترقی بی سابقهٔ عالم که ورای مقاومت اصول نظام قدیم است حفظ نماید.

و اما از مقتضای عالم وجود تحقق عدالت است و سنجش صحت و بطلان قول و عمل مدعیان تمسک به عهد و میثاق یقیناً ضرورتی است مسلم و محتوم لذا امتحان که از اعظم قوانین عالم وجود است در میان خواهد بود. امتحان عهد کلی در هر ظهور شناسائی حق از خلال اشارات و بشارات کتب و ظهورات قبل است ولی امتحان میثاق خصوصی تسلیم و تمکین بی قید و شرط به مرکز منصوص است. نخستین عهد از قلب مشتاق و روح جوای پویا حکایت می کند و میثاق دوم از فؤاد مطمئن و روان پر آرامش و سکون نشان دارد. شوق و حرکت عارفان و سکون و قرار وصالان.

مبحث عهد و پیمان کلی و عمومی در کتاب بیان نموداری از اوج کمال اشارات و بشارات روحانی است زیرا هرگونه اشاره ای که به حدود و قیودی انجامد مرتفع و منتفی شده و ظهور موعود بنفسه لئفسه مثبت آن حقیقت الهیه و مشیت اولیه معرفی شده است. خصوصیات عهد و میثاق در امر بیان بسیار بدیع است زیرا سراسر کتاب بیان و آثار اخیر حضرت نقطه اولی درباره عهد عرفان ظهور موعود بیان است که بنام "من یتظهره الله" مسمی است چون این مقاله بطور اخص درباره شخصیت متفرد حضرت "من یتظهر" نیست برای ذکر همه بشارات و اشارات فرصتی نیست ولی بطور خلاصه می توان گفت که اثری از حضرت نقطه و یا بابتی در کتاب بیان را نمی توان بررسی کرد که در آن ذکری از من یتظهر و صفات قدمی او نباشد و اینک شمه ای از آن ذکر می شود:

**عظمت مقام من یتظهره الله:** "کل اسم خیر قد نزله الله فی البیان کان مراده من یتظهره الله بالحقیقه الاولیه. (۵)

**کیفیت ظهور من یتظهره الله:** "نازل می فرماید (من یتظهره الله) من عند الله نه از قول نفس خود: اننی انا الله لا اله الا انا قد خلقت کل شیء و ارسلت الرسل من قبل و نزلت علیهم الکتب الا تعبدوا الا الله ربی و ربکم فان ذلک لهو الحق الیقین. (۶)

**ظهور من یتظهره الله موكول به هیچ شرطی نیست:** "بلکه او را (من یتظهر) بخود او تصدیق کنی این است معنی اعرافوا الله بالله (۷)" "فعلی ما قد عرفت الله فاعرف من یتظهره الله فانه اجل و اعلى من ان یکون معروفا بدونه او مستشاراً باشارة خلقه و اننی انا اول عبد قد آمنت به و آیاته (۸)."

**کل بیان در ظل من یتظهره الله است:** "ما فی البیان تحفه من الله لمن یتظهره الله" (۹) "ان البیان و من فیہ طائف فی حول قول من یتظهره الله" (۱۰) "مد نظر بیان نیست الا بسوی من یتظهره الله زیرا که غیر او رافع (ناسخ) او نبوده و نیست چنانچه منزل (فرستنده) او غیر او نبوده و نیست" (۱۱) "و بدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر آنکه قصد شده که اطاعت کنند من یتظهره الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود" (۱۲).



اسم مبارک من يظهر در بیان بهاء الله است: "طوبی لمن ينظر الی نظم بهاء الله و يشکر ربّه فانه يظهر ولا مرد له من عند الله فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء و ینزل ما یرید انه قوی قدیر" (۱۳)

نفس ادعای من يظهره الله حجت است: "با وجود این امتناع که غیر از من يظهره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد ... زیرا که امر از دوشق بیرون نیست یا او است و حال آنکه غیر از او ممکن نیست که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید ... و اگر بر فرض امتناع خود را نسبت داد و آگذارند حکم او را با خدا ... و حال آنکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند" (۱۴).

منع از احتجاج به بیان: "و در کتب و کلمات محتجب ممان در یوم ظهور آن (من يظهره الله) که کل سبب وصول باوست و اگر آن باشد و کل نباشد او بوده و کل در ظل او خواهد بود و اگر او نباشد و کل باشد هیچ شئی نبوده و نخواهد بود و خالی محض است." (۱۵) "ایاک ایاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فانها کلمات نفسه فی هیکل ظهوره من قبل" (۱۶).

منع از احتجاج بواحد اول و علمای بیان: "ایاک ایاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیه (حضرت نقطه و حروف حی) فان ذلك الواحد خلق عنده" (۱۷) "الا انک انت لو ادركت یوم ظهوره، ان عرفته باعلم علماء البیان ما عرفته و ان رایته واقفاً فی امره ثم ذکرته علیه اسم الانسانیه ما انفیت حروف النفسی لاثبات مظهر الاحدیة" (۱۸).

زمان ظهور من يظهر: "فلتراقبن فرق القائم والقیوم ثم فی سنة التسع کل خیر تدرکون" (۱۹) "هذا ما وعدناک من قبل حین اصبرحتی تقضى من البیان تسعة اذا قل فتبارک الله احسن لمبدعین" (۲۰)

"چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند" (۲۱).

تلویح به محلّ ظهور: "خداوند عالم است که آن شمس حقیقت از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع (فارس، عراق، آذربایجان، خراسان، مازندران) بقدر ذره ما لا یحبه الله نماند". (۲۲)

میزان ردّ و قبول: "فوالذی خلق الحبة و برئ النسمة لو ایقت بانک یوم ظهوره لا تؤمن به لا رفعت عنک حکم الایمان فی ذلک الظهور لانک ما خلقت الا له ولو علمت ان احداً من النصاری یؤمن به لجعلته قرّة عینای و احکمت علیه فی ذلک الظهور بالایمان من دون ان اشهد علیه من شئی" (۲۳).

"اگر کسی درک یک شأن از شئون من یظهره الله را نماید بهتر است از آنکه درک کند کل شئون بیان را" (۲۴)

"قسم به ذات اقدس الهی جلّ و عزّ که در یوم ظهور من یظهره الله اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند" (۲۵).

حکم بدیع و بی سابقه: "وانتم فی کلّ واحد کتاب اثبات لمن یظهره بعضکم الی بعض تکتبون لعلکم یوم ظهوره بما تکتبون لتعلمون" (۲۶). و در باب ۸ از واحد ششم بیان فارسی که کلاً راجع بمن یظهره الله و شئون ظهور اوست میفرماید "و لابد ان یقرئن ذلک الباب فی کلّ تسعة عشر یوماً" مرّة واحدة و یتفکرن فیما نزل فیہ باللیل و النهار... و امر شده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعلّ در ظهور من یظهره الله محتجب نشوند بشئونی دون شئون آیات (۲۷)

در خاتمه این بحث اشاره مختصری بعهد و میثاق خصوصی در دور بیان نیز لازم است از آنجا که ظهور من یظهر موعود بنا بر شواهد و دلائلی که قسمتی از آن مذکور شد نزدیک بود لذا حضرت نقطه از تشریح و تاسیس مقام وصایت و ولایت در دور بیان صرف نظر فرموده در باب ۱۶ از واحد سوم میفرماید "جائز نیست عمل الا باثار نقطه بیان... و از حین غروب الی طلوع من یظهره الله آثار فرضیه ( مفروضه) مرتفع ( مستقر و مامور به) و حروف حیّ و کل من آمن بالله و بالبیان در ظل آنها مستظل" و در باب ۱۴ از واحد ششم میفرماید "چون که ذکر نبی و وصی در این کور نمیگردد بمومنین اطلاق میشود" و بدینوسیله موضوع وصایت را نفی و رفع فرموده است.

## یادداشت ها:

### ۱- Progressive Revelation

۲- اتلوا آیات اللّٰه فی کل صباح و مساء ان الذی لم یتل لم یوف بعهد اللّٰه و میثاقه (کتاب مستطاب اقدس).

۳- هر نفسی از شما ... بخلق و خوی و صدق و وفا و محبّت و امانت و دیانت و مهربانی به عموم عالم انسانی مشاراً بالبنان گردد ... تا باین مقام نیائید بعهد و پیمان الهی وفا ننموده اید (مکاتیب مبارک جلد ۳، ص ۱۵۹)

### ۴- Technology

۵- واحد دوّم باب پنجم.

۶- واحد سوّم باب سیزدهم.

۷- واحد ۷، باب ۱۱ .

۸- توقیع مبارک .

۹- واحد ۲، باب ۱۹ .

۱۰- واحد ۳، باب ۳ .

۱۱- واحد ۳، باب ۳ .

۱۲- واحد ۵، باب ۸ .

۱۳- واحد ۳، باب ۱۶ .

چنانچه مورد تأیید عموم مدارک دور بابی است لقب بهاء اللّٰه در بدشت به مظهر کلتی الهی که در آن ایام اظهار امر نفرموده بود اطلاق گردید و اگر چه در حکم بیان (واحد ۵، باب ۴) که درباره نام گذاری اشخاص است اجازه انتخاب اسم بهاء اللّٰه نیز داده شده ولی کسی در آن ایام این اسم را برنگزیده و حتّی بر فرزندان خود نیز ننهاده اند و چون نزول کتاب بیان در ماکو و مؤتمر بدشت در اوائل دوره چهریق بوده می توان دریافت که این اسم بمدلول صریح کتاب بیان (بابهای ۱۵ و ۱۶ از واحد سوّم) اسم خاصّ بوده و به حضرت بهاء اللّٰه مخصوص شده و مورد تأیید حضرت نقطه نیز قرار گرفته ست و اهل ایمان باین نکته متذکّر بوده اند.

۱۴- واحد شش، باب ۸.

۱۵- واحد نهم، باب ۶.

۱۶- توفیع مبارک.

۱۷- توفیع مبارک.

۱۸- توفیع مبارک.

۱۹- بیان عربی، واحد ششم.

۲۰- توفیع مبارک.

۲۱- واحد سوّم، باب ۱۵ = از مباحث دقیق کتاب بیان ذکر غیاث و مستغاث است که چون اهل بیان مفهوم حقیقی آن را در نیافتند از عرفان من ینظهره اللّٰه و ظهور جمال قدم محروم ماندند. در باب ۱۵ از واحد سوّم می فرماید "امید از فضل خداوند عطوف و رؤف آنست که در حین ظهور به اوامر عالیّه خود در الواح خود کل عباد خود را از رقد بیدار نماید و نگذارد الی امر حکم بیان که تا غیاث یا مستغاث شده در نار بمانند چه کسی عالم به ظهور نیست غیر اللّٰه هر وقت شود باید کلّ تصدیق به نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند" از مضامین این آیات به خوبی می توان دریافت که میقات غیاث (۱۵۱۱) و مستغاث (۲۰۰۱) برای اهل بیان و فرصت ایمان بایان است نه تعیین تکلیف و وقت برای من ینظهره اللّٰه زیرا تا ظهور من ینظهره نشود همه بایان در جنّت رضای بیان محشورند و معنی ندارد که قبل از ظهور در نار باشند که حضرتش بدین وسیله رجا فرماید که "تا غیاث یا مستغاث" در نار نمانند مگر آنکه بگوئیم غیاث و مستغاث فرصت اهل بیان است و من ینظهره قبل از آن ظاهر شده است. این معنی در موارد دیگر کتاب بیان نیز مصرح و عدم تحدید وقت ظهور مکرّر تصریح شده است.

از تصریح "کسی عالم به ظهور نیست غیر اللّٰه" نیز مفهوم است که حضرتش از تعیین هرگونه حدّ و وقتی برای ظهور احتراز فرموده است تا شاهدی بر خضوع و محویت در آستان من ینظهره اللّٰه باشد که درباره آن مکرّر چنین مضامینی را نازل فرموده "ما اصغر ذکری و ما ینسب الی اذا اریدان انسه الیک" (باب ۱۹ از واحد دوّم).

از تبیینات نازله در کتاب بیان راجع به مستغاث باب دهم از واحد هفتم بسیار جالب توجه است زیرا نخست علت اهمیت اسم مستغاث مذکور شده و سپس آنرا بر عدد اللهم (۱۰۶) تقسیم فرموده باقیمانده آن را (باعبار اینکه مستغاث (۲۰۰۱) یا المستغاث (۲۰۳۲) را بر عدد ۱۰۶ تقسیم نمائیم) که احد (۱۳-) یا حی (+۱۸) است مذکور فرموده و بلافاصله بفاصله ظهور قرآن و بیان که عدد اسم اغفر (۱۲۸۱) منهای عدد هو (۱۱) بوده اشاره می فرماید و با این تلویح حکیمانه سنه ظهور را به تقریب بیان می دارند.

۲۲- واحد ششم، باب چهارم.

۲۳- توفیع مبارک

۲۴- واحد ۴، باب ۸ بیان.

۲۵- واحد ۵، باب ۸ و باب ۱۳، واحد ۷.

۲۶- بیان عربی، واحد هفتم.

۲۷- واحد ۶ باب ۸

## امر بیان و ایمان معتقدان سایر ادیان

از نفوذ و پیشرفت امر بابی در بین کلیمیان، زردشتیان و مسیحیان اطلاعات زیادی در دست نیست. تحقیقات بعضی از محققین و سرآمد همه جناب حسام نقبائی حاکی از این است که در دوره توقّف کوتاه حضرت نقطه اولی در کاشان و در ایام اقامت جناب طاهره در بغداد و متعاقباً در همدان نفوسی از فضلالی بنی اسرائیل به اسامی: حکیم هارون، حمیم نور محمود (نهورای)، حکیم ایلیا و فرزندش حکیم رحیم و ملاً لاله زار (العازر) و بالاخره جناب حکیم مسیح و همچنین نفوس دیگری از علماء و پیشوایان دینی کلیمی به حضور رسیده از ظهور جدید مطلع شده و قلباً تمایل و احترام حاصل نموده اند. از نسوان کلیمی از خانمی به نام تامار نام برده شده که در همدان پس از ملاقات با جناب طاهره تصدیق امر مبارک نموده ولی اطلاع بیشتری از او در دست نیست. (۱)

از طائفه پارسیان تنها کسی که ذکری از او در تاریخ آمده شخصی به اسم سهراب پورکاوس است که در نتیجه مشاهده آزار و اذیت هائی که بر مؤمنین امر بدیع وارد می شد به ایمان توفیق یافت و شرافت آن یافت که ذکر او در مقاله مبارکه سیّاح (۲) جاودان گردد. تفصیل مطلب را در کتاب حضرت نقطه اولی می توان ملاحظه نمود (۳) که جناب سهراب پورکاوس پس از ملاحظه تخفیف و توهینی که عوام به تحریک علماء و عملة حکومت بر جناب حاجی محمد رضا از تجار معروف و محترم کاشان روا داشتند به مناسبت اطلاع و اطمینانی که از صدق نیت و حسن عمل و امانت حاجی مذکور داشت متذکر شد که چنین شخص عاقل و دانائی مسلماً اشتباه نکرده و بی سبب خود را معرض اذیت و آزار جهال و اوپاش نساخته است و به همین سبب به تحقیق امر بابی پرداخت و برکت ایمان حاصل نمود.

از مسیحیان در عهد اعلی کسی به ایمان شناخته نیست فقط سام خان که در مشهد به حضور جناب ملاً حسین رسید و در هنگام شرفیابی به حضور حضرت نقطه اولی قلباً رجای عفو و عنایت از آستان مبارک داشته اگر چه دلیلی بر ایمان او در دست

نیست ولی شایسته ذکر خیر است چه که خلوص او به عزّ قبول الهی مقرون گشته است.

مختصر آنکه چون کلیمیان و زردشتیان و مسیحیان غالباً در نقاط معینی از ایران سکونت داشتند و توجه بایان نیز به هدایت آنان معطوف نبود چنانکه ملاحظه شد فقط در شرائط و موقعیت های خاصّ که مهمّتر از همه ابلاغ علنی جناب طاهره در عراق و همدان بود در مورد ملت کلیمی آشنائی با امر بدیع آغاز شد اما اقبال کلیمیان و زردشتیان مربوط به عهد مبارک ابهی است که ابلاغ ظهور دو موعود روز باز پسین حسب اراده و هدایت جمال اقدس ابهی جزء وظائف اهل ایمان قرار گرفت.

دو ملت کلیمی و زردشتی از دیرباز در جامعه ایران جا داشتند و با مسلمانان مربوط و محشور بودند اما مسیحیان که عموماً از ارمنستان و گرجستان به ایران آمده بودند همچنان از محیط آن روز ایرانی جدا بودند و لذا حشر و نشرشان با غیر از خودشان محدود بود و در نتیجه با امر جدید نیز سر و کاری حاصل ننمودند و از مسیحیان ایران بعدها جز جمعیتی معدود به دیانت بابی و بهائی نگرویدند.

تنها نفس نفیس از اقلیت ها که به امر بیان ایمان آورد جناب معتمد الدوله منوچهر خان است که شرافت عنوان اولین من آمن از اهل انجیل برازنده اوست و به القاب فخیمه شمس الوزراء، فخر الوزراء و سید الصدور مخاطب شده است و واحد کالف را مصداق است.

در دوران کوتاه ولی پر برکت و جنب و جوش روحانی عهد حضرت اعلی آثار انتشار امر الهی در بین سایر ادیان و مذاهب غیر از شیعه دیده نمی شود. نطفه اولیه امرالله در گروه شیخیه رو به نمو و ترقی گذاشت اما فقط به شیعه منحصر ماند و حتی فرق عامه یعنی اهل سنت و جماعت نیز توفیق شناسائی آن را نیافتند. این امر معمول دو علت می تواند بود: نخست اینکه پیام ظهور جدید در رتبه اولیه منحصرأ خطاب به معتقدان اهل بیت رسول اکرم بود؛ دیگر آنکه فاصله آن تا ظهور موعود همه امم کوتاه بود و از حدّ اکثر نوزده سال تجاوز نمود تا به ابلاغ و تبلیغ آن به سایر فرق احتیاجی باشد اما عامل اصلی این محدودیت عدم آمادگی جامعه انسانی بطور

کلی به شناسائی حقیقت ظهور بدیع و دوره جدید بود و به همین سبب حضرت ربّ اعلی پیام مبارکش را به گروهی خاصّ که برای نشر امر بدیع تربیت شده بودند منحصر فرمود. با اینهمه باید متذکّر بود که حضرت نقطه اولی در آثار اولیه مخصوصاً قیوم الاسماء خطباتی به عموم اهل عالم و صاحبان قدرت و سلطنت نموده و امر بدیع را به آنان ابلاغ فرموده اند. (۴)

\*\*\*\*\*

جامعه انسانی در هنگام ظهور بدیع با دو واقعیت روبرو بود: نخست حلول زمانی که وعود الهیه مقرر بود تحقق یابد یعنی ورود یوم اللّه و عصر موعود؛ دیگر عدم آمادگی جوامع دینی برای قبول ظهور و ورود به دوره وحدت عالم انسانی و اتحاد جهانی. اگرچه شرایط عصر و ترقیات علم و فرهنگ ورود به این دوره طلائی را تسهیل می نمود ولی تعصبات فکری و بنیادی به شدت با اساس اتحاد و وحدت سر مقابله و مخالفت داشت و اگرچه مخالفت ها بیشتر بر اساس تعصب دینی و اختلاف مذهبی بود اما تعصبات دیگر نیز جای خود را داشتند، از مطالعه و زیارت آثار حضرت نقطه اولی چنین می توان مستفاد داشت که حضرتش از ابتداء اساس امر را بر دو نکته استوار فرموده است تا وصول به وحدت و تفاهیم را آسان فرماید:

۱- تعریف مجدد و دقیق از دین و هدف آن و بیان دلیل.

۲- انحصار خطاب به پیروان حضرت محمد رسول اکرم و ائمه اطهار به اتکای جامعیت اعتقاد و ایمان آنان و به منظور ایجاد و تربیت جامعه ای متشکل و وابسته برای تبلیغ و ابلاغ حلول عصر جدید.

از مطالعه دو اثر مهم یعنی رساله عدلیّه و دلائل سبعه که نخستین درباره اثبات حقائق و بیان اصول عقائد امر جدید در دوره باییت و دیگری در مورد اثبات مظهریت تامّه حضرتش از قلم حضرت نقطه اولی صادر شده نکات زیر را به سهولت می توان دریافت:

۱- دین الهی یکی است و مظاهر مقدسه در طول تاریخ به حقیقت واحد دعوت فرموده اند؛ در رساله عدلیّه می فرمایند:



"حال که ملاحظه نقطه حقیقت را در کلّ شئی نمودی حکم دین را هم چنان یقین کن که یوم نطفه دین در ایّام اوّل بدیع آدم علیه السّلام بود که اهل آن زمان حقّ واقع در مقام نطفه حقیقت واقع بوده اند." (۵)  
و در دلائل سبعة:

"مثل او مثل شمس است اگر بما لا نهایه طلوع نماید یک شمس زیاده نبوده و نیست و اگر بما لا نهایه غروب کند یک شمس زیاده نبوده و نیست ... در این دوره بدیع ... به نقطه بیان معروف و به بدیع اوّل در یوم آدم و به نوح در یوم او و به ابراهیم در یوم او و به موسی در یوم او و به عیسی در یوم او و به محمّد رسول اللّٰه در یوم او و به نقطه بیان در یوم او به من ینظهره اللّٰه من بعد من ینظهره اللّٰه در یوم او معروف بوده و این است سرّ قول رسول اللّٰه از قبل اّمّا النّبیین فانا ..." (۶)  
"اوّل دین معرفت اللّٰه است ... و بدانکه معرفت اللّٰه در این عالم ظاهر نمی گردد الاّ به معرفت مظهر حقیقت ... در یوم نوح و در یوم ابراهیم و در یوم موسی و در یوم عیسی و در یوم محمّد رسول اللّٰه رسول اللّٰه بوده و من بعد را هم الی آخر الذی لا آخر له مشاهده کن ..." (۷)

۲- میزان و مستند ایمان کلمات و آیات مظهر ظهور است که کسی قادر به مقابله و اتیان مثل آن نیست.

"خداوند آن حضرت را ظاهر فرمود به حجّتی که رسول اللّٰه را به آن ظاهر فرمود که احدی از مؤمنین به فرقان نتواند شبهه در حقیقت او نماید زیرا که در قرآن نازل فرموده که غیر اللّٰه قادر نیست بر اینکه آیه نازل کند و هزار و دویست و هفتاد سال هم کلّ اهل فرقان این را مشاهده نمودند که کسی نیامد که اتیان نموده باشد و به این حجّت موعود منتظر را خداوند لم یزل ظاهر فرمود از جائیکه احدی گمان نمی کرد و از نفسی که گمان علم نمی رفت و به سنّی که از خمسه و عشرین تجاوز ننموده و به شأنی که اعزاز آن ما بین اولوالالباب از مسلمین نبوده زیرا که شرف کلّ به علم است." (۸)

"مفرّی نیست از برای تو به حکم قرآن که بگوئی غیر اللّٰه قادر نیست بر انزال آیه ای و حال که می بینی مفرّی نیست بر انزال آیه ای و حال که می بینی مفرّی نیست

از برای تو که بگوئی من عندالله است که اگر نزد خلق ممکن بود در طول هزار و دویست و هفتاد سال احدی آیه ای اتیان نموده بود و حال آنکه دیدی عجز کل را

...

قسم به ذات مقدّس الهی جلّ و عزّ که فضل الهی در حقّ مؤمنین به قرآن به غایت کمال بوده که اگر احدی تدبّر در حجّیت فرقان می نمود خطور دون ایمان در نزد ظهور یک آیه از آیات بیان نمی نمود چگونه آنکه شکّ کند یا اظهار دون یقین نماید انصاف بده چه فرق است از یومی که خود را شناخته و به دین خود متدیّن شده ای به حجّیت فرقان تا وقتی که نظر در بیان نمودی و متدیّن نشدی." (۹)

حضرت نقطه اولی گناه نابسامانی روحانی و عدم آمادگی مردم برای ظهور بدیع را متوجّه رهبران مذهبی می دانند و وعده هدایت عمومی را به بعد موکول فرموده و عطف توجّه مبارکش را فقط به آماده داشتن اهل بیان به ظهور من ینظهره الله منحصر می فرمایند:

"حال نظر کن که علمای نصاری عالم شدند از برای آنکه امت عیسی را نجات دهند و حال اینکه خود سبب شدند و خلق را ممنوع نمودند." (۱۰)

"مثل امت عیسی که رهبان های آنها ریاضت می کشیدند که یک حکم را مطابق رضای الهی در انجیل فهمند و رسول الله ظاهر شد که مصدر حکم الهی بود و آنها محتجب ماندند هنوز هم ریاضت می کشند که رضای الهی را در انجیل بفهمند." (۱۱)

"نظر کن در امت عیسی که چقدر علماء ادّعی فهم انجیل را می نمودند و حال آنکه حرف اول انجیل تکوّن آن رسول الله (ص) بوده و حال آنکه آمد و هزار و دویست و هفتاد سال گذشت و آنها آن یک حرف لفظی را خدا عالم است که چقدر تفسیر نموده اند در دین خود و حال آنکه از تکوّن آن که رسول الله (ص) بود محتجب ماندند که اگر یک حرف از انجیل را درک نموده بودند لابد ظهور رسول الله (ص) را درک می نمودند.

پس بدان که این همه علماء که در نصاری هستند یک حرف از انجیل را درک ننموده اند الا آنکه حظّ ایشان بیان عبارتست بلا روح و معنی و همچنین نظر کن

در عامّه که چقدر تفسیر بر قرآن نوشته و حال آنکه از جواهر تکوینیّه قرآن که اهل بیت عصمت (ع) باشند محتجب ماندند و همچنین آنهایی که از شیعه تفسیر بر قرآن نوشته اند اگر معنی تکوینی آن را درک نموده بودند از نقطه اول فرقان که مقام ظهور حجت منتظر است محجوب نمی ماندند پس بدان که هیچ درک نموده اند الا کلماتی بلا معنی و روح و همچنین مراقب خود باش در بیان که مثل آنها نشوی. " (۱۲)

"و بدان که عبادت غیر الله و عده نارسیده و مراد اطاعت غیر مظهر الله است و اطاعت خداوند در این عالم ظاهر نمی شود الا به اطاعت مظهر او و در هر ظهور مستبصر باش که اطاعت غیر الله را ننموده باشی که اگر در یوم ظهور من یظهره الله اطاعت یکی از علمای بیان را نمائی من دون او عبادت من دون الله نموده ای و اگر به رضای او باشد عبادت خداوند را نموده ای. " (۱۳)

"پس منحصر شد به دو مرتبه نفی و اثبات اول نفی است که لا اله می گوید به لسان کینونیتش اگر چه الا الله می گوید به لسان جسدش و ثانی ادلاء اثباتند که به مجرد استماع آیات که اعظم دلیل و اکبر برهانست موقن می شوند و از این جهت است که خداوند امر فرموده رسول خود را به جهاد که به جبر و قهر آنهایی که ایمان نمی آرند داخل در دین کنند که این فضلی است من الله در حق نفی که به جبر و قهر حق داخل در جنت شود و از حکم نفییت بیرون رود و در هر ظهور هرگاه ادلاء اثبات مشاهده نمایند که خلق به دلیل و برهان مهتدی نمی شوند غیر از آنکه از خداوند عالم جلّ و عزّ طلب نمایند که کسی را مبعوث فرماید که کلّ را داخل در دین حقّ کند سبیلی نیست از برای هدایت سایر خلق مثل اینکه امروز امم فوق ارض را مشاهده می کنی از امت موسی و داود و عیسی غیر از آنکه سلطان مقتدری آنها را داخل دین حقّ کند سبیلی از برای هدایت آنها نیست. " (۱۴)

#### یادداشت ها:

۱- حسام نقبائی، تاریخ اقبال و ایمان کلیمیان و زردشتیان به امر بهائی. این کتاب تا کنون به چاپ نرسیده است.

۲- مقاله شخصی سیاح، مؤسسه ملی مطبوعات، طهران، ۱۱۹ بدیع، ص ۳۶.  
۳- محمد علی فیضی، حضرت نقطه اولی، مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۲ بدیع،  
صص ۱۳۷-۱۳۸.

۴- برای استشهاد می توان به آیات زیر از سورة العهد (۴۲) از قیوم الاسماء مراجعه نمود:

"یا اهل الارض ابلغوا النصارى من امرنا فى ذلك الباب على الحقّ بالحقّ شديدا  
وخذ العهد من اهل الكتاب ليوم الله الذى قد وعدنا الرحمن على الحقّ بالحقّ و  
قد كان امر الله فى امّ الكتاب مفعولا. يا عباد الله فبلغوا امرنا من شرق الارض و  
غربها مما قد علمكم الله فى امر عبدنا وكتابه على الحقّ بالحقّ على سبل القويّ  
قويّا."

موارد دیگری از آیات مشابه را می توان در منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه  
اولی عزّ اسمه الاعلی (طهران، ۱۳۴ بدیع) صفحات ۲۶، ۲۸، ۳۲، ۳۳، ۳۴،  
۳۵، ۳۷، ۳۸ تا ۴۳ و ۴۵ زیارت نمود.

۵- رساله عدلیّه، چاپ بدون ذکر تاریخ و محلّ چاپ، ص ۵.

۶- دلائل سبعة، چاپ بدون ذکر تاریخ و محلّ چاپ، صص ۲-۳.

۷- ایضاً، صص ۶۵-۶۶.

۸- ایضاً، ص ۲۵.

۹- ایضاً، صص ۶-۷.

۱۰- ایضاً، ص ۲۲.

۱۱- ایضاً، صص ۵۲-۵۳.

۱۲- ایضاً، صص ۷۰-۷۱.

۱۳- ایضاً، صص ۶۴-۶۵.

۱۴- ایضاً، صص ۴۲-۴۳.

## حروف حیّ بیان

الباب الحادى والعشرو من الواحد الثالث  
انّ ما فى تلك الآية فى البسملة بسم الله الامنع الاقدس

ملخص اين باب آنکه کلّ حروف لفظیه بنقطه متکون می گردد و ارواح آن بنقطه حقیقت و او است در فرقان محمّد رسول الله (ص) و در بیان ذات حروف السبع (ص) و در ظهور من يظهره الله آن حقیقت الهیه و کینونیت ربّانیه و کافوریّه جوهریه و ساذجیه مجردیه الّتی انّها هی شمس الحقیقه بضیائها الّتی انّها هی آیاتها و انّ ما دونها ظلال فى المرايا و ذکر آن در ابواب قبل شده و در امکانه خود خواهد شد و الله ولىّ المتّقين.

بیان فارسی باب یازدهم واحد سوّم

در امر بیان اولین کسانی که مظهر ظهور را شناختند و اساس جامعه اهل ایمان را بنیاد نهادند به عنوان حروف حیّ مشهور شدند. اصطلاح حروف حیّ خاصّ معارف بیانی است. "حرف" یادآور این نکته است که همه کلمات و آثار مکتوب خصوصاً آیات نازل و کتب آسمانی و نتیجه و بالتبع همه حقائق عالم کون از حروف آغاز شده است. کلمه "حیّ" که بنا بر حساب ابجد معادل عدد هیجده است حکایت از آن دارد که مؤمنان اولیّه که مانند حروف در ابتدای ایجاد روحانی قرار دارند به کمک نفثات روح القدس به حیات ابدی رسیده اند و در ظلّ مظهر ظهور که مظهر حقائق مکنونه مقدسه قبل و بعد می باشد عدد واحد را تشکیل می دهند. واحد به حساب ابجد معادل عدد نوزده است و این واحد که واحد عددی است در ظلّ "واحد بلا عدد" که اشاره به مظهر الهی است قرار دارد و حاکی از تعداد حروف "بسم الله الرحمن الرحيم" است که آن نیز نوزده حرف است و بنا بر تصریح حضرت نقطه اولی "کلّ قرآن در اوست." (۱) این کیفیت و ترتیب حاکی از عظمت شأن آن نفوس مبارکه یعنی حروف حیّ است. از طرفی نیز مبنای نظام اجتماعی خاصّی است که شارع بیان حضرت نقطه اولی تشریح فرموده و بنفسها

نمودار توجّه خاصّ حضرتش به مسئله نظام اجتماعی و اساس مؤسّسات جامعه بشری است. درست است که در بین بنی اسرائیل طبقات جامعه با تفکیک دوازده سبط و تصریح وظیفه کهنانت، و در مسیحیت تعیین مراتب درجات کلیسایی و در اسلام تقسیم مسلمانان اولیّه به صحابه و تابعین و عامّه و بالاخره به مجتهد و مقلّد مشخص شده اما در مراتب مزبور بجز در موارد معدود بقیه از قراردادهائی است که بعدها در تاریخ شکل و نظم گرفته و واضحاً در تعالیم شارعین مقدّس ادیان مزبور مذکور نبوده است و بر اساس تفسیر و توجیه لاحق مقرر و معمول شده است.

بنا بر نظام مخصوص جامعه بانی که در کتاب بیان تشریح و تعلیم شده هر حرفی از حروف حیّ منشأ و مبداً واحد (گروه نوزده نفری) جدیدی از اهل ایمان است و آیات زیر به استمرار و ادامه تقسیم جامعه اهل ایمان به واحدهای متعدّد و متوالی در ظلّ واحد اول اشاره دارد اما جز نفس مظهر ظهور یعنی نقطه اولیّه کسی مرجعیّت و اختیاری ندارد. (۲) "نظر کن در ظاهر ملک و استدلال کن و کلّ خلق را واحداً واحداً فرض کن تا آنکه منتهی شود به واحد اول که رسول اللّه و حروف حیّ آن باشد در هر رتبه از تکثر، آن واحد هست که کلّ قائم به اوست." (۳)

"کلّ عالم را واحد واحد کن و مدد هر درجه تحتی را از درجه فوق قرار بده تا آنکه رسد به یک واحد همان واحد اولی است که کلّ مکلفند به معرفت آن ها و در آن واحد مبین الاً واحد بلا عدد که حرف اول (مظهر ظهور) باشد." (۴)

و بالاخره: "کل اسماء و صفات تکثر همین واحد اول است نظر کن به حروف لفظی بیان که کل تکثر واحد اول است اگر چه الی ما لا نهاییه شود و در تکثر مظاهر کلیه به هم رسد که در ظهور اقوای از واحد اول باشد ولی باو متحقّق شده و کلّ راجع به او می گردد چنانچه از او نشأت نموده ... کل شیئی در حدّ خود از نقطه منوجد بلا آنکه راجع به ذات نقطه شود یا آنکه از او طالع گردد. بل کل را مرایا فرض کن و نقطه را شمس سماء." (۵)

کلمه واحد در این آیات به دو مفهوم به کار رفته یکی واحد بلا عدد که اشاره به مظهر ظهور (حضرت نقطه اولی) است و دیگری واحد به اعتبار حساب ابجد که معادل عدد نوزده است (واو=۶، الف=۱، حا=۸، دال=۴) و اشاره به واحد اول

(حضرت نقطه و حروف حی) و واحدهای بی نهایتی است که در ظلّ واحد اوّل منوجد و موجود می گردند.

در امر بهائی نفوسی به عنوان حروف حیّ تسمیه و مذکور نشده اند ولی حضرت عبدالبهاء حروف حیّ بیان را جزء "بیست و چهار نفس مبارک که ادلاء اسم اعظمند" تسمیه (۶) و به مقامی که فوق آن متصوّر نیست تجلیل و ستایش فرموده اند.

شکّ نیست که شرافت و افتخار حروف حیّ به اعتبار تقدّم ایشان در ایمان است (۷) ولی بی تردید قدر و منزلت آنان یکسان نیست و نفوسی چون جناب قدّوس، جناب ملاً حسین، و جناب طاهره مقام و مرتبتی و رای دیگران دارند. مطلب حائز اهمّیت ضمنی این است که بعضی از حروف حیّ اوّل با همه سبقت در ایمان حمل این امانت کبری را نتوانستند و مانند ملاً حسن بجستانی که خود تزلزلی حاصل نمود و میرزا هادی قزوینی که با همه عنایات حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابهی از شناسائی و ایمان به من یظهره اللّٰه موعود محروم ماند، خود را بی نصیب نمودند.

برای دریافت حقیقت این نکته که چرا نفوسی که در پایان استقامت نورزیدند در ابتدا در جمع مبارکی مانند واحد اوّل که به امتیاز تقدّم در ایمان مخصّص است پذیرفته شدند باید به کلمات و آثار منزل بیان که حروف حیّ مخلوق کلمه مبارکه او هستند مراجعه گردد. گرچه اساساً شرح و بسطی لازم نیست زیرا نفوسی که در ساحت ایمان تاب امتحان نیاورده اند در تاریخ جهان نایاب نیستند و در رأس آنان در معارف ادیان از معلّم الملائکه یعنی شیطان یاد شده است. اما از آنجا که حروف حیّ بنا به بیان حضرت عبدالبهاء حائز چنان رتبه جلیلی هستند که بنام "ادلاء اسم اعظم" ممتازند تحقیقی در این مطلب مفید می نماید.

از آیات مبارکه بیان که در این مقاله به آن استشهاد شد این حقیقت واضح می شود که عنوان حروف حیّ به دو کیفیت در آثار حضرت نقطه اولی آمده: یکی حروف حیّ به طور مطلق که به شهادت کتاب بیان محصور و منحصر در افراد معین نیست

و دیگر حروف حیّ اوّل (۸) که مقصود هیجده نفری است که قبل از سفر حج به ظهور مبارک اظهار ایمان نمودند.

در ظلّ این حقیقت باید بین حروف حیّ اوّل و حروف حیّ مذکور در آثار حضرت عبدالبهاء که مصداق ظهور "ادلاء اسم اعظمند" تفاوت قائل شد. حروف حیّ اوّل بنا بر آثار مبارکه رجعت خاندان جلیل القدر پیغمبر اکرم اسلام و نواب اربعه اند و اگر افرادی از حروف حیّ مذکور تاب عظمت ظهور الهی را نیاورده اند با تذکرو یادآوری سوابق بعضی از نواب مزبور توجیه و درک روش آنان آسان می شود.

اما حروف حیّ، آنان که حضرت عبدالبهاء ذکر فرموده و تجلیل و تکریم نموده اند از جمع کلی حروف حیّ محسوبند که در ظلّ بیان حضرت نقطه اولی که می فرماید: "در تکثر مظاهر کلیه به هم رسد که در ظهور اقوای از واحد اوّل باشد ولی به او (واحد بلا عدد = مظهر ظهور) متحقق شده و کلّ راجع به او (ایضاً) می گردد." خلق و بعث شده اند.

لازم به طول کلام نیست نفوس ممتازه ای چون وحید اکبر، حجّت زنجانی، دیان، عظیم، حاجی سید جواد کربلایی، ملا صادق مقدّس، ملا عبدالکریم قزوینی، و ده ها نفس عالیقدر دیگر از متقدّمین دور بیان را می توان نام برد که همه به این اعتبار از حروف حیّ محسوب و شایسته این موهبت کبری هستند که ادلاء اسم اعظم الهی بشمار آمده و با نفوس ممتازه از جمع حروف حیّ اوّل قرین و همنشین باشند و اگر به تصریح نمی توان آنان را نام برد باکی نیست که "متّحد جان های شیران خداست."

#### یادداشت ها:

- ۱- ظهور الحقّ، جلد ۳، ص ۲۲۳، توفیق مبارک خطاب به حال اکبر.
- ۲- کتاب بیان فارسی، واحد سوم، باب ۱۶ "جائز نیست عمل الا باآثار نقطه بیان ... و از حین غروب الی طلوع من یظهره الله آثار فرضیه مرتفع و حروف حیّ و کل من آمن بالله و بالبیان در ظلّ آنها مستظل."
- ۳- بیان فارسی، واحد هفتم، باب ۱۹.



- ۴- بیان فارسی، واحد هفتم، باب ۸.
- ۵- بیان فارسی، واحد سوم، باب ۱۰.
- ۶- امر و خلق، جلد ۲، ص ۲۲۱ و ۲۲۴.
- ۷- حضرت نقطه در توفیق مبارک خطاب به جناب ملا صادق مقدس نفوس اولیة مؤمنان را به "سابقین" تسمیه فرموده اند. عین بیان مبارک این است:
- "یا ایها الرجل صلّ فی المسجد الذی نزلّ الآیات من ربّک فیہ و ادرس بآیاتنا فیہ بالعدل لتکوئن من الفائزین و انه اولّ بیت نزلّ فیہ الكتاب و ان فیہ قد آمنوا رجال ارض المقدسه و انّ اولئک هم السابقون." (ظهور الحق، جلد ۳، ص ۱۴۹) این توفیق پس از مراجعت از حج نازل شده است. اصطلاح "سابقون" سابقه قرآنی دارد و در سوره الواقعة (۵۶ آیات ۱۰ و ۱۱) این آیات نازل: "السابقون السابقون اولئک المقربون" اکثر مفسرین "سابقون" را به معنی سابق بالخیرات گرفته اند ولی تبیین حضرت نقطه اشاره به سابقین در ایمان است.
- ۸- کتاب بیان فارسی، واحد پنجم، باب ۲.

## حقوق بشر در دور بیان

در آثار حضرت نقطه اولی بشارت طلوع یومی جدید و عصری بدیع مکرر مذکور است از جمله در کتاب بیان می فرمایند: "ظهور او (من یظهره الله موعود بیان) مبدء خلق کینونیات است در ذرّ افئده بعد از تمامیت ذرّ اجساد قبل از ظهور او" (۱) (واحد هفتم، باب ۱۰)

این بشارت حکایت از ترقیات روحانی نوع انسان دارد. حلول عصر علم و تعمیم دانش در بین افراد و اقوام با آن مصادف و همزمان است. در حقیقت این دو کیفیت تکامل روحانی و ترقی اجتماعی در عالم خلقت به اراده الهی لازم و ملزوم و همواره هماهنگ است. مطلب را به این صورت نیز می توان بیان کرد که استعداد کمال و تکاملی را که حق تعالی در سرشت بشر مقرر فرموده همواره همراه فیوضات تدریجی روح القدس که با عنوان تدرّج ظهورات الهیه (در ترجمه انگلیسی Progressive Revelation) بیان شده بنا به حکمت و لطف الهی توأم است تا نوع بشر که به مواهب ادراک و اختیار ممتاز است به هدف حیات انسانی نائل گردد.

ذرّ افئده اشاره ای از کمال روحانی انسان است و بنابراین بروز و تجلی احساسات و اخلاق روحانی جلوه در انفس و آفاق کرده است. درست است که در گذشته احساسات روحانی که همواره با ذهن و روح بشروابستگی داشته به تناسب شرایط اجتماعی ظهور و نمایی داشته و گاهی معتدلانه و زمانی با افراط و زیاده روی در حیات انسان ها جلوه ای می نموده اما مفهوم آن احساسات در عصر ما که عصر تقدّم دانش و فرهنگ است کیفیت جدیدی پیدا کرده است و مخصوصاً با تعمیم و اشاعه مشکلات اجتماعی اهمیت و ضرورت تازه ای یافته است و مردم را بیشتر به لزوم آن متذکر داشته است و این همه از اثرات آفاقی بلوغ به ذرّ افئده است. تصوّر ذهنی اکثریت مردم از روحانیات رجوع به آداب و شعائر دینی و بعضی تصوّرات ماوراء طبیعی است بدون آنکه تقید و تمسک به اصول و حقائق ادیان که همگی همانند و لا یتغیّر است مورد توجه و عمل باشد و به همین جهت آداب و عبادات و

ریاضات متداوله مخصوصاً آنچه بین اقوام سابقه و قدیمه متداول است رواج یافته و می یابد در حالیکه اساس روحانیات ترک تعلقات و خواهش های نفسانی و شخصی است. بیان صادر از قلم حضرت نقطه در رساله غنا شرحی بس رسا در توجیه این مسئله است و مفهوم اصلی روحانیت را معلوم می فرماید.

"اعمال انسان خارج از دورتبه نیست یا حول اول تعین وجود خود که رتبه عقل است حرکت می کند، یا حول ماهیت خود. اگر جهت اولی است محمود است و این جهت از سه رتبه خارج نیست یا احکام فرضیه است یا مسنونیه یا مباحه. و هر گاه حول جهت ماهیت حرکت، ذنب و شرک محض است و این رتبه هم از دو مرتبه خارج نیست یا حرام است یا مکروه و انسان در حقیقت کسی است که در هیچ مقام از ظهورات خود حرکت نکند الا حول عقل که محل تجلی فؤاد است ... و آنچه از عبد ظاهر می شود اگر از جهت رتبه ربوبیت ملقاة در هویت اوست طاعت و رضای پروردگار جل ذکره است و اگر از جهت رتبه ماهیت اوست معصیت و سخط حضرت عزت اقدس جل ذکره است و به این حکم ممتاز می شود اعمال اهل علیین و سجین اگرچه در صورت ظاهر کل اعمال متشاکل و متشابه است ولیکن عند اللہ مناط قبول و رد همانست که ذکر شد."

شاید توضیح مختصری در این مقام مفید باشد که دو اصطلاح وجود و ماهیت از مصطلحات فلسفی است که در آثار مبارکه مقام وجود به وحدت حقیقت انسانی به اعتبار تجلیات عنایت حق در خلق در رتبه وجود ناظر است در حالیکه رتبه ماهیت که نمودار تعدد و کثرت افراد موجودات است به تفاوت و تنوع وجود افراد اشاره دارد.

در خاتمه این بیان ذکر تشاکل و تشابه اعمال اهل علیین و سجین یا بهشت و جهنم شده که در حقیقت مقصود این است که ملاک رد و قبول اعمال متدینین، نیت و خلوص آنان است اگرچه همه به ظاهر مطیع و مجری احکام و شریعت بوده باشند. به نظر می رسد هدف از تجلی فؤاد و حرکت حول عقل، آزادی افراد و اجتماع انسانی از تشخصات فردی بلکه وصول به وحدت هدف و کسب آداب روحانی است و شرط وصول به این مقام انقطاع افراد از شئون فانی علی الخصوص مراتب

و مقامات شخصی و حتی انقطاع از تعلقات و مراتب کمالی و مقالات و نظرات علمی است که این همه همواره می تواند مایه غرور و کجروی گردد و بالمآل ممکن است منجر به تزلزل و تنزل و اصلان به حقیقت شود. ارزش مقام انسانی در امر بیان به شناسائی و ایمان به حقیقت و تمکین به آن است و به خصوصیات و مشخصاتی چون جنس، نژاد، ملیت، وطن و زبان در بیان اشاره ای که دلالت بر تمایز یا امتیاز نماید دیده نمی شود.

ادیان همه حقیقت واحدند و دین الله یکی است و تدرج ظهور ادیان (Progressive Revelation) به مناسبت ترقیات تدریجی بشر است اما اگر چه امتیاز انسان ها به شرافت ایمان است ولی عدم ایمان علت محرومی از امتیاز انسانیست و به همین سبب هدایت مردم و وظیفه اهل ایمان است و سلاطین بیان باید به هر وسیله ای میسر گردد تبلیغ نمایند:

"حتی اذن داده شده از برای فتح بلاد که کل را در ظل ایمان به خداوند و دین او وارد ساخته و بر منسوبین به سوی بیان به قدر ذره حزن وارد نیاورده و حتی در فتح اراضی هم بر اهل آن این حکم را نپسندیده بلکه تا میسر بوده به شئونات دیگر ایشان را داخل در دین خداوند فرموده و در نزد خلق غیر بصیر همیشه متاع دنیا در نزد ایشان عزیز بوده به اخذ آن بسا باشد داخل شوند دین خدا را." (۲) (بیان فارسی، واحد چهارم، باب پنجم)

در ادوار گذشته که به اصطلاح بیان "ذرا جساد" بوده اساس ادیان بر ضرورت اجرای احکام شریعت بوده ولی در امر بیان اخلاق و آداب انسانی بر احکام تقدم یافته و اساس شریعت شده است.

یکی از اساسی ترین تعالیم کتاب بیان منع و نهی از هرگونه عملی است که باعث حزن و آزار دیگران شود (فارسی ۱۸/۷، ۱۶/۶، ۱۱/۶، ۱۹/۵ و ۵/۴) طلاق مکروه است (بیان عربی، واحد ۱۲/۶، فارسی ۱۲/۶) ملاحظه نامه های دیگران بدون اجازه آنان مجاز نیست (عربی ۱۸/۶، فارسی ۱۸/۶) حتی مجادله در بحث نیز جائز نیست (عربی ۶/۱۰) اما مبادله سلام و تحیت بین زن و مرد متقابلاً واجب شده است. (بیان عربی، واحد ۴/۶؛ بیان فارسی، ۵/۶)

### حقوق فردی

متضمن حفظ حرمت و شأن انسانی است و به همین جهت توبه و اظهار خطا در نزد افراد آنچنان که در گذشته معمول بوده جائز نیست (فارسی عربی واحد ۱۴/۷)، ضرب و شتم و استهزاء و حبس و اخراج از وطن خلاف اوامر الهی و مرتکب آن مشمول عدم رضایت حق و مأمور به جبران و توبه و ادای دیه است (عربی ۱۶/۶، ۱۸/۷ و واحد ۱۶/۹ و ۶/۱۰ و ۱۷/۱۰، ۳/۱۱، ۱۷/۱۱؛ فارسی ۱۶/۶).

در بیان، ذکر تحریم برده داری نیست اما به نظر می رسد با این همه تأکید درباره آزادی افراد ضرورتی برای ذکر آن نیز نبوده است. و بالاخره رد و تکفیر یکدیگر چنانکه مرسوم و معمول بین علمای ادیان مخصوصاً شیعه و سنی بوده صریحاً نفی و نهی شده است (عربی ۵/۱۱؛ فارسی ۱۶/۵).

حکم قتل در بیان بالکل منتفی است و قطع اعضاء بدن تحریم شده است و با آنکه دیه مسلمی برای آن مقرر است معذک فاعل و آمر از بخشش الهی حتی بعد از مرگ محروم خواهد ماند. (عربی ۱۶/۱۱؛ فارسی ۵/۴).

### حقوق عمومی

مقصود از حقوق عمومی به مفهوم ارتباط آزادی های فردی با حقوق دیگر افراد جامعه است در این موارد تجاوز مستقیم به حقوق دیگران نیست ولی با ترقی اجتماع و توسعه آن مربوط است از جمله می توان به لزوم تنظیم و تحریر وصیت نامه و توصیه به کیفیت تقسیم ماترک و سهم داشتن معلّم در ارث اشاره نمود (عربی ۱۳/۵ و ۲/۸ - ۳/۱۰؛ فارسی ۲/۸)، گدائی نهی شده (عربی ۱۷/۸)، حمل اسباب حرب و وسائل اسلحه جایز نیست (عربی ۶/۷؛ فارسی ۶/۷)، مسکرات و مخدرات حرام است حتی خرید و فروش آن نیز جایز نیست (عربی ۸/۹ و ۱۸/۱۱؛ فارسی ۷/۹ - ۸)، تحصیل معارف و علوم دینی واجب است تا افراد به چیزی محتاج نباشند (عربی ۱۷/۸) که متضمن عدم وجود علمای دینی است. نماز جماعت متروک است و جلوس بر منبر نفی شده ولی استفاده از کرسی و سریر توصیه شده (عربی ۹/۹ و ۱۱/۷؛ فارسی ۹/۹ و ۱۱/۷)، به ضیافت که وسیله ازدیاد

الفت و محبت است امر مخصوص شده (عربی ۱۷/۹)، نجاست از اشیاء و حیوانات برداشته شده (عربی ۱/۱۰ و ۵)، جواب نامه و سؤال واجب است. (فارسی ۱۹/۶).

### حقوق زنان

از آن جمله است رفع حجاب و جواز دیدار و مناظره بین زنان و مردان البته با رعایت اخلاق و آداب روحانی. (عربی ۲/۱۰ و ۹/۸؛ فارسی ۱۰/۸).

وجوب رعایت حقوق و آسایش همسر هنگامی که شوهر به سفر می رود و تحدید و تعیین مدت سفر (عربی ۱۶/۶) تساوی حقوق زن و مرد در ازدواج و رضایت طرفین (عربی و فارسی ۱۵/۸؛ فارسی ۷/۶) نهی از ازدواج و عقد منقطع (فارسی ۷/۶)، عدم تکلیف حج تا باعث زحمتی نشود (فارسی ۱۸/۴).

### حقوق اطفال

اجازه نشستن اطفال بر تخت و سریر و اشتغال به سرگرمی و بازی (عربی - فارسی ۶/۱۱) و نهی از تنبیه اطفال قبل از رسیدن به پنج سالگی و امر به اینکه تنبیه بدنی فقط باید محدود به پنج ضربه باشد و آنهم بر بدن مستقیماً جائز نیست و حتماً باید از روی لباس یا پوششی باشد.

هدف اساسی کتاب بیان این دو مطلب است: نخست اینکه شناسائی مقام الوهیت و حقیقت واحد دین الله و تعالیم آن در گرو عرفان مظهر ظهور و تمکین به اوامر کتاب اوست. دوم اینکه سراسر کتاب بیان اشارت و بشارت به ظهور موعود بیان است.

احکام کتاب کلاً برای تفهیم و تحکیم این دو نکته اساسی است و به همین علت در بسیاری از آنها جنبه اجرائی و تفصیل مقررات و جزئیات حکم مسکوت مانده است. با توجه به این دو نکته عجب نیست که ذکر مطلب مربوط به حقوق بشر در کتاب بیان به کلیات و اصول منحصر شده اگر چه اصول آنکه اخلاق و آداب روحانی است در کلیه موارد مورد تأکید و توصیه قرار گرفته است.

## مراجع و اشارات:

۱- دو اصطلاح ذرّ و افئده سابقه قرآنی دارد ذرّ مأخوذ از مفهوم آیه ۱۷۲ الاعراف در قرآن مجید اشاره به استعداد و قابلیت انسان در فطرت و نهاد اوست که می تواند به شناسائی و اطاعت ظهور الهی توفیق یابد یا محروم ماند.

حضرت عبدالبهاء در لوحی حقیقت آن را چنین بیان فرموده اند: "عالم ذرّ که گفته می شود حقائق و تعینات و تشخصات و استعداد و قابلیت انسان در مرآت علم الهی است چون استعدادات و قابلیتات مختلف است هر یک اقتضائی دارد آن اقتضاء عبارت از قبول و استعداد است..." (نقل از فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، جلد سوم ذیل ذرّ و ذره).

افئده جمع کلمه فؤاد به معنی عقل و قلب است. فؤاد در آثار حضرت نقطه اولی اوج مراتب روحانی انسان است و سایر درجات قبل از آن به ترتیب نزولی روح و نفس و جسد می باشد.

۲- اگر چه احکام شدیدة مخصوصی از قبیل منع اقامت غیر مؤمنین در پنج سرزمین فارس، عراق، آذربایجان، خراسان و مازندران (فارسی ۴/۶) و یا اخذ اموال غیر مؤمنین و استرداد آن در صورت ایمان آنان (فارسی ۵/۵) و عدم جواز ازدواج بین مؤمنین بیان و غیر مؤمنین (فارسی ۱۵/۸) در بیان وارد شده اما در پرتو این حقیقت که هدف هدایت مردم است می توان دریافت که مقصد انتشار امرالله با رعایت اخلاق روحانی و ملاحظت انسانی است. و شواهدی از کتاب بیان مؤید ظرافت و کیفیت خاصّ مطلب است زیرا از جهتی امر به شدت عمل در تبلیغ امرالله شده مثلاً در واحد هشتم باب هفدهم می فرماید: "در دین اسلام امر شد به قهر لعلّ اهل نار را به قهر وارد جنت کنند..." و در واحد چهارم باب پنجم است که "کجا پسندند بر خود سلاطین بیان که آب بیاشامند و نفسی بر روی ارض غیر مؤمن به خداوند و دین او باشد. از برای غیر اولی السلطنه در دین بیان جائز نیست" و از جهت دیگر می فرماید: "در ظهور رسول خدا لایق بود که کلّ ما علی الارض در ظلّ او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده" (۵/۵).

با توجه به حقیقت بدیهی تاریخ اسلام که مسلمانان و صاحبان قدرت در حکومت های اسلامی همواره به عنوان توسعه و تبلیغ اسلام جنگ ها و جهادها به راه انداخته اند می توان دریافت که "قهر" مذکور در بیان مبارک فوق نه آن خشونت و تجاوز و کشتار و غارتی است که در طول تاریخ اسلام به عنوان جهاد معمول بوده زیرا بنا بر اشاره صریح درباره "ضعف مسلمین در تبلیغ" این رویه متجاوزانه بالکل محکوم شده است و لذا می توان گفت مقصود از تشریح قوانین سختی که قبلاً اشاره شد شدت عمل نیست بلکه تذکر و تنبیه اهل ایمان به تبلیغ و هدایت است. علی الخصوص که برای احکام مزبور جنبه اجرائی و عملی پیش بینی نشده است. ظاهراً مقصود حضرت نقطه از قهر روش رسول اکرم است که احادیث تاریخی به آن اشارت دارد. مطلب زیر یکی از موارد آن است که به نقل از جلال الدین محمد مولوی از فیه ما فیه نقل می شود:

"حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله کافران را شکسته بود ... و در میان اسیران یکی عباس عمّ او بود و چون حضرت در ایشان نظر کرد بخندید. ایشان پنداشتند که از برای مغلوبی ایشان می خندد ... چنان که نفسانیان دون به دشمن ظفر یابند شادی نمایند و بخندند. حضرت ضمیر ایشان را دریافته فرمود که نی حاشا که من از روی آن می خندم که می بینم به چشم سر قومی را از دوزخ به غلّ و زنجیر کشان به زور به سوی بهشت ابدی می برند ... عجبست من قوم یقادون الی الجنة بالسلاسل".

مطلب فوق نیز متضمن این نکته است که قهر و سطوت پیغمبر به منظور هدایت و تربیت غیر مؤمنان بوده تا آنان را به حقیقت راهنمائی فرماید.



## ظهور مبشر اعظم و جلوه در انفس و آفاق

سرور و فاپرور مدیر محترم مجله پیام بهائی زادت افاضاته اشاره فرمودند که این ناتوان به علت انتساب به آستان، به مناسبت یوم اظهار امر حضرت ربّ اعلیٰ مطلبی درباره تأثیرات خلّاقه ظهور مبارک در انفس و آفاق تهیّه و تقدیم دارم. ناگفته پیداست که دامنه عظمت و اهمیّت مطلب بزرگتر از آن است که در مقاله ای کوتاه به رشته تحریر در آید علی الخصوص که این موضوع هنوز چنانکه باید و شاید دقائق و حقائق آن آشکار نشده و موکول به زمانی است که همه آثار مبارکه در این خصوص بررسی شود و کلیه تأثیرات آفاقی و انفسی ظاهره در عالم شناخته گردد. نویسنده به یقین می داند که تحقیق این حقیقت و رای امکانات و مقدرات این ایام است چه که هنوز مقدماتی که ادای حقّ مطلب را میسر سازد آماده نشده. با اینهمه نظر به اینکه ادب اقتضای اطاعت دارد مطلبی می نگارد. اما در همه حال متیقن است که وصول به مطلوب به نحو شایسته از حدّ قابلیتش بیرون است و این کوشش جز تلاشی ضعیفانه نیست اگر چه از سرشوق و بندگی است.

توضیح واضح است که دو اصطلاح انفس و آفاق که منشاء قرآنی (۱) دارد معمولاً به مفهوم آثار و آیات ظاهر در عالم ارواح و عالم اجسام ناظر است اما در آثار بهائی این دو اصطلاح همراه با لفظ "تأثیر" حکایت از کیفیتی خلّاق و اثر آفرین دارد و لذا "تأثیر انفسی" اشاره به تأثیر افراد بطور شخصی و فردی در قبایل کلام الهی و حاکی از تقلیب روحانی نفوس است در حالیکه مقصود از "تأثیر آفاقی" ایجاد احساس و آمادگی عمومی در جامعه به تناسب ادراکات عمومی است حتی بدون آنکه از پیام مظاهر الهی خبری دریافته باشد. تعالیمی از قبیل وحدت اساس ادیان، وحدت عالم انسانی و صلح عمومی شواهدی از تأثیرات آفاقی کلام الهی هستند. این تعالیم در ابتدای نزول کلاً با موازین و معارف و علوم زمان ناسازگار بودند اما در اثر تحقّق اراده الهی و به مصداق بیانات مبارکه ای از این قبیل که "یقین است خود زمان حامیان صلح می پرورد" (۲) امروز حتی مردم کوچه و بازار نیز این اصول را اساس ترقّی نوع انسانی می دانند چه که در حقیقت

با نزول این تعالیم و اعلام اصول مزبور تأثیر آن در جامعه ظاهر شده است. اگر چه درست است که جهان افکار و علوم رو به چنین تطوّر و تحوّل داشته اما بیان مظهر ظهور که مطلع بر روابط ضروریّه منبعت از حقائق کائنات است (۳) مفهوم عملی آن را در جامعه بطور غیر مستقیم تأسیس و تلقین فرموده و حرکت و سرعت بخشیده است. نکته ای که ذکر آن در توجیه و توضیح مطلب اهمّیت اساسی دارد وحدت حقیقی و بنیادی دو ظهور مبارکی است که توأمان در این زمان ظاهر شده و مبانی و اصول هر دو وابسته به یکدیگر است.

باری ذیلاً مواردی از تأثیرات انفسی و آفاقی ظهور حضرت نقطه اولی ذکر می شود امید آنکه اهل علم و کمال در تکمیل و بیان دقائق آن تحقیقات تازه فرمایند و افاضات بدیعی عرضه نمایند.

۱- ایجاد تفاهم و تعاضد بین علوم ظاهری و معارف روحانی کتب آسمانی به مدد تبیین و تأویل حقایق رمزی ادیان الهی و حلّ متشابهات کتب مقدّسه.

۲- تسهیل ادراک حقائق عالم وجود (توافق و تطابق علم و دین) به کمک ایجاد آشتی و ارتباط بین شرع، فلسفه و عرفان یا به عبارت دیگر اصول اعتقادی نظری، احکام اجرائی و اخلاقی و سلوک عملی یا به عبارت دیگر رفع اختلافات ارباب علوم نظری که به عنوان شریعت و طریقت و حقیقت و امثال آن ردّ یکدیگر می نمودند.

۳- اقبال علمای دین و صاحبان شأن و کمال در مقایسه با مؤمنان ادیان گذشته که عموماً از طبقات محروم و عادی اجتماع بودند. (۴)

۴- استقامت و فداکاری جمع کثیری از اهل ایمان از هر سنّ و گروه و اقبال هزاران هزار از طبقات مختلف اجتماع. (۵)

مقایسه تعداد مؤمنان در هنگام صلیب حضرت مسیح و زمان شهادت حضرت نقطه اولی و اظهار ایمان و اطاعت جناب انیس زنوزی با تردید و نگرانی پطرس حواری در هنگام وقوع شهادت قابل توجّه و بررسی است.

۵- انجذاب و اشتعال روحانی افراد خاندان مظهر ظهور و تأثیر انفسی در آنان، ایمان و جانفشانی حاجی میرزا سید علی خال و عناد ابو لهب عبدالعزی ابن عبدالمطلب عمومی رسول اکرم دو شاهد گویا و بارز است. مطالب مذکور شواهد تأثیرات انفسی است اگرچه موارد اول و دوم حاکی از تأثیر در مبانی معارف انسانی و باقی نمودار تأثیر در انفس مستعدان است اما در همه حال کلیه نکات فوق نمودار انقلاب فکری و تقلیب روحانی نفوس و افراد بشری است.

از نظر تأثیر آفاقی ظهور نکات زیر حائز اهمیت است.

۱- ترقی و توسعه علوم تجربی به وضعی بی سابقه و حیرت انگیز و وفور و تنوع اختراعات و اکتشافات به نحوی که در ظرف یکصد و پنجاه سال اخیر جهان صورتی جدید و کیفیتی بدیع یافته است. (۶)

۲- توسعه ارتباطات به کیفیتی که حدود و فواصل بین ممالک و ملت ها عملاً از بین رفته است و وحدت جهان تحقق یافته است. حضرت نقطه تعمیم وسائل ارتباطی و همچنین صنعت چاپ (۷) را نظر به اینکه وسیله انتشار کلام و آثار الهی است تشویق فرموده اند و آثار کلمه خلافة الهی مقدمات چنین تحوّل و پیشرفتی را که در کمون علم مکنون بود در آفاق ظاهر فرموده است و وسائل الکترونیکی انقلابی بی سابقه در وسائل ارتباطی بوجود آورده است.

۳- اگرچه در شریعت بیان به صراحت ذکری از تساوی حقوق زن و مرد نیست اما عنایت و عطوفت حضرت نقطه اولی در حقّ نسوان به درجه ای است که مقدمات احراز مقام شایسته برای زنان از آثار و تأثیرات آفاقی آنست. (۸)

۴- اگرچه انتظار منجی و هادی جهانی در بین عموم اهل ادیان مطلبی مشترک بوده اما قرب ظهور حضرتش چنان هیجانی در عالم ایجاد کرد که از هر گوشه و کنار نفوس مختلفی از صاحب نظران تا افراد ساده که دلی پاک و روانی تابناک داشتند به ظهور موعود بشارت دادند و خود و دیگران را آماده یوم معهود نمودند. (۹) آنچه مذکور شد مختصری از آثار آفاقی و انفسی ظهور مبارک بود اما تجسم ظاهری آن نفوذ معنوی و آثار حاصل از آن امروز در کرمّل با توسعه حدائق مقام

اعلی و طبقات نور که سراسر جبل ربّ را در خود گرفته جلوه دیگری از تحقّق تأثیرات آفاقی ظهور مبارک است.

#### یادداشت ها:

- ۱- قرآن مجید، سورة فصلت (۴۱) آیه ۵۳.
- ۲- بدایع الآثار، جلد اول، ص ۹۰.
- ۳- به مفاوضات مبارک ذیل: "در بیان کیفیت علمی که مظاهر ظهور دارا هستند" فصل "م" مراجعه شود.
- ۴- کتاب مستطاب ایقان بندهای ۲۴۶ و ۲۴۷.
- ۵- ایضاً بند ۲۴۹.
- ۶- بررسی این مطلب آنچنان که شایسته است نشده اما تحوّل عمیق و وسیع ترقیّات علمی و صنعتی به حدّی است که هر صاحب نظری با توجّه به کلیات مسائل صحّت این مطلب را تأیید می نماید. جا دارد که اهل علم و اطلاع فهرست گویا و جامعی از اختراعات و اکتشافات جدید تهیه و تکمیل فرمایند. این نکته یادآور حدیث شریف "العلم سبعة وعشرون حرفاً" می باشد.
- ۷- به کتاب مستطاب بیان واحد رابع، باب شانزدهم؛ واحد هفتم، باب اول؛ واحد هشتم، باب هفتم مراجعه شود.
- ۸- به احکام و اشارات مذکور در کتاب بیان و صحیفه عدلیّه رجوع فرمایند.
- ۹- در مورد مبشّران به ظهور بدیع کتب و مقالات متعدّد در فارسی و انگلیسی تألیف شده که بررسی آنها خود مبحثی مستقل است.

## تمنای موت را برهان صدق فرموده (۱)

شاهد صدق و صفای ایمان در زندگانی عنصری انسان نثارگوهر حیات است (۲) که عزیزترین نعمت های الهی است. مظاهر الهی که بنا بر اعتقاد بهائی معلّم و مربّی ملکات انسانی هستند با قبول این فدا و نثار، نه تنها درس اخلاق و آداب به خلق می دهند بلکه بالقوه این استعداد را در انسان ها می آفرینند و مهم تر از همه اینکه آنچه را از مردم می خواهند خود را نیز در آن شریک و سهیم می سازند. معلّم حقیقی مظهر علم و عمل توّمان است.

مقام شهادت در آثار مبارکه این امرشأنی بس رفیع دارد ولی چون این نوشته مختصر درباره حضرت نقطه اولی است به استشهاد یکی دو مورد از آثار آن طلعت اعلی اختصار می شود، گویا اینکه در حقیقت اگر به ارائه شواهد آنچنان که جا دارد پرداخته شود باید به تدوین رساله ای مفصل پرداخت.

حضرت نقطه در رساله شرح دعای غیبت درباره حضرت سیّد الشهداء حسین می فرمایند:

"و اشهد ان بلاء الحسین علیه السّلام فی ذلک الیوم لا یقدر ان یعرفه احد و انّ اثار العبودیّة فی مقام الفداء اعظم من شئون الرّبویّة فی مقام اللقاء ... ففی کلّ حین ینادی اللّٰه من قبله من قتل فی سبیلی انا کنت دیته ... فیا طوبی للمستشهدین فی ذلک الیوم بین یدیه الذّین وردوا علی اللّٰه بوجوه حمراء من دمائهم و أنّهم الفائزون حقاً" (۳)

در آثار حضرت نقطه شواهد و اشارات بر تشابه و نسبت مقام حضرتش با شخصیت سیّد الشهداء حسین فراوان است و به همین دلیل بسیاری از این اشارات دلالت بر وعده شهادت دارد.

با اینکه آثار حضرت نقطه اولی به منظور تبیین اشاره و یا تصریح به وقوع شهادت تا به حال بررسی نشده اما تا آنجا که می توان گفت موارد زیر مصرّح و معلوم است.

نخستین بار هیکل مبارک در قیوم الاسماء آمادگی به نثار و فدای جان را با این آیات بیان فرموده اند:

"يا بقیة اللہ، قد فدیت بکلی لک ورضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک و کفی باللہ العلیّ معتصماً قديماً و کفی باللہ شاهداً و کيلاً." (۴)

این بیان مبارک اشاره به تقدیری است که حضرتش اراده فرموده بود. مورد دوم آیه وارد در تفسیر هاء (۵) و یا شرح دعای غیبت است که جمال اقدس ابهی در کتاب مستطاب ايقان به آن استشهاد فرموده اند و متن آن چنین است: "کاتی سمعت منادياً ینادی فی سرى افا احب الاشياء الیک فی سبیل اللہ کما فدی الحسین علیه السلام فی سبیلی ... لیعلم الكلّ مقام صبری و رضائی و فدائی فی سبیل اللہ." (۶) که مفهوم آن حکایت از اتمام حجّت عمومی نیز دارد.

سوم در خطابات مهیمنه به مراجع حکومت و قدرت است. در توقیعی به محمد شاه قاجار است:

"ان انت اردت ان تسفک دمی فکیف تصبر و انک الیوم لقویّ مکین تلک کرامة من عند اللہ علیّ و نعمة من عنده علیک و علی الذین یفعلون فطویبی لی ان احکمت مثل ذلک ثم طویبی لی ان رضیت مثل ذلک امر الذی قدر اللہ للمقرّین فأذن و لا تصبر فان اللہ ربک ذو انتقام." (۷) و در خطابی دیگر به محمد شاه است:

"... نوشته ای به حضور مدبر ملک (حاجی میرزا آقاسی) فرستادم که و اللہ به قتل رسان و سر مرا بفرست هر جا که می خواهی ... آخر جوابی ندیدم." (۸) و بالاخره در توقیعی دیگر به شاه به لحن مناجات ضمن ابلاغ عدم رضایت از او و وزیرش حاجی میرزا آقاسی است:

"والی اللہ افوض امری و امرکما و انه لهو خیر الفاصلین ... انما لا تقدران ان تغیرا ما کتب اللہ لی و لن یصیبنی الا ما قد قضی اللہ ربی علیه توکلت و علیه فلیتوکّل المؤمنون ربّ اشهد علیّ بانّی قد تلوت علیهما آیاتک و تممت حجّتک علیهما بعد هذا کتاب مبین و رضیت بان اقتل فی سبیلک و ارجع الیک فی یوم قریب ..."

(۹)

خطابات به شاه و وزیر حکایت از اتمام حجّت و اظهار قدرت آن مظهر معبود دارد. آخرین مورد از اشارات به شهادت حضرتش در رساله دلائل سبعة است که در تفسیر حدیث حقیقت (۱۰) در مقام پنجم یعنی در سنه خامس نور اشراق من صبح الازل علی هیاکل التوحید را چنین توجیه و بیان می فرمایند که:

"به رتبه خامس که می رسی که ذکر نور می کنی که ان سیّد الشهداء علیه السّلام است زیرا که نور مقامی است مثل مصباح که خود را می سوزاند از برای استضاءه دیگران زیرا که در نور هیچ جهت انیت باقی نمی ماند چنان که اگر زنده هستی خواهی دید انوار این ظهور را که خود بنفسه از انیت نفس خود می گذرد از برای اقامه توحید خداوند و اوامر و نواهی آن" (۱۱)

این بیان صراحتاً نبوت و اشارت به شهادت آن حضرت است.

مطلب دیگری در خصوص شهادت حضرت نقطه که در عین آنکه از احساسی بس لطیف و اصیل مایه می گیرد از قدرت و عظمتی بی نظیر حکایت می نماید، بیانات حضرت نقطه و تأثر روحانی جناب انیس در مذاکرات آن شب تاریخی است که روز بعد وعده حضرتش به شهادت تحقق یافت. (۱۲)

آخرین ساعات حیات عنصری مظاهر ظهور متضمّن دنیائی از نکات و دقائق روحانی است که درک آنها از حوصله امکانات آیندگان خارج است زیرا همواره فقط جزئی از آن را حاضران ثبت و ضبط کرده اند.

از شام آخر حضرت مسیح جز وعده حضرتش به این که نان و شرابی که در آن جمع به دست خود به حواریون مرحمت فرمود و آن را به جسم و خون خود تشبیه نمود و آن را مایه برکت اهل ایمان مقرر فرمود، و هم چنین اشاره به تعیین کسی که حضرتش را به دشمنان تسلیم خواهد کرد چیزی نمی دانیم. در همین ساعات است که آن حضرت سه بار در مناجات طلب تأیید و استقامت فرمود و فقط مدّت زمانی کوتاه قبل از تصلیب آن مظهر الهی است که پطرس از سنگینی و عظمت امتحانات الهیه اظهار عجز و ناتوانی نمود. (۱۳)

ساعات اخیر حیات پیغمبر جلیل القدر اسلام نیز حائز اهمیت خاصّ و حاکی از نامرادی اصحاب رتبه اولی در توفیق اطاعت است. حضرتش حاضران را به آوردن

وسائل نوشتن و تحریر امر فرمود و تصریح کرد که اراده دارد مطلبی را القاء فرماید که آنان را از اشتباه و گمراهی پس از صعود حضرتش به عوالم ملکوت محفوظ دارد، ولی یکی از کبار اصحاب یعنی خلیفه دوم آن را به حجر و هذیان تعبیر نمود و "حسبنا کتاب الله" گفت. (۱۴)

اطاعت و استقامت جناب میرزا محمد علی "انیس" زنوزی در آمدگی به اجرای اوامر مولایش درسی بس شگرف است. در این مقال قصد مقایسه نیست و مباد که نگارنده با یادآوری تاریخ، به تخفیف شأن بزرگان سابق پردازد. ولی انقطاع جناب انیس در ساحت حق به مرتبه ایست که تا کنون کسی بدین پایه نرسیده و این خود حکایت از ترقی روحانی عالم و ورود یوم موعود و ظهور کلی الهی در عالم وجود می نماید. اقتضای آن ایام نظر به شرایط زمان چنان بود و امروز که یوم بلوغ عالم انسانی است از همان ابتداء آثار کمال روحانی آشکار شده است. بیان حضرت نقطه اولی در کتاب بیان فارسی به همین لطیفه وجودی اشارت می فرماید:

"که ظهور او (من یظهره الله) مبدء خلق کینونیات است و ذرافنده بعد از تمامیت ذراجساد قبل از ظهور او." (۱۵)

و به اتمام کور آدم و شروع کور جمال قدم اشاره دارد.

#### یادداشت ها:

- ۱- لوح مبارک سلطان ایران، تنظیم: عزیز الله سلیمانی اردکانی، مؤسسه انتشاراتی هند، ۱۹۸۴، ص ۴۴.
- ۲- "ان كانت لكم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ان كنتم صادقين." : قرآن، سورة بقره (۲)، آیه ۹۴.
- ۳- مجموعه آثار مبارکه، محفظة آثار ملی، شماره ۹۸، ص ۸۰.
- ۴- قیوم الاسماء (تفسیر سورة یوسف)، سورة ۵۸ (سورة الحزن).
- ۵- سه اثر از آثار حضرت نقطه به نام "تفسیر هاء" شناخته شده است: یکی به نام "تفسیر علانیه الهاء" و دیگری به عنوان "تفسیر سر الهاء" شهرت دارد و این اثر که



- مورد نظر در این بحث است به نام "رسالة جعفریة" نیز تسمیه شده است و مقصود از هاء، حرف "ها" از کلمه "هو" است.
- ۶- مجموعه محفوظات آثار ملی، شماره ۹۸، ص ۸۵؛ و کتاب مستطاب ایقان، چاپ آلمان، ۱۵۵ بدیع، بند ۲۵۹.
- ۷- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمہ الاعلی، ص ۱۲.
- ۸- ایضاً، ص ۱۶.
- ۹- ایضاً، ص ۸.
- ۱۰- مقصود همان حدیث معروف کمیل (ابن زیاد نخعی) است.
- ۱۱- رساله دلائل سبعة، بدون ذکر ناشر و تاریخ نشر، صص ۵۸-۵۹.
- ۱۲- "و در آن شب از قراری که جناب آقای سید حسین تقریر نموده بودند سروری در طلعت اعلی بوده که در هیچ وقتی از اوقات نبوده. با حاضرین محضرشان فرمایشات می فرمودند و در نهایت بهجت و بشاشت صحبت می داشتند. از جمله می فرمودند شکی نیست که فردا مرا قتل خواهند نمود. اگر از دست شماها باشد بهتر است و گواراتر، یکی از شماها برخیزد و به حیات من خاتمه دهد. همگی گریستیم و از این عمل و تصور چنین امری که با دست خود به حیات نفس چنان ذات مقدسی خاتمه دهیم تحاشی نموده سکوت اختیار گردید. میرزا محمد علی زنوزی برخاست و عرض کرد که به هر نحو که بفرمائید عمل می نمایم. طلعت اعلی در اثنای اینکه ما دست میرزا محمد علی را گرفتیم و ممانعت نمودیم فرمودند، همین جوان که قیام به اجابت اراده من نموده با من شهید خواهد شد و من او را اختیار نمودم تا در وصول به این تاج افتخار با من سهیم گردد." نقل از تاریخ نبیل زرندی، فصل بیست و سوم، ص ۵۴۳.
- ۱۳- اناجیل اربعه، انجیل متی، باب ۲۶.
- ۱۴- بحار الانوار، چاپ اسلامیة، ج ۲۲، صص ۴۹۷-۴۹۸. تاریخ نبینا صلی اللہ و علیہ و آله، باب وصیته عند قرب وفاته، حدیق ۴۴.
- ۱۵- بیان فارسی، واحد هفتم، باب ۱۰.

## کتاب بیان "امّ الكتاب دور بابی"

"قل یا قوم فاتبعوا حدود اللّٰه الّتی فرضت فی البیان من لدن عزیز حکیم  
قل انه لسلطان الرّسل و کتابه لامّ الكتاب ان انتم من العارفين"  
"حضرت بهاء اللّٰه جلّ اسمه الاعلیٰ"  
"ان البیان میزان من عند اللّٰه الی یوم من ینظهره اللّٰه من اتبعه نور و من ینحرف عنه  
نار"

"باب ششم از واحد دوّم"

### ۱- مطالب کلی راجع به کتاب بیان

از حضرت رسول اکرم روح ما سواه فداه روایت کرده اند که فرمود "العلم سبعة و  
عشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان ولم يعرف الناس حتى اليوم غیر  
الحرفین فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة والعشیرین حرفاً". مطالعه در معانی این  
حدیث شریف ما را باین حقیقت متوجه می سازد که ظهور قائم موعود با کشف  
اسرار و رموز کتب مقدّسه و بیان حقائق روحانیه ادوار ماضیه نیز ارتباط تام دارد زیرا  
توضیح و تبیین حقائق سفر جلیل قرآن را خداوند تعالی با نزول آیات مبارکه "انّ  
علینا جمعه و قرآنه ثم انّ علینا بیانہ" وعده فرموده است.

در حقیقت کتاب بیان در حل و بیان بسیاری از مسائل متشابه قرآن مجید و دیگر  
کتب مقدّسه مفتاح الهی است و بطور خلاصه می توان گفت که ایقان شریف متمّم  
بیان و این دو سفر عظیم و کتاب کریم دو گوهر از یک گنجینه اند مندرجات بیان  
تنها بیان اصول اعتقادات و تأویل متشابهات نیست بلکه در مسائل احکام و فروع  
دین و تحلیل و توجیه آن نیز مباحث مفصّل و مشروحی دارد و خصوصاً درباره  
موعود منتظر دوره بیان نکات و دقائق بسیار مهمّی را داراست که در هیچ یک از  
کتب سماویّه قبل در خصوص ظهورات بعد مشابه آن موجود نبوده و بیان از آن  
جهت که به این صراحت و عظمت از من ینظهره با کمال تجلیل یاد می نماید ممتاز  
و بی نظیر است.

فی الواقع کتاب مستطاب بیان مسائل روحانی و معنوی و احکام و اصول الهی را به کمال معنی توضیح و تبیین فرموده و به اعتقاد اهل بهاء این کتاب مجید کتاب الهی و امّ الکتاب دوره بیان و به حقیقت "و فيه تفصیل کلّ شیء" است.

این سفر جلیل از آثار حضرت ربّ اعلی روح الوجود لمظلومیته الفداست که در ایام آذربایجان در سجن ماکو عزّ نزول یافته و در حقیقت هیکل مبارک با نزول این کتاب و توابع دیگری که در همان ایام صادر شده رسماً مقام قائمیت و مظهریت الهیه خود را به عموم ابلاغ فرمودند و دوره باییت را که مدتی نزدیک به چهار سال دوام داشت و بنا به تصریح جمال قدم و اسم اعظم نظر به عدم استعداد و قابلیت ناس از اظهار علنی مهدویت در آن چهار سال خودداری شده بود ختم نمودند.

حضرت ربّ اعلی در باب اول از واحد ششم می فرماید: "و علم بیان منوط است به علم نزول آن از اول آن تا آخر آن زیرا که آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنی است و بعد مقادیر بیانیه در آن ظاهر گشته نه این است که به اول از آخر محتجب گردند یا به آخر ناظر شده و نظر در اول ننموده بلکه هر حرفی در مقام خود از نار و نور در صقع خود مذکور بوده و هست ولی هر چه بدیع ترمی گردد مراد الهی در آن ظاهرتر است و کلّ بیان قول نقطه حقیقت است چنانچه کلّ دین عرفان او است و علم به او امر او..."

در خصوص اسم این صحیفه الهیه حضرت نقطه اولی در باب هفدهم واحد سوم می فرمایند: "... کلّ آثار نقطه مسمی به بیان است ...". همچنین در باب اول از واحد ششم نیز چنین تصریح می فرمایند: "... و اسم بیان به حقیقت اولیه اطلاق بر آیات وحده می گردد زیرا که او است حجّت عظمی و بینه کبری که دلالت نمی کند الا علی الله وحده و در حقیقت ثانویه اطلاق به مناجات و در ثالث به تفاسیر و در رابع به کلمات علمیه و در خامس به کلمات فارسیه می گردد ولی کلّ در ظلّ آیات ذکر می گردد اگر چه آن سرفصاحتی که در اول ظاهر است در آخر هم مستور است ولی چون کلّ نتوانند درک نمود ذکر نشده ..."

از این رو تمام آثار آن نقطه حقیقت باین اسم مسمی است ولی اختصاصاً دو کتاب از آثار مبارک باین نام شهرت یافته اند که یکی کتاب مستطاب بیان عربی است که

اکنون مورد بحث و مطالعه ما نیست و ثانی این سفر مجید است که به بیان فارسی مشهور و در بسیاری مباحث مربوط به احکام تشریح و تبیین بیان عربی است.

## ۲- شأن نزول

کتاب بیان و مندرجات آن سراسر درباره ظهور قیامت اولی (اظهار امر آن حضرت) و بشارت قیامت اخری (ظهور من یظهر) است که در اصطلاحات اسلامی بر اجفیه و رادفه و غیرهما وعده داده شده است. در خطبه کتاب بیان می فرماید "و بعد مخفی نباشد بر ناظر این کلمات که خداوند خلق قرآن را عود فرمود در روز قیامت به ظهور نفس خود در او و بعد خلق فرمود خلق کلشی را بدعا کان کلشی حینئذ قد خلق ... و منظم فرموده خلق کلشی را بعدد کلشی به اوامری که نازل فرموده از ساحت قدس خود و مشرق ساخته از شمس جود خود تا آنکه کلشی به ذکر کل شئی در کل شئی متکمل در کمال گشته از برای ظهور قیامت اخری تا آنکه جزا دهد هر شئی را جزای کلشی ان کان من نفی بعدله و ان کان من اثبات بفضله." در حقیقت اساس این سفر مجید بر تربیت روحانی و فکری مؤمنین بیان است تا در یوم ظهور موعود بیان از ایمان باو که ثمره بیان است محروم نمانند و آنچه را بر حضرتش روا داشته اند بر من یظهره الله وارد نیاورند و این مسئله در سرتاسر بیان مشهود است.

کتاب مقدس بیان در ایام سجن ماکو یعنی در خلال شهور سنوآت ۱۲۶۳-۱۲۶۴ عزّ صدور یافته چه که هیکل مبارک از شعبان ۱۲۶۳ تا جمادی الاولی ۱۲۶۴ در آن قلعه مسجون بودند و در این خصوص در بسیاری از ابواب بیان اشاره می فرمایند از جمله در خطبه ابتدائیه چنین می فرمایند:

"... و در آن وقت که عود کلّ خلق قرآن شد و بدء خلق کلشی در بیان شد مقرّ نقطه که مظهر ربوبیت بوده بر ارض اسم باسط (ماه کو) بود."

نکته دیگری که تذکر آن لازم است توجه به تنظیم و ترتیب این کتاب مبارک است که به وضع و ترتیب شخص مقدس مظهر ظهور تبویب و تنظیم شده است کتب مقدسه قبل هیچ یک به اراده و نظر صاحب آن منظم نشده و حتی توریه و انجیل

هر دو مجموعه یادداشتها و اطلاعاتی است که تعدادی از مؤمنین و حواریون و علما جمع آوری کرده اند و ضمناً شامل تعلیمات و نظریات شارعین عظیم آنها می باشد - کتاب قرآن کریم گرچه وحی الهی و بیان شخص پیغمبر علیه بهاء اللہ و سلامه است ولی مع ذلک نحوه تقسیم بندی و ترتیب بسیاری از سور بعداً توسط مؤمنین و حفاظ قرآن صورت گرفته است که ظاهراً قبل از آن پیش بینی نشده بود در صورتی که آثار مقدسه این امر عموماً و کتاب مقدس بیان که مورد بحث است خصوصاً توسط منزلین آن تقسیم شده و ترتیب یافته است.

### ۳- نحوه تنظیم بیان

حضرت نقطه اولی در ابتدای بیان چنین می فرمایند "و بعین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته بعدد کلشیئ ..."

اکنون لازم است مختصری درباره عدد کلّ شیئی که اشاره فرموده اند توضیح دهیم - اگر حروف کلمه کلّ شیئی را به حساب ابجد محاسبه نمائیم مساوی است با عدد ۳۶۱ که این عدد خود مضروب نوزده در نوزده می باشد و می دانیم که نوزده تعداد حروف آیه مبارکه "بسم اللہ الرحمن الرحیم" و از لحاظ حروف ابجد معادل با کلمه "واحد" است. کلّ شیئی که معرف همه اشیا و عوالم وجود است در حقیقت در ظلّ حروف بسم اللہ الرحمن الرحیم یعنی واحد اول است - مظاهراین واحد اول نفس مظهر ظهور در دور بیان و هیجده حرف حی هستند که در ابتداء به شرف ایمان ممتاز گشته اند و آن نقطه حقیقت در عالم وجود بمالا نهاییه در کلّ اشیا تجلی فرموده است - راجع به نفس مقدس نقطه اولی این آیات باهرات در خطبه بیان نازل "و او است که خداوند واحد احد از برای او به ظهور نفس او هیجده نفس که خلق شده اند قبل کلشیئ از نفس او خلق فرموده و آیه معرفت ایشان را در کینونیت کلّ شیئی مستقر فرموده تا آنکه کلّ به کنه ذات خود شهادت دهند بر اینکه او است واحد اول و حیّ لم یزل و حکم نفرموده احدی از ممکنات را الا به عرفان نفس خود و توحید کنه کینونیت خود اذ کلّ ما سویه خلق عنده قد خلق بامرہ الا له الخلق و الامر من قبل و من بعد ذلک ربّ العالمین."

کتاب بیان نیز بر همین قیاس به ۳۶۱ باب تقسیم یعنی به عدد کلشی منظور گردیده و هر نوزده باب یک واحد را تشکیل داده اند. بنابراین تقسیمات بیان مشتمل بر نوزده واحد بوده که هر واحد شامل نوزده نوزده باب است ولی بایستی توجه داشت که بیان مبارک فارسی را هیکل اطهر به تمامه نازل نفرموده اند و فقط یکصد و شصت و دو باب یعنی تا باب دهم از واحد نهم را مرقوم داشته اند. گر چه بیان مبارک عربی تا آخر واحد یازدهم نازل شده ولی ظاهراً نظر به قرب ظهور من یظهره الله هیکل مبارک هر دو را ناتمام گذاشته اند و نفس عدم تکمیل دلالت بر این می نماید که ظهور موعود بیان نزدیک است و گرنه از عدل الهی بعید است که شریعتی نازل فرماید و احکامی مقرر دارد ولی فرائض و حدود را کاملاً مکتلاً تعیین ننماید و احتیاجات را پیش بینی ننماید و بصورت ظاهر کتاب آسمانی خود را ناقص گذارد مگر اینکه معتقد شویم که تکمیل کتاب را به عهده مظهر بعد واگذاشته و این خلاف بیان است چه که همه جا می فرماید به همین بیان در روز قیامت بیان جزا داده خواهید شد و به این نکته قبلاً نیز اشاره شد و مجدّد نیز قسمتی از خطبه بیان ذکر می شود "... و کل در یوم ظهور الله که ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع با و خواهند شد" و این دلالت دارد که مظهر ظهور بعد یعنی من یظهره الله و ظهور الله مستقل و مجزاً بوده در ظلّ شریعت بابی نیست و مأمور به تکمیل بیان نخواهد بود تا ابواب بیان را نازل فرماید. اینک به این آیات مبارکه توجه کنیم که مدلّ بر اینست که در فاصله بین ظهور بیان و ظهور من یظهره الله کسی دارای رتبه مظهریت الهیه نیست تا باین کار پردازد. باب شانزدهم واحد سوم باین مسئله اختصاص دارد که می فرماید: "لا يجوز العمل الا باآثار النقطه ملخص این باب آنکه جائز نیست عمل الا باآثار نقطه بیان زیرا که در این ظهور از برای حروف حی آثار ایشان از شمس حقیقت ظاهر می گردد ... و هیچ عزّی از برای ایشان غیر از سبق ایمان که اعزاز کلشی هست عند الله و عند اولی العلم نبوده و نیست و کلّ فضل در ظلّ همین مستظلّ است و از حین غروب الی طلوع من یظهره الله آثار فرضیه مرتفع و حروف حی و کلّ من آمن بالله و بالبیان در ظلّ آنها مستظلّ ...".

یکی از اختصاصات کتاب بیان آنست که ذیل هر مسئله و حکمی از اصول و احکام شریعت بابت حکمت نزول و صدور حکم نیز نازل گشته و هیکل مبارک همه جا پس از مقدمه عربی که در صدر هر باب نازل شده در توضیح و تبیین فارسی علت موضوع را بیان می فرمایند و مهمتر آنکه همه این علل و حکمتها در حقیقت به من ینظهره الله راجع است تا همواره مؤمنین باو و ظهور او ناظر و متذکر باشند تا در هنگام ظهور او از ایمان باو محروم نمانند.

روش و سیاق آیات و عبارات بیان مهیمن و مستدل است و ضمن اینکه با کمال عظمت و جلال خواننده را در قبال قدرت معنوی منزل آن متأثر می دارد سرپا استدلال و بیان براهینی است که بسیار روان و مؤثر است و همواره هر قلب سلیمی را منقلب می سازد. طرز ترکیب کلمات و جملات بدیع و مستقل است. هیچ یک از نویسندگان و ادباء باین روش قبلاً ننوشته اند و بعداً نیز کسی توفیق تقلید نیافته است. همانطور که در زیارت آثار مبارکه جمال قدم جل اسمه الاعظم و حضرت مولی الوری ارواحنا لعنبتہ الفداء و حضرت ولیّ عزیز امرالله ارواحنا لمظلومیته الفداء روشهای ممتاز و مشخصی را که فقط اختصاص به آن طلعات مقدسه دارد زیارت می کنیم در آثار حضرت ربّ اعلی نیز اختصاص و استقلال دیده می شود. کتاب مقدس بیان بر نهج فطرت نازل شده یعنی هرگز هیکل مبارک ناظر بصورت ظاهری قواعد ادبی رائج بین قوم نبوده و آنچه را بر قلب مبارک که جلوه گاه ذات الهی بوده تجلی کرده نازل و صادر فرموده اند. اکنون که در مسئله روش نگارش این اثر الهیه نیز شرحی داده شد بهتر است عین بیان مبارک راجع به قواعد عربیه و اینکه دیگران از اتیان شبه آن عاجزند نیز ذکر شود. در باب اول از واحد دوم می فرمایند "... بعد تفکر در آنها (آیات نازل) نموده تا یقین نماید که از فکر و اقتراعات کلمات با هم نمی شود و اگر می شد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود و از اول ظهور این امر تا امروز کسی در مقابل از این سبیل برآمده بود و اگر نکته گیری در اعراب و قرائت یا قواعد عربیه بشود مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته می شود نه آیات بر آنها جاری می شود و شبهه نیست که صاحب این آیات

نفی این قواعد و علم به آنها را از خود نموده بلکه هیچ حجّتی نزد اولوالالباب از عدم علم به آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم تر نیست ..."

و به حقیقت نیز نفس توجّه باین قواعد حتّی اگر دلیل بر عدم اطلاع باشد حجّت است ایضاً در همین باب می فرماید "... و هرگاه کسی تصوّر در ظهور این شجره نماید بلا ریب تصدیق در علوّ امراللّه می نماید زیرا که از نفسیکه بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علموی که کلّ به آنها متعلّم می گشته متعری بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات می نماید بدون فکر و تأمل ... شبهه نیست که کلّ ذلک من عند اللّه هست ..."

برای اینکه به سبک و سیاق بیان آشنا شویم یکی از ابواب مبارکه آن به تمامه نقل می شود تا هم نحوه ترتیب هر باب بدست آید و هم توضیحات قبلی باین شاهد حقیقی مزین گردد. (باب نوزدهم از واحد سوّم)

#### الباب التاسع والعشرون من الواحد الثالث

اذن لمن اراد ان يصرف مما ملكه الله في آثار نقطة كيف يشاء ومتى يعرج يحبه الله ملخص این باب آنکه خداوند از فضل و جود خود اذن داده که هر کس هر قدر بتواند در بهاء بیان صرف نماید اگر ممکن بود که کلّ ما علی الارض را بهاء یک بیان قرار دهد هر آینه اذن از برای او بوده ثمره این باب آنکه در نزد ظهور من بظهره اللّه ملتفت گشته جایی که در اثر او این نوع حکم است چگونه در نفس او لعلّ مثل امروز واقع نگردد که قرآن های الف بهائی ما لا یحصى در اسلام باشد و مقرّ منزل او در جبلی باشد که حجره مسکون او خشت محض باشد اگر چه هر جا که مقرّ او است عرش اللّه بوده و هست چه بر سریر عزّت باشد چه بر فوق طین ولی این ذکر از برای استشعار مؤمنین به بیان بود که با صاحب خود نکرده آنچه محتجبین به قرآن نموده و الا الآن انّ التور والظلمة عنده سواء کلتیهما یسبّحان بحمده بالعشی والابکار.

اینک محض اینکه در صورت مراجعه به بیان استفاده از آن آسان شود پاره اصطلاحات آن کتاب مقدّس توضیح داده می شود.



من يظهره الله - کسیکه او را خداوند ظاهر خواهد ساخت - موعود بیان که در حقیقت مقصود حضرت بهاء الله جل اسمہ الاعلی و بیان سراسر بشارت به ظهور اوست (۱/۱).

من ظهر - کسیکه ظاهر شد و اشاره به خود هیکل مبارک است.  
قیامت اخری - ظهور من يظهره الله.

من يظهر - کسیکه ظاهر می شود - اشاره به من يظهره الله.  
نقطه بیان - و نقطه اولی و مظهر ربوبیت و ظاهر باسم الوهیت - القاب هیکل مبارک.

ذات حروف السبع - اشاره به حضرت باب است زیرا کلمه علیمحمد هفت حرف است - نکته لطیف آنکه در مقام من يظهره الله نیز مانند ظهور قبلش (ظهور حضرت باب) ذات حروف السبع و اسم مبارکش ترکیب حسین علی است که از هفت حرف ترکیب یافته است (۱/۱).

مشیه اولیه - مظهر ظهور (به خطبه بیان - باب اول و باب پانزدهم از واحد اول مراجعه شود) و باب هشتم از واحد دوم.

کلشی - قبلاً توضیح داده شد که (ک=۲۰، ل=۳۰، ش=۳۰۰، ا=۱، ی=۱۰؛ جمعاً = ۳۶۱).

واحد - (و=۶، ا=۱، ح=۸، د=۴؛ جمعاً ۱۹).

باسط - ماه کو (ب=۲، ا=۱، س=۶۰، ط=۹؛ جمعاً ۷۲؛ م=۴۰، ا=۱، ه=۵، ک=۲۰، و=۶).

نقطه القرآن - حضرت رسول اکرم.

حی - (ح=۸، ی=۱۰؛ جمعاً ۱۸).

کتاب الف - انجیل.

کتاب قاف - قرآن.

کتاب تا و زاء - توریة و زبور.

حرف شین - شیطان.

حرف وجه - اشاره به چهارده معصوم (و=۶، ج=۳، ه=۵).

وجهه - اشاره به واحد اول (و=۶، ج=۳، ه=۵، ه=۵؛ =۱۹).

نقطه باء در بیان - مقصود حضرت ربّ اعلی است.

در خصوص اهمیّت کتاب بیان و اینکه حجّة اللّه بوده و خداوند تعالی به نزول آیات آن که فصل الخطاب است دلیل و برهان را کامل فرموده از باب اول واحد ثانی استشهاد می نمائیم:

"... و در این کور خداوند عالم بنقطه بیان آیات و بیّنات خود را عطا فرموده و او را حجّت ممتنع بر کلتشی قرار داده و اگر کل ما علی الارض جمع شوند نمی توانند آیه بمثل آیاتیکه خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر ذی روحی که تصوّر کند بیقین مشاهده می کند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هر کس که خواسته جاری فرموده و جاری فرموده و نخواهد فرمود الا از نقطه مشیّت زیرا که او است مرسل کلّ رسل و منزل کلّ کتب و هر گاه این امری بود که از قوّه بشر ظاهر می شد از حین نزول قرآن تا حین نزول بیان که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت باید کسی به آیه اتیان کرده باشد با وجودیکه کلّ باعلو قدرت خود خواستند که اطفاء کلمة اللّه را نمایند ولی کلّ عاجز شده و نتوانستند ...

... و اگر اینها (غیر مؤمنین به بیان) می گویند ما عاجز نیستیم چرا اتیان نمی نمایند بآیه مثل آیات ما از فطرت نه بنحو تکسّب و سرقت ...

چنانچه شبهه نیست که آخر الامر خداوند حق را بر کلّ ظاهر خواهد فرمود بحجیّت او چنانچه امروز هم بخواهد کسی که خود را منسوب باسلام می داند چه از صاحبان حکم و چه از صاحبان علم اثبات حجیّت آیات را نماید اقرب از لمح بصر می شود چنانچه اگر اقتدار دارد کلّ علماء را حاضر می نماید و می گوید به آنها به فتاوی شما من کسی را که صاحب آیات بوده محتجب نموده حال امر از دو شقّ بیرون نیست یا آنکه شماها اتیان کرده اید کتاب و آیات او حاضر است و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است سبحانک اللهم انک انت سلطان السلاطین لتوتین السلطنة من تشاء ولتنزعها ممن تشاء ولتعزّن من تشاء ولتذلّن من تشاء ولتنصرنّ من تشاء ولتخذلنّ من تشاء ولتغنینّ من تشاء ولتفقرنّ من تشاء

تشاء ولتظهرنّ من تشاء على من تشاء في قبضتك ملكوت كلّ شئى تخلق ما تشاء  
بامرک انک کنت علاماً مقتدرًا قدیرا. تکلم نمائید بمثل آنچه او تکلم نموده بر  
فطرت و بنویسید بمثل آنچه او نوشته بلا تأمل و سکون قلم و هرگاه نمی کنید دلیل  
است بر آنچه کرده اید بغیر حق شده و صاحب این آیات حق است من عند اللّٰه  
"...

در این آیات بتمامها اتمام حجّت و برهان شده است. یقین است که هیچ کس  
قادر بایان شبیه با این هیمنه و تأثیر نشده زیرا کلام خلق با کلام حقّ مشتبّه نمی  
شود. بدون شکّ اگر غیر از صاحب این آیات حقّی بود خداوند تعالی کسی را  
مبعوث فرموده بود و با آیات نیز عنایت می فرمود تا در قبال این تحدّی قد علم  
کند و چون چنین واقع نشده این تحدّی الهی است و باراده اوست.

نکته ای را که مجدّد تذکّر آن ضروری است مسئله موعود مقدّس بیان است که  
همواره به من یظهره اللّٰه نامبرده شده و از آن مظهر الهی در همه ابواب ذکر شده در  
باب ۱۵ واحد سوّم می فرماید "من آمن بمن یظهره اللّٰه فکانما آمن باللّٰه ...  
ملخص این باب آنکه ظهور اللّٰه در هر ظهور که مراد از مشیتّ اولیّه باشد بهاء اللّٰه  
بوده و هست که کلّ شئى نزد بهاء او لاشئى بوده و هستند ..." در حقیقت سراسر  
بیان ذکر آن مظهر رحمن و مختصّ به نعوت و محامد آن ذات الهی است و همه به  
بشارات ظهور او مزین گشته است. در باب اول از واحد ششم می فرماید "... و مثل  
کلّ بیان مثل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد و در یوم ظهور من  
یظهره اللّٰه اگر از کلّ خواهد اخذ نماید ..."

در خاتمه از مندرجات ابواب بیان بطور خلاصه یاد می شود و چون بحث ما فعلاً  
درباره احکام بیان نیست فقط از مطالب و ابواب مربوط به مبادء و اصول دیانت  
بیان ذکر می شود و بقیه انشاء اللّٰه به فرصتهای دیگری موکول است.  
خطبه ابتدای کتاب - که مشتمل بر توحید الهی و وجوب عرفان مظهر ظهور بیان و  
اظهار امر اللّٰه است.

باب اول از واحد اول - معرفة اللّٰه معرفت مظهر اوست که در ظهور بیان نفس  
مقدّس حضرت اعلی و در قیامت بیان من یظهره اللّٰه موعود است.

- (شایسته است که به اولین آیه مبارکه کتاب مستطاب اقدس "ان اول ما كتب الله على العباد عرفان..." توجه شود چه که متضمن همین بیان است.)
- ابواب واحد اول - همه درباره رجعت روحانی پیغمبر اکرم و ائمه اطهار و حضرت فاطمه علیهم بهاء الله است و باب پانزدهم مخصوصاً به بیان ظهور حضرت حجة اختصاص دارد.
- باب اول از واحد دوم - در بیان معرفت حجة و دلیل مظهر الهی است.
- باب ۲ از واحد ۲ - کسی بجز من یظهره الله به حقایق بیان محیط و مطلع نیست.
- ۳ از ۲ - در بیان چیزی فروگذار نشده و همواره خداوند دو حجت بر خلق نازل فرموده آیات و مظهر آیات.
- ۴ از ۲ - ذکر حروف علین و حروف غیر علین یعنی مؤمنین و غیر مؤمنین.
- ۵ از ۲ - مراد از هر اسم خیری در بیان من یظهره الله است و هر اسم شری حرف نفی و مظهر اعراض.
- ۶ از ۲ - بیان تا زمان ظهور من یظهر حجت الهی است و متابعتش واجب است.
- ۷ از ۲ - در تبیین معنی قیامت و مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و قیامت هر دیانتی در ظهور بعد است.
- ۸ از ۲ - در بیان موت و اینکه مراد تسلیم محض در برابر مظهر الهیه است.
- ۹ از ۲ - در توضیح حقیقت قبر که مقصود قبور خاکی نیست.
- ۱۰ از ۲ - بیان سؤال ملائکه در قبر که مقصود از ملائکه مؤمنین اند.
- ۱۱ از ۲ - در بیان آنکه مقصود از بعث بعث ارواح است.
- ۱۲ از ۲ - در توضیح حقیقت صراط و اینکه مقصود ظهور امر الله است.
- ۱۳ از ۲ - در بیان حقیقت میزان و اینکه مقصد همان نقطه حقیقت و اوامر اوست.
- ۱۴ از ۲ - در تبیین حقیقت حساب الهی در روز قیامت.
- ۱۵ از ۲ - در توضیح کتاب و بیان آنکه حجة الله است.
- ۱۶ از ۲ - در بیان حقیقت بهشت.
- ۱۷ از ۲ - در تشریح جهنم و نار که عدم عرفان الهی است.

۱۸ از ۲ - در بیان آنکه مقصد از "ساعة" مشیت الهیه است و آنچه منتسب باوست.

۱۹ از ۲ - مافی البیان تحفه ایست بمن یظهره الله.

ابواب واحد سوم - همه مدل بر عظمت الهی و خواست و اراده او و اهمیت کتاب بیان و بالجمله تبیین مقام الهی و مظهریت کلیه من یظهره الله موعود است که در ضمن تمام ابواب بیان به صراحت اشاره شده است.

ابواب واحد چهارم - کلیه راجع به اصول و مبادئ ایمانی دیانت بابی و حدود کلی بیان است که همواره به ذکر من یظهره الله مزین است.

قسمت عمده ابواب بیان از واحد پنجم الی آخر کتاب بیان مبارک احکام و حدود دینی است و گاهگاهی نیز مطالبی از اصول روحانی دیانت بابی مذکور گردیده که غالباً به شخص موعود بیان صریحاً راجع است و جالب توجه آنکه بابی از بیان نیست که در آن به مناسبتی از من یظهر ذکر نشده باشد و در حقیقت سراسر بیان ذکر اوست و بشارت به ظهور او و تمام احکام و اصول طائف قول و اراده او.

برای درک مطالب عالیة این کتاب عظیم زیارت دقیق آن بسیار مفید است و گرنه با این مطالب مختصر و ناقص کجا می توان حق مطلب را درباره این سفر جلیل ادا کرد.

## شناسائی مقام حضرت نقطه و علل احتجاجات موجوده

عرفان و دانش صحیح هر حقیقتی مستلزم درک شئون و کیفیت آن حقیقت است خصوصاً مسائل وجدانی و اعتقادی که به اساس و بنیان جوامع انسانی مرتبط است. اگر از عرفان منطقی و دانش صحیح بی نصیب گردد حقیقت در پس پرده تعصب و لجاج مستور ماند و چنانکه تاریخ ادیان شاهد آن است به تردید و تکذیب حقایق روحانی و اصول بدیهی ادیان منجر شود و فجایع و مصائب بزرگی به بار آرد.

انحراف فکر از اساس مشترک ادیان و توجه به تصوّرات وهم آمیز که بر موازین کتب الهی منطبق نمی باشد همواره دامنگیر اکثریت معتقدین ادیان مختلفه شده و آنان را در هر ظهور جدیدی از درک حقیقت باز داشته و به جای آنکه میزان را از مظهر امر بطلبند به خیالات واهی و تصوّرات موهوم متمسک شده و از عرفان حقیقت و وصول به حق محروم گشته اند. عرفان مقام حقیقی حضرت نقطه اولی نیز به علتی که مجعلاً ذکر شد برای بسیاری میسر نشده است و البته هم جز به مدد فرهنگ و معارف بهائی میسر نیست زیرا محتاج درک شئون و کیفیت حقیقت ظهور مبارک و آشنائی و فهم مصطلحات و مفاهیم ظهور بدیع است که آن را باید در معارف اصلی جستجو کرد. این مقاله به عنوان شناسائی مقام حضرت اعلی نامیده شده بدان قصد که اساس این عرفان و شناسائی توضیح و بیان شود.

گرچه حضرت باب پس از صدور کتاب بیان یعنی در دوره اکمال شریعت جدید مظهریت تامه مستقله خود را صریحاً اظهار فرمودند ولی عناوین و القابی که در آثار مبارکه به نفسه متدرجاً اختیار فرمودند همه به درجات حاکی از مقام واقعی آن وجود مقدّس است. نقطه بیان و نقطه اولی از اشهر القاب متداوله آن حضرت است که فهم کیفیت معنی آن مستلزم آشنائی به معارف شریعت بیان است. در این خصوص در باب یازدهم از واحد سوم کتاب مستطاب بیان چنین نازل "کلّ حروف لفظیه به نقطه متکون می گردد و ارواح آن بنقطه حقیقت و اوست ... در بیان ذات حروف السبع" و در باب هشتم نیز چنین فرموده "و نقطه مقام مشیت ظهور اللّه

است" و این مفاهیم مستند به آثار و معارف قبل است و عناوین نقطه فرقان و نقطه انجیل نیز بر حضرت رسول اکرم و حضرت مسیح اطلاق گردید و به حقیقت واقع اصطلاح جدیدی است که بر سفرای الهی بر اساس اصطلاحات علمی عنوان گردیده است. لقب باب اعظم که در ابتدای ظهور و اظهار امر در شیراز نظریه حکمت بالغه الهیه محتمل معانی و مفاهیم مختلف برای مؤمنین و مجبان اولیه بود کیفیت حقیقی و اصیل آن در کتاب بیان اظهار شد که در باب دوم از واحد اول در خصوص رجعت می فرماید: "ایشان اول عبادی بودند که بین یدی اللہ در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار به وحدانیت او نموده آیات باب او را (باب اللہ) به کل رسانیدند."

در بیان اصطلاحات و القاب دیگری نیز بر آن مظهر معبود از قبیل مشیت اولیه، شمس حقیقت، شجره مشیت، مرآت اللہ، مظهر ربوبیت اطلاق شده و دوره شریعت مقدسش به "یوم ظهور اللہ که ظهور نقطه بیان است" معرفی گردیده است که کلاً حاکی از استقلال ظهور، تجدید شریعت و تأسیس معارف و تشریح حقایق به لحن بدیع است و این بدعیت در بیان حقایق از مسائل اساسی و کلی است که باید همواره منظور صاحب نظران و نکته سنجان باشد و نیز این القاب اصطلاحاتی است که در هر دوری به مظهر ظهور قابل اطلاق و متداول و مصطلح در این عصر جدید است گرچه این اصطلاحات و عناوین مربوط به دوره اظهار علنی امر حضرت نقطه است در دوره اول یعنی قبل از اظهار قائمیت و مظهریت مستقله (بیان) در قیوم الاسماء نیز وجود مبارکش خود را چنین معرفی فرموده است:

"اننی انا البیت قد کنت بالحق مرفوعاً و اننی انا المصباح فی المشکوة قد کنت باللہ الحق علی الحق مضيئاً. یا قرة العین انک انت النبأ العظیم فی الملاء الاعلی و ما ارسلنا من نبی الا وقد اخذناه العهد للذکر و یومه" که همه ناظر به مقام و شخصیت عظیم آن حضرت است. نبأ عظیم اصطلاح قرآن مجید و به ظهور قیامت تبیین شده است و اخذ عهد از انبیاء اشاره به بشارات این ظهور مبارک در ادیان قبله است و از این هر دو عظمت و استقلال ظهور را مستفاد توان داشت. در خاتمه این قسمت به آیاتی از توفیق مبارک خطاب به محمد شاه که معرف جامعی

از مقام مبارک است استشهاد می شود: "انا النّقطة الّتی ذوّت بها من ذوّت ... و انّی انا وجه اللّٰه الّذی لا یموت و نوره الّذی لا یفوت ... قد جعل اللّٰه کلّ مفاتیح الرّضوان فی یمینی و کلّ مفاتیح النّیران فی شمالی ...". که چون به این آیه کتاب مستطاب بیان در باب هفتم از واحد سوّم مرتبط می شود که "ذات ازل بذاته لن یدرک و لن یوصف و لن ینعت و لن یوحد و لن یری بوده ... و آنچه که در کتب سماویه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر به ظهور اوست که مراد نقطه حقیقت که مشیّت اوّلیّه بوده و هست". به صراحت مقام حضرت نقطه اولی و دعوت ایشان مفهوم خواهد بود که تأسیس دیانتی مستقل و ظهور مظهر یفعل ما یشاء می باشد و البتّه این مفهوم و این مقام شامل همه رسل و پیامبران است و این اصطلاحات و تعریفات به علّت آنکه جدید و بدیع است به ذهن و ذوق همه مأنوس نیست و نخست باید به آن آشنا شد و در سایه آن تربیت یافت تا بتوان به حقیقت آن پی برد و دریافت که همان حقایق ادیان قبل است.

در آثار بهائی مقام مظهریّت حضرت نقطه به القاب و اسامی و اشارات فراوانی مذکور است. حضرت بهاء اللّٰه جلّ اسمه ظهور حضرت نقطه را به عنوان "ظهور قبلم" یاد فرموده اند که معرّف استقلال ظهور است. حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه و صایا چنین تبیین فرموده اند که "حضرت ربّ اعلی مظهر وحدانیّت و فردانیّت الهیّه و مبشّر جمال قدم" و بالاخره حضرت ولیّ امر اللّٰه القاب و عناوین شامخه هیکل مبارک حضرت نقطه اولی را که در آثار این امر بدیع وارد و متداول است در لوح مبارک قرن به شرح زیر ذکر فرموده اند: "قرّه عین نبیین، باب اللّٰه الاعظم، ذکر اللّٰه الاکبر، حجّة اللّٰه، درّه اولی، علیّ اعلی، نقطه اولی، قائم موعود، مهدی منتظر، صبح هدایت، صاحب الزّمان، سلطان رسل و بالاخره مبشّر فرید امر حضرت بهاء اللّٰه و بنا به بیان مبارک در رساله دور بهائی "این نکته محتاج به تصریح و تبیین است که حضرت اعلی فقط مبشّر ظهور بهائی نیست بل چنانکه خود در کتاب بیان فارسی تصریح فرموده همان موعود مقدّسی است که به ظهورش وعود جمیع انبیای سلف تحقّق یافته است" و این نکته دقیقه که "مبشّر و شارع این



آئین نازنین را حقیقت واحده دانیم" بر اساس آثار حضرت بهاء‌الله و تعالیم حضرت نقطه نیز در همان رساله مبارکه تبیین شده است.

مقام عظیمی که حضرت نقطه اولی آن را اظهار فرموده و حضرت بهاء‌الله اصالت آن را تأیید و تثبیت فرموده اند به علل چندی که ما هو حقّه شناخته نشده است زیرا تا بوده چنین بوده که در ظهورات الهیه مردم علی‌الخصوص پیشوایان و رؤساء اجتماع به مقاومت و مخالفت برخاسته اند و عموم جامعه را از اقبال و عرفان محروم داشته اند و بر این معنی قصص قرآنی و معارف استدلالی این امر بدیع گواه است و کتاب مستطاب ایقان بر حلّ نکات و رموز آن باکملها مشتمل می باشد و در این کیفیت دو مطلب شایان توجه است: اول حکمت و کیفیت باطنی آن که اگر همه مردم به شناسائی آن شمس حقیقت در هنگام طلوع و ظهور موقن می شدند صدق و کذب و حقیقت و ریا از یکدیگر ممتاز نمی شد "و از اول ظهور تا حین غروب (مقصود ظهور و غروب مظهر ظهور است) اثمار شجره اسلام آنچه هست ظاهر می شود" (کتاب بیان باب هفتم از واحد دوم) و "لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تأتیهم البینه رسول من اللّٰه یتلو صحفاً مطهره" الخ (قرآن مجید سوره بینه آیه ۱ و ۲).

و دیگر کیفیت ظاهره آن است که انسان ذاتاً نسبت به هرگونه فرهنگ جدید و آهنگ بدیع احساس مقاومتی نا آگاهانه دارد علی‌الخصوص که در هنگام تلازم آن با مشکلات و مخاطرات حفظ موقعیت و وضع ثابت معلوم را بر قبول اصول جدید ترجیح می دهد و به همین سبب اکثریت در ابتداء از اقبال به امر بدیع در هر دور احتراز جسته اند. بررسی تاریخ امر حضرت اعلی در همین خصوص ما را به نکات دقیق تری راهنما می شود. اوضاع و احوال مقارن ایام ظهور و استیلای مظلوم و انتظار فرج و احادیث متعدده و بشارات مبشرین فراوان از فرق مختلفه اسلامی جامعه مسلمانان ایران را در آن هنگام چنان منتظر ظهور قائم موعود ساخته بود که در ابتداء که هنوز مقاومت پیشوایان دینی و دولتی صریحاً و قاطعاً ابراز نشده بود مردم گروه گروه برای کسب اطلاع از ظهور حضرت باب مراجعه می نمودند و

افراد مختلفی در ستایش حضرتش قصور نمی نمودند چنانکه قآنی شاعر مشهور عصر نخستین بار قصیده معروف خود:

"مقتدای انس و جان آمد پدید      پیشوای این و آن آمد پدید"

را ذیل عنوان "در مدح ظهور سید باب" نوشت که در بعضی نسخ خطی موجود و در اولین نسخه چاپی به عنوان "در مدح حضرت صاحب الزمان" مطبوع و منتشر شد. آیا چه عواملی جز همین تمایل به حفظ موقعیت موجود و نگرانی از هرگونه تغییر و تحوّل این حسن ظنّ و اعتماد روحانی را که در حقیقت قبول اعلان تحقّق و عود اسلامی و سیاق فطری روحانی افراد به جانب حقیقت بود از مجرای صحیح منحرف ساخت و متدرّجاً عموم را به مخالفت و دشمنی متّحد نمود.

با این همه در ظهور جدید علل دیگری نیز در کار بود که اکثریت را از شناسائی حقیقت محروم داشت. نخست برای بیان مطلب ذکر این نکته تاریخی ضروری است که ملت شیعه هزار سال به مطالب و عقایدی پرورده شده بود که در رأس همه ختم رسالت به اسلام و استظلال ظهور جدید در ظلّ آن شریعت و آن هم فقط به نام قائمیت و به اسم محمد بن الحسن اساس اعتقادات محسوب می شد و هر آنچه از مطالب و مسائل مربوط به موعود اسلام وارد همه بالصرّاحه به همین مفهوم مورد بحث و گفتگو بود و اگر آیات و احادیثی جز این بود یا محتمل مفاهیم دیگری می شد یا متروک مانده بود یا مورد تأویل واقع می شد قطعاً در چنین وضعی اساس استدلالی ادیان متزلزل و به قدرت الهی محدود به حدود فتاوی و قیاسات خلق و تابع احادیث معینه معلومه است. به عبارتی دیگر قدرت حقّ و مظهر او در چارچوبه مطالب جزمی قطعی مجبور و محاط خواهد بود و این مطلبی است خلاف اساس امر الهی که در کلیه ادوار. اما آنچه که مقیاس درک و شناسائی حقیقت ظهورات و تفکیک حقّ از باطل است نه این است و بعداً شرح و بیان خواهد شد. متأسفانه این وضع در ابتدای ظهور به نحوی اذهان را مسخّر کرده بود که جز همان تدبیر الهی یعنی مماشات و ملایمت و تقلیب و تحوّل تدریجی عامل دیگری به حلّ مشکل و تصحیح افکار قادر نبود. حضرت نقطه به نفسه این تدبیر خطیر را تعهد فرمودند و ابتدا به نحوی بابت و عبودیت بقیه اللّه را اظهار

فرمودند که اذهان و افکار نابالعه تحمّل نمود و آن را بر اساس فهم و فرهنگ خود پذیرفت و بدین تدبیر نطفه امر جدید پرورش یافت و متدرجاً جواهر وجود در ظلّ کلمه اش تربیت یافت. بنا به بیان جمال قدم و اسم اعظم "حضرت اعلیٰ نظریه ضعف عباد در اوان ظهور در بیانات مدارا نموده اند و به حکمت تکلم فرموده اند." الخ.

همچنین حضرت نقطه در دلایل سبعة می فرماید: "نظر کن در فضل حضرت منتظر که چه قدر رحمت خود را در حقّ مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اول خلق است و مظهر ظهور انّی انا الله چگونه خود را به اسم بایّت قائم آل محمد (ص) ظاهر فرموده و به احکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و ببینند که این مشابه است با خود ایشان لعلّ محتجب نشوند." الخ

مع ذلک هنوز همین تصوّرات نادرست و معتقدات نا مسلم ذهن مردم را مشغول داشته و آنها را از مذاکره و تحقیق اصولی در خصوص امر بدیع مانع شده در نتیجه موازین و اصول بحث و تجسس متروک مانده و از اساس صحیح دور افتاده است و اگر کسی به قصد تحرّی حقیقت در این مسیر سیر کند نکاتی را که مهجور و متروک مانده دریابد و علت احتجاج و محرومی مردم را بشناسد. عوامل این شبهات را چنین بررسی توان کرد:

۱- مقام و مدعا و شخصیت ظهور موعود (حضرت نقطه) را فراموش کردند و آن را با انتظارات و اوهام خود سنجیدند و در مقابل اصطفاء و انتصاب الهی اجتهاد و ارزش یابی خود را ملاک قرار دادند و به احادیث و اخبار ظنی الصدور و محتمل الدّلاله تشبّث جستند و میزان حقانیت و صحّت ادعا را موازین متداوله قراردادی علوم دینی قرار دادند و برای مظهر الهی تعیین تکلیف و دستور العمل کردند و موازین مستدله کتاب الهی را فراموش کردند.

حضرت نقطه در این باره در دلایل سبعة اشاره می فرمایند "شبهه نیست که خداوند استدلال نفرموده الاّ به آیات حال ببین کسی که حجّت نبوت را خدا به او عطا فرموده عالمی که به حدیث حکم او خلق شده اگر محقّ باشد می خواهد حکم

کند بر صاحب حجّت کبری و بینه عظمی. " شواهد تاریخی این توهم و اشتباه که در ذهن مردم جایگزین شده و در حقیقت منشأ آن از علمای عصر بوده فراوان است. شیخ کلباسی در اصفهان فتوای پدرش را در مقابل دعوی الهی عنوان می کند و ملاً محمود نظام العلماء در مجلس ولیعهد خطاب به بعضی از حاضرین ناچار به تذکر این نکته می شود که حضرت نقطه مدعی مقام و مرتبه عظیمی هستند که اجتهاد و تقلید را در ساحت آن شأنی نیست. امام جمعه طهران بنا بر نصّ بیان مبارک جمال قدم "روزی بر منبر مذکور نمود که از جمله شنیده ام حضرت باب هوا را مطهر دانسته آخر بگوئید ای مرد در کتاب کدام فقها و علماء چنین کلمه ای مشاهده نموده ای که هوا مطهر است و آنقدر ملتفت نشده بود که مقام اجتهاد نیست مقامی است ماورای این اذکار و کلمات و خود به نفسه مجدد شرایع بوده و همچو ادراک نموده بود که یکی از فقها هستند و این مسئله فقهیه را مخالفاً للعلماء ذکر نموده اند."

اینها همه یادآور این حقیقت است که کیفیت رتبه و مقام و مدّعی حضرت موعود را ندانسته و فحوای آیات قرآنی را در نیافته و به موازین حقیقی ظهور موعود توجه نکرده تصوّرات و تلقینات حادثه از احادیث را اصل و اساس و موعود اسلام را مجبور و محصور در آن دانسته اند و واقع این است که این مطلب خلاف اصول کلیه شرایع و دیانت مقدّس اسلام و خود باعث و عامل محرومیت و گمراهی بوده است.

بحث و استشهاد به آیات و اخباری که دلالت بر عدم تحدید مظاهر الهی در هر رتبه و مقام دارد از حوصله این قسمت خارج است اما دو نکته در ذیل این موضوع شایان توجه است: یکی مسئله خاتمیت که با توجه به استدلال فوق به مفهوم انقطاع فیض و افاضه الهی یا ختم ارتباط و هدایت به وسیله مظاهر و رسل ربّانی نیست چه که این مفهوم متضمّن تحدید قدرت و اراده الهی است و این مخالف اصول علم کلام اسلامی است و ثانی اعتراض به احکام و قوانین منصوصه جایز نه زیرا مظاهر الهی مرایای قدرت و اراده حق اند "بر عرش یفعل ما یشاء جالسند و بر کسی بحکم ما یرید ساکن" و اگر ظهور بدیع حضرت نقطه به موازین کتب مقدّسه و

قرآن مجید سنجیده شود به یقین صاحبان انصاف و بصیرت دریابند که چون ظهور الهی است مختار است نه مجبور و احکام آن اگر چه با عقل و امیال و قراردادهای و سنن اجتماع بشری موافق نباشد حق و اساس آنست و باقی همه فرع و باید با مقیاس کلمات او سنجیده شود اما اگر چنین حقیقت بینی و روشن روانی نبوده نه عجب است که این سنت دیرین در احادیث ظهور نیز به تصریح مذکور و "فیقولون (علماء) هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین" مربوط به ایام ظهور قائم موعود است و در این خصوص در باب دوم از واحد هشتم بیان این مطالب نازل "جائی که اصول دین او بدع گردد چگونه است ظهور شئون احکام دین این است سر قول مرحوم شیخ علیه السلام در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه که حضرت می فرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمل نمی شوند و حضرت صادق علیه السلام ذکر کاف در حق ایشان می کند بعد از نهی بسیار که نمی توانی متحمل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بردار تو برمی داری فی الفور ابراء و امتناع نموده بود که حاشا و کلاً و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه ای را از لسان حضرت باوشنودند و او چون متحمل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد و این از آنجائی است که نظر به مبدا امر نمی کند و ظهور حضرت را غیر ظهور رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله می بیند ... نه این است که مراد ناطق این بوده که دست از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بردارد زیرا که این امری است ممتنع ... بلکه مراد این بوده که در آن ظهور به اسم امیر المؤمنین بوده و در این ظهور به آن اسم محتجب مشو" و کیفیت این اجتهادات نابجا و تصورات نارسا و تصرفات ناروا به بیانی دیگر در آثار حضرت بهاء اللہ نازل:

"... اگر مظاهر اوامر الهی و مصادر احکام ربّانی موافق و مطابق آنچه در دست قوم است از اشارات ظهور و اخبار و نصوص ظاهر می گشتند احدی اعراض نمی نمود بلکه کلّ فائز می شدند ... لذا بر هر نفسی لازم است که به عدل و انصاف در امر اللہ ملاحظه نماید و تفکر کند علمای امامیه بر آنند که حضرت قائم موعود بعد از ظهور در بیت اللہ به کلمه ای نطق می فرمایند که نقباء از آن کلمه اعراض می

نمایند و فرار اختیار می کنند این کلمه ای است که آن حزب به آن مقرر و معترفند. حال در غفلت بعضی تفکر نمائید به اعراض نقباء که بعد از ائمه به اعتقاد خود ایشان اشرف عبادند فائند و تصدیق می نمایند و در خود گمان نمی کنند که شاید این اعراض من غیر حق باشد ... در یک آن تفکر نمایند که شاید آنچه ظاهر شده حق باشد و این اعراض و اعتراضات از غفلت و جهل واقع شده باشد."

۲- سیاست روحانی حضرت نقطه و نقشه و طرح دیانت جدید یا به عبارت دیگر هدف شریعت بانی تجدید قوای روحانی جامعه اسلام و ازاله تعصبات و برگ و سازهای مبتدعه و اضافات زائده بود و این حقیقت بر غالب علماء عصر نامعلوم ماند چه حاضر نشدند به تعالیم حضرتش توجه کنند و ضرورت و اهمیت تجدید معنویات و روحانیات را دریابند و برای ضرورت این تجدید حیات همین بس که رسوم و مناسک و آداب و عوائد حتی کلمات و اصطلاحات نیز از کیفیت حقیقی و مفهوم واقعی آن منحرف شده و شاهد گویای آن مسائل تاریخ عصر ظهور و مراسم و اخلاق متظاهرانه در آن دوره بوده که به قول معروف: بس که بیستند بر آن برگ و ساز گرکه بینی شناسیش باز (اشاره به شارع مقدس اسلام) و چون این هدف متعالی بر آنان مجهول ماند لاجرم بدعت ظهور را بدعت شناختند و به افکار محدود خود نقشه های الهی و سنت تجدید شریعت و تکمیل حلقه سیر تمدن روحانی را ندانسته مخالف حقیقت اسلام معرفی کردند و عموم جامعه نیز که اساس ایمان خود را بر فهم و درک علماء دینی مستقر داشته بودند بدون درک و تحقیق و تمایز حق از باطل از تبعیت مظهر الهی محروم شدند.

۳- نظر به تراکم تعصبات و آراء و عقاید متباینه و انتظارات غیر مستنده روش و تدبیر الهی مقتضی آن بود که به تدریج حجبات متعدده حاصله برطرف شود. حضرت نقطه ابتداء اظهار بایست و ذکریت فرمودند و متدرجاً مقام قائمیت و مظهریت خود را با متانت و ملایمت اعلان نمودند و اگر جز این بود کسی اقبال نمی نمود و سابقین نیز به هدایت دیگران قادر نبودند و این نکته که مورد اضطراب خاطر و عدم اطمینان بعضی از طالبان حقیقت است مکرر در آثار حضرت نقطه و جمال قدم مذکور و علت آن مشروح است و پیش از این نیز اشاره ای شد. در هر

حال قائم موعود اسلام چنان شخصیت غیر حقیقی و تصویری در اذهان مردم یافته بود که ظهور حقیقی او بدون آماده سازی قبلی هرگز پذیرفتنی نبود و به همین سبب حضرت اعلی متدرجاً مقامات روحانیّه خود را اظهار فرمودند که به عقول و افکار بشری ملایم و موافق افتد و این مطلب در ادیان قبله نیز سابقه دارد چه که پیغمبر اکرم نیز ابتداء از اظهار عمومی و رسمی دعوت خود در سه سال اول خودداری فرمودند و جز حضرت علی امیر المؤمنین و ورقه مبارکه خدیجه کسی مطلع و مؤمن نبود. ظهور تدریجی مقامات روحانی آن حضرت مربوط به اصطلاحات متداوله بین مردم زمان و شیعیان بوده و الا ظهور روحی الهی و روح قدسی در کلیه کلمات آن حضرت چه آثار سالهای اول و چه سالهای بعد به خوبی آشکار است و از این جهت تفاوتی مشهود نیست. دعوت حضرت باب در ابتداء برای عموم بایست ولی برای خواصّ حروف حیّ مظهریت تامّه بود که از احسن القصص نیز مستفاد می شود.

۴- بالاخره فرهنگ جدید و اصطلاحات و معارف ظهور بدیع را مردم نشناختند و این زحمت را بر خود هموار نساختند که از صاحب امر استفسار کنند و مفتاح کلمات مبارکه را از حضورش بطلبند و علت وضع و تأسیس لغات و اصطلاحات تازه و قواعد و اصول نگارش و نزول آیات را بیابند بلکه بلا تأمل به اعتراض و اعراض برخاستند و آیات و کلمات منزوله را منحرف از قواعد قوم و به موازین مجعوله خود مغلوط و نا صحیح دانستند. آشنایان به آثار حضرت نقطه خوب می دانند که در حقیقت این تجدید قواعد و قوالب به منظور تولید روح جدید و حیات بدیع در مفاهیم و حقائق اصطلاحات متداوله بود تا همچنان که اصول روحانی شریعت اللّه تجدید شده حتی در الفاظ و معارف نیز آهنگی بدیع تأثیر نماید و کلماتی که به علت تکرار در موارد نابجا حقیقت مفهوم آن ناموزون شده فراموش شود و اصطلاحات جدید حامل روح جدید گردد و حضرت نقطه در آثار مبارکه به این نکته اشاره فرموده اند که ملاک آیات و کلمات الهی است و قواعد زبان از آن باید استخراج شود نه آنکه آثار الهیه به آن قواعد سنجیده شود و حدیث "العلم سبعة وعشرون حرفاً" الخ نیز مؤید این معنی است که ظهور قائم با تأسیس و ابداع

حقایق و اصول بدیع و حتی سبک و روش جدید نگارش و نزول آیات همراه است و همین اصطلاحات و معارف بدیعه است که از دسترس مردم به علت عدم توجه و استکبار بدور ماند و آنها را از شناسائی حقیقت محروم ساخت.

اکنون در این مقاله فرصتی است که از موازین شناسائی حق و امتیاز آن از باطل بحثی به میان آید زیرا بنا بر اعتقاد ما اهل بهاء و استنباط از کتب مقدسه اساس عموم ادیان الهی یکی است و میزان و معیار شناسائی نیز یکسان است و نیز به دلیل عقل چون اساس و هدف و روش و اصول از یک منشاء مستمد و بر یک قاعده متکی براهین و مقالات نیز یکسان باید بود تا حقیقت طلبان و طریقت شناسان از گمراهی و ضلالت محفوظ مانند. و اما اگر به دیده دقت و بصیرت در امر دین تحریر و تجسس نمائیم ملاحظه شود که همه ظهورات در ابتداء از منشائی طلوع نموده که کسی تصور نمی نموده است گرچه درست است که انتظار ظهور و وعود و بشارت قبلی با ظهور جدید منطبق بوده ولی قبل از اظهار کلاً از انتظار مستور به حدی که احدی گمان و تصور ظهور از آن مطلع نداشته و به همین جهت غالباً چون آن را منطبق با اوهام و تفکرات و خیالات و انتظارات خود نیافته ابتدا به رد و مخالفت برخاسته اند و اشاره به تکذیب امم قبل در همه آثار مبارکه و کتب آسمانی قبل مصرح و در کتاب مجید قرآن به آن اشارت فراوان موجود است که دال بر تکذیب در کلیه ادوار است. (سوره آل عمران آیه ۱۸۱ و الانعام آیه ۳۵). به مقامی که این کیفیت به عنوان سنت ملل قبله در آثار اسلامیة مذکور گردید و آن طلعات مقدسه از ابتداء در کمال مظلومیت و تسلیم و آمادگی قبول بلایا قیام می نمودند و با فقدان قدرت و ثروت و امکانات ظاهره و محرومیت از اسباب و وسایل غلبه و عدم آشنائی به علوم و معارف متداوله عصریه تأسیس اساس جدید و تعلیم فرهنگ و معارف بدیع کرده اجتماع جدید و بنیان نوئی را بنیاد نموده اند و به کمال ایمان و یقین و اطمینان امر خود را مؤسس و مستحکم فرمودند (سوره الاعراف آیه ۱۵۷، شوری آیه ۱۴، رعد آیه ۱۵) و به استقامت تام قیام کردند و به نفوذ کلمه الهی و اثر اراده ربانی به تأسیس جوامع روحانی و ملت و امت مستقل موفّق و مؤید شدند و کاری چنین بزرگ را که سلاطین عالم و زمامداران امم از



عهده آن قاصر به قدرت کلمه روحانیّه محقق ساختند و دیگران را به صریح بیان از چنین قدرت و غلبه معنویه حقیقیه تحقّق چنین هدفی بزرگ بی نصیب و ناتوان دانستند و این فتح مبین را موکول به قوه آیات و مرهون مشیّت و اراده الهی شمردند و اراده الله را ممتاز از شئون بشری و غیر محدود به تصوّرات ناقصه افراد انسان ثابت کردند اقوی دلیل حقیقت مظاهر مقدّسه را ظهور دلیل "بنفسه لِنفسه" یا "ظهوره اثباته و دلیله آیاته" معین داشتند و تمایز کلمه طیّبه حقّ را از باطل به دوام و بقاء اول و تزلزل و زوال و عدم ثبات دیگری بیان نمودند چه که اثبات حقیقت مستلزم ابطال باطل است و گرنه امتیاز یکی از دیگری ممکن نشود. و بالجمله اطمینان و یقین در دعوت مردم به امر جدید (اعراف آیه ۱۵۷، شوری آیه ۱۴، رعد آیه ۱۵) و استقامت (هود آیه ۱۱۴ و شوری آیه ۱۴) و نفوذ کلمه و اثر روحانی (انفال آیه ۶۵ و قصص آیه ۵۶) و غلبه و نصرت و اتمام حجّت و تصریح به ضعف و ناتوانی مستکبرین در مقابله با آن مظاهر مقدّسه (هود آیه ۱۵، بقره آیه ۲۱ و قصص آیه ۴۹) و کیفیت و حجّیت آیات (انفال آیه ۷ و عنکبوت آیه ۵۰) و بالاخره بقاء کلمه (ابراهیم ۲۹) اساس اثبات حقیقت روحانیّه آن نفوس مقدّسه است و این خصوصیات گرچه در کلیه کتب مذکور فقط به قرآن مجید اکتفا رفت و جز این کیفیات و صفات عظیمه معنویه دلیلی بر حقیقت آن مظاهر مقدّسه نتوان یافت که به مدد عقل سلیم و منطق کلی عموم جهانیان را به کار آید و بر تمام موارد ادیان منطبق باشد یا به عبارت اخری از هر جهت تعمیم آن معقول و مقبول افتد.

## مجموعه ای از آثار مبارکه حضرت نقطه اولی جلّ ذکره جمع آوری حضرت آقا سید یحیی وحید اکبر

از کبار مؤمنین ایام اولیّه ظهور امر بدیع یعنی عهد اعلی آثار مدوّن و کتب مشخصی بر جای نمانده است. شاید بزرگترین دلیل این مطلب آن است که این مطالع انوار تمامی فرصتها و موقعیّتها را منحصرأ برای ابلاغ و انتشار امر اللّه مصروف داشته اند. همچنین توالی وقایع عظیمه و اضطهادات و صدمات جسیمه وارده بر مؤمنین اولیّه را نباید فراموش کرد چه که این حوادث مهمّه و مهالک و وقایع عظیمه هرگونه امکان فعّالیّت قلمی را محتملاً محدود و غیر ممکن نموده است. بالاخره سهم حوادث و وقایع غیر منتظره بعدی را نیز نباید نادیده گرفت. شاید بسیاری از این آثار و مؤلفات پس از تدوین دستخوش فنا شده یا بدست فراموشی و بی خبری افتاده است و اکنون در گوشه کنارها بی نام و نشان مانده است.

از وحید اکبر با سعه اطلاعات و تبخّر در معارف اسلامی و مقام شامخ روحانی تا آنجا که دسترسی میسر شده فقط استدلالیه ای در اثبات امر بدیع باقی مانده است که متأسفانه کمیاب و نادر است. همچنین پاره ای خطب و آثار متفرقه که به دو نمونه آن در ظهور الحقّ استشهاد شده است به همین جهت سبک و روش نگارش و استدلال این دانشمند جلیل چندان روشن نیست.

اخیراً مجموعه ای از آثار حضرت ربّ اعلی به دست آمد که با توجه به مقدمه آن که به انشاء وحید اکبر و عیناً در ظهور الحقّ نیز نقل شده محتملاً جمع آوری و تدوین این شخص بزرگ است. مجموعه مذکور حاوی آثار نازله در اصفهان و به خطّ نسخ زیبائی کتابت شده است. کاتب نسخه نامبرده چنین در آخر کتاب از خود یاد می کند "کتبه اقل الطلاب غلامرضا المتخلّص به حیران". در آخر نسخه هیچ گونه رقم تاریخی به چشم نمی خورد و از بعضی قرائن چنین به نظر می رسد که این نسخه از نسخه اصل دیگری استنساخ شده است. اساس این قرائن مقدمه کتاب است که بالخصوص در این مقاله بحث راجع به آن است.

ظاهراً کاتب نسخه مذکور مستقیماً کتاب را برای شخصی بنام "سید یحیی الموسوی ( احتمالاً مقصود شخص جناب وحید است )" استنساخ نموده و این ظن با مهری به سجع "یحیی الموسوی" در ظهر صفحه اول مجموعه فوق الذکر تأیید می شود ولی محتملاً از قرائن چنین بر می آید که هدف صاحب کتاب و کاتب هر دو استنساخ و تملک مجموعه ای از آثار حضرت نقطه اولی بوده بدون اینکه به جمع آوری و اثر تدوینی جناب وحید توجه خاصی مبذول دارند. در حقیقت نیز در همین قسمتی از این مجموعه نفیس اشاره مشخصی به نسخه اصل و یا قرینه ای از اینکه این نسخه استنساخی است دیده نمی شود.

مقدمه نامبرده مصدر به یکی از آثار نازله از قلم حضرت نقطه جل ذکره است که در تفسیر آیات "ق و القرآن المجید بل عجیبا ان جائهم منذر منهم فقال الکافرون هذا شیء عجیب" نازل شده و عنوان آن به "خطبه جلیله" نامیده شده است.

پس از تفسیر نامبرده نخست جناب وحید به کمک ارقام عددی اسم خود را به حساب ابجد منظور داشته و خویشتن را معرفی کرده اند. اگرچه این ارقام فقط معرف اسم یحیی است (۱۰، ۸، ۱۰ = ۲۸) ولی از قرائن و خصوصاً به اتکاء اینکه جناب فاضل مازندرانی این خطابه را به ایشان منسوب داشته اند می توان در صحت این تشخیص که خطاب نامبرده از جناب وحید است مطمئن بود. تاریخ تألیف این خطاب و جمع آوری این مجموعه که آثار نازله در اصفهان است و این مطلب از متن این مقدمه مستفاد تواند شد بعد از شروع ماه صفر سال ۱۲۶۳ قمری است که مقارن با اواخر ایام قیامت حضرت باب اعظم در اصفهان است.

تنظیم این مجموعه در طهران (ارض طاء) انجام یافته است و جناب وحید اکبر در آن تاریخ حسب امر مبارک مأمور طهران بوده است. حضرت نقطه در اواخر تابستان ۱۲۶۲ (شوال، سپتمبر ۱۸۴۶) به اصفهان حرکت فرمودند و تا اواخر ربیع الاول ۱۲۶۳ مدتی قریب به شش ماه در آن شهر توقف فرمودند و در این مدت قلیل آثار فراوان از قلم مبارکشان عزّ نزول یافت.

مقدمه نامبرده از دو صفحه که هر صفحه شامل نوزده سطر است تجاوز نمی نماید. ابتداء جناب وحید پس از معرفی خود اشاره به این مطلب نموده که بیان مبارک را

مقدمه این خطاب و تذکری برای مؤمنین قرار داده است و ضمناً آنان را به حقیقت امر الهی و یادآوری القاب و اسماء متعالیه وارده در قرآن متذکر داشته و حضرت نقطه را به اسماء مبارکه و مقامات مقدسه روحانیه ستوده است و بالاخره آیات سوره "والشمس" را به ظهور و سطوع شمس حقیقت تأویل نموده است. سپس از ورود به طهران به امر مبارک یاد کرده و محتجبین از شناسائی مظهر معبود را به مصادیق آیات قهریه قرآنیه تأویل فرموده و از احزان و آلام دوری دوستان و برادران روحانی و مصاحبت ناهمجنسان اظهار شکوه و شکایت نموده و در ضمن اشعاری چند اشتیاق فراوان خود را به زیارت محبوب حقیقی بیان داشته است. بالاخره در آخر این مقال چون سبیل وصول را ممنوع دیده به جمع آثار مبارکه پرداخته و بدین وسیله خاطر حزین و قلب اندوهگین را تسکینی خواسته است. کلیه این مقدمه عربی است. از این مقدمه بعضی نکات تاریخی می توان مستفاد داشت:

نخست آنکه جناب وحید در اوائل سنه ۱۲۶۲ هجری حسب الامر مبارک در طهران ساکن و به امر تبلیغ مأمور بوده اند.

دوم آنکه تأویل آیات اولیه سوره والشمس به ظهور جدید، مبین عرفان کامل و شخصیت و اصل حضرت وحید اکبر است چه که امر الهی را نیز به "نداء منادی" و "صیحه حق" و "میزان" و "صراط" و "طور" و "کتاب مسطور" و "بیت معمور" تعبیر فرموده است.

از حضرت ربّ اعلی باسما عالیه "السید العلی، النور البهی، الکوکب الدرّی" و اسماء متعالیه دیگر نام برده و شیراز را به علت آنکه امر از آنجا ظاهر شده به نام "بلد المقام" نامیده است. البته نباید فراموش کرد که بسیاری از این اصطلاحات مأخوذ از آثار حضرت نقطه است. معاندین و محتجبین را نیز به "اصحاب اخدود" که در سلاسل و اغلال و قیودند و شانی و مقامی جز حدود و مراتب نفسانیه ای که بر آن دل بسته اند ندارند تشبیه فرموده است.

سوم آنکه به نظر می رسد ابتدای نزول آیات مبارکه در اصفهان در ایام ذیقعدة الحرام ۱۲۶۲ بوده است.

مجموعه مذکور با این مقدمات فقط حاوی آثار مبارکه نازل در اصفهان و از این جهت که تعیین قطعی محل نزول بعضی از توابع مبارکه را میسر می سازد حائز اهمیت مخصوصی است و اینک خلاصه ای از مندرجات آن ذکر می شود:

۱- شرح سورة والعصر (تفسیر سورة والعصر).  
۲- رسالة فی النبوة الخاصه بالعقل اللامع (رساله فی اثبات النبوة الخاصه بالعقل اللامع).

۳- فذ لكة فی بیان الاعتقاد علی ما هو سبیل الرشاد و الارشاد. بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي يهدى من يشاء ويضل من يشاء و اليه كل الخلق يرجعون.  
۴- جواب سؤال حضرت الوالی (والی الاحباب).

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اللهم من فی السموات و الارض حکمة لئلا يحتجب احد عن ظهور نور طلعتہ. در معنی حدیث مرویه از حضرت علی علیه بهاء الله و سلامه "علمنی اخي رسول الله علم ما كان و علمته علم ما يكون".  
۵- جواب لسؤال الميرزا سعيد الاردستاني.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ابدع فی کینونیات الخلق آیات ظهور قدرته. در بیان جواب بسیط الحقیقه، حدوث و قدم، الواحد لا یصدر منه الا الواحد.

۶- جواب لسؤال الميرزا محمد علی المذهب  
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ابدع كل ذرات الموجودات بامرہ لا من شئ. معنی بیان امام علیه السلام در دعای صبح "یا من دلّ علی ذاته بذاته".  
۷- رسالة اخرى

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ابدع ما فی السموات و الارض بامرہ ثم الذين آمنوا بالله و آیاتہ فاولئك هم الی الله يحشرون. بیان معنی حدیث مرویه از حضرت رضا علیه بهاء الله و سلامه "ما من فعل یفعل العبد من خیر او شر الا و لندّ فيه قضاء".

۸- رساله اخرى

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ابدع المشية قبل كل شئى لظهور قيوميته فى ملكوت الامر والخلق. در قبول تقاضاى ملاً على تبريزى وانزال اثرى بر طرز "اللوامع الحسينيه" اثر جناب سيد كاظم رشتى.

۹- جواب لسؤال الجناب المستطاب الميرزا حسن وقايع نكار. بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ابدع ما فى السموات والارض بامرہ و اقام الكل بحكمه. در جواب بعضى مطالب و مسائل از جمله معنى آية مباركة "ونحن اقرب اليك من جبل الوريد" و معنى "كفوا احد".

۱۰- جواب سؤال از استفهامات قرآن. بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ابدع جوهريات ذوات اهل الانشاء لا من شئى بامرہ.

۱۱- جواب لسؤال الجناب المستطاب الميرزا حسن النورى. بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي تجلى للممكنات بظهور المشية لها بها. در بيان "ان جسد النبى صلى الله عليه و اله كيف يمكن فى زمان واحد و مكان واحد بان يحضر فى جميع اصقاع الوجود".

۱۲- خطبة انشاها فى بلد الصاد (اصفهان).

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي شهد لذاته بذاته بانه لا اله الا هو الحق فى ازل الازال.

۱۳- رسالة فى تشخيص الغناء و حكمها.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي تقدرس بقدرس قيوميته عن نعت الجوهريات و ما تشابهها.

اينك قبل از ختم مقال با استشهاد به قسمتى از مقدمه نامبرده مطلب را به پايان مى برىم و اميد است مطالب و مآخذ ديگرى نيز كه در تكميل و تصحيح اين اوراق مفيد افتد به دست آيد.

"و بعد يقول العبد الراجى بالحى القيوم و الداعى يا دائم يا ديموم هذه خطبة جلييلة من المولى الموتمن الجليل و العبد الممتحن الخليل القائل للقول السديد و الدال على الامر الرشيد فى ق و القرآن المجيد بل عجبوا ان جائهم منذر منهم فقال الكافرون هذا شئى عجيب جعلتها مقدمة لهذا الخطاب و تذكرة لاولى الالباب من

اهل المبدء والمآب ممن كان دعواه الحمد لله الذى انزل على عبده الكتاب ...  
فيا ايها الاخوان من الحاضر والبادى مقامكم ومكانكم انصتوا واستمعوا الصيحة  
بالحق ونداء المنادى فهذا هو الميزان والصراط والطور والكتاب المسطور و  
البيت المعمور فان السيد العلى والتور البهى والكوكب الدرى برز من البلد المقام و  
استقر على ارض الصاد وطلعت الشمس من برجها وقرت على نقطة الزوال و  
غشب ضياءها جملة الآفاق وظهر تأويل قول الله سبحانه وتعالى بسم الله الرحمن  
الرحيم والشمس وضحيها والقمر اذا تليها والنهار اذا جليها الى تمامها ولا يخاف  
عقبها فامرني بالحضور فى ارض الطاء فلما نزلت بامر مولاي عليها فى اول شهر  
الثانى من السنة الثالث بعد غرس وحضرت عند اهلها من اصحاب الاخدود فى  
السلاسل والاعلال والقيود ... قد غلبنى الاحزان وتركنى الاخوان ... وارى نفسى  
مفارقا من جسمى واتمنى الرحيل الى سبيله والتوصل الى مقيله ... فلما علمت ان  
السبيل مقطوع والدليل ممنوع اشتغلت بذكر مقاماته وجمع خطاباته التى برزت فى  
اول مستقر من الهجرة وهو الشهر الحرام ذى القعدة من السنه المذكوره ... شرح  
سورة والعصر ثم رساله فى النبوة الخاصه بالعقل اللامع ثم اجوية لمسائل شتى من  
السائلين الواقفين حول الباب مستعينا بالله انه هو الولي فى المبدء والمآب وهو  
حسبى نعم المولى ونعم النصير".

## دلایل سبعة

دلایل سبعة از آثار نازله در ماکوست و این مطلب در متن رساله در دو موضع به صراحت بیان شده است. از جمله "حال نظر کن آن لقا را که کل از برای آن خلق شده حظ آن لقا را جبل ماکو بر می دارد" و با توجه به ایام نه ماهه اقامت آن هیکل انور (شعبان ۱۲۶۳ - جمادی الاولی ۱۲۶۴) در ماکو و نیز نزول کتاب مستطاب بیان توان مستفاد داشت که این دو اثر مبارک با اندک تقدّم در نزول دلایل سبعة مقارن یکدیگر بوده.

در خصوص مخاطب این اثر مبارک نخست باید متذکر بود که هیچ یک از متقدمین و مورّخین در این باره ذکری نکرده اند و در تواریخ و مدارک موجوده اشاره یا تصریحی موجود نیست و اگر چه بعضی قرائن در خاتمه کتاب متضمّن تلقین این مطلب است که شخص معلومی تقاضای صدور چنین استدلالیه ای نموده اما امارات دیگری در متن زیارت می شود که خواننده را بر آن می دارد که چنین تصوّر نماید این اثر بالاستقلال به منظور هدایت و تبلیغ عموم و به لحن و اسلوب بدیع و سهل و جامع نازل شده است که به صورت جواب سئوال بیان شده یکی در خصوص "اول دین و احکام آن" و دیگر درباره "ذکر" به مفهوم ادعیه و اگر چه این دو مورد سئوال اند سئوال مقدّر توانند بود زیرا از امّهات مطالب و اساس مسائل اصول و فروع اسلامی است. اما در خصوص استنباط دوّم نخست باید متذکر بود که رساله دلایل سبعة به دو قسم منقسم است. قسمت عربی که کلاً در حجّیت آیات و استدالات کلی و اصولی است و قسمت فارسی که در تبیین و تشریح همان اساس مطالب و متضمّن مباحث و مسائل اختصاصی و استشهادی و نقلی نیز می باشد که عموم افکار و مشارب را بکار آید و یقین افزاید و همچنان که در متن قسمت فارسی مصرّح است نظر به ضعف عباد به استدلال به احادیث و اخبار توجه فرموده اند و در آن خصوص چنین می فرمایند "کلّ این ادکار اقتراناتی است ملکیه از برای سکون تو و الاّ یک آیه از کتاب اعظمتراست عند اللّه از هر دلیلی و این دلایل" و در متن قسمت عربی که اساس کار و خلاصه و جوهر حقایق



مندرج در این کتاب است اشاره ای به سؤال یا تقاضا نیست و در ابتدای قسمت فارسی نیز که این عبارت مذکور "بعد لوح مسطور را مشاهده نموده" محتملاً اشاره به همان قسمت عربی است و اما هر جا در متن فارسی بحث و استدلالی شده سؤال صریحی را مستفاد نمی دارد بلکه بصورت شواهد و مطالبی است که احتمالاً مطرح تواند بود و اینکه احتمالات مختلف و شقوق متنوع بیان در هر موردی مطرح شده خود شاهد دیگری است که این مطلب مسائل مقدّر است نه سئوالات مقرر. همچنین بعضی موارد از قبیل "ترا وصیت می کنم در بیان که در نزد هر ظهوری به دلیل آن ظهور در مقام احتجاج برآئی نه به غیر آن" که خطاب عمومی به اهل بیان محسوب نه مخاطب مخصوص:

"و حال نظر کن که علمای نصاری عالم شدند از برای آنکه اّمّت عیسی را نجات دهند ... خلق را ممنوع نمودند از ایمان و هدایت حال باز برو عالم شو، کلّ اّمّت عیسی اطاعت علمای خود می نمودند از برای آنکه نجات یابند در روز قیامت و حال آنکه همین اتباع ایشان را داخل در نار نمود در یوم ظهور رسول اللّه ... حال برو متّبع عالم شو، نه و اللّه نه عالم شو و نه متّبع به غیر بصیرت که هر دو هالکند در یوم قیامت" که مطلب متضمّن تعمیم و شمول بر کلیه افرادی است که در هنگام زیارت این اثر مخاطب آند.

و بالاخره "زیرا که خودت یکی هستی از تلامذه مرفوع سیّد رفع اللّه درجته ... و اگر از غیر اصحاب او هستی" که اشاره به شاگردی جناب سیّد کاظم نه از جهت اساس مطلب است چنانکه بلافاصله ذکر دیگران و غیر اصحاب معظم له شده بلکه از جهت تفخیم مقام آن بزرگ مرد روحانی است و موارد مشابه دیگر نیز گر چه صراحت بر آشنائی دارند بر همین قیاس تواند بود از جمله "تو خود اول مؤمن را می شناسی که اکثر از علمای شیخیه و سیدیه بل طوایف دیگر مقرر بر فضل و علم او بودند" و "آنچه خود مکرر از مرفوع سیّد شنیدی بین است که مکرر می فرمود که نمی خواهید که من بروم و حقّ ظاهر گردد" که از جهت تداول و تواتر موضوع تواند بود با این همه قصد آن نیست که یکی از این دو احتمال بر دیگری قطعاً اختیار شود چه که معلومات حاضره ما در این باره نارسا است. در موردی مخاطب رساله

دلایل سبعة را ملاً محمّد تقی هروی معرفی کرده اند که با قرب احتمال اشتباه است.

راجع به زمان قطعی صدور این رساله هیچ گونه اشاره و دلیلی وجود ندارد و اگر چه دلایل سبعة و بیان هر دو در ماکو نازل شده اند از بعضی قرائن چنین بنظر می رسد که نشر دلایل سبعة تقدّم زمانی دارد زیرا سیاق مطالب و تعالیم در این رساله بر مبنای اصول اسلامی است. ظهور حضرتش ظهور قائم موعود منتظر و قیام قیامت است و اگر چه ظهور جدید است که بشارتش در احادیث اسلامی داده شده اما به نظر مردم مکمل دوره اسلام و مصلح اصول و احکام اسلامی است و از شرع جدید و استقلال اصول و احکام که منصوص و مصرّح کتاب مستطاب بیان است در دلایل سبعة جز به اشاره و کنایه ذکری نیست. این نکات همه یادآور این حقیقت است که حضرت نقطه چگونگی به حکمت الهی متدرّجاً خلق را آماده و مستعد ایام آتیه و ظهور جدید فرموده بودند ضمناً از اصطلاحات جدید و حقائق مسائل روحانی و معانی متشابهات کتب مقدّسه که اساس مطالب بیان است در آن فقط اشارات غیر صریحی موجود است. در ضمن کتاب دلایل سبعة چند مورد ذکر کتاب بیان شده است که با توجه به اینکه اصطلاح بیان به اعتبار کلی بر همه آثار حضرت نقطه اطلاق می شود انحصار آن به کتاب بیان به طور اخصّ نخواهد بود مضافاً اینکه بحث در تقدّم انتشار دلایل سبعة است نه آنکه کتاب مستطاب بیان هنوز نازل و تدوین نشده باشد.

رساله دلایل سبعة را از جهتی به کتاب مستطاب بیان به علت آنکه متضمن قسمت عربی و شرح و تفصیل فارسی است از لحاظ صورت تدوین و تبیین می توان تشبیه نمود و از جهت دیگر به کتاب مبارک ایقان مشابهت دارد زیرا اصول استدلال در این دو اثر منیع احتجاج به آیات و خصوصیات ظهورات و مظاهر الهی است و در تلو این مقاله به بعضی از آن اشاره خواهد شد.

اگر این مقدمه که مخاطب این اثر مبارک کلیه نفوس اند یعنی این استدلالیه ناظر به عموم بوده پذیرفته شود نمودار جامع و گویائی از وضع فکری و تنوع ذوقی مردم

آن عصر با تشنه اعتقادی مسلمانان خواهد بود زیرا در آن از اوج اساس اثبات حقایق دینی بر مبنای حجیت کلمه الله و اصالت اراده الهیه تا حدّ عادی دلایل معموله از قبیل مقارنه اسماء و تَفَال و علم حروف مذکور آمده تا به مقامی که مکرر هیکل اطهر نقطه اولی به مطالبی از این قبیل که "اینها از برای سکون قلب تست و الّا حجّت چگونه مستدل گردد به تصدیق شیعیان خود مثل این است که شمس در سماء مستدل شود به شمس در مرآت بر حقیقت خود ولی چون غرض نجات کُلّ است دلیل را تنزل می دهد لعلّ یکی متذکر شود" اشاره فرموده اند.

دلایل سبعة عربی مشتمل بر خطبه ای است و متنی درباره حجیت و دلیلیت آیات همان مطالبی که در قسمت فارسی نیز مفصل و مشروح ذکر شده است خطبه مذکور در تفرید ذات الهی و متضمن اشتقاقات مختلفه از صفت فرد است و به خوبی مستفاد توان داشت که مقصود تفرید ذات الهی در مظهر ظهور اوست و تأکید و ابرام در فردانیت او به تکرار نزول آیات و اشتقاقات متکثره مکرره و شاید تلقین این مطلب اصلی که در ظهور مبارک مقام آن حضرت را متفرد از اشباه و منفرد از امثال بشناسند و رتبه بابیت مدینه الهیه را حتّی همانند مرتبه باین متقدمین نورین نیرین ندانند.

دلایل سبعة مذکور در متن عربی رساله چنین است (کلیه دلایل در اصالت و عمومیت و کفایت آیات است).

۱- "غیر الله قادر نیست بر انزال آیه ای". این بیان مبارک که در دلایل سبعة فارسی مذکور و تبیین و توضیح مطالب اولین قسمت ادله سبعة عربی است و در این خصوص چنین اشاره فرموده که چون در دوره هزار و دویست و هفتاد سال اسلام احدی باتیان آیه ای که در مقام مقابله با قرآن برآید اقدام نتوانست کرد این مطلب از قدرت بشری بیرون است و همین نزول آیات و آثار بیانیه مسلمین را کافی است که به مظهریت حضرت نقطه یقین کنند و نزول آیات بنا به تصریح قرآن مجید از غیر مظهر الهی محال است و این فضل الهی بوده که ابواب احتجاج را بر بندگان بسته است زیرا "شبهه نیست که تو پیغمبر را ندیده و معجزه غیر از قرآن نمی بینی ... اگر بر بصیرت شده چه فرقت است ما بین وقتی که قرآن را دیدی و یقین به عجز کُلّ

نمودی و متدین شدی به دین رسول الله یا وقتی که بیان را نظر نمودی و متیقن نشدی ... همین قسم که آیه ای از بیان دیدی به همان حجّت که متدین به دین فرقان شده ای بر تو هست که مؤمن به آن آیات شوی" و سپس به این آیه اتمام حجّت می فرماید که "و هیچ رسولی را خداوند نفرستاده که کتبی از قبل او نشر کند به نفسه حجّت باشد و این مخصوص است به نقطه بیان که اگر کتابی به شأن آیات به یکی از مؤمنین به فرقان نویسد یا غیر آن حجّت به نفس کتاب تام و کامل می گردد به مشاهده یک آیه از آیات آن" زیرا حجّت اسلام و حجّیت قرآن نیز آیات بوده و اهل اسلام با آن مانوس بوده و تربیت یافته اند.

۲- "خداوند در فرقان بر حقیقت رسول الله به غیر از آیات استدلال به چیز دیگر فرموده" این بیان در ضمن دلایل فارسی مذکور و متضمن آن است که اکبر از آیات دلیلی در اسلام نبوده و اگر این معجزاتی که الآن در کتب نقل می کنند هر گاه در نزد خداوند شأنی از برای آنها می بود استدلال بر حقیقت رسول الله بر آنها می فرمود و اگر جائی هم ذکر فرموده قصد الهی استدلال نبوده است.

۳- "اگر آیات قرآنی اعظم از آیات کلّ انبیاء نبوده چگونه به این نسخ شده کتب آنها" که ناظر به تکامل و تقدّم ادیان در ظهورات بعد و تلویحاً نسخ قرآن به آیات بیان است و در اول استدلال دلائل سبعة فارسی مذکور و در بیان باب دوازدهم از واحد چهارم نیز چنین نازل " ... مثل امرالله مثل شمس است اگر مالا نهاییه طالع شود یک شمس زیاده نیست و کلّ به او قائم هستند این است که در هر ظهور بعدی ظهور الله اشرف است در حقّ مظهر به شأنی که ظاهر است که کلّ ظهورات قبل از برای رسول الله (ص) خلق شده و کلّ ظهورات و آن ظهور از برای قائم آل محمد (ص) خلق شده و کلّ ظهورات و ظهور قائم آل محمد (ص) از برای من یظهره الله خلق شده".

۴- "نفس فرقان بنفسه کفایت می کند از کلّ معجزات دیگر" و این دلیل ناظر بر حجّیت آیات و کفایت کتاب برای اهل فرقان است و به این آیه نازل در سوره عنکبوت "اولم یکفهم انا انزلنا الیک الكتاب" استشهاد فرموده اند.

۵- "به دلیل عقل با تو تکلم می نمایم ... پیغمبری که ندیده ای معجزه ای که ندیده ای اگر لا عن شعور شدی چرا شدی و اگر به حجیت فرقان شدی ... یا اینکه به محض حب فطرت نزد استماع ذکر الله خاضع و خاشع شدی که یکی از علائم اکبر حب و عرفان است که حجّت تو متقن بوده و هست همین قسم که در قبل می گوئی به نفس خود در بیان هم بگو به نفس خود".

مقصود از دلیل عقلی در این مقام جاذبه فطری و انجذاب قلبی و روحانی است که در سرشت انسانی موجود و ناظر به حدیث "کل مولود یولد علی الفطره" یعنی فطرت شناسائی و عرفان آیات الهی است که در نهاد بشر به ودیعه است و باعث جذب و شوق افراد می شود همچنانکه ظهورات شاهد این تأثیر و کشش است.

۶- بدعیّت آیات در این باره چنین می فرمایند "تصوّر نکنی که این امری است سهل که این خلقی است اعجب از خلق سموات و ارض و ما بینهما نظر کن حروف هجائیه را که کلّ خلق به آن تکلم می نمایند خداوند عزّ و جلّ او را به شأنی از نفس امّی ظاهر فرموده که کلّ ما علی الارض از اتیان به مثل او بر فطرت عاجز می گردند و این نیست الاّ صرف ظهور قدرت و محض بروز عظمت" که دلیل بر خلق جدید از آیات تکوینیّه است و ناظر به کیفیت حقائق و تعالیمی است که به کیفیت ظاهره نافذ مؤثره آن اشارت فرموده اند.

۷- دلیل تقریر "بعد از آن که نفسی نسبت داد خود را به آن که من از قبل او حجّتم و اظهار بیّنه نموده و او جلّ و عزّ در مقام ابطال او کسی را ظاهر نفرمود دلیل است بر آنکه من عند الله بوده است ... مثلاً رسول خدا (ص) اثبات نبوت خود را خواست که به آیات الله فرماید. اگر مرد میدانی تو هم در مقام اظهار، اظهار آیه کن و الاّ به شئون دیگر که او با تو در مقام استدلال نیست ... آخر پشیمانی می آورد زیرا که آن حجّت می ماند و آنکه در مقام تقابل برآمده به غیر آن حجّت چونکه از شأن خلق است و کلّ از آن عاجز نمی شوند فانی می شود". در همین مقام حضرت نقطه اولی اشاره می فرمایند که در دو شبانه روز معادل قرآن آیات از قلم مبارک نازل می شود و به این مطلب (در باب دهم از واحد چهارم کتاب مستطاب بیان) و نزول هزار بیت در مدّت پنج ساعت (باب اول از واحد دوم کتاب

بیان) در موارد متعدده از آثار مبارکه اشاره و آن را دلیل نزول الهامی و فطری آیات بر قلب انورشان مذکور فرموده اند.

سیاق استدلال در رساله دلایل سبعة فارسی با این مطلب آغاز می شود که "خداوند لم یزل با استقلال استجلال ذات مقدس خود بوده ... مقدس بوده از کل اسماء و منزّه بوده از کل امثال ... اجل از آن است که معروف به غیر گردد و از برای خلق او اولی نبوده و آخری نخواهد بود که تعطیل در فیض لازم آید. به عدد آنچه ممکن است در امکان از عدد، خلق رسل و انزال کتب فرموده و خواهد فرمود" در جریان مطالب رساله دلایل سبعة ذکر مشیة اولیه، وحدت انبیاء، استمرار فیض الهی، حجّت قاطعه یعنی کتاب الله و آیات مذکور اساس دلیلیت آیات چنانکه اشاره شد به هفت دلیل بیان شده و معجزات اقتراحیه بی ارزش و اعتبار شمرده شده است میزان و حجّت را باید حقّ جلّ جلاله تعیین فرماید نه آنکه خلایق به هوای خود به دلیلی متمسک شوند. در دوره فرقان حجّت کتاب الله و آیات بوده که کسی در طی ۱۲۷۰ سال (از تاریخ اظهار امر علنی پیغمبر) اتیان به مثل نتوانست و بدین وسیله خداوند قوم را برای ظهور جدید تربیت فرمود و حجّت را در ظهور نقطه بیان آیات مقرر فرمود که اعظم حجج و براهین است. فضل الهی را که چه قدر کامل بوده بر کلّ اهل فرقان که کلّ ابواب شبهات را خداوند عزّ و جلّ برایشان سدّ فرموده که در حین مشاهده آیات به دین خود خطور من عند غیر الله نمایند ... فضل الهی در حقّ مؤمنین به قرآن به غایت کمال بوده که اگر احدی تدبّر در حجّت فرقان می نمود خطور دون ایمان در نزد ظهور یک آیه از آیات بیان نمی نمود" الخ و "خداوند آن حضرت را ظاهر فرموده به حجّتی که رسول الله را به آن ظاهر فرموده که احدی از مؤمنین به فرقان نتواند شبهه در حقیقت او نماید" و ایمان واقعی شناسائی و اطاعت اوست "چونکه او مرآت الله است و در او دیده نمی شود الاّ الله این است که کلّ لله می شود اگر خالصاً از برای او باشد" و بدان که کلّ از برای لقاء الله خلق شده اند و مراد لقاء ذات ازل نیست زیرا که آن ممتنع بوده در حقّ خلق بلکه مراد لقاء مظهر حقیقت است".

"و اطاعت خداوند در این عالم ظاهر نمی شود الا به اطاعت مظهر نفس او" و بدان که اول هر ظهوری دین الله کلمه لا اله الا الله بوده و بعد از اثبات این کلمه ذکر ظاهر در ظهور بوده مثل آنکه ... در یوم محمد رسول الله (ص) رسول الله بوده و منبعد را هم الى آخر الذی لا آخر له مشاهده کن."

و دلیل و حجّت برید اوست "بر عبد است که آنچه را که خدا حجّت قرار می دهد بر او مستدل شود نه آنچه دلبخواه او باشد" و بیان معنی قیامت که به ظهور جدید بر پاست "الغرض یوم قیامت است ... و کلّ آیاتی که در قرآن نازل شده در ذکر یوم قیامت به عین بصیرت مشاهده کن و اهل جنت را در جنت بین که آن عرفان به حقّ است و اهل نار را در نار که آن احتیاج از حقّ است" و شرط وصول و ایمان عباد "اول چیزی که می خواهد این مرتبه عصمت است ... مادامی که شمس مشرق است هر کس که اجابت کند مقبول می شود" و ضعف خلق "نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حقّ مسلمین و اسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد مقامی که اول خلق است و مظهر ظهور ائی انا الله چگونه خود را به اسم بابیت قائم آل محمد (ص) ظاهر فرمود و به احکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید" و "هنوز چون نظرت به کلمات قبل اهل بیت است در احادیث مطابقه نظر نموده و حال آنکه صاحب حجّت آیات سزاوار نیست مستدلّ شود به احادیث قبل زیرا که رجوع صاحبان احادیث به قول او خلق شد ولی چون غرض نجات کلّ است دلیل را تنزل می دهد لعل یکی متذکر شود."

در دلایل سبعة وقایع ادوار قبل بعنوان شاهد مثال بیان شده و از انتظارات امم قبل در دوره حضرت کلیم و روح و پیغمبر اکرم تطبیق و تشبیه شده است و اینکه هر ملتّی "در هر دینی که متولّد شده است به همان متدین است و عقاید موروث بدون تحقیق و تحرّی است و اضطهاد و حبس و شهادت" دلیل بر غیر حجّیت نمی شود زکریا قصه او را شنیده ای از نبیین و سید الشهداء از وصیین و حال آنکه هر دو حجّت بودند و تردید و شکّ غیر معنی است اینکه می گوئی ما بین خود و خدا از برای من یقین حاصل نمی شود و الا مؤمن می بودم بدان که ما بین خود و خدائی

که می گوئی محض وهم است" و این تصوّر موهوم در کلیّه امم قبل موجود و آنان را از شناسائی حقیقت محروم داشته است و اکنون نیز همان است که مردم را از ایمان به آن حضرت محروم نموده است "این همان خلقند که در حقّ مثل رسول اللّه (ص) که لا مثل بوده و هست گفتند آنّه لمجنون و اگر می گویند ما آنها نیستیم عمل آنها دلیل بر کذب قول آنهاست" و "گمان نکنی که آنها ما بین خود و خدا بی دینی می نمودند بلکه این را از دین خود می دانستند و الا هیچ نفسی نمی خواهد که ما بین خود و خدا خلاف حقّ عمل نماید ولی همین قسم است که می بینی و این قدر تعقل نمی کند این شخص عالم که موسی در دو هزار و دویست و هفتاد سال قبل ادعای نبوت را که نمود و اظهار بیّنه به عصا نمود طرف مقابل هم این قدر شعور و ادراک داشت که بگوید من مثل تو بیّنه می آورم چنانکه قرآن به آن ناطق است و جاؤا بسحر عظیم ولی شعور این شخص عالم که هفتاد سال است که زحمت در اجتهاد خود کشیده به قدر درک آن نیست عند اللّه و عند اولی العلم و حال آنکه نزد خودش متقی تر از خودش نمی داند ولی امر بر نفس انسانی این قسم مشتبه می شود که عند اللّه مقام آن از اوّل ادنی ترمی شود و خود ملتفت نمی شود و اینکه می گویم به دلیل و برهان ذکر نمودم و الا اگر به عدل الهی باشد کجا این نوع بیان توان نمود کسی که بر مسجود خود حکم کند آیا چه سزاوار است بین چقدر زیارت جامعه خواندند من عرفکم فقد عرف اللّه و یکی به هم نرسید که عمل نماید و کلّ جزو هوا شد عمل در وقتی ثمر دارد که به موقع شود و در وقتی که سیّد الشهداء (ع) طلب آب می نمود سزاوار بود ابلاغ ماء به آن و الا سالی کرور کرور در ذکر و تعزیه او صرف نمودند تلذذی است از برای صارفین اگر چه اجر دارد به قدر ارتقاء ذکری که می شود و الا آن نفس مقدّس با عطش عروج فرمود به سوی حیّ لم یزل حال انسان عمل را باید در موقع خود کند تا آنکه نفع بخشد او را امروز که یوم نصرت حقّ است و به محض اقبال آیات در شأن ایشان نازل می شود اقبال نمی کنند و نصرت نمی کنند ولی بعد از آنکه دین مرتفع می شود همه منم منم می نمایند و تمنّای نصرت حقّ می کنند و شب و روز تضرّع می کنند نظر نموده در صدر اسلام که چه قدر رسول خدا (ص) طلب تنصّر از خلق نموده و بعد از هزار و



دویست و هفتاد سال دیدی ارتفاع اسلام را که تو یکی از بندگان او هستی عارت می آید در دینت که طلب تنصّر از دیگری کنی کسی ملتفت نمی شود به تقوایت تا چگونه طلب تنصّر از تو کند ببین کرور کرور مثل تو در زاویه های مدارس افتاده ولی در اول ظهور مظهر حیّ لایموت خود ندا فرمود اجیبوا لمضطرّ و کسی نبود که جواب گوید تا چگونه نصرت کند و اگر کسی جواب می گفت چگونه مقرر او در مثل این مقام می شد حال قدر این ایام را دانسته و نصرتی که خرج می رود به موقع خرج نمود و الا من بعد کرور کرور می آیند که تمنای نصرت می کنند و ثمری ندارد و به یک دلیل از کلّ این ادلّاء بر نفس متصّف ثابت می گردد و بدان که هر امتی از دوشقّ بیرون نیستند در ظهور حقّ یا آنکه بعد از تعرّف حقّ و حجّت آن نمی خواهند که ایمان آورند مثل آنکه خداوند در حقّ آنها فرموده در سورة انعام و ان یروا کلّ آیه لم یؤمنوا بها و در مقام دیگر فرمود و جحدوا بها و استقینتها انفسهم ظلما" و بعضی هستند که به مجرد استماع دلیل و برهان ایمان می آورند و یقین می کنند و آنها هستند که کینونیات آنها مرآت اسماء حقّ بوده و ظواهر آنها ادلّاء شمس حقیقت هست در هر ظهور هر امتی در دین خود حول آنها طائفند و آنها اعزّند عند اللّٰه از هر شئی و بعضی هستند که بعد از استماع دلیل و برهان موقّق نمی شوند و راجع می گردند به صف اول پس منحصر شد بدو مرتبه نفی و اثبات اثبات به مجرد استماع دلیل و برهان ایمان می آورد و نفی به مجرد استماع دلیل و برهان ایمان نمی آورد اول نفسی است که لا اله می گوید به لسان کینونیتش اگر چه الا اللّٰه می گوید به لسان جسدش و ثانی ادلّاء اثباتند که به مجرد استماع آیات که اعظم دلیل است و اکبر برهان است موقن می شوند.

در تلو این رساله کبیر المعانی مفاهیم و مسائل زیادی مورد اشاره و تعلیم قرار گرفته نه اجتهاد و نه تقلید هیچ یک پسندیده نیست بلکه باید علم و بصیرت توأم شود "نه و اللّٰه نه عالم شو نه متّبع به غیر بصیرت که هر دو هالکنند در یوم قیامة" الخ. ایام ظهور را امتیاز مخصوص مقدر است "حال انسان عمل را باید در موقع خود کند تا آنکه نفع بخشد او را امروز که یوم نصرت حقّ است و به محض اقبال آیات در شأن ایشان نازل می شود اقبال نمی کنند و نصرت نمی کنند ولی بعد از آنکه

دین مرتفع شود همه منم منم می نمایند ... نظر نموده در صدر اسلام چقدر رسول  
 خدا (ص) طلب نصرت از خلق نمود". معانی حقیقی نعیم و جحیم عرفان و  
 احتجاب است: "اهل جنّت را در جنّت ... عرفان به حقّ ... و اهل نار را در نار که  
 آن احتجاب از حقّ است". و بیان معنی شیطان که هوای نفس و فهم و عرفان  
 تصوّری به غیر ما اراده اللّٰه است: "در ذکر شیطان که شنیده ای که ظلّ نفی در  
 مقابل ظلّ اثبات باشد ... که چگونه خواست اطفاء امر خدا نماید و حال آنکه از  
 برای خدا عابد و ساجد بود و لکن من حیث یحب لا من حیث یحبّه اللّٰه" و ذکر  
 اساس دین: "بدان که اوّل دین معرفه اللّٰه است و کمال معرفت توحید است و کمال  
 توحید نفی صفات است از ساحت عزّ قدس او و علوّ مجد او بدان که معرفه اللّٰه در  
 این عالم ظاهر نمی گردد الاّ به معرفت مظهر حقیقت "و توجیه علت جهاد در  
 اسلام: "خداوند امر فرموده رسول خود را به جهاد که به جبر و قهر آنهایی که ایمان  
 نمی آورند داخل در دین کنند که این فضلی است من اللّٰه در حقّ نفی که به جبر و  
 قهر حقّ داخل در جنّت شود" و در اهمیّت و قدرت اثر ایمان حقیقی ذیل بیان به  
 معنی "قل اللّٰه یکفنی کلّشی" "و کفایة اللّٰه را موهوم تصوّر نموده که آن ایمان  
 توست در هر ظهوری به مظهر آن ظهور که آن ایمان تو را کفایت می کند از کلّ ما  
 علی الارض و کلّ ما علی الارض تو را کفایت نمی کند از آن ایمان" و معنی  
 حقیقی فرج "بلکه فرج اینست که خداوند مبعوث فرماید نفسی را به حجّت که کلّ  
 از او عاجز گردند" و گرنه فرج غلبه ظاهره نیست و مقصود از طلوع از مغرب: "مراد  
 طلوع شمس حقیقت است از محلّ غروب خود ... مراد نه این طوری است که از  
 ظاهر فهمیده می شود چنانچه متدقّقین از علمای سابقین هم اشاره به این نموده  
 چنانچه مرفوع شیخ احمد ابن شیخ زین الدّین رفع اللّٰه درجته اشاره به آن نموده در  
 رساله ای که نوشته و سائر غرائب رجعت را هم مثل این تصوّر نموده". در خصوص  
 احادیث مخالف نیز سه نکته است. میزان صحّت قبول حجّت و مظهر الهی است  
 به استناد حدیث "نتکلم بکلام و یرید منه احدی و سبعین وجها" و توجّه به "لا یعلم  
 تأویله الاّ اللّٰه و الرّاسخون فی العلم". کلیه احادیث اصیل و قطعی الصدور نیست و

در مورد تعارض با کتاب اللّه بدون ارزش است. بدا همواره بوده است (رجوع به باب سوم از واحد چهارم بیان).

قسمتی از دلائل سبعة که در بیان حدیث کمیل است متضمّن تطبیق با ایّام حیات مبارک و قسمتی از آن نبوّات و اخبار آتیه است و سنوات ظهور را با درجات ظهور حقیقت مورد سؤال در حدیث کمیل که بشارت به وقایع ایّام ظهور است تطبیق فرموده اند. سنّه پنجم را با بیان "نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید انواره" تطبیق نموده اند و سنّه پنجم ظهور مطابق سنه ۱۲۶۴ است که هیکل مبارک در تبریز رسماً به مؤمنین به وسیله جناب عظیم و همچنین در مجلس ولیعهد اظهار مظهریّت و قائمیّت فرمودند و صدور دلائل سبعة قبل از این وقایع و در ایّام ماکو بوده است در حالی که مجلس تبریز و اظهار قائمیّت پس از آن دوره ماکو بوده است و متعاقباً درباره اهمیت آن ایّام در دلائل سبعة چنین نبوّتی مرقوم و مسطور "و نور مشرق از صبح ازل را خواهی دید اگر خود هارب نگردی و مضطرب نشوی" که همچنانکه تاریخ گواه است در آن زمان بعضی از نفوس ضعیفه مضطرب شده و متزلزل شدند و علیهذا مقصود از نور مشرق از صبح ازل رتبه حقیقی مظهریّت کامله و رسالت مستقله آن حضرت است که به نزول کتاب مستطاب بیان اظهار فرمودند: "تا اینکه در مرتبه خامس که می رسی ذکر نور می کند که آن سید الشهداء (ع) است زیرا که نور مقامی است مثل مصباح که خود را می سوزاند از برای استضاء دیگران زیرا که در نور هیچ جهت انیّت باقی نمی ماند چنانچه اگر زنده هستی خواهد دید انوار این ظهور را که خود به نفس از انیّت نفس خود می گذرد از برای اقامه توحید خداوند و اوامر و نواهی آن". که دالّ بر عظمت ظهور و فنای در اراده الهی و بالآخره متضمّن اشاره لطیفی به شهادت آن حضرت است و چنانکه از آثار دیگر حضرت نقطه نیز مستفاد می شود در بسیاری موارد وجود مبارک شخصیت حضرت سید الشهداء علیه بهاء اللّه و سلامه را به حضرتشان تشبیه و تمثیل فرموده اند.

مطلب دیگر که مربوط به سال اول ظهور و منطبق بر حدیث کمیل است در آنجا که می فرماید "کشف سبحات الجلال من غیر اشاره" متضمّن این اشاره نیز تواند بود

که امر حضرت نقطه به کتمان اسم در اوّل ظهور به این مفهوم بوده که مقام و رتبه حقیقی یعنی مظهریت حضرتش رسماً اعلام نشود تا هر کسی به مقتضای فهم خود در ظلّ اسم بابت به درک حقیقت نائل شود متدرّجاً دوره تکمیل یابد تا در آن هنگام حقیقت ظهور به طور کامل برای عموم ابراز شود و گرنه انتظارات صریح خواصّ شاگردان جناب سید کاظم و اشارات صریح ولی غیر مستقیم حضرت نقطه در احسن القصص و دیگر آثار مبارکه قطعاً مؤید این نظر است که برگزیدگان حروف حیّ از همان ابتداء مقام و دعوی آن حضرت را کاملاً دریافته بودند این بیان مبارک در دلائل سبعة مؤید موضوع است "ولی چونکه غرض نجات کلّ است دلائل را تنزیل می دهد لعلّ یکی متذکّر شود ... و چون حدّ این خلق را می دانستم از این جهت امر به کتمان اسم نموده بودم این همان خلقند که در حقّ مثل رسول اللّه (ص) که لا مثل بوده و هست گفتند انه لمجنون و اگر می گویند ما آنها نیستیم عمل آنها دلیل بر کذب قول آنهاست."

ذکر من یظهره اللّه موعود اعظم بیان مکرّر در رساله دلائل سبعة وارد از جمله قسمت عربی و در خطبه قسمت فارسی و در مبحث وحدت حقیقت انبیاء، امتحان اهل بیان در ظهور من یظهره اللّه، اشاره به علم کلشئی در نفس واحد که بعداً در لوح حروفات (کتاب هیاکل واحد بیان) از قلم مبارک در ایام چهریق صادر گردید و بعضی موارد دیگر که عموماً متضمّن تشبیه ایام من یظهره اللّه به دوره ظهور بیان و ذکر امتحانات و افتتانات مشابهی است که بیانیان را خواهد بود حضرت نقطه در رساله دلائل سبعة از شیخ و سید اعلی اللّه مقامها و شاگردان آنها تجلیل فرموده اند و مکرّر بشارات و اشارات معزی الیهما را مذکور فرموده از جمله "و آنچه خود مکرّر از مرفوع سید شنیدی بین است که مکرّر می فرمود که نمی خواهید که من بروم و حقّ ظاهر گردد و کلماتی هم که در سفر آخر از ایشان ظاهر شده". در حقّ مؤمنین متقدّمین این بیانات از قلم مبارک صادر "و حال آنکه اصحاب این ظهور را خداوند از اولوا الالباب از خلق قرار داده که احدی این را هم نتواند گفت (مقصود آیه انؤمن کما آمن السّفها نازل در قرآن از قول معرضین درباره مؤمنین است. این استدلال را در کتاب مستطاب ایقان نیز مذکور فرموده اند) و اگر بگوید آن وقت

مکابره حسّ خود نموده" و ذکر "اول مؤمن" (جناب ملاً حسین باب الباب) و "صاحب اسمی که اسم آن مطابق است با مظهر اسم ربّت" (جناب حجّت زنجانی) و بالاخره ذکر "اسم الله فرد متفرد وحید متوحّد" (جناب وحید) را فرموده اند و پس از استشهاد به بعضی اخبار و بشارات تاریخی ذکر مطلبی به این شرح می فرمایند "چنانچه خواهی بود و مشاهده عجائب دیگر را خواهی نمود که خداوند نفسی را ظاهر می فرماید از برای نصرت این ظهور که آن هم به فطرت تکلم نماید بلا آنکه تعلیم گرفته باشد" که به احتمال قوی اشاره به قیام و قیادت حضرت قدّوس است و متضمّن تأیید مقام روحانی و مأموریت آن نقطه آخری است و گزارش تاریخ نیز مؤید آن است که در همان ایام حضرت نقطه جناب باب الباب را به کشف حقیقت پنهان در مازندران بشارت فرموده اند و جناب ملاً حسین مقام حقیقی حضرت قدّوس را شناخته است.

پس از کلیات استدلال اصولی که مبتنی بر حجّیت آیات و مقایسه و تطبیق و بیان تشبیه ظهورات سابقه با این ظهور بدیع است و متضمّن نصایح و دلالات مخصوصاً "به اهل بیان و دیگران می باشد که حقّ را به مقیاس حقّ تحرّی کنند و بشناسند، برای سکون قلب و اطمینان مخاطب بعضی از احادیث و اخبار اسلامی را مذکور داشته اند که چون غالباً در کتب استدلالیه امری به آن استشهاد و اشاره شده از ذکر آنها خودداری می شود بشارت نورین نیرین یعنی شیخ احمد احسائی و سید رشتی نیز مذکور و اشارات و استخراجات بعضی از نفوس سابقین و معاصرین نیز ذکر گردیده است. از جمله می توان کلمات و اشعار حضرت امیر المؤمنین، حدیث لوح فاطمه، حدیث آذربایجان، حدیث ابا لبید، حدیث مفصل، حدیث کمیل را نام برد.

در خاتمه مجدد کیفیت آیات الهی که مبین خصوصیات این میزان قویم است و دلایل سبعة بر آن استوار به طور خلاصه مذکور می شود:

- ۱- عجز خلق از اظهار آیات
- ۲- انحصار دلیل به آیات قرآن
- ۳- تقدّم آیات بدیعه بر آیات سابقه

- ۴- کفایت آیات از دیگر دلایل
- ۵- جاذبه فطری آیات الهی در عقول انسانی
- ۶- بدعیّت و نفوذ آیات
- ۷- بقا و ثبات آیات الهی

مآخذ:

- ۱۱- رساله دلائل سبعة
- ۲- کتاب مستطاب بیان
- ۳- کتاب مستطاب ایقان
- ۴- مطالع الانوار
- ۵- ظهور الحقّ
- ۶- دلائل سبعة عربیه (مقاله به قلم جناب دکتر داودی)  
آهنگ بدیع سال ۱۸ (۱۲۰ بدیع) شماره ۱۰، ص ۳۶۴

## شرحی در باره کتاب الاسماء

کتاب الاسماء از آثار حضرت نقطه اولی است که در دوره اخیر حیات مبارک در آذربایجان نازل شده است. با همه اهمیتی که این کتاب به علت مطالب و مخاطبان آن دارد بسیاری از اطلاعات مربوط به آن نامعلوم است. نگارنده تاکنون به زیارت نسخه کاملی از این اثر توفیق نیافته است، ولی از آنچه در دست است چنین به نظر می رسد که ترتیب آن بر سیصد و شصت و یک باب، یعنی نوزده واحد که هر یک نوزده باب داشته مقرر بوده و هر باب در حقیقت نماینده یکی از ایام سال شمرده شده است، یا به عبارت دیگر هر باب به مناسبت یک روز از ایام سال نازل شده است. در ابتدای هر باب عنوانی مشابه به صورت زیر دیده می شود. نمونه زیر با تفاوتی جزئی از لحاظ ذکر اعداد مربوط به باب و واحد همواره تکرار شده است:

"الباب الثالث من الواحد الاول من اليوم الثالث من السنة في معرفة اسم الله الواحد وله اربع مراتب."

هر باب به چهار مرتبه یا فصل تقسیم شده که اگرچه بنا به تناسب مطلب ممکن است در شرح و توضیح یکی از مراتب و مقامات اسم مربوطه باشد معذک عموماً در مرتبه اول به لحن آیات، در مرتبه دوم به لحن مناجات، در مرتبه سوم به لحن خطبه، و در مرتبه چهارم به لحن صور علمیه است که به نوعی خاص با تفسیر حقائق مرتبط می شود، و به همین سبب این اثر مهیمن به اسماء الله چهارشان نیز شهرت دارد. (۱)

مقصود از اسماء در این اثر مبارک اسماء الهی و مظاهر آن در عالم انسانی است و بیان حضرت بهاء الله مؤید این مطلب است: "کتاب اسماء نازل شد. آخر تفکر نمایند که مقصود چه بوده. مخصوص کتاب اسماء نامیده اند و در آن الواح جمیع اسماء را واحداً بعد واحد ذکر فرموده اند و تفسیر نموده اند و بعد مظاهر اسماء را به مُبدع اسماء وصیت فرموده اند." (اقتدارات، ص ۷۹)

از مخاطبین این الواح تاکنون عدۀ معدودی شناخته شده اند، چه که در صدر باب مربوطه ذکر آنها آمده است، اما نگارنده متأسفانه تاکنون نُسخ معتبری که متضمّن اسامی همهٔ مخاطبان باشد زیارت ننموده است. ولی آنچه‌آنکه معلوم می شود این آثار مبارکه خطاب به مؤمنان و مخالفان هر دو بوده و به مناسبت حال و اعمال آنان هریک به تناسب مورد خطاب عنایت یا عتاب قرار گرفته اند. بیان مبارک حضرت بهاء الله در کتاب ایقان مؤید این فرض است که می فرمایند: "و ربّ اعلیٰ، روح ما سواه فداه، بخصوص به جمیع علمای هر بلدی توقیعی صادر فرموده اند و مراتب اعراض و اغماض هر کدام را در توقیع او به تفصیل ذکر فرموده اند فَاعْتَبِرُوا یا اُولی الابصار" (کتاب ایقان، بند ۲۵۶) اگرچه بیان مبارک فوق به این مطلب صراحتی ندارد اما با توجّه به اینکه توقیعاتی مستقل خطاب به افراد علماء در دست نیست و ضمناً بعضی از این ابواب به تنی چند از علماء مخالفان خطاب شده محتملاً می توان اطمینان حاصل نمود که منظور از بیان نازل در کتاب مستطاب ایقان همان نفوس بوده اند.

محل نزول این اثر عظیم را از متن ابواب می توان استخراج کرد، زیرا در بعضی ذکر ماکو و در بعضی ذکر چهریق آمده است، و لذا می توان چنین دانست که ابتدای شروع این سفر جلیل از اوائل ایام آذربایجان و تا اواخر ایام مبارک بوده است و شاید به همین سبب نسخهٔ کاملی از آن باقی نمانده است.

برای نمونه می توان به آیهٔ زیر که متضمّن ذکر ماکو است توجّه نمود:

در باب رابع از واحد خامس در معرفت اسم فارق چنین نازل: "قد تضرّعوا فی الف و مأتین و سبعین سنة فلما قد اظهر الله الحقّ بایات من عنده فاذا کلّ عن الله ربّهم مبعدون حتّی قد سکونه بغیر حقّ علی جبل ماکو. هل للاسلام من نار فوق هذا، قائمهم فی جبل وحده و کلّهم بانفسهم فی بیوتهم بنسبته الیه یتعزّزون و یسکنون لا و ربّک لم یکن ناراً فوق ذلک..." که مفهوم آن این است که "هزار و دویست و هفتاد (۲) سال تضرّع و استغاثه نمودند، اما هنگامی که موعود به آیات ظهور فرمود همگان دوری کردند و او را به ناروا در ماکو زندانی ساخت. آتشی و عذابی برای اسلام بیش از این نیست که قائم موعودشان در آن مکان معین به تنهایی زندانی



باشد و آنان همه در منازل خود به انتساب به موعود عزتمند باشند قسم به خدا که برای آنان عذابی بیش از این نیست."

با این مقدمات می توان دانست که نزول این کتاب با کتاب بیان (عربی و فارسی) همزمان بوده و اساساً ارتباط و وابستگی بنیادی دارد. کتاب الاسماء کلاً به زبان عربی است و مراتب اربعه یا شئون چهارگانه ابواب در تمام ابواب وجوه مشترکی دارد و حتی بعضی از مقدمات مطالب در این مراتب همواره در طول کتاب تکرار می شود. انشاء مطالب همواره متضمن تأکید بر مطالب اصولی و اعتقادی و توجه و تفهیم مفاهیم روحانی و تکرار حقائق و دقائق موضوع به مدد اعاده مطلب به عناوین متنوع و مختلف است. از مختصات این اثر جلیل باید به خلق و ایجاد اصطلاحات بدیع و اختراع لغات و ترکیبات جدید بر اساس قوانین زبان عربی نام برد، که خود حاکی از ابداء معارف مستقل از فرهنگ سابق اسلامی و مشترک در اکثر آثار دور بیان است. به عنوان نمونه می توان به دو اصطلاح نفی و اثبات، شمس حقیقت، ادلاء، حیات و ممات به مفهوم ایمانی، لیل به مفهوم فاصله بین دو ظهور، ابداء به معنی آغاز کردن، و امتحان به مفهوم امتحان استشهاد کرد. لغات جدید و ترکیبات بدیع در آثار نقطه بیان به حدی فراوان است که مطالعه آنها مستلزم بررسی اصولی مستقلی است و در اینجا به آنچه در مجموعه "منتخبات" (۳) آمده اکتفاء شد. موضوع اصلی کتاب تذکر و یادآوری به ظهور موعود بیان است، که در این اثر، همانند کتاب بیان و آثار صادر پس از اعلام صریح ظهور جدید، به نام من یظهره الله تجلیل شده است، و اگرچه مطلب اصلی اهمیت ظهور من یظهره الله است، اما بسیاری حقائق و دقائق دیگر ظهور بیان نیز تعلیم داده شده است.

به منظور اینکه از مطالب این اثر جلیل شمه ای بیان شده باشد فهرستی از مسائلی که در مجموعه "منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمہ الاعلی" از کتاب الاسماء نقل شده ذکر می شود تا مختصری از مطالب این کتاب بمانند جرعه ای از این دریای پرموج و اوج کام علاقمندان را شیرین کند، گرچه ادای حق مطلب در این مختصر میسر نیست و باید به اصل آیات مراجعه شود. از جمله

مطالب، نهی از ردّ و مجادله و ایجاد حزن در قلوب و نهی از افتخار بر یکدیگر است و اگر کسی بخواهد امری را ثابت نماید یا زائل کند جا دارد که اتیان به مثل در استدلال و بحث نماید تا آنکه به شدّت و حدّت مقابله نماید. در یوم ظهور، که مقصود ظهور من یظهره الله است، باید به او توجّه نمود، زیرا ایمان به او سبب شرح و انشراح صدر و رفع ضیق و زیغ قلب است و باید همگان بکوشند و به یکدیگر برای رفع ضیق صدور کمک نمایند. نزول آیات مختصّ به مظهر ظهور است و عدم قبول مظهر ظهور باعث حبط اعمال و محو حسنات است. ظهور من یظهره الله روز قیامت و یوم آخرت است و ردّ و مخالفت با کسی که ادّعی من یظهره اللهی فرماید نهی شده است. استفاده از لباس حریر که در شریعت فرقان جائز نبود مجاز و مقبول است و مهمّتر از همه بیان این نکته که اوامر و نواهی صادره در دور بیان عموماً برای ایجاد آمادگی به ظهور من یظهره الله است.

کتاب الاسماء چون در حقیقت برای ابلاغ کلمه و ایجاد آمادگی مخاطبین اعمّ از مؤمن و محروم از ایمان نازل شده نظم موضوعی را در آن رعایت نفرموده، بلکه به تبشیر و انذار انحصار دارد. لذا، بسیاری مطالب در موارد مختلف به کیفیتهای گوناگون تکرار شده است و در حقیقت خلاصه ای از بشارت به ظهور بعد، یعنی موعود بیان، و مطالب اصولی، اخلاقی و تربیتی است. تکرار اسماء الهی در اکثر ابواب و مراتب بسیار چشمگیر، مکرر و متنوع است.

ذیلاً به بخش بسیار مختصری از این کتاب جلیل به منظور آشنائی علاقمندان به تفحص و تحقیق استشهاد می شود. در حقیقت این دو فصل مراتب سوم و چهارم از مراتب اربعه در معرفت اسم "معین" است که به "خطبه" و "صور علمیه" اختصاص داده شده است:

### الثالث فی الثالث

بسم الله الاعون الاعون الحمد لله الذی خلق کلّ شیئی بامرہ بما قد تجلّی لکلّ بکلّ  
بما قد اظهر من عند نقطة البیان ذات حروف السبع اعلى علو البرهان و ابهى سمو  
البیان انه لا اله الا هو المهيمن سبحان و انه لا اله الا هو المهيمن السلطان.

## الرابعُ في الرابع

بسم الله الاعون الاعون الحمد لله الذي لا اله الا هو الاعون الاعون وَاَمَّا البهاء من الله على الواحد الاوّل ومن يشابه ذلك الواحد حيث لا يرى فيه الا الواحد الاوّل و بعد فاشهد بانّ الله عون كلّ شئى اذ لم يكن لها من دونه ولا ربّا سواه وكل ما يرى من كلّ شئى خلق له و ان مظاهر عونه الكليّة شمس الحقيقة التي يطلعها في كلّ ظهور ثم مظاهر الجزئية من يستمسك في كلّ ظهور بما يظهر من عندها هذا كلّ العلم والعمل ان تهدي الى ذلك من سبيل.

در آثار جمال اقدس ابهى نیز عنوان "كتاب الاسماء" آمده است. از فحوای آیاتی که در آن ذکر کتاب اسماء شده چنین بر می آید که مقصود لوح محفوظ و کتاب مسطور الهی است که در آن حقائق مکتوم روحانی مسطور و منظور است، و جز در مواردی معدود ارتباطی با "كتاب الاسماء" نازل از قلم حضرت نقطه اولی ندارد. از جمله موارد مستقلّ می توان به بیان مبارک در لوح کرم ل اشاره نمود که می فرماید:

"سوف تجرى سفينة الله عليك و يظهر أهل البهَاء الذين ذكرهم في كتاب الاسماء تبارك مولى الورى الذي بذكره انجذبت الذرات و نطق لسان العظمة بما كان مكنوناً في علمه و مخزوناً في كثر قدرته..."

از ابواب این اثر مهیمن تعداد بیست و یک قطعه منتخبات به انگلیسی ترجمه شده و در زیر عنوان Selections from the Writings of the Bab (SWB) به طبع رسیده است. معادل اصلی آن به زبان نزولی نیز با عنوان "منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عزّ اسمه الاعلی" طبع و نشر شده است.

## یادداشت ها

مقدمه خاطر علاقمندان را متذکر می دارد که در خصوص این اثر جلیل فضلائى چون فاضل مازندرانی، اشراق خاوری، آقامیرزا ابوالقاسم افغان، و دکتر نصرت الله محمد حسینی مقالات و مطالبی مرقوم فرموده اند که در کتب و آثار معزی الیهم درج و نشر شده است.

۱ - حضرت نقطه اولی آثار مبارک را به پنج شأن یا لحن، مشتمل بر آیات، مناجات و خطبه، تفسیر، صور علمیه، و کلمات فارسیه طبقه بندی فرموده اند. البته در بعضی موارد، مانند اثر مورد بحث، مناجات و خطبه را تفکیکاً نازل فرموده اند، در حالی که به نظر می رسد صور علمیه مفهوم عام تری مشتمل بر توجیهاات تفسیری را نیز واجد است.

۲ - هزار و دوویست و هفتاد سال (الف و مأتین و سبعین سنة) به اعتبار شروع تاریخ اسلام در زمان بعثت پیغمبر اکرم است، که ده سال قبل از هجرت بوده، و لذا هزار و دوویست و هفتاد معادل با سال ۱۲۶۰ که اظهار امر بدیع در آن سال بوده مطابق است. این کیفیت تعیین تاریخ در بسیاری از آثار حضرت نقطه اولی زیارت می شود.

۳ - "منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمہ الاعلی" طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.

## معرفی مجموعه ای از آثار حضرت نقطه اولی

از آثار مبارکه حضرت نقطه اولی مجموعه های خطی متعددی باقی مانده که بعضاً به علت آنکه به خط مبارک و یا استنساخ کاتبان موثق است از اعتبار زیادی برخوردار است. یکی از مجموعه ها که تحت شماره ۹۱ در سلسله انتشارات INBA در شهر الشرف ۱۳۳ بدیع از نسخه اصلی نسخه برداری شده حائز اهمیت و اعتبار مخصوص است که جا دارد با دقت و توجه بیشتری مورد تحقیق و مطالعه قرار گیرد.

اگر چه در این مجموعه ، بجز در صفحه اخیره که بتاریخ استنساخ تصریح شده ، هیچ گونه اطلاعی از قبیل فهرست محتویات و یا علت و کیفیت تنظیم و جمع آوری دیده نمی شود ، و حتی از نام نسخه بردار نیز ذکری نشده ، ولی به علت قرب زمان نسخه برداری که نهم ذیعهده ۱۲۶۱ قمری است و تخمیناً یکسال و نیم بعد از اظهار و اعلان امر جدید است ، تقدّم و اصالت نسخه را می توان معلوم داشت و شاید این نسخه اولین استنساخ مدون از توقیع مندرج در آن باشد و محتملاً منحصر به فرد است.

در اوائل ظهور نظر به مخالفت و عناد عمومی نسبت به امر الهی که همگان از عالم و عامی و سلطان و رعیت به آن مبتلا بود ، آثار و الواح مبارکه غالباً به صورت مجموعه هائی بی نام و عنوان و حتی بدون ذکر مخاطب و موضوع رونویسی میشد تا از جلب توجه کاسته شود و به همین سبب حتی اولین نسخ چاپی آثار مبارکه نیز بی نام و نشان است.

به احتمال زیاد این نسخه در شیراز استنساخ شده و با آنکه ذکری از نسخه بردار نیامده احتمال بر این می رود به خط جناب شیخ حسن زنوزی است که از همان ابتدا تا ایام اخیر قبل از شهادت به استنساخ آثار و توقیعات مبارکه مأمور بوده است. (۱) حضرت نقطه در شعبان ۱۲۶۰ شیراز را به قصد حج ترک فرمودند و در اواخر محرم ۱۲۶۱ و یا ماه صفر حجاز را ترک کردند و بعد از توقف در نقاط مسیر ، مخصوصاً در مسقط ، در اواخر جمادی الثانی ۱۲۶۱ به شیراز ورود فرموده اند. از قلم فیاض

حضرت نقطه اولی در تمام ایام سفر حجّ اثار و توقیعات متعدّده نازل ولی این مجموعه فقط حاوی چهل و دو اثر است که اکثراً در مسیر رجوع هیکل مبارک از سفر ویا اوائل ایام شیراز و بعد از استقرار در آن شهر نازل شده است و بالطبع به وقایع آن دوره صراحت و اشاره فراوان دارد. در همین اوقات است که میرزا ابراهیم شیرازی ، ملا عبدالعلی هراتی ، و ملا جواد قزوینی که مظاهر عجل و جسد و خوار معرفی شده اند به مخالفت با امرالله برخاسته اند. (۲)

هویت این سه نفر، به غیر از ملا جواد، دقیقاً معلوم نیست. ملا جواد مزبور خاله زاده حضرت طاهره و کسی است که وسیله آشنائی معزّی الیها با تعالیم جنابان شیخ احمد و سید کاظم شده و در ابتدا به امر حضرت ربّ اعلی مؤمن گشته ، ولی بعداً به علت وقوع بداء در تشکیل اجتماع مؤمنان در عتبات از امر اعراض کرده است. از ملا عبدالعلی اطلاعاتی در دست نیست، ولی محتملاً از طلاب و شاید از اهل هرات که یکی از قضبات بین فارس و یزد است می باشد. میرزا ابراهیم که طبق اطلاعات موجوده محرک و منشأ مخالفت است و شیرازی است با خاندان هیکل مبارک آشنائی و سابقه بیشتری دارد و حتی ممکن است با خانواده پدری هیکل مبارک وابستگی داشته باشد. ظاهراً مشارالیه تمایلات شیخی داشته است.

در این مجموعه توقیعی عنواناً خطاب به میرزا ابراهیم نامی وجود دارد که گرچه معلوم نیست همین شخص است یا نه، ولی مطالب آن با مخالفتها و اعتراضات او شباهت و تناسب دارد. اعتراضاتی که در اوائل عهد اعلی اساس مخالفتهای دشمنان امر الهی در این خطاب مبارک بحث و فصل شده است. محتملاً عنوان مزبور به تناسب ارتباط مطالب به میرزا ابراهیم و همدستان اوست. وگرنه توقیع مزبور در مراجع دیگر به نام جناب خال اصغر ذکر شده است.

فهرست زیر صورت مخاطبین توقیعات مندرج در این مجموعه بر حسب عناوین است و به اهمّ مطالب نیز اشاره ای شده است:

۱- خطّ ملا حسین ( صص ۱-۶) : در این توقیع مبارک حضرت ربّ اعلی اوّل مؤمن ( جناب ملا حسین ) را به عنوان مرجع اهل ایمان برای جواب به سؤالات و

به عنوان شاهد و نصیر اهل ایمان تعیین میفرمایند و به علت ناسپاسی مردم نزول و تنزیل آیات بدیعه به مفهوم اظهار امر جدید تشریح شرع تازه را به مدت پنج سال به تأخیر می اندازند، یعنی ناس را از آن محروم میدارند. علت این محروم داشتن مخالفت عموم با ظهور مبارک و ضمناً قیام علماء در کربلا و نجف بر دشمنی با امرالله و حبس و ردّ و تکفیر جناب ملاً علی بسطامی است که نهایتاً به فسخ عزیمت حضرتش به برگزاری اجتماع مؤمنین در عتبات منجر شد. ضمیمه این توقیع تعدادی احادیث از امیرالمؤمنین حضرت علی و بعضی از ائمه اطهار مذکور شده که اشاره به فساد علماء در هنگام ظهور و امتحان اهل ایمان و ضرورت تقیّه بر حسب احادیث اسلامی دارد.

۲- **الکتاب الوارد علی کتاب الحاج میرزا حسن خراسانی** (صص ۶-۱۰): این توقیع متضمن اظهار امر به کمال صراحت است و به نزول آیات و کتاب از جانب بقیه الله تصریح شده و آثار نازل را "آیات بدع" و ایمان به آن را واجب فرموده است. این توقیع متضمن عنایت خاصّ به مخاطب و مؤمنین اولیه است و او را به ابلاغ امر ما مور میفرمایند. در آخر توقیع نیز خطاب عنایتی به خال شده است. حاجی میرزا حسن خراسانی از دوستان جناب ملاحسین و توسّط معزی الیه تبلیغ شده و محتملاً در آن ایام به ملازمت جناب ملا حسین به شیراز رفته است. حضرت نقطه در این توقیع امر فرموده اند یکی از اهل ایمان در خانه جناب سید کاظم مجلس درس ایشان را همچنان برقرار دارد و امر بدیع را تدریس و تعلیم نماید و محتملاً بر اساس این اشاره جناب طاهره به تأسیس مجلس درس در کربلا اقدام نموده است و کتاب قیوم الاسماء را تدریس و تفسیر میفرموده است. مطلب جالب در این توقیع اشاره به اعتراض علماء است که آیات حضرت باب مأخوذ از قرآن است و به این نکته تصریح میفرمایند که اگر اراده و اذن الهی میبود بی شک در هر مطلبی همانند قرآن آیات نازل میشد که میتوان از آن چنین استنباط کرد که کلام خود را همتراز قرآن و تحقّق بشارت اسلامی معرفی فرموده اند که در حدیث آمده که "انّ فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی ... والعلامة من محمد یظهر باآثار مثل القرآن."

۳- خط الكوفه لملاحسين قد ارسلت من المدينة في قرب العاشور من الشهر المحرم عن سنة ۱۲۶۱ (صص ۱۰-۱۴): اين توقيع اهميت خاصي دارد، زیرا متضمن اظهار بدهاء در اجتماع احباء در عتبات و امر به مؤمنين سابقين به هجرت و سفر به ارض مطهره بلد الامن (شيراز) می باشد و مخصوصاً به تقيّه و اجراى آن توصيه فرموده اند. ضمناً به حج بيت شيراز اشاره مي فرمايند.

۴- خط ملاحسين من بوشهر (صص ۱۴-۱۸): اين توقيع مهيمن متضمن تجديد اظهار امر به صراحت كامله است و در آن اين آيه مبارکه نازل " وَاَنْ كُلَّ مَنْ سَمِعَ حَكْمَ هَذَا لِمَنْ يَقْبَلُ مِنْ عَمَلِهِ شَيْئًا اَلَا اَنْ يَصْدُقَ بِآيَاتِ رَبِّكَ وَكَانَ مِنَ الْمُوقِنِينَ. وَاَنَّ الدِّينَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حَكْمُ بَقِيَةِ اللَّهِ مِنْ لَدُنْ عَبْدِهِ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ." ضمناً در اين توقيع مجدداً ذکر اخذ آيات از قرآن مجيد آمده است. حضرتش ضمن ردّ اين مطلب تصريح مي فرمايند که حتى يك آيه از كتاب (قيوم الاسماء) با آيات همه انبياء معادل است و به اين نکته اشاره مي فرمايند که اگر قرآن حتى منحصر به يك آيه بود، آيا در حجيت و اصالت با نزول آيات متعدده فرقي ميداشت. در اين اثر نيز حكم حج بيت مبارك در بلد امن (شيراز) تصريح شده است و در آخر آن چنين نازل " ارجع الى حكم ذكر بديع ان ارجع الى فان الحكم قد بلغ شرق الارض و غربها و ان حجة الله بالغة الى كل الخلق اجمعين و ما يحل لاحد ان يأول آيات الكتاب بعلمه قل فاسئلوا مني كل ما تحبون و ما لا تعلمون.

۵- خط ميرزا سيد حسن من بوشهر (۱۸-۲۳): اين توقيع متضمن مباحث و مطالب عديده بديعه است و در آن اظهار امر و اتمام حجّت به مخاطب شده است. در قسمتي از آن چنين نازل " و اعلم بانّ حكم حرف من آياتنا لم يعدل ملك الآخرة و الاولى بحكم ربك في الكتاب لانه تنزيل من امام كريم. لن يحيط بعلمه الا ما شاء انه لغنى حميد و ما هو الا عبد الله امام من الله رب العالمين ان اتبع ذكر اسم ربك العلى الكبير ان اتق الله في ذلك الامر لقسم لو يعلمون الناس عظيم عظيم الا ان حكم هذا البحر انيق و انه لعميق عميق و ان حكم هذا الصراط دقيق. بلغ ذلك الكتاب الى علماء العدل فان حجة الله بالغة على الناس اجمعين... و



لقد نزلنا كتاباً الى العلماء لعلمهم يتذكرون بآياتنا وكان من الموقنين اقرء كتاب الملوك لدى الرسول فانه لكتاب حق كريم."

ظاهراً مخاطب این توقیع حاجی میرزا سید حسن، عموزاده مادر هیکل مبارک و برادر حرم محترمه است که تا زمان ظهور جمال اقدس ابهی به ایمان و یقین کامل در امر بدیع موفق نبوده است، ولی در دوره جمال قدم به ایمان عمیق ممتاز و مورد عنایت مظهر امر و مدتی در اواخر حیات نیز طائف و ملازم حضور مبارک بود. معزی الیه قبل از ظهور در سلک طلاب بوده و به طریقه شیخیه می رفته است، ولی بعد از ظهور ترک این رویه نموده و به تجارت مشغول شده، ولی همچنان علاقه و تعلق به کسب معارف و کمالات را ادامه میفرموده است. ظاهراً بیانات مبارکه زیر ناظر به همین مسائل است که در همین توقیع میفرمایند: " وَاَنَا لِنَعْلَمَ حُكْمَ مَا أُنْشِئَاتُ فِي عِلْمِ الْاَصُولِ اِنَّ اَتَكَلَّ عَلٰى اللّٰهِ وَ اَمَحَ الْكُتُبَ كُلَّهَا وَ خَذَ عَطَاءَ ذِكْرِ رَبِّكَ هَذَا وَ كُنَ مِنَ الشَّاكِرِيْنَ... وَ لِكُلِّ مَن صَدَقَ بَايَاتِنَا فَرَضَ اَنْ يَمْحُوْكَلَّ مَا كُتِبَ الْقَوْمِ اِلَّا بَعْضًا مِّنْ آيَاتِ الْبَابِيْنَ ( جناب شیخ احمد و جناب سید کاظم) من قبل حکم البدع و ان ذلک حکم عدل من لدن امام حی عظیم."

۶- خط ما فصلت فی المدینه الی امام حنفی (صص ۲۳-۲۵): این توقیع در حقیقت خطاب به اهل مدینه، یعنی دومین شهر مقدس اسلامی است و متضمن اتمام حجّت و ابلاغ امر جدید است. آیات زیر بر این مطلب دلالت تام دارد: " اِنَّ رَبِّكَمُ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ. قَدْ فَضَّلَ اِحْكَامَ هَذَا الْكِتَابِ فِي الْفِرْقَانِ مِنْ قَبْلِ لِعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ اللّٰهِ تَوْمِنُوْنَ وَ مَا يَشْهَدُ اللّٰهُ بِظَالِمِيْنَ اِلَّا كَلِمَةَ الشُّرْكِ... مِنْ اَمْنٍ بِاللّٰهِ وَ آيَاتِهِ وَ اتَّبِعَ حُكْمَ هَذَا الْكِتَابِ فَقَدْ اَهْدٰى وَ مَنْ ضَلَّ فَاِنَّمَا يَضِلُّ لِنَفْسِهِ وَ كَانَ اللّٰهُ رَبِّكَ لَغَنٰى عَنِ الْعَالَمِيْنَ جَمِيْعًا... لَوْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلٰى اَنْ يَأْتُوْا بِمِثْلِ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ ذٰلِكَ الْكِتَابِ لَنْ يَسْتَطِيْعُوْا لَنْ يَقْدِرُوْنَ وَ لَوْ كَانَ الْكُلُّ عَلٰى الْبَعْضِ ظَهِيْرًا."

۷- خط مکه الی شریف سلیمان (صص ۲۵-۲۸): مخاطب این توقیع اهل مکه و اتمام حجّت الهی بر آنان است، که اگر همه مردم جمع شوند به اتیان همانند کتاب حضرتش قادر نخواهند شد که " قل لو اجتمع الناس على ان يأتوا بمثل هذا

الكتاب لن يستطيعنّ ولن يقدرنّ ولو كنّا نمدهم عدل انفسهم وكفى بالله شاهداً و نصيراً." و سپس اتمام حجّت میفرمایند که آنانکه به آیات الهی کفر ورزند و ایمان نیاورند بگو برهان خود را آشکار سازند و اگر نتوانند، که یقیناً هم نخواهند توانست، جا دارد که به حجّت الهی ایمان آورند. این توقیع با آیه زیر آغاز میشود که " انّ هذا قد نزلت باذن ربّك من لدنّ علیّ حکیم." اسماء مبارکه علیّ و حکیم از اسماء الهیه وارد در قرآن و در اینجا اشاره به هیکل مبارک است.

**۸- توقیع الحاج سیّد علی کرمانی** (صص ۲۸-۲۹): این توقیع بسیار مختصر است اما متضمّن نکات مهمّه عمیقّه و به صراحت اشاره به مقام هیکل مبارک دارد و در جواب عریضه مخاطب صادر شده است. آیاتی از آن به شرح زیر است: " فانّ ذکر ربّك الحق يهديك الى صراط مستقيم هو انه لعلی علی کلمة عظیم... وانّ هذا صراط ربّك فاسلكه بالحق فان الله ما جعل في ذلك اليوم دون ذکر اسم ربّك هذا شاهداً و نصيراً و اعمل لله كان الله لم يخلق دونك خليلاً... انّ الذين يبایعون ذکر اسم ربّك فانهم يبایعون الله و يدالله فوق ايدهم و كفى بالله علیّ ناصراً و شهيداً." صراحت بیان مبارک در اشاره به مقام جلیل خود با تصریح به عنوان " ذکر اسم رب" و عنوان مقام " شاهد" و " نصیر" که از اصطلاحات قرآنی است. (۳) استقلال ظهور را در این یوم جدید مصرّح و مسلم میدارد. حاج سیّد علی کرمانی محرّر (منشی) جناب سیّد کاظم رشتی بوده است و کسی است که در سفر حجّ با میرزا محیط کرمانی، از شاگردان جناب رشتی به حضور رسید و رساله بین الحرمین در جواب سؤالات این دو نفس از قلم مبارک صادر شده است.

**۹- الحاج سلیمان خان فی المدینه** (صص ۲۹-۳۰): مخاطب این توقیع دقیقاً شناخته نیست جناب ابوالقاسم افغان ایشان را همان حاج سلیمان خان شهید دانسته اند اما در تاریخ امر بابی دو سلیمان خان دیگر وجود دارند که هیچ یک شرافت ایمان را حاصل ننموده اند. توقیع با این آیات آغاز میشود: " انّ هذا کتاب قد سطر من يد الذکر هذا علیّ حکیم و انه لعلی علی صراط مستقیم " (۴) که اشاره به اسم ذکر و علیّ و حکیم و صراط مستقیم همه یاد آور اشارات قرآنی و

حاکمی از مظهریت هیکل مبارک است ، علی الخصوص که اسم علی در آثار مبارکه حضرت بهاءالله نیز رسماً به حضرت نقطه اولی اطلاق شده است. این توفیق بسیار مختصر و از ۶ یا ۷ سطر تجاوز نمی نماید. اشاره مختصری به آرزوی قلبی مخاطب توفیق شده که شاید این احتمال را که مخاطب همان جناب سلیمان خان شهید است تقویت می نماید.

**۱۰- توفیق بعد اگر چه بدون عنوان است** (صص ۳۰-۳۶): ولی در شرح و بیان علم حروف است و فهم و درک مطالب آن موکول به تحقیق دقیق. شاید اهل اصطلاح به کشف دقائق ان اقدام توانند کرد. نکته جالب این است که این توفیق در هنگام سفر حج در کشتی از قلم مبارک نازل شده و جالب تر این که اصطلاح معروف نقطه البیان در آن ذکر شده است. مقام بیان در آثار مبارکه باستناد حدیث جابر، که از امام باقر روایت کرده ، عرفان ذات الهی است. (۵)

**۱۱- خطبه ای بدون عنوان** (صص ۳۶-۴۱): که بنا بر متن آن در روز جمعه از ایام شهر البیضاء (محملاً ذی الحجّه) که مصادف با ترک مکه و ورود به مدینه بوده از قلم حضرتش صادر شده است و کلاً در تجلیل مقام رسول اکرم میباشد. آیه زیر در باره آن حضرت است: " فمن وصفه باسم فقد اقرن معه شیئی و من اقرن معه شیئی فقد اثبت معه غیره و من اثبت معه غیره فقد اخرجته من شأن الله الذی قد شاء الله لنفسه و من ورد باب حرمه بالاشارة الی دونه فقد حجب عن ملاحظة لقائه..."

**۱۲- خطبه ای بدون عنوان** (صص ۴۱-۴۷): در توحید ذات الهی و ذکر اشتباه علماء و حکماء در موضوع ربط و ارتباط میان حق و خلق. در متن این اثر جلیل محل صدور آن جبل السوءاء (احتمالاً کوه ابوقبیس) در ارض حرمین (مکه و مدینه) ذکر شده است. در خاتمه ، با تجلیل مقام پیغمبر اکرم و اوصیاء یعنی ائمه اطهار خطبه پایان می یابد.

**۱۳- خطبه مخصوص** (صص ۴۷-۵۱): در بیان شأن و مقام حضرت رسول اکرم که محتملاً در راه بین مکه و مدینه در حال سواری صادر شده و در متن ، اثر مبارک مزبور مورخ به تاریخ ۲۷ شهر الحرام ( به احتمال قریب به یقین مقصود ماه

ذی الحجّه است) می باشد و حاکی از توجّه و تجلیل از مدفن رسول الله و ائمه اطهار می باشد.

**۱۴- الخطّ المسقط الی البیت** (صص ۵۱-۵۲): این توقیع خطاب به والده محترمه و با این آیات متضمن اظهار امر نیز می باشد: "تنزل الروح فی کلّ حین علی قلبی لتتلو کتاب ربّک فیما یشاء بلسان عربی فصیح." این اثر، اگر چه هیمنه و صراحت خاصّ دارد، اما از خلال آیات عنایت و مرحمت مخصوص حضرتش نسبت به مادر مهربان و عموم اعضاء عائله استنباط می شود. این توقیع بسیار مختصر است.

**۱۵- الخطّ المسقط الی سلمان** (صص ۵۲-۵۶): این توقیع در حقیقت ابلاغ به علماء است و در آن مخاطب را، که خود نیز از علماءست، با بیانات "قل یا ایها الملاء من اهل القرآن... " و "ان ارسل مثل ذلك الكتاب الی بعض العلماء و ابشرهم بآیام الله" به امر جدید دعوت میفرمایند و صریحاً ظهور جدید را تصریح و تأکید میفرمایند که "و ما یحلّ لاحد حکم الی بحکم ما نزلنا فی الكتاب من قبل..."(۶) و "انما المؤمن فی کتاب ربّک من آمن بالله و آیاته و اتّبع حکم الذکر من لدنا فاولئک هم المفلحون و انّ هذا صراط ربّک فی السموات و الارض یتلقى الامر من لدنا علی قسطاس قویم." مخاطب این توقیع بنا بر تحقیق جناب ابوالقاسم افغان شیخ سلمان آل عصفور، امام جمعه بوشهر بوده است.

**۱۶- خطّ المخا الی الخال فی بوشهر** (صص ۵۶-۵۹): ظاهراً این اولین توقیعی است که بعد از ترک مدینه و از منزل مخا (۸) نازل شده است و در آن مطالبی از قبیل اشاره به توقیعات و آثار مسروقه در مسیر حجّ و همچنین تغییر اراده مبارک از سفر به کربلا و مراجعت از طریق دریا مذکور است. ضمناً به بعضی مسائل مربوط به امور مالی حضرتش نیز اشاره شده است. در این توقیع آیاتی از قبیل "ان الذین یؤمنون بآیات الله و یتبعون حکم الكتاب فاولئک هم المهتدون و انّ الذین ینکذبون بآیات ربّک و اتّبعوا اهوام فاولئک هم فی ضلال مبین... من آمن فلنفسه و من اعرض فعلیها و کان الله ربّک لغنی عن العالمین و ان الذین ینبغون ذکر اسم ربّک

فإنهم يبایعون یدالله فوق ایدهم وکان الله ربک بكل شیئی محیطاً " دلالت بر اظهار امر بدیع دارد.

۱۷- الخطّ لملاحسین من المخا (صص ۵۹-۶۰): این توفیق مبارک حاوی اظهار عنایت و امر به صبر و عدم خوف از مشرکین و مخالفین است و او را به خطاب مخصوص " ان ابشرو لا تخف و انک لدی لمن المقربین " مفتخر میفرماید. این اثر یک صفحه بیشتر نیست.

۱۸- خطبة الجده (صص ۶۰-۷۳): این اثر منیع که با " الحمد لله الذی قد اقام العرش علی الماء و الهواء علی وجه الماء ... " آغاز می شود متضمن مطالب مهمه است و افکار و نظرات حکمای عارفین مانند ملا صدرا و فیض کاشانی در آن مورد ارزیابی و تصحیح و تکمیل قرار گرفته. ضمناً به آثار نورین نیرین شیخ احمد احسائی و سید کاظم نیز توجه فرموده اند و پس از آن شرح مبسوطی از تاریخ دقیق سفر هیکل مبارک به حجاز و مکه و مدینه و مراجعت از آن اماکن مقدسه با ذکر ایام و مدت اقامت و سفر مذکور فرموده اند. صدور آن خطبه جلیله در جده بوده، که آن را به " ارض حواء " تسمیه فرموده اند. در خاتمه این اثر مبارک اسامی و شرح تفصیلی از آثار و کتبی که در سفر حجّ از حضرتش سرقت شده آمده است. این خطبه بسیار پر هیمنه و جلال و متضمن مطالب مهمه عدیده است.

۱۹- خطبة قد انشاهها علی البحر فی ذکر الحسین علیه السلام (۷۳-۸۱): این خطبه در باره جلالت شأن، حضرت حسین، و خاندان مبارک، مخصوصاً علی بن الحسن (احتمالاً علی اکبر) فرزند ارشد امام علیه السلام است.

۲۰- این اثر مبارک (ص ۸۱): که از نصف صفحه تجاوز نمی کند خطاب عمومی به اهل عالم است و در آن صریحاً چنین آمده که " ان الله لن یقبل من احد عملاً الا بعهد ذکر الله العلی الحمید " و در آن صریحاً تشویق به ابلاغ و تبلیغ امر فرموده اند.

۲۱- اگر چه این اثر مبارک (صص ۸۲-۹۴): در این مجموعه نام گذاری نشده اما در نسخ دیگر عنوان آن " هذا کتاب الی العلماء " (۹) آمده است. این توفیق در

حقیقت اتمام حجّت و ابلاغ امر به علماست و همواره از آنان به عنوان " اهل الفرقان" یاد شده است. در ابتدای توفیق چنین نازل " انّ ذلك الكتاب حجة من بقية الله ربك لا يعزب من علمه شئى وله ما فى السماوات وما فى الارض وانّ الموقنين فى حكم الكتاب له خاشعون. ان اتقوا الله يا اهل الفرقان ثمّ اعلموا انّ حجة الله بالغة عليكم بعد ما سمعتم من لدن عبدنا علىّ حكيم و لقد ارسلنا اليكم من قبل كتاباً فيه آيات بينات ( محتملاً قيوم الاسماء) من لدنا لقوم يوقنون و أنّه لكتاب قد نزل فى حكم باطن القرآن من لدنا على صراط قويم" و " ما من عبد منكم قد آمن بالله وبالقرآن و ما نزل فيه من عند الله و يعمل كل الخير ثمّ يكفرون بحرف من آياتنا الا و كان جزائهم جهنم بئس المقعد فى حرّ نار قديم. ان اتقوا الله يا معشر العلماء من يوم كلّ الى الله تحشرون." در ضمن اين توفيق به عدم تحصيل هيكل مبارك در نزد علماء دينى تصريح فرموده و خود را " انه لامى على هذا الشأن اعجمى على هذا الصراط و احمدى من ذرية رسول الله صلى الله عليه و آله فى حكم لوح حفيظ و يشهد كلّ ذى عقل انّ مثل حكم تلك الآيات ما ينزل الا من الله العزيز الحكيم" معرفى ميفرمايند. در اين اثر منيع به كتاب الحرمين ( رساله بين الحرمين) و كتاب الروح نيز اشاره شده و استناد مى فرمايند و بر اساس قرآن مجيد بانان انجام مباحله (۱۰) را پيشنهاد مى نمايند و با اين آيه آن را تأكيد مى فرمايند: " ان لن تفعلوا و لن تؤمنوا قد نزل الله حكم الخالص بيننا و بينكم لكم دينكم و لى دين" (۱۱) و بالاخره با اين آيه حجّت و برهان را كامل و واضح فرموده اند: " لقد كفر الذين قالوا انّ كلمة الله ( نفس مبارك) يأخذ من القرآن آياته قل يا ايها الملاء ان اتقوا الله و اتوا بسورة من مثله ان كنتم على اخذ الآيات من الكتاب لقادرين قل لو شئنا لننزل فى كلّ حرف مثل آيات القرآن و كان الله ربك لقوى عزيز." در اين توفيق اشاره مختصرى نيز به اسفار تبليغى حروف حى و مخصوصاً جناب ملاً على بسطامى به عتبات و ابلاغ امر و استكبار علما نيز شده است."

۲۲- **خطّ جناب ملا عبد الخالق سلمه الله** (صص ۹۴-۱۰۲): اين توفيق در حقیقت در باره وقوع بدا در اجتماع اهل ايمان در عتبات است كه از قبل حضرت نقطه آن را مقرر و معین فرموده بودند و علت آن را جحد و انكار عمومى علمای

ساکن عتبات بعد از ملاقات جناب ملاً علی و ابلاغ خبر ظهور ذکر فرموده اند، و با استشهاد به این آیه قرآنی در مناجات که "اللهم انک لا تغیر علی قوم نعمتک حتی یغیروا ما بانفسهم من حکمک" آنان را محکوم و محروم می شمارند و عدم رضایت حضرتش را با آیات قهریه و اظهار شکایت به آستان الهی اظهار میدارند. مخاطب این اثر به احتمال قوی آخوند ملا عبدالخالق یزدی است. اثر مزبور به شأن مناجات است.

**۲۳- جواب مراسله عبدالجواد (صص ۱۰۲-۱۱۱):** این اثر مبارک به لحن مناجات و کلاً در توحید و تمجید ذات باری تعالی است و مخاطب را مشمول عنایات مخصوصه فرموده و او را به این آیات ستوده: "عبدک الذی جعلته وجهاً لمعرفتک و سلماً للعود الیک وها اناذایا الهی اعترف لذیک بانه اول مؤمن فی ذرّ الایجاد و ثانی مظهر فی عزّ الفوآد و انه القائل بالبداء فی حکم الامضاء فاحفظه اللهم من موارد الاشارات و التبیان و اغفر اللهم لمن سئل الحکم من جنابه علی کلمة الایجاب فاشهد انه مؤمن بک و بآیاتک و لا یعلم حقّه الا انت انک بکلّ شیئی علیم." محتملاً مخاطب این توفیق جناب آقا سید جواد کربلایی است.

**۲۴- جواب بیست مسئله (صص ۱۱۱-۱۲۰):** این اثر، که نیز به لحن مناجات است، در جواب مسائلی است که اکثراً مربوط به تبیین بشارات ظهور و اعمال و عبادات مسنونه و مطالب مختلفه متفرق است و چون در آن ذکر شهر صیام آمده، احتمالاً در رمضان ۱۲۶۱ نازل شده است. نکته جالب توجه این است که جوابهای صادره از قلم مبارک اکثراً به لحن و سبک مناجات می باشد.

**۲۵- من دعائه علیه السلام فی سجدة الشکر علی مسئله عبدالجلیل (صص ۱۲۱-۱۲۳):** این اثر، که به لحن خطبه است، نسبتاً مختصر و به ذکر حضرت سیدالشهداء مخصوص شده است، و چنانکه در عنوان مذکور شده خطاب به ملا جلیل خوئی، از حروف حی می باشد مضمون مطالب حاکی از مسائل روحانی به لحن رمز و اشاره است.

۲۶- و من دعائه علیه السّلام فی مسئله ملا احمد خراسانی معلّم و دعبل و ابن میرزا علی الخباری (۱۲۳-۱۳۰): مخاطبین این اثر، که به لحن مناجات است، ملا احمد معلّم حصاری و دو نفر دیگر هستند که هویت آنان عجاله معلوم نیست. به سؤالات آنان مخصوصاً ملا احمد و ابن علی، نیز به کیفیت اشاره و ابهام جواب فرموده اند. فقط در خصوص دعبل، که تنها اطلاع راجع به او این است که از اعراب آن حدود بوده، جوابها صراحت بیشتری دارد، ولی مخصوصاً حضرتش آن را براساس "سبیل حکمت" بیان فرموده و به استدلال و بحث توجّه نفرموده اند. ظاهراً سؤالات مشارالیه در باره اخبار وارده در خصوص ظهور قائم بوده است، که هیکل مبارک به طور ضمنی همراه با بیان مطالب مورد سؤال مقام قائمیت را اظهار فرموده اند. در حقّ سائلین در خاتمه چنین مناجات فرموده اند: "وَقَدْ أَلَّهِمْ عِبَادَكَ الْمُخْلِصِينَ بِتِلَاوَةِ آيَاتِكَ وَحِفْظِ مَا نَزَلَ مِنْ عِنْدِكَ كُلَّهُ وَمَا يَنْزِلُ مِنْ بَعْدِ فِي أَيَّامِكَ. إِنَّكَ تَعْلَمُ كُلَّ شَيْءٍ وَلَا يُعْزِبُ مِنْكَ عِلْمَ شَيْءٍ وَإِنَّكَ لَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" که خود مؤید اظهار مقام هیکل اطهر بوده است.

۲۷- جواب سؤالات میرزا محمد هادی و میرزا محمد علی سلمهما الله تعالی (صص ۱۳۰-۱۳۹): ابتدای این اثر جلیل با مناجاتی توحیدی آغاز میشود که بسیار مهیمن و مشحون به مراتب عالیه فلسفه و عرفان معنوی است آیات زیر در عین اظهار محویت و عبودیت متضمن اظهار امر و اعلان ظهور است: "اللّٰهُمَّ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا ادَّعَيْتَ فِي شَأْنِ وَلَا فِي حَرْفٍ مِنْ آيَاتِكَ إِلَّا كَلِمَةَ التَّقْصِيرِ لِنَفْسِي وَمَا كُنْتُ مَفْتَرِي عَلَيْكَ وَقَدْ اْتَمَمْتَ حُجَّتِي لِمَنْ عَلَى الْأَرْضِ بَأْيَةِ وَاحِدَةٍ وَكَفَى بَكَ عَلَيَّ شَهِيداً اللَّهُمَّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ عَمَّا افْتَرَى الظَّالِمُونَ عَلَيَّ فِي كَلِمَاتِكَ مَا كَتَبْتَ وَلَا نَطَقْتَ فِي شَأْنِ حَرْفٍ مِنْ حُجَّتِي عَلَى النَّاسِ إِلَّا بِلِسَانِهِمْ وَقَوَاعِدِهِمْ إِلَّا مَا وَقَعَ مِنِّي بِحُكْمِ فَضْلِكَ مِنْ غَيْرِ مَلاحِظَةِ الْحُدُودِ وَمَا يَسْتَدَلُّ الْقَوْمُ فِي طَرُقِ الْمَنْضُودِ..." مخاطبان این توفیق که به لحن مناجات است دو فرزند آقا میرزا عبدالوهاب قزوینی میباشند که به اسم پدرشان نیز در این اثر اشاره شده و هر دو جزء حروف حیّ بشمار آمده اند. ظاهراً یکی از سؤالات مشارالیهما استجازه در باره مباحله بوده که آداب آن را به شرح زیر توصیف فرموده اند که باید در هنگام صبح نخستین تا هنگام



طلوع خورشید انجام شود. آداب آن چنان است که انگشتان دو دست خود را در هم فرو برده سپس چنین مناجات نماید " اَللّٰهُمَّ اِنَّ فُلاناً ان كان جحد حقاً و اقرّ باطل فاصبه بحسبان من السماء او بعذاب من عندك. " هفتاد مرتبه این آیه را تلاوت نماید که مفهوم آن اینست که خدایا اگر فلانی انکار حق و اقرار به باطل نماید او را به آتشی از آسمان و یا به عذابی از حضرتت بگیر. بالاخره در خاتمه در جواب سؤال این دو برادر که از آداب و حکم سلوک به سوی حق سؤال کرده اند آنان را به مراجعه و استفاده از شرح مبسوط در این خصوص در صحیفه بین الحرمین هدایت میفرمایند.

۲۸- و من دعائه علیه السّلام فی مسئله ملا ابراهیم محلاتی (۱۳۹-۱۴۵): این اثر مبارک، که به لحن دعا و مناجات نازل شده و متضمن مباحث توحید و تحمید ذات الهی است در جواب پنج سؤال جناب حاجی ملا ابراهیم محلاتی است که از اصحاب جناب طاهره و بعد از واقعه قتل حاجی ملا تقی برغانی به شهادت رسیده است. سؤالات پنجگانه مشارالیه در این توقیع به لحن ایماء و اشاره مذکور آمده و محتملاً از قیاس به جواب آنها در باره مقام حضرت نقطه نورین نیرین، اول من آمن و تکالیف شرعی و بالاخره طلب تأیید در نصرت امر الهی بوده است.

۲۹- جواب عریضه علویة المؤمنة القزوينیه (صص ۱۴۵-۱۵۲): از این عنوان تصوّر این می رود که این توقیع، که ایضاً به لحن مناجات است، خطاب به جناب طاهره باشد. مطالب آن حاکی از شدت مخالفت و معاندت ایام شیراز بعد از حجّ است. ظاهراً سؤال مشارالیه نسبت و ارتباط ظهور مبارک که از آن به " کلمه بدیعه" یاد فرموده اند با جنابان شیخ احمد و سید کاظم است و سپس این چنین بیان میفرمایند که " انّ النسب و الاضافات و السبل و الاشارات منقطعة بینی و بینهما..." و سپس در شأن مقام خود میفرمایند: " فاشهد لدیك یا الهی بانّی عبد قد آمنت بنفسک وحده لا شریک له ولا وزیر ولا شبیه لکلمتک ولا نظیر و انّک انت العلیّ الکبیر و ما ادّعت فی شأن الآ العبودیة المحضه و الکلمة المنقطعة ولا يستحقّ العلوّ و العظمة الا لنفسک وحده و کلّ ما سواک خلقک و فی قبضتک و

آنک علی کلّ شیء شهید. "سؤال دیگر مشارالیهما در مورد حدیثی است از حضرت صادق که اگر چه دقیقاً ذکر جزئیات آن نشده و محتاج به تحقیق و تجسس است. اما به نظر میرسد آن هم در مورد موعود منتظر اسلام است. بالاخره در آخر توقیع در مناجاتی مخصوص حفظ و صیانت او را از دشمنان دعا میفرمایند که از ذوی القربی و خویشان اذیت و آزاری نبیند و از آنان حرف و کلام دوری و مخالفت نشنود.

**۳۰- جواب میرزا محمد علی نهری (صص ۱۵۲-۱۵۳):** این توقیع که ایضاً به لحن خطبه است مملوّ از اصطلاحات و اشارات رمزی و در عین کمال لطافت متضمّن اظهار مقام مظهریت است و در خاتمه آن چنین نازل: " الحمد لله الذی بین ما شاء و فصل ما اراد لعبدہ لئلا یقول احد لو عرفنی الله اياته لکنت من الموقنین." این اثر از لحاظ حجم بسیار مختصر است.

**۳۱- جواب مسئله کربلائی علی اصغر خراسانی (صص ۱۵۳-۱۵۴):** این اثر به لحن مناجات و متضمّن اظهار امر جدید است، چه که میفرمایند: " اللهم حکمک عدل و قضائک حتم لامرد لامرک و انه لغنی عن العالمین جمیعاً. فاغفر اللهم لمن ورد بابک و زار کلمتک و اتبع آیاتک فانک جواد منان..."

**۳۲- و من دعائه فی جواب مسئله ملا محمود و میرزا محمد علی نهری و بعض من المؤمنین (صص ۱۵۴-۱۶۱):** این اثر بسیار عمیق و دقیق و متضمّن جواب سؤالات مختلفی است که تحقیق مطالب آنها از امکانات این فهرست خارج است. از جمله این سؤالات مفهوم آیه قرآنی " یمحو الله ما یشاء و ینبت و عنده امّ الكتاب " ( الرعد / ۳۹ ) است که حضرتش آن را با مسئله " بداء " مربوط و تأیید فرموده است. موضوع دیگر در باره آیه " ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هی احسن " ( النحل / ۱۲۵ ) است که دلیل حکمت را شایسته شأن انسانی معرفی فرموده و دو دلیل و روش دیگر را حائز اهمیت و ارزش کمتری ذکر فرموده اند.

۳۳- و من دعائه علیه سلام فی مسئله سید جعفر شبّر (صص ۱۶۱-۱۶۸): قسمت اعظم این دعا در باره امتناع شناسائی و ستایش ذات الهی است، و در خاتمه مطلب می فرمایند: " و بحقّک العظیم الذی لا اله الا انت لو تعدّبنی بكلّ قدرتک جزاء لتوحیدی نفسک لقد کنت مستحقاً بذلک و ائتک المحمود فی فعلک و ائتک انت العلیّ الکبیر."

حضرت نقطه در این اثر به شدت و عظمت امتحانات الهی و جواز تقیّه بنا بر حدیث امام محمد باقر اشاره فرموده و آن را به ایام ظهور خود مرتبط فرموده و آن را برای اهل ایمان جائز و مقرر دانسته و در کمال ستر و خفا امر خود را نیز اظهار فرموده اند. مخاطب این دعا، تا آنجا که از متون تاریخ مستفاد توان داشت، از مؤمنین اولیه عراق است، ولی ظاهراً ذکر چندانی از او باقی نمانده و احتمالاً بعدها مایوس و محروم شده است.

۳۴- م ع یا علی مدد (صص ۱۶۹-۱۷۰): این توفیق مختصر به زبان فارسی است و در آن نفی ادعای بابیت امام (قائم موعود) را از خود فرموده اند و علت و کیفیت آن را شرح و توضیح فرموده. مطلب کلاً راجع به اعتقادات متداوله شیعه می باشد. ضمناً، نزول آیات به طور فطری و لدنی را تصریح فرموده اند. مفهوم " م ع " که حروف مقطعه است محتاج تحقیق دقیقتری است. ولی شاید حروف اول " الله محمد علی " باشد که متضمّن اظهار اصول دین، یعنی توحید و نبوت و امامت است. این حروف در بعضی دیگر از صفحات این مجموعه نیز آمده است.

۳۵- صورت مکتوب میرزا محمد ابراهیم شیرازی در بندر بوشهر نازل شده (صص ۱۷۰-۱۸۰): این توفیق به زبان فارسی است و کلاً در باره استدلال به ظهور مبارک و دلائل محسوس و منطقی است و مخصوصاً به نزول آیات تحدی نموده اتمام حجت میفرمایند و استغناى حضرتش را از خلق و ایمان آنان تصریح فرموده اند. به قسمتی از این توفیق ذیلاً استشهاد می شود: " حکم صاحب این امر از دو مرحله خارج نیست، یا حقّ است فطویبی لمن اتّبعه یا باطل فالویل لمن عرفه و احبّه و شکی نیست از برای هر حقّ و باطل خداوند عالم علامتی معین فرموده که بآن تمیز

داده می شود و این علامت تصدیق و تکذیب ناس نخواهد بود... حال مردم از کسی که مدعی امری است حجّت می خواهند. چه حجّت از این عظیم تراست که در عجم خداوند عالم کسی ظاهر فرماید بلسان قرآن که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند نتوانند حرفی از کلمات او را بفهمند ، چه جای اینکه اتیان به مثل نمایند... از روزی که این امر ظاهر شده عمل کلّ خلق باطل است، آلا بعد از تصدیق و این حکم خداوند است. هر کس می خواهد تصدیق کند از برای خودش است. هر کس هم تکذیب کند عقوبت به خودش می رسد..."

این توقیع ظاهراً در جواب اعتراضات و مخالفت‌های میرزا ابراهیم شیرازی است که با ملا جواد برغانی و ملا عبدالعلی هراتی هم دست و هم فکر بوده، اما مخاطب متن توقیع ، چنانکه در نسخه دیگر آمده ، جناب میرزا حسنعلی ، خال اصغر، بوده است.

**۳۶- هذا کتاب نزل علی اقتضاء حامل نداء الثانی نداء ابلیس من الارض کلاً نمده هولاء و هولاء من عطاء ربک ( صص ۱۸۰-۱۸۲):** این توقیع که از عنوان آن میتوان دریافت که خطاب به یکی از مخالفین و معاندین آیام شیراز ، و محتملاً مقصود ملا جواد خوآراست، متضمّن این مفهوم است که حضرتش تکلیف اطاعت و تبعیت مردم از آثار و آیات نازل از حضرتش را رفع و نفی فرموده، اما به نزول آیات و اظهار علوم و معارف روحانیّه از قلم خود تصریح فرموده اند.

**۳۷- صورت جوابی که نازل شده در بیان آیه نازل شده و علة عدم مباحله ( صص ۱۸۲-۱۸۸):** مخاطب این اثر مبارک که به لحن مناجات است معلوم نیست، اما احتمال این است که در باره افراد گروه سه نفری است که در شیراز متعاقب بداء اجتماع در عتبات و تفویض امور به جناب ملا حسین به مخالفت پرداختند. در این مناجات حضرت نقطه روش مجادله بر حسب آداب و اصول علماء را مردود شمرده و خود را از علوم ظاهره آنها بری دانسته اند و مجادله منظور در قرآن (۱۲) را بر حسب توضیح قرآن در " فأتوا بحديث مثله ان كنتم صادقین " تبیین فرموده اند. ضمناً به پیشنهاد مباحله که از طرف ملا جواد خوآر عنوان شده جواب منفی

فرموده اند ۱۳ اگر چه در متن توقیع و عنوان ذکر از آیه مورد سؤال نیامده ، اما از فحوای مطالب توقیع و آثار دیگر محتملاً سؤال در باره آیه نازل در سوره مدینه ( قیوم الاسماء/۴) که متضمن تمثیل به دو نفس (نفسین) است بوده است.(۱۴)

**۳۸- صورت جوابی که در ثانی نازل شده بجهت اشخاصی که در مقام مجادله برآمدند (۱۸۹-۱۹۲):** از مطالب مذکور در این توقیع و عنوان آن چنین برمیآید که این اثر در حقیقت دنباله و مکمل توقیع قبلی است. مفهوم بیانات مبارک در این اثر آن است که آیات نازل حاکی از ربوبیت و مظهریتی است که در مقام عبودیت حضرتش به ودیعه گذاشته شده و شک نیست اگر نفسی در وجود خویش شانی که ممتاز از شئون خلق باشد ملاحظه نماید به یقین باید به فضل الهی اقرار نماید و آن را اظهار فرماید و اگر کسی مدعی شود که این از شئون نازل از رتبه فوآد نیست، بلکه از شئون ماهیت است که سبب تنزل و هلاکت خواهد شد، جواب این است که " فلیأتوا بحدیث مثله ان کنتم صادقین" و سپس مخاطب را ( احتمالاً ملا جواد خوار) را به این استدلال متذکر میدارند که اگر تواند که بدون تأمل و فکر و بدون سکون قلم به صدور آیات پردازد، در این ادعا صادق و مصاب است، و گرنه چه بهتر که استغفار نماید و به حکم حضرتش تمکین کند زیرا از این استدلال گزیری نیست، چه که مستند به کتاب الهی است.

**۳۹- جواب دیگری باقتضاء منادی ثانی نازل شده (۱۹۲-۱۹۴):** شاید این توضیح مفید باشد که مقصود از منادی ثانی ابلیس است، چه که بنا بر احادیث اسلامی در روز ظهور قائم موعود جبرئیل ندا میدهد که قائم بحق ظهور فرموده و متعاقباً ابلیس نیز آواز میدهد که حق با عثمان و فرزندان اوست. این توقیع به زبان فارسی است و اساساً در جواب سؤالات شرعی و تقاضاهای مخاطب است که محتملاً بطور حضوری از هیکل مبارک استفسار و استدعا کرده است. در ابتدای این توقیع این بیان مبارک زیارت میشود " آنکه طالب هستی که قادر بر جمیع رموز و عالم بکلّ علوم بر نهج تفصیل باشد خداوند عالم و اولیاء او شاهد هستند که من نبوده و نیستم. اگر در مقام توحید ذکر مقامی با علم بکلّ علوم شده بسبب عظمت مقام

تفرید است، که کلّ اشیاء نزد او خاضع و معدوم اند و کفی بالله شهیداً " که فی الحقیقه اظهار امر به زیان منطوق و عقل و مستند به اصول و اساس حقیقت است.

**۴۰- این توقیع (۱۹۴-۱۹۷):** به زبان فارسی و در عنوان ذکر از مخاطب نشده، اما احتمال آن است که به یکی از بزرگان منسوبان حضرتش باشد. در این اثر رفع تکلیف از همگان شده است. بروز و صدور آثار و آیات فطری و الهامی را از عنایات و تجلیات الهی بر نفس خود دانسته ولی آنها را متضمن حکمی برای دیگران فرموده اند و علت اصدار توقیع را که دفع فتنه و انقلاب است تأکید فرموده اند.

**۴۱- این توقیع (۱۹۷-۱۹۹):** نیز به زبان فارسی است ولی عنوان ندارد، اما متضمن اظهار مقام و عظمت ظهور مبارکش است. مفهوم آن را با این استشهاد بهتر میتوان دریافت که میفرمایند " هو العلیّ الکبیر. امر مستور که رکن است موهوم تصوّر نشود. اگر در جایی ذکر مقامی یا علم بکلّ شیئی ذکر شده بواسطه عظمت مقام توحید بوده، که کلّ مقامات نزد آن خاشع و معدوم است. این امر از جهت تحصیل ظاهر نشده... خداوند عالم گواه است قادر بر هیچ خارق عادت نیستیم و احتیاج هم نیست، زیرا اتیان به حجتی شده که کلّ آیات نزد آن مضمحل است و دلیل فطرت محض است که بلا تأمل میگوید و بلا سکون مینویسد... از موسی سؤال شد در طور از کجا یقین میکنی که کلام حقّ است. گفت از آنکه از شش جهت می آید و شبیه کلام عباد نیست. حقیر هم در لسان خود این قسم قدرت را دیدم، فکر کردم خداوند عبث نگذارد و شبه کلام بشر نیست، یقین حجت است... خدا گواه است که هر گاه ذره ذلت از برای نفسی در این امر میدانستم امر اظهار نمیکردم و کفی بی شهیداً و الحمد لله ربّ العالمین."

**۴۲- این خطبه (صص ۲۰۰-۲۰۲):** که بنا بر بیانات نازل در آن در ارض مخا نازل شده حاکی از اظهار امر و ابلاغ آن به عموم است. خطاب " یا ایها الحیب" که در آن آمده احتمال اینکه خطاب به جناب قدّوس یا جناب باب الباب باشد تقویت مینماید. ضمناً رسول که ذکر او در آیه خطاب به حیب آمده محتملاً مربوط به جناب ملاً علی بسطامی است. حضرت نقطه بعد از ابلاغ و اعلان امر به

مخاطب امر میفرمایند تا کتابی در اثبات ظهور مشتمل بر آیات قرآنی و احادیث ائمه اطهار تدوین و تکمیل فرماید.

اگر چه حق مطلب در باره آثار مبارکه موجود در این مجموعه بجا آورده نشده با اینهمه به چند نکته قابل توجه اشاره میشود:

۱- در مواردی که اجابت سؤال مؤمنان با عنایت و مرحمت حضرتش توأم بوده، عموماً جواب را به اسلوب و شأن مناجات صادر فرموده اند و این کیفیت در تمام دوره حضرت نقطه معمول و متداول بوده است.

۲- حضرت نقطه اولی در دوره شیراز، نظر به تعهدی که خال اعظم سپرده بودند که حضرتش از پذیرفتن اهل ایمان و ارادتمندان خودداری فرماید، جواب امور و مسائل دینی را به جناب ملاً حسین و در بعضی موارد به ملا عبدالخالق یزدی تفویض فرموده بودند.

۳- مطالبی که در خلال توقیعات و آثار مندرج در این مجموعه آمده کلاً مسائل روحانی و تفسیر و تبیین حقائق معنوی است، و هیکل مبارک از مسائل تشریحی و اجرائی به ندرت ذکری فرموده اند.

۴- کلیه آثار این مجموعه شامل برآثاری است که بعد از ترک حجاز (حدود محرم ۱۲۶۱) تا رمضان همان سال از قلم مبارک نازل شده است. البتّه باید متذکر بود که این نکته ضرورتاً بدین معنی نیست که آثار صادره در این دوره منحصر به همین تعداد می باشد.

### یادداشتها

۱- در ابتدای این نسخه سالها بعد یادداشتی اضافه شده که حاکی است که مجموعه مزبور به دستخط جناب ملاً حسین است. به نظر می رسد این استنتاج از عنوان اولین اثر که با مطلبی به این صورت "خطّ ملا حسین" آغاز می شود بدست آمده است، و به احتمال قریب به یقین صحیح نیست. مشابه همین نحوه معرفی مخاطبین در سایر توابع و آثار مندرج در این مجموعه نیز دیده می شود.

۲- تسمیه این نصوص بنا بر اشاره به آیه مبارکه قرآن مجید در باره گوساله بنی اسرائیل است که در باره آن چنین آمده است "عجلاً جسداً له خوار" و به همین سبب ملاً جواد، که شهرت بیشتری دارد، در آثار مبارکه به لقب خوار معروف است.

۳- "شاهد" از القاب پیغمبر اکرم وارد در قرآن است، که در سوره احزاب، آیه ۴۵ نازل "یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً" و "نصیر" از اسماء الهی است که در سوره بقره، آیه ۱۰۷، چنین نازل "و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر".

۴- لفظ "ذکر" در قرآن به مناسبتها و معانی مختلف آمده و بر قرآن و بر مظهر الهی هر دو اطلاق شده است. از جمله در سوره ص، آیه ۸۷ می فرماید "ان هو الا ذکرٌ للعالمین". الفاظ "علی" و "حکیم" به صورت مرادف در قرآن آمده و یکی از موارد آن در سوره زخرف، آیه ۴، به این صورت است که "وانه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم" که اگر چه مفسرین آن را به قرآن مجید تفسیر کرده اند، اما با توجه به اینکه اشاره به ام الكتاب شده، شاید تفسیر آن به مظهر ظهور اولی و اصح باشد، و بالاخره "صراط مستقیم" مکرر در قرآن آمده و مقصود از آن تبعیت از حق و مظهر ظهور اوست.

۵- به لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی نجفی، مؤسس ملّی مطبوعات، ۱۱۹ بدیع، ص ۸۳ رجوع شود.

۶- مقصود از کتاب در این مقام کتاب قیوم الاسماء می باشد.

۷- این توفیق در کتاب عهد اعلی، صص ۹۷-۹۸، نیز نقل شده است.

۸- مخ: بندری در ناحیه عدن که محلّ دخول و خروج به سرزمین حجاز از طریق عدن و یمن بوده است.

۹- عهد اعلی، جلد اول، صص ۱۰۷-۱۱۱.

۱۰- مباحله: مبتنی بر تورات و قرآن به مفهوم آنکه دو نفر که با هم اختلاف در امر دین دارند به دعا و تضرع دخالت الهی را در احقاق حق و محو و اهلاک باطل بطلبند (به آیه ۶۱ سوره آل عمران رجوع شود).

۱۱- آیه قرآنی: سوره الکافرون (۱۰۹)، آیه ۶.



- ۱۲- بر اساس آیه مبارکه قرآن " ادْعُ الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة و  
جادلهم بالتي هي احسن " (سوره نحل، آیه ۱۲۵).
- ۱۳- در این خصوص می توان برای اطلاعات بیشتر به ظهورالحق (ج ۳) ،  
ملحقات ، رساله جناب طاهره مراجعه نمود.
- ۱۴- در خصوص تأویل و تفسیر این آیه به لوح حضرت عبدالبهاء (در مائده  
آسمانی، ج ۹) مراجعه شود.

## مرقومه ای از جناب خال اکبر خطاب به جناب وکیل الدوله

یا خیر الحافظین در دار العباده یزد سرای خان به مطالعه فرزند ارجمند  
گرامی حاجی میرزا محمد تقی تاجر شیرازی دام عزّه برسد  
قطمیرات

هو

نور چشم گرام اعز من الروح ادام الله بقاء امید که همواره در پناه حضرت کردگار  
بوده از جمیع مکاره و آلام محفوظ و بر جمله مقاصد کامروا بوده باشید بجاه  
محمد و آله هرگاه جوای احوال بوده باشید لله الحمد و المنه در شب غره شهر  
رجب المرجب شرف تقبیل آستان ملایک پاسبان امامین همامین کاظمین علیهما  
الف الف التحیه و الصلوة مشرف و سرافراز گردیده جای شما خالی است نایب  
الزیاره و دعا گو هستم و انشاء الله پس فردا که هفتم است روانه می شویم در عرض  
راه در کمال خوبی گذشت برف بارش بر سر سواری که اتفاق نشد یک شب برف  
دو شبانه روز بارش واقع شد اما در منزل بودیم سرما هم قسمی نبود که زیاد باشد  
صدمه برساند منت خداوند را. مطلبی که ندارم نوشته باشم.

خدمت سرکار حضرت بها علیه السلام مشرف شدم جای شما خالی بود کمال  
التفات و مرحمت را فرموده شب را نگاه داشته در خدمت ایشان مشرف بودیم حق  
واقع محرومی از فیض خدمت ایشان خسران واضح است. خداوند توفیق عنایت  
فرماید که به سعادت دائمی ادراک خدمت ایشان فائض شوم سرور معظم حاجی  
محمد ابراهیم را عرض سلام برسانید جای ایشان خالی است سایر مخادیم عظام  
همگی را عرض سلام رسانیده باشید الباقی و السلام فی ۵ شهر رجب المرجب  
سنه ۱۲۷۷.

\*\*\*\*\*

مکتوب مذکور از خال اکبر جناب حاجی میرزا سید محمد است که به نزول کتاب  
مستطاب ایقان مخاطب شده است. جناب خال این مکتوب را از اعتبارات عالیات  
خطاب به فرزند بزرگوار خود جناب حاجی میرزا تقی وکیل الدوله که به لقب

مبارک وکیل الحقّ مفتخرگشته و در دوره میثاق به عنایت و توفیق الهی مأمور بنای مشرق‌الاذکار عشق آباد شده بود مرقوم فرموده است. این مرقومه هیچ‌گونه امضائی ندارد ولی از سیاق مطلعین و تطبیق تاریخ، صحّت انتساب آن به جناب خال مسلم است. جناب خال متوطن در شیراز ولی فرزند محترمشان در یزد ساکن و به تجارت اشتغال داشته اند. تاریخ این مکتوب پنجم شهر رجب ۱۲۷۷ هجری قمری است که مصادف با ایام استقرار شمس جمال ابهی در مدینه اللّه بغداد است. از مضامین این مرقومه و تطبیق تاریخ مزبور با تقویم میلادی چنین استنباط می‌شود که آن ایام مصادف با فصل زمستان بوده است.

چون حاجی معزی الیه بیش از یک سفر به عتبات مشرف نشده اند بنا بر بیان حضرت ولیّ عزیز امراللّه در کتاب قرن بدیع که تاریخ تقریبی نزول کتاب ایقان شریف را حدود سال ۱۲۷۸ تعیین فرموده اند می‌توان حدس زد که تاریخ ذیل مکتوب فوق از زمان تقریبی نزول کتاب ایقان حکایت می‌کند.

حاج میرزا سید محمد در این سفر تنها نبوده و به معیت برادر خود جناب حاجی میرزا حسنعلی که ساکن یزد بوده اند به عتبات مشرف گشته بودند. مطلب مهمی که از فحوای این مکتوب مستفاد می‌شود اشتها جمال قدم جلّ اسمه الاعظم به اسم مبارک "بها" است و چنانکه مسلم است هیکل اطهر قبل از اظهار امر نیز بدین نام در بین بابیان مشهور بودند. ضمناً موقعیت روحانی و مقام عظیم معنوی حضرتش که مورد اعتراف همگان بوده از تجلیل و احترام خاصی که جناب خال ابراز داشته و محرومی از فیض خدمت ایشان را خسران واضح دانسته و آرزوی ادراک دائمی خدمت آن حضرت را فیض و سعادت شمرده نیز مستفاد می‌شود. نکته قابل توجه این است که خال معزی الیه در هنگام ارسال نامه مزبور در ابتدای مراحل تصدیق و ایمان بوده ولی بعداً پس از زیارت کتاب مستطاب ایقان به کمال یقین و اطمینان فائز شده است. از متن و انشاء این مکتوب پایه تمسک و علاقه ایمانی و اسلامی خال مشارالیه به خوبی واضح است و خاندان ایشان عموماً مؤمن و متورّع بوده اند. میزان معلومات و تحصیلات جناب خال نیز در این مرقومه مستفاد می‌شود و سلاست و روانی این رقیمه که به قلم یک تاجر نگاشته شده شایان دقت است.

## مستغاث

یکی از مطالب کتاب بیان که پژوهندگان را به علت عدم تحقیق کافی و دقیق دام راه شده موضوع غیاث و مستغاث و ارتباط آن با ظهور حضرت من یظهره الله یعنی موعود بیان است. بسیاری از محققان امر بیان به علت اتکاء بر نظر ناصواب اهل بیان چنین تصور کرده اند که این دو اصطلاح اشاره به تاریخ صریحی است که حضرت نقطه برای تعیین زمان ظهور من یظهره مقرر فرموده است و لذا قبل از آن تاریخ نباید انتظار ظهور موعود را داشت. اغراق و اشتباه در این خصوص به جایی رسیده که تمام بشارات دیگر کتاب بیان و آثار حضرت نقطه اولی که بعضی مانند سنه تسع صراحت زمانی دارد و عموماً حکایت از عدم محدودیت ظهور من یظهره الله به هرگونه قید و شرطی می نماید (۱) فراموش گردیده است. برای رفع این اشتباه سیری تحقیقی در آثار مبارکه نقطه بیان جلت احاطه اقتضا دارد.

غیاث (اغیث) و مستغاث از اسماء الهی است و علت امتیاز و انفراد آنها این نکته است که در اسماء معلومه الهی اسمی که در شمارش بزرگتر از مستغاث باشد یافت نمی شود. به نظر می رسد علت توجه به کثرت عددی این اسماء اثبات عظمت حقیقت الوهیت در تمام مراتب عالم وجود حتی در رتبه مجردات ریاضی و ارقام و اعداد است. تا آنجا که در آثار حضرت نقطه تصفح و تجسس میسر شده جز در کتاب مستطاب بیان فارسی کلمه مستغاث با مدت دوره ظهور حضرت نقطه ارتباطی ندارد. این مطلب شامل کتاب بیان عربی نیز هست زیرا در آن کتاب مجید نیز با آنکه کلمه مستغاث سه مرتبه ذکر شده (۲) مانند دیگر اسماء مبارکه الهی متضمن هیچگونه اشاره ای به دور بیان و یا ظهور من یظهره الله موعود نیست.

در بیان مبارک فارسی این دو اصطلاح مجموعاً در هشت مورد تکرار شده است که فقط چهار مورد آن با موضوع ظهور من یظهره الله مرتبط است و در ابواب زیر ذیل "فی بیان انّ الجئنه حقّ (واحد دوم، باب ۱۶)، "فی بیان انّ التار حقّ" (واحد دوم، باب ۱۷)، "من آمن بمن یظهره الله فکأنما آمن بالله و ما امرالله به فی کلّ العوالم"،

الخ (واحد سوم، باب ۱۵) و "فلیحرزَنَّ کَلَّ نفس بهیکل اسم المستغاث فی حین تولّده"، الخ (واحد هفتم، باب ۱۰) آمده است.

اینک برای آنکه این تحقیق آسان شود به متن قسمت های مربوطه از ابواب مذکوره کتاب بیان استشهاد می شود:

"وصیّت می کنم کَلَّ بیان را که اگر در حین ظهور من یظهره الله کَلَّ موقّف به آن جَنّت اعظم و لقای اکبر گردید طوبی لکم ثمّ طوبی لکم و الاّ اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده به آیات قبل از عدد اسم الله الاغیث که کَلَّ داخل شوید و اگر نشده و به عدد اسم الله المستغاث منتهی شده و شنیده اید که نقطه ظاهر شده و کَلَّ یقین نکرده اید رحم بر انفس خود کرده و کَلَّ بکلیّه در ظلّ اون نقطه ظاهره که کَلَّ داخل نشده اید مستظلّ گردید. و اگر بشنوید ظاهر شده صاحب نفسی به آیات و اولوالعلم آن زمان تصدیق او نموده نه معروفین از اولوالعلم بلکه مدقّین نظر، به مثل این زمان که آنها محتجب مانده، و مدقّین نظر و صاحبان منظر اگرچه بر لباس فقر و مسکنت بود سبقت به دخول جَنّت گرفته و لباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم قبل باقی مانده، تأمل نکرده و کَلَّ داخل شوید در ظلّ ظلال او که او است اوّل و آخر و او است ظاهر و باطن، و اگر شنیدید در تضرّع و ابتهاج برآمده که فضل خدا الی مستغاث از شما مقطوع نگشته و اگر شنیدید الی مستغاث که ظاهر گشته من هو محبوبی و محبوبکم و ملیکی و ملیکم فاذا لا تصبرنّ قدر ما یتنفّس نفس و لتدخلنّ کَلکم اجمعون فی ظلّ الله و لا تقولون لم و بعم فانّ هذا من اعظم امری ایاکم لاخلصنّکم عن نار بعدکم بما قد اذنت لکم بهذا ان یا اهل البیان کَلّ تشکرون که اگر نفسی قدر تنفّسی صبر بعد از دو هزار و یک سال نماید بلاشبهه در دین بیان نیست و داخل نار است الاّ آنکه ظهور الله ظاهر نشود که آن وقت کَلّ مکلف به ابتهاج و تضرّع هستید. نه این است که به مثل یهود مانده که عیسی بیاید و بمانید و نه به مثل نصاری که محمّد ص بیاید و بمانید و نه به مثل امّت محمّد که قائم آل محمّد ص ظاهر شود و بمانید و ان یرضی فوادی بان ببقی من البیان من احد لاقولنّ جائت نقطة البیان فی اخریها و انتم علی ما انتم علیه لباقون." (۳)

از این بیان مبارک مطالب زیر مفهوم می شود:

۱ - به طور کلی عدم تحدید ظهور به زمان معین چه که می فرماید: "اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده به آیات قبل از عدد اسم الله الاغیث که کلّ داخل شوید."  
۲ - تأکید به قبول و ایمان بدون قید و شرط که "اگر... شنیده اید که نقطه (من یظهر) ظاهر شده و کلّ یقین نکرده اید رحم بر انفس خود کرده و کلّ بکلیه در ظلّ اون نقطه ظاهره که کلّ داخل نشده اید مستظلّ گردید." تبیین این بیان این است که "... بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آیه ای ظاهر شود بر نهج فطرت و قدرت... غیر از او ممکن نیست که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید" (۴) زیرا تنها حجّت نزول آیات است چه که در همان باب می فرماید: "در ظهور من یظهره الله محتجب نشوند به شوئی دون شوئن آیات که اعظم حجج و براهین بوده و هست". (۵)

۳ - مهلت اغیث (غیاث) و مستغاث در باره اطلاع اهل بیان از ظهور من یظهره الله است و الا در سراسر این باب تأکید به عرفان و ایمان به من یظهر بدون قید و شرط است و ایمان معروفین و اولوالعلم بی اعتبار شمرده شده و قبل و بعد از اغیث یکسان معرفی شده و صبر و تأمل حتّی به مقدار فروردن نفّسی بعد از دریافت خبر ظهور نهی شده است.

۴ - مقایسه اهل بیان با امم سابقه مانند یهود و نصاری و امت محمّد رسول الله اشاره دیگری به این نکته است که حضرتش در آیات فوق موضوع عدم شناسائی موعود به طور مطلق را اراده فرموده و مطلب ارتباطی با تعیین زمان ظهور ندارد. در باب هفدهم از واحد دوم می فرماید:

"...چه بسا ناری را که خدا نور می کند به من یظهره الله و چه بسا نوری را که نار می فرماید به او و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کلّ داخل شوند احدی داخل در نار نمی ماند و اگر الی مستغاث رسد و کلّ داخل شوند احدی در نار نمی ماند الا آنکه کلّ مبدّل به نور می گردند و همین فضل را از من یظهره الله طلب نموده که این فضل اعظم و فوز اکبر که مثل امم باقیه نمانده مثل حروف انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عندالله و ایشان هنوز منتظر من یأتی اسمہ احمد باشند و اگر

ظاهر نشود، الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و مفری از برای او نیست اگرچه می بینم ظهور او را مثل این شمس در وسط السماء و غروب کل را به مثل نجوم لیل در نهار در مقام ایمان و حقیقت نه مقام هیکل جسدی و اسباب ظاهری به مثل امروز تصور نموده و گفته ذلکم الله ربکم له الخلق و الامر لا آله الا هو العلی العظیم. اگرچه تقادیر الهی در هر شأن مختلف می شود، در بیان هیچ ذکر نیست مگر ذکر او لعل در وقت ظهور مشاهده حزن نفرماید از مؤمنین به خود که در غیب به او ایمان آورده و کل منتظر لقاء او است و لافوض امره الی الله انه هو خیر ولی و نصیر و انه هو خیر وکیل و ظهیر و او است که کفایت می کند کل را از کل شیء و هیچ شیء کفایت نمی کند از او زیرا که هیچ شیء بلا ایمان به او ثمر ندارد و هیچ شیء با ایمان به او حزنی ندارد و الا ان الله لیکفینکم عن کل شیء ان یا کل شیء و لا یکفینکم عن الله ربکم من شیء و لا یکفی شیء عن شیء لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما الا من استکفی بالله ربّه انه کان علماً کافياً قدیراً." (۶)

مفهوم این بیان مبارک چنین است: از آنجا که من یظهره الله موجد و معطی نور و هدایت است اهل بیان به شناسائی و عرفان او دلالت شده اند و قید زمان در باره او ارزشی ندارد زیرا هر دو عدد غیاث و مستغاث به طور استطرادی ذکر شده اما تأکید بر مطلب خلاصی از نار بعد و بی خبری قرار داده شده. از سیاق آیات فوق معلوم است که توجه خاص حضرت باب به شناسائی و عرفان من یظهره الله است نه به قید زمان چه که می فرماید "اگر ظاهر نشود، الی این دو اسم ظاهر خواهد شد." این آیه به صراحت حاکی است که ظهور من یظهر قبل از این دو زمان مقدر است و این دو تنها حد نهائی را مشخص می سازد و اگر این مفهوم منظور نظر قرار گیرد و با مقایسه با این نکته که "اگر نفسی به قدر تنفسی صبر بعد از دو هزار و یک سال نماید بلاشبهه در دین بیان نیست و داخل نار است" می توان دریافت که مقصود از غیاث و مخصوصاً مستغاث تعیین مهلتی برای اهل بیان است که از ایمان به من یظهره الله محروم نمانند.

در باب پانزدهم از واحد سوم چنین نازل:

"ولی مراقب ظهور بوده که قدر لمحہ ای فاصله نشود مابین ظهور و ایمان کلّ من آمن بالبیان که به قدر طول الی المستغاث هم لایق نیست که بمانند، اگر احتیاط دامن گیر ایشان شود که آن احتیاط در نار بوده و هست اگرچه امید از فضل خداوند عطوف و رؤف این است که در حین ظهور به اوامر عالیّه خود در الواح خود کلّ عباد خود را از رقد بیدار نماید و نگذارد الی امر محکم بیان که تا غیاث یا مستغاث شده در نار بمانند چه کسی عالم به ظهور نیست غیرالله، هروقت شود باید کلّ تصدیق به نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی به جا آورند اگرچه امید از فضل او آن است تا مستغاث نرسد و از قبل کلمه الله مرتفع گردد و انما الدلیل آیاته والوجود علی نفسه اذالغیر یعرف به و هو لا یعرف بدونہ سبحان الله عما یصفون." (۷)

در این آیات مبارکه این مطلب مصرّح است که ظهور من یظهره الله قبل از مستغاث خواهد بود زیرا ذکر این شده که مابین ظهور و ایمان کلّ لمحہ ای فاصله نیز روا نیست و حتّی به قدر طول الی المستغاث مقبول نه. به نظر می رسد مستغاث در این بیان با لمحّه زمان مقایسه شده و کلاً از مفهوم مطلق عددی خود جدا گشته است. اما باز اهمیّت آزادی از نار بُعد و عدم عرفان را تأکید فرموده و غیاث و مستغاث را به صورت مهلتی برای ایمان اهل بیان مقرر نموده اند علی الخصوص که به صراحت می فرمایند: "کسی عالم به ظهور نیست غیرالله، هروقت شود باید کلّ تصدیق به نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی به جا آورند" و بلافاصله با اظهار اینکه "امید از فضل او است که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمه الله مرتفع گردد" قطعیت ظهور را تصریح می فرمایند. در این آیات غیاث و مستغاث تعیین زمان قطعی برای ظهور نیست زیرا بنا به صریح آیه فوق من یظهره الله هروقت اراده فرماید ظهور خواهد کرد. مطلب مهمّ دیگر اینکه ارتفاع کلمه الله که قبل از مستغاث خواهد بود به اعتباری غیر از ظهور است بلکه مقصود از ارتفاع کلمه الله استقرار امر من یظهره الله است.

آخرین بابی که کلمه مستغاث در آن مذکور شده ذیلاً به طور کامل درج شده است. "فلیحرزن کلّ نفس بهیکل اسم المستغاث فی حین تولّده و لا ینبغی لاحد ان یترکه.



مَلْخَص این باب آنکه در اسماء الله هیچ اسمی تعادل نمی کند عدد آن با اسم مستغاث و آن اعلی ثمره اسماء است که به منتهی الیه ظهور رسیده و در آن ظاهر نیست الاً واحد اول و در واحد اول نیست الاً واحد اول که در قرآن رسول الله هست و در بیان ذات حروف السبع و قبل از قرآن عیسی بود و بعد از بیان من یتظهره الله. اعراش در ظهورات مختلف ظاهر می شود والا مستوی بر اعراش که معری از حدّ حدود است همان مشیت اولیه است که اعراش او را متغیر نمی کند و هیچ اسمی اعلی عدداً از اسم مستغاث نیست در رتبه اسماء، و بر عدد اللهم که اعداد طرح کنی واحداً بعد واحد عدد اسم احد ناقص می شود و اگر با الف و لام حساب کنی اسم مستغاث را عدد اسم حی زائد می آید و در یوم قیامت مظهر آن ظاهر شده که مدلّ بوده علی الله. از این جهت امر شده که کلّ از حین انعقاد نطفه محرّز کنند آن هیکل را به هیکلی که عدد اسم مستغاث در آن باشد زیرا که از مبدأ ظهور تا ظهور آخر خدا دانا است که چه قدر شود ولیکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد، و در کور قرآن بدء و عود آن در اسم اغفر شد به نقص عدد اسم هو، در بیان خدا عالم است که تا چه حدّ رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و فرقان به الف هم نرسید زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است به خلق خود، هر وقت که بیند استعداد ظهور را در مرایای افتده مسبحین می شناساند خود را به کلّ به اذن الله عزّ و جلّ زیرا که از برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الاً بالله عزّ و جلّ. ثمره آن اینکه کلّ اسماء چون طائفند در حول اسم الله و کمال کلّ اسماء به بلوغ این اسم است، لعلّ کلّ نفوس در بیان به بلاغ مایمکن برسند که در حین ظهور حقیقت توانند شمس حقیقت را درک نمود و طائف حول او گشت و مراقب باشند که از آن عدد تجاوز نکنند که اگر به آن عدد رسد نفسی در بیان و شنود که ظاهر شده شجره حقیقت، بر او است رجوع به سوی او اگرچه یقین ننماید لعلّ از نار نجات یابد به این فضل، و هیچ فضلی در بیان از این اعظم تر نبوده و نیست اگر قدر دانند و خود را از نار من یتظهره الله نجات دهند و در ظلّ نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او مبدأ خلق کینونیات است و ذرّ افنده بعد از تمامیت ذرّ اجساد قبل از ظهور او (۸) و همین قسم که در هیکلی هزار و یک

اسم نوشته شود کافی است در تحرّز، لعلّ به این سبب از ظاهر در اسماء محتجب  
نماند و غیرالله نه بیند و شاهد نشود الاّ به رضای محبوب خود فلتحرّزنّ انفسکم لله  
ربکم ثمّ باسمائه الحسنی کلّها فانّ له الخلق والامر فی ملکوت السموات والارض  
وما بینهما لا اله الاّ هو العزیز المحبوب." (۹)

حضرت نقطه در این مورد فاصله زمانی ظهور اسلام و موعود اسلام (نفس حضرت  
باب) و فاصله زمانی ظهور وجود مبارک خود و موعود بیان (من یتظهره الله) را  
مقایسه می فرمایند و این دورا به کمک دو اسم اغفر و مستغاث بیان می دارند.  
"در کور قرآن بدء (ظهور حضرت رسول اکرم) و عود آن (ظهور حضرت نقطه) در  
اسم اغفر شد به نقص عدد اسم هو" که اسم اغفر به حساب ابجد ۱۲۸۱ و هو ۱۱  
است و کسر ۱۱ از ۱۲۸۱ مساوی ۱۲۷۰ است که بنا بر کتاب بیان فاصله ظهور  
اسلام و دیانت بیان ۱۲۷۰ سال بوده است زیرا مبدأ تاریخ ده سال قبل از هجرت  
محسوب گشته که مصادف با اظهار امر علنی پیغمبر اکرم است. در خصوص عدد  
مستغاث به دو صورت مستغاث و المستغاث که اولی ۲۰۰۱ و دومی ۲۰۳۲ است  
و اللّهم که ۱۰۶ است محاسبه شده است. عدد اللّهم (۱۰۶) اگر در عدد واحد  
(۱۹) ضرب شود حاصل عدد ۲۰۱۴ خواهد بود که عدد مستغاث (۲۰۰۱) به  
تعداد اسم احد (۱۳) از آن کمتر است و المستغاث عدد اسم حی (۱۸) را اضافه  
دارد. در این باب اگرچه صراحتاً ذکر این مطلب نشده که ظهور در چه تاریخی  
است اما توالی دو مطلب اسم مستغاث و اسم اغفر و کیفیت بیان مطالب ذهن هر  
منصفی را به این نکته متذکر می دارد که حضرت ربّ اعلی به تلویح به تعیین  
تقریبی ظهور من یتظهره الله اشاره فرموده و چون در این مورد تعیین تاریخ دقیق را  
اراده نفرموده به اعداد ۱۳ و ۱۸ اشاره نموده ولی در موارد متعدّد دیگر مخصوصاً  
به عدد ۹ (سنة تسع) اشاره فرموده اند. شواهد مربوط به زمان ظهور در آیات متعدّد  
است. چون بحث راجع به مستغاث است به اشاره به بعضی از آنها اکتفا می شود.  
در واحد ششم بیان عربی ذیل آیه ۱۵ می فرماید: "فلتقومنّ انتم کلکم اجمعون اذا  
تسمعنّ ذکر من یتظهره باسم القائم و لتراقبنّ فرق القائم و القیوم ثمّ فی سنة التسع  
کلّ خیر تدرکون." در خصوص فرق قائم و قیوم حضرت بهاء الله در لوحی

می فرمایند: "مقصود از قیوم ظهور تسع بوده و او به اسم بها ظاهر." (۱۰) از حضرت نقطه اولی در مقام دیگر: "و فی سنة التسع انتم بلقاء الله ترزقون." و در توقیعی است: "هذا ما قد وعدناک من قبل حین الّذی قد اجبناک اصبر حتّی تقضى عن البیان تسعة فاذا قل تبارک الله احسن المبدعین." در واحد نهم بیان عربی ذیل آیه ششم: "علیک یا بهاء الله ثمّ اولی قرابتک ذکرالله وثناء کلّ شیء فی کلّ حین و قبل حین و بعد حین." (۱۱) در توقیع ملاً باقر حرف حی می فرمایند: "عدّد حروف الاثبات مع تشدّد اللّام لعلّک فی ثمانية سنة یوم ظهوره تدرك لقاء الله ان لم تدرك اوله تدرك آخره." (۱۲) در بیان فارسی است: "در ظهور من یظهره الله خداوند عالم است که در چه حدّ از سنّ ظاهر فرماید او را، ولی از مبدأ ظهور (ظهور حضرت نقطه) تا عدد واحد (۱۹ سال) مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان به حرفی ظاهر گردد از کلّ خلق که بعد از اون دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الاّ به ظهور بعد." (۱۳) در رساله دلائل سبعة چنین می فرمایند:

"و از جمله ادلّاء متقنه علم کلّ شیء است در نفس واحد که به حدّ اعجاز است اختراع آن که در کتاب هیاکل واحد بیان این علم مکنون مخزون شده و احدی قبل از این مطلع نشده و ثمره آن اینکه در حروف مشاهده می نماید که چگونه کلّ شیء در یازده درجه که هیکل هویت باشد جمع می گردد و هیکل اول را که در بحر اسماء سیردهی به نوزده منتهی می شود و داخل عدد بیست نمی شود." (۱۴)

اینک نکته ای باقی می ماند که مختصر اشاره ای به آن لازم است و آن اهمیّت غیاث و مستغاث است. توجّه به این آیه مبارکه که "مراقب باشند که از آن عدد (مستغاث) تجاوز نکنند که اگر به آن عدد رسد نفسی در بیان و شنود که ظاهر شده شجره حقیقت، بر او است رجوع به سوی او اگرچه یقین نماید لعلّ از نار نجات یابد به این فضل، و هیچ فضلی در بیان از این اعظم تر نبوده و نیست" به صراحت مدلل می دارد که مستغاث مهلت و میقات اهل بیان برای ایمان است زیرا حتّی قید یقین نیز که اصل و اساس ایمان است از آن برداشته شده و اگر توجّه شود که میزان شناسائی یعنی نزول آیات نیز که تنها ملاک و مقیاس شمرده شده دیگر در

زمان مستغاث مورد توجّه نیست و تنها اعلان من يظهره اللّهی ملاک ایمان است  
اهمّیت مفهوم مهلت روشن تر خواهد بود. در مقامی می فرمایند:  
"آنچه در امکان ممکن ظهور مشیّت اولیه است به ظهورها نه بذاتها و او است  
کینونیت مشیّت که در او دیده نمی شود الاّ الله جلّ و عزّ... اگر به قدر تسع تسع  
عشر عشر تاسعه شنوی و بلی نگوئی نخواهی بعد از موت او را درک نمود و بدان  
که طاعت او نفس طاعة الله هست و محبّت او نفس محبّة الله هست و در کتب و  
کلمات محتجب ممان... (۱۵)"

در باب پانزدهم از واحد سوم می فرمایند: "امید از فضل خداوند عطف و رؤف ...  
نگذارد... که تا غیاث یا مستغاث شده در نار بمانند" که مفهوم آن این است که  
میقات ظهور نامعلوم ولی مهلت و مدّت اهل بیان حدّ اکثر دو هزار سال است.  
شکّ نیست که اگر من يظهره الله تا مستغاث ظاهر نشده باشد عدم ایمان به او  
ماندن در نار نیست مگر آنکه حضرتش ظهور فرموده و مردم از عرفان و شناسائی او  
محروم مانده باشند زیرا مقصود از نار در این مقام عدم ایمان و احتجاب از حقّ  
است و قبل از ظهور من يظهره الله مؤمنان به ظهور قبل در نار نخواهند بود زیرا پیرو  
امر بیان و واصل به حقّ و حقیقت اند. پس "نگذارد... تا غیاث یا مستغاث شده در  
نار بمانند" اشارهّ ضمنی به تحقّق ظهور، قبل از آن تاریخ است.

آیا بر مبنای مقایسهّ تدرّج محرومی و عدم عرفان ملل قبل (مذکور در آیات کتاب  
بیان، واحد دوم، ابواب ۱۶ و ۱۷) و روح مطلب نمی توان استنباط کرد که  
مستغاث اشارهّ تقریبی به ظهور بعد از من يظهره الله می باشد؟

بعضی از فروع احکام از قبیل اهمّیت برید و چاپار (واحد چهارم، باب ۱۶) و لزوم  
توسعهّ صنعت چاپ (واحد هشتم، باب ۷ و واحد هفتم، باب ۱) کلاً به منظور  
تسریع در ابلاغ اخبار ظهور من يظهره الله تشریح شده است.

بنا بر تعالیم بیان، ادیان الهی برای سراسر جهان انسانی است (واحد پنجم، باب  
۵). با توجّه به اینکه ۱۵۰۰ سال و ۲۰۰۰ سال که میقات و مهلت اهل بیان است  
در حدود ۵۰ نسل انسانی را در بر می گیرد می توان متیقّن بود که افراد مؤمنین به  
بیان به سادگی ممکن است به همان قاطعیّت اعتقاداتی ملل گذشته پایبند شوند و

یکباره از فکر و ذکر من یظهره الله باز مانند و ابداً خود را به این نکته که ظهور من یظهره الله مقصد اصلی کتاب بیان است متذکر ندارند و من یظهره الله ظهور فرموده و اهل بیان نیز همچنان که در آیات مذکوره در کتاب بیان زیارت شد "مثل حروف انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عند الله و ایشان هنوز منتظر من یأتی اسمہ احمد باشند" از شناسائی من یظهره الله باز مانند. این است که در کتاب بیان به سنه مستغاث به عنوان مهلت اهل بیان اهمیت داده شده است مبادا که چون مسیحیان که از قبول اسلام باز ماندند بایان نیز از شناسائی من یظهره الله محروم بمانند. همه این تمهیدات برای اثبات عظمت ظهور من یظهره الله است زیرا بر بسیاری از نفوس مؤمنین اولیّه معلوم بود که ظهور موعود بیان نزدیک است همچنان که اکثر اهل بیان از همان ابتدا بعضی پیش از اظهار امر حضرت بهاء الله و بعضی به فرصتی کوتاه پس از اعلان ظهور تصدیق حقیقت نمودند.

این آیه از کتاب بیان نیز کیفیت و اشارتی به خصوص دارد: "و ان یرضی فوادی بان بیقی من البیان من احد (که از شناسائی موعود محروم ماند) لاقولنّ جائت نقطة البیان فی اخریها (من یظهره الله) و انتم علی ما انتم علیه لباقون." (واحد دوم، باب ۱۶). گویا به تلویح ظهور من یظهره الله را در همان زمان اعلام می فرماید. به عبارت دیگر مقصود هیکل اطهر چنین است که از آنجا که رضا بل آرزوی حضرتش این است که هیچکس از اهل بیان از ایمان به من یظهره الله محروم نماند این حقیقت را اعلام نمی فرماید که من یظهره الله هم اکنون در حیز ظهور است زیرا چون اهل بیان آماده نیستند، به یقین این بشارت بر آنان سنگین خواهد بود و تمکین نخواهند نمود و این بیان که متعاقب اشاره به مستغاث آمده (واحد دوم، باب ۱۶) مبین این حقیقت است که مستغاث آخرین مهلت اهل بیان است. با این همه نظر به سرشت بشری در دلائل سبعة می فرماید: "چقدر فضل خدا تام و کامل است و چقدر مردم بعید، چقدر تمنا نمودند که یک آیه از رسول خدا بشنوند و حال که مثل غیث هاطل از سماء رحمت الهی آیات نازل می شود کسی نیست که بشنود، اهل بیان هم من بعد تمنا خواهند نمود ولی مستحق به من یظهره الله جلّ ذکره خواهند شد." (۱۶)

لازم به این توضیح نیست که مقام من یظهره الله چنان که بعضی از نفوس غیر مطلع اظهار داشته اند قابل تطبیق با میرزایحیی نیست. اگر چنین بود دیگر توسل به مستغاث که دستاویز اهل بیان است مفهومی نداشت و خود میرزایحیی نیز چنین ادعائی رسماً نکرده است.

بیان مبارک حضرت بهاء الله فصل الخطاب است که می فرمایند این کلمه (مستغاث) وحدها را سبب امتحان خلق قرار فرموده. نفسی که (من یظهره الله) به شهادت خود نقطه بیان به جمیع بیان معروف نمی شود چگونه به کلمه مستغاث معروف می گردد و مستغاث از بیان محسوب است." (۱۷)

### یادداشت ها

۱ - استقصای این مطلب از فرصت این مقاله خارج است. اگر موارد وارده در کتاب بیان فارسی در باره این حقیقت که ظهور من یظهره الله مشروط به هیچ شرطی جز اراده الهیه نیست جمع آوری شود خود رساله بزرگی خواهد شد. حتی مطالعه سطحی کتاب بیان برای یافتن مواردی از این موضع کافی است علی الخصوص اگر به ابوابی که بالاستقلال در باره من یظهره الله نازل شده است مراجعه شود.

۲ - کلمه مستغاث در بیان عربی ذیل آیات زیر آمده است: واحد ششم، ۱ راجع به تحریر آیات مبارکه، واحد ششم، ۱۴ راجع به هنگام تحویل و تجدید سال، واحد هفتم، ۱۰ راجع به حرز مخصوص.

۳ - بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱۶.

۴ - ایضاً، واحد ششم، باب ۸.

۵ - ایضاً، واحد ششم، باب ۸.

۶ - ایضاً.

۷ - ایضاً.

۸ - بحث مستوفای این مطلب فرصتی دیگر می طلبد اما این نکته که "ظهور او (من یظهره الله) مبدأ خلق کینونیات است و ذرافنده بعد از تمامیت ذر اجساد قبل از

ظهور او" اشاره لطیفی به اتمام کور قبل و وصول نوع انسان به دوره بلوغ روحانی (ذّر افنده یعنی عالم جان) بعد از اتمام بلوغ مادّی و اجتماعی (ذّر اجساد یعنی عالم اجسام و تعلّقات مادّی) است.

۹ - بیان فارسی، واحد هفتم، باب ۱۰.

۱۰ - فرق قائم و قیوم در لوح صادر از قلم اعلی در مجموعه اقتدارات (بی ناشر، بی تاریخ) ذیل لوح عبدالرزاق که به آیه ای از آن در متن استشهاد شده نازل گردیده. مختصر بیان مبارک این است که تفاوت بین قائم و قیوم (با توجه به اینکه قاف و میم مشترک است) عدد ۱۴ است که معادل با "بهاء" است به شرط آنکه همزه آخر کلمه مبارکه "بهاء" را نظر به شباهت رسم الخطّ عدد ۶ محسوب داریم همچنان که همین کیفیت را در قائم نیز می توان منظور داشت و در آن صورت تفاوت قائم و قیوم نیز ۹ خواهد بود که عدد "بهاء" است.

۱۱ - اصطلاح "حین" که از قرآن مجید است در آثار شیخی به صورت اصطلاح رمزی به کار رفته و به واقعه عظیمی در تاریخ امر بایی تعبیر شده و شاهد بر این مطلب تکرر این اصطلاح در آثار حضرت نقطه اولی است که بیان مذکور در متن نمونه ای از آن است. حین به حساب ابجد معادل ۶۸ و بعد حین مصادف با سنه تسع است.

۱۲ - حروف اثبات "بلی" است که به حساب ابجد ۴۲ و با تشدید لام ۷۲ خواهد بود و هشت سنه بعد از آن یوم ظهور و لقاء الله خواهد بود.

۱۳ - بیان فارسی، واحد ششم، باب ۳. این بیان مبارک متضمّن دو مطلب مستقل است: اول سنّ من یظهره الله در هنگام ظهور که معلوم و معین نشده است. دوم دوره ظهور حضرت نقطه که به صراحت یک واحد (۱۹ سال) ذکر شده زیرا از آن به بعد اظهار ایمان ممکن نیست مگر به ظهور بعد که من یظهره الله است.

۱۴ - دلایل سبعة (چاپ ازلیه)، صص ۴۵ - ۴۶. در توضیح نکات و دقائق این مطلب توابع و الواحی از قلم مبارک حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی نازل شده. علاقه مندان ممکن است به کتاب محاضرات، نشر سوم (لانگنهاین: لجنة

ملّی نشر آثار امری، ۱۵ ب، ۱۹۹۴ م) تألیف فاضل جلیل جناب اشراق خاوری  
ذیل هفته های ششم و هشتم مراجعه فرمایند.

مقصود از هیکل هویت ظهور حضرت نقطه است و عدد یازده نمودار اسم "هو"  
است و هیکل اول مقصود هیکل اطهر است و مراتب ظهور و تجلی حضرتش در  
عدد واحد (۱۹) به کمال می رسد و پس از آن دوره جدید آغاز می شود.

۱۵ - بیان فارسی، واحد نهم، باب ۶. مقدار زمانی تسع تسع عشر تاسعه از  
لحاظ حساب ریاضی نمودار رقمی است که به طور ساده آن را می توان به صورت  
(۱ تقسیم بر ۲ ضرب در ۱۰ بتوان ۱۶) ثانیه نمایش داد. البته مقصود بیان  
مبارک اهمیّت مطلب است نه آنکه فی الواقع این رقم عدداً مفهومی داشته باشد و  
همین مطلب بعینه در باره غیث و مستغاث نیز صادق است.

۱۶ - دلائل سبعة، ص ۴۵.

۱۷ - مجموعه INBA، شماره ۲۷، صص ۳۴۹ - ۳۵۰ لوح مبارک مصدر به  
"بسم ربنا الاعظم الاقدم الاقدس العلی الابهی الحمد لله الّذی تجلی باثر قلمه  
الاعلی علی من فی ملکوت الانشاء اذاً نطق کلّ کلّیل..."



## حرق کتب

بعضی نفوس که در معارف ادیان و سوابق تاریخ تحقیق بسزائی ننموده اند حکم حرق کتب را که در امر اعظم بهائی منسوخ شده است (۱) به کتاب بیان و حضرت نقطه اولی نسبت داده و آن را دلیلی بر شدت رویه حضرتش دانسته اند. اگر چه در کتاب بیان مطلبی تحت عنوان "محو کتب" مذکور است اما حقیقت مفهوم آن را باید از تعاریف و توضیحات نفس کتاب بیان تحصیل کرد و آن را در محتوای تعالیم بیان بررسی و مطالعه نمود.

سابقه حرق کتب به صدر اسلام بر می گردد. در سال ۱۹ هجری در دوره خلیفه دوم عمر بن الخطاب هنگامی که مصر مفتوح لشکر اسلام گردید سپاه فاتح به کتابخانه های مصر دست یافت. عمرو عاص حاکم و فاتح مصر درباره آنها از خلیفه کسب تکلیف کرد و مشارالیه حکم داد که کتب مزبور را نابود سازند زیرا هر حقیقتی در آنها باشد در قرآن هم وجود دارد و به همین سبب بسیاری از آنها سوخته شد و این کار سنتی برای آیندگان گردید.

ظاهراً مبنای اجتهاد عمرو روایتی بدین مضمون است که پیغمبر اکرم یک روز ورقی از تورات در دست عمر دید و با حالت تغییر و برافروختگی اظهار دلتنگی فرمود که مگر من در برابرید بیضای او (حضرت موسی) سخنان بیضا نیاورده ام و اگر موسی زنده بود به یقین جز از اتباع و پیروی از من چاره ای نداشت (۲). این حدیث در کتب تفسیر (۳) و همچنین مقدمه ابن خلدون (۴) و در کتب معتبر تاریخی مذکور شده است. این شدت عمل بالاخره به مرحله ای رسید که عمر خلیفه دوم و بعد از او بعضی از علمای اسلام حتی تعلّم زبانهای دیگر غیر از عربی را نیز منع کرده و روا ندانستند (۵).

در کتاب بیان فصلی (باب دهم از واحد چهارم) بعدم جواز تدریس و تدرّس بعضی از مباحث تخصیص داده شده و اسامی آنها تحت عنوان "انشاء ما لا یسمن ولا یغنی" ذکر شده و اشتغال به آن نهی گردیده است. متن فصل مزبور ما را به این نکته متذکر می دارد که مطالب مورد نظر (منطق، اصول، قواعد فقهی و حکمی،

علم لغات غیر مستعمله) کلاً از مباحث لفظی است که از حرف ابتدا می شود و به حرف خاتمه می یابد.

فصل دیگری از این کتاب مبین (باب ششم از واحد ششم) به حکم محو کتب تخصیص یافته است. نخست باید مفهوم کلمه محورا از خود کتاب بیان فهمید. در همین باب می فرماید "گویا دیده می شود من یظهره الله می نویسد بکل کلمه شهادتین (اظهار ایمان به خدا و مظهر ظهور) را به اسم خود و اوست جوهر کل دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الحین مؤمن به او نگردد آنچه در بیان مالک شده محو می گردد."

از این آیه می توان دریافت که محو و اثبات ایمان فرع رد و قبول امر جدید است و هر آنچه با میزان که کلام من یظهره الله (مظهر حق در ظهور بعد) است مطابق نیابد بالطبع محو و نابود شده و ارزشی را که در دوره قبل داشته به علت عدم قبول ظهور بعد همه را از دست داده است. بنابراین محو نتیجه طبیعی و جبری عدم تطابق با مقتضیات زمان است نکته بیان مبارک این است که محو حکم انشائی نیست امر انفعالی است، محو تکلیف نیست تقدیر است، زیرا ناموس عالم وجود تحوّل و ترقی و ارتقا است و محو و اثبات از لوازم آنست. محو و تغییر و نسخ آنچه که دوران آن سپری شده و تجدید و اثبات و ابداع آنچه که در خور و لازمه دور بدیع و قرن جدید است لذا باید گفت که حکم محو مذکور در باب ششم از واحد ششم بیان فریضة تکلیفی نیست تبیین قانون طبیعی است زیرا جز حقائق ثابتة روحانی و الهی همه ارزشها در معرض تحوّل و تکامل اند و فرهنگ و دانش بشری نیز که منشأ کتب و معارف است در رأس همه قرار دارد شاهد بر این نکته قسمتی دیگر از همین باب است.

"نظر کن ببین به شهادتین مسلم مسلم می گردد و حال آنکه همین شهادتین در زمان عیسی علیه السلام بود و امروز هست و چگونه حکم اسلام بر آنها نمی شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من یظهره الله. جائی که در مبدء، امری که اسلام (به مفهوم کلی به معنی دین الهی) به آن منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است در شئون ما یتفرّع علیه آن، از این جهت است که امر شده

بر محو کَلّ کتب آلا آنکه در اثبات امر اللّه و دین او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول اللّه در کتب سماویه اگر چه کَلّ حقّ بوده و من عند اللّه ولی نزد ظهور فرقان کَلّ مرتفع شد و حکم غیر حقیقت بر مؤمنین به آنها در فرقان نازل شد و همچنین در نزد هر ظهوری نظر کن، در جائی که کتب منسوبه الی اللّه در نزد هر ظهوری حکم بر ارتفاع آن شود چگونه است حکم کتب خلق که در نزد آن کتب شبیحی است در مرآت بالنسبه به شمس." (۶)

با توجه به مندرجات این باب معلوم می شود که اساس مطلب مربوط به یوم ظهور من یظهره اللّه است و حضرت نقطه اولی از تبیین این نکته محو و نسخ همه آثار حتّی کتاب بیان را در هنگام ظهور موعود بیان منظور نظر داشته اند و بسیاری از مطالب کتاب بیان بر این مطلب گواه است و بالاخره این خود شاهد دیگری است که این حکم جنبه تکلیفی ندارد بلکه بیان یکی از مبادی عمومی ادیان است. محقق دانشمند جناب اشراق خاوری در کتاب نفیس اقداح الفلاح (۷) شرح مبسوطی درباره حکم محو کتب مرقوم داشته و معنی حقیقی آن را که نسخ است مبین و معلوم فرموده است.

با این همه چون اصطلاح محو در عرف عادی هر چند خلاف مفهوم کتاب بیان باشد، به معنی نابود ساختن است ذکر حقائق در این خصوص نیز مفید است. نخستین نکته اینکه در دور بیان روش حضرت نقطه اولی در این مورد ملاک و میزان اتمّ و اعظم است زیرا آثار حضرتش مملو از آیات مبارکه قرآنی، احادیث و ادعیه ائمه اسلام و تفسیر و بیان حقیقت آن است و حتّی در بعضی موارد به اشعار عرفا و شعرای عرب و ایران با لحن قبول و عنایت استشهاد فرموده اند و این خود شاهدی بر عدم نزول حکم نابودی کتب ادیان است مطلبی که سوء تعبیر شده و تهمتی که به بیان وارد گردیده است.

نکته دیگری که حائز اهمیت است رویه انبیاء و رسل در ادوار گذشته است. در ایام سابقه حکم امحاء و نابودی آداب و اصول قبلی همواره با شدت اجراء شده است. در ابتدای این مقال از خطاب حضرت پیغمبر به عمر بن الخطاب درباره تورات اشاره ای شد. بی تردید برگفتار صاحب امر الهی اعتراض جائز نمی باشد اگر چه

در این مورد معلوم نیست تفسیر و استنباط اجرا کنندگان تا چه حد منظور نظر رسول اکرم بوده زیرا متن حدیث متضمن امر و دستوری نیست ولی علمای اسلام جزئی بزرگ از کتب تفسیر را به ذکر و توضیح این نکته اختصاص داده اند که علت نزول آیاتی از قبیل "قالت اليهود ید اللہ مغلوله غلت ایدیهم" اعتراضات یهود بر قرآن و رسالت حضرت پیغمبر بوده و به همین سبب بوده که از عزّ قبول محروم مانده مورد عتاب شده اند. بالاخره تاریخ حکایت می کند که حضرت پیغمبر اکرم حکم به محو معلقات سبعه، بتان کعبه و بسیاری از آداب و رسوم عهد جاهلی فرمود.

آنچه که فی الحقیقه عاری از حقیقت و اساس باشد ولی فکر و فرهنگ جامعه ای را به خود مشغول دارد و آنان را از درک مقتضیات عصر محروم سازد هر چند کتب و آثار مقبوله عمومی باشد در مقام بی نصیبی از حقیقت با اصنام بی جان کعبه نشین فرقی ندارد و این سرّ حکم محو کتبی است که جز خرافات و اوهام و تصوّرات بی پایه چیزی نداشت و فاضل اشراق خاوری به شواهدی از آن در ذیل بحث محو کتب اشاره و استشهاد فرموده است و اگر به انصاف و بی نظری توجّه شود چنانچه اشاره شد محمّد رسول اللّٰه جلّ ثنائه نیز به شهادت تاریخ همچین فرموده است.

پیش از این مذکور شد که خصوصیت و سرشت فرهنگ انسانی این است که معیارها و ارزشها همواره تجدید و تغییر پذیرد و مراحل کمال ادامه و استمرار یابد در این باره حضرت نقطه اولی می فرمایند: در هر ظهور بعدی ظهور اللّٰه اشرف است ... طوبی از برای نفسی که در هر ظهوری مراد خدا را در آن ظهور بفهمد نه آنکه نظر به شئون قبل کرده و از او محتجب گردد." (۸)

تحقیق و دقّت در معارف متداوله ما را به نکته مهمّی هدایت می کند و آن این حقیقت تلخ است که عموم ملل عالم به اصلی معتقدند که از پایه خلاف حقیقت است و آن اعتقاد به انقطاع فیض روح القدس و پایان عصر تجلّی مظاهر الهی در بین بشر و یا به اصطلاح متداول خاتمیت است و همه مبانی اعتقاد و معارف ادیان بر این اساس قرار گرفته است. تنها همین یک اشتباه در درک حقائق کتب الهی کافی بود که راه هرگونه ترقّی روحانی را سدّ نماید، همچنانکه نمود، و همین یک

دلیل کافی است که تمام کتب و آثاری را که چنین فلسفه ای را که مخالف با قرآن و دیگر کتب آسمانی است اشاعه می دهد بی ارزش و اعتبار سازد. در حقیقت رمز حکم محو و فراموشی کتب در این مطلب نهفته بود. گرچه این اشتباه را باید نتیجه اشتباه در شناسائی باری تعالی و فهم مقام و هدف پیمبران دانست یعنی دو موضوع مهمی که پایه همه اعتقادات روحانی و ایمانی انسان است پس به واقع همه کتب علم کلام، مجموعه ای از عقائد و افکاری بود که در یوم ظهور به محک حقیقت بی اعتبار شد. حضرت نقطه اولی مطلب را چنین بیان فرموده "شخص عالم از اول عمر تا آخر عمر تعب می کشد که یک حکم مطابق رضای خدا بفهمد و عمل کند پانصد هزار بیت در علم فقه و اصول انشاء می کند از برای فهم احادیث آل محمد صلی الله علیه و آله و بعد از آنکه حجّت با حجّت بالغه ظاهر می گردد مبلغ ایمان خود را پست ترمی کند از مبلغ بعد اول." (۹)

و در مقامی دیگر می فرمایند: کرور کرور از حکما در معرفت الله هزاران هزار کتاب نوشته ولی اگر ناظر بودند که ثنای کی را می نویسند و بر کجا وارد می آید و از کجا مشرق شده و در ظلّ چه ظهوری مستقرّ می گردد هر آینه در یوم قیامت نفع می بخشید ایشان را این است که در یوم قیامت کلّ عرفانها اگر شهود شود ثمر می بخشد و الا در هوای فواد آن نفس باقی می ماند." (۱۰)

این دو بیان مبارک نمونه ای از شواهد فراوان بر بی اعتباری کتب و آثاری است که معارف عصر ظهور را تشکیل می داد. جا داشت که از این مطالب شواهدی عرضه شود اما چون روش اهل بها پرهیز از عیبجوئی و نکته گیری است از استشهاد به مندرجات کتبی از تألیفات علمای مشهور که عمر عزیز و استعداد موهوبی را صرف تألیفات بی حاصل نموده اند خودداری شد ولی صاحب نظران با مطالعه و تحقیق در کتب و مؤلفات قرون اخیر علمای اسلام به این نکته توجه خواهند فرمود که چگونه اشتغال به علوم لا یسمن و لا یغنی و انکار اصل اساسی عدم انقطاع فیض الهی آثاری باقی گذاشته که در عصر علم و فرهنگ مایه بدنامی و ننگ است.

در خاتمه به آیاتی از بیان درباره ظهور من یظهره الله موعود استشهاد می شود تا معلوم طالبان حقیقت و صاحبان انصاف شود که حضرت نقطه اولی درباره هدف

علم و عِلّت محو کتب چه وسعت نظر و عظمت اندیشه ای به عالم انسانی عطا کرده و چه سعه صدری برای انسان آرزو فرموده است.

"و اشرّ مردم در نزد ظهور من یظهره اللّٰه آنهائی هستند که خود را به علم معزّز گرفته اند و حال آنکه اینقدر تعمّق نمی کنند که علم ایشان از برای فهم کلمات او بوده از قبل و در حین ظهور او چه احتیاج به تعلّم این علوم و حال آنکه کلام او ظاهر و مراد او باهر است". (۱۱)

"نیکو درجه ای است درجه علم اگر علم به من یظهره اللّٰه و رضای او باشد و الا بدترین درجات است عند اللّٰه و عند کلّ شیئی که اگر یک کلمه نمی دانست بهتر بود از برای او تا آنکه علم به کلّ شیئی داشته باشد و علم بمن یظهره اللّٰه نداشته باشد که کلّ شیئی به امر او لباس شیئیت را می پوشند". (۱۲)

"کمال دقّت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الا آثار آن شمس حقیقت (من یظهره اللّٰه) که نوشتن یک حرف از آن اعظم تر است از نوشتن بیان و آنچه در ظلّ آن نوشته شده". (۱۳)

"و اگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از اینکه کلّ بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کلّ مرتفع می گردد و آن می ماند تا ظهور دیگر. در آن ظهور اگر یک حرف از آن ظهور را کسی نویسد با ایمان به او ثواب آن اعظم تر است از آنکه کلّ آثار حقیقت را از قبل و آنچه در ظلّ او انشاء شده نویسد". (۱۴)

زیارت این آثار متعالیه شاهدهی گویاست که حکم محو کتب نه به مفهومی است که عقول محدوده آن را می پسندد بلکه تبیین یکی از مباحث اساسی تعالیم الهی در همه ادوار و ازمینه است. حضرت نقطه اولی در بیان عربی واحد نهم می فرمایند "ثم الثالث من بعد العشر انتم ابداء کتاباً لا تحرفون" که اگر کلمه اخیر را نظر برسم الخطّ متداول (بدون نقطه و امکان تصحیف) به الفاظ مختلف بخوانیم ممکن است آن را لا تحرقون از ریشه حرق به معنی سوزاندن، لا تحرقون از ریشه حرق به معنی دریدن و پاره کردن و لا تحرفون از مصدر تحریف به مفهوم تبدیل و تغییر معانی و مفاهیم بدانیم و در همه حال از نهی حکایت می کند و ناگفته معلوم است که

این آیه صراحتاً مخالف هرگونه عملی برای محو یا از بین بردن کتب و نوشته هاست.

### مآخذ و یادداشت ها:

- ۱- حضرت بهاءالله در لوح دنیا
- ۲- بیان این واقعه در متون مختلف با جزئی تفاوتی وارد شده است. یکی از روایات به شرح زیر است: روی جابر بن عبدالله، أنّ عمر بن الخطاب اتی رسول الله فقال انا نسمع احادیث اليهود فتعجبنا افتری ان نکتب بعضها فقال امتهوکون انتم کما تهوکت اليهود والنصارى لقد جئکم بها بیضاء نقیةً ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی.
- تهوک به معنی نسنجیده گوئی است.
- ۳- کشف الاسرار و عده الابرار جلد اول تفسیر بقره ذیل آیه ۲۰۸.
- ۴- مقدمه ابن خلدون فصل ۴ از باب ۶ کتاب اول.
- ۵- مقدمه ابن خلدون فصل ۲۲، باب ۴، کتاب اول.
- ۶- در قرآن مجید نیز محوبه معنی نسخ آمده است. در سوره رعد (۱۳) آیه ۳۹ می فرماید "یمحو الله ما یشاء ویثبت و عنده ام الكتاب." در کتاب مبارک عهد از حضرت بهاءالله درباره منع از جدال و نزاع است "هذا امر الله فی هذا الظهور الاعظم و عصمه من حکم المحو و زینه بطراز الاثبات انه هو العلیم الحکیم."
- ۷- اقداح الفلاح، جلد ۲، (۱۳۲ بدیع)، ص ۳۷-۴۷.
- ۸- بیان، واحد ۴، باب ۱۲.
- ۹- رساله دلائل سبعة.
- ۱۰- بیان، واحد ۷، باب ۱۹.
- ۱۱- بیان، واحد ۴، باب ۱۰.
- ۱۲- بیان، واحد ۹، باب ۳.
- ۱۳- بیان، واحد ۷، باب ۱.
- ۱۴- بیان، واحد ۷، باب ۱۳.

## تفسیر بسم اللہ الرحمن الرحیم

تفسیر بسمله از آثار حضرت نقطه اولی و صادر در دوره شیراز است. لفظ بسمله اصطلاح اختصاری جمله ابتدائی بسم اللہ الرحمن الرحیم است که نخست در قرآن کریم عنوان عمومی سور آن سفر عظیم قرار گرفت و بعداً مفتاح شروع اکثری از آثار مدونه در دوره اسلام شد و در دوره اظهار بابت حضرت نقطه نیز اکثر آثار نازل به این آیه مصدر است. شاید این لفظ در ابتداء استعمال همان دو کلمه اول جمله نامبرده (بسم اللہ) بوده و متدرجاً به منظور تسهیل در تلفظ یا کثرت استعمال تشدید آن ساقط شده و به صورت کلمه واحد درآمده است. اما در هر حال الفاظ مشابهی نیز وجود دارد که همه بیش و کم همین کیفیت را پیدا کرده اند و برای نمونه می توان از "حمد له" لفظ مختصر معمول به جای "الحمد لله" یاد نمود.

تفسیر بسمله در آثار حضرت نقطه منحصر به یک مورد نیست و در تفسیر سوره حمد نیز در همین خصوص بیانی فرموده اند. از قلم حضرت عبدالبهاء نیز در جواب رجای تفسیر سوره فاتحه شرحی بر بسم اللہ الرحمن الرحیم صادر شده که در مکاتیب مبارکه (جلد اول) نشر یافته است.

حضرت ربّ اعلی در توقیعی که آثار مبارکه نازل از ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۲ را فهرست فرموده اند (ظهور الحق، جلد سوم، صفحه ۲۹۰) به تفسیر بسمله اشاره می فرمایند "السابع صحيفة الباقریه وهی مرتبة باربعة عشر بابا فی تفسیر احرف البسمله" و این خود مؤید نزول آن در شیراز است. حجم این رساله مبارکه بالنسبه کم است و تقریباً در حدود چهار صد بیت (بر مبنای مقیاس صادره در کتاب بیان، باب اول واحد ششم) است.

آثار اولیّه حضرت نقطه اولی بر سیاق کلمات قرآنی و احادیث اسلامی و عموماً در تبیین و تشریح حقایق آن شریعه نورا بر اساس معتقدات شیعه اثنی عشری و مشرب شیخی است آنچنانکه از فحوای کلمات مبارکه مشهود است هدف از تبیین و تفسیر مطالب اسلامی اصلاح و تصحیح عقائد مؤمنین اولیّه در زمنیه اصول اسلام و تزکیه



و تطهیر اعمال و آداب متداوله آنان در اداء فرائض و فروع شرعی و رفع تقلیدات و تقییدات آنان است.

بسیاری از مؤمنین آن وجود مقدّس را به عنوان بابت امام موعود می شناختند و مقام حقیقی ایشان یعنی قائمیت و استقلال شریعتشان جز بر عده ای از خواصّ مؤمنین معلوم نبود. شیخ احمد و سید کاظم علیهما بهاء الله که مبشرین ظهور بدیع بودند در تعلیمات خویش قرب ظهور موعود را متذکّر بودند ولی تعیین وقت و زمان معین نمی نمودند بلکه موعود ظهور را با بشارات رمزی بیان می داشتند. اساس تعلیم این دو نفس نفیس آن بود که معرفت دین شامل چهار رکن است و رکن رابع آن معرفه شیعه کامل است که در ایام غیبت فرد اکمل و راهبر و راهنمای مردم است.

شیخ و سید متوالیاً حائز این مقام و رتبه علیا بودند و به همین سبب به عنوان باب نیز در آثار مبارکه حضرت نقطه مذکور شدند و چون اکثریت مؤمنین اولیه از طایفه شیخی بودند هنگامی که حضرت باب اظهار بابت فرمودند ایشان را جانشین نورین نیرین و باب امام غائب دانستند و این تدبیر الهی بدان سبب بود که متدرّجاً قوم در ظلّ کلمات جدید و تفسیرات بدیعه آماده ظهور مستقلّ و امر بدیعی گردند که خود به نفس صاحب کتاب و شریعت جدید است و این نکته لطیفه روحانی در آثار نقطه بیان مذکور. (باب اول از واحد ششم بیان فارسی) و در آیات جمال اقدس ابھی نیز تصریح و تأیید شده است.

در این تفسیر بدیع پایه و بیان مطالب بر تفسیر حروف "بسم الله الرحمن الرحيم" نهاده شده است و علامات و حروف نقطه، باء، الف لینیه، سین، میم، الف، لام، ها، راء، حاء، ما (از کلمه رحمان) نون، یا تفسیر شده است. یا به عبارت دیگر حروف مکرره فقط یک بار تفسیر شده است. تفسیر حروف طریقه بدعی است که در بین علمای اسلام فقط در موارد نادری بکار رفته است که از آن جمله تفسیر حروف مقطعه قرآن مجید است.

تطبیق حروف با اعداد (حدیث ابولبید مخزومی) و اشاره به معانی و مقاصد مخصوص به کمک حروف (حروف مقطعه قرآن بر اساس تفاسیر وارده از ائمه

اطهار، بعضی از احادیث از قبیل "البهاء بهاء الله" و "حروف العبد ثلاثة العين علمه بالله والباء بونه عن كل ما سواه والدال دتوه الى الله بلا كيف ولا اشاره" (الخ). در مراجع اسلامی موجود و ملاک اعتبار بوده است. توجه به این مدارک ما را به این حقیقت متیقن می‌دارد که بشارات اسلامی تا چه حد غنی و متنوع است.

در آثار حضرت ربّ اعلی پایه و اساس یا مبدء شروع کلهشی نقطه شمردن شده است و حروف لفظیه از نقطه متکون و موجود می‌شوند ارواح و حقائق نیز از نقطه حقیقت یا مصدر فیض روحانی مستفیض می‌شوند (بیان فارسی، باب ۱۱ و ۱۲ از واحد سوّم) و همچنانکه نقطه غیب اجمالی کلیه حروف الفباست نقطه حقیقت نیز مصدر و منشأ حقائق و اسرار امر الهی است. در ابتدای تفسیر بسمله به این مطلب اشاره مخصوص فرموده ظهور حق را در عالم خلق و مرتبه انسانی بسر تعبیر فرموده آنان را بر اساس مطالب وارده از ائمه علیهم بهاء الله الاهی به چهار مقام (سرّ، سرّ السرّ، سرّ مستسرّ و سرّ مقنع بالسرّ) منسوب داشته‌اند و همه را در تلو این اثر از یک منشاء معرفی کرده‌اند. این سرّ الهی مورد اشاره همان نقطه است که قطب و مرکز کتاب در دو مقام تکوین و تدوین یا خلق و تشریح است یا به عبارت دیگر نقطه منشاء خلق روحانی (تکوین) نفوس جدیده و تشریح (تدوین) اصول و حقایق بدیعه است و گردش چرخ وجود در کلیه عوالم غیب و شهود از او و بسوی اوست. خداوند در او به نفس او تجلی فرموده و در هویت او مثال تجلی خود را ودیعه گذاشته و به وجود او خلق حقایق ممکنات کرده و چون حق همواره متمایز از خلق بوده و خلق را به ساحت قدسش راهی نیست عالم ابداع را از نقطه حقیقت که مظهر و مثال اوست مستفیض داشته است و این سرّ یا نقطه همان است که به شجره مبارکه و نار مشتعله در شجره و درّه بیضا و ذکر اول و جلال و شمس ازلی تسمیه گردیده است. در تفسیر بسمله این نقطه حقیقت به حقیقت محمدیه یعنی ظهور پیغمبر اکرم تعبیر شده ولی هنگامی که بیان را زیارت می‌کنیم بهتر این نکته را در می‌یابیم که این اصطلاح "نقطه" برای عموم انبیاء و رسل در عهد ظهورشان منظور بوده و نکته لطیفی از مرکزیت شمس حقیقت یا مبدئیت نقطه ظهور است مسلماً در تعالیم کلیه ادیان محور و مرکز شریعت و جهت جامعه اجتماع مظهر الهی بوده اما

در امر حضرت نقطه نخستین بار است که مطلب مرکز هدایت رحمانی با چنین تعبیر لطیف و منطقی سهل مسلمی بیان شده و ضمناً این مرکزیت روحانی برای کلیه شیئون حیاتی جامعه روحانی تعمیم یافته است (به بیان رجوع شود. اکثر ابواب این سفر جلیل حاکی از این تقابل با مرکز و نقطه حقیقت است.)

در خصوص اثر تکوینی و تدوینی نقطه حقیقت یا مظهر ظهور مطلب همان است که در این ظهور اعظم نیز به عناوین مختلف مذکور شده و به خلق جدید و حیات جدید در ظل ظهور مجدد و همچنین ذکر اینکه تعالیم الهی در هر زمان روح آن عصر است بیان گردیده است.

ادامه این مبحث در تفسیر مورد نظر ذکر دو حرکت اصلی و فرعی برای نقطه است. حرکت اصلی بر محور وجود خود و حفظ وحدت ظاهر و باطن آن است یا می توان گفت همان صورت نقطه باقی و برقرار است. و دیگر حرکت فرعی برای تحقق شیئیت موجودات یعنی حروف و کلمات. و شاید مقصد از بیان این دو حرکت ذکر دو مقام ربوبیت و عبودیت نقطه حقیقت است (به باب اول از واحد چهارم بیان رجوع شود). در این خصوص مقام حرکت اصلی به هویه بخته ظاهره در امکان "مظهر غناء مطلق و قدرت نافذ الهی" و "ربوبیه اولیه" تسمیه و مقام حرکت فرعی "تعیین رسول الله" نامیده شده است. تحقق و تجسم کلیه اشیاء بنا بر حدیث منقول از امام صادق علیه بهاء الله به هفت رتبه: مشیت، اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب موكول و آن را با هفت دریای (سبعة ابجر) وارده در آیات قرآنی تطبیق فرموده اند و اسامی غیر مکرر معصومین اسلام علیهم بهاء الله ثنائی را نیز که هفت است ذکر فرموده و با ذکر حدیث "اولیاء محمد... الخ همه را از شجره اصلیه و نقطه اولیه یعنی نفس رسول اکرم منشعب شمرده اند وجود مبارکش را قائم به ذات و دیگر آن نفوس مقدسه را طائف حول او معرفی فرموده اند. عصر او را روز نخست و کوكب وجود او را به شمس تشبیه نموده. بیضا را که نمودار مشیة در آثار وارده است به او منسوب داشته اند. دقت در این جزئیات ما را به دو مطلب اساسی متوجه می سازد: نخست آنکه حضرت نقطه تا چه حد به حفظ مراتب روحانی و مقامات الهی پیغمبر اکرم و ائمه اطهار توجه مخصوص داشته و آن نفوس مبارکه را

که دیگران حائز یک مقام بلکه به غلوگاهی اقدام از رسول اکرم می شمرده اند در ظلّ آن وجود الهی توصیف می فرمایند. مبتدعات را منسوخ می دارند و افکار را برای دوره بعد آماده می سازند. و دیگر آنکه چگونه اساس و کلیات مطالب آثار حضرتش توافق و هماهنگی کامل با حقائق کتب مقدسه قبل و این ظهور بدیع ابهی دارد و شمول و کلیت مطالب حضرتش نمودار آنست که منشاء همه این حقایق یکی است اگر چه تعبیرات و دلایل بنفسها مستقل و متفاوت است و این خود شاهی است که آن دریای بیکران گوشه ای از این اقیانوس عظیم و قسمتی از این بحر اعظم است.

و در مقام دیگر که بسرّ سرّ تعبیر شده مقصود از آن را ولایة مطلقه کلیه و منسوب به علی امیر المؤمنین ذکر فرموده و آن را به عناوین شجره طور و درّه صفرا و مقام اراده بیان داشته اند و مقام آن حضرت را آینه تمام نمای شمس محمّدی شمرده اند و در ظلّ آن شمس مذکور داشته و آن را بالف نام برده تفصیل مقام نقطه مذکوره در قبل معرفی فرموده و مقام حرکت اصلیه آن را مقام مختص به آن بزرگوار دانسته و ایشان را عبد محمّد ذکر فرموده و مفهوم عبد را حدیث "حروف العبد ثلاثة العین علمه باللّه و الباء بونه عن کل ما سواه والدّال دنوّه الی اللّه بلا کیف و لا اشاره" مذکور داشته اند و در مقام ثانی یا حرکت فرعی ظهور حقیقت ائمه را منشعب از آن حضرت بیان فرموده اند و حدیث اذا شئنا شاء اللّه و اذا اردنا اراد اللّه را "لا فرق بینک و بینهم الا ائهم عبادک و خلقک" ذکر فرموده اند و بالاخره کلّ خیر را از جانب ذات الهی نازل بر قلب پیغمبر و به همان واسطه بر قلب علی امیر المؤمنین و ائمه و انبیاء و اوصیاء و مؤمنین انس و جن و ملائکه الی آخر وجود دانسته و شرّ را نیز بر همان ترتیب مبتدء از شیطان ذکر فرموده اند.

و از این بیانات الهیه مستفاد می شود که تا چه حدّ مسئله وصایت امیر المؤمنین و ائمه اطهار را اساس شمرده و آن را به اصل شریعت اسلام مربوط و وابسته تلقی فرموده اند. دو مقام سرّ مستسرّ بسرّ (سرّ پنهان بسرّ دیگری) معروف بدرّه خضرا و مقام قدر و سرّ مقتع بسرّ (سرّ پوشیده بسرّ دیگری) معروف بقصبه حمرا و رتبه قضا که نخستین را رمزی از رتبه امام حسن و دوّم را تعبیر از رتبه سیّد الشهداء بیان

فرموده اند و در بیان مفهوم سرّ مقنّع بسرّ حدیث علوی "سرّ البسملة فی الباء و سرّ الباء فی التّقطه و انا التّقطه تحت الباء" و "ظهرت الموجودات من باء بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم" را اشاره فرموده مقام شهادت سیّد الشهداء را ستایش فراوان نموده بر مبنای حدیث "... من قتلته فانادیته" دیه آن را ظهور اللّٰه موعود و بهشت را مخلوق از نور حسینی فرموده زیارت آن مظهر قدسی را به شرط عرفان زیارت الهی شمرده اند (بر مبنای حدیث من زاره علیه السّلام عارفاً بحقّه کمن زار اللّٰه فی عرشه) و در تبیین این حدیث مقام سیّد الشهداء و طلعت الهی را یکی دانسته اشاره نموده اند که مقصود از طلعت الهی ذات غیب ازلی نیست چه که سبیل بسوی او مسدود و وصول به ذات او محال است بلکه مقصد ظهور هویت او در عالم امکان است و عارفان دانند که مقصود از این بیان ظهور اللّٰه و مشیّة اوّلیّه در ظلّ نام سیّد الشهداء است یعنی رجعت حسینی و دید شهادت آن طلعت نورانی ظهور هویت الهی در این نشئه امکانی است و سر اینکه اگر کسی عارف بحق او باشد زیارتش نفس زیارت حق است فقط همین نکته می تواند بود که حق مقام او را شناسا شده باشد و گرنه تمام زائرین حضرتش او را به مظلومیت و حقّانیت در جانیشینی پدر و برادر و الاکهر شناخته اند و این مقام عرفان همان عرفان حقیقت ظهور الهی در رجوع ثانوی اوست.

باء را به "غیب الهی" و "اسم اولی" و "اول شجرة خرجت فی طور السّینا و ذاقت فی جنان الثناء من حدائق البها و استترت فی حجب السّماء و استقرّت فی کرسی الکبریا" یاد می فرمایند و به عنوان حقیقت ظهور محمّدی ذکر می نمایند.

چون برای فهم صحیح این معانی و اصطلاحات نازل در آثار حضرت نقطه به بیان رجوع کنیم در باب دهم از واحد سوّم این آیه مذکور که "در اوّل ظهور رسول اللّٰه صلی اللّٰه که مقام تعین مشیّت آن ظهور بوده ... کلّ به او قائم است و مراد از آیه اولی نفس او بوده در فرقان و مراد اینکه کلّ اشیاء از بقاء بسم اللّٰه ظاهر می شود او بوده و همچنین در بیان نظر کنید ... به ظهور نقطه بیان متحقّق ... و او است بقاء بسم اللّٰه در تکوین ..." و در باب پانزدهم از همین واحد نازل "ظهور اللّٰه در هر ظهور که مراد از مشیّت اوّلیّه باشد بهاء اللّٰه بوده و هست که چون با حدیث "الباء

بهاء الله" سنجیده شود وحدت مقام انبیاء و مظاهر الهی بهتر شناخته می شود و نکته نغز و لطیف آنکه این لقب در دور بیان فقط به نفس جمال قیوم داده شد و آن در بدشت به شرحی بود که از بحث این مطلب جداست و الهامی بود در بیان معانی الف لینه مرموزه در "بسم" بین با و سین آن را نظریه شباهت با عدد واحد "اول اعداد" تشبیه فرموده و آن را اشاره ای به مقام حضرت امیر المؤمنین مذکور داشته و آن را در مقام "اول من آمن بالنقطه قبل الحروف" بیان فرموده اند.

حضرت عبدالبهاء در تفسیر بسم الله باء را از جهت تدوین و تکوین شرح فرموده تدوین را کتب و تعالیم الهی و تکوین را حقیقت وجود کائنات بیان داشته نظم و انتظام کائنات را به حروف و کلمات در کتاب تکوین تشبیه نموده اند. باء شامل الف لینه و متضمن معنی الف مطلقه الهیه یعنی مظاهر ظهور و بالاحص این ظهور اعظم مذکور شده و مراتب و درجات مفسره از این حرف عظیم به استناد احادیث و آیات مختلفه به صریح عبارات مذکور است که مقصود از باء اسم اعظم و جمال قدم است و به مکاشفات روحانیه جناب سید کاظم و شیخ محی الدین ابن عرب نیز اشاره شده باء را جامع معانی حروف و کلمات، عنوان جمیع کتب الهیه و حرف لاهوتی ذکر فرموده اند و درباره باء آمده بر لفظ رب در "الست بریکم" آن را اشاره لطیفه ای بر این مقام بیان فرموده اند. مبنای تفسیر بسمله نازل از قلم حضرت ذکر الله الاعظم شرح و تفسیر حروف است در حالی که حضرت عبدالبهاء به غیر از شرح حرف باء که مختصری مذکور گردید در بقیه لوح مبارک کلمات اسم والله و رحمان و رحیم را مذکور داشته و شرح و تفسیر بیان فرموده اند.

در تفسیر بقیه حروف بسمله حضرت نقطه برای هر حرف چهار رتبه قائل شده اند: رتبه بیان، معانی، ابواب، امامه و برای فهم دقیق این مراتب باید به بقیه آثار آن حضرت رجوع نمود. در صحیفه عدلیه در بیان معانی این حدیث "یا جابر اتدري المعرفة المعرفة اثبات التوحيد اولاً ثم معرفة المعانی ثانياً ثم معرفة الابواب ثالثاً ثم معرفة الامام را بعاً الخ." شرح مبسوطی وارد که بی شبهه چون مربوط به ایام بایت است به سیاق اصول عقائد اسلامی است و چنین مسطور که "اول معرفة الله که اشاره به بیان شده..." و در آثار حضرت نقطه لفظ بیان از اسماء الله مذکور (باب

هفدهم از واحد سوّم) است و "ثانی معرفت معانی است و از برای این مقام خداوند واحد مقامات الی مالانهایه مقدر فرموده (اشاره به ظهورات لانهایه مظاهر الهی) ... و اصل ایقان به معانی و اذعان به کلّ مقامات آن اقرار به محمّد ابن عبد اللّه ... و "ثالث معرفت ابواب است و در این مقام ... اقرار به وصایت امیر المؤمنین علیه السّلام ... و "رابع معرفت امام ... معرفت دوازده نفس مقدّس که قائم ولایت مطلقه بوده ... (با منظور داشتن اسم حضرت فاطمه در فهرست).

در تلو تفسیر این حروف آیات مختلفه قرآنی و احادیث متعدده مورد استشهاد و اشاره شده و مبنای کلیه مطالب ذکر اهمیّت مقام پیغمبر و اوصیاء آن حضرت علی الخصوص حضرت علی است که ضمن آنکه در ظلّ کلمه رسول اللّه محسوب قائم مقام نفس مقدّسش معرفی شده است و حدیث انا و علی ابواء هذه الامة نیز شاهد آن است.

در ذیل تفسیر لام چنین مسطور "... ربّ ادخلنی فی لجة بحر احدیتک و طمطمایم یمّ واحدیتک الاحد المذكور سرّ محمّد صلی اللّه علیه و آله و یمّ الواحد سرّ علی علیه السّلام". از این می توان مستفاد داشت که تا چه حدّ از مقام علی امیر المؤمنین تجلیل شده است. در ذیل حرف هاء این حرف بعنوان ربّ الحروف یاد شده است که نخستین حرف "هو" نیز می باشد و ها در حساب ابجدی مساوی عدد پنج است که در بعضی آثار نقطه اولی آن را مرادف لفظ باب دانسته و اشاره به خودشان ذکر فرموده اند.

شجره لاشرقیه و لاغریه امر الهی را مغروس در حقیقت وجود رسول اکرم (اشاره به کلیه مظاهر الهی) دانسته ذیل راء می فرماید "الراء" فی رتبة البیان آیه اللّه در لیل و هو اول رحمة نطق بتوحید اللّه فی ارض الامکان و اعلى مقاماته قلب المحمّد به صلی اللّه علیه و آله لانها اول شجرة نبتت فی ارض قلب الاحمدیه روحی فداه و هو لاشرقیه و لاغریه یکاد زیتها یضئ و لو لم تمسه نار و النار من تلك الشجرة ... در ذیل حاء چنین نازل "الحاء تکرار الدال و الدال تکرار الباء و الباء تکرار الالف و هم تمام الحمد (محتماً مقصود آن است که حاء حاوی تمام مراتب است) و فی تلك المرتبه یحملون عرش ربک فوقهم یؤمنذ ثمانیه و الحاء مبدء

عرش الله تعالى " الخ. و در ذیل همین مطلب "قال الله عزّ وجلّ قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ايّاً ما تدعوه فله الاسماء الحسنی (که محتملاً متضمّن مفهوم عدم محدودیت ظهورات الهیه است) و هو المستوى على العرش بالعطا المعطى كل ذى حق حقه (اظهار عدالت به مقتضای استقلال و اختیار) و السائق الى كل مخلوق رزقه و اسم الرحمانیه (ظهور رحمانی) اصغر من اسم الهویّه (ظهور مظهر هویت) بسنتین و هو قول على عليه السّلام "انا اصغر من ربی بسنتین" در ذیل همین حرف حاء در رتبه ابواب چنین صادر "اول من اسم الحسنین علیهما آلاف التّحیة و الثّناء و هما يظهران عند التّقاء البحران بحر الارادة و بحر القدر و هو قول الله الحق "مرج البحرین يلتقيان" و هما بحر العلویه و الفاطمیة علیهما السّلام ... الخ. در ذیل نون چنین نازل "النون فی رتبه البیان نفس الکاف (اشاره به لفظ "کن") و هو تمام الامکان و الامکان بعینها فی عالم الامکان الحروفی کلمة کن و الکاف رتبه المشیة و النون رتبه اراده و المشیة اب الاشیاء و الارادة امّها قال صلّى الله علیه انا و على ابوا هذه الامة فبالکاف خلق الله مادّة الاشیاء ... و بالنون خلق الله صورة الاشیاء ... الخ.

"سئله الاعرابی عن الدّین قال صلّى الله علیه و آله هل الدین غیر حبنا و كشف عن هذا الرمز المعمی قوله علیه السّلام من احبکم فقد احبّ الله و هذا الحبّ علّة وجود الممكنات و هو قول الله فی الحدیث القدسی كنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف." در ذیل یاء این دو حدیث مذکور "و نعم الحدیث ما قال الامام الحسن العسکری علیه السّلام فی تفسیره ان الله خلق مائة الرحمة و جعل منها رحمة واحده فی الخلق کلهم فیها ترحم الناس فی الدنیا من فی کل الاصقاع فاذا کان يوم القیمة اضاف هذا الرحمة الواحده الى تسع و تسعین رحمة فیرحم بها (اهمیت ظهور يوم قیامت) ... و ان الله حرم الجنة على الامم حتّى یدخل امة محمّد صلّى الله علیه و آله قبلهم (محتملاً اشاره به اینکه مؤمنین اولین از مسلمین خواهند بود) الخ.

در این تفسیر چنانکه قبلاً نیز اشاره ای شد اساس مطالب بر ذکر اهمیت مقام پیغمبر اکرم و خاندان جلیل القدر ائمه اطهار است و مخصوصاً در موارد متعدده ذکر



حضرت علی مکرر شده است. در ذیل حرف راء در مقام ابواب به حدیث "انا مدینه الحکمة و علی بابها" اشاره شده و متعاقباً بیان آن حضرت در یکی از خطب مبارکه "ظاهری امامة و باطنی غیب منیع لایدرک" مذکور سپس در حق آن حضرت قال الله تعالی و لایة علی ابن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی ... و هو اول بیت وضع للناس و من دخله کان آمناً من الفناء صار باقیا ببقاء الرحمن و لا یدخل هذا البیت احد الا بعد کشف السبحات و محو الموهومات و هتک الاستار... الخ. "و هو صاحب الازلیة الکبری و الابدیة العظمی ... و هو الظاهر و باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر السر و سر المستسر و سر المقنع بالسر و لا یفیده الالسر و سر مجلل بالسر" الخ ذکر شده است که محتملاً اشاره به اهمیت مقام خود حضرت نقطه است که به اسم علی در آثار جدیده شهرت یافتند و گرنه با بقیه مطالب مربوط به امیر المؤمنین علیه بهاء الله که در تلو همین اثر موجود و دلالت بر استتلال در ظل کلمه رسول اکرم دارد موافقت ظاهری نخواهد داشت.

کلیه چهار رتبه در ذکر خاندان جلیل پیامبر اکرم است گوئی بسم الله الرحمن الرحیم در شأن آن وجود نورانیه نازل شده و این مطلب متضمن دو نکته است: نخست انحصار کلیه حقایق و عنایات الهی در حق این نفوس مقدسه و انصراف نظر مؤمنین از دیگر مسائل به مفهوم حصر مراتب روحانی درباره آنان و تصحیح اعتقادات اسلامی و دوم عطف توجه به خاندان جلیلی که خود به آن منتسب بودند و قرار بود بالاخره در موعد معهود به نام ظهور مستقل پرده از مقام خویش بردارند. خلاصه چنانکه آثار نازله بعد شاهد آن است حروف بسمله حروف حی کتاب الهی و مظاهر رجعت گشتند.

## توقیعات حضرت نقطه اولی خطاب به جناب طاهره

توابع و خطاباتی که از قلم حضرت نقطه اولی خطاب به جناب طاهره صادر شده با آنهمه اهمیّت و جلالت شأنی که مشارالیها دارد همه آنها تاکنون شناسائی نشده و جمع نگشته است (۱) شاید علت آنست که مشارالیها دوره معتناهی از حیات روحانی خود را در کربلا گذرانده (۲) و بعد از آن نیز بعثت ورود در خدمات و معارک خطیره و دوری از جمع دوستان بعثت حبس و بالاخره شهادت در زندان، حفظ اوراق حضرتش میسر نشده است با اینهمه نباید ناامید بود شاید در بین مجموعه ها و نسخ آثار (۳) و یا در اوراق وابستگان آن خاندان در قزوین چیزی بجای مانده و روزی بدست آید. (۴)

خطابات حضرت نقطه اولی در باره جناب طاهره یا خطاب به ایشان (تا آنجا که دست یابی میسر شده و این بدان معنی است که باید مطالعه و کوشش ادامه یابد) سه دسته است.

نخست آنچه مستقیماً خطاب به آن فرد جلیل القدر است، دوم آنچه که غیر مستقیم بمشارالیها مربوط تواند بود و سوم آنچه که در باره ایشان بدیگران خطاب شده است.

الف - پنج توقیع یا اثر بر اساس شواهد موجوده مستقیماً خطاب به مشارالیها موجود است.

۱ - توقیعی با مطلع "الحمد لله الذی یبدع ما یشاء بفضله سبحانه و تعالی عمّا یصفون" (۵)

۲- توقیعی با مطلع "یا من له العزة و الجمال و العظمة و الجلال لا اله الا هو الکبیر المتعال" (۶)

۳ - توقیعی مذکور در ظهور الحق که فعلاً فقط مطلع آن در دست است "اول طراز لاح و لمع ثم اشرق و طلع ثم اضاء و لجلج."

۴ - باب سابع عشر از واحد خامس کتاب الاسماء در "معرفه اسم مقلّب" که در صدر آن مسطور است "لشجرة الطاء" و به احتمال قریب بیقین برای مشارالیه ارسال شده است.

۵ - ظاهراً قسمتی از کتاب پنج شأن که با مقایسه عنوان و ترتیب این اثر با ترتیب و روش آن کتاب بنظر می رسد در ذکر اسم فاطمیا مفطر است و چنین آغاز می شود "بسم الله الامنع الاقدس الله لا اله الا هو الافطر الافطر و انما البهاء من الله على الواحد الاول و من يؤمن بالله ثم ما نزل في البيان مما يشابه واحد الاول" در صدر این اثر مبارک که نسخه آن بخط جناب آقاسیدحسین موجود است چنین مذکور "لشجرة الطاء، سواد جواب قزوین که از شیراز طلاب آورده بودند با ابواب فارسیه اگر بتوانند برسانند با مصلحت و الا اگر ملاحظه جزئی شود مناجات فارسیه را بیرون آورده برسانند."

متأسفانه از این اثر منبع جز متن مورد اشاره که بلحن آیات است بقیه در دست نیست و اساساً نیز بصورت ورقه منفردی جدا از مجموعه پنج شأن می باشد. جا دارد یادآوری شود که باب ثالث از واحد ناسع کتاب الاسماء در باره "معرفه اسم فاطر" است اما به جناب طاهره ارتباطی ندارد.

ب - آنچه که غیر مستقیم خطاب به جناب طاهره تواند بود بعضی از توقیعات و زیاراتی است که در باره حروف وجه (چهارده معصوم دور اسلام) نازل شده است. بنا بر کتاب بیان فارسی و بسیاری دیگر از آثار حضرت نقطه اولی حروف حی رجعت حقیقت و صفات معصومین دور اسلام اند و لذا جناب طاهره مظهر بتول عذرا و حضرت صدیقه زهراست. زیارات متعدده از حضرت نقطه اولی در باره ائمه و آل الله صادر شده که البته مرجع آن مظاهر عود و رجعت در دور جدیدند. حضرت فاطمه در بعضی از این زیارات بنام "ورقة الحمراء" خطاب شده. این خطاب و اسم به حضرت طاهره راجع است گرچه مطلب مزبور استنباطی بیش نیست زیرا متون زیارات نامبرده اشاره دیگری بصراحت ندارد ولی کیفیت رجعت مذکور در کتاب بیان این موضوع را واضحاً بیان می دارد. نباید فراموش کرد که معنی و مفهوم رجعت را باید در پرتو معارف بیان مطالعه کرد تا درک مطلب میسر

شود و این نکته لطیف روحانی بشائبه بحثهای ملال آور کلامی در دل و جان غریب و نا آشنا نشود.

ج - دسته سوم آثاری که در این بحث می گنجد اشاراتی است که در توقیعات مبارک خطاب به دیگران راجع بمشارالیها آمده است.

۱ - شاید بیان زیر که در تفسیر مبارکه کوثر آمده اولین اشاره ای باشد که در باره جناب طاهره و خدمات ایشان از قلم حضرت نقطه صادر شده است "ان امرئة من ذؤبان الشیخیه قد کتب فی جحدهم (جامعه علماء منکرین) ثلثة کتب بل حیف لها لتعرض بجحدهم و ان ابطال تلك الفئة قد عارت علی انفسهم ان یلتفتوا بعلمهم لانهم عملوا ما لا عمل فرعون من قبل و انهم هم الهالکون" که اشاره بتکفیر و مخالفت بدون تحقیق علمای عصر است. نص این بیان مبرهن می دارد که جناب طاهره از همان ابتدا با چه صراحت و صرامتی به تبلیغ مستعدان و مقابله با مخالفان مشغول بوده است.

۲ - در توقیعی خطاب به آقامیرزامحمدعلی که محتملاً صادر از ماکوست و با این مطلع آغاز می شود "الحمد لله الذی نزل الکتاب علی من یشاء من عباده لیبعث یوم الحساب" به طاهره اشاره شده و مخاطب را بعنوان برادر حضرت طاهره خطاب فرموده اند و در یک نسخه نیز این اثر خطاب به زوجه جناب میرزامحمدعلی ذکر شده است. محتملاً مقصود از آقامیرزامحمدعلی فرزند ملاً عبدالوهاب شهیر قزوینی و همسر ایشان نیز مرضیه خانم خواهر جناب طاهره است. آقا میرزا محمدعلی از حروف حی و حامل پیام ایمان جناب طاهره در هنگام سفر به شیراز بود. (۷)

۳- اثر دیگری صادر در ماکو با مطلع "الحمد لله الذی تمحص قلوب عباده بمائزل علیهم من آیات کتابه انه لا اله الا هو العزیز الحکیم" (۸) طبق متن مزبور این توقیع خطاب بحاجی محمد است. شخصیت مخاطب کاملاً شناخته نیست. محتملاً باید مقصود حاجی محمد کزادی باشد که در التزام خدمت جناب طاهره به ایران آمد و در نیمه راه بصواب دید جناب طاهره به زیارت به ماکو رفت. اگرچه جناب حاجی شیخ محمد نبیل قزوینی و جناب شیخ محمد شبل را نیز نباید از خاطر دور داشت، ولی مشارالیه هرگز در تاریخ با عنوان حاجی ذکر نشده است.

- ۴ - در اثر دیگری خطاب به جناب وحید اکبر که در تفسیر حدیث ابالبید نازل شده نیز ذکری از جناب طاهره آمده، مضمون مطلب همانست که در تفسیر سورة کوثر نیز نازل شده. این توقیع با مطلع زیر آغاز می شود "الحمد لله الذي جعل طراز الواح الاختراع اسرار الابداع..." در خصوص جناب طاهره چنین می فرماید. "قل ان امرئة منهم حقت الحق بآياتها و ابطلت عمل المشركين في ثلاث كتاب حسنى قل ما يدعون الا اسماء انفسهم بعد ما جائهم الحق في نأ الاولى" این اثر محتملاً در شیراز نازل شده است (۹) این مطلب در توقیع دیگری نیز آمده است که عجالة همه متن در دست نیست. (ظهور الحق جلد سوم ص ۲۴۷)
- ۵ - توقیع در باره يوم قیامت که محتملاً در اصفهان نازل شده و چنین شروع می شود. "الحمد لله الذي نزل الامر في الكتاب للذين اتبعوا امر الله بالحق فان اولئك هم الصادقون". (۱۰)
- ۶ - توقیعی خطاب به حاجی سید جواد کربلایی که با این آیات شروع می شود "بسم الله المقتدر المتقدس هذا كتاب من شجرة البیان جوهر القرآن فيه كل شيء" نزول این توقیع در ۱۲۶۵ بوده است. (۱۱)
- ۷ - در تفسیر سورة حمد که با آیات زیر آغاز می شود "الحمد لله المتقدس عن جوهر نعت الموجودات و المتعالی عن مجرد وصف الممكنات و المتكبر عن ذكر كافر الكینونيات" نیز ذکر جناب طاهره آمده است (۱۲)
- ۸ - لا اقل در چهار اثر دیگر نیز ذکر جناب طاهره بصراحت آمده است. متأسفانه مآخذ این چهار توقیع تا بحال بدست نیامده و لذا مطلع آنها نامعین است ولی قسمتهائی از آنها در ظهور الحق جلد سوم در صفحات ۳۱۷ و ۳۳۱ و ۳۳۳ درج شده که یکی از آنها خطاب به سید علی بشر (۱۳) و دیگری خطاب به ملا احمد (احتمالاً معلم حصاری) می باشد.
- ۹ - در توقیع دیگری نیز که خطاب آن به "احمد معلم" است و با این آیات آغاز می شود "الحمد لله الذي لا يأمر باحد لعرفان طلعة ذاته و لا بذكر حضرة کینونيته و لاثناء جمال نفسانيتها الخ" نیز اشاره مبهمی بجناب طاهره موجود است (۱۴)

## مقام حضرت طاهره به شهادت آثار نازله از قلم حضرت نقطه اولی

جناب طاهره یکی از برجسته ترین چهره های دور بیان است و در تحقیق تعالیم بیانی نقش مؤثری ایفا نموده است. (۱۵) شخصیت جناب طاهره در زمینه زمان نا آشنا بود. سران و پیشروان اجتماع غیر بابی عموماً در پی تأمین مصالح شخصی و اهداف مادی بودند و اگر کسی مانند طاهره بهمه عوامل احراز موفقیت از جمله جرأت و شهامت و علم و اخلاق آراسته بود ولی نقطه نظرگاهش از مسائل محدود حیات مادی و مصالح طبقاتی تجاوز می نمود بلکه همه اینها را هیچ و پوچ می انگاشت و افقی جدید برای عالم انسان آرزو می کرد، از درک شخصیت او باز می ماندند. طاهره هم بهمین جهت با آنکه در علوم اسلامی بمقامات عالییه رسیده بود هم نفسی در خاندان خود پیدا نکرد (۱۶) نه تنها مخالفان و دشمنان امر بدیع که اینها همه با افکار و منافعشان منافات داشت، حتی مؤمنان و یاران نیز که سد هزارساله جزئیات اعتقادی و شرعی را شکسته بودند و تصورات وهمی در باره موعود و عصر او را در پرتو تعالیم جدید بکناری گذاشته بودند هنوز سالها از روشن بینی و آینده نگری طاهره بدور بودند و اعمال و روش او را خلاف شرع و دین می دانستند. زیرا ظهور قائم موعود در نظرشان رجوع بصدرا اسلام و عهد پیغمبر اکرم بود و مطلقاً توجهی به ترقی تدریجی ظهورات الهیه و ادیان که هدفشان تکمیل و ارتقاء مداوم و مستمر نوع انسانی است نداشتند. موضوع تکامل و ترقی ادیان در طول دوره تمدن انسانی از اصول تعالیم کتاب بیان است که متدرجاً آشکار گردید. اما جناب طاهره از همان ابتدا با زیارت قیوم السماء بچنین اعتقادی رسیده و ظهور جدید را مستقل از قبل و ناسخ همه شرایع و احکام سابقه شناخته است. این کشاکش فکری بین طاهره و دیگر بابیان در کربلا آغاز شد و در قزوین و بدشت نیز نمودار گشت. در ابتدا که مؤمنین بجلالت قدر و شأن طاهره آشنا نبودند این کشاکش باعث تزلزل نفوس بود زیرا نمی توانستند بعمق درک طاهره از معارف جدید پی ببرند. (۱۷) ولی در بدشت که اعلام استقلال شرع بیان هدف آن اجتماع تاریخی بود برخورد و مقابله عقائد و افکار بدیع طاهره بحکمت و تدبیر الهی با محافظه کاری و حفظ سنت بوسیله جناب قدوس روبرو می شود و بالاخره بتدریج و

با وساطت جمال مبارک ابھی تحملش بر حاضران مجمع بدشت آسان می گردد.

(۱۸)

زیارت توقیعی که ذکر شد نکات زیادی را روشن می سازد. در توقیعی که با "الله لا اله الا هو الا فطر الا فطر" آغاز می شود در باره طاهره خطاب بمشارالیهها می فرماید "قل انّ واحد الاوّل عباد الدّین هم قد اجابوا الله قبل العالمین قل انّی انا قد اجبت الله بلسان محمّد قبل علی (۱۹) و لذا قد اصطفانی الله ربّی و جعلنی من حروف واحد الاوّل قل کلّ تکثیر ذلك الواحد الاوّل ان انتم تعلمون و لمّا لم یکن فی کتاب الله و لا فی علم الناس اقرب الی الله من محمّد ثم ائمة الهدی ثم ابواب الریاع لذا قد جعلناهم هولاء فی رجعتهم لعلّ الناس بهم یؤمنون" و در دنباله آن می فرماید "فکم من عباد فی تلك الايام یعبدوا الله ثم آیاه یسجدون فلم ینفعهم خلوصهم ولكن قد نفعک قولک بلی، کذا لک یمنّ الله علی من یشاء انه هو العزیز المحبوب قل طهرنی الله عن حب دونه، ذلك عصمة الكبرى ان انتم تعلمون... و کل ما قد رأیت فی احادیثکم من قبل فی ذکر نفسک قد ظهر یوم القيامة ولكن الناس محتجبون و قد جئت علی ارض القيامة بما قد نزل فی الحدیث و کل من قد اخذ اذیال قناعک قد فطمتها عن النار ذلك حبّ دونی، ما خلق الله جنّة اعظم من حبّی و لا ناراً الا دون ذلك...

مضمون بیان مبارک اینست که "بگو (ای طاهره) که واحد نخست بندگانی بودند که خدا را قبل از همه عالمیان اجابت کردند. بگو که همانم که دعوت الهی را بلسان محمّد علی (مقصود میرزا محمّد علی قزوینی حرف حیّ و همسر خواهر جناب طاهره است) لبیک گفتم و خدا مرا برگزید و از حروف واحد اوّل (حروف حیّ) قرارم داد... و از آنجا که در کتاب الهی و در دانش مردم از محمّد (رسول الله) و ائمه هدی و ابواب برگزیده تری نیست حروف حیّ را رجعت آنان مقرر فرمود شاید مردم ایمان بیاورند... چه بسا مردم که در این ایام خدا را عابد و ساجدند ولی اخلاص ایشان را نفعی نمی بخشد اما کلمه بلی تو را بکار آمد... بگو که خداوند مرا از دوستی غیر خود برکنار داشت و این بزرگترین پاکیزگی است اگر آنرا بشناسید... هر آنچه در احادیث پیشین دیده ای در باره نفس خودت همه در یوم

قیامت (یوم ظهور) ظاهر شد... بارض محشر آمدی همچنانکه در حدیث وعده داده شده بود و هر آنکس دنباله رویند تو را چنگ زد او را از آتش آزاد ساختم آتشی که دلبستگی بغیر من است و خداوند بهشتی بزرگتر از دوستی من و دوزخی جز غیر آن نیافریده است."

آیاتی که در فوق نقل شد متضمن بیان اهمیت مقام طاهره و عصمت اوست و اشاره به بشارات اسلام در باره رجعت طاهره صدیقه را نیز در بر دارد. حضرت نقطه در تفسیر بقره ذیل آیه "فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه انه هو التواب الرحيم" بنقل حدیثی در همین خصوص مبادرت فرموده "قال علی بن الحسین علیهما السلام حدثنی ابي عن ابيه عن رسول الله قال يا عباد الله ان آدم لما رای نوراً ساطعاً من صلبه من ذروة العرش... فقال يا رب ما هذه الانوار قال الله عز وجل انوار اشباح نقلتهم من اشرف بقاع عرشى على ظهرک و لذلك امرت الملائكة بالسجود لك... هذه الاشباح افضل خلایقی و بریاتی هذا محمد و انا الحمید المحمود... و هذه فاطمة و انا فاطرة السموات و الارضین فاطم اعدائی من رحمتی يوم فصل قضائی و فاطم اولیائی عما یبیرهم و یشینهم. خلاصه مطلب اینست که آدم اول نوری از وجود خویش تابنده دید و از حقیقت آن پرسید خطاب الهی رسید که نور برگزیدگان از خلق من است و بهمین سبب است که ملائکه را بسجود تو مأمور ساختم. نور محمد است و من حمید و محمودم... و نور فاطمه است و من فاطر آسمانها و زمینها هستم و او بازدارنده اعدای من از رحمتم در روز جزاست و نگهدارنده دوستانم از هلاک و تباهی و عیب و زشتی.

در خطابی دیگر در شأن طاهره که بلحن مناجات است او را بدرک و فهم الهام الهی ممتاز می دارند و صفات و ملکات روحانی او را می ستایند "و اسئلك يا الهی ان تكتب لى جعلتها نفسها خاشعة لاولياك و راضية بقضائك و صابرة فى بلائك امتك التى قد ملئت ایدیها من آیات الهامك لينفق فى سبيلك بما شئت و كيف شئت ما انت تحبه و ترضیه..."

در توفیق دیگری نیز بنام طاهره بلسان مناجات چنین نازل "اللهم و لقد نزل على ورقة مضيئة... و انّها ورقة مباركة عن الورقة المصفرة عن الشجرة الحمراء (اشاره



بطاهره)... و لقد سئلت فيها ما عظمت عندك و جلت لديك و هي كلمة البديعة (حضرت نقطه اولی) و نسبتها الى اللذان من سبقا في حکمک (شيخ احمد و سيد کاظم) و انک لتعلم ان النسب و الاضافات و السبل و الاشارات منقطعة بينی و بينهما و لا تعرف کیف الا کیفیة المبدعة... و انها كما هي هو لا مظهر له... و انهما و ما وجدا في الامکان لا يحکون الا من انفسهم و لا يشيرون الا الى مقاماتهم فقد صحّ الدليل لمن لم يدلّ بذاته لذاته و يجري الوصف لمن لا يوصف بذاته لذاته... " سپس در شأن طاهره چنين می فرمايد " و استلک اللهم يا الهی ان تصلّی علی محمد و آل محمد و ان ترحم بحقهم تلك الورقة المطّهره من الاشارات الباطلة و کيد اهل الباطل و الفتنة و انزل اللهم علی قلوب ذی قرابتها كلمة العفو و الرحمة لئلا ترى في شأن منهم اذية و لا تسمع منهم كلمة بعيدة و ارحم اللهم من اراد حکمک فيها و اخذل اللهم من اراد سخطک في حقها و احفظها يا الهی من شرّ کل ذی شرّ قد احاط علمک... فبلّغها اللهم الى مقام رضاک و جودک فاغفرلها يا مولای في تلك الدنيا الدنيّة و في الآخرة دارالکرامة و احفظ نظرتها في هذه الدنيا من زخرفها و ما تکره فيها انک جواد حلیم..."

دقت در آیات فوق نشان می دهد که جناب طاهره همان سؤالی را که مبتلا به عموم مردم بوده طرح فرموده چه که حضرت نقطه در جواب تأکید می فرمايند که بين هيكل ظهورشان با جناب شيخ احمد و جناب سيد کاظم از لحاظ رتبه و مقام ربط و نسبتی نیست. (۲۰)

در توقيعی که عنوان آن هو المتکبر الجميل المتجمل است طاهره را بحکمت امر و از اظهار حقائقی که هنوز زمان اظهارش نرسیده منع می فرمايند " فاعلمی بان من جواهر علمک قد ظهرت بواطن السنن فصبراً صبراً في ذکر بحر العدل و عين اليمين و لقد نسبوا اليک رجال بعض الامور العرضيه فابطلى بنيانها بيان العالی الجلی... فعليک بالصمت و عدم التکلم مع الذين لم يحلّ في الكتاب اجيبني ما تحب باللوح و القلم و ايقنی بان ظواهر الشريعة کلها باقية و من ترک شيئاً منها فهو تارک کله و انهي شرب الدخان فانه حرام علی العالمين جميعاً" مفهوم مطلب بيان مبارک

حکایت از تأیید استنباطات جناب طاهره دارد ولی طاهره را به صمت و سکون امر می فرمایند.

در توقیعی خطاب به حاجی شیخ محمد نبیل قزوینی این آیات صادر "و اما ما سئلت من اختلاف الناس فی حق الطاهره علیه السلام انّ مجمل القول حقّ علی الكل ان یصمتوا فی شأنها و انها ورقة آمنت برّیها و ان الحجّة ... علی الكل... و انها لما ترقت فی معارف آل الله فلا ینبغی للمومن جحدھا و لا اذیها و أنّھا لم تحکم الا بما فصل فی الکتاب" (نسخه خطی) مجمل کلام بنا بر بیان حضرت نقطه آنست که مؤمنان حقّ حرمتش نگاهدارند چه که ورقه مبارکه ایست که به خدای خود ایمان یافته... و در معارف آل الله بکمال رسیده انکار و اذیتش جائز نیست و او جز آنچه که در کتاب تفصیل داده شده حکمی نکرده است.

در هیچ یک از این آثار ذکر عنوان و لقب طاهره نشده. آیا این مطلب دلیل آنست که همه این توابع مانند بعضی دیگر از جمله اشارات وارده در تفسیر کوثر و تفسیر حیث ابالبید و تفسیر سوره حمد قبل از بدشت بوده است و یا اصطلاح و لقب طاهره قبل از آن هم در آثار حضرت نقطه بشهادت بعضی خطابات به شیخ محمد و ملا احمد که به احتمال قوی هنگام اقامت طاهره در کربلا و قزوین نازل شده نیز سابقه داشته است.

آنچه تابحال استشهاد شد به احتمال قریب به یقین خطابات مستقیم حضرت نقطه بطاهره است ولی خطابات دیگری که در باره او در توقیعات دیگران نازل شده اهمیت کمتری ندارد و از هر جهت گویای مقام و شخصیت روحانی مشارالیه و اعتماد و توجه هیکل اطهر بکمالات و بلوغ روحانی و معنوی اوست و شمه ای از آن استشهاد می شود.

در خطاب به آقامیرزا محمد علی است "و انّ ما سئلت من حکم اختک الطاهره علی ارض المقدسة قد اذنت لها من قبل بالخروج لما تقع بها الفتنة هنالك و انها لدی لورقة طيبة التي طهرت افئدتها عن رجس الحدود لربها فرحم الله امرء اعرف قدرها و لم یوذها باقل من شیء لانتها الیوم عز لدی قرابتها و شرف لاهل طاعتها فی

حكيم الله فاسئل الله ان يعطيها مسئلها منّا بفضلها... اين توقيع در جبال آذربايجان نازل شده است.

در اين خطاب اهميت مقام طاهره با ذكر عنوان "ورقة طيبه" و بيان اينكه انتساب باو عزّ و شأني است و اطاعت از او شرافت و امتيازي، تصريح شده است. در خطاب بحاجي محمّد است:

" و بعد قد قرئت كتابك و اطلعت بما ذكرت في كتابك و سمعت من صاحبك من حكم الاختلاف على الارض المقدسة و ان ذلك اذا وقع بين الذين شهدوا بالحقّ و هم يعلمون فهو من امر الله و المصالح التي لا يعلمها العباد اذالم يرد احد احداً و اذا وقع بين الذين لا يعلمون مواقع الامر فهو فتنة ليميز الخبيث من الطيب و يقع القول على الظالمين. فاعلم ان السابقين مالم يرتابوا و لم يشكّوا في امر الله فهم بذلك الشرف ممتازين عن غيرهم و ليس اقوالهم و افعالهم حجة لاحد بل الحجة اليوم نفس واحدة و ربما يدخل في دين الله عباد ليسبقهم في العمل و العلم ولكن ذلك الشرف لهم من عند الله و لا يساويهم احد بذلك الشرف الواحد و ليس لاحد ان ينكرهم اذالم يرمنهم امر اينا في الدين و ان ذلك قسطاس العدل في حكمهم و ليس على احد من الواردين من بيت العدل ان يردّ الطاهرة في علمها لانها عرفت مواقع الامر من فضل الله و انها اليوم شرف لهذه الفئة و من اذيتها في الدين فقد احتمل اثما مبينا و كذلك الحكم للذين اتبعوها فليس لاحد منكم ان ينكر احمد في بيت العدل فانه يعرف اشاراتنا في آيات العدل و اني لاعلم بان في هذه الاختلاف قد احتمل ما احتمل اثما مبيناً ولكن لا اظهر في الكتاب و لا انطق به لان يرجعوا الى ما امروا به و لا يردّ احدهم احداً و كان الكل في هذا العالم مثل اهل الجنة حيث قال عز ذكره و اقبل بعضهم على بعض يتسائلون. ان اتقوا الله يا معشر الشيعة و لا تختلفوا في دين الله و لا تذلّوا مؤمنا و لا مؤمنة و ارضوا بحكم الله و لا تسئلوا من احكامه ضرّه اقرب من نفعه و لا تنطقوا بمعارف باطنية التي لا يدركها عقول الناس و استروا عما ستر الله عليكم و عفى عنكم ثم توبوا الى الله يا ايها المؤمنون جميعاً. فيا ايها السائل بلغ ذلك الكتاب على الطاهرة في السبيل اذا

خرج من بيت الجليل ثم اذا نزلت ارض المقدسة الى الذي سكن في بيت العدل ليطلع الكل بفصل الخطاب في المبدأ والاياب.

این توقیع حاوی مطالب مهمه است و از فحوای آن معلوم می شود که جناب طاهره که بنا به مصلحت با اجازه حضرت نقطه همچنانکه در توقیع قبل مذکور شد کربلا را ترک کرده بعلت اختلافی بوده که در آن سرزمین بین مؤمنین بروز کرده بود. در این توقیع اختلاف را که مقصود بحث و احتجاج است بدو نوع تقسیم می فرمایند بحث و محاجه بین آنانکه می دانند و اهل علم و اطلاع اند و بحقیقت امر ایمان دارند این اختلاف نظر باعث بروز حکم و مصالح و حقائق امر الهی است. ولی باید بیاد داشته باشند که یکدیگر را ردّ و تکفیر نمایند. نوع دیگر اختلاف و مجادله ای است که بین کسانی بر می خیزد که بحقائق امر الهی آشنا نیستند این اختلاف در حقیقت فتنه و امتحانی است تا نیک از ناپاک ممتاز شود. چون بحث راجع به جناب طاهره است اشاره ای به اهمیت مقام حروف حیّ (سابقین) فرموده آنرا بشرافت سبقت می ستایند ولی آنها را به امتیاز ظاهری و اختیار مخصوصی مخصّص نمی فرمایند. در این توقیع طاهره مورد ستایش مخصوص قرار گرفته احترام او فرض شده و اذیت و عدم حرمتش منع گشته و همه بآداب اهل جنّت و رضوان وصیت شده اند.

در توقیع قیامت نیز در تجلیل مقام طاهره شرحی نازل شده. نکته مهمّ در این لوح اینست که با آنکه صحّت و اصالت عقائد و نظرات طاهره مورد تأیید قرار گرفته تبعیت از او مخصوصاً در احکام و آداب مورد تصویب نیست و میزان امور مراجعه باحکام صادره قبل از نزول بیان است. با توجه باینکه این اثر در اصفهان نازل شده معلوم است که مقصود اجراء احکام احسن القصص و صحیفه عدلیه است که کلاً اسلامی است. ذیلاً بقسمتی از توقیع مزبور استشهاد شده است.

"و ان ما سئلت عن حکم امرئۃ التي زکت نفسها و نزلت فی حکمها الکلمة التي انقادت الامور لها فکلما فسرت بالروایة و لاحظت بسر الحقیقة فی الدراية فهو الحق ولكن ليس للناس اتباعها لمالم يقدروا ان يطلعوا بحقیقة شأنها فارجع فی

الاحكام الى الّذى عنده الميزان فان كلّ الحقّ اليوم يرجع الى ذلك القسطاس و ان الى الله يرجع الحكم فى المبدأ والمآب"

در توقيع خطاب به حاج سيد جواد اين آيات نازل شده كه باز در تأييد جناب طاهره است و اگرچه صدور اين توقيع بعد از بدشت و بعد از صدور كتاب بيان است پيدااست كه هنوز عموم مؤمنين بمعنى استقلال و عظمت ظهور جديد چنانكه شايسته است نرسيده اند چه كه مى فرمايند: "و ان ما قد سئلت فى كتابك عن التى آمنت بالله وحده جهداً يصلح اعمالها ولو اراد الله ان يحكم على شىء فلا مردّله و مالا حد على الله حجة. قد وجدتها ثابتة فى محبة ربك لذا قد نزلت اليها آياتا كريمه و انما الحلال ما هو فى القرآن قبل من يظهر من عند الله دونه لم يحلّ لاحد و ان شهدت هنالك دون ذلك فانّ ربك اهل العفو و الرحمة و الجود و المغفرة يغفر لمن يشاء كيف شاء انما الملك ملكه و الخلق خلقه و المقادير بيده و ما لاحد من حكم الا باذنه و انما الطاعة هى رضاه دونه افلا تنظر الى الّذين يسجدون لله بالليل و النهار و هم عن لقاء ربك محجوبون" (۲۱)

در تفسير سورة حمد است "قد علمت ما ذكرت فى ذكر ورقة الطاهرة و مالناس و الاخذ من تلك الثمرة الجنيّة قد زكّيتها ربّها لنفسها و ما لاحد ان يقرب بها و لا ان يأخذ من ثمرتها ان احسنت فهى محسنة لنفسها و ان اساءت فهى عاصية فربها و ليس لاحد حكم عليها"

در خطاب به سيد على بشر در حقّ طاهره چنين نازل "اما ما سئلت عن المرأة التى زكت نفسها و اثرت فيها الكلمة التى انقادت الامور لها و عرفت بارئها فاعلم أنّها امرئة صديقة عاملة طاهره و لا تردّ الطاهرة فى حكمها فانّها ادرى بمواقع الامر من غيرها و ليس لك الا اتّباعها" كه حكايت از علم و عرفان و كمال جنابش را دارد اگرچه از اين توقيع جز همين آيات در دست نيست ولى پيدااست تا چه حد طاهرة تجليل و علم و عرفان او ستايش شده است.

بالاخره در خطاب به ملاً احمد اين آيات نازل شده است:

"و ان ما ذكرت من مراتب الاختلاف فمالك و ذكر تلك الاخبار فانّ ظاهر الدين هو طبق باطنه و الجنة حقّ و النار حقّ و الصراط حقّ و الميزان حقّ و البعث حقّ و

النشور حقّ و كل ما نزل الله في القرآن فهو حقّ و من انكر حرفاً من احكام المعاد فكأنما انكر صمدية الرحمن و سبوحيته و ان نسبة تلك الامور الى الورقة الطاهرة فانى اشهد الله بانها هي بريئة عن كل ذلك و ما اعتقدت الا ما فصل في كتاب مبين و انّ في الدين للمؤمنين حقّ بان لا يردّ احد منهم احدا و ان سمع من احد شيئاً و لم يبلغه بسرّه فلا يحكم عليه حتّى يعرف مبدئه و يتبين صدقه فاذا اطلع و خالف عقله فليرجع الى الّذى جعل في يديه فصل الخطاب لآته اذا حكم بغير حكمه فكأنما حكم بغير ما نزل الله فاوصيك بتقوى الله عزّ ذكره فانه ذروة الامر و سنامه و ان لمثلک لا ينبغي الا ان يكون مرجع الاختلاف و الجامع بين المتضادات الى قوله و انّ ما سئلت بانّ الورقة الطاهرة قد ادّعت حجیة نفسها على غيرها فليس ذلك بامر عظیم و لا خطب جسيم لانّ للحجیة معانى محمودة الى قوله و انها عرفت مواقع حكمى و استبصرت بانوار آياتى فما للذى اتبعنى ردّها لانها ما تنطق الا بادلاء المشرقة من اهل العصمة و الامارات المتشعشة من اهل الحقيقة و كفى بها فخراً لهذه الفئة الحقة و كفى بالله علىّ و على الناس شهيداً"

در این توقیع نیز عنایات هیکل اطهر به طاهره مشهود و معلوم است و علم و ایمان او را ستوده اند و حتّى حجیّت و مرجعیّت او را تأیید و تحکیم فرموده و مخصوصاً اهل ایمان را از ردّ و تکفیر یکدیگر بصرف بروز اختلاف نظر صریحاً منع فرموده اند و عموم را بمراجعه بمركز امر که کلامش فصل خطاب و بحث است متذکر داشته اند.

ضمناً از فحوای مطالب این توقیع بنظر می رسد که مخالفان طاهره مشارالیه را بانکار انتظارات مربوط بمعاد متهم داشته بودند و او را مدّعی استقلال و جدائی شمرده اند که حضرت نقطه اولی بصراحت خلوص ایمان و مرجعیّت و حجیّت او را تأیید فرموده و او را از همه اسنادات کفرآمیز تبرئه فرموده اند.

در توقیع دیگری که قسمتی از آن در صفحه ۳۳۱ ظهور الحقّ جلد سوم نقل شده و متأسفانه مطلع و مخاطب آن نامعین است می فرمایند:

"اما ما سئلت عن الطاهرة هي التي آمنت برّبها و خالفت من نفسها و خشيت من عدل برّبها و راعت يوم لقاء بارّبها و كلما استنبطت في احكام اهل البيان و استدلت

عليها آيات القرآن و اخبار شمس الامكان و اقمار الاكوان و آثار اهل العيان فهومنا يرجع الينا و ليس اليوم احد على الارض حجة الا بقية الله امام حق مبين ... و اننى انا ما احب ان ينكرها احد و ان سمعوا منها شيئاً لا يبلغ به عقولهم و لا يدركه نفوسهم فذوره فى سبيله" كه حاكى از تأييد بى قيد و شرط افكار و استنباطات جناب طاهره است و مؤيد مطالب توقيعات سابقه است.

در توقيعى ديگر نيز با مطلع "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى يمن على من يشاء من عباده بذكره" خطاب به حاجى محمد نبيل قزوينى " و ان ما سئلت من اختلاف الناس فى حق الطاهره فان مجمل القول فى حقها انه حق على الكل ان يصمتوا فى شأنها و انها ورقة آمنت بربها و ان الحجة هو الذى جعله الله حجة على و على الكل و ليس لاحد فرض اخذ الحكم الا من عند من جعل الله فى يديه حجة و انها لما ترقت فى معارف آل الله فلا ينبغى للمؤمن جحدها و لا اذيتها و انها لم تحكم الا بما فصل فى الكتاب و ان الذين يختلفون الناس فيه فالحلال بين و الحرام بين و الشبهات معلومة فمن اتقى و احترز عن الشبهات كان حصناً له الا تدخل فى المحرمات و ان الدين لم يزد عليه و لا ينقص منه حرفاً و اما ظواهر الشريعة كلها حق لا ريب فيها و لا يرفع من احد التكليف الا بعد الموت و ان بواطن الشريعة حق لا شك فيها و لا يطلع بهذا الا الراسخون فى العلم و ان الظاهر طبق الباطن من آمن بالظاهر و لم يؤمن بالباطن فقد كفروا من آمن بالباطن و لم يؤمن بالظاهر فقد اشرك و ان الدين كامل و اماراته واضحة و دلائله لأئحة و ليس لاحد مفر الا و ان يأخذ احكامه من المواطن التى جعلها الله محالاً حكمه و ان الله لا يقبل من احد عملاً الا بما امر و اراد."

ظاهراً اعتراض و شكائت از جناب طاهره مدتى دوام داشته و افراد مختلفى در مخالفت با ايشان بساحت اقدس عريضه فرستاده اند. در هر حال مفهوم عموم اين توقيعات حاكى از اختلاف بسيارى از مؤمنين با جناب طاهره و حمايت حضرت نقطه اولى از اساس افكار مشاراليتهاست.

## جناب طاهره و جنجال نابالغان

از جزئیات وقایعی که باعث غوغا و جنجال در باره طاهره شده و کار به شکایت از مشارالیهها بساحت حضرت نقطه اولی کشیده اطلاع منظم و دقیقی تاکنون بدست نیامده اما از اشارات پراکنده در آثار مبارکه و وقایع ضبط شده در متون مختلف تواریخ می توان تصویر ناقصی عرضه نمود. مدرکی که می تواند تا حد زیادی در توضیح حقائق کمک نماید مکتوبی از جناب شیخ سلطان است که در سال ۱۲۶۳ نگاشته شده (ظهورالحق جلد سوم ص ۲۴۵ - ۲۵۹)

جناب طاهره ظاهراً بفاصله کوتاهی از درگذشت جناب سید کاظم بکر بلا رسیده و در آنجا بساط تدریس و ادامه مکتب سید را در منزل جناب رشتی بعهده می گیرد البته کسان دیگری نیز هستند که ادامه درس و بحث را مدعی هستند مانند میرزامحمد حسین محیط کرمانی و میرزا حسن گوهر. اما جناب طاهره در بیت سید کاظم و در جوار همسر آن مرحوم استقرار می یابد. چون بفاصله کوتاهی ظهور بدیع تحقیق می یابد و مشارالیهها نیز توسط همسر خواهر (میرزامحمد علی قزوینی) اشتیاق و ایمان خود را اظهار می دارد و بعد از زیارت سور قیوم الاسماء و تحقیق رؤیای صادقه ایشان (۲۲) در اخلاص و ایمان بمرتبه علیا می رسد درس و بحث مشارالیهها به بحث از معارف بدیع منحصر می شود و متن دروس نیز فحص و تحقیق و ترجمه و تفسیر قیوم الاسماء (۲۳) قرار می گیرد. حوزه علمیه جدیدی که بدین کیفیت و ترتیب در دنباله مکتب شیخی تأسیس می شود طبعاً بعلمت معارف جدید و حقائق مذکور در قیوم الاسماء ابلاغ و اعلام استقلال شریعت و ظهور دور جدید دیانت را متضمن است. سیری دقیق در قیوم الاسماء این نکته را روشن می سازد که اگرچه بظاهر آیات، حقائق و مطالب عموماً بصورت تأویل و رمز است ولی از خلال آنها بصراحت می توان نزول وحی و استقلال ظهور را مشاهده نمود و بعظمت ظهور پی برد. این حقیقت طاهره را بشعله فروزانی بدل می سازد که یکباره تمام سنن و آداب قبلی را پایان رسیده می بیند و دور جدیدی و عهد بدیعی را معاینه می بیند که اختیار از او می ریاید و لذا بی پرده بیان حقایق می نماید (۲۴)



در همین اوقات و ایام بحثها و مذاکراتی در بین اصحاب کربلا آغاز می شود که متدرجاً به اختلاف و انشعاب می انجامد. شروع مطلب با طرح مسائل شرعی از جمله حرمت دخان و حدّ حجاب و امثال اینهاست ولی بعداً بمسائل اصولی از قبیل نسخ احکام، مفهوم تقیّه، مرجعیت حروف حیّ سابقین و صلاحیت جناب طاهره و امثالها منجر می شود. مکتوب شیخ سلطان تا حدّ قابل توجهی این مطالب را روشن می سازد.

بنا بر مکتوب شیخ سلطان ملاّاحمد در تقیّه و حفظ ظاهر زیاده روی می کرده و چون ملاّباقر حرف حیّ او را از این عمل منع کرده ملاّاحمد که خود را در علوم متعارف اعلم و افقه می دانسته بمخالفت با آخوند برخاسته و بجای آنکه از نصایح و تذکرات جناب طاهره در حفظ حرمت سابقین (حروف حیّ) پند گیرد بر علیه مشارالیهها و حرم سید رشتی نیز قیام کرده و باعث اختلاف و انشقاق در جامعه معدود مؤمنین در کربلا و نقاط مجاوره حتی بعض نقاط ایران شده است. ملاّاحمد و همفکرانش در بین جامعه غیر بابی مخصوصاً گروه شیخی کربلا با عدم حکمت و درایت عقائد بنیادی امر بدیع را منتشر ساختند و مطالب مربوط بر جعت معصومین را بنحوی که خارج از فهم و درک عامه بوده است اظهار نمودند و آنرا به طاهره منسوب داشتند و بالاخره باعث بروز انقلابات و مشکلاتی شدند که متعصّبین را بر ضدّ حضرت طاهره برانگیخت. در مکتوب شیخ سلطان همه جا از طاهره بنام قرّة العین نامبرده شده و از توقیعات مشارالیهها و ملاّاحمد که قبلاً اشاره شد مواردی نقل و استشهاد شده است.

ظاهراً تهمت به جناب طاهره حول این مباحث دور می زده:

۱ - انکار بهشت و دوزخ و صراط و بعث و حشر و نشور (و سوء تعبیر از اعتقاد او باینکه این مباحث جنبه روحانی و باطنی دارد و در عالم ظاهر مفهومی نتواند داشت).

۲ - اسقاط و کسر حدود شرعیه.

۳ - ادعای استقلال و مقام حجّیت.

مقاله شیخ محمود آلوسی مفتی بغداد نیز بر این مطلب اشاره دارد زیرا می نویسد "و هی ممن قلّدت الباب بعد موت الرشتی ثم خالفته فی عدة الاشیاء منها التکالیف فقیل أنّها کانت تقول بحلّ و رفع التکالیف بالکلیه و انالم احسّ بشیء من ذلك مع انها بقیت فی بیتی نحو شهرین" (۲۵) بنظر می رسد شیخ در این مقاله نقل قول مخالفان کرده زیرا صراحتاً اظهار می دارد که در ملاقات چنین احساسی حاصل نموده است. مخالفین (۲۶) طاهره را تکفیر کردند و شکایت بمحضر حضرت نقطه بردند توقیعاتی که در این خصوص نازل شده و تا آنجا که در دسترس است و از آنها استشهاد شد حاکی است که حضرت نقطه اولی بطور ضمنی نظریات اعتقادی طاهره را تأیید فرموده اند اما تهمت اسقاط و رفع احکام را تأیید نفرموده حتی ادعای حجّه بودن را نیز تفسیر و تأویل فرموده اند و بطور مختصر آنکه طاهره را از هر تهمتی مبراً داشته و مراتب ایمان و علم و خلوص او را تأیید و تثبیت فرموده اند.

نباید فراموش کرد که بایان در شرایطی بودند که فرصت تحقیق و تعلّم بیان و قیوم الاسماء و دیگر آثار مهمّه حضرت نقطه را نداشتند و گرنه مانند جناب طاهره همان حقائق را که در قیوم الاسماء بزبان رمز و در کتاب بیان بکیفیت صریح اظهار شده بود در می یافتند.

### لقب طاهره

اگرچه ممکن است عنوان طاهره برای مشارالیها قبل از بدشت نیز در بعضی از توابع بکار رفته باشد چه که این لقب از القاب شایعه برای فاطمه زهرا بوده (۲۷) ولی تا ایام بدشت که رسماً برای ایشان تخصیص یافته و علم شده معمول نبوده است. بنظر می رسد علت تعیین اسامی جدید برای حاضرین در بدشت رمز و اشاره ای دیگر حاکی از ورود و حلول دور جدید بوده و مقدمه ای برای ابلاغ تجدید عصر دیانت و نسخ شرایع سابقه قرار گرفته زیرا چنانکه می دانیم یکی از دو هدف اجتماع مزبور همین مطلب اساسی بوده است. فهرست حاضرین اجتماع بدشت هنوز تکمیل نشده ولی بعضی از آنها را که می شناسیم به اسامی جدیدی در تاریخ

امر معروف اند از قبیل حاجی ملا اسمعیل قمی که بسرّ الوجود معروف شده، آقا محمد حسن قزوینی بنام فتی القزوینی و میرزا سلیمان نوری بخطیب الرحمن نامیده شده اند. از حاضرین دیگر احتمالاً خواهر جناب ملاحسین، بی بی کوچک است که محتملاً همراه همسر خود جناب شیخ ابوتراب اشتهاوردی حاضر بوده و بورقه الفردوس ملقب است و شاید تنها زن حاضر در بدشت غیر از حضرت طاهره مشارالیها باشد. باری گرچه هنوز مدرک دقیقی در دست نیست که اسماء فوق نیز مربوط به بدشت است یا نه ولی بسیار محتمل بنظر می رسد.

آداب و کیفیات اجتماعات و فعالیت‌های بیست و دو روز ایام بدشت هنوز دقیقاً معلوم نیست ولی بنظر می رسد همه اقدامات بمنظور اثبات و تذکر این حقیقت بوده که بظهور بدیع دور جدیدی آغاز شده است. بغیر از تعیین نامهای جدید برگزاری جلسات مخصوص تلاوت آیات و ادعیه و اشعار و صدور و ابلاغ هر روزه لوح و اثری جدید و بدیع همه مقدمات جلسه اخیر بمنظور ابلاغ استقلال ظهور بدیع بوده که با همه پیش بینی ها بر بسیاری از حاضران دشوار و ناهموار شد.

### مطالب مهمه نازله در توابع مورد بحث

اکنون که به پایان مطلب رسیده ایم حیف است که از مطالبات سامیه دیگری که در این توفیعات مذکور است خوشه ای نچینیم:

۱ - در توفیع مصدر به "لا اله الا هو الا فطر الافطر" مفهوم وحدت رسل و معنی قیامت و موضوع عظمت شأن و مقام حروف واحد اول (حی) را تبیین و تثبیت فرموده و بیانی بکیفیت زیر می فرمایند که در حقائق مربوط به عالم حق و امر بی سابقه است و بعداً نیز در آثار جمال اقدس ابهی تأیید و تجدید شده است:

"و لعمر من یظهره الله لو علمت کل شیء ینظر الی بعینی ما ذکرک ذکر المشیه ولا اول خلق الله و کلمته بذکر نفسی انه لا اله الا انا الاعظم الاعظم ولكن لما ما رایت احداً الی حینئذ یقدر ان یعرفنی بغیر ان یؤمن بی بالذین هم شهدا من عندی من قبل و من بعد لذا قد کلمتهم بما هم یدرکون".

حضرت بهاء الله در یکی از الواح بامضای خادم بهمین مطلب اشاره می فرمایند:

"حضرت اعلیٰ نظر بضعف عباد در اوان ظهور در بیانات مدارا نموده اند و به حکمت تکلم فرموده اند چنانچه در مقامی می فرمایند ... این همان نقطهٔ فرقان است... و در مقام ولایت می فرمایند اَتَنی انا قائم الحقِّ الَّذی انتم بظهوره توعدون... و در مقامی می فرمایند اگر ناس ضعیف نبودند ذکر مشیت نمی شد... اگر در اوّل ظهور بکلمهٔ اخری نطق می فرمودند یعنی آنچه در آخر فرمودند اوّل می فرمودند شراره نار اعراض و انکار در اوّل وارد می آورد آنچه را که در آخر وارد آورد" (۲۸)

۲ - در باب مربوطه کتاب الاسماء در "معرفت اسم مقلّب" در قسمت چهارم ذکر ۹ ظهور اصلی از آدم تا خاتم که ضمناً مزین بظهور خودشان و من یظهره الله موعود است مذکور شده. از فحوای مطلب با توجه بسایر آیات می توان دریافت که عدد ۹ در این مقام حائز اهمیت خاصی است (۲۹)

۳ - در توقیع خطاب بمیرزا محمد علی در تفسیر یا بیان دقیق تر تأویل آیات ۷۵ تا ۷۹ سورة الانعام (سوره ۶) مطالبی مذکور است که خلاصه آن چنین است که از زمان آدم تا رسول اکرم و از زمان اعلان نبوت رسول الله تا ولایت که اشاره بظهور مبارک حضرت نقطهٔ اولی است جهان و تجلّی حقّ در جهان. هر دو ترقّی نموده و بزودی ظهور الوهیت و ربوبیت اولیه تجلّی خواهد نمود مظاهر ادیان سابقه را مصداق کواکب. ظهور رسول اکرم را مصداق قمر و ظهور حضرتش را مصداق ظهور شمس و ظهور پس از آن را مصداق "وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض" تأویل فرموده است. ذیلاً آیات قرآن و قسمتی از توقیع نامبرده نقل شده است.

"و کذلک نرى ابراهيم ملکوت السموات و الارض و لیکون من الموقنین فلما جنّ علیه اللیل رأى کوکباً قال هذا ربّی فلما افل قال لا احبّ الآفلین فلما رأى القمر بازغا قال هذا ربّی فلما افل قال لئن لم یهدنی ربّی لا کونن من القوم الضالّین فلما رأى الشمس بازغة قال هذا ربّی هذا کبر فلما افلت قال یا قوم ائی بری ممّا تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً و ما أنا من المشرکین" (سوره الانعام ۷۵ تا ۷۹)

آیات حضرت نقطهٔ اولی بشرح زیر است:

"حيث قال الله عز وجل وجَّهت وجهي لله الخ وان على ذلك المعنى العميق والسرّ الدقيق لتعرف. بأنّ من زمان آدم عليه السلام الى زمان محمّد ص كان النّاس في رتبة ظهور لا اله الاّ، الّذي هو رتبة الجسد الّذي مقام الكوكب فلما افل طلع قمر النبوة الّذي هو مقام العقل فلما افل طلعت الشمس الّتي هي مقام الولاية والنفس فلما غيبت ظهر اسم الغيوب وملاً به اركان الوجود لظهور ربوبية الازلية الخارجة عن حدّ التعطيل والتشبيه وانّ ذلك سرّ تثليث في ظهور الترييع و أنّي لاعلم بانّك اردت من تفسير هذه الاية عرفان حامل الامر بعد افول الشمس، ان في مقام الكوكب قال بعض النّاس هذا مربّي الخلق وكذلك الحكم في مقام القمر قالوا هذا مربّي النّاس و يقول اليوم اولوالافئدة ما قالوا من قبل اهل الحقيقة فسوف يقولون بعد افول الشمس ما كتب الله لهم و لكل نصيب مما قدر الله له فاعرف حقّ تلك الاشارات واكتنمها الاّ عن اهلها فانّا اليه راجعون"

دقت در اين تاويل الهی نشان می دهد که ظهور موعود دور بابی با لقاء الله مورد انتظار یکی است. اصطلاح تثليث و ترييع نخستين حاکی از اسم علی و ترييع معادل با اسماء محمّد و حسين هردو است و لذا با اصطلاح ذات حروف السبع نیز ارتباط دارد.

### مآخذ و توضیحات

۱ - جناب فاضل مازندرانی بتعدد آنها اشاره نموده ولی مجموعاً ۸ اثر را ذکر کرده اند که فقط یک مورد آنرا قطعاً خطاب بمشارالیهها دانسته اند. ظهور الحقّ جلد سوم ص ۳۳۱.

۲ - کلیه مدارک امری در این نکته متفق اند که جناب طاهره تا سال ۱۲۶۳ ساکن کربلا بوده (تذکره الوفا ۲۷۱، ظهور الحق ۳۱۸) شواهد تاریخی نیز این حقیقت را تأیید می نماید زیرا حرکت ایشان از کربلا و ورود بقزوین چند ماهی بیشتر بطول نیانجامید و بمدت کوتاهی بعد از ورود بقزوین قتل ملا تقی برقانی اتفاق افتاد که تاریخ آن در حدود اواسط ذیقعده ۱۲۶۳ بوده است.

- ۳ - طبق هدایت حضرت نقطهٔ اولی توقیعات صادره که بخط جناب آقاسید حسین کاتب مرقوم می شد برای جناب ملاعبدالکریم (میرزااحمد کاتب) ارسال می شد تا مشارالیه نسخه برداری نموده اصل را محافظه نمایند و سواد را برای مخاطب ارسال دارد. بسیاری از نسخ آثار نازله بخط کاتب موجود است که در صدر توقیع دستورالعمل مذکور یادداشت شده است.
- ۴ - چند سال قبل بمرحمت دانشمند فرزانه جناب دکتر شاپور راسخ سواد مجموعه ای از اشعار و منشئات منسوب به جناب طاهره بدست نگارنده رسید که به همت جناب فریدون مظلوم که صاحب ذوق سلیم و نظر مستقیم اند بدست آمده. اگرچه هنوز معلوم نیست این نسخه بخط چه کسی است و تا چه حد صحیح و اصیل است معذک بنظر می رسد از آثار جناب طاهره است.
- ۵ - از این اثر تا بحال دو نسخه زیارت شده است.
- ۶ - از این اثر تاکنون ۵ نسخه زیارت شده است.
- ۷ - از این اثر چهار نسخه تا حال زیارت شده است.
- ۸ - از این توقیع تاکنون سه نسخه موجود است.
- ۹ - مجموعاً ۵ نسخه از این توقیع در دست است.
- ۱۰ - جمعاً ۶ نسخه از این اثر زیارت شده است.
- ۱۱ - تا حال یک نسخه از توقیع بخط جناب ملاعبدالکریم زیارت شده است.
- ۱۲ - از این اثر تا حال سه نسخه زیارت شده است. (مآخذ اطلاعات از شماره ۵ تا ۱۲، مجموعه ای است که تحت عنوان "فهرست آثار مبارکه حضرت نقطهٔ اولی جل اسمه الاعلی" در تاریخ شهریور ۱۳۵ بدیع توسط لجنة ملی محافظه آثار امری تهیه و تنظیم و بتعداد محدود نشر شده است)
- ۱۳ - این شخص دقیقاً شناخته نیست. آیا همان سیدعلی کرمانی محرر جناب سید رشتی است که ابتدا ایمان آورد و بعد مخمود شد یا دیگری، موکول بتحقیق است. جناب شیخ سلطان در مکتوب خود نام مشارالیه را سیدعلی بشر کاظمی ضبط کرده است. ظهور الحق جلد سوم ص ۲۵۷.
- ۱۴ - ظاهراً تا حال ۲ نسخه از این توقیع ضبط شده است.

۱۵ - از شخصیت و شهامت جناب طاهره فراوان گفته و نوشته اند ولی از تاریخ حیات ایشان اطلاعات دقیقی در دست نیست و تنها از بدشت بعد منابع تاریخی در باره مشارالیهها مبسوط تر است مطالب دوره ماقبل از آن تقریباً منحصر بمطالب تذکره الوفا و گزارشی است که از آقامحمد مصطفی بغدادی و جناب سمندر باقی مانده است. جناب طاهره در هنگام ظهور ساکن کربلا و تا زمان سجن ماکو نیز در آنجا اقامت داشته است. محتملاً ترک کربلا بعلت دستور حضرت اعلی خطاب بمشارالیهها بوده خصوصاً آنکه در همان هنگام هیکل اطهر احباً را به توجّه به خراسان امر فرمودند. تردیدی نیست که جناب طاهره با جناب سید کاظم مکاتبه مستمر داشته اند و مشارالیه ایشانرا بلقب قرّة العین ملقب داشته است. علی ای حال اگرچه مدرک قاطعی در دست نیست ولی بنا بر بعضی شواهد جناب طاهره دوبار بکربلا سفر کرده اند. سفر اول در ایام سید رشتی (تاریخ سمندر چاپ طهران ص ۳۴۴، ظهورالحق جلد سوم نقل از آقامحمد فرهادی ص ۳۱۲) بوده و دفعه دوم بفاصله ناچیزی از زمان صعود جناب سید کاظم با مرضیه خانم خواهر و همسر ایشان آقامیرزا محمدعلی و بقصد دیدار جناب رشتی سفر کرده اند. از پیش آمد امور و اینکه جناب طاهره پس از ورود در بیت سید مستقر شده بنظر می رسد که به نیت اقامت طولانی بکربلا رفته اند و این مطلب نمودار گره و عدم توافق معظم لها با همسر متعصب متصلب است. با توجّه باینکه جناب طاهره در این هنگام ۲۷ ساله بوده می توان حدس زد که چندسالی پیش از آن و شاید قبل از ۲۰ سالگی بکربلا رفته شاگردی در محضر سید فرموده بعداً بقزوین مراجعت و ازدواج کرده و صاحب فرزندان شده و بالاخره بعلت عدم توافق ذوق و سلیقه روحانی شوهر را گذاشته و دوباره بقصد پناه بمحضر سید کاظم بکربلا شتافته است.

۱۶ - خانواده طاهره مجمعی از اضداد است. عموی ارشد بسیار قشری و جاه طلب، پدر متقی و منزوی و عموی دیگر حقیقت جو و روشنفکر است. بهمین سبب در مقابل نهضت فکری که شیخ احمد بانی آن است حاجی ملا تقی علمدار مخالفین می شود. حاج ملا صالح سکوت می نماید و حاجی ملا علی تبعیت و استقبال می نماید و نه تنها شیخی ثابت قدمی است بلکه بعداً بایمان بحضرت

باب نیز توفیق می یابد و بحدی مقبول واقع بوده که عریضه او را حضرت نقطه در یکی از آثار خود بعنوان شاهد اقبال و ایمان علماء نقل می فرمایند و حضرت بهاء الله نیز نام او را از متقدمین امر بایی در ایقان مذکور می دارند. در ظهورالحق جلد ۳ ص ۳۰۹ متن عریضه حاجی ملا علی آمده است. شخصیت جناب طاهره در خاندان بمقامی بود که حاجی ملا تقی با همه کبر و غروری که داشت هنگامی که می خواهد برادرزاده را از ایمان بحضرت باب باز دارد به جناب طاهره می گوید، شما با این علم و فضل اگر دعوی مقامی می کردید شاید می پذیرفتیم ولی هزار افسوس... و قره العین در جواب می فرماید یکاش من ذره ای از ذرات تراب نعل این سید بزرگوار در نزد پروردگار بشمار می آمدم (نقل از تاریخ سمندر، چاپ طهران ص ۳۵۳)

۱۷ - ظهورالحق، جلد سوم ص ۳۲۵. تاریخ سمندر ص ۳۵۳.

۱۸ - تذکرة الوفا. ص ۳۰۷.

۱۹ - مقصود میرزا محمد علی قزوینی حرف حی است.

۲۰ - این سؤال توسط دیگران نیز از ساحت اقدس شده. از جمله توقیعی در جواب سؤالات ملا جلیل ارومی موجود است که این مطلب نیز در آن مذکور است.

۲۱ - اگرچه ظواهر کلام حاکی است که شخص مورد نظر در این توقیع باید غیر از جناب طاهره باشد زیرا در سال ۱۲۶۵ ایام بدشت گذشته لقب طاهره تجلیل شده موضوع ظهور جدید تثبیت گشته و مخالفت با جناب طاهره فراموش شده ولی در تاریخ بایی بجز جناب طاهره از نساء مؤمنات دیگری در معرض چنین حملاتی واقع نشده تا بتوان این مطلب را باو مربوط دانست.

۲۲ - تذکرة الوفا. ص ۲۹۵.

۲۳ - در کتاب قرن بدیع جلد اول ص ۱۶۴ به ترجمه قیوم الاسماء توسط جناب طاهره اشاره شده است. تذکرة الوفا ص ۲۹۵

۲۴ - ظهورالحق جلد سوم ص ۳۲۵. گزارش ملا احمد علاقه بند اصفهانی. تذکرة الوفاء ص ۳۰۶.

۲۵ - ظهورالحق جلد سوم ص ۳۱۶.



۲۶ - اسامی مخالفین جناب طاهره در ظهورالحقّ از رساله جناب محمّد مصطفی نقل شده اما هیچیک از این نفوس دقیقاً شناخته نیستند فقط ملاّاحمد که هويت او نیز کاملاً شناخته نیست و شاید همان ملاّاحمد معلم حصارى باشد در آثار مبارکه نیز مذکور است. حضرت نقطه در خطابات باو مراتب خلوص ایمان و تمسک او را تأیید فرموده اند و او را به احترام و تمکین نسبت بجناب طاهره متذکر داشته اند.

۲۷ - عنوان طاهره در بعضی از توقیعاتی که بآنها استشهاد شد و بنا بر شواهد تاریخی مربوط بقبل از بدشت است نیز زیارت می شود از جمله در خطاب به ملاّاحمد که باحتمال قوی خطاب بکربلا و حتّی شاید قبل از حرکت حضرت طاهره از آن سرزمین است نیز آمده اما ظاهراً مفهوم می شود که به عنوان لقب و عنوان رسمی بکار نرفته بلکه بصورت وصفی استعمال شده زیرا در هر دو دفعه بصورت ترکیبی "الورقة الطاهرة" ذکر شده است.

۲۸ - ظهور الحقّ ص ۲۸۷.

۲۹ - حضرت نقطه اولی در یکی از آثار مبارکه که با این مطلع آغاز می شود "هو العلی الاعلی الاعظم سبحان الّذی بیده ملکوت کلّ شیء لا اله الا هو الظاهر الملك المستغیث المستغاث الرفیع" مطالبی در باره اسم اعظم می فرماید که قسمتی از آن ذیلاً نقل می شود "انّ آل الله فی صقع عبودیتهم هم الادلاء علی الله بالالف الازلیّه و کلّهم جواد (۱۴) و کلّهم وهاب (۱۴) و کلّهم هاء فی السّرو العلانیة لانّ عدة اسماء الزوجیة هی سبعة و هی هاء والهاء خمسة و الالف بعده ستة و الهمزة بعده سبعة ذلك اسم الله الاعظم و ان رتبة عبودیتهم اذا قدم ذلك الاسم الّذی اولّ مقام الزوجیة و هوائین يظهر التسعة و هو بهاء کل ما فی علم الله و لذا قد جعله الله فی اسم المستغیث لفردّه المستغاث و أنّه لهو الفرد و أنّه لهو الزوج و أنّه لهو الوجود و أنّه لهو الماهیة ما خلق الله حوریة ابهی منها فی ملکوت الاسماء و الصفات لانّ بهاء الّذی عدته تسعة قد جعله الله فیّه لذكره الاولّ المستغاث فرد ذلك الزوج أنّه اولّ اسم قد خلقه الله قبل مراتب العشرات لم یکن ابهی منه و هو اسم اعظم الّذی اشار الامام علیه السلام بانّه فی دعاء السحر و قسم علیه حیث قال فی اولّ الدعاء اللّهم انی اسئلك من بهائک بابهاه و کلّ بهائک بهی و ان قبل

مراتب العشرات أوّل رتبه الكلمة هوالباب (٥) و أنّه اذا كملت يظهر اسم الهاء و هوالجسد ثم اذا عقد الله فرده الأوّل الذي هو الالف بزوجه يظهر كلمة البهاء و هي تسعة ذلك سرّما احل الله على ذلك ذلك بهاء الأوّل في ذلك العالم.

## آثار منشور طاهره

مؤمنین اولیه ظهور بدیع خصوصاً حروف حی در دوره کوتاه امر بیان هرگز فرصت آن نیافتند که به تألیف و تدوین کتب و آثاری پردازند و بجز مکاتبات و رسالات مختصر، متون دیگری از آثار آنها باقی نمانده است. شاید این وضع حاصل دو علت است نخست آنکه آن عاشقان جان نثار خود را در مقابل شمس ظهور و در یوم تجلی انوار چون ذراتی ناچیز بی ارزش و نابود می دیدند و اظهار وجود را شایسته نمی دانستند (۱). دیگر آنکه اوقات و فرصت ها آنچنان بنشر امر و تبلیغ و تبشیر مصروف بود که وقتی برای تألیف و نگارش باقی نمی ماند. جناب طاهره از معدود نفوس مبارکه ایست که از او آثاری باقی مانده است و این هم شاید مرهون چند سال اقامت مشارالیها در کربلاست که از زمان درگذشت سید رشتی تا اواسط سال ۱۲۶۳ بطول انجامید.

آنچه از آثار نثری جناب طاهره تا به حال به دسترس آمده در حدود ۳۰ اثر است که اکثر آن هم بچاپ رسیده (۲) و با آنکه باقتضای اختصار بعضی از قسمتهای آن در متن چاپی حذف شده معذک در تحقیق مطالب مندرجه و آشنائی با روش نگارش جناب طاهره وسیله ای گرانبهاست. امید است آثار دیگری نیز از این قبه نار محبت الله (۳) که در میدان عمل و خدمت قهرمانی حماسه آفرین و در مکتب اخلاص و ایمان جوهری تابناک است بدست آید زیرا بغیر از این خصوصیات معنوی جناب طاهره نویسنده ای شیرین بیان، مبتکر و آشنا بظرافت ادبی و فرهنگی فارسی و عربی است و در استدلال و معارف اسلامی و فلسفی عصر نیز دستی توانا دارد و چون آثار او در ظل امر بدیع به فیضی جدید فائز شده جلوه و جلالتی تازه پذیرفته است.

از جناب طاهره قبل از ایمان نیز آثاری بوده است (۴) از جمله بخواهش جناب سید کاظم رساله ای در اثبات عظمت شأن جناب شیخ احمد (۵) مرقوم فرموده که مورد تحسین جناب رشتی واقع و مشارالیها را بقره العین مخاطب داشته است. در اوائل ظهور نیز بنا بر شهادت آثار حضرت نقطه سه رساله در جواب

اهل اعتراض مرقوم فرموده (۶) و رساله دیگری نیز بر ردیه ای که حاجی محمد کریم خان نوشته انشاء نموده است (۷) ظاهراً تا حال هیچیک از این رسالات در دست نیست و همچنین اتمام حجّت بعلماء در نقاط مختلف (۸) و جواب مکاتیب و سؤالات دوستان و طالبان که در مدت اقامت در نقاط مختلفه یا در دوره زندان طهران نوشته مشخص نشده و شناخته نیست (۹).

آثار موجود جناب طاهره از لحاظ کیفیت نگارش و سیاق مطالب متنوع است بعضی در تذکرو تربیت متزلزلین، بعضی در بیان حقائق امر و بعضی نیز در تشویق و تقویت روحیه اهل ایمان است (۱۰).

آثار جناب طاهره منحصر به رسالات و مکاتبات نیست معظم لها در موقعیتهای مختلف بالقاء خطابه و بیان ارتجالی نیز پرداخته و اگر چه اکثر آنها بعلمت عدم ضبط از دسترس دور مانده ولی بعضی آثار از ایشان موجود است که محتملاً آنها باید از همین دسته آثار محسوب داشت زیرا حالت القائی و خطابی دارد و اگر رأساً هم توسط مشارالیها القاء نشده مخصوص همین منظور انشاء گشته تا محرک و مشوق روحانی یاران گردد (۱۱).

آثار جناب طاهره از دو جهت حائز اهمیت و قابل تحقیق است. نخست سبک و روش نگارش، دوم مطالب و معارف وارد در آن.

### سبک و روش نگارش

آثار جناب طاهره بعضی یکسره عبری است و بعضی نیز که بفارسی است جملات و اصطلاحات و کلمات عبری در آنها فراوان دیده می شود. گاهی متأثر و مبتنی بر لحن آیات است و از آن مبدأ و منبع مدد می گیرد این است که لحن بدیع و مخصوص دارد و زمانی برای بحث و استدلال بکار رفته که سادگی و روانی آن محسوس است و اگر درک و فهم آن همواره آسان نیست بعلمت آنست که مملو از اصطلاحات متنوعه فلسفی، کلامی شیخیّه و تعبیرات بدیعه دور بیان است. جناب طاهره در بند سبک مخصوصی نیست نه در ترکیبات بدیعی و سجع و قافیه گرفتار است و نه بساده نویسی و گریز از آیه و حدیث و استشهاد دلخوش. با این همه

بترادف کلمات و توالی اصطلاحات عادت دارد. هدف هرگز فدای انشاء و تصنیف نمی شود بلکه می کوشد که مفهوم هرچه بهتر معلوم شود و از اعاده مطلب باکی ندارد. جملات معمولاً کوتاه و روشن است و هرجا ممکن شود از استعمال لغات فارسی و کلمات تازه نیز ابائی ندارد اگرچه در این کار اصراری هم نمی ورزد. شواهد متعدد از متون آیات دور بدیع، قرآن و بالاخره اشعار و ادبیات فارسی می توان در آثار جناب طاهره سراغ کرد. جناب طاهره در استدلال بسیار قوی دست و شیرین بیان است و استدلالات جنابش متکی بر مباحث اعتقادی و مبتنی بر منطق و شواهد محسوسه است.

تسلط و احاطه طاهره بدو زبان فارسی و عربی شگفت انگیز است براحتی هر دورا بکار می گیرد و جزئیات و اصول قواعد هر دورا منظور می دارد با این همه آثاری از معظم لها موجود است که سبک و کیفیت آن با روشهای قراردادی این دو زبان فرق دارد و به اعتباری نمودار انقلاب روحانی در بیان است و براحتی می توان آنها را از بقیه آثار طاهره که نمونه های روش متداول هستند تشخیص داد.

آثار منشور جناب طاهره از لحاظ ترتیب و تبویب بر سیاق آثار عصری است در ابتدای آن خطبه ای است که در ستایش و سپاس حق جلّ جلاله و غالباً به عربی است سپس متن آغاز می شود و در خاتمه نیز بدعا و رجا به آستان الهی خاتمه می یابد.

پاره ای از خصوصیات آثار جناب طاهره ذیلاً بیاد آورده می شود.

۱ - موسیقی و آهنگ کلام - آثار نثری جناب طاهره شاعرانه و لطیف است و به کیفیتی ترکیب و تدوین شده که حاکی از احساسات پرشور و شوق اوست هنگامی که می خواهد از اختلاف و دوگانگی منع کند چنین اظهار حزن و اندوه می فرماید "فواعجابه من هذه الفئة القليلة التي لا يكاد يوجد من قلتها، فقد وقع بينهم التشاؤم والاختلاف و نثر نظم الائتلاف و لن يقبل احد منهم قول بعضهم و يعرض منه فقد جرى سنة الله فيهم و لن تجد لسنة الله تبديلا و لا تحويلا" (۱۲) و در مقامی دیگر می فرماید: "الله اكبر من عظمة فيض الله و كبر لطفه و غفلتنا فيها ان اذا اسئل

منکم یا جماعة المصدقین الذین هم فی مقام اظهارالاسلام واقفون و عن حقیقتہ معرضون اجیبونی ما معنی هذه الایات، من ایّ شأن من الشؤون عدلتم و بایّ مقام من الاشارات البدیعة و صلتم و ایّ کتاب مذهبہ من ورقات العدل الی مولیکم ارسلتم و من ایّ واد من عوالم القشوریه هجرتم و من ایّ اشارة من الشیطان اعرضتم بیّنوا و تبیینوا ان کنتم صادقین (۱۳).

۲ - لطافت احساسات و کیفیت تعبیرات - این مناجات که حاکی از احساسات عرفانی طاهره است در اوج لطافت و رقت است "مولای یا من حیاتی من نسما ت ریاض قریبک قد نشأت و ذاتی من قطرات سماء النازلة من سحاب مجدک قد ذوّت صلوات الله علیک و علی منّ اتبعک. هل عرفت امتک سرّ ما هی مأمورة بمعرفته او لا فاطمئنی یا مولای بذکرک و انجذبنی الی ساحة قدسک بعزّته لئن طالبتنی بذنوبی لا طالبنک بکرمک (۱۴).

۳ - علو و استحکام کلام - طنطنه این کلام محتاج بذکر نیست "ابهی جوهر یتشعشع من بحر الربوبیة و اسنی درر یلتقط من بحر الصمدیة و اعلی نور یتلأ من طرز الساذجیة و اخفی ظهور یتلامع من سرّ الکافوریة هو ذکر اسم ربّک القادر بعین الانقطاع و نعمت وصف مولای بعزّ الامتناع. ای ربّ بایّ لسان ادعوک و قد اخرستها المعاصی و المصائب و بایّ وجه القاک و قد اخلقتها الذنوب و الغرائب..." (۱۵)

#### ۴ - تأثیر منشآت دیگران در آثار طاهره:

الف - استشهاد - یاری جستن از شواهد و نقل آثار دیگران در منشآت جناب طاهره بسیار معمول است غالباً مراجع و شواهد از آیات قرآنی یا احادیث است گاهی بصورت کامل و واضح نقل شده "بلی هذه سنّة الله التي قد خلت من قبل و تجری من بعد و لن تجد لسنة الله تبديلا بانّ باب الامتحان مفتوح للمدّعين و حجاب الافتتان مرفوع للمسلمین، الم، احسب الناس ان یتروکوا ان یقولوا آمنّا و هم لا یفتنون" (۱۶) و زمانی بصورت اندراج مطلب با نقل کلمه ای یا کلماتی در تلو جملات آمده که مفهوم مطلب را افاده و اظهار می کند مثلاً " ان ادخل

باب العدل و قل حطة لتكونن من الساجدين" (۱۷) که یادآور آیات ۵۸ و ۱۶۱ از سوره بقره و اعراف از قرآن مجید است همچنین این گفتار که "یا اخی اسرع یا سیدی لاتقف فان امر ربک الرحمن قد نزل و حکمه علی عرش الیمن استوی" (۱۸) اشاره به آیات متعدده از قرآن خصوصاً آیه ۴ از سوره سجده است. استشهاد از آثار حضرت نقطه مکرراً گاهی با ذکر مأخذ و اکثراً در تلو جملات است. در موردی می فرماید:

"اما تسمع نداء ذکر اسم الله العلی السبحان (حضرت باب) فی شرح الکوثر و ها اناذا انادی فی جوالعماء و لیس فی ما نزل فی قلبی بداء القضاء..." (۱۹) با این همه در اکثر موارد شواهد بدون اشاره به مأخذ نقل شده است از جمله در جواب ملاً جواد خوار نقل از قیوم الاسماء است "یا قره العین فلا تظهر من الغیب شیئاً لیختلف الناس حول الباب من غیر الحق فقل ان حجّتی هذاالکتاب من عندالله فمن شاء فلیومن و من شاء فلیکفر فوربکم ان حجّة الله لحقّ و هو اعظم الآیات من عندالله بالحقّ علی عبده و ان حجّة الله بعد هذاالکتاب علی العالمین قد کان علی الحقّ بالحقّ الوفی بلیغا (۲۰) این آیه از سوره ۲۷ قیوم الاسماء (سوره الانوار) و خطاب الهی بحضرت باب است و اشاره و تأکید بعدم اظهار بعضی از حقائق و اشارات مربوط به آیه تا زمانی که میقات آن در رسد. قره العین در قیوم الاسماء از القاب حضرت باب است.

**ب - ترکیبات و مفاهیم جدید -** ترکیبات و اصطلاحات تازه در آثار جناب طاهره اکثراً رنگ و بوی آثار دور بدیع را بیاد می آورد خصوصاً در مواردی که متن اثر نیز بهمان سبک و سیاق است بعضی از آنها را می توان چنین یادداشت کرد: وجه محکی - عین عنایت سرمدی - اطراز کرامت - وجه خضعا - رائحة الیمن.

در پاره ای موارد ترکیبات جدید ریشه ای از فرهنگ و ادبیات متداول دارد مانند نثر نظم اثنالاف - مسبحون فی بئرالطبیعة - اتساع جاده فساد - منجمد و ذائب (توصیف احساسات متقابل وجدانی انسان) دلالات منجمده و صور مخترعه و الکلیة الموتفکة (متضمن اصطلاحات منطق) نوشته کدورت سرشته - مضامین

خلاف آئین - هرزه نالی - کلمات حزن و کدورت اعتبار- متن زیر نمونه مناسبی است و از نامه ایست که حاجی ملاّتی عمورا مخاطب فرموده است:

"صفوه بریّات و تابع طریق نجات و شارب من عین نجات و وارد بر مشرب بهتر و مهتر کائنات علیه سلام الله فی کلّ الآنات سیّدی و سندی و صاحبی و معتمدی حفظه الله من کلّ الآفات" و سپس خود را بعنوانین زیر معرفی می نماید:

"منغمسه در بحر خطیئات و مشغوله بالهفوات... نوشته محبت سرشته که بیادآوری این اقل ممّا یحصی سمت تحریر پذیرفته".

از اصطلاحات جدیدی که در آثار جناب طاهره بکار رفته لفظ "بودی" است که بجای "هستی" بکار گرفته شده است که لفظاً متضمّن معنی شاملتری است.

### مطالب وارده در آثار جناب طاهره

آثار جناب طاهره عموماً بمناسبت احتیاج ایام در دفاع از امر بیان و یا تشویق و تقویت بنیه روحانی اهل ایمان است بهمین مناسبات گویای تاریخ آنزمان و وقایعی است که مخصوصاً در نتیجه عدم بلوغ روحانی مؤمنین اولیه شکل گرفته است. دو واقعه تخصیصاً در دوره جناب طاهره و در سال دوم و سوم ظهور حائز اهمیت است و از جناب طاهره در باره این دو واقعه آثار و مکاتیبی باقی مانده است که از لحاظ تاریخی اهمیت فراوان دارد. اگرچه بعضی از بابیان در این دو واقعه متزلزل شدند ولی علی المجموع اهمیت هردو نسبتاً محدود است زیرا بزودی فراموش شد و تأثیری در تقدّم و پیشرفت جامعه بابتی نگذاشت و حتی در تاریخ نیز مجهول و متروک ماند این دو واقعه بترتیب حاصل فعالیتهای معاندانه ملاّجواد مخاطب به (خوآر) و همکارانش و روحیه احتیاط و تحفّظ ملاّاحمد معلم حصاری و دیگر نفوس ساکن کربلا می باشد. جناب طاهره در هردو واقعه نقش مهمی داشته است.

**الف** - تزلزل ملاّجواد ولیانی، میرزا ابراهیم شیرازی و ملاّعبدالعلی هراتی، ملاّجواد خاله زاده حضرت طاهره است و کسی است که اول بار جناب طاهره را با آثار مکتب شیخی آشنا نموده است (۲۱) ملاّجواد در ابتدای ظهور اقبال کرد و بکربلا



رفت و چون حضرت باب سفر کربلا را بدا فرمودند ملاحظه شود به شیراز آمد. در این ایام ترتیب امور و ملاقات با مؤمنین و حل مشکلات آنان بعهده جناب باب الباب محول شده بود و حضرت باب اعظم نظر به حکمت و قول و قراری که با حسینخان مقرر شده بود با یاران کمتر ملاقات می فرمودند و بهمین جهات ملاحظه شود که در بند تصورات سابقه بود متزلزل گشت و بنای مخالفت گذاشت و اعتراضاتی اظهار نمود و بالاخره به حاجی محمد کریمخان پیوست. حضرت باب ملاحظه کرد که زبان گویای گروه سه نفری بود خوآر ملقب فرمودند میرزا ابراهیم را عجل و ملا عبدالعلی را جسد نامیدند. این اسامی مصداق آیه مبارکه قرآن در باره گوساله سامری است که بنی اسرائیل در موقع غیبت حضرت موسی به آن سجده کردند و در قرآن با "عجلاً جسداً له خوآر" معرفی شده است. از میرزا ابراهیم و ملا عبدالعلی اطلاعات زیادتری در دست نیست شاید هم از طلاب شیخیه بوده اند و اساس مخالفت آنان از حسادت بجناب باب الباب سرچشمه گرفته است. این واقعه تقریباً بفاصله کوتاهی پس از مراجعت حضرت نقطه از حج و در نیمه دوم سال ۱۲۶۱ بوده است. از مطالب و مسائل این سه نفر و اعتراضاتشان اطلاعات دقیقی در دست نیست رساله ای از جناب طاهره در جواب اعتراضات ملاحظه در دست است که در جلد سوم ظهور الحق (ص ۴۸۴) قسمتهائی از آن درج شده است. محتملاً اقدام جناب طاهره بمناسبت نسبت ملاحظه با معظم لها و شاید هم در جواب اعتراضات مستقیم اوست. از مطالعه آن می توان خلاصه ای از اعتراضات مشارالیه را استنباط کرد. ذیلاً به اهم مطالب اشاره و استشهاد شده است.

۱ - ظاهراً ملاحظه شود بسابقه ملائی و عادت به بحث و محاجه، ملایمت و عدم مقابله و مجادله حضرت نقطه را در برابر اصحاب جدل معلول ضعف و ناتوانی در استدلال دانسته و آنرا دلیل بطلان شمرده است. توجیه جناب طاهره بیان میزان شناسائی حق با اشاره بروش حکمت آمیز حضرت باب و بالاخره تفهیم این حقیقت است که میزان کلام مظهر حق است نه قواعد متداوله اجتماع و از آنجا که آیات و کلام حق همواره تازه و بدیع است نباید آنرا با معارف سابقه سنجید بلکه باید همان کلام را مبدأ و مقیاس قرار داد.

"اگر آیات آیه (مظهر) لاحقاً بمثل آیات آیه سابقه باشد و بهمان قواعد موافق آید پس ما وجدنا علیها آباءنا را چرا پیشینیان دلیل خود قرار داده اند در انکار حق، و اگر علمی از آیات آیه بدیعه در نزد قوم باشد پس آیه مبارکه بل کذبوا بمالم یحیزوا به علماً و ان نظنّ الا ظناً و ما نحن بمستیقین بچه سبب نازل گردید... پس به مذهب شما که الان بر آن هستید آن کسانی که ردّ آیات رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند مقصّر نیستند زیرا که آیات قرآن را چونکه نمی فهمیدند حجّت نمی دانستند بخدمت رسول الله (ص) شتافته آیه مسیح (ع) و معجزه کلیم (ع) طلب می نمودند آن بزرگوار (ص) در جواب می فرمودند: "ان اتبع الا ما یوحی الی و ما ادری ما یفعل بی ولا بکم و ما انا الا نذیر مبین" معجزه من همین آیات را پروردگارم قرار داده "فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر ان الله لغنی عن العالمین" و می گفتند "آمنّا به لو أنزل الیه آیه" که مراد از این آیه آن آیه را می جستند که موافق قواعد ایشان باشد و بفهم شهودی ایشان راست آید آنگاه تصدیق نمایند ... اولاً می بایست بنظر اعتبار بنگری که این مدّعی ادعای چه مقام می نماید و شاهد او چیست بر اثبات حقیّت...

مفتاح فهمیدن حقّ را حقّ در انابه قرار فرموده نه بیمین و یسار در ارض عادات دویدن... ندا در داد که هذا یوم جدید و انتم علی اقتضاء کینوناتکم فی لبس من خلق جدید نفهمیدن و بمقصد نرسیدن از جهت ورود باب از غیر باب است" (۲۲) ۲ - یکی از احتجاجات مألّجواد عدم درک مقام حضرت نقطه است بهمین جهت از نسبت مقام مبارک با جناب شیخ احمد و سید کاظم سخن می رود و انتظارش چنان است که حضرت باب نیز همان رتبه و مقام را اظهار فرمایند. جناب طاهره اگرچه در این مورد بر رمز و معماً سخن می گوید و یکباره از مقام حضرت باب پرده بر نمی دارد معذلک نورین نیرین را نیز بهیچوجه حائز برتبه حضرتش نمی داند و مقایسه را جائز نمی شمارد و این مطلبی است که خلاف فهم و ادراک مألّهای مشغول بلفظ است که حقیقت را فقط از جنبه معارف محدود زمان می دیدند و حاضر بتجدید افکار خود نبودند. شواهد تاریخی حاکی است که این مسأله در یکی دو سال اول ظهور مدار بحث فراوان بوده است.

۳ - سؤال راجع بکیفیت ارتباط صفات الهی و موصوف که ذات اوست و محاجّه در اینکه احادیث با بیانات حضرت نقطه متناقض اند چه که آثار حضرتش حاکی از انقطاع افعال در ساحت حقّ است. جناب طاهره با تعریف و بیان رتبه ذات، شبهه آنان را حلّ فرموده است.

۴ - اعتراض بر حجّیت آیات و ذکر اینکه چون عامّه خلق حجّیت آیات را نمی‌توانند دریافت قرآن همراه با مبین حجّت است و اگر چنین نباشد گفتار عمر که "حسبنا کتاب الله" گفت درست خواهد بود. جناب طاهره مشکل را چنین رفع فرموده است:

"سؤال نمود ملاعبداً العلی از حجّة الله العظمی که حجّت و آیت شما بر اثبات حقیقت چیست فرمودند که تفسیر و صحیفه مکنونه فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر عرض نمود که عامّه خلق نمی‌فهمند آیات را از آنجهت حجّت عامه نیست فرمودند نبأ کبری (ص)، که قرآن را عوام الناس نمی‌فهمند چه نوع حجّیت آنرا یافته که کلّ انحاء علوم را در او مندمج و مندرج می‌دانی که از یک حرف سوره توحید کلّ احکام را مستخرج می‌دانی عرض کرد قرآن را با مبین حجّت می‌دانم زیرا که اهل بیت طهارت (ص) بیان اسرار و انحاء علوم او را نمودند لهذا حجّت است اگر قرآن بنفسه حجّت باشد پس قول عمر ثابت که حسبنا کتاب الله گفت و این خلاف ضرورت مذهب است.

یا معشر اولی الابصار بنگرید بنظر اعتبار که به چه فهم و به چه نظر این محتجین باستار داخل دیار آل الله الاطهار گردیده...

سبحان الله مگر منکرین رسول الله غیر این سخنی داشتند که بیان تازه آورده که موافق با قواعد ما نیست اگر راست می‌گوئی از آنچه ما پرسیم موافق اهواء ما جواب فرما و از آن امداداتی که در نزد ما حاضر است رزق ما قرار ده "قال الذین کفروا لولا انزل علیه آیه" در جواب می‌فرمودند "ان اتبع الا ما یوحی الی و ما انا الا نذیر مبین ان استطعتم ان تأتوا بسورة من مثله. "ای معشر جهال پروردگار اجل شأننا و ارفع قدرا از آن است که حجّتی بجانب خلق خود فرستد تا حجّت را بر ایشان تمام فرماید و آیه و بیّنه او را ناقص عطا فرماید وین طرفه و عجب آنکه آن آیه

"لن يستطيعوا الجَن و الانس ان يأتوا بمثله" می باشد لکن ناقص و ليس كمثله شیء است و مؤثر در حجیت آورنده خود نیست و "انما انزل بعلم الله" است و علم الله ناقص است حال سؤال می نمایم که اگر بنفسه آیات قرآنیه دلیل اثبات حقیقت نمی بود چرا در حینی که قوم آیات غیر قرآن را طلب می نمودند که موافق خیال ایشان باشد آیه و "ما كان لرسول ان يأتي بآية الا باذن الله لكل اجل كتاب ما ادرى ما يفعل بي ولا بكم فلا تظهر من الغيب" را جواب می شنیدند اگر تمام نبود و ایشان طالب بودند و پروردگار عطا نمی فرمود حال قوم مقصر هستند یا پروردگار ایشان را حیران گذارده بیان فرمائید "تعالى الله عما يصف الظالمون في آياته علواً كبيراً" بلکه مقصر قوم خود بودند که از نظرات نفسانیه و حرکات شیطانیه عین بصیرت خود را محجوب نموده واقف بیاب از باب داخل نمی شدند "ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين" الذين يؤمنون بالغيب ای ماغاب من مداركهم و مشاعرهم و ما كان عندهم مشهودا بلکه همانکه دیدند مثل ندارد بر ایشان لازم بود که ایمان آورند...

این مقام مجاهده است نه مجادله و مقام ایمان بغیب است نه مشاهده "انك لا تهدي من احببت" موردش اینجا است و "ان الله يهدي من يشاء فلا يظهر من الغيب احدا و هو يهدي اليه من اناب" در این مقامات وارد گردیده...

قرآن حجتی است کامل و آیه ای است بالغ شامل در مقام حجیت احتیاج بمیین ندارد زیرا که ليس كمثله شیء می باشد و حاکی از مقام متكلم او اما بعد از اینکه مكلف مجاهده نمود و چشم از خیالات و اعتبارات نفسانیه پوشانید و خود را عبد ذلیل و مولای جلیل را متصرف دید و از باب انابه و توبه و خشوع و خضوع درآمده و جمال حجیت قرآن را بانه ليس كمثله شیء است بنظر فؤاد و حقیقت ذات خود که مستمد از رب الارباب است بی پرده دید و اقرار برسول و آورنده او نمود آنوقت بر او واجب است که نفس را در مقام بیان عبارات و تبیان اشاراتش مطلق العنان ننماید و قدم جرئت در فهم آیات و اسرار حق بر ندارد و بداند که او را حامل و مبینی که محیط بكل احکام او باشد در هر عصری لازم لیعلم کل اناس مشربهم ای جاهل مقام حسنا کتاب الله این مقام نیست و قائل این قوم باطل و عاطل اظهار

کفر و بغض خود را در این مقام ننمود بلکه ابوجهل و سائر مشرکین ابراز نمودند. از جمله مطاعن شما بر بالاسریه خذلهم الله آن بود که موارد کلام را نفهمیده خلط مبحثین می نماید چه شد شما را که مقام حجّیت و آیتیت قرآن را با آنکه او را مبینی و حافظی لازم است امتیاز نمی دهید این مقام "فأتوا بسورة من مثله او اشاره من علم من قبله" می باشد آن مقام "لا يعلم تأويله الا الله و الراسخون فى العلم انما انت منذر و لكل قوم هاد" است" (۲۳)

۵ - در باره سؤال ملاحظه از حضرت باب راجع به آیه ای از کتاب قیوم الاسماء که در آن رتبه "فوق اوادنی" را مقام حضرتش شمرده است و مکابره مشارالیه با هیکل اطهر که در تبیین آیه مزبور مقام مذکور را برتبه فوآد تعبیر فرموده اند. جناب طاهره در این مورد بر اساس معارف شیخی مرتبه فوآد را بمقام "لاکیف" و ظهور هویت توجیه نموده و مقام عقل را که مقام ظهور رسول اکرم است در ظل آن مذکور داشته است.

۶ - سؤال دیگر ملاحظه از اعوانش در باره تقابل حقّ و باطل است و اینکه چه بسا باطل بصفحت حقّ با حقّ معارضه نماید. این سؤال در حقیقت القاء شبهه است زیرا حقّ و باطل را یکسان می نمایاند و اساس همه اصول را متزلزل می سازد. جناب طاهره اصل این اعتراض فرضی را مردود دانسته و حقیقت را توجیه فرموده است: "و قول دیگر آنکه، می شود که حقّ سبحانه حقّ را در غیر محلّش قرار دهد چنانچه اسم اعظم را به بلعم بن باعور عطا فرمود که با موسی درافتاد. الله اکبر که از ظاهر مذهب و ملت نیز گذشتید سبحان الله این چه نوع اعتراض است که نموده اید. جواب خود را خود گفته که بلعم با موسی درافتاد و اینهمه نزاع و اختلاف که ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک مگر در غیر این مقام است که آن حقّی که امرالله و حکم او است محلّ طیب و مظهر طاهر و عاری از شوائب غیرت می خواهد و نصب او بر خداوند است تا کسی را بر پروردگار حجّت نباشد تعالی الله عن ذلک که حقّ را در غیر محلّ قرار دهد علواً کبیراً بلکه حقّ را بمحلّش قرار می دهد بعد از اظهار حامل حقّ کلمه حقّ را باقتضای ما من نبی الا اذا تمتی القی الشیطان فی امنیته، صورتی از آن حقّ بی معنی و مثالی بیجا اهل باطل

متلبس میگردند لا مَّا الَّذين فِي قلوبهم زيغ فيتبعونه فينسخ الله ما يلقي الشيطان ثم يحكم الله آياته. بلعم بن باعور مادامی که مطیع بود و حق را می پرستید محل اسم اعظم بود وقتی که مخالفت نبی الله کرد از او بگرفت و بخودش وا گذاشت و لکن محل حکم و دارای امرش موسی بود، طیب الذات و حق پرست در اطاعت او بودند و تابع غیر حق و خبیث الذات در اطاعت بلعم بود و تابع شیطان. خلاصه این کلمه از بدیهیات مذهب است احتیاج بتسطیر و بیان ندارد چونکه نوشته بودی در مقام جواب تسطیرش واجب گردید" (۲۴)

۷ - از رساله جناب طاهره چنان مستفاد می شود که ملاجواد و همدستانش بر آثار مبارکه و کیفیت حجیت آن نیز اعتراض داشته اند جناب طاهره در این خصوص چنین استدلال کرده است:

"و نوشته بودی که تفسیر مبارک نامربوط بهم می باشد ای مسکین بهمان نظری که بتفسیر نگریسته بقرآن بنگر و نظر نما یک آیه از احکام و یکی از قصص و یک آیه از کفر کفار بردار و بین چه مقدار آیات نامربوط بهم می باشد. آخر قوم بهمین نظر سرکار نگریستند که انکار رسول الله (ص) نمودند چشمی بمال و بهوش بیا زینهار زینهار که کارت از دست رفت تو بنظر تفریق سا نگریسته و گرنه کلام امام در نهایت ربط و نظام است همین مقام بود که قوم قواعدی که در دست داشتند و از کتب سماویه استخراج نموده چونکه قرآن با بعضی از آن قواعد ربطی نداشت نداء "ما انت الا رجل مفتر" را بلند می نمودند و چون از سنت غیر متبدله حق از اخبار انبیاء که معجزه ایشان غیر یکدیگر بود برایشان می خواندند صدای "ان هذا الا اساطیر" بر گوش خلایق می رسانیدند و از آنجمله است کلام عثمان علیه اللعنة و النیران ان فی القرآن لحنا صححته السنة العرب و هو قوله ان هذان لساحران" (۲۵)

۸ - ملاجواد و همرازانش در معارضه با حق نیت و طینت خود را آشکار کرده تقاضای نزول دعای بی نقطه داشته اند (۲۶) ولی حضرت باب آنرا بی جواب گذاشته اند. ملاجواد مدعی اتیان بمثل شده و ادعای تألیف قرآن و صدور آیات نموده و میزان حقیقت را ردّ و قبول عموم فرض کرده است. جناب طاهره در مورد

تمثّل و تشبّه بصدور آیات که در طول تاریخ امر مکرّر مخالفین ادّعا داشته اند  
جواب محکمی اظهار می دارد که شایان توجّه و اعتبار فراوان است:

"و نوشته بودی که قرآن تألیف نمودم ابلغ و اکمل از تفسیر مبارک، مر حبابک  
بسیار خوب، اولاً تو می بایست معنی مثلّیت را بفهمی آنوقت در مقام اظهار  
خدائی برائی معنی مثلّیت نه ترکیب تألیف حروف بیست و هشت گانه می باشد که  
صورتی از آن برداشته در مقام نقش و ارتسام برائی بلکه مثلّیت وقتی درست آید که  
در جمیع عوالم به آن طور و آن صقع صادق آید حال بفرما تو ادعای این مقام  
داری که اَنک سرّ الاسرار و نور الانوار و سرّ شجرة الطور و وصف الحقّ و الظهور  
المطلق، قد قامت السموات و الارض بوجودک و انت سرّ المستتر فی قلب النبیّ و  
السطر المسطر فی صدر الولی الالمعی و انّ من توقّف فی امرک اقلّ من لمحّة العین  
حبسه الله علی الصراط سبعة و خمسين الف سنة اگر این ادعا را نداری پس مثل  
نیاورده (۲۷)... و اینکه نوشته بودی واجب است بر خلائق که بشتابند بسوی این  
بزرگوار و خیالات خود را بپرسند و ایشانرا امتحان نمایند اگر موافق آراء خودشان  
بیان شنیدند قبول نمایند و الا فلا چنانچه شما و ملاعبدالعلی کردید، دست بدست  
داده دست خدای قادر را بستید و نورالله را اطفاء به ریح اهواء نموده از دام تکلیف  
جستید و آسوده خاطر بخیال خود نشستید والله ثمّ والله العظیم کار نه از این قرار  
است بلکه ربقه تکلیف در گردنت پیچیده و دیوان عملت در نزد ربّ الارباب  
گسترده آه ثمّ آه از غفلت الله ازین مهلت که مغرورت گردانید چنانچه گردانید،  
بکوش بتوبه قبل از خروج امر از دستت و ظهور یوم الحسرة والله العظیم که کارت از  
دست رفت واقع شدی در آنکه شدی که از عظمت بیان ندارد. شناختن حجّت الله  
بدیده سر نیست و شتافتن بسوی او به پا و دست ظاهریه نیست و حجّیت آیات  
حجّة الله در کش بمدارک شهودیه که حاضر در نزد انسان باشد نیست چشمی  
بمال و از خواب بیدار شو نظر بسنت غیر متبدله حقّ نما تا برای العین بینی که قدم به  
قدم پیشینیان بل به اشدّ استکباراً برداشتی. (۲۸)

۹- جناب طاهره ضمن بحث نکته اساسی مهمّ را مطرح می سازد که بموضوع  
هدف از وجود انسان و سرنوشت تمدن بشری و علّت ظهور مظاهر الهیه و استمرار و

تجدید ادیان مربوط می شود. ما حصل استدلال این نکته این است که اگر ظهور حضرت باب واقع نشده بود بشارات همه عبث بود.

"حال از توسؤال می نمایم که بعد از جناب باب الله المقدم ص (سید کاظم رشتی) پروردگار عالم خلق را مهمل گذارده و بخود واگذاشته بعد از آنکه چندین سال می باشد که نضح مواد داده و بمرارت های بسیار و زحمت های بیشمار اولیا و صلحای بندگان او این بنیان را به بیانات و استدلالات محکم نمودند ... و چند نفر نیز این امر را قبول نمودند و واقف بباب و لائذ بجناب گردیدند حال پروردگار آن نظام را از هم پاشید و سنت غیر متبدله او متبدل و عادت غیر محوله او متحول گردید سبحانه سبحانه، قالت اليهود یدالله مغلوله و اشهد انه انزل آیه مبارکه اکبر و اشرف من اختها و انه کلمه بدیعه لیس کمثله شیء چنانچه سید اکبر و نور انور (ص) در اواخر می فرمودند که ایقوم نزدیک شد ارتحال ما و شما نفهمیدید مطالب ما را و درک ننمودید مقاصد ما را بعد از من امر عظیم است و امتحان شدید و اختلاف خواهید کرد ما مبشر بودیم از آن امر عظیم و شخصی از ارباب عقول در سفر زیارت سلمان (ص) عرض کرد یا سیدی حامل امر بعد از شما کیست بیان فرمائید فرمودند "الله امر هو بالغه" اینکلام را علی السیمری آخر ابواب تکلم فرمودند وقتی که پرسیدند باب بعد از تو کیست. سید باب (ص) وقتی که اینطور فرمودند توهم این شد که امر ایشان مثل امر ابواب است که در غیبت صغری بودند. استدراک فرمودند که امر ما مثل امر ابواب نیست... این امر عظیم البته مظهر و محلی می خواهد بعد از آنکه پروردگار رکن رابع و مظهر جامع و قرینه ظاهره را بخلق فهمانیده و ایشانرا بساحت قرب خود کشیده و از سماء علو و رفعت رزق ایشان را بارانیده پس بدلیل حکمت بر او جلّ شأنه واجب است که ایشانرا بخود وانگذارد بلکه نعمت را اعظم و فضل را اعم و احسان را اتم لازم است که اظهار فرماید زیرا که عادت او چنین جاری گردیده و یوماً فیوماً کور در ترقی است و ما کان لفیضه تعطیلاً الحمد لله و المنه و الشکر که امر الان کماکان است که حجة الله اعظم که وصفی از شیئیت در مقام ایشان ملحوظ نیست و نسبتی از غیریت در مقام شناسائیش معلوم نه... آیات سابقه (شیخ و سید اعلی الله مقامهما) در مقام شعاع به



متجلی و متجلی خلق را دلالت مینمودند... و آیه بدیعه (حضرت باب) آیه واحده و  
لیس کمله شیء ..... و آیه بدیعه اظهار این مقام فرمود که واسطه در بین ما و امام  
علیه السلام نیست... و، ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى ما يوحى،

وهم باشد و هم کثرت بینیت      دیده بگشا دیده حق بینیت  
چشم خود از علم اخباری بپوش      در حیا ای جان من قدری بکوش  
تا که توحید شهودی حاصلت      آید و از جملگی بریادت

ای آنکه چشم حق بینیت را غبار خودبینی چنان تیره و تار نمود که در مقام انکار  
حق واضح کالشمس فی رابعة النهار برآمدی و هیچ متألّم و متأثراًصلاً ابداً  
نگردیدی... اگر این بزرگوار حجّة الله نیست پس کیست و در محضر ربّ الارباب  
بانکار عذرت چیست اللهم! الا اینکه بگوئی الهی انکار کردم سببش آنکه مافوق  
رتبه عبدین تو که باین از جانب امام علیه السلام بودند ادعا نمود" (۲۹)

۱۰ - از رساله مزبور که طبعاً قسمتی از آن در دفاع از مقام جناب باب الباب است  
اشارات طاهره در باره اهمیت مقام سابقین را نباید فراموش کرد "شهادت می دهم  
در حق سابقین (مؤمنین قبل از حج) که ایشان مقرب عندالله و فائز بفوز عظیم و در  
مقامی مرتفع اند که احدی را آرزوی رتبه ایشان نشاید زیرا که سبب گردیدند بظهور  
النور علی الطور و عالم را روشن نمودند و ایشان اند مصابیح نور در ظلمات دیجور  
و حمله کتاب مستور علیهم سلام الله الولی الشکور". عالم السرائر و مجیب  
الدعوات ندای با سوز و گدازش (جناب باب الباب) را شنید و لسان حال و مقالش  
را موافق و در دعوی محبت صادقش دید پس منت عظیم بر او نهاده او را بساحت  
قرب خود کشانید و پرده از جمال با کمال برداشته به تجلی آمده او را از خود  
بیخود بخود رساند. شهادت می دهم که آن جناب طالب بود حقیقتاً و صدقاً حینی  
که طالبی نبود. نمی شناسد او را مگر کسیکه او را خلق فرموده و باب باب فیوضات  
نامتناهیة خود قرار داده..." (۳۰)

**ب - اختلاف کربلا -** منشأ بروز اختلاف در کربلا ملا احمد است که با احتمال قوی همان جناب معلم حصاری است. ظاهراً این واقعه از تقیّه و مراعات ظواهر که در بین مؤمنین اولیه در کربلا معمول بوده سرچشمه گرفته است. جناب سید کاظم در اواخر ایام حیات بشدت مورد مخالفت و حمله علماء و متعصّبان بالاسری بود و با رعایت ملاحظات و جوانب امور وحدت کلمه جامعه شیخی را حفظ می کرد.

جامعه شیخی که بعد از ارتحال مشارالیه مخصوصاً با ظهور حضرت باب و اقبال عدّه ای از مشاهیر شیخیه خود را محاط بمشکلات جدیدی می دید می کوشید که به تمام وسائل ممکنه موقعیت خود را حفظ نماید. مؤمنین اولیه نیز که هنوز روابط فراوان با شیخیه داشتند از روش و رفتار آنان متأثر بودند و حفظ رابطه با جامعه شیخی را که بستگی محکم با ظهور بدیع داشت لازم می شمردند و تقیّه از ضوابط ضروریّه آنان بود و مراعات شرایط موجود را واجب می شمردند. جناب طاهره که در مقام عرفان گوی سبقت از همگان ر بوده و احکام بدیع و معارف جدید را بخوبی دریافته و آنرا لازم الترویج می دانست در این موارد با آنان هم عقیده نبود. همسر جناب رشتی نیز هم روش و پیرو مسلک طاهره بود و او را ستایش و تأیید می کرد. شهادت و انقطاع جناب طاهره با تحقّق و احتیاط بسیاری از افراد سازگار نبود و بهمین علت از همان ابتدا یعنی هنگامی که جناب طاهره حوزه تدریس جنب سید کاظم را در منزل آن متصاعد به ملکوت مجدداً برقرار نمود و خود اداره تدریس آن را تصدّی فرمود و بتدریس و ترجمه قیوم الاسماء پرداخت این اختلاف شکل گرفت و مدتی بطول انجامید و بشکایت مؤمنین کربلا و کاظمین بمحضر حضرت باب منتهی شد و در خصوص این واقعه توقیعات متعدّده از قلم حضرت نقطه صادر شد. این اختلاف ظاهراً تا سال ۱۲۶۳ بطول انجامیده و در آن تاریخ جناب طاهره به امر و اراده حضرت نقطه از عراق عزم ایران نموده است. در خصوص مقدمات و دواعی این مقابله و اختلاف عجاله رساله ای از شیخ سلطان کربلائی در دست است که تفصیل مطالب را مرقوم داشته است (۳۱)

از مطالب این رساله می توان دریافت که اولین برخورد بین ملا احمد مزبور با ملا باقر حرف حیّ در موضوع حرمت شرب دخان که از شعائر اهل ایمان در دوره حضرت

باب بوده سرچشمه گرفته است. ملا احمد بمنظور تقیّه استعمال دخان را جائز می شمرد و عمل می کرده است و حقیقت تاریخی نیز شاهد این مطلب است که عدم استعمال دخان و قلیان که در بین عموم در آن ایام معمول بوده برای اتّهام به ایمان به ظهور بدیع دلیلی قاطع بشمار می آمده است. ظاهراً جناب ملا باقر نیز تقیّه را جائز می دانسته ولی برای استعمال دخان آنهم در جمع مؤمنان بظهور جدید محملی قائل نبوده است. این مطلب با اطلاع جناب طاهره رسیده و مشارالیه آنرا بشدّت محکوم کرده و ناشایست شمرد و بهمین سبب ملا احمد ابتدا با ملا باقر ابراز مخالفت کرده و بعد در مباحث اعتقادی در خصوص مقام امام و مظهریت امام معصوم با او محاجّه کرده است. نظر باینکه ملا باقر از حروف حیّ و از سابقین بوده جناب طاهره حرمت ایشان را بر همه واجب دانسته است. مباحث نظری و مناظرات علمی متدرجاً دامنه اش وسعت یافته و با اعتراض بر روش و آداب جناب طاهره که مبتنی بر احکام صادره در قیوم الاسماء بود منتهی شده است و مشارالیه را بادّعی مقام حجّیت و عدم رعایت حجاب و استنباطات جدید شرعی و فقهی متهم نمودند. اساس استنباطات جناب طاهره همانست که بعدها پس از نزول کتاب بیان تثبیت شده و مبتنی بر استقلال مطلق ظهور و انتظار احکام جدید و مستقل از قرآن و احادیث اسلامی است. استنباط جناب طاهره را می توان مبتنی بر مفهوم دعوت حضرت باب در قیوم الاسماء دانست که در آن صراحتاً ذکر قرآن جدید و شرع بدیع و تجدید ظهور با همان قدرت و اختیار رسول اکرم آمده است. شاید یکی از عواملی نیز که مخالفت دیگران را با جناب طاهره تشدید می کرده تشویش و نگرانی حاصل از ورود نسوان در سلک افراد مؤثر جامعه و طبقه علماء و نفوس ممتازه است و این مطلب عجیب نیست زیرا جامعه آن ایام برای زنان شأن و فرصتی قائل نبوده است. در خاتمه این بحث مختصر که فقط کلیات واقعه را بیان می دارد باید اشاره کرد که هیکل اطهر جناب طاهره را بدون قید و شرط تأیید فرموده اند ولی به مدارا مأمور داشته و ملا احمد را نصیحت و تربیت فرموده اند ولی مشارالیه را بعلت صدق نیّت و اطاعت ستایش نموده و مقبول شمرده اند و مشارالیه نیز بعداً در ظلّ امر بخدمات توفیق یافته است. ملا احمد طبق امر هیکل اطهر

حضرت باب مأمور تربیت و تعلیم فرزند جناب سید رشتی (احتمالاً سید احمد) بوده است.

در مورد تقیّه جناب طاهره اشارات جالبی دارد در مقامی می فرماید: "فأما انت ما عرفت سرالتقیّة و ما علمت مواردھا بل سمیت الشئون التي تكوّنت من التخویفات الشیطانیة بالستر و التقیّة الا انّ الشیطان یخوّف اولیائه (۳۲) و در موردی دیگر "انّ لفظ التقیّة نشاء من البداء اما تسمع أنّه جلّ ذكره (حضرت باب) یقول "ھا اناذا انادی فی جوّ العماء و لیس فیما نزل فی قلبی بداء القضاء، آه آه من غفلتکم فان هذه الآيات نزل لتترفکم، جاهدوا فی سبیل ربّکم و اقتلوا انفسکم فانّی والله لکم حبیب شفیق" (۳۳)

**ج - مباحث اعتقادی** - در تلو آثار جناب طاهره بسیاری از مسائل اصولی ظهور جدید و مباحث اعتقادی طبیعتاً مطرح شده. مشارالیه در بیان مختصات ظهور و استدلال بر حقیقت آن بشارات و اشارات فراوان آورده است که استیفاء حقّ آن در این مختصر میسر نیست ولی به بعضی اشاره می شود. در خصوص عظمت امرالله می فرماید:

"لا تغفل عن عظمة امر ربّک فانّ فضله اکبر عما کان الناس یظنون، هذا یوم یدور علیه الاّیام و یغنی الله کلاماً من سعته" (۳۴) و در مقامی دیگر "قد دارت الاداور و کورّت الاکووار و انقلبت اللیل و النهار و نضج الاثمار و قویت البنية لاستماع الاسرار لهذا الدور الافخم و بروز هذا الاسم الاعظم و قد کان مخفیاً فی خفیّات البطون و ما تنفس فی حقّها احد من اهل اللباب و العیون و ما اشار الیه احد و عبروه بیوم الغدّ و قد کان عندالله مخفیاً و مستورا" (۳۵)

در خصوص کیفیت و روش شناسائی و عرفان چنین فرموده "انّ الله لن یقدّر لنفس الوصول الیه الاّ بعد کشف السبحات و رفض الاشارات جمیعاً فسبحان الّذی قد بین آیات ذکره فی حقائق کلّ شیء لثلا یبعد نفس عند مطلع ذکره بشیء و الله قوی عزیز... فمن الّذی یدعی أنّه قد آمن بذكر اسم ربّه مستدلاً بدلائل المنصوبة الماضية فما آمن بل الحد فی الاسماء و اخذ الهه هواه و احتمال اثما عظیماً لأن هذه آية

بدیعة محدثه لا كيف لها ولا اشاره ولا بيان يطء عليها ولا عبارة بل اجتباها الله  
لنفسه وارتفع علمه عن العباد (۳۶)

در مقام استدلال چنین می فرماید: "کلام مخلوق را با خالق نسبتی نیست... باب  
فضل امام علیه السلام و جل ذکره مفتوح و بنوعی آیات حقّ در بروز و ظهور است  
که احدی را یارای تکلم و مجال نماند فوالذی اقام العرش علی الماء حجّت بر کل  
ماسوی در نهایت تمامیت... جاری شده از مصدر عزّ و جلال آن مقدر از صحائف  
و کتب از اصول و فروع و معارف که هر حرفی از آنها در حجّت بس است اهل  
آسمانها و زمین را و چه معجزه از این اعظم که شخصی از طائفه عجم صلواة علیه  
بدون تفکر و سکون قلم این همه آیات و صحائف نازل فرمایند و هر صاحب علمی  
از نحو، منطق، معانی و اصول حظّ خود را از آن کلمات مبارکه بیابد... ما که  
ادعیه در دست داریم از مناجات و دعوات آیا اینها را حجّت ائمه هدی ص و  
معجزه نمی دانیم و فرقی هم که در بین ائمه طاهرین (ص) نیست چگونه آن  
دعوات و زیارات مسموع است و این صحائف عظیمه کریمه حجّت نیست، چه  
می گویند در جواب امام (۴) حینی که عتاب فرماید که چرا انکار نمودید آیات  
حجّتیّه ما را مگر فرقی در میان بود، همیشه انتظار فرج می کشیدید، اگر من از  
سنگی چند قطره آب جاری می نمودم همه بسوی او می شتافتید بعد که علوم غیبیه  
الهیّه را نازل به محلّ ظاهری نمودم از اشرف شرفا و انجب نجباء عالم این چه  
فسادی برپا نمودید که در امکان بمثلش غیر متصوّر و ظلم نمودید بر گروهی که  
قلوبشان مکمن نور بوده..." (۳۷)

و در مقام دیگر "قال الرضا علیه السلام فی جواب عمران حین سئله: بعد ان سدّ  
سلام الله علیه باب معرفة الذات بایّ شیء عرفناه قال بغیره فقال عمران ای شیء  
هو، قل اسمه و صفته و کان لهذا الاسم و الصفة مظهراً و ظهوراً بانواع التجلیات  
علی حسب قوایل الممكنات فی کلّ عصر و زمان و علی الله نصبه و اظهاره کما  
قال تعالی شأنه، و علی الله قصد السبیل، لا تحرک به لسانک لتعجل به، ان علینا  
جمعه و قرآنه... ثم انّ علینا بیانہ... (۳۸)

در مقام ابراز یقین و ایمان "فوالذی اقام العرش علی الماء که بر حَقِّم و بحق می خوانم و کل ما سواى قائمین بر این صراط را در آتش می بینیم، والله می بینم، امر خداوند شوخی نیست بچّه بازی نیست فرمودند "افضل عبادة المؤمن انتظار الفرج" بعد که شمس فرج آل الله ظاهر می گردد کوه کوه این همج رعاع بموج آمده چه کردند چه افتراها بافتند چه کذبها گفتند" (۳۹)

صراحت لهجّه جناب طاهره در مقام ابلاغ امرالله جلوه ای عظیم دارد در خطاب به حاجی ملاّتقی در طی نامه مشارالیهاست "آقاجان من اینکه کسی طالب حقّ نشود و نفهمد و حکم جدید عظیم امام حیّ عظیم صلوات الله علیه را بر کنار انداخته مشغول آنچه در دست دارد شود والله الذی لا اله الا هو اعمالش بر او خسرات خواهد بود يوم الحسرة و نفعی بحال او نخواهد بخشید... آقاجان فدایت شوم والله العظیم امر بسیار عظیم است تا کسی نگذرد از این عالم فنا و آنچه در دست دارد نیندازد و توجّه ننماید به معبود حقیقی خود حقّ را نخواهد فهمید و فردای قیامت عندالله افتراهای کذابین را نمی توان بافت و گفت، الله اکبر آقاجان بسر مبارک که مشرف می شوم بحرم امام علیه السلام و اشکم بمثل ثکلی جاری است بر شما و دلم می سوزد و دعا می کنم که بلکه نجات حاصل نمایند... فدایت شوم پدر جانم والله الذی لا اله الا هو اگر تصدیق امر ننمائید هیچ فائده ای بحال شما از ارتکاب طاعات عاید نمی گردد اطاعت نمائید حقّ را و یاری نمائید ملهوف از آل رسول الله را..." (۴۰)

در مقام اشاره بظهور آتیه در یکی از آثار تشویق آمیز وجدانگیز چنین بیان حال می کند "ها قد اسجد لطلعة الحسین الذی قد کرّتم اخضع لوجه الاعظم الذی قد آمن به و استقر بانه لهو النقطة الذی قد وعده الله بالظهر و سطره الله بالسطر و" لقد كتبتنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادى الصالحون" و لقد نزل بالبیان انه لهو من یرثه الله یا رب هل الذی یرثه هو قد کان غیر من ظهر لا و عزّتک الاعزّ الاقهر لا نه قد ظهر بالبینات و الزبر" (۴۱)

در باره علمای ظاهره جناب طاهره همان نظری را ابراز می دارد که شیخ و سید بیان می داشتند در رساله ای از جناب اوست:

"وكانوا هذه الفرقة المحققة كالنجوم المزهره اخواناً على سرر متقابلين كلمتهم متفقه وآرائهم مجتمعة وكانوا محسودون لقوم آخرين حتى طلع وظهر من اصلا بهم على اقتضاء اللطخ و الخلط الطينتين و مزج البحرين اناس مشتهون بانهم لآل محمّد موالون و لاعدائهم معادون و البسوا لباس الحقّ على نيّاتهم الفاسدة و عقايد هم الكاسدة بصورة اعمال آبائهم المؤمنين و سموّ انفسهم الجاهلة عالما و بانهم حاكما و نائب الامام و رئيس الاسلام و ما كان عندهم من العلامات و الصفات التي ورد عن سادات البريات في وصفهم و توصيفهم بل بمحض الادعاء بلاعلم و لاهدى و لاكتاب منير و بعضهم سموّ انفسهم حكيما و لبيّا و تكلموا في معرفة ذات الله الاقدس و حكموا و اتبعوا اهوائهم و اقتفوا آرائهم و اعرضوا عن البيت الذي كلّموا لم يخرج من هذا البيت فهو باطل و نسوا حجّة الثقلان (كتاب الله و ائمة طاهره) الذي جعلهما الرسول الّمنان حقيقة الدين و اصل الايمان و ما نظروا الى الحديث نحن العلماء و شيعتنا المتعلّمون و استحوذ عليهم الشيطان حتى ادّعوا مقاما عظيماً بانّ سموّ انفسهم حكيما و ما عندهم من الحكمة خبر و لا من العرفان اثر فخرّبوا بنيان الشريعة و ذلّت لهم رقاب الضعفاء من الشيعة و اشتبه امرالله و مقصوده على القليلون و لا يدرون باى سبيل يستقيمون و على قول من يعملون فوجب على الولّى المتصرّف القادر التمييز و الاختبار و الاختيار و الافتتان احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون (٤٢)

احساسات روحانى و انسانى طاهره را در اين جملات مى توان ملاحظه نمود. در تلوآن دوباره آثار حضرت نقطه توّسل جسّته است "انّ الله ما جعل طريقا للوصول الى ساحة عزه و احسانه الاّ المحبّة و المودّة و ما قدّر سبيلا الاّ بالمقارنة و "المواصله، الهى طلبت طاعتك فما وجدت الاّ فى حبّ احبائك" و اعلموا انّ الله قد جعل المحبّة ديناً و يدور عليه عرش العلى، فاصبحوا فى دين الله الواحد اخواناً على خطّ السواء انّ الله يحبّ ان يكون قلوبكم مراتاً لاخوانكم انتم تتمكسون فيهم هم يتعكسون فيكم هذا صراط الله العزيز بالحقّ و هو الله كان غنيا حميداً (٤٣)

"شیوهٔ اهل حق برهان و دلیل بوده نه نامربوط و هرزه نالی، ستارالعیوب سترعیوب فرماید و غفارالذنوب توفیق توبه و انابه و لرزیدن و بخود طپیدن و از خورد و خواب فراموش نمودن و واله و حیران در ارض پشیمانی دویدن و بکوی محبوب رسیدن بما و شما عطا فرماید که امر عظیم و خطب جسیم است الویل ثم الویل یا ربّاه ادركنا" (۴۴)

**د - اصطلاحات و عناوین خاص در آثار جناب طاهره.** جناب طاهره برای ذکر اسم مبارک حضرت نقطه اصطلاحات فراوان بکار گرفته است که بسیاری از آنها سابقه در معارف اسلامی و شیخی دارد و عموماً حاکی از مظهریت و تقدیس آن هیکل ربّانی است تنوع و تمایز آنها حاکی از این نکته نیز هست که جناب طاهره بدینوسیله شمول و وسعت دائرهٔ رفعت و علؤ مقام حضرت نقطه را آشکار می نماید و عظمت ظهور را خاطر نشان می سازد بعضی از این عناوین بشرح زیر است: لسان الله الناطق و ولیّه الصادق - شجرهٔ مبارکهٔ حمراء - اسم الله العلی السبحان - ظهور النور من افق البهاء - ذکرالله العلی الاعلی - سرّ الاسرار - فوّارة القدر - فصل الخطاب - حجّة الله اعظم - باب فیوضات نامتناهیة - سید اکبر - نورانور - سرور کائنات - نیر اعظم - سراج و هاج - نفس منتظر - خاتم الابواب - رسول الباب - نقطه بدو و ختم - اسم اعظم و رسم اکرم - نعمهٔ الله علی الابرار و نعمته علی الفجار.

بررسی این اسماء شاهد دیگری بر این نکته است که جناب طاهره از همان ابتدا بمظهریت تامه و استقلال امر حضرت نقطه معتقد و متیقّن بوده است. برای مظاهر ظهور و انبیای الهی از جمله عناوینی که جناب طاهره استعمال فرموده "السنه اراده" و "تراجمه مشیت" است که هر دو آهنگ و کیفیت معارف شیخی - بیانی دارند.

از شیخ احمد و سید کاظم بعنوان "نوران نیران" و "بایین" یاد می کند که هر دو عنوان در آثار بیانی آمده است.

گاهی نیز آنان را بعنوان "مثال المثال و جمال الجمال" یاد کرده که اگرچه بی سابقه بنظر می رسد ولی محتملاً نظر به تمثیل مرآت و مجلّی و مجلّی داشته است.



جناب رشتی را نیز نظر بتعلق و وابستگی روحانی بعنوان "سیدی و سندی و کهنفی و معتمدی" تجلیل نموده است.

اما در مراسلات و خطابات مختلفه جناب طاهره خود را به عناوینی از قبیل اقله - حقیره - مفتقره الی الله - معتصمه بحبل آل الله - امه خاطئه جانیه تراب اقدام جواری فاطمه - منغمره در بحر خطیئات - ... معرفی کرده است (۴۵)

با اینهمه در موارد لازمه بعنایات حق در باره خویشتن اشاراتی کرده و نظریه اجرای وظیفه روحانی شئون و شخصیت خویش را آشکار ساخته است. در خطاب به اصحاب کربلا و در واقعه اختلاف مربوطه می نویسد "لاتنسبوا الی والی من معی من النجباء الاتقیاء کلمة الشیطان فانّ الله ربّی قد طهرّنی من الزلل و اعصمّنی عن الخلل بفضلہ العظیم و اعلموا ان کل ما صدر منّی و من الذین اتبعونی حقّ و ان کان مخالفا لما عندکم فاعرفوا المیزان ... اعلموا انّ الله قد امرنی رفع المتشابهات من الآیات بالمحکّمات" (۴۶) مطالب این قسمت اشاره بتوقیع حضرت نقطه است:

"ان یا قوم ان تعرفونی فتعرفونی و ان لم تعرفونی انا اعرفکم نفسی الّتی کونّت من نور الامر النازل من خزانه العلیا، انا الورقة المطّهرة الطاهرة الابهی انا الّتی قد شهد ربّی فی حقّی و شهد بهذه ملائکة السماء" (۴۷)

صدور چنین خطباتی باعتبار این حقیقت است که مشارالیه خود را در قبال اجرای اوامر حضرت نقطه مخصوصاً توجّه بخراسان بجهت پیشبرد امر، و یا جواب مدّعیان بمنظور دفاع از حقائق معتقدات ظهور جدید مسؤل می دانسته و بدینوسیله مؤمنین را باهمیّت وظیفه ای که بر عهده داشته متذکّر می نموده اما هر آنجا که مطلب صرفاً بخود طاهره مربوط می شود خضوع و تمکین از آن هویدا است. "اتّی ما اخاف من احد و اری کل الناس فی ظلال النار الا الاقلون الذین یتبعون امرالله و یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون فی دین الله من ذی صولة ... اعلموا اتّی بذلت الروح فی سبیل الله لاعلان کلمته فکلما یجرى علیّ و علی من معی من التّابعین لطریق الصّدق و الصّلاح و التّأظیرین الی قسطاس الحقّ و الفلاح من القتل و النهب و

الاسرفاناً راضون عن فضل الله مرجون بغفران الذنوب وستر العيوب وثبوت الاقدام  
والتوقف الى دارالسلام" (٤٨)

"و اما شأن آيات نازله از عالم عما باذن الله العلي الاعلى در حق اين اقله ممّا  
يحصى من باب الفضل و جارى من غير استحقاق است ... بيزارم از كسى كه  
نسبت محبت به بنده خاطئه جاهله دائره در وادى حيرت دهد ... بشنويد نداى مرا  
لاتغلوا فى دينكم ولا تسموا امة من اماء الله حجة من دون حجة الله و تحسبوه هيناً  
وهو عند الله عظيم" (٤٩)

در مقام مناجات چنين اظهار خضوع مى نمايد: الالتجاء بالمخلوق و الجزع عند  
النواب من اعظم الفسوق و بمذهب الحق كل من يشكى الى مخلوق من مخلوق  
فقد اشرك بربه اللهم انت الشاهد على انى توجهت الى جانبك الاعلى و اقبلت  
بكلى اليك لا حاجة لى فى غيرك و انت تعلم حالى و تسمع مقالى لا خوفى الا  
منك و لارجائى الا عنك و قد كنت بعزتك عن من سوى قدرتك معرضاً و غنياً"  
(٥٠)

ه . در خاتمه اشاره اى به بيانات شفاهى و خدمات تبليغى جناب طاهره نيز  
مقتضى است:

حضرت عبدالبهاء از ملاقات و مذاكره جناب وحيد اكبر و جناب طاهره در بيت  
مبارك در طهران ياد مى فرمايند كه طاهره به وحيد فرمود "يا يحيى فات بعمل ان  
كنت ذاعلم رشيد" (٥١) و اين بيان در حقيقت از تفسير كوثر الهام گرفته كه  
حضرت باب خطاب به جناب وحيد فرموده "يا يحيى فات باية مثل تلك الآيات  
بالفطرة ان كنت ذى علم رشيد" (٥٢)

در مقام تشويق بحاجى ملا ابراهيم فاضل محلاتى مكرر فرموده "طوبى لك و  
صلّى الله عليك بما فديت نفسك لاعلاء كلمة ربك الاعلى" و اين بعد از ضرب  
و آزار مشاراليه بوده است" (٥٣)

جناب طاهره در تبليغ نيز مصدر خدمات فراوان شده است از جمله تبليغ بنى  
اسرائيل و امت كلیم و خليل بهمت ايشان آغاز شده است و اولين كسى كه از اين  
قوم به امر تعلق و تمسكى يافته جناب حكيم مسيح است كه در بغداد جناب طاهره

را ملاقات کرده است و بعداً در تهران بهمت جناب اسم الله الاصدق که بهمراهی جناب ابن اصدق در زندان بوده و بعلت کسالت جناب ابن اصدق از ایشان عیادت کرده است رسماً به جامعه اهل بها پیوسته است. در همدان نیز با دو نفر از علمای یهود ملاقات و مذاکره و با اظهار تسلطی که بر تورات نشان داده آنها را متعجب و خاضع نموده است (۵۴)

رفتار جناب طاهره همچنان که از آثار قلم ایشان نیز مستفاد می شود بسیار شجاعانه و شهامت آمیز بوده است شواهد تاریخی نیز بر این نکته گویا است. در کربلا در اول ماه محرم آداب عید را معمول می فرموده (۵۵) و سنن اسلامی از قبیل حجاب و صوم و صلوة را رعایت ننموده بلکه باوامر نازله در قیوم الاسماء تمسک می فرموده است (۵۶) و اتمام دور قدیم و شروع عصر جدیدی را معتقد و متیقن بوده (۵۷) و بالاخره ندای مباحله و آمادگی به آن را مکرر بلند فرموده است (۵۸).

#### مآخذ و توضیحات

۱ - "مثل آن ایام (ایام ظهور) مثل شمس است بالنسبه به ستارگان و همچنین مثل اهل آن ظهور بالنسبه بظاهر مثل همین است از این جهت است که در آن ظهور عارفین به آن قلم را جریان ندهند و حیا کنند از تصانیف و تألیف و انشاءات خود و ظهورات و بروزات خود زیرا اگر در نهار نجمی طالع شود هرآئینه ذکر نوری از برای آن می شود ... ولی بعد از غروب آن اذن داده شده" (بیان واحد نهم. باب سوم) محتملاً یکی از علل عدم اقدام بتدوین و تصنیف بیان مبارک فوق بوده است.

۲ - ظهورالحق جلد سوم از صفحه ۳۳۶ - ۳۳۴ (هفت اثر) و از صفحه ۱ - ۵ - ۴۸۴ (یک رساله) و بالاخره گراور نامه ای از جناب طاهره به عمو ملائقی و مجموعه ای "بیادبود صدمین سال شهادت نابغه دوران قرة العین و رساله ای ضمیمه کتاب کشف الغطاء.

۳ - تذکرة الوفا - ۲۹۱.

۴ - تاریخ سمندر ۳۵۴ بنا بر تاریخ مزبور جناب طاهره در ستایش ائمه اطهار و ذکر مصائب ایشان ابیات بسیاری قبل از ایمان سروده است.

- ۵ - ظهور الحقّ - ۳ - ۳۱۲.
- ۶ - تفسیر سوره کوثر و تفسیر حدیث ابالبید خطاب به جناب وحید
- ۷ - رساله شیخ سلطان کربلائى - ظهور الحقّ - ۳ - ۲۵۷.
- ۸ - ظهور الحقّ - ۳ - ۳۱۶ و ۳۲۲ کواکب الدرّیه جلد اول ۱۱۸.
- ۹ - ظهور الحقّ - ۳ - ۳۲۰ و ۳۲۸ تاریخ سمندر ۸۴ - ۳۶۶ و ۳۶۷.
- ۱۰ - ظهور الحقّ - ۳ - ۴۸۴ مصدر به بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى لم يجعل للخلق على معرفة نفسه سبيلا  
ايضاً ۳۳۴ مصدر به بسم الله العلى الجواد المحسن السلام من السلام على الذى يرجع اليه حكم السلام.  
ايضاً ۳۳۸ مصدر به بسم الله الرحمن الرحيم بسمه العلى الاعلى احمدك يا من لك الجود والبها والعظمة والثناء.  
ايضاً ۳۵۲ مصدر به بسم الله العلى العظيم الحمد لله الذى اصطفانا بمنه واختارنا بفضلته وكشف عن بصائرنا سحب الارتياب.  
ايضاً ۳۵۶ مصدر به بسم الله الرحمن الرحيم حمداً لمن ظهر امره وبرز سرّه وجعل الناس سكارى.  
ايضاً ۳۶۲ مصدر به طراز اشرق من حجاب اليها وجوهر طلع من بحرالثناء.  
ايضاً ۳۵۹ مصدر به بسمه العلى العظيم لله الحمد حمداً شعشانيا متلامعاً متقدساً كيهاء ثناء الله على نفسه.  
ايضاً ۳۶۴ مصدر به هو العلى الاعلى العظيم ربّ الجنودى را بنده ايم كه تمامت مظاهر وجود را معبود مطلق است.  
كواكب الدرّيه ۱ - ۲۷۲ مصدر به الله هو الاعزّ الرفع المجيب ثنائيات مضيآت از حقائق اهل حقيقت در شعشعه و ضياء.  
اوراق متفرقه مصدر به هو الله الملك القادر العسوف الجبار نور اشرق من طراز البهاء وجوهر خرّ من عرش الثناء.  
اوراق متفرقه مصدر به هو الله السلطان المقتدر العسوف ابهى جوهر يشعشع من بحر الربوبية و اسنى در يلتقط من بحر الصمدية.

اوراق متفرقه مصدر به الله اعظم يا الله الاشهد الاشهد يا مولاي الاعظم و محبوبى  
الاقدم.

اوراق متفرقه مصدر به هو الحى الاجود بسم الله القدوس الرفيع شهد الله انه لا اله  
هو المليك العطوف.

اوراق متفرقه مصدر به يا كشاف الكروب الحمد هو ثناء الذى قد اشرق الالواح بنور  
كينونيته.

اوراق متفرقه مصدر به الله اعلى من مقامات مقومة قد بنيت بنيت و من حجابات  
رفيع ارفع رفعت رفعت.

اوراق متفرقه مصدر به بسم الله الواحد يا قوم لا تشتتوا آرائكم ان كنتم بالله توفنون.

اوراق متفرقه مصدر به الله اعلى سبحان الاشهد والحمد لله الواحد الامجد  
ولا اله الا هو الفرد الصمد الذى ينزل فيضه بلا تعطيل و حد.

اوراق متفرقه مصدر به اى كنز مخفى و يا وجه محكى و يا كوكب درى و يا جوهر  
مضى سلام سلام.

اوراق متفرقه مصدر به حمد مر خالق اشياء و بارى انشاز سزاست كه عالمى از نو  
بياراست.

اوراق متفرقه مصدر به پا حق فريد بساحت عز من اظهره الله. بالسطوة الاكبر مترافع  
آيد يا رافع الرفع ادركنى بشفاعه نفسك.

اوراق متفرقه مصدر به اى محبوب فؤاد اهل استعداد برسان بمعشر احباء كه بترسيد  
از خدا و امر الله الاعظم را كه دورها زد افلاك نور لاجل ظهور او كوچك نشريد.

اوراق متفرقه مصدر به بسم الله العلى العظيم يا من لك الثناء و البهاء و العظمة  
والكبريا (اين رساله در باره اختلاف حاصله در كربلا بين ملا احمد و ملا باقر حرف  
حى است. متأسفانه نسخه آن در حال حاضر در دست نگارنده نيست)

ظهور الحق. ۳ سواد عكسى خط جناب طاهره. مقابل ص ۳۱۵ حمد المدهر الدهور  
و المدبر الامور و الصلوة على مشكوة النور (خطاب به عمو- ملا تقى است)

تاريخ نبيل فارسى. ۲۸۲ نامه اى از مشاراليتها خطاب به همسر سابق (ملا محمد پسر  
ملا تقى قزوینى) فقط مفاد آن آمده است، نشریات محفظة ملّى آثار امرى، شماره

۸۵. ص ۲۱۲ - ۲۸۲ مصدر به بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله البديع الذي لا اله الا هو قال الله تبارك وتعالى مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء.

این اثر برخلاف بقیه آثار جز در یک مورد اشاره صریح ندارد نویسنده که با احتمال قریب به یقین جناب طاهره است خود را به هذه الاقلة من الذرة معرفی نموده است. سیاق جملات و کلمات و اصطلاحات و نحوه بحث و استدلال با آثار جناب طاهره شباهت فراوان دارد. مطالب آن اثبات امر حضرت نقطه. اعلان عظمت و استقلال کلی ظهور و امتیاز مقام حضرتش از رتبه شیخ و سید است و شواهدی از آثار حضرت باب را در بر دارد. در شأن ملاحسین و سابقین نیز اشارات صریحه دارد ضمناً متضمن مطالبی در باره معرفت فؤاد - تقیه - عدم جواز شرب دخان نیز می باشد.

رسالة ضمیمه كشف الغطاء يا ذكر الله الاكبر صلى الله عليك بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العليم الخبير الذي ليس كمثل شئء وهو السميع البصير (قسمتی از آن در کواکب الدریه جلد اول ۲۷ - ۳۲۳ درج شده است)

بالاخره مجموعه ای خطی که سواد اولیه آن در اختیار جناب فریدون مظلوم است موجود می باشد. این مجموعه حاوی اشعار و رسالاتی از جناب طاهره و متضمن ۵۰ صفحه و بخط نسخ متوسطی (که تا بحال نویسنده شناخته نشده) نوشته شده است بعضی از عناوین بشرح زیر است:

ای آنکه ثناء بودیت ذات پاک بی مثال را شاید (این مناجات از قطعات مستقل و مجزا تشکیل شده که اگرچه هریک را می توان جدا محسوب داشت ولی سیاق ارتباط و اتصال بنحوی است که یکی دانستن آنها را تأیید می نماید) زیننده مطلع قدوس حمد مالک افریدوسی است که از اصطکاک رای او سرمدیت آشکار.

شمس ازل از مطلع اول تابان و قمر مؤمل از مسطح مجلل درخشان

اگرچه اصالت این آثار محتاج تحقیق بیشتر است معذک برای مطالعه اهل تحقیق به آنها اشاره شد. بعضی از این آثار در مجموعه ای که "بیادبود صدمین سال شهادت نابغه دوران قرة العین" در سال ۱۳۶۸ قمری نشر شده آمده است.

۱۱ - از معروفترین خطابات جناب طاهره بیاناتی است که در جلسه تاریخی بدشت القاء فرموده و در آن به استقلال ظهور بدیع اشاره نموده و اگرچه متن کامل هنوز بدست نیامده ولی مبانی و سوق مطالب در تاریخ درج شده است (نبیل فارسی ۲۹۷)

۱۲ - ظهورالحق ۳ - ۳۴۴.

۱۳ - ایضاً ۳۴۶.

۱۴ - ایضاً ۳۳۸.

۱۵ - نسخه خطی - ورق منفرد

۱۶ - ظهورالحق ۳ - ۳۴۰.

۱۷ - ایضاً ۳۴۷.

۱۸ - ایضاً ۳۶۴.

۱۹ - ایضاً ۳۵۱.

۲۰ - ایضاً ۴۹۰.

۲۱ - ایضاً ۳۱۲.

۲۲ - ایضاً ۴۸۶.

۲۳ - ایضاً ۴۸۸.

۲۴ - ایضاً ۴۹۲.

۲۵ - ایضاً ۴۹۵.

۲۶ - در ضمن آثار حضرت ربّ اعلی دعائی بدون نقطه نیز زیارت شده است

۲۷ - ظهورالحق ۳ - ۴۹۳.

۲۸ - ایضاً ۴۹۷.

۲۹ - ایضاً ۴۹۲.

۳۰ - ایضاً ۵۰۰.

۳۱ - ایضاً ۲۴۵ احتمالاً رساله دیگری بقلم جناب طاهره نیز در این خصوص نوشته شده که نسخه آن فعلاً در دسترس نیست و در ذیل فهرست آثار اشاره شده است.

۳۲ - ایضاً ۳۴۴ ترجمه نارسائی از آن بصورت زیر است "بدانکه رمز تقیه را در نیافته ای و موارد آنرا ندانسته ای، ترسی را که از شیطان بر تو غالب آمده تقیه شمرده ای. آگاه باش که شیطان است که همواره دوستانش را بترس و بد دلی می کشاند.

۳۳ - ایضاً ۳۵۲ لفظ تقیه از بداء مایه می گیرد اما مگر نشنیده ای که حضرتش (حضرت باب) آنکه ذکر او بزرگ است فرموده که "اینک من از عالم عمائی شما را ندا می زنم و بر آنچه بر قلبم نازل شود بدائی مقرر نشده" ای وای از غفلت شما این آیات نازل که شما را باوج کشاند، بشتابید و در سبیل خدایتان بکوشید و نفس خود را فدا سازید که قسم بخدا من شما را دوستی مهربانم.

۳۴ - ظهورالحق - ۳ - ۳۴۳ از عظمت امر خدایت غافل مباش فضل او از آنچه مردم می پندارند افزون تر است امروز روزی است که روزها طائف اوست و خدا همه را از بخشش خود بی نیاز می سازد.

۳۵ - ایضاً ۳۴۱ دورها چرخید و کورها بوجود آمد روزان و شبان بهم پیوست بار و برها بشمر نشست و بنیه وجود قوت گرفت تا سزاوار شنیدن اسرار این دور فخیم و ظهور این اسم اعظم عظیم شد که در پرده های پنهانی نهان بود و اهل دانش و بینش حق آنرا بیان نتوانستند و کسی را یارای اشاره به آن نبود و همواره آنرا بفرمای موعود نام بردند و در آستان حق پوشیده و پنهان بود.

۳۶ - ایضاً ۳۴۲ خداوند هرگز وصول به آن (عرفان) را بر کسی آسان نکرده مگر آنکه پرده ها را بردارد و اشاره ها را بگذارد پاک خدائی که آثار و نشانه های ذکرش (حضرت باب) را در حقیقت همه مقرر داشت تا کسی از او به چیزی محروم و دور نماند... هرکس بگوید که بذکرالله بنا بر دلائل قراردادی پیشینیان گرویده نه تنها بایمان نرسیده بلکه شرک و الحاد ورزیده، هوی را معبود گزیده و خطای عظیم کرده زیرا ظهور جدید مظهر بدیعی است که از تعریف و اشاره و بیان اهل امکان



بیرون است. خداوند او را بمقام نفس خود برگزیده و شناسائی او از دانش عباد بیرون است.

۳۷ - ایضاً ۳۱۵ گراور خطّ جناب طاهره مقابل صفحه مزبور

۳۸ - کواکب الدرّیه ۱ - ۳۲۵ حضرت رضا که بر او تحیّت و سلام باد در جواب عمران (عمران صابی) که از روش عرفان حقّ با عدم امکان معرفت ذات می پرسید فرمود که باید او را بغیر او بشناسی عمران پرسید که آن کدام است جواب فرمود باسم و صفت او و برای آن اسم و صفت مظهري بر حسب استعداد موجودات در هر عصر و زمان بانواع تجلیات ظهور فرماید. برگزیدن و ظاهر فرمودنش بر خداوند است و برسول اکرمش نیز چنین فرموده که بگفتار شتاب مکن: همچنانکه جمع و نظم (قرآن) بر ماست شرح و بیان آنرا نیز خواهیم فرمود.

۳۹ - ظهور الحقّ ۳ مقابل ص ۳۱۵.

۴۰ - ظهور الحقّ ایضاً

۴۱ - در توقیعی که مطلعش "الله اعظم یا الله الاشهد اشهد یا مولای الاعظم و محبوبی الاقدم" است. اینک بطلعت حسین که رجعت فرموده سجده می کنم و بطلعت اعظمی که باو ایمان آورده یعنی همان نقطه موعودی که ظاهر شده خاضعم. خداوند فرموده که "در زیور مقرر داشتیم که پس از ظهور ذکر، ارض را بندگان درستکردار وارث خواهند شد" و در بیان نازل که او من یظهره الله است. ای مولای من آیا آنکه ظهور خواهد فرمود غیر از اوست که ظهور فرموده نه قسم بعزّت تو چه که بهمه آیات و اضحات ظاهر شده است.

۴۲ - ضمیمه کشف الغطاء ص ۷ در ابتدا فرقه بحقّ (مؤمنان و محبّان اهل بیت) بمانند ستارگان درخشان برادران همدل و همزبان بودند که به محبّت روبرو نشینند. آنان همواره محسود دیگران گشتند اما از فرزندان آنها باقتضای امتزاج دو سرشت نیک و بد مردمانی بوجود آمدند که بظاهر دوستان آل رسول و خاندان پیمبر بودند و از اعدایشان روگردان ولی به خیالات فاسد خود و اعتقادات ناروایشان لباس حقیقت پرستی پوشانند و باعمال پدران مؤمن خود تظاهر نمودند نفوس جاهله را عالم خواندند و مرجع حکم و جانشین امام و رئیس اسلام دانستند. آنانرا از نشانه

ها و روشهای مذکور در آثار ائمه اطهار سهمی نبود بل ادعائی بی پایه بود گروهی از آنان خود را حکیم شمردند و در شناسائی ذات اقدس الهی گفتارها گفتند و بخیالات و هواهای خود حکمها راندند از بیت عصمت و حقیقت روگردانند و دلالت و هدایت دو گران سنگ (کتاب الله و عترت طاهره) را که رسول خداوند مٔان مقرر فرموده بود و حقیقت دین و اصل ایمان در گرو آن بود بچیزی نگرفتند و گفتار مرجع معصوم را که "ما اهل دانشیم و دوستان ما را علم و دانائی از ما می رسد" منظور نداشتند شیطان بر آنها غالب شد که چنین مقامی را ادعا کردند و خود را دانا و حکیم دانستند در حالیکه نه از آن حکمت خبری داشتند و نه از عرفان آنها اثری بود. بنیاد شریعت را ویران کردند ضعیفان شیعه ره آنان گرفتند و امر الهی بر مردم باشتباه آمد. اینان خود نمی دانند که چه راهی در پیش دارند و بقول چه کسی عمل می کنند. اینک مولای متصرف قدیر تمیز حق از باطل را بر خود حتم فرموده و امتحان مقرر داشته چه که (بنا بر کلام الهی) مردم را گمان است که اگر بگویند ما ایمان آوردیم کسی از آنان نخواهد بازخواست و درستی این ادعا را نخواهد آزمود" و البته نه چنین است تا مگر صادق از کاذب ممتاز گردد.

توضیح آنکه لطف و خلط در این مقام اصطلاح شیخی است بمفهوم اختلاط دو طینت ایمان و کفر. نور و ظلمت. علیین و سجین که بنا بر معتقدات شیعی شیخی، در روز نخست از هم متمایز ولی در دنیای ممکنات در یکدیگر مؤثر واقع می شوند. ۴۳ - ظهور الحق ۳ - ۳۴۸ خداوند وصول به آستان عزت و احسانش را جز از طریق محبت و دوستی قرار نداده و راهی بجز بستگی و وابستگی مقدر نداشته که در مناجاتی فرموده "بار خدایا پرستش را آرزو کردم و آن را جز در محبت دوستان ندیدم" و بدانید که خداوند دین را محبت قرار فرموده و عرش اعلی بآن پایدار است که فرمود "در دین خدا برادران همتر از باشید که خداوند دوست دارد که دلهای شما آئینه برادرانتان باشد شما در آنها جلوه کنید و وجوه آنان در شما عکس اندازد. شاهراه حقیقی خداوند همین است و او همواره بی نیاز و پسندیده بوده است" در این شاهد قسمتی از یکی مناجاتهای مبارک و آیه ای از قیوم الاسماء نقل شده است.

۴۴ - ظهورالحق ۳ - ۴۹۹.

۴۵ - احتمالاً جناب طاهره در هنگام معرفی خود بیجناب سید کاظم توجه داشته زیرا مشارالیه نیز معمولاً خود را بنام "عبد جانی..." نام می برده است.

۴۶ - ظهورالحق ۳ - ۳۵۰ مبادا مرا و برگزیدگان نیکوکاری را که با منند بشیطان منسوب دارید چه که خداوند خدایم مرا از لغزشها پاکیزه داشته و از خللها حفظ فرموده است. بدانید آنچه از جانب من و آنانکه از من پیروی کنند برسد درست و بجاست حتی اگر مخالف آنچه در دست شماست باشد پس مقیاس را بشناسید... و بدانید که خداوند مرا بدفع شبهات از آیات مأمور فرموده است" برای توضیح در باره مطلب این شاهد به مقاله "توفیعات حضرت اعلی خطاب بیجناب طاهره" مراجعه شود.

۴۷ - ظهورالحق ۳ - ۳۶۳ ای قوم اگر مرا می شناسید که می شناسید و اگر نمی شناسید خودم را بشما بشناسانم که همانم که از نور امر الهی که از مخزن علیا نازل شده بوجود آمده ام من ورقة مطهره طاهره ام که مولایم در حق من شهادت داده است.

۴۸ - ایضاً ۳۵۶ از احدی واهمه ندارم بلکه همه را در نار می بینم مگر آنانکه امر الهی را پیروی کنند و در راه خدا بکوشند و در امر خدا از هیچ قدرتمندی نهراسند... آگاه باشید که جان در سبیل اعلان کلمه الهی نثار کردم و هرآنچه بر من و یاران من در طریق راستی و درستی، یعنی آنانکه بمیزان حقیقت و رستگاری ناظرند وارد آید خواه قتل خواه غارت و خواه اسارت باشد همه بآن راضی و خشنودیم و از آستانش بخشش گناهان و پوشیدن عیوب و ثبات قدم و وصول به آشیان سلامت رجا داریم.

۴۹ - ایضاً ۳۶۱

۵۰ - ایضاً ۳۵۳ بمخلوق پناه جستن و بیقراری در مشکلات از بزرگترین گناهان است و در مذهب اهل حقیقت هرآنکس که از مخلوقی بمخلوقی شکایت برد بخدای خود شرک ورزیده است. بار خدایا تو آگاهی که بسوی تو شتافتم و بتمامی وجودم به تو رو آوردم و حاجتی بغیر تو ندارم، حالم را می دانی و گفتارم را می

شنوی، خوفم نیست مگر بتو و امیدم نیست مگر از تو و قسم بعزت و بزرگواری تو که  
از قدرت غیر تو روگردان و بی نیازم.

۵۱ - تذکرة الوفا ۳۰۶

۵۲ - تفسیر سورة کوثر. نسخه کمبریج ص ۹

۵۳ - کواکب الدرّیه ۱ - ۱۱۹

۵۴ - ایضاً ۱۱۸

۵۵ - تاریخ سمندر ۳۴۶

۵۶ - ایضاً ۳۴۹ و ۳۵۳ و ظهور الحقّ ۳۱۷

۵۷ - ظهور الحقّ ۳ - ۳۲۵

۵۸ - ظهور الحقّ ۳ - ۳۱۶ - ۳۲۰ - ۲۵۲.

## شأن آیات

اصطلاح آیه (جمع آیات) به مفهوم کلام و گفتار الهی در معارف روحانی و دینی به اعتباری می توان گفت که برای اول بار در قرآن مجید آمده است. اگرچه ریشه اصلی این کلمه را می توان در عبری هم سراغ کرد (۱) اما مفهوم و معنی آن در تورات و انجیل عموماً مناسب معجزات (۲)، عجائب، (۳) علامات (۴) می باشد. در بعضی موارد به مفهوم انداز (۵) و در موردی نیز برای قوای شیطانی و معجزات دروغین بکار رفته است. (۶) نام جاودانی خداوند نیز آیت نامیده شده است. (۷)

کلام الهی در عهد قدیم و جدید به عنوان آنچه از دهان خداوند صادر می شود یاد شده. (۸) و آیه اصطلاح قرآنی است. در قرآن آیه به مفهوم معجزه (۹) بدایع خلقت و طبیعت به عنوان شاهد اثبات صانع و امر او. (۱۰) آداب و شرایع به عنوان وسائط و عوامل سعادت انسانی. (۱۱) دیانت و پیام الهی، (۱۲) انداز و تذکر، (۱۳) حقائقی که اهل ایمان از آن فیض می یابند و اهل طغیان به سبب عصیان از درک و فهم آن عاجزند، (۱۴) تذکر و عبرت از مکافات و مجازات، (۱۵) و بالاخره به معنی هرگونه علامت و نشانه ای از قدرت و اراده حق، (۱۶) نیز آمده است. آیه به مفهوم کلام الهی که اصطلاح بدیع و جدیدی است در بسیاری از سور قرآن تکرار شده است و عموماً متضمن کیفیت مخصوصی است که اشاره به قدرت و نفوذ امر الهی دارد.

غیر از آیه اصطلاح کتاب، کلام، کلمه نیز در قرآن آمده است. کتاب در حقیقت به مفهوم عام، معنی مطالب مکتوب و نوشته را دارد و این اصطلاح در قرآن به تورات نیز اطلاق شده است. (۱۷)

اصطلاح قرآن که عنوان رسمی مجموعه آیات و سور نازل بر رسول اکرم است. در خود قرآن مکرر آمده است، (۱۸) قرآن به نام فرقان و ذکر نیز نامیده شده و با اندک توجهی به مفهوم لغوی قرآن و ذکر می توان دریافت که هردو حکایت از گفتار و کلام می نماید. فرقان اشاره به اثر و قدرت کلام الهی در تمیز و تفریق حق و باطل

دارد و بنا بر تفسیر و اشاره امام صادق، قرآن عنوان همه کتاب مجید و فرقان موارد محکّمات کتاب است، (۱۹) و به تورات نیز اطلاق شده است، (۲۰) کلام در قرآن عموماً به آیات ملفوظ اطلاق شده در حالی که کلمه به آیات الهامی، مطالب و تعالیم و بالاخره به مظهر ظهور بطور عموم و به حضرت مسیح بطور اخصّ اطلاق شده است، (۲۱)

سوره به مجموعه آیاتی اطلاق می شود که به صورت الهامی یا قراردادی با هم جمع آمده است. بطور الهامی مقصود مجموعه آیاتی است که به عنوان و اسم سوره، از قلم مظهر الهی صادر شده و غالباً به مطالب ثابت و معینی ارتباط دارد و از این نوع در آثار حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابهی فراوان می توان زیارت نمود. اما قراردادی مجموعه آیاتی است که جمع کنندگان با هم قرار داده اند و این اختصاص به قرآن مجید دارد. با اینهمه اکثر سور مبارکه قرآنی بنا بر روایات، در زمان پیغمبر اکرم به صورت حاضر تدوین و تنظیم شده است. بطور خلاصه کلمه "آیات" به مفهوم و معنی متن مکتوب و ملفوظ، منسوب به الهام الهی و نازل بر پیغمبران در قرآن مکرّر نام برده شده است. (۲۲)

در معارف اسلامی تا آنجا که نگارنده مطلع است تعریفی برای خصوصیات آیات نشده جز آنکه خلق از تقلید و ایجاد همانند آن عاجزند و قرآن کلام الهی و ماوراء بشری است. (۲۳)

تصفّحی در قرآن کریم می تواند ما را به بعضی از خصوصیات آیات راهنما شود.

۱ - آیات وسیله تربیت و تعلیم دین الهی است و بر این مطلب آیات متعددی از قرآن شاهد است:

"رَبَّنَا وَاَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ." (۲۴)

۲ - آیات عامل ازدیاد ایمان و یقین است: "إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ." (۲۵)

- ۳ - خواننده و شنونده را متذکر می دارد و قلوب را رقت و صفا می بخشد: "و اذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى اعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق يقولون ربنا آمنا فاكتبنا مع الشاهدين." (۲۶)
- ۴ - آیات وسیله هدایت و رستگاری است: "رسولاً يتلوا عليكم آيات الله مبینات ليُخرج الذين آمنوا وعملوا الصالحات من الظلمات الى النور." (۲۷)
- ۵ - آیات برای بشارت و انداز است: "كتاب فصلت آياته قرآناً عربياً لقوم يعلمون بشيراً و نذيراً فاعرض اكثرهم فهم لا يسمعون." (۲۸)
- ۶ - آیات دافع و مانع باطل است: "لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيلٌ من حكيم حميد." (۲۹)
- ۷ - وسیله تفکیک حق از باطل است: "لم يكن الذين كفروا من اهل الكتاب و المشركين منفكين حتى تأتيهم البيئـة رسول من الله يتلوا صحفاً مطهرةً فيها كتب قيـمة." (۳۰)
- ۸ - عدم قبول آن باعث خسران و عذاب الهی است: "تلك آيات الله نتلوها عليك بالحق فبأي حديثٍ بعد الله و آياته يؤمنون. ويل لكل افاك اثمٍ يسمع آيات الله تُتلى عليه ثم يصرّ مستكبراً كان لم يسمعها فبشـره بعداب اليم." (۳۱)
- ۹ - بالاخره کفایت و اصالت آیات در اثبات امرالله تأکید شده: "اولم يكفهم اننا انزلنا عليك الكتاب... (۳۲)
- ۱۰ - هرکس به دروغ مدعی انزال آیات شود خداوند او را نابود خواهد ساخت: "انه لقولُ رسولِ كريمٍ ... تنزيل من ربِّ العالمين و لو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين فما منكم من احدٍ عنه حاجزين و انه لتذكرةٌ للمتقين." (۳۳)
- ۱۱ - در مقام تحدی و ردّ مخالفان، عدم امکان تقلید آن در قرآن تأکید شده است: "و ان كنتم في ريبٍ مما نزلنا على عبدنا فأتوا بسورةٍ من مثله ... فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار." (۳۴)
- میبدی در تفسیر آیه ۶۱ سوره بقره آیات را "حجت توحید و علامات نبوت که به زبان موسی و عیسی و محمد فرستادند" معرفی می نماید (۳۵) و همین مفهوم را

ملاً محسن فیض در تفسیر "الصّافی" نیز منظور نظر داشته و آیات را "المعجزات و الكتب المنزلة" نام برده است. (۳۶)

در اسلام با آنکه قرآن مجید به عنوان اعجاز شناخته شده یعنی مردم از آوردن همانند آن عاجز و ناتوانند و بنفسه حجّت باقیه است مفهوم دقیق حجّیت آن دقیقاً توجیه نشده است. علمای اسلام غالباً آن را منسوب به فصاحت کلام قرآنی دانسته و به حدیث "أنا افصح العرب والعجم" استناد کرده اند. اما در توضیح فصاحت، به آراستگی لفظ و تناسب معنی اکتفا کرده و از مفهوم اصلی فصاحت که مراد از آن نفوذ و تأثیر روحانی کلمه الهیه است بی نصیب مانده اند. در باره محتوای آیات قرآنی احادیث مختلف روایت شده است از جمله از امیر مؤمنان حضرت علی: "إنّ الله تبارک و تعالی انزل القرآن علی سبعة اقسام کلّ قسم منها کافٍ شافٍ و هی امر و زجر و ترغیب و ترهیب و جدل و مثل و قصص" و از امام باقر: "نزل القرآن علی اربعة ارباع ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض و احکام." (۳۷)

#### وجوه ممیّزه آیات بر اساس آثار مبارکه بهائی: کلیات

۱ - آیات را شبیه و مثیلی نیست: "کلام الله و لو انحصر بکلمة لا یعاد لها کتب العالمین." (۳۸)

۲ - آیات منشأ و مبدأ حیات عالم وجود است: "علّت حرکت حرارت بوده و علّت حرارت کلمه الله." (۳۹)

۳ - و بالاخره آیات مختصّ مظاهر ظهور الهی است: "شمس حقیقت... مقام غیب ذات او که مظهر الوهیت است... آنچه آیات نازل می فرماید از قبل او (ذات الوهیت) می کند." (۴۰)

"این نوع آیات که شبهه ای از برای اولوالافئده نیست که من قبل الله است زیرا که بنفسها شهادت می دهد که کلام الله است و بشر مثل او تنطق نتواند نمود و اون کلام نفس مشیّت است که کلام الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت واحد بوده و هست و کلام در مقام خلق و ابداع است و چون که در مشیّت



دیده نمی شود الاّ الله از این جهت است که این کلام منسوب الی الله می گردد زیرا که غیرالله مقتدر بر مثل او نیست." (۴۱)

"آیات... حجّت عظمی و بیّنه کبری که دلالت نمی کند الاّ علی الله وحده." (۴۲)

"اصطلاح آیات در آثار مقدّسه بهائی به مفهوم اخصّ یعنی کلام ملفوظ که بر لسان و قلم مظاهر ظهور جاری شده اطلاق می شود و همه آثار ظهور بدیع به نام آیات شناخته می شود در باره مختصّات و وجوه ممیّزه آیات، نکات و مطالب فراوان در آثار نازله این دور مبارک مذکور است.

آیات و آثار نازله از فصاحت الفاظ و انسجام و آراستگی ترکیب و بلاغت معانی سهمی بسزا دارند و این سه خصوصیت، لازمه هر اثری است تا بتواند در ذهن خواننده و شنونده مؤثر شود و پیام مندرج در آن را برساند. لازمه این کیفیت سبک و روش خاصی در نگارش نیست بلکه تناسب و آرایشی است که بین لفظ و معنی وجود دارد و به همین وسیله اثر هر نویسنده از آثار دیگران متمایز می شود و آثار اصیل از نمونه های مقلدانه ممتاز می گردد.

اما آثار و آیات مظاهر ظهور و رای این تناسب لفظ و معنی، حاوی روح و کیفیت خاصی است که با احتیاجات وجدانی و معنوی انسان سر و کار دارد و او را به دنیائی از احساسات و جذبات روحانی می کشاند و عطش درونی او را که طالب ارتباط و اتّحاد با عوالم حقائق غیر مادی و مجرد است سیراب می نماید زیرا روح انسانی در طلب گمشده ای است که آن را در اتّحاد با حقائق مطلق می جوید و در تجلّی محبّت و وحدت آن را جستجو می کند. آیات از آن عوالم بی نشان الهی نشان دارد و جاذب احساسات ماوراء نفسانی انسان است. روح انسان با احساس فناپذیری عالم مادی در طلب حقیقتی است که باقی و ابدی باشد و کلمات الهامی آیات چنین جذبه و حالی را رایگان عطا می کند زیرا از عوالم وحدت و بقا نشان دارد. با این همه فقط طالبان حقیقی و صاحبان بصیرت و شنوائی این لطیفه الهیه را در می یابند. این است که در آثار مبارکه آمده که "اول ظهور، جوهر ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب حقّ حرکت نمودند و چون چشم قلب ایشان باز بود حقّ را شناخته، چه در آن ارض حقّ را احدی نشناخت الاّ بعد از ظهور او و چون

در آن نفوس عین الله بوده و نمی توان که حقیقت را درک کرد الا به عین او." (۴۳)

در خصوص کیفیت معنوی و تأثیر روحانی آیات و کلام الهی، حضرت بهاء الله می فرماید: "اگر حق جلّ ذکره به کلمه ای الیوم تکلم فرماید که جمیع ناس از قبل و بعد به آن تکلم نموده و نمایند، آن کلمه بدیع خواهد بود لو کنتم تتفکرون... کلمه ای که حق به آن تکلم می فرماید در آن کلمه روح بدیع دمیده می شود و نفحات حیات از آن کلمه بر کلّ اشیاء ظاهراً و باطناً مرور می نماید، دیگر تا چه زمان و عصر آثار کلمه الهیه از مظاهر آفاقیّه و انفسیه ظاهر شود." (۴۴)

بنظر می رسد روح موجود در آیات، حاصل از القاء امید و ایمانی است که مُنزَل آیات در آن ودیعه نهاده و حاکی از وجود حقیقتی است که منشأ تمایز عالم انسانی از سایر موجودات است و از همین کیفیت لطیفه است که بنا بر بیان جمال اقدس ابهی نفحات حیات بخش آن بر همه وزیده و خواهد وزید.

اگرچه با توضیحات بالا معلوم است که امتیاز و تفاوت آیات الهی از آثار ممتازة فرهنگ انسانی، روح خلاقیتی است که در آن ودیعه گذاشته شده با اینهمه شاید این مطلب بعضی نکته سنجان را مشکل آید، که بسا اهل کمال و دانائی نیز آثاری از خود بجا گذاشته اند که متضمّن نظرات و افکار ابتکاری و آموزنده است و می تواند راهنمای مردم و اجتماع قرار گیرد، اما هیچیک مدّعی نزول آیات نشده اند و لذا صدور چنین آثاری از مدّعیان نبوت، انزال آیات از عالم الهی نیست و جز صرف ادّعا چیزی نبوده و اصالتی ندارد.

توجیه مطلب مستلزم توجه به این نکته است که ادّعا بنفسه از جنبه های اساسی ظهور مظاهر الهی است. تأسیس شریعت و ابلاغ هدایت الهی بدون ادّعا و دعوت مفهومی ندارد. مظاهر ظهور، آیات و آثارشان را وسیله بیان دعوت و ادّعا خود قرار می دهند (۴۵) در حالی که اهل علم و قلم که حائز شأن هدایت و صاحب رتبه رسالت نیستند چنین دعوتی را مدّعی نتوانند بود و هرگز نیز نبوده اند. بالاخره انزال آیات بنفسها عین ادّعاست و آن را باید از مظاهر ظهور انتظار داشت زیرا هنگامی که نزول آیات را به خدا نسبت می دهند و خود را کلمه الله و گفتار خود را

کلام الله می نامند عملاً ادعای مظهریت می نمایند و در این مقام، ادعا در حقیقت ابلاغ مظهریت است و بدون آن ظهور امرالله تحقق نمی یابد. البته کسی که ادعا کند در رتبه اولی خود به آن مأموریت و مظهریت اعتقاد دارد و شاهد مطلب همین بس که تحمل مشقات و صدمات نماید زیرا تحمل شدائد و مخالفت ها مستلزم وجود نقطه اتکاء و اطمینان است و اطمینان بدون وجود یقین و ایمان ممکن نیست. (۴۶)

بسیاری از علماء که برای مخالفت با ظهور بدیع به ادعای اظهار آیات متمسک شده اند در مقابل این سؤال مقدر که آیا آیات را از جانب خدا اظهار می دارند یا نه، خود را عاجز دیده و خجل شده اند. (۴۷)

اما در حقیقت انزال آیات بر مظاهر الهی اختیاری نیست و اگرچه ما از کیفیت روحانی نزول آن از عالم حق یعنی مشیت اولیه آگاهی نداریم اما بنا بر آثار مبارکه می دانیم که شخصیت انسانی مظاهر ظهور در قبال روح قدسی یعنی تجلی مشیت اولیه در همه حال محووفانی است. (۴۸)

اما امتیاز اصلی آیات، قدرت خلاقیت آن است که دنیائی جدید از فرهنگ و بینش در برابر فکر صاحب نظران می آفریند و حقائق و دقائق تازه ابداع می نماید. ارائه دلیل در این باره لازم نیست زیرا سرتاسر آثار و کتب آسمانی مشحون به نکاتی است که بدیع و اصیل است تا بجائی که مخالفان در این دور مبارک همواره کوشیده اند که آن را به تمدن های گذشته نسبت دهند یا از نتایج تحولات فرهنگ جدید قلمداد نمایند. اما از این نکته غافل مانده اند که تحولات جدید همه حاصل تأثیرات کلمه الله در آفاق و انفس است که در هر دوری به جلوه و طوری ظهور کرده است. بحث در این خصوص ورای این مطلب مختصر است و چون شواهد آن را به وفور و کثرت می توان در آثار زیارت کرد مسامحه در خصوص ارائه شواهد و دلائل نزد اهل انصاف معذور است. " (۴۹)

## شواهدی از آثار مبارکه در باره خصوصیات و ممیزات آیات

گرچه در باره خصوصیات معنوی آیات در آثار حضرت نقطه اشارات متنوعی آمده و اگرچه هریک به لفظ و لحنی بیان شده اما همه بیان حقیقت واحد است که آیات را مثیل و شبیهی نیست.

نخست اینکه صدور آیات از خلق ممکن نیست.

"لا ینبغی لله جلّ و عزّ الا کلاماً یعجز عنه کلّ ما خلق و یخلق. فکلّ ما قد رأیت علی ذلک من کینونیه الالهیه الازلیّه." (پنج شأن، اسم الله الاجمل) (۵۰)  
"غیرالله نمی تواند آیه نازل فرماید." (۵۱) "غیرالله قادر بر این نوع کلام نبوده و نیست." (۵۲)

دوم آنکه نزول آیات الهامی است.

"قل انّ مثل تلك الآيات مثل ماء السماء یجری باذن الله و ما قدر الله لها حدّاً و لا نفاداً ابداً."  
(تفسیر کوثر)

"و هر ذی روحی که تصوّر کند به یقین مشاهده می کند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هرکس خواسته جاری فرموده... و هرگاه این امری بود که از قوه بشر ظاهر می شد از حین نزول قرآن تا حین نزول بیان... باید کسی به آیه ای اتیان کرده باشد." (۵۳) "قل فویل لکم انّ شجرة الطور قد نبتت فی صدری فکیف انتم مستمعون آیات الله و لا تشعرون... قل انّ حرفاً من تلك الآيات لم يعدل کلّ ما فی الارض فیما انتم تریدون و تسئلون و لا تعقلون... قل کلّ ما یلقیکم الشیطان ینسخ بحکم تلك الآيات ان اتقوا الله و ارحموا انفسکم ان کنتم اياه تعبدون." (تفسیر کوثر)

سوم آنکه انزال آیات اکتسابی نیست و به مدد وسائل ظاهره حاصل نمی شود

"هل يثبت الحق بغير ميزان ام لا فلا شكّ بذلك أنّ امر الحق له ميزان من عند الله و الاّ لم يغلب الحق على الباطل و أنّ امر الّذى كان من عند الله قد نزل الله معه علامات لا تشبّه بغيره و لا يقدر ان يكسبه احد من عباده فان كان شأن الآيات الّتى اكرمنى الله و جعلها حجّتى شأن يمكن بالتكسّب فانّ الآن قد مضت ثلاثة سنة فكيف لم يكسب احد بان يقدر ان يقرء آياته بالفطرة." (ذهبيّه)

"أتى ما جعلت علم الاكسير حجّتى و لا علم الهندسة برهانى بل جعلت الحجّة شيئاً باذن الله لن يقدر احد ان يفرّ عنها الاّ ان يعرض من قبلها و انت ان تريد ان تقول فيها شيئاً ففرض عليك بان تقول فى آيات الرحمن من قبل." (ذهبيّه)

تحصيل علوم متداوله و يا رياضات و عبادات و زهد و اتزوا جاذب نزول آيات نيست. در توقيعى از حضرت نقطه است: "و ان ما كتبت من حكم قول الله عزّ و جلّ اطعنى اجعلك مثلى الخ لعمرى انا ما اطعت الله بذلك المقام لعجزى و ضعفى و لا شكّ انّ الله ربّى لا يخلف الميعاد و ان ما اشرت من صنایع ميرالداماد و شيخ البهائى رحمة الله عليهما و يغفر الله عنهما الله يعلم بها أنّى انا ما ادّعت شيئاً من تلك الصنایع و لا استطيع بهما الاّ اذا شاء الله و اكرمنى و انّ الرّياضة و قلّة الاكل ليس بدليل فى حقّى لآئننى انا ما اتعب نفسى و لا اقلل فى الاكل لضعف جسمى بل انّ الحجّة هى عدم الحجّة ممّا يتصوّرون لى فافهم ان كنت ذافهم و اسلم امرالله لتكوّن من الفائزين و أنّ ما وصفت من صفات حامل ذلك المقام الله اعلم حيث يجعل حكمه (متضمّن اشاره به آية قرآنى الله اعلم حيث يجعل رسالته، سورة الانعام (٦)، آية ١٢٤) و اما العلم هو علمى بالله و اوليائه و لا اعلم دون ذلك و اما العمل فما اجد احداً اقلّ عملاً منّى ولكن ما يخطر فى سرّى افضل من عمل المجتهدين و اما خوارق العادات فلا املك لنفسى شيئاً و ليس اعظم آية لى من كلامى لانّ نور صبح الازل اشرق على علانيتى بمثل سريرتى (اشاره به حديث كميل) و لا اقول لك اصغر من ذلك و استغفر عن التّحديد بالكبير و اليه انيب." (٥٤)

این توقيع در ١٥ جمادى الاولى ١٢٦٣ در ماكو نازل شده و حاوى مطالب مهمّتى است كه به قسمتى از آن استشهاد شد و آن را مى توان چنين خلاصه كرد كه مقام

مظهریت و انزال آیات تابع هیچیک از اصول معموله بشری نیست و مظهر حقّ  
ورای تمام موازین مورد بحث و تعقل در علوم اکتسابی بشری است.

در رساله فروع عدلیّه نیز در همین خصوص آیاتی نازل که ترجمه آن (که توسط  
ملا محمد تقی هروی انجام شده و موجود است) به شرح زیر است:

"و بدرستی که من نماز نمی کنم در شب در مقام امر نماز شب را تا اینکه کسی  
گمان نکند که شأن آیات حاصل می شود برای من به سبب ریاضت در طاعات  
بلکه این از فضل خدا است بر من بدون عمل و استحقاق بلکه خداوند نازل فرموده  
است این آیات را از نزد خود تا اینکه حجه باشد بر همه و هلاک شود هر که هلاک  
شده است از بیّنه و زنده شود هر که زنده شود از بیّنه."

در ذیل همین مطلب استشهاد به این بیان مبارک که در یکی از مناجات ها به  
اصطلاح اهل علم و مدرسه صادر مبین موضوع است:

"اجعل نفسی بمثل احد من العلماء الذین ينظرون الى الاحادیث و يبلغون الناس  
كلّ الاحكام و انّ الفرق بینی و بینهم کان هذا بانهم یحصلون علومهم من عند  
الناس و یجوزونهم بعض العلماء فی الفتوی و انی ما قرئت عند احد بل کان معلّمی  
هو الله و اجازتی آیاته و مناجاته و انّ هذا امر ممکن کما نزل الله فی الفرقان من قبل  
اتقوا الله و انا اتقیت الله ربّی و بذلک علّمتی الله کلّ شیء و من کان علی بیّنه من  
عندک کمن کان لیس له بیّنه الا اهواء المعتدین." (۵۵)

"لا تصغر امر الله و لا تشکّ فی قدرة الله و لا تتبع صور العلمیة لیضلک عن سبیل الله  
فانّی و لعمرک ما قرئت حرفاً من ذلك العلم العیان و لا اعلم الیوم حرفاً من قواعد  
اهل البیان و ما کان عندی من قبل کتب علم حتّی استحفظ الکلمات و لا لی  
سبب فی هذا العطاء من الرحمن الا فضل الله و جوده و انّ الیوم لو یسئل مثل  
جنابک عنّی من شئون العلمیة المسطورة فی الکتب فوریک لا اعلم بل و لا  
الصرف و لا النحو و بذلک افتخر و به احتجّ الله یوم القيمة علی کلّ." (تفسیر  
سرّها)

"و انک یا الهی لتعلم انّ قول الذین یقولون فی حقّی ما لا قدرت فی علم الغیب  
لی و لا اذنت لهم، لدیّ لافک محض و لا یضرنّی جحد من جحدنی ان انت

ترضى عنى بل انّ الذين يجحدون آياتك لو يعلمون بما انت قدّرت لهم ليقولون يا حسرتاً على ما فرطت في جنب الله فيا ليتنى متّ قبل هذا و كنت نسياً منسياً." (رسالة ذهبية)

"وان جعلت الدليل سبل الرياضات والجذبات فانّ الله يقدر ان يبلغ عبداً الى مقام غاية الامكان و فيض الایجاد بدون تلك الاسباب لانه يفعل ما يشاء كما يشاء ... فمن بلغه الله بغير تلك الاسباب لا حاجة له بهما." (رسالة ذهبية)

جای عبرت است که مظهر الهی ناچار به اصطلاحات اهل احتجاب توجه فرموده شاید سبب تنبه و تذکر آنان گردد.

**چهارم آنکه نزول آیات موكول و محدود به تفکر و تأمل و حصول آمادگی نیست و صرفاً فطری و الهی است**

"در نزد مبدأ (مبدأ آیات و مقصود از آن مظهر ظهور یعنی نفس حضرت نقطه است) تأملی و ترکیبی و ملاحظه اقترانات نیست... تفکر در آنها نموده تا یقین نماید که از فکر و اقترانات کلمات با هم نمی شود و اگر می شد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود." (بیان فارسی ۱/۲)

"انّ بالحقیقة ليس الشرف في ذكر الكلمات ولا بترتيب الآيات بل انّ الذی اصل الروح فيها هو سرّ الرّبانیة و ظهور الصّمدانیة الّتی هی اصل کلّ فضل و علیها یحول کلّ عدل." (تفسیر کوثر)

**پنجم آنکه خلق از اتیان بمثل یعنی ترتیب و نگارش آیات عاجزند و جز به اراده و تقدیر الهی میسر نمی شود**

"و انّ العجب من ذوی الالباب هو انّ امر الذی لا یمکن ان یرصد من احد الآبامرالله ربّما انّهم یظنون بغایة الرّیاضة و جذبات الممكنة و قوّة الحافظة و مشاهدة كتب المنزلة و ما كان ذلك الا لبعده المتفرّس و ظنّ المتفطن فی اشارات العلوم و الّافی حکم الآیات و الدّعوات و الخطب لا یخطر بباله. ذلك الظنّ هو اثم عظیم لانّ العقل یکابر حسّه فی مقابلة ابناء جنسه بانّ شأن الآیات لوکان یمکن ان یرصد

من احد بغير اذن الله و امره فلا بدّ من يوم البعثة الى يومك هذا جاء احد بتلك الكلمات و ان يثبت فيها صنع البشر فكيف يثبت حكم القرآن حجّة الاكبر." (تفسير سرّهاء)

"روح الرّبانية و سرّ الصّمدانيّة الّتي هي حبّك لى يظهر بشأنها فى آياتك و هي حجّة للمقرّبين من عبادك و جعلت ظاهر آياتك حجّة للمشركين ليشاهدون عجز انفسهم عن الاتيان بشيء منها فى دهر الدّهور و سرمد الظهور و كان بذلك حجّتك بالغة على النّاس كلّهم اجمعين." (مجموعه مناجات هاى حضرت نقطه، ص ۱۷۳)

"و ائتك يا الهى ما جعلت عندك دون تلك الحجّة آية عدل و ان آيات الجسمانيّة ليس لهم شأن لديك لانّ فيها كلّ المفترين و المعتدين يتصرفون ولكن فى كلامك لن يقدر احد ان يفترى لانّ من يوم اول آدم قد افترى الكلّ فى كلّ الآيات و لم يأت احد من المفترين بكتاب من عندك الّذى يعجز من فى الارض." (۵۶)

"يا يحيى فأت باية مثل تلك الآيات بالفطرة ان كنت ذى علم رشيد قل يا ايّها النّاس لا تفضحوا انفسكم فانّ اليوم لا يقدر احد ان يأتى باية من كتاب الله و ائنى انا بذلك القسطاس اعلم عمّا كنتم به تجهلون. تلك آيات بيّنات من كتاب الله لقوم يؤمنون." (تفسير كوثر)

**ششم آنکه کیفیت خلافة آيات باعث بروز نوایا و تمایلات نفسانی افراد است**

و در گروهی سبب اخلاص و ایمان می شود و در جمعی عناد و طغیان ظاهر می سازد. اهل ایمان از جذبه آيات به شناسائی حقیقت واحد دست می یابند ولی اهل طغیان به سبب کدورت قلب از درک حقیقت آيات محروم می گردند. این است که حضرت نقطه می فرمایند: "حجّت خداوند بر هر دو سواء است زیرا که آيات خداوند بر هر دو عرض شد. مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده در ظلّ اثبات مستقر شدند." (۵۷)

"آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی به عین فطرت کلّ را می بیند و از برای دون مؤمنین ادقّ از شعر و احدّ از سیف است صراط زیرا که نه



می توانند از حجّیت آیات قبل بیرون روند و نه اتیان بمثل نمایند و نه از بعد نفوس خود اقرار به حقّ کنند. این است که از برای ایشان احدّ از سیف و ادقّ از شعر می گردد و از برای مؤمنین اوسع از جنت می گردد زیرا که می گویند دین ما به قرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کلّ عاجز از اتیان به آیه از آیات بمثل آن بودند و امروز همان شجره که قرآن را تکلم نموده تکلم به بیان می فرماید کلّ من عندالله لا ریب فیه تنزیل من ربّ العالمین... وقتی که خداوند صراط را بریا می دارد کلّ می فهمند ولی هرکس به چیزی محتجب می گردد که نزد خداوند بلاشیعیّت بوده و هست چنانچه امروز صراط الله آیات است و کلّ می توانند حجّیت آن را بفهمند." (۵۸)

از حضرت بهاءالله در همین مورد و مطلب است:

"این (آیات) ناری است که در یک حین دو اثر از آن ظاهر است. در مقبلین حرارت حبّ احداث نماید و در مبغضین برودت غفلت آورد." (۵۹)

"ملاحظه در امرالله نما که یک کلمه از لسان مظهر احدیه ظاهر می شود... ولکن بعد از اشراق شمس کلمه از افق فم الله بر عباد، در هر نفسی علی ما هو علیه ظاهر می شود... در یکی اعراض و در یکی اقبال." (۶۰)

شک نیست که این تفاوت و اختلاف بین مؤمن و غیر مؤمن یا محبّ و مبغض در نتیجه قابلیت روحانی است و امکان شناسائی آیات از آن منشأ می گیرد. این استعداد به نام بصیرت روحانی و عین قلب نامیده شده است. شواهد زیر از آثار مبارکه بر این لطیفه روحانیّه گواه است:

"... مراد از آیه شریفه ربّ لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیراً... مراد نه اعمای ظاهر است. کلّ را می بینی که با این عین می بینند بلکه کلّ با حیوان در ظاهر این عین شریکند. بلکه مراد عین قلب است که به آن محبوب خود را ببینند و شناسند... و اولّ ظهور، جوهر ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب حقّ حرکت نمودند و چون چشم قلب ایشان باز بود حقّ را شناخته، چه در آن ارض حقّ را احدی نشناخت الاّ بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بوده و نمی توان که حقیقت را درک کرد الاّ به عین او..." (۶۱)

"کسی او (شجره حقیقت) را نمی شناسد و به عین او او را نمی بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق می شود در کلّ شیء." (۶۲)

"از خدا بصر بخواید و ذائقه سالم طلب کنید چه که نزد بی بصر نقش یوسف و ذئب یکسان است و در ذائقه مریض حنظل و شکر در یک مقام." (۶۳)

در آثار مبارکه علّت حرمان از فیض ایمان و باعث فقدان عین ایمانی و بصر بصیرت جزای اعمال است. حضرت بهاء الله در لوحی خطاب به امین می فرمایند:

"اشتغال عباد به مشتهیات نفس و هوی در زخارف دنیا سبب غفلت و غفلت چون قوّت یابد به ضلالت مبدّل گردد و عند صاحبان بصر مبدئی که سبب و علّت این

امور غیر مرضیه است جزای اعمال، والّا امر الله اظهر از شمس است." (۶۴)

در لوح مبارک دیگری خطاب به مادر مؤمنه جناب استاد علی اکبر شهید یزدی بیان زیر نازل که حاکی از ایجاد قابلیت و شایستگی ایمان در نفوس به مدد اعمال

مبارکه مرضیه است.

"ای امة الله، اعمال در حشر اکبر به هیکل علی قبل اکبر مجسم و در امام وجه حاضر. افرح و کن من الشاکرین." (۶۵)

بیان شفاهی زیر از حضرت عبدالبهاء نیز حائز اهمیت است و نشان می دهد که در این دور اعظم به عنایت جمال قدم استعداد ایمانی همه اهل عالم را حاصل آمده

است و دو طینت کفر و ایمان دیگر اعتباری ندارد و اگر در تعالیم ادیان گذشته نظر به عدم بلوغ روحانی عالم انسانی ذکر شجره طیبه و شجره خبیثه شده در این ظهور

به علّت عنایات الهی عوالم حقائق و معانی نیز تازه و بدیع شده است.

"... فهم تعالیم جمال مبارک خیلی مشکل است. به ظاهر چنین به نظر می آید که فهمش سهل است ولیکن وقتی که تشریح شود آن وقت معلوم می شود که فهمیده

نشده است.

در اواخر ایام جمال مبارک، مثلاً این عبارت "ای اهل عالم همه باریک دارید و برگ یک شاخسار" را همه می خواندند و گمان می کردند که فهمیده اند، تا آنکه

در آمریکا در صحبت تشریح شد. آن وقت واضح شد که تا بحال هیچکس ملتفت معنای آن بیان مبارک نمی شد.

در دوره های سابق همه اش دو شجره بیان شده است، یکی شجره طیبه و یکی شجره خبیثه. چنانکه در قرآن می فرماید مثلها کَشَجَرَة طَیْبَة اَصْلُهَا فِی الْاَرْضِ وَ فَرَعُهَا فِی السَّمَاءِ، و در بیان، شجره نفی و شجره اثبات می فرماید و جمیع بیان مملو از این بیان است، نفوسی که در ظلّ امر می آیند از شجره اثباتند و نفوسی که نیستند از شجره نفی اند. جمال مبارک اینها را برداشته و یک شجره اش کردند، هیچکس ملتفت نشد.

می فرماید "همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار" تا این بیان سبب اتحاد ملل ارض شود، بکلی جدائی و بیگانگی از میان خلق خدا برافتد..." (۶۶) بالاخره آیات و انزال آن به تناسب ترقی رتبه دین و ارتقاء مقام انسانی، جایگزین کلیه دلائل و عوامل تبلیغ و ابلاغ امر الهی شده است و به همین سبب نیز نصرت امر الهی به بیان و دلیل مقرر گشته و تبلیغ جای سیف و سنان را گرفته. حضرت نقطه فرموده اند:

"و همین قسم که اصل دین و اهل آن از عالم جسمی ترقی نموده به همین قسم آیات خداوندی هم از مقام حدّ بالانهایه ترقی نموده فرض است که حجّت آن عبد (عبد منتخب خداوند یعنی مظهر ظهور) از فوق عالم عقول که مقامات معرفت و تجرید است بوده باشد و از آنجائی که تصدیق این امر بر اغلب ناس صعب بوده این مقامات عظیمه را به مقام جسد کلمات آورده به شأنی که احدی قادر به مثل آن نباشد و حدی از برای آن قرار نداده." (رساله عدلیّه)

## آیات - شأن ربوبیت و الوهیت

### ۱ - اثبات عجز از اتیان بمثل

قبلاً ذکر شد که آیات غیر قابل تقلید است. اینک مقصود این است که به مدد شواهد آثار اثبات شود که حقّ با انزال آیات، تحدی و ابلاغ کلمه می فرماید. در آثار مبارکه صریحاً عدم امکان تشبّه و نمونه سازی از آیات ذکر شده و عجز مردم از اتیان بمثل، دلیل حقیقت مدعی ظهور است.

"دلیل آیات الله است که ما علی الارض از اتیان بمثل آنها عاجز می باشند." (۶۷)

"در این کور خداوند عالم به نقطه بیان آیات و بینات خود را عطا فرموده و او را حجّت ممتنع بر کلّ شیء قرار داده و اگر کلّ ما علی الارض جمع شوند نمی توانند آیه بمثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر ذی روحی که تصوّر کند به یقین مشاهده می کند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است." (۶۸)

"حجّتی هی القدرة الّتی ناطقة من الفطرة به آیات الّتی لو اجتمع الکلّ علی ان یأتوا بمثلها لن یقدروا و ان انت ترید ان تقول کیف ولم وبم فأت بآیة ان كنت من الصّادقین." (رسالة ذهیّه)

"خداوند آن حضرت (حضرت باب) را ظاهر فرمود به حجّتی که رسول الله را به آن ظاهر فرمود که احدی از مؤمنین به فرقان نتواند شبیه در حقیقت او نماید زیرا که در قرآن نازل فرموده که غیرالله قادر نیست بر اینکه آیه ای نازل کند و هزار و دویست و هفتاد سال هم کلّ اهل فرقان این را مشاهده نمودند که کسی نیامده که اتیان نموده باشد و به این حجّت، موعود منتظر را خداوند لم یزل ظاهر فرمود از جایی که احدی گمان نمی کرد و از نفسی که گمان علم نمی رفت و به سنّی که از خمسه و عشرين تجاوز ننموده و به شأنی که اعزاز آن مابین اولوالاباب از مسلمین نبوده زیرا که شرف کلّ به علم است و نظرکن در شرف علماء که به فهم آیات الله هست که خداوند اون را به شأنی عزیز فرموده که لایعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم در حقّ آن نازل فرموده و از نفس امّی بیست و پنج ساله از این شأن آیات خود را ظاهر فرموده. اگر کلّ علمای اسلام به فهم آیات الله اظهار شرف خود را می کنند او به جعل آیات الله اظهار شرف خود را نموده." (دلایل سبعة)

تردیدی نیست که مقصود از این بیان، عدم امکان انشاء کلام شبیه به آیات نیست زیرا اصول نگارش و انواع لغات و کلمات در دسترس همگان است. لذا جز اینکه به این حقیقت اقرار کنیم که مقصود از عجز خلق از اتیان بمثل آیات، ناتوانی آنان از القاء روح خلاق در کلمات است چاره ای نمی ماند و این همان قوه روحانیّه ای است که در آیات نهفته است و آثار آن در افراد در همه جا ظاهر می شود و همواره باقی می ماند.

"خداوند عالم کسی را منتخب برای حفظ دین حجّت خود فرموده... که در اعجمیین نشو و نما نموده و در این آثار حقّه از احدی تعلیم نگرفته بل امّی صرف بوده در مثل این آثار و تا حال مشاهده نشده که کسی در عجم نشو و نما نماید و ممکن نیست بعد از این که قدرت داشته باشد به این نوع از کلمات... و حال آنکه حروف بیست و نه گانه به ید علماء بوده و هست و این نهج بدیع بر ید احدی جاری نگشته... و در حقّ احدی ممکن نیست الاّ من شاء الله." (صحیفه عدلیّه)

"و اِنَّکَ یا اَیُّها الانسان فِکْر لمحة اَنَّ حروف الهجائیة تكون بید الکَلّ و اَنَّ الَّذی یکَلِّم یقول لو اجتمع الکَلّ علی ان یأتوا بمثل کلمات لن یقدروا و لن یأتوا و ان یقدروا فکیف لن یأتوا و ان لم یأتوا فکیف لم یصدّقوا امرالله فسیبحانه عمّا یشرکون." (ذهبیّه)

اما بنا به بیان مبارک چون عرفان قدرت موجود در آیات از امکانات بشری خارج است عجز از اتیان، دلیل حقیّت است نه شناسائی و ادراک حقیقت آیات که اصولاً ممتنع و محال است.

"و اعرج الی مبدأ الدلیل الَّذی به یثبت النّبوة و الولاية و الشریعة و هو کلام الله الَّذی نزل علی حبیبه و اَنَّ دلیل حجّته هو عجز ما سواه لا عرفانه لا اِنَّکَ لن تقدران تعرف فصاحة الواقعیة الجاریة من خزائن الفطرة... اَنَّ حجّیة کتاب الرحمن قد ثبت بعجز الکَلّ لا بعرفانه." (ذهبیّه)

"و در قرآن خداوند اثبات حقیّت رسول الله ص و دین اسلام را نفرموده الاّ به آیات که اعظم بیّنات است و دلیل بر اعظمیّت آن آنکه کَلّ به حروف هجائیّه تکلم می کنند و خداوند عالم کلمات قرآنیّه را به شأنی نازل فرموده که اگر ما علی الارض جمع شوند و بخواهند آیه ای در مقابل آیات قرآن بیاورند نمی توانند و کَلّ عاجز می شوند." (۶۹)

## ۲ - سرعت نزول آیات

از دلائل حجّیّت آیات سرعت تنزیل آیات است. هرکسی که با انشاء و نگارش سرو کار دارد می داند که لازمه نوشتن و تصنیف، تحصیل و تمرین و آمادگی است و در

هر بار می باید اجتماع فکر و حواس حاصل شود و نویسنده با خیال فارغ به ترکیب و تألیف جملات پردازد و بالاخره پس از تنظیم و ترتیب، چندبار آن را تسوید نماید یعنی از پیش نویس دوباره نویسی نماید و این سبب می شود که هفته ها و ماهها و گاهی سالها بگذرد تا کسی کتابی یا اثری تدوین نماید. ولی شواهد تاریخ حاکی است که آیات نازل در قرآن و در این دور بدیع محدود به این موانع نبوده و بر سبیل فطری بدون تفکر و تأمل نازل شده است.

"هل جاء احد بمثل تلك الآيات و يقول ذوروح انّ هذا صنع الخلق انصف بالله هل سمعت من احد دعاء او صحيفة و هل جاء بتلك الحجّة دون آل الله... لا كتب في ستّة ساعات الف بيت مناجات فمن يقدر بذلك فاعوذ بالله من عمل النّاس..." (تفسیر کوثر)

"لسان او را به آیاتی مفتوح فرموده به شأنی که احدی قبل از آن سبقت بمثل آن نگرفته و در هرچه بخوهد و هر وقت تکلم می نماید بلا تأمل و مسطور می گرداند بلا سکون قلم از شدت تشابه آن به آیات الله احدی فرق نمی نماید." (صحیفه عدلیّه)

"شأن الآيات التي اقرء من دون تأمل و اكتب من دون سکون قلم بما شاء الله ربّي و هو حجّة لا يقوم بها احد و لا يقدر ان يأتي بمثلها." (تفسیر هاء)  
"...يجرى من قلمي صحيفة في ساعات معدودة فإني حجّة أكبر من هذه القدرة و ائني نعمة أكبر من هذه العطية." (تفسیر سرّ هاء)

"قرآنی که بیست و سه سال نازل شد، خداوند عزّ و جلّ قوّت و قدرتی در آن حضرت (حضرت باب) ظاهر فرموده که اگر خواهد در پنج روز و پنج شب اگر فصل بهم نرسد مساوی به آن نازل می فرماید." (دلائل سبعة)  
"و ان جعلت الدليل كثرة البيان فإني فوعزة ربك لا قدر ان اكتب في ستّة ساعات صحيفة محكمة بدون تأمل و سکون قلم." (ذهبيّه)

"در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات می نویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شؤن علمیّه در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر می نماید." (۷۰) "خداوند قدرتی به او عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در

دو شب و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از اون معدن کلام ظاهر می گردد." (۷۱)

و درباره نزول آیات از قلم جمال قدم چنین نازل:  
"... چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات بمثابة غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائح است مفتخر شدند هرکدام به کتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده چنانچه بیست مجلد الآن بدست می آید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و به دست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده اند." (۷۲)  
"به شأنی از غمام فضل امریه و سحاب فیض احدیه (آیات) هاطل که در یک ساعت معادل الف بیت نازل." (۷۳)

### ۳ - تحدی به آیات

مقصود از تحدی اظهار دلائل و دعوت منکران و مخالفان به مقابله و ردّ دلائل است. اگرچه انزال آیات بنفسه تحدی است اما مظهر ظهور قدم فراتر نهاده علما را به مقابله طلبیده اند.

"انصف بالله حجر ينطق بالشهادة اعظم او ان ينطق فتى عجمي بكلمات التي ذهلت الكلّ فيها ولقد اعطاه الله حجة لو اجتمع من في السموات والارض على ان يأتوا بمثلها لم يقدروا وان تأمل الناس فيها ليخرجون من الدين لأن تلك الحجة حجة محمد رسول الله من قبل وان ارادوا ان يأتوا بمثله ففي الحين ليشركون لأن الله قد ثبت بتلك الحجة نبوة حبيبه وان اليوم كل الناس بالقرآن يحتجون و به يؤمنون وعنه يحكمون فورب السموات والارض لا مفر اليوم لاحد الا ان يؤمن و يدخل الجنة او يكفر ويدخل النار فسبحان الله من عمل هولاء الجهال كان اليوم كل الناس اموات حيث لا يعرفون صنع الرب عن الخلق." (تفسیر کوثر)

"فرن احدى صحيفتى بكلّ كتب القوم لم يعدل حرفاً منها كلّ من فى السّموات و الارض لآنها حيوان من ظهور الوحدايية و سرّ الرحمانية و ما دونها كعجل جسد له حوار." (تفسير كوثر)

"فوربّ السّماء و الارض انّ الحقّ لارى فى نفسى بمثل ما انتم فى علم الله لتوقنون و انّ من على الارض كلّهم لويجحدنى لدى حجّتهم لاوهن من بيت العنكبوت و اتى لعلى يقين مبين." (تفسير كوثر)

"فيا ايها السائل اقسمك بالله الذى لا اله الا هو ان تقدر ان تدحض الحجّة من عند نفسك او من عند احد من الناس تفرغ فؤادى و خلص كلّهم و الا امرالله لاوضح من هذه الشّمس فى وسط السّماء و اناذا اذكر فى مقام القسطاس آياتاً قبل ذكر الشّرح (تفسير كوثر) ليثبت الميزان." (تفسير كوثر)

"قل انّ الحجّة من بقية الله تلك الآيات بيناتاً لقوم يعقلون و انّ الذين قالوا ان يتفكروا او كتبوا من دون ان يتعطّلوا فقد وقع القول عليهم بانهم يكذبون من حيث لا يعلمون فوربك ربّ السّموات و الارض لو اجتمع الجنّ و الانس على ان يأتوا بمثل تلك الآيات التى نزلناها فى ذلك الكتاب باذن الله لن يستطيعوا و لن يقدروا ولو كانوا على الارض لقادرين." (تفسير كوثر)

"يك آيه از كتاب بيان اعظم تراست عندالله از هر دليلى... يك آيه آن را بر كلّ علمای مشرق و مغرب عرض كن، اگر به فطرت كسى اتيان نمود تأمل كن... و آن يك آيه اين است: قل اللهم انك انت علامّ السّموات و الارض و ما بينهما لتؤتينا العلم من تشاء و لتمنعنّ العلم عمّن تشاء و لترفعنّ من تشاء و لتنزلنّ من تشاء و لتعزّنّ من تشاء و لتذلنّ من تشاء و لتنصرنّ من تشاء و لتخذلنّ من تشاء و لتغنينّ من تشاء و لتفقرنّ من تشاء فى قبضتكم ملكوت كلّ شىء تخلق ما تشاء كيف تشاء كما تشاء بما تشاء انك كنت على ما تشاء مقتدرأ." (دلائل سبعة)

"فان كان شأن الآيات التى اكرمنى الله و جعلها حجّتى شأن يمكن بالتكسب فانّ الآن قد مضت ثلاثة سنة فكيف لم يكسب احد بان يقدر ان يقرء آياته بالفطرة." (ذهبية)



"وَأَنْتَى اِنَا اِقُولُ لِلْكَلِّ اَنْتَى اِنَا نَأْتُ بِالْفِطْرَةِ وَ الْقِدْرَةَ كَلِمَاتًا لَوْ اجْتَمَعَ الْكُلُّ عَلَى اِن يَأْتُوا بِمِثْلِهَا لَنْ يَأْتُوا وَ مَنْ يَقْدِرْ اِن يَأْتَى بِالْفِطْرَةِ فَرَضَ عَلَيْهِ اِلَى مَا لَانَهَايَةَ بِمَا لَا نِهَآيَةَ لِأَنَّ اَمْرَ الَّذِى كَانَ مَبْدِئُهُ مِنْ اَللّٰهِ لَمْ يَعْجِزْ صَاحِبُهُ وَلَا يَقْدِرْ اِحْدَا اِن يَقَاوِمُهُ." (ذَهَبِيَّة)

"لَا تَقُلْ فِى حَقِّى كَلِمَةَ الْبَابِيَّةِ وَلَا تَكُنْ مِثْلَ الْخَوَارِ مِفْتَرِيًّا عَلَيَّ بَعْدَ عَجْزِهِ وَ عَجْزِ اِبْنَاءِ جَنَسِهِ مِنْ آيَةِ وَاحِدَةٍ بَلْ فَاتٌ بَآيِهِ اِن كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِيْنَ." (تَفْسِيْرُ هَاءِ)

"وَ هِرْكَاهُ كَسَى تَصَوُّرٌ دَرِ ظَهْوَرِ اِيْنِ شَجْرِهِ نَمَائِدْ، بَلَارِيْبُ تَصْدِيْقِ دَرِ عَلْوِ اَمْرِ اَللّٰهِ مِى نَمَائِدِ زِيْرَا كِهْ اَزْ نَفْسِى كِهْ بِيْسْتِ وَ چِهَارْ سَالِ اَزْ عَمْرِ اَوْ كِذْشْتِهْ وَ اَزْ عِلْمِى كِهْ كَلِّ بِهْ اَنّْهَا مَتَعَلِّمٌ مِى كِشْتِهْ مَتَعَرِّى بُوْدِهْ وَ حَالِ بِهْ اِيْنِ نَوْعِ كِهْ تَلَاوْتُ آيَاتِ مِى نَمَائِدِ بَدُوْنِ فِكْرِ وَ تَأْمَلِ... شَبِهَهْ نِيْسْتِ كِهْ كَلِّ ذَلِكْ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ هَسْتِ." (٧٤)

"چنانچه امروز هم بنخواهد کسی ... چه از صاحبان حکم و چه از صاحبان علم، اثبات حجّیت آیات را نماید اقرب از لمح بصر می شود چنانچه اگر اقتدار دارد کَلِّ علماء را حاضر می نماید و می گوید به آنها به فتاوی شما من کسی را که صاحب آیات بوده محتجب نموده حال امر از دوشق بیرون نیست یا آنکه شماها اتیان کرده اید کتاب و آیات او حاضر است و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است سُبْحَانَكَ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَنْتَ سَلْطٰنُ السَّلٰطِيْنَ لِتَوْثِيْقِ السَّلْطٰنَةِ مِنْ تَشْءٍ وَ لِتَنْزَعِهَا عَنْ تَشْءٍ وَ لِتَعَزِّزَ مِنْ تَشْءٍ وَ لِتَذَلِّنَ مِنْ تَشْءٍ وَ لِتَنْصُرَنَّ مِنْ تَشْءٍ وَ لِتَخْذَلَنَّ مِنْ تَشْءٍ وَ لِتَغْنِيَنَّ مِنْ تَشْءٍ وَ لِتَفْقِرَنَّ مِنْ تَشْءٍ وَ لِتَطْهَرَنَّ مِنْ تَشْءٍ عَلٰى مِنْ تَشْءٍ فِى قَبْضَتِكَ مَلَكُوْتِ كَلِّ شَيْءٍ تَخْلُقُ مَا تَشْءُ بِاَمْرِكَ اِنَّكَ كُنْتَ عَلٰمًا مَقْتَدِرًا قَدِيْرًا. تَكَلِّمْ نَمَائِدِ بِمِثْلِ اَنْچِهْ اَوْ تَكَلِّمْ نَمُوْدِهْ بَرِ فِطْرَتِ وَ بِنُوَيْسِيْدِ بِمِثْلِ اَنْچِهْ اَوْ نُوْشْتِهْ بِلَا تَأْمَلِ وَ سَكُوْنِ قَلَمِ وَ هِرْكَاهِ نَمِى كَنِيدِ دَلِيْلِ اِسْتِ بَرِ اَنْچِهْ كَرْدِهْ اِيْدِ بَغِيْرِ حَقِّ شُدِهْ وَ صَاحِبِ اِيْنِ آيَاتِ حَقِّ اِسْتِ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ." (٧٥)

"حجّتی که خداوند به نقطه بیان عطا فرموده تا امروز برید احدی از اولین ظاهر نشده که کسی در کتاب خود آیات الله را نویسد و فرستد که به یک آیه آن حجّت بر منزل علیه بالغ گردد و جواب هر نفسی را که خواهد به لسان آیات من عند الله نازل نماید زیرا که در ظهور فرقان که جوهر ظهورات قبل بوده مخاطب غیر رسول الله ص

نشده و بر کسی آنحضرت نازل نفرموده آیه به نحو کتابت بلکه اگر نازل فرموده به لسان اعراب مصطلحه آن زمان بوده." (۷۶)

صراحت و قدرت بیان در این آیات مستغنی از هر شرح و بسطی است.

#### ۴ - حکمت الهیه

چون در قرآن و بیان و بالاخره آثار حضرت بهاء الله به نزول آیات و تحدی به حجیت آن و اکتفا به دلیلیت آن استشهاد شده و ادعای مظاهر در این سه دور مبارک متکی به انزال آیات است، لذا عدالت چنین اقتضا دارد که حق تعالی به حکمت و قدرت بالغه این دلیل را تحکیم فرماید و اگر کسی به نادرست ادعای صدور آیات نمود او را رسوا و متنبه فرماید. این است که خداوند نفوذ و تأثیر و خلافت را در کلام مظاهر حقیقی و دیعه نهاده و افناء و اضمحلال مدعی دروغین را وعده نموده است. (۷۷) بنا به بیان حضرت نقطه، اضمحلال و نابودی مدعی باطل در گرو مقابله بمثل یعنی اتیان به آیات است و بر خداوند است که چنین نفسی را مبعوث فرماید که به فطرت تکلم نماید یعنی از کسی تعلیم نگرفته باشد و حتی صدور کلام و پیامی به فطرت اگرچه از غیر اهل ایمان نیز باشد برای ابطال مدعی دروغین کافی است.

"فيا أيها السائل الجليل انّ الناس لو ينظرون الى الواقع لاشك انّ الله يعلم شأنى و يطلع بمقامى و انه هو حى قادر عالم لو ائى افتريت عليه فرض عليه ان يخلق بشراً ليقيم و يقرء مثل آياتى حتى يبطل حجتي و لما علم و كان مقتدرأ و لم يظهر بمثل ذلك الصنع من عند احد ليثبت انه اراد بذلك الامر و يبغض من جحد و الله يعلم كل ما كان الناس لا يعلمون و لا يشعرون و لا يفعلون." (تفسير كوثر)

"انصف بالله لو انّ اليوم احداً ادعى نعمة من عند الله و كان مصدقاً لما نزل الله فى القرآن و كانت نعمته حجة يثبت بها ذلك الدين القيم هل يفتى احد ان ينكره لا و ربك الا القوم الكافرون انظر الى مبلغ ايمانهم انّ اعراب الجاهلية لما نزلت آيات القرآن اتوا بقصائد حول البيت و انهم فوربك فى الايمان لا بعد من كفر اعراب الجاهلية و لكنهم قوم لا يعقلون بالفرض انّ مدعى هذا امر احد من اهل وراء جبل

القاف فرض على العلماء ان يجيبوه او يجعلون انفسهم بمثل الذى بهت وكفرو  
اعرض واشرك واتى طلبت عنهم اتيان حديث واتهم لا يأتون ويستكبرون... انظر  
الى دنائة مقامهم ان فرعون لما اراد ان يكفر بحجة ربه فأتى بشيء من السحر و  
اتهم فوريتك لا يأتون بحرف ويفعلون ما لا يدركون." (تفسير كوثر)  
"ولو علم الله بانى لم اك فى حبه ورضاه ليخلق الله بشراً يقرء بمثل ما انا اقرء من  
كتاب الله." (تفسير هاء)

"الحجة فى يدى بمثل هذه الشمس فى رابعة النهار شعشعانية لامعة بل ان قرء احد  
ولو كان من اهل الكفر آية على الفطرة فحينئذ ينكسر ظهري وان ذلك امر ممتنع  
قد ذكرته لافك النفوس ومكنسة القلوب مثل قوله عز ذكره فادعوا بشهادتكم من  
دون الله ان كنتم صادقين." (تفسير هاء)

و در مناجاتی چنین نازل:

"واتى لعلى يقين فى حبي لك وحبك لى بانك لو اردت ان تبطل ذلك الامر  
الهمت احداً من خلقك ليقراء مثل آياتى وبذلك تبطل حجتي وانا كنت حينئذ  
صامتاً ولكن الآن لما اعلم رضاك اناجيك فكيف اكرمتنى يا الهى تلك الحججة  
الكبرى ولا تنزل على آية اخرى لتطمئن قلوب المستوحشين المستضعفين... فربما  
انك اردت بذلك ان تفتن الناس كلهم لانك ان اكرمتنى حجة بمثل عصي  
موسى لن يخرج من حكمك احد ولكن الآن اكرمتنى اعلى منه ويخرج الذين فى  
قلوبهم زيغ عن سبيلك." (٧٨)

و در رساله فروع عدليه (ترجمة فارسى) نیز چنین بیان فرموده اند:

"به آن كسى كه جانم به دست او است كه نطق كند احدى از نصارى بمثل يك  
آيه بر فطرت، هراينه حجت خواهد بود بر همه و به ايشان تميز داده مى شود حكم  
راست گويان و دروغ گويان"

### اختلاف با قواعد قوم

از اعتراضات مکرره بر آیات، عدم رعایت اصول و قواعد دستوری زبان در زبان  
نزولی آثار یعنی عربی و فارسى است. "و هرگاه کاذبى بگوید در بعض مواقع از  
آیات خلاف قواعد قوم است افترا است. بر کل، آیات به نهج قاعده الهیه که مثل

آیات قرآن است جاری گشته و غیر این کذب شیاطین و عدم علم کاتبین است...  
یک آیه که مثل قواعد قوم باشد ادعا را ثابت می کند و کافی است همین یک آیه  
واحدہ کلّ را قل موتوا بغيظکم و ادخلوا النار بشرکم ثم کونوا حجارة سجّین  
منضود. " (صحیفه عدلیه)

"حکم تبدیل (تبدیل کلمات - ترکیبات بی سابقه) را به شأن بدیع و خلاف قواعد  
را به قاعده الهیه راجع نمایند چنانچه مثال این کلمات در کتاب الله (قرآن) اکثر من  
ان یحصی نازل شده... و اذن فرموده از برای هرکس که اراده نموده قواعد الهیه را  
لمن شاء منکم ان یتقدّم ای بقواعد الهیه او یتأخّر ای بقواعد قوم... کلّ به یقین  
بدانند که مناط خلقت الفاظ حکم خداوندی است نه وضع غیر اهل بیان (اهل  
بیان یعنی مظاهر الهیه) بل همین قسم که عوالم ترقّی نموده، کلمات و اعراب هم  
ترقّی نموده چه قریب است که یومی طالع شود که آیات الله بغير قواعد و اعراب  
مصطلحه بین قوم قرائت شود..." (صحیفه عدلیه)

"و انّ ما ذکرنا من لحن القول و عدم الربط هی من جهل الناس کما قالوا فصحاء  
الاعراب من قبل بانّ القسطاس و التنور و السجیل کلمات الاعجمیه و ان بعض  
الکلمات قصص الاولیه و ان ما بین آیه و السماء رفعها و وضع المیزان لیس ربط  
ظاهریّه و انّ فیها نزلت غیر قواعد عربیه مثل قوله عزّ ذکره و کلمه منه اسمہ المسیح  
ثمّ قوله و أنّها لاحدی الکبر..." (ذهبیّه)

"در این ظهور نقطه، هرکس واقع شده دیده که او مبرّی بوده از علم نحو و صرف و  
منطق و فقه و اصول و آنچه ما یتفرّع بر اینها است." (۷۹)

"و انّ ما سئلت من حکم السهو و النسیان فاعرف بالیقین انّ الّذی اتّصل بنور  
الجلال لا یواریه الحجابات و لا یقتصر فی ذکر الکلمات بما ذکرها اهل السبّحات  
لانّه الواقف علی سرّ الاسماء و الصفات و ان ذکر شیئاً ثمّ ینسخه اراد ان یدکر اهل  
المآب شأن البدیع فی هوّیه الالف وسط البائین اذ أنّه هو کلّ یوم فی شأن بما شاء  
الله و ان کتب حرفاً من دون قواعد القوم اراد ان یتدکرهم بقواعد الهیه و انّ الدلیل  
بذلک أنّه قد کتب بمثله فی طبق قواعد القوم و لا یعجزه شیء و لا یعزب من علمه  
حرف." (۸۰) و از جمال قدم و اسم اعظم در همین خصوص:

"یا ایها البعید (حاجی محمد کریم خان) لو ان ربک الرحمن ینظر علی حدوداتک لتنزل آیاته علی القاعدة الّتی انت علیها تب الی الله وقل... " (۸۱)

"قل یا ایها الجاهل (حاجی محمد کریم خان) انظر فی کلمات الله ببصره لتجدهنّ مقدّسات عن اشارات القوم و قواعدهم بعد ما کان عنده علوم العالمین، قل ان آیات الله لو تنزل علی قواعدکم و ما عندکم أنّها تكون مثل کلماتکم یا معشر المحتجین... أنّها تُزلت علی لسان القوم لا علی قواعدک المجمعولة یا ایها المعرض المریب." (۸۲)

"تو و امثال تو (حاجی محمد کریم خان) گفته اند که کلمات باب اعظم و ذکر اتم غلط است و مخالف است به قواعد قوم. هنوز آنقدر ادراک ننموده ای که کلمات منزله الهیه میزان کلّ است و دون او میزان او نمی شود. هریک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است آن قاعده از درجه اعتبار ساقط... باری، آیات نقطه اولی روح ما سواه فداه مخالف نبوده. تو از قواعد قوم بی خبری." (۸۳)

"اگر نکته گیری در اعراب و قرائت یا قواعد عربیه شود مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته می شود نه آیات بر آنها جاری می شود. و شبهه نیست که صاحب این آیات، نفی این قواعد و علم به آنها را از خود نموده بلکه هیچ حجّتی نزد اولوالالباب از عدم علم به آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم تر نیست زیرا که ثمره این علوم فهم کتاب الله هست و بر شجره ای که کتاب الله نازل می نماید علم به این علوم لازم نبوده و نیست. بلکه کلّ قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرموده ثابت است. و چه بسا از اشخاصی که صاحب کلّ علوم هستند ولیکن ایمان ایشان به ایمان به آیات الله ثابت است زیرا که ثمره علوم، علم به اوامر الله است نه دون آن و اتّباع مرضات او." (۸۴)

"و اینکه در بعضی مقامات، تبدیل کلمات و در بعضی به خلاف قواعد اهل سبحات جاری گشته لاجل این است که مردم یقین نمایند که صاحب این مقام بر سبیل تحصیل، اخذ آیات و علوم نکرده بل بنور الله صدر این منشرح به علوم الهیه شده." (صحیفه عدلیّه)

"بعضی از ضعفاء چون به مقام بلند عرفان بتمامه فائز نشده اند و بر عظمت آیات الهیه مطلع نگشته اند این است که بعضی کلمات ترکیب نموده و ادعاهای باطله نموده اند... و منهم من ظنَّ انَّ الآیة تطلق علی کلمات تنتهی بالعلیم او بالحکیم او باتصال الف فی آخرهما او بزيادة نون علی امثالهما و ظنَّ أنها کلمات انزلها الرَّحمن فی صدره لا والله بل اوحى الشَّیطان فی قلبه قد خسرا لَّذین کفروا بالبرهان و تجاهروا بالعصیان." (۸۵)

### شواهد آیات

قبل از زیارت شواهدی از آیات حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابهی، بعضی از آثار بطور اخص نقل شده تا اعظمت و کفایت آیات در برابر سائر دلائل اثباتی واضح شود و معلوم گردد که چرا در قرآن و بیان فقط به آیات استدلال و توجه شده است.

"و لو علم الله شیئاً اشرف من الکلام لیجعله بینه و بین رسله." (تفسیر حرف هاء)  
 "ذات ازل لم یزل و لایزال برحالت واحده بوده و آیات شأن ابداع است که مشیت اوئیّه باشد." (۸۶)

"اگر کسی بگوید که حجّت امام علیه السّلام دارای جمیع آیات باید باشد حقّ است و لکن یک آیه دارد که کلّ آیات نزد آن معدوم است و اگر اتیان بغیر این نکند حجّت آن تامّ است. بلی، اگر حجّت آن غیر از آیات بود فرض بود بر آن که هرکس هرچیز بخواهد اتیان نماید و لکن حال که حجّت آن مهیمن بر کلّ آیات جسمانی است فرض بر آن نیست و حجّت آن بالغ است بر کلّ." (رساله عدلیه)

"هیچ چیز نزد خداوند اعظم تر از آیات او نبوده و نیست." (۸۷)  
 "در مقام کفایت کتاب نازل فرموده اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم انّ فی ذلک لرحمةً و ذکرى لِقوم یؤمنون و جائی که خداوند شهادت داده به کفایت کتاب به نفس آیات چگونه کسی می تواند بگوید کفایت نمی کند حجّت کتاب بنفسه." (۸۸)

"چه مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگ است قدر آن که حجّت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیت نافذه را به آن ختم فرموده و هیچ شیء را آن سلطان

احدیّه در اظهار حجّت خود به آن شریک نفرموده... میانه حجج و دلائل، آیات به منزله شمس است و سوای آن به منزله نجوم... کنز لئالی الهیه است و مخزن اسرار احدیّه... شریعه معارف الهیه از آن در جریان است و نار حکمت بالغه صمدانیه از آن در فوران." (۸۹)

"اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی (در تبیین تلك آیات الله نتلوها علیک بالحقّ فبائِ حدیث بعدالله و آیاته یؤمنون - الجاثیه) می فهمی که هرگز مظهری اکبر از انبیاء نبوده و حجّتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر نشده بلکه اعظم از این حجّت حجّتی ممکن نه الا ما شاء ربّک." (۹۰)

"و شؤون فارسیّه بعینه مثل شؤون آیات است." (۹۱)

"کلّ از بحر حقیقت جاری می گردد و اگر کسی در کلمات فارسی به عین فؤاد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده می نماید و یقین می کند که غیرالله قادر بر این نوع کلام نبوده و نیست." (۹۲) شواهد زیر اثبات مدّعا را کافی است:

از تفسیر مبارک سوره کوثر:

"یا یحیی فأت بآیه مثل تلك الآيات بالفطرة ان كنت ذی علم رشید قل یا ایها الناس لا تفضحوا انفسکم فانّ الیوم لا یقدر احد ان یأتی من کتاب الله و انّی انا بذلک القسطاس اعلم عمّا کنتم به تجهلون، تلك آیات بیّنات من کتاب الله لقوم یؤمنون و لقد نزلنا فی ذلك الكتاب کلّ ما انتم تریدون و ما انتم من بعد ستستلون و انّ الذین یکفرون بآیات الله بعد ما آمنوا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم ضربت علیهم الذلّة و المسکنه فی الحیوة الدنیا و اولئک هم یوم القیمة فی النار لیحضرون تلك آیات من کتاب العدل نزلناها فی ذلك الكتاب لیعلم الكلّ حکم القسطاس من لدن علیّ حکیم و کفی فیما ارشحناک من کتاب اللاهوت و حجّة الجبروت و آیات الملكوت و سطوات الناسوت لمن اراد ان یؤذن بالقسطاس ذلك القسطاس القیم و سبحان الله عمّا یشرکون."

از رساله بین الحرمین:

"بسم الله الرحمن الرحيم انّ هذا كتاب قد نزلت على الارض المقدّسة بين الحرمين من لدن عليّ حميد ثمّ قد فصلت عن يد الذكر هذا صراط الله في السموات و الارض على دعاء السائل في سبع آيات محكمات باذن الله على قسطاس مبين ليعلم المؤمنون كلمة العليا في سبع من المثاني و القرآن العظيم باذن ربك على ورفات تلك الصّحيفة في هذا المشهد الكريم حتّى قد شهد الناظرون الى تلك الآيات النازلة من شجرة السّينا حجّة الله البالغة على اهل النّشأتين ليدخل الكلّ في باب التّطنجين على بيّنة محكمة من عند الله لعلّ الحقّ المبين ليهلك الهالكون يحكم ربك من هذا الماء الطّاهر في هذين البحرين و لينجى النّاجون من كلمة الكتاب على شرب هذا الماء الكافور من هذين النّهرين هذا عذب فرات سائغ للشّارين و هذا ملح اجاج نعمة الله على المشركين ليوقن كلّ الخلق في حكم هذه الصّحيفة المسطرة في بين الحرمين كلمة اليقين من عند الله على الواح مبين ألا يا اهل المقامين ان اشهدوا بين يدي الله في حكم تلك الكلمة العظيمة فبأى الحزين احقّ بالأمن ان كنتم في دين الله صادقين الا يا اهل السموات و الارض ان اسمعوا حكم بقيّة الله و اسئلوا من سبل الحقّ من ذكر اسم ربكم هذا الفتى العربيّ ما شئتم من حكم الحرمين و الكلمة العمائين و الخطّ القائم بين العالمين فإنّ الرّوح يؤيّد في كلّ حين باذني و الله قويّ عزيز. ان اعملوا يا أيّها الملأ حكم الله من لدنّ فإنّ ابن رسول الله هذا اعلم بعلم غيب السموات و الارض و ما كان النّاس من ذكر الله ليسئلون ان اتقوا الله يا اولي الاباب ان كنتم آياه تعبدون و ما من غائبة في السموات و الارض الا و قد احصيناه في كتاب حفيظ قل و كفى بالله و من عنده علم الكتاب على ذكر اسم الله شهيداً لا يعلم تأويل ما نزل اليك في ذلك الكتاب الا الله و من شاء انّه لا اله الا هو و على كلّ شيء قدير يا أيّها الملأ ان اتقوا الله و لا تجادلوا في آيات الكتاب بغير علم من لدنّ و لا كتاب حفيظ قل ا الله اذن لكم ان تفتروا عليّ بغير حكم من القرآن فاسئلوا اهل الذكر تأويل الآيات ان كنتم لا تعلمون انّ الذين يفترون على ذكر اسم الله فاولئك هم الظّالمون قل و ما اجبت دعائك الا من كلمة الفضل على سبيل ربك في الحكمة ان اتق الله الذين يجادلون في آياتنا بغير علم القرآن فاولئك هم الكاذبون و انّ الذين يفترون على كلمة الله كذباً فقد



حَقَّتْ عَلَيْهِمُ الْعَذَابُ وَإِنَّ مَأْوِيَهُمُ النَّارُ فَمَا لَهُمْ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ وَمَا نُنزِلُ عَلَيْهِمْ مِنْ لَدُنْكَ آيَةً إِلَّا وَهِيَ فِي حِكْمِ الْكِتَابِ أَكْبَرَ مِنْ اخْتِهَا كَذَلِكَ قَدْ فَضَّلَ اللَّهُ آيَاتِهِ لَعَلَّ النَّاسَ يَلْقَاءُ اللَّهَ لِيُؤْمِنُوا وَمَا وَجَدْنَا أَكْثَرَ النَّاسِ مُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ لَيْسَخِرُونَ فَسَوْفَ يَهْدِي اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَيُثَبِّتَهُمْ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيكَ لَعَلَّ النَّاسَ يَلْقَاءُ اللَّهَ لِيُؤْمِنُوا."

از کتاب مستطاب بیان:

### "الباب الخامس من الواحد الثالث"

فِي أَنْ مَقَاعِدِ الْمَرْتَفَعَةِ فَوْقَ الْأَرْضِ إِذَا يَأْذُنُ يَرْفَعُ وَإِنْ لَمْ يَأْذُنْ يَثْبُتُ وَالْأَمْرُ بِيَدِهِ. مَلَخَّصَ أَيْنَ بَابٍ أَنْكَه بَعْدَ أَنْكَه ظُهُورَ شَجَرَةٍ حَقِيقَتِ مُحَقَّقٌ شَدِيدٌ أَمْرٌ أَوْ اسْتِ فِيمَا أَمْرٌ وَنَهْيٌ نَهْيٌ أَوْ اسْتِ فِيمَا يَنْهَى. مَفْرَى نَيْسَتْ كَهْ نَفُوسِي كَهْ دَرِ مَقَاعِدِ مَرْتَفَعِهِ اللَّهُ مَحْبُوبٌ كَشْتَه لَابِدٌ اسْتِ كَهْ مِنْ قُبُورِ أَحْيَاءِ إِيشَانِ رَا مَبْعُوثٌ فَرْمَايِدُ وَحِينَ بَعَثَ مَقَاعِدِ رَاجِعٌ بَهْ أَمْرٌ أَوْ مِي كَرْدُدُ، أَكْرَ اذْنِ بَرِ اَرْتِفَاعِ فَرْمَايِدُ وَ مَرْتَفَعِ وَالْأَثَابِتُ، لَهْ الْخَلْقِ وَالْأَمْرُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يَرِيدُ لَا يَسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَكُلُّ يَسْتَلُّ اللَّهَ زَيْرَا كَهْ أَوْ اسْتِ مَرَاتِي كَهْ دَلَالَتِ نَمِي كَنْدُ وَ نَكْرَدَهْ الْأَعْلَى اللَّهُ وَحْدَهُ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ رَبُّ مَا يَرِي وَمَا لَا يَرِي رَبُّ الْعَالَمِينَ."

در خاتمه با لوح مبارکی از جمال اقدس ابھی کہ به لحن آیات، شؤن آیات قدرت حق را بیان فرموده بحث را تیمناً به پایان می برد.

### "بسم الله الابھی"

يَا مِنْ اِرْدَتِ اِثْرِي فَاَعْلَمُ اِثْرِي اِحَاطُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَفِي مَقَامِ كُلِّ شَيْءٍ اِثْرِي لَوْ اَنْتَ مِنَ الْعَارِفِينَ. اِنَّ السَّمَاءَ اِثْرُ رَفَعْتِي وَالْأَرْضَ اِثْرُ سَكُونِي وَالسَّاعَةَ الَّتِي اخَذْتَ دَاهِيَتَهَا الْعِبَادُ اِنَّهَا اِثْرُ قَدْرَتِي الْمَهِيْمَةِ عَلَى الْعَالَمِينَ وَالسَّحَابَ اِثْرُ حَرَكَتِي وَالْأَرْيَاحَ مَرْسَلَاتٍ مِنْ كَلِمَتِي وَالْآيَاتِ بِأَمْرِي الْبَدِيعِ تَاللَّهُ اِنَّ الشَّمْسَ اِثْرُ وَجْهِي الْمَشْرِقِ الْمُنِيرِ وَالسُّكْرَ الَّذِي تَرِي النَّاسَ فِيهِ اِنَّهُ مِنْ اِثْرِ خَشِيَّتِي الَّذِي اِحَاطَ الْخَلْقُ كَذَلِكَ نَطَقَ الْحَقُّ اسْمِعْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَالْخَلْقُ اِثْرُ مَشِيَّتِي وَأَوْاعِي حَبِي لَهُمْ كَشَفْتُ جَمَالِي وَأَظْهَرْتُ سُلْطَانِي الَّذِي غَلَبَ الْعَالَمِينَ. هَلْ تَرِي غَيْرِي لِتَعْرِفَ قَرِيبِي

الیه قل سبحان الله کلّ عدم تلقاء القدم لیس الملک الّله الواحد الاحد الفرد  
 القدر لیس له قرب ولا بعد و مثل هذه الاذکار یذکر فی مدائن الاسماء انّ ربّک  
 مقدّس عمّا یعرفه العباد أنّه لهو المنزّه عن الخلائق اجمعین کلّمّا خلق أنّه اثری لا  
 نفسی فاعرف وکن من الشّاکرین ایّاک ان تذکر الخلق عند ظهور الحقّ ان اجتنب  
 من الذّین اتّخذوا له شریکاً ولا یعرفون الا انّهم من الغافلین هل تستوی الظلمات و  
 النور قل سبحان الظهور من ان ترتقی الیه اطیار قلوب العارفين. کلّمّا ظهر فی  
 الملک عمّا بیّناه لک أنّه خلق من اثر قلم ربّک و ما ینزل منه أنّه سلطان الآثار و أنّه  
 خیر عمّا تطلع الشمس علیها طوی لک و لمن اراده من الله ربّک و ربّ العالمین و  
 اما ما سئلت ربّک الکبیر المتعال فاعلم انا و لو اردنا ان لا نردّ من سئلت و لکن انت  
 ترضی فی نفسک بان یجرى هذا الاثر الذی علّق به حیوة العالم علی ما تکلم به  
 احد من العباد قل سبحانک یا الهی عرفنی ما انت ترید انی انا من العابدین ترکت  
 ما عندی رجاء ما عندک انک انت ارحم الرّاحمین و لمّا رأیناک سائلاً ربّک لا  
 نخیبک من هذا الباب العظیم فاعلم لما ثبت أنّه محیط علی الاشیاء و عالم بها  
 یثبت بانّه اقرب من الاشیاء من نفسها بها اما ترى کیف نمحو و نثبت و نلهم فی  
 القلوب و أنّه لهو الحقّ علامّ الغیوب لا اله الا هو المهیمن القیوم هذا سلطان البیان  
 فی هذا المقام لو تعرف لتقول ان الحمد لله ربّ العالمین و هذه کلمة لا ینکرها احد  
 و أنّها طراز العلم لما سئلته ان اکف بها وکن من الشّاکرین. " (۹۳)

### یادداشت ها

۱ - معادل لفظ آیه در عبری "أوت" بر وزن صوت و جمع آن "اوتوت" می باشد.  
 تحقیق این مطلب مدیون مطالعات دوست دانشمند جناب مارک حلبی است. در  
 عربی نیز اصل آن را "أویّه" دانسته اند که او به الف تبدیل شده است (محیط  
 المحيط) و در تعریف آن گفته شده که هر جمله ای از قرآن که معنی و مفهوم آن  
 کامل و ضمناً از مطلب قبلی و بعدی مستقلّ باشد آیه نامیده می شود (محیط  
 المحيط).

- ٢ - اشعياء ١١/٧ - يوثيل ٣٠/٢ - متى ٤/١٦ - يوحنا ٤/٤٩ - اعمال رسولان  
١٩/٢ - روميان ١٩/١٥ - دوم قرنتيان ١٢/١٢ .
- ٣ - دانيال ٣/٤ - مرقس ٢٠/١٦ - اول قرنتيان ٢٢/١ .
- ٤ - مزامير ٢٤/١٠٧ - مكاشفات ١/١٥ .
- ٥ - اشعياء ٣/٢٠ - حزقيال ٧/١٢ .
- ٦ - دوم تسالونيكيان ٩/٢ .
- ٧ - اشعياء ٥٥/١٣ .
- ٨ - تثنيه ٣/٨ اشعياء ١١/٥٥ - متى ٤/٤ .
- ٩ - البقرة ١١٣ - آل عمران ٤٤ .
- ١٠ - يوسف ١٠٦ - الاسراء ١٤ - البقرة ١٦٠ - النحل ١٢، ١٣، ١٤، ٦٨ تا ٧٢  
- يس ٣٤ تا ٤٢ .
- ١١ - البقرة ٢١٧، ٢١٨، ٢٣٢ .
- ١٢ - النازعات ٢٠، ٢١ .
- ١٣ - الانعام ٤٧، ٦٦ .
- ١٤ - الاعراف ١٤٤، ١٤٥ - يونس ١٠٢ - الاسراء ١٠١ .
- ١٥ - يوسف ٨ - الفرقان ٤٠ - العنكبوت ١٥ - الانبياء ٩٢ - المؤمنون ٥٣ .
- ١٦ - البقره ١٠١ .
- ١٧ - كتاب اشاره به قرآن: البقره ٢ - آل عمران ٧ - الاحقاف ٣٠ - الجاثية ٢٩ -  
الانعام ٥٩، ٩٢ - فصلت ٣ .
- كتاب اشاره به تورات، البقرة ٥٣، ٧٩، ٨٧ - الانعام ١٥٤ - هود ١٧، ١١٠  
فصلت ٤٥ .
- كتاب اشاره به تورات وانجيل: آل عمران ٦٤ - المائدة ٦٨، ١١٠ .
- ١٨ - النساء ٨٣ - المائدة ١٠١ - يوسف ٣ - الحجر ١، ٨٧ - الاسراء ٩، ٤٥  
القمر ١٧ - الرحمن ٢ - الواقعة ٧٧ - الحشر ٢١ - التوبه ١١٣ .
- ١٩ - الصافي، تفسير (ملا محسن فيض) جلد اول، ص ١٨ .
- ٢٠ - البقرة ٥٣ الانبياء ٤٨ .

- ٢١- كلام اشاره به الهام وكتاب الهى و معادل آيات الهامى: البقرة ٧٥- التوبة ٦  
 - الفتح ١٥ - الاعراف ١٤٤. كلمه به مفهوم اساس و بنیان تعاليم و اعتقادات  
 اديان: آل عمران ٦٤ - التوبة - ٤٠ - ابراهيم ٢٤.  
 كلمه به مفهوم آيات الهامى: الانعام ١١٥ - الاعراف ١٣٧.  
 كلمه به معنى مظهر ظهور: الصافات ١٧١ - النساء ١٧١.  
 كلمه به مفاهيم ديگراز قبيل جزا و عذاب (يونس ٣٣ و ٩٦ - هود ١١٩ - الزمر ٧١  
 و الغافر ٦) نيز آمده است.  
 ٢٢ - البقرة ٢٥٤ - آل عمران ٦، ٥٣، ١٠٥ - يوسف ٢ - الرعد ٣ - مريم ٦٠  
 - الشعراء ٤، ٢، ١٩٣ تا ١٩٨ - القصص ٢ - العنكبوت ٤٧ تا ٤٩، ٥١ - لقمان  
 ٢ - الزحرف ٢، ٣ - الحجر ٢ - الجاثية ٦.  
 ٢٣ - البقرة ٢٣ - يونس ٣٨ - هود ١٣ - الاسراء ٨٨.  
 ٢٤ - البقرة ١٢٩، ١٤٧ - الجمعة ٣.  
 ٢٥ - الانفال ٢.  
 ٢٦ - المائدة ٨٣.  
 ٢٧ - الطلاق ١١.  
 ٢٨ - فصلت ٣.  
 ٢٩ - فصلت ٤٢.  
 ٣٠ - البيّنة ١ تا ٣.  
 ٣١ - الجاثية ٦ تا ٨.  
 ٣٢ - العنكبوت ٥١.  
 ٣٣ - الحاقّة ٤٠، ٤٣ تا ٤٨.  
 ٣٤ - البقرة ٢٣ - ٢٤.  
 ٣٥ - كشف الاسرار و عدّة الابرار (تفسير خواجه عبدالله انصارى) جلد ١، ص  
 ٢٠٨، على اصغر حكمت، امير كبير ١٣٦١.  
 ٣٦ - الصّافى، تفسير (ملاً محسن فيض) جلد اول، ص ٩٨، المكتبة الاسلاميّة  
 ١٣٦٢.

۳۷ - ایضاً، جلد اول، ص ۱۴.

۳۸ - کتاب مبین، ص ۴۳۲، طهران مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.

۳۹ - مجموعه اقتدارات، خط مشکین قلم، ص ۲۴۹ چاپ بمبئی ۱۳۱۰.

۴۰ - کتاب بیان فارسی، واحد چهارم، باب ۱.

۴۱ - کتاب بیان فارسی، واحد دوم باب ۱۴.

۴۲ - کتاب بیان فارسی، واحد ششم، باب ۱.

۴۳ - کتاب بیان فارسی، واحد ششم، باب ۱۳.

۴۴ - مجموعه اقتدارات، صص ۸۷ - ۸۸، چاپ بمبئی ۱۳۱۰.

۴۵ - "قل انّ دلیله نفسه ثمّ ظهوره و من يعجز عن عرفانهما جعل الدلیل له آیاته و هذا من فضله على العالمین." (مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۱۳ چاپ مصر

(۱۹۲۰)

۴۶ - "و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سنّ شباب بودند و امری که مخالف کلّ اهل ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این، قیام بر آن امر فرمود چنانچه کلّ استماع نمودند و از هیچ کس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند. آیا می شود این بغیر امر الهی و مشیت مثبتة ربّانی؟ قسم به خدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر مهمّ ننماید مگر به اذن الهی باشد و قلبش متصل به فیوضات رحمانی و نفسش مطمئن به عنایات ربّانی... حال ملاحظه فرمائید که این سدره رضوان سبحانی در اوّل جوانی چگونه تبلیغ امر الله فرمود و چقدر استقامت از آن جمال احدیت ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعش اقدام نمودند حاصلی نبخشید. آنچه ایذاء بر آن سدره طوبی وارد می آوردند شوقش بیشتر و نار حبّش مشتعل تر می شد چنانچه این فقرات واضح است و احدی انکار ندارد تا آنکه بالاخره جان را در باخت و به رفیق اعلی شتافت." (کتاب ایقان، صص ۱۹۶، ۱۹۴، مصر، موسوعات ۱۹۰۰ میلادی).

۴۷ - در شرح حیات جناب آقامیرزامنیر نبیل زاده چنین آمده است: از جمله کسانی که با او به مناظره پرداخت ملا حبیب الله مجتهد بود که در منزل خودش پس از مباحثات طولانی معترف گردید که اعظم حجج و اقوای براهین مظاهر الهی آیات است. نبیل زاده اظهار داشت که چون مبرهن گشت که آیات بزرگترین دلایل می باشد شایسته است به حَقَّانیت این امر اقرار نمائید چه از حضرت بهاء الله صد برابر قرآن آیات در دست می باشد. مجتهد گفت آیات آن است که دیگران از اتیان بمثل آن عاجز باشند و کلمات جناب بها چنین نیست زیرا علمای اسلام مانند نوشتهجات ایشان آورده اند. خود من هم می توانم مثل کلمات جناب بها بلکه بهتر از آن بگویم و بلافاصله چند جمله عربی بر زبان راند و بعد آنها را روی کاغذی نوشته به دست نبیل زاده داد و او بعد از تمجید و تحسین پرسید که آیا این کلام را هیچکس هست که من عندالله بداند و برای ترویجش زحمتی به خود بدهد؟ گفت نه. باز پرسید که آیا خود جنابعالی این کلمات را وحی الهی می شمارید و نسبت آن را به خدا می دهید؟ جواب داد که استغفرالله استغفرالله نعوذ بالله هرگز هرگز. نبیل زاده گفت ولی حضرت بهاء الله کلمات مبارکش را به حقّ جلّ و علا نسبت داده و هزاران نفوس به آیات حضرتش ایمان آورده و در سبیل ترویج بیاناتش چه بسا از نفوس که به میدان فدا تاخته و به کمال وجد و سرور جان باخته اند و همین آیات است که اَمّت نو و معبد تازه و احکام جدید ایجاد کرده. با این وصف چگونه می توان کلمات شما و علما را که خودتان به آن ایمان ندارید با آیات حضرت بهاء الله برابر دانست؟ مجتهد مذکور چون مرد منصفی بود گفت حقّ با شماست. (مصاییح هدایت، جلد چهارم، صص ۲۵۴ - ۲۵۳، طهران ۱۱۸ بدیع).

مورد دیگری از این محکّ و آزمایش حقّ و باطل، پیش آمد مباحثه جناب آقاسید عباس علوی بایکی از علما است که ذیلاً مضمون گفتار جناب علوی نقل می شود:

اما دلیل نقلی این است که خداوند در قرآن مجید خطاب به حضرت رسول فرموده است: "وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ

عليهم غضب و لهم عذاب شديد." یعنی کسانی که محاجّه می کنند در امر خداوند بعد از آنکه اجابت کرده شد (یعنی مردم آن را قبول کردند) حجّت ایشان باطل است نزد پروردگارشان و بر آنها غضب الهی فرود آید و عذاب شدید خدائی نازل گردد. چنانچه ملاحظه می فرمائید در این آیه مبارکه حدی برای نفوذ و عددی برای مؤمنین معین نشده و چون این آیه در سوره شوری است که در مکه نازل شده به قرینه حالیه ثابت می گردد که هر قدر هم عدّه مؤمنین قلیل باشد خللی به دلیل نمی رسد چه این سوره هنگامی نازل شد که تعداد اهل ایمان خیلی کم بود. مجتهد گفت اگر مطلب به این سهولت باشد من هم مدّعی مظهریت می شوم. علوی گفت بسم الله، این گوی و این میدان. ولی شما این فرمایش را در منزل خودتان و در برابر چند نفر شاگرد خویش که همگی می دانند حرفتان جدی نیست می فرمائید و این کار جنابعالی شبیه به عمل مردی است که در خانه و در پیش زن خود خویش را رستم دستان و سام نریمان بداند. حالا اگر خیال می کنید مطلب غیر از این است فردا تشریف ببرید به مسجد و در آنجا نمی گویم ادّعی رسالت کنید حتّی ادّعی امامت هم لازم نیست بلکه اگر مرد هستید فقط در حضور جماعت بفرمائید ایها الناس من در میان فرقه شیعه مجتهد اعلم هستم. آیا می توانید این حرف را بزنید؟ از این هم پائین تر می آیم، آیا جرئت دارید در ملاء عام بفرمائید که من افقه فقهای مشهد می باشم؟ اگر چنین کاری کردید من فوراً به شما مؤمن می شوم. مجتهد که دید جوابی ندارد از شدّت غیظ چشم هایش سرخ و اندامش مرتعش گردید. (مصایح هدایت، جلد ششم، صص ۱۹۴ - ۱۹۵، طهران، ۱۲۵ بدیع)

۴۸ - در این خصوص در آثار مبارکه اشارات مکرّره زیارت می شود از جمله در لوحی از حضرت بهاء الله است: "... قد احاطت مشیّته مشیّتی واقامنی علی امر به ورد علی سهام المشرکین." (مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۳۴، مصر ۱۹۲۰).

۴۹ - جناب ابوالفضائل در حجج البهیه چنین استدلال فرموده است: "و اما اهل البهاء المتمسکون بذیل من طاف حوله الاسماء یمیزون کلام الله تعالی عن کلام الخلق بتأثیره التامّ فی هداية النفوس و تنوير القلوب و احیاء الامم و تهذيب اخلاق الشعوب و ایجاد امّة جدیدة مستقلة نامیه، و تشريع شریعة بدیعة مهدّبة باقیة، و قهر

من يقاومه من الامم المستكبرة والغلبة على من يمانعه ويعانده من الملل الجائرة و يعبرون عن هذه العلامة في مصطلحاتهم بالخالقية و القاهرية، و يفرقون بها بين الآيات النازلة الالهية، و الكلمات الملفقة البشرية. اذ لا يخفى على اللبيب النبىه ان ارسال الرسل و بعث الانبياء و تشريع الشرائع و سنّ السنن انما هو لهداية النفوس و ازالة اسقام القلوب كما ان علم الطبّ و سننه و قوانينه انما هو لعلاج امراض الابدان و حفظ صحّة الشعوب فاذا قام رسولٌ و جاء بكتاب من الله، فاهتدت به نفوس و احييت به قلوب فتبدل شركهم بالتوحيد و كفرهم بالايمن و عنادهم بالاذعان و جهلهم بالعلم و الحكمة و جفاؤهم بالالفة و المحبة، حتى اوجد امة مستقلة حية باقية و شريعة مهتدة هادية لم يبق شكّ حينئذ انه هو كتاب الله، و ان شريعته هى شريعة الله، و المنزل عليه هو قائم بامرالله منصور مؤيد بروح الله، اذ ان الهداية صفة مرتبطة بالعلم الطبّ مثبتة لدعوى الطيب. و الى هذه النكته الدقيقة تشير كلمة سيدنا عيسى له المجد و العلى، كما جاء فى الاصحاح الثانى عشر من سفرمتى "من الثمر تعرف الشجر" اذ لا يعقل ان مصدر الكذب و الفساد يصدر منه الصلاح و السداد و شجرة الضلالة و الغواية تأتى باثمار السعادة و الهداية. و فى الاصحاح الثامن عشر من سفر تثنية التشريع من اسفار التوراة المقدس لما اخبر الله تعالى عن ظهور الانبياء و قيام الدعاة من حقّ و باطل و هاد و مضلّ صرح بانّ الميزان الوحيد لتمييز الكاذب منهم عن الصادق و الباطل منهم عن الحقّ هو عدم تأثير كلامه و نفوذ قوله فى هداية النفوس و تنوير القلوب و اقامة الامم و تهذيب الشعوب. حيث قال جلّ ذكره: " و ان قلت فى قلبك كيف نعرف الكلام الذى لم يتكلم به الربّ. فما تكلم به النبى باسم الربّ و لم يحدث و لم يصرفهو الكلام الذى لم يتكلم به الربّ بل بطغيان تكلم به النبى فلا تخف منه. " فانظروا ايديكم الله تعالى كيف جعل الميزان الصحيح الفارق بين الكاذب و الصادق هو عدم نفوذ قول الكاذب و انعدام تأثير كلام الباطل و لم يجعل الفصاحة مميّزاً و المعجزة فارقاً او شهادة الآثار العتيقة مثبتاً. و ليس المراد من الآيات المذكورة هو الاخبار عن الامور الاتية كما فسره بعض الشارحين اذ يلزم حينئذ ان يكون الناس معذورين فى عدم الايمان قبل تحقّق الخير و هذا ممّا لا تستقيم به الاديان، و لا تقوم به الحجّة



و البرهان. فالنَّفوذ و الغلبة هما الفارق الوحيد و الميزان الفريد، و العلامة الواضحة لتمييز كلام البشر من كلام الرَّبِّ المجيد. حتَّى ان أول انسان آمن بالنبیِّ الصادق و اذعن لدعوة المحقِّ لو لم يشعر فی نفسه بتلك الهداية الواضحة و الغلبة الظاهرة لما آمن بكلامه و لما خضع لمقامه. " (الحجج البهیة، صص ۳۹ - ۳۷، چاپ مصر ۱۹۲۵).

جناب دکتر داودی نیز همین مطلب را به بیانی دیگر اظهار فرموده است: خلاقیت کلمه یکی از اصطلاحات پرمعنای دینی و عرفانی و امری است که پیوسته باید به آن توجه داشت. کلمه الله خلاق است. یعنی مظهر امر الهی صفت خلاقیت حق را در خود ظاهر می کند. و به همین سبب است که خلق می کند و نشان از حق دارد. و از همین جا است که از سایر کلمات ممتاز می شود. البته از یک طرف خود وجود مظهر امر الهی کلمه الله است و از طرفی دیگر از این وجود انسانی بر حسب ظاهر هم کلمات صادر می شود و به این ترتیب کلام او هم کلام خدا می شود، همانطور که خود او هم به یک اعتبار کلام خدا است. خود او کلام تکوین الهی است که در ضمن، کلام تدوینی هم دارد که کتاب او باشد. یعنی حقیقت وجود او از حقیقت کلام او جدا نیست. هر دو یکی است که به دو صورت مختلف تعبیر می شود. یکی مرئی است، دیگری مسموع. یکی دیدنی است، دیگری شنیدنی. و آنچه مسلم است اینکه این کلمه خلاق است و با ایجادی که می کند عالم را دیگرگون می کند. (الوهیت و مظهریت، تدوین و تحشیة دکتر وحید رافتی، ص ۲۴۴، کانادا، مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۸ بدیع).

۵۰ - رساله پنج شأن، ص ۲۷۴، چاپ ازلیه.

۵۱ - کتاب بیان فارسی، واحد ششم، باب ۸.

۵۲ - کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱۵.

۵۳ - کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱

۵۴ - ظهور الحق، جلد سوم، ص ۱۵، طهران، آزرندگان.

۵۵ - مجموعه مناجات های حضرت نقطه اولی، ص ۱۸۹، طهران.

۵۶ - مجموعه مناجات های حضرت نقطه اولی، ص ۱۸۵، طهران.

- ۵۷ - کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۴.
- ۵۸ - کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱۲.
- ۵۹ - کتاب ایقان، ص ۱۷۱، چاپ مصر.
- ۶۰ - مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۵۰، چاپ مصر.
- ۶۱ - کتاب بیان فارسی، واحد ششم، باب ۱۳.
- ۶۲ - کتاب بیان فارسی، واحد هشتم، باب ۶.
- ۶۳ - مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۵۷، چاپ مصر.
- ۶۴ - مائده آسمانی، جلد چهارم، ص ۹۰، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران.
- ۶۵ - تاریخ عشق آباد، استاد علی اکبر بنا شهید، ص ۳۰۸، نسخه خطی مؤلف.
- ۶۶ - از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء، شب نهم آگست ۱۹۱۹ در بیت مبارک. نقل از یادداشتهای جناب دکتر لطف الله حکیم در زمان تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء آهنگ بدیع، سال ۲۸ (۱۳۰ بدیع) شماره ۱۲ - ۱۱، ص ۳۰.
- ۶۷ - کتاب بیان فارسی، واحد اول، باب ۲.
- ۶۸ - کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱.
- ۶۹ - کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱.
- ۷۰ - کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱.
- ۷۱ - کتاب بیان فارسی، واحد چهارم، باب ۱۰.
- ۷۲ - کتاب ایقان، ص ۱۸۲.
- ۷۳ - مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۵، چاپ مصر.
- ۷۴ - کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱.
- ۷۵ - کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱.
- ۷۶ - کتاب بیان فارسی، واحد هفتم، باب ۹.
- ۷۷ - قرآن مجید، سورة الحاقة (۶۹)، آیات ۴۴ - ۴۸. و لو تقول علينا بعض الاقاویل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين فما منكم من احد عنه حاجزين و انه لتذكرة للمتقين.

مکتوب ذیل از جناب آقاسید یحیی وحید اکبر است که در استدلال بر حقانیت ظهور حضرت نقطه اولی مرقوم داشته و اساس مطلب را بر ضرورت ابطال باطل و اظهار حق به دلیل عدم و لطف الهی بنیاد فرموده است. نظر به اهمیت و قاطعیت استدلال به آن استشهاد گردید. محتملاً مخاطب مکتوب یکی از خال های هیکل مبارک غیر از جناب خال اعظم بوده است.

### هو الاکبر الاعظم الابهی

حمداً لمن اذهب اللیل مظلماً و اضاء النهار مبصراً. بر ضمیر منیر مخفی نباشد که بعضی از مسطورات آن جناب را در محضر جناب مستطاب اخ امجد قبله معظم مطالعه نموده از بعض شبهاتی که بخاطر آمده مطلع گشته. هرچند در توقیع مورخ ۲۴ (؟) ذیحجه که از ساحت شامخ رفیع و محلّ قدوس منبع صادر گشته مطالب مشروح است ولی به نحو اختصار عرض به جهة رفع دو اشتباه می شود. اول آنکه هرگاه شخصی خود را از قبل خداوند ادعا کند و بیاورد به چیزی که کلّ خلق از آوردن بمثل آن عاجز شوند از دو حال بیرون نیست، یا صادق است تصدیق او لازم است، یا کاذب است. در صورت ثانیه بر خداوند به دلیل عدل و لطف لازم است یعنی خود بر خود لازم فرموده که نگذارد آن شخص بنده ای را اغوا کند. به یکی از دو طور یا آنکه در حین ادعا و آوردن چیزی که غیر او عاجز بمثل آن باشند بنده ای را خلق فرموده که اتیان بمثل کند تا کذب او معلوم خلق شود یا آنکه زائل فرماید آن چیزی را که می آورد چنانکه سحر سحره را به عصای موسی باطل فرمود یا آنکه آن شخص مدعی را در حین ادعا پیش از آنکه کسی گمراه شود هلاک فرماید و هرگاه هیچیک را نفرمود مدعی در ادعا صادق و برحق خواهد بود. تأمل فرمایند در این آیه و آیات سابقه و لاحق در سورة الحاقّة و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثمّ لقطعنا منه الوتین. و امر آن جناب در حقیقت مثل امر رسول الله است در نبوت، و حجة در هر دو مقام واحد است. تصدیق رسول الله ص بر نبوت لازم دارد تصدیق آن جناب را در حقیقت و در اینکه کلّ خلق در امر ایشان تمحیص می شوند لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة و تکذیب

این جناب دلیل است بر اینکه مکذّبین هرگز داخل در اسلام نبوده اند به جهت آنکه اسلام و نبوت خاصّه محقق می شود به همان حجّه که امر این جناب را محقق داشته و چون این جناب حجّه خود را قرار داده امری و خلق از اتیان بمثل عاجزند هرگاه بر حق نبود بر خداوند به دلیل عدل و لطف، یکی از آن سه مرحله فرض بوده و چون هیچیک را اظهار نفرمود پس این جناب در دعوی صادق و بر حق خواهد بود و راه حجّیت آیات و کلمات و صحف این جناب همان راه حجّیت قرآن است بی تفاوت و آن بیان شفاهی لازم دارد.

ثانیاً تأمل داشتند که در احکام بر خلاف گذشتگان حاکم است. بلی، چنین است به دو جهت. اول آنکه احکام به حجّه شناخته می شود نه حجّه به احکام. خوارج در صفین خواستند امیرالمؤمنین علیه السّلام را به احکام مستنبطه از قرآن که به علم و فهم خود می دانستند بشناسند مرتدّ گشتند. همین قسم است حال کسی که صاحب حجّه را به احکام می شناسد. بعد از آنکه حجّه تمام است، کسی را نمی رسد که بگوید بر خلاف علما حکم کرده است یا بر وفاق، لا یسئل عمّا یفعل او یحکم و هم یسئلون. ثانی اینکه دین اسلام را ظاهری است و باطنی و قرآن را تنزیلی است و تأویلی. حلال و حرام محمّد ص بظاهر و تنزیل قرآن است و باطن و تأویل را فی الجملة امیرالمؤمنین علیه السّلام ظاهر فرمود و کلیّه آن را قائم علیه السّلام ظاهر می فرماید و شکی نیست که باطن و تأویل در صورت، خلاف ظاهر و تنزیل است. در حکم نبوت و ظاهر و تنزیل، قتال و قتل در حق کسی که شهادتین را گوید و قرآن کتاب او باشد حرام است و جائز نیست و به حکم ولایه و باطن و تأویل، امیرالمؤمنین علیه السّلام با ناکثین و قاسطین و مارقین در بصره و صفین و نهروان قتال فرمود و آلف و الوف را از گویندگان لا اله الا الله محمّد رسول الله که قرآن کتاب ایشان بود بقتل رسانید، و آن حکم، موافق تأویل و مخالف تنزیل است. هرچه در اینجا می گوئید در امر این جناب می گوئیم بدون فرق. و تأویل باطن دین رسول الله است نه خلاف دین. بلی، در صورت، حکم باطن با تنزیل دو بنظر می آید و این است معنی فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله: انا اقاتل علی التّنزیل و علی یقاتل علی التّأویل. و همچنین به حکم تنزیل هرکس معبد و مسجدی بنا کند

بقدری که یک نفر در آن نماز کند خداوند خانه در بهشت به جهة او بنا فرماید و به حکم تأویل، قائم آل محمد علیه السلام معابد و مساجد را خراب می فرماید، چرا نمی گوید احدی که این خلاف دین پیغمبر است بلکه می گویند باطن دین است. همین قسم است امر صاحب حجّة. این جناب مجتهد و مفتی نبوده اند که به احکام شناخته شوند، صاحب حجّة می باشند و کلّ احکام به ایشان شناخته می شود و ایشان میزان الله می باشند. در حقیقت این شبهات بهانه جوئی است نه اشتباه. امر واضح است، چون با دنیا منافات دارد بهانه پیدا می شود و السلام علیکم و علی من تقرّب لدیکم. عبدکم یحیی.

۷۸ - مجموعه مناجاتهای حضرت نقطه اولی، ص ۱۸۱، طهران

۷۹ - کتاب بیان فارسی، واحد چهارم، باب ۱۰.

۸۰ - توقیع مصدّر به "الحمد لله الذی اظلم اللیل و انّ بنوره قد عسعس و انار الصّبح ثمّ باذنه تنفس."

۸۱ - مجموعه الواح مبارکه، ص ۷۳، چاپ مصر.

۸۲ - مجموعه الواح مبارکه، ص ۷۱، چاپ مصر.

۸۳ - مجموعه الواح مبارکه، ص ۷۸، چاپ مصر.

۸۴ - کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱.

۸۵ - لثالی الحکمة، جلد ۲، ص ۱۸۰، برزیل ۱۹۹۰

۸۶ - کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۳.

۸۷ - کتاب بیان فارسی، واحد هفتم، باب ۱۳.

۸۸ - کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱.

۸۹ - کتاب ایقان، ص ۱۷۱.

۹۰ - کتاب ایقان، ص ۱۷۱.

۹۱ - کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱۵.

۹۲ - کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱۵.

۹۳ - کتاب مبین، ص ۲۲۸، طهران.

## شان تفسیر در آثار حضرت نقطه اولی و تفاسیر نازله از قلم مبارک

### الف - کلیات

شان سوم از شون خمسسه شان و لحن تفسیر است. اصطلاح تفسیر بطور کلی به مفهوم توجیه و توضیح است تا هر مطلب مبهمی روشن شود و درک آن آسان گردد. دامنه کاربرد این لغت در فارسی و عربی وسیع است و در شعر و ادب و علوم نیز بکار می رود. اما در فرهنگ اسلامی به عنوان علم حقائق و دقائق آیات کتاب الهی یعنی قرآن متداول شده است. با آنکه این لغت در معارف اسلامی اهمیت و هویت مخصوص پیدا کرده معذک فقط یکبار در قرآن آمده (۱) و آن نیز به مفهومی نیست که از آن اشاره به علم و روشی را بتوان استنباط کرد. اگرچه کلمات و لغات دیگر چون شرح، تبیین، توجیه، تفهیم، توضیح، تصریح و شاید اصطلاحات نادری نیز بتوان سراغ کرد که همه متضمن همین مفهوم تواند بود ولی در اسلام کلمه تفسیر جای همه را گرفته و به عنوان اصطلاح فنی معمول گردیده و علمی به نام علم تفسیر قرآن از آن آغاز شده است. اصطلاح دیگری نیز وجود دارد که اگرچه از جهت معنی مستقل است ولی از جهت کاربرد قرابت و نزدیکی با کلمه تفسیر دارد و آن اصطلاح تأویل است. (۲) اهل فن در باره تفاوت این دو لغت معتقدند که تفسیر، بیان ظاهر قرآن و شرح کلمات کتاب و تحقیق حقیقت آن و متفق علیه اهل دانش است، در حالی که از تأویل، کشف باطن کتاب و بیان مقصود آیات و توضیح متشابهات قرآن و هرآنچه از آیات که ادراک بشر به حقیقت آن بدون هدایت الهی نتواند رسید مقصود است و لذا علمای دین در مفهوم آیات تأویلی همواره متحد القول نیستند. تفسیر را مربوط به تفهیم الفاظ و مفردات دانسته اند و تأویل را در باره آیات و معانی و مفاهیم ذکر کرده اند و تفسیر را اعم از تأویل شمرده اند. (۳) جرجانی تفسیر را حاکی از دلالت ظاهره دانسته و برای تمایز تفسیر و تأویل به این آیه مبارکه قرآنی "یخرج الحی من المیت" (الروم ۱۹ و اشباه آن) اشاره کرده است. بطور تمثیل ایجاد پرنده از تخم را به مفهوم تفسیر دانسته و

پیدایش مؤمن از خاندان کافریا پیدا شدن عالم از جاهل را معادل تأویل شمرده است. (۴)

تفسیر در اسلام بخش مهمی از معارف دینی را تشکیل می دهد و به اعتباری می توان گفت که پایه و مایه تمام شعب علوم اسلامی است. اساس تفسیر بر روایات وارده از پیغمبر اکرم و خاندان جلیل و اصحاب حضرتش بنا شده و بعداً به کوشش تابعان اصحاب و علمای اسلام شکل گرفته و در طول تاریخ اسلام توسط فرق مختلف اسلامی بنا بر تأکید یا تضعیف روایات و نظرات سابقه به صور مختلف عرضه شده و حتی در عصر حاضر به مذاق و مشرب فرهنگ جدید بر مبنای تنوع استنباط از احادیث و تقریرات پیغمبر و اصحاب آن حضرت، مفاهیم نو و ابتکاری از آن عرضه شده و می شود.

برخلاف کلمه تفسیر و مشتقات آن که فقط یکبار در کتاب مجید آمده لفظ تأویل لا اقل در ۱۷ مورد در قرآن کریم مذکور است که عموماً مفهومی مناسب دریافت حقیقت به مدد تعلیم و هدایت الهامی دارد. در یک مورد از آیات مزبور مخصوصاً مصرح است که تأویل آیات را جز خدای متعال و آنان که در علم راسخند کسی نمی داند (۵) و در دو مورد نیز تأویل را موقوف به آیه و یوم و زمانی مخصوص فرموده که با توجه به مدلول آیات می توان دریافت که مقصود روز قیامت و حساب است. (۶)

حضرت نقطه در اولین اثر مبارک خود یعنی قیوم الاسماء وعده نزول تأویل آیات، مصرح در قرآن را انجام و محقق فرمودند. در سورة الایمان (سورة سوم) ضمن تصریح عنوان اثر مبارک به نام فرقان می فرماید: "هو الذی انزل الفرقان عربیاً غیر ذی عوج علی عبده علی الحق الخالص تنزیلاً لیریکم من آیاته و من تأویل الاحادیث علی الصراط القیم بالحق المستقیم بدیعاً. انّ هذا صراط علی فی السموات و الارض علی الحق البدیع من الله العلی سویاً ... انا نحن قد نزلنا علی عبدنا هذا الكتاب من عند الله بالحق... فاسئلوا الذکر تأویله فانه قد کان بفضل الله علی آیاته بحکم الكتاب علیماً." (۷)

و در سورة العلم (سورة ۹۵) کیفیت تفسیر و تأویل را چنین بیان فرموده اند:

"انّ لهذا الكتاب تفسير على التأويل من عند الله الحكيم و هو الله قد كان عزيزاً قديماً لا يعلم تأويله الا الله و من شئنا على الحق فاسئلوا الذكر بالحق تأويله فان الله قد علمه في كفت من التراب علم الكتاب على الحق بالحق جميعاً." (۸)

و در سورة المؤمنين (۱۱۱) مى فرمايد:

"يا اهل الارض انّ هذا الكتاب تفسير لكلّ شىء هدى و رحمة للذين يريدون الله من قبل الباب سجداً على الحق بالحق محموداً." (۹)

بغير از تأويلات متعدده از آيات قرآنى در تفسير احسن القصص، كتاب مستطاب بيان را بايد مرجع و مأخذ تأويل بسيارى از اصطلاحات قرآنى از قبيل قيامت، بعث و حشر، ميزان و حساب و بهشت و جهنّم و غيرها دانست. در نفس كتاب بيان اصطلاح تأويل عيناً ذكر نشده و اشاره به تفسير نيز معدود است ولى از همين اشارات انگشت شمار دو نکته مهمّ دريافته مى شود.

۱ - "جائز نيست تفسير بيان الاّ به آنچه تفسير شده از نزد شجره او." (شجره بيان = حضرت نقطه) (واحد دوم / ۲)

۲ - "از حين غروب (غروب شمس ظهور حضرت نقطه) الى طلوع من يظهره الله آثار فرضيه مرتفع (مستقرّ و واجب الاطاعة) و حروف حى و كلّ من آمن بالله و بالبيان در ظلّ آنها مستظّل." (واحد سوم / ۱۶)

ولذا تفسير و تأويل و اشباه آن كلاً متروك و ممنوع است. با اينهمه در همان باب شانزدهم واحد سوم توضيح و تفهيم حقائق كتاب الله را جائز فرموده است: "الاّ اينكه كسى طيران نمايد در عرفان حكيمى از احكام الله چه اصولاً و چه فروعاً و اثرى از خود ظاهر نمايد اگر از حدود بيان تجاوز نمايد در ظلّ او محشور و الاّ لايق ذكر نمى گردد عند الله و عند اولى العلم." (واحد سوم / ۱۶)

بنا بر صريح بيان "كسى احاطه به آنچه خداوند نازل فرموده در بيان نمى نمايد الاّ من يظهره الله او من علمه علمه و مثل ذلك شجره اى كه بيان از او طالع شده..." (واحد دوم / ۲)



قسمت مهمی از آثار حضرت ربّ اعلیٰ به لسان تفسیر است زیرا این نوع معارف در اذهان مخاطبان که پروردهٔ مکتب اسلام و آشنا به تفسیر بودند بهتر تأثیر می‌کرد و آنها را برای درک حقائق و تعالیم آماده می‌ساخت. بسیاری از اصول و حقائق امر بدیع به این وسیله اظهار و ابلاغ شده است. تفاسیر صادره از قلم مبارک روش‌های مستقل دارد. مقایسه‌ای از تفسیر سورهٔ بقره، تفسیر سورهٔ یوسف و تفاسیر کوثر و العصر این تمایز را روشن می‌سازد. اولی به روش مرسوم، ثانی به سیاق اندراج و امتزاج و انطواء کلمات و مفاهیم و سومین و چهارمی به صورت تفصیل اشارات است. اما همه بر اساس تأویل نازل گشته است.

### ب - تفاسیر نازله

همچنان که در شواهد آیات از قیوم الاسماء زیارت شد مفهوم تفسیر و تأویل در آثار حضرت نقطه یکی است و اساساً تفاسیر صادره عموماً تأویلی است و اگر در بعضی موارد اشاراتی به روایات منقول و یا توجّهی به روش تفسیر معمول شده صرفاً برای رعایت حال مخاطب است و گرنه اصولاً مقصد حضرت نقطه از صدور تفاسیر، بیان مفاهیم و مطالب و حقائق آیات قبل بر اساس وحی و تنزیل است و مقید به ظواهر و مآخذ معمولهٔ شرع و نقل نمی‌باشد.

یکی از نمونه‌های بارز تأویل در تفاسیر حضرت نقطه شرح و بیان معانی حروف بجای تفسیر کلمات و آیات است. اگرچه در تفسیر حروف مقطعهٔ قرآنی که در صدر بعضی از سوره‌های قرآن وارد شده این مطلب سابقه دارد ولی باید توجّه داشت که در قرآن تعداد حروف مزبور، معدود و معین است ولی در تفاسیر صادره از قلم حضرت ربّ اعلیٰ در بعضی موارد همهٔ حروف سوره مکرراً مستقلاً به کیفیت‌ها و مفاهیم متعدّده تفسیر شده‌اند. لازم به گفتن نیست که تفسیر حروف اصولاً تفسیر تأویلی است. شاید در این مورد سؤالی پیش آید که چرا حضرت نقطه به تفسیر حروف توجّه خاصّ مبذول فرموده‌اند. شاید یکی از احتمالات این باشد که چون علمای اسلام حتّی دانشمندان علم اللّغه حروف را به انواع مختلفه از حروف نورانی و ظلمانی و غیر آن طبقه‌بندی نموده و برای هر یک خصوصیات و صفات غریبه

معتقد بودند و این دقائق و مطالب تصویری را علم سیمیا می نامیدند و اهمیت و رواجی تام در عصر ظهور داشت، حضرت نقطه برای تعدیل و تصحیح این عقائد و افکار به تفسیر و تأویل حروف توجه فرموده اند به این مفهوم که حروف را نشان و علامت مفاهیم و مبنای اصطلاحات مختلفه روحانی و عرفانی و نمودار نکات و ظرائف فکری گرفته، در ظل آن به توجیه و تعریف مبانی نظری و فلسفی توجه فرموده اند. اما با وسعت و شمول مطالب مختلفه مطلقاً از علوم غریبه در ضمن آنها ذکر و بحثی بمیان نیامده است. از این رو محتملاً بحث حروف و اعداد و ارتباط آنها نیز که در آثار حضرت نقطه بوفور آمده، یکی از اهداف و مقاصدش آن است که افکار عمومی از خواص تخیلی و جادویی حروف و اعداد به واقعیات معطوف گردد زیرا ذکر و اشاره ای از این قبیل خواص و تأثیرات فرموده اند و اگر در مواردی حرز و دعائی و یا ذکر و حجابی تعیین فرموده اند صرفاً آیات و ادعیه ای است که حاکی از تأثیرات اسماء الهی نازل در کتب آسمانی است ولی نه اسماء مخصوصه ارباب انواع و نه رموز عددی مبهم و نامعلوم که عموماً جنبه تسخیرات ذهنی دارد در آثار مبارک مذکور نیست. اگرچه این موضوع خارج از بحث است اما برای تکمیل مطلب باید اشاره کرد که معادله اعداد و حروف در معارف دور بیان مطلقاً جنبه علوم خفیه ندارد و فقط به دو منظور معمول شده است. یکی ابداع روش رمزی برای استتار اطلاعات از دیگران که بدین وسیله اسامی افراد و شهرها را به کمک محاسبات عددی با اسم دیگری تطبیق می فرمودند. منظور دیگر اشارات ضمنی به عظمت ظهور مبارک و بشارت به ظهور من یظهره الله به کمک تحقیق روابط اسماء الهی با یکدیگر از طریق معادلات اعداد می باشد.

چنانکه قبلاً ذکر شد محتملاً علت توجه حضرت ربّ اعلی به تفسیر سور و آیات قرآنی و احادیث اسلامی، تصحیح افکار و آراء فلسفی و کلامی متداول بوده تا بدین وسیله مقدمه ای بر تعالیم بنیادی و جهان بینی روحانی امر بدیع بیان فرموده باشد. از آنجا که بهترین پایگاه برای هدایت اهل اطلاع، نقد و تعدیل عقائد و افکار موجوده است، حضرت نقطه اهم و اقدم مطالب و تعالیم اعتقادی ظهور جدید در باره عالم وجود و هدف خلقت و ظهور ادیان و تحوّل و تکامل عالم انسان

را در ضمن این تفاسیر منعکس فرموده اند. شاید این بیان مبارک در قیوم الاسماء مؤید این نظر باشد: "قل یا اهل الارض اتجادلوننی فی الله علی اسماء سمیتموها انتم و آبائکم بالقاء الشیطان و ان الله قد انزل علی الکتاب بالحق لنعرفکم اسماء الله الحق عما کنتم عنه عن غیر الحق بعیداً." (سوره الاعد - سوره ۶۸)

از حضرت نقطه تفاسیر مختلفه بر قرآن بطور کامل، بر بعضی سور قرآنی، بر عده ای از آیات قرآن و بالاخره بر پاره ای از احادیث صادر شده، بعضاً بطور مستقل و بعضی ضمن توقیعی و یا اثری در جواب یکی از طالبان است. اگرچه عموماً به لسان عربی است ولی به فارسی نیز متونی زیارت شده است. در آثار دیگر نیز که رأساً به تفسیر تخصیص داده نشده مثل کتاب مستطاب بیان فارسی و دلائل سبعة نیز بعضی از آیات و اخبار و احادیث شرح و توجیه شده است.

اینک فهرستی از تفاسیر و شروح نازله از قلم حضرت نقطه عرضه می شود. در این فهرست صرفاً آثاری که بالتمام به تفسیر سوره، آیه و یا حدیثی تخصیص یافته ذکر شده ولی از توقیعات جوابیه ای که متضمن تفاسیر است ذکری نشده است.

#### ۱ - تفسیر سوره بقره

این اثر در خصوص تفسیر سوره دوم قرآن یعنی بزرگترین بخش آن کتاب مجید است. حضرت نقطه آن را در دو قسمت مرقوم فرموده اند. قسمت اول همراه با تفسیر سوره فاتحه آغاز می شود و تا آیه ۱۴۱ از سوره بقره را شامل است. تاریخ صدور آن به قلم مبارک در خاتمه تصریح شده و حکایت از آن دارد که در شروع سنه ۱۲۶۰ به پایان رسیده است و مصدّر به مقدمه ای در خصوص شأن صدور است.

در این متن اگرچه آیات سوره بقره هریک مستقلاً تفسیر شده و در بسیاری موارد به احادیث نیز استشهد شده و لکن اساساً تفسیر بر سیاق تأویل است و اساس مطلب اثبات تفرّد و تمایز و تفاوت آل الله یعنی پیغمبر اکرم و خاندان مبارک او بطور اخصّ (و مظاهر ظهور بطور کلی) از سایر خلایق است و بیان اینکه وصول به آن رتبه و مقام برای احدی میسر نیست.

حجم تقریبی این اثر مبارک ۲۹۶ صفحه ۱۷ سطر و هر سطر تقریباً ۸ کلمه در نسخه شماره ۶۰۱۴ می باشد.

تفسیر بقره با این آیات آغاز می شود: "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي تجلّى للممکنات بطراز النقطة المنفصلة عن لجة الابداع لها بها اليها" و به این آیه "ولقد فرغت من ابداعها في تفسير جزء تام من اول الكتاب في شهر ذي حجة الحرام متوالياً في سنة ۱۲۶۰ و صلى الله على محمد و آله و الحمد لله رب العالمين" خاتمه می یابد. (۱۰) نام دیگر این اثر کتاب الاحمدیه است.

قسمت دوم تفسیر با آیات زیر آغاز می شود: "قال الله تعالى سيقول السفهاء من الناس... و لقد اراد الله في عالم لاهوت الفعل من الناس نفس الاذن و الاجل و الكتاب اذ انهم قالوا الارادة و القدر و القضاء ما وليهم عن قبلتهم التي هي المشية... و خاتمه آن: "سبحانك و نحمدك لا اله الا انت يا رب الارباب و سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين". تاریخ صدور آن معلوم نیست و نسخ آن نیز فراوان نمی باشد. نگارنده سالها پیش نسخه ای از آن را در موزه بریتانیا زیارت نمود اما متأسفانه مشخصات آن را در اختیار ندارد ولی تفسیر تا آخر سوره بقره را شامل است.

## ۲ - تفسیر سوره یوسف

این اثر به احسن القصص نیز شناخته می شود ولی نام برگزیده آن که مخصوصاً منظور نظر منزل جلیل القدر بوده قیوم الاسماء است و در تفسیر سوره دوازدهم قرآن مجید می باشد (۱۱) تاریخ نزول آن از لیلۀ پنجم جمادی الاول ۱۲۶۰ آغاز شده و بنا بر بیان حضرت نقطه در مدّت چهل شبانه روز به پایان رسیده است. (۱۲) قیوم الاسماء دارای ۱۱۱ سوره است که هر سوره در قبال یک آیه (بجز در چند مورد معدود) از سوره یوسف نازل شده است. هر سوره اگرچه اشاراتی متناسب با آیه مربوطه دارد اساساً تفسیری تأویلی از موارد مختلفه متعدده عموم آیات قرآنی است. سوره ها به سیاق بعضی از سور قرآنی عموماً با حروف مقطعه آغاز می شود و در بعضی نسخ در صدر هر سوره تعداد آیات آن که همواره ثابت و به عدد ۴۲ آیه

ذکر شده با تصریح به اینکه "آیات شیرازیّه" است مشخص گردیده است و هر یک نامی مخصوص دارد.

مطالب مندرج در این اثر جلیل که بنا به تأیید جمال اقدس ابهی در کتاب ایقان "اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است" و بنا بر تصریح خود کتاب قیوم الاسماء قرآن و فرقان است، حاکی از ظهور جدید و امر و شرع جدید می باشد و اگرچه با رمز و استعاره مطلب بیان شده، دعوت به دوره ای جدید در عالم انسانی و معارف دینی است که با ظهور حضرتش آغاز شده و انتظار ظهوری عظیم و جلیل را تعلیم می دهد.

حجم آن تقریباً ۹۳۰۰ بیت در ۲۴۰ صفحه ۲۵ سطری و هر سطر شامل ۱۶ - ۱۸ کلمه می باشد و به نام کتاب الحسینیه نیز نامیده شده است. شروع آن با آیات زیر است: "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي نزل الكتاب على عبده بالحق ليكون للعالمين سراجاً وهاجاً وان هذا صراط علي عند ربك بالحق قد كان في ام الكتاب على الحق القيم مستقيماً" و با این آیه خاتمه می یابد: "وان الله وملائكته يصلون على النبي وآله يا ايها الذين آمنوا صلوا عليهم كما صلى الله عليهم وعلى شيعتهم و هو الله كان بالحق على كل شيء شهيداً و هو الله كان بكل شيء محيطاً والسلام" (۱۳).

اگرچه نزول سوره اول این کتاب مستطاب در حضور جناب ملاحسین و ظاهراً در انجام وعده جناب سيدكاظم راجع به تفسير سوره يوسف توسط موعود منتظر بوده ولی در حقیقت اولین کتاب آسمانی دور بیان است که بوسیله آن، حضرت نقطه اولی دعوت خود را تأسیس و اصول و مبانی تعالیم خویش را اظهار فرموده اند.

### ۳ - تفسیر سوره کوثر

سوره کوثر یکصد و هشتمین سوره قرآنی و فقط سه آیه است. (۱۴) تفسیر مبارک مزبور به تقاضای جناب سید یحیی وحید و در شیراز نازل شده است و متضمن تفسیر حروف سوره مزبور می باشد. در ابتدای اثر نامبرده، هیکل اطهر ضمن ذکر و بیان موازین تحقیق و مبانی اصولی در مورد ضرورت ظهور موعود منتظر

رسماً اظهار امر و دعوت می فرمایند و در ضمن تفسیر حروف سوره، معارف بدیعه اساسیه را توضیح می فرمایند و در خاتمه اثر به استشهاد از احادیث متعدده اسلامی همراه با سلسله روات، در ضمن فصول و مطالع متعدده اخبار اجمع به قائم را نقل می فرمایند. تفسیر کوثر بغیر از بیان مطالبی روحانی، در حقیقت اظهار امر و ابلاغ دلائل و حجج بر حقیقت ظهور جدید است.

ابتدای آن آیه زیر است "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل طراز الواح كتاب الفلق في كل ما فتق واستفرق واستنطق طراز اول الذي لاحت واضائت..." و با آیه "صدق والله ابو عبدالله عليه السلام حتى صدقوه كلهم جميعاً سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين" خاتمه می یابد.

حجم آن متجاوز از دویست صفحه ۲۲ سطری و هر سطر ۸ - ۱۰ کلمه می باشد.  
(۱۵)

#### ۴ - تفسیر سوره العصر

یکصد و سومین سوره قرآن و تنها سه آیه است. (۱۶)

تفسیر العصر به خواهش میرسید محمد سلطان العلماء امام جمعه اصفهان نازل شده است و مانند بسیاری دیگر از تفاسیر صادره از قلم مبارک، تفسیر حروف سوره می باشد و اصولاً بر اساس تأویل و متضمن بیان مسائل اصولی و توضیح مفاهیم اعتقادی ظهور جدید در زمینه مسائل فلسفی و کلامی است و در آخر آن تفسیری بر سیاق تفاسیر متداوله نیز بیان فرموده اند. اگرچه این اثر مبارک نیز متضمن استشهاد از احادیث و آیات است ولی معمولاً در آثار حضرت نقطه اولی به نقل متن حدیث اکتفا فرموده، به سلسله روایت کمتر توجه شده است.

شروع تفسیر با "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي تجلی للممکنات بظهور آثار بداعه فی ملکوت الامر و الخلق لیتالئن جوهریات حقائق الموجودات بتألؤ آیات اللاهوت..." می باشد و ختم آن "عن الصادق علیه السلام من قرء و العصر فی نوافله بعثه الله يوم القيمة مشرقاً وجهه ضاحكاً سنه قریراً عینیه حتی یدخل الجنة

انتهی و اناذا اختتم ذلك الكتاب بقول الرَّحْمَن سبْحان الله رَبِّ العَرْض عَمَّا  
يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رَبِّ العالمين."

تعداد صفحات این اثر نزدیک به یکصد صفحه ۱۶ سطر و هر سطر در حدود  
۱۲ کلمه می باشد. (۱۷)

#### ۵ - تفسیر سوره توحید

سوره توحید یا اخلاص یکصد و دوازدهمین سوره قرآن و مشتمل بر چهار آیه است.  
(۱۸) شروع آن با "بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم الحمد لله الَّذی ينزل الامر فی الكتاب  
على قدر غير معدود فاشهد ان لا اله الا الله كما هو اهله و مستحقه من دون ان يقدر  
احد ان يعرف كيف هو الا هو سبحانه و تعالی عَمَّا يصفون" و خاتمه آن با آیه  
"واستغفر الله ربك و ان بمثل هذا فليعمل العاملون و سبحان الله ربك و رب العزة  
عَمَّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رَبِّ العالمين" می باشد. مضامین  
مطلب این تفسیر درباره توحید ذات الهی و بعضی تطبیقات عددی است.

حجم آن ۱۲ صفحه ۱۶ سطر، هر سطر در حدود ۱۲ کلمه می باشد. (۱۹)

مخاطب و تاریخ نزول محتاج تحقیق است. ولی از متن معلوم است که به تقاضای  
کسی آن را مرقوم فرموده اند.

#### ۶ - تفسیر لیلۃ القدر (سوره القدر - انا انزلنا)

سوره القدر سوره ۹۷ از سور قرآنی و مشتمل بر ۵ آیه است: (۲۰)

این تفسیر نازل در جبال آذربایجان و در جواب تقاضای یکی از اهل ایمان است و  
چنین آغاز می شود: "بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم الحمد لله الَّذی ابدع ما فی السموات  
و الارض بامرہ ثم الَّذین آمنوا بالله و آیاته فاولئك هم الی الله يحشرون" و با این آیه  
به پایان می رسد: "و كفى بفضله علمه بذنبی و اعترافی بعصیانی و انه لهو الحی  
الغنی القدیم و سبحان الله ربی عَمَّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رَبِّ  
العالمين."

حجم آن در حدود ۸ صفحه ۱۶ سطر، هر سطر ۱۲ کلمه می باشد. (۲۱)

مطالب آن در باره خاندان پیغمبر مخصوصاً قائم موعود و حضرت صدیقه فاطمه می باشد، چه که طبق روایات، این سوره در باره رؤیای رسول اکرم و "الف شهر" مذکور در آن مقصود دوره خلافت غاصبانه بنی امیه است. ليله القدر شب ۲۳ رمضان است و بنا بر بیان مبارک "الروح" اشاره به قائم موعود و "الملائكة" ائمه معصومین و "سلام هی حتی مطلع الفجر" ناظر به حضرت فاطمه زهرا می باشد.

#### ۷- تفسیر سوره حمد

سورة الحمد که به نامهای فاتحة الكتاب و سبع المثانی نیز معروف است اولین سوره از سور قرآنی است (۲۲) که در این اثر مستقلاً تفسیر فرموده اند و شرح مختصر دیگری نیز در باره آن در ابتدای تفسیر بقره از قلم مبارک صادر شده است. این اثر مبارک چنین آغاز می شود: "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المتقدس عن جوهر نعت الموجودات و المتعالی عن مجرد وصف الممكنات و المتكبر عن ذکر کافور الکیونیات..." و با این آیه خاتمه می یابد: " و الی ذلك المقام قد اختتم البیان لانّ له یوم یظهره الله بالعیان و انّ علی الله التکلیل فی ما هو کائن فیکون و قال کن فیکون و سبحان ربک العزّة عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین."

مجموع این اثر ۳۵ صفحه ۱۹ سطری و هر سطر در حدود ۱۲ - ۱۴ کلمه می باشد. (۲۳)

در بعضی نسخ، تفسیر بسم الله نیز جزئی از این اثر محسوب شده و اگر چنین باشد باید تعداد صفحات تفسیر مزبور را نیز بر رقم بالا افزود. اما در بسیاری از متون، "تفسیر بسم الله" بطور مستقل نقل شده است. این اثر مبارک حاوی مطالب دقیقه تأویلی و تطبیقات و توجیهاات عددی حرفی در باره رسول اکرم و خاندان مکرم و ضمناً اشارات تفسیری به متن آیات سوره و بعضی آیات دیگر قرآن است. دعای سبع دوائر ضمن این تفسیر درج شده است.

#### ۸- تفسیر بسم الله



با این آیات شروع می شود: "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل طراز مشيئه جلال ازليته التي علت و رفعت بعد ما اخترعت قبل ما بدعت... بسم الله البديع الذي لا اله الا هو ان الله سبحانه قد جعل لظهوره لخلقه بخلقه اربع مقامات المشار اليها و المرموز عنها في كلمات آل الله عليهم السلام بالاسرار" و خاتمه آن "التي نطقت في حق منشئها بطراز الابداع كلها لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين و الحمد لله رب العالمين" است.

این اثر مشتمل بر ۴۸ صفحه ۱۷ سطر و هر سطر در حدود ۱۴ کلمه است و نام دیگر آن صحیفه باقریه می باشد. (۲۴)

روش تفسیر، تفسیر حروف مخصوصاً در چهار رتبه بیان، معانی، ابواب و امامت است که شرح تفصیلی آن در بعضی از آثار حضرت نقطه مخصوصاً صحیفه عدلیه آمده است. از این توضیح می توان دریافت که این اثر نیز در باره مظاهر فعل الهی یعنی مظاهر ظهور می باشد.

#### ۹ - تفسیر آیه نور

آیه نور سی و پنجمین آیه سوره نور در قرآن می باشد (۲۵) و تفسیر مبارک مزبور با آیه زیر آغاز می شود:

"بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله المتعالی المنيع الحمد لله الذي خلق كل شيء بامر و قدر مقادير كل شيء بقوله اذ انه هو الحق به يخلق ما خلق و يبدع ما بدع..."

و با این آیه به پایان می رسد:

"و قل سبحان الله رب العالمين و اتما السلام من عنده على عباده المؤمنين و الحمد لله رب العالمين."

اساس مطالب در باره معنی و منطوق کلمه نور و متضمن اظهار امر صریح و ابلاغ و اثبات امر الله بر مبنای اشارات و احادیث می باشد. و تفاوت کلمه نور و نار را که مساوی عدد ۵ است با کلمه مبارکه باب تطبیق و به وجود مبارک تفسیر می فرمایند. حجم این اثر مبارک در حدود ۳۰۰ سطر و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه است. (۲۶)

## ۱۰ - سؤال از لوح محفوظ و بداء

لوح محفوظ اصطلاح قرآنی است که در سورة البروج (سورة ۸۵) آیه اخیر آن آمده و در شأن کتاب مجید است. (۲۷)

در این اثر حضرت باب اعظم توضیحی روحانی به زبان فلسفی بیان فرموده و ضمن تفصیل مراتب سبعة خلقت، ترتیب ثواب و عقاب را که در لوح حفیظ الهی مکتوب است بیان فرموده اند. این اثر متجاوز از ۳/۵ صفحه و هر صفحه ۱۶ سطر و هر سطر در حدود ۱۰ - ۱۲ کلمه است. (۲۸)

ابتدای آن که در باره بداء است "بسم الله المنشأ العليم الذى لا اله الا هو العزيز الحكيم قد ابتداء باختراع الكلمات فى ثبات اهل السبحات" و سپس در خصوص لوح محفوظ با "قد سئل السائل عن لوح الحفیظ اعلمه بما قد علمك الله المحيط" آغاز و با "جعل الله فى باطن تلك اللوح رحمة و راحة و فى ظاهرها من قبل الله العذاب و سبحانه الله موجدها عمّا یصفون" خاتمه می یابد.

بنا بر "فهرست آثار مبارکه حضرت نقطه اولی" تدوین لجنة ملی محفوظه آثار (۱۳۵ بدیع) این اثر خطاب به آقامحمد ابراهیم می باشد که هویت او محتاج تحقیق است.

## ۱۱ - تفسیر "قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فى القربى" (۲۹)

این تفسیر به خواهش ملاً احمد ابدال در ماکو نازل شده است. اساس مطلب در بیان معنی قرابت است که جنبه روحانی و حقیقی آن منظور است و مقصود قرب و نزدیکی به رسول الله می باشد. شروع آن: "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى افرغنى لمشاهدة قمص طلعة حضرة ظهوره فى وسط الجبال و الهمنى آيات وحدانيته فى بحبوحة لجة الجلال" و در پایان "الذى لا يتعاضمه شىء فى السموات ولا فى الارض و هو على كل شىء قدير" است.

در حدود ۶۰ سطر و هر سطر ۱۲ کلمه می باشد. (۳۰)

## ۱۲ - تفسیر حرف هاء

مطالب این تفسیر عموماً در باره مسائل فلسفی و کلامی و مراتب توحید و ظهور مظاهر الهی است و از آثار مهمه محسوب و در بسیاری از سایر آثار حضرت نقطه به آن اشاره و استشهاد شده است.

شروع آن "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل طراز الواح الابداع طراز الالف القائم بين الحرفين الذي لاح واشرق بما استشقق واستنطق ثم جعله الله آية لنفسه بنفسه" و خاتمه با "هو انه فوق ما يعرف العارفون و غنى عما كان الناس يعملون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين" است.

حجم آن متجاوز از ۴۵ صفحه ۱۶ سطری و هر سطر در حدود ۱۲ - ۱۴ کلمه است. (۳۱)

حرف هاء در آثار حضرت نقطه حائز اهمیت مخصوص است زیرا از جهتی اشاره به هاء هوئیة الهی دارد و از جهتی معادل عدد ۵ است که نمودار عددی اسم باب می باشد و در بسیاری از آثار مبارکه به آن اشاره شده است.

### ۱۳ - تفسیر سرّ هاء

مطالب این اثر نیز ادامه اشارات نازله در تفسیر هاء است. اولی را حضرت نقطه تفسیر علانیه و این تفسیر را تفسیر سرّ هاء نامیده اند و اینچنین آغاز می شود: "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي تقدس بقدس كينونيته عن عرفان اعلى مجردات اللاهوت و من يشابهها" و با این آیه به پایان می رسد: "فاستل الله لجنابك بما هو يحب و يرضى انه هو العزيز الحكيم."

حجم این تفسیر مبارک در حدود ۳۵ صفحه ۱۶ سطری است و هر سطر ۱۲ کلمه بطور تقریب می باشد. (۳۲)

### ۱۴ - شرح دعای غیبت

شرح دعای غیبت که به نام صحیفه جعفریه و تفسیر هاء نیز نامیده شده در چهارده باب در شرح دعای غیبت می باشد. دعای غیبت منقول از امام صادق است. (۳۳) این اثر که حاوی نزدیک یکصد صفحه و هر صفحه ۱۸ سطر، هر سطر در

حدود ۱۰ کلمه (۳۴) می باشد متضمن مباحث مختلف روحانی و اشاراتی راجع به اصول عقائد و آراء فلسفی امر جدید و بحث و استدلال بر حقیقت ظهور می باشد و در آخر آن مخصوصاً حضرت نقطه شهادتنامه ایمانی ملا عبدالخالق یزدی و ملاعلی برغانی را نقل فرموده اند. در متن این اثر، بیان مبارک مورد استشهاد در کتاب مستطاب ایقان (۳۵) آمده و ضمناً اشعاری بر سیاق اشعار منقول از سید الشهداء حضرت حسین از قلم مبارک جاری شده است.

آغاز آن چنین است: "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي شهد بذاته لذاته ان لا اله الا هو الذي قد علا بعلو نفسه على كل شيء واستتر عن علو ظهوره عن كل شيء..." و در آخر: "اللهم صل على محمد و آل محمد و صلى الله عليه و آله و عجل فرجهم يا كريم." عنوان باب اول خطبة الانوار و هریک از ابواب دیگر در بیان یکی از مباحث مربوط به تفسیر دعا و مراتب اسماء و صفات الهی است.

#### ۱۵ - تفسیر "اینما تولوا فثم وجه الله"

این آیه از سوره بقره (سوره ۲) آیه ۱۱۵ می باشد. (۳۶)  
آغاز و اختتام آن "بسم الله الرحمن الرحيم اعلم ان عرباً من العرباء من اهل البادية سئل عن علي عليه السلام عن وجه الله في قوله تعالى... هو في مقعد صدق عند مليك مقتدر صلى الله عليه و على مولده و الحمد لله رب العالمين."  
مجموعاً در حدود چهل سطر و هر سطر در حدود ۱۴ کلمه است. (۳۷)

مفهوم بیان مبارک در باره وحدت حقیقت رسول الله و امیرالمؤمنین و بابت حضرت علی است و بیان مفهوم آیه در این نکته که "نحن وجه الله" در حق مظاهر توحید صادق است چه که کلمه توحید (لا اله الا الله) لفظاً نیز حکایت از وحدت دارد.

#### ۱۶ - تفسیر "واو" و الصافات (۳۸)

این اثر مبارک نازل در چهریق و خطاب به جناب عظیم است. مطالب آن محتوی اشارات وسیع و دقیق در باره حروف بیست هشت گانه عربی است که به اعتبار اولین حرف واقع در چهار ردیف عددی از آحاد تا الوف به نام "ایقغ" نامیده می

شود و به نام "ابجد" نیز معروف است. معادلات و تبدیلات حروف و اعداد کلاً حاکی از مقام ظهور و عظمت آن است. مطالعه این اثر مبارک مؤید این حقیقت است که محاسبات حروف و اعداد در آثار حضرت نقطه بالکل مستقل و مخالف توضیحات و تفسیرهای وهمی گذشتگان در باره تأثیر اعداد و حروف و مناسبات آنها است.

ابتدای این توفیق چنین است: "بسم الله العلی الاعلی الاعظم سبحان الذی بیده ملکوت کلّ شیء لا اله الا هو الواحد الاحد المتکبر القائم القدوس الرفیع العزیز المنیع" و با این آیه خاتمه می یابد "لا اله الا هو العلی العظیم و سبحان الله ربّ السموات و ربّ الارض ربّ العالمین".

مجموعاً متجاوز از ۳۰۰ سطر و هر سطر در حدود ۱۴ کلمه است. (۳۹)

۱۷ - تفسیر "فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو و الاصال" (۴۰)

حضرت نقطه این آیه را به مراتب و مقامات باطنی تأویل فرموده "بیوت" را به مشعر افئده تفسیر فرموده اند که مقام تجلی مظهر ظهور است و کلاً این آیه مبارکه و دو آیه بعدی را که در ادامه مطلب است به مقامات و مراتب روحانی منسوب داشته اند. اگرچه این آیه در اصطلاح مفسران نیز به بیوت و منازل انبیاء و ائمه تفسیر شده ولی در نظر آنان مقصود بیوت مسکونه و خاندان است و در تفسیر مبارک ناظر به مراتب غیر مادی و مدارج روحانی است. در ضمن کتاب حدیث از امام صادق در بیان این حدیث نقل شده که "هی بیوت النبی". (۴۱)

آغاز آن "بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله البدیع الذی لا اله الا هو افتتح بسرّ البیان لایظهر ما جعله الله فی الکیان بالوجود الی البیان حتی قد شهد اهل العیان بما قد شاء الله فی حق الانسان" و خاتمه "ولمثل هذا فلیعمل العاملون ولا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم والحمد لله رب العالمین".

مجموعاً در حدود چهل سطر و هر سطر در حدود ۱۲ - ۱۴ کلمه است. (۴۲)  
تحقیق راجع به کسی که از تفسیر آیه سؤال کرده موکول به بعد است.

## ۱۸ - بیان تحقیق استفهامات قرآن

حضرت نقطه این توقیع را در جواب شخصی که او را با عنوان "احد من الطّالِب" معرفی نموده صادر فرموده اند. در بعضی متون مخاطب به نام سید احمد اصفهانی ذکر شده که هویت او محتاج تحقیق است (فهرست لجنة محفظة آثار). از نمونه استفهامات یعنی آیات سؤالی قرآن به دو مورد اشاره فرموده اند. نخست آیه "ما تلک بیمینک یا موسی" (سوره طه ۲۰)، آیه ۱۷) و دیگر "الست بریکم" (اعراف ۷)، آیه ۱۷۲). و مورد نخستین را در مراتب مختلف بیان، معانی، ابواب، امامت، ارکان، نقباء و نجباء که سلسله طولیه عالم وجود است تفسیر و توضیح فرموده اند. این اثر از آثار عرفانی و مراتب ظهور را حاکی و متضمن است. (۴۳)

ابتدای آن با خطبه غرائی آغاز می شود: "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ابدع جوهریات ذوات اهل الانشاء لا من شيء بامرہ ليعرفه كل من في ملكوت الارض و السموات بما تجلی لهم بهم" و با این آیه خاتمه می یابد: "واسئل الله العفو فی کلّ شأن فانه هو الولی فی المبدأ و الاياب و سبحان الله ربّ العرش عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین."

## ۱۹ - تفسیر دعای صباح

تفسیر این دعا که از حضرت علی امیر مؤمنان روایت شده (۴۴) به خواهش آقا سید ابوالحسن فرزند آقا سید علی زنوزی در ماکو نازل شده و متضمن نکات و دقائق فراوان از مسائل عرفانی و فلسفی اسلام و مملوّ از شواهد آیات و احادیث است و صباح به ظهور صبح ازلی یعنی مظهر مشیت الهی تأویل شده است. ابتدای تفسیر با خطبه شروع شده است. آغاز آن "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ابدع ما فی السموات و الارض بامرہ و یحکم بین الكلّ بالقسط فی يوم الذي فيه كلّ الی الله یحشرون" و پایان آن "اننی انا اقول بما قال الله عزّ ذکره سبحان ربّ العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین."

مجموع آن در حدود ۲۴۰ سطر و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه می باشد. (۴۵)

## ۲۰ - تفسیر "یا من دلّ علی ذاته بذاته"

این تفسیر به خواهش میرزامحمد علی مذهب و ظاهراً قبل از ایام اصفهان از قلم مبارک جاری شده، ابتدای آن خطبه ای نازل شده و سپس در جواب سؤال سائل شرح مبسوطی در باره "یا من دلّ علی ذاته بذاته" (۴۶) مرقوم فرموده اند و در خاتمه اشاره به معنی "من عرف نفسه فقد عرف ربه" (۴۷) نیز شده است. این اثر متضمن بیان مفهوم حقیقی معرفت و با استشهاد از آیات و احادیث همراه است.

آغاز آن با "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ابدع كل ذوات الموجودات بامر لا من شيء ليدلن السنة كل الممكنات بما شهد الله لنفسه بنفسه في مقامات الامر والخلق" و پایان آن با آیه "لان وجودی ذنب فكيف اذ اكتسب الذنب ذنباً آخر و سبحان الله رب العرش عما يصفون و اننى انا اقول كما نزل الله فى القرآن و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين" است.

تعداد صفحات ۷ صفحه و هر صفحه ۱۹ سطر و هر سطر در حدود ۱۴ کلمه است.

(۴۸)

## ۲۱ - شرح حدیث "من عرف نفسه فقد عرف ربه"

این حدیث از حضرت رسول اکرم روایت شده (۴۹) و در آثار مبارکه نیز مکرراً به آن استشهاد شده و حضرت بهاء الله نیز تفسیری بر آن نازل فرموده اند. اساس تفسیر حضرت نقطه بر این نکته است که عرفان نفس شمس حقیقت، راهنمای انسان به شناسائی حقیقت ربوبیت است. در متن این اثر مبارک به آیات و احادیث زیادی برای تفهیم و توجیه مطلب استشهاد فرموده و در ابتدای آن مخصوصاً راه و رسم طلب و درک حقیقت را بیان فرموده سائل را به انصاف و انقطاع از غیر حق توصیه می فرمایند.

ابتدای آن "بسم الله الرحمن الرحيم قال السائل سلمه الله تعالى ما معنى الحديث المروى عن علي عليه السلام الخ الحديث و پایان تویق "و لا تؤتوا السفهاء اموالكم فاننا لله و انا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين" است.

تقریباً ۱۳۵ سطر و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه است. (۵۰)

## ۲۲ - تفسیر حدیث کمیل (ابن زیاد نخعی)

این حدیث به نام حدیث الحقیقه نیز معروف است. (۵۱) مفهوم کلی آن بیان و توضیح مراتب و مدارج دریافت حق و حقیقت است و حضرت نقطه در این تفسیر آن را به مراتب شناسائی کامل از نفس حضرت علی امیر مؤمنان تأویل نموده اند و ناتوانی او را از این مقصد تصریح فرموده اند. با توجه به مطلب می توان دریافت که مقصود حضرتش قصور عام از شناسائی مظاهر حق است.

در آثار دیگر حضرت نقطه نیز به این حدیث اشاره شده و مخصوصاً در "دلائل سبعه" مراتب مختلفه آن را با پنج سنه اول ظهور خود تطبیق فرموده و در تأویل آن به شهادت وجود مبارک اشاره فرموده اند.

ابتدای آن "تفسیر حدیث کامل فی سؤال ما الحقیقه و هو انّ کامل بن زیاد النخعی اردفه علی علیه السلام یوماً علی ناقته... فاعلم انّ کلامه علیه السلام محیط لكلّ شیء و جار فی کلّ العوالم..." و انتهای آن "فاعرف قدرک و اکتّمها الاّ عن اهلها فانّا لله و انا الیه راجعون."

حجم آن متجاوز از ۶ صفحه ۱۶ سطری و هر سطر ۱۲ - ۱۴ کلمه است. (۵۲)

### ۲۳ - تفسیر حدیث ابولیبید مخزومی

مأخذ این حدیث تفسیر صافی (۵۳) ذیل "الم" در سوره بقره است. بنا بر نظر جناب فاضل مازندرانی این تفسیر به خواهش جناب وحید اکبر نازل شده و با توفیق الفین ارتباط دارد. (اسرار الآثار، ذیل الف).

حضرت نقطه در این اثر حروف مقطعه را بمانند حروف منضّمه حاوی همان حقائق و دقائق معرفی می فرمایند و ذهن مخاطب را از توقیت (تعیین وقت ظهور قائم و همچنین قیامت) به عظمت ظهور خود معطوف می دارند. اگرچه در این اثر حضرت نقطه ادّعی استقلال را تصریح فرموده ولی با اشاره به اختلاف علماء و مجتهدین، به ضرورت ظهور نفسی که اختلافات را بر دارد تأکید نموده و این رتبه را اظهار و ادّعا فرموده اند. شواهد اخبار و مخصوصاً اشاره به قول شیخ احمد که ذکر "ستعلمنّ نبأه بعد حین" نموده همه در تأیید این مطلب است.



ابتدای آن "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل طراز الواح الاختراع اسرارالابداع التي عيّنت قبل ما شئت" و با این بیان خاتمه می یابد: "والسلام عليك وعلى من اتبعك في امرالله والحمد لله رب العالمين".

حجم آن بالغ بر ۱۸ صفحه ۱۹ سطری و هر سطر ۱۰-۱۲ کلمه است. (۵۴)

#### ۲۴- شرح بر شرح خطبه طتنجیه

خطبه طتنجیه از آثار حضرت علی امیر مؤمنان است (۵۵) که بر آن جناب سید کاظم رشتی شرحی مرقوم فرموده و هیكل اطهر بر شرح مزبور شرحی برای تفصیل و توضیح صادر فرموده اند. این اثر در حقیقت متضمن ابلاغ امر و اظهار مقام مبارک نیز هست و به اتکاء محاسبات اعداد و حروف و اصطلاحات مربوطه به اسم مبارک خود نیز اشاره می فرماید. در موارد ذکر جناب سید کاظم، مشارالیه را با عناوین "کلمة الحق" و "کلمة العلیة" می ستایند. ابتدای آن "بسم الله الرحمن الرحيم قال مولانا علی علیه السلام فی خطبة الطتنجیه علی قائلها آلاف الثنا و التحية" و آخر آن "فلمثل هذا فليجزى العالمين و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علی المرسلين و الحمد لله رب العالمين" می باشد.

مجموعاً ۴ صفحه ۱۶ سطری هر سطر ۱۲-۱۴ کلمه است. (۵۶)

#### ۲۵- تفسیر حدیث جاریه

این حدیث که از امام صادق روایت شده مختصرش این است که روزی آن حضرت با کمال غضب از منزل مسکونی خویش به مجلس اصحاب تشریف آوردند و فرمودند که مردم در حق ما گمان علم غیب دارند و نمی دانند که جز خدا کسی به غیب آگاه نیست و من می خواستم که فلان کنیزکم را بزنم و تنبیه کنم و او فرار کرد و بالاخره ندانستم در کدام محلّ از خانه است. (۵۷)

ابتدای این اثر مبارک چنین است: "بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله تعالى فاقول مستعیناً بالله فی تفسیر بعض احادیث المروئ فی الکافی فی ذکر علم الغیب عن سدير" و خاتمه آن "و هو علیه السلام فی مقامه و وحدته لا ذکر لکثرات هنا ابداً و سبحان الله عما يصفون و الحمد لله رب العالمين".

تفسیر مبارک مبنی بر تأویل بطور مطلق و اثبات علم و احاطه امام است. امام در مقام توحید است و جاریه (کنیزک) نمودار مقام کثرت است و این بیان و گفتار امام به ظاهر برای ضعفای عباد و در مفهوم حقیقی، اظهار عظمت شأن و جلالت آن حضرت می باشد.

مجموعاً در حدود ۴۰ سطر و هر سطر در حدود ۱۴ کلمه است. (۵۸)

#### ۲۶- تفسیر حدیث "ما من فعل یفعله العبد من خیر او شرّاً والله فیہ قضاء"

این حدیث منسوب به حضرت رضا امام هشتم است (۵۹) و با "بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی ابدع ما فی السموات و الارض بامرہ ثم الذین آمنوا بالله و آیاتہ فاولئک هم الی الله یحشرون" آغاز و به این آیه: "فاذا عرفت ما عرفت فاشهد سرّ القدر فی حکم مقدر و الا فاسلم تسلّم و سبحان الله ربّ العرش عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین" خاتمه می یابد.

حجم آن متجاوز از ۳۵ سطر و هر سطر ۱۲ - ۱۴ کلمه است (۶۰)

این اثر از آثار مهمّه و در عین اختصار حاوی اشارات دقیقه راجع به مراتب سبعة خلق (مشیّه، اراده، قدر، قضا، اذن، اجل و کتاب) است و متضمّن اشاره به وجود و ماهیّت و اصالت آنها و مقام اختیار موجودات می باشد. این مسائل از امّهات مباحث فلسفه است و موضوع اصالت وجود یا ماهیّت و یا هر دو که معتقد علیه شیخیّه است حائز نتایج علمی و عملی هر دو است که از بحث این مختصر خارج است. حضرت نقطه اولی عقیده شیخ را در این مورد تأیید فرموده اند.

#### ۲۷- تفسیر حدیث "علّمنی اخی رسول الله علم ما کان و علّمته علم ما یكون"

طبق بعضی از نسخ، این تویق در جواب والی شوشتر صادر شده است. (۶۱) شروع آن "بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی الهم من فی السموات و الارض حکمه لئلاً یحتجب احد عن ظهور نور طلعتہ الذی قد اودع فی مقامات الامر و غایات الخلق" و با این آیه خاتمه می یابد: "واسئل الله العفو فی کلّ شأن انّه هو مولی الموحّدين فی عالم الاسماء و الصّفات و کفی العبد فی المبدأ و المآب و

سبحان الله ربّ العرش عمّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين." (۶۲)

این اثر کلاً در باره مسائل فلسفی و بیان و توضیح مقام مشیّت و مقام اراده از مراتب سبعة خلق می باشد و مقصود از مشیّت به رسول اکرم و از اراده به مظهر ولایت یعنی حضرت علی تفسیر شده است.

#### ۲۸ - بیان مسأله قدر

این اثر مبارک در تفسیر آیه قرآنی "الذی خلق فسوّی و الذی قدر فهدی" (۶۳) و بیان "لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین" (۶۴) نازل شده است. مفهوم توجیه مبارک از این مطلب و حدیث را می توان چنین خلاصه کرد که از نفوس انسانی تنها آنان که به کسب فیض از مقام فؤاد (یعنی رتبه مظاهر برگزیدگان الهی) رسیده و از عوالم بشری بریده اند قادر به درک نکته جبر و تفویض می باشند. علت عدم درک بشری آن است که چون مقام قدر و عالم امکانی از یکدیگر جدا نیستند افراد انسانی که جزئی از عالم امکانند قادر به درک حقیقت تقدیر نمی توانند شد. حقیقت مسأله جبر و تفویض را باید در مفهوم سؤال الهی در عالم ذر (الست بریکم) (۶۵) جستجو کرد که دالّ بر اختیار است، زیرا اگر اختیار نبود این سؤال و جواب معنی و مفهومی نداشت. از تلفیق این دو مطلب یعنی اتحاد مقام قدر و عالم امکان و اصل اختیار انسان، مفهوم حدیث معروف معلوم می شود که انسان در موارد روحانی مختار و در مسائل امکانی مجبور است. (۶۶)

ابتدای اثر با "بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی الذی خلق فسوّی و الذی قدر فهدی و قال الصادق علیه السلام لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین" و خاتمه آن "و ذلك مقام عبودیته الرقیة من الشیعة الامام علیه السلام و الحمد لله ربّ العالمین" است.

#### ۲۹ - بیان حدیث "ذات علی ممسوس بذات الله"

در این اثر حضرت نقطه اولی به استناد کلمات حضرت امیر مؤمنان مقام حضرتش را به مفهومی که حکایت از ازلت و ابدیت دارد تبیین فرموده اند. مفهوم بیان آن

است که حضرت علی مظهر و منسوب به ذات الله است ولی از ذات مطلق الهی جدا است و برای تقرب مطلب به اذهان، نسبت حضرتش را با نسبت کعبه که بیت الله نامیده می شود مقایسه فرموده و جنابش را با عنوان "ذات الله ظاهره در ملکوت امر و خلق" مشخص نموده اند. در این مقام با اشاره به آیه قرآنی "يَحذَرُكُمْ اللهُ نَفْسَهُ" (آل عمران (۳)، ۲۸) و تفسیر امام صادق که "ای یحذركم ان لا تجعلوا محمداً مصنوعاً و ائنه لو كان مصنوعاً لكان الذات محدثاً مصنوعاً"، مقام فوق انسانی و الهی آن حضرت را بیان فرموده اند. با دقت در متن اثر می توان دریافت که در ورای ظاهر مطالب، اشارات لطیفه به مقام حضرتشان نیز آمده است. ابتدای آن "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المتعالی عن الذات بالذات للذات و المتقدّس عن ذكر الاسماء و الصفات" و آخر آن "والله من ورائه محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ و سبحان ربك رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین."

مجموعاً قریب به چهار صفحه ۱۶ سطری و هر سطر ۱۲ - ۱۴ کلمه است. (۶۸) این اثر مبارک در ابتدا با خطبه آغاز شده است.

### ۳۰ - تفسیر حدیث "کلّ یوم عاشوراء" (۶۹)

در بیان این مطلب، حضرت نقطه اشارات و توجیهاات متعدّد مرقوم فرموده از جمله همه ایام را به مناسبت عظمت شأن و مقام حضرت سیدالشهدا در ظلّ آن یوم ذکر فرموده اند. تأویل دیگر آنکه ازمنه و ایام به تناسب عالم امکان است و عوالم ابدی سرمدی الهی چون از مفهوم زمان و تغییر و تغیر مبرّا است لذا روز به مفهوم زمانی در آن جائی ندارد و اگر آن را به اسم یوم نام بگذاریم یوم واحد خواهد بود. آغاز آن "بسم الله الرحمن الرحيم ما تفسیر هذا الحدیث کلّ یوم عاشوراء الجواب لم اره فی محلّ ولا سمعته من العلماء حتّی ایقن بصحّته ولكن فی الالسن مشهور" و پایان "سبحانه سبحانه سبحانه و هو المعنی الذی لا یقع علیه اسم و لا شبه و هو باب حطّة و لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم."

جمعاً متجاوز از دو صفحه و نیم و هر صفحه ۱۶ سطر و هر سطر ۱۲ - ۱۴ کلمه است: (۷۰)

### ۳۱ - شرح کلام جناب سید رشتی "انّ سیّاتی زمان یقرء الحمد لله ربّ العالمین بکسر الهمزة و الرّاء و یكون صحیحاً" (۷۱)

اگرچه مخاطب این توقیع معلوم نیست ولی از شواهد کلمات و بروز عنایات هیكل مبارک به نظر می رسد آقا سید جواد کربلانی بوده است. بیان مبارک متضمّن این نکته است که اعراب الفاظ و استعمال لغات همه در اختیار مظهر حقّ است که در توقیع به عنوان آل الله معرفی شده است. یا به عبارت دیگر نشان اظهار قدرت و اختیار مظهر الهی در هر ظهور جدید است. ابتدای آن را با خطبه ای آغاز فرموده و در متن، بغیر از مطلب که قسمت محدودی از توقیع را در بر می گیرد کلماتی به شأن آیات و آیاتی به عنوان رجز نیز نازل فرموده، مقام و دعوت خود را صریحاً اظهار فرموده اند.

آغاز آن "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل طراز الواح صبح الازل طراز الالف القائم بين البائين" و خاتمه "بلغ ذلك الجواب الى الكلّ فان السبيل لا ينحدر عن الدليل ولا الطير لا يرقى الى السبيل و انا لله و انا الى ربنا لمنقلبون سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين".

جمعاً ۹ صفحه و هر صفحه ۱۹ سطر و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه است. (۷۲)

### ۳۲ - تفسیر دعای "آمنت بسرّ آل محمد"

اگرچه در خلال آثار حضرت نقطه مطالب تفسیری که به لسان فارسی باشد زیارت شده است اما نه فراوان است و نه مستقل. ولی در توقیعی خطاب به خال اکبر (۷۳) پس از خطبه مهیمن عربی، تفسیری بر دعای مزبور به زبان فارسی از قلم مبارک صادر شده است که مبتنی بر تطبیقات عددی و نکات مربوط به حروف می باشد. درک نکات و حقائق آن مستلزم آشنائی با آثار مبارک و اصطلاحات شیخ و سید

است. اصل این توفیق در قسمت آثار مبارکه مندرج در این مجموعه نقل شده است.

### ۳۳ - تفسیر حدیث "لو كان الموت یشتري لا اشتراه المؤمن و الكافر" (۷۴) و

#### حدیث عماء

این تفسیر در جواب نفسی به نام یحیی نازل شده که احتمالاً جناب وحید اکبر مقصود است. ملخص مطلب آن است که موت در نظر اهل حقیقت مفاهیم متعدده دارد از جمله اینکه حیات هر شیء به مدد الهی است و این مدد مستمر است و حالت قبل از هر مدد موت است و مدد جدید تجدید حیات. زیرا مقصد از خلق و آفرینش بقا است نه فنا و هر موتی فنای از عالم ادنی و بقا در مقام اعلی است. حضرت نقطه با استشهاد به "فتمنوا الموت ان كنتم صادقین" و حدیث "لابن ابی طالب لكان اشد اشتیاقاً بالموت علی الصبی بئدی امه"، علت اشتیاق مؤمن به مرگ را ذکر فرموده چه که وسیله وصول به عالم الهی است و اما سبب آرزوی کافر آن است که چون از قصور اعمال خود آگاه گردد و به عظمت جزای آن پی برد به یقین بداند که هرچه بیشتر در دنیا بماند بر شدت عذاب او افزوده خواهد شد. لذا مرگ را برای تخفیف عذاب می طلبد.

بیان مبارک در باره حدیث عماء "ان الله كان فی عماء فوفه هواء و تحته هواء" (۷۵) بر اساس آن است که کلمه عماء حاکی از آن است که چشم ها همه از دیدار او اعمی و نابینا است و همه اصطلاحات ازل و قدم و عماء که در آثار الهیه نازل شده نظریه ضعف نفوس عباد است و حق از آنها مبرا است. مقصود از عرض، علم و قدرت اوست و استواء بر آن اشاره به تجلی مظهر الهی بر عباد می باشد.

در این توفیق شواهد قرآنی و احادیث مکرر است و ابتدای آن با خطبه مهیمنی آغاز می شود. تطبیقات اعداد و حروف و ذکر اکسیر نیز در آن آمده است. به مراتب هفتگانه خلق نیز اشاره شده و مضاعف و مکرر آن که معادل حروف کلمه "ید"، "وجه"، "جواد" و "وهاب" است بیان گردیده است و در آخر به مناجاتی ختم شده است.

ابتدای آن "بسم الله الرحمن الرحيم سبحانه الذي بيده ملكوت السموات والارض لا اله الا هو المتكبر الواحد الاحد المقدر الفرد الصمد الذي لم يزل هو كان ولم يكن معه من شيء" و پایان مناجات "وانك انت الظاهر المقدر والباطن المتكبر العلي الوهاب سبحانه ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين."

جمعاً ۲۸ صفحه و هر صفحه ۱۶ سطر و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه است. (۷۶)  
بنا بر بیان مبارک منقول در یکی از آثار جناب فاضل مازندرانی، تفاسیر و شروح زیر در سفر حج به سرقت رفته است. (۷۷)

شرح سوره بقره به لحن آیات و تفسیر سوره یوسف در دو قسمت.

شرح "آیه الكرسي"، ۲۰۰ سوره و هر سوره ۱۲ آیه.

شرح مصباح، احتمالاً مصباح الشریعة از امام صادق.

شرح قصیده حمیری، ۴۰ سوره و هر سوره ۴۰ آیه.

احتمالاً مقصود از حمیری سید اسمعیل بن محمد حمیری شاعر شیعه مذهب معاصر حضرت امام صادق است.

### ج - شواهدی از تفاسیر نازله

و در این مبحث برای اینکه از بحر ذخار تفاسیر مبارک خوانندگان عزیز را بهره ای حاصل گردد شواهدی از آن آثار مبارکه التقاط شده است. ولی حاشا که بتوان گفت حق مطلب بجای آمده زیرا وسعت مآرب و عظمت مطالب کلمات و آیات مبارکه این امر اعظم و رای آن است که در مقیاس نارسای ادراک کوتاه بنده ای از بندگان ناتوان محدود شود. با اینهمه به مصداق این حقیقت:

آب دریا چون نمی شاید کشید      پس بقدر تشنگی باید چشید

کوششی در عین ناتوانی و نارسائی شده است.

در شرح "من عرف نفسه فقد عرف ربه"، آیات ۲۸ و ۲۹ از سوره ابراهیم (سوره ۱۴) به شرح زیر تفسیر شده است.

الم تر الى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ (ای معرفته) كَفْرًا و اَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ جَهَنَّمَ يَصَلُونَهَا و بئس القرار فسوف يلقون غيًّا و يحسبون انهم يحسنون صنعا (كلاً تجرى من قلوبهم الهاوية على لسانهم نارالشرك و سُموم الكفرو لا يشعرون).

در حقیقت آیه فوق ترکیبی از آیات ۲۸ و ۲۹ سوره ابراهیم آیه ۵۹ سوره مریم و آیه ۱۰۴ سوره کهف می باشد و آنچه بین الهلالین مشخص شده از قلم حضرت نقطه صادرگشته و در شأن علمای سوء و رهبران به گمراهی است.

اگرچه کلمه نعمه الله در قرآن مکرر است و در موارد مختلفه حاکی از هدایت و رحمت الهی است ولی تفسیر آن به معرفت الله بطور مطلق، تازه و بدیع است.

در تفسیر بقره ذیل آیه ۱۱۶ " و قالوا اتَّخَذَ اللَّهُ و لَدَا سُبْحَانَهُ بَلْ لَه مَا فِي السَّمَوَاتِ و الْاَرْضِ كُلَّ لَه قَانُتُونَ" چنین نازل: "انَّ الَّذِينَ يَقُولُونَ انَّ بَيْنَ اللَّهِ و بَيْنَ خَلْقِهِ رِبْطًا و يَعْتَقِدُونَ انَّ عِلَّةَ الْخَلْقِ ذَاتَ الْحَقِّ و مَبْدِعَ الْاِبْدَاعِ ذَاتَهُ فَقَدْ اتَّخَذَ اللَّهُ و لَدَا سُبْحَانَهُ و تَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الْكَافِرُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا. ما كان بين الله و بين خلقه فصل و لا وصل و علة الاشياء صنعه و مبدع الابداع فعله." بیان مبارک فوق تعبیر دیگری از این حقیقت است که ذات ازلی از هرگونه توسل و وصولی برتر است و آنچه هست صادر و مخلوق از اراده "مشیت اولیه" می باشد. لازم به توضیح نیست که علمای تفسیر آیه را در باره مسیحیان دانسته اند اما کیست که در این نکته تردید کند که تفسیر حضرت نقطه اولی از این آیه مبارکه، عظمت و کیفیتی شامل و جامع دارد و آفاق جدیدی از معرفت بر اهل تحقیق می گشاید.

در ذیل آیه سوم سوره بقره، در تفسیر مبارک راجع به غیب (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ الْخ) و تفصیل مقام غیب رسول، قائم موعود است. چه که بر این مطلب، بیان امام صادق در جواب سؤال از مفهوم غیب در آیه مزبور صراحت دارد که فرمود: "هو الْحِجَّةُ الْغَائِبَةُ" (۷۸) و علی امیر مؤمنان مظهر غیب است که فرمود: "ظاهری امامة و باطنی غیب منیع لایدرک." بیان مبارک بعد از این مقدمات حلال مشکلات است که می فرماید: "للغيب مراتب غير متناهية... كون سلسلة العالی كان غيب



سلسله السافل هكذا يجرى في كلّي و جزئي من الحقائق و الصّفات الى ما لا نهاية بما لا نهاية و ذلك في سلسله الحدود و الكثرات و اما عند اهل البيان الغيب نفس الشّهادة و الشّهادة نفس الغيب و لا يعلم الغيب الا الله.

از اين بيان دو مطلب مستفاد می توان داشت. نخست آنکه در تمام مراتب روحانی و امکانی، همه امور موكول به تدریج و ترتیب و متناسب با ترقی و تكامل است و آنچه اکنون درعوالم غیب پنهان است دیر یا زود آشکار و معلوم خواهد شد.

دیگر آنکه در آستان مظاهر حقّ (اهل البيان) خفا و ظهوری نیست. اگر این بیان با بیان حضرت صادق که مقصود از غیب حجّة موعود است تطبیق شود اشاره لطیف آن که حاکی از اشاره به مقام مبارک حضرت نقطه است بهتر مفهوم می شود.

در ذیل آیه ۳۲ سورة بقره "قالوا سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا الخ" راجع به یوم قیامت چنین نازل: "و المراد بیوم القیامة یوم لقاء الربّ و هو یوم البدایة و لا بداء له و هو یوم القیامة و لا نهاية له سبحان الله موجدہ عمّا یصفون." باید توجه داشت که این تفسیر چهار ماه قبل از اظهار امر اولیه و نزول قیوم الاسماء از قلم مبارک صادر شده. ولی مطلب قیامت به همان کیفیت و مفهومی است که در کتاب مستطاب بیان نازل گردیده است.

اصطلاح "امر" در کتاب قرآن مجید مکرر آمده است اما در یک مورد صراحت به دوره ادیان دارد که در حدود یک هزار سال تعیین شده است.

در سورة سجده آیه ۵ این آیه نازل: "یدبر الامر من السماء الى الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة ممّا تعدّون" تصفّحی در آیات قرآنی این نکته را تأیید می نماید که اصطلاح "تدبیر امر" به معنی تنزیل و تأسیس شریعت است (الرعد (۱۳)؛ آیه ۲ و یونس (۱۰)، آیه ۳) اما علمای تفسیر به این نکته توجه دقیقی نکرده و چنین مطلبی را نپذیرفته اند.

حضرت نقطه اولی در تفسیر سورة یوسف یعنی قیوم الاسماء صریحاً "امر" را به ظهور خویش تأویل فرموده اند: "انا نحن قد نزلنا الامر من بینکم لتعرفوا بارئکم الذی قد خلقکم و الذین من قبلکم و ان تجدوا فی دین الله الحقّ بالحقّ تبديلاً... یا عباد الرحمن تالله لقد جائکم الامر من عند الله العلیّ عظیماً یا اهل الارض ان

توقفوا في امر كلمتنا بعد هذا الكتاب اقل مما يحصى الكتاب في ام الكتاب  
 حفيظاً تالله لنوقفنكم على الصراط الف الف سنة على الحق جزاء سيئتكم عدلاً  
 بمثله وما كنا لنظم على العالمين من ذر القطمير قطميراً." (سورة التبليغ (٣٠))  
 در تفسیر "انا عرضنا الامانة على السموات و الارض و الجبال الخ" (قرآن، سورة  
 احزاب (٣٣)، آیه ٧٢) در قیوم الاسماء چنین نازل: "وان الله قد عرض ولايتنا على  
 السموات و الارض و الجبال فايين ان يحملنها و اشفقن منها فحملها الانسان  
 ذكر الله الكبير هذا علياً ولذا قد كان في كتاب الله الحفيظ على اسم المحيط ظلوماً  
 و في ايدي الناس ممن لا يعرفه من حكم الكتاب جهولاً" كه حكایت از مظلومیّت  
 و مجهولیّت قدر حضرتش در دست اعدا دارد. تركيب و اندراج آیه قرآنی در آیه  
 قیوم الاسماء جالب نظر اولوالابصار است.

در تفسیر "بسم الله الرحمن الرحيم" ذیل حرف "حاء" الرحمن، بیان زیر در تأویل  
 "مرج البحرين يلتقيان" "سورة الرحمن (٥٥)، آیه ١٩) زیارت می شود:  
 "و هو قول الله الحقّ مرج البحرين يلتقيان و هما بحر العلویة و الفاطمیة بينهما محمّد  
 برزخ النبوة لا یبغیان یخرج منهما اللؤلؤ و هو الحسن و لون اللؤلؤ بیضاء و هو روحی  
 فداه مظهر ابیه فی الوحدة و هو مظهر اسم الله الصمد لکمال بساطته و وحدانیته لم  
 یخرج الاثمة من صلبه و المرجان هو الحسين الشّهد و المرجان لونه الحمراء لظهور  
 الکثرة و الشّتون من اطوار الجلال و الجمال و هو روحی فداه اب الاثمة الاطهار و  
 سمّاه الرحمن ابا عبدالله و العبودیة المطلقة منحصرة فی اولاده الاثمة الاطهار."  
 همین تفسیر از دو دریا به مفهوم مطلق مرد و زن در مناجات صادره از قلم مبارک  
 حضرت عبدالبهاء در باره ازدواج نیز زیارت می شود.

در تفسیر مبارک و العصر در باره مراتب و معنی صبر این آیات آمده است:  
 در تفسیر حرف صاد "من الحرف الخامس و السّتين (حروف آیات سورة و العصر)  
 حرف الصاد صبر العبد على قضاء بارئه ثم صبر العبد على طاعة ربه ثم صبر العبد  
 على المعصية ثم صبر العبد على المصيبة و لكلّ درجات بما عملوا و ان الله لیجزی  
 العالمین." سپس در آخر تفسیر "انّ الصبر هو المقام الّذی يبلغ العبد بمقام الرضا

الذی لن یختار لنفسه الا ما اختار الله له ولا یری لنفسه هواء ولا ذکر الا ما نزل الله فی مقام نفسه و اختار له فی مقام سرّه."

بی شک تعریف اخیر از صبر در بیان مفهوم این سجیّه مبارک بسیار عمیق است زیرا در مراتب بشری، صبر بر طاعت و بندگی با صبر بر اجتناب از معاصی با یکدیگر شباهتی ندارند.

در ذیل تفسیر حرف الف از "هوالبتر" در تفسیر مبارک کوثر، بیانی نازل که دلالت بر عظمت ظهور دارد و احتمالاً بشارت به ظهور حضرت بهاء الله است.

"ثم اسم الله المکنون المخزون الاعظم الطهر الطاهر المبارک الذی تجلی الله له به بانوار اسماء الثلثة و جعله مقام الاول فی البهاء و مقام الثانی فی الثناء و مقام الثالث فی الطور السیناء و مقام نفسه فی القضاء و البداء و هو الذی ظهر نوره علی جبل فاران بربوات المقدّس و علی جبل حوریب بجنود ملائکة العرش و السموات و الارضین و علی قبة الزمان نبأ الاولین و الآخیرین و علی الطور بالشجرة المبارکة ان یا موسی انّ الله ربی و ربک لا اله الا هو ربّ العالمین و سبحان الله موجدہ عمّا یصفون." دقت در مفاهیم این بیان مبارک ارتباط آن را با بشارت سابقه و اشارات اسلامی (۷۹) روشن می سازد. ذکر اسم اعظم الهی که مکنون است و سپس اظهار و اثبات احاطه قدرت و سلطنت او بر ظهورات سابقه و شمول آن مراتب بر اولین و آخرین و تجلی او در طور بر شجره مبارکه و بالاخره تمایز و تفاوت او با ذات الهی به مدلول "سبحان الله موجدہ عمّا یصفون" همه از این حقیقت حکایت دارد که منظور از بیان مبارک، اشاره به غیب مطلق نبوده بلکه مقصود ظهور کلی الهی است و اگرچه ممکن است در بادی نظر تصوّر شود که اشاره به ظهور مبارک خود فرموده، شواهد دیگری وجود دارد که این احتمال را مشکوک می سازد. از جمله در همین تفسیر می فرماید: "قل فویل لکم انّ شجرة الطور قد نبتت فی صدری فکیف انتم مستمعون آیات الله و لا تشعرون" که اگرچه صراحت و دلالت بر عظمت شأن مبارک و نزول وحی از صدر اطهر آن حضرت دارد معذک در مقایسه با شاهد قبلی می توان گفت که دو مقام در حدّ و شأن یکسان نیستند و در این اثر مبارک، حضرت نقطه ظهور خود را با ظهور حضرت کلیم مشابه شمرده ولی در مورد خاصّ

مذکور در ابتدای بحث، اشاره به ظهوری اکبر و اعظم فرموده است. لازم به توضیح نیست که این مورد بالکل تأویلی است و نه در حرف مربوطه و نه در آیه و سوره مذکوره چنین تلویحی به نظر نمی رسد جز آنکه مظهر وحی و بیان الهی عنوان تفسیر را برای ایجاد آمادگی در مخاطبان اختیار فرموده است. بیان زیر از کتاب مستطاب بیان در تفسیر حدیثی است که به امام صادق منسوب است:

"این است سر قول مرحوم شیخ (ع) در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه ای که حضرت می فرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمل نمی شوند و حضرت صادق (ع) ذکر کاف در حق ایشان می کند. (۸۰) بعد از نهی بسیار که نمی توانی متحمل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیر المؤمنین (ع) بردار، تو بر می داری، فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلاً. و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت به او شنودند و او چون متحمل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد. و این از آنجائی است که نظر به مبدأ امر نمی کند و ظهور حضرت را غیر ظهور رسول الله (ص) می بیند. و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله (ص) مشاهده کند بالنسبه به ظهور عیسی (ع) متحمل می گردد کلمه ای که اوسع تر است از سماء مقبولات و ارض قابلیات ولی چون نظر نمی کند ادق می گردد از برای او از شعرو احد می گردد از سیف. نه این است که مراد ناطق این بوده که دست از ولایت امیر المؤمنین (ع) بردارد زیرا که این امری است ممتنع و لم یزل و لا یزال نور آن حضرت در مظاهر خود بوده و هست بلکه مراد این بوده که در آن ظهور به اسم امیر المؤمنین بوده و در این ظهور به آن اسم محتجب مشو چنانچه بعینه امیر المؤمنین (ع) در زمان رسول خدا (ص) همان وصی عیسی (ع) بود در زمان او بعد از عروج آن. و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی به مبدأ امر صراط اوسع می گردد از هر شیء اوسعی که در امکان است و اگر محتجب گردی ادق می گردد از هر شعری که تواند علم تو به او احاطه نمود. و اگر کل مؤمنین به بیان بصیرت ایشان در حدی رسد که کل در محلی باشند مثل ذکر طواف و آن شجره حقیقت یک نفس در

ما بین این کَلّ و امر فرماید نفسی را که آیات خود را بخواند بر آنها اَکْرِفِ الفور تصدیق نموده، حکم ایمان بر ایشان جاری و الاً حکم ایمان از ایشان مرتفع می گردد چگونه رسد و طواف که شأنی از شئون دین ایشان است و بدان که آنچه کَلّ دارند از فضل شجره حقیقت است نه دون آن. " (۸۱)

تفسیر و تأویل در آثار حضرت نقطه دامنه ای وسیع دارد. مثلاً نفوس مبارکه قبل با مظاهر مقدسه بعد مکرر در آثار مختلف تطبیق شده اند. برای نمونه حضرت یوسف در قیوم الاسماء با عناوین "کلمتنا العلیّ" (سورة التّوحید - سورة ۸)، "یوسف الباب" (سورة السّیناء - سورة ۱۹) "یوسف الحقّ" (سورة الشّجرة - سورة ۲۱)، "یوسف الاحدیّه" و "یوسف البدء" (سورة التّثلیث - سورة ۹۰) به شخص حضرت نقطه تأویل شده است. حتی در موردی مانند "یوسف الحقّ"، هیکل اطهر و حضرت سیّد الشهداء هردو منظوراند و اشاره ای بسیار لطیف به ظهور موعود کلی یعنی من یتظهره الله است.

و یا در تفسیر بقره حروف "الم" به رسول اکرم و امیر مؤمنان و حضرت فاطمه تأویل شده است و از اجتماع لام و میم که حروف حضرت علی و حضرت فاطمه منظور است کلمه "کن" مقدرگشته و آسمانها و زمین از آن برافراشته شده است. مواردی که اشاره شد جلوه هائی از تأویل و تفسیر در آثار حضرت نقطه اولی است اما در حقیقت تأویل بطور اخص در آثار مبارک به کیفیتی است که تنوع و تطوّر آن محدود به هیچ اسلوب و روش و تقسیمی نیست.

### یادداشت ها

۱- الفرقان (۲۵)، ۳۳.

- ۲ - فَسَّرَ و تفسیر مصادر ثلاثی مجرد و مزید و هردو به معنی بیان کردن و توضیح دادن است و ریشه آنها فَسَّرَ و فَسَّرَ است و ثلاثی مزید تأکید ثلاثی مجرد آنست. تأویل، ثلاثی مزید أَوَّلَ و آلَ است. فعل مجرد آلَ به معنی "برگشت" و فعل ثلاثی مزید أَوَّلَ متضمّن معنی "به اصل برگردانید" می باشد.
- ۳ - خلاصه ای از لغتنامه دهخدا، ذیل کلمه "تفسیر"

حدیث زیر اگرچه متضمن ذکر تفسیر و تأویل نیست ولی حاکی از تنوع و تعدد مفاهیم کلام الهی است. امیرالمؤمنین علی فرموده: "ان کتاب الله علی اربعة اشیاء علی العبارة و الاشارة و اللطائف و الحقائق فالعبارة للعوام و الاشارة للخواص و اللطائف للاولیاء و الحقائق للانبیاء" (عوالی اللئالی، العزیزیه، جلد ۴، ص ۱۰۵).  
۴ - التعریفات (میرسید شریف جرجانی) مکتبه لبنان، بیروت ۱۰۷۸، ص ۵۲ و ص ۶۵.

۵ - آل عمران (۳)، ۷. در آثار حضرت نقطه، راسخان در علم به ائمه اطهار تفسیر شده است. بیان، واحد هفتم، ۶.

۶ - الاعراف (۷) ۵۳ و یونس (۱۰) ۳۹.

۷ - سورة الایمان در تفسیر آیه "انا انزلنا قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون" (یوسف، ۲) است.

۸ - سورة العلم در تفسیر آیه "قالوا تالله انک لفی ضلالک القديم" (یوسف، ۹۵) است.

۹ - سورة المؤمنین در تفسیر آیه "لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب ما کان حدیثاً یفتری ولكن تصدیق الّذی بین یدیه و تفصیل کلّ شیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون" (یوسف، ۱۱۱) است.

۱۰ - لجنه محفظه آثار امری ایران.

۱۱ - شاید علت توجه نفوس مختلفه مسلمانان به سورة مبارکه احسن القصص کیفیت عاطفی اخلاقی آن و شخصیت روحانی نافذ حضرت یوسف از خلال آیات آن است. با اینهمه مفسرین به مفهوم تبشیری آن در باره مظهر موعود آنچنان که از کیفیت تأویلی قیوم الاسماء مفهوم می شود توجهی نکرده اند. در احادیث شیعه ذکر نهی از تعلیم سورة یوسف به نساء و حتی خواندن آن برای زنان آمده است. (فروع کافی، کتاب النکاح، فی تأدیب النساء، حدیث از امیرالمؤمنین، دارالکتب الاسلامیه ۱۳۷۸، جلد پنجم، ص ۵۱۶).

۱۲ - ظهور الحق، جلد سوم، ص ۲۸۵.

۱۳ - نسخه طهران، ۱۲۶۱، خطی، استنساخ محمد مهدی بن کربلایی شاه کرم.

- ١٤ - متن سورة مبارک چنين است: "بسم الله الرحمن الرحيم انا اعطيناك الكوثر فصل لربك وانحر ان شئتک هو الابر." .
- ١٥ - مجموعة شماره ٥٣، صص ٣٨٣ - ١٨١.
- ١٦ - متن سوره چنين است: "بسم الله الرحمن الرحيم والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر." .
- ١٧ - مجموعة شماره ٦٩، صص ١١٩ - ٢١.
- ١٨ - متن سورة توحيد: "بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد الله الصمد لم يلد و لو يولد و لم يكن له كفواً احد." .
- ١٩ - مجموعة شماره ٦٩، صص ١١٩ - ٢١.
- ٢٠ - متن سوره: "بسم الله الرحمن الرحيم انا انزلناه فى ليلة القدر و ما ادريک ما ليلة القدر، ليلة القدر خير من الف شهر تنزل الملائكة و الروح فيها باذن ربهم من كل امر سلام هى حتى مطلع الفجر." .
- ٢١ - مجموعة شماره ٦٩، صص ٢١ - ١٤.
- ٢٢ - متن سورة فاتحة الكتاب: "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالک يوم الدين اياک نعبد و اياک نستعين اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين." .
- ٢٣ - مجموعة شماره ١٤، صص ٤٠ - ٥.
- ٢٤ - مجموعة شماره ٦٤، صص ٨١ - ٣٣.
- ٢٥ - "الله نور السموات و الارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح فى زجاجة الزجاجه كانها كوكب درى يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية و لا غربية يكاد زيتها يضيىء و لو لم تمسه نار نور على نور يهدى الله لنوره من يشاء و يضرب الله الامثال للناس و الله بكل شىء عليم." .
- ٢٦ - نسخة كمبريج (9) F. 21 صص ١٧١ - ١٥٥.
- ٢٧ - "والله من وراثهم محيط بل هو قرآن مجيد فى لوح محفوظ." (آيات ٢٠، ٢١ و ٢٢).
- ٢٨ - مجموعة شماره ٦٧، صص ١٧٥ - ١٧٢.

- ۲۹ - آیه ۲۳ از سوره شوری (۴۲).
- ۳۰ - نسخه کمبریج (F.21(9) صص ۱۴۳ - ۱۳۸.
- ۳۱ - مجموعه شماره ۶۷، صص ۵۱ - ۴.
- ۳۲ - مجموعه شماره ۶۷، صص ۸۵ - ۵۲.
- ۳۳ - منقول از زرارة بن اعین و یونس بن عبدالرحمن: اللهم عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف رسولك اللهم عرفني رسولك فانك ان لم تعرفني رسولك لم اعرف حجبتك اللهم عرفني حجبتك فانك ان لم تعرفني حجبتك ضللت عن ديني. منقول در مفتاح الجنات، سيد محسن امين، دارالقاموس الحديث، بيروت ۱۹۶۹، جلد دوم، ص ۱۸۵.
- ۳۴ - مجموعه شماره ۶۰، صص ۱۵۴ - ۵۷.
- ۳۵ - مقصود آیه "كأني سمعت منادياً ينادى في سرى اقد احب الاشياء اليك في سبيل الله كما فدى الحسين عليه السلام في سبيلي الخ" منقول در صفحه ۱۹۵ كتاب ايقان، چاپ مصر، مطبعة الموسوعات، ۱۹۰۰ م می باشد.
- ۳۶ - " والله المشرق و المغرب فايما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع عليم." مفسرين گفته اند كه اين آيه در جواب اعتراض يهود بر تغيير قبله از بيت المقدس به مكه نازل شده چه كه بر پيغمبر اعتراض داشتند كه اگر بيت المقدس مقبول بود چرا از آن به كعبه توجه فرمود و اگر مقبول نبود چرا مدت ها پيغمبر به جانب آن ادای نماز می فرمود.
- ۳۷ - مجموعه شماره ۶۷، صص ۱۴۰ - ۱۳۸.
- ۳۸ - سوره ۳۷ قرآن به نام "الصافات" و با اين آيات آغاز می شود: "و الصافات صفا فالزاجرات زجراً فالتاليات ذكراً ان الهكم لواحد."
- ۳۹ - مجموعه كمبريج (F. 21 (9)، صص ۶۰ - ۴۴.
- ۴۰ - آیه مزبور از سوره نور (آیه ۳۶) و دو آیه بعدی نیز كه مورد توجه و تفسير مبارك واقع چنين است: "رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب و الابصار ليجزيهم الله احسن ما عملوا و يزيدهم من فضله و الله يرزق من يشاء بغير حساب."



- ۴۱ - حدیث امام صادق در روضه کافی، چاپ دارالکتب الاسلامیة ۱۳۷۸، ص ۳۳۱ نقل شده است.
- ۴۲ - مجموعه شماره ۶۷، صص ۱۵۷ - ۱۵۵.
- ۴۳ - مجموعه شماره ۶۷، صص ۲۷۹ - ۲۷۴.
- ۴۴ - متن دعا: "اللهم یا من دلج لسان الصّباح بنطق تبّلجه و سرح قطع اللیل المظلم بغیاهب تلجلجه و اتقن صنع فلک الدّوار فی مقادیر تبرّجه." مفتاح الجنّات، جلد اول، ص ۱۱۳.
- ۴۵ - مجموعه کمبریج، صص ۱۵۵ - ۱۴۳.
- ۴۶ - قسمتی از دعای صباح، مفتاح الجنّات، جلد اول ص ۱۱۳.
- ۴۷ - ابن ابی جمهور، عوالی اللّثالی العزیزیه فی الاحادیث الدّینیة، مطبعة سیّد الشهداء، قم ۱۹۸۵، جلد ۴، ص ۱۰۲ (۲۴۹). "قال النّبی من عرف نفسه فقد عرف ربّه." مفهوم این مطلب به سقراط نیز نسبت داده شده: "النفس جامعة لكلّ شیء فمن عرف نفسه عرف کلّ شیء و من جهل نفسه جهل کلّ شیء." فرید وجدی، دائرة معارف قرن العشرين. شاید این شعر معروف که مفهوم آن به سقراط حکیم نسبت داده شده صورت دیگری از بیان همین مطلب است:
- تا بدانجا رسید دانش من      که بدانم همی که نادانم
- ۴۸ - شماره ۴۰، صص ۱۶۲ - ۱۵۵.
- ۴۹ - به توضیح ذیل شماره ۴۷ مراجعه شود.
- ۵۰ - مجموعه شماره ۶۷، صص ۱۹۰ - ۱۸۱.
- ۵۱ - "سئل کمیل بن زیاد النّخعی عن علیّ علیه السّلام ما الحقیقة؟ قال ما لك و الحقیقة؟ قال اولست صاحب سرک؟ قال بلی ولكن ترشح عليك ما يطفح منی. قال او مثلك یخبیب سائلاً فقال امیرالمؤمنین: الحقیقة كشف سبحات الجلال من غیر اشاره. قال زدنی بیاناً، فقال محو الموهوم و صحو المعلوم. قال زدنی بیاناً، فقال هتك الستر لغلبة السرّ. فقال زدنی بیاناً، فقال جذب الاحدیة لصفة التّوحد. فقال زدنی بیاناً، فقال نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاكل التّوحد آثاره.

قال زدنی بیاناً، قال اطف السراج فقد طلع الصبح. (لغت نامه دهخدا، ذیل "حقیقت")

۵۲ - مجموعه شماره ۶۷، صص ۱۵۵ - ۱۴۸.

۵۳ - تفسیر صافی (ملاً محسن فیض کاشانی)، چاپ المكتبة الاسلامیة، جلد اول ۱۳۶۲، ص ۵۷.

۵۴ - مجموعه کمبریج، صص ۲۶ - ۹.

۵۵ - خطبه مصدر به "الحمد لله الذي فتق الاجواء وخرق الهواء وعلق الارحاء و اضاء الضياء" و علت تسمیه آن، بیان امام همام در خطبه است که فرموده: "انا الواقف على الطنجنين." مطالب این خطبه کلاً در بیان عظمت شأن صاحب خطبه است که به عنوان مظهر ذات الهی بیان نموده است. این خطبه ضمناً حاوی بعضی از بشارات ظهور است. خطبه مزبور را در "مشارق انوار الیقین" شیخ رجب برسی می توان زیارت نمود. جناب سید کاظم شرح خطبه طتنجیه را بعد از مقدمات در باره رد و قبول علمای مختلف از خطبه چنین آغاز نموده است: "اقول ماده الحمد بیان الشكل المربع (ح = ۸ . م = ۴۰ د = ۴ یعنی نسبت های مختلف از عدد ۴) و صورته شرح شکل المثلث (کلمه سه حرفی است) فعند الجمع هو السبع المثانی و القرآن العظيم فاستنطق منه الید." (۱۴ = سبع المثانی و کلمه ید). معنی دومرتبه ۷ است و به مفاهیم و تعبیرات مختلف در آثار حضرت نقطه بیان شده و "ید" که به حساب ابجدی معادل ۱۴ است اشاره به یدالله است که از القاب امیرالمؤمنین علی محسوب است.

۵۶ - مجموعه شماره ۶۷، صص ۱۲۹ - ۱۲۵.

۵۷ - عین حدیث از کتاب الحجّة، اصول کافی جزء اول ص ۲۵۷، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴ ق، طهران، ذیلاً نقل می شود:

احمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن عباد بن سلیمان، عن محمد بن سلیمان عن ابیه، عن سدیر قال: كنت انا و ابو بصیر و یحیی البرّاز و داود بن کثیر فی مجلس ابی عبدالله (ع) اذ خرج الینا و هو مغضب، فلما اخذ مجلسه قال: یا عجباً لأقوام یزعمون انا نعلم الغیب، ما یعلم الغیب الاّ الله عزّوجلّ، لقد هممت

بضرب جاریتی فلانة، فهربت مني فما علمت في اى بيوت الدار هي. قال سدير: فلما ان قام من مجلسه و صار في منزله دخلت انا و ابوبصير و ميسر و قلنا له: جعلنا فداك سمعناك و انت تقول كذا و كذا في امر جاريتك و نحن نعلم انك تعلم علماً كثيراً و لا ننسبك الى علم الغيب قال: فقال: يا سدير" الم تقرأ القرآن؟ قلت: بلى، قال: فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عز وجل: "قال الذى عنده علم من الكتاب: انا آتيك به قبل ان يرتد اليك طرفك." قال: قلت: جعلت فداك قد قرأته، قال: فهل عرفت الرجل و هل علمت ما كان عنده علم الكتاب؟ قال: قلت: اخبرني به؟ قال: قدر قطرة من الماء في البحر الاخضر فما يكون ذلك من علم الكتاب. قال: قلت جعلت فداك ما اقل هذا فقال: يا سدير، ما اكثر هذا، ان ينسبه الله عز وجل الى العلم الذى أخبرك به يا سدير، فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عز وجل ايضاً: "قل كفى بالله شهيداً بيني و بينكم و من عنده علم الكتاب." قال: قلت: قد قرأته جعلت فداك قال: افمن عنده علم الكتاب كله افهم أمن عنده علم الكتاب بعضه؟ قلت: لا، بل من عنده علم الكتاب كله، قال، فأوماً بيده الى صدره و قال: علم الكتاب والله كله عندنا، علم الكتاب والله كله عندنا.

۵۸ - شماره ۶۷، صص ۱۶۰ - ۱۵۷.

۵۹ - نویسنده تا حال این حدیث را پیدا نکرده است.

۶۰ - مجموعه ۴۰، صص ۱۶۴ - ۱۶۲.

۶۱ - نویسنده تا کنون این حدیث را به نص مذکور پیدا نکرده اما در خطبه طتنجیه بیانی به این عبارت آمده است: "فعلمني علمه و علمته علمی" که اشاره امیرالمؤمنین به پیغمبر اکرم است.

۶۲ - مجموعه ۴۰ - صص ۱۴۳ - ۱۳۷.

۶۳ - قرآن، سورة الاعلی (۸۷)، آیات ۲ و ۳.

۶۴ - منقول از امام صادق، عوالی اللئالی، العزیزیه، جلد ۴، ص ۱۰۹ (۱۶۵).

۶۵ - قرآن، سورة الاعراف (۷)، آیه ۱۷۲.

۶۶ - بیانی از حضرت عبدالبهاء در مورد جبر و تفویض خطاب به دو خانم محترمه انگلیسی و آلمانی صادر شده است که در ذیل آمده است:

بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه در کوه کرمل اول مارس ۱۹۱۰ در جواب سؤال میس استیونس و خانم دکتر فالشر.

س - مسأله جبر و تفویض را دیانت بهائی چگونه حل می نماید؟ مثلاً من چرا زن بدنیا آمده و انگلیزی و مسیحی هستم و در قرن نوزدهم بدنیا آمده ام و چرا مرد تولد نشده و چینی و کونفوزی نشده و در سنه ۱۰۰ بدنیا نیامده ام؟

ج - این مسأله بقدری بزرگ است که حضرت بهاء الله می توانستند روزها بلکه هفته ها برای شما بحث نمایند ولی حال من با کمی وقت (ساعت ده شب است) حقیقت را به شما که مشتاق کشف حقائق هستید تا حدی آشکار می سازم. خداوند مهربان از برای انسان در مدت حیاتش سه رمز و معما تعیین فرموده که حل قطعی آن فقط پس از صعودش از این عالم میسر خواهد شد و آن سه رمز عبارتند از:

یک - سر عظیم خیر و شر

دو - رمز سختی و درد و رنجی که برای اطفال و افراد به بلوغ نرسیده معین شده است.

سه - حقیقت مسأله جبر و تفویض

مظاهر مقدسه الهیه حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت بهاء الله می فرمایند که این سه مسأله و معما با هم ارتباط دارند ولی به علت کمی وقت امشب فقط به مسأله جبر و تفویض مشغول می شویم امیدوارم بقیه رموز را به وقت دیگر محول نمائیم تا در مسائل دیگر حیات و ممات بحث کامل نمائیم.

ای دوستان من، بدانید که روح انسان را می توان به یک نساج و حیات او را به منسوج تشبیه نمود. در این صورت کارگاه بافندگی جسم انسان خواهد بود که روح نساج به وسیله آن پارچه را می بافد. خداوند که در این مثال استاد نساجی است دستگاه بافندگی را با تار و پود اصلی تقدیر منظم و مرتب می نماید. به این طریق که تارهای مذکور و شالوده منسوج را از نخهای زمان و مکان و والدین و دیانت و ملیت و استعداد و غیره به میل و اراده خود تنظیم فرموده و به نساج وا می گذارد و نساج با پود احساسات و تصورات و اعمال خود که نخ های افقی منسوج محسوب می گردند قماش حقیقی حیات انسان را تا آخر عمر به عمل می آورد. پس مواد

اولیّه از قبیل پشم و پنبه و ابریشم و نخ و یا مخلوطی از آنها انتخابش با صاحب کار و از اختیار روح نَسّاج خارج است. همچنان اختیار نوع کارگاه به اختیار او نیست بلکه آنچه به اراده او واگذار شده طرح و نقشه قماش و وضع محصولی است که می بافتد و این نیز تا حدّی که موادّ اولیّه مقدر شده به او اجازه می دهد.

موادّ لازمه اولیّه عبارت از سازمان بدن انسانی که در طول ایام تابع قوانین و شرایط ارثی بوده و از آباء و اجداد به او منتقل شده است. پس فکر کن که در اینصورت جبر چیست و تفویض کدام است.

وجود انسان از لحاظ غرائز و شؤون موروثی در تحت اراده و اطاعت مطلقه تقدیر است (چنانچه فلاسفه جدید آن را عقل و یا شعور باطنی و قدما آن را سمپاتیزم و قوای غالبه سرّی می نامند).

پس انسان دارای یک اراده نسبی است و یا به عبارت دیگری آزادی عمل در تصمیم و تمایلات خود دارد یعنی قادر است که به وسیله استعدادی که مولود قوه تصوّر و معرفت اوست به وسیله تعمّق در علّت و معلول مبارزه با جبری نماید که از طرف غرائز و امیال غیر منتظره بر او تحمیل می گردد.

حال ای دوستان من، برای فهم مطلب مثال دیگری می زنم. انتقال صفات موروثی و غریزه طبیعی عبارت از ریل های ثابت و محکمی است که روی زمین نصب شده و ترن حیات باید از روی آن عبور نماید. راننده لکوموتیو که در این مثال روح است و لکوموتیو تحت اختیار اوست می تواند آن را به جلو و عقب هدایت کند و یا به سرعت های مختلفه حرکت کند یا آنکه از جاده طبیعی منحرف گردد. همچنین قادر است که در ایستگاه بزرگ و کوچک توقّف نماید و یا بکلی از توقّف خودداری کند و نیز می تواند از قوانین مربوطه به حرکت و مقررات فنی اطاعت یا سرپیچی نماید. شما این مطلب را بهتر درک می کنید چرا که من هنوز ترن سوار نشده ام.

هرگاه در انسان فیما بین تمایلات ارادی او از یک طرف و حوادث غیر ارادی از طرف دیگر و یا فیما بین اراده عقلانی او با ادراک باطنی اش موازنه موجود شود و وحدتی در اعمال حاصل گردد می توان گفت توافق لازمه بین مشیت الله و اراده

انسانی حاصل است. در چنین موقعی بین اعمال ارادی انسان و مشیت ابدیه الهیه وحدت و هماهنگی ایجاد گشته است و نتیجه این وحدت، رضایت وجدان و کامرانی حقیقی انسان در این جهان است. حیات ما فیما بین تمایلات آزاد شخصی و غرائز و صفات اجباری قرار گرفته است و فقط خداوند متعال قادر است ما را در مقابل اراده آزاد ما با مقایسه و در نظر گرفتن اعمال اجباری و غرائز با میزان کامل عدالت خود بسنجد و ارزش آن را تعیین فرماید. هر قدر خداوند ودایع و استعداد بیشتری به شخصی عطا فرموده باشد به همانقدر بیشتر از دیگران او را مورد مؤاخذه قرار می دهد.

توضیح: این اثر باید با نسخه دقیق و مطمئن تطبیق و تصحیح شود. در اینجا از تنها نسخه دست دوم موجود استفاده شده است.

۶۷ - مجموعه شماره ۶۷، صص ۱۳۸ - ۱۳۴.

۶۸ - مجموعه شماره ۶۷، صص ۱۰۴ - ۱۰۱.

۶۹ - نویسنده تاکنون این حدیث را پیدا نکرده است.

۷۰ - مجموعه شماره ۶۷، صص ۱۴۳ - ۱۴۱.

۷۱ - نویسنده به مأخذ این مطلب تاکنون دسترسی پیدا نکرده است.

۷۲ - مجموعه کمبریج، صص ۳۵ - ۲۶.

۷۳ - ظهور الحق، جلد سوم صص ۲۲۵ - ۲۲۳ در دعائی منقول از امام باقر این چنین آمده: "اصبحت بالله مؤمنا علی دین محمد و سنته و دین علی و سنته... آمنت بسرهم و علانیتهم و شاهدهم و غائبهم الخ" مفتاح الجنات، جلد اول، ص ۱۱۷.

۷۴ - نویسنده تا حال مأخذ این حدیث را پیدا نکرده است.

۷۵ - عوالی اللئالی، العزیزیه، جلد ۱، ص ۵۴ (۷۹).

۷۶ - نسخه لجنة محفظه آثار ایران، شماره ۶۰۰۷.

۷۷ - ظهور الحق، ج ۳، ص ۲۸۹.

۷۸ - برای دسترسی به مفهوم مشابه به تفسیر صافی ذیل آیه سوم سوره بقره مراجعه شود.

۷۹ - ر. ک . به تورات، سفر تثنیه باب ۳۳، آیات اول و دوم. نکته جالب این است که این آیات در بین مفسرین اسلامی نیز مطرح بحث قرار گرفته و سه مورد اول را به ظهور حضرت کلیم، حضرت مسیح و حضرت رسول تفسیر کرده اند ولی مورد چهارم را مطلقاً مسکوت گذارده اند. شاهد زیر از تفسیر ابن کثیر (تفسیر عامه) سورة "التین و الزیتون" است.

"قالوا: وفي آخر التوراة ذكر هذه الاماكن الثلاثة: جاء الله من طور سيناء - يعني الذى كلم الله عليه موسى بن عمران - واشرق من ساعير - يعني جبل بيت المقدس الذى بعث الله منه عيسى - واستعلن من جبال فاران - يعني جبال مكة التى ارسل الله منها محمداً (ص) فذكرهم مخبراً عنهم على الترتيب الوجودى بحسن ترتيبهم فى الزمان، ولهذا اقسام بالاشرف ثم الاشرف منه ثم بالاشرف منهما." تفسیر القرآن العظیم، المجلد الرابع، ص ۸۳۵، بیروت ۱۹۸۸، دارالفکر.

۸۰ - حضرت بهاء الله به این حدیث و مفاهیم آن در آثار مختلفه اشاره و استشهاد فرموده اند. حتی در یک مورد مستقیماً همین مطلب را از کتاب بیان نقل فرموده اند. به مجموعه "الثالی الحکمة"، جلد دوم، ص ۶۱ مراجعه شود.

۸۱ - کتاب بیان فارسی، واحد هشتم، باب ۲.

## مراحل دعوت و اظهار امر حضرت نقطه اولی

ظهور حضرت نقطه اولی آن چنانکه از آثار و الواح دور بهائی می توان دریافت حلقه ای از سلسله رهبران الهی و روحانی است که همواره هدایت بخش کاروان تمدن انسانی بوده اند و به نام رسول و پیامبر و مظهر الهی در عالم ظاهر شده و خواهند شد. اهمیت ظهور حضرتش هنگامی شناخته خواهد شد که رکود فکر و فرهنگ و تنزل فضیلت و اخلاق در جامعه عصری بهتر شناخته شود و احتیاج به تجدید اساس و تجدید اصول در آن دوره بیشتر محسوس گردد و دانسته و معلوم آید.

بیان تأثیر ظهور حضرت نقطه اولی از جهت کیفیت اساس دینی و قدرت خلاقه تعالیم و اصول علمی و متین آن مستلزم بررسی وسیع و دقیق است تا اثر نافذ آن در نفوس مستعدّه و همچنین تولید قابلیت در عالم انسانی دانسته شود یا به عبارت دیگر تأثیر انفسی و آفاقی آن گفته آید. اما همین تعالیم در جامعه فرهنگی ایران آن روز به طور غیر مستقیم نیز حرکتی جدید را بنیان نهاد که همچنان ادامه دارد زیرا متفکرین و صاحب نظران را به اهمیت توسیع دائره تمدن و ارتباط با ملل دیگر و ترک تعصبات موروثه و ضرورت تعلیم و تحکیم وسعت نظر در افراد متوجه ساخت و جامعه ایرانی نیز از انتشار این افکار و عقائد به این نکته متذکر گردید که از تصوّرات محدوده و اعتقادات متعصبانه به اصول تحقیق و تحرّی گراید و حقیقت طلبی را ارج و اعتبار نهد حتی اخیراً جامعه پیشوایان دیگر ادیان را بر آن داشت که از صیقل تعالیم این دور بدیع عقائد و افکار خود را جلا و درخششی جدید بخشند و در تألیفات و تقریرات خویش از آن استفاده نمایند.

از اصول تعالیم بیان که به لحاظ عمومی و اجتماعی حائز اهمیت مخصوص است از توحید عقائد دینی، تبیین متشابهات و رموز مخصوص کتب الهی، بیان استمرار ظهورات الهی و وحدت اساس ادیان، ضرورت ایمان متکّی به تحقیق عاری از تقلید، تأسیس الفت و محبت عمومی، توجه مخصوص به مقام و اهمیت نسوان،



تأكيد در تعليم و تربيت اطفال، تربيت اساس سعادت و نظم جامعه و تأكيد مخصوص در رعایت لطافت و نظافت و آداب اعتدال در زندگی می توان نام برد. از حضرت نقطه توفیعات و آثار مبارکه ای در دست است که به اظهار امر مبارک اختصاص یافته و در آن به صراحت اعلان قائمیت و مظهریت فرموده و مقام الهی خود را به استناد آیات نازل مدلل داشته اند. در متون آثار مبارکه مانند کتاب بیان، تفاسیر مبارکه یوسف و کوثر و دلائل سبعة و غیره نیز تصریح و تلویح فراوان عزّ نزول یافته است. در تفسیر مبارکه یوسف این آیات نازل شده است:

"الحمد لله الذی نزل الآيات علی عبده لیكون للعالمین سراجاً وهّاجاً". سورة الملك

"أنا نحن قد نزلنا الكتاب علی کلّ أمة بلسانهم ولقد نزلنا هذا الكتاب بلسان الذّکر علی الحقّ بالحقّ بديعاً". سورة المدینة

"انّ هذا القرآن من عند الله قد نزل علیکم بالحقّ لکنتم بآیاتنا فی ذلك الباب علی الباب حلیماً". سورة الحلّ

"وقل یا اهل الارض لا تجعلوا مع الله الهأ آخرفانّ هذا الباب من لدى الله الاکبر قد کان علی الامر وحيداً مشهوداً". سورة الانوار

"انّ هذا الدّین عند الله سرّ دین محمدٍ فاسرعوا الی الجنّة والرضوان الاکبر عند الله الحقّ ان کنتم بآياته علی الحقّ صابراً وشکوراً". سورة النداء

"فوربکم انّ هذا الكتاب هو الفرقان من قبل اتقوا الله ولا تکفروا ببعض الكتاب... سورة الکاف

"وانّ هذین الفرقانین لوکانا من عند غیر الله لوجدوا فیهما علی الحقّ بالحقّ اختلافاً كثيراً". سورة الجهاد

و در رساله بین الحرمین چنین نازل:

"وانّ کلمة ربّک ما يدعوا النّاس الی حکم نفسه بل قد دعی الکّل الی ما قد دعی النبیون والمرسلون من قبله الاّ تعبدوا الاّ الله وحده خالصاً علی الدّین القیمّ هذا ان کنتم ایاه تعبدون افزعمت انک لو تعرض من حکم ربّک یبقی لک عمل من الحقیقة فسبحان الله ربّک انّ کلمة التوحید ما تمّت الاّ بهذا الامر."

همین مختصر از آیات نازل در اوّل ظهور کافی است که نشان دهد امر مبارک از همان ابتداء مظهریت کامله بوده و استقلال و جامعیت داشته است مع ذلک نظر به حکمت مذکور در آثار مبارکه ارجاع و نسبت رتبه مظهریت به شخص مقدّسشان به تناسب وضع و موقعیت مبهم و غیر مصرّح و مشحون به حکمت و مدارا بوده است و متدرّجاً با حصول آمادگی مردم مطلب را تصریح و تبیین فرموده اند.

به غیر از آثار کتبی که اشاره شد در مجامع و مجالس عمومی نیز سه نوبت رسماً و صریحاً مقام حضرتش به مراجع دولت و ارکان حکومت ابلاغ گردیده که دوبار آن در شیراز و اصفهان به قید حکمت بدون تصریح به استقلال شریعت ولی سوم بار در تبریز در محضر دوّمین شخصیت مملکتی یعنی ناصرالدین میرزا و علماء و رجال دولتی بوده و نه تنها استقلال ظهور به صراحت اظهار شده، ابلاغ کلمه نیز فرموده اند.

نخستین بار در شیراز ابتدا در مجلس حاکم و سپس در مسجد وکیل حضرت نقطه حاضرین را به تحقیق و تجسس درباره امرالله متذکّر فرمودند و ضمناً نسبتهایی را که مردم به علّت بی خبری به حضرتش داده بودند نفی و انکار فرمودند. اهمّ این افتراءات که امروز به بندگان و منتسبان به آستانش نیز زده می شود عدم اعتقاد به وحدانیت الهی و رسالت انبیاء و پیغمبر اکرم و ولایت ائمه علیهم السلام بود. در اینجا به قسمتی از تفسیر مبارک کوثر استشهداد می شود از آن جهت که به علّت قرب زمان نزول متضمّن حقائق و مسائلی است که آن مظهر رحمن در ابتدا اظهار و تعلیم فرمودند و مع ذلک به استقلال و عظمت ظهور تصریح نموده اند.

"فيا ايها الامين فاجعل محضرک يوم القيمة بين یدی اللّٰه ثم انصف و الطّف نظرک انّ امرالله الحقّ لا یثبت الا بقسطاس عدل لم یکن من شأن الخلق لانّ الذی ادّعی کلمة الربط بين الخالق و الخلق یثبت حکمه بالآیات و الاخبار و آیات الانفس و الآفاق و انّ الذی یبطل حکمه فکان بمنثله فی ذکر الدلائل و کذلک فی حکم الفروع احدٌ یفتی بصلوة الجمعة و یثبت دلائله بالکتاب و السنّة و الاجماع و الاقترانات الملكية و احدٌ یفتی بخلافه و یثبت دلائله فانّ الیوم من این تذهب و من این توقن بل الیوم کلّ الفرق یثبتون کلّ ما یقولون بالقرآن و الاحادیث و لا یثبت

الحقّ ألا بالميزان و من لم يكن عنده قسطاس ما كان على حقّ محض من عند الله و انّ اليوم انت تجادل فى الميزان فان استطعت ان تبطله بحجّة حقّ من عند نفسك او احد من الخلق فلا تلتفت بعلمى ولا عملى و الا لا مفرّ لك ان اردت الله ربّ السموات و الارض الا ان تصدّق او تعرض عنها و توقن فى سرّك بحجّته ثمّ تجحد او تكون بلا دينٍ و انّ ميزان العلم حجّة اذا تطابق ذلك القسطاس كما صرّح بذلك الامام عليه السّلام فى امارات الامامة بانّ المسائل فليس فيها حجّة و انّ الحقّ كذلك فوربك ربّ السّموات و الارض انّ اليوم ليس الحقّ ليكون لاحد حجّة الا نفسى و انّ الله قد اظهر امره بشأن لن يقدر احد ان تأمل فيه ويشكّ لانّ الله قد اختار لحفظ دين رسوله و اوليائه عبداً من الا عجميين و اعطاه ما لم يؤت احداً من العالمين انصف بالله حجيرينطق بالشهادة اعظم او ان ينطق فتى عجمى بكلمات الّتى ذهلت الكلّ فيها و لقد اعطاه الله حجّة لو اجتمع من فى السّموات و الارض على ان يأتوا بمثلها لم يقدروا و ان تأمل النّاس فيها ليخرجون من الدّين لانّ تلك الحجّة حجّة محمّد رسول الله صلى الله عليه من قبل و ان ارادوا ان يأتوا بمثله ففى الحين ليشركون لانّ الله قد ثبت بتلك الحجّة نبوة حبيبه و انّ اليوم كلّ النّاس بالقرآن يحتجّون و به مؤمنون و عنه يحكمون فوربّ السّموات و الارض لا مفرّ اليوم لاحد الا ان يؤمن و يدخل الجنّة او يكفر و يدخل النار فسبحان الله من عمل هولاء الجهّال كانّ اليوم كلّ النّاس اموات حيث لا يعرفون صنع الربّ عن الخلق هل جاء احد بمثل تلك الآيات و يقول ذو روح انّ هذا صنع الخلق انصف بالله هل سمعت من احد دعاء او صحيفة و هل جاء بتلك الحجّة دون آل الله سلام لله عليهم فيا لله انى لو اردت من بعد كما بيّنت الميزان فى بين يدى الاشهاد لاكتب فى ستّة ساعات الف بيت مناجات فمن اليوم يقدر بذلك فاعوذ بالله من عمل النّاس انّ المجلسى قد حقّق فى كتابه حقّ اليقين بانّ صحيفة السّجادية فى الفصاحة تعدل صحف السّماوية و هى زبور آل محمّد و يكفى لدى المعجزة للذين لا يرونهم فكيف تثبت الولاية بصحيفة و لا يثبت الحقيّة بصحائف معدودة الّتى ملأت شرق الارض و غربها فائى حجّة اكبر من هذه النعمة و ائى عطية اعظم من هذه القدرة. انّ العلماء لو ينشؤا ورقة ليتفكّروا ثمّ بعد ذلك لمّا انت

تذكر كلماتهم لدى بمثل قول صبيّ يقول بالفارسيّة به به وانّ بالحقيقة ليس الشرف في ذكر الكلمات ولا بترتيب الآيات بل انّ الّذى اصل الرّوح فيها هو سرّ الرّبانيّة و ظهور الصّمدانية الّتى هي اصل كلّ فضل و عليها يحول كل عدل فزن احدى من صحيفتى بكلّ كتب القوم لم يعدل حرفاً منها كلّ من فى السّموات و الارض لآنها حيوان من ظهور الوحدايّة و سرّ الرّحمانيّة و ما دونها بمثل عجل جسد له خوارفو ربّك لو يعلمون النّاس بما اكتسبت ايديهم فى دين اللّهِ ليدخلون المقابر ثم ليصعقون ... فيا ايّها السّائل الجليل انّ النّاس لا ينظرون الى الواقع لاشكّ انّ اللّهِ يعلم شأنى و يطلّع بمقامى و أنّه هو حىّ قادر عالم لو اتى افتريت عليه فرض عليه بان يخلق بشراً ليقيم معى و يقرء مثل آياتى حتّى يبطل حجّتى ولّمّا علم و كان مقتدراً و لم يظهر بمثل ذلك الصنع من عند احدٍ ليثبت أنّه اراد بذلك الامر و يبغض من جحدّه و أنّه يعلم كلّ ما كان النّاس لا يعلمون ولا يشعرون ولا يعقلون فو ربّ السّماء و الارض انّ الحقّ لارى فى نفسى بمثل ما انتم فى علم اللّهِ لتوقنون و انّ من على الارض كلّهم لو يجحدونى لدى حجّتهم لاوهن من بيت العنكبوت و اتى لعلى يقين مبين انصف باللّهِ و زن بالقسطاس عمل المنكرين من اهل الاسلام لو انّ اليوم احد ادعى نعمة من عند اللّهِ و كان مصدّقاً لّمّا نزل اللّهِ فى القرآن و كانت نعمته حجّة يثبت بها ذلك الدّين القيم هل يفتى احد ان ينكره لا و ربّك الّا القوم الكافرون انظر الى مبلغ ايمانهم و زن ايمانهم انّ اعراب الجاهليّة لما نزلت القرآن اتوا بقصايد حول البيت و أنّهم فور ربّك فى الايمان لا بعد من كفر اعراب الجاهليّة و لكنّهم قوم لا يعقلون ... انظر الى دنائة مقامهم انّ فرعون لّمّا اراد ان يكفر بحجّة ربّه فاتى بشئى من السحر و أنّهم فور ربّك لا يأتون بحرف و يفعلون ما لا يدركون فور ربّك انّ اليوم نار جهنّم لمحيطه بالكافرين و اتى ان اقول كلمة فيثبت بها قسطاس العدل فى يدى و انّ النّاس ليكذبون و يفترون من حيث يعلمون ... فيا ايّها السّائل اقسامك باللّهِ الّذى لا اله الا هو ان تقدر ان تدحض الحجّة من عند نفسك او من عند احد من النّاس تفرغ بها فوادى و خلّص النّاس كلّهم و الا لامر اللّهِ اوضح من هذه الشّمس فى وسط السّماء و انا اذكر لك فى مقام القسطاس آيات قبل ذكر الشّرح لتثبت الميزان فاذا ثبت القسطاس يبطل كلّ التعارضات من

عند كلِّ النَّاسِ وكلِّ ما رايت من آياتي قد افتري المفترين فيها وبعض منها لم يقدر  
الكاتبون ان يستنسخوا صور الواقع ولذا يقول النَّاسُ فيه لحن وبعض يقول ليس  
فيها ربط فاعوذ باللَّهِ من عملهم وافتراءهم وكلِّ ما ترى من الآيات بغير ذلك النهج  
العدل فاتى انا بريئى من المشركين وها انا اذكر ميزان البيان ليكون حجة للعالمين  
جميعاً بسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سبحانه الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ فِيهِ ذَكَرَ فِيهِ حُكْمٌ مِنْ  
لَدُنَّا لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَإِنَّ اللَّهَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ  
النَّاسُ الْيَوْمَ فِي حُكْمِ اللَّهِ يَخْتَلِفُونَ وَلَقَدْ نَزَّلَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ حُكْمِ كُلِّ  
شَيْءٍ وَلَكِنَّ النَّاسَ لَا يَعْلَمُونَ وَلَا يَعْقِلُونَ وَلَا يَتَفَكَّرُونَ وَلَقَدْ نَزَّلَ فِي الْقُرْآنِ آتَقُوا  
اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا بِمِثْلِ ذَلِكَ فليجزى الله ربَّك عباده المتقين ولقد نزل الله  
ربَّك في القرآن من قبل و اوحينا الى موسى ومن معه اجمعين قل انى حدثت  
الكلَّ بنعمة ربى ولا اخاف من احد ان انتم بايات الله تكذبون ولقد بلغ حكم  
الله شرق الارض وغربها وانا نحن لكل شاهدون قل ان الذين اتبعوا آيات الله من  
قبل فاولئك هم المهتدون وان الذين كفروا واتبعوا اهوائهم لم يكن الله ليغفر لهم  
ولا ليهديهم واولئك هم الخاسرون انما الدين في كتاب الله هذا الدين القيم ان  
كنتم بايات الله لتوقنون قل لو تعلمون ما اعلم لتنصرون الله بانفسكم و اموالكم  
رجاء ليوم كل على الله يعرضون ولقد كفر الذين قالوا ان ذكر اسم ربك ادعى  
الوحي والقرآن وانتم لتفترون اليوم في دين الله بما لا تعلمون ولا تعقلون قل انى  
عبد الله مصدق لما معكم من حكم القرآن فكيف انتم تكذبون بايات الله ولا  
تشعرون. ولقد فتنا الخلق بمثل الذين كفروا من قبل وانا لنعلم ما كان الناس لا  
يعلمون ولا يعقلون ولعمرك كفر الناس كلهم الا الذين اتبعوا احكامنا من قبل ولم  
يجحدوا على بشئ فاولئك هم المفلحون ولقد كفر الناس من الذين لا يخطروا  
بانفسهم ان يكفروا بالرَّحْمَنِ مِنْ حَيْثُ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ وَلَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا  
إِنَّ ذِكْرَ اسْمِ رَبِّكَ قَالَ إِنِّي أَنَا بَابُ بَقِيَّةِ اللَّهِ بِحُكْمِ مَنْ قَبْلِ مَنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ  
إِنَّ مِثْلَ كُلِّ مَا قَالَ النَّاسُ فِي حَقِّي بِمِثْلِ مَا قَالَتِ النَّصَارَى أَنَّ اللَّهَ رَبُّكَ هُوَ ثَالِثُ  
ثَلَاثَةٍ أَوْ قَالَتِ الْيَهُودُ أَنَّ الْعَزِيزَ ابْنَ اللَّهِ أَوْ قَالَتِ الْأَعْرَابُ أَنَّ اللَّهَ فَاقِرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ  
سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَنَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَأَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ فَو

رَبِّكَ إِنَّ أَعْرَابَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْقُرَى لَمَّا نَزَّلَ الْقُرْآنَ أَنْ اتَّوَا بِكَلِمَاتٍ عَدَلْ كَبُرَى وَأَنَّ الْيَوْمَ مَبْلَغُ عِلْمِ الْعُلَمَاءِ لِيُظْهَرَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ فِي كِتَابٍ وَأَتَمَّ لَهُمُ الْكَافِرُونَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَهَاجَرُوا فِي سَبِيلِهِ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ رَبِّكَ أَنْ يُضَلَّهُمْ لِيَعْلَنَ بِوَاطِنِهِمْ وَأَنْتُمْ كَذَبُوا وَكَفَرُوا مِنْ حَيْثُ يُوقِنُونَ وَلَا يَعْلَمُونَ قُلْ أَتَى قُلْتُ لَهُمْ فَاتُوا بِآيَةٍ أَنْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ فَوَرَبِّكَ لَا أَرَى مِنْ أَحَدٍ إِلَى يَوْمِكَ هَذَا بَعْضُ حُرُوفِ قُلْ فَاتُوا بِمِثْلِ ذَلِكَ الْكِتَابِ أَنْ كُنْتُمْ فِي دَعْوَاكُمْ بِاللَّهِ صَادِقِينَ وَأَنَّ فِرْعَوْنَ مِنْ قَبْلِ لَاتٍ بِشَيْءٍ مِنَ السِّحْرِ وَأَتَمَّ قَدْ جَعَلُوا أَنْفُسَهُمْ فِي الْإِيمَانِ أَدْنَى مِنْ كَفَرِهِ لَعْنَهُمُ اللَّهُ بِمَا عَمِلَتْ أَيْدِيهِمْ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَأَوْلَتْكَ هُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي النَّارِ لِيَحْضُرُونَ وَأَنَّ الَّذِي نَصَرَهُمُ بِالْغَيْبِ اللَّهُ رَبُّكَ يَلْعَنُهُ ثُمَّ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ أَتَى الْحَقَّ بِالْحَقِّ وَكَانَ عَلَى يَقِينٍ مَبِينٍ قُلْ أَنْ الْيَوْمَ نَارُ جَهَنَّمَ قَدْ أَحاطَتْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَأَنْتُمْ لَتَعَذَّبُونَ فِيهَا وَلَا تَشْعُرُونَ قُلْ أَرْحَمُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنَّ حَيَاةَ الدُّنْيَا بَاطِلَةٌ وَأَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ لَتَعَذَّبُونَ وَلَا تَرْحَمُونَ قُلْ أَنْ الَّذِي أَخَذَ الْكِتَابَ بَغَيْرِ حَقٍّ فَكَأَنَّمَا أَخَذَ عَنِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّالِحِينَ بِأَنْفُسِكُمْ أَدْعَيْتُمْ كَلِمَةَ الْبَاطِلِ وَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَ الْكَلِّ بِالْقِسْطِ وَأَنَّهُ لِيَشْهَدَ عَمَّا كَانَ النَّاسُ يَكْتُمُونَ قُلْ أَنْ الْحِجَّةَ مِنْ بَقِيَّةِ اللَّهِ تِلْكَ الْآيَاتُ بَيِّنَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَأَنَّ الَّذِينَ قَالُوا أَنَا نَحْنُ نَأْتِ بِمِثْلِ تِلْكَ الْآيَاتِ فَانْتَ فَاحْضَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ فَإِنْ قَرَأُوا مِنْ دُونِ أَنْ يَتَفَكَّرُوا أَوْ كَتَبُوا مِنْ دُونِ أَنْ يَتَعَطَّلُوا فَقَدْ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِأَنَّهُمْ لَمَّا لَمْ يَقْدِرُوا يَكْذَبُونَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ فَوَرَبِّكَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَوْ اجْتَمَعَ الْجِنَّ وَالْإِنْسُ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ الْآيَاتِ الَّتِي نَزَّلْنَاهَا فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ بَإِذْنِ اللَّهِ لَنْ يَسْتَطِيعُوا وَلَنْ يَقْدِرُوا وَلَوْ كَانُوا عَلَى الْأَرْضِ لِقَادِرِينَ قُلْ أَنْ قُلُوبِهِمْ مَيِّتَةٌ نَجَسَةٌ حَيْثُ يَقْرَأُونَ آيَاتِ اللَّهِ وَلَا يَخْشَعُونَ قُلْ أَنْ صَنَعَ الرَّبُّ يَفْصَلُ بَيْنَ صَنَعِ النَّاسِ فَوَيْلٌ لَكُمْ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ وَلَا تَعْقِلُونَ قُلْ إِذَا تَابُوا وَأَنَابُوا ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بِمَا أَكْتَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ فِي دِينِ اللَّهِ وَسَاءَ مَا هُمْ يَحْكُمُونَ قُلْ كَلَّمَا قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تِلْكَ الْآيَاتِ لَأَنِّي أَنَا أَقُولُ كَيْفَ أَنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِالْقُرْآنِ وَلَا تَعْقِلُونَ قُلْ لَوْ نَزَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ حِجَّةً دُونَ تِلْكَ الْآيَاتِ لَيَقُولُونَ مَا لَا يَعْقِلُونَ وَلَكِنَّ الْيَوْمَ لَنْ يَقْدِرُوا بَعْضُ حُرُوفِ الْآيَاتِ أَنْ يَكْفُرُوا بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُؤْمِنُوا بِتِلْكَ الْآيَاتِ

بَيِّنَاتٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ قُلْ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا وَافْتَرَوْا عَلَيَّ حُكْمَ الْوَلَايَةِ أَوْ اخْتَبَاهَا فَقَدْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَإِنَّ مَاؤِيهِمْ نَارُ جَهَنَّمَ بَنَسَ لِلظَّالِمِينَ مَقَامًا قُلْ إِنَّ مِثْلَ تِلْكَ الْآيَاتِ مِثْلَ مَاءِ السَّمَاءِ تَجْرَىٰ بِأَذْنِ اللَّهِ وَمَا قَدَّرَ اللَّهُ لَهَا حُدًّا وَلَا نَفَادًا أِبَدًا قُلْ كَيْفَ يَنْسَخُ حُكْمَ الْآيَاتِ إِلَىٰ أَيَّامٍ مَعْدُودَةٍ وَأَنْتَ الْيَوْمَ لَتَكْتُبُ بَيْنَ أَيْدِينَا أَنْ هَذَا إِلَّا كَذَّابٌ أَشْرَقَ اللَّهُ يَمْحُو مِنْ يَشَاءُ وَيَنْزِلُ مَا يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ لَغْنِيًا عَمَّا أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ قُلْ فَوَيْلٌ لَكُمْ أَنْ شَجَرَةُ الطُّورِ قَدْ نَبَتَتْ فِي صَدْرِي فَكَيْفَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ آيَاتِ اللَّهِ وَلَا تَشْعُرُونَ قُلْ لَوْ تَفَدُّوا مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ مِنْ عَمَلِكُمْ بَعْضَ حَرْفٍ وَأَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ لَتَدْخُلُونَ نَارَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ قُلْ إِنَّ حَرْفًا مِنْ تِلْكَ الْآيَاتِ لَمْ يَعْضَلْ كُلَّ مَا فِي الْأَرْضِ فِيمَا أَنْتُمْ تَرِيدُونَ وَتَسْتَلُونَ وَلَا تَعْقِلُونَ قُلْ إِنَّ أَوَّلَ كَافِرٍ بِذِكْرِ اسْمِ رَبِّكَ ثُمَّ ثَانِيهِمْ ثُمَّ ثَالِثِهِمْ ثُمَّ رَابِعِهِمْ ثُمَّ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ إِنْ لَمْ يَتُوبُوا لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ وَلَا لِيُنْظَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَكَلِّمَهُمْ وَإِنَّ لَهُمْ وَقَدْ أَعَدَّتْ عَذَابَ الْيَمِّ قُلْ كُلَّ مَا يَلْقِيكُمْ الشَّيْطَانُ يَنْسَخُ بِحُكْمِ تِلْكَ الْآيَاتِ إِنْ اتَّقَوْا اللَّهَ وَارْحَمُوا أَنْفُسَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ آيَاهُ تَعْبُدُونَ. اللَّهُ أَشْكَو إِلَيْكَ مَا نَزَلَ بِي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبِّ افْرُغْ عَلَيَّ صَبْرًا وَانصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ قُلْ لَوْ اجْتَمَعَتْ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلَى جِجْدِي لَدَيْ بَمِثْلِ كَفِّ تَرَابٍ وَاللَّهُ يَعْلَمُ حُكْمِي وَأَنْتُمْ الْيَوْمَ لَا تَتَفَكَّرُونَ وَلَا تَتَفَقَّهُونَ وَلَا تَهْتَدُونَ قُلْ إِذَا مِتُّمْ لَتَدْخُلُونَ نَارَ جَهَنَّمَ وَتَسْتَعِيثُونَ وَلَا يَشْفَعُ لَكُمْ الْيَوْمَ أَحَدٌ إِلَّا بِأَذْنِ اللَّهِ فَانِيبُوا إِلَى اللَّهِ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ قُلْ كَيْفَ تَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ بَأَنَّ تِلْكَ الْآيَاتِ لَمْ تَكْ حِجَّةٌ إِلَّا بَعْدَ الْبَيَانِ كَبُرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِكُمْ مَا تَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا وَإِنَّ الْيَوْمَ عَلَى حُكْمٍ كَفَرْتُمْ لِأَحْكُمْ لِلْقُرْآنِ بَيْنَ النَّاسِ فَوَيْلٌ لَكُمْ وَعَمَّا أَكْتَسَبْتُمْ أَيْدِيَكُمْ فِي دِينِ اللَّهِ وَسَاءَ مَا أَنْتُمْ تَحْكُمُونَ قُلْ لَعْنُ اللَّهِ الَّذِينَ افْتَرَوْا مِنْ قَبْلِ وَأَنَّ فِي كُلِّ شَأْنٍ يَضَاعَفُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَأَنْهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ يَا يَحْيَى فَا تَ بَأْيَةٍ مِثْلَ تِلْكَ الْآيَاتِ بِالْفِطْرَةِ إِنْ كُنْتَ ذِي عِلْمٍ رَشِيدٍ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَفْضَحُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنَّ الْيَوْمَ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ يَأْتِيَ بِأَيَّةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَأَنَا بِذَلِكَ الْقَسْطِ أَعْلَمُ عَمَّا كُنْتُمْ بِهِ تَجْهَلُونَ تِلْكَ آيَاتُ بَيِّنَاتٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَلَقَدْ نَزَّلْنَا فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ كُلَّ مَا أَنْتُمْ تَرِيدُونَ وَمَا أَنْتُمْ مِنْ بَعْدِ سَتْسَلُونَ وَإِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ

بعد ما آمنوا لم يكن الله ليغفر لهم ولا ليهديهم ضربت عليهم الذلة في الحياة الدنيا واولئك هم يوم القيمة في النار ليحضرون تلك الآيات من كتاب العدل نزلناها في ذلك الكتاب ليعلم الكَلَّ حُكْمَ القسطاس من لدن عليّ حكيم وكفى فيما ارشحناك من كتاب اللاهوت و حجّة الجبروت وآيات الملكوت و سطوات النَّاسوت لمن اراد ان يوزن بالقسطاس ذلك القسطاس القيمّ و سبحان الله عما يشركون ...

مفهوم بیان مبارک این است: که اختلاف علماء اسلام چه در اصول مسائل دینی و چه در فروع به مقامی رسیده که لزوم ظهور و ارائه میزان جدیدی برای بیان حقائق و تعیین اصول و احکام غیر قابل انکار است زیرا مدارک و مستندات کلیه فرق و علماء اسلام که اختلاف دارند آیات و اخبار و احادیث است ولی میزانی موجود نیست تا حقیقت را از مجموعه این آراء و عقائد مخالف استخراج نماید مفهوم اشارات تلویحاً چنین است که میزان الیوم در کلمات و آثار مبارکه جدید است و به مخاطب تأکید می فرمایند که بر او واجب است که در صورت استطاعت به حجج و دلائل حقّه به مقابله امر ایشان برخیزد و به ناچار اگر تصدیق حقیقت این ظهور نماید انکار کند و از ایمان و دین بالکل محروم ماند سپس صراحتاً می فرمایند که حجّت و برهان امروز منم و امر الهی به شأنی ظاهر است که کسی شکّ نتواند کرد زیرا خداوند برای حفظ دین رسول الله بنده ای اعجمی (اشاره به وجود مقدّس ایشان) را برگزیده و به او چیزی عطا فرموده که کسی را در آن شریکی نیست و آیا به زبان آوردن سنگ به کلمه شهاده بزرگتر است یا اینکه جوانی غیر عرب به کلمات هوش ربائی تکلم نماید که دیگران عاجز مانند سپس حجج و دلائل صادره از قلم مبارک را با حجّة رسول الله و آیات مقایسه می فرمایند و اقبال مردم را دخول به بهشت وردّ و کفر را نار و موت و حرمان مذکور می دارند. صدور هزار بیت مناجات در شش ساعت و فصاحت کلام را اشاره می فرمایند و آن را با صحیفه سجاده که به اعتقاد علماء اسلام اعجاز است مقایسه می نمایند سپس ناتوانی و عجز علما را در تدوین حتی ورقی مطلب ذکر می کنند. در همین قسمت از تفسیر سوره کوثر نیز به لزوم و فرض بر خداوند که مدّعی غیر صادق را مقابله نماید اشاره



شده است همچنین مقابله اعراب جاهلیت را که به قصاید معلّقه استشهاد نمودند مذکور می دارند و سپس عدم اظهار جواب و توجه علماء را نیز اشاره می فرمایند. حضرت نقطه در همین مقام مخاطب را به مقابله طلبیده که اگر تواند حجّت ظاهره را شخصاً یا به کمک دیگران ساقط نماید و گرنه امر الهی از خورشید نیز واضحتر است و سپس با نزول آیات بینات بعنوان میزان و قسطاس در بیان اهمیّت ظهور و کیفیّت امراللّه و بیان مقام و موقعیّت ظهور و ذکر قصص گذشتگان موضوع را ختم می فرمایند بالاخره با خطاب یا یحیی (مقصود جناب وحید است) او را به صدور چنین کلمات و آیاتی به لحن فطرت در صورت قابلیت و قدرت دعوت می فرمایند و به مقابله می طلبند و مجدداً تصریح می فرمایند که به مردم بگو آبروی خود را نبرند چه که هرگز به چنین مقامی نتوانند رسید و این کلمات آیات بینات کتاب اللّه است. در ضمن این قسمت اشارتی به افتراات معاندین نیز شده و می فرمایند که چون کاتبان در بعضی موارد نتوانسته اند صورت صحیح کلمات را استنساخ کنند بعضی به خیال خود مطالب را اشتباه انگاشته اند و ربط کلمات و آیات را در نیافته آن را غیر مرتبط و نامفهوم دانسته اند.

حضرت نقطه اساس دعوت مبارکش را در ابتداء برای حفظ حقیقت دین الهی بیان فرمود و به ارتباط و وابستگی با اسلام بیش از استقلال از آن تأکید می فرمود مع ذلک به نزول آیات که حجّت رسول اللّه است از قلم و لسان مبارک اشاره می فرماید و به آیات خویش تحدی و استدلال می نماید و چون ابطال مفتری بر خداوند است تصریح می فرماید که عدم بعث و قیام نفسی که به مقابله موفّق گردد بر رضای الهی و تأیید خداوند دلالت دارد. میزان و قسطاس حقّ آیات نازل الهی بر لسان عبد اوست. به آیات در بسیاری از آثار حضرت نقطه تحدی شده و معترضین را در مورد آیات الهامی و فطری که بدون تمهید و تأمل و سکون قلم نازل و صادر می شد و مسبوق به تحصیل مرتّب معارف صوری هم نبود به مقابله طلبیده اند. راجع به مقام و رتبه روحانی نیز در همین مورد استشهاد و در دیگر موارد آثار نازل حضرت نقطه نسبت بایّت منصوص را از خود نفی فرموده اند و نسبتهای نادرستی را که درباره شأن و مقام مبارک در افواه شهرت داشت با تصوّرات واهیه

مسیحیان و یهود درباره نسبت حضرت مسیح و عزیر نبی با ذات الهی و با توهمات اعراب تشبیه فرموده اند. به عبارت دیگر این تصوّرات را تخیّلات و توهمات باطله معرفی فرموده اند.

در اصفهان دیگر باره به خواهش معتمد الدوله شهیر مجلس دیگری تشکیل یافت که انحصاراً علمای اصفهان حاضر بودند و بالاخره در تبریز با حضور ناصرالدین میرزا آخرین جلسه عمومی تشکیل شد. به مناسبت این دو مجلس حضرت باب اعظم خطابی عمومی در اصفهان از طریق معتمد صادر فرمودند و در تبریز نیز تواقیع قائمیت از قلم عزّ نزل یافت. این آثار از آن جهت قابل توجه است که به حاضرین و غائبین شمول دارد و ضمناً بطور استقلالی و انحصاری متناسب با موقعیت صدور به تشریح اساس شریعت و دعوت حضرتش اختصاص یافته است. متن مذاکرات این دو مجلس کم و بیش یکسان در مراجع تاریخ بهائی و کتب تاریخی مملکتی بیان شده و اگر تفاوتی احساس می شود در بیان نحوه طرح مسائل و استنباط مطالب است. جالب آن است که این هر دو مجلس بیش و کم به یک وضع برگزار شده است. توجیه این تشابه مشکل نیست زیرا قصد حاضرین در رتبه اول این بوده است که جوانی را که به زعم آنان برخلاف مصالح دینی قیام و اقدام کرده بود الزام کنند تا از راه خویش بازگردد و چون عجز و جهل و حقارت خود را در محضرش در می یافتند به سائقه غرور نخست به مسائل فقهی و علوم متداوله اسلامی تمسک می جستند به قصد آنکه با طرح این مسائل از طرفی حضرتش را در نظر عوام به عدم اطلاع و علم منسوب دارند چه که ملاک حقیقت را همان معارف حدیث و کلام می دانستند و از طرفی نیز خود را در نظر عموم به علم و فضیلت مشهور سازند ولی چون فتح باب جدید علم و حکمت و عدم اعتنای آن حضرت به عقائد و مسائل جزئیّه اوج غرور آنان را پست می نمود و استقلال ظهور را معاینه می دیدند استکبار می ورزیدند و به تمسخر و استهزاء می پرداختند. همان سنتی که در ظهور پیغمبر اکرم نیز بکار آوردند و بالاخره به آزار و اذیت و شهادت فتوی می دادند. شرح این دو جلسه را مورّخین مخالف مانند سپهر و هدایت و زعیم

الدوله که از قول پدر خود روایت نموده است ذکر کرده اند و شرح مجلس تبریز نیز در مکتوب از قول ناصر الدین میرزا مشروح و مفصل موجود است.

در مجلس اصفهان که برگزاری آن با صدور خطاب مخصوص به معتمد الدوله مصادف است عده ای از علماء از جمله میرسید محمد سلطان العلماء آقا محمد مهدی کلباسی و میرزا حسن نوری حکیم اشراقی افتخار حضور یافتند اما دیگران از حضور امتناع کرده بودند مجلس بیشتر به جدل این دو دانشمند دینی و فلسفی اخیر گذشت. سئوالات شیخ کلباسی راجع به روش هیکل انور درباره اجتهاد و تقلید و شمول خطابات کتاب اللہ بر حاضرین و غائبین و یا انحصار آن به حضار همه دالّ بر این است که از اصل دعوت و اهمیّت ظهور و خطاب بدیع و مقام عظیم حضرتش تحاشی داشته اند. درباره مسائل میرزا حسن حکیم که به وحدت وجود معتقد بوده طبق تواریخ امری به سئوالات فلسفی مشارالیه جوابهای قاطع و ساده بیان فرموده اند و مشارالیه ملزم مانده ولی زعیم الدوله و سپهر مدعی اند که مشارالیه به مجادله برخاسته و از معانی بعضی احادیث راجع به طئی الارض و حضور بعضی از ائمه در زمان واحد در اماکن متعدده و بالاخره سرعت و کندی حرکت افلاک در دوران حکام جابر و ائمه عادل سؤال نموده و بالاخره چون حضرتش تا زمان صرف غذا فقط به صدور خطبه مفصلی در این خصوص پرداخته بودند موضوع معوق مانده و منتفی شده است. باید دانست که این ادعا خلاف حقیقت است زیرا خطابی در جواب میرزای سابق الذکر از آثار حضرت نقطه موجود است که کلاً به بیان جواب کامل در خصوص سئوالات مشارالیه اختصاص داده شده است. خطابی مختصر است نه خطبه ای مفصل و چون اصل مسئله در این سه مطلب مشترک است در این توفیع فقط مسئله حضور پیغمبر اکرم در زمان واحد در اماکنه عدیده مورد اشاره و بحث قرار گرفته است ذیلاً به نقل این توفیع مبادرت شده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذى تجلّى للممكنات بظهور المشيئة لها بها ليعرفنّ كلّ الممكنات ما جعل الله فى حقائق ذاتيات كينونياتهم من مقام الفعل و ظهورات الانفعال حتّى قد علم كلّ مقام نفسه و عرف حكم مبدئه فيما قدر الله له فى كلّ شأنه بما لا نهاية له به اليه ليشهد فى مقام الامكان بما شهد الله لنفسه ثم لخلقه بانّه لا اله الا هو العزيز المتعال و بعد لما سئل الجناب المستطاب فى مقام الخطاب ببيان الاشكال الذى هو معروف بين رجال الاعراف بانّ جسد النبى صلى الله عليه وآله كيف يمكن فى زمان واحد و مكان واحد بان يحضر فى جميع اصقاع الوجود من الغيب و الشهود و انّ الحق لا سبيل لاحد الى عرفان تلك الرتبة السنّية الا بعلم الامرين الامرين سرّ القدر لانّ للاشياء مراتب ثلاثة فمنها رتبة السرمود و هو مقام الفعل و انّ الله قد جعل له بداية فى نفسه الذى يعبرّ فى بعض المقامات بالقدم و ما جعل الله له نهاية فى مقام الظهور لعدم نفاذ الفيض فى رتبة الوجود و هو مقام محمّد و اوصيائه صلوات الله عليهم حيث لا يقدر احد ان يأخذ من حكم تلك الرتبة شيئاً و منها رتبة الدهر و انّ له فى علم الله بدءاً من مقام السرمود و ختماً فى مقام البطون و هو مقام ساير الممكنات من مراتب الجوهريات فى عوالم المجردات و منها رتبة الزمان و انّ الله قد جعل له حداً فى البدء و الختم و أنّه يتحقّق بوجود سير الافلاك و اذا ثبت حكم المراتب فلا ريب انّ الفؤاد فى الرتبة الاولى يعرف بانّ الشئى له كلّ المراتب ثابتة و كلّ الظهورات حاكية لانّ الجسد الكلى الذى جعل الله حامله محالّ الفعل يحكى عن مقام ذاته الذى يدلّ على مقام السرمود لانّ جسد النبى صلى الله عليه وآله فى ليلة المعراج مع أنّه كان فى بيت الحميرا بما ورد فى الخبر فقد ثبت بالاجماع أنّه كان فى السّماء و مراتب الجنان و النيران لآله كما انّ ذاته لا يحجبه شئى فى عوالم الامكان فكذلك الحكم فى جسده و انّ العقول لما لم يقدروا ان يدركوا الا شيئاً محدوداً فلذلك لم يقدروا ان يشاهدوا الامرين الامرين و حكم السرمود فى حكم اليقين و لذا كلّ ما قلت فى المجلس ينصرف العقل عنه بحكم الحدّية حتّى اعترف بعض النفوس بعدم علم الواقع فى رتبة الجسد ولو شاء الله و اراد لا بين حقيقة هذا المسئلة بسرّ الواقع و الحكم البالغ فى مقامه

لیعرف الحکم من عرف الامر فی مقامات الظهور ولا یحتجب عن مطالعة نور الغیوب اذا احتجب عن ساحة قرب الحضور والی ذلك المقام قد اخذت القلم من الجریان والی اللہ یرجع حکم البیان فی المبدء والایاب وسبحان اللہ ربّ العرش عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد للّٰه ربّ العالمین.

فهم این توقیع مبارک مستلزم آشنائی با بعضی اصطلاحات فلسفی اسلامی و تعالیم شیخ بزرگوار احمد احسانی است. از جمله باید مراحل سبعة وجود یعنی مشیة، اراده، قدر، قضا، اذن، اجل، کتاب را ذکر کرد. وجود در سه مرتبه مختلف قابل ترتیب و طبقه بندی است. نخست رتبه قدم که سرمدی است و منشاء آن در ذات الهی است و پایانی ندارد و چون ذات الهی را نیز آغازی نیست بی آغاز است و این مقام اولیاء الهی و رسولان است و دیگران را در آن شرکتی نیست. دوم رتبه دهریا ابدیت است که منشاء آن علم الهی یا به عبارتی دیگر مشیة و تقدیر الهی است و این مقام مجردات است. در این دو مقام زمان را راهی نیست و اما رتبه زمان محصور در آغاز و انجام و ابتداء و اختتام است و بنا به اعتقاد قدما بسیر افلاک وابسته است. اما مقصود از حضور نبی اکرم در امکانه مختلفه در زمان واحد اشاره به جسد پیغمبر است نه جسم و مقصود از جسد مثالی روحانی خارج از زمان یا باصطلاح شیخ احمد جسد هور قلبیائی است نه جسم عنصری مادی که اسیر زمان است و اگر روشن تر گفته شود جسد مذکور را باید حقیقت وجود و صفات معرفی نمود یعنی همان شخصیّتی که در رجعت و معاد نیز مورد اشاره و استناد است. فی الحقیقه محتاج به این توضیح نیست که بیان حضرتش حاکی از آن است که زمان و مکان موقعیّت و حالت روحانی مظاهر الهی را محیط نتواند شد و شئون الهی خارج از مراتب امکانی است. ضمناً اگر چه احادیث مورد اشاره میرزا حسن نوری همه درباره کیفیت غیر زمانی مکانی تصرفات انبیاء است مع ذلک جز معراج بقیه را تأیید نفرموده اند و معراج را نیز به صورت متمیّز و جسمانی توجیه ننموده اند. بررسی اجمالی این توقیع حاکی از این است که حضرت نقطه اولی بروز تحقّق کیفیات مورد بحث را بر وفق فلسفه اشراق به جسد مثالی منطبق دانسته اند و جسم را که جنبه شیئیّت مادی دارد محصور به زمان ولی بقیه حقائق و

جواهر عالم وجود را غیر محصور در زمان و مستقل و مجزای از آن بیان فرموده اند اما در خصوص زمان، به عبارتی تغییر و تحوّل اشیاء جسمانی منشاء وجود زمان است و یا زمان نموداری از تغییرات متوالی اشیاء است و عقول بشری نیز در روابط زمانی محصور است و درک کیفیت مطالب مورد بحث جز به توضیح مراتب سرمد و دهر و زمان و کیفیت و ارتباط آنها میسر نیست. حضرت نقطه در این توفیق تصریح می فرمایند که آنچه مورد سؤال حکیم مشارالیه بوده در مقام عقل و منطق بشری که وابسته به زمان و اجسام است ناصواب می نماید و اگر بدون توجه به کیفیت این عامل بررسی شود نادرست و غیر منطقی خواهد بود.

برای تکمیل مرام درباره نحوه اظهار مقام آن حضرت در دوره باییت در اصفهان به خطاب مخصوص به معتمد الدوله استشهد می شود:

فذلکة فی بیان الاعتقاد علی ما هو سبیل الرشاد و الارشاد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي يهدي من يشاء ويضل من يشاء واليه كل الخلق يرجعون وان الصلوة على محمد رسول الله و اوصياء الذين قد جعلهم الله ائمة الدين و اركان اهل اليقين و نزل الله حكمهم في القرآن حيث قال "عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعملون" و السلام على الذين اتبعوهم في كل شأن و الذين هم بهم مؤمنون و ان النعمة معدة للذين يعرضون عنهم بعد ما هم به يؤمنون و بعد لما سمعت ان بعض الناس قد عرضوا بمحضر حضرة العالی بعض الكلمات التي ينبغي في ذلك المقام ان اذكرها في ذلك الكتاب فابتدئت بذكر تلك الكلمات لثلا يظن احد في نفسى دون الحق و ان ذكر بعد علمه بما انا ذا ذكرته في ذلك الكتاب ليكون حكمه مشهوداً عند الله و اولى العلم من خلقه و ان الآن فلا شك ان الدين لم يتغير و لا يتبدل و ان اعتقادي في احكام الدين هو الذي انا اذا اكتبه الآن في ذلك الكتاب و كفى بالله و من عنده حكم الانصاف على شهيدا فاشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كما شهد ذاته بذاته بانّه الفرد لم يزل كان بلا وجود شئى معه و لا يزال انه هو كائن بمثل ما كان لم يك شئى فى شأن معه و انه

المتقدّس عن المثل والمتعالى عن الشبه ولا له وصفاً دون ذاته ولا اسم دون كينونيته وكل ما وصفه الواصفون في صفات نفسه وذكره الذاكرون في اسماء ذاته فهو مردود الى انفسهم وهو الاجلّ من ان يعرف بخلقه او ان يوصف بعباده بل خلق الاسماء والصفات ليعبدوه كلّ الموجودات بها وينزهوه عنها وهى صفاتٌ مخلوقة واسماءٌ حادثّةٌ قد خلقها الله لمكنسة القلوب والاوهام وانه كما هو عليه فى عزّ الهوية وجلال الصمدانيّة لن يعرفه الا هو سبحانه وتعالى عما يصفون واشهد لمحمد رسول الله صلى الله عليه وآله بانّ الله قد انتجبه من بحبوحة القدم على مقام تجليه وجعله مقام نفسه فى الاداء والقضاء اذا انه لن يدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير واشهد لاصياء محمد صلى الله عليه وآله وفاطمة سلام الله عليها بما شهد لهم فى علم الغيب بانّهم اركان التوحيد وظهورات التقديس وعلامات التفريد ودلالات التمجيد وانّهم عبادٌ مكرمون الذين لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعلمون واشهد انّ من اعتقد فى حقّهم دون العبودية المحضه لله سبحانه او جعل فضل احدٍ منهم مثل رسول الله فقد سلك مسلك الخطاء وكان من الظالمين واشهد انى عبدٌ آمن بالله وآياته واتّبع حكم القرآن وما اردت فى شأن الآ حكم الله الخالص وانّ الذين يفترون علىّ بما اتّبع اهوائهم فلبسوا منى وانا منهم بريئى ولقد حدّثت الناس بما اكرمنى الله من العلم ومن شكر فائما يشكر لنفسه ومن كفر فانّ الله لغنى عن العالمين ولما كان بعض الناس يظنون فى ذلك العلم دون ما اراد الله فى الكتاب لا ذكر رشحاً من مقاماته ودليلاً من اهل ذلك الفنّ عليه ليتبين الحق عن الباطل ويكون الكل بذلك من الشاكرين ولقد اكرمنى الله فى مقام العلم شئونات اربعة فمنها شأن العلم حيث يدلّ عليه ما فصلت فى ذكر النبوة الخاصّة ومن اراد ميزان الفصاحة فى ذلك المقام فليمتحن العلماء ممّن هو مسلم فى ذلك الفنّ حتّى يتبين له ما يدعون ومنها شأن المناجات حيث يجرى بفضل الله ومّنه من قلمى فى ستّة ساعات الف بيت من المناجات التى دالة على عرفان مقامات التوحيد التى لا يقدر احدٌ ان يدركها بحقيقتها الا من كشف سبحات الجلال من غير اشارة وانّ ذلك لهو الكفاية لمن له قلب ودراية كما ذكر جامع البحار رحمة الله عليه بانّ

الصحيحة السجّادية تكفى فى الفصاحة لمن اراد ان يفهم مقامات اهل العصمة صلوات الله عليهم ويصدق بما قدّر الله لهم حيث قال اكثر العلماء انها زبور آل محمد صلى الله عليه وآله وان ذلك فى الحقيقة امر صعب وانى الى الآن قد كتبت كتباً كثيرة ولاعلم ان غيرى لو اراد بحقيقة الفطرة ان يكتب مناجات واحدة لم يقدر وكفى بذلك فضلاً من عند الله وكفى بالله وكيفا ومنها شأن الخطب حيث يجرى من قلمى كلمات عالية التى يشتهبها على الذين لا يطلعون بحقيقة الامر انها من خطب اهل البلاغة ومن اراد ان يطلع بحقيقة خطبة من ظاهرها وباطنها فليرجع الى العلماء فانّ بذلك يكشف قناع المطلب عن الذى يتكلم بالفطرة الواقعية بالذى لا يقدر ان ينشئ خطبة بدون نظر وفكروا انّ الى الله يرجع الاحكام فى المبدء والاياب ومنها شأن اصل الفصاحة فى الكلمات العالیه التى لو اجتمع الكلّ على ان يأتوا بمثل حديث منها لن يستطيعوا ولن يقدروا لو كان الكلّ على البعض ظهيراً وانّ من ذلك الشأن ما اظهرت للجناب المستطاب ادام الله ظلّه و اذا اراد بحقيقة البيان فاذا يلاحظ كتاب العدل فانّ به يميّز ميزان البيان عند جميع مراتب التبيان وان بمثلى لو استشهد بمن صدق تلك المقامات لا ينبغى لانّ الذى يبلغ الى مقام باثر نفس فكيف يقدر ان يعرف بحقيقتها ولكنّ للمشبهين من دون اهل الانصاف اذكار اربعة كتب التى كلّ واحد منها منزل من عند ذى فن من العلوم التى لا يقدر على ردّها بعض الناس وانّ بعد تلك الظهورات من دون علم يحصل من عند الناس لو ينصف احد بحقيقة الانصاف ليشهد انّ كل شأن من تلك الشؤون يرفع التعارض والاختلافات بين العلماء ويرجع الكلّ الى حكم واحد وانّ بعد علم الكلّ بتلك الشؤون لو اراد احد من العلماء ان يباهل معنى لاحقاق الحق وابطال الباطل بما نزل فى الحديث من شمس العظمة والجلال فاننى انا احبّ لاطهار يقينى فى دين الله وكفى بالله على شهيد او من يقدر من العلماء على ان يأتى بحديث لنقص تلك النعمة فعليه فرض بان يأتى به بالفطرة والقوة او ان يعترف بعجزه ونعمة ربه ومن اطّلع ولم يأت للتبيين وقال حرفاً فى حقّى دون حكم القرآن اولم يقيم فى مقام المباهلة فعلى الله حكمه وليس لاحد بعد تلك الاشارات حجة علىّ فمن شاء ان يقبل ومن شاء ان يعرض وانى قد اتمت ذكر



النَّعْمَةُ لئلا يقول احد في حقي ما اتبع هواه و يبلغ احد حكمها باذن حضرة العالی الى العلماء و كفى باللّه علیّ شهیداً.

این اثر همچنانکه از عنوان آن مستفاد می شود خلاصه ای در خصوص اساس اعتقادات است که اگرچه بعنوان بیان اعتقاد آن حضرت است ضمناً تعلیم متناسب آن ایام برای مؤمنین بوده است. در ابتدا خطبه ای است در شأن و مقام پیغمبر اسلام و ائمه اوصیاء و سپس علت صدور توقیع ذکر شده است. در این توقیع به وحدت اساس ادیان و عدم تغییر اصول اشاره می فرمایند و اعتقاد به وحدانیت الهی را تصریح می نمایند و او را از هر وصف و صفتی تنزیه می فرمایند و سپس مقام پیغمبر اکرم و ائمه اطهار را تأیید می کنند. آن نفوس مبارکه را مظاهر توحید و تقدیس می دانند ولی به غیر از مقام عبودیت مقام دیگری برای ایشان جائز نمی شمردند و همه را در ظلّ رسول مکرم می ستایند. پس از آن خود را بنده الهی و تابع قرآن معرفی می فرمایند و مفتریان را مطرود می دانند سپس به مفاد آیه "أما بنعمة ربك فحدث" علم نازله بر خود را بیان می فرمایند. سپس معنی و مفهوم نعمتی که به ایشان عنایت شده در چهار شأن علم، حال مناجات، کیفیت خطب و اصل فصاحت که همان شأن آیات است بیان می دارند و برای هر یک شرحی دقیق و لطیف مذکور می فرمایند و عجز و ناتوانی دیگران را از مقابله به مثل تصریح می نمایند همچنانکه در قرآن رسول اکرم عدم امکان اتیان آیات مصرّح است. در آخر این توقیع غرّاً نیز به صراحت و قاطعیت آمادگی خود را برای مباحله آنچنانکه مذکور در قرآن و احادیث اسلامی است اشاره می فرمایند. ضمناً تذکر می دهند که اگر نفسی از علماء بتواند به دلیلی برخیزد که ردّ این نعمت نازله الهی را نماید البتّه بر او فرض است و گرنه شایسته است که به عجز خود اعتراف کند و نعمت الهی را ستایش و سپاس گوید و اگر کسی بر این توقیع آگاهی یافت و به مقابله قیام نمود و حرفی برخلاف حکم قرآنی اظهار کرد و به مقام مباحله نیز نیامد خداوند بر او حکم خواهد نمود و پس از این دیگر حجة بر همه تمام است هر کس خواست بپذیرد و هر کس خواست روی بگرداند. نعمت بر همه تمام کردم. سپس امر می فرمایند که یکی این اثر را به همه علماء ابلاغ نماید و خداوند را به شهادت

می طلبند. لحن قاطع کلام حضرت نقطه و قدرت و هیمنه بیان مبارک را حتی پس از ترجمه و تلخیص می توان احساس نمود. چنانکه ملاحظه می شود نقطه اولی کیفیت استقلالی و الهامی ظهور را منجزاً بیان داشته اند اما ظهور دور بدیع و شریعت جدید را اعلان فرموده اند ولی اتمام حجّت را با قبول مباحله تأکید فرموده اند و اگر چه نوبتی دیگر در شیراز نیز پیشنهاد مباحله از جانب حضرتش شده بود ولی علماء در هیچ یک از موارد حاضر نشده اند. اهمیت مخصوص این خطاب آن است که عمومی و همگانی است و نسخه آن همچنانکه آن حضرت در آخر توقیع امر فرموده اند به علماء ابلاغ شده است. مجلس محاکمه تبریز در حقیقت محلّ بروز جلوه اعظم و ظهور اتمّ امر حضرت نقطه است و توقیع قائمیت خطاب به جناب عظیم که قبل از ورود به تبریز نازل شده و ذیلاً نقل می شود بر این مطلب شاهدی گویاست.

اللّٰهُ اظهر

ان يا خلق اللّٰه كلّ تقرئون ثم لتؤمنون و توقنون

هو الاعلى

بسم اللّٰه الامنع الاقدس شهد اللّٰه انه لا اله الا هو له الخلق و الامر يحيى ويميت ثم يميت ويحيى و انه هو حي لا يموت فى قبضته ملكوت كلّ شئ يخلق ما يشاء بامر الله كان على كلّ شئ قديرا ان يا على قد اصطفيناك بامرنا و جعلناك ملكاً ينادى بين يدي القائم انه قد ظهر باذن ربّه ذلك من فضل اللّٰه عليك و على الناس لعلّهم يشكرون ان يا على اننى انا نار اللّٰه التى يظهر اللّٰه يوم القيمة و كلّ بها يبعثون و ينشرون و يحشرون و يعرضون ثم هم فى الجنة يدخلون قل انّ الذين دخلوا فى الباب سجداً فوربّ السموات وربّ الارض ربّ العالمين اذا يزيد اللّٰه على نارهم عدد الباب و ليعلنّ لهم نوراً فاذا هم يعلمون ذلك قائم الذى كلّ ينتظرون يومه و كلّ به يوعدون انا قد صبرنا يوم القيمة خمسين الف سنة ليمحصنّ كلّ شئ حتى لا يبقى الا وجه ربك ذى العزة و الجلال و ما شهدنا على روح ايمان يؤمئذ الا عدد الوجه انا كنا به عالمين و انّ اول من بايع بى محمّد رسول اللّٰه (ص) ثمّ

على (ع) ثم الذين هم شهداء من بعده ثم ابواب الهدى ثم ما قد قدر الله له ذلك الفضل من التبيين والصدّيقين والشهداء والذين هم باللّٰه وآياته موقنون من حيث لا يعلمون فاذا شهد الله عليهم بما قد دخلوا نار الله التي كلّ بها ليمحصون فاذا بيعتهم الله من مراقد انفسهم ويخلقهم بمثل ما قد خلقهم اول مرّة انه كان على كلّشي قديرا قل ان الله بما قد نزل من قبل من الآيات في ام الكتاب قد خلق محمداً ثم ما شاء كذلك يخلق الله يؤمّد ما يشاء بقوله كن فيكون ومن ينتظر بعد هذا ظهور مهديّ او رجع محمّد او احد ممّن آمن باللّٰه وآياته فاولئك ما لهم من علم الى يوم يرجعني الله ومن آمن بي ذلك يوم القيمة فاذا كلّ في خلق جديد انا قد بدئنا ذلك الخلق و انا لنعيدنهم وعداً علينا انا كنا قادرين ومن يرزق من بعد ما رزقوا من قبل من كلّ ما هم ليدينون فاولئك هم لا يحلّ عليهم بما قد نزلنا من قبل في القرآن انا كنا نستنسخ ما كنتم تعلمون انا قد انشأنا نشأة الآخرة وارفعنا كلّ ما كان للناس به ليدينون قل ان الهواء يطهركم بمثل ما يطهركم الماء ان يا عباد الله فاشكروا ومن يعمل بعد ان يوصل اليه حكم حجة ربك فلا يقبل عنه من شئى و ان يؤمّد كلّ مثل الذين اتوا الكتاب من قبل ما لهم حكم الا من يدخل في دين الله وكان من المخلصين ومن يتلو آية من الكتاب او يروى حديثاً من بعد يريد ان تعمل به فاولئك مثلهم كمثل الذين كانوا من قبل فسيد خلهم الله ربهم فى دين الحق انه كان على كلّشي قديراً قل لو اجتمع الناس كلّهم اجمعون على ان يأتوا بمثل ذلك الكتاب لن يستطيعوا ولن يقدروا لو كانوا على الارض عالمين فلتأمرنّ الناس كلّهم اجمعين ان يقرئوا بالليل والنهار الآية التي قد نزلناها فى اول الكتاب ليرزقن برزق ربهم وكانوا باللّٰه وآياته موقنين قل انما الدين من بعد الدين ان تؤمنوا باللّٰه وآياته ولتنصرنّ فى دين الحق بما انتم عليه مقتدرون قل لا تحضرنّ المقاعد التي كنتم فيها تصلون ولتحضرنّ بين يدي الله ولتنصرنّ الذي قد رجعوا الى الحياة الاولى ولتأخذنّ حق الله باذنه انه كان بكّلشي عليمّاً سبحانه اللهم فاشهد على فائني انا ما فرطت فى الكتاب الاوّل من شئى بما نزلت فيه انه لا اله الا انا اياى فاتقون لتوقن كلّ نفس بما قد فصلت فيه ان لا يكن من بعد الله وآياته حديثاً كان للناس به يؤمنون سبحانه اللهم قد قضى خمسين الف سنة يوم القيمة

فاذا لاجعلنّ النار لمن قد دخل في الباب نوراً ورحمةً من عندك انك كنت ذا  
رحمة عظيمة قل انّ الله حق وانّ ما دون الله خلق له وكلّ له عابدون ان يا خلق  
الله انه لا اله الا هو وانتي انا اول العابدين قل انه لمحمد هادٍ قل انه لمهديّ  
موعود في ام الكتاب قل انه صاحب حقّ كلّ به يوعدون قل انه قائم حقّ كلّ به  
موقنون وانا قد نزلنا ذلك الكتاب رحمة من لدنا للعالمين لئلا يقول احدٌ لو علمني  
الله ظهور مهديّ او رجح محمد و الذين هم شهداء من بعده ثم المؤمنون لكنت من  
المحضرين قل انّ الله ربّي لغنيّ عليم.

در توقيّع قائميت عنوان خطاب به عموم خلق است که بخوانند و ايمان آورند و  
يقين حاصل کنند. نخست شهادت بر توحيد و قدرت الهي و ابدیت و اختيار  
اوست. سپس خطاب به ملا علی عظیم او را به عنوان ملك منادی ظهور قائم  
موعود معرفی می فرماید که بشارت ظهور را به مردم ابلاغ نماید و به بیانی قاطع  
می فرماید من نار الله هستم و کسانی که از این باب (اشاره به مقام خود حضرت  
نقطه) وارد شوند خداوند نار را برایشان به نور تبدیل خواهد کرد و آنان خواهند  
دانست که قائم منتظر ظاهر شده است و یوم قیامت برپا گردیده و سپس می فرماید  
ما پنجاه هزار سال تأمل کردیم و همه را آزمودیم و جز نفوس و وجه (اشاره به پیغمبر  
اکرم، حضرت فاطمه و ائمه اطهار علیهم السلام، عدد وجه مساوی ۱۴ است)  
کسی حائز مقام ايمان نبود. اول حضرت محمد رسول الله و سپس حضرت علی  
امیر المؤمنین و سپس ائمه ارواحنا فداهم و اولیاء و انبیاء و شهدا در رجعت روحانی  
با آن حضرت بیعت نمودند سپس تصریح می فرماید که هر که بعد از این ظهور  
مهدی یا رجعت رسول الله را انتظار برد او را بر حقیقت کلام الهي دانائی نیست.  
امروز قیامت است و ایام رجعت من و مؤمنین به ظهور من نیز قیامت بعدی خواهد  
بود. سپس اشاره به خلق و اعاده نفوس و نسخ احکام معموله می فرماید و اشاره  
می فرماید چونکه نشئه اخری برپا شده و احکام قبلیه تغییر یافته هر آن کس همچنان  
بر اساس گذشته عمل نماید در صورتیکه حکم حجة الله (اشاره به هیکل مبارک)  
را شنیده باشد اعمال او مقبول نیست و همه اهل کتاب در این مقام یکسانند.  
سپس تصریح می فرماید که اگر همه مردم برای اتیان کتاب مشابهی گرد آیند هرگز

نخواهند توانست سپس تکلیف می فرمایند که مردم شب و روز آیه افتتاح این توحید را بخوانند تا برزق الهی (ایمان) مرزوق گردند و یقین حاصل کنند و به نصرت قیام نمایند بالاخره در مقام مناجات خدا را به شهادت می طلبند که در کتاب اول (مقصود قیوم الاسماء یا تفسیر سوره یوسف است) در هیچ مطلبی کوتاهی نشده و آنچه از نزد خداوند نازل شده تبیین و تشریح گردیده است. پنجاه هزار سال روز قیامت طی شده و هر که به باب الهی داخل گشته نار بر او به برکت ورود باب نور گشته و این رحمت اوست زیرا که صاحب رحمت عظمی خداست. بعد اشاره می فرماید که فقط خداوند حق است و مادون خلق و همه بندگان اویند. سپس در خطاب مجدد به مردم شهادت می دهد که خدائی جز او نیست و من اولین بنده او هستم و مجدد خطاب به جناب عظیم دستور می فرماید که بگو او (مقصود وجود مبارک نقطه است) محمد هادی و مهدی موعود و صاحب حق است که همه به او موعودید او قائم منتظر است و این کتاب رحمت الهی بر همه عالمیان است تا آنکه کسی نگوید اگر خداوند ظهور مهدی و رجعت محمد و اوصیاء الهی را به من شناسانده بود بی شک از حاضرین آستان او می بودم و بگو خداوند رب بی نیاز از خلق و دانای قلوب است.

حاضرین مجلس تبریز را مختلف نوشته اند اما محققاً عدّه ای از علمای تبریز و رجال دولتی حضور داشته اند.

از نحوه شروع مجلس به اتفاق چنین معلوم است که نظام العلماء سمت ریاست و برگزاری جلسه محاکمه را داشته است و در همان ابتدا نیز صریحاً از امر حضرتش پرسیده است و بی گمان به آهنگ و کیفیت بوده که به تصور خودش اهمیت و هیمنه مجلس باعث خوف و تزلزل در وجود مبارک شود و از همان ابتداء موضوع به تقیه و پرده پوشی خاتمه یابد اما جوابهای قاطع و منجز آن حضرت آنان را در بن بست غیر منتظری مضطر و محصور ساخت و رشته سخن از دست حاجی ملا محمود بدر رفت و ساکت ماند. حضرت نقطه از همان ابتدا به صراحت مظهریت و قائمیت خود را ابراز و حجّت را آیات مقرر فرمود و در این هنگام ملاً محمد مققانی که زبانی خشن و خلقی ناستوده داشت به جسارت و توهین پرداخت.

عجب نیست اگر حاضرین در تحقیق راجع به صحّت این دعوت عظیم به احادیث و علائم ظهور قائم موعود تشبّث جسته و از معجزات و کرامات سخن رانده باشند چه که فکر و روح آنان به این مسائل خو گرفته و تربیت شده بود اما با اینهمه بعضی چون نظام العلماء که فهم و فرهنگ بیشتری داشتند از اهمیّت این خطاب بی خبر نبودند و لذا از دلیل و برهان گفتگو می کردند و حضرتش نیز به همان سنّت رسول اللّه که اظهار آیات بود تحدّی فرمود چه که به انتظار آنان قائم موعود باید سنن رسول اکرم را بر پای دارد ولی بعضی از گزارشگران آن عصر بدون آنکه به حقیقت بیان مبارک که در موارد متعدّد صادر و همه اشاره به نزول آیات و حجّیّت آن است توجّه کنند به لحن تمسخر و استهزاء که صراحت آن معلوم است چنین نوشته اند که اعجاز من این است که از برای عصای خود آیه نازل می کنم. بالاخره چون از نفوذ و تصرّف آیات نازله به سابقه تقلیب و انقلاب عمومی روحانی در کلیه بلاد ایران بیمناک بودند به ایرادات نحوی پرداختند گزارش ناصرالدین میرزا حاکی است که امیر اصلان خان اظهار داشته که من نیز چنین توانم گفت و این از جهل آنان بعید نیست در خصوص ایرادات صرفی و نحوی حضرت نقطه در بعضی آثار مقدّسه موارد مشابه اعتراض معاندین صدر اسلام را بر قرآن کریم مذکور داشته اند و گزارش ملا حسن زنوزی که در آن مجلس نیز به همین مطلب اشاره فرمودند محتملاً به گفتار امیر اصلان خان مربوط است. میرزا مهدی خان زعیّم الدوله که مدّعی است پدر و جدّش نیز در این مجلس حضور داشته اند شرحی مبسوط تر از قول پدرش نگاشته اما اساس مطالب وی نیز با گزارش دیگران مشابه است کیفیت مجلس تبریز به نحوی که در متون تاریخ نیل و دیگر تواریخ امر نیز موجود است همان مباحثی است که اشاره شد.

همه متون متّفق بر این است که نخست نظام العلماء از مقصد و دعوت حضرت نقطه به اشاره و تلویح سؤال کرده است و هر چه تطویل و تفصیل از جانب گزارشگران بر توضیحات مربوط به سؤال افزوده شده بعضاً اضافات متداوله مربوط به کیفیت تدوین اوراق و کتب است ولی متقابلاً حضرت ربّ اعلیٰ به صراحت اظهار قائمیّت و مظهریّت کامله فرمودند و دلیل را آیات مقرر فرموده اند و این نیز

متفق علیه است جز آنکه معاندین کیفیت آیات و نزول آیات را به عناد و عداوت بدون آنکه انصاف بورزند با حالتی از تمسخر و بی اعتنائی مذکور داشته اند غافل از این نکته لطیف که آیات باید به میزان خود یعنی کلمات قرآنیه سنجیده شود نه به تصورات و موازین تخیلی متداول که ملاک آن صرف و نحو و علوم لفظی معمول زمان بوده است.

اما سئوالات علمی قیل و قال آن زمان که از اصول علم حقیقی متکی به تجربه بدور بود و از کیفیت اصالت حقائق اسلامی نیز به علت آراء و اجتهادات متناقض فقها بهره ناچیزی داشت آن ارزش را نداشت که در مجلسی چنین مهم که به امر عظیمی چون شناسائی و تحقیق ظهور جدید و موعود اسلام اختصاص داده شده بود مورد بحث قرار گیرد و طبعاً نیز حضرتش از اظهار جواب خودداری می فرمود. زعیم الدوله مدعی است که حضرتش در قبال سئوال نظام العلماء درباره طرح مسائل طبّی اظهار فرموده اند که درس طبّ نخوانده ام.

این جواب بیشتر بدان معنی است که طبّ از علوم لازمه برای اثبات حقیقت مظهر الهی نیست مضافاً آنچه نظام العلماء می پرسید علم طب نبود بلکه از جمله توهمات عوامانه درباره طب بود. نظام العلماء می خواست از علوم دینی متداول یعنی همان قیل و قال و نظرات متخالفه راجع به علوم ادبی عصری بپرسد و آنچه حضرتش محتملاً فرموده که علم صرف را هنگام طفولیت خوانده مقصود همان اطلاعات صرفی معمول بین مردم بوده وگرنه در کتاب مستطاب بیان چنانکه قبلاً اشاره شد قوانین و اصول زبان را مأخوذ از آیات و کلمات الهی دانسته و لحن فطرت را مستغنی از صرف ظاهر و قوانین متداوله فرموده است. ظاهراً نظام العلماء در این هنگام از معانی بعضی آیات و احادیث سئوال کرده و از شأن نزول سوره مبارکه کوثر پرسیده است و بنابراین باید به این نکته متیقن شد که نظام العلماء و دیگر حاضران به حقیقت از مقام و دعوت حضرتش غافل و بی خبر بودند و موقعیت و وظیفه خویش را درک نمی کردند زیرا نه تنها سئوالات غیر موجه و نا متناسب با این موقعیت خطیر و عظیم مطرح می نمودند بلکه از آثار و کلمات مبارکه نازل نیز بی نصیب مانده بودند چه اگر چنین نبود هرگز درباره سوره کوثر

سؤال‌ی نمی نمودند زیرا تفسیر جلیل صادر از قلم مبارک در همان زمان نیز به علت کیفیت مطالب مشهور و نسخ آن منتشر بود. باری از وضع ریائی مجلس و تملق حاشیه نشینان و جهل نمایانه علماء و عدم علاقه و میل باطنی آنان به کشف حقیقت که از سئوالات نظام العلماء و فضاحت ملا محمد و خود نمائی ناصر الدین میرزا در عین خردسالی و تبعیت دنیا طلبانه حاضران به صراحت و وضوح مستفاد می شود آن حضرت سکوت اختیار فرمودند و گرنه در مجلس معتمد الدوله در قبال سئوالات علمی حاضران بیاناتی از آن باب علم الهی صادر شد که در بررسی آن جلسه به ذکر آن اشاره رفت.

نظام العلماء از دیگران داناتر بود و به زودی دریافت که چنین سئوالاتی در خود چنان مقام و موقعیتی نیست نبیل اشاره کرده که از این سئوالات بی هدف که از هر گوشه ای برخاسته بود شرمنده شد و اظهار کرد که چنین ادعائی را چنین مباحثی در خور نیست. زعیم الدوله از این قسمت مسامحه کرده ولی از گزارش او نیز این تغییر ناگهانی محسوس است چه که حاجی ملا محمود پس از همه سئوالات ملائی که به سکوت برگزار شده یکباره می گوید که یحتمل این علوم موجود بشری تمامش قیل و قال است و پیشیزی نمی ارزد و سپس به تناسب تربیت فکری زمان خویش به معجزات و کرامات متوسل می شود و تقاضای معالجه نفرس پای محمد شاه را می نماید و ناصر الدین میرزا نیز به خامی جوانی و به تصور خود با تمسخر آرزوی تجدید جوانی نظام العلماء را می نماید اما همه حاضران مجلس مذکور باز از این حقیقت غافل شده اند که حجّت اعظم و دلیل اقوم آیات و آثار است که قرآن مجید نیز مستند به آن است.

باری انتظار آنکه از نفس مقدّس مظهر ظهور میزان را سؤال کنند و ملاک و مقیاس کشف حقیقت را بطلبند و از او راهنمایی جویند توقعی به غایت دور و انتظاری نابجا از چنان نفوس و مجمعی است که در توهمات متحجّر و خیالات وهمی خود مستغرق و مخصوصاً در چنان موقعیتی به خیال نام و ننگ و طلب دنیا و جلب منافع مشغول بوده اند و اساساً چنین انجمنی را برای آن برپا داشته بودند که اعمال



و افکار خود را در نزد عموم موجه دارند و بی شک چنین مجمعی که مقاصد سیاسی آن بر کشف حقائق مقدم بود جز آنکه به تأیید و تصویب اراده و نظر برگزار کنندگان منتهی شود سرنوشتی نمی توانست داشت.

نظام العلماء هنگامی که شرحی مبسوط از اهمیت معجزات نقل می کند و طلب اعجاز می نماید به اقرار زعیم الدوله حضرت نقطه به کمال آرامش و وقار به او فرصت می دهند که هر چه می خواهد رجا کند. مفهوم معجزات در عرف مظاهر الهی اعجاز روحانی است و حضرت نقطه به آن ناظرند در حالی که تصورات و آرزوهای نظام العلماء و ناصر الدین میرزا تغییر مسائل علوم طبیعی و حیات جسمانی است که محال و ممتنع است و هرگز تحقق نداشت است.

زعیم الدوله مدعی است که نظام العلماء در آن مجلس از حد ادب تجاوز کرده است و جسارت و بی پروائی ملا محمد ممقانی نیز در گزارش رسمی به محمد شاه مذکور است. باری به مصداق "الشئمة سلاح العاجز" عجز و ناتوانی و استکبار در برابر مظهر الهی آنان را چنین محروم و بی نصیب ساخت. زعیم الدوله ضمناً از قول نظام العلماء مطالبی را مطرح می دارد که به هیچ وجه با معتقدات اصولی شیعه سازگار به نظر نمی آید چه که مهدویت را به مهدی نوعی و مهدی شخصی تقسیم می کند. در اسلام اگر ذکری از مهدی به طور اعم شده است ولی قائمیت موعود که اظهار صریح حضرت نقطه است مقام شخص مخصوص و وجود مشخص منحصر به فردی است که همواره از انتظارات شیعیان بوده است. نظام العلماء به احادیث غیر قطعیه راجع به اسم پدر (امام حسن عسکری علیه صلواة الله) و اسم مادر (نرجس) و محل تولد متوسل می شود اما بی اعتنائی حضرت نقطه به این مطلب به بی اعتباری آن شاهی گویاست.

حضرت نقطه اولی دلیل بر حقانیت و صدق ظهور خود را نزول آیات بیان می فرمایند اما زعیم الدوله که ناقل موضوع است از نادانی و جهل پدر خود غافل مانده زیرا مشارالیه بدون آنکه کیفیت نزول آیات را دریافته باشد فقط قسمتی از بیان مبارک را که درباره سرعت نزول آیات بوده (هزار بیت در یک روز به روایت

پدر نامبرده) بیاد آورده است و چون قلم در دست دشمن افتاده به لحن استهزاء آن را ذکر نموده است.

زعیم الدوله از سئوالات بی اساس حاضران که ظاهراً دوباره به یاد اصول و فروع افتاده بودند یاد کرده و سپس سئوالی را که جدّ نامبرده مطرح کرده که چون سرّ تجدید ادیان و نسخ شرایع تکمیل و رفع نواقص دوره قبل است بیان کیفیت مطلب درباره اسلام و ظهور بدیع بفرمایند. حضرت نقطه در جواب او مطلب را به موقع مناسبتری موکول فرمودند و این نه عجب است زیرا این مطلب مشتمل بر دو مبحث است: نخست آنکه حقیقت اسلام در زیر برگ و سازهائی که بر آن بسته بودند پنهان و فراموش شده بود و دوّم آنکه عصر جدید و کور بدیعی در عالم احداث شده بود که مبشر تجدید اصول و حقائق و اصلاح احکام و شرایع دنیای محتاج و مضطرب بود و در چنین مجلسی که حاضران را جز حفظ منافع شخصی و آئی حوصله و مقصدی نبود بیان چنین مسائلی میسر و ممکن نمی شد. واقعیت این است که تفصیل این مسائل یعنی توضیح یک دوره کامل از تعالیم و حقائق مندرج در آثار نازله از قلم مبارک و حتی بیان خلاصه بسیار موجز آن نیز محتاج بحثی دقیق و مستوفی و فرصتی کافی بود. بالاخره در این خصوص ضمناً باید گفت که شرح و توضیح این مباحث استدلالی و تطبیقی وظیفه علماء و دانشمندان دوره بیان بود و شأن مظهر ظهور تشریح آیات و نزول آثار و تأسیس شریعت است.

اعتراض بعضی از حاضران از جمله ملاً محمد ممقانی و ناصر الدین میرزا بر عدم رعایت قواعد نحو و سؤال از مباحث مانند فعل "اشترطن" نموداریکی از این دو مطلب است که همچنانکه مورّخین و محققین بی غرض اشاره کرده اند جامعه فرهنگی آن عصر به الفاظ سرگرم و از معانی و حقائق گریزان و بی نصیب بوده و اهمیت خطاب الهی را در نمی یافته است و یا آنکه به خیال و توهم کودکانه و بینشی محدود با سلاح مسخرگی و شوخ فکری به مقابله حقیقت برخاسته بود و همه این احتمالات حاکی از آن است که هدف از تشکیل چنین انجمنی با چنان تظاهری جز خدعه و فریب و تحریف فکر و انحراف حقیقت طلبان چیز دیگری نبود و چون هدف در محضر من له الامر معلوم و آشکار بوده حضرتش بسیاری از

سئوالات را قابل جواب ندانسته سکوت فرموده و بالاخره با تلاوت این آیه "سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين" تنزیه آستان مظهر الهی را از اقوال بشری اظهار و مجلس را ختم فرموده اند ولی برای اتمام حجّت و اكمال دعوت مقام و رتبه ظهور و حجّت و دلیل را صریحاً اظهار فرموده اند.

در آخر گزارشی که از جانب ناصرالدین میرزا به محمد شاه درباره مجلس نامبرده فرستاده شده اشاره به التزامی است که نویسنده مدّعی است به مهر حضرت نقطه مسجّل شده و حاکی از آن بوده که آن حضرت مقام خود را انکار فرموده اند. این چنین سندی در دست نیست ولی مراسله بدون مهر و امضاء و تاریخی در دست است که مخاطب آن نامعلوم ولی از فحوای مطالب چنین استنباط می شود که خطاب به یکی از مقرّبان دستگاه سلطنت است و این مراسله همان است که معاندین آن را بعنوان مجعول توبه نامه نامیده اند در حالی که ذکری از توبه در آن نیامده است. قبل از آنکه این یادداشت ارزیابی شود باید دانست که التزام پا بمهر مورد اشاره در گزارش ولیعهد به کلّی بی اساس است و شاید آرزوی اطرافیان این بوده که چنین مدرکی بدست آورند و این اشاره در گزارش نیز برای جلب اطمینان خاطر محمد شاه و صدر اعظم بوده است.

ناصرالدین شاه در دوران سلطنت خود در واقعه سال ۱۲۹۱ هجری قمری که جمعی از احباب مورد ایذاء و تعقیب قرار گرفتند طیّ یادداشتی به علاء الدوله در خصوص مجلس تبریز صراحت و قطعیت ادّعی حضرت نقطه را تأیید و تصریح می نماید و مطلقاً ذکری از تزلزل و تردید و یا تقیّه و التزام موهوم نمی نماید بلکه عمیقاً از شجاعت و قدرت روحانی و صراحت اظهار و قاطعیّت بیان و گفتار حضرت نقطه متأثر است و این مطلب از متن موجود به وضوح معلوم است و ذیلاً به قسمتی از آن استشهاد می شود.

"از قرار ظاهر مخترع این مذهب سیّد علی محمد شیرازی است که در تبریز او را به حضور ما آوردند و مجلسی از علماء در حضور او که ما خود هم حاضر بودیم منعقد شد و بالاخره معلوم شد که بجز جنون و سفاهت چیزی معلوم نمی شود آن بود که

چوب زیادی به او زده محبوس شد و بالاخره مقتول شد. او را "یعنی سید علی محمد را" شما پیغمبر می دانید یا امام می دانید یا صاحب الامر می دانید. او را به چه صفت شناخته اید اگر پیغمبر می دانید و برای او قرآن جدیدی می گوئید از آسمان نازل شده است چنانچه در همان مجلس تبریز گفتند معجزه شما چه چیز است گفت قرآن و بنا کرد به خواندن و اقرار کرد که من پیغمبر هستم و معجزه من قرآن است ..."

از همین متن نیز می توان مستفاد داشت که حضرت نقطه جلّ ذکره در کمال صراحت اظهار امر و بیان دعوت فرموده اند و برهان را نیز آیات بر سبک و سیاق قرآن مقرر داشته اند البتّه چون هر کس به قدر فهم و قابلیت خود مطلب را درک نموده بیان مطالب مختلف شده است اما از وراء همه الفاظ این حقیقت آشکار است که حضرتش در مجلس تبریز بی درنگ و تردید مأموریت روحانی خود را اظهار و به کمال وضوح و قاطعیّت دلیل و بیّنه مقبول و معمول یعنی نزول آیات را ارائه فرموده اند و در حقیقت حجّت بالغه و برهان کامل را ابلاغ کرده اند.

مراسله ای که معمولاً نام توبه نامه پیدا کرده است یادداشتی است که از جهات زیر درباره آن زیاد روی شده است. نخست آنکه فاقد هرگونه رسمیتی است و بر خلاف بسیاری از آثار و توابع حضرت نقطه که غالباً به مهر مبارک مسجل است هیچ گونه امضائی ندارد در حالی که آثار استنادی آن حضرت معمولاً به یکی از این خواتیم "عبده الذکر" "اننی انا حجّة اللّٰه و نوره" "شهد اللّٰه انه لا اله الا هو العزیز المحبوب" یا "علی محمد" و غیره مختوم است. عدم وجود اثر مهر در ذیل این مراسله اهمیّتش هنگامی معلوم می شود که به روش معمول آن زمان توجّه شود که هیچ گونه نوشته و یادداشت و سندی رسمیت و قطعیت نداشت مگر آنکه به مهر نویسنده ممهور شود حتّی در بعضی موارد شهودی نیز آن را تأیید نمایند و اصطلاح "التزام پا به مهر" که در متن گزارش بکار رفته نیز مؤیّد این معنی است. بنابراین ادّعای وجود التزام پا بمهر مطلبی بی اساس است زیرا مراسله مورد بحث بدون امضاء است.

اما متن مراسله ای که عنوان توبه نامه برای آن جعل شده از جهات مختلفی باید بررسی شود: نخست آنکه شباهت خطاطی آن با دستخط های حضرت نقطه اولی مخصوصاً خطوط ایام آذربایجان محلّ تردید است. مقایسه خطوط مبارک قبل از اظهار امر و بعد از آن تمایز و اختلاف واضحی را نشان می دهد و اگر چه هر دو در کمال خوشنویسی است اما دستخط های صادره در دوره ظهور نظم و شأن بدیعی دارد که در نمونه های قبلی چنین مشخص و مکمل نیست و این مراسله اگر شباهتی دارد به خطوط ایام بطون بیشتر تناسب دارد یعنی از نمونه خطوط خوشی است که اکثر اهل فضل و کمال در آن ایام به همین سیاق می نوشتند. دوم آنکه دو نمونه از این مدرک موجود است که یکی از آنها در کتب پروفیسور براون گراور شده و دیگری در لغت نامه دهخدا و این هر دو از لحاظ خط کاملاً متمایز و غیر مشابه است اما متن یکی است.

امکان صدور چنین مراسله ای از حضرت نقطه اولی نیز به جهات چندی مورد تردید است: نخست آنکه هیچ یک از مورّخین و کسانی که با موضوع سروکار داشته اند به چنین مدرکی اشاره نکرده اند و اصطلاح مجعول توبه نامه در سالهای اخیر رائج شده است. ناصرالدین شاه به شهادت یادداشت سابق الذکر از وقایع مختلفه از قبیل تعزیر و شهادت حضرت نقطه و شخصیت حضرت بهاء اللّه بعنوان قائم مقام حضرت نقطه و اصول عقائد بدیعه یاد کرده ولی مطلقاً حتّی اشاره مبهمی نیز به چنین موضوعی که در صورت وجود مسلماً برای نامبرده دلیل نافذی محسوب می شد ننموده و این خود دلیل بر عدم وجود این مدرک و یا اینکه عدم اعتبار آن بعنوان توبه و رجوع بوده است بر عکس از صراحت آن مظهر مختار احساس رعب و وحشت نیز داشته است. زعیم الدوله نیز که خود بدون واسطه از پدر و جدّش که در مجلس تبریز حاضر بوده اند نقل نموده به چنین موضوعی اشاره نکرده است حتّی در صبح روز شهادت نیز پدر و جدّ زعیم الدوله در منزل ملاّ محمد ممقانی حاضر بوده و بعداً اظهار داشته اند که حضرت نقطه تقیه نفرمودند. مورّخین رسمی عصر یعنی مؤلف ناسخ التواریخ و روضة الصفا و ارشاد العوام نیز که در کمال بغض و عداوت بوده وجود چنین مدرکی را مدّعی نشده اند.

اگرچه تاریخ صدور این مراسم انتسابی نامعلوم است اما زجر و سختی و خشونت و زندان از هنگام اظهار امر تا وقوع شهادت کبری استمرار داشت و متدرجاً ازدیاد یافت تا آنکه از دوره اصفهان به بعد به سجن دائمی به مدت سه سال منجر شد و بالاخره پس از انتقال از سجن چهریق به تبریز شهادت موعود تحقق پذیرفت. در تمام این دوره شدت و سختی نه تنها حضرتش امر خود را کتمان ننمود بلکه به صراحت تام در توقیعات و خطابات متعدده قهریه به سلطان و وزیر اعظم و بالاخره در مجلس رسمی تبریز اظهار دعوت فرمود. نسبت انکار مقام به نفسی که در شدت ابتلاء و گرفتاری حاج میرزا آقاسی را به خطابات شدید در خطبه قهریه مؤاخذ فرموده و طی خطاب عمومی در توقیع قائمیت وجود مبارکش را "ذلک قائم الذی کل ینتظرون یومه و کل به یوعدون" معرفی نموده یوم ظهورش را قیامت موعود و به بیان "اننی انا نار الله الّتی یظهر الله یوم القیامة و کل بها یبعثون و ینشرون و یحشرون و یرضون ثم هم فی الجنّة یدخلون قل انّ الذین دخلوا فی الباب سجّداً فوربّ السموات وربّ الارض ربّ العالمین اذا یرید الله علی نارهم عدد الباب و لیجعلنّ لهم نوراً فاذا هم یعلمون" اظهار امر الهی را فرموده معقول و مقبول نیست. مسلماً این چنین اثری در سفر اخیر که منجر به شهادت شد صادر نگردیده زیرا زعیم الدوله تأیید کرده که در منزل ملا محمد ممقانی اظهار صریح فرمودند ضمناً در فاصله دو سفر منجر به شهادت و تشکیل مجلس تبریز (شعبان ۱۲۶۴) که دو سال فاصله داشت بلا انقطاع در چهریق مسجون بودند و در ایام اقامت تبریز به مناسبت مجلس نامبرده نیز با صدور توقیع قائمیت و همچنین اظهار صریح در مجلس محاکمه صدور چنین مراسله ای به مفهوم ردّ و انکار چنان دعوت صریحی معقول و موجه نیست.

به منظور کشف حقیقت و تحقیق و بررسی دقیق جا دارد که به تجزیه و تحلیل متن این مراسم نیز توجه شود تا معلوم و محقق گردد که مطالب آن حتی اگر منسوب به هیکل مبارک باشد هیچ یک در سنجش با محک آثار الهیه مبین رجوع و توبه از امر الهی و رسالت روحانی نیست و واقع مطلب این است که موضوع توبه و توبه نامه جعل عنوان و تحریف مطلب است که به یکی از مراسلات محتمل الصدور

داده شده و هدف مدعیان از این جعل و اتهام تخدیش اذهان بوده که مسلماً صاحبان عقل و منطق بدان فریفته نشده اند. در خصوص متن آنجا که اظهار بندگی و خضوع و امید و رجای رحمت است و توبه و استغفار به آستان الهی همه بیان حالاتی است که نمونه کامل و عالی آن در آثار و کلمات مقربان و برگزیدگان کبریائی خصوصاً آن جوهر وجود همواره دیده شده همه خود را در ساحت قدس او مذهب و قاصر دانسته همه صفات و کمالات و نسبتها را از خود سلب خود و همه اشیاء را به ساحت او منسوب و محتاج شمرده از عدم رضای او خائف و متزلزل و در آستان جلال او نادم و تائب بوده اند و هر چه در مراتب قرب و وصال و درجات وصول و کمال بیشتر گام نهاده اند در اظهار خضوع و فنا و ابراز نیستی و انقطاع از غیر او پیشتر رفته اند تا به حدی که "یا الهی کیف ادعوک و ان وجودی ذنب" و "فیا الهی نفسی ذنب و ذکری ذنب و وجودی ذنب و استغفاری ذنب ان افر من ذنب ادخل فی ذنب آخر" از جان بر آورده و حتی ذکر مناجات و صدور کلمات و آیات را در عالم بندگی و عبودیت دلیل هستی و منافی محویت صرفه دانسته اند.

در باره ادعای نیابت خاصه حضرت حجّت باید یادآوری کرد که با ظهور حضرت نقطه که ظهور حجّت موعود و قائم منتظر و مهدی اسلام است و خود بنفسه المقدس شارع شرع جدید و مؤسس اساس بدیع می باشد موضوع نیابت و وکالت و بابیت و غیرها کلاً منتفی است حقّ واقع این است که آن حضرت حائز مقام نیابت نبوده اند تا آن را اظهار فرمایند همچنانکه در مسجد وکیل شیراز نیز این مطلب را اعلام فرمودند.

نکته دیگری که قابل توجه است انحصار مطلب در این مکتوب به ردّ مقام نیابت است. حضرت نقطه نظر به عدم قابلیت مردم در ابتدا اظهار مقام و رتبه و مأموریت خود را به تمامها ننمودند و فقط به اظهار بابیت اکتفا فرمودند که مردم نیز بعضی به علت سابقه مصطلحات اسلامی از آن به نیابت یاد می نمودند سپس متدرجاً اظهار قائمیت و رسالت و مظهریت مستقله فرمودند اگر چه این مراتب و مقامات هیچ یک را با دیگری منافاتی نیست ولی نفی نیابت مخصوصاً نیابت خاصه یعنی نیابت منصوص که نوآب اربعه بدان متمسک و مدعی بودند متضمن عدول و نفی

از مقام جامعه حقیقیه که در توافیق قائمیت و مجلس تبریز اظهار فرمودند نمی شود و حضرت نقطه همین مفهوم عدم ادعای نیابت منصوص را در دیگر آثار منجمله تفسیر مبارک کوثر نیز اشاره فرموده اند که قبلاً بدان استشهاد شد.

در هر حال اگر این مراسله را به حضرتش نیز منسوب داریم رتبه ای را که در متن آن از خود نفی فرموده بسی پائین تر از مقامی است که در مجلس تبریز و بسیاری از توافیق و آثار به کمال صراحت در دوره آذربایجان اظهار و اعلام داشته و به عبارت دیگر صریح اظهار دعوت در آذربایجان نیابت امام غائب نبوده که بدین وسیله ترک و نفی شود و از همین جهت است که باید گفت به این مراسله به غلط عنوان مجعول توبه نامه داده اند چه که حضرت نقطه هرگز در تمام ایام حیات از اظهار قائمیت و مظهریت انصراف نفرمودند.

اگر از این متن استنباط توبه و انابه ای شود ناظر به حق و خطاب به ذات الهی است نه توبه متداول در شرع و حاکی از مقام خضوع به آستان الهی است نه تقاضای عفو و بخشش از علماء و ارباب منصب و حکومت و اگر کیفیت ادای مطلب به نحوی است که تقیه و اهمال از آن استنباط می شود با قرآن و اخبار اسلامی که در آنها ضرورت تقیه در مواقع شدت وارد شده تطابق دارد در سوره مبارکه نحل آیه ۱۰۸ تقیه را جائز شمرده تقیه کننده را چنین توصیف می فرماید: "أَلَا مَنْ آكْرَهْ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ" و اخبار متعدده نیز بر سیاق این مطلب وارد که کلاً به صراحت حاکی از جواز تقیه است و حتی یکی از علامات قائم موعود در احادیث تقیه ذکر شده است و از ارباب انصاف تعجب است که با این همه صراحت اظهار و تعدد آثار به یک مدرک نامسلم که صدور آن مورد تردید و موقعیت و کیفیت زمانی آن نامعلوم و دلالت آن مبهم است در آویزند در حالی که طبق شرع اسلام تقیه را جائز بلکه لازم دانند. در سوره آل عمران آیه ۲۷ چنین نازل: "لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ الْمَصِيرُ". در خاتمه این بحث باید گفت که اگر چنین مکتوبی قطعاً الصدور بود تنها حاکی از تقیه محسوب می شد و آن هم یک مورد منحصر به فرد که در قبال دریای موج



آیات و کلمات مبارکه که شمه ای از آن مذکور آمد اهمیت و قطعیتی نداشت علی الخصوص که تقیه جازز بوده است ولی دلائل متعدده مخصوصاً شهادت مخالفین و معاندین کلاً بر استقامت و صراحت حضرتش شواهد گویاست و وجود چنین مدرکی را غیر مدعی بلکه منکر و منافی علی الخصوص شخص ناصر الدین شاه که در دوران ولیعهدی مخاطب این مکتوب ظاهراً او بوده در دوران سلطنت پس از بیست و پنج سال در یادداشت‌هایی که برای علاء الدوله به منظور مقابله با احبای زندانی نموده مطلقاً ذکری از توبه نکرده است.

در ضمن این بحث نکته جالبی نیز محل توجه است و آن رد ضمنی دستگاه فقاقت آن دوره از نسبت جنونی است که همواره به ساحت مقدسش داده شده. در حکم قتلی که دو شیخ الاسلام مهور داشته اند به صراحت مذکور که اگر شبهه خبط دماغ مرتفع شود حکم قتل جاری خواهد شد و تحقق شهادت کبری دال بر رد این ادعا و شبهه در محضر علمای شرع است. باری ابراز این جسارت نیز نه عجب است چه که پیغمبر اکرم را نیز نسبت جنون دادند زیرا هنگامی که افراد از درک کیفیت مطالب و اوج معارف بی بهره و نصیب مانند آن را به جنون و خبط دماغ منسوب دارند.

حضرت نقطه به این ابیات صادره از امام همام مکرر اشاره فرموده اند:

اَنی لاکتم من علمی جواهره	کیلیری العلم ذو الجهل ففتتنا
ورب جوهراً علم لو ابوح به	لقلیل لی انت ممن تعبد الوثنا
ولا ستحلّ رجال مسلمون دمی	یرون اقبیح ما یأتونه حسنا

## ایام بطون

### خلاصه

میرزایحیی ازل در سال ۱۲۴۷ (۱۸۳۱) متولد شد و در ۱۳۳۰ (۱۹۱۲) درگذشت. مشارالیه در طی سالهای ۱۲۶۶ (۱۸۵۰) تا ۱۲۷۹ (۱۸۶۳) به عنوان مرجع اهل بیان شناخته می شد. این مسؤلیت چنانکه از مطاوی آثار مبارکه آن ایام بر می آید بنا بر مصلحت اندیشی خاص به مشارالیه تفویض گردید. بنا بر اطلاعات تاریخی جز حضرت نقطه اولی یعنی مظهر موجود و جمال اقدس ابهی یعنی مظهر موعود که در آن هنگام به عنوان جناب بهاء در جامعه بابی شهرت داشتند و آقامیرزا موسی کلیم و ملاعبدالکریم قزوینی و بالاخره میرزایحیی که به چنین سمتی منصوب گردید کسی از کیفیت این توافق مطلع نبود. شواهد تاریخی حاکی است که توجه جامعه بیانی عملاً به جمال ابهی معطوف بود و در حقیقت بین حضرتش با زعیم اسمی جامعه بینونت و اختلافی نمی دیدند.

میرزایحیی چهل و چهار سال اخیر ایام حیاتش را در قبرس گذراند (۱۸۶۸ - ۱۹۱۲). ده سال بعد از استقرار مشارالیه و همراهانش در قبرس اداره آن سرزمین به دولت انگلیس واگذار گردید و محدودیت های موجود برای میرزایحیی و همراهانش برطرف شد و بعد از ملاقات پروفیسور ادوارد جی براون و پشتیبانی او از میرزایحیی حتی ارکان و اجزاء حکومت محلی نیز مشارالیه را احترام و مراعات می نمودند.

در دوره بغداد (۱۲۶۹ - ۱۲۷۹، ۱۸۵۳ - ۱۸۶۳) میرزایحیی متدرجاً از اجرای وظایفی که حضرت نقطه مخصوصاً در آثار مخصوص خطاب به او مقرر فرموده بودند قصور ورزید و بالاخره از تمکین و قبول وعود و اشارات وارده در آثار مبارک که به قرب ظهور موعود بیان اشارت داشت سرپیچید و عده معدودی از اهل بیان از او تبعیت نمودند. بحث اینکه چه عواملی باعث استقلال طلبی و جدائی میرزایحیی شد از هدف این مقاله بیرون است اما طرفداران و محرکان او با طرح ادعای وصایت که در شرع بیان سابقه و اساسی ندارد و با تکیه به متشابهات کتاب بیان و

ادّعی اینکه مدّت دور بیان دوهزار سال خواهد بود و با توجیه و تفسیر بعضی از احکام که متضمّن اشارات و نکات رمزی و تشبیهات روحانی است از فهم مقصد اصلی احکام بیان که تجلیل مقام من یظهره الله یعنی موعود بیان است محروم ماندند و پیام اساسی کتاب بیان را که حاکی از اختیار مطلق من یظهره الله است انکار کردند از میرزایحیی کتب و نوشتجات متعدّد باقی مانده و صورتی از آن توسط پروفیسور براون تهیّه و تنظیم شده اما نسخ آنها را فقط در مجموعه مشارالیه در کمبریج یا کتابخانه بریتانیا می توان بدست آورد. از آثار او کتاب "مستیعظ" و "متمّم بیان" توسط ازلیّه و "مجمّل بدیع در وقایع ظهور منیع" ضمیمه ترجمه کتاب تاریخ جدید بوسیله براون به چاپ رسیده است. تا آنجا که نویسنده اطلاع دارد از آثار او چیزی به سایر زبان ها ترجمه نشده است.

بررسی این آثار و سایر آثار مشارالیه که در دسترس است نشان می دهد که انشاء و نگارش او بر سبک آثار حضرت نقطه و افتفا به همان روش و سیاق است. از لحاظ محتوی، مطالب موجود در آثار میرزایحیی تلفیق و تکرار همان معارفی است که در آثار حضرت نقطه اولی بدعا بیان شده است ولی فاقد هر نوع تازگی و اصالت است.

میرزا یحیی هرگز نتوانست به تأسیس جامعه ای متشکّل و مستقلّ از دوستان و طرفداران خود موفق گردد و در قبرس یا نقطه ای دیگر مرکز پابرجای بابی یا ازلی تأسیس نماید و اوامر و احکام بیان را به موقع اجراء گذارد و یا پیروان او بطور عینی و رسمی عقائد و تعالیم بیان را تعلیم و ترویج نمایند.

اساس مباحث این مقاله بررسی خصوصیات مقام و مسؤولیتی است که حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابهی به میرزایحیی مخاطب به اسم ازل تفویض فرمودند و بیان استنباطات و توجیهاتی که در دوره فترت بدست مشارالیه و همفکرانش سر گرفت و به جدائی و مخالفت آنان انجامید. مطالب و مدارک مورد بحث و استناد در این مقاله عموماً مأخوذ از آثار حضرت نقطه اولی است و به وضوح حاکی از این حقیقت است که حضرتش دقیقاً همه جوانب و لوازم تدبیر و مصلحتی را که

برای حفظ موعود بیان طراحي شده بود منظور داشته و در آثار مبارکه خود منعکس فرموده است.

سایر اعمال و اقدامات میرزایحیی و طرفداران او در آن ایام و سالهای بعد که ارتباطی با اساس تعالیم حضرت نقطه ندارد مطلبی مستقل است که در این مقاله نیامده است.

### عنوان این مقال از آثار نقطه است:

"از جانب خداوند بر کلّ ناس دو حجّت است، آیات الله و نفسی که این آیات بر او نازل شده و اول حجّت باقیه ظاهره الی یوم القیامه است و ثانی حجّت ظاهره است تا وقت ظهور، و حین بطون حجّت است بر کلّ شیء من حیث لا یعلم احد." (بیان فارسی، واحد دوم - باب ۳)

اصطلاح "ایام بطون" مترادف اصطلاحات دیگر از قبیل "لیل الیل"، "مابین الظهورین" و "ایام فترت" نیز می باشد (بیان فارسی، واحد دوم - باب ۱۴، مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۷۴، و بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۳).

اصطلاح "ایام بطون" در بعضی موارد به مفهومی دقیق تر متضمّن اشاره به ایام قبل از ظهور من یظهره الله موعود می باشد.

"لعلّ بر مقصود خود چون که نمی شناسید حزنی وارد نیاورید در ایام بطون او." (بیان فارسی، واحد ششم - باب ۱۵)

یکی از ارکان ادیان تا آنجا که تاریخ نشان می دهد تعیین تکلیف آئیه اهل ایمان است. این تعیین تکلیف متضمّن دو قسمت است: یکی مربوط به آئیه جامعه در ظلّ اصول و تعالیم همان دین و کتاب به منظور تمشیت و اداره امور کلی و جزئی و معمولاً برای تأسیس نظامی اجتماعی و اجرائی است و بوسیله تعیین صریح یا اشاره و تلویح به مرجعیّت فردی یا جمعی صورت می پذیرد تا در تحت نظارت و هدایت آنان جامعه مزبور بیاید و اداره امور بر محور مطلوب جاری گردد. این ترتیب بر اساس تنصیص یا تأسیس شارع پایه و مایه می گیرد و کلاً در ظلّ هدایت اوست. مورد دیگر وعده تجدید و استمرار فرهنگ و مبانی دینی است که قرار است همواره

با قیام نفسی در آتیه با همان سلطه و اختیار که شارع و مظهر سابق اظهار فرموده همراه باشد و عموماً هر پیامبر سابق از ظهور لاحق خبر و بشارت می دهد. بنا بر تعالیم ادیان هر پیامبر بازپسین نظام و اساس رسول پیشین را حیات جدید می بخشد.

شک نیست که سرشت همه کائنات که دیانت و شریعت نیز از آن مستثنی نیست ایجاد و رشد و تکامل است که بالاخره به انحلال و نابودی می کشد و اگر در باره بعضی حقائق عالم وجود مانند ادیان فنا به ظاهر ظاهر، اتفاق نیافتد نفس رکود و نابسامانی امور نمودار توقف و تنزل و حاکی از فنا و فقدان اثر و تأثیر آن است که از آن به مرگ و نابودی می توان تعبیر نمود زیرا که از نتایج دلخواه و مطلوبی که هدف از آن بوده اثری باقی نمانده است. ولی از آنجا که امر بهائی معتقد به تکامل تدریجی عالم انسانی است و ظهورات مظاهر الهی را دارای هدف ثابت و اصول مشترک می داند و بین ظهورات الهی تفاوت و فرقی جز ترقی تدریجی متناسب با ترقی نوع انسان قائل نیست لذا در بین پیامبران نیز جز در عالم ظاهر فرق و تفاوتی نمی شناسد و به همین سبب مرگ و نابودی ادیان را ظاهری می داند و همواره حقیقت ادیان گذشته را در ظهور جدید متحقق می بیند. حضرت نقطه در باره مورد نخستین یعنی تکلیف آتیه اهل بیان می فرمایند:

"جائز نیست عمل الاّ به آثار نقطه بیان زیرا که در این ظهور از برای حروف حیّ... هیچ عزّی از برای ایشان غیر از سبق ایمان که اعزاز کلّ شیء هست عندالله و عند اولی العلم نبوده و نیست... و از حین غروب (شمس بیان) الی طلوع من یظهره الله آثار فرضیه مرتفع و حروف حیّ و کلّ من آمن بالله و بالبیان در ظلّ آنها مستظّل." (بیان فارسی، واحد سوم - باب ۱۶)

و در مورد دیگر:

"در ظواهر چون ذکر نبیّ و وصیّ درین کور نمی گردد به مؤمنین اطلاق می شود الاّ یوم قیامت که هرکس را شجره حقیقت به هر اسم که خواهد ذکر می کند." (بیان فارسی، واحد ششم - باب ۱۴)

از این دو بیان مبارک می توان دریافت که نظام و مهام امور جامعه بابتی تا ظهور بعد همه در ظل احکام و آداب بیان است و هیچکس را مرجعیتی جز در اجرای آثار مفروضه بیان نیست و اختیار تأویل و تغییر در کلیه امور به ظهور من یظهره الله یعنی موعود بیان معلق و منوط است.

موعود بیان در آثار حضرت نقطه اولی به اسم من یظهره الله نامیده شده و آثار حضرت نقطه در کتاب بیان و غیر آن عموماً مشحون و مزین به نام من یظهره الله است. اثری، کتابی، فصلی، بابتی یا ورقی نمی توان یافت که ذکر موعود در آن نیامده باشد. از بررسی و تطبیق دو مطلب و اشاره سابق الذکر راجع به آتیه شریعت بیان در ظل ظهور حضرت نقطه و آتیه بعید یعنی هنگام ظهور موعود بیان با بشارات و اشارات مربوط به من یظهره الله می توان دریافت که این دو مطلب از یکدیگر جدا نیستند بلکه در حقیقت آتیه جامعه بابتی همان تحقق ظهور موعود بیان است.

### خصوصیات ظهور من یظهره الله

بنا به تعالیم حضرت نقطه در آثار مبارکه اش:

"بیان از اول تا آخر مکن جمیع صفات او (من یظهره الله) است و خزانه نار و نور او." (بیان فارسی، واحد سوم - باب ۱۳)

"بعد از غروب این شمس (نقطه بیان) غیر از من یظهره الله مقتدر بر این نحو ظهور از ظهور الله نیست." (بیان فارسی، واحد چهارم - باب ۱)

"حین ظهور من یظهره الله... نقطه بیان آن روز همان من یظهره الله است نه دون آن." (بیان فارسی، واحد هفتم - باب ۲)

"کسی احاطه به آنچه خداوند نازل فرموده در بیان نمی نماید الا من یظهره الله." (بیان فارسی، واحد دوم - باب ۲)

حیطه اختیار من یظهره الله را محدودیتی نیست:

"حکم می کند بر آنچه خواهد، ادنای وجود را اگر خواهد اعلی می کند و اعلای وجود را ادنی می کند چنانچه در بیان کرد." (بیان فارسی، واحد هفتم - باب ۹)

"اوست مبدأ هر خیر و به او راجع می شود کلّ امر." (بیان فارسی، واحد نهم - باب ۴)

"ضیاء عمل من یظهره الله را کلمات او فرض کن که کلّ وجود را بر هم می پیچید و در ظلّ یک یاء نسبت قائم می کند و می گوید از لسان مجلّی خود که خداوند عزّ و جلّ باشد انّی انالله لا اله الاّ انا و انّ ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فأتقون." (بیان فارسی، واحد هشتم - باب ۱)

در آثار بیانی در باره زمان ظهور من یظهره الله نکات و اشارات دقیق و متعدّد موجود است که بطور کلی به دو دسته تقسیم می شود: نخست تصریح به این نکته که احدی بر میقات ظهور آگاه نیست. ذیلاً به یک نمونه از آن استشهاد شده است: "کسی عالم به ظهور نیست غیرالله هروقت شود باید کلّ تصدیق به نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند." (بیان فارسی، واحد سوم - باب ۱۵)

کلمه "هروقت" که قید زمان را در بر می دارد در زبان فارسی حکایت از نزدیکی زمان وقوع می نماید اما آیات متنوعه دیگری نیز از قلم حضرت نقطه جاری شده که زمان ظهور را در چهارچوب زمانی معین محدود و مشخص می سازد.

"از مبدأ ظهور (ظهور نقطه بیان) تا عدد واحد (۱) مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان به حرفی ظاهر گردد از کلّ خلق، که بعد از اون دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الاّ به ظهور بعد" (بیان فارسی، واحد ششم - باب ۳)

در این بیان فاصله دو ظهور نوزده سنه پیش بینی شده است. در بیان عربی می فرمایند:

"فلتراقین فرق القائم و القيوم ثمّ فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون." (بیان عربی، واحد ششم - باب ۱۵)

مقصود از قائم، نقطه بیان و از قیوم، من یظهره الله موعود است. فاصله دو ظهور در این آیه ۹ سال ذکر شده است و مراد از "کلّ خیر" ظهور من یظهره الله است. در پنج شأن خطاب به ملاّ شیخ علی عظیم حضرت نقطه می فرمایند:

"هذا ما وعدناك من قبل، حين الذي قد اجبناك، اصبر حتى تقضى عن البيان تسعة فاذاً قل تبارك الله احسن المبدعين." (پنج شأن، بسم الله الاجمل الاجمل) (۲)

این بیان نیز بشارت به سنه نهم از ظهور مبارک دارد. اما اغیث (غیاث) و مستغاث دو اصطلاح بسیار معروف بیان است که بجای توجّه به مفهوم و هدف روحانی که در کمون معانی آنها نهفته است به ظاهر ارزش عددی آنها تأکید شده و ملاک تصوّر ناصحیحی از فاصله ظهور نقطه بیان و من یظهره الله قرار گرفته است. لفظ مستغاث بنا بر متن بیان به کیفیتی ظریف نمودار اعدادی بین ۹ تا ۱۹ به عنوان فاصله احتمالی دو ظهور است. متن آیات بیان چنین است:

"هیچ اسمی اعلی عددی از اسم مستغاث (۲۰۰۱) نیست در رتبه اسماء و بر عدد اللّهم (۱۰۶) که اعداد طرح کنی واحداً بعد واحد (۱۹) عدد اسم احد (۱۳) ناقص می شود و اگر با الف و لام حساب کنی اسم مستغاث (المستغاث ۲۰۳۲) را عدد اسم حی (۱۸) زائد می آید و در یوم قیامت مظهر آن ظاهر شده که مدلّ علی الله بوده... از مبدأ ظهور (نقطه بیان) تا ظهور آخر (من یظهر) خدا داناست که چقدر شود ولیکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد و در کور قرآن بدء وعود آن در اسم اغفر (۱۲۸۱) شد به نقص عدد اسم هو (۱۱) در بیان خدا عالم است که تا چه حدّ رسد زیرا که در این معیاری نیست." (بیان فارسی، واحد هفتم - باب ۱۰) (۳)

اعداد مذکور بین الهالین ارزش عددی کلمات به حساب ابجد است. دقت در سیاق مطالب این باب (هفتم - ۱۰) این نکته را خاطر نشان می سازد که حضرت نقطه بدین وسیله اراده فرموده که برای "مستغاث" کیفیتی رمزی منظور فرماید و مفهوم آن را از قطعیت عددی آن آزاد سازد. اسامی مذکور در این محاسبات کلاً اسماء الهی است که در آثار حضرت نقطه مذکور می باشد. روش محاسبه این مقایسه در پایان مقاله آمده است.

بر اساس آنچه استشهاد شد شخصیت من یظهره الله بی مانند و نظیر است. ردّ و قبول بیان و اهل بیان در اختیار اوست و با آنکه زمان ظهورش نامعلوم است در



محدوده ای زمانی که به هیچ روی از ۱۹ سال تجاوز نخواهد نمود ظهور خواهد فرمود. کتاب بیان مخصوصاً بیان فارسی را می توان ستایش نامه ای از شأن من یظهره الله شمرد. صفحه ای از آن کتاب مجید نمی توان سراغ کرد که تصریحاً یا تلویحاً در تجلیل مقام موعود بیان ذکری در آن نباشد و در حقیقت تشریح احکام و آداب همه به منظور تعظیم و تفخیم من یظهره الله است. (۴) بیانات زیر متمم شواهد قبل و مؤید نظر فوق است:

"کلّ ما رفع فی البیان کخاتم فی یدی و ائنی انا خاتم فی یدی من یظهره الله." (۵)  
"در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر آنکه قصد شده که اطاعت کنند من یظهره الله را." (بیان فارسی، واحد پنجم - باب ۸)

"اگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از اینکه کلّ بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد." (بیان فارسی، واحد هفتم - باب ۱۳)  
"قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لایستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان." (۶)  
(توقیع حرف حی)

"انّ الذین هم یؤمنون بمن یظهره الله فاولئک هم قد استدرکوا ما نزل الله فی البیان و اولئک هم المخلصون و انّ الذین هم لا یؤمنون به حین ظهوره ما استدرکوا من البیان حرفاً ولو انهم بکلّ ما نزل فیہ (بیان) لمؤمنون ثم لموقنون ثم لعاملون." (کتاب الاسماء، واحد هفدهم - باب اول، فی معرفة اسم المسطر) (۷)  
بالاخره در مقام مناجات چنین آرزو فرموده است.

"سبحانک اللهم فاشهد علیّ بانّی بذلک الکتاب قد اخذت عهد ولایة من تظهرته عن کلّ شیء قبل عهد ولایتی و کفی بک و بمن آمن بآیاتک علیّ شهیداً." (توقیع حرف حی) (۸)

### نظری به وقایع تاریخ دوره بابی

نظری تحلیلی به تحولات تاریخ بابی نشان می دهد که اگرچه در سالهای ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۳ مخالفت علماء به علت انتشار سریع دیانت جدید روزافزون است با اینهمه خشونت ها و مخالفت ها هنوز به اوج نرسیده است اما با وقوع فاجعه قلعه

طبرسی و دخالت مستقیم حکومت و ازدیاد تضییقات برای شارع دیانت بوسیله انتقال از ماکو به چهریق، کیفیت اوضاع صورتی دیگر گرفت. حضرت نقطه که به سرنوشت شهادت خویش و همچنین مظلومیت و اضطهاد جامعه بایی به علم و احاطه لدنی آگاه بود و بلایای آتیه را به چشم حقیقت بین ملاحظه می فرمود برای صیانت و حمایت جامعه بیان که مقدّر بود بعداً در ظلّ ظهور من یظهره الله استقرار یابد و به منظور حفظ شخص شاخص موعود بیان که بنا بر آنچه ذکر شد مقرر بود که در فاصله زمانی کوتاه ظهور فرماید با مشورت همان موعود جلیل القدر تمهیدی مقرر فرمود و آن اینکه فردی را تعیین و تسمیه فرمود که به ظاهر محلّ توجه اهل بیان و مرجع امور آنان معرفی شد. این تدبیر در حقیقت وسیله ای برای انصراف افکار و انظار آشنا و بیگانه از شخص من یظهره الله بود که در جامعه بیان حاضر و در اداره و مراقبت مصالح جامعه اهل ایمان هادی و ناظر بود. در این خصوص حضرت نقطه در توقیعی خطاب به ملا عبدالکریم قزوینی که کاتب امین و مشاور حضرتش بوده و گاهی در جبال آذربایجان ملازم حضور و بعضی اوقات به نقاط مختلف مأمور می شده به بیان زیر دستور فرموده تا هرآنچه مصلحت داند معروض دارد:

"و انا لنشاورنک فی الظهور فاکتب ما یلهمک الله ربّ العالمین بامر لا یختلف الناس من بعد غروب الشمس و لا یحزن من یظهره الله یوم ظهوره فانّ هذا بیت ذکر حکیم." (۹)

مقصود از غروب شمس وقوع شهادت طلعت اعلی است.

حاصل این مصلحت اندیشی را حضرت عبدالبهاء در "مقاله سیّاح" با ذکر شرائط آن آیام به شرح زیر تلخیص فرموده اند:

"مصلحت دیدند که با وجود هیجان علماء و تعرّض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیرنظام باب و بهاءالله هردو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیدۀ اند پس چاره باید نمود که افکار متوجه شخص غائبی شود و به این وسیله بهاءالله محفوظ از تعرّض ناس ماند و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعه این فال را به نام برادر بهاءالله، میرزایحیی زدند. باری به تأیید و تعلیم بهاءالله او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او

نوشتجاتی به حسب ظاهر به باب مرقوم نمودند و چون مخابرات سریّه در میان بود این رأی را باب به نهایت پسند نمود." (۱۰)

در باره تنصیص و تعیین میرزایحیی در آثار جمال اقدس ابهی مکرر اشاره شده از جمله در لوح نصیر می فرمایند:

"اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دو نفس واحد منهما الذی سمی باحمد (میرزا احمد کاتب که شهرت رمزی ملاً عبدالکریم قزوینی بوده است) استشهد فی سبیل ربّه و رجع الی مقرّ القصوی و الآخر الذی سمی بالکلیم (آقامیرزا موسی برادر جمال قدم) کان موجوداً حينئذ بین یدینا." (۱۱)

مفهوم بیان حضرت نقطه در توقیع خطاب به ملاً عبدالکریم این نکته را به ذهن القاء می نماید که من ینظهره الله در جمع اهل بیان حاضر است حقیقتی که در آن ایام جز حضرت نقطه اولی و جمال ابهی کسی از آن آگاه نبود اما در بعضی آثار دیگر نازله از قلم حضرت نقطه این مطلب به وضوح و صراحت بیشتری ابلاغ گردیده است. در کتاب الاسماء می فرماید:

"لولاہ فی ذلک الخلق ما امرنا بامر ولا نهینا بنهی و لکنّا لارتفاع ذکره و امتناع امره قد امرناکم باوامر من لدنا انا کنا آمرین و نهینا عن نواهی من لدنا انا کنا مکرهین لتستدرکن رضاء الله من عنده حین ظهوره ثم کلّ ما یکرهه تتقون." (کتاب الاسماء، واحد شانزدهم - باب ۱۴، فی معرفه اسم المکسی) (۱۲)

این مطلب با تلخیص و توجیه احکام کتاب بیان که عموماً در ذیل هر باب آمده و هدف از احکام شناسائی من ینظهره الله موعود ذکر گردیده دقیقاً تطابق و توافق دارد. لازم به توضیح نیست که "لولاہ فی ذلک الخلق" دلالت بر این دارد که من ینظهره الله در همان هنگام بین اهل ایمان است وگرنه این شرط مفهومی نخواهد داشت.

حضرت نقطه پس از استقرار این قرار آن را به سنه "تسع" مربوط و در ظلّ آن محسوب می دارند و غیرمستقیم من ینظهره الله را نیز معرفی می فرمایند. در پنج شأن است:

"هذا ما وعدناك من قبل، حين الذي قد اجبناك، اصبر حتى تقضى عن البيان تسعة فاذا قل تبارك الله احسن المبدعين و اجبناك من قبل، قبل الطاء (سنة ٩) ينبغي ان يظهر في الواو (سنة ٦) اثنين آية من عند الله في الكتاب عن الاولين قد احدهما يحيى النبي ثم الآخر ابن علي امام حق رفيع فقد اطعنك على احد منهما و استسير في الارض حتى يطلعك الله ربك على ما يستجلين عن الله رب العالمين." (ذيل بسم الله الاجمل الاجمل) (١٣)

و مجدد در قسمتی دیگر می فرماید:

"و هذا ما قد اجبناك من قبل، بان قبل بلوغ نقطة الاوليه في الارحام الامكانيه قبل التسعة عدد قبل حين (سنة ٦٨) ينبغي ان تستعكسن عن الله مراتين... يحيى النبي و حسين ابن علي فقد اطعنك الله على واحد و استنبى عن الآخر في البيانيين حتى تستخرجه عن غيبه ولكن كن فطناً فان هذا دليله الفطرة لا غيره و اننى انا قد اظهرت نفسى في الابواب فى اربع سنين." (ذيل بسم الله الاجمل الاجمل) (١٤)

خلاصه مطلب اين است كه ظهور موعود در سنه تسع (نهم) خواهد بود ولى در سنه ششم (الواو) دو نشانه ظاهر خواهد شد كه يكى ظهور يحيى نبى و ديگرى حسين بن على است. نخستين را در پنج شأن معرفى فرموده چنانكه مكرراً ذكر ميرزا يحيى شده و او را به نام "مرآت ازل" و "وحيد" ياد فرموده است اما شناسائى حسين موعود را در گروه تحقيق و جستجو مقرر فرموده است. اگرچه او را نيز بايد در جمع اهل بيان جستجو كرد اما زنهار هوشيار بايد بود زيرا دليل شناسائى او فطرت است يعنى به فطرت انزال آيات خواهد فرمود. سپس به نكته ظريفى اشاره مى فرمايند كه من نيز چهارسال خود را از ابواب معرفى مى نمودم، كه مطلب به نفسه حاكى است كه حسين موعود نيز به ظاهر در ظل مرآت ظهور خواهد فرمود اگرچه نظر به فطرت الهى همان موعود سنه تسع يعنى نفس من يظهره الله است. بيان زير مؤيد همين مطلب است كه من يظهره الله ابتدا به ظاهر مجرى احكام بيان يا به عبارت ديگر مؤيد و پشتيبان مرجع اسمى جامعه اهل بيان است:

"مراقب نفس خود بوده كه بر من يظهره الله حكم نكرده كه اون قبل از آنكه بشناساند به نفسى خود را كه اعلى جنت اوست، به حدود بيان حكم خواهد فرمود

ولی حین ظهور بر کسی نیست که لم و بم در حکم او گوید." (بیان فارسی واحد چهارم - باب ۱۱)

اما تکلیف میرزایحیی بر حسب آثار حضرت نقطه اولی ابلاغ امر بابی و اجرای احکام و آداب شرع بیان بوده است. در توقیع مبارک خطاب به اسم ازل یعنی میرزایحیی که به توقیع وصیت نامه معروف است (۱۵) چنین نازل:

"بلغ امر ربک الی العالمین و ادع الی ما نزل فی البیان بمنهاج عز رفیع."  
وظیفه مهم دیگر حفظ وحدت و اتحاد جامعه بابی است که در همین اثر به آن تأکید می فرماید:

"و اذکر بالحسنى کلّ الذین هم آمنوا بی ثمّ بکلماتی لثلا یختلفوا فی امرالله و هم عن الصراط لیبعدون."

و همچنین به تصریح می فرماید که مجاز به تغییر و تبدیلی در اساس امر بیانی نیست:

"و أمر بالشّهداء الذین هم یتقون فی دینهم و هم عن حدودالله لا یتجاوزون." "لا تبدل حرفاً فان ذلک امرالله فی کتاب عظیم و امر بما نزل و لا تبدل قدر شیء لثلا یختلفون الثّاس فی دین الله و هم کانوا الی قیامة الاخری بمنهاج واحد متریبون."  
و بالاخره او را به تبلیغ و نشر امر موعود بیان یعنی من ینظهره الله به این کلمات مأمور می فرماید:

"و لتأمرنّ بمن ینظهره الله فانه لیأتینّ ذلک الخلق فی القیامة الاخری بسطان عز رفیع انا کلّ عباد الله و انا کلّ له ساجدون یفعل ما یشاء باذن ربّه لا یسئل عما یفعل و کلّ عن کلّ شیء یسئلون."

اشارات و دلالات فراوانی در آثار حضرت نقطه می توان سراغ کرد که همه حاکی از استظلال میرزایحیی در ظلّ من ینظهره الله است و جزئی و کلی اعمال و رفتار او را هدایت و راهنمایی فرموده است. میرزایحیی در کتاب معروف خود مستقیماً که در بغداد تألیف شده به توقیعی از حضرت نقطه استشهاد می نماید که در سفارش او خطاب به جمال ابهی از قلم نقطه اولی مرقوم شده است و در مقدمه مطلب مزبور تصریح می نماید که آن توقیع خطاب به "بهاء" شده است. (۱۶) اثر مزبور

حاکمی از نکات دقیقی است که مؤید استظلال میرزایحیی در سایه هدایت و تربیت جمال ابهی است. متن تویع مزبور چنین است:

"از عنصر ابهی سمیّ به یحیی الواح مسطوره که از جوهر وله و ساذج انجذاب متجلی گشته مشاهده، الشکر لمجلیه جلّ و عزّ. کمال تراقب در روح و ارتواح آن منظور داشته که اریاح مشرقه برفؤاد آن ساکن نگردد و اسباب شوق در خطّ و املاء بر نهج کمال از برای او فراهم آورده که مطلق مشاهده حزنی نه سرّاً و نه جهراً نماید و کمال حفظ در حقّ اون و آثار مخزونه آن داشته تا وقت خود والله مع الصابرين."

دو نکته در این اثر مبارک قابل توجه است: نخست تأکید شدید حضرت نقطه به مراقبت در تعلیم و تشویق و تربیت میرزایحیی است. لازم به توضیح نیست که من یظهر به علم و احاطه لدئی از همه نفوس ممتاز است و محتاج به کسب هدایت و تربیت از دیگران نمی باشد بلکه خود به نفسه القدير هادی و مربی و مرجع امور و مبدأ تجلی و ظهور است. نکته دیگر اشاره لطیف به قرار رمزی و روحانی است که بین نقطه اولی و جمال ابهی تقرّر یافته است. این بیان که "کمال حفظ در حقّ اون و آثار مخزونه آن داشته تا وقت خود" حاکمی از این مطلب است که ضمیرهای "اون" و "آن" یکی نیستند. مقصود از اولی میرزایحیی است اما ضمیر "آن" اشاره به ظهور من یظهره الله دارد و "تا وقت خود" نیز مؤید این حقیقت است که حکایت از آتیه ای نزدیک دارد. بیان "الشکر لمجلیه جلّ و عزّ" نیز حاکمی از استظلال میرزایحیی که آثار اولیّه میرزایحیی به حضور حضرت نقطه از او نبوده در "رساله شیخ" است:

"در نوشتجاتی که به اسم او (میرزایحیی) نزد نقطه اولی رفته ملاحظه نما تا آثار حقّ را به مثابه آفتاب ممتاز مشاهده نمائی." (۱۷)

در مقاله "سیاح" نیز حضرت عبدالبهاء تصریح می فرمایند:

"از لسان او نوشتجاتی به حسب ظاهر به باب مرقوم نمودند." (۱۸)

مطلب دیگری که جا دارد در اینجا روشن شود این است که عنوان "بهاء" و "ابهی" خاصّ جمال مبارک بوده و هرگز در آثار حضرت نقطه برای میرزایحیی معمول نشده است. شاهد این حقیقت فهرست مطوّلی است که میرزایحیی در مستقیظ

راجع به القاب و عناوین خود فراهم آورده است و ضمناً در همان کتاب عنوان "بهاء" را برای جمال ابهی به تصریح ضبط کرده است. (۱۹) اصطلاح "عنصر ابهی" در این توقیع که نقل شد ناظر به نسبت میرزایحیی به جمال اقدس ابهی است.

اگرچه بعدها طرفداران میرزایحیی ازل کوشیده اند که اسم مبارک بهاء را گاهی به صورت عنوان و گاهی به کیفیت وصفی برای او معمول دارند. (۲۰) اما شخص میرزایحیی و متقدمان ازلی هرگز این عنوان را برای او به کار نگرفته اند زیرا شهرت جمال قدم به اسم بهاء مورد تأیید عموم بوده است. ملاً جعفر نراقی از هواداران اولیّه میرزایحیی که توسط مشارالیه از "شهادی بیان" محسوب شده در یکی از کتب خود که به منظور ردّ و مخالفت ظهور حضرت بهاء الله تألیف نموده مطلب اختصاص اسم بهاء را تصریحاً تأیید کرده است. (۲۱) موضوع تعلیم و تربیت و پرورش و هدایت میرزایحیی که در توقیع مذکور و سایر آثار حضرت نقطه مکرر و مصرّح است نیز از ابتداء مورد تأیید طرفداران میرزایحیی بوده است. (۲۲)

حضرت نقطه اولی مکرراً میرزایحیی را به کسب فیض و استفاده از نفوس مخصوص و ممتاز جامعه بابت تشویق و راهنمایی می فرمایند و آن نفوس ممتاز را نیز به تربیت و پرورش او مأمور می دارند. در همان توقیع اسم ازل او را به استفاده از حضور آقاسید حسین کاتب و احترام به او متذکر می دارند.

"و انّ من كان عند ربك قد علمناه جواهر العلم والحكمة فاستنبئي عنه فانا كنا لمنبئين ولنكرمنه من عند ربك بما كنت عليه من المقتدرين."  
در خطاب به ملاً شیخ علی عظیم است:

"لتحفظن تلك الثمرة (میرزایحیی) ان لا یوصل الیها ما یحزن بها فؤادها ... لا تنظر الا الی الله ولا تشهد فی المرآت (میرزایحیی) الا تجلی الشمس (حضرت نقطه) لها بها ... وقد جعلناک ملکا لتطیرن ذلک الطیر (میرزا یحیی) علی کفک فکلّ ما یطیرن فابسط یداک فانا کنا لمطیرین، قل انه لیطیرن فی ذلک الرضوان ولم یکن لذلک من اول و لا آخر کلّ من الله الی الله لیطیرون." (ذیل بسم الله الاجمل)  
(الاجمل) (۲۳)

قسمت اخیر دلالت دارد که ثمره و مرآت‌ی چون میرزایحیی را امثال و همانندان فراوان است و همه طیوری هستند که در این رضوان الهی به پرواز آمده اند هیکل مبارک حضرت نقطه، عظیم را مأمور می فرماید که طیر روح میرزایحیی را پرواز بیاموزد و همچین می فرماید:

"و لتراقبن مرآت الله (میرزایحیی) و لتشوقنه فی سیره." (ذیل بسم الله الاجمل الاجمل) (۲۴)

و همچین:

"و جعلناک ملکا بان یطیرن علی کفیک فانشر جناحک لیطیرن بما یتستیعن من انجذابات کینونیه." (ذیل اسم الله الاجمل الاجمل) (۲۵)

بالاخره در موردی دیگر که بطور اختصاص مورد استشهاد خود میرزایحیی نیز قرار گرفته، حضرت نقطه می فرماید:

"ان یا اولی البیان فلتستمسکن بدین الله و لتصدقن کلّ ما نزل فی البیان و لتنصرن اسم الازل الوحید و لتستلن مرادالله عن عدد الربّ ۷۴ - ۱۲۸ هذا و لتؤیدوه لیجمعن البیان کلّه." (۲۶)

خطابات حضرت نقطه که به آنها اشاره و استشهاد شد همه حکایت از عنایت و رأفت نسبت به میرزایحیی دارد اما عموماً دال بر این حقیقت است که مشارالیه محتاج تربیت و مراقبت و هدایت و تقویت است.

\*\*\*

توجیه ضرورت این تدبیر یعنی انتصاب میرزایحیی به زعامت جامعه اهل بیان بدون توجّه به مطالبی که به تفصیل ذکر شد آسان نیست. اسماء و القاب متعالیه ای که به او داده شده همه به مناسبت این شأن و مقامی است که به او تفویض فرموده اند و اینهمه تمهیدات و مقامات به مناسبت قرب ظهور موعود بیان است که بابیان می بایست به اهمّیت و استقلال آن متذکّر باشند.

البتّه تجلّی دو ظهور در یک زمان اگرچه یکی از حکمت های آن اظهار عظمت ورود یوم الله و وقوع زمان تحقّق بشارات تواند بود اما مطلبی است که از حوزه



درک و توجیه افراد انسانی بیرون است اما چرا غروب ظهور اول با طلوع و اظهار امر بلافاصله ظهور دوم توأم نشد تا به چنین تدبیری احتیاج نباشد. تا آنجا که تصورات محدود نویسنده می تواند اوج گیرد دو عامل زیر در آن بی تأثیر نبودند:

نخست اصل کلی مسأله امتحان الهی تا مؤمن حقیقی را ازمدهایان ایمان ممتاز سازد. بر این اساس مظاهر ظهور مستقل همواره قرار است ظهور خود را به آثار مخصوص بخود معرفی فرمایند و مردم را به اظهار آیات و آثار خود امتحان کنند نه آنکه به اسم و رسم معرفی شوند که کسی را فرصت تشخیص و شناسائی نماند و اصل اختیار که مابه الامتیاز نوع انسان است باطل گردد.

دوم موقعیت خاص آن ایام که اهمیتی مخصوص و محسوس داشت. در آن اوقات جامعه بابتی بر اثر تحمل مصیبات متوالیه آسیب پذیرتر از آن بود که بلایا و شدائد ایام امتحان را نیز تحمل نماید بلکه بیش از هرچیز به وحدت کلمه و ملجائی روحانی احتیاج داشت.

این تدبیر به جامعه اهل بیان فرصت می داد که در ظلّ مربی حقیقی که در آن اوقات مستور بود متدرجاً آماده گردد تا حضرتش در زمان و وقت خود امر الهی را آشکار فرماید و بر این مطلب حضرت نقطه نیز اشارت و نبوت فرموده است. از جمله در بیان می فرماید:

"قبل از آنکه بشناساند به نفسی نفس خود را... به حدود بیان حکم خواهد فرمود."

(بیان فارسی، واحد چهارم - باب ۱۱)

و در کتاب الاسماء چنین اشاره فرموده:

"لولا ه فی ذلک الخلق ما امرنا بامر ولا نهینا بنهی..." (الاسماء، باب شانزدهم -

واحد ۱۴، فی معرفة اسم المکسی)

که به هردو قبلاً اشاره و استشهاد شده است.

در پایان این مبحث ممکن است این توهم پیش آید که این تدبیر اگرچه اهمیتی اساسی و حیاتی در حفظ جامعه بابتی و آمادگی بعدی برای شناسائی موعود بیان داشت اما ممکن بود به آسانی باعث وقوع مشکلات و خطرات جدی برای

میرزایحیی شود و البتّه این خلاف عظوفت و رأفتی است که همواره مظاهر حقّ نسبت به عموم خلق دارند زیرا حقّ هرگز فوق طاقت و قابلیت تکلیف نمی فرماید و او نیز به همین جهت احتیاطی بجا پیش گرفته است.

نکته بحث این است که هرگز حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابهی میرزایحیی رامستقیماً در جریان امور به کار نگرفتند بلکه فقط او را به این عنوان که مرجع و مصدر امور است مشهور ساختند. همین تدبیر که نام او مشهور و شخص او مستور بود باعث انصراف توجّه از جمال ابهی گشت. ضمناً وسیله حفظ و صیانت او نیز گردید بر این نکته حضرت نقطه نیز تأکید فرمودند و در مقامی در باره میرزایحیی چنین نازل شده:

"انّ الازل يحفظ نفسه و لولم يؤمن به احد من العالمين." (۲۷)

البتّه اهل تحقیق از این بیان در می یابند که میرزایحیی جز عنوان ظاهره شأنی نداشته چه اگر قرار باشد که عدم ایمان و تمسک به او صرفاً برای حفظ نفس باشد آیا حکمت وجودش جز این است که وسیله انصراف توجّه از جمال اقدس ابهی گردد. بالاخره احتیاط میرزایحیی به مرحله ای رسید که از ملاقات دوستان و اهل ایمان نیز استیحاّش می نمود و به احدی اعتماد نمی کرد و از مجامع بابیان در حضر و سفر احتراز داشت.

**موازین شناسائی من یظهره الله و وظیفه مرايا و شهدای بیانی و اهل بیان**

موارد کلی موازین شناسائی من یظهره الله بر اساس کتاب بیان و آثار دیگر حضرت نقطه به شرح زیر است:

"ایاک ایاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیه فانّ ذلک الواحد خلق عنده و ایاک ایاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فانّها کلمات نفسه فی هیکل ظهوره من قبل." (توقیع حرف حی) (۲۸)

و:

"انّ البیان و من فیهِ طائف فی حول قول من یظهره الله." (بیان فارسی، واحد سوم -

باب ۳)

"غیرالله نمی تواند آیه نازل فرماید همین قدر که دیدید این نوع حجّت ظاهر شد  
یقین کنید که این همان حقیقت اولیّه است." (بیان فارسی، واحد ششم - باب ۸)  
و بالاخره:

"هیچ حجّتی نیست از برای کسی که یقین نکند به او بعد از استماع آیات." (بیان  
فارسی، واحد ششم - باب ۱۵)

این نکات و مطالب به الفاظ و مفاهیم متنوع در آثار دوره آذربایجان مکرر از قلم  
حضرت نقطه صادر شده و آن حضرت مخصوصاً ترتیبی اتخاذ فرموده که اهل  
ایمان دائماً به قرب ظهور من یظهره الله متذکر باشند. ترتیب مذکور بر اساس تعیین  
احکام مخصوصه به شرح زیر است و ناظر به همه احوال و موارد حیات اجتماعی  
اهل بیان می باشد:

در باب اول از واحد نهم بیان فارسی می فرماید: "هر مجلس عزّی... سزاوار است  
که مکان عدد واحد را خالی گذارند تا در صورت ورود من یظهره الله جلوس  
فرماید"

در باب پانزدهم از واحد ششم: "در نزد استماع ذکر من یظهره الله به این اسم هر  
نفسی برخیزد از مقام خود و بعد قاعد گردد اجلالاً له من کتاب الله و اعظاماً له من  
نقطه الاولى."

در باب چهاردهم از واحد هشتم: "هر روز و شب هفتصد آیه از بیان تلاوت نماید و  
اگر نتواند هفتصد مرتبه الله اظهر بگوید و ثمره آن اینکه ... مؤمن شود به من یظهره  
الله."

در باب هفدهم از واحد پنجم: "از طلوع شمس تا غروب... نود و پنج مرتبه بگوید  
الله ابهی یا الله اعظم یا الله انور یا الله اکبر یا امثال این نوع کلمات ممتنعه لعلّ در  
یوم قیامت از برکت تلاوت این اسماء مقدّسه به شرف هدایت آن نیر اعظم و  
طلعت قدم فائز گردد."

در باب هفدهم از واحد هفتم: "در روز جمعه در مقابل شمس آن را شاهد گیرند بر  
آیه ای که مدلّ است بر توحید آن خدا را و ایمان آن به نقطه بیان... لعلّ در یوم  
قیامت در بین یدی شمس حقیقت اینگونه ناطق گردد."

در باب هشتم از واحد ششم: "در هر نوزده روز (ماه بیانی) یک دفعه در این باب (باب هشتم از واحد ششم بیان فارسی راجع به اینکه جز من یظهره الله کسی انزال آیات نتواند نمود) نظر کنند لعلّ در ظهور من یظهره الله محتجب نشوند به شوئی دون شوّن آیات."

در باب چهارم از واحد هفتم: "در هر حولی (سال)... عبد تخلیص نماید نفس خود را ... لعلّ یوم قیامت به برکت این عمل تواند به اسم واحد تصدیق نمود." در باب چهاردهم از واحد ششم در خصوص نوروز: "در لیل (مقصود اشاره به تحویل سال در شب است) به عدد کلّ حول (۳۶۱ روز) این آیه را تلاوت نمایند "شهدالله أنّه لا اله الاّ هوالمهیمن القیوم" و در نهار (اشاره به زمان تحویل و انتقال سال در روز) آیه "شهدالله أنّه لا اله الاّ هوالعزیز المحبوب" ... کلّ ... از برای اینکه در یوم من یظهره الله ... به او هدایت یافته."

وبالآخره در بیان عربی باب سوم از واحد هفتم: "انتم فی کلّ واحد (مقصود هر نوزده سال یکبار) کتاب اثبات لمن نظهره بعضکم الی بعض تکتبون لعلکم یوم ظهوره بما تکتبون لتعملون."

و جوهر کلام آنکه "ما امرالله من امر و لا نزل من نهی الاّ لعزّ من یظهره الله اذا یعارضکم امراً او نهیاً (مقصود اوامر و نواهی کتاب بیان است) عزّه انتم عزّ الله لتراقبون و عن کلاهما (امر و نهی) تنقطعون." (بیان عربی، واحد دهم - باب ۱۹) چنانکه از مجموع این احکام و فرائض ملاحظه می شود حضرت نقطه برای هر روز و هر هفته و هر ماه و هر سال و هر موقعیت و مکانی ترتیبی مقرر فرموده که اهل بیان ذکر من یظهره الله را تازه نمایند و به ظهورش متذکر باشند.

آیات و کلمات دیگری نیز از حضرت نقطه در دست است که در هنگام ظهور موعود بیان همه افراد حتی مرایا و شهداء و علمای بیان در قبال امر او یکسان اند و کسی را شأن اختیار و مرجعیتی نیست و تنها ملاک قبول تسلیم به امر او و ایمان به آیات اوست:

"اذا ظهر (من یظهره الله) ینقطع الایمان عن کلّ ذاایمان الاّ من یؤمن به فاذا ینقطع الایمان کیف یبقی الشهادة للذین هم شهداء وانّ هذا فرع الایمان فلتتقن الله یا

أيها الشهداء ان لا تحكمن على الله ربكم بمثل ما قد حكموا الذين هم شهداء من عند القرآن عليّ." (بيان فارسی، واحد دوم - باب ۳)

"وقد كتبت جوهرة في ذكره و هو انه لا يستشار باشارتي ولا بما ذكر في البيان... فعلى ما قد عرف الله فاعرف من يظهره الله فانه اجلّ و اعلى من ان يكون معروفاً بدونه او مستشاراً باشارة خلقه... الا انك انت لو ادركت يوم ظهوره ان عرفته باعلم علماء البيان ما عرفته و ان رأيت (مقصود اعلم علماست) واقفاً في امره ثم ذكرت عليه اسم الانسانية ما انفيت حروف النفي لاثبات مظهر الاحدية... اياك اياك يوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البيانية فان ذلك الواحد خلق عنده و اياك اياك ان تحتجب بكلمات ما نزلت في البيان." (توقيع حرف حيّ) (۲۹)

"اگر در يوم ظهور من يظهره الله جلّ ذكره اطاعت يکی از علمای بيان نمائی من دون او عبادت من دون الله نموده ای." (دلایل سبعة) (۳۰)

باری میرزایحیی که بنا به امر حضرت نقطه اولی مرجع و مصدر امور بایان در دوره بطون و فترت بود بنا بر نصائح و وصایای صریحه حضرت نقطه به طریق اولی موظف بود در رأس سایر مرایا و علمای بیان در هنگام ظهور من يظهره الله به ساختش توجه نماید و به آیات و کلمات او مؤمن شود و اداره امر بیان را تفویض نماید زیرا به نص صریح بیان:

"هیچ حجّتی نیست از برای کسی که یقین نکند به او بعد از استماع آیات." (بیان فارسی، واحد ششم - باب ۱۵)

"مراقب باش ظهور من يظهره الله را که اگر شنوی ظهور او را و به قدر اینکه بگوئی بلی تأمل نمائی در نار هستی." (بیان فارسی، واحد هشتم - باب ۱۱)

یا بالاخره جا داشت که به آیه بیان متذکر گردد که:

"اگر نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی معترض نگردد او را." (بیان فارسی، واحد ششم - باب ۸)

اما به بیان ولی امر الهی خطاب به احبای ایران:

"نفسی که منتسب به شجره الهیه بوده و به ظاهر به شرف اخوت مظهر ظهور اعظم مفتخر گشته و ذکرش در توقیعات عدیده از قلم نقطه بیان روح الوجود لمحیبه الفدا

نازل و از مرایای دور بیان محسوب و در سلک طورِیون محشور و سفارش او به اثر قلم حضرت خطاب به جمال قدم ارواح المقرّین لسلطنته الفدا مرقوم و سنین معدوده به امر و دستور آن محی انام محلّ توجّه اهل بیان و مرجع و مصدر امور آنان بوده، ابا و استکبار نمود و به مقاومت برخاست." (۳۱)

میرزایحیی در آثار مکتوب خود هرگز مدّعی من یظهره اللّهی نشد و طرفداران او همواره از انتظار دو هزار سال میقات ظهور من یظهره الله یاد می کنند و آن را دلیلی بر درستی افکار خود می شمارند و به غیاث و مستغاث در مقابل اختیار بلاشرط من یظهره الله که محدود به هیچ قید و قراری نیست متمسک می گردند در حالیکه ادّعای مؤید به انزال آیات تنها مقیاس و محکی است که در بیان برای ظهور من یظهره الله تثبیت شده است.

در باره نزول آیات تذکر به این نکته اهمیّت دارد که آیات را نمی توان صرفاً جملات و ترکیباتی دانست که بر اساس قواعد فصاحت و بلاغت و علوم ادبی و صنایع ذوقی بنا شده باشد و در این خصوص در آثار شارعین دیانت بابی و امر بهائی و تحقیقات فضلالی امر اشارات و مطالب فراوان آمده است.

انشاء و تألیف آثار ادیبانه و لطیف هرچند که در کمال زیبایی و آراستگی لفظ و معنی باشد و خلاق آداب و اخلاق بدیعه گردد و حتی بدون تأنی و تأمل و تهیّه مقدمات بلکه با سرعت قلم تحریر گردد اگرچه شرط لازم کلمات نزولی است اما زمانی شرط کافی نیز خواهد بود که منضم و مؤید به ادّعای وحی و اصالت انتساب به حقّ گردد.

در هر حال خصوصیات ممیّزه آیات لا اقلّ واجد این مختصات است:

نخست استقلال سیاق و روش تألیف کلمات و جملات به نحوی که از آثار مکتوب سائره متمایز باشد و اصالت و کیفیت آن بی سابقه شناخته شود. در مقایسه آیات صادره از جمال اقدس ابهی و حضرت نقطه اولی این تمایز و استقلال را می توان به آسانی تشخیص داد در حالیکه نوشتجات میرزایحیی تا حدّ قابل اشتباهی شباهت به آثار حضرت نقطه دارد و تقلید و پیروی از آن است.

دوم بدعیّت و استقلال مفاهیم و مسائل مندرج در آثار که حاکی از معارف بدیع و مطالب جدید باشد در این مورد هم تقلید و نظیره نویسی در آثار میرزایحیی که از آیات حضرت نقطه سرمشق گرفته کاملاً واضح است. سومین خصوصیت تأثیر جاذب و خلاق آیات است که خواننده و شنونده از آن تأثیر می پذیرد و در روح و جان احساس تازه می آفریند.

اگر شناسائی و درک دو خصیصه قبلی صرفاً جنبه شخصی دارد اما اثرات جانبخش این خصوصیت اخیر را در خارج نیز می توان مشاهده نمود و انقلاب فکری و تقلیب روحانی در اثر کلمات الهی پدیده ای است که مکرر در بین آنان که با معارف بابی و بهائی مواجه شده اند دیده شده و می شود. صفحات تاریخ ادیان نیز از همین حقیقت حکایت می نماید. اگرچه پیروان میرزایحیی نیز نوشتجات او را آیات خوانده اند اما باید دانست که هیچیک از این سه خصوصیت مشخصه را دارا نیست.

اساس تردید، و پایه و مایه شبهات طرفداران میرزایحیی ازل دو مبحث کلی زیر است. نخست عنایات و توجهات مخصوصه حضرت نقطه به میرزایحیی و اسامی مهمینه ای که به او خطاب شده است. دوم پاره ای شبهات که از عدم فهم آیات و کلمات حضرت نقطه اولی مایه گرفته است.

در خصوص اسامی و القاب میرزایحیی مشارالیه شخصاً فهرست اسامی خود را در نوشتجاتش ذکر کرده است (۳۲) و مشهورترین آنها که در بین طرفداران او معروف و متداول است: وحید، ازل، مرآت، ثمره و نور می باشد. عنوان صبح ازل در حقیقت از القاب حضرت نقطه است و به اعتباری از اسماء مخصوصه برای مظاهر مستقل الهی است. حضرت نقطه در پنج شأن در باره خویش می فرماید:

"فکلّ ما قد رأیت علی ذلک، ذلک من کینونیه الالهیه الازلیّه... حیث یعبر بالمشیه و اول الخلق و ذکر الاول و شمس الحقیقه و صبح الازل و کینونیه المحمّدیّه و الواحد الاول و المجلی الاول و الفعل الاول و المرآت الاول و البلور الاول." (۳۳) (ذکر بسم الله الاجمل الاجمل)

هیچیک از این اسامی و عناوین برای میرزایحیی معمول نشده بلکه خاصّ مظهر ظهور می باشد. در بیان نیز این اصطلاح برای مظهر مستقلّ الهی و بطور اخصّ من یظهره الله به کار رفته است:

"آیات ممتنعہ ... کہ ظاهر می گردد در حقّ ظاهر به ظهور ... اریاح جتّی است کہ از صبح ازل می وزد بر هیاکل افندۀ کلّ موجودات مثل آنکہ اگر در این ظهور نظر کنی کلّ را مشاهده می کنی." (بیان فارسی، واحد هشتم - باب ۱۱)

در پنج شأن در موردی دیگر:

"نظر نموده امروز در ظهور شجره فرقان کہ آنچه در اوست از خیر دلیل است بر ارتفاع نقطه آن و همچنین امروز از اولّ ظهور بیان الی یوم من یظهره الله آنچه در بیان مرتفع شوند دلیل است بر ارتفاع نقطه وحدانیّت و مطلع صبح ازلیّت." (ذکر بسم الله الاحیی الاحیی) (۳۴)

کہ ناگفته پیداست کہ صبح ازلیّت بنا به قرینۀ نقطه بیان و نقطه فرقان اشاره به نفس حضرت نقطه اولی می باشد. سابقۀ اصطلاح "صبح ازل" به حدیث معروف "حقیقت" یا "ما الحقیقه" کہ به "حدیث کمیل" نیز معروف است ارتباط دارد و حضرت نقطه آن را در رسالۀ دلائل سبعه به ظهور خود تبیین فرموده اند:

"یوم (ظهور نقطه بیان) یوم قیامت است و کلّ شیء هالک الا وجهه ... ظهور موعود منتظر همان ظهور حقیقت مسؤل عنه است کہ در حدیث کمیل دیده ای در سنۀ اولّ کشف سبحات الجلال من غیر اشاره ببین و در ثانی محو الموهوم و صحو المعلوم و در ثالث هتک الستر لغلبه السرّ و در رابع جذب الاحدیة لصفة التوحید ببین و در خامس نور اشراق من صبح الازل علی هیاکل التوحید ببین و نور مشرق از صبح ازل را خواهی دید اگر خود هارب نگردی و مضطرب نشوی نظر کن در دعای سحر... اللهم انّی اسئلك من بهائک بابهاه و کلّ بهائک بهی اللهم انّی اسئلك بهائک کلّه کہ این فقره اشاره است به رسول الله ص و در ثانی در مقام امیرالمؤمنین ع ببین تا اینکه در مرتبۀ خامس کہ می رسی ذکر نور می کند کہ آن سیّد الشّهداء ع است زیرا کہ نور مقامی است مثل مصباح کہ خود را می سوزاند از برای استضاءۀ دیگران زیرا کہ در نور هیچ جهت انیّت باقی نمی ماند چنانچه اگر



زنده هستی خواهی دید انوار این ظهور را که خود به نفسه از انبیت نفس خود می گذرد از برای اقامه توحید خداوند و اوامر و نواهی آن. " (۳۵)

از مقایسه این آیات با آیات کتاب پنج شأن که قبلاً نقل شد و تذکر به اینکه اصطلاح صبح ازل خاص مظاهر مستقل الهی است و با توجه به اینکه اشاره به حضرت حسین ابن علی در پنج شأن مقصود شخص موعود بیان است و همچنین اشاره به دعای سحر و ذکر اسم بهاء که خاص جمال مبارک ابهی بوده می توان یقین کرد که حضرت نقطه در این بیان به ظهور خود و ظهور من یظهره الله به نام حسین و بهاء هردو توجه فرموده است. و در خاتمه آن اشاره لطیفی به شهادت و فدای جان برای ظهور موعود بیان فرموده است. این فقره از دلائل سبعة در رتبه اولی راجع به شخص نقطه بیان و اشاره به وقایع سالهای حیات زودگذر آن حضرت است و مطلقاً ارتباطی با تنصیب میرزایحیی ندارد. ذکر عنوان ازل در این اثر بصرف عدم توجه به معنی اصلی آن که از اسماء الهی است باعث اشتباه شده و بدون تذکر به سائر شواهد، آن را در باره میرزایحیی دانسته و در نتیجه عنوان "صبح ازل" را نیز به میرزایحیی مربوط ساخته اند در حالیکه چنین نیست زیرا عنوان مزبور چنانکه اشاره شد خاص "مشیت اولیه" است نه مرایا و کسانانی که در ظل مظاهر مستقل تسمیه و تعیین شده باشند. اما نظر به اینکه این عنوان توسط طرفداران او ترویج شده و در کتب مختلفه آمده بین عموم شهرت یافته و بعضاً در کتب و مراجع بهائی نیز نقل شده اما شخص میرزایحیی هرگز این اسم و همچنین عنوان "بهاء الله" را برای خود ذکر نکرده است.

بطور کلی اصطلاح "ذات ازل" مخصوص غیب مطلق (بیان فارسی، واحد دوم - باب ۱۵) و "صبح ازل" چنانکه ذکر شد خاص مظاهر مستقل الهی است.

دو عنوان "ازل" و "وحید" به اعتبار حساب ابجدی اسم یحیی است. اگر یحیی را با دو "یاء" بگیریم به حساب ابجد مساوی "وحید" است و اگر یحیی را با سه "یاء" حساب کنیم معادل با "ازل" خواهد بود. وحید مساوی ۲۸ و ازل مساوی ۳۸ است.

اصطلاح "مرآت" اشاره به کسانانی است که خورشید وجود مظهر ظهور در آن تجلی فرموده هریک چون آینه از آن روشن و نورانی گشته است. مظهر ظهور اول مرآت

است (پنج شأن) مقام مرآتیت مقامی والا است اما محصور و منحصر نیست و بر هر مؤمن حقیقی نیز قابل اطلاق است. حضرت نقطه می فرماید:

"امری که خداوند عز و جل فرض نموده کلمه لا اله الا الله حقاً حقاً... نظر مکن در این کلمه الا به مثل اینکه نظر می کنی در شمس سماء و نظر مکن بمن یؤمن بها الا به مثل اینکه نظر می کنی در مرآت... اگر مرآت بگویند در من شمس است در نزد شمس ظاهرست که شبح او است." (بیان فارسی، واحد اول - باب ۱)

"حکم شمس مرآت را حکم شمس حقیقت مگیر." (بیان فارسی، واحد ششم - باب ۷)

"اگر کلّ مرایای امکانیه ظهورات بعدیه مثل مرایای تکوینیه قبلیه در یک ظهور کلّ ظاهر و کلّ به ندای اتی انا الله از قبل ذات غیب ازل مستنطق، که در کلّ دیده نمی شود الا او و کلّ مرایا در ظلّ یک مرآت مستقرّ می گردد زیرا که در کلّ دیده نمی شود الا واحد بلا عدد و کلّ مدّند بر وحدانیت آن واحد که مرآت غیب ازل بوده و هست... و اذن داده کلّ خلق را که خود را مرآت صاف نموده از برای یوم طلوع من یظهره الله که کلّ از قبل او به ندای او نفس خود را مستشرق به شوارق شمس ازل نموده در ظلّ او مستظلّ بر قدمیت او بوده." (در ذکر بسم الله الاحیی الاحیی)

(۳۶)

اصطلاح "ثمره" در "بیان" مفهومی بس وسیع دارد. تقریباً در هر موردی که به هدف وجود اشیاء و وصول آن به حدّ کمال اشاره شده اصطلاح ثمره نیز به کار رفته است. ثمره وجودی مؤمنین به "بیان"، ایمان به ظهور موعود بیان است (به خطبه بیان فارسی مراجعه شود). ثمره تقوای نفوس در هر دور حصول عرفان به ظهور بعد است (بیان فارسی، واحد دوم - باب ۶) ثمره علوم فهم کتاب الهی و اوامر اوست (بیان فارسی، واحد دوم - باب ۱) ثمره وجود انسانی فوز به لقای الهی (مظهر الهی) است (ایضاً) ثمره هر ظهور قبلی ایمان و تصدیق به ظهور بعدی است (بیان فارسی، واحد دوم - باب ۷).

خلاصه ای که از بعضی ابواب بیان در مورد معنی و مفهوم "ثمره" استخراج شده و ذکر گردید نارساتر از آن است که وسعت اشارات و اهمیّت آن را خاطر نشان سازد اما بیان زیر مفهوم دقیق و جامعی از این کلمه ارائه می نماید:

"اول این ظهور تا ظهور من یظهره الله راجع می شود ثمره آن به قیامت اخری که ظهور او (من یظهره الله) است." (بیان فارسی، واحد دوم - باب ۷)

آیا نمی توان گفت که اطلاق عنوان "ثمره" بر میرزایحیی محتملاً حاکی از آرزوی حضرت نقطه به اطاعت و تمکین میرزایحیی به عنوان جوهر و نتیجه و ثمره امر بیان در هنگام ظهور موعود بیان است چه در جائی دیگر در بیان می فرماید:

"انّ ما فی البیان تحفة من الله لمن یظهره الله... فلتقبلنّی و ما ینسب الّیّ بفضلک." (بیان فارسی، واحد دوم - باب ۱۹)

اصطلاح نور که در آثار بیانی در مقابل نار معمول شده حکایت از ایمان و عرفان دارد و هرکس به اطاعت و ایمان موفّق شد داخل نور است و هر ناری به مدد شناسائی نقطه بیان یعنی باب الله نور می شود همچنانکه ادخال لفظ نار در ظلّ "باب" در عالم حروف و اعداد نیز آن را به نور مبدّل می سازد.

"فرق نار، نور عدد باب است هرکس در باب داخل است در نور والّا در نار، امروز اهل جنّت و نار را به همین شناسید." (۳۷)

"انّ البیان میزان من عند الله الی یوم من یظهره الله من اتّبعه نور و من ینحرف عنه نار." (بیان فارسی، واحد دوم - باب ۶)

"چه بسا ناری را که خداوند نور می کند به من یظهره الله و چه بسا نوری را که نار می فرماید به او." (بیان فارسی، واحد دوم - باب ۱۷)

"حکم بر مقبل می کند خلق نور می شود و حکم بر غیر مقبل که می کند خلق نار می گردد و خداوند خالق نار و نور است به مشیّت که آن نقطه باشد." (بیان فارسی، واحد دوم - باب ۱۳)

از مفهوم اساسی کلمه نور در بیان که بگذریم باید به خاطر داشت که عنوان نور در این مورد یادآور نسبت نوری است که میرزایحیی به آن نسبت مفتخر است.

بعد از این مقدمه می توان دانست که اگرچه اطلاق این الفاظ و اسما به میرزا یحیی حکایت از عنایت و توجه حضرت نقطه به مشارالیه دارد معذک هیچگونه امتیاز و اختصاصی به او عطا نمی کند تا او را از رعایت اوامر بیان معاف دارد یا اختیاری در سرنوشت و اعمال اهل بیان داشته باشد. وظائف او همچنان که در لوح وصیّت و مطاوی پنج شأن مذکور است منحصر به حفظ وحدت جامعه بانی و قیادت آنان در شناسائی و تمکین به ظهور موعود بیان است وظیفه ای که به آن توفیق نیافت وگرنه ثمره بیان می بود و اول من آمن می شد.

بیان زیر که در لوح سلمان از قلم جمال ابهی صادر حاکی از مال آمال و اعمال میرزایحیی ازل بر اساس موازین امتحانات الهی است.

"اگر از اسرار قبل ذکر نمایم مطلع می شوی که لم یزل بعضی از عباد که به کلمه امریه خلق شده اند با حقّ به معارضه برخاستند و از بدایع امرش تخلف نمودند ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرب الهی بودند از غایت تقدیس به ملک موسوم گشتند به اراده محیطه از عدم بوجود آمدند و در ملکوت سموات و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور. و به شانی عندالله مقرب بودند که لسان عظمت به ذکرشان ناطق بود تا به مقامی رسیدند که خود را اتقی و اعلی و ازهد از کلّ عباد مشاهده نمودند. بعد نسیمی از شطرا امتحان وزید و به اسفل نیران راجع شدند... معذک احدی بر حقّ اعتراض ننموده از امم آن عصر که حقّ جلّ کبریانه بعد از بلوغ این دو ملک به مقامات قدس قرب چرا این مقام را اخذ فرمود.

ای سلمان، بگو به اهل بیان که سلسال باقیه الهیه و کوثر دائمه ربّانیه را به ماء ملحیه تبدیل مکنید و نغمات عندلیب بقا را از سمع محو نمائید. در ظلّ سحاب رحمت منبسطه مشی کنید و در سایه سدره فضل ساکن شوید.

ای سلمان، لم یزل حقّ به ظاهر بین ناس حکم فرموده و جمیع نبیین و مرسلین مأمور بوده که مابین بریه به ظاهر حکم نمایند و جز این جائز نه. مثلاً ملاحظه نما نفسی حال مؤمن و موحد است و شمس توحید در او تجلی فرموده به شانی که مقرب و معترف است به جمیع اسما و صفات الهی و شهادت می دهد به آنچه جمال قدم شهادت داده لفسه به نفسه در این مقام کلّ اوصاف در حقّ او جاری و صادق

است بلکه احدی قادر بر وصف او علی ما هو علیه الاً الله نبوده و کلّ این اوصاف راجع می شود به آن تجلی که از سلطان مجلی بر او اشراق فرموده. در این مقام اگر نفسی از او اعراض نماید از حقّ اعراض نموده چه که در او دیده نمی شود مگر تجلیات الهی مادامی که در این مقام باقی است اگر کلمه دون خیر در باره او گفته شود قائل کاذب بوده و خواهد بود. و بعد از اعراض، آن تجلی که موصوف بود و جمیع این اوصاف راجع به او به مقرّ خود بازگشت. دیگر آن نفس نفس سابق نیست تا آن اوصاف در او باقی ماند. و اگر به بصر حدید ملاحظه شود آن لباسی را هم که پوشیده آن لباس قبل نبوده و نخواهد بود. چه که مؤمن در حین ایمان او بالله و اقرار به او، لباسش اگر از قطن خلّقه باشد عندالله از حریر جنّت محسوب. و بعد از اعراض از قطران نار و جحیم. در این صورت اگر کسی وصف چنین نفسی را نماید کاذب بوده و عندالله از اهل نار مذکور.

ای سلمان، دلائل این بیان را در کلّ اشیاء به نفسه لفسه و دیعه گذاشته ام. معدلک بسیار عجب است که ناس به آن ملتفت نشده اند و در ظهور اینگونه امور لغزیده اند. ملاحظه در سراج کن تا وقتی که روشن و منیر و مشتعل است اگر نفسی انکار نور آن نماید البتّه کاذب است. ولکن بعد از آنکه نسیمی بوزد و او را منطفی نماید اگر بگوید مضمیء است کاذب بوده و خواهد بود. مع آنکه مشکاة و شمع در حین ضیاء و دون آن یکی بوده و خواهد بود.

ای سلمان، الیوم کلّ اشیاء را مرایا مشاهده نما چه که خلق به یک کلمه خلق شده اند و در صقع واحد بین یدی الله قائمند. و اگر جمیع به این شمس عزّ باقی که از افق قدس ابهی اشراق فرموده توجّه نمایند در جمیع تجلی شمس بهیثه مرتسم و منطبع. در این صورت جمیع اوصاف و صفات شمس بر آن مرایا صادق چه که دیده نمی شود در آن مرایا مگر شمس و ضیاء آن. و بر عارف بصیر مبرهن است که این اوصاف مرایا لفسه به نفسه نبوده بلکه کلّ اوصاف راجع است به آن تجلی که از مشرق عنایت شمس در آن مرایا ظاهر و مشرق شده. و مادامی که این تجلی باقی اوصاف باقی و بعد از محو آن تجلی از صور مرایا، وصف واصفین آن مرایا را کذب

صرف و افک محض بوده و خواهد بود. لَانَّ الاسماء و الصّفات يُطَوَّفَنَّ حول تجلّی الّذی اشرق من الشّمس لا حول المرایا بنفسهنّ لنفسهنّ.

ای سلمان، عزّت کلّ اسما و رفعت آن و عظمت و اشتها آن به نسبتها الی الله بوده. مثلاً ملاحظه نما در بیوتی که بین ملل مختلفه مرتفع شده و جمیع آن بیوت را طائفند و از اماکن بعیده به زیارت آن بیوت می روند. و این واضح است که احترام این بیوت به علت آن بوده که جمال قدم جلّ اجلاله به خود نسبت داده با آنکه کلّ عارفند که جمال قدم محتاج به بیستی نبوده و نخواهد بود. و نسبت کلّ اماکن به ذات مقدّسش علی حدّ سواء بوده. بلکه این بیوت و امثال آن را سبب فوز و فلاح عباد خود قرار فرموده تا جمیع ناس را از بدایع فضل خود محروم نفرماید. فطوبی لمن أتبع أمرالله و عمل بما أمر من لدنه و کان من الفائزین. و این بیوت و طائفین آن عندالله معرّزند مادامی که این نسبت منقطع نشده. و بعد از انقطاع نسبت اگر نفسی طائف شود طائف نفس خود بوده و از اهل نار عندالله محسوب. و همچنین در بیوت انفسیه ملاحظه نما که بعد از اعراض حکم صنم بر او جاری و عاکفانش عندالله از عبده اصنام بوده و خواهند بود. حال تفکر نما که این بیوت در حین نسبتها الی الله و بعد از انقطاع نسبت به یک صورت بوده و خواهند بود. و صورت ظاهره این بیوت در دو حالت به یک نحو مشاهده می شود به شأنی که در ظاهر این بیوت چه در حین نسبت و چه در دون آن ابدأ تغییر ملحوظ نه. و لکن در حین قطع نسبت روح خفیّه مستوره از آن بیوت اخذ می شود. و لا یدرکه الاّ العارفون. و همچنین در کلّ مظاهر اسماء که بیوت انفسیه اند ملاحظه کن.

ای سلمان، در کلمات رحمن به قلب طاهر و بصر مقدّس مشاهده نما و تفکر کن که لعلّ به مرادالله فائز شوی. " (۳۸)

فی الحقیقه آیات فوق متّم آیات کتاب بیان است که می فرماید:

"در ظهور من یظهره الله اگر کلّ ما علی الارض شهادت بر امری دهند و او شهادت دهد بدون آنکه شهادت داده شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شبیح شمس است که در تقابل واقع نشده والاّ مطابق با شهادت او می گردید... کجا می تواند آثار شمس در مرایا مثل آثار شمس در سماء گردد... این در حین اقبال

است و چگونه قلم در ذکر غیر اقبال بگردد که می خواهند به ایمان من فی النار ایمان به محقق جنت و نار آورند و به تصدیق ایشان تصدیق قول الله نمایند." (بیان فارسی، واحد سوم - باب ۱۲)

"مثالی که در مرآت متجلی می گردد از او در نفس مثال است که قائم به مجلی است نه در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت می بود باید که قبل از مجلی دیده شود." (بیان فارسی، واحد چهارم - باب ۱)

"اگر امروز در بیان نفسی مؤمن شد بالله و آیاته اگرچه بر تراب نشسته باشد او است که بر سریر عزت نشسته و بر غیر او اگر در منتهی مقعد عز باشد عندالله و عند اولی العلم در منتهای ذلّ بوده و در نزد ظهور من یظهره الله..." (بیان فارسی، واحد چهارم - باب ۴)

اهم اشکالات و شبهات طرفداران میرزایحیی مسأله مستغاث و فاصله زمانی ظهور موعود بیان، موضوع طفولیت و مکتب من یظهره الله، عدم استقرار امر بیان و بالاخره شبهه ای است که پروفسور ادوارد گرانویل براون بر مبنای وصایت فرضی میرزایحیی کرده و قبول سقوط روحانی میرزایحیی را دلیل بطلان امر حضرت نقطه دانسته است. در موضوع مستغاث و سایر اشارات وارده در بیان از قبیل مطلب عمر عالم در زمان ظهور حضرت نقطه و من یظهره الله (بیان فارسی، واحد سوم باب ۱۳) که تفاوت آن بنا به استنباط پروفسور براون بالغ بر دو هزار سال است (۳۹) و به ظاهر با مستغاث پیوندی آشکار دارد باید به اشارات صریحه کتاب بیان که میقات ظهور را بین ۹ تا ۱۹ سال مقرر می دارد و اصطلاح مستغاث را به کمک محاسبات اعداد و حروف به ارقام ۱۳ و ۱۸ تجزیه می نماید (بیان فارسی، واحد هفتم - باب ۱۰) مراجعه نمود. در خصوص میقات ظهور قبلاً به تفصیل شواهد بیانی نقل شد که عموماً حاکی از دو مطلب اساسی است. نخست اینکه من یظهره الله هر زمان اراده فرماید ظهور خواهد نمود و دیگر اینکه برای ظهورش قیدی و شرطی نیست.

در خصوص نهی از تنبیه بدنی و ضرب اطفال در مکتب (بیان فارسی، واحد ششم - باب ۱۱) که مدلول حکم بیان اینست که حزن بر من یظهره الله وارد نیاید،

اینچنین تصوّر شده که من یظهره الله باید طفل و شاگرد مکتب و معلّم او نیز بابی باشد وگرنه این حکم عبث و بی ارزش خواهد بود.

البته شک نیست که این حکم برای تجلیل مقام و شأن موعود بیان است، اما مفهوم اینکه طفولیت من یظهره الله از آن استنباط شود استنباطی است که با روش و اسلوب تبیین و تلخیص مطالب در کتاب بیان ضرورتاً تناسب ندارد. در کتاب بیان عربی در باب همانند با همین باب کتاب بیان فارسی (واحد ششم - باب ۱۱) بیانی نازل شده که به صراحت خاطر نشان می سازد که مقصود از این حکم در حقیقت نهی از اعمال غیر انسانی است که مخالف اصول تربیت اطفال است. متن آیه بیان عربی به شرح زیر است:

"ان یا محمد معلّمی فلا تضربنی قبل ان یمضی علیّ خمس سنة ولو بطرف عین فانّ قلبی رقیق رقیق و بعد ذلک ادّبنی و لا تخرجنی عن حدّ وقری و اذا اردت ضرباً فلا تتجاوز عن الخمس و لا تضرب علی اللحم الا و ان تحلّ بینهما سترأ..."

در این آیه مطلب حاکی از نهی از ضرب بدنی در باره خود حضرت نقطه و خطاب آن نیز به معلّم مکتب ایام طفولیت هیكل اطهر ایشان است. لازم به توضیح نیست که این مطلب در هنگام نزول کتاب بیان دیگر مفهوم و موردی نداشته است جز آنکه محتملاً شبهه طفولیت من یظهره الله را منتفی سازد.

شبهه دیگر در باره عدم استقرار شریعت بیان و اینست که ظهور جدید در گرو وصول شریعت سابق به حدّ کمال می باشد و چون در هنگام اظهار امر جمال ابهی هنوز شریعت بیان به حدّ کمال نرسیده از این رو نمی توان ظهور جدید را انتظار داشت. مراجعه به خطبه کتاب بیان فارسی متضمّن جواب این شبهه است که می فرماید:

"در یوم ظهور الله که ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع به او خواهند شد (اهل بیان) و هرگاه به عدد کلّ شیء از نفوس ممتنع به او راجع شوند ثمره کلّ شیء نزد او ظاهر گشته... زیرا که خداوند اسرع کلّ حاسبین است چه بسا که حاضر نشود نزد او کلّ ابواب کلّ شیء و حکم فرماید به عود خلق بیان و سمواتی که در بیان مرتفع شده کلّ را مطویّ فرماید در قبضه خود."



اما شبههٔ پروفیسور براون که به نظر مشارالیه نکته ای مستدل و منطقی است بنا بر منطق ادیان بر اساسی متزلزل و بی پایه بنیاد شده است. نخست اینکه مشارالیه معتقد است که حضرت نقطه، میرزایحیی ازل را به عنوان وصی و جانشین خود معین فرموده است ولی در کتاب بیان صریحاً عدم وجود وصی در دور بیان تصریح شده است (بیان فارسی، واحد ششم - باب ۱۴). با اینهمه اگر انتصاب میرزایحیی را که به مصلحت اندیشی و مشورت حضرت نقطه و حضرت بهاء الله صورت گرفته به جانشینی تعبیر بنمائیم به صراحت و وظائف محوله به او را در توقیع مخصوص او که بعداً به نام توقیع وصیت از آن یاد شده می توان بررسی و مطالعه نمود. وظیفه اصلی میرزایحیی در این توقیع تمکین و اطاعت از من یظهره الله است چه که می فرماید:

"و لتأمرن بمن یظهره الله فانه لياتین ذلك الخلق فی القيامة الاخری بسلطان عز رفیع." (توقیع اسم ازل)

اما تناقضی را که پروفیسور براون در انتخاب میرزایحیی و انکار و مخالفت او با موعود بیان می بیند حاصل عدم توجه به سرشت حیات روحانی بشر است که با مسأله اساسی "اختیار" انسان سروکار دارد. اصل اختیار که خاص نوع انسان است در مسائل روحانی همواره در معرض امتحان مداوم الهی است. از مجموع مطالبی که در باره میرزایحیی از آثار حضرت نقطه استخراج شد به صراحت معلوم می شود که مشارالیه حائز مواهب لدنی و عصمت ذاتی نیست و اگر او را به عنوان یکی از مرایای دور بیان که برای خدمتی معلوم در دوره ای معین منصوب شده محدود نمائیم به هر تقدیر شخصی است که شاخصیت او در ظلّ مأموریتی است که حضرت نقطه برای او تعیین فرموده بود و مشارالیه که در ظلّ جمال اقدس ابهی بود به خوبی می دانست که وظیفه او اطاعت و تمکین محض است. اساساً مطلب اختیار و امتحان تازه نیست و در معارف ادیان سابقه همگانی دارد. ابلیس یا شیطان به معلم الملائکه شهرت یافت معذک بنا بر عقیده همه ادیان از اطاعت امر حق محروم ماند و به مظهر عصیان معروف شد و مطرود گردید.

پطرس رسول تاب امتحان نیاورد ولی به مدد توبه نجات یافت. یکی از غرور سقوط کرد و دیگری به مدد تنبه و توسل به آستان حق بر ضعف ایمان غالب شد. حضرت نقطه اولی در قیوم الاسماء به تزلزل و موت روحانی "طوریون" اشاره می فرمایند بی شک مقصود از طوریان مرایا و شهدای دوربابی هستند.

در کتاب اقدس به میرزایحیی فرصت انابت و بازگشت عنایت شد. او را به گذشته اش متذکر فرموده و به آینده امید داده اند. مشارالیه تقریباً چهل سال بعد از صدور کتاب اقدس زندگی کرد ولی توفیق جبران گذشته ها برایش حاصل نشد فی الواقع در جواب شبهه پروفیسور براون جا دارد گفته شود که اگر حضرت نقطه چنین شأن و مقامی برای میرزایحیی تعیین فرموده بود جا داشت که نظر به سعه علم و احاطه لدنی همان زمان اهل بیان را تحذیر فرماید که از اظهار امر و ادعای جمال ابهی نیز آگاه باشند و آن را نپذیرند و بدانند که جز میرزایحیی مرجع و مقتدائی نیست.

جمال اقدس ابهی که خود به نفسه میرزایحیی را برای زعامت اهل بیان در دوره فترت نامزد فرموده بود در طهران و بغداد یعنی فاصله شهادت حضرت نقطه تا اظهار امر علنی در رضوان از او حمایت فرموده و مشارالیه را در امور هدایت می نمود و با آنکه میرزایحیی با خودسری و جبن و احتیاط (۴۰) رفتار می نمود معذک اسماً مرجع اهل بیان و مورد احترام جمال ابهی بود. آثار نازله از قلم جمال ابهی در این دوره حاکی از تأیید مشارالیه است اما لحن و سیاق مطالب به نحوی است که اگر به اشارات مخصوصه که مختص به شخص جمال ابهی است توجه نشود ممکن است همه را در باره میرزایحیی دانست و از نکات مندرج در آنها بی بهره ماند.

درست است که عنوان اسم ازل اشاره به میرزایحیی است اما ترکیبات متعدده از این اصطلاح در آثار حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابهی آمده که خاص آن دو نفس جلیل است و ارتباطی به میرزایحیی ندارد و قبلاً به یک نمونه آن یعنی "صبح ازل" اشاره شد.

از اصطلاحات دیگر لفظ "مستور" است که چون میرزایحیی در خفا می زیست غالباً به او تعبیر شده است در حالیکه همواره چنین نیست و فحوای آثار جمال

اقدس ابھی خلاف این را اثبات می نماید. در لوحی خطاب به ملا محمد رضای محمد آبادی یزدی است:

"لم یزل ولا یزال اسرار الله در حجب غیب بوده و خواهد بود خصوص این امر که اصل آن مستور و مقنوع بوده و احدی احاطه ننموده سوی الله ربک و به این سبب بر این سدره ربانیّه و سر مشهود مستور از احباء و اعداء وارد شد آنچه به قلم و مداد احصاء نگردد..." (۴۱)

جمال ابھی در مدت معهود یعنی ایام بطون، حضرتش در بین دوست و دشمن مشهور و معروف ولی مقام جلیلش از دید همگان مستور بود اما بعضی از اهل ایمان من یظہرہ الله را در وجود حضرتش ظاهر می دیدند و از آن جمله همین ملا محمد رضای مخاطب لوح است. (۴۲)

آشنائی با اصطلاحات آثار و اشارات وارده و لحن گفتار کلید درک حقائق مندرج در الواح است. در دوره قبل از اظهار امر که میرزایحیی به ظاهر مستور و به اسم مرجع و مقتدای اهل بیان و به حقیقت و رسم در ظلّ هدایت جمال ابھی است این مطلب اساسی به نحوی بسیار لطیف در آثار آن دوره انعکاس یافته است. از الواح متعددی که از آن ایام در دست است به دو لوح استشهاد می شود: لوح اول در باره تدبیر برقراری میرزایحیی به مقام مرجعیّت اسمی اهل بیان است:

### هو الله

قادر عمای غلبه و مکنت و عالم سمای قوت و معدلت بر جمیع ذرات و هویات به احاطه اسماء و صفات احاطه فرموده و فلک تدبیر عرش قدم را به تقدیر مقدره در ملکوت مشیت به خیط صفراء درّی متحرک فرمود و فلک عظم صفات بدیع قدیمه را به مبارکی اسمی از اسماء قدسیّه بر بحر قدم جاری و ساری فرمود و بعد به اراده مطلقه زمام آن را به اجازه ظهوری در قبضه اقتدار امینی گذاشت ذلک من تقدیر عزیز مقتدر. " (۴۳)

ظاهراً مقصود از "قادر عمای غلبه و مکنّت و عالم سمای قوت و معدلت" اشاره به مشیّت اولیّه و "اسمی از اسماء قدسیّه" حضرت نقطه و "ظهوری" مقصود جمال ابھی و "امینی" اشاره به میرزایحیی است.

لوح زیر از آثار بغداد است که ظاهراً خطاب به احبّای قزوین صادر شده و پس از اشاره به ظهور حضرت نقطه اولی که بطور تلویح به مقام مبارک نیز اشاره دارد بایان را به وحدت و اتّحاد کلمه تشویق می فرمایند و به اطاعت و توجّه به "کلمه جامعه ازلیّه" که متضمّن تقویت ضمنی میرزایحیی نیز تواند بود مأمور می دارند. مقصود از "جناب هاء" به احتمال قریب به یقین میرزاهادی قزوینی از حروف حیّ بیان است که بعداً به میرزایحیی پیوست.

### هوالحیّ

نقره الهی بر ناقور صمدانی مقرون شد و جذبّه حمامه سلطان ازلی بر اغصان سدره ربّانی مغرّد گشت که تا جواهر ممکنات و سواذج موجودات در سرائر افتده صافین و مخلصین ظاهر و هویدا گردد و قلوب مقدّسه از سبحات و حجبات مکدّره خالص شوند و دست افشان در میدان جلال تلقّاء طلعه جمال لم یزل ولا یزال سائر گردند اینست نصیب وجود از عالم شهود فهنیئاً لکم و لاصحابکم و لاحبائکم و لمن شرب من کأوس محبّه الله و کأوب مودّت الله پس چه نیکوست این نعمت عنایت از ایادی رفعت و چه رقیق است این خمر سنا از طلعه حمراء و چه ملیح است این بلور ضیاء از وجهه روحا قسم به خدا هرکس بچشد قطره لیشهد ما لا یشهد احد من العالمین. و بعد وصیّت می کنم شما را که از جمیع جهات امرالله را حفظ فرمائید و مردم را بر کلمه جامعه ازلیّه جمع فرمائید تا کمال حبّ از صدور منیره به فوران آید و به جناب هاء اتّحاد پیدا کنید خلاف را بالمرّه از میان اصحاب مرتفع کنید و عالم حدود را حباً لله معمول دارید که فساد ناس ساکن نمی شود مگر به این امر و امرالله را در کمال محبّت ناظر باشید جمیع طلعات جاذبات و وجهات مولّهات را در ترنّمات جذبا ذاکرم. " (۴۴)

مسلم است که "سلطان ازلی" با میرزایحیی ارتباطی ندارد و "حمامه سلطان ازلی" نیز اشاره به حضرت نقطه اولی است و لحن کلام نیز حاکی از اختیار و اقتدار صاحب این اثر به اتکاء ظهور نقطه اولی است و "کلمه جامعه ازلیه" نیز اگرچه یادآور نقش مرجعیت میرزایحیی است ولی اشاره به شریعت بیان دارد که کلمه الله و جامع و حافظ اهل ایمان است. از سیاق و قیاس مطالب این لوح و بسیاری الواح دیگر صادره در بغداد این نکته واضح است که اگرچه جمال اقدس ابهی در دوره فترت میرزایحیی را به عنوان زعیم اسمی اهل بیان تقویت و تأیید می فرمایند اما مرجعیت حقیقی و اصالت ظهور الهی را به حضرت نقطه و من یظهره الله محدود و منحصر می دارند و با آنکه ذکر اسم ازل مکرر است اما حلّ و فصل امور منحصرأ در حیطه اختیار جمال اقدس ابهی است.

### یادداشت ها

۱ - عدد "واحد" به حساب ابجد معادل ۱۹ است. صریح مطلب اینکه تا ۱۹ سال بعد از ظهور نقطه بیان ایمان به حضرتش پذیرفته است و بعد از آن باید به ظهور موعود بیان اظهار ایمان و بندگی نمود.

۲ - چاپ ازلیه، ص. ۲۵۶.

۳ - مستغاث مساوی ۲۰۰۱ و المستغاث مساوی ۲۰۳۲ و اللهم مساوی ۱۰۶ و واحد مساوی ۱۹ است. حاصل ضرب ۱۰۶ در ۱۹ مساوی ۲۰۱۴ می باشد. عدد ۲۰۱۴ منهای ۲۰۰۱ مساوی عدد (احد) یعنی ۱۳ است و عدد ۲۰۳۲ منهای ۲۰۱۴ مساوی عدد (حی) یعنی ۱۸ می باشد.

اغفر مساوی ۱۲۸۱ و هو مساوی ۱۱ است و تفاوت این دو مساوی ۱۲۷۰ می باشد. در "بیان" فاصله ظهور نقطه بیان و رسول اکرم از هنگام اظهار دعوت حضرت رسول به مدت ۱۲۷۰ سال ذکر شده است. مقایسه این دو محاسبه که در باب دهم از واحد هفتم بیان مذکور است اشاره ظریفی است که مستغاث و غیاث را نیز باید به همین قیاس به معرض حساب آورد.

۴ - در این باره جناب ابوالفضائل چنین اظهار نظر فرموده: "اکبر کتب باب بیان فارسی است... در حقیقت این کتاب تماماً اوصاف شخص غائبی است که خود را باب او دانست و نام او را در بیان من یظهره الله تعبیر می نمود" رسائل و رقاظم جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی، روح الله مهرابخانی، طهران، ۱۳۴ بدیع، ص (۱۰۷)

۵- منقول از زیارة الاول فی العرفة، مصدر به بسم الله الامنع الاقدس شهدالله انه لا اله الا هو له الاسماء الحسنی يسبح له من فی السموات والارض وما دونهما لا اله الا هو الحي القيوم. " . منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمہ الاعلی، طهران ۱۳۴ بدیع.

۶ - ظهور الحق ج ۲، صص ۲۰ - ۲۲.

۷ - منتخبات آیات، ص ۹۸.

۸ - ظهور الحق، ج ۳، صص ۲۰ - ۲۲.

۹ - این توفیق مبارک تاکنون چاپ نشده و مصدر و مطلع آن اینست: "الرئيس. الله اكبر تكبيرا كبيرا قل اللهم انك انت غياث السموات..." رئيس و كريم از لحاظ حروف ابجدی عدد مساوی هستند.

۱۰ - مقاله شخصی سیاح، طهران، ۱۲۹ بدیع، صص ۶۷ - ۶۸.

۱۱ - مجموعه الواح، چاپ مصر، ص ۱۷۴.

موارد مربوطه مذکور در آثار جمال مبارک در این باره تاکنون احصاء نشده با اینهمه می توان برای نمونه به الواح طرازات، شیخ (محمد تقی اصفهانی معروف به آقا نجفی و ابن ذئب) و الواح متعدده دیگر از جمله به مجموعه لثالی الحکمة، ج ۱، ص ۱۵۰ و ج ۳ صص ۱۴ و ۲۰ مراجعه نمود.

۱۲ - منتخبات آیات، ص. ۱۰۶.

۱۳ - پنج شأن، چاپ ازلیه، صص ۲۵۵ - ۲۵۶.

۱۴ - ایضاً، ص ۲۹۰.

۱۵ - این توفیق با "ان یا اسم الازل فاشهد علی انه لا اله الا انا العزيز المحبوب" آغاز می شود و در مجموعه شماره ۶۴ محفظه ملی آثار از صفحه ۹۵ تا ۱۰۲

ضبط شده است. بیان مبارک "اشهد باننی انا حیّ فی افق الابهی" در اوائل این تویح نازل شده و اشاره به ظهور نقطه اولی در دور من یظهره الله به اسم ابهی دارد. لازم به توضیح نیست که "افق ابهی" مضاف و مضاف الیه است و نباید آن را به مفهوم موصوف و صفت تلقی نمود.

مطلب دیگر اینکه مفهوم وصیت در این مقام حاکی از وصایت نیست و اگرچه مطلب بر ادوارد براون نیز مشتبه شده و در مقدمه فارسی نقطه الکاف سعی در اثبات این تصور را نموده و به توقیعی از حضرت نقطه به عنوان تنصیب وصایت استشهاد کرده ولی خود رهبران ازلی موضوع وصایت را بر اساس کتاب بیان مردود و بی پایه دانسته اند. مؤلفان هشت بهشت تصریحاً یادآور شده اند که: "باب ادعای وصایت بواسطه نصوص و تصریحات نقطه بیان بسته شده" است. (هشت بهشت، چاپ ازلیه، بدون تاریخ و محل نشر، ص ۳۰۳)

۱۶ - مستیظ، چاپ عکسی از خط مؤلف (میرزایحیی)، تاریخ استنساخ ۱۳۱۱ ه.ق. است، ص ۳۸۵.

۱۷ - چاپ مصر، ۱۹۲۰، ص ۱۲۵.

۱۸ - چاپ طهران، ۱۲۹ بدیع، صص ۶۷ - ۶۸.

۱۹ - مستیظ، صص ۳۹۱ - ۳۹۲.

۲۰ - هشت بهشت، چاپ ازلیه بدون ذکر تاریخ و محل چاپ، ص ۳۰۰.

۲۱ - تذکره الغافلین، ردیه بر امر بهائی، نسخه خطی، مورخ سنه ۱۲۸۴ ه.ق نسخه این ردیه در بین آثار نیکلا مستشرق معروف به شماره I-۱۱۳ موجود و مضبوط است. "در این اوقات از قرار نوشته جناب فخرالحاج حاجی سید محمد (اصفهان) حکم فرموده اند (مقصود میرزایحیی است) که بعد از این کسی مدعی را بهاء و تبعه اش را بهائی نگوید." (ص ۷۲).

۲۲ - ملاجعفر نراقی در همان رساله ردیه می نویسد:

"تعهد کفالت و حفظ و حراست هیکل مبارک آن حضرت (مقصود میرزایحیی است) و تعیین خادم حضور سعادت گنجورشان بلکه تدبیر منزل مینو مشاغل آن مجمع فضائل و آن قطب دائره مکارم و اخلاق و محامد خصائل حتی تشخیص و

تعیین مأکول و مشروب و ملبوس آن حضرت تمام به عهده اخوی بزرگشان بوده که میرزاحسینعلی باشد که الآن مدعی مقامات است. "صص ۸۱-۸۲. اگرچه مقصود ملاحظه از این تفصیل مطلب دیگری است اما کاملاً از این حقیقت پرده برمی دارد که تا چه حد میرزایحیی در ظل تربیت و هدایت حضرت بهاء الله و محتاج پرورش و راهنمایی جمال ابهی بوده است.

۲۳- پنج شأن، صص ۲۵۶-۲۵۹.

۲۴- ایضاً، ص ۲۷۹.

۲۵- ایضاً، ص. ۲۸۱.

۲۶- مستیظ، ص ۳۸۶. مقصود از عدد الربّ ۲۰۲ است که در اصل توییح به دو عدد ۷۴ و ۱۲۸ تجزیه شده و مقصود سید (۷۴) حسین (۱۲۸) یعنی کاتب البیان است. از آنجا که "ربّ" با اسم مبارک (علی محمد) نیز معادل است تطبیق اسم آقاسیدحسین با آن نشان می دهد که چه مایه عنایت و اطمینان در حقّ آقاسیدحسین ابراز فرموده و در حقیقت مشارالیه را مأمور حفظ و جمع آوری آثار مبارکه نازله فرموده اند و میرزایحیی را برای درک حقائق بیان کلاً به او سپرده اند.

۲۷- میرزایحیی شخصاً در مستیظ ص ۳۸۲ به این بیان استشهاد نموده است و در رساله "مجمّل بدیع در وقایع ظهور منبع" نیز آن را ذکر کرده است.

۲۸- ظهورالحقّ، صص ۲۰-۲۲ مقصود از "واحد البیانیّه" نفس حضرت نقطه و حروف حیّ است که عددشان معادل عدد "واحد" است.

۲۹- ایضاً، ص ۱۳۵.

۳۰- چاپ ازلیّه، صص ۶۴-۶۵.

۳۱- توییح مورّخ شهرالمسائل ۹۴- دسامبر ۱۰۳۷ خطاب به محفل ملی ایران و یاران ایران: توییحات مبارکه ۱۹۲۷-۱۰۳۹، ایران، ۱۲۹ بدیع، صص ۲۸۵-

۲۸۶.

۳۲- مستیظ، صص ۳۹۱-۳۹۲.

۳۳- پنج شأن، ص ۲۷۴.

۳۴- ایضاً.



- ۳۵ - دلائل سبعه، صص ۵۷ - ۵۹.
- ۳۶ - پنج شأن، صص ۱۳۳ - ۱۳۴.
- ۳۷ - توقيع مبارک خطاب به خال: ظهورالحق، ج ۳، ص ۲۲۵ تفاوت عددی نور و نار عدد ۵ است که معادل عدد باب می باشد.
- ۳۸ - مجموعه الواح، چاپ مصر، صص ۱۳۱ - ۱۳۷.
- ۳۹ - نقطة الکاف، به سعی و اهتمام ادوارد براون، مقدمه فارسی، ۱۹۱۰، ص . که.
- ۴۰ - رجوع به تاریخ میرزایحیی در دوره ایران - بغداد و بالاخره اقامت ۴۴ ساله (۱۸۶۸ - ۱۹۱۲) در قبرس. برای کسب اطلاعاتی در این باره می توان به هشت بهشت صص ۳۱۶ - ۳۱۷ و Materials for the Study of the Babi Religion by E.G. Browne ذیل گزارش فوت میرزایحیی که در قسمت هشتم کتاب (۳۱۱ - ۳۱۵) درج شده مراجعه نمود.
- ۴۱ - مجموعه الواح حضرت بهاءالله، محفظة آثار ملی، شماره ۳۲ ص ۲۷.
- ۴۲ - مصابیح هدایت، جلد ۱، نشر دوم، ص ۲۱۶.
- ۴۳ - مجموعه الواح حضرت بهاءالله، محفظة آثار ملی، شماره ۳۸، ص ۵۸
- ۴۴ - ایضاً، شماره ۳۸، ص ۳۹.

## در باره احکام بیان و خطابات به اهل بیان در کتاب مستطاب اقدس

پیش از ورود به موضوع شاید بی مناسبت نباشد که به هدف ظهور ادیان، هدف نزول احکام، و هدف دو ظهور متوالی در این عصر اشاره ای شده باشد. نویسنده مدعی این نیست که برای نکات و دقائق مطلع است. فقط با ذکر عناوین فوق و تقسیم مطالب در ذیل آن سعی دارد که در زمینه درک حقائق عالیّه روحانی کوششی کرده باشد. اگرچه مبنای همه این مطالب، معارف روحانی و دینی است که نویسنده بر اساس آشنائیش در حدّ ناچیز خویشتن به آن متوسّل و متکی است اما در متن گفتار به نقل شواهد نپرداخته چه که مطمئن است اهل نظر به مراجع و منابع مربوطه همگی آگاه و مطلع اند.

هدف ظهور ادیان اکمال خلق انسان است که با هدایت و تربیت روحانی حاصل می شود. در حدیث قدسی است که "فخلقت الخلق لکی اعرف". این مقام خلق استعدادات است و ظهورات الهی، مقام تربیت اشرف ثمره عالم خلقت یعنی انسان. اگر چنین باشد هدف ظهور ادیان علت نزول احکام را توجیه خواهد کرد.

عرفان حقّ مابه الامتیاز نوع انسان است. درست است که عالم وجود به طور مطلق نمودار قدرت حقّ است یا به عبارت دیگر نشانه ای برای شناسائی مبدأ وجود می باشد، ولی اگر کسی که قادر بر شناسائی و معرفت حقیقت آفرینش باشد در عالم وجود نبود آفرینش ناقص و ابتر می بود. این است که انسان از سایر موجودات به زیور عقل و بینش که وسیله وصول به عرفان الهی است ممتاز شده و این همان نکته لطیفی است که در حدیث "انا خلقنا الانسان علی صورتنا و مثالنا" آمده است.

ظهور ادیان وسیله تربیت و روش آموزش عرفان حقّ است. گرچه بدون آن نیز بسیاری از متفکران عالم برای درک حقیقت وجود کوشش ها کرده و حقیقت ها آشکار نموده اند اما اگر درست بنگریم پایه این کوشش ها با روش تعقل روحانی و دینی نکات مشترک فراوان دارد و اهل علم تجربی، آنان که از قبول رهبری رهبران الهی سرپیچیده اند معذک کلّیات و اصول معارف روحانی را پذیرفته اند. برای نمونه

می توان از احساس وحدت و هماهنگی در عالم وجود نام برد، مطلبی که علماء و دانشمندان از مظاهر وجود اکتشاف کرده اند و ادیان به وحی الهی آن را پایهٔ تعالیم خود قرار داده اند.

هدف ادیان ارائهٔ اصول و قواعد کلّیه ای است که افراد مستقلّ از یکدیگر را گرد هم آورد و با کثرت فرد وحدت جمع ایجاد نماید. البتّه این هدف در طول تاریخ با توجّه به امکانات و احتیاجات و استعدادات هر عصری شکلی پذیرفته و با تأسیس خانواده، قبیله و ملت و غیر از اینها تحقّق و بلوغ یافته است. با توجّه به هدف ظهور ادیان و بنا بر تعریف بهائی که "شریعت روابط ضروریّه ای است که منبعث از حقیقت کائنات است"، از اصل وحدت اساس ادیان به وحدت اساس و هدف احکام می رسیم. اگرچه احکام در طول تاریخ و در بسیاری از ادیان تفاوت فراوان دارند اما اساس یکی است زیرا علّت تشریح احکام نیز تربیت و تکمیل نفوس است و تمایز و تفاوت آن صرفاً به علّت تفاوت استعدادات و احتیاجات زمانها، مکانها و زمینه های قبلی است. حضرت نقطه می فرمایند: "... نزول فرقان و دین اسلام که اصل آن معرفت الله هست تا منتهی شود به آخر مسائل فروعیه وضع آن از برای معرفت شمس حقیقت است در حین طلوع آن." (۱) "... یومی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وضع نمود آن (نماز) را نبود الاّ حبل خضوعی و خشوعی که در اعناق مردم باشد از برای یوم رجوع خود." (۲) شاید به همین علّت است که شارع قدیر دو مطلب عرفان امر و اجرای احکام را لا یتجزّی مقرر فرموده است تا به وسیلهٔ اجرای احکام اساس عرفان و ایمان مستحکم شود. این است که در قرآن نیز می فرماید: "واعبد ربّک حتّی یأتیک الیقین."

علّت دو ظهور متوالی در این دور بدیع از نکات لطیفه ای است که مشکل بتوان گفت حکمت آن دقیقاً معلوم است. اگر توجّه شود که ظهور حضرت ربّ اعلی حلقهٔ اتصال کور بشارت با دور تحقّق و عود است و عظمت مظهر کلّی بر این عصر سایه افکنده اهمّیت این توالی بهتر معلوم می شود. حضرت نقطه در کتاب بیان می فرماید: "گویا می بینم که کسی در کتاب خود از او سؤال می کند از آنچه در بیان نازل شده... و او در جواب نازل می فرماید من عندالله... انّی انا الله لا اله الاّ"

انا. قد خلقت كلَّ شيء و ارسلت الرّسل من قبل و نزلت عليهم الكتب الا تعبدوا الا الله ربّي و ربكم. فانّ ذلك لهو الحقّ اليقين." (٣) و در كتاب اقدس نازل: "قد اخبركم (حضرت نقطه) من قبل بما ينطق به هذا الذّكر الحكيم قال و قوله الحقّ أنّه ينطق في كلّ شأن أنّه لا اله الا انا الفرد الواحد العليم الخبير. هذا مقام خصّه الله لهذا الظهور الممتنع البديع." (٤)

شايد عظمت اهداف ظهور بديع و محدوديت ميدان جهان بيني جوامع اديان سلف چنين كيفيت تحوّلي را ضروري ساخته تا به كمك تعاليم و احكام انقلابي امريان دنيا بتواند از مرحله محدود علائق ملّي و وطني به دوره تمدّن و فرهنگ جهاني انتقال يابد. بيان حضرت وليّ امرالله در اين خصوص رهنما و هدايت بخش است: "فهم و درك كامل احكام و حدود شاقّه نازله از قلم حضرت اعلى فقط از اين طريق ميسر است كه ماهيت و مقصد و خواصّ ممتازة شريعت مباركش به نحوي كه نفس آن حضرت در آثار خويش بيان فرموده اند منظور گردد. طبق اين بيانات واضحه دور بيان اصولاً يك نهضت ديني و انقلاب اجتماعي بود كه مدّتش بالضروره کوتاه ولي مملوّ از وقايعي مصيبت آميز و مشحون از اصلاحاتي وسيع النطاق و بنيان كن بود. موازين شديده و اعمال قاطعه اي را كه حضرت نقطه اولي و اصحاب مجري مي داشتند كلّ براي اين بود كه بنياد تقاليد حزب شيعة را برانداخته راه را براي ظهور حضرت بهاء الله هموار سازد. حضرت اعلى به منظور اثبات استقلال دور جديد و نيز براي آماده ساختن زمينه جهت ظهور قريب الوقوع جمال قدم احكامي بسيار دشوار و شديد نازل فرمودند. اگرچه اغلب اين احكام هرگز به مرحله اجرا در نيامد ولي نفس نزول اين احكام دلالت بر استقلال آئين حضرت اعلى داشت و همين كافي بود تا هيچاني عظيم ايجاد نمايد و علماي دين را به چنان مخالفتي برانگيزد كه بالمال شهادت حضرتش را سبب گردد." (ترجمه) (٥)

تصفّحي در تورات و انجيل و قرآن و بيان تا آنجا كه مربوط به اعمال و رفتار اهل كتاب و تاريخ تحولات اجتماعي در دوره ماقبل هر ظهور است ما را به اين نکته متذكّر مي دارد كه اهل كتاب به آنچه مقصد از امر الهي بوده نرسيده و مقصد و

مأمول مظاهر الهیّه، آنچنان که انتظار می رفته، تحقّق حاصل ننموده است. عدم رضایت انبیاء بنی اسرائیل و حضرت روح و حضرت رسول اکرم از اهل ادیان سابق در کتب مقدّسه مصرّح است. در کتاب بیان نیز به این نکته مکرّر اشاره شده: "...در ظهور رسول خدا صلی الله علیه و آله لایق بود که کلّ ما علی الارض در ظلّ او مؤمن شوند. آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده والاّ لیاقت از برای آن دین بوده." (۶) " کی است که نظر به ثمره و مراد خداوند فرماید؟ اگر کور قرآن می کردند امر به اینجا نمی رسید." (۷) "... از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله تا امروز اگر کسی ثبت نموده بود احصا می شد ولی کسی (صاحب ملکی) که بر دین او حرفاً به حرف عمل کرده باشد شنیده نشده." (۸)

عدم موفقیت نسبی ادیان سابق در اجرای اهداف مصرّحه در کتاب های آسمانی محتملاً عامل اصلی شدت و حدّت احکام بیان است تا مرحله انتقال را تسریع نماید و جهان را که از لحاظ علمی و صنعتی به طور طبیعی رشد و پیشرفت کرده است از لحاظ روحانی نیز آماده عصر وحدت عالم انسانی نماید. مسؤول این عدم توفیق در حقیقت امراء و علماء یعنی پیشروان و رهبران روحانی و اجتماعی و ملکی اهل ادیان بوده اند. در باره آن نفوس از جمله در کتاب مجید بیان چنین نازل: "این است جوهر کلّ جوهر (مقام مظهر حقّ) که کلّ از او محتجب به این شوون علمیّه مؤتفکه ... مفتخر ... کلّ گویا امواتند و نظر به ثمره علم و حکمت نمی کنند و شرّ مردم در نزد ظهور من یظهره الله آنهائی هستند که خود را به علم معزز گرفته اند و حال آنکه این قدر تعقل نمی کنند که علم ایشان از برای فهم کلمات او بوده از قبل، و در حین ظهور او چه احتیاج به تعلّم این علوم..." (۹) "... انظار کلّ از اعلی و ادانی راجع می گردد به علمای هر ظهوری که اگر آنها در ایمان خود صادق باشند منحرف از حقّ نخواهند شد و اگر بر حقّ حزنی وارد آید به سبب انحراف آنها می شود که کلّ چنین می دانند که آنها بر حقّ اند." (۱۰) "تا حال که شنیده نشده در ظهور حقیقتی چنین صاحب ملکی به دین خود عامل بوده باشد و الاّ مثل به آن زده می شد و الاّ از یوم آدم تا ظهور بیان آنچه صاحب ملک بوده در هر ملّت به اسم ظاهر در آن ملّت من الله کرده آنچه کرده." (۱۱)

چون بحث در این مقال در باره احکامی در بیان است که در کتاب مستطاب اقدس بر اهل بهاء فرض شده و خطابات و اشاراتی که محض هدایت و تنبّه اهل بیان نازل گشته، لذا جای آن نیست که در باره کلیات اعتقادی و اصول تعالیم روحانی و مبانی مشترک حقائق و معانی و اساس اخلاق و بالاخره نصائح و وصایای عمومی و خصوصی به ملوک و علماء در این دو سفر جلیل ذکری شود علی الخصوص که از حدّ یک گفتار محدود و استعداد یک گوینده ناتوان بیرون است.

در آثار بهائی اصطلاح امّ الکتاب به هردو کتاب مبارک بیان و اقدس اطلاق شده که از جمله ناظر است به جامعیت مطالب نازله در این دو سفر الهی. امّهات مطالب این دو کتاب را می توان در پنج عنوان زیر خلاصه نمود:

۱ - اصول: ۲ - فرائض فردی: ۳ - احکام شخصی، عمومی، جزائی، ۴ - مبانی اخلاقی، ۵ - بشارات آتیه و نظام اجتماع.

در مبحث احکام تقسیماتی وجود دارد که از واجب و مفروض و مندوب و مستحبّ آغاز می شود و با مباح و مکروه و محذور و منهی و محرّم خاتمه می یابد. بسیاری از احکام صادره بر مبنای لحن آیه مربوطه می تواند به یکی از این پنج گروه طبقه بندی شود اما این کار دقیق تر از آن است که بدون هدایت مرجع تشریح و مقایسه دقیق آیات و توجه به سوابق به آن پرداخت.

نکته دیگری که در ذیل بحث احکام اهمیّت دارد مسأله توجیه و تعبیر از کتاب الله است. چنان که می دانیم تأویل در کتاب مستطاب اقدس صریحاً نهی شده است و اختیار تبیین بعد از صعود شارع منحصراً به مرکز امر سپرده شده است. این مطلب در کتاب مستطاب بیان نیز سابقه دارد و تأویل و تفسیر کتاب منحصراً در اختیار منزل بیان و موعود بیان یعنی حضرت نقطه و حضرت من یظهره الله است. (۱۲)

دیات در امر بیان اکثراً عاطفی و نقدی است (۱۳) و احکام جزائی متضمّن حبس و اعدام و نفی بلد و تشهیر و امثال آن وجود ندارد. مقصود از عاطفی محرومیّت استفاده مجرم از مزایای خانوادگی و داشتن همسر است زیرا گاهی به مدّت کوتاه و در بعضی موارد مثلاً قتل عمد مدّت ۱۹ سال قاتل از همسری با زوج یا زوجه

محروم است که خود به معنی طلاق یا لا اقل مجوز طلاق تواند بود. البتّه این حکم ضامن اجرای آن تعهد روحانی طرفین است که لازمه اش خلوص و تمکین به امر الهی است که معمولاً با ارتکاب جرائم تناقض دارد اما کیفیت روحانی و تربیتی آن را نمی توان نادیده گرفت. جزای نقدی نیز اگرچه به نظر جزئی و قابل تحمل می رسد معذک در صورت تکرر سنگین خواهد بود. البتّه آن هم مشمول همان ملاحظات مذکور است اما برای وجدان آگاه بدون شک تذکر آور می باشد.

با آنکه جزای اعدام و حبس در امر بایی منظور نشده اما در پاره ای موارد ذکر عدم رضای الهی در حق مجرم و محرومیت از عفو و غفران در جهان بی پایان تصریح گردیده است.

به هر حال کیفیت دیات و احکام جزائی در کتاب مستطاب اقدس تعدیل روش ملائم بیان و تبدیل آن متناسب با شرائط امروزی مشکلات عالم بشری است.

اما در باره احکام بیان ذکر این مقدمه لازم است که حکمت هر حکم و ثمره و نتیجه آن عموماً در باره تأکید به ایمان، علی الخصوص ایمان به موعود بیان (من یتظهره الله) است. گاهی تذکر و نصیحت است، گاهی تمهید و تهیّه مقدمات استدلالی است، گاهی بشارت و زمانی انداز است. گاهی تمثیل و تشبیه است، گاهی قیاس با ملل و ادیان گذشته است و بالاخره بیان و تبیین اصول روحانی و دیانتی است. برای آنکه کلیاتی از مطلب ارائه شده باشد از مبحث طهارت استشهاد می شود. در خصوص طهارت و مطهّرات در بیان عربی و فارسی مکرر (پنج / ۷ و ۱۴، شش / ۲ و موارد دیگر) اشاراتی زیارت می شود ولی اساس آن آیات زیر است: "... امرالله مطهّر است... کلام او (مظهر الهی) موجد مطهّرات است." (۱۴) "... کلّ تطهیر در قول الله بوده که به واسطه آن ماء طاهر می گردد و اگر در یوم ظهور حق حکم فرماید به طهارت شیئی مستعجب ندانسته که قول او مطهّر است نه نفس شیئی." (۱۵)

در خاتمه ذکر این مطلب نیز لازم است که بسیاری از مطالب وارده در کتاب مستطاب بیان در آثار دیگر حضرت بهاء الله جلّ اسمه الاعلی آمده که چون عموماً جنبه احکام شریعتی ندارد ذکر آنها در این مقاله ضروری نیست که از جمله فرق

قائم و قیوم (عربی، شش / ۱۶) می باشد. بعضی احکام از قبیل لزوم و وجوب اعزاز و تکریم خاندان مظهر ظهور (عربی و فارسی، نه / ۶) و وجوب قرائت باب هشتم از واحدششم بیان فارسی نیز در کتاب بیان نازل شده که اکثراً در سایر آثار عموماً برای تذکر و هدایت اهل بیان به آنها اشاره شده است. مورد اول به طور اخص در کتاب مبارک عهد مجدداً نازل گشته و حرمت حرم و آل الله (خاندان منتسب به هیکل مبارک) و افنان (خاندان منتسب به حضرت نقطه) را توصیه فرموده اند.

حضرت ولی امرالله در باره ارتباط احکام کتاب بیان و کتاب مستطاب اقدس بیانی فرموده اند که ترجمه زیر متضمن آن است: "حضرت اعلی می فرمایند که احکام دور بیان معلق و مشروط به قبول مظهر بعد است. از این جهت حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس بعضی از احکام بیان را تصویب، بعضی را تعدیل و در باره بسیاری توقف فرمودند." ۱۶ اگرچه مفهوم توقف متضمن نسخ است اما می توان در آن ظرافت و کیفیت خاصی را سراغ کرد که بدون تصریح، حتی بدون ذکر و اشاره، قسمت مهمی از احکام بیان نسخ و محو شده است. در ظل این تقسیم می توان احکام کتاب مستطاب بیان را به شرح زیر خلاصه کرد:

#### ۱ - احکام مورد تأیید

**صلوات میّت** - متن صلوات میّت در بیان عربی (پنج / ۱۱) و فارسی (پنج / ۱۱) هر دو نازل شده ولی در متن شهادت با هم یکسان نیستند. متن صادره در بیان فارسی مورد تأیید امر بهائی واقع شده و اگرچه جزئیات در کتاب اقدس ذکر نشده بعداً جداگانه تصریح شده است.

حرمت نماز جماعت جز در صلوات میّت - در بیان عربی (هشت / ۱۳، نه / ۹) و فارسی (نه / ۹) مذکور است.

**تعیین قبله** - در باب هفتم از واحد هشتم بیان عربی مذکور است که قبله من یظهره الله است.

**تیمم** - در بیان عربی (هشت / ۱۰) ذکر پنج مرتبه "بسمله" آمده است که در کتاب مستطاب اقدس "بسم الله الاطهر الاطهر" ذکر گشته است.



عفو صوم و صلوات از زنان در اوقات مخصوصه و ذکر مربوط به آن - در بیان عربی (هشت / ۱۰) مذکور و بعینه در کتاب اقدس تأیید شده است.

اذکار مخصوصه قضای نماز فوت شده در سفر - در بیان عربی (هشت / ۱۰) مذکور و در کتاب مستطاب اقدس تأیید و تبیین و تصریح شده است.

عدم ابطال نماز به علت نپوشاندن موی سر و وجود استخوان حیوانات و عاج در نزد نمازگزار در بیان عربی (نه / ۱۲) و بیان فارسی (پنج / ۱۴) آمده و در کتاب اقدس تأیید شده است.

**وجوب صوم و شهرالاعلا و موعد صوم از طلوع تا غروب و عید صیام و نوروز - بیان عربی (شش / ۱۴، هشت / ۱۸)**

**نهی از استغفار در نزد خلق - در بیان عربی (هفت / ۱۴).**

**منع از جزع و فزع در مصائب - در بیان عربی (نه / ۱۸)**

**منع از دخول در خزینه آب و ترجیح ریزش آب بر بدن - در بیان فارسی (شش / ۲)** در این خصوص اشاره ای آمده است.

**میزان مهریه - در بیان عربی (شش / ۷) میزان مهر بعینه همان است که در کتاب مستطاب اقدس تأیید شده است.**

**جواز استعمال ظروف طلا و نقره - در بیان عربی (شش / ۹) زیارت می شود.** در بیان، استفاده از طلا و نقره برای آسایش و رفاه خلق بر مصرف آن ترجیح دارد.

**جواز استعمال البسه حریر - ایضاً در همین کتاب مبارک (شش / ۹) زیارت می شود.**

**طهارت ماء نطفه - در بیان عربی و فارسی (پنج / ۱۵) هر دو مذکور است.**

طهارت مطلق اشیاء و تأکید به اجتناب از آنچه موجب کراهت شود در بیان عربی (ده / ۵) آمده است.

**نهی از شرب مسکرات - در بیان عربی (یازده / ۱۸) و بیان فارسی (نه / ۸) مذکور است.**

**آداب دفن اموات در بلور و وضع انگشتر در انگشت متوفی و آداب غسل و تکفین - در بیان عربی (پنج / ۱۱) و فارسی (هشت / ۱۱) مذکور است.**

متن آیه نازل در بیان عربی و فارسی برای نقش بر انگشتر متفاوت است و حضرت بهاء الله در کتاب اقدس متن صادره در بیان فارسی را تعدیل فرموده و آیه جدیدی نازل فرموده اند.

**تقویم بیانی** - در بیان عربی و فارسی (پنج / ۳) تأسیس شده است.

**نهی از حمل آلات حرب** - در بیان عربی و فارسی (هفت / ۶) ذکر شده و اصولاً مقدمه ای بر نسخ حکم جهاد است.

**نهی از تکدی و حرمت عطا به گدایان** - در بیان عربی (هشت / ۱۷) به آن تصریح فرموده اند.

**امر به ازدواج** - بیان عربی و فارسی (شش / ۷، هشت / ۱۵). آیه رضایت طرفین و ضرورت وجود شهود نیز در بیان آمده است که بعداً در امر بهائی آیتین مجدد نازل گشته:

اندازه مثقال - بیان عربی (پنج / ۱۹).

**لطفات** - اگرچه رعایت لطافت را نمی توان جزء احکام به شمار آورد اما هم در کتاب مجید بیان و هم در کتاب کریم اقدس به حفظ لطافت تأکید مکرر شده است. از جمله در بیان عربی و فارسی (هشت / ۶) در این خصوص تصریح شده است. مفهوم لطافت و تلطیف در این دو سفر جلیل منحصر به نظافت و صفا و پاکی ظاهر نیست بلکه در تمام شؤون حیات و منظور از آن تناسب و تعادل و آراستگی هماهنگ ظاهر و باطن است و در بسیاری از شؤون به آن اشاره فرموده اند. در واحد پنجم، باب ۱۴ و واحد ششم، باب های ۲، ۳ و ۱۷ نیز به لطافت اشاره شده است.

**نهی از تحمیل به حیوانات** - در بیان فارسی (شش / ۱۶) به آن تصریح شده است.

**نهی از استفاده از منابر** - بیان فارسی (شش / ۱۱، هفت / ۱۱) و امر به استفاده از کرسی - بیان عربی و فارسی (ایضاً).

**نهی از افیون** - بیان فارسی (نه / ۸).

**امر به تلاوت آیات اما به حدی که کسالت نیاورد** - بیان فارسی (پنج / ۸).

## ۲- احکامی که تبدیل شده است:

**صلوات یومیّه** - بیان عربی (یازده / ۱۴) و عربی و فارسی (هفت / ۱۹). اگرچه حکم صلوات در بیان حائز اهمیت فراوان است معذکرت ترتیب و جزئیات و آداب آن مبهم است. تنها مطالبی که از آن دانسته می شود این است که جمعاً ۱۹ رکعت و هر رکعت شامل قیام و قنوت و قعود است و به نظر می رسد که پنج نوبت در شبانه روز و به فواصل مساوی باید تلاوت شود. متن نماز تاکنون زیارت نشده ولی متن اذان در بیان عربی موجود است. در موارد شک و سهو فقط به اعاده قسمت مربوطه امر شده است (بیان عربی، یازده / ۱۵).

**سنّ تکلیف و وجوب عبادات** - از یازده سالگی الی چهل و دو سالگی است (بیان عربی، هشت / ۱۸) و مبدأ آن انعقاد نطفه انسانی (شروع حیات فرد) است. احکام ارث - اساس تقسیم ارث نازل در کتاب مستطاب بیان (بیان عربی و فارسی، هشت / ۲) در کتاب اقدس عیناً تأیید شده ولی جزئیات تقسیم (بیان عربی، ده / ۳) در امر بهائی تعدیل و تجدید شده است.

**نوشتن وصیّت نامه** - در بیان عربی و فارسی (پنج / ۱۳) به نوشتن وصیّت نامه امر شده ولی هدف از آن اقرار به ایمان و توصیه تقدیم آن به من یظهره الله است تا نشانه ای از تمکین و تسلیم به امر مبارک او باشد. در امر بهائی نیز تنظیم وصیّت نامه به منظور اقرار به ایمان و همچنین بیان وصایا و نصائح موصی است.

**حجّ بیت الله** - در بیان عربی و فارسی (چهار / ۱۶ و ۱۸) امر به حجّ شده و مقصود از بیت الحرام بیت شیراز و بیت من یظهره الله بیان گردیده است. خریدن حجّ برای متوفی جائز نه ولی تعیین وکیل برای حجّ جائز است (ده / ۱۵) که در امر بهائی مذکور نه و منسوخ محسوب است. زنان از حجّ معافند. (بیان فارسی، چهار / ۱۸ و ۱۹).

**مشرق الاذکار** - اگرچه به این اسم و عنوان در کتاب بیان مطلبی مذکور نیست ولی با عنوان مسجد در بیان فارسی و عربی (پنج / ۲) برای حروف حیّ و بیت مخصوص به اسم الله و به اسم من یظهره الله در بیان عربی (هفت / ۹) اشاراتی موجود است که می توان استنباط کرد که مقصود محلّ ذکر و توجه به آستان حقّ است. با اینهمه

در بیان فارسی (هفت / ۹) در توضیح و بیان حکم مربوطه در بیان عربی نکاتی مشاهده می شود که مفهوم مطلب را تغییر می دهد و در توجیه آن باید دقت کافی نمود.

**ضیافت هر نوزده روز** - در بیان عربی (نه / ۱۷) امر به ضیافت نوزده نفر در هر نوزده روز شده ولی تبیین و تشریحی در باره آن مذکور نگشته است.

**طلاق** - در امر بیان (شش / ۱۲) نیز طلاق مذموم است ولی با شرائط و مقدمات لازم مجاز است و جزئیات آن در اقدس مقدّس تعدیل شده است.

**حقوق الله** - اگرچه اصطلاح حقوق الله چنان که در امر بهائی منظور است در بیان نازل نشده ولی مبانی و اصول آن در کتاب بیان سابقه دارد (بیان عربی و فارسی، هشت / ۱۶ و ۱۷).

**بیت العدل** - اگرچه این اصطلاح به مفهوم معمول در امر بهائی در آثار حضرت نقطه مطلقاً سابقه ای ندارد معذک در باب دوم از واحد یازدهم بیان عربی امر شده که هر صاحب مملکتی در سرزمین خود ۲۵ نفر (۵X۵) از علمای برگزیده را که مظاهر تقوی و کمال باشند انتخاب نماید تا در هنگام ظهور موعود به نصرت حق قیام نمایند و با رعایت آداب و حدود دین الهی ضعفاء را حمایت و مساعدت نمایند اگرچه این مسؤولیت با مؤسسه ایادی امرالله نیز شباهتی دارد. باید دانست که اصطلاح بیت العدل در آثار اولیّه حضرت نقطه آمده ولی مفهوم و مورد اشاره آن خاندان رسول اکرم و یا اهل البیت می باشد.

**جزای قتل عمد و غیر عمد** - قتل نفس به عمد در بیان عربی (یازده / ۱۶) تصریحاً نهی شده است اما جزای آن در امر بیان اعمّ از اقدام به قتل یا امر به آن یا رضایت به آن و حتی عدم اقدام به جلوگیری از قتل در صورت توانائی به منع و جلوگیری، عاطفی و یا نقدی است. جزای قتل عمد پرداخت یازده هزار مثقال طلا به وراثت و حرمت ازدواج برای قاتل به مدت ۱۹ سال است. با این همه اگرچه جزای دنیوی از محنت و عذاب اخروی می کاهد اما متضمّن غفران از خطا نیست. جزای قتل غیر عمد دیه به وراثت و ترضیّه خاطر آنها است.

**دوری زن از همسر** - در این خصوص در بیان عربی و فارسی (شش ۱۶) ذیل مبحث "تحدید اسفار" اشاره شده و در امر بهائی تعدیل و تأیید گشته است.

**ذکر الله ابهی** - در کتاب بیان عربی و فارسی (پنج ۱۷ و هشت ۱۳) ذکر ۹۵ بار اسماء الهی در هر روز مذکور است که یکی از آن اسماء الله ابهی است و بعد در کتاب مستطاب اقدس ذکر واجب یومیّه مقرر شده است.

**مهر سجده** - در بیان عربی (ده ۸) برای سجده نماز استفاده از بلور که در آن ذرات تربت اول و آخر (حروف حی) موجود باشد توصیه شده ولی در امر بهائی و کتاب مستطاب اقدس اساساً سجده بر هر شیء طاهر و پاکیزه جائز و لزوم شیئی به نام مهر تصریح و ذکر نشده است.

### ۳- احکام منسوخه

در بیان عربی و فارسی هردو (چهار ۱۰) تحصیل علوم و معارف غیر بیانی نهی شده است. با تعمق و دقت در متن بیان مبارک می توان دریافت که مقصود از این حکم تنها علوم دینی و معارف شرعی و فقهی ادیان الهی است زیرا راجع به صنائع و تکمیل و تکامل آن در بیان اشارات مستقله آمده است. در حقیقت حضرت نقطه معارف دینی قبل را منسوخ فرموده اند. با این همه باید در نظر داشت که این مطلب منحصر به مطالبی از قبیل علم اصول فقه، منطق، قواعد فقهی و حکمی و لغات غیر مستعمله است که صریحاً نهی شده است و حکمت آن معلول دو نکته است. نخست آنکه بسیاری از این علوم بحث الفاظ بوه و عاری از هر نتیجه و حاصلی است و دیگر آنکه مبانی و مسائل قواعد فقه جدید و حکمت و فلسفه بدیع در خود آثار حضرت نقطه آمده و مقدر بوده که با ظهور من یظهره الله اساسی بدیع و نظمی جدید تأسیس و تشریح گردد. با این همه نظر به شمول عنایت حق در کتاب اقدس این حکم نسخ شده ولی هدف اخلاقی آن مجدد با این بیان "الا ما ینتهی الی المجادله فی الکلام" تأکید شده است.

**محو کتب** - این حکم در حقیقت متمم حکم قبلی است و در بیان فارسی و عربی (شش ۶) تشریح و تبیین شده است. فی الواقع بخش مهمی از کتب علمای ادیان

بحث لفظی و استنباطات شخصی و مجادلات کلامی بوده و عملاً باعث گمراهی و محرومی مردم از شناخت حقیقت و ظهور جدید در هر دور شده است. دو نکته است که باید در ذهن منظور گردد. نخست آنکه مقصود از کتب مذکور کتب دینی است نه علوم تجربی و تحقیقی. دیگر آنکه کتب آسمانی مقصود نیست زیرا عملاً آثار حضرت نقطه خود مشحون از شواهد قرآنی و احادیث و اخبار ادیان سابقه است. حکم دیگری که در تفهیم نکته این حکم می تواند مفید افتد حکم تجدید کتب در هر دو بیست و اندی سال است (بیان عربی و فارسی، هفت/۱). با این همه نظر به عنایت سابقه، جمال قدم این حکم را نیز نسخ فرموده اند. شاید توضیحی در باره کلمه محو در اینجا ضرور افتد. محو کتب که در آثار حضرت ولی امرالله به Destruction of books ترجمه شده، مقصود امحاء و نابودسازی نیست زیرا با مفهوم بقیه آثار حضرت نقطه و تبیین کتاب بیان فارسی خلاف آن مفهوم می شود. اساساً محو در مقابل صحو و اثبات هر دو به کار رفته و مفهوم مناسب آن بیشتر الغاء و به فراموشی سپردن است همچنان که Destruction نیز در لغت به معنی Make useless نیز آمده است. در آثار مبارکه بهائی ذکر "حرق کتب" نیز ضمن احکام دور بیان آمده است. این اشاره محتملاً مربوط به متون و توقیعات سائره است و کتاب بیان به طور اخص منظور نیست.

**حرمت سؤال در بیان** - در بیان عربی و فارسی (سه/۱۳) سؤال از من یظهره الله جز در شرائط مخصوصه نهی شده. حضرت بهاء الله با نسخ این حکم توصیه و هدایت می فرمایند که سؤال از مظهر الهی باید در باره امور نافع باشد نه آنچه که گذشتگان در باره آنها پرسیده اند که اشاره لطیفی به بی حاصلی افکار سابقه علمای دینی سابق است.

**تجدید اسفار** - در خصوص سفر و جواز آن در بیان عربی و فارسی (چهار/۱۶، شش/۱۶) مقررات مخصوص و متنوعی تعیین شده که هدف اصلی آن تسهیل امور بر اهل ایمان است. حضرت بهاء الله آن را بالکل نسخ فرموده اند.

**تجدید اثاث البیت** - این حکم در بیان عربی (نه/۱۴) تشریح شده است.

تقدیم ما لا عدل له بمن یظهره الله - اصل حکم در باب شانزدهم از واحد پنجم بیان عربی و فارسی آمده و در ابواب دیگر بیان عربی و فارسی (پنج / ۶، هشت / ۴ و ۵) نیز اشاراتی بر همین سیاق زیارت می شود.

جزای ایجاد حزن یا اجبار نفوس و اذیت به آنان - حکم اصلی در بیان عربی و فارسی (هفت / ۱۸) نازل شده ولی در ابواب دیگر (شش / ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۶، هشت / ۱۸، ۳، ۵، ده / ۱۷، ۱۸) نیز مطالب مربوطه و جهات مختلفه آن مذکور است. مخصوصاً در باب پنجم از واحد یازدهم بیان عربی و شانزدهم از واحد پنجم فارسی حکم نهی از تکفیر تصریح شده است. در کتاب مستطاب اقدس فقط ذکر ایجاد حزن آمده و کلّ مطالب مربوطه به این بیان اتمّ ختم شده است که "لا ترضوا لاحد ما لا ترضونه لانفسکم. اتقوالله ولا تکتونن من المتکبرین. کلکم خلقتم من الماء و ترجعون الی التراب. تفکروا فی عواقبکم و لا تکتونن من الظالمین." (۱۷) این بیان و بیان صادر در کتاب بیان عربی (ده / ۶) که می فرماید: "قد حرم الله علیکم فی الیوم الاذی ولو کان بضرب ید علی کتف ان یا عبادالله تتقون و انّ حین ما تحبون ان تتحاجون بالدلائل و البرهان علی اکمل الحیا لتکتبون دلائلکم ثمّ علی منتهی الادب لتقولون"، اساس و راهنمای اهل بهاء در امور مختلفه مخصوصاً در عالم بحث و تحقیقات علمی است. در بیان عربی (شش / ۱۶) نیز از رفع صوت (تشدد و عتاب) منع شده است.

به غیر از آنچه صریحاً در کتاب مستطاب اقدس نسخ شده و به آنها اشاره شد مواردی از احکام کتاب بیان می توان سراغ کرد که از آنها در کتاب مستطاب اقدس ذکری نشده ولی می توان بر اساس نظام کلی دریافت که به علتی از علل در شریعت من یظهره الله متروک مانده است.

اسم گذاری فرزندان به اسامی معین (عربی و فارسی، پنج / ۴).

امر به تهیه هیاکل و دوائر برای حرز (عربی و فارسی، پنج / ۱۰، هفت / ۱۰).

نماز مخصوص مولود (عربی و فارسی، پنج / ۱۱).

بعضی اوامر و احکام دیگر نیز در کتاب بیان زیارت می شود که اگرچه در کتاب مستطاب اقدس ذکر نشده معذک به طور کلی مطلوب و مستحسن و یا مجاز و معمول گشته است

**بنای حمام و ضرورت تنظیف** - این حکم در بیان عربی و فارسی (شش / ۲) و فارسی (شش / ۳) و عربی و فارسی (هشت / ۶) آمده است. اصطلاح تلطیف در بیان به معنی شست و شو و نظافت بدنی است.

**فرض جواب سائل از هر قبیل** - این حکم در بیان فارسی و عربی (شش / ۱۹) تشریح و تبیین شده است.

**تراشیدن موی صورت** - در بیان عربی (هشت / ۷) فارسی (هشت / ۸) این کار جائز شمرده شده در حالی که در اسلام لا اقل مکروه و ناموجه است.

**نهی از ازدواج منقطع و متعه** - در بیان عربی و فارسی هردو (شش / ۷) به آن امر شده است.

**آداب تحیّت و سلام** - در بیان عربی (شش / ۴) و فارسی (شش / ۵) در این خصوص شرحی نازل شده است که اگرچه در کتاب اقدس به آن تصریح نشده معذک در عمل به تبدیل کلمه "السّلام" متداول در اسلام به "الله ابهی" منتهی گشته است.

#### **خطابات نازله در کتاب اقدس به اهل بیان**

بعضی از آیات کتاب بیان عیناً در کتاب اقدس نقل شده و توجیه و تبیین گشته است. از جمله آنکه اگر به من یظهره الله کسی جامی آب تقدیم نماید ارزش این عمل بیش از آن است که به همه افراد آب حیات برساند. این مطلب در بیان عربی و فارسی (هفت / ۷) آمده است.

این بیان برای اثبات عظمت مقام من یظهره است و در بیان فارسی مفهوم این مقایسه چنین بیان شده: "... کینونیات کلّ وجود بالنسبه به شمس وجود (مظهر ظهور) مثل شبخ در مرآت است... بدان که هیچ نفسی عندالله و عند اولی العلم اعزّ از شجره حقیقت نبوده و نیست" (۱۸) و در مقام دیگر: "مثلاً اگر شیء که من



یظهره الله به او فرحناک شود نفس او به او، نزد خداوند اعظم تراست از اینکه کل وجود فرحناک شوند." (۱۹) این تشبه و قیاس عیناً مقایسه کوچکتین خدمت یعنی تقدیم جامی آب است در برابر بزرگترین موقفیت یعنی بخشیدن حیات جاودانی به همه افراد بشری. با آنکه تفاوت از زمین تا آسمان است معذک آن خدمت جزئی بر این اقدام بزرگ پیشی گرفته زیرا آن سعی ناچیز مربوط به مظهر الهی و من یظهر موعود است. در موردی دیگر در کتاب بیان فارسی چنین نازل: "... امروز یک فیجان آب که مؤمن به بیان دهد نزد عارف بالله احلی است از آنچه کل آلاء ارض را من لم یؤمن بالبیان حاضر نماید به منتهی شأن حب." (۲۰)

**قبله** - استشهاد به حکم قبله در کتاب بیان (هشت / ۷) و توجیه و بیان این نکته که عبادت و توجه به آستان حق در کتاب بیان به ظهور من یظهره الله وابسته و موکول شده است.

**قرائت آیات من یظهره الله** - در کتاب بیان مکرراً خواندن و نوشتن آثار من یظهره الله با خواندن و نوشتن آثار بیان مقایسه شده است. از جمله در بیان فارسی (پنج / ۸) می فرماید: "قسم به ذات اقدس الهی جل و عز که در یوم ظهور من یظهره الله اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند." این است که جمال قدم در کتاب اقدس می فرماید: "من یقرء آیه من آیاتی لخیر له من ان یقرء کتب الاولین و الآخیرین. هذا بیان الرحمن ان انتم من السامعین. قل هذا حق العلم لو انتم من العارفين." (۲۱)

**حلیت اقتران** - در بیان عربی و فارسی (هشت / ۱۵) این حکم نازل که اگر یکی از طرفین زواج غیر مؤمن باشد اقتران جائز نیست و اگر یکی مؤمن شد بر فرد غیر مؤمن حرام خواهد بود و این حکم موکول به ظهور من یظهره الله یا استقرار امر بیان است. از این بیان می توان به یقین دریافت که حکم من یظهره الله بر خلاف حکم مزبور خواهد بود و گرنه جدا ذکر نمی شد. اما نکته مهمتر که در کتاب اقدس به آن اشاره شده تقدّم امر و شرع من یظهره الله بر امر بابی است و به استقرار آن صریحاً وعده داده شده است که مقدّم خواهد بود.

بیان من یظهره الله در هنگام ظهور - در این خصوص در کتاب مستطاب اقدس نازل: "قد اخبرکم (حضرت نقطه) من قبل بما ینطق به هذا الذکر الحکیم (حضرت بهاء الله) قال وقوله الحق انه ینطق فی کلّ شأن انه لا اله الا انا الفرد الواحد العلیم الخبیر." اگرچه تا به حال مأخذ عین این بیان مشخص نشده معذک مفهوم آن را در آثار حضرت نقطه مکرر می توان زیارت نمود. از جمله می توان به باب ۱۳ از واحد سوم بیان فارسی مراجعه کرد. در باب دوازدهم واحد سوم کتاب بیان عربی در باره بیان من یظهره الله چنین نازل: "اننی انا الله لا اله الا انا الظاهر السلطان قل کلّ ما دونی خلقی کلّ ایای یعبدون."

اضطراب نظم عالم - آیه معروف "قد اضطرب النظم الاعظم" اشاره به باب ۱۶ از واحد سوم بیان فارسی است که در آن می فرماید: "طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله ویشکر ربّه فانه یظهر ولا مردّ له من عند الله فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء و ینزل ما یرید. انه قویّ قدیر."

بعضی اشارات نیز در دو کتاب الهی مشترک است مثل ذکر ملامحمد جعفر گندم پاک کن اصفهانی (۲۲) و شیخ محمد حسن نجفی. (۲۳)

#### یادداشت ها

- مقاله حاضر را نویسنده به صورت کنفرانس در سومین دوره "مجمع عرفان" در مدرسه بهائی گرین ایگر (آمریکا) در سال ۱۹۹۴ ایراد کرده است.
- ۱. بیان فارسی، واحد هفت / باب ۴.
- ۲. ایضاً، هفت / ۱۹.
- ۳. ایضاً، سه / ۱۳.
- ۴. کتاب اقدس، بند ۱۴۳.
- ۵. ایضاً، "یادداشت ها و توضیحات" بند ۱۰۹، صص ۱۸۰ - ۱۸۱.
- ۶. بیان فارسی، پنج / ۵.
- ۷. ایضاً، پنج / ۱۴.

۸. ایضاً، چهار/۹.
۹. ایضاً، چهار/۱۰.
۱۰. ایضاً، نُه /۳.
۱۱. ایضاً، هفت /۹.
۱۲. ایضاً، دو /۲، سه /۱۶.
۱۳. ایضاً، شش /۱۱، ۱۶ و غیره
۱۴. ایضاً، پنج /۱۴.
۱۵. ایضاً، شش /۲.

۱۶. ر - ک Baha'u'llah, The Kitab - I Aghdas (Haifa. Baha'I World Centre 1992) P. 8 با توجّه به این مطلب که حضرت بهاء الله در لوح مبارک اشراقات می فرمایند: "حضرت مبشّر روح ما سواه فداه احکامی نازل فرموده اند و لکن عالم امر معلق بود به قبول، لذا این مظلوم بعضی را اجراء نمود و در کتاب اقدس به عبارات اخری نازل و در بعضی توقّف نمودیم، الامر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید..." در ترجمه عبارت Sets aside در بیان مبارک حضرت ولیّ امرالله اصطلاح "توقّف" به کار گرفته شد که مبتنی بر اصل کلام مبارک شارع باشد.

۱۷. کتاب اقدس، ۱۴۸.
۱۸. بیان فارسی، هفت /۷.
۱۹. ایضاً، شش /۹.
۲۰. ایضاً، چهار/۸.
۲۱. کتاب اقدس، ۱۳۸.
۲۲. بیان فارسی، هشت /۱۴. کتاب اقدس، ۱۶۶.
۲۳. ایضاً، پنج /۱۴. کتاب اقدس، ۱۶۶.

## موعود بیان

بشارت ظهور من یظهره الله در آثار دوره بیان بسیار است بحدی که این اسم اعظم برای تمایز آثار دوره بابت از آیات ظهور بیان راهنمای مطمئنی است این اصطلاح جلیل اختصاص به دوره مظهریت تامه حضرت نقطه دارد و تویح یا اثری نمی توان یافت که از آن خالی باشد در کتاب بیان فارسی متجاوز از سیصد بار و در بیان عربی متجاوز از هفتاد و پنج بار کلمه من یظهره الله مذکور گردیده است و آیات ختم این دو کتاب هردو در باره من یظهره الله جل ثنائه است از یکصد و شصت و دو باب کتاب بیان فارسی (تا باب دهم از واحد نهم) که نازل شده فقط در ۲۵ باب ذکری از من یظهره الله نشده که هیجده باب آن مربوط به ذکر اثبات رجعت معصومین اسلام و اکثر از یکی دو سطر تجاوز نمی کند جالب اینست که در باب مربوط به بداء که از اصول مسائل اسلامی و بیانی است مطلقاً ذکری از من یظهره الله نشده است. دیگر آثار ایام اخیر حضرت نقطه عموماً در ذکر من یظهره الله است ولی بعلت آنکه نُسخ کامل آنها در دست نیست استقصا در خصوص موارد ذکر من یظهره الله مفید نخواهد بود به نظر می رسد آثاری چون کتاب الاسماء و پنج شأن که هر یک از اسماء آن خطاب به یکی از مؤمنین است در حقیقت اتمام حجّت و ابلاغ ذکر من یظهره الله به مظهر اسم مذکور یعنی مخاطب است و اگر به دقت بررسی شود آثار دوره اخیر (چهریق) تقریباً منحصر به ذکر من یظهره الله است و مطلب دیگری در آن منظور نبوده است.

حضرت نقطه اولی من یظهره الله موعود را به اسامی ظهورالله (واحد ششم - باب نوزدهم) نیر اعظم (۶ - ۱۹) طلعت قدم (۵ - ۱۷) شمس حقیقت (۷ - ۱) ظهور حقیقت (۷ - ۱۰) نقطه حقیقت (۷ - ۱۳) لقاء الله (۸ - ۶) مشیت اولیه (۳ - ۱۵) حقیقت الهیه (۳ - ۱۱) کینونیت ربّانیه (۳ - ۱۱) کافوریه جوهریه (۳ - ۱۱) ساذجیه مجردیه (۳ - ۱۱) شجره حقیقت (۷ - ۱) شجره مدّل علی الله (۷ - ۲) شجره مقصود (۶ - ۱۸) معرفی فرموده همچنانکه امر خود را نیز به شجره بیان

تسمیه فرموده اند و یوم من یظهره الله را به یوم القیامة (۲ - ۶) نام برده اند چنانچه ظهور خود را نیز ظهور قیامت ذکر فرموده اند.

از فحوای آیات مبارکه بیان کیفیت ظهور من یظهره الله جلوه های بدیع دارد که تلخیص و اختصار آن ممتنع و محال است زیرا گلچینی آیات و کلمات مظاهر ظهور جلّ ذکرهم تجاوز به حریم کلمات الهی است و ترکیب ابداع زیبای پرجاذبه و لطیف کلام الهامی را به هم می زند و خواننده را از مقام احساس روح و کیفیت دقیق و پرفیضان کلام سحرآمیز الهی به حدود استنباطات و ترتیبات قراردادی علمی متداول می راند با اینهمه بررسی اجمالی این دریای وسیع ما را به این کار مجبور می دارد.

در آثار دوره بیان معرفی من یظهره الله موعود گاهی حاکی از تشابه با ظهور حضرت نقطه است (۶ - ۱۰ - ۱۷ - ۲۷ - ۳۶) و این مطلب همانست که در باره وحدت مظاهر الهیه و حقیقت ظهورات و اساس ادیان در کتاب بیان مصرّح و مذکور است زمانی معرفت عظمت تدریجی تکاملی است که در طول ایام ظهورات الهی از قبل بوده و خواهد بود و ترقّی کون مربوط به هیمنه و سلطنت ادواری ظهور جدید الهی را نیز متضمّن است (۸ - ۲۴ - ۲۸ - ۳۸ - ۵۸ - ۶۸)

تا آنجا که از فحوای آیات بیان مستفاد می شود من یظهره الله مرجع حقائق و واسطه خلق جدید - مظهر مطلق الهی و مصدر خیر کلی است - برترین شخصیت است عرفان او علت فیض و محجوبی از او محرومی است. آفتاب حقیقی است. بیان برای ذکر او و مایتعلق به بیان به اراده و قبول او معلق است. تشبیه و مقایسه او و کلمات مقدّسش با دیگران نشاید. سخن کوتاه آنچه برای اوست الله و لقایش لقاء الله است (۱ - ۲ - ۳ - ۵ - ۹ - ۱۹ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۸ - ۵۰ - ۶۷) ظهورش مشروط به هیچ شرطی نیست و کسیکه از شناسائی او محروم ماند یا تقصیر ورزید ایمان به بیان او را ثمر نمی بخشد ولی ناظرین به آن منظر اکبر در همه عوالم مشمول رحمتند نصیحت و تأکید الهی همه در اینست که مبدا احدی محزون گردد بدین امید که بر آن مظهر حقیقت هرگز حزن وارد نشود. چون کسی جز من یظهره الله قادر بر اظهار امرالله و اتیان آیات

نیست از اینرو به مجرد استماع باید کلّ اقبال نمایند. مختصر باید گفت او را به او باید شناخت نه به بیان و اهل بیان (۴- ۱۲- ۱۳- ۱۶- ۱۸- ۲۰- ۲۱- ۱۹- ۳۰- ۳۴- ۴۰- ۴۲- ۵۸) حضرت نقطه من یظهره الله را به لقب بهاء الله قبل از ظهور ملقب فرموده است (۱۶- ۴۹- ۵۲- ۵۵- ۵۹- ۶۰- ۶۱- ۶۲- ۶۳- ۶۴- ۶۷) و ترادف این دو اسم در آثار مبارکه محسوس و مسلم است من یظهره الله قبل از آنکه اظهار امر فرماید بنفسه المقدّس مجری احکام بیان است (۷) و قبل از ظهور او همه در ظل بیان مستظل (۱۵) میقات ظهور را جز خداوند کسی نمی داند اما تا ۱۹ سال باید مراقب بود و سنه تسع را دریافت و همواره منتظر بود قبله اوست باو توجه کنید (۱۴- ۲۶- ۵۳- ۵۴- ۵۱- ۵۷- ۶۵) طلوع او از یکی از قطعات خمسّه فارس - عراق - آذربایجان - خراسان و مازندران خواهد بود (۶۶) بالاخره با این همه تأکیدات و اشارات، حضرت نقطه عدم اقبال بعضی از منتسبین بیان را تلویحاً اشاره می فرمایند. (۲۲- ۳۲- ۴۵- ۴۶- ۵۶)

### منتخبات

- ۱- کلّ شیء راجع به این شیء واحد می گردد و کلّ شیء به این شیء واحد خلق می شود و این شیء واحد در قیامت بعد نیست الا نفس من یظهره الله الذی ینطق فی کلّ شأن اننی انا الله لا اله الا انا ربّ کلّ شیء و ان ما دونی خلقی ان یا خلقی ایائی فاعبدون (واحد اول باب اول).
- ۲- ان کل اسم خیر قد انزله الله فی البیان کان مراده من یظهره الله بالحقیقه الاولیّه (۳- ۵).
- ۳- قسم به من یظهره الله که هیچ قسمی در علم خدا از اون اعظم تر نبوده و نیست (۲- ۱۶).
- ۴- اگر نفسی بعد از ظهور من یظهره الله بقدر اینکه بگوید بلی یا اشاره کند بر اینکه او حقّ است و فاصله شود ثمر نمی بخشد از برای او بیان (۲- ۹)
- ۵- و چه بسا ناری را که خداوند نور می کند بمن یظهره الله و چه بسا نوری را که نار می فرماید به او... در بیان هیچ ذکری نیست مگر ذکر او... و او است که کفایت

می کند کلّ را از کلهشیء و هیچ شیء کفایت نمی کند از او زیرا که هیچ شیء بلاایمان باو ثمر ندارد و هیچ شیئیء با ایمان به او حزنی ندارد (۲-۱۷).

۶- فی أنّ ما فی البیان تحفة من الله لمن یظهره الله... همین قسم آنچه در بیان متکون شود از شئون محبوبه تحفه ای است از قبیل نقطه بیان بسوی من یظهره الله که ظهور اخرای نقطه بیان باشد (۲-۱۹).

۷- اگر من یظهره الله تصرف فرماید در کینونیات کلّ شیء احقّ است از کینونیات ایشان بخود ایشان... زیرا که او احقّ است از او بنفس او اگرچه نخواهد حکم فرمود الاّ به حکم بیان تا وقتیکه بخواید مجدّد فرماید عهد خود را در اعناق کلّ شیء (۳-۱).

۸- فی أنّ البیان و من فیہ طائف فی حول قول من یظهره الله ملخص این باب آنکه مدّ نظر بیان نیست الاّ بسوی من یظهره الله زیرا که غیر او را رافع او نبوده و نیست چنانچه منزل او غیر او نبوده و نیست... بیان راضی نمی گردد از شما الاّ آنکه ایمان آورید به من یظهره الله که منزل او وکل کتب بوده (۳-۳).

۹- فی أنّ ما قد نزل الله من ذکر لقائه او لقاء الربّ انما المراد من یظهره الله لانّ الله لا یری بذاته (۳-۷)

۱۰- کلّ راجع می گردد بمن یظهره الله زیرا که او است که کلّ بیان و من فیہ راجع به او می گردد به منتهای خضوع و غایت خشوع... و کلّ حروف علّیین بیان راجع می شود به من یظهره الله که باب اوّل جنت و اسم اعظم ظاهر بالوہیت باشد (۳-۸)

۱۱- قسم بذات الهی که یک سطر از کلام او بهتر است از کلام کلّ ما علی الارض بلکه استغفار می کنم از این ذکر افعال التفضیل (۳-۱۲).

۱۲- سؤال عمّن یظهره الله جائز نیست الاّ از آنچه لایق به اوست زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظلّ او ظاهر (۳-۱۳)

۱۳- من آمن بمن یظهره الله فکأنما آمن بالله و ما امر الله به فی کلّ العوالم و من لم یؤمن به و ان آمن بالله و ما امر به من قبل فکأنه ما آمن و یدخل فی النار

(۳-۱۵)

۱۴ - امید از فضل خداوند عطف و رؤف این است که در حین ظهور به اوامر عالی خود در الواح خود کلّ عباد خود را از رقد بیدار نماید و نگذارد الی امر محکم بیان که تا غیاث یا مستغاث شده در نار بمانند چه کسی عالم بظهور نیست غیرالله هروقت شود باید کلّ تصدیق به نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند اگرچه امید از فضل اوست که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمه الله مرتفع گردد و انما الدلیل آیاته و الوجود علی نفسه نفسا اذا الغیر یعرف به و هوءلاء یعرف بدونه سبحان الله عما یصفون (۳ - ۱۵).

۱۵ - و از حین غروب الی طلوع من یظهره الله آثار فرضیه مرتفع و حروف حیّ و کلّ من آمن بالله و بالبیان در ظلّ آنها مستظل (۳ - ۱۶).

۱۶ - طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر ربّه فانه یظهره و لا مردّ له من عندالله فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء و ینزل ما یرید انه قوی قدیر (۳ - ۱۶).

۱۷ - و بعد از غروب آن شمس غیر از من یظهره الله مقتدر بر این نحو ظهور از ظهورالله نیست بلکه او است صرف ظهور که کلّ آیات مدله علی الله از ظهور او در افئده کلّ ظاهر می گردد (۴ - ۱).

۱۸ - و همچنین اهل بیان عند ظهور من یظهره الله هیچ امری از ایشان راجع الی الله نمی گردد اگرچه کلمه لا اله الاالله باشد مگر به ایمان او (۴ - ۲).

۱۹ - قسم بحق من یظهره الله که هیچ قسمی در علم خداوند از این اعظم تر نیست (۴ - ۲).

۲۰ - در ظهور من یظهره الله این نوع نکرده و اگر بر خود قرار دهید که بر هیچ نفسی نپسندید آنچه بر خود نمی پسندید از اولوالسلطنه گرفته تا اولو الزرع بیرون رود انشاء الله بر او حزنی وارد نخواهد آمد زیرا که شمس در مرایا شمس را نمی شناسند الا بشیح او در خود این است که او را می بینند یکی مثل خود و حال آنکه کلّ به اوقائم است و از اثر جود اوست خلق سموات و ارض و مابینهما (۴ - ۴).

۲۱ - و این همه تأکید در بیان شده که احدی احدی را محزون نکند لعلّ صاحب امر و خلق مطلق محزون نگردد از اشباح در مرایا (۴ - ۵).



- ۲۲ - چه یوم ظهور من یظهره الله الی ما لانهایه تلاوت بیان می شود ولی از منزل آن محتجب (۵ - ۸).
- ۲۳ - قسم به ذات اقدس الهی جلّ و عزّ که در یوم ظهور من یظهره الله اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند (۵ - ۸).
- ۲۴ - و بدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر آنکه قصد شده که اطاعت کنند من یظهره الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود (۵ - ۸).
- ۲۵ - و مراقب باش که به شیئی در آن روز محتجب نگردی که کل بیان و ارواح آن در نزد من یظهره الله مثل حدیقه است در کف او چنانچه امروز کل قرآن و ارواح آن (۶ - ۱)
- ۲۶ - و در ظهور من یظهره الله خداوند عالم است که در چه حد از سن ظاهر فرماید او را ولی از مبدأ ظهور تا عدد واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان به حرفی ظاهر گردد (۶ - ۳)
- ۲۷ - گویا دیده می شود من یظهره الله می نویسد بکلّ کلمه شهادتین را به اسم خود و او است جوهر کلّ دین (۶ - ۶)
- ۲۸ - آن آیتی که عبد مابین خود و خدا توجّه به آن می کند و مشاهده جمال الله در فرّاد خود می کند و قصد الله می کند در هر عمل آن آیتی است که از من یظهره الله بوده در افتدۀ کلّ قبل از ظهور او (۶ - ۷)
- ۲۹ - لهذا حجت را واحد قرار داده لعلّ یوم ظهور من یظهره الله در حقّ اولم و بم گفته نشود... لعلّ در ظهور من یظهره الله محتجب نشوند به شوئی دون شوئی آیات که اعظم حجج و براهین بوده و هست (۶ - ۸)
- ۳۰ - با وجود این امتناع که غیر از من یظهره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد او را لعلّ بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید (۶ - ۸)
- ۳۱ - آنچه از برای من یظهره الله هست لله است و آنچه از برای دون او است لدون الله (۶ - ۱۰)

- ۳۲ - ثمره این اوامر این است لعل بر آن نفسی که کل از بحر جود او منوجد می گردند حزنی وارد نیاید زیرا که معلّم نمی شناسد معلّم خود و کلّ را (۶ - ۱۱)
- ۳۳ - و کلّ این ظهورات از برای اینکه در یوم من یظهره الله که یوم اول یوم اوست و مثل او مثل شمس است در نهار به او هدایت یافته (۶ - ۱۴)
- ۳۴ - خداوند عالم اذن فرموده کلّ را که در نزد استماع ذکر من یظهره الله به این اسم هر نفسی برخیزد از مقام خود بعد قاعد گردد اجلا لاً من کتاب الله و اعظاماً له من نقطه الاولی... کلّ اعمال غیب از برای یوم شهادت است که اگر نفسی در کلّ عمر خود هروقت شنید برخیزد ولی یکساعت قبل از قبض روح بشنود که ظاهر شده یا آنکه کتاب او به او برسد که او منم یا آنکه خود او بر او وارد شود و بگوید منم و حجت اقامه کند به آیاتی که دین او به او بریاست و فی الحین خاضع نگردد...
- کلّ اعمال غیب او باطل می گردد که گویا هیچ نکرده (۶ - ۱۵)
- ۳۵ - الا آثار آن شمس حقیقت که نوشتن یک حرف از آن اعظم تر است از نوشتن بیان و آنچه در ظل آن نوشته شده (۷ - ۱)
- ۳۶ - زیرا که نقطه بیان آنروز همان من یظهره الله است (۷ - ۲)
- ۳۷ - در نزد ظهور من یظهره الله کلّ دین اتباع اوامر اوست زیرا که رضای خداوند عزوجلّ ظاهر نمی گردد الا به رضای او (۷ - ۵)
- ۳۸ - اگر قدر دانند و خود را از نار من یظهره الله نجات دهند و در ظلّ نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او مبدأ خلق کینونیات است در ذرّ افئده بعد از تمامیت ذرّ اجساد قبل از ظهور او (۷ - ۱۰)
- ۳۹ - و هیچ لذتی اعظم تر در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید آیات آنرا و بفهمد مراد آنرا و لم و بم در حقّ کلمات آن نگوید و مقایسه با کلام غیر او نکند (۷ - ۱۱)
- ۴۰ - و همچنین در ظهور من یظهره الله صلی الله دقیق شده که به تصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی... بلکه او را به خود او تصدیق کنی این است معنی اعرّفوا الله بالله (۷ - ۱۱)

- ۴۱ - و اگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از اینکه کلّ بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد (۷-۱۳)
- ۴۲ - و مراقب باش ظهور من یظهره الله را که اگر شنوی ظهور او را و بقدر اینکه بگوئی بلی تأمل نمائی در نار هستی چه قبض روح شوی چه در حیات باشی (۸-۱۱)
- ۴۳ - و جنت را معرفت من یظهره الله یقین کن و طاعت او و نار را وجود من لم یسجد له (۸-۱۴)
- ۴۴ - و بدانکه هر شیء خیری که در علم الله بوده و هست در ظلّ شجره اثبات است که من یظهره الله باشد و دون آن در ظلّ نفی (۹-۷)
- ۴۵ - مراقب بوده یوم ظهور من یظهره الله را که این قسم محتجب نمائی که شب و روز به تمنای ذکر او بسر برید و به احکام موعوده در زمان ظهور او قلب خود را ساکن کنید و یک مرتبه بغتة طالع گردد... آنوقت کلّ محروم مانید (۹-۹)
- ۴۶ - و اگر در آن روز هستی خواهی دید که کلّ ماهیان بحر بیان به آن ماء زنده ولی از آن محتجب (۹-۱۰)
- ۴۷ - خداوند عالم است که آن شمس حقیقت از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع (قطعات خمسه) بقدر ذره مالا یحبه الله نماند (۶-۴).
- ۴۸ - ثمّ فی السادس ما نزلنا ذکر خیر فی البیان الا لمن نظهره یوم القیامة به آیاتی لعلکم آیاه تنصرون (واحد دوم بیان عربی).
- ۴۹ - ثمّ السابع یوم القیامة علی ما انتم تدرکون من اول ما تطلع شمس البهائم الی ان یغرب خیر فی کتاب الله عن کلّ اللیل ان انتم تدرکون (واحد دوم بیان عربی).
- ۵۰ - ثمّ السابع اذا ادرکت من نظهره من فضل الله تسألون لیمنین علیکم به استوائه علی سرائرکم فان ذالک عزّ ممتنع منیع ان یشرب کأس ماء عندکم اعظم من ان تشرین کلّ نفس ماء وجوده بل کلّ شیء ان یا عبادی تدرکون (واحد هفتم - بیان عربی).

۵۱ - قل انما القبلة من يظهره الله متى ينقلب تنقلب الى ان يستقر (واحد هشتم بیان عربی)

۵۲ - عليك ان يا بهاء الله ثم اولى قرابتك ذكر الله وثناء كل شيء في كل حين و قبل حين و بعد حين (واحد نهم بیان عربی).

۵۳ - ثم الخامس من بعد العشر فلتقومن انتم كلکم اجمعون اذا تسمعن ذکر من يظهره الله باسم القائم فلتراقبن فرق القائم و القيوم ثم في سنة التسع كل خير تدرکون (واحد ششم - بیان عربی)

۵۴ - و انتم في كل واحد كتاب اثبات لمن نظهره بعضکم الى بعض تکتبون لعلکم يوم ظهوره بما تکتبون لتعملون (واحد هفتم بیان فارسی)

۵۵ - فاشهد باننى انا حى في الافق الابهى (توقيع الازل)

۵۶ - دیده می شود که در بیت خود من يظهره الله هم این قسم ظاهر است که از مقعد آن منع می نمایند او را چونکه نمی شناسد او را... عبادی که از برای اسم او این نوع اعظام و احترام ملاحظه می نمایند ولی یوم ظهور از او محتجب می مانند (۹ - ۱)

۵۷ - هذا ما وعدناك من قبل حين اصبر حتى تقضى من البيان تسعة اذا قل فتبارك الله احسن المبدعين (توقيع جناب عظیم)

۵۸ - و قد كتبت جوهره في ذكره و هو انه لا يستشار به اشارتی و لا بما ذكر في البيان بلى و عزته تلك الكلمته عند الله اكبر عن عبادة ما على الارض اذ جوهر كل العبادة ينتهي الى ذلك فعلى ما قد عرفت الله فاعرف من يظهره الله فانه اجل و اعلى من ان يكون معروفا بدونه او مستشارا به اشارة خلقه و اننى انا اول عبد قد آمنت به و به آياته... بلى و عزته هو الحق لا اله الا هو كل بامر قائمون (توقيع ملاً باقر حرف حى)

۵۹ - كل بهاء بيان من يظهره الله است كل رحمت برای کسیکه ایمان به او آورده و كل نعمت برای کسی که ایمان به او نیاورد (۳ - ۱۴ بیان فارسی)

۶۰ - ملخص این باب آنکه ظهور الله در هر ظهور که مراد مشیت اولیه باشد بهاء الله بوده و هست که كل شيء نزد بهاء او لا شيء بوده و هستند (۳ - ۱۵)

۶۱ - و آنرا خداوند شهر بهاء نامیده به معنی آنکه بهاء کلّ شهر در آن شهر است و آنرا مخصوص گردانیده به من یظهره الله (۵ - ۳)

۶۲ - ولقد خلق الله فی حول ذلك الباب بحوراً من ماء الاکسیر محمراً بالدهن الوجود و حیواناً بالثمره المقصود و قدّر الله له سفناً من یاقوته الرطبه الحمراء و لا یرکب فیها الا اهل البهاء باذن الله العلی و هو الله قد کان عزیز حکیم (تفسیر احسن القصص سورة ۵۷)

۶۳ - لیمیزن عند طلوع شمس البهاء من وراء طمظام القضاء کل الفجار من اهل الفرار عن الاخيار من اهل القرار (خطبه نسخه ذهبیه)

۶۴ - ایاکم ایاکم یا اهل البیان اذا نشرت الاشارة من شمس البهاء و دلّت الدلالة من امضاء القضاء و حکت المرآت فی وجوه الآیات بالبدا فحینئذ زال الزوال فی منطقة الثناء علی الطور السیناء بالنور المتجلّیه الحمراء فانا ذا احشر بین یدی الله و اقول حسبی الله لا اله الا هو انا لله و انا الیه راجعون و یمثل ذلك فلیعمل العاملون. (INBA / ۸۶ ص ۶۹)

۶۵ - عدد حروف الاثبات مع تشدد اللام لعلک فی ثمانیه سنة یوم ظهوره تدرك لقاء الله ان لم تدرك اوله تدرك آخره (توقیع ملاً باقر حروف حی)

۶۶ - در ظهور فرقان مکّه مبدأ اشراق اراضی گشت و در ظهور بیان ارض فا خداوند عالم است که آن شمس حقیقت از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع بقدر ذره ما لا یحبّه الله نماند که اگر قدرت مشاهده می شد هرآینه امر می شد که از فوق ماء الی حدود مرتفعه بر آن از الماس مرتفع گردد (۶ - ۴ بیان فارسی)

۶۷ - هل تعرفون بهاء الله او لا تعرفون ذلك بهاء من یظهره الله فما لکم کیف لا تعرفون و هل تعرفون بیت الله او لا تعرفون ذلك بیت من یظهره الله فما لکم کیف لا تعرفون هل تعرفون وجه الله او لا تعرفون ذلك وجه من یظهره الله فما لکم کیف لا تعرفون هل تعرف سرّ الله او لا تعرفون ذلك اول من آمن بمن یظهره الله فما لکم کیف لا تعرفون هل تعرفون دین الله او لا تعرفون ذلك من یجعلنه من یظهره الله

مكمن امره فما لكم كيف لا تعرفون (باب رابع عشر از واحد سوم از شهر سوم از كتاب الاسماء فى معرفة اسم الغفور)

٦٨ - و انّ ما سئلت من تفسير قوله عزّ ذكره فلما رأى القمر بازغا... من زمان آدم عليه السلام الى زمان محمّد صلى الله عليه وآله كان الناس فى رتبة ظهور لا اله الا الله الذى هو رتبة الجسد الذى مقام الكوكب فلما افل طلع قمر النبوة الذى هو مقام العقل فلما افل طلعت الشمس التى هى مقام الولاية و النفس فلما غابت ظهر اسم الغيوب و ملاء به اركان الوجود بظهور ربوبيه الازلية الخارجة عن حدّ التعطيل و الشبيه و انّ ذلك سرّ تثليث فى ظهور الترتيب و اتى لاعلم بانّك اردت من تفسير هذه الآية عرفان حامل الامر بعد افول الشمس فى مقام الكوكب قال بعض الناس هذا مربى الخلق و كذلك الحكم فى مقام القمر قالوا هذا مربى الناس و يقول اليوم اولو الافئدة ما قالوا من قبل اهل الحقيقة فسوف يقولون بعد افول الشمس ما كتب الله لهم و لكل نصيب مما قدر الله له فاعرف حقّ تلك الاشارات و اکتّمها الاّ من اهلها فانّا لله و انا اليه راجعون (توقيع مبارک)

## فهرست آثار مبارکه

اوراق ضمیمه شامل فهرست ناقصی از مطلع و مقطع و عنوان قسمتی از کتب و توقیعات حضرت نقطه اولی جل ذکره است. شاید به همت مشتاقان متدرجاً تکمیل شود تعداد سطور ذکر شده تقریبی است و به ابیات محاسبه نشده است فقط به قصد آنست که حجم تقریبی این آثار مقدسه بدست آید.

فواصل مطلب با نقطه چین مشخص شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي قد تجلى بنفسه على اهل العماء فاستقاموا على هیکل البهاء ... و لكل نفس ذائقة الموت على حکم الكتاب قد كان محتوما... در حدود ۱۵۰ سطر... (فی الزيارة)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي هو كائن قبل كل شيء ولا يكون شيء معه ... انك انت اهل التقوى و اهل المغفرة ۷۵۰۰۰ سطر ... شیراز ... (فی التحمید)  
(صحيفة مخزونه)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي الهم الخلق توحيده ولولا الهامه لكانوا من المنسيين... فاحمدك بتقدیس نفسك فی كتابك العزيز سبحانه ربك ... و رب العالمين.

۱۲۵ سطر... شیراز... (فی عيد الغدير و الجمعة الخامس من شهر جمادى الاولى)  
(صحيفة مخزونه)

بسم الله الرحمن الرحيم يا من تفرّد بالعزة و العظمة و ما سواه من خشيته يشفقون ... ولا حول ولا قوة الا بك انت العلى العظيم.

۳۶ سطر شیراز ... (فی عيد الفطر) (صحيفة مخزونه)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الاول قبل كل شيء و الآخر بعد فناء كل شيء ... و احمدك اللهم فى هذا اليوم على الصراط المستقيم و الحمد لله رب العالمين.

۳۶ سطر... (فی يوم عيد الاضحى) (صحيفة مخزونه)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى توحد بالوحدانية ولا اله الا هو السميع العليم... وصل الله على محمد واولاده اجمعين وسلم تسليماً كثيراً كثيراً.

٤٠ سطر... (فى يوم الجمعة) (صحيفة مخزونه)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى قد شهد لنفسه بالوحدانية قبل كلشىء بان لا اله الا هو العلى العظيم... انك لسميع الدعاء والحمد لله رب العالمين.

٦٥ سطر... (فى يوم عرفه) (صحيفة مخزونه)

بسم الله الرحمن الرحيم نحمدك اللهم ربنا الذى لا اله الا هو العزيز الحكيم... ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم ٩٥ سطر... (فى عيد الاكبر التاسع من شهر ربيع الاول) (صحيفة مخزونه)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى قد تفرد بالعزة واحتجب بالعظمة وتعظم بالقدرة لا اله الا هو ليس كمثله شىء... وصلى اللهم على محمد واهل الطاهرين والحمد لله رب العالمين.

٤٥ سطر... شيراز (فى كل يوم من شهر رجب وشعبان ورمضان) (صحيفة مخزونه)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى قد عرفنا نفسه بأنه الحق... ولا تسئل عما تفعل وهم يستلون ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم.

٢٥ سطر... شيراز... (فى ليلة العاشورا وثالث آخر كل ليلة) (صحيفة مخزونه)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد الذى لا اله الا هو الكبير المتعال... وانك اهل التقوى واهل المغفرة ولا حول ولا قوة الا بالله والحمد لله رب العالمين.

٣٥ سطر... شيراز (فى ليلة المبعث والخامس من جمادى) (صحيفة مخزونه)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى قد شهد لنفسه بالوحدانية بان لا اله الا هو العلى العظيم... انك على ما تشاء قدير ولا حول ولا قوة الا بالله والحمد لله رب العالمين.

٥٠ سطر... (فى ليلة النصف من شهر شعبان) (صحيفة مخزونه)



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله فاطر السموات و الارض الذى لا اله الا هو العزيز الحكيم... فاستجب لى كما وعدتني اذك لا تخلف الميعاد سبحان ... و الحمد لله رب العالمين.

٥٠ سطر... (فى ليله الثالثه و العشرين من شهر رمضان) (صحيفه مخزون)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى قد تجلى على الكتاب بقدرته النازله من سحائب الباب ... وكفى علمك من علمى فسبحان ربنا رب العرش... و رب العالمين.

١١٠ سطر... بعد ختم القرآن (خاتمه صحيفه مخزونه)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى قد عرف ذاته بآياته المتجلىة فى عزّ الفؤاد... على قد ماشئت من فيض الله و ما اجد لفيض الله تعطيلًا.

٦٠ سطر... (فى علم الحروف و اختها)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى قد تفرّد بالعرّة و توحد بالعظمة... انه لا اله الا هو الذى قد كان بالعالمين محيطا و سبحان... رب العالمين.

١٥٠ سطر (خطبه فى عيد الفطر قد انشأت فى المسقط)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى قد اقام العرش على الماء و الهوا على وجه الماء... فسبحان الله رب السموات و الارض عما يصفون و سلام... رب العالمين.

٢٢٠ سطر... (قد انشأت فى الجده)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و السلام على عباده المخلصين ... و سبحانك عما يقول الظالمون علواً كبيراً و الحمد لله رب العالمين.

١٠٠ سطر... (فى جواب ملا جواد)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى قد ارفع عهده من البلد المقام... و الحمد لله الذى اكثر الناس لا يعلمون و سبحان... العالمين.

٤٠ سطر... (قد انشأت حين جلوسه على السفينه)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى تجلى على الانسان بالنقطه المنفصله المتحركه... و اجر القلم على نقطه الباب بالباب بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين.

٥٥ سطر... (فى النحو و الصرف)

قال مولينا على عليه السلام فى خطبه الطنجية ... ائتكَ كنت على كلشىء قديرا و  
بالمؤمنين عطوفا و حيبيا و الحمد لله رب العالمين.

٨٠ سطر... (شرح على اقوال السيد ره على شرحه)

بسم الله البديع الذى لا اله الا هو افتح بسرالبيان لظهار ما جعله الله فى الكيان... و  
لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم.

٥٠ سطر... (فى تفسير آيه النور)

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله المنشئ العليم الذى لا اله الا هو العزيز الحكيم...  
عند مليك مقتدر و لا حول... العظيم.

٣٠ سطر (فى علم البدا)

و قد سئلك السائل عن لوح الحفيظ اعلمه بما قد علمك الله المحيط... و فى  
ظاهرها من قبل الله العذاب و سبحان الله موجدها عما يصفون.

٦٥ سطر... (فى بيان اللوح المحفوظ)

بسم الله القديم الاقوم الذى لا اله الا هو العظيم الادوم... و لمثل هذا فلنجزى  
العاملين و الحمد لله رب العالمين.

٦٠ سطر... (فى علم التقارب و التباعد)

الحمد لله الذى قد تفرد اوليائه بالمحامد العظمى... و كفى بالله و من عنده علم  
الكتاب شهيدا و الحمد لله رب العالمين.

٨٥ سطر... (فى علم الجوامد و المشتقات)

بسم الله الرحمن الرحيم شهد الله كشهادته لنفسه ان لا اله الا هو العزيز الحكيم... و  
كن لله من الشاكرين و الحمد لله رب العالمين.

٦٠ سطر... (فى بيان علة تحريم المحارم سواء كان بالنسب او بالسبب)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المتوحد فى الكبريا... قل يا اهل المشعرين فاتوا  
برهانكم ان كنتم صادقين و الحمد لله رب العالمين.

٥٠ سطر... (خطبه قد انشأت للدياجه)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المتقدّس في الذات و المتفرد في الصفات...  
فسبحان الله مولى العالمين عما يصفون و الحمد لله ربّ العالمين.

۱۵۰ سطر (خطبه في كنگان)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي قد على بعلو ذاتيته عن وصف الانشاء و  
اهلها ... و سلام على المتبعين و الحمد لله ربّ العالمين.

۹۵ سطر... (خطبه في بوشهر لابن عمه جناب السيد حسن)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الواحد الفرد الذي لا اله الا هو العلي العظيم...  
فخذ ما آتيتك وكن من الشاكرين و الحمد لله ربّ العالمين.

۱۱۰ سطر (في جواب ميرزامحمد اليزدي)

بسم الله البديع الذي لا اله الا هو العزيز الحكيم ورد الى اليوم ... فانّ الله قد قدر  
للحافظين حسن المقام و حسن المآب مرتفقا و الحمد لله ربّ العالمين.

۶۵ سطر (في جواب ملاً عبدالجليل)

بسم الله الرحمن الرحيم اقراء كتاب ذكر اسم ربك الذي لا اله الا هو العلي الكبير...  
و سبحان الله ربّ السموات و العرش عما يصفون و سلام... العالمين.

۸۰ سطر ... (الى ملك العجم محمدشاه و انّ الله ربك لا اله الا هو لقوى حفيظ  
اقراء يا ايها الملك كتاب ربك لتكون من الفائزين)

بسم الله الرحمن الرحيم اقراء كتاب ذكر اسم ربك من لدن امام حقّ مبين... ثم عزّز  
رسل ذكر الله فان ربك لغنى عزيز فسبحان... ربّ العالمين.

۷۵ سطر... (الى وزير ملك العجم و انّ الله ربك لا اله الا هو لقوى حفيظ ان اقراء  
يا ايها المكين كتاب ذكر اسم ربك لتكون من المتقين)

هو العلي الكبير امر مستور كه ركن است موهوم تصور نشود.

و كفى به شهيد او الحمد لله ربّ العالمين.

۲۵ سطر (خطاب به يكي از اقارب است)

هو الله تعالى قبله محترم دام فضلكم تلاوت آيات دو ورقه خط شريف را نموده...  
بلکه انشاء الله استخلاص خود و كلّ حاصل شود.

۲۵۲ سطر (خطاب به يكي از اقارب است)

هو الاظهر شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوب... ما انتم عليه يومئذ لمقتدرين.

٥ سطر (خطاب به يكي از اقارب است)

هو الاكبر تسبيح و تقدیس ذات محبوب سبح ازلی را سزاوار... تصرف فرمايند.

٤٠ سطر (هو الا حفظ حضور معظمه والده مفتوح گردد)

بسم الله الرحمن الرحيم ان هذا كتاب قد نزلت على الارض المقدسه بين الحرمين... ولقد نزلنا الصحيفة بالحق لقوم يعدلون والحمد لله رب العالمين.

١٠٠٠ سطر (هذه الصحيفة البديعة المنشئة بين الحرمين)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لا اله الا هو الا فرد الافرد... واستغفر الله ربك في كل حين وقبل حين وبعد حين.

٨٠٠ سطر دلائل سبعة

هو الا بهي شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوب نوشته سيّد ١١٠ مورخ ٦ ع ٢

رسيد... آيه شهد الله را الي قدیر روزی ٣٦١ مرتبه همگی بخوانند.

٣٠ سطر (بستگان هيكل مبارك)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي قد بعث عبده على كافة الخلق ليزكيهم... و ان هو الله مولاك قد كان على العالمين غنيا والحمد لله رب العالمين.

٣٥ سطر... (ميرزاسيد حسن)

بسم الله الرحمن الرحيم اقراء كتاب ذكر اسم ربك ثم اسجد لحكمه انه لا اله الا هو لغنى حميد... فان الامر قد قضى وان الكل في حشر يدع ليعثون وكان الله... رب

العالمين

٧٠ سطر... (جناب ميرزاسيد حسن)

بسم الله الرحمن الرحيم اشهد ان لا اله الا هو و اشهد ان محمداً و علي و فاطمه الخ... اطعني حتى اجعلك مثلي وان الله لا يخلف الميعاد ٢٠ سطر.

بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الذي نزل الروح من حكمه اليك لتكون من المنذرين...

الي رسوله جناب آخوند ملامحمد حسين.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى قد عرف ذاته بذاته ولا يعلم احد كيف هو  
الآ هو... وسبحان الله ربّ العرش عما يصفون وسلام... العالمين.

٩٠ سطر (خطبة بين الحرمين)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى قد علا بعلو ذاتيته علوا سقطت الاشياء  
دونه... وتعالى حرم محمّد و اوصيائه عرش الرحمن... ربّ العالمين.

٧٠ سطر... (خطبة بين الحرمين)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى قد شهد لذاته بذاته ان لا اله الا هو... ولا  
يعلم كيف ذلك الا هو وكفى بالله شهيدا... العالمين.

٨٠ سطر... (خطبة بين الحرمين)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى قد تجلى للعباد بنور عزّته المتشعشه من  
وجه الجلال... لثلا بقول احد لو عرفنى الله آياته لكنت من الموقنين و الحمد لله  
ربّ العالمين

١٢ سطر... (وكان من دعائه عليه السلام فى جواب مسأله ميرزا محمّد على نهري)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى قد شهد لذاتيه الاحديه القديمة لما علم  
بان الحسين يشهد لنفسه بنفسه الا اله الا هو... ثم قد فعل ما قدر الله له فى حكم  
كتاب و ان اذا ما ارد تذكره والله عليم حكيم.

١٣٥ سطر... (فى ذكر مصيبت سيد الشهداء)

بسم الله الرحمن الرحيم قال الله تعالى الذى خلق فسوى و الذى قدر فهدى و قال  
الصادق عليه السلام... مقام عبودية الرقية من الشيعة الامام و الحمد لله ربّ  
العالمين.

٩٠ سطر... (بيان مسألة قدر)

بسم الله الرحمن الرحيم اعلم ان عربا من العربا من اهل البادية سئل عن على عليه  
السلام... و هو فى مقصد صدق عند مليك مقتدر صلى الله عليه و على موليه و  
الحمد لله ربّ العالمين.

٥٥ سطر... (فى تفسير قوله تعالى اينما تولّوا...)

بسم الله الرحمن الرحيم ما هذا الحديث كل يوم عاشورا ... وهو باب حظّه ولاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم.

٥٢ سطر (سؤال في حديث عاشورا)

بسم الله الرحمن الرحيم سبحانه الذي نزل الكتاب على من يشاء من عباده وانه لا اله هو العزيز الحميد... وابلغ سلام ذكر اسم ربك الى المؤمنين وقال الحمد لله رب العالمين.

٥٥ سطر... (الخط من المسقط الى سلمان)

بسم الله الرحمن الرحيم سبحانه الذي قد نزل الآيات على ما يشاء من عباده وانه لسميع عليم... من لدنا لقوم يعقلون وسبحان الله... رب العالمين.

٥٥ سطر... (خط مخا الى الخال يوشهر)

بسم الله الرحمن الرحيم ان هذا كتاب قد نزل باذن ربك من لدن على حكيم... وكفى الله للمؤمنين نصيرا وسبحان الله... رب العالمين.

٥٠ سطر (خط مكة الى شريف سليمان)

هو الاعظم بسم الله الاغنى الاغنى السلام عليكم فى كل حين وقبل حين وبعد حين.

١٣٠ سطر

بسم الله الرحمن الرحيم قد قرئت كتابك هذا فاستمع لما ذاللقى اليك باذن الله... وكفى بالله على ناصرًا وشهيدا وسبحان الله... رب العالمين.

١٤ سطر... (جواب حاج سيد على كرماني)

بسم الله الرحمن الرحيم سبحانه الذي قد نزل الروح على قلبك لتكون من المنذرين... وابلغ سلام ذكر اسم ربك من لدى على السابقون وقل الحمد لله رب العالمين.

١٦ سطر (خط الى جناب ملا محمد حسين دام ظلّه العالى الى المخا)

بسم الله الرحمن الرحيم شهد الله لعبده فى ذلك الكتاب انه قد آمن بالله وآياته و كان على صراط حقّ مبين... ان اصبر على امرى وقل الحمد لله رب العالمين.

٤٥ سطر... (الخط الى جناب آخوند ملا محمد حسين دام ظلّه فى دارالامن شيراز)

بسم الله الرحمن الرحيم الا ايها الرجل الصديق ان اتبع حكم بقية الله ... وانك  
لفى ضلال بعيد والحمد لله رب العالمين.

٢٠ سطر

بسم الله الرحمن الرحيم الم ذكر ذكر الله للورقة الصفرا عن يمين الطور لا اله الا هو  
قل اياى فاخرجون... ان اقرء كتاب الذكر الذكر عليه لعله يتذكر آياتنا و كان من  
الخاصين.

٤٥ سطر... (الحبيب ملاً صادق)

بسم الله الرحمن الرحيم طه ما نزل الكتاب من قبل الا تذكرة لمن شاء ان يومن  
بآيات ربك و كان من الساجدين... و استغفر الله ربك فانه لغنى حميد و سبحان  
الله... والحمد لله و رب العالمين.

٦٥ سطر (هذه الورقة قد ارسلها الباب عليه السلام الى ملاحسن الكوهر)

بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الذى نزل الكتاب على من يشاء من عباده و انه لا  
اله الا هو لغنى حميد... و ما كان حكم الله فى شأن الابلاغ مؤمنين و سبحان الله...  
رب العالمين.

٨٠ سطر... (هذه الورقة ارسلها الباب عليه السلام الى مجيد پاشا)

بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب قد سطرت من امر الباب على آيات القرآن  
عربيا... و تعالى الله عما يقول المشبهون ... الحمد لله رب العالمين.

٥٠ سطر

بسم الله الرحمن الرحيم ان هذا كتاب قد نزلت ربك من لدن على حكيم... وكفى  
بالله و من نزل الآيات من عنده على شهيدا و سبحان الله... العالمين.

٣٢ سطر... (الخط ما فضلت الى امام الحنفى)

بسم الله الرحمن الرحيم الم ذكر ربك للورقة الحمراء عن يمين بحرا لا يبيض لا اله  
الا هو قل اياى فاخرجون... و لو نشاء لننزل فى كل حرف مثل آيات القرآن والله قوى  
عزيز و سبحان الله... رب العالمين.

٣٨ سطر... (لحاجى محمد كريم خان)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَدْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِنَفْسِهِ وَ نَزَهَ عَنِ مِجَاسَةِ عِبَادِهِ... وَ مَا هُوَ بِظِلَامٍ لِلْعَبِيدِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

٣٥ سطر... (وَمِنْ دَعَائِهِ يَقْرَأُ فِي سَجْدَةِ الشُّكْرِ فِي جَوَابِ مَسْأَلَةِ مَلَأَ عَبْدُ الْجَلِيلِ)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ بِمَا تَشْهَدُ لِنَفْسِكَ... وَ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

١٢٠ سطر... (وَمِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَوَابِ الْمِيرْزَا مُحَمَّدٍ عَلَى النَّهْرِيِّ وَ الْمَلَا مُحَمَّدٍ وَ بَعْضِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَفْتَحُ الْكِتَابَ بِذِكْرِكَ وَ ثَنَاءِ نَفْسِكَ... لَا رَادَّ لِمَشِيئَتِكَ وَ لَا مَعْقَبَ لِحُكْمِكَ وَ أَنْتَ لِعَنِي حَمِيدٌ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

١٥٠ سطر... (وَ كَانَ مِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَوَابِ مَسْأَلَةِ مِيرْزَا جَوَادِ الْقَزْوِينِيِّ)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَدْ عَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَوْلَا تَعْرِيفُهُ بِالْإِبْدَاعِ لَكُنَّا مِنَ الْمُنْسِيَّينَ... وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

١٢٠ سطر (وَمِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَوَابِ مَسْأَلَةِ الْمَلَا أَحْمَدَ الْخِرَاسَانِي وَ دَعْبِلِ وَ ابْنِ مِيرْزَا عَلِيِّ الْإِخْبَارِيِّ)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ سِرِّي... أَنْتَ ذُو مَنْ عَظِيمٍ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. ٩٠ سطر... (وَمِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَوَابِ مَسْأَلَةِ الْمِيرْزَا هَادِي وَ الْمِيرْزَا مُحَمَّدٍ عَلَى الْقَزْوِينِيِّ)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَدْ عَرَفَ الْخَلْقَ آيَاتِهِ الْمُوَدَّعَةَ فِي عَزِّ حَقَائِقِهِمْ... وَ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عَلَوًا كَبِيرًا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

٩٠ سطر... (وَ كَانَ مِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَوَابِ مَسْأَلَةِ الْمَلَا إِبْرَاهِيمَ الْمُحَلَاتِي) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَهِدَ لِدَاتِهِ بِدَاتِهِ إِلَّا إِلَهُهُ الْإِلَهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ... لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

١١٠ سطر... (وَ كَانَ مِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَوَابِ مَسْأَلَةِ السَّيِّدِ جَعْفَرِ شَبْرِ)



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى نزل الكتاب على من يشاء من عباده... و سبحان الله ربّ السموات و العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين.

١٨٠ سطر (كتاب العلماء)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المتوحد فى الكبرياء و المتعظم فى الثناء... منتهى مبلغ الثناء و البهاء و هو الله قد كان بما تعلمون خبيراً.

٦٠ سطر... (هذه خطبة قبل الديباجة للصحيفة)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المتوحد فى الكبرياء و المتفرد فى الآلاء... و بالمؤمنين عطوفاً و حبيباً و الحمد لله ربّ العالمين... ٢٢ سطر

بسم الله الرحمن الرحيم الم ذلك الكتاب ذكر من الله فى حكم عبد بديع... و اشهدك بالتقصير لنفسى من اداء حقك و تبليغ آياتك و اقول من حكمك الحمد لله ربّ العالمين.

١٥٠ سطر... (فهرست آثار مبارکه ١٥ ماهه (نیمه جمادى الثانى) ١٢٦١)

بسم الله الرحمن الرحيم اعلم ثبت الله قدميك على الصراط انّ الله سبحانه و تعالى غنى كامل... و هذا المختصر كفاية لمن له قلب و دراية و الحمد لله عالم الغيب و الشهادة و سبحان الله عما يصفون.

٥٠ سطر... (فى التسديد)

بسم الله الرحمن الرحيم فى تفسير حديث الحقيقه و هو ان كميل بن زياد النخعي اردفه على عليه السلام... ما عرف قدرها و اکتتمها الا عن اهلها فانّا لله و انا اليه راجعون.

١٤٠ سطر

بسم الله الرحمن الرحيم استقم يا سائل التقى فى مقام التوحيد... شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس و رحمته و لا يزيد الظالمين الا خساراً

٦٥ سطر... (فى السلوك الى الله)

بسم الله الرحمن الرحيم فاعلم يا اخ الجليل و اثبت قدميك على صراط الله الجميل... و انتظر امر الله فان نصر الله كان قريباً و الحمد لله ربّ العالمين.

١٥ سطر

بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الحبيب قف على باب المجيب و اتكل على الله  
ربى وربك الذى لا اله الا هو السميع العليم... وهو الله كان على كلشىء قديرا و  
الحمد لله رب العالمين.

١٠ سطر

بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها السائل فاعلم ان الله لا يحكم بمرض لنفس ... فان  
الله كان بعباده بصيرا و الحمد لله رب العالمين.

١٠ سطر

بسم الله تعالى فاقول مستعينا بالله فى تفسير بعض حديث المروى فى الكافى فى  
ذكر علم الغيب... وهو عليه السلام فى مقامه و وحدته... و الحمد لله رب العالمين.

٦٠ سطر (حديث جاريه)

بسم الله الرحمن الرحيم يا من له الحمد و العزة و ما سواه من خشيته يشفقون... و  
اتك على كل شىء قدير و سبحان الله عما يصفون و الحمد لله رب العالمين.

١١٠ سطر... (وكان من دعائه عليه السلام فى جواب ملاً عبد الخالق)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى قد توحّد بالعزة و تقدّس بالكبريا لا اله الا  
هو العزيز الحكيم... لا معقب لحكمك انت على كلشىء قدير و الحمد لله رب  
العالمين.

١٦٠ سطر... (وكان من دعائه عليه السلام فى جواب عشرين مسأله)

بسم الله الرحمن الرحيم يا من له العزة و الجمال و العظمة و الجلال لا اله الا هو  
الكبير المتعال... انك اهل التقوى و اهل المغفرة و الحمد لله رب العالمين.

١٣٠ سطر... (وكان من دعائه عليه السلام فى جواب مسألة قرّة العين قزوينى)

بسمه العلى العظيم انا نزلناه فى حين ما كان الناس توقنون و قل الحمد لله رب  
العالمين

١٣ سطر... (ك ع م ط ب)

بسم العلى العظيم قل الحمد لله الذى نزل الكتاب فى حكم الذين آمنوا بالله... و  
ارتقبوا امر الله حتى ينزل دعوتكما الى قبل حين او بعد حين.

١٤ سطر... (حبييم شيخ به مخلصين تازه رسیده برسانند)  
بسمه العلى العظيم تبارك الذى جعل الامر بينكم على قسطاس المبين... ثم قولوا  
ما شاء الله كان ان الحمد لله رب العالمين.

٩ سطر (ع ر ع ب)  
بسمه العلى العظيم الحمد لله الذى نزل الفرقان فيه شفا ورحمة... ويقول ان الحمد  
لله رب العالمين

١٢ سطر... (فى روضة القدس حبييم حاجى ميرزا حسن مطالعه نمايد)  
بسمه العلى العظيم ولا يودّه حفظها وهو العلى العظيم...  
انك انت الله القوى العزيز والحمد لله رب العالمين  
١٨ سطر... (مستوفى)

بسمه العلى العظيم سبحانه الذى نزل الكتاب هدى و بشرى للمؤمنين... واذكر الله  
ربك وقل ان الحمد لله رب العالمين .  
٢٠ سطر... (حبييم ملاً ابراهيم مطالعه نمايد)

بسمه العلى العظيم الحمد لله الذى نزل الكتاب بالحق فيه ذكر... والله يعلم حكى  
عليه توكلت و عليه فليتوكل المؤمنون.

١٨ سطر... بسم الله العلى العظيم سبحانه الذى نزل الكتاب فيه ذكر... واسئل الله  
من فضله ثم قل قولوا ان الحمد لله رب العالمين.

١٢ سطر... (حبيبان محترم جناب ملاً محمّد تقى و ملاً على حرسهما الله تعالى منور  
فرمايند)

بسمه العلى العظيم قل اللهم انت فاطر السموات والارض. ان اتقوا الله واتكل عليه  
وقل ان الحمد لله رب العالمين.

١٢ سطر... (حبييم آقاعبد الوهاب كه ميرزا محمد جعفر حفظه الله باين كتاب عمل  
نمايد)

بسمه العلى العظيم سبحانه الذى يعلم ما يخفى فى النفس... وانا نحن الى ربنا  
لمنقلبون.

١٠ سطر... (حبييم شيخ كه به آقاه محمّد حسين حرسه الله بدهند)

بسم العلى العظيم تبارك الذى نزل الفرقان هدى و بشرى للمؤمنين... ان اتقوا الله يا ايها الناس ثم قولوا ان الحمد لله رب العالمين  
٧ سطر... (حبييم آقاسيد جواد كه به شيخ جواد عرب حرسه الله تعالى بدهند).  
بسمه العلى العظيم سبحان الذى نزل الامر فى الحين على امر مستقر... فان الناس كانوا مفسدين.

١٢ سطر... (للقيام بامر المباهله)

بسمه العلى العظيم سبحان الذى نزل الكتاب فيه حكم... اعرفوا حق الله فى تلك الايام و اتقوا الله و اذكروه و قولوا ان الحمد لله رب العالمين  
١٨ سطر... بسم الله العلى العظيم سبحان الذى نزل الكتاب فيه هدى و ذكرى...  
فاوليك هم الظالمون.

١٣ سطر... (للقيام بامر المباهله)

بسم الله العلى العظيم الحمد لله الذى خلق السموات و الارض بامر... و سلم على الذى سلم فى الكتاب على الذين اتبعوه ثم قل قولوا ان الحمد لله رب العالمين...  
٢٥ سطر... بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الذى نزل الآيات تبصرة و بشرى... و ما كان الله ربك ليظلم احدا

٢٠ سطر... (فى امر الحجة للكفار المعاندين)

بسمه العلى العظيم الحمد لله الذى نزل الكتاب بالحق فيه ذكر من لدنا... و سبحه فى آناء الليل و حين الزوال و قل ان الحمد لله رب العالمين.

١٥ سطر... (برادر عزيز ميرزا محمد على مطالعه نمايد)

بسمه العلى العظيم سبحان الذى نزل الروح بامر ان اتبعونى... و اذا توجهت تلقاء مدين قل ان الحمد لله رب العالمين.

١٧ سطر... (مخلص با صدق ملاً مهدي مطالعه نمايد)

بسمه العلى العظيم سبحان الذى نزل الروح على من يشاء من عباده... ان اذكر الله فى حرم العدل ثم قولوا ان الحمد لله رب العالمين.

٢٢ سطر (فى ارض الكوفه حبييم شيخ بشير مطالعه نمايد)

بسمه العلى العظيم و لقد قرئنا الان ما نزل باذن الله... و قولوا لكل قولاً معروفاً.

٨ سطر. (للسيدجواد)

تبارك الذى نزل الكتاب بالحق فيه هدى و بشرى لقوم يؤمنون... ثم قولوا يا ايها المؤمنون ان الحمد لله رب العالمين.

١٣ سطر... سبحان الذى نزل الكتاب على من يشاء من عباده... و قولوا فى كل حين ان الحمد لله رب العالمين.

١٥ سطر... (ملا محمد تقى و ملاعلى)

بسمه العلى العظيم سبحان الذى نزل ما فى السموات و الارض لامره... ان اشكروا الله و اذكروه و قولوا ان الحمد لله رب العالمين.

١٨ سطر... (برادر عزيز آقاسيد حسين مطالعه نمايد)

بسمه العلى العظيم سبحان الذى نزل الكتاب على من يشاء من عباده... و قولوا اذا ذكرتم امر الله ان الحمد لله رب العالمين.

١١ سطر... (ص م در ١)

بسمه العلى العظيم الحمد لله الذى نزل الكتاب فيه ذكر فيه حكم من لدنا... و لا تقربوا الفتنه ثم قولوا ان الحمد لله رب العالمين.

١٦ سطر... بسمه العلى العظيم قل الحمد لله نزل ذلك الكتاب بالحق لقوم يسمعون... و لا تحزنوا بما اكتسبت ايدى الناس. قولوا ان الحمد لله رب العالمين.

١٢ سطر... (للاصحاب المأمومين و للامام)

بسمه العلى العظيم تبارك الذى نزل الكتاب بالحق هدى و بشرى للمتقين... و قل اذا فرغت ان الحمد لله رب العالمين.

٢١ سطر... بسمه العلى العظيم الحمد لله الذى ابدع السموات و الارض بامره... فقولوا يا ايها الملا ان الحمد لله رب العالمين ٢٢ سطر... (جناب شيخ بجهت

حبيب مكرم آخوند ملا احمد حرسه الله بمنه بفرستند)

بسمه العلى العظيم الحمد لله الذى يزكى من يشاء بحكمه... فان لله الاخره و الاولى و الحمد لله رب العرش و الثرى.

١٨ سطر... (جناب حبيب سليم ميرزاهممد مطالعه نمايد)

بسمه العلی العظیم تبارک الّذی نزل کتاب الحقّ فیہ ذکر من لدنا و سبحوه فی  
ثلثی اللیل و قولوا ان الحمد لله ربّ العالمین.  
۱۴ سطر (حبیبم ملاّعلی به ملاّحسین واعظ نماید)  
بسم الله الامنع الاقدس شهدالله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر... و انه مظهر الله  
وحده.  
۹۰ سطر ... بصورت هیكل بخطّ مبارک است.  
هو الاکبر بسم الله الامنع الاقدس شهدالله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر... فانه  
من نجوم الساجدات.  
۱۰۰ سطر ... (خطاب به یکی از منتسبین است)  
بسمه العلی العظیم سبحان الّذی نزل کتاب علی من یشاء من عباده... علیه توکلنا  
ان الحمد لله ربّ العالمین.  
۱۳ سطر ... (فی روضة القدس)  
بسمه العلی العظیم الحمد لله الّذی نزل کتاب هذا کتاباً مبیناً... ان اذکر عبادی  
المؤمنین و قل قولوا ان الحمد لله ربّ العالمین.  
۱۲ سطر ... (فی روضة القدس م د...)  
بسمه العلی العظیم تبارک الّذی نزل کتاب فیہ ذکر من لدنا... فان امرالله لحقّ و  
کان وعداً مأتیا...  
۸ سطر ... (فی روضة القدس ع ل)  
بسمه العلی العظیم قل اللهم مالک من فی السموات و من فی الارض... سلّم من  
کتاب ربّک علی المؤمنین و قل قولوا ان الحمد لله ربّ العالمین.  
۱۰ سطر ... فی سبزار  
بسمه العلی العظیم الحمد له الّذی نزل کتاب فیہ ذکر فیہ حکم فیہ عدل... و اسئلوا  
الله من فضله ثم قولوا ان الحمد لله ربّ العالمین.  
۱۰ سطر ... (ط احبای آن ارض مطالعه نمایند)  
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الّذی ابتدع الابداع لا من ابداع قبله ... و کفی  
بالله وکیلاً و سبحان الله بكرة و اصیلاً.

١١٠ سطر... بسم الله الامنع الاقدس الحمد لله الذى لا اله الا هو العزيز المحبوب  
وانما البهاء من الله عز ذكره الى من يظهره الله جل امره... فان هذا لهو العز الشامخ  
المنيع والفضل الباذخ الرفيع... احتمالاً جهريق ملاً باقر حرف حى  
بسمه الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى افرغنى لمشاهدة قمص طلعة حضرة  
ظهوره... لا يتعاطمه شىء فى السموات ولا فى الارض وهو على كل شىء قدير.

٣٠ سطر... ماكو ملاً احمد ابدال

هو الله المتكبر العزيز المستعان حال تحرير يوم عيد اكبر است مطلع از ذكر حديث  
شوند و سبحان الله... رب العالمين ١٥ سطر.  
قل الله حق وان ما دون الله خلق وانا كل له عابدون...  
ماكو ملاً محمد تقى هروى

بسم الله المتكبر الشديد سبحان الذى يعلم ما فى السموات وما فى الارض... و  
سلام من عنده على المخلصين والحمد لله رب العالمين.

٩٠ سطر... جهريق... محمد شاه

بسم الله القهار الشديد اشهد الله و من عنده بانه لا اله الا هو العزيز الحكيم... و سلام  
من عنده على الذين هم على ربهم يتوكلون والحمد لله رب العالمين.

١١٠ سطر... حاج ميرزا آغاسى

بسم الله الرحمن الرحيم شهد الله لعبده فى ذلك الكتاب انه قد آمن بالله... در باره  
جناب ملاً حسين.

بسم الله الرحمن الرحيم اطم ذكر الله للورقه الصفراء عن يمين الطور... ان اقرء كتاب  
الذكر عليه لعله يتذكر باياتنا وكان من الخاشعين.

٣٠ سطر... شيراز... جناب ملاً صادق مقدس

شهد الله لعبده... اللهم انك تعلم كل شىء و ما يعمل العاملون... انك انت الغفور  
الرحيم.

١٥ سطر... (قد نزل لاسم الله الصادق الصديق)

الله اظهر ان يا خلق الله كل تقرنون ثم لتؤمنون و توقنون هو الاعلى... قل ان الله ربى  
لغنى عليم.

٦٠ سطر ... ماكو ... جناب عظيم  
بسم الله الامنع الاقدس شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر ... امروز اهل  
جنت و نار را به همين بشناسيد (نا تمام)  
٧٠ سطر ... خانواده مبارك.

بسم ... الحمد لله المبدع المنشى الفرد القديم  
١٢٠ سطر بسم الله الرحمن الرحيم قبله محترم دام عزكم تلاوت آيات كريمه را  
نموده.

بسم الله الرحمن الرحيم فاعلم يا اخ الجليل و اثبت قدميك على صراط الله  
الجميل ... و انتظر امر الله فان نصر الله كان قريبا و الحمد لله رب العالمين.

١٥ سطر ... ميرزا محمد على قزوینی  
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى استنطق حرف الكاف من نفسه بنفسه ...  
والله يعلم كل ما كان الناس يعلمون.  
در حدود ٧٠ سطر (ملا جعفر کرمانی)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المتقدس عن جوهر نعت الموجودات و المتعالى  
عن مجرد وصف الممكنات ... و بركة تلك الاسماء المشهور من حضرة الشكور  
كذلك يوف الله بعهدده اشكروا الى اشكرکم و لا تكفرون.

٦٥٠ سطر ... تفسير سورة حمد  
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى ينزل الامر فى الكتاب على قدر غير معدود  
... ولكن اليوم لست اهلا لذلك و استغفر الله ربك و ان بمثل هذا فليعمل العاملون  
و سبحان الله رب العالمين.

٢٤٠ سطر ... تفسر سورة توحيد  
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى ابدع ما فى السموات و الارض بامرہ ... و  
انه لهو الحى الغنى القديم و سبحان الله ربى عما يصفون و سلام على المرسلين و  
الحمد لله رب العالمين .

١٥٠ سطر ... تفسير انا انزلناه فى ليلة القدر.



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى تقدّس بقدس كينونيته عن عرفان اعلى مجردات اللاهوت... فاسئل الله لجنايبك بما هو يحب و يرضى انه هو العزيز الحكيم.

٧٠٠ سطر... تفسير سرّها

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى جعل طراز الواح كتاب الفلق فى كلّ ما فتق و استفرق و استنطق... صدق الله ابو عبدالله عليه السلام حتّى صدقوه ... و الحمد لله ربّ العالمين.

٣٦٠٠ سطر... تفسير سورة كوثر... جناب وحيد اكبر.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الواحد الاحد الفرد القهار الصدر الوتر الدائم الجبار والحي القيوم المتعال... لا طاقة لى بان استمع من احد حرف لا و اليك افوض امرى... و الحمد لله ربّ العالمين.

٢١٠ سطر... رسالة ذهبه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى جعل طراز الواح الابداع طراز الالف القائم بين الحرفين ... و انه هو فوق ما يعرف العارفون و غنى عما كان الناس... و الحمد لله ربّ العالمين.

١٠٠٠ سطر... تفسير هاء هو

بسمه الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى تجلى للممكنات بظهور آثار ابداعه فى ملكوت الامر... مشرقا وجهه ضاحكا سنّه قرير أعينه حتّى يدخل الجنة ... و الحمد لله ربّ العالمين ١٤٠٠ سطر... تفسير سورة والعصر

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى جعل طراز الواح كتاب الاذن طراز النقطة التى عينت ... و اسئل الله العفو عما نزل من الكيان الى العيان... و الحمد لله ربّ العالمين.

٩٥٠ سطر... اثبات نبوت خاصه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى يهدى من يشاء و يضل من يشاء و اليه كلّ الخلق يرجعون... لثلا يقول احد فى حقّى ما اتبع هواه و يبلغ احد حكمها... الى العلماء وكفى بالله علىّ شهيدا.

٧٠ سطر ... (فذلكة في بيان الاعتقاد على ما هو سبيل الرشاد والارشاد.  
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى الهم من فى السموات والارض حكمه ...  
وكفى العبد فى المبدأ والمآب والحمد لله رب العالمين.

١٢٠ سطر ... حديث علمنى اخى رسول الله علم ما كان وعلمته علم ما يكون.  
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى ابدع كل ذرات الموجودات بامرہ لا من  
شىء لتدل عن السنة ... وسبحان الله رب العرش عما يصفون واننى انا اقول كما نزل  
الله فى القرآن ... رب العالمين

١٣٠ سطر ... بيان يا من دل على ذاته بذاته.  
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى ابدع ما فى السموات والارض بامرہ واقام  
الكل بحكمه ... ليس كمثل شىء فى السموات ولا فى الارض ... وهو اللطيف  
الخبير.

٢٠٠ سطر ... بيان نحن اقرب اليه من حبل الوريد وغيره  
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى ابدع جوهريات ذوات اهل الانشاء ... فانه  
هو الولي فى المبدأ والاياب وسبحان الله ... والحمد لله رب العالمين.

٨٠ سطر ... جواب سؤال از استفهامات قرآن  
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى تقدس بقدس قيومته عن نعت الجوهريات  
... وسبحان الله رب العرش عما يصفون... والحمد لله رب العالمين.

٣٥٠ سطر ... (رسالة فى تشخيص الغنا وحكمها)  
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى شهد بذاته لذاته ان لا اله الا هو ... وسائر  
الافئدة التى تهوى اليهم من المزروئين اللهم ... وعجل فرجهم يا كريم.

١٤٠٠ سطر ... تفسيرها  
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى جعل طراز مشيته جلال ازليته ... بسم الله  
البديع الذى لا اله الا هو ان الله سبحانه قد جعل لظهوره لخلقه بخلقه... وبلغ  
مواضع السر وهو الغنى عما سوى الله وسبحان الله عما يصفون.

٧٧٠ سطر ... تفسير بسم الله.

بسم الله الرحمن الرحيم ... والى هنا قد اخذت القلم من الجريان ... فى تفسير جزء تام من أول الكتاب.

٣٢٠٠ سطر ... تفسير سورة فاتحه و بقره تا آية ١٣٥ سورة.

بسم الله البديع الذى لا اله الا هو افتتح بسرّ البيان لاظهار ما جعله الله فى الكيان... فلمثل هذا فليعمل العاملون ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم.

٤٠ سطر ... (بيان المراد فى قوله تعالى فى بيوت اذن الله ان ترفع الى الاخر.

بسم الله الرحمن الرحيم حمد و سپاس وصف جمال ذاتى است كه لم يزل بوده يگانه فرد... وان الله لا يسئل عما يفعل وانتم تسئلون ... والحمد لله رب العالمين.

١٣٠٠ سطر ... صحيفة عدليه.

بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الذى نزل الكتاب فيه حكم كلشى هدى من عند الله لقوم يسمعون.

٥٠٠٠ سطر ... (احتمالاً كتاب الروح (در حدود ٤٦٠ سورة موجود است)

بسم الله الامنع الاقدس تسبيح و تقديس بساط قدس عز مجد سلطاني را لايق كه لم يزل ولا يزال بوجود كينونيت ذات خود بوده و هست... خواهى ديد كه كل ماهيان بحر بيان به آن ماء زنده ولى از آن محتجب... عليه مقتدرون

٨٠٠٠ بيت ... كتاب بيان فارسى

بسم الله الامنع الاقدس اننى انا الله لا اله الا انا وان ما دونى خلقى قل يا خلقى اياى فاعبدون ... وان لا تنصرون من يظهره الله بما تكتبون له فلا تحزنون ... عند الله لتنجون.

٦٠٠ سطر ... (بيان عربى)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى نزل الكتاب على عبده بالحق ليكون للعالمين سراجاً وهاجاً ... و هو الله كان بكل شىء محيطاً.

٧٠٠٠ سطر ... (تفسير سورة يوسف (قيوم الاسماء) ١١١ سورة

بسم الله الامنع الاقدس قدوس قدوس قدوس انما البهاء من الله ...

زيارتنامه حضرت قدّوس

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ یَمُنُّ عَلٰی مَا یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ... اِنَّهُ هُوَ  
الْغَفُوْرُ الْوَدُوْدُ وَسُبْحٰنَ... رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ مَا کُوْنُوْا ۳۰ سَطْر... (آقا سید احمد یزدی)

## نظم و سیاق آثار

آثار حضرت نقطه اولی عموماً به زبان عربی و بعضاً فارسی است. از لحاظ مطالب و مسائل آن منقسم به دو دوره باییت و مظهریت است و چنانکه در بیان مبارک مصرّح و معلوم است به شئون پنج گانه آیات، مناجات و خطبه، تفسیر، صور علمیه و کلمات فارسی گاهی متمایز و گاهی مختلط صادر شده است ولی اکثر آثار در ابتداء شامل خطبه ای است که در توحید و تجلیل ذات باری تعالی است. عنوان اکثر آثار در دوره باییت "بسم الله الرحمن الرحيم" و در دوره اظهار مظهریت مستقله "بسم الله الامنع الاقدس" است با اینهمه عناوینی چون "بسمه العلی العظیم"، "بسم الله البدیع .." و "بسم الله القدیم ..." نیز دیده می شود. غیر از ترکیب بسمله گاهی نیز عناوینی چون "هو الله تعالی"، "هو العلی الاعلی" و "هو العلی الکبیر" که ترکیب مستقل و جدیدی است نیز صادر شده است.

مطلع توقیعات مبارکه اکثر با کلمه "الحمد لله" یا "اللهم" یا "سبحان" و یا کلمات دیگری برای شروع خطبه های توحیدی شروع شده است که گاهی این خطب و مناجاتها قسمت اعظم توقیع را در بر گرفته است. خاتمه و مقطع آثار نیز اکثراً با آیه توحیدیه "سبحان الله ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين" و یا "ان الحمد لله رب العالمين" و یا با مختصر تغییراتی در آیه اول می باشد.

در آثار دوره باییت ذکر پیغمبر اکرم و ائمه محترم عمومیت دارد و اثر یا توقیعی نمی توان یافت که حاکی از تجلیل این نفوس مبارکه نباشد و در مناجاتهای آن دوره توسّل به اهل بیت به طور ثابت موجود است ولی در دوره بیان ذکر من یظهره الله بدون استثناء در همه آثار زیارت می شود.

آثار مبارکه بعضی به صورت مدوّن دارای فصول و ابواب مشخص است مانند تفسیر سوره یوسف (قیوم الاسماء)، کتاب الروح رساله بین الحرمین، تفسیر سوره کوثر، تفسیر و العصر، تفسیر هاء، تفسیر بقره، صحیفه اعمال سنه، اثبات نبوت خاصه، رساله عدلیه، کتاب الاسماء، پنج شأن، بیان فارسی و عربی. فهرست

قسمتی از آثار مبارکه در ضمن بعضی از توقیعات مندرج است. من جمله در صحیفه رضویه و همچنین توقیع مندرج در صفحه ۲۹۰ ظهور الحق و توقیع فهرست که مقرر فرموده بودند در ابتدای هر مجموعه ای درج گردد و در توضیح اهمیت بعضی از آثار نیز در توقیعات مبارکه اشاراتی موجود است از جمله در توقیع مندرج در صفحه ۲۷۲ و ۴۰۴ ظهور الحق توقیعات مبارک غالباً در جواب سئوالات و مطالب محبین است یا تعیین وظائف و مأموریتها و صدور اوامر و کمتر آنچه در آثار جمال اقدس ابھی الواح تشویق آمیز و عنایت بار زیارت می شود وجود دارد.

نسخ اصلی به خط هیکل اطهر و کاتبین وحی بالنسبه محدود ولی نسخ اولیه به خطوط کاتبین درجه دوم موجود است. توقیعات خطوط هیکل مبارک، جناب آقا سید حسین کاتب و کتب به خط جناب ملا عبد الکریم قزوینی، جناب وحید اکبر و جناب ملا احمد حصاری از سابقین در دسترس تواند بود. خطوط نفوس دیگر در درجه دوم اهمیت است و اساساً استنساخ از آیات نقطه بیان فقط تا حدود سال ۱۲۸۰ بطور رسمی و جدی معمول بوده و پس از آن به استثنای کتاب بیان به ندرت و اتفاقاً اقدام شده است. نکته جالب این است که کتبی که در سالهای ابتدای ظهور استنساخ شده اکثراً مورخ و بعضاً نام محرر نیز یادداشت شده در حالیکه نسخ جدیدتر مخصوصاً آنانکه بعد از شهادت استنساخ شده است غالباً بدون تاریخ است.

رسم الخط مبارک شکسته نستعلیق منظم است یعنی اسلوب و تناسب کلمات به روش خط شکسته است ولی در بعضی حروف اندازه نسبی و شکل امتداد حروف به روش نستعلیق می باشد و از آن جهت که فواصل حروف و کلمات امتداد حروف در قسمت فوقانی و تحتانی سطور متناسب است به صورت منظم می باشد. نقطه های حروف نیز اکثراً حذف شده است. روش مبارک در ترتیب توقیعات و آثار بدیع و جدید بوده بسیاری از آثار بصورت هیکل و دائره نوشته شده و بقیه نیز غالباً خطوط متن بطور مورب نسبت به کاغذ نوشته شده یا در حاشیه با زوایای مختلف دیگر همچنان که در مکاتبات آن دوره معمول بوده نوشته شده است. معمولاً

فاصله خطوط نیز یکسان نیست فاصله خطّ اوّل و دوّم زیاد و متدرّجاً فواصل خطوط کم می شود. مخاطبین توقیعات و حروف حیّ و اسامی نقاط و شهرها گاهی کامل و بعضی اوقات بصورت مخفّف و مختصر و در بعضی موارد بصورت القاب متداول و یا معادل ابجدی آن با لغت دیگری تطبیق شده و اصطلاح دوّم بعنوان لقب جدید به مخاطب اطلاق شده است مثلاً ابراهیم با خلیل (به مناسبت لقب خلیل) و رحیم (معادل با ابراهیم با اسقاط الف) و محمّد با نبیل و تبدیل نار با ادخال کلمه باب به نور بعنوان رمزی از تأثیر ایمان به باب الهی و نجات از نار و دخول در نور حقیقت و "بسم الله الرحمن الرحيم" و "بسم الله الامنع الاقدس" که هر یک به عدد واحد (معادل ۱۹) حروف در آن مندرج است و اینکه چون در عدد باب (معادل عدد هاء هوّیه ۵ -) ضرب شود عدد حاصل (۹۵) معادل "الله" خواهد بود و حاصل عدد واحد در واحد (۱۹\*۱۹) معادل کَشْثی (۳۶۱) است که رمزی از وحدت حقیقت در کثرت وجود و همچنین ظهور کلیه عوالم از واحد حقیقی و نیز اشاره به نشأت مدنیّت جامع و کامل تصاعدی از ظهور الهی است که خالق و مبدع واحد اوّل است و تطبیق عدد ۴۲ با کلمه "بلی" و لفظ "وجه" با عدد ۱۴ و اینکه معصومین دوره اسلام "وجه الله" اند و بیان اینکه مطلب اشاره به آن است که عرفان حقّ تعالی جز از طریق آن نفوس مقدّسه در اسلام ممکن نبوده است. لقب اسم الله نیز از اصطلاحات بیانی است مثلاً "اسم الله الاخر" و "اسم الله الصادق الصدیق". اصطلاحات اختصاصی مربوط به معارف و حقایق بیان بسیار مفصّل است و استقصای آن از این مقدمه خارج است.

شیراز در آثار بنام بلد الامن، زنجان به مناسبت شخصیت روحانی جناب حجّت بنام ارض اعلی (معادل ابجدی زنجان) و فارس و آذربایجان و خراسان و عراق و مازندران به حروف اوّل اسامی به ارض فا و الف و خا و عین و میم تسمیه شده است. درباره سبک و سیاق ادبی آثار مظاهر ظهور که وحی الهی است اظهار نظر کردن به حقیقت کلمه ممکن نیست زیرا چون از کیفیت وحی و نوع صدور آن از علم مطلق و حضوری الهی ما را بهره ای نیست هرگونه توجیهی فقط ناظر به ظاهر ترکیب کلمات و عبارات جمله خواهد بود و از این رو ناقص و نارسا است. زیبایی

و تناسب آیات اگر چه ما را متأثر و منقلب می سازد اما فهم کیفیت نفوذ و قوه خلاقه کلام الهی که اساس است پوشیده می ماند. صاحبان قلوب سلیمه نفوذ کلام الله را در خود احساس می نمایند اما آن را جز به اثر صدق کلام به چیز دیگری نمی توانند بیان نمود. ضمناً تعمیم این توجیهاات ادبی نیز منطبق با حقیقت نیست زیرا وحی و الهام مطلق و بی نهایت است و مطالع ظهور مظاهر "کل یوم هوفی شأن" هستند. هر اثری و کلامی از آنان بدیع و جدید است بلکه در هر سطر روحی جدید و وضعی بدیع دارد و این خود مانع تحدید آن در طبقه بندی ها و تقسیمات قراردادی و اعتباری است. با اینهمه برای آنکه تا حدی آشنائی حاصل آید باید گفت آثار حضرت نقطه بعضی به سیاق آثار و کلمات اسلامی است و آنچه کیفیت بدیع در آن ظاهر شده بعضی به صورت الهامی و نزولی بر خلاف قواعد مرسومه و حاوی مکررات تأکید است و برخی متضمن نظم و ترتیب منطقی متداول در آثار است و این تفاوت به هیچوجه با موازین بشری قابل توجیه نیست زیرا منزل هر دو یکی است جز آنکه به دو کیفیت مختلف وحی تدوینی و فیضانی نسبت داده شود و مشابه آن را در قرآن مجید نیز می توان یافت. مثلاً اگر آیات مستدل و منطقی سوره هود با آیات احساسی و جذبانی بعضی سوراخیر قرآن مقایسه شود.

ترکیبات جدید اعم از لغوی و تمثیلی و اصطلاحات بدیع به منظور ایراث روح جدید در فرهنگ بشر کیفیت تازه ای را در آثار حضرت نقطه نشان می دهد و عدم اعتنا به قوانین مختلفه زبان که خود حضرتش نیز آن را مؤکداً یادآوری فرموده است طرح نوی در ادبیات بنیاد کرده است. اشتقاقات فراوان و متنوع نیز حاکی از ضرورت وضع لغات جدید به منظور توسعه زبان برای تمدن وسیع و جدید آتیه است.

حضرت نقطه در کتاب بیان میزان تقریبی آیات خود را تا زمان مربوطه در حدود پانصد هزار بیت تخمین فرموده اند و میزان هر بیت را سی حرف بدون اعراب و چهل حرف با اعراب معین نموده اند. قسمتی از این آثار مربوط به دوره شیراز (شامل ایام سفر حج) در بیابان حجاز به سرقت رفته است و بعضی چون تفاسیر



قرآنی نازلہ در ماکو کہ در ہر ماہ یک تفسیر کامل صادر شدہ در دسترس نیست بنا براین تعیین دقیق مقدار موجود آثار مبارکہ کار آسانی نیست۔ حضرت نقطہ مقرر فرمودہ بودند پس از انزال ہر یک از آثار اعم از آنکہ بہ خط مبارک یا خط جناب آقا سید حسین حرف حیّ و یا دیگر کاتبین وحی بود سوادى از آن توسط جناب ملاً عبد الکریم قزوینی تہیہ و محفوظ ماند اما اضطہادات مستمرہ حاصلہ پس از شہادت نقطہ بیان و شہادت معزى الیہ کہ بہ علت بروز ناگہانی قتل عام بابیان در ۱۲۶۸ اتفاق افتاد محتملاً باعث نابودى یا پراکندگى بعضى از این آثار گردیدہ است۔

## لحن آیات

هو الاظهر

شهد اللّٰه اَنّٰه لا اله الا هو العزيز المحبوب شهد اللّٰه اَنّٰه لا اله هو له الخلق والامر يحيى ويميت ثم يميت ويحيى و اَنّٰه هو حيّ لا يموت فى قبضته ملكوت كلّ شئى يخلق ما يشاء بامرہ اَنّٰه كان على كلّ شئى قديرا ان يا على اَنّٰنى انا قائم حق الذى كل بظهوره يوعدون وقد ظهر يوم القيمة قول ربك كلّ شئى هالك الا وجهه و اذا كل فى خلق بديع انّ الذين هم آمنوا بالقرآن من قبل كلّ بقاء ربّهم ثم يومى موعدون وقد ابتلوا حتى خلصوا و اذا كلّ راقدون قل ان (يا) خلق اللّٰه فلترحمنا على انفسكم ثم دين الحق تنصرون بما انتم عليه يومئذ لمقتدرين۔

## صور علميه

لا شكّ انّ اليوم كلّ الناس يدعى الحق ويجعل عند نفسه حجّة لما ادعى ولكن فى الواقع ليست الحجّة تامة فى يد الكلّ و الا لم يختلفوا فى حقائق ظهورات آيات اللاهوت و شئونات الجبروت و دلالات الملك و علامات الملكوت و مقامات الحد فى سلسلة الناسوت و انّ بعد ذلك لا ريب ان حجّة اللّٰه فى كلّ حين لكلّ شئى بالغة و امر اللّٰه و كلماته تامة و لو لم يكن كذلك فليس للّٰه على احد حجّة فسبحان اللّٰه عما يقول المشبهون علواً كبيراً فلما ثبت فى سبيل الحقيقة بان الحق الخالص لا يثبت الا بميزان حقّ من عند اللّٰه الذى يرجع اليه كل

المختلفات من كل الامم وان اليوم لو كان الميزان كتاب الله لا يرفع الاختلاف لان كل الفرق يستدلون في اثبات مطالبهم منه وكذلك الحكم في الاخبار وعمل الاصحاب وآيات الانفس والآفاق لان الاختلاف في كل المراتب ظاهر و ابي الله ان يحكم بالاختلاف او ينزل في كتابه او يقبل من احد لان الله خلق الكل بامرته وجعل علة ظهور كل شئ نفس حكمه فلا بد ان يكون الحكم من عنده واحد كما يثبت بذلك حكم القرآن حيث قال الله عز ذكره وما امرنا الا واحدة وان الذين بمثله فرض ان يكون واحدا وان ذلك حكم عدل يحكى في مقام التوحيد و آية التجريد حيث يعرف اهل التفريد بكلمة التمجيد فما ثبت ان الميزان لم يك تاما في تلك العلامات حق بان يجعل الانسان قسطاس الامرا امرأ يرجع اليه العالى ويلحق به التالى ويميز به صور الباطل عن الحق وان ذلك القسطاس لا بد ان لا يكون من عند الخلق لان في مقام الثمرة واخذ النتيجة لم يثبت حكم واحد فلما كان الامر كذلك يشهد جناب المستطاب بوجود ميزان عدل ثبت به من قبل حكم ولا يقدر ان يعارضه احد او يقول فيه لم وبم وهو شأن الذى يعطى الله من يشاء من عبادته وبه يعاقب ويثبت وعنه يسئل يوم الفصل وهو شأن الذى يعجز الكل عن المقاومة معه فى اظهاره. (مقدمه تفسير والعصر)

### مناجات

يا الهى اشهدك بما قد شهد نفسك لنفسك من دون شهادة اولى العلم من عبادك اذ انهم لن ينالوا الا الى حظ الابداع ولن يعرفوا الا جودك على كلمة الاختراع وانك يا الهى غنى بذاتك من كل شئ ولا يعرف الشئ الا شئيه ولا يحكى الخلق الا من مقام العبودية وان الدليل يدل لمن لا يدل بذاته لذاته وان الوصف نعت لمن يحتاج الى نعت ففسبحانك يا مولائى ان طرق الانقطاع قد منع الكل عن الوصف لدى وجهك وان علو الامتناع قد سد الخلق عن النعت لدى محضرك فائى الوصف قد رضيت بنسبتها اليك وهى شاهدة بتفريقها من انشائك ففسبحانك يا الهى عن علو العظمة والمجد ومن منتهى الحمد والعزة يحصى احد ثنائك كما انت عليه من القدرة والجلال واعترف لديك بان الواصفون

قدرتك قد شبَّهوها بانفسهم ولذا قد اجترحوا بآياتك من حيث لا يعلمون وانّ  
الذين قد ادَّعوا معرفتك فقد كذبت الدَّعوة انفسهم وهم لا يشعرون فيا الهى انّ  
ذكر انفسنا لدى وجهك كلمة شرك يا يعادلها ذنب وانّ احتجاب انفسنا من دون  
آية نفسك كلمة عدل لا يساويها حكم فاستغفرک يا الهى من کلّ ما قد احاط به  
علمک وهربت من کلّ شئى قد ادَّعى الحکم من غير نفسك واسئلك ان تصلّى  
على محمّد وآل محمّد كما انت اهلك واشهدک بانّى قد اعترف فى مقامى هذا  
مقامهم كما تشاء لهم انک انت اللّٰه لا اله الا انت غنى بلا كفو ولا مثال ولا  
حول ولا قوة الا باللّٰه العليّ العظيم. (رساله بين الحرمين)

### خطبه

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحيم

الحمد لله الذى جعل طراز مشيئته جلال ازلية التى علت ورفعت بعد ما اخترعت  
قبل ما بدعت فاستنطقت فتنطقت جلّت وتعالت دامت واستضائت دارت و  
استبان فهى هى ساجدة على عرشها ناطقة بها منشئها لا اله الا هو الحمد لله  
الذى جعل طراز ارادته جمال صمدانيته التى حدّثت قبل ما اخترعت بعد ما بدعت  
فهيئت واستعدت واحييت واستقامت فهى فى طالعة غريبه فهى هى مشرقة شرقية  
فهى هى متالئة عرشية فهى هى متجلية بدئية فهى هى منجعة ختمية فهى هى  
شجرة لا هوتية فهى هى حورية قدسية فهى هى جوهرة مجدية فهى هى ياقوتة فردية  
فهى هى ذاتية جبروتية فهى هى كينونية ملكوتية فهى هى نورية ابداعية التى نطقت  
فى ثناء مبدعها بثناء نفسه لا اله الا هو الحمد لله الذى يعجل طراز بحر القدر طراز  
جبروتيه التى سبحت بعد ما حمدت وكبرت بعد ما هللت كورت واضائت دورت و  
اقامت حركت بعد ما سطرت فتعالت واستعالت دامت و ارادت ونطقت فى بحرها  
بعد ما طمست فى يَمّها بقضاء بارئها لا اله الا هو الحمد لله الذى جعل طراز  
النقطة فى تلك الحصيصة هذا الخطبة التى جلّت وخزت بعد ما سكنت ورفعت و  
تلائت بعد ما نعرت وتشهقت فلله الحمد وقد نزل فى تجميد اول كتابه اثنى عشر  
بابا بعد ما احكمت قبله هذه الخطبه و بعد ما سطرت هذه الخطبة ابواب اربعة عشر

فيا طوبى لمن وفى بعهد الله و اطاع امره فيما نزل فى كتابه و يقول فى كل شأن  
بثناء نفسه ان الحمد لله رب العالمين. (خطبه تفسير بسم الله)

### استدلال - کلمات فارسيه

و به اين حجّت موعود منتظر عليه السلام را خداوند لم يزل ظاهر فرمود از جائي که  
احدى گمان نمى کرد و از نفسى که گمان علم نمى رفت و به سنى که از خمسه و  
عشرين تجاوز نموده و به شأنى که اعزّ آن ما بين اولوا الالباب از مسلمين نبوده زيرا  
که شرف کلّ به علم است و نظر کن در شرف علماء که به فهم آيات الله هست که  
خداوند آن را به شأنى عزيز فرموده لا يعلم تأويله الا الله و الراسخون فى العلم در  
حقّ آن نازل فرموده و از نفس امّى بيست و پنج ساله از اين شأن آيات خود را ظاهر  
فرموده اگر کلّ علمای اسلام به فهم آيات الله اظهار شرف خود را نموده آن به  
جعل آيات اظهار شرف خود را نموده تا آنکه از برای آنها تأملی در تصديق به آن  
نباشد. (دلائل سبعه)

### تفسير

الباب الخامس و العشر من الواحد الاول در اينکه حضرت حجة ظاهر شد به آيات  
و بينات به ظهور نقطه بيان که به عينه ظهور نقطه فرقان است اگر چه نقطه بيان در  
اول ذکر شد و نقطه فرقان در ثانی و ظهور حضرت در باب خامس عشر سرّ آن  
اينکه نقطه در مقام تجرّد که صرف ظهور الله است به اسم الوهيت ظاهر است در  
مقام اول ذکر شد و در مقام قائميت بر کلّ نفس که مخصوص به ظهور رابع عشر  
است در باب خامس عشر ذکر شد و نقطه در مقام اوليت لم تزل و لاتزال بوده و  
هست و او است احقّ به ذکر کلّ اسماء از نفس اسماء بنفسها و مثال اين در وقتى  
که اسم الوهيت هست اسم ربوبيت هم هست و کلّ اسماء هم هست مع آنکه  
ظاهر به اسم الوهيت لم يزل و لا يزال در مقام نقطه مذکور است و امثله کل اسماء  
در علو امکنه خود ظاهر از هو الاول فى حين الذى هو الاخر و هو الباطن فى حين  
الذى هو الظاهر و هو الذى يذكر باسم كل اسم حق حين الذى لم يذكر باسم لا اله  
الا هو القائم القيوم. (بيان مبارک فارسی)

## کلیات مقدماتی در باره کتاب قیوم الاسماء

هذا کتابنا ینطق علیکم بالحقّ (۱)  
"اول از کتب خود که آنرا قیوم اسماء نامیده و اول و اعظم  
و اکبر جمیع کتب است" (ایقان شریف) (۲)

### ۱ - اسامی و القاب : تفسیر سوره یوسف

تفسیر احسن القصص: به اعتبار اینکه عنوان "احسن القصص" در قرآن اختصاص به سوره یوسف دارد. از اصطلاح "قصص" در قرآن مطالبی منظور است که از تاریخ و تجربیات گذشتگان برای تذکر آیندگان استفاده شده است. سوره القصص (سوره ۲۸ قرآن) شاهد این مطلب است و قسمت اعظم آن در باره حضرت موسی است.

قیوم الاسماء : اسماء شش گانه "فرد"، "حی"، "قیوم"، "حکم"، "عدل"، و "قدوس"، خاص مظهر مشیت کلیه و در آثار نازله از قلم حضرت نقطه مکرر مذکورند. اسم قیوم از جهتی معرف استغناى حق از همه موجودات است و از جهتی دیگر حاکی از استیلا و احاطه بر عموم مظاهر وجود است. در این مورد خاص به علت تساوی ابجدی دو کلمه "یوسف" و "قیوم" حاکی از کیفیتی خاص است که از نظر تأویلی اشاره به حقیقت الهی حضرت نقطه اولی دارد. این اسم و عنوان نازل از قلم حضرت ربّ اعلی است و به مظهر موجود و حضرت موعود هردو اشاره دارد.

۲ - زمان نزول: نزول کتاب قیوم الاسماء در نخستین شب اظهار امر حضرت نقطه آغاز شده و بنا بر تصریح در یکی از توقیعات نازله در شیراز در مدت چهل روز به پایان رسیده است (۳) بیان مطلب چنین است که "حقیر شرح سوره یوسف را در چهل روز که هر روز بعضی از آنرا می نوشتم اتمام نمودم و هر وقت بخواهم هرچه بنویسم روح الله مؤید است مثل صحیفه که فرستادم یک شبانه روز منتها نوشتم..." چون اشاره و استدلال به سرعت قلم در آثار حضرت نقطه مکرر است و مقایسه مذکور در همین متن نیز به آن تأکید دارد می توان مسلم دانست که مقصود از

"چهل روز" روزهای متوالی است. روش نگارش و انشاء مطلب در زبان فارسی نیز این مطلب را تأیید می نماید زیرا در موارد ذکر زمان اصل طبیعی توالی و استمرار ایام است ولی اگر خلاف آن یعنی غیر متوالی باشد اشاره و تذکر لازم می آید.

**۳ - مقدمات نزول** بنا بر تاریخ مبتنی بر اشاره جناب ملاحسین تفسیر "احسن القصص" بنا بر انتظار قلبی مشارالیه نازل شده (۴) اما نکته اصلی این است که جناب باب الباب تنها واسطه ظاهری این فیض بوده و نزول این اثر در علم الهی مقدر و در حقیقت خطاب به عموم طبقات اهل عالم است.

**۴ - نظم و ترکیب:** قیوم الاسماء دارای ۱۱۱ سوره است که هر سوره در تفسیر و تأویل یک آیه از آیات سوره یوسف (قرآن) نازل شده است. سوره ها هر یک دارای اسم و عنوانی مستقل و عموماً مشتمل بر چهل و دو (۴۲) آیه است و همچنان که در قرآن محل نزول سوره ها ذکر شده در قیوم الاسماء نیز ذکر محل نزول سوره شده است و عموماً با لفظ "شیرازیّه" که مؤید نزول آن در شیراز است مشخص شده اند. وجوه مشابهت قیوم الاسماء با قرآن مجید فراوان است و ترتیب مطالب بصورت آیات مستقل با مختصات و اندازه و مقدار متناسب و هماهنگ با یکدیگر و همچنین شروع هر سوره با مجموعه ای از حروف مقطعه این دو کتاب آسمانی را بهم مشابه و همانند می سازد. در متن قیوم الاسماء نیز اسم و عنوان "قرآن" و "فرقان" به آن اطلاق شده است.

**۵ - شأن تنزیلی قیوم الاسماء** به لسان (آیات) از شؤن پنجگانه آثار حضرت نقطه اولی نازل شده است.

**۶ - زبان و سبک و سیاق کلام** - تفسیر قیوم الاسماء کلاً به زبان عربی و سیاق و سبک آیات آن مشحون به اشارات امری و استعارات روحانی و تلمیح در تلویح است که عموماً به قرآن کریم و احادیث و مباحث مختلف قصص و تاریخ انبیاء مخصوصاً حضرت یوسف و برادران نظر دارد. کیفیت تبیین مطالب "تفسیر تأویلی" است (۵) شخصیت محمد بن الحسن امام غائب با شخص حضرت باب ارتباط و اتّحادی دائمی و ناگسستنی دارد.

**۷ - هدف نزول:**

**ظاهری:** تفسیر و تأویل قرآن و اصول اسلام و تعریف مبانی حقیقی آن.

**باطنی:** اظهار امر خفی و آماده ساختن اهل ایمان برای اظهار

**مظهریت تامه** در موعده معهود و بشارات ضمنی به ظهور بعد.

۸ - **مطالب و تعالیم:** بیان وحدت مظاهر الهیه، بشارت و دعوت به اتحاد عالم و حلول یوم موعود، تجدید تعالیم روحانی و اخلاقی و اعتقادی، تجدید احکام قرآنی و تصفیة آن از آراء و عقائد متضاده فرق مختلف.

۹ - **بعضی از اسماء هیکل مبارک در قیوم الاسماء:** باب الله، ذکر الله الاکبر، نور الله، کلمه اکبر علی، فتی العربی، غلام (۶)، ثمره فؤاد، قرة العین (۷)

۱۰ - **پیام الهی در قیوم الاسماء**

**الف -** تجدید دیانت اسلام متضمن و همراه ابلاغ تحقق و عود و بشارات قرآن و احادیث بر دو اساس:

**نظری:** اطلاق لفظ و عنوان قرآن بر قیوم الاسماء و حقیقت محمدی بر نفس وجود مبارک

**اجرائی:** تجدید نزول احکام و فرائض و قوانین اسلامی

**ب -** اظهار مقام حضرت نقطه بطور رمزی و اشارات مخصوص به وحدت حقیقت حضرتش با موعود قرآن و در ضمن پوشیده داشتن آن با بکار گرفتن عنوان باب و قرة العین و غیره.

۱۱ - **وجوه ارتباط با ام الكتاب بیان -** کیفیت و شأن آیات، شمول بر کلیات و جزئیات معارف روحانی، بیان احکام و اصول دین.

### مراجع

۱ - قیوم الاسماء - سورة العرش (۱۶) سورة التبلیغ (۳۰) سورة العز (۳۱) سورة

المؤمنین (۱۱۱) و قرآن مجید سورة الجاثیه (۴۵) آیه ۲۸

۲ - ایقان شریف - بند ۲۵۸ چاپ آلمان

۳ - ظهور الحق - جلد سوم ۲۸۵

۴ - تلخیص تاریخ نبیل - چاپ چهارم ۵۴ - ۵۲

۵ - قیوم الاسماء - سورة العرش (۹۵) و انّ هذا الكتاب تفسير على التأويل من عند الله الحكيم و هو الله قد كان عزيزاً قديماً لا يعلم تأويله الا الله و من شئنا على الحق فاسئلوا الذكر بالحق تأويله فان الله قد علمه في كف من التراب علم الكتاب على الحق بالحق جميعاً"

این آیه دلالت دارد که قیوم الاسماء تفسیر قرآن به روش و کیفیت تأویلی است که از جانب خدای حکیم که عزیز و قدیم است نازل شده. جز خداوند و کسانی که او خواسته، هیچکس مفهوم تأویل آنرا نمی داند. سپس مقرر می فرمایند که از (ذکر) که مقصود حضرت باب است تأویل آنرا بطلبید، زیرا خداوند به حضرتش علم و دانش کتاب الهی (قرآن) را آموخته است.

علم تفسیر یعنی بیان مطالب آیات قرآن بصورتی که با ظاهر آیه متناسب باشد. اما مقصود از تأویل بیان و توضیح مطالبی است که ظاهر کلمات به آن دلالت واضح ندارد، اما متضمن آن مطالب است تأویل آیات اختصاص به مظاهر امر الهی دارد و هیچکس حتی علمای دینی نیز، اجازه تأویل آیات ندارند.

این آیه یادآور آیه ۶ از سورة آل عمران از قرآن است که می فرماید: "وما يعلم تأويله الا الله و الراسخون في العلم" و حضرت نقطه اولی "راسخون في العلم" را دوازده امام از خاندان پیغمبر اسلام ذکر فرموده اند.

۶ - این اصطلاح سابقه قرآنی دارد و در زبان عربی به معنی نوجوان و در سورة يوسف به حضرتش اطلاق شده است.

۷ - اصطلاح قرة العين مأخوذ از قرآن مجید "سورة فرقان (۲۵) آیه ۷۴" و در حدیث از امام صادق منقول است که این آیه در شأن اهل بیت نازل شده است (تفسیر صافی، فیض کاشانی)



## مراتب روحانی افراد در دور بیان

اصطلاحات و عناوین مرایا، شهداء، نقباء، ادلاء و بالاخره اصطلاح حروف در آثار شارع بیان مکرر است. سؤال اینکه آیا این درجات بالکل مستقل از یکدیگرند یا نوعی ترتیب در آنها منظور شده همواره ذهن پژوهندگان حقائق را مشغول داشته است.

لفظ مرایا که جمع کلمه مرآت است بیش از همه در آثار بیانی زیارت می شود بر خلاف تصویری که بعضی به آن استناد کرده اند این اصطلاح اختصاص به میرزایحیی اسم ازل ندارد بلکه در حقیقت اصطلاح عمومی برای عموم اهل ایمان است یا بعبارت دیگر عنوان هر مؤمنی "مرآت" است زیرا مانند آئینه ای است که حکایت از شمس ظهور می نماید. بیان حضرت نقطه در بیان فارسی یکی از موارد اشاره به این مطلب است "انّ مثل النقطة كمثل الشمس و مثل سائر الحروف كمثل المرایا فی تلقائها... و همین قدر که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن به اسم رسول الله ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و مهتدین به او شمس ظاهره در مرایا ثمره این باب اخذ شده در علم نه در عمل..." (۱)

اما در حقیقت موارد ذکر مرآت و مرایا در آثار نقطه بیان بیش از آنست که بتوان آنرا به آسانی جمع کرد. در آثار جمال اقدس ابهی نیز اصطلاح مرآت مکرر آمده. از جمله در سوره مبارکه هیکل چنین نازل:

"ان یا صدر هذا الهیکل انا جعلنا الاشیاء مرایا نفسک و جعلناک مرآت نفسی فأشرق علی صدور الممكنات..." (۲) که مؤید بیان زیر است " ... من ینظره الله الذی ینطق فی کلّ شأن اتنی انا الله لا اله الا انا ربّ کلّ شیء و انّ ما دونی خلقی ایای فاعبدون و بدانکه اوست مرآت الله که متجلی می شود از او مرآت ملک که حروف حی باشند و دیده نمی شود در او الا الله..." (۳)

اگرچه مستقیماً مطلب زیر با بحث موجود مربوط نیست، اما اصطلاح مرآت و مرایا در بسیاری از آثار مبارکه و حتی موارد ادبی فارسی نیز بکار آمده است از قبیل مرایای اسماء و صفات (الهی)، مرآت روح، مرآت کینونت، مرآت قلب و مرآت

ضمیر، مرآت وجود و مرآت علم الهی و حتی بمنظور مقایسه کیفیت برتری و پستی مانند تراب و مرآت و چه بسا موارد دیگری که در این مختصر ذکرش میسر نشده است.

شهداء لفظ جمع برای شهید است و اگرچه معمولاً برای آنان که جان در راه ایمان دهند عنوان شهید بکار می رود معذک در معارف بیانی به اعتبار اینکه شهید معنی دیگرش شاهد امین است برای نفوس ممتازة مؤمنانی بکار رفته که سمت پیشرو و راهنمای جامعه را دارند و حافظان اصول و آداب و مجریان احکام و ضوابط جامعه می باشند. البته در این مقام شهید بایثار جسم و جان ارتباطی ندارد. در موارد مختلفی ضمن احکام بیان وظائفی برای شهدا معین شده که مؤید مطالب فوق است.

"امر شده از برای کسی که داخل شود بیت کسی را بغیر اذن او یا آنکه یک قدم او را در سفر مجبوراً حرکت دهد یا آنکه او را از بیت خود بغیر اذن او بیرون آورد بر اینکه نوزده ماه بر او حلال نیست اقتران و اگر کسی تعدی کند از این حکم بر شهداء بیان فرض است که جزای تعدی او نود و پنج مثقال ذهب در حق او حکم نمایند" (۴)

"ای شهدای بیان محتجب نگشته در نزد ظهور که مثل شما همین قسم است که ذکر شد بوسائط مالانهایه عرفان کلام حقیقت را نموده اید، در نزد ظهور از او حیا نموده..." (۵)

و در توفیق قائمیت چنین نازل "و اِنَّ اَوَّلَ مَنْ بَايَعَ بِي مُحَمَّدَ رَسُولَ اللّٰهِ ثُمَّ عَلِيٌّ ثُمَّ الَّذِيْنَ هُمْ شُهَدَاءُ مِنْ بَعْدِهِ..." که در این مقام مقصود از شهداء ائمة طاهرین و رجعت آنان در رتبه حروف حی بیان است. (۶) اطلاق عنوان شهید بر مظاهر مقدسه سابقه تاریخی دارد و هردو عنوان "شهید" و "شاهد" در قرآن برای پیغمبر اکرم اسلام نیز آمده است.

نقباء کلمه جمع برای نقیب است و نقیب در اصطلاح معارف اسلامی به کسی اطلاق می شود که بر افکار و سرائر افراد آگاه است و از ظواهر حال و اعمال آنان به حقیقت نیت و مقصدشان پی می برد. عنوان نقباء در احادیث به عدّه معینی از

افرد ممتاز و برگزیده که در ظلّ امام غائب به ترتیب و تمشیت امور عالم مشغولند اطلاق شده است. در معارف شیعه حدیثی از طریق جابر بن یزید جعفی از امام همام حضرت زین العابدین روایت شده که معرفت حقّ مستلزم عرفان مراتب زیر است: توحید، معانی، ابواب، امام، ارکان، نقباء و نجباء (۷) و در حدیثی دیگر از امام ناطق حضرت صادق نقل شده که رسول اکرم فرمود "من ولدی اثنا عشر نقباء نجباء محدثون مفهّمون آخرهم القائم بالحقّ یملاًها عدلاً کما ملئت جوراً" (۸) حضرت نقطه مقام نقباء را به مؤمنین مخلص فداکار تبیین فرموده اند. در کتاب بیان چنین نازل:

"در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر الهیه جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه سیصد و سیزده نفر نقباء گرفته شد. در ارض صاد که به ظاهر اعظم اراضی است و در هر گوشه مدرسه آن لایحصى عبادی هستند که به اسم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهرگیری گندم پاک کن اوقمیص نقابت را می پوشد." (۹)

ادّلاء جمع دلیل است و مقصود از این اصطلاح نفوسی هستند که بر حقّانیت امر الهی به گفتار و رفتار راهنمایی می نمایند. لفظ "دلیل" را معمولاً به "ادّله" و "ادّلاء" جمع بسته اند. جمع به "ادّله" در موارد مربوط به مسائل مجرد و منطقی است، در حالی که جمع به "ادّلاء" منظور اشاره به شخص است، یعنی کسی که خواه به اعمال و خواه به گفتار مطلبی را بیان می نماید و یا هدایت می کند. در کتاب الاسماء آیات زیر متضمّن ذکر "ادّلاء" است که مفهوم و مقصد از این عنوان را تعریف می نماید.

"فلتنظرنّ فی الدّین اوتوا الانجیل علمائهم عندهم کانوا ادّلاء حقّ الانجیل فلما احتجبوا عن محمّد رسول الله، بدّلوا بدون الحقّ..." (۱۰)

"قل انّ ادّلاء رضائه (من ینظره الله) الدّین هم به مؤمنون و مؤقنون و انّ ادّلاء کرهه الدّینهم حین یسمعون آیات الله من عنده او یرون کلمات الله من عنده فی الحین لا یؤمنون ولا یوقنون" (۱۱)

"تو خود اول مؤمن را می شناسی که اکثر از علمای شیخیّه و سیدیّه بل طوائف دیگر مقرر بر فضل و علم او بودند... این یکی از ادّلاء این ظهور است که بعد از فوت

مرفوع سیّد اعلیٰ الله درجته اکثر علماء را دیده و نیافت حقّ را الاّ نزد صاحب حقّ." (۱۲)

اصطلاح "ادّلاء" در اسلام نیز آمده و حضرت رسول اکرم و ائمه طاهرين به ادّلاء علیٰ مرضات الله" خطاب شده اند. (۱۳)

حروف و حرف از اصطلاحات متداوله معارف بیانی است و از آنجا که حرف ابتدائی ترین واحد گفته ها و نوشته هاست مجازاً برای اشاره به افراد بکار رفته است چه که افراد انسانی نخستین واحد جامعه بشری هستند و بهمین مفهوم مطالب و توضیحات وارده در بیان دلالت دارد (۱۴) و بنا بر تعریف بیان افراد یا "حروف علیین" اند که اهل ایمان می باشند یا "حروف دون علیین" که بر غیر مؤمنان اطلاق می شود: "... ثمر نمی بخشد حروف الف (انجیل) را بقای در الف بعد از نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول بیان" (۱۵) "و اگر در کینونیات حروف انجیلیه آیتی از حقّ باشد که منتهی الیه لذّت است اگرچه در ظهور عیسی بوده ولی امروز آن آیه مرتفع شده ... اگر کلّ حروف انجیلیه به یقین بدانند که ظهور رسول الله همان ظهور عیسی بوده بنحو اشرف احدی از حروف انجیلیه در انجیل خود باقی نخواهد ماند" (۱۶)

#### مآخذ

- ۱ - بیان فارسی واحد سوم باب ۱۲
- ۲ - آثار قلم اعلیٰ - کتاب مبین - چاپ دوم - صفحه ۲۴
- ۳ - بیان فارسی - واحد اول - باب اول
- ۴ - ایضاً - واحد ششم - باب ۱۶
- ۵ - ایضاً - واحد ششم - باب ۷
- ۶ - ظهور الحقّ جلد سوم - صفحه ۱۶۴ - توفیق قائمیت
- ۷ - رساله عدلیه حضرت نقطه اولی - باب سوم
- ۸ - منقول در محاضرات - صفحه ۸۸۶
- ۹ - بیان فارسی - واحد هشتم - باب ۱۴ - ملاّجعفر گندم پاک کن

- ۱۰ - منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عزّاسمه الاعلی - صفحه ۱۰۱
- ۱۱ - ایضاً - صفحه ۱۰۵
- ۱۲ - دلائل سبعة - جناب ملاحسین باب الباب
- ۱۳ - زیارت جامعه - بر این زیارتنامه جناب شیخ احمد احسائی کتاب مهمّ و معروف (شرح زیارة) را مرقوم داشته اند.
- ۱۴ - به ابواب ۲ و ۳ و ۴ از واحد دوّم بیان فارسی رجوع شود.
- ۱۵ - بیان فارسی - واحد دوّم - باب ۴
- ۱۶ - ایضاً - واحد دوّم - باب ۱۶

## سیر تدریجی نزول آثار حضرت نقطه اولی

"انک ایقن بان ربک فی کلّ ظهور یتجلّی علی العباد علی مقدارهم"  
(منتخباتی از آثار، شماره ۳۸)

"حضرت اعلیٰ نظر به ضعف عباد در اوان ظهور در بیانات مدارا نموده اند و به حکمت تکلم فرموده اند" (ظهور الحق، ج ۳، ص ۲۸۷)  
"مقامی که اول خلق است، و مظهر ظهور آیه "انی انا الله" چگونه خود را به اسم بایّت قائم آل محمد ظاهر فرمود و به احکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود"  
(دلائل سبعة)

"در این ظهور هرکس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار و دویست و هفتاد سال را نگذاردند که از حدّ "باب" تجاوز نماید" (بیان فارسی، واحد ۶، باب ۳)

حضرت نقطه اولی در دوران کوتاه رسالت خود در موقعیتهای مختلف به حکمت و تدبیر معامله فرموده و امر جدید و ظهور بدیع را نظر به رعایت شرایط وقت و موقعیت اوضاع در بعض موارد صریحاً اظهار نداشته و تا نزول کتاب بیان در ماکو استقلال ظهور را توأم با حکمت بیان فرموده اند. مخالفین امر بهائی به دو بار عدول حضرتش از ادعای مظهریت اشاره نموده اند که یکی در شیراز و دیگری در تبریز ذکر شده است. اما در هر دو مورد استناد آنان به دو متن مکتوب است که به صورت دو مدرک تنها در دست است و چون با سائر آثار متعدده صادر از قلم مبارک که در همان ایام نازل شده تطبیق و بررسی نشده در نتیجه مفهوم و اهمیت آنها نیز به طور دقت و اصالت تعبیر و تبیین نشده است. در خصوص مکتوب منسوب به ایام تبریز، که ظاهراً نامه ایست خطاب به ناصرالدین شاه و به غلط به اسم تویه نامه مشهور شده است، شواهد تاریخی نشان می دهد که علمای مذهبی و مسئولان امور مملکتی در آن اوقات هیچ یک وجود چنین مدرکی را استناد و تأیید نکرده اند، زیرا ملا محمد ممقانی به نقل قول پسرش ملا محمد تقی در جلسه اخیر ملاقاتش با حضرت نقطه که به صدور فتوای شهادت انجامیده، ذکر نموده که

اگرچه توبه مرتد فکری به عقیده اکثر فقها پذیرفته نیست، اما اگر حضرتش از این ادعا توبه فرماید او از صدور حکم قتل جلوگیری خواهد کرد و هیکل مبارک در جوابش ادعای مقام خود را تجدید و تصریح فرموده اند (حضرت باب، ص ۴۱۷) و همچنین فتوای شیخ الاسلام تبریز و برادرزاده اش که تأخر اجرای حکم شهادت را به علت شبهه خبط دماغ ذکر نموده، ضمن اشاره به اظهار امر و ابلاغ ظهور که در مجلس ولیعهد به کمال صراحت اظهار فرموده بودند مطلقاً ذکر از عدول و انکار هیکل مبارک از مقام قائمیت و مظهریت نموده است (عهد اعلی، صص ۴۲۷ - ۴۲۸). ناصرالدین شاه هم در یادداشتی که سالها بعد در دوره سلطنت نوشته مطلقاً اشاره ای به برگشت و توبه حضرت نقطه نکرده، بلکه مقداری از یادداشت خود را به استدلالات عقیدتی در رد مقام حضرت نقطه تخصیص داده و توضیحات بارده ای در این خصوص داده است (عهد اعلی، صص ۳۵۶ - ۳۵۹). به هر حال، بحث در مورد تبریز موکول به بررسی و تحقیقی مستقل و مجزاست و سالها پیش نیز در این خصوص شرحی منتشر شده است.

در باره وقایع ایام شیراز و مدارج ظهور حضرت نقطه اولی به علت عدم توجه به مدارک اصلی و بررسی آنها به طور اصولی کیفیت تحوّل و تدرّج مراتب ظهور (Progressive Revelation) چنانچه باید و شاید شناخته نشده و لذا بعضی از آثار که بطور مستقل و جدا از هم مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفته به علت عدم توجه به لحن کلام و درک مقام به غلط تعبیر شده و به عنوان عدول حضرتش از اعلام مقام مظهریت و یا تزلزل و عدم اطمینان قلب حضرتش تعبیر شده است و از حقیقت حکمت و مدارا و مماشات که اساس رویه و روش مظاهر ظهور به منظور تربیت و ایجاد آمادگی در قلب ضعیفای عباد است مطلقاً غافل مانده اند.

تصفّح و بررسی کلی از آثار اولیه نازله در شیراز این حقیقت را خاطر نشان می سازد که حضرت نقطه از همان ابتدا ظهوری جدید و دیانت و کتابی جدید را اعلام فرموده اند. منتها این است که سیاق کلام و نحوه اظهار امر با وفور اصطلاحات و استعارات اسلامی و رموز معارف دینی به نحوی دقیق رمزآمیز است که هم می توان از آن پیامی جدید و امری تازه را شناسائی کرد و هم ممکن است آن را تجدید بیان

حقائق اسلامی فرض نمود و به همین دلیل طالبان حقیقت رجعت مظاهر مقدّسه قبل و تنزیل قرآنی جدید را در آن مشاهده می نمودند و علمای ظاهر از آن به نام تقلید از قرآن و کلام پیامبر نام می بردند و چون تنزیل آیات را ممکن و مجاز نمی دانستند آن را بدعتی تازه در اسلام می پنداشتند.

عظمت ظهور جدید از همان ابتدا و در اولین اثر نازل از قلم حضرت نقطه، یعنی قیوم الاسماء مصرّح و مکرّر است. در خطابی می فرمایند "فقل یا قرّة العین ائی باب الله بالحقّ قد اسقیکم باذن الله الحقّ من عین الطهور ماء الطهور علی جهة الطور و فی ذلك الباب فلیتنافس المتنافسون لله الحقّ و هو الله قد کان علی کلّ شیء قدیراً" (تفسیر سوره یوسف، سوره القدر سوره ۲۴) که مفهوم آن اینست که وحی الهی به قرّة العین (مقصود در این مقام حضرت نقطه است) چنین نازل که بگو که من باب الله هستم و شما را از چشمه پاک از آب ظهور الله که از جانب طور جاری است سیراب می سازم و جا دارد که طالبان بشتابند، یعنی از این فیض بهره برند. این چنین مفهومی در آثار اولیه به وفور زیارت می شود. اسامی متعالی و مبارکی که مکرراً در قیوم الاسماء در شأن حضرت نقطه نازل شده خود بنفسه حاکی از عظمت و استقلال ظهور مبارک است و مخصوصاً عنوان "باب" که صورت کامل آن "باب الله" است تمایز آن را از ابواب امام دوازدهم که چهار نفر بودند و جنابان شیخ احمد و سید کاظم که در عرف شیخیه و آثار بایه به نام "باین متقدّمین" نامیده شده اند نشان می دهد. القابی مانند ذکر، ذکر الله، کلمة الاکبر، قرّة العین، و بالاخره اسم علیّ در قیوم الاسماء و عموم آثار اولیه مکرّر است.

آیات افتتاحیه سوره الملک (سوره اول قیوم الاسماء) حاوی اصطلاحات و رموزی است که رأساً حاکی از عظمت مقام صاحب آن است که در این کتاب به نام "علی" معرفی شده است. سیاق کلام به کیفیتی است که بعضاً وحی الهی است و تفکیک آن از کلام علیّ حکیم که همان نفس موعود یعنی حضرت نقطه است ممکن نیست. آیه "الله قد قدر ان ُخرج ذلك الكتاب فی تفسیر احسن القصص من عند محمّد بن الحسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علی عبده لیكون حجّة الله من عند الذکر



علی العالمین بلیغاً" حاکی از این نکته است که بین محمد بن الحسن (امام دوازدهم) و بنده الهی یا ذکرالله الاکبر تفاوت و بینونتی نیست و نزول قیوم الاسماء به منظور آن است که حجّت الهی از جانب ذکر (حضرت نقطه /علی حکیم) بر اهل عالم بالغ و کامل گردد.

آیات زیر از آن کتاب مستطاب حاکی از این حقیقت است که از همان ابتدا حضرتش استقلال امر بدیع را اعلام فرموده است:

"انّ الله لن یقبل من احد من بعض العمل الاّمن اتی الباب بالباب ساجداً لله القدیم من حول الباب محموداً... یا اهل الارض من اطاع ذکرالله و کتابه هذا فقد اطاع الله و اولیائه بالحقّ و قد کان فی الآخرة من اهل جنة الرضوان عندالله مکتوباً" (تفسیر سورة یوسف، سورة الملک سورة ۱)

"و انا نحن قد جعلنا الآیات حجة لکلمتنا (حضرت نقطه) علیکم افتقدرون علی حرف بمثلها فاتوا برهانکم ان کنتم بالله الحقّ بصیراً تالله لو اجتمعت الانس و الجنّ علی ان یأتوا بمثل سورة من هذاالکتاب لن یستطیعوا ولو کان بعضهم لبعض علی الحقّ ظهیراً یا معشر العلماء اتقوالله فی ارائکم من یومکم هذا فانّ الذکر (حضرت نقطه) فیکم من عندنا قد کان بالحقّ حاکماً و شهیداً و انّ الله قد حرّم علیکم من غیر العلم الخالص من هذاالکتاب حکماً علی غیر الحقّ و اجتهاداً" (تفسیر سورة یوسف، سورة العلماء سورة ۲)

"و انّ الله قد جعل ذاتک (حضرت نقطه) ممسوسة بذواتنا و کینونتک مثلثاً من نور ذات الله القدیم ربنا و هوالله کان علی کلّ شیء قدیداً" (تفسیر سورة یوسف سورة الایمان سورة ۳)

در تفسیر کوثر که در شیراز نازل شده نیز اشارات متعددی در خصائص ظهور امر جدید می توان زیارت کرد.

"انّ الیوم لیس الحقّ لیکون لاحد حجة الاّ نفسی و انّ الله قد اظهر امره بشأن لن یقدر احد ان تأمل فیهِ او یشکّ لانّ الله قد اختار لحفظ دین رسوله و اولیائه عبداً من الاعجمیین و اعطاه مالم یؤت احد من العالمین... و لقد اعطاه الله حجة لو اجتمع من فی السموات و الارض علی ان یأتوا بمثلها لم یقدروا و انّ تأمل الناس

فيها ليخرجون من الدين لأنّ تلك الحجّة حجّة محمد رسول الله من قبل و ان  
 ارادوا ان يأتوا بمثله ففى الحين ليشركون لأنّ الله قد ثبت بتلك الحجّة نبوة حبيبه  
 ... فوربّ السموات و الارض لا مفرّ اليوم لاحد الا ان يؤمن ويدخل الجنة او يكفرو  
 يدخل النار... فيا لله اتى لو اردت من بعد كما بينت الميزان فى بين يدي الاشهاد لا  
 كتب فى ستته ساعات الف بيت مناجات فمن اليوم يقدر بذلك فاعوذ بالله من  
 عمل الناس... لاشك ان الله يعلم شأنى و يطّلع بمقامى و اّنه هو حى قادر عالم  
 لو اتى افتريت عليه فرض عليه ان يخلق بشراً ليقيم و يقرء مثل آياتى حتى يبطل  
 حجّتى و لما علم و كان مقتدرا و لم يظهر بمثل ذلك الصنع من عند احد لثبت اّنه  
 اراد بذلك الامر و يبغض من جحد و الله يعلم ما كان الناس لا يعلمون و لا يشعرون  
 و لا يفعلون فوربّ السماء و الارض انّ الحق لا يرى فى نفسى بمثل ما انتم فى علم  
 الله لتوقنون... فيا ايها السائل اقسامك بالله الذى لا اله الا هو ان تقدر ان تدحض  
 الحجّة من عند نفسك او من عند احد من الناس تفرغ فؤادى و خلص الناس كلّهم  
 و الا امرالله لا وضح من هذه الشمس فى وسط السماء... انما الدين فى كتاب الله  
 هذا الدين القيم ان كنتم بايات الله لتوقنون... و لقد كفرالدين قالوا ان ذكر اسم ربك  
 قال اننى انا باب بقيّة الله بحكم من قبل من حيث لا يعلمون... فوربك ربّ  
 السموات و الارض لو اجتمع الجنّ و الانس على ان يأتوا بمثل تلك الآيات اتى  
 نزلناها فى ذلك الكتاب باذن الله لن يستطيعوا و لن يقدروا ولو كانوا على الارض  
 لقادرين... قل انّ الذين قالوا و افتروا علىّ حكم الولاية و اختبها فقد كفروا بالله و  
 آياته و ان مأويهم نار جهنم بئس للظالمين مقاماً قل ان مثل تلك الآيات بمثل ماء  
 السماء يجرى باذن الله و ما قدرالله لها حدّاً و لا نفاذاً ابداً... انّ شجرة الطور قد نبتت  
 فى صدرى فكيف انتم مستمعون آيات الله و لا تشعرون... قل انّ حرفاً من تلك  
 الآيات لم يعدل كلّ ما فى الارض فيما انتم تريدون و تسئلون و لا تعقلون... قل لو  
 اجتمع من فى السموات و الارض على جحدى لدى بمثل كفّ تراب و الله يعلم  
 حكمتى و انتم اليوم لا يتفكّرون و لا تتفقهون و لا تهتدون"

در مجموع آثار مبارکه که نمونه محدودی از آنها نقل شد و مقام حضرت نقطه به  
 صراحت از آنها مستفاد می شود حجّت ظهور و دلیل و برهان نیز مکرراً بیان شده و

تنها میزان حقیقت حضرتش نزول فطری آیات، مناجات، خطبه‌ها و معارف روحانیه ذکر شده است.

از لحاظ تاریخی در دوره اقامت حضرت نقطه در شیراز از پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هـ ق یعنی اظهار امر و تأسیس امر بدیع، تا شعبان همان سال (۱۲۶۰ هـ ق) که به قصد حج شیراز را ترک فرمودند بجز از نزول تفسیر احسن القصص و صحیفه مخزونه آیات و توقیعات دیگری نیز نازل شده که فهرست آنها در آثار صادره آمده است. (۲) از آثار ایام حج "صحیفه بین الحرمین" به طور کامل در دست است. تنها اثری که به طور ناقص از ایام سفر حج موجود است "کتاب الروح" است که تقریباً دو سوم آن به دست آمده است. ضمناً فهرستی از آثار مفقوده در حین سفر موجود است که در یکی از توقیعات به آن اشاره فرموده اند. (۳)

از هنگام ترک حجاز و ایام اولیه اقامت در شیراز مجموعه ای از آثار نازله در دست است که اگرچه نمی توان مطمئن بود که همه آثار در آن ضبط شده اما در حدّ خود شامل تعدادی (۴۲) توقیع و خطبه از آثار مهمّه آن ایام است. شاید بهتر آن که گفته شود که این مجموعه حاوی آثاری است که ناظر به هدفی معین است که آنها در باره مقام حضرت نقطه و رفع مشکلات و ردّ اعتراضات افراد معینی است که در آن هنگام در شیراز به مخالفت برخاسته اند و گرنه شواهد موجود حاکی است که آثار صادره در آن هنگام و آن دوره محدود به همین تعداد نیست. آثار مزبور در مجموعه ای از INBA که به شماره ۹۱ مشخص شده جمع آوری گشته است. (۴) تاریخ استنساخ نسخه مزبور نهم ذی قعدة ۱۲۶۱ یعنی حدود هشت ماه پس از اتمام سفر حج است. شاید مطالعه تفصیلی تاریخ ایام اولیه ظهور با اتکاء بر آثار نازله که اهمّ و اقدم مدارک است درک این حقیقت را آسان سازد که حضرت نقطه به چه تدبیری امر خود را حفظ و به تدریج آشکار فرمودند.

حضرت نقطه نظر به احاطه روحانی بر وقوعات آتیه از ابتدا با حکمت و تدبیر امر را آغاز فرمودند و حتی حروف حی را از ذکر صریح اسم و رسم خود منع فرمودند (۵) که بی شک از بروز مخالفتها و مشکلات آنی جلوگیری می نمود.

حضرت نقطهٔ اولی به منظور ایجاد آمادگی در عالم اسلام که نظر به اینکه آخرین دین قبل از ظهور بدیع بود و خاستگاه امر جدید می باشد مبانی و اساس ظهور خود را بر عقائد و حقائق اسلام نهادند و آثار الهامی و نزولی را بر نهج آیات و مناجات و خطبات و تفسیر صادر فرمودند که عموماً در معارف اسلامی ملاک رسالت پیغمبر اکرم و ولایت و مرجعیت ائمه اطهار بود.

حضرت نقطه در اولین اثر نازل، یعنی قیوم الاسماء یا تفسیر سوره یوسف، به تأویل آیات قرآنی و تطبیق آن با ظهور مبارکش توجه فرموده است. شخصیت حضرت یوسف، فرزند برگزیده و محبوب حضرت یعقوب در تورات و قرآن، حکایت از مراتب مختلف دارد. از جهتی یوسف مظهر کمال و جمال روحانی است. از طرفی از نزدیکان و خویشان ذلت و زحمت میبند و از جهت دیگر عنایات الهی او را از بلایا و مشقات گوناگون نجات می دهد و به اوج اعتلاء و احترام می رساند و بالاخره عظمت مقامش چنان جهانگیر می شود که خاندان ستمدیده خود را به اوج امتیاز می رساند.

اینها همه فی الحقیقه در بارهٔ جمیع مظاهر الهی صادق است و به همین جهت در متن تفسیر که به زبان رمز و تأویل است مصداق شخصیت روحانی یوسف در پیغمبر اکرم، حضرت سید الشهداء، قائم موعود، و نفس مبارک حضرتش و ظهور بقیه الله که همان من یظهره الله موعود بیان است تعبیر می شود نکتهٔ جالب اینجاست که در قیوم الاسماء مکرر حضرت باب خود را با محمد بن الحسن یعنی قائم موعود متحد می دارند و در بسیاری موارد وجود مبارک خود را با حضرت رسول مقایسه و کتاب قیوم الاسماء را تالی و همانند قرآن معرفی نموده و خود را به عنوان باب الله مذکور می فرمایند. عموماً در آثار ایام اولیه هرجا کلمه "کتاب" به تنهایی و به عنوان اسم خاص آمده مقصود "قیوم الاسماء" است که ضمناً یادآور یکی از اسامی خاص قرآن در فرهنگ اسلامی است. زیارت و مطالعهٔ دقیق قیوم الاسماء این نکته را روشن می سازد که حضرت باب در عین اینکه خود را حائز مقام مظهریت و قادر به تنزیل آیات معرفی می فرمایند معذک کیفیت اظهار مقام و استقلال دعوت و ظهور بنحوی مخصوص مضمرو مبهم است و با آنکه قسمت قابل توجهی از آیات کتاب

در باره مطالب تشریحی و احکام است معذک آن را تبیین احکام قرآنی معرفی فرمودند و نزول وحی بر خود را در ابتدای قیوم الاسماء به کیفیتی بیان فرموده اند که ظاهراً چنین استنباط شود که از طریق امام دوازدهم نازل شده است.

این کیفیت عدم تصریح و ابهام که معمولاً به عنوان تقیه از آن یاد شده در آثار ایام اولیه فراوان است و به استناد احادیث اسلامی (۶) جازز و لازم شمرده شده. اما تصفح کلی در آثار اولیه نشان می دهد که در همه توقیعات و آثاری که مطلب ظهور جدید و امر بدیع مطرح شده حضرت نقطه موضوع را به دو بحث تفکیک فرموده اند. نخست آنکه خود را به نزول و تنزیل کلام وحی الهی ممتاز و مفتخر دانسته اند. دیگر آنکه تکلیف را از گردن مردم برداشته و اطاعت و اجرای احکام را واجب فرموده اند نکته مهم این است که تفاوت بین تقیه و حکمت که نخستین بار در آثار حضرت نقطه تبیین شده بیان شود. اساساً اصطلاح "حکمت" را که مأخوذ از آیه قرآنی "ادع الی سبیل ربک" (۷) است و علماء آن را به قرآن، کلام الهی تفسیر کرده اند در آثار حضرت باب به مفهوم وسیعی به کار رفته و با آنکه حاکی از کلمات الهی است از لحاظ عملی منظور روش و کیفیتی است که با مصلحت و ضرورت امور مناسبت دارد. به اعتباری در مقام مقایسه می توان گفت که "تقیه" به منظور صیانت جان و مال اهل ایمان از خطرات و زیانهای احتمالی است، در حالی که منظور از حکمت حفظ افراد از تزلزل و گمراهی است که در نتیجه ناتوانی از دریافت حقیقت به علت بلندی گفتار و علو مقام گوینده آن ممکن است برای آنان پیش آید و افراد از شناسائی مظهر امر الهی محروم مانند و به همین علت رعایت حکمت وظیفه مظاهر هدایت و تربیت در هر رتبه و مقام است. به عبارت دیگر "تقیه" برای حفظ نفس گوینده است، و "حکمت" برای حفظ و حمایت دیگران از همه جهات، و بر این قیاس می توان دریافت که اگرچه حضرت باب "تقیه" را برای اهل ایمان جازز شمرده اند، اما خود به "حکمت" معامله فرموده ضمن اظهار مقام و مرام الهی تکلیف را از دیگران برداشته اند.

دوره کوتاه حیات مظهر ربّانی بنا به تقدیر شارع جلیل القدر آن بایستی مراحل معینی را بپیماید تا با نزول کتاب بیان که متضمن تبیین حقائق عموم ادیان بود به

سرحدّ کمال و اخذ نتیجه و ثمار برسد لذا، حضرت نقطه حقائق ظهور را با نوعی استتار و پرده پوشی مکرّر اظهار فرمودند و به نحوی از حکمت و مدارا مقرون فرمودند که از بروز حوادث ناگهانی جلوگیری شود. حضرت بهاء الله در این خصوص می فرمایند "شکی نبوده و نیست که این بیانات از روی حکمت بوده، چه اگر در اول ظهور بکلمه اخری نطق می فرمودند، یعنی آنچه در آخر فرمودند، اول می فرمودند شراره نار اعراض و انکار در اول وارد می آورد آنچه را که در آخر وارد آورد... "(ظهورالحقّ، ج ۳، ص ۲۸۷) و از کلام حضرت نقطه در دلائل سبعة است که در ماکو نازل شده: "نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حقّ مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اول خلق است و مظهر ظهور آیه "انّی انا الله" چگونه خود را به اسم بایّت قائم آل محمّد ظاهر فرمود و به احکام قرآن در کتاب اول (قیوم الاسماء) حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و ببینید این مشابه است با خود ایشان لعلّ محتجب نشوند و به آنچه از برای آن خلق شده اند غافل نمانند." (منتخبات آیات، فصل چهارم) اما تا رسیدن به زمان معهود یعنی وقت مساعد برای اظهار مظهریّت کامله که به عنوان "اعلان قائمیت" در تاریخ ذکر شده راهی دراز از لحاظ کیفیّت و اهمیّت در پیش بود که در مدّتی محدود یعنی فاصله بین رجوع از حجّ و نزول کتاب مستطاب بیان تکمیل شد. از آن ایام مخصوصاً ایام اخیر هیکل مبارک در شیراز حائز اهمیّت مخصوص است.

حضرت نقطه اولی قبل از سفر حجّ و پس از اعزام حروف حیّ برای تبلیغ نظر به نشر و انتشار تعالیم و بشارات شیخ و سید این فرصت را به رهبران و پیشوایان مذهبی، خصوصاً شیخیه و علمای ساکن عتبات، که مرکز علمی دو فرقه شیعه و سنّی بود ارزانی فرمودند که شاید شیخیه علی الخصوص و سایر علماء بطور عموم برای تحقیق و درک حقیقت اقدام نمایند. لذا جناب بسطامی را برای ابلاغ امر بدیع به عتبات مأمور فرمودند و وعده اجتماع اهل ایمان را به حضور هیکل مبارک در عتبات (کربلا و نجف) موکول فرمودند.

اما در طول سفر حجّ پس از آنکه اخبار مخالفت و مزاحمت علماء و حکومت نسبت به جناب ملاءعلی بسطامی واصل شد قرار مذکور نظر به حکمت بالغه بدا شد و مؤمنان را به استقرار در اصفهان و سپس حضور در شیراز دعوت فرمودند. اگرچه حکمت بدای اجتماع مذکور جلوگیری از تکرار وقوع حوادثی بود که به حبس و تبعید جناب ملاءعلی منجر شد، ولی ضمناً باید توجه داشت که هدف اصلی هیکل مبارک، که ابلاغ و اعلان ظهور جدید بود، نیز کاملاً انجام شده و فتوای رسمی علمای سنّی و شیعی و شیخی آن را صریحاً تأیید کرده بود و لذا اجتماع مزبور ضرورتی نداشت چون هدف آن حاصل شده بود. ورود به شیراز و مخالفت حسین خان و جسارت و اعتراض او به حضور مبارک و اخذ تعهد از خال اعظم به منظور اینکه حضرتش از خانه خارج نشوند و مراوده با احدی نفرمایند باعث این شد که اصحابی که به شیراز آمده بودند از فیض زیارت حضرتش محروم مانند. بهمین سبب و صرفاً برای احترام به تعهدی که جناب خال سپرده بود هیکل اطهر از خروج از منزل و از پذیرفتن احباب و طالبان حقیقت خودداری فرمودند، ولی برای جوابگویی به سؤالات و احتیاجات اهل ایمان جناب ملاحسین را که در آن هنگام در شیراز مستقر شده بود تعیین فرمودند و در خطابی به مشارالیه باستناد احادیث اسلامی از قول معصوم تقیه و صبر و کتمان را جائز شمردند. (۸)

در همان اوقات اولیه مراجعت هیکل اطهر به شیراز سه نفر شیخی، ملاحواد قزوینی، میرزا ابراهیم شیرازی و ملاءعبدالعلی هراتی که قبلاً با ظهور جدید آشنا شده و تمایل و تعلق پیدا کرده بودند نظر به بداء اجتماع عتبات و تفویض مرجعیت به جناب ملاحسین شروع به مخالفت و اعتراض کردند از محتوای آثار مبارکه ای که در این خصوص نازل شده می توان دریافت که این نفوس حقیقت ظهور حضرت باب و روش تبلیغ و تعلیم حضرتش را با موازین افکار محدود خود سنجیده، منتظر خوارق عادات بوده، از درک حجّیت آیات و روش تبلیغ قرآنی که مکرر در آثار حضرت نقطه مذکور شده غافل بوده اند، گو اینکه این نحوه برخورد با ظهور جدید عجیب نیست، زیرا انتظارات عموم شیعه این بود که قیام موعود باید با غلبه تام و اعدام و افناء خاصّ و عام همراه باشد، در حالیکه بیان حضرت باب در توقیعات

آن ایام تعلیم این حقیقت است که دعوت و هدایت مردم باید بر اساس حکمت مذکور در قرآن باشد و موعظه حسنه و مجادله را نیز توجیه و تبیین می فرماید. (۹)

اینک به منظور فهم و دریافت کیفیت تحولات ایام اخیر شیراز و روش و تدبیر الهی به منظور مقابله با جهل و مخالفت و عناد طبقات مختلف در باره امر جدید الهی به شواهد و مستخرجاتی از مجموعه INBA شماره ۹۱ مراجعه و استشهاد می شود. این مجموعه در مقاله جداگانه ای در همین دفتر معرفی شده است.

#### ۱) عناوین و اسمائی که در آثار به حضرت باب اطلاق شده است:

الف - ذکر: اقرء کتاب ذکر اسم ربک الذی لا اله الا هو العلیّ الحکیم (ص ۶)

اقرء کتاب ذکر اسم ربک هذا وکن من الشاکرین (ص ۱۴)

و من اظلم ممّن افتری علی ذکر اسم ربک کذباً فاولئک هم لا یسعون (ص ۱۶)

ب - علی: انّ هذا کتاب قد نزلت باذن ربک من لدن علیّ حکیم (ص ۲۳)

انّ هذا کتاب قد نزلت باذن ربک من لدن علیّ حکیم (ص ۲۵)

انّ هذا کتاب قد سطرت من ید الذکر هذا علیّ حکیم و انه لعلیّ علی صراط مستقیم (ص ۲۹)

ج - کلمه: و انّ الله ربک یعلم ما قد رأیت فی سبیل کلمته فسوف یجزیک الله ربک جزاء موفوراً... و ان کلمة ربک قد رضی عنک فنعم المقام عند ربک مرتفقاً (صص ۱۱ - ۱۰ خطاب به جناب ملاحسین)

۲) مقام هیکل مبارک: "و انا نحن قد جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة بک حجاباً مستوراً... و یسئلونک من هو قل ای و ربی لهو الحق یتهدیکم الی صراط عزیز حمید کذلک قد فصلنا الآیات فی لوح حفیظ" (صص ۲۷ و ۲۸).

۳) ابلاغ امر بدیع: "و لکلّ من صدق بآیاتنا فرض ان یمحو کلّ ما کتب القوم الا بعضاً من آیات البابین (شیخ احمد و سید کاظم) من قبل حکم البدع و ان ذلک حکم عدل من لدن امام حیّ عظیم" (ص ۲۲)

"من آمن بالله و آیاته و اتبع حکم هذا الکتاب فقد اهتدی و من ضلّ فانما یضلّ لنفسه و کان الله ربک لغنی عن العالمین جمیعاً... لو اجتمع الناس علی ان تأتوا



بمثل آیه من آیات ذلك الكتاب لن يستطعنّ و لن يقدرنّ ولو كان الكلّ علی  
البعض ظهیراً" (ص ۲۴)

"انّ الذین یبایعون ذکر اسم ربّک فانّهم یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم و کان الله  
ربّک بكلّ شیء محیطاً" (ص ۵۹)

**۴) استدلال بر ظهور بدیع:** "اگرچه از طریقه اهل علم دور است در مقامی که  
مخاطب ایشان در امری بلاعلم و حجّت ظاهر شک نماید او را به جواب مجاب  
فرمایند ولی از آنجائیکه در مقام عبودیت واقفم متحمّل غیر طریقه اهل حکمت  
(۱۰) می شود. حکم صاحب این امر از دو مرحله خارج نیست. یا حقّ است فطوبی  
لمن اتبعه یا باطل فالویل لمن عرفه و احبّه و شکّی نیست از برای هر حقّ و باطل  
خداوند عالم علامتی معین فرموده که به آن تمیز داده می شود و این علامت  
تصدیق و تکذیب ناس نخواهد بود حال مردم از کسی که مدعی امری است  
حجّت می خواهند. چه حجّت از این عظیم تر است که در عجم خداوند عالم  
کسی ظاهر فرماید به لسان قرآن که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند نتوانند حرفی از  
کلمات او را بفهمند، چه جای اینکه بتوانند اتیان به مثل نمایند. حال از آنچه ظاهر  
شده چشم پوشیده سوره ای که در همین ورقه نازل شده کفایت می کند در حجّت  
بودن آن اهل ارض را. هرگاه کلّ قرآن سوره تبتّ (سوره ۱۱۱) بود آیا کسی را می  
رسید که بگوید حجّت نیست؟ حاشا و کلاً بلکه در حجّت بودن این سوره معادل با  
حکم قرآن و معجزه جمیع انبیاء و اوصیاء لوطیانه بقول اهلش گوی است و میدان.  
این گوی صاحب این امر. علماء اجتماع نموده گوی خود را به میدان آرند. آن  
وقت صدای ای والله بلندخواهد شد. خود شما همیشه قرآن خوانده اید. بقدر  
تلاوت لحن تمیز می دهید بحقّ خداوندی که جانم برید اوست که اگر جمیع اهل  
ارض جمع شوند به اینکه یک آیه بیاورند عاجز خواهند شد. اگر هم چیزی بیاورند  
کلمات مسروقه خواهد بود، نه این است که بر لسان ایشان بر فطرت جاری شود  
چنانچه در صدر اسلام فصحاء اعراب ادعا نمودند و آخر روسیاه و خجل شدند..."  
(صص ۱۷۱ تا ۱۷۴، با توجه به قدمت مجموعه که استنساخ آن در سال ۱۲۶۱  
بوده اهمّیت مطالب را بهتر می توان دریافت).

**(۵) اتمام حجّت:** "از روزی که این امر ظاهر شده عمل کلّ خلق باطل است الاّ بعد از تصدیق و این حکم خداوند است. هرکس می خواهد تصدیق کند از برای خودش است. هرکس هم تکذیب کند عقوبت به خودش می رسد... به حقّ خداوندی که لسان مرا باین علوّ حجّت فرموده که کلّ خلق امروز در علم نزد من مثل این قلم جمادی است که درید من هست و غرضم از این مقام اظهار فخریه نیست، بلکه هر ذی روحی تمیز می دهد که عالی هرگاه وصف کند خود را از برای رتبه مؤخر ظلم بخود کرده زیرا که آن نمی تواند تمیز امر عالی را دهد... حظّ علماء عجز است و حظّ عوام تصدیق آنکه اشاره نموده اند که مردم کلمات باطل می گویند ضرری نمی رساند. اوّل در حقّ خداوند گفتند عزیز ابنُ الله (۱۱) دوم در حقّ رسول الله گفتند مثل آنچه در حقّ من گفتند اِنَّه لمجنون و خداوند عالم به ردّ ایشان نازل فرموده ما هو الاّ ذکر للعالمین ... تصوّر نفرمائید که احتیاجی به تصدیق اهل بلد یا نصرت اهل ارض داشته باشم. منتهی امر این است که همگی تکذیب نمایند همین قدر که زمانی گذشت کلّ آیات نازله از ید حقیر مثل قرآن خواهد شد و همه خلق تلاوت خواهند نمود و امروز نزد من حکم افضل و ادنی از ایشان سواست. سلطان با اخس رعیت در یک صقع است..." (صص ۱۷۴ تا ۱۷۷)

"ولقد كفر الذين قالوا ان كلمة الله يأخذ من القرآن آياته قل يا أيها الملاء ان اتقوا الله واتوا بسورة من مثله ان كنتم على اخذ الآيات من ام الكتاب لقادرين قل لو شئنا لننزل في كل حرف مثل آيات القرآن وكان الله ربك لقوى عزيز" (كتاب العلماء، ص ۹۴) مفهوم کلام مبارک اینست که آنانکه می گویند کلمه الله (حضرت نقطه) آیات خود را از قرآن برداشته کافر شدند، باید از خدا بترسند و اگر می توانند آنان نیز از قرآن همانند آن را بیاورند، و ما اگر بخواهیم در هر حرفی مثل آیات قرآن نازل خواهیم کرد.

و همچنین "لو اجتمع الناس على ان يأتوا بمثل ما نزلنا اليك في ذلك الكتاب لن يستطعنّ ولو كنّا نمدّهم بمثل انفسهم و كان الله ربك لقوى عزيز" (ص ۵۵) و "كفى بذلك الكتاب حجة الذكر لمن على الارض اجمعين" (ص ۶) که حکایت

از حجیت و کفایت آثار نازلہ دارد و ایضاً "و من کفر بآیات هذا الكتاب لن يقبل الله من عمله شيء و قد كان في ضلال متین." (ص ۲۶)

۶) بیان و تبیین روش استدلال بر ظهور امر جدید: اساس روش حضرت نقطه در دعوت و هدایت مردم به امر جدید بر آیه مبارکه قرآنی ادعُ إلى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هي احسن نهاده شده و حکمت و موعظه حسنه همان انزال آیات و بیانات است و مقصود از "جادلهم بالتي هي احسن" دعوت به مقابله به مثل و اتیان آیات است. در اثری به لحن مناجات که به مناسبت مخالفت و اعتراض مالأجواد نازل شده می فرمایند "واتك يا الهی لتشهد ان السائل قد اراد في الجواب سبل المجادلة على شأن القوم و ان ما ادرى طرق علمهم... و اتى بعزتك لا اعلم شيئاً من علم الرسوم و لا ادرى لعلمها فضلاً عندك... و اشهدك بانك قد قلت سبل الدليل لاهل المجادلة في كتابك قلت و قولك الحق" فاتوا بحديث مثله ان كنتم صادقين به و اتك لتعلم ما رايت في يدي احد حديثا مثله... (صص ۱۸۶ و ۱۸۷) این تبیین از دو جهت حائز اهمیت کلی است. نخست اینکه مفهوم و معنی حقیقی مجادله مورد اشاره قرآن که عموماً به غلط مورد استناد و استفادة علماء قرار گرفته بیان شده و در حقیقت روش متداول در حوزه های علمی مذهبی مردود و نادرست شناخته شده است، و دیگر اینکه حقیقت و اصالت امر حضرتش را به کمک این نکته که کسی به اتیان به مثل آیات و کلمات الهی نازل از قلم هیکل مبارکش موفق نشده اثبات و تحکیم فرموده است.

حضرت نقطه در مقامی دیگر و توقیعی دیگر خطاب به مالأجواد و همفکرانش بر اساس همین مطلب می فرمایند "قد اجاب الله لمن افترى عليه في كتابه فليأتوا بحديث مثله ان كنتم صادقين و ان الان فانظر في نفسك ان استطعت ان تتكلم في كل ما اردت بلا تأمل و ان تكتب كل ما شئت بلا سكون قلم و ان تتحول الآيه في معنى واحدة الى كلمات محكمة حتى تبلغ الى سبعين عدّة فانك صادق في دعواك و الا استغفر ربك و ارجع الى حكمه و ان قلت لا تثبت الحكم بتلك

الدلیل یکذّبح کتاب الله و کفی به وکیلا" (ص ۱۹۱) که مفهوم آن اینست که خداوند تعالی در جواب مفتریان مقرر فرموده که اتیان بمثل آیات اگر توانند بنمایند و سپس او را تکلیف می فرمایند که در حال خود نظر کن، اگر بتوانی بدون سکون قلم، بدون تأمل بگوئی و بنویسی و به هفتاد گونه آن را بیان کنی البتّه در ادعای خود صادقی والاّ استغفار کن و اگر بگوئی که این دلیل نیست کتاب الهی بر کذب تو شهادت می دهد.

۷) تحولات ایام شیراز پس از مراجعت هیکل مبارک از سفر حجّ و نحوه اسکات مخالفین امر: نخست جا دارد بیاد آورد که حضرت نقطه پس از مراجعت به شیراز به فاصله کوتاهی به مجلس حسین خان دعوت شدند و بنا بر اصرار علماء در همان اوقات در مسجد وکیل با حضور امام جمعه و جمعی از علماء و همچنین حسین خان و صاحبان مناصب دولتی و جمعی کثیر از مردم به منبر تشریف بردند و مطالبی فرمودند که مبتنی بر حکمت مذکور در آثار بود. از جهتی تأیید حقانیت اسلام و ائمه اطهار و از جهتی نفی ادعای بایّت منصوص امام و در مجموع از تشابه بیانات و آثار حضرتش با تعالیم جدّ بزرگوار (رسول اکرم) حکایت می نمود. کیفیت بیانات مبارک به نحوی بود که بنا بر بیان حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیّاح "سب سکوت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید"

اگرچه فاصله این واقعه با شروع و متعاقباً ازدیاد مخالفت و عناد ملأجواد و همفکرانش دقیقاً معلوم نیست، ولی مسلّم است در همان ایام و احتمالاً به فاصله کوتاهی بوده است. مداومت و مخالفت ملأجواد مزبور به صدور توقیع زیر انجامیده است که متأسفانه به علّت قصور اهل تحقیق در فحوای مطالب آن به غلط به انکار و رجوع حضرتش از اظهار مقام رسالت و مظهریت تفسیر شده و نکته اساسی این است که به علّت عدم آشنائی محققین به لحن القول یعنی کیفیت بیان مطلب آن بنادرستی به عدول از مقام حقیقی حضرتش تعبیر شده است:

"بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و بعد چنین گوید اقلّ خلق الله على محمد بن المرحوم محمد رضا طاب ثراه که جمعی ادعای مقام بایّت امام را علیه السلام نسبت به

این بنده ضعیف داده و حال آنکه مدعی چنین امری نبوده و نیستیم و حتم است بر کسی که ادعای چنین امر عظیم را نماید که متصف به جمیع صفات کمالیه علمیه و عملیه بوده علمی از علوم و رسمی از رسوم را فاقد نباشد و احاطه بر کلّ علوم ظاهریه و باطنیه به نهج تحقیق و تفصیل داشته باشد و نباشد امری از امور، کرامه یا خارق عادت که عندالله محمود باشد مگر آنکه بر نحو قطبیّت نه بنحو قوه امکانیه که در همه اشیا خداوند بالاصاله یا بالعرض قرار داده مالک باشد و اگر امری از امور یا حرفی از علوم را فاقد باشد شکی نیست که حامل این مقام عظیم نیست و خداوند عالم و اهل ولایت او شاهد و بصیرند که به حرفی از علوم رسوم اهل علم و به امری از خوارق عادات عالم و قادر نیستیم و کلماتی اگر جاری از قلم شده باشد بر محض فطرت بوده و کلاً مخالف قواعد قوم است و دلیل بر هیچ امری نیست و هرکس در باره حقیر اعتقاد رتبه بابت امام علیه السلام را نماید خداوند گواه است که در ضلالت است و در آخرت در نار و در این ورقه حيله و تقیه نیست، بلکه ظاهر و باطن بر آنچه نوشته گواهی می دهند و کفی بالله علی ما اقول شهیدا..." (مجموعه INBA شماره ۹۱، صص ۱۶۹ و ۱۷۰)

بررسی این اثر از جهات زیر حائز اهمیت است:

**الف - سابقه تاریخی:** اوضاع نابسامان شیراز در آن ایام حاصل مخالفت شدید علماء و خشونت حسین خان و عناد ملاّجواد و همدستانش باعث بروز مشکلاتی بود که حضرت باب تخفیف آن را مصلحت دانستند و در مقابل تقاضای ملاّجواد توقع مزبور را مرقوم داشتند. به این اثر در بعضی آثار دیگر آن حضرت نیز اشاراتی آمده، از جمله در تفسیر هاء (شرح دعای غیبت) بآن اشاره می فرمایند (ظهورالحق، ج ۳. ص ۱۸۰)

**ب - مفاهیم مطالب و اصطلاحات:** از مقام "بابت امام" مقصود "بابت منصوبه" بوده که بنا به اعتقاد شیعه اثنی عشری چهار نفر در غیبت صغری این مقام را ادعا نمودند و لازم به توضیح نیست که حضرت نقطه هرگز چنین امری را ادعا نفرمودند و هر جا در آثار اولیه آمده مقصود همان "باب الله" است که اول بار

در قیوم الاسماء نازل شده است. حضرت نقطه در این اثر نفی علوم و خوارق عادات از خود فرموده اند که به اعتباری همان کلام پیامبر اکرم است که در قرآن نازل شده "انا بشر مثلکم" (سورة الکهف، آیه ۱۱۰) و همچنانکه در آن کتاب مجید ذکر این حقیقت آمده که "یوحی الی" (سورة الکهف، آیه ۱۱۰) در این اثر نیز تصریح به نزول کلام فطری (۱۲) و الهی و وحی آسمانی شده و مخصوصاً استقلال آن از قواعد متداوله قوم تصریح شده است. بنظر می رسد تعیین مشخصات و صفات لازم برای "باب امام" که معمولاً بنام "نائب امام" نیز نام برده شده ضرورت علم و اطلاع به همه معارفی است که در اسلام تأسیس شده و بدون تردید اگر کسی ادعای باییت ائمه را داشته باشد باید به علوم و معارف آنان آشنا باشد تا بتواند مروج حقائق آن و راهنمای اهل ایمان قرار گیرد. (۱۳)

قسمتی از یکی از ادعیه مبارک نیز مؤید این حقیقت است که مقصود حضرتش ردّ باییت منصوص بوده "... قد نزلت کلمة الانکار فی قلوب الشیاطین (جواد و همهرانش) حتی اخذوا ما کتبوا و اتی ما قصدت فی ما کتبت الایة المنصوص و انها کلمة مطلقه تفید بالخصوص فبعزتک ما مکروا فی حکمی بل کنت اسرع مکراً فی حقهم." (ظهور الحق، ج ۳، ص ۲۶۹) که یادآور آیه مبارکه قرآنی است که "مکروا و مکرا لله و الله خیر الماکرین" (سورة العمران، آیه ۵۴)

جناب انیس نیز در جوابی که به سؤالات یکی از علمای تبریز مرقوم فرموده مفهوم این قبیل آثار را چنین توضیح فرموده است که "اما خطوط و مرقوماتی که از آن حضرت شیوع یافته هم استبعادی ندارد، چه اسلاف بزرگوار آن حضرت به حکم تقیه شفاهاً یا کتباً یا عملاً چنین معامله می فرمودند و اوصاف و اعمال معاندین ظالمین عصر او را خبر داده یکی از بزرگترین علائم آن بزرگوار را خوف و تقیه قرار دادند." (ظهور الحق، ج ۳، ص ۳۷) بیان حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان نیز مؤید این مطلب است که این چنین از بحار الانوار مجلسی نقل فرموده اند: "ان فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد. اما العلامة من موسی الخوف و الانظار و اما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقّه و

العلامة من يوسف السجن و التقية و العلامة من محمد يظهر به آثار مثل القرآن".  
(ایقان، بند ۲۸۲)

در خصوص علم و مراتب آن در آثار مبارک اشارات فراوان موجود است. متناسب و مربوط به این بحث، از جمله در توقیعی می فرمایند: "فاعلم انّ علم الخالص هو الذي لا يتعلّق بشيء الاّ بمعرفة الله عزّ ذكره و هو فطرة الله التي خلقها الله في العبد ليثبت بها عبوديته لله ربّه... و اعلم بان حدّ اليقين ان لا تخاف مع الله شيئاً و لا ترى في جنب عظمة الله امرأ و ان دون هذه الرتبة فليست منّا و لا ينسب الينا... و لكن لا تغفل عن حكم العبوديّة و انّ الامام عليه السلام مع علوّه على كلّ شيء و غنائه عن كلّ شيء يعجز لمثل قاتله و يطلب منه الماء و انّ ذلك من تقدير العزيز العليم و ان كل ما رأيت في ذلك المقام من صفات الضديّة يرجع الى ذلك الحكم و ليس لاحد ان يقول لم و بم لا يضرّ لمن عرف الله و اوليائه عدم اظهار علمه بما شاء الناس لانّ الله لو اعطى الكلّ بما يهوى اليه نفسه فلم يبق احد من الكفار و لا يعجزه ذلك و لكن يظهر حكمه و يبيّن حجّته ولو كان بايّة واحدة التي يعجز الناس من الاتيان بمثلا ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حيّ عن بينة... و ان ما اشرت من صنایع مير الداماد و شيخ البهائي رحمة الله عليهما و يغفر الله عنهما الله يعلم بهما انّني ما ادّعت شيئاً من تلك الصنایع و لا استطيع بهما الاّ اذا شاء الله و اكرمني و انّ الرياضة و قلة الاكل ليس بدليل في حقّي لانّني انا ما اتعب نفسي و لا اقلل في الاكل لضعف جسمي بل انّ الحجّة هي عدم الحجّة مما يتصورون لي فافهم ان كنت ذافهم و اسلم امرالله لتكونن من الفائزين و ان ما وصفت من صفات حامل ذلك المقام الله اعلم حيث يجعل حكمه و اما العلم فهو علمي بالله و اوليائه و لا اعلم دون ذلك و اما العمل فما اجد احداً اقلّ عملاً منّي و لكن ما يخطر في سرّي افضل من عمل المجتهدين و اما خوارق العادات فلا املك لنفسي شيئاً و ليس اعظم آية لي من كلامي لانّ نور صبح الازل اشرق على علانيتي بمثل سريرتي و لا اقول لك اصغر من ذلك و استغفر عن التحديد بالكبير و اليه انيب. "ظهور الحقّ، ج ۳، صص ۱۳ - ۱۵) مفهوم بيان مبارك اينست كه علم حقيقي معرفتي الهی است كه خداوند در فطرت خلق وديعه

نهاده است، کمال یقین و اطمینان آنست که انسان جز از خدا نترسد و هیچ چیز را در مقابل عظمت الهی به چیزی نشمارد... با اینهمه نباید از حکم عبودیت و بندگی حق غافل شد، زیرا امام (مقصود سیدالشهداء است) با همه بزرگی و استغناء از قاتلان آب می طلبید و این صفات متضاد همه به همین مقام عبودیت مربوط است و عدم اظهار علم و احاطه مظاهر حق از همین نظر است زیرا اگر آنچه همگان خواهند روا کند کسی دیگر کفر نخواهد ورزید، اما برای اظهار حکمت و حجت به آیات تحدی فرموده حتی یک آیه اگر باشد نازل خواهد فرمود که مردم از اتیان و ارائه همانند آن عاجز خواهند بود... از صنعت و علم میرداماد و شیخ بهائی خواسته بودی بدان که نه چنین ادعائی داشته و دارم و نه بر آن قادرم مگر آنکه حق عطا فرماید و ریاضت و امساک در غذا را دلیل خود قرار نداده ام و خود را به سختی نپرورده ام و در غذا امساک نمی کنم، بلکه حجت و دلیل من همان نبودن حجتها و دلائلی است که همگان تصور می نمایند و اگر صاحب فهم و ادراک باشی خواهی فهمید و آنچه از صفات برای صاحب این مقام شمردی بدان که خداوند بر آنچه مقرر می فرماید داناتر است (اشاره به آیه قرآنی *اللّٰهُ یَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ*) و علم من علم به خدا و دوستان اوست و غیر از این علمی نمی دانم و اما عمل من، کسی را در مقام عمل از خود کمتر نمی دانم، اما آنچه در ضمیر درونی من می گذرد از عمل مجتهدین برتر و بالاتر است و در خصوص خوارق عادات و معجزات بر چیزی قادر نیستم و بزرگترین نشانه و دلیل من کلام و گفتار من است زیرا نور صبح ازلی (مقام مظهر کلی الهی) به ظاهر و باطن من اشراق فرموده است. حقیقت مطلب از این کمتر نیست و از اینکه آن را باین حد محدود بدانم استغفار می کنم. مفهوم مطالبی که ذکر شد، و کلاً متکی به آیات نازله از قلم حضرت نقطه است، در توقیعات دیگری که اکثراً در آخر این مجموعه آمده به عربی و فارسی هردو تبیین و توضیح داده شده است.

در خاتمه این تحقیق نارسا می توان چنین نتیجه گیری کرد که حضرت نقطه اولی در هیچیک از این آثار و توقیعات از امر مبارک خود عدول نفرموده بلکه به الحان



مختلف و صور متنوع امر خود را متناسب با حکمت و مماشات با نابالغان ابلاغ و اعلان فرموده اند.

بیان مطالب و دلائل به صورت تدریجی و تکاملی به منظور توجیه و تبیین این حقیقت است که حضرتش نظر به عدم بلوغ و آمادگی عمومی در فرصتهای مختلف بیاناتی فرموده که تدریجاً نفوس را آماده قبول این حقیقت فرماید که نفثات روح القدس را انقطاع و انتها و ختم و پایانی نیست و ترقیات تدریجی روحانی و معنوی انسان برای درک حقائق همواره در گرو تدرج ظهورات الهی (Progressive Revelaion) می باشد.

با اقرار به ناتوانی و نارسائی در بیان حقائق و ترجمه آثار مقدسه مورد استناد، از حضور عموم خوانندگان این مقاله التماس و رجای دعا در حق این بنده بینوا دارم.

### یادداشت ها

- ۱- ر.ک. "مراحل دعوت حضرت نقطه اولی" معارف بهائی، شماره ۱۰، طهران.
- ۲- در آثار حضرت نقطه اولی در چند مورد فهرستی از اسامی آثار آن حضرت ذکر شده است، ر.ک. خطبه جده، کتاب الفهرست، خطبه ذکریه.
- ۳- ر.ک. "معرفی مجموعه ای از آثار حضرت نقطه اولی" در همین دفتر.
- ۴- مأخذ فوق.
- ۵- امر به کتمان اسم موعود از مسائل مربوط به انتظار ظهور قائم آل محمد است که در احادیث شیعی آمده است. نکته جالب این است که با آنکه حروف حی و مبلغین بابی در ابتدای ابلاغ امر جدید به ظهور موعود اسلام تصریح نمی کردند، معذک همین اشاره کافی بود که پیام جدید به ظهور قائم تعبیر شود.
- ۶- از جمله احادیث تقیه "التقیة دینی و دین آباء" است. مبنای جواز تقیه در قرآن آیات "لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلك فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقاة و یحذركم الله نفسه و الی الله المصیر" (آل عمران ۲۸) و "من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان..." (النحل / ۱۰۶) می باشد.

۷ - سورة النحل / ۱۲۵: "ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ".

۸ - ر. ک. ابتدای "معرفی مجموعه ای از آثار حضرت نقطه اولی" در همین دفتر.

۹ - مقصود آیه ۱۲۵ سورة النحل است.

۱۰ - "حکمت" دارای معانی و مفاهیم متعدّد ذکر شده است. از جمله تطابق علم و عقل و گفتار موافق با حقّ و صدق و بالاخره کلام معقولی که خالی از زوائد غیر مفید باشد (مستفاد از التعریفات جرجانی).

۱۱ - ر. ک. قرآن، سورة توبه (۹)، آیه ۳۰.

۱۲ - مقصود از فطرت سرشت روحانی است که برای درک حقیقت وجود و دین در انسان ودیعه گذاشته شده مبتنی بر نصّ قرآنی (سورة الروم / آیه ۳۰) و این حدیث که "کل مولود یولد علی الفطرة..." (مستفاد از التعریفات).

۱۳ - علمای شیعه را نیز اصطلاحاً بعنوان نائب عام امام می شناسند.

## نقطه و حرف در معارف بیانی

سابقه اصطلاح نقطه و حروف در آثار حضرت باب حدیثی است که از حضرت علی ابن ابی طالب روایت شده که فرمود: "ان کلّ ما فی التّوراة و الانجیل و الزّبور فی القرآن و کلّ ما فی القرآن فی الفاتحة و کلّ ما فی الفاتحة فی البسملة و کلّ ما فی البسملة فی الباء و کلّ ما فی الباء فی النّقطة" (۱) از این حدیث که در آثار مبارکه مکرر یاد شده حضرت نقطه اولی دو مطلب ابداع فرموده اند. نخست اینکه همچنان که نقطه منشأ تصویر انواع خطوط و حروف است چه که از خطوط عالم ممکنات صورت پذیرفته، یعنی در مرتبه اجسام همه نقوش و صور موجودات از تنوع خط شکل پذیرفته و از حرف در مرتبه نطق و کلام که مابه الامتیاز انسان از سایر موجودات است نقطه به عنوان سرآغاز حروف و کلمات قرار گرفته است، در عوالم روحانی نیز مبدأ و مرجع وجود به نقطه حقیقت تسمیه شده و حقایق روحانی که در وجود انسانی ودیعه است از آن نقطه یکتای مبرا از حدود و قیود تجلی نموده است.

نکته دوم ابداع مفهوم روحانی به تناسب مختصات حروف است که از نقطه آغاز می شوند. حروف و بالتبع کلمات که منشعب از نقطه و در ظل آن هستند به اعتباری می توان گفت از مقام تجرد نقطه به مراتب تقید و تنوع وجودی رسیده اند و هر یک با شکل و هیأت مخصوص خود از دیگران متمایزاند. از آنجا که هر حرف بنفسه مستقل و متضمن مشخصات معینی است که در ترکیب با سایر حروف به تشکیل کلماتی مستقل منتهی می شود و دارای معانی و مفاهیم مستقل و مخصوص می گردد می توان گفت که هر حرف دارای روحی و شخصیتی خاص خود است و از این جنبه و جهت با افراد انسانی که دارنده قوه درک و تمیزند مشابهتی در کلیات دارد. شاید بر این اساس است که در کتاب بیان افراد انسانی به حروف تسمیه شده اند و به عنوان "حروف علیین" و "حروف دون علیین" اهل ایمان و اهل انکار از یکدیگر ممتاز می شوند. (۲)

از مفهوم اشارات مندرج در بیان چنین مفهوم می شود که این قرار تا ظهور من یظهره الله ادامه خواهد داشت ولی در باره بعد از آن ذکرى نفرموده اند و محتملاً نظر به همین اصل حضرت نقطه به تنزیل نوزده توقیع خطاب به هجده حرف حی مؤمن به من یظهره الله و وجود مبارک خود اقدام فرموده و آنها را با صدور توقیعی به ساحت من یظهره الله مزین داشته اند و بنا بر این اساس چنین به نظر می رسد که بدین وسیله رجوع حروف حی بیان را در ظهور من یظهر موعود منظور داشته و نفس مبارک خود و سایر حروف حی را در یوم ظهور، اول من آمن موعود بیان معرفی فرموده اند. این توقیعات در ابتدای مطالع الانوار به هدایت حضرت ولی امرالله درج شده اما نکته ای که شایان توجه است این است که توقیع نوزدهم که حضرت نقطه آن را "مجمع الهیاکل" نامیده و به وجود خود آن را مربوط و منسوب فرموده اند در حقیقت خطاب به نوزدهمین حرف حی نیست زیرا حروف حی بیش از هجده نفس نبوده اند اما اگر آن را خطاب به نوزدهمین حرف واحد اول بدانیم مطلبی صحیح و نکته ای تمام است زیرا عدد واحد به حساب ابجد معادل با عدد نوزده است و این حقیقتی است که جا دارد در نشر بعدی این اثر مبارک منظور گردد.

بر اساس حدیثی که در اول نقل شد همه حقایق روحانیّه در "بسم الله الرحمن الرحیم" و لفظ "باء" و "نقطه" مندرج است. تعداد حروف بسم الله الرحمن الرحیم نوزده حرف است و کلمه واحد نیز به حساب ابجدی مساوی نوزده می باشد. ظاهراً بر این اساس و با توجه به اهمیتی که عدد نوزده در قرآن دارد (۳) حضرت نقطه اولی ترتیبی ابداع فرموده که آن را می توان به صورت هرمی تشبیه کرد که در رأس آن نقطه بیان و در ظل او هجده حرف حی و در ظل هر حرف مجدداً هجده حرف دیگر قرار دارد و این ترتیب الی غیرالتهایة ادامه خواهد داشت. (۴) امتداد این نظام تا نوزده رتبه که حاصل آن به سیصد و شصت و یک بالغ می شود در بیان تصریحاً مذکور و به نام "کَلْشَىء" که معادل عدد مزبور است نامیده شده اما مفهوم تبیین حضرت نقطه اولی متضمن این مطلب است که کل شیء متضمن بی نهایت است یعنی واحدهای بی شمار را در بر خواهد داشت. (۵)

در خاتمه این یادداشت مختصر یادآوری این نکته جا دارد که این توجیه و ترتیب نظر به اینکه در مورد حروف و کلمات است ممکن است با افکار فرقه های حروفیان و نقطویان مرتبط و وابسته شناخته شود در حالی که چنین نیست زیرا عقاید فرقه های مزبور بر اساس خواص و کیفیت های اعجاز آمیزی است که بر اساس تصورات و توجیهات خود به حروف الفبا نسبت می دهند و حروف را با عوالم مافوق ماده مرتبط می سازند و به تأثیر آن در عوالم انسانی معتقدند اما اشارات و اصول مندرج در نظامی که حضرت نقطه اولی تأسیس فرموده اند فقط نمودار نظامی است که در تمام مراتب و درجات عالم وجود متجلی و موجود است و حکایت از وحدت اساس و قوانین وجودی در کلیه عوالم از مفردات نقطه و خط و حرف تا اعلی مراتب روحانی و معنوی دارد و چنان که در سراسر آثار حضرت نقطه زیارت می شود مطلقاً متضمن اشاره به علوم غریبه نیست.

#### یادداشت ها

۱ - تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم، مندرج در مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد اول، این حدیث در موارد دیگر علی الخصوص تفسیر "کنت کنز" نیز ذکر شده است.

۲ - بیان فارسی، واحد دوم، باب چهارم.

۳ - محققین علوم اسلامی بر اساس مطالعات کامپیوتری دریافته اند که اساس نظم الفاظ قرآن کریم بر عدد ۱۹ استوار شده است و آن را از معجزات قرآنی محسوب داشته اند و اینکه تعداد حروف بسم الله الرحمن الرحيم نوزده است مؤید حدیث مزبور از جنبه ظاهری نیز خواهد بود.

۴ - بیان فارسی، واحد هفتم، باب هشتم.

۵ - خطبه بیان فارسی.

## توقیعات خطاب به حروف حی

در ابتدای کتاب "مطالع الانوار" مجموعه ای از بیست توقیع از آثار مبارکه حضرت نقطه اولی به خط مبارک، به صورت عکس رنگی از نسخه اصلی، طبع و نشر شده که احتمالاً به علت آنکه بخوبی گراور شده و بطور وضوح خواناست برای رونویسی آن اقدامی نشده است. این توقیعات ضمیمه نسخه اصلی کتاب Dawn Breakers که ترجمه تاریخ نیل زرندی به قلم مبارک حضرت ولی امرالله و

به زبان انگلیسی است برای نخستین بار نشر شده است. (۱)

توقیعات مزبور با توجه به عناوین مخاطبان آنها که در صدر هر توقیع ذکر شده مصرح است که به اول من آمن به من یظهره الله موعود تا هجدهمین مؤمن خطاب شده است. توقیع نوزدهم، که به "مجمع الهیاکل" تسمیه شده، به احتمال قریب به یقین، مقصود حضرت نقطه اولی بنفسه الجلیل است، که جامع تمام مراتب حروف حی و حضرتش مبدأ و منتهای ظهور بیان است. توقیع بیستم به ساحت موعود بیان، یعنی من یظهره الله، تقدیم شده است. اگرچه در عناوین توقیعات ذکری از حروف حی نشده، اما سیاق مطالب و عنوان اول من آمن و نفوس بعدی که به هیکل نیز تشبیه شده اند و جمعاً بالغ بر هیجده است، یادآور حروف حی است که برای نخستین بار در آثار حضرت نقطه اولی و کتاب بیان معمول و مذکور شده است. با اینکه توضیح زائدی است، باید توجه داشت که عنوان حروف حی به مناسبت تطابق عددی حی با رقم ۱۸ به هیجده نفس مؤمنین اولیه اطلاق می شود، و بالاخره هجده حرف حی و نفس مقدس حضرت باب واحد اول دور بیان را تشکیل می دهند، زیرا کلمه واحد عدداً با ۱۹ مطابقت دارد.

انضمام این توقیعات به کتاب "مطالع الانوار" که تاریخ اختصاصی دور بیان است در نظر اول این تصور را القاء می نماید که این توقیعات خطاب به حروف حی بیان است. اما تحقیق و مطالعه در متن این آثار مبارکه این احتمال را تثبیت نمی نماید. اساساً، بنا بر توجیحات بیان، در هر ظهور، از آنجا که قیامت ظهور قبل آن است، مطالع ایمان، و عدم ایمان، به این جهان رجعت می نمایند، و بر همین بنا،

رجعت حروف بیان در هنگام ظهور من یظهره الله نیز مورد انتظار می باشد. شاید این توضیح برای اهل اطلاع زائد باشد که مقصود از رجعت صرفاً رجعت صفات و کمالات است، و بنا بر این مقدمه، اولین کسی که به من یظهره الله موعود (حضرت بهاء الله) مؤمن شود، همان رجوع اول من آمن دور بیان است. ناگفته پیداست که این نحوه تطبیق صرفاً جنبه تمثیلی دارد و مقصد آماده ساختن فکر و منطق اهل انصاف و طالبان حقیقت به وحدت اساس ادیان، حتی در مراتب و مسائل ظاهری و جسمانی، است.

از قلم حضرت نقطه اولی به غیر از آیات و آثار تشریحی مانند قیوم الاسماء و بیان و آثار تفسیری متنوع و مناجات و ادعیه متعدد (مانند صحیفه مخزونه و صحیفه اعمال سنه) و جواب عرائض و سؤالات افراد که متضمن مسائل علوم دینی و مباحث اعتقادی و فلسفی و کلامی است، بعضی آثار مخصوصه ای نازل شده که اکثراً در ستایش و توحید ذات باری و تجلیل مقام مظاهر الهی، علی الخصوص من یظهره الله موجود است. این قسمت از آثار غالباً خطاب به افراد مؤمنین و یا به مناسبتهای مختلفی است که در عنوان هر اثر تصریح شده است. دو مجموعه عظیم و جلیل کتاب "الاسماء" که به "اسماء الله چهار شأن" نیز شهرت دارد، و کتاب "پنج شأن" را می توان جلوه ای از همین کیفیت نزول آیات به شمار آورد. خطاب به حروف حیّ بیان در جواب مسائل ایشان نیز در توقیعاتی نازل شده که متضمن مطالب گوناگون است.

مجموعه توقیعاتی که در ابتدای "مطالع الانوار" به طبع رسیده از نظر ذکر عنوان مخاطبان و قطع کاغذ و رسم الخط و نظم سطور و ترتیب متن شباهتهای قابل توجهی دارد که نشان می دهد اصالتاً به همین وضع نازل شده، جمع آمده، و خود مجموعه مستقلی بوده است. جمله افتتاحیه آثار حضرت نقطه اولی که قبل از نزول کتاب بیان "بسم الله الرحمن الرحیم" بود و بعد از اعلان استقلال ظهور بدیع به "بسم الله الامنع الاقدس" تغییر یافت، در این توقیعات بالکل مختلف و متنوع است، و صفات و نعوتی که بعد از "بسم الله" ذکر شده عموماً متفاوت و مستقل می باشد منزل این آثار در متن همه آنها به عنوان "ثناء" خود را معرفی فرموده، و

مخاطبین گاهی به نام "حرف" و گاهی به اسم "هیكل" نامیده شده اند. مقصود از "ثاء" کلمه "ثمره" است که در بیان مفهومی دقیق دارد. بطور کلی "ثمره" نمودار رسیدن هر شیء به حد کمالی است که برای آن مقدّر شده، و در رتبه خلق، ثمره وجود افراد وصول به مرتبه ایمان به ظهور مظاهر الهی است و در مقام ادیان بطور اعم ثمره هر دینانی آمادگی اهل ایمان بطور عموم برای شناسائی ظهور بعد است، که در شخص مظهر ظهور متجلی می شود. این است که در خطبه بیان فارسی حضرتش می فرماید "کلّ در یوم ظهور الله که ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع به او خواهند شد و هرگاه به عدد کلّ شیء از نفوس ممتنعه راجع به او شوند ثمره کلّ شیء نزد او ظاهر گشته" و متعاقباً چنین تأکید می فرمایند "چه بسا که ظاهر نشود نزد او کلّ ابواب کلّ شیء و حکم فرماید به عود خلق بیان و سماواتی که در بیان مرتفع شده کلّ را منطوی فرماید" از این مقدمات می توان چنین دانست که حضرت نقطه اولی عنوان "ثمره" را به مفهوم خلاصه حاصل و نتیجه بیان در وجود مبارک خود منحصر فرموده و کیفیت آن را در این توقیعات به مؤمنین اولیه ظهور بعد ابلاغ فرموده است. (۲)

ضمائر اسماء که در این توقیعات مذکور آمده عموماً به حضرت نقطه اولی راجع است، چه که حضرتش مبدأ و مرجع تمام حقایق دور بیان است که در این آثار به حروف حی ظهور جدید خطاب عنایت می فرماید و آنها را به سبب اینکه به من یظهره الله ایمان آورده اند تهنیت می فرماید.

در حقیقت، این توقیعات عموماً به منظور تعظیم و تجلیل موعود بیان است، اما به ظاهر ذکر و عنوان حروف حی شده است، تا ارتباط و وحدت معنوی حروف حی بیان با نفوس مبارکی که به ایمان به من یظهره الله ممتاز خواهند بود بیان شده باشد. و به اعتباری شاید بتوان گفت که مقصود این است که حروف حی بیان نیز ایمان خود را به من یظهره الله با ایمان به "من ظهر" (حضرت نقطه اولی) اظهار و ابراز نموده اند.

مطلب جالب در این مقام نکته ای است که حضرت ولی امر الله تلویحاً با انضمام این توقیعات به کتاب "مطالع الانوار" در حقیقت به وابستگی بنیادی دو ظهور



اعلی و ابھی اشارہ فرمودہ اند۔ البتہ این مطلب، بنا بر آثار متعدّد حضرت نقطه اولی، تازگی ندارد، اما چون کتاب در زمینه مسائل تاریخ است شاید بتوان گفت اشاره لطیفی از قرب و وابستگی تاریخی این دو ظهور مبارک را نیز خاطر نشان می سازد.

صفات و نعوت الهی که بعضی از آنها (۳) کاملاً بی سابقه و بدیع است برای اولین بار در آثار حضرت نقطه آمده و بنا بر قوانین زبان عربی می توان آنها را طبقه بندی کرد و ریشه یابی نمود. از جمله اسمائی که برای حقّ تعالی در این آثار بکار رفته عنوان "ازل" است. حضرت نقطه اولی به سابقه تنوع استفاده از این اصطلاح فلسفی در آثار مبارکه آن را برای میرزایحیی، مرجع اسمی جامعه بابی، نیز به کیفیتی مخصوص معمول فرموده اند، گرچه در ذهن بی خبران از حقیقت مفهوم آن انحراف حاصل شده است. لذا باید دانست که "صبح ازل" از اسماء متداوله برای مظهر ظهور است و میرزایحیی در آثار حضرت نقطه فقط به عنوان "اسم ازل" مخاطب شده است، همچنانکه نفوسی به "اسم الله" خطاب شده اند. (۴)

حضرتش در چند مورد نیز خود را به عنوان "ذات حروف الثلاث قبل رباع" معرفی فرموده که مقصود دو اسم مبارک علی و محمد است. زیرا تعداد حروف اسم علی سه حرف، و تعداد حروف اسم محمد چهار حرف است. و در بعضی موارد دیگر با توجه به مجموع سه و چهار خود را "ذات حروف السبع" ذکر فرموده و این کیفیت بر اسم مبارک حضرت بهاء الله (حسین علی) نیز تطبیق شده است.

### مآخذ و توضیحات

۱ - توفیق اول و توفیق بیستم (خطاب به من یظهره الله) در مجموعه منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عزّاسمه الاعلی (SELECTIONS FROM THE WRITINGS OF THE BAB) نشر و به انگلیسی ترجمه شده است.

۲ - شهرت میرزایحیی به ثمره نیز به همین اعتبار است، چه که نامبرده به عنوان مرجع اسمی اهل بیان معرفی شده بود، اگرچه به تمکین و اطاعت به ظهور من یظهره الله و حسن خاتمه موقّی نشد.

۳ - بعضی از این اسماء به این شرح است: مجتود (از ریشه جود) قیهور (از قهر)، حماد (از حمد)، شکار (از شکر)، صیمود (از صمد) (توقیع خطاب به اول من آمن)، ظهار (از ظهور)، قیدور (از قدرت)، معيلم (از علم)، علوم، عزوز (از عزت)، قیدوس (از قدس)، نراه (از نزهت)، مقتدم (از قدیم و قدمت)، قدوم (از قدیم و قدمت) (توقیع خطاب به من یظهره الله موعود).

۴ - عنوان "اسم الله" در آثار بابی و بهائی برای نفوس مختلفی بکار رفته و همواره همراه با یکی از اسماء الهی توأم است، مثلاً در "دلائل سبعة" به جناب وحید دارابی عنوان "اسم الله فرد متفرد و وحید متوحد" اطلاق شده است.

برای فهم مطلب، و رفع این شبهه که بکاربردن "اسم الله" نوعی شرک به آستان الهی است، باید دانست که مقصود از "اسم الله" در این مورد مظهریت اسم الهی است که شخص مورد نظر با احراز اسم مورد ذکر، که مسلماً یکی از صفات الهی است، در ظلّ حمایت و هدایت اسم حقّ واقع شده و به آن عنایت مختصّ و مخصوص گشته است.

## ذکر "هل من مُفْرِجٍ غَيْرِ اللَّهِ..."

اذکار در ادیان الهی سابقه ای دیرینه دارد. در امر مبارک نیز اذکار و اوراد متعدد و به مناسبت‌های مختلف نازل شده، که از جمله ذکر "هل من مُفْرِجٍ غَيْرِ اللَّهِ قُلُّ سُبْحَانَ اللَّهِ. هُوَ اللَّهُ. كُلُّ عِبَادٍ لَهُ وَكُلُّ بِأَمْرِ قَائِمُونَ" است. اگرچه تاکنون این ذکر در نسخ مخطوطات منتشره آثار حضرت نقطه اولی زیارت نشده، ولی در متون تاریخی اشاره به آن مذکور و موجود است، و به همین اعتبار در مجموعه "منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمه الاعلی" نیز درج و ترجمه شده است.

مبنای اطلاعات موجود در خصوص این ذکر در مرقومات میرزا آقاخان است که از اولین نفوسی است که در بغداد به شناسائی موعود بیان توفیق یافت (قرن بدیع، *God Passes By* نسخه انگلیسی، ص ۱۱۹). فحوای مطلب، آنچه‌آنکه میرزا آقاخان نوشته، حاکی از این است که ذکر مزبور در بین بابیان اولیه در بغداد متداول بوده و حضرت بهاء الله که تلاوت مکرر شبانه روزی آن را تأکید فرموده اند در حقیقت یادآوری و تذکر به اهل ایمان بوده است، علی‌الخصوص اگر به یاد داشته باشیم که این واقعه قبل از سفر هیکل مبارک به قصد انزوا در کوه‌های سلیمانیه و کردستان بوده است، و در آن اوقات هنوز مطلقاً بروزات و آثاری از اظهار امر مبارکش نبوده است. در آن ایام مرجعیت میرزایحیی مسلم و تقویت و پشتیبانی حضرت بهاء الله از او بدون هرگونه قید و شرطی معمول بوده است. اما در همان اوقات است که بابیان به علل گوناگون به تعدی و دست درازی به اشیاء و اموال زوآر عتبات و ساکنان شهرهای مزبور مشغول بودند و به حقوق مردم تجاوز می نمودند، و چنانکه از مفهوم بیانات حضرت بهاء الله خطاب به میرزا آقاخان مستفاد می شود حضرتش از اعمال و رفتار بابیان اظهار عدم رضایت فرموده، فرج الهی را که در گرو ظهور موعود بیان بوده به اهل بیان یادآوری فرموده اند. لازم به توضیح نیست که بنا بر عقائد شیعه و بر حسب وعود ائمه اطهار، فرج آل محمد ظهور قائم است و به همین مناسبت ذکر فرج و تمنای آن با تمنای ظهور موعود مناسبت مخصوص دارد. با این مقدمات، و با توجه به اینکه اگر این ذکر سابقه قبلی

نداشت اینهمه تأکید راجع به آن از جانب حضرت بهاء الله، که با همه شهرت و مرکزیت در نظر بایبان در آن ایام حائز رتبه و مقام مرجعیت و مظهریت نبودند نمی شد. محتملاً صدور و نزول ذکر یا دعائی جدید نیز نمی توانست مورد قبول و اجرا قرار گیرد، و لذا بالطبع حضرتش نیز چنین مصرانه و آمرانه تأکید نمی فرمود. به هر حال، این ذکر در امر الهی تعمیم یافته و اهل بهاء در هر موقعیتی آن را مدد می گیرند و کسب روحانیت می نمایند.

## بیان معنی باب

کلمه باب در آثار مبارکه نقطه اولی جل ذکره الاعلی به معانی متعدّد آمده است ولی همه از یک کیفیت مستفیض و به یک شخصیت راجع و بر یک اساس متکی و آن مقام بایّت نقطه اولیه است که بعنوان تفصیلی باب اعظم الهی است و در هر ظهور نیز مظهر الهی باب اول و اعظم و مطلع هدایت ملل و امم است.

اصطلاحات کتب آسمانی در هر دوری جلوه و ظهوری مخصوص دارد در کتاب بیان مظهر ظهور الهی به اسماء متعالی لاتحصی نامیده شده از جمله شمس حقیقت، نقطه حقیقت و شجره حقیقت است که هر یک به کیفیتی حاکی از افاضه و انشاء کمالات حقیقیه الهی در عالم انسانی از منشأ و مرکز واحد است. باب نیز که فاتحه سلوک برای وصول به آستان الهی است متضمن همین کیفیت است که امکان ورود به آن ساحت قدسی منحصر به هدایت آن مرجع وحید است. در این مختصر فرصت آن نیست که کیفیات روحانی و دقائق توحید که در این اصطلاحات مندرج است ذکر شود و تضمن این نکته که ذکر شمس حقیقت اشاره به مقام وحدت اشراق بر جهانیان در این دور اکرم است مذکور گردد بلکه مقصود آنست که کیفیت نفوذ و تأثیر باب الهی در کلیه شؤون امر بیان مورد ملاحظه قرار گیرد.

در بیان، کلیه عوالم وجود از غیب و شهود یعنی "کل شیء" به دو گروه منقسم شده است (کل شیء خارج از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در باب اثبات (۱) اصطلاح باب اثبات و باب نفی اولین کیفیتی است که در تقسیم عوالم بیان گردیده و باب اول مظهر کل خیر و خیر کل است چه که (از یوم خلق کل شیء تا اول ظهور، جوهر جواهر کل جنت، باب اول می شود (۲) در مقابله جوهر خیر مظاهر نفی و طغیان نیز به ابواب نار تسمیه شده است باب اول جنت را نقطه مقصود مظهر ظهور است فرض کن و باب اول نار را من یقابل فرض کن (۳) و نوزده حرف نفی است که نوزده ابواب نار باشد در مقابل نوزده ابواب جنت (۴)

ابواب واحد اول جنت (ابواب تسعه عشر) مظاهر هدایت و رحمت اندزیرا که در امکان سبیلی نیست از برای خلق بسوی خدا الا به ابواب واحد که منتهی می گردد به واحد بلا عدد (۵) و عموم مؤمنین ابواب منسوبه به آن باب اولیه می باشند مؤمن بایی است از ابواب ظهور دین قبل او که در ظهور بعد آن اگر مجدد نشود حکم ایمان نمی گردد (۶)

اصطلاح باب در این مقام بر همه نفوس و حقائق جاری است و تبویب کتاب بیان به ابواب نیز به همین جهت است که کلیه حقائق مطالب در قالب ابواب مندرج گردد و در مرتبه تدوین نیز جلوه تکوین پدید آید.

در شأن مقام باب اول یعنی مظهر فیض الهی و جوهر الجواهر عالم وجود این آیات نازل کل در ظل باب اولیه که رسول الله باشد مستظلمند (۷) و شمس حقیقت در این کور به اسم باییت مُشرق الی ظهور من یظهره الله (۸) و در بیان کل ارواح علیین او راجع می گردد به باب اول که من یظهره الله باشد (۹) و در تبیین و تخصیص مقام باییت در دور بیان می فرماید الله الله ربی و لا اشرك بربی احداً و ان ذات حروف السبع (اشاره به اسم مبارک مرگب از علی و محمد) باب الله لن ادعو معه باباً (۱۰) و ضمن اشاره به مؤمنین مذکور است که ایشان اول عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار بوحدانیت او نموده آیات باب او را به کل رسانیدند (۱۱) و تنزیل الهی که این است کلام من به لسان ذات حروف السبع باب الله (۱۲) حاکی از اطلاق عنوان باییت کلیه الهیه به حضرت نقطه و در مقامی نیز به عموم مظاهر الهیه است چه که راجع به ظهور بعد نیز چنین نازل کل حروف علیین بیان راجع می شود بمن یظهره الله که باب اول جنت و اسم اعظم ظاهر بالوهیت باشد (۱۳)

مفهوم کلیه آثار تنزیلی آنست که مقصد از باب در رتبه اولی باب الله و اول و اعظم مظهر تجلی دور ظهور در عالم انسانی است و درجات آن در کلیه عوالم جلوه و ظهوری دارد حتی در رتبه کلمات تدوینی نیز ابواب کتاب الهی حاکی از ابواب کتاب تکوین که حروف حی ظهوراند می باشد و همه این ابواب به باب اول که مظهر ربوبیت در آن دور اعظم است راجع می گردد.

برای آنکه کیفیت مقام بابیت در آثار اولیه باب اعظم بررسی شود به آیاتی از کتاب قیوم الاسماء نیز استشهد می شود تا معلوم شود که حضرت نقطه از اظهار بابیت در همان ابتدا باب الله را اراده فرموده و مقام بابیت مطلقه الهیه را اظهار داشته اند.

یا اهل الارض لاتجعلوا مع الله الها آخر فان هذا الباب من لدى الله الاکبر کان علی الامر وحیداً مشهوداً (۱۴) در این آیه مقام توحید الوهیت و توحید بابیت مستقل هردو به صراحت مذکور است در آیه مبارکه بعدی نیز ذکر باب امر الهی مصرح است انّ الناس قد كانوا فی غفلة و شقاق فی هذا الباب الاکبر من امرنا العظیم علی غیر الحقّ و هو الله کان علیاً کبیراً (۱۵) در آیه ذیل ذکر رتبه رسالت و اصطفاء و وحی آمده است و انّ الله قد جعل اعظم النعماء فی یومکم هذا ذکر الله العلی و کان الله علی کلّ شیء شهیداً و كذلك قد اجتیناک بالحقّ و علمناک من تأویل الكتاب ما لا ینبغی لاحد دونک انک قد کنت فی الاجابة لله العلی سابقاً علی الابواب بالحقّ علی الحقّ مذکوراً (۱۶) و در این مقام بوضوح استقلال امرالله و تشریع شریعت الله و تحقق وعود الله بیان شده است (و تعالی الله عمّا یقول الظالمون فی آیات الباب علواً کبیراً قل اتی امرالله فلا تستعجلوه فان امرالله قد کان علی الحقّ بالحقّ قریباً و انّ وعدالله قد کان بالحقّ مفعولاً (۱۷)

نصایح مندرج در آیات بعد همگی حاکی از آنست که باب الله الاکبر و امر ذکر (از القاب حضرت باب) امر حقّ و کلام او لسان تأویل و وحی و عهد باب اعظم عهدالله و میثاق الهی است.

واعملوا کلمة عهدکم فی ذلک الباب الاکبر و اطلبوا الخیر بالحقّ و لا تکسبوا الاثم باتخاذکم العجل من دون الله فان امرالله قد کان فی امّ الكتاب عزیزاً (۱۸) یا عبادالله اعلموا انّ حجة الله قد کان فی امّ الكتاب فی ذلک الباب بلیغاً و ما جعل الله امرالذکر الا امرنا علی الحقّ بالحقّ مرفوعاً یا اهل العلم اتقواالله فی الذکر یعلمکم الله من لسان الذکر تأویل الكتاب علی الحقّ بالحقّ بدیعاً الله قد نزل الآیات فی ذلک الكتاب لعلّ الناس کانوا بآیاتنا فی ذلک الباب شهیداً (۱۹) اتقواالله و لا تقولوا فی ذکرالله الاکبر بشیء من دون الله فاننا نحن قد اخذنا میثاقه عن کلّ نبی و امته بذکره و ما نرسل المرسلین الا بذلك العهد القیم و ما نحکم بالحقّ

بشيء الا بعد عهده في ذلك الباب الاعظم فسوف يكشف الله الغطاء عن بصائرکم في الوقت المعلوم هنالك انتم لتنظرن الى ذکرالله العلیّ شديداً (۲۰) مجموع این اذکار و خلاصه این مطالب دالّ بر این نکته است که اظهار بایّت از همان ابتدا اشاره به باب علم و هدایت الهی و یا به طور خلاصه باب الله بوده است.

مقام بایّت چنانکه از فحوای تبیینات کتاب مستطاب بیان مشهود شد تعبیر و بیانی جدید از مرکز و مبدأ منظومه ایمان الهی در جامعه بشری است و چون در عموم ادیان قابل تعمیم است چنانکه اشاره شد حضرت محمد رسول الله نیز به باب الله موسوم گردیده و ائمه به ابواب مستظله تسمیه شده اند (۲۱)

مقصود از بایّت منصوصه نیابت خاصه ایست که بنا بر محتویات تاریخ اسلام بر اساس تنصیص نایب سابق به اسم نایب لاحق امام محقق می گردید حضرت باب اعظم نیابت منصوصه را در توابع مختلفه و تفسیر کوثر از خود نفی فرموده اند ولی چون رتبه بایّت بر نواب اربعه بنا بر طرح کلی ابواب بیان صادق آمده است اظهار بایّت در استنباط اولیة مؤمنین به بایّت امام موعود تعبیر گردید و با آنکه در قیوم الاسماء حقیقت مطلب مکشوف بود حضرت باب اعظم نظر به حکم بالغه الهیه کشف حجاب نفرمودند بلکه فهم مطلب را به درجات عرفان مؤمنین و آگذاشتند تا مستضعفین از صعق قیامت بهوش آیند در بیان حکمت ذکر این تدبیر در بیان نازل چون به ظهور قبل کلّ موقند و عین ایشان حدید نیست که ظهور بعد را ادراک کنند به یقین از این جهت ذکر می کند به اسم ظهور قبل نفس خود را لعلّ اگر نفس به منتهای حجب هم باشد تواند شناخت او را (۲۲) و در مقامی دیگر حکمت تقبّل مفهوم محدود بایّت امام را اوهام ناس و عدم بروز قابلیت و استعداد مذکور می فرمایند (در این ظهور هرکس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار و دوپست و هفتاد سال را نگذارند که از حدّ باب تجاوز نماید (۲۳) در دلائل سبعة کیفیّت موضوع به فضل و عنایت الهی توجیه شده است (نظرکن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حقّ مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد مقامی که اول خلق است و مظهر ظهور آنتی انا الله چگونه خود را به اسم



بایّت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظاهر فرموده و به احکام قرآن در کتاب اوّل حکم فرمود تا آنکه مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید (۲۴)

البته با توجه و تطبیق این آثار مبارکه می توان متیقن بود که بسیاری از نفوس مبارکه مؤمنین امر بیان عظمت و کیفیت حقیقی ظهور را ادراک کرده و حقیقت مقام باب اعظم را شناخته بودند و از مجموع مطلب می توان دریافت که کلمه باب حاکی از چه کیفیت و عظمت ممتازی است و چگونه با دیگر نکات و دقائق سراسر نظم و آهنگ امر بیان مناسبت و تطابق دارد...

### یادداشتها:

- ۱- باب سوم واحد دوم
- ۲- باب هفدهم واحد دوم
- ۳- ایضاً
- ۴- باب هشتم از واحد سوم، ضمناً بسورة المدثر قرآن مجید مراجعه شود.
- ۵- باب چهاردهم از واحد هفتم
- ۶- باب شانزدهم واحد ششم
- ۷- باب شانزدهم واحد دوم
- ۸- باب ششم واحد چهارم
- ۹- باب هفتم از واحد هشتم
- ۱۰- باب اوّل واحد اوّل
- ۱۱- باب دوم واحد اوّل
- ۱۲- باب اوّل از واحد دوم
- ۱۳- باب هشتم از واحد سوم
- ۱۴- سورة الانوار قیوم الاسماء
- ۱۵- سورة الشهادة
- ۱۶- سورة الزیارة
- ۱۷- سورة الماء

۱۸- سورة الحج

۱۹- سورة المدينة

۲۰- سورة يوسف (۵)

۲۱- باب شانزدهم - واحد دوم

۲۲- باب دوم واحد هشتم بیان

۲۳- باب سوم از واحد ششم

۲۴- دلائل سبعة

## معرفی کتاب

### مجموعه مناجاتهای حضرت اعلی

حضرت نقطه اولی آثار مبارکش را به پنج شأن نازل فرموده که یکی از آن شئون شأن مناجات است. در خصوص شأن مناجات و روح مناجات در آثار حضرت نقطه اشارت ها و نکته هاست و مناجاتهای زیادی از آن نقطه حقیقت موجود است.

در این دور اعظم مناجاتهای متعدد نازل و صادر که عموماً در دسترس است و اکثراً در ضمن الواح مبارکه مندرج و مستقلاً نیز صادر و بعضی به فارسی و بعضی به عربی است اما آنچه که بالاخص در عهد بیان نازل عموماً عربی و اکثراً به صورت مستقل یا در ضمن خطب توحیدی است. حضرت باب اعظم به مناجات تعلق و توجهی مخصوص داشتند و به همین سبب مناجاتهای نازله بسیار است و در بقیه آثار مبارکشان به کیفیت مناجاتهای صادره از قلم مبارک و مقام مناجات استشهد شده است.

مناجاتهای حضرت بهاءالله جلّ ذکره اکثراً متضمن طلب تأیید و رجای عنایت و هدایت است و بیان مفهوم تفویض و تسلیم و تعلق به آستان دارد و غالباً برای احباء و از لسان آنان فرموده اند در حالیکه غالب مناجاتهای حضرت باب اعظم بمضمون اظهار عجز و انکسار و نادانی و ناتوانی بشری و بیان ستایش و نیایش و راز و نیاز است.

در بیان اظهار عجز از توحید و عرفان حقّ می فرمایند:

"فسبحانک سبحانک... لوکان الکلّ یتقرّبون الیک بتوحیدک فأنّی اتقرب بک به اعترافی بشرکی عندک بانّ توحیدک لایمکن لغيرک لانّ ذکر الغير اعلی دلیل بالامتناع و وجود الاثنینیه اقوی شهید علی الانقطاع..." صفحه ۳ مجموعه" و نیز می فرمایند "لم یزل لن یعرفک سواک و لن یوحّدک غیرک اذ حکم العرفان بعد الاقتران و ذکر التوحید بعد الافتراق و انّ ذلک ممتنع فی رتبه الایقان بانّک لم تزل

كنت ولا وصف لك في الامكان ولا تزال انك كائن بمثل ما كنت و لالك  
نعت في الاعيان" ( صفحه ۸۹ مجموعه)  
در مورد تنزيه ذات الهی "فسبحانک یا الهی ان قلت انت علیم فما اردت الا  
تنزيهک عن وجود المعلوم فی رتبه علمک و ان قلت انت قدیر فما ارید الا  
تقدیسک عن ذکر المقدور معک" (صفحة ۹۰ مجموعه) باری به همین چند مورد  
اکتفا شد اما تنوع مناجاتهای مبارکه در این دور بدیع که از لحاظ کثرت آثار بی  
شبیبه و بدیل است و کیفیت و لذت و شور و حال آنرا جز به انس و آشنائی نتوان  
یافت که من لم یذق لم یدر. جمع آوری مناجاتهای مبارکه این دوره اعظم مستلزم  
تدوین مجلدات متعددی است که لجنه مجلله نشریه آثار امری چنین خدمت  
شایسته ای را تعهد کرده است و از آن تابحال چهار جلد نشر شده است. جلد اخیر  
آن مجموعه مناجاتهای حضرت نقطه اولی است که در ۱۹۷ صفحه به قطع جیبی  
در مؤسسه ملی مطبوعات امری تکثیر گردیده و جمعاً مشتمل بر ۳۴ مناجات می  
باشد.

## امّ الكتاب

کتاب اقدس در آثار شارع اعظم امر الهی به امّ الكتاب نامیده شده چه که جامع همه حقایق و تعالیم امر بهائی است و با سلوب و نظمی بدیع و لطیف کلیه مسائل ایمانی و روحانی و اخلاقی و اجتماعی را که در متون الواح و آثار نازل در مدت پنجاه سال عهد اعلی و عهد ابهی نازل گشته جمع و ترکیب فرموده است بنا بر این نه جای عجب است که مطالب صادره در بقیه آثار مبارکه گاهی بصورت اشاره و زمانی بشکل اساس و کلیات در این سند مرجع مذکور شده باشد. از ابتدای دور بدیع بهائی که تجلیات الهی بر قلب نورانی جمال ابهی نازل تا هنگام صعود و عروج بممالک اخری همواره آیات و آثار مبارکه مبشر و منادی عصر جدید و ظهور اعظم است و متدرجاً اهمیت و عظمت آن بیشتر اظهار شده تا بجائیکه در عکا باوج خود رسیده است. نزول کتاب اقدس اوج اعتلای این عظمت روحانی است و بروزات آن با صدور الواح عمومی و لوح مهیمن خطاب باین ذئب که در حقیقت تلخیص جامع تعالیم و استدلال و تاریخ امر بهائی است همچنان تا ایام اخیر حیات مبارک امتداد می یابد و بالاخره با کتاب عهد بنقطه نهائی می رسد. اظهار و ابراز عظمت امرالله تدریجی و تکاملی است اولین اثر صادره از قلم اعلی لوح شورانگیز و روح بخش "از باغ الهی با سدره ناری است" که مصادف با اظهار امر حضرت نقطه اولی نازل شده و آیاتی از آن چون "شاهنشاه ایام آمد آن کنز تمام آمد آن غیب بنام آمد" اشاره به عصر بدیع و "عیسی ز دمش زنده موسی ز غمش خسته کان شمس تمام آمد" حاکی از عظمت دور جدید است این تلویح و اشاره در ایام بغداد در کتاب بیهمتای ایقان و کلمات مبارکه مکنونه و مثنوی مبارک بیشتر ظاهر است.

"بر فروزم آتشی اندر جهان

تا بسوزم پرده های قدسیان

حور معنی را برآرم از حجاب

نور غیبی را کنم کشف نقاب

رمزی از اسرار عشق سرمدی  
باز گویم چون بیجان باز آمدی  
خوش بیای طیرناری در بیان  
تا نماند وصف هستی در میان"

در ایام ادرنه سوره ملوک و الواح نازل در همان اوقات مانند کتاب سلطان ایران بکمال صراحت متضمن این حقیقت است و در ایام عکا که اوج ظهور سلطنت و اقتدار الهی است الواح چون سوره هیکل - لوح امر - کتاب الظهور - لوح هل الآیات نزلت - لوح البقاء یا به بیانی رساتر سراسر کتاب منبع مبین حاکی از این تجدد روحانی است.

حضرت بهاء الله اساس مبادی روحانی و عمومی و اجتماعی امر را در کتاب اقدس تشریح فرمودند و در الواح مخصوصه ای مانند بشارات، تجلیات، کلمات فردوسی، اشراقات، طرازات و لوح دنیا و بالآخره الواح مخصوصه بیت العدل اعظم تشریح و تفصیل آن را بیان نمودند و سپس در دوره میثاق حضرت عبدالهه خصوصیات و دلایل آن را تبیین و تعلیم فرمودند.

جوهر تعالیم اخلاقی امر اعظم این بیانات جانبخش مالک قدم است "لسان را بسبب و لعن احدی میلائید و چشم را از آنچه لایق نیست حفظ نمائید آنچه را دارید بنمائید اگر مقبول افتاد مقصود حاصل والّا تعرض باطل" "طوبی از برای نفسیکه بنور ادب منور و بطراز راستی مزین گشت... امروز روز ظهور لآلی استقامت است از معدن انسانی یا حزب العدل باید بمثابه نور روشن باشید و مانند نار سدره مشتعل این نار محبت احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید."

"اساس دستورات اجتماعی ظهور بهائی این آیات باهرات سلطان بقاء "این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینه ای نبوده و نیست باید اهل عالم طراً بآنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند تا آزادی حقیقی فائز شوند." بر نصرت امر قیام نمائید و بجنود بیان بتسخیر افنده و قلوب اهل عالم مشغول شوید باید از شما ظاهر شود آنچه که سبب آسایش و راحت بیچارگان روزگار است کمر همت را محکم نمائید شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و به آزادی رسند."

روح کلام الهی در این بیان جلیل مستور "قلم اعلی در هریک از آیات ابواب محبت و اتحاد باز نموده ... عاشرو مع الادیان کلها بالروح و الریحان... لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم."

و اوج عنایت و رحمت در این بیان مخزون "اثمار سدره انسانی اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و هست این اثمار را از غافلین منع نمائید."

به آخرین اثر مدون نازل از قلم جمالقدم توجه کنیم. حضرت بهاءالله در رساله ابن ذئب بنفسه المقدس امرالله را معرفی فرموده اصول و تعالیم آن را تشریح نموده شواهد انفسی و آفاقی و دلائل مکتوب و مشهود را مبین داشته تاریخ امر را توجیه و فداکاریها و جانبازی های مؤمنین را ذکر فرموده و هدف و مقصد ظهور را معین و معلوم گردانیده است.

در باره اساس مطالب زیر که هیچ تمدن و تعلیم روحانی و دینی از توضیح و بیان اصول آن خالی نیست معارف جامع بهائی بکمال اتقان در کتاب اقدس مندرج است.

۱ - بیان اصول و اساس روحانی و حکمت فلسفه اعتقادی و اظهار عظمت آن.

۲ - تعالیم اجتماعی و اخلاقی.

۳ - احکام و فرائض فردی و عمومی.

۴ - توجیه استدلالی و عقلی و علمی برای اثبات اصول اعتقادات و تعالیم.

۵ - تعیین اصول اداره جامعه و سرنوشت آتیه آن.

کتاب مستطاب اقدس حاوی و جامع کلیه این مطالب است و چنانکه ذکر شد آثار دیگر شارع عظیم الشان امر بهائی هریک بنحوی و کیفیتی قسمتی از این حقائق را بیان می دارد.

موضوع مهم و اساسی، تعیین اصول اداری و تنصیب مرکز عهد و میثاق بغیر از کتاب اقدس در لوح عهد که وصایای حضرت مقصود است بطور مشروح مذکور شده است تصریح بآن مطلب در ادیان سلف باین کیفیت بی سابقه است کتاب عهد نه تنها مستند میثاق الهی است بلکه مختصر جامع و کاملی از تعالیم و اهداف امر الهی نیز می باشد چنانکه می فرماید: "مقصود این مظلوم از حمل شدائد و بلایا

و انزال آیات و اظهار بیّنات احماد نار ضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم بنور اتفاق منور گردد و باسایش حقیقی فائز... ای اهل عالم شما را وصیت می نمایم بآنچه سبب ارتفاع مقامات شماست... مقام انسان بزرگست اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد... نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلی نازل شده... بر راستی می گویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی و جنودی که لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیبه طاهره مرضیه بوده و هست."

دائرة ارتباط کتاب مستطاب اقدس منحصر به آثار جمال مبارکش نیست. اصول تفسیر و تأویل آیات الهیه و حقائق وجدانی ادیان در دو کتاب مقدس اقدس و بیان مشترک و مشابه است و بسیاری از احکام امر بهائی منشأ بیانی دارد آثار حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله سراسر تبیین و توضیح کتاب اقدس و آثار تشریحی جمالقدم است و بالخصوص الواح مبارکه و صایای حضرت عبدالبهاء که حاوی تمهیدات بنیادی بمنظور تأسیس بیت العدل اعظم الهی و حفظ جامعه امر از تشتت و افتراق و نابودی در ظلّ میثاق و ولایت امرالله و معهد بیت عدل اعظم است بعنوان متمم کتاب اقدس محسوب می شود.



"هذا كتاب اصبح مصباح القدم للعالم و صراطه الاقوم بين العالمين  
قل انه لمطلع علم الله لو انتم تعلمون و مشرق اوامر الله لو انتم تعرفون"

### "كتاب اقدس"

اساس امر حضرت بهاء الله و امّ الكتاب ديانت مقدّس بهائی کتاب مستطاب اقدس است که در این مختصر ذیل مباحث چندی آنرا معرفی خواهیم کرد تصوّر نمی رود خوانندگان عزیز را چنین اشتباهی دست دهد که این اوراق معدوده حقّ مطلبی را که محتاج به تحقیق و تتبع فراوان و تألیف رسالات متعدّده است ادا خواهد نمود و اگر به حقیقت توجّه شود اقلام و دانش بشری قادر بر معرفی و توصیف چنین اثر جلیلی نیست و جز قلم اعلاّی کسی چنین حقّ عظیمی را نخواهد گزارد و اکنون اگر در این مقاله در زمینه معرفّی کتاب مجید کوششی شده همه متّکی بر آثار مبارکه و در حقیقت گلچینی از آن گلستان الهی و بهارستان معنوی است بدان مقصد که عزیزان را بکار آید و مشتاقان را مشام جان معطر نماید.

### اهمّیت و عظمت کتاب:

در اهمّیت این سفر جلیل همان بس که به لقب مهیمن امّ الكتاب تسمیه یافته است، اهمّیت این کتاب اختصاصاً در آنست که اصول و مبانی نظم بدیع بهائی و تمدن و فرهنگ امر در آن صریحاً تدوین و تصریح شده و پایه و اساس جامعه امر در آتیه و خطّ مشی و روش اجتماعی و فردی و عمومی در آن بنیان یافته و تعیین شده است، در واقع کتاب اقدس دستورالعمل کلی و پایه قوانین و مقرّراتی است که لا اقل مدت هزار سال باید بشریت را هدایت و صیانت فرماید و این دستورالعمل اصولی در آثار مبین و مروج امرالله حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله جلّت عنایاتهما مفصلاً تبیین و توضیح و تفهیم گردیده است.

## تاریخ نزول:

کتاب مستطاب اقدس در ابتدای ورود به سجن اعظم عکّا عزّ نزول یافت، هنگامی که حضرت بهاء الله جلّ اسمه الاعلی در بیت عبود (عودی خَمّار UDI KHAMMAR) سکونت اختیار فرمودند ابتدای نزول این کتاب مجید است، از بعضی مطالب تاریخیّه وارد در آیات مبارکه اقدس می توان تاریخ تقریبی نزول آن را پیش بینی نمود، در آیات ۲۱۰ الی ۲۱۵ خطاب به امپراطور آلمان به این بیان مبارک "اذکر من کان اعظم منک شأناً و اکبر منک مقاماً" ذکر خسران و ذلت ناپلئون سوم امپراطور فرانسه را می فرماید. این واقعه در سال ۱۸۷۰ مطابق با ۱۲۸۶ اتّفاق یافت. در آیات اخیر کتاب اقدس خطاب به میرزایحیی ازل این چنین از سید محمّد اصفهانی که در سال ۱۲۸۸ در عکّا مقتول گردید یاد میفرمایند: "قد اخذ الله من اغواک الخ" آیه ۴۶۲. چنین بنظر میرسد که ابتدای نزول کتاب مستطاب اقدس بعد از سال ۱۲۸۶ و اتمام آن نیز در حدود ۱۲۸۸ بعد است شاهد این مطلب اثری است به امضای خ ۱ د م ۶۶ (الله) مورخه ۱۵ جمادی الاول ۱۲۹۰ هجری که فاضل جلیل و استاد فقیه متصاعد الی الله جناب آقامیرزا اسدالله فاضل مازندرانی علیه بهاء الله و غفرانه در مقدمه مجموعه نفیسه "امر و خلق" به آن استشهاد کرده اند و در ذیل شأن نزول کتاب اقدس عیناً نقل می شود. از این اثر چنین استنباط می شود که کتاب اقدس در تاریخ ۱۲۹۰ کامل بوده و منتشر گشته است حضرت ولیّ مقدّس امرالله در لوح قرن احبّای آمریکا (کتاب قرن بدیع) God Passes By تاریخ نزول کتاب اقدس را سال ۱۸۷۳ که مطابق با ۹۰ - ۱۲۸۹ است مصرّح فرموده اند و بیان مبارک تأیید مطالب فوق الذکر و اشاره به زمان اتمام کتاب جلیل است.

اکنون که به تاریخ نزول این کتاب مطلعیم بهتر می توانیم موقعیت خاص امر را در آن زمان و توجه عموم را به مقام منزل آن بشناسیم بهترین معرفّ این مقام الهی آیات کتاب مستطاب اقدس است، جمال قدم مکرراً در آیات کتاب الله مقام منبع مظهریت کامله کلیّه خود را به القاب متنوعه من جمله ولایت مطلقه الهیه ذکر

می فرمایند آیات نازل در این خصوص بقدری مهیمن و متعالی است که هر سامع بصیری را منقلب می سازد، حضرت عبدالبهاء در پاره ای از بیانات و خطابات خود از ایام سجن جمال مبارک یاد می فرمایند که اگرچه به ظاهر مظلوم و مسجون بودند بواقع مانند سلطان مقتدری حرکت و سلوک می فرمودند چه بسا از اعظام و رجال که قصد تشرّف به آستان مبارک داشتند و اجازه نمی یافتند واقعاً ایام اخیر حیات مبارک که در عکا گذشت ایام سطوع شمس الهی به اشدّ اشراق بود و این مطلبی است که حتی افراد غیر بهائی در هنگام تشرّف متوجّه گشته اند و در یادداشت‌های خود ذکر نموده اند در چنین موقعیت خاص و ممتازی کتاب مستطاب اقدس نازل شد و تشریح شریعة الله کامل گشت.

شان نزول کتاب اقدس تشریح و تعیین حدود و احکام الهیه بوده تا در شریعة بهائی مانند شرایع سابقه به دست مردم و به میل آنان اصول و احکام تأویل و تفسیر نشود بهمین جهت احادیث و روایات را در شرع بهائی ارزش و اعتباری نیست و افراد جامعه از تأویل و تفسیر آیات ممنوعند. تأویل ظاهره آیات تحریف کلام الهی است، تبیین آیات به مرکز منصوص راجع و تشریح قوانین غیرمنصوصه در آثار الهیه به مرکز بین المللی بیت العدل عمومی راجع است حضرت بهاء الله بالجمله علل و عوامل تفرّق و انشعاب را به نزول این کتاب مبارک قطع و سدّ فرمود.

در شان نزول کتاب الله این آیه مبارکه نازل شده: **قد حضرت لدی العرش عرائض شتی من الدین آمنوا و سئلوا فیها الله ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین لذا نزلنا اللوح و زیناه بطراز الامر لعل الناس باحکام ربّهم یعملون و کذلک سئلنا من قبل فی سنین متوالیات و امسکنا القلم حکمة من لدنا الی ان حضرت کتب من انفس معدودات فی تلک الایام لذا اجبناهم بالحقّ بما تحیی به القلوب**".

در اثری به امضای خ ۱ د م ۶۶ مورخه ۱۵ جمادی الاول ۱۲۹۰ " و در این ایام کتاب اقدس از سماء مقدّس نازل طوبی لمن ینظر فیه و یتفکر فیما نزل من آیات ربّه المهیمن القیوم و سبب آنکه در سنین معدوده از اطراف بعضی مسائل در احکام الهیه سؤال نمودند و لکن قلم اعلی متوقف در ارض سرّ به لسان پارسی مختصری نازل و لکن به طرفی ارسال نشد حسب الامر در محل محفوظ بود تا آنکه

در این ایام مجدداً عرائض سائلین به ساحت اقدس حاضر لذا به ابدع الحان به لسان آیات این کتاب بدیع منبع نازل... طوبی لذائقه یجد حلاوتها و لذی بصر یعرف مافیها و لذی قلب یطلع برموزها و اسرارها تالله یرتعد ظهر الکلام من عظمة ما نزل و الاشارات المقنعه لشدة ظهورها". (استشهاد از مجموعه "امر و خلق")

مخاطب این سفر جلیل عالم و عالمیان بطور عموم و منتسبین به امر حضرت بهاء الله به طور خصوص می باشند. ملوک و سلاطین بطور اعم و چند نفر از امپراطوران اروپا بطور اخص و رؤسای جمهور آمریکا و امرای عالم و علمای ادیان و علمای بهائی بتناسب مورد خطاب و عتاب یا عنایت و الطاف واقع شده اند، میرزایحیی ازل برادر ابی جمال قدم و اسم اعظم نیز اختصاصاً مورد خطاب واقع شده و به او نصیحت می فرمایند و نیز به نام عده ای از مؤمنین و معرضین مشهور از جمله گندم پاک کن اصفهانی علیه بهاء الله و شیخ محمد حسن نجفی و حاج محمد کریمخان کرمانی و سید محمد اصفهانی نیز تصریحاً و یا تلویحاً اشاره شده است. ولی غالب مطالب این اثر مبارک جنبه عمومیت دارد خطاب و بیان مبارک بیشتر متوجه اهل عالم خصوصاً جمع اهل بهاست و متضمن مطالب کلی و اصولی است.

کتاب مستطاب اقدس در آثار مبارکه به القاب متعدده متنوعه تسمیه یافته است که از آنجمله است فرات الرحمة، سفینه الاحکام، میزان العدل، اورشلیم جدید نازله از سما، رق منشور، سفر قدیم، صحیفه علیا، مرجع اعلی، حجة عظمی، مشکوة الفلاح فی ملکوت الابداع، قسطاس الهدی بین الوری، برهان الرحمن فی الارضین و السموات.

این اثر مبارک مکرراً به چاپ رسیده و توسط عده زیادی از خوشنویسان و خطاطان صدر امر نیز استنساخ شده است، نسخ اقدس به خط ملا زین العابدین نجف آبادی اصفهانی معروف به زین المقربین تالی نسخه اصل و ملاک اعتبار و اعتماد است و حضرت عبدالبهاء جل ثنائه نیز به این مطلب مخصوصاً اشاره فرموده اند، اولین بار کتاب مستطاب اقدس در بمبئی در سنه ۱۳۰۸ به خط میرزا محمدعلی بوسیله چاپ سنگی منتشر گردید، سپس در سال ۱۳۱۴ مجدداً با حروف سربی در

بمبئی انتشار یافت در هر دو نوبت به ضمیمه این اثر مبارک بعضی از الواح و آثار دیگر حضرت بهاء الله جلّ ذکره نیز در همان مجموعه منتشر شده است. یک نوبت نیز در طهران مستقلاً به قطع جیبی طبع و منتشر شده است. عده ای از متتبعین و معاندین نیز به چاپ کتاب مستطاب اقدس در سنین قبل و سالهای اخیر اقدام نموده اند که از این بحث خارج است. کتاب اقدس فقط به زبان روسی ترجمه شده است (توسط مسیو تومانسکی به راهنمایی و معاونت حضرت ابوالفضائل). کتاب اقدس (به مبنای چاپ بمبئی ۱۳۱۴) در حدود چهل و نه صفحه است که هر صفحه آن نوزده سطر و هر سطر بطور متوسط از ده الی یازده کلمه تشکیل گشته است.

آیات مبارکه اش تقسیمات خاصی ندارد و به هیچ عنوانی تجزیه و تقسیم بندی نشده و مطالب بطور متسلسل نازل گشته اند، اگر مبنای تقسیم کتاب الله به آیات منظور تعیین تعداد آیات آن بر اساس تکمیل موضوع و اتمام مطلب در هر آیه باشد این سفر جلیل مشتمل بر حدود ۲۶۰ آیه است، ولی بطور متداول آنرا بالغ بر ۴۷۶ آیه شمرده اند (یادداشت‌های جناب فاضل مازندرانی)

کتاب اقدس این چنین شروع می شود "بسمه الحاکم علی ما کان و ما یکون انّ اول ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره الّذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق الخ آیه" و به این آیه مبارکه ختم می شود "قد حرم علیکم شرب الافیون انا نهیناکم عن ذلک نهیاً عظیماً فی الکتاب و الّذی شرب انه لیس منی اتقوالله یا اولی الالباب" (آیه مبارکه اخیر در لوح دیگر نازل و سپس به کتاب مستطاب اقدس ضمیمه شده است).

### سیاق اثر مبارک:

کتاب مستطاب اقدس به لحن آیات نازل شده و اگرچه عربی است ولی بسیار ساده و سهل الفهم است و روانی ترکیبات و جملات به حدی است که هر فارسی زبانی که به ادب و فرهنگ متداول ایران آشنا باشد در هنگام زیارت آیات مبارکه آن هیچگونه اشکال و زحمتی در نمی یابد. کتاب اقدس نسبت به تمام آثار عربیه امر

حتی بقیه آیات و الواح نازل از قلم اعلی بسیار ساده و آسان است ولی در عین حال متضمن شیوایی و بلاغت و لطف و جذابیتی است که اختصاصی آنست. در هنگام زیارت آن اگرچه درک و فهم مطالب نازل به سهولت میسر است معینا هیمنه و قدرت آیات به حدی است که غالباً افراد را منقلب و متأثر می سازد و خصوصاً این تأثر را در موقع زیارت مطالب اساسیه اصلیه کاملاً می توان دریافت. آیات کتاب اقدس نمونه کاملی از الواح صادره در ادرنه و خصوصاً عکاست. آیات و آثار نازل در عکا از آثار بغداد کاملاً مشخص است و معرف سیاق و روش خاصی است که مختص آثار حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی است در صورتیکه در آثار بغداد گاهی اوقات آثاری مشابه آثار دوره بانی و توقیعات و آثار حضرت باب اعظم می توان زیارت نمود.

رویه آیات مبارکه در این اثر عظیم صدور اوامر و انزال مبانی و اصول و حدود است از اینجهت بحث و استشهاد و استدلال در آن کمتر می توان یافت. مبانی استدلالات بیشتر بر اساس مشیة الله و اراده مظهر ظهور بنا شده است فقط معدوداً به بعضی از آثار و احکام شریعت بیان اشاره شده و به آن استدلال گشته است اگرچه موارد استشهاد از بیان نیز همه آیات و مطالبی است که استقلال و اختیار مطلق مظهر موعود یعنی مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ را بیان می دارد خلاصه می توان چنین گفت که در همه موارد استدلالی کتاب مستطاب اقدس دلیل جلیل "ذاته لذاته" اساس و پایه بحث و اثبات حقیقت است.

کتاب مستطاب اقدس به علت تصریح و پیش بینی آتیة امر و تکلیف احباء پس از غروب شمس حقیقت و تعیین مرجع مخصوص و دو رکن اعظم نظم بدیع حاوی مطلب مهمی است که در هیچیک از کتب آسمانی قبل سابقه ندارد و برای اولین بار عنایت الهی بنیان شریعت الله را بر اساس لایتزعزع و مستحکم تأسیسات و تشکیلاتی نهاده است که همواره باعث حفظ و حراست امر و اصول این آئین است. در خصوص تبیین "من اراده الله" موعود در کتاب اقدس کتاب مبارک عهد در ایام اخیر حیات مبارک از قلم اعلی نازل گشته است.

در تشریح و تبیین آیات و احکام کتاب مستطاب اقدس آثار زیادی از قلم اعلی و کلک گهربار مرکز میثاق و مقام ولایت امرالله عزّ صدر یافته است که استقصا و مطالعه آنها خود مبحث وسیع و عظیمی است و از این مختصر خارج است. یکی از معروفترین آثار حضرت بهاء الله جلّ اسمه الاعلی در تبیین و توضیح احکام کتاب، رساله سؤال و جواب است که به فارسی و بصورت طرح مسائل و بیان جواب تنظیم گردیده است. این متمم در جواب سؤالات زین المقربین نازل گشته و حسب الارادة مبارک جناب زین به عرض سؤالات اجازه یافته است این رساله مطبوع و منتشر است و تفصیل بیشتر را باید به مراجع مربوطه مراجعه کرد.

قلم اعلی در این اثر جلیل که به لقب عظیم "امّ الكتاب" در آثار بهائی مشهور شده به این آیه مبارکه ناطق "قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم و اختلف الترتیب بهذا البدیع الذی ما شهدت عین الابداع شبهه اغتمسوا فی بحر بیانی لعلّ تطالعون بما فیہ من لثالی الحکمة و الاسرار" (۱) اگر مفهوم کلی و جامع نظم بدیع بهائی را که شامل دیانت بهائی و اساس و اصول امرالله و مجموع حقائق روحانیة کلیة این امر بدیع است منظور داریم به استناد آیه مبارکه فوق به یقین می توان گفت که این اثر الهی در عین اختصار ظاهری کتاب عظیم و مجموعه کریمی است که حاوی و جامع حقائق آثار قبلیه و پایه و اساس تبیینات آیه است و به حقیقت قسمت مهمی از بقیة آثار حضرت بهاء الله جلّ ذکره الاعلی تبیین این سفر جلیل و تصریح و توضیح تلویحات و کلیات آن است.

و اگر تجزیة مطالب کتاب الله و ترتیب آن بر حسب مواضع مختلفه در این معرفی مختصر جائز باشد مسائل ذیل اهم مطالبی است که مجموع این کتاب مقدّس را در بر می گیرد.

۱ - اصول و اساس امرالله در دور بهائی که شامل مباحث روحانی و ایمانی و مطالب عمومی و اجتماعی است و شامل حقائق کلیة امریه و امتیازات شریعة بهائیه است.

۲ - تشریح احکام و تأسیس هیأت تشریحی بهائی برای قرون و اعصار آیه و تنصیص مبین کتاب الله.

۳ - اشاره به مواضع تاریخی مربوط به امر مبارک، بشارات و اندازات.

۴ - نصیحت و هدایت بشر.

بسیاری از آیات و احکام کتاب مستطاب بیان در امّ الكتاب اقدس تأیید شده است در این خصوص در آیه ۳۴۸ (بند ۱۴۲) چنین نازل:

"انّه (اشاره به حضرت اعلی) قد انزل بعض الاحکام لئلا يتحرک القلم الاعلی فی هذا الظهور الاّ علی ذکر مقاماته العلیا و منظره الاسنی و انا لّمّا اردنا الفضل فصلناها بالحقّ و خففنا ما اردناه لکم انّه لهو الفضال الکریم".

از جمله احکام صیام (۱۸ - ۸) ذکر "الله ابهی" (۱۷ - ۵) - ارث (با تغییرات مختصری) (۸ - ۲) حج - قبله (۱۶ - ۶) نکاح و مهر (۷ - ۶) تنظیم وصیّت نامه (۱۳ - ۵) امر به دفن در صندوق (۱۲ - ۵) اسماء شهور و سنین (۵ - ۳) صلوة میّت (۱۱ - ۵) حقوق الله (۱۶ - ۸) تلاوت آثار هر صبح و شام (۱۴ - ۸) عدم جواز صعود بر منابر (۱۱ - ۷) عدم جواز اخذ اسباب حرب (۷ - ۶) حلّیت لباس حریر (۹ - ۶) عدم جواز توبه الاّ در ساحت الهی (۱۴ - ۷) و غیره مورد تأیید جمال اقدس ابهی در کتاب اقدس واقع شده است بعضی دیگر نیز در آثار دیگر نازله از قلم اعلی به عزّ قبول مقرون گشته است.

حضرت ربّ اعلی (در باب نوزدهم از واحد دوم) بیانی می فرمایند که مؤید مطلب و ذیلاً به آن استشهاد می شود:

"... آنچه در بیان متکوّن شود از شوّن محبوبه تحفه است از قبل نقطه بیان بسوی مَنْ يُظهِرُه الله که ظهور اخرای نقطه بیان باشد و همین عزّ و فخر کل را بس است که او قبول کند نفسی را یا شیئی را به ذکر انتساب بخود..."

تهیه و تدوین: دکتر محمد افنان - دکتر نصرت الله محمد حسینی

به راهنمایی فاضل فقید - جناب علوی

۱- کتاب اقدس تحت هدایت و نظارت بیت العدل اعظم الهی در دوره نقشه شش ساله (۱۹۸۶-۹۲) بعنوان یکی از اهداف نقشه منظور و بانگلیسی ترجمه و



نشر شده و اساس ترجمه و نشر این کتاب مقدّس بزبانهای دیگر قرار گرفت متن ترجمه کتاب با رساله سؤال و جواب و ملحقات دیگر از آیات همراه است. متن کتاب بزبان اصلی در سال ۱۹۸۵ بضمیمه ملحقات بطبع رسید. ۲- تقسیم کتاب بآیات در نشر جدید بالغ بر ۱۹۰ آیه است.

## شأن و لحن خطابات قلم اعلیٰ به ملوک و سلاطین

مطالب بسیار در باره الواح ملوک و سلاطین می توان گفت اما در این مقال کوشش شده تا نحوه خطاب مشخص شود که منزل این کلمات الهیه چگونه خود را معرفی فرموده و شخصیت مبارک خود را به چه القاب و اسمائی نامیده. شاید حاصل مطلب آن باشد که اهمیت این خطابات را بهتر دریابیم و به شناسائی مقام مقدّسش توفیق بیشتر حاصل کنیم در خصوص اهمیت این مقام می فرمایند: "هل تعرفون من أئ أفق ینادیکم ربکم الابهی و هل علمتم من أئ قلم یا مرکم ربکم مالک الاسماء لا و عمری لو عرفتم لتركتم الدنیا مقبلین بالقلوب الی شطرا المحبوب و اخذکم اهتزاز الكلمة علی شأن یهتر منه العالم الاکبر و کیف هذا العالم الصغیر" (۱)

با آنکه بر اهل تحقیق و کمال معلوم است اشاره می شود که خطابات مبارکه به سلاطین مجموعه ای است که از سوره الملوک و الواح منضمّه به سوره هیکل یعنی خطابات به پاپ اعظم پیشوای فرقه کاتولیکی مسیحی پی نهم، امپراطور فرانسه ناپلئون سوم، امپراطور روسیه الکساندر دوم، ملکه انگلستان ویکتوریا، شاه ایران ناصرالدین و سلطان عثمانی عبدالعزیز و صدر اعظم او عالی پاشا و همچنین آیات نازله در کتاب مستطاب اقدس به امپراطور آلمان و اطیش ویلهلم اول و فرانسوا ژوزف و بالاخره ملوک و رؤسای جمهور امریکا بوجود آمده است. سوره الملوک خطابی مستقل است که در اواخر ایام ادرنه نازل شده و ناظر به عموم ملوک و سلاطین است. بقیه الواح اگرچه هر یک خطاب به فردی معلوم صدور یافته متضمّن نصایح و وصایای الهیه به عموم نیز می باشد. الواح نازله به پاپ، ملک پاریس (فرانسه)، ملک روس، ملکه فی اللوندره (ملکه انگلستان) و سلطان ایران جزء سوره هیکل محسوب است و در مجموعه مبین بعد از سوره هیکل قرار گرفته است. در آخر لوح مبارک سلطان در این کتاب آیاتی نازل شده که بمنزله کلمات خاتمه سوره هیکل است زیرا باین نکته تصریح دارد و در متون جداگانه لوح سلطان نقل نشده است (۲) و از انضمام الواح مزبور به سوره هیکل حکایت می کند.

حضرت بهاء الله در این الواح خود را به اسماء وجه الله (۳) وجه (۴) لقاء الله (۵) نفس الله (۶) ولایت الله (۷) مظهر نفس الله (۸) یدالله (۹) جمال الله (۱۰) حجّة الله (۱۱) دلیل الله (۱۲) نداء الله (۱۳) سدره الهیه (۱۴) حق (۱۵) اسم قیوم (۱۶) نفس مهیمن قیوم (۱۷) جمال قدم (۱۸) أب (۱۹) مالک (۲۰) کلمة الله التي سترها الابن (۲۱) مالک بریّه (۲۲) مالک عرش و ثری (۲۳) مالک اسماء (۲۴) مالک قدر (۲۵) مالک انام (۲۶) مالک امم (۲۷) بهاء (۲۸) ابهی (۲۹) اسم الله البهیّ الابهی (۳۰) ربّ ابهی (۳۱) اسم ربّ (۳۶) ربّ الارباب (۳۷) قلم اعلى (۲۸) قلم قدم (۳۹) قلم الله (۴۰) نقطه علم و حکمت (۴۱) افق اعلى (۴۲) افق وحی (۴۳) اسم اعظم (۴۴) مقصود (۴۵) موعود (۴۶) مذکور (۴۷) سلطان ظهور (۴۸) سلطان معلوم (۴۹) اسم اعظم (۵۰) اسم عظیم (۵۱) بحر اعظم (۵۲) قدیم (۵۳) شطر قدم (۵۴) ربّ جلیل (۵۵) ربّ (۵۶) ربّ مختار (۵۷) فاطر الارضین و السموات (۵۸) وهّاب (۵۹) محبوب عالم (۶۰) مصلح عالم (۶۱) سراج العالمین (۶۲) محبوب (۶۳) مقبل عالم (۶۴) قبله عالم (۶۵) ربّ رحمن (۶۶) الّذی به ظهرا لادیان فی الاکوان (۶۷) شجرة طور (۶۸) سدره امر (۶۹) نار مشتعل از شجرة خضرا (۷۰) والد (۷۱) معزی (۷۲) نزول ثانی از آسمان (۷۳) الّذی اتی فی ظلل من الغمام (۷۹) مطلع وحی (۸۰) قلم وحی (۸۱) مشرق ظهور (۸۲) مشرق جمال (۸۳) فاطر سماء (۸۴) فاطر اسماء (۸۵) مطلع اسماء (۸۶) مطلع آیات (۸۷) مظهر امر (۸۸) منظر باقی (۸۹) مبشر العالمین (۹۰) محیی العالمین (۹۱) منظر اکبر (۹۲) لسان عظمة (۹۳) مطلع عظمة و کبریا (۹۴) نور مُشرق از افق لمیع (۹۵) اسم مهیمن علی من فی ممالک الغیب و الشهود (۹۶) هیکل مبین (۹۷) تجلّی اسماء حسنی الهی (۹۸) من سمّی باسماء الحسنی (۹۹) سمّی (۱۰۰) شمس (۱۰۱) مطلع شمس الهام (۱۰۲) شمس ولایت (۱۰۳) قمر هدايت (۱۰۴) قمر بقا (۱۰۵) نجم عنایت (۱۰۶) شجرة ولایت (۱۰۷) شجرة (۱۰۸) افق حکمة و تبيان (۱۰۹) افق وجه (۱۱۰) ورقة (۱۱۱) ورقاء (۱۱۲) ورقاء بقا (۱۱۳) طیر قدس (۱۱۴) شجرة مثمرة مرفوعه (۱۱۵) عبد (۱۱۶) مظلوم (۱۱۷) فانی بحر معانی (۱۱۸) غلام و غلام الهی (۱۱۹) معرفی فرموده اند توجّه به معانی

و مفاهیم این اسماء متعالیه این نکته را معلوم می دارد که بسیاری از آنها نظیر لقاء الله و کلمة الله مصادیق و عود موجود در کتب مقدسه قبل است که در روز واپسین رب العالمین باین القاب و اسماء تجلی خواهد فرمود. بعضی از این عناوین نظیر سدره امر و منظر اکبر نیز اسماء بدیعی است که منشأ معارف جدید در مباحث ذوق و عرفان خواهد بود و روحی تازه در عالم افکار خواهد دمید. در این مختصر فرصت بحث در باره روابط ذات مطلق غیب با مظهر ظهور که تجلی مشیت اولیه اوست، نیست تا بتوان به کنه معانی این اسماء و القاب رسید. شاید اگر حق مطلب گفته شود، درک این کیفیت از فرصت و قابلیت فهم انسانی خارج است. اوج ادراک بشری تنها دریافت این حقیقت است که رابطه و نسبت عالم حق با مقام مشیت اولی یا عالم امرورای فهم و درک انسان است (۱۲۰) تنها مطلبی که در این باره می توان از حقائق مکنونه در این اسماء و صفات استنباط کرد اینست که آن جوهرالجواهر یعنی مشیت اولیه نظر به قصور ادراک ما خویشتن را به این اسماء حسناى برون از حصر و حدود معرفی فرموده تا به عقول و افکار بشری نزدیک گردد و در فهم ما جا گیرد. وگرنه حقیقتش مستغنی از هر ذکر و نامی است. حضرت بهاء الله می فرمایند: "...کل ما نزلت علیک من لسان القدرة و کتبه بقلم القوة قد نزلناه علی قدرک و لحنک لا علی شأنی و لحنی" (۱۲۱) و در لوحی از الواح ضمن اشاره به بیانات حضرت نقطه اولی چنین نازل: "در مقامی می فرمایند اگر ناس ضعیف نبودند ذکر مشیت نمی شد" (۱۲۲)

در این مقال فقط به ذکر عناوین و القاب جمال قدیم اکتفا شد. اگر به مفاهیم دیگری که غیر مستقیم به نفس مقدسش مربوط است توجه شود، اشارات بدیعه دیگر نیز توان یافت. مثلاً ظهور بدیع به نام یوم الله (لوح پاپ) ایام الله (لوح رئیس) الیوم (ملک پاریس) فجرالله العلی العظیم (ملک پاریس) ظهور ابدع منیع (ملک پاریس) ظهور مشرق منیر (ملک پاریس) و شریعت الله بنام امر مبرم (ملک روس) شریعه منشعبه از بحر اعظم (ملک پاریس) سراج امر (لوح سلطان ایران) نامیده شده و آنچه را به هیکل اقدس منسوب است به مقام الوهیت منتسب فرموده اند. عائله مبارکه را آل الله و اهل الله (الواح رئیس) و دوری از آستان مبارک، بفراق الله

(رئیس عربی) یاد شده است. در باره این مطلب باری حق آن ادا نشده و به اشاره مختصر اکتفا شد تعمق در نحوه بیان مطالب این الواح این نکته را خاطر نشان می سازد که جمال اقدس ابهی لا اقل از سه منظر و مقام مخاطبین را خطاب فرموده است تا هرکس بنا بر قابلیت و استعداد خویش دریابد که هدف و حکمت ظهور چیست. در این خصوص در لوحی به اثر قلم اعلی است "گاهی بلسان شریعت و هنگامی بلسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصد اقصی و غایت قصوی ظهور این مقام بلند اعلی بوده و کفی بالله شهیداً". (۱۲۳)

نخستین مقام، بعنوان منزل آیات و کلمات الهی است. گاهی بلسان الله و گاهی بلسان مظهر الهی و این دو کیفیت اگرچه در بعضی موارد کاملاً از یکدیگر مستقل است، گاهی نیز بحالتی است که غیب و شهود در یک مقام تجلی می نماید و مصداق این بیان مبارک که: هُوَ در قمیص انا ظاهر و مکنون بانا المشهور ناطق" (۱۲۴) جلوه می کند از جمله می توان باین آیات استشهاد کرد: "ان استمع نداء الله الملك القدوس ثم اقبل الى الفردوس المقر الذي فيه استقر من سمي بالاسماء الحسنی بين ملاء الاعلى وفي ملكوت الانشاء باسم الله البهي الابهي (لوح ملك روس).

"ان استمعى نداء ربك مالك البرية من السدرة الالهيه انه لا اله الا انا العزيز الحكيم" (لوح ملكه)

"اسمع نداء الله الملك المهيمن القيوم انه ينادى بين الارض والسماء ويدع الكل الى المنظر الابهي" (لوح رئيس عربى)

"انا لو نخرج من القميص الذي لبسناه لضعفكم ليفدين من فى السموات والارض انفسهم لنفسى..." (ايضاً)

"فكر فيما القيناك لتعرف نفس الله الذي اتى من مشرق الفضل بسلطان مبین (ايضاً)

"اسمع النداء من هذا الهيكل المبين. انه لا اله الا انا الباقي الفرد القديم" (ملك برلين، كتاب اقدس)

منتخبات زير از لسان الله يعنى مشيئة اوليه خطاب به نفس ظاهر در ظهور ويا در باره جمال مبارك اوست:

"قل قد اشرفت شمس الولاية وفضلت نقطة العلم والحكمة وظهرت حجة الله العزيز الحكيم... ان يا عبد ذكر العباد بما القيناك ولا تخف من احد ولا تكن من الممترين فسوف يرفع الله امره وعلو برهانه بين السموات والارضين. يا طير القدس طرفى فضاء الأُنس ثم ذكر العباد بما اريناك فى لجج البقاء وراء جبل العز ولا تخف من احد فتوكل على الله العزيز الجميل" (سورة الملوك)

"قل يا معشر العلماء ان امسكوا اقلامكم قد ارتفع صرير القلم الاعلى بين الارض و السماء ... ان افتحوا الابصار يا ملاء الاخيار لتروا ربكم جالسا على عرش العزة و الاجلال" (لوح پاپ) "ان استمع النداء من هذه النار المشتعلة من هذه الشجرة الخضراء فى هذا الطور المرتفع على البقعة المقدسة البيضاء خلف قلزم البقاء انه لا اله الا انا الغفور الرحيم... قم بين العباد باسمى و قل يا اهل الارض ان اقبلوا الى من اقبل اليكم انه لوجه الله بينكم و حجته فيكم و دليله لكم قد جائكم بالآيات التى عجزت عنها العالمون..." (لوح ملك پاریس)

"كان مطلع نور الاحدييه فى سجن عكا... قد جعلناه مقبل العالم لذكرى و انت نبذت المذكور اذا ظهر به ملكوت الله ربك و رب العالمين" ( خطاب به امپراطور اطريش، كتاب اقدس)

خطاب زير نمايانگر كلام مظهر ظهور است: "اسمعوا نداء الله من هذه الشجرة المثمرة المرفوعة التى نبتت على ارض كثيب الحمراء برية القدس و تغن بالله لا اله الا هو العزيز المقتدر الحكيم... ان يا مشايخ المدينة (اسلامبول) قد جئناكم بالحق... فاعلموا بان شمس الولاية قد اشرفت بالحق و انتم عنها معرضون و ان قمر الهداية قد ارتفع فى قطب السماء و انتم عنه محتجبون و نجم العناية قد بزغ عن افق القدس و انتم عنه مبعدون... فاعلموا بان الله لن يقبل اليوم منكم فكركم ولا ذكركم ولا توجهكم ولا ختمكم ولا مراقبتكم الا بان تجددوا عند هذا العبد... تالله قد غرست شجرة الولاية وفضلت نقطة العلميه وظهرت ولاية الله المهيمن القيوم... يا

معشر الحكما ما حضرتم عندنا لتسمعوا نغمات الرّوح و تعرفوا ما اعطانى الله  
بفضله..." (سورة الملوك)

"كذلك يأمرك القلم الاعلى من لدن ربك العزيز الجبار... ان اخرق سبحات  
العلوم لئلا تمنعك عن شطراسمى القيوم" (لوح پاپ)

"ان يا سلطان لو تسمع صرير القلم الاعلى و هدير ورقاء البقاء على افنان سدره  
المنتهى فى ذكرالله موجد الاسماء و خالق الارض و السماء ليبلغك الى مقام لا ترى  
فى الوجود الا تجلّى حضرة المعبود و ترى الملك احقر شيئى عندك تضعه لمن  
اراد و تتوجّه الى افق كان بانوار الوجه مضيئاً... تالله يا ملك لو تسمع نغمات الورقا  
التي تغنّ على الافنان بفنون الالحن بامر ربك الرحمن لتدع الملك عن ورائك و  
تتوجّه الى المنظر الاكبر المقام الذى كان كتاب الفجر عن افقه مشهودا..." (لوح  
سلطان ايران)

و اما آيات زير حاكى از مقام عبوديت است (۱۲۵): "ما انا الا عبد آمنت بالله...  
ولكن اتى حدثت نعمة الله انعمنى الله بجوده و ان كان هذا جرمى، فانا اول  
المجرمين" (سورة الملوك) (۱۲۶)

"اسمع نداء هذا المملوك اتى عبد آمنت بالله و آياته و فديت نفسى فى سبيله و  
يشهد بذلك ما انا فيه من البلايا التي ما حملها احد من العباد و كان ربى العليم  
على ما اقول شهيداً" (سلطان ايران)

"يا سلطان اتى كنت كاحد من العباد و راقداً على المهاد مرت على نسائم السبحان  
و علمنى علم ما كان ليس هذا من عندى بل من لدن عزيز عليم..." (لوح سلطان  
ايران)

"اذكريا عبد ما رأيت فى المدينة (اسلامبول) حين ورودك لىبقى ذكرها فى الارض  
و يكون ذكرى للمؤمنين" "اعلموا يا ملاء الاعجام بانكم لو تقتلوننى يقوم الله احداً  
مقامى و هذه من سنة الله التى قد خلت من قبل و لن تجدوا لسنة الله لا من تبديل و  
لا من تحويل..." (سورة الملوك)

مقام و منظر دوم خطاب جمال اقدس ابهى به ملوك و مملوك از زبان اهل ايمان و  
بندگان آستان است. آيات زير نمونه اى است:

"تالله يا ملاء الغفلاء ما جئناكم لنفسد فى ارضكم و تكون فيها لمن المفسدين... اعلموا باننا ما نخاف من احد الا الله وحده و ما توكلى الا عليه و ما اعتصامى الا به و ما نريد الا ما اراد لنا و ان هذا لهو المراد لو انتم من العارفين... و ما نقول الا بما امرت و ما نتبع الا الحق بحول الله و قوته و انه يجزى الصادقين"

"فانصفوا فى انفسكم يا ايها الوكلاء باى ذنب اطردتمونا و باى جرم اخرجتمونا بعد الذى استجرناكم و ما اجرتمونا فوالله هذا لظلم عظيم الذى لن يقاس بظلم فى الارض و كان الله على ما اقول شهيد... يا ملاء الوكلاء اظننتم فى انفسكم باننا جئناكم لناخذ ما عندكم من زخارف الدنيا و متاعها لا فو الذى نفسى بيده فاعلموا و ايقنوا بان كل خزائن الارض من الذهب و الفضة و ما كان عليها من جواهر عزّ ثمين لم يكن عند الله و اوليائه و احبائه الا ككفّ من الطين"

"ستمضى بلايانا و اضطرارنا و الشدة التى احاطتنا من كل الجهات و كذلك تمضى راحتهم و الرخا الذى كانوا فيه... و سيقضى سكوننا على التراب بهذه الذلة و جلوسهم على السرير العزة و يحكم الله بيننا و بينهم و هو خير الحاكمين" (سورة الملوک)

"لو تقطعون اركاننا لن يخرج حبّ الله من قلوبنا انا خلقنا للفداء و بذلك تفتخر على العالمين" (لوح رئيس عربى)

و بالاخره در رتبه سوم بيان نصيحت و تربيت از لسان راستى و حقيقت است. در اين مقام آيات و خطابات جمال قيوم لحن استدلال و تبين حقيقت حال دارد از جمله در سورة الملوک مى فرمايند:

"اعلموا بان شرافة العبد فى قربه الى الله و من دون ذلك لن ينفعه ابداً و لو يحكم على الخلائق اجمعين"

در خطاب به پيشواى اعظم فرقه مسيحي است "اياک ان تتصرف فى الدنيا و زخرفها دعها لمن ارادها و خذ ما امرت به من لدن مالک الاختراع ان يأتک احد بخزائن الارض كلها لا تردّ البصر اليها کن كما كان موليك (حضرت مسيح) كذلك نطق لسان الوحي بما جعله طراز كتاب الابداع فانظر فى اللؤلؤ ان صفاته بنفسه لو تغطيه بالحريز انه يحجب حسنه و صفائه كذلك الانسان شرفه باذابه و ما



ينبغي له لا بما تلعب به الصّبيان فاعلم أنّ زينتك حبّ الله و انقطاعك عما سويه  
لا بما عندك من الزخارف دعها لاهلها و اقبل الى الله مجرى الانهار"  
در خطاب به ملك پاریس است: "انّ الذی لم تنتشر منه نفحات قمیص ذکر ربّه  
الرحمن فی هذا الزّمان لن یصدق علیه اسم الانسان انه ممّن اتّبع الهوی سوف یجد  
نفسه فی خسران عظیم قل یا قوم هل ینبغی لکم ان تنسبوا انفسکم الى الرحمن و  
ترتکبوا ما ارتکبه الشّیطان لا و جمال السّبحان لو انتم من العارفين"  
و در لوح ملکه چنین نازل: "فانظروا العالم کهیکل انسان انه خلق صحیحاً کاملاً  
فاعترته الامراض بالاسباب المختلفة المتغایرة... و الذی جعله الله الدریاق الاعظم و  
السّبب الاثم لصّحته هو اتّحاد من علی الارض علی امر واحد و شریعة واحدة هذا  
لا یمکن ابدأ الاّ بطیب حاذق کامل مؤید لعمری هذا لهو الحقّ و ما بعده الاّ  
الصّلال المبین..."

خطاب به سلطان ایران می فرماید: "من الناس من قال انّ الغلام ما اراد الاّ ابقاء  
اسمه و منهم من قال انه اراد الدّنيا لنفسه... الذی لا یرى لنفسه الحیوة فی اقلّ من  
آن هل یرید الدّنيا فیا عجباً من الذین یتکلمون باهوائهم و هاموا فی بریة النّفس و  
الهوی سوف یُسئلون عمّا قالوا یومئذ لا یجدون لانفسهم حمیماً و لا نصیراً... یا  
ملك... لاخیر فیما ملکته الیوم فسوف یملکه غداً غیرک ان اختر لنفسک ما اختاره  
الله لاصفیائه انه یعطیک فی ملکوته ملکا کبیراً..."

"این بسی واضح است که صواب یا خطا علی زعم القوم این طایفه امری که به آن  
معروفند آنرا حقّ دانسته و اخذ کرده اند لذا از ما عندهم ابتغاء لما عند الله گذشته  
اند و همین گذاشتن از جان در سبیل محبّت رحمن گواهی است صادق و شاهی  
است ناطق علی ما هم یدّعون. آیا مشاهده شده که عاقل من غیر دلیل و برهان از  
جان بگذرد و اگر گفته شود این قوم مجنونند این بسی بعید است چه که منحصر  
بیک نفس و دو نفس نبوده... اگر این نفوس که لله از مسواه گذشته اند و جان و  
مال در سبیلش ایثار نموده اند تکذیب شوند بکدام حجت و برهان صدق قول  
دیگران علی ما هم علیه در محضر سلطان ثابت می شود... و این طایفه بیست سنه  
متجاوز است که در ایام و لیالی بسطوت غضب خاقانی معدّب و از هُبوب عواصف

قهر سلطانی هریک به دیاری افتاده اند چه مقدار از اطفال که بی پدر مانده اند و چه مقدار از آباء که بی پسر گشته اند و چه مقدار از امهات که از بیم و خوف جرات آنکه بر اطفال مقتول خود نوحه نمایند نداشته اند و بسی از عباد که در عشی با کمال غنا و ثروت بوده اند و در اشراق در نهایت فقر و ذلت مشاهده شده اند ما من ارض الا و قد صبغت من دمائهم و ما من هواء الا و قد ارتفعت الیه زفراهم و در این سنین معدودات من غیر تعطیل از سحاب قضا سهام بلا باریده و مع جمیع این قضایا و بلایا نار حبّ الهی در قلوبشان بشائی مشتعل که اگر کلّ را قطعه قطعه نمایند از حبّ محبوب عالمیان نگذرند بلکه به جان مشتاق و آملند آنچه در سبیل الهی وارد شود ای سلطان نسماات رحمت رحمن این عباد را تقلیب فرموده و به شطر احدیه کشیده گواه عاشق صادق در آستین باشد... خداوند رحمن در فرقان که حجّت باقیه است مابین ملاء اکوان می فرماید فتمنوا الموت ان کنتم صادقین تمنای موت را برهان صدق فرموده و بر مرآت ضمیر منیر معلوم است که الیوم کدام حزیند که از جان در سبیل معبود عالمیان گذشته اند و اگر کتب استدلالیه این قوم در اثبات ما هم علیه بدماء مسفوکة فی سبیله تعالی مرقوم می شد هرآینه کتب لایحصی ما بین بریه ظاهر و مشهود بود..."

"از عدل حضرت سلطان بعید است که به خطای نفسی جمعی از نفوس مورد سیاط غضب شوند... این بسی معلوم که در هر طایفه عالم و جاهل، عاقل و غافل، فاسق و متقی بوده و خواهد بود و ارتکاب امور شنیعه از عاقل بعید است چه که عاقل یا طالب دنیا است و یا تارک آن اگر تارک است البتّه بغیر حقّ توجه ننماید و از این گذشته خشیه الله او را از ارتکاب افعال منهیّه مذمومه منع نماید و اگر طالب دنیا است اموری که سبب و علت اعراض عباد و وحشت من فی البلاد شود البتّه ارتکاب ننماید بلکه به اعمالی که سبب اقبال ناس است عامل شود"

در لوح رئیس است: کفی از طین عندالله اعظم است از مملکت و سلطنت و عزّت و دولت شما...

در زیارت این الواح نکته ای بنظر می رسد که ممکن است مورد خرده گیری بی خبران شود و آن تفاوت لحن مظهر ظهور در بعضی از این الواح است.

حضرت بهاء الله گاهی خود را وجه الله (سورة الملوک) ربّ الارباب (لوح پاپ) قلم اعلى (لوح ملک پاریس) لقاء الله (لوح ملک روس) ربّ جلیل (لوح ملکه) اسم اعظم الهی (لوح سلطان) نفس الله (رئیس عربی) منظر قدم (رئیس فارسی) مطلع ظهور، مطلع اسماء، مقبل عالم، مقام محمود (کتاب اقدس) نامیده و هنگامی باسامی عبد (سورة الملوک) و غلام (لوح سلطان ایران، رئیس عربی و فارسی) خود را معرفی فرموده است.

نخست باید گفت که چنانکه قبلاً اشاره شد مظهر حقّ خود را به اسماء و صفاتی نامیده که هرکس بقدر فهم خود از آن بهره گیرد و اگر توجه شود که عبد اشاره به عبودیت آستان الهی دارد و غلام نیز همچنانکه در بسیاری دیگر از الواح بکار رفته رمزی از غلام الهی است (لوح رئیس فارسی) فهم مطلب آسان خواهد شد زیرا این اسماء از اعلى مراتب الوهیت تا اقصی مدارج عبودیت همه را متضمّن است (۱۲۷) مرجع عناوین غلام و عبد، آستان الهی است و ارتباطی با مخاطبان الواح ندارد. شروع سورة الملوک چنین است: "هذا كتاب من هذا العبد الّذی سمّی بالحسین فی ملکوت الاسماء الی ملوک الارض کلّهم اجمعین لعلّ ينظرون الیه بنظرة الشّفقة و یطلعون بما فیہ من اسرار القضاء و یكوننّ من العارفين و لعلّ یقطعون عمّا عندهم و یتوجّهون الی مواطن القدس و یقرّبون الی الله العزیز المقتدر الحکیم... أن یا عبد فاذا ذکر لهم نبأ علیّ اذ جائهم بالحقّ و معه کتاب عزّ حکیم و فی یدیه حجّة الله و برهانه و دلائل قدس کریم"

در ابتدای لوح سلطان می فرمایند: "اسمع نداء هذا المملوک اّتی عبد آمنّت بالله و آیاته و فدیت نفسی فی سبیلہ و یشهد بذلک ما انا فیہ من البلیا الّتی ما حملها احد من العباد و کان ربّی العلیم علیّ ما اقول شهیداً ما دعوت النّاس الّا الی الله ربّک و ربّ العالمین" در لوح رئیس فارسی است: "قلم اعلى می فرماید ای نفسی که خود را اعلى النّاس دیده و غلام الهی را که چشم ملاء اعلى با و روشن و منیر است ادنی العباد شمرده ای... "همه این اشارات اظهار عبودیت به آستان الهی است..."

اما در خصوص تنوع لحن الواح، چند نکته زیر شاید ما را به فهم علت و دلیل رهنمون شود:

۱ - نظر کلی به مطالب این الواح مشخص می دارد که این خطابات به عموم اهل عالم از هر رتبه و مقام است اگرچه بظاهر به اشخاص شاخصی که مظهر هویت ملی یا روحانی مردم بوده اند، خطاب شده است. نصایح الهی آن برای تذکر عموم است و مناسب همه مقامات اجتماع، علی الخصوص سورة الملوک که تمام طبقات مردم در آن مخاطب قرار گرفته اند. سورة الملوک از اولین خطابات عمومی جمال اقدس ابهی است و لذا از لحن ملایمت و نصیحت سهمی فراوان دارد ولی از صراحت و قاطعیت خالی نیست در آن اثر منیع می فرماید: "اتَّقُوا اللَّهَ يَا مَعْشَرَ الْمُلُوكِ وَلَا تَحْرَمُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ هَذَا الْفَضْلِ الْأَكْبَرِ... يَا أَيُّهَا الْمُلُوكُ مَا تَذَكَّرْتُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ فِي أَيَّامِهِ وَمَا اهْتَدَيْتُمْ بَانْوَارِ الْآتِي ظَهَرَتْ وَلَا حَتَّ عَنْ أَفْقِ سَمَاءٍ مَنِيرٍ... افْتَخَارَكُمْ لَمْ يَكُنْ فِي سُلْطَنَتِكُمْ بَلْ بِقُرْبِكُمْ إِلَى اللَّهِ وَاتِّبَاعِكُمْ أَمْرَهُ... اْعْدَلُوا يَا أَيُّهَا الْمُلُوكُ بَيْنَ النَّاسِ وَكُونُوا مَظَاهِرَ الْعَدْلِ فِي الْأَرْضِ... إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْدَعَ زَمَانَ الْخَلْقِ بِأَيْدِيكُمْ لِتَحْكُمُوا بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ... أَوْصِيكُمْ فِي آخِرِ الْقَوْلِ بَانَ لَا تَتَجَاوَزُوا عَنْ حُدُودِ اللَّهِ وَلَا تَلْتَفِتُوا إِلَى قَوَاعِدِ النَّاسِ وَعَادَاتِهِمْ لِأَنَّهَا لَا يَسْمَنُ وَلَا يَغْنِيكُمْ بَلْ بَسَنَ اللَّهُ أَنْتُمْ فَانظُرُوا" در خطاب به ملک پاریس است: "زَيْنَ هَيْكَلِكَ بِطَرَاظِ اسْمِي وَ لِسَانِكَ بِذِكْرِي وَ قَلْبِكَ بِحَبِّي الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ مَا أَرَدْنَا لَكَ إِلَّا مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ عَمَّا عِنْدَكَ وَ عَنِ خَزَائِنِ الْأَرْضِ كُلِّهَا إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ"

از این بیانات که مشابه آن در الواح سلاطین فراوان است می توان دریافت که لحن کلام محبت و عطوفت و شفقت است که پدر آسمانی در خطاب عمومی همه را بیاد آورده است.

۲ - باید توجه داشت که مخاطبین این الواح یکسان نیستند بعضی مانند سلطان عثمانی و وزرای عنود او نخستین بار در سورة الملوک بکمال حرمت ولی بصراحت انداز شده و با اینکه از اهل بهاء جز اطاعت و تمکین ندیده هرگز از خصومت و زحمت نکاسته لذا در الواح رئیس عربی و فارسی مورد عتاب و نعت قرار گرفته اند و دیگری چون ناپلئون سوم در لوح ثانی وعید شدید شنیده. اما لحن خطابات به

امپراطور روسیه و ملکه انگلستان با آنکه مهیمن و صریح است از لطف و ملایمت حکایت دارد زیرا هرگز سبب اذیت و آزار اهل ایمان نشدند با اینهمه متضمن اندازات و تعلیم و تذکر نیز می باشد. اما لحن خطاب به پاپ که پیشوای دینی و سیاسی و وارث حکومت روحانی بر سراسر ممالک مسیحی و حائز مسؤلیت معنوی است، حالت ملامت و سرزنش دارد زیرا جمع این دو مقام وظیفه ای بس خطیر برای او ارمغان آورده. علی الخصوص که در ظهور قبل یعنی دوره اسلام نیز به انجام وظیفه حقیقی، جامعه مسیحیت را هدایت نموده است آیات نازله در لوح پاپ در حقیقت خطاب به همه رهبران ادیان بطور عموم و پیشوایان فرق مسیحی بطور اخص است.

در خطاب به ناپلئون سوم است "نشهد بانک ما ایقظک النداء بل الهوی... انا ما تحب ان نرجع الیک کلمة سوء حفظاً للمقام الذى اعطيناک فى الحیوة الظاهرة انا اخترنا الادب وجعلناه سحیة المقربین... بما فعلت تختلف الامور فى مملکتک وینخرج الملک من کفک جزاء عملک اذا تجد نفسک فى خسران مبین... اعزک غرک لعمری انه لا یدوم و سوف یزول الا بان تتمسک بهذا الجبل المتین" که اگرچه وعید، تنبیه شدید است، با اینهمه راه بازگشت و تنبیه را حق نبسته است. در خطاب به عالی پاشا صدر اعظم عثمانی: "غلام توقعی از تو و امثال تو نداشته و نخواهد داشت... امثال تو آن نفوس مقدسه را که اصلاح اهل عالم منوط و مربوط به آن هیاکل احدیه بوده از اهل فساد دانسته اند و مقصر شمرده اند... اگر ملاحظه حکمت بالغه نبود ضعف خود و من علی الارض را مشاهده می نمودی... لازال این غلام کلمه که مغایر ادب باشد دوست نداشته و ندارد الادب قمیصی به زینا هیاکل المقربین"

در خطاب به ملک روس است: ایاک ان یحجیک هویک عن التوجه الی وجه ربک الرحمن الرحیم... ایاک ان تبدل هذا المقام العظیم... ایاک ان یمعنک الملک عن الممالک انه قد اتی بملکوته و تنادی الدرات قد ظهر الرب بمجده العظیم" در خطاب به ملکه ویکتوریا می فرمایند "دعی هواک ثم اقبلی بقلبک

الى موليك القديم انا نذكرك لوجه الله ونحب ان يعلو اسمك بذكر ربك خالق الارض والسماء انه على ما اقول شهيد"

و در خطاب به پاپ اعظم می فرمایند "ایاک ان تمنعك الاسماء عن الله فاطر الارض والسماء دع الوری عن ورائك ثم قبل الى مولاك... ایاك ان تمنعك الظنون بعد الذي اشرفت شمس اليقين من افق بيان ربك العزيز المنان. اسكنت في القصور و سلطان الظهور في اخب البیوت... ایاك ان تمنعك العلوم عن سلطان المعلوم او الدنيا عن خلقها وتركها... ان اخرق سبحات العلوم لثلا تمنعك عن شطر اسمی القيوم... يا معشر العلماء ان امسكوا اقلامكم قد ارتفع صریر القلم الاعلى بين الارض والسماء... ان يا رئيس القوم ان استمع لما ينصحكم به مصور الرم من شطر اسمه الاعظم بع ما عندك من الزينة المزخرفة ثم انفقها في سبيل الله... دع الملك للملوك ان اجعل قميصك حبي و درعك ذكری و زادك التوكل على الله مظهر القوات. هذا يوم الفضل تعالوا لا جعلكم ملوك ممالک ملكوتی ان اطعمونی تروا ما وعدناكم به و اجعلكم مؤانس نفسی فی جبروت عظمتی و معاشر جمالی فی سماء اقتداری الى الابد و ان عصيتمونی اصبر بحلمی لعل تتبهن و تقومن من فراش الغفلة كذلك سبقتكم رحمتی اتقوا الله و لا تتبعوا الذين اعرضوا عن الوجه بعد الذي يدعونه في الغدو والآصال"

۳ - اما در باره لوح سلطان مطلب کیفیت دیگری دارد. هیچیک از این نفوس در هنگام نزول الواح خطاب به آنها در کشورشان نفوس بهائی زندگی نمی کرد. اما در سرزمین ایران هزاران مؤمن جان نثار بسر می بردند که در کمال شهامت در گوشه و کنار معرض عداوت علماء و اشرار بودند و آماده آنکه به همقدمانی که جان خود را فدا کرده بودند، بیوندند. زیرا در حقیقت روزی نمی گذشت که نفسی از احباء مورد لطمه و زحمتی واقع نشود و سال و ماهی نبود که بگير و ببند و تعدی و شهادتی در کار نباشد. اشاره به این مطلب از خلال آیات لوح سلطان بوضوح آشکار است و اساساً یکی از مطالبی که حضرت بهاء الله از صدور این لوح اراده فرمود تذکر شاه ایران به تخفیف و تسهیل مشکلات اهل بهاء در آن سرزمین است. اینست که می فرمایند "ملک عادل ظلّ الله است در ارض باید کلّ در سایه

عدلش مأوی گیرند و در ظلّ فضلش بیاسایند این مقام تخصیص و تحدید نیست که مخصوص به بعضی دون بعضی شود چه که ظلّ از مظلّ حاکمی است حقّ جلّ ذکرة خود را ربّ العالمین فرموده زیرا که کلّ را تربیت فرموده و می فرماید: "طوایف متعدّده و ملل مختلفه در ظلّ سلطان مستریحند یک طایفه هم این قوم باشند بلکه باید علو همّت و سمو فطرت ملازمان سلطانی بشأنی مشاهده شود که در تدبیر آن باشند که جمیع ادیان در سایه سلطان درآیند و ما بین کل به عدل حکم رانند اجرای حدود الله محض عدل است و کلّ به آن راضی بلکه حدود الهیه سبب و علّت حفظ بریه بوده و خواهد بود" (۱۲۸). بنا بر این مقدمه، می توان دریافت که چرا لوح سلطان ایران از ملایمت و ملاطفتی خاص برخوردار است علی الخصوص که حضرت بهاء الله بدگمانی ناصرالدین شاه را که حاصل سوء قصد بایبان و اقدام به رمی او بوده نظر به عنایت موجه شمرده اند. با اینهمه این لوح منبع در مورد اظهار امر و اعلاء کلمه جامعه کیفیتی بی نظیر دارد زیرا در عین ملایمت متضمّن قاطعیت و صراحت است. آیات زیر شاهد بر آنست: "یا سلطان لو تسمع صریر القلم الاعلی و هدیر ورقاء البقاء... لیبلغک الی مقام لاتری فی الوجود الا تجلی حضرة المعبود... ولا تحمل ثقل الملك ابدأ الا لنصرة ربک العلی الاعلی... لاخیر فیما ملکته الیوم فسوف یملکه غداً غیرک ان اختر لنفسک ما اختاره الله لاصفائه... نسل الله بان یؤید حضرتک علی اصغاء الکلمة الّتی منها استضاء العالم... البتة این بلایا را رحمت کبری از پی و این شدائد عظمی را رخاء عظیم از عقب ولکن امید چنان است که حضرت سلطان بنفسه در امور توجّه فرمایند که سبب رجای قلوب گردد و این خیر محض است که عرض شد و کفی بالله شهیدا... سوف تشقّ ید البیضاء جیباً لهذه اللیلة الدّلاء و یفتح الله لمدينته باباً رتاجاً یومئذ یدخلون فیها الناس افواجاً... یومئذ یقوم الناس من الاجداث و یسئلون عن التّراث... و یحضر الكلّ للسؤال فی محضر الله المتعال انه شدید النکال نسئل الله بان یقدّس قلوب بعض العلماء من الصّغینه و البغضاء لینظروا الاشیاء بعین لا یغلبها الاغضاء و یصعدهم الی مقام لا تقلّبهم الدنیا و ریاستها عن النظر الی الافق الاعلی..."

در مقامی نیز بلسان مناجات چنین نازل: "نسئل الله بان يؤيد السلطان على ما اراد و ما اراد ينبغي ان يكون مراد العالمين... سبحانك اللهم يا الهى... فاجذب... قلب السلطان الى يمين عرش اسمك الرحمن ثم ارزقه يا الهى النعمة التى نزلت من سماء كرمك و سحاب رحمتك لينقطع عما عنده و يتوجه الى شطر الطافك اى رب ايده على نصره امرک و اعلاء كلمتك بين خلقك..." لازم به توضیح نیست که دعای خیر حضرتش متضمن نصیحت و راهنمایی است چه که بدون حصول استعداد، وصول تأیید میسر نخواهد شد.

بالاخره باقتضای مقام، حضرت بهاء الله عدم اعتنای خود را به سلطان ایران با این آیات اظهار فرموده اند "فيا الهى هذا كتاب ارید ان ارسله الى السلطان و انت تعلم بانى ما اردت منه الا ظهور عدله لخلقك و بروز الطافه لاهل مملکتک و اتى لنفسى ما اردت الا ما اردته و لا ارید بحولک الا ما تريد... ليس حزني لنفسى تالله رأسى يشتاقي الرّماح فى حبّ موليه و ما مررتُ على شجر الآ و قد خاطبه فؤادى يا ليت قطعت لاسمى و صُلب عليك جسدى فى سبيل ربى بل بما ارى الناس فى سكرتهم يعمهون و لا يعرفون... تالله... لا اجزع و اصبر كما صبر اولو الحزم و اصحاب العزم... و نرجو من كرمه تعالى بهذا الحبس يعتق الرقاب من السلاسل و الاطناب و يجعل الوجوه خالصة لوجهه العزيز الوهاب... و نسئله بان يجعل هذا البلاء الادهم درعاً لهيكل امره و به يحفظه... لم يزل بالبلاء علا امره و سنا ذكره هذا من سنته... فسوف يعلمون القوم ما لا يفقهونه اليوم..."

با آنکه آل الله و دیگر مسجونان در زندان عکا، اسیر حکومت آل عثمانند عدم اعتنای حضرتش به ارباب سیاست و حکومت در الواح رئیس بکیفیتی صریح تر جلوه می کند. مقایسه لوح سلطان با الواح رئیس نشان می دهد که حضرت بهاء الله از شدت بلیات نگران نیستند، بلکه توجه حضرتش بحفظ و صیانت جامعه مظلوم احبّاء در ایران است، که از بدو ظهور، همواره معرض صدمات شدید مستمر بوده است. در لوح رئیس عربی می فرماید: "قل البلاء دهن لهذا المصباح و بها يزداد نوره ان انتم من العارفين... قل لو تقطعون اركاننا لن يخرج حبّ الله من قلوبنا انا



خلقناه للفداء و بذلك تفتخر على العالمين ای ربّ قد خرجنا عن الاوطان شوقاً للقائک و طلباً لوصالک و قطعنا البرّ و البحر لحضور بین یدیک و اصغاء آیاتک... " در لوح رئیس فارسی است: "این نفوس از خمر رحمن بهیجان آمده اند... اگر ظلم عالم بر ایشان وارد شود در سبیل حقّ راضی بل شاکرند ابداً شکوه نداشته و ندارند بلکه دماءشان در ابدانشان در کلّ حین از ربّ العالمین آمل و سائل است که در سبیلش بر خاک ریخته شود و همچنین رؤسشان آمل که بر کلّ سنان در سبیل محبوب جان و روان مرتفع گردد... " (۱۲۹)

الواح ملوک و سلاطین حاوی اظهار امر الهی و ابلاغ کلمه بدیع و بیان وظائف اهل عالم از ملوک و مملوک است بعضی مانند لوح سلطان و الواح رئیس متضمّن تمام حجّت و اثبات قصور و کوتاهی مخاطبین بیاناتی محکم و متین نیز می باشد. الواح ملوک و سلاطین بعد از نزول و ابلاغ، اعلان و انتشاری بی سابقه یافته، زیرا نه تنها نسخ متعدد از آنها تهیه شده و در دسترس دوست و دشمن قرار گرفته و بسیاری از اهل انصاف از زیارت آنها منقلب و مؤمن گشته اند؛ بلکه مهمّتر از همه آنکه حضرت بهاء الله بنفسه الجلیل فقراتی از آنها را در لوح مفصل مهیمن خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی مشهور به نجفی و ابن ذئب نقل فرمودند و حجّت را کامل داشتند.

اگر مطالعه و تحقیق، در باره این الواح مورد توجه قرار گیرد جا دارد که هر لوحی بطور مستقل مورد تحقیق واقع شود. همچنین در مورد مطالبی از قبیل بشارات و انذارات نازله، استدلالات مختلفه، تمثیلات موجوده، استشهادات از کتب مقدّسه و آثار ادبیّه و تاریخیه، کیفیت عظمت و سطوت امر که از خلال اشارات آیاتش متجلی است، اصول اخلاق و آداب که در این سور قیّمه ابلاغ شده و نکات و مطالبی که در باره احکام نازل گشته در باره هریک فصل مبسوط و رساله ای متین و مشروح تدوین شود، تا شایسته معرفی چنین آثار و آیات جلیله ای گردد و اگر نه این نوشته نارسا قابل آن خطابات ملک الملوکانی نیست. در خاتمه باید باین مطلب بسیار مهمّ متذکر شد که حضرت ولیّ امر الله بکیفیتی جلیل تحقّق و عود

و اندازات صادره در این الواح را تبیین فرموده اند و قسمت اعظم آن در اثر مهمین حضرتش که بنام "قد ظهر يوم الميعاد" تسمیه شده، به تفصیل آمده است (۱۳۰)

#### مراجع:

- ۱- کتاب مستطاب اقدس
- ۲- کتاب مبین ص ۹۶
- ۳- سورة الملوك لوح ملك باريس
- ۴- لوح رئيس عربى
- ۵- ملك روس - كتاب اقدس
- ۶- ملك روس - رئيس عربى
- ۷- سورة الملوك
- ۸- ملك روس
- ۹- ايضاً
- ۱۰- رئيس عربى
- ۱۱- سورة الملوك - ملك باريس
- ۱۲- ملك باريس
- ۱۳- رئيس عربى
- ۱۴- ملكة انگلستان
- ۱۵- ملك روس - رئيس فارسى
- ۱۶- پاپ
- ۱۷- اقدس
- ۱۸- پاپ - ملكة انگلستان
- ۱۹- پاپ - ملك روس
- ۲۰- پاپ
- ۲۱- ملك روس - اقدس
- ۲۲- ملكه

- ۲۳ - ملک روس - اقدس
- ۲۴ - اقدس
- ۲۵ - ملکه - پاپ - اقدس
- ۲۶ - ملکه
- ۲۷ - ملک پاریس
- ۲۸ - پاپ - رئیس فارسی
- ۲۹ - رئیس عربی
- ۳۰ - ملک روس
- ۳۱ - پاپ - ملک پاریس - ملک روس - ملکه - رئیس عربی
- ۳۲ - پاپ - ملک پاریس
- ۳۳ - رئیس عربی
- ۳۴ - ملک پاریس
- ۳۵ - سلطان ایران
- ۳۶ - ملک روس
- ۳۷ - پاپ
- ۳۸ - پاپ - ملک پاریس - ملک روس - ملکه - سلطان ایران - رئیس عربی - اقدس
- ۳۹ - رئیس عربی - ملکه
- ۴۰ - رئیس عربی
- ۴۱ - سورة الملوک
- ۴۲ - سلطان ایران
- ۴۳ - ايضاً
- ۴۴ - ملکه - سلطان ایران
- ۴۵ - پاپ - ملک پاریس - اقدس
- ۴۶ - پاپ - ملک روس
- ۴۷ - ملک روس - اقدس

- ۴۸ - ملڪ روس - پاپ  
۴۹ - پاپ  
۵۰ - پاپ - ملڪ پاریس  
۵۱ - رئیس عربی  
۵۲ - ملڪ پاریس - سلطان ایران - رئیس عربی  
۵۳ - پاپ - ملڪ پاریس  
۵۴ - رئیس فارسی  
۵۵ - پاپ - ملڪ روس - ملکہ  
۵۶ - پاپ - ملڪ پاریس - ملڪ روس - ملکہ - رئیس عربی  
۵۷ - ملڪ پاریس - رئیس عربی  
۵۸ - پاپ  
۵۹ - ملڪ روس  
۶۰ - ملڪ روس - رئیس عربی  
۶۱ - ملکہ - رئیس فارسی  
۶۲ - ملڪ پاریس  
۶۳ - رئیس عربی  
۶۴ - کتاب اقدس  
۶۵ - ملڪ روس  
۶۶ - ملڪ پاریس - سلطان ایران - رئیس عربی  
۶۷ - رئیس عربی  
۶۸ - ملڪ پاریس  
۶۹ - رئیس فارسی  
۷۰ - ملڪ پاریس  
۷۱ - پاپ  
۷۲ - ایضاً  
۷۳ - پاپ

- ۷۴ - ملک پاریس  
۷۵ - ایضاً  
۷۶ - ملک روس  
۷۷ - پاپ  
۷۸ - پاپ  
۷۹ - کتاب اقدس  
۸۰ - ملک پاریس  
۸۱ - رئیس عربی  
۸۲ - کتاب اقدس  
۸۳ - ملک روس  
۸۴ - کتاب اقدس  
۸۵ - ایضاً  
۸۶ - ایضاً  
۸۷ - پاپ - سلطان ایران  
۸۸ - سلطان ایران  
۸۹ - رئیس فارسی  
۹۰ - لوح سلطان ایران  
۹۱ - ایضاً - رئیس فارسی  
۹۲ - ملکه - سلطان ایران - پاپ - ملک پاریس  
۹۳ - رئیس عربی  
۹۴ - ایضاً  
۹۵ - کتاب اقدس  
۹۶ - ایضاً  
۹۷ - ایضاً  
۹۸ - ملک پاریس  
۹۹ - ملک روس

- ۱۰۰ - ايضاً
- ۱۰۱ - پاپ
- ۱۰۲ - ايضاً
- ۱۰۳ - سورة الملوك
- ۱۰۴ - ايضاً
- ۱۰۵ - ايضاً
- ۱۰۶ - ايضاً
- ۱۰۷ - سورة الملوك
- ۱۰۸ - رئيس عربى
- ۱۰۹ - پاپ
- ۱۱۰ - لوح سلطان ايران
- ۱۱۱ - ايضاً
- ۱۱۲ - رئيس عربى - كتاب اقدس - ملك پاریس
- ۱۱۳ - لوح سلطان ايران
- ۱۱۴ - سورة الملوك
- ۱۱۵ - ايضاً
- ۱۱۶ - سورة الملوك - لوح سلطان
- ۱۱۷ - رئيس فارسى
- ۱۱۸ - ايضاً
- ۱۱۹ - رئيس عربى و فارسى - لوح سلطان
- ۱۲۰ - در این خصوص در آثار مبارکه جمال اقدس ابهى و حضرت نقطه اولی و الواح حضرت عبدالبهاء اشارات فراوان نازل شده است. یکی از الواحی که متضمن بیان نکات اصلیه است و با مطلع: "حمد مقدس از عرفان ممکنات" ابتدا می شود در مجموعه الواح چاپ مصر ۱۳۳۸ ص ۳۰۷ تا ۳۱۵ درج شده است.
- ۱۲۱ - کلمه مبارکه ۶۷ از کلمات مکنونه عربی: "یا ابن الجمال و روحی و عنایتی ثم رحمتی و جمالی..."

۱۲۲ - مطلع لوح مبارکی که این بیان از آن نقل شده چنین است: "حمد مقدّس از بیان برهان حضرت رحمن را لایق و سزااست..." "ظهورالحق جلد سوم ص ۲۷۸"  
۱۲۳ - مجموعه اشراقات ص ۱۳۵ - لوح ابن ذئب چاپ مصر ۱۹۲۰ - ص -

۱۱

۱۲۴ - مجموعه اشراقات ص ۹ - ۱۳۸ و ص ۹ - ۲۶۸.

۱۲۵ - عبودیت مقامی است که کسی آنرا نتواند شناخت و حق آنرا نتواند بیجا آورد مگر آنکه مقام ربوبیت را بشناسد و شناسائی ربوبیت جز بوصول به آن میسر نگردد زیرا شناسائی در گرو ارتباط و اتصال عارف و معروف یا شناسنده و شناسانده است و این سرّ همین نکته است که در احادیث آمده که "العبودیّة جوهره کنهها الربویّة" بهمین جهت عبودیت مظاهر الهی که همواره در مقام مناجات از لسان آن جواهر وجود اظهار می شود و رای درک و فهم ماست و اگرچه بلفظ و لسان آنرا تکرار می کنیم، عالمها از مفهوم آن بدوریم و فقط ممکن است گاهگاهی لمحّه ای از آن، بمدد همان کلمات بدرخشد و دوباره فراموش شود.

۱۲۶ - در لوح ملک پاریس می فرماید: "ان کان هذا جرمی قد سبقنی فی ذلک محمّد رسول الله و من قبله الروح و من قبله الکلیم و ان کان ذنبی اعلاء کلمة الله و اظهار امره فانا اول المذنبین"

۱۲۷ - اصطلاح غلام، در حقیقت بمفهوم فرزند در کتاب مجید قرآن بکار رفته و در سوره آل عمران، یوسف، الحجر، مریم، والذاریات به حضرت اسحق بن ابراهیم، حضرت یحیی بن زکریاء حضرت یوسف و حضرت عیسی در هنگام ابلاغ بشارت تولّد ایشان، اطلاق شده است. در آثار حضرت نقطه اولی نیز به هیکل مبارکش اطلاق شده و در آثار جمال اقدس ابهی به عنوان غلام الهی، غلام ابهی، غلام معنوی و غلام روحانی از حضرتش نام برده شده است. بعنوان نمونه می توان بالواح سلمان، نصیر، احمد فارسی، مریم، ملاح القدس، اتحاد و سوره الذبح مراجعه نمود. لوح مبارک غلام الخلد بهمین نام مزین شده است.

۱۲۸ - در پرتو این بیان مبارک وسعت و کیفیت معنی و مفهوم ظلّ الله که از القاب شهنشاها عالم بوده بهتر مفهوم می شود. در سورة الملوک نیز می فرماید: "انک ظلّ الله فی الارض فافعل ما یلیق لهذا الشان المتعالی العظیم."

۱۲۹ - این مضامین در بسیاری از الواح نازل: در سورة ملوک می فرماید: "اعلموا بانّا ما نخاف من احد الاّ الله وحده و ما توکّلی الاّ علیه و ما اعتصامی الاّ به و ما نرید الاّ ما اراد لنا و ان هذا لهو المراد لو انتم من العارفين انّی انفقّت روحی و جسدی لله ربّ العالمین من عرف الله لن یعرف دونه و من خاف الله لن یخاف سواه و لو یجتمع علیه کلّ من فی الارض اجمعین"

و در لوح ملک پاریس است: کَلَّمَا ازاد البلاء زاد البهاء فی حبّ الله و امره بحیث ما منعنی ما ورد علیّ من جنود الغافلین"

۱۳۰ - تحقیق در آثار مبارکه ای که از قلم مرکز میثاق و مقام ولایت امر در باره الواح سلاطین و ملوک صادر شده مستلزم تحقیقات دقیقه ای است که وراى این مقاله مختصر است آثاری را که می توان در این خصوص مورد توجّه قرار داد. رسالات مبارکه مدینه، سیاسیه، مقاله سیّاح و قد ظهر یوم المیعاد، توقیعات مجموعه نظم جهانی بهائی و کتاب قرن بدیع است.



## سورة الملوك

سورة الملوك از آثار منزله از سماء مشیت جمالقدم و اسم اعظم و در سجن بعید (ادرنه) عزّ نزول یافته است تاریخ دقیق نزول آن معلوم نیست ولی بنا بر قرائن مختلفه در ایام اخیر توقف پنج سائۀ هیکل مبارک در ادرنه و پس از فصل و انفصال میرزایحیی ازل نازل گشته است.

برای اینکه بهتر اهمیت این خطاب مهیمن الهی را که بسورة الملوك تسمیه یافته دریا بیم جا دارد مقام و مرتبت منزل جلیل آن را بیشتر بشناسیم و موقعیت امرالله را هنگام توقف حضرتش در ادرنه کاملاً درک نماییم. باید متذکر بود که نزول این سورة مبارکه مقارن ایامی است که نفوذ و تأثیر و جامعیت کلمۀ شارع اعظم امر بهائی متدرجاً در مدینۀ الله بغداد و مدینۀ کبیره در چشم رجال و بزرگان و علما اثبات گشته و هر یک بنحوی در مقابل تسلط روحانی و علم و قدرت معنوی حضرتش احساس ضعف و ناتوانی نموده اند و اینک در ارض سرّ، با نزول این خطاب جلیل و الواح متعدده دیگر اعلان امر عمومی و جهانی حضرت بهاء الله که آخرین مرحله رسالت حضرتش بوده انجام گرفته است.

حضرت بهاء الله در این سوره که اولین خطاب مبارک به عموم سلاطین و ملوک عالم است رسماً و علناً ادعای مظهریت فرموده دیانت جدیده را تأسیس نموده اند و عمومیت و جامعیت و استقلال و رسمیت امرالله را بیان داشته اند و اساس مبادی سامیۀ بهائی را بنیاد فرموده اند.

با اظهار مظهریت کلیه جمال قدم و اعلان استقلال شریعت بهائی ، تلقینات و افکار محدوده بایان نیز پایان پذیرفته و امرالله عمومیت جهانی یافته است.

سبک و روش این اثر بدیع به سیاق آیات و بسیار مهیمن و نافذ است و خطاب سلطان مقتدری است که بندگان خود را عتاب می فرماید علت نزول این خطاب الهی چنانکه اشاره شد شروع دوران جهانگیری و عمومیت امر بهائی است.

حضرت ولیّ عزیز امرالله ارواحنا لعناياته الفدا در آثار مبارکه اشاره می فرمایند که اظهار امر خفی در سیاه چال طهران و اظهار امر علنی در بغداد باغ رضوان و اعلان عمومی امرالله در ادرنه واقع گردیده است.

در این لوح مقدّس عموم سلاطین عالم در شرق و غرب خصوصاً سلاطین مسیحی و سلطان عبدالعزیز عثمانی و وزراء و وکلاء او و سفیر پاریس (فرانسه) و ایران در باب عالی و مشایخ و حکماء مدینه کبیره (اسلامبول) و فلاسفه عالم و اهل اسلامبول و ایران مخاطب خطاب الهی واقع شده اند و بعضی نیز معاتب و مؤاخذ گشته اند.

اگرچه سورة مبارکه ملوک مستقلاً به چاپ رسیده است معذلک مکرر نیز دست نویسی شده است. سورة الملوک با این آیه مبارکه شروع می شود:

"هو العزيز هذا كتاب من هذا العبد الذي سمى بالحسين في ملكوت الاسماء الى ملوك الارض كلهم اجمعين" و باین آیه مبارکه ختم می گردد "والسلام عليكم ياملاء المسلمين والحمد لله رب العالمين. ۱۵۲"

این اثر مبارک در نسخه چاپی حاوی ۳۷ صفحه بقطع رقعی است که هر صفحه شامل ۱۹ سطر و هر سطر بطور متوسط شامل یازده کلمه است و بخط نسخ با حروف سربی طبع گردیده است.

مطالب این سورة مبارکه اظهار امر الهی و بیان نصایح و مواظب به عموم مخاطبین از ملوک و مملوک و تحریض به درستی و صداقت و خدمت و عدالت و وصول به کمال بشریت و انسانیت و اشاره ببلاای وارد و قسمتی از مطالب تاریخی و علمی و پاره ای حقائق روحانی و عرفانی است.

هرجا به استدلالی احتیاج بوده پایه استدلال بر اساس حقائق عقلانی و عواطف انسانی و بالاخره بر مطالب اسلامی و مختصری مباحث مسیحی است. اگرچه افراد به اسماء خاص مخاطب نشده اند معذلک از سیاق خطاب و مطالب مربوطه شناخته می شوند. سبک این لوح منبع از لحاظ اسلوب و سیاق آیات به کتاب مستطاب اقدس و آثار نازله در سجن عکا شباهت دارد.

حضرت بهاءالله پس از اظهار امر الهی که صدر این سورة مبارکه به آن مزین است ملوک را به تبعیت و اطاعت دعوت می فرمایند و آنانرا از متابعت نفس و هوی منع

می نمایند خصوصاً ظهور حضرت ربّ اعلی را یادآوری می فرمایند و از غفلت و بی خبری آنان و ظلم و ستم علماء ایران که بر آن مظهر رحمن وارد شده ابراز تأسّف و افسوس می نمایند و آنانرا به این نکته وصیّت می فرمایند که مبادا بعداً نیز اینچنین از عرفان ظهورالله محروم مانند و مجدداً ضمن اظهار دعوت الهی غفلت و عدم توجّه آنان را یاد می فرمایند سپس حقیقت مقام سلطنت را چنین بیان می دارند که حکومت بر سراسر ارض افتخار و امتیازی نیست بلکه شرافت و افتخار تقرّب بآستان الهی است و اکنون اگرچه نسائم الهی وزیده شما از آن غافل و محرومید و آنانرا به درک این موهبت و وصول به این منقبت تشویق می فرمایند. سپس آنانرا به حفظ حدود الله و اجراء عدل و تقلیل عساکر و اعتدال در امور و منع از اسراف و زیاده روی مأمور می دارند نصرة و توفیق در خزائن و عساکر نیست بلکه به تأیید الهی است و فقرا امانات الهیه اند و اگر تجمّع زخارف امتیاز است افتخار خاک را سزاوار است چه که او اینهمه درّ و گوهر بيشتر ارزانی داشته است. سپس به بلایای وارده در مدت بیست سال اخیر (ایام ظهور حضرت اعلی تا هنگام نزول سورة مبارکه بطور تقریب) اشاره می فرمایند و از قتل و غارت و هتک حرمت دوستان الهی یاد می کنند. و از اینکه سلاطین به عدل و انصاف و تدارک مافات قیام ننموده اند شکایت می فرمایند سپس به سلاطین مسیحی عموماً خطاب می نمایند و وظائف آنان و بیانات حضرت مسیح را تذکّر می فرمایند.

در خطابات متعدده به سلطان عبدالعزیز ظلم و تعدی و کلاء و وزراء او را یاد می نمایند و از اینکه او در این خصوص اقدامی که شایسته معدلت شهریاری باشد ننموده او را چنین مخاطب می فرمایند که اگر شنیده بودی و می دانستی چرا آنانرا از افعال غیر مرضیه باز نداشتی و اگر نمی دانستی گناهی بزرگتر است چه که نمی دانستی که با مردمی که در ملک تو بسر می برند چه می کنند سپس رجال و بزرگان و وزراء سلطان را به علت اذیت و آزاری که روا داشته اند عتاب و مؤاخذه می فرمایند و آنانرا به عذاب و نقیمت الهی وعید می دهند و از اینکه اصول الله را فراموش نموده اند و به هوای نفس خود و جمع زخارف فانیه پرداخته اند. انذار می نمایند.

سفیر پاریس را از همدستی با سفیر ایران با توجّه به عدم اطلاع بر کیفیت امرالله تحذیر می نمایند و از میرزا حسینخان مشیرالدوله سفیر ایران که بشرف زیارت حضرتشان توفیق نیافته ولی به عداوت و کینه برخاسته است ابراز عدم رضایت می فرمایند و به این واقعه اشاره می فرمایند که تو فقط یکبار در منزل پدرت در طهران در مجلس عزا داری حضرت سید الشهداء توفیق ملاقات داشته ای و در آنجا فرصت صحبت و مذاکره ای نبوده پس چگونه به تکذیب و مخالفت برخاسته ای و به این آیه قرآنی اشاره می فرمایند که "لا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمناً".

قسمت اعظم لوح مبارک که خطاب به ملوک و وزراء و سفراست عتاب آمیز است رجال دولت عثمانی را به کودکانی تشبیه می فرمایند که به گل بازی مشغول و از درک مطالب عالیّه حضرتش قاصر و عاجزند.

در این لوح مبارک شرحی نیز در خصوص آزارهای وارده بر هیکل انور در طول ایام توقف در عراق و اسلامبول و ادرنه مرقوم گشته از سیاست سفرای ایران منجمله مشیرالدوله و میرزا بزرگ خان قزوینی که قصد ارجاع مجدد هیکل مبارک را به ایران داشتند یاد شده و از سختی سفر اسلامبول به ادرنه ذکری فرموده اند منازلی را که در هنگام ورود به ادرنه توقف فرموده اند اشاره کرده اند و کاروانسرای خان عرب و منازل مرادیه را که به علت عدم تناسب ساختمان هنگام فصل زمستان و سرمای شدید باعث ناراحتی بوده توصیف فرموده اند. شرحی در خصوص اخلاق و اطوار میرزا بزرگ خان قزوینی و فسق و فجور و میخوارگی و فساد اخلاق او نیز بیان داشته اند و از تلقینات سوء و اقدامات سیئه او نیز اظهار تأسّف فرموده اند (در خصوص مشیرالدوله بعداً در بعضی آثار مبارکه اظهار عنایت شده و او نیز همه جا با اینکه نسبت به امر بسیار مغرض است از بزرگواری جمال قدم جلّ ذکره تجلیل نموده است) علماء و مشایخ و حکما و فلاسفه و عموم اهالی اسلامبول و ایران را به اهمّیت امرالله انداز می فرمایند و رد و قبول و بطلان و حقیقت را بکلمه و اراده خویش موکول می فرمایند.

ضمن شرح مبسوطی از شهادت حضرت ربّ اعلیٰ ایرانیان را از این جسارت و خسران و اقدام بقتل فرزند رسول اکرم انذار می فرمایند و ضمن بیان شهادت حضرت سیدالشهداء و اهمیت سرفدا اظهار اشتیاق بشهادت می فرمایند و بلا یای وارده را با ذکر این مثل که "لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام" با بلا یا و محن سابقه تطبیق می فرمایند و آنرا از سنن جاریه الهیه ذکر می فرمایند ضمناً در آخر هر مطلبی از مطالب مذکوره حضرت بهاء الله شرحی جامع و مبسوط در زمینه استغنائی مظاهر امرالله از وسائل و اسباب ملکیه و کمکی و مساعدت بشریه و اتکاء و اتکال آنان به قدرت الهیه و تأییدات روحانیه و قطعیت تحقق وعود و مواعید ربّانیه و عظمت و قدرت معنوی مظاهر رحمانیه بیان می فرمایند.

اینک به پاره ای از مطالب این لوح مبارک استشهاد می شود مقصود از این استشهاد آنست که از شمه ای از مطالب عالیّه آن مشام جان معطر گردد و ضمناً سیاق و روش این خطاب الهی به دست آید.

#### اظهار امرالله

"ان یا ملوک الارض اسمعوا نداء الله من هذه الشجرة المثمرة المرفوعة الّتی نبتت علی ارض کثیب الحمراء بریة القدس و تغنّ بانّه لا اله الا هو العزیز المقتدر الحکیم هذه بقعة الّتی بارکها الله لوارديها و فیها یسمع نداء الله من سدرة قدس رفیع" (ص ۱ سطر ۵).

"قل قد اشرقت شمس الولاية و فصلت نقطة العلم و الحکمة و ظهرت حجة الله العزیز الحکیم" (ص ۲ سطر ۷).

"فاعلموا بانّ شمس الولاية قد اشرقت بالحقّ و انتم عنها معرضون و انّ قمر الهدایة قد ارتفع فی قطب السماء و انتم عنه محتجبون و نجم العنایة قد بزغ عن افق القدس و انتم عنه مبعدون" (ص ۳۴ سطر ۱۸).

"فاعلموا بانّ الله لن یقبل الیوم منکم فکرکم و لا ذکرکم و لا توجّهکم و لا ختمکم و لا مراقبتکم الا بان تجدّدوا عند هذا العبد ان انتم تشعرون تالله قد غرست شجرة الولاية و فصلت نقطة العلمیه و ظهرت ولاية الله المهیمن القیوم" (ص ۳۶ س ۱).

## علت صدور لوح مبارك سورة الملوك

"هذا كتاب من هذا العبد الذى سَمى بالحسين فى ملكوت الاسماء الى ملوك الارض كلهم اجمعين لعلّ ينظرون اليه بنظرة الشفقة و يَطَّلَعُونَ بما فيه من اسرارالقضاء و يكوننّ من العارفين و لعلّ ينقطعون عمّا عندهم و يتوجّهون الى مواطن القدس و يقربون الى الله العزيز الجميل. (آية أول)

### اظهار عبوديت به آستان الهى و استغناى از دون او:

" و ما انا الاّ عبد آمنّت بالله و آياته و رسله و ملائكته و يشهد حينئذ لسانى و قلبى و ظاهرى و باطنى بأنّه هو الله لا اله الاّ هو و ما سواه مخلوق به امره و منجعل بارادته لا اله الاّ هو الخالق الباعث المحيى المميت و لكن ائى حدّثت نعمة الّتى انعمنى الله بوجوده و ان كان هذا جرمى فانا اولّ المجرمين " (ص ٣٢ س ١).

" ثمّ اعلموا بأنّا ما نخاف من احد الاّ الله وحده و ما توكلى الاّ عليه و ما اعتصامى الاّ به و ما نريد الاّ ما اراد لنا و انّ هذا لهو المراد لو انتم من العارفين ائى انفقت روحى و جسدى لله ربّ العالمين من عرف الله لن يعرف دونه و من خاف الله لن يخاف سواه ولو يجتمع عليه كلّ من فى الارض اجمعين " (ص ١٢ س ١٨).

" يا ايها الملك (سلطان عبدالعزيز) فوالله ما اريد ان اشكومنهم فى حضرتك انما اشكويّتى و حزنى الى الله الّذى خلقنا و ايّاهم و كان علينا و عليهم لشاهد و وكيل " (ص ٢٥ س ٣).

### بلايا و محن:

"فاعلموا بانّ البلىّاء و المحن لم يزل كانت موكّلة لاصفياء الله و احبائه ثمّ لعباده المنقطعين الّذين لا تلهيهم التجارة و لا بيع عن ذكرالله و لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم لمن العاملين كذلك جرت سنّة الله من قبل و يجرى من بعد فطوبى للصابرين الّذين يصبرون فى البأساء و الضراء و لن يجزعوا من شىء و كانوا على مناهج الصبر لمن السالكين " (ص ١٥ س ٤).

وعدة نصرت الهى و ارتفاع امرالله:

"فسوف يرفع الله امره و يعلو برهانه بين السموات و الارضين فتوكل في كل الامور على ربك و توجه اليه ثم اعرض عن المنكرين فاكف بالله ربك ناصراً و معين انا كتبنا على نفسنا نصرك في الملك و ارتفاع امرنا و لولن يتوجه اليك احد من السلاطين" (ص ٨ س ١١).

"ستمضى بلايانا و اضطرارنا و الشدة التي احاطتنا من كل الجهات و كذلك تمضى راحتهم و الرخاء الذي كانوا فيه و هذا من الحق الذي لن ينكره احد من العالمين و سيقضى سكوننا على التراب بهذه الدلة و جلوسهم على السير العزة و يحكم الله بيننا و بينهم و هو خير الحاكمين" (ص ٢٥ س ٧).

"قل قد هبت عليكم نسائم الله عن شطر الفردوس و انتم في غفلة عنها و كنتم من الغافلين... (ص ٢ سطر ١٩).

#### انذار و خطابات مهيمنة قهرآميز:

"اعدلوا يا ايها الملوك بين الناس ... و ان لن تستنصحو بما انصحناكم في هذا الكتاب به لسان بدع مبين يأخذكم العذاب من كل الجهات و يأتيكم الله بعد له اذا لا تقدر ان تقوموا معه و تكونن من العاجزين" (ص ٤ س ٢ و ١٢).

"ان يا سفير ملك الباريس ... ستمضى ايامك و يفنى سفارتك و يقضى كل ما عندك و تسئل عما اكتسبت ايديك في محضر سلطان عظيم" (ص ٦ س ١٧).

"قل يا ايها الوكلاء ينبغي لكم بان تتبعوا اصول الله في انفسكم و تدعوا اصولكم و تكونن من المهتدين و هذا خير لكم عما عندكم ان انتم من العارفين و ان لن تتبعوا الله في امره لن يقبل اعمالكم على قدر نقيرو قطعير فسوف تجدون ما اكتسبتم في الحياة الباطلة و تجزون بما عملتم فيها و ان هذا لصدق يقين... فاعلموا بان الدنيا و زينتها و زخرفها سيفنى و يبقى الملك لله الملك المهيمن العزيز القدير" (ص ٩ س ٥ و ص ١٢ س ٧).

"ان يا ملك اتبع سنن الله في نفسك و به اركانك و لا تتبع سنن الظالمين ... ثم انصب ميزان الله في مقابلة عينك ثم اجعل نفسك في مقام الذي كانك تراه ثم و زن اعمالك به في كل يوم بل في كل حين و حاسب نفسك قبل ان تحاسب في

يوم الذى لن يستقرّ فيه رجل احد من خشية الله و تضطرب فيه افئدة الغافلين " (ص ٢٠ س ٧ . ص ٢١ س ١٩).

"ان يا مشايخ المدينة قد جئناكم بالحق و كنتم فى غفلة عن ذلك كائنكم فى غشوات انفسكم ميتون و ما حضرتم بين يدينا بعد الذى كان هذا خير لكم عن كل ما انتم به تعملون" (ص ٣٤ س ١٥).

### صلح و وحدت :

"اتقوا الله يا ايها الملوك و لا تتجاوزوا عن حدود الله ... ثم اصلحوا ذات بينكم و قتلوا فى العساكر ليقبل مصارفكم و تكونن من المستريحين و ان ترتفعوا الاختلاف بينكم لن تحتاجوا الى كثرة الجيوش الا على قدر الذى تحرسون بها بلدانكم و ممالككم اتقوا الله و لا تسرفوا فى شىء و لا تكونن من المسرفين و علمنا بانكم تزدادون مصارفكم فى كل يوم و تحملونها على الرعية و هذا فوق طاقتهم و ان هذا لظلم عظيم" (ص ٣ س ١٢ و ١٥).

### نصايح الهية:

"... يا معشر السلاطين ... لان افتخاركم لم يكن فى سلطنتكم بل بقربكم الى الله و اتباعكم امره فيما نزل على الواح قدس حفيظ... و اعلموا بان شرافة العبد فى قربه الى الله و من دون ذلك لن ينفعه ابدا و لو يحكم على الخلائق اجمعين" (ص ٢ س ١٣ و ١٧).

"فاعلموا بان الحكمة هى خشية الله و عرفانه و عرفان مظاهر نفسه و هذه لحكمة التى لن ينالها الا الذينهم انقطعوا عن الدنيا و كانوا فى رضى الله هم يسلكون" (ص ٣٦ س ٩).

### وظائف ملوك و سلاطين:

"ان الله قد اودع زمام الخلق بايديكم لتحكموا بينهم بالحق و تأخذوا حق المظلوم عن هؤلاء الظالمين" (ص ٧ س ١٨).



"وينبغي للسلطان بان يكون فيضه كالشمس يربى كل شيء و يعطى كل ذيق حقته  
وهذا لم يكن منها بل بما قدر من لدن مقتدر قدير و يكون رحمته كالسحاب ينفق  
على العباد كما ينفق السحاب امطار الرحمة على كل ارض بامر من مدبر  
عليم.... انك ظل الله فى الارض فافعل ما يليق لهذا الشأن المتعالى العظيم" (ص  
٢٢ س ٤ و ١٣).

#### غلبة امر الله:

"ثم اعلموا يا ملاء الاعجام بانكم لو تقتلوننى يقوم الله احد مقامى وهذه من سنة  
الله التى قد خلت من قبل ولن تجدوا لسنته لامن تبديل ولا من تحويل اتريدون ان  
تطفئوا نور الله فى ارضه ابى الله الا يتم نوره ولو انتم تكروهو فى انفسكم وتكونن من  
الكارهين" (ص ٢٩ س ١٦).

"فسوف يظهر الله قوماً يذكرون ايماننا وكل ما ورد علينا و يطلبون حقا عن الذين هم  
ظلمونا بغير جرم ولا ذنب مبين و من ورائهم كان الله قائماً عليهم ويشهد ما فعلوا و  
ياخذهم بذنبهم و انه اشد المنتقمين" (ص ١٧ سطر ١٠).

#### مقام علماء :

"ثم احترموا العلماء بينكم الذين يفعلون ما علموا و يتبعون حدود الله و يحكمون بما  
حكم الله فى الكتاب فاعلموا بانهم سرج الهداية بين السموات و الارضين" (ص  
١٤ سطر ١٣).

#### لزوم تدوين:

"فاعلم و ايقن بان الذى لن تجد عنده الديانة لم تكن عنده الامانة و الصدق و ان  
هذا الحق يقين و من خان الله يخان السلطان و لن يحترز عن شيء و لن يتق فى امور  
الناس و ما كان من المتقين" (ص ١٩ س ١٢).

#### زخارف فانيه:

"فاعلموا و ايقنوا بان كل خزائن الارض من الذهب و الفضة و ما كان عليها من  
جواهر عز ثمين لم يكن عند الله و اوليائه و احبائه الا ككف من الطين لان كل ما

عليها سيفنى ويبقى الملك لله المقتدر الجميل وما يفنى لن ينفعا ولا اياكم ان  
انتم من المتفكرين" (ص ١٨ س ٧).

#### بلاياى وارده:

"ان يا ايها الملوك قد قضت عشرين من السنين وكنّا فى كلّ يوم منها فى بلاء  
جديد وورد علينا ما لا ورد على احد قبلنا ان انتم من السامعين" (ص ٧ س ١٢).

"و بلغ امرنا الى المقام الذى بكت علينا عيون اعدائنا و من ورائهم كلّ ذى بصر  
بصير" (ص ٢٥ س ١٩).

"... و ما رحموا علينا و فعلوا بنا ما لا فعل مسلم على مسلم و لا مؤمن على كافر و كان  
الله على ما اقول شهيد و عليم و حين اخراجنا عن مدينتك (اسلامبول) حملونا على  
خدور التى تحمل عليها العباد اثقالهم و اوزارهم كذلك فعلوا بنا ان كان حضرتك  
لمن المستخبرين...

فلما وردنا (ادرنه) ما وجدنا فيها من بيت لنسكن فيها لذا نزلنا فى محلّ الذى لن  
يدخل فيه الا كلّ ذى اضطرار غريب و كنّا فيه اياماً معدودة و اشتد علينا الامر لضيق  
المكان لذا استاجرنا بيوت التى تركوها اهلها من شدة بردها و كانوا من التاركين و  
لن يسكن فيها احد الا فى الصيف و انا فى الشتاء كنا فيها لمن التازلين... فيا ليت  
عاملوا بنا هؤلاء الوكلاء بالاصول التى كانت بينهم فوالله ما عاملوا بنا لا بحكم الله  
و لا بالاصول التى يدعون بها و لا بالقواعد التى كانت بين الناس و لا بقواعد  
ارامل الارض حين الذى يدخل عليهن احد من عابر السبيل كذلك ورد علينا من  
هؤلاء و قد اذكرناه لك بلسان صدق منيع (ص ٢٣ س ١٧ و ٢٤ س ٣ و ١٠).

#### هدف امرالله:

"قل تالله يا ملاء الغفلاء ما جئناكم لنفسد فى ارضكم و نكون فيها لمن المفسدين  
بل جئناكم لتتبع امر السلطان و نرفع امركم و نعلمكم الحكمة و نذكركم فيما نسيتم  
بقوله الحق فذكر ان الذكرى تنفع المؤمنين" (ص ١١ س ٦).

## اثر فعل حقّ:

"فاعلموا بأنّ لمثل هذه الافعال بنفسها اثر فى الملك و لن يعرفه احد الا من فتح الله عينه و كشف السّبحات عن قلبه وجعله من المهتدين" (ص ١٧ س ٨).

## رجای شهادت و ستر این مقام درعالم ظاهره:

"قل حينئذ اشتعلت النار فى صدرى و يريد ان يفدى هذا الحسين نفسه كما فدى الحسين نفسه رجاء لهذا المقام المتعالى العظيم و هذا مقام فناء العبد عن نفسه و بقائه بالله المقتدر العلىّ الكبير و ائى لوالقى عليكم من اسرار التّى اودعها الله فى هذا المقام لتفدون انفسكم فى سبيل الله و تنقطعون عن اموالكم و كلّ ما عندكم لتصلوا الى هذا المقام الاعزّ الكريم و لكن ضرب الله على قلوبكم اكّنه و على ابصاركم غشاوة لئلاّ تعرفون اسرار الله و لا تكوننّ بها لمن المطلعين قل انّ اشتياق المخلصين الى جوار الله كاشتياق الرّضيع الى ثدى امّه بل ازيد ان انتم من العارفين" (ص ١٦ س ٧).

## بلايای وارده در ايران:

"وكم من عباد قتلتموهم فى كلّ شهر و سنين وكم من ظلم ارتكبتموه فى ايامكم و لم ير شبهها عين الابداع و لن يخبر مثلها احد من المورّخين وكم من رضيع بقى من غير امّ و والد وكم من اب قتل ابنه من ظلمكم يا ملاء الظّالمين وكم من اخت ضجّت فى فراق اخيها وكم من امرئة بقت بغير زوج و معين..." (ص ٢٧ س ١٣).

## امر الهى را نبايد بقواعد و سنن جاريه سنجيد:

"اوصيكم فى آخر القول بان لا يتجاوزوا عن حدود الله و لا تلتفتوا الى قواعد الناس و عاداتهم لانّها لا يسمن و لا يغنيكم بل بسنن الله انتم فانظرون" (ص ٣٧ س ١١).

## ذكر مظاهر الهيه:

راجع به حضرت نقطه اولى (ص ١ س ١٣) و (ص ٢٧ س ٢٩) راجع به حضرت سيد الشهداء (ص ١٥ س ١٢ الى صفحه ١٧).

اشاره به دانشمندان: ذکر مقنع کندی (ص ۳۶).

نسخه سوره مبارکه ملوک در همان ایام توسط پیک رحمان، سلمان به ایران ارسال گردید و ظاهراً در هنگام عبور آن قاصد مصر جان از مدینه کبیره اسلامبول به علت توقیف او به دست مأمورین سفارت ایران نسخه این اثر منیع به دست مشیرالدوله میرزا حسینخان سفیر ایران افتاد و اتفاقاً عده ای از رجال و سفراء خارجی نیز به مضمون آن واقف و مطلع گشتند و اراده الهیه با وصول این خطاب جلیل به رجال و اولیاء حکومت عثمانی و سفیر ایران که در این لوح مکرر مخاطب واقع شده اند تحقق پذیرفت.

## لوح کلّ الطعام

حاجی میرزا کمال الدین نراقی از مشاهیر مؤمنین کاشان است که در ایام ظهور حضرت نقطه اولی در وطن مألوف (نراق) به ایمان به امر جدید توفیق یافت حاج معزی الیه از خاندان علم و کمال و پدران او حاجی ملا مهدی و حاجی ملا احمد صاحب تألیفات منظوم و منثور بوده اند که مهمتر از همه باید کتاب محرق القلوب را نام برد این کتاب در خصوص مصائب واقعه کربلا و اهمیت آن به علت عنایتی است که حضرت نقطه اولی در ایام سجن ماکو بدان ابراز فرموده اند کتاب مذکور طبق اشاره نبیل در آن ایام به اراده مبارک در محضرشان قرائت می شده و ذکر مصائب وارده سبب تأثر هیکل اطهر بوده است.

حاجی میرزا کمال الدین نیز در سلک علماء بوده و پس از سرگونی حضرت بهاء الله جلّ اسمه الاعلی به عراق به جانب بغداد توجه نموده است. در ابتدای ورود توجه حاجی مشارالیه به جانب میرزا یحیی معطوف بود و به همین سبب از او تقاضای تفسیر آیه مبارکه قرآنیه "کلّ الطعام کان حلالاً لبنی اسرائیل الا ما حرّم اسرائیل علی نفسه من قبل ان تنزل التوریه قل فاتوا بالتوریه فاتلوها ان کنتم صادقین." را نمود اما جواب میرزایحیی سبب نومیدی حاجی میرزا کمال الدین شد. حاجی سپس به حضور جمال قدم شتافت و تجدید تقاضا کرد و لوح مزبور به استدعای مشارالیه عزّ نزول یافت.

لوح کلّ الطعام از آثار اولیه نازله در بغداد و قبل از هجرت سلیمانیه است. حضرت بهاء الله در جمادی الثانی ۱۲۶۹ به بغداد ورود فرمودند و در دوازدهم رجب ۱۲۷۰ غیبت اختیار کردند و در طی همین یکسال است که لوح کلّ الطعام نازل شده است در خلال این لوح نیز بیانی موجود است که محتملاً مبین قرب زمان هجرت است چه که می فرماید: "ان یا کمال اسمع نداء تلك التملة الدلیلة المطرودة التي خفی فی وکره ویرید ان یخرج من بینکم و یغیب عنکم بما اکتسبت ایدی الناس و کان الله شهید بینی و بین عباده و هو الله علی کلّ شیء شهید." آیه

قرآنیة "كَلِّ الطَّعَامِ الْخِ" هشتاد و هفتمین آیه از سوره آل عمران است، علمای اسلام در بیان معنی و تفسیر این آیه عقاید فراوان ابراز داشته اند اساس کلیة تفاسیر اسلامی مسائل تاریخی مختلفی است که در باره حرمت و حلیت اجزاء گوشت حیوانات در بین بنی اسرائیل یعنی خاندان حضرت یعقوب ذکر شده و چنانکه مرویست این آیه در جواب اعتراضات بعضی از یهودیان نازل شده است اعتراض آنان بر حلال و حرام امر اسلام بود و بنا بر روایت علمای تفسیر چون پیغمبر اکرم اساس اسلام را به شریعت حضرت خلیل معرفی می فرمود، عدم تطبیق احکام اسلامی و توریة سبب اعتراض و اشکال یهودیان شده بود و به همین جهت حضرت رسالت مرجع جواز حلیت کلیة طعامها در شریعت خلیل جلیل را مراجعه به توریة ذکر فرمود.

ظاهراً بحث و فحص های نامبرده خاطر دقیق و فکر نکته سنج حاجی میرزا کمال الدین نراقی را ارضاء نکرده و در خلال این آیه مبارکه از مطلبی جامع و نکته ای موزون نشانی یافته که به استقصای آن همت گماشته است و چنانکه از این لوح مبارک نیز می توان دریافت این آیه مبارکه حاوی حقایق روحانیه و تأویلات معنویه ایست که فوق اعتراضات و اشکالات معترضین بر احکام قرآنی است. این لوح منبع متضمن فصل جدیدی از تفسیر بشارات قرآنیة به ظهور حضرت نقطه اولی است چه که مقصود از اسرائیل به حضرتش تأویل شده و بنی اسرائیل به برگزیدگان جامعه بابی در فاصله دو ظهور مبارک اعلی و ابهی که اصطلاحاً به نام مرایا و ادلا و شهدا در بیان تسمیه شده اند تعبیر شده و شاید این اشاره به طور اخص راجع به میرزا یحیی است چه که مفاد آیه به عدم استقلال این نفوس و استظلالشان در ظلّ کلمة جامعه حضرت نقطه نیز صراحت دارد.

در این خصوص در لوح مبارک چنین مذکور است:

"فاعلم بان المراد فی الطعام نفس العلم ای کَلِّ العلوم و من اسرائیل نقطة الاولى و من بنی اسرائیل الذی جعله الله من عنده حجة علی الناس فی تلك الايام الا ما حرّم اسرائیل علی نفسه ای ما حرّم نقطة الاولى علی ارقائه و عباده ثم اشهد بان کلما حدد الله فی الكتاب من امره و نهیه حق لا ریب فیه و علی الکَلِّ فرض العمل

به و التصديق عليه لا يحجبك عمل الذين كانوا يفسدون في الارض و يحسبون  
انهم مهتدون."

در آثار حضرت بهاء الله تفاسیر آیات قرآنی محدود است از سور قرآن فقط سوره  
والشمس بطور کامل تفسیر شده است. دو اثر مبارک دیگر نیز یکی در تفسیر  
حروفات مقطعه قرآنی و دیگری در تفسیر "هو" از قلم اعلی نازل شده است. بعضی  
از احادیث اسلامی نیز در ضمن کتاب مستطاب ایقان و بعضی الواح دیگر بطور  
غیر مستقل ضمن بیان مطالب الهیه مذکور و مورد تفسیر واقع شده است. اکثر این  
تفاسیر مربوط بدوره بغداد یعنی ایام اظهار امر سرّی و خفی است و به همین جهت  
غالباً از لحاظ مطالب مندرجه و سیاق آیات به کلمات حضرت ربّ اعلی شباهت  
تام دارد و لوح کلّ الطعام نمونه بارزی از این نوع است.

تفسیر سوره والشمس در عکا نازل شده مسائل وارده و استدلالات مندرجه در این  
اثر منبع بر سیاق کتاب ایقان مبارک است ولی کلاً به لسان عربی و به لحن آیاتی  
است که پس از اعلان عمومی امرالله نازل شده است:

در اخبار اسلامی در باره باطن قرآن و باطن باطن آن و همچنین وجوه متعدده  
مفاهیم و معانی آیات و احادیث مطالبی مذکور است. تفاسیر و تبیینات متنوعه در  
آثار مبارکه (از قبیل لوح کلّ الطعام) که هر یک متناسب یکی از مراتب در عوالم  
وجود از حسیض ناسوت تا ذروه لاهوت است نموداری از این مفاهیم گوناگون  
می باشد.

لوح کلّ الطعام به خطبه ای در خصوص وحدانیت و قدرت الهی متضمن بیان  
صفات خداوندی و مقامات مظاهر امر آغاز می شود و سپس با مناجاتی حاوی  
اظهار عبودیت و فنا و ذکر بلایا و مصائب وارده بر آن جمال ابهی و رجای ظهور  
عنايات الهی ادامه می یابد بعد از آن جمال اقدس ابهی وجوه مختلفه تفاسیر آیه  
مبارکه کلّ الطعام را بیان می فرماید و در ضمن هر یک از این مطالب بتناسب مقام  
ضمن ذکر مناجات و بیان حال از مدّعیان خصوصاً اهل بیان اظهار حزن و شکایت  
می فرمایند. اختتام لوح قسمتی از مناجات سیدالشهداء حضرت حسین بن علی  
علیه سلام الله و بهائیه است که قبل از واقعه مؤلمه کربلا از لسان اطهر جاری شده

است. این مناجات منظوم پرسوز و گداز مبشر شهادت کبری و مقام تسلیم و رضای آن بزرگوار است که به اشدها و اکملها در رجعت حضرتش نیز ظاهر و متحقق شده است.

حاجی میرزا کمال الدین در این لوح به عناوین "سائل جلیل" "متوقّد بنار خلیل" "امین" "خلیل" "کمال" مخاطب شده و مورد عنایت و لطف خاص هیکل اطهر قرار گرفته است.

در این لوح مبارک معانی تأویلیه "طعام" "اسرائیل" و "بنی اسرائیل" مذکور شده است.

طعام در مقامی به مفهوم عوالم الهیه و مراتب آن در ملک و ملکوت مذکور شده و در چهار رتبه منحصر گشته و در مقام دیگر به حقیقت کل علوم و حقائق تعبیر شده است. در یکی از مراتب به معنای عرفان مظهر ظهور و در رتبه دیگر یعنی در رتبه معارف قرآنی مقام ولایت در شریعه محمدی و در معارف بیانی مقام حضرت نقطه و بالاخره حقایق مستوره آن ایام که "ببحر غیب" نیز نامیده شده از مصادیق کلمه طعام است. اسرائیل لقبی است که در توریه شریف به حضرت یعقوب فرزند اسحاق و ابراهیم علیهم بهاء الله و ثنائیه داده شده ولی در این آیه مبارکه چنانکه در لوح منیع کل الطعام بیان فرموده اند رمزی از مقامات ظهور و تجلی الهی است و بنی اسرائیل (یعنی فرزندان حضرت یعقوب) در این مقام یعنی عوالم ملکوتی الهی اشاره به مظاهر ظهور و بندگان برگزیده حق در هر یک از عوالم مذکوره غیب و شهود است از اسرائیل در مقامی دیگر مقصود حضرت نقطه جل ذکره یعنی مشیت اولیه در ظهور بیان بوده در مورد دیگر نقطه فرقان یعنی رسول اکرم علیه صلوات الله و بهائیه نیز مصداق لفظ اسرائیل ذکر شده است و بالاخره از لفظ اسرائیل بطور ایما و رمز اشاره به ظهور مظهر موعود بیان نیز شده است. بنی اسرائیل در غالب مقامات مذکوره در لوح مبارک بحجج امر و ادلاء در ادوار الهیه و دور بیان و همچنین اوصیاء و ائمه اسلام علیهم البها و السلام و بالاخره به اهل بیان اطلاق شده است. اگر در این سطور حق بیان مطالب لوح آنچنان که سزاوار آنست اظهار نشد مفهوم شعر عارف ربانی مولوی جلال الدین صادق است که:



گر بریزی بحر را در کوزه ای چند گنجد قسمت یک روزه ای

راجع به بحر زخار این لوح امنع از همان مخزن الهی استشهاد سزاوار است. در

ابتدای این لوح بیان مبارک زیورا زیارت می کنیم که می فرماید:

"فاعلم بان لتلك الآية الجنیة والثمرة اللطيفة ورتة الالهية ودرة اللاهوتية معانیا لطيفة الى مالانهاية بما لا نهاية وانی بفضل الله وجوده ارشح عليك طفحا منها ليكون ذكرا للمؤمنين و نورا للمتوحشين و حصنا للمتزلزين.

از "الی مالانهاية بما لانهاية" توان دریافت که این گنجینه گرانها چیست در مقامی بیان اسرار و حقائق کتب مقدسه است و در مقامی اثبات امر بیان و اظهار مقدمات و اشارات اولیه راجع به امر بدیع بهائی. در مقام دیگر تذکری برای مؤمنین و پناهگاه و حصن استواری از برای متزلزین است و در مقام آخر ایجاد سکون قلب و یقین در فؤاد سائل یعنی حاج میرزا کمال الدین مذکور - خلاصه اینکه از (ذکرا للمؤمنين و نورا للمتوحشين و حصناً للمتزلزين) تا حدی توان دانست که منزل جلیل این اثر الهی از "مالانهاية بما لانهاية" چه اراده فرموده است.

حضرت بهاءالله در این لوح آیه قرآنی را در شش مقام تفسیر فرموده اند که به قسمتی از مطالب آن اشاره شد: در این لوح امنع مسائل الهیه مختلفی مورد اشاره واقع شده. در توحید و عدم وصول بشر به حقیقت عرفان چنین نازل:

"فسبحانک اللهم یا الهی کیف ادعوک ببدایع ذکرک بعد الذی قطعت السبیل عن معرفة کنه ذاتک و کیف لا ادعوک و انت ما خلقتنی الا لذكر الآتک و تحمید نعماتک."

در باره اینکه عنایات الهی همواره شامل ولی عدم عرفان خلق سبب محرومیت از فیوضات الهی است ضمن یکی از شؤون تفسیر اینگونه بیان فرموده اند:

"فاعرف بان المقصود من الطعام فی تلك الايام التي كانت الشمس طالعة فی وسط السماء تستضيء سراج نور ازلیة فی مصباح العماء ما يكون الامعرفة صاحب الامر و اسرائیل ای المشیة الاولیه التي خلق الله بها کل من فی السموات و الارض و ما بینهما. و بنی اسرائیل الذین يستجذبون بنار تلك المشیة فی سنة ستین الى یوم الذی يحشر الناس لرب العالمین و ما كان الله ان یظلم احدا ولكن الناس انفسهم

یظلمون فاعلم بانّ نورالله لم یزل كان مستویا علی عرش العطاء ولا یزال یكون بمثل ما قد كان ولكن الناس هم لا یسعون ولا یشهدون."

و در مقامی دیگر ضمن ذکر اهمیّت و عظمت ایام مبارک حضرتش عدم عرفان مردم را علت عدم درک فیض ذکر فرموده اند:

"... سرالاحدیة قد تحرکت و بحر الصّمدیة قد تموّجت و طلعة النور فی سموات العماء عن یمین شجره الامر قد تثلثت فی تلك الايام الّتی ما طلعت شمس الظهور بمثلها ولكن الناس لا یعرفون قدرها ولا یشهدون لطفها فآه آه لو عرفوا لن یغیب الحجة منهم و لن یرفع النعمة عنهم قل مالکم کیف تنكرون بالله الّذی خلقکم و ایدکم بنور من عنده ان انتم مؤمنون".

در خلال این لوح آثار حزن هیكل اطهر از اعمال و رفتار با بیان و مدعیان محبت مشهود است در خاتمه لوح می فرماید:

"فآه آه فو الّذی قد استکف و رقاء المحزون فی صدرالبهاء لنسیت کلّما شهدت من اولّ یوم الّذی شربت لبن المصفی من ثدی امّی الی حینئذ بما اکتسبت ایدی الناس و كان الله یعلم کلّما كان الناس هم لا یعلمون".

در متن این اثر مبارک از آن وجود مقدّس بنام "بهاء" یاد شده ضمناً ذکر حضرت نقطه اولی و جناب قدوس (نقطه اخری) نیز بطور تصریح مذکور است.

در ضمن بعضی از آیات مبارکه این لوح عظمت ظهور بعد (من یظهره الله موعود شریعت بیان) را می توان مستفاد داشت و در جائی از آن "به روز حشر و قیام مردم در محضر ربّ العالمین" یاد شده و در مقامی باسم "مجرد و ظهور و هیكل واحد مسجون و مستور" نامیده شده و بالاخره در مقام دیگر به "بحر غیب مکنون و مخزون" مسمّی شده است بقسمتی از این موارد قبلاً استشهاد شد.

در این صحیفه الهیه اصطلاحات متعدّده ای از مباحث مصطلح در امر بیان موجود است که به مفاهیم آنها تا حدود امکان اشاره می شود.

## لاهور و مشابهاٲ آن

این کلمه و کلمات همانند آن را بعضی از علماء لغت به مفهوم مبالغه گرفته اند و فقط جبروت و ملکوت و لاهوت و ناسوت را در کتب متداوله لغت می توان یافت. در لوح مبارک کلّ الطعام بغیر از لغات مذکوره قبل هاهوت نیز ذکر شده است. اساساً لاهوت مشتق از "اله" و بمعنی عالم الهی استعمال شده و جبروت عموماً به عالم مطلق الهی یعنی غیب مطلق و فوق اسماء و صفات اطلاق گشته است ملکوت معرف عالم اسماء و صفات یا عالم امر. و ناسوت اصطلاح معمول برای عالم بشری و مخلوقات است. هاهوت نیز یکی دیگر از اسماء عالم مطلق الهی است. گرچه همهٴ این عوالم مذکوره عوالم الهی است چه که در ظلّ اراده و عنایت اوست.

این مشتقات را بر وزن فعلوت گرفته اند و به مفهوم مبالغه الفاظ رهبوت - رحموت و عظمت را نیز ضبط کرده اند. در آثار حضرت ربّ اعلیٰ اصطلاحات نامبرده و اشتقاقات جدیدۀ دیگر در این مقیاس مکرر وارد شده است.

## نور و نار

در آثار بیانی مفهوم دو اصطلاح معمول نور و نار که در بسیاری موارد بالفاظ اثبات و نفی نیز بیان شده مقصود حقّ و باطل است. در این لوح مبارک مکرر ترکیباتی از لفظ نور بکار رفته که به بعضی از آنها اشاره می شود:

ابحر النور، حمامة النورية، الحمد لله مسطور النور فی وجهات نوره و مقمّع النور فی قمعات نوره و ملجلج النور فی حرکات نوره و مبلج النور فی طلعات نوره ، نورانیون، نفحات النور، نورالبيضاء، نورالله، طلعة النور، ایدکم بنور من عنده، حرم نور، صحائف نور، كهف النور، اصحاب النور.

حضرت ربّ اعلیٰ تعبیر لطیفی از نار و نور بیان فرموده اند که در خطبهٴ قائمیت مذکور و متضمّن این معنی است که تفاوت نور و نار از لحاظ لفظی و حساب ابجد عدد پنج است که مساوی عدد حروف باب است و هر کلمه ناری که در ظلّ باب الهی درآمد همچنانکه از دیاد حروف باب نار را به نور تبدیل می نماید او را نیز از

کلمه نفی به حرف اثبات مبدل می سازد. به همین قیاس می توان مفاهیم کلمه نور مذکور در لوح مبارک را دریافت و ترکیبی چون نفحات نور چون ناظر به این معنی است حقیقت مفهوم آن آشکار خواهد گردید. از طرفی چون منشأ خانوادگی هیکل مبارک اقلیم نور بوده است با توجه به نور حقیقی الهی که در وجود اقدسش موجود بود این موارد لفظی هادی مشتاقان راه حقیقت و حمامه نوریه مذکور در خطبه لوح نیز بر آن شاهد است. در این لوح در مواردی نیز لفظ نار بکار رفته است چنانکه در خطبه افتتاحیه لوح "ماء النّار الالهیه" و در بعضی موارد دیگر "نار تلک المشیه" و "نار المحبه" و "نارالوداد" آمده است ولی در هیچیک از موارد مذکوره منظور نار سابق الذکر نیست.

### لیل الیل

این ترکیب از لغات متداوله بیان و مقصود فاصله ظهور حضرت نقطه و حضرت من یظهره الله است.

### ساذج

این لغت اصلاً معرب لفظ ساده فارسی است ولی در آثار بهائی به مفهوم جوهر و حقیقت شیئی آمده و اصطلاح شده است.

### هائی

منتسب به "هائ" و چون "هائ" به حساب ابجد پنج است و معادل لفظ باب است اصطلاح هائی متضمن مفهوم مخصوص است.

### یوسف جمال

مقصود از یوسف مذکور در آثار مبارکه و همچنین قیوم الاسماء گاهی طلعت حسینی و گاهی نقطه بیان و گاهی نیز موعود بیان است.

### عماء

لفظ عماء در لغت معمول عربی بمعنی ابرپراوج و باران زا آمده است ولی در آثار این دور به مفهوم عالم امر معمول شده است.

### شجره امر

مقصود اساس و بنیان امر الهی است که در کلیه شرایع واحد و مشترک است و بنام شجره لاشرقیه و لاغربیه (مأخوذ از قرآن مجید) نیز نامیده شده است.

### نور بیضاء

ارض صفراء، ارض خضراء، ارض حمراء. در آثار اسلامی مذکور است که تکون همه موجودات است به هفت رتبه محصور و منوط است. مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب و این مطلب در آثار حضرت نقطه نیز مذکور و تفصیلاً در باره حقائق مندرجه در آن بیانات متعدده نازل. در آثار شیخ و سید اعلی الله مقامها نیز این تفصیلات وارد و بعضاً نیز این مراتب در چهار رتبه خلاصه شده و برای بیان هریک از آنها یکی از رنگها به عنوان رمز مرتبه نامبرده برگزیده شده است. بیضا رمز مقام مشیت که محتملاً متضمن اراده نیز هست. خضراء نمودار مرتبه قدر، حمراء برای بیان رتبه قضا و صفراء معرف مقام امضاء است که محتملاً مقصود از امضاء سه رتبه اذن و اجل و کتاب است.

در این لوح "اجمه بیضاء" بامر اسلام و "جزیره حمراء" به امر بیان تعبیر شده است.

### جنت احدیه و جنت واحدیه

احدیت اشاره به مقام ذات الهی علی الاطلاق و مقصود از واحدیت اشاره به تحقق صفات است و در آثار مبارکه در این باره مطالب مفصّله نازل شده است. از متن این لوح امنع اقدس بعضی مسائل می توان استنباط نمود از آن جمله از جنبه تاریخی و بیان وضع آن ایام بسیار ذی قیمت است. در بسیاری موارد اشاراتی بطور تلویح یا تصریح در باره مخالفتها و فتنه و فساد بابیان دیده می شود نحوه کلی بیان این مطالب با مطالب مشابه در کتاب مستطاب ایقان شباهت دارد. چنانکه قبلاً اشاره شد در این لوح ترکیبات و اشتقاقات لغوی جدیدی معمول شده است که در اینجا سعی می شود مفاهیم آنها ذکر شود.

**مَمَّوَج** : مَمَّوَج در این لوح مبارک مترادف مهیج استعمال شده و از همان باب تفعیل است و چون از معانی مصدر موج برخاستن و هیجان امواج است مَمَّوَج نیز متضمّن معنی برانگیختن و تهیج است.

**مَطَّوَر** : از لغت طور بمعنی شکل و یا احوال و به معنی از صورتی به صورت دیگر درآوردن از باب تفعیل.

**ازلانیّه**: منسوب به ازل از القاب الهی و بر قیاس ربّانی که منسوب به ربّ است.

**مجردانیّه**: منسوب به مجرد و بر همان قیاس مذکور برای ربّانی.

**مَجْذَب**: از ریشه جذب و به معنی اسم فاعل و قبلاً معمول و متداول نبوده است.  
**لمعانیّه**: منسوب به لمعان.

**کافور**: از ریشه کَفَر و بر وزن فاعول از اوزان مبالغه است، کفر اساساً به معنی پوشاندن و پنهان داشتن است و کافور نیز به معنی پوشیده و پنهانی است.

**ابدانیّه**: منسوب به ابد بر همان قیاس ربّانی و روحانی.

**مَقْمَع** : اسم فاعل از باب افعال از فعل ثلاثی قمع یقمع و به معنی ادخال و ورود است (قمع فی )

**قمعات**: جمع قمع و قمعه به معنی برگزیده و بهترین می باشد. گرچه جمع قمعه بقمعات جمع سالم و قیاسی است معذک بیشتر در کتب لغت به قمع جمع بسته شده است.

**مَلْجَلِج**: از فعل لجلج است که به معنی رفت و برگشت بدون هدف می باشد ولی در آثار مبارکه به مفهوم مطلق تحرک و به معنی جریان و سریان آمده است.

**مِبْلَج** : احتمالاً از باب افعال و به صبحگاهان به هنگام ظهور و اشراق اطلاق می شود، اسم فاعل از باب افعال.

**بَشَّاشِیَّت**: بر وزن فَعَالِیَّت و به مفهوم مصدری - متضمّن توسعه معنی است.

**سَرَّارِیَّت**: نیز بر همان سیاق بَشَّاشِیَّت و به همان قیاس زیادتی لفظ متضمّن زیادتی معنی است.

**تَبَدُّح** : این لغت مطلقاً در فرهنگهای عربی نیست و مترادف و متناسب تَمَّوَج و تهیج بکار رفته و از باب تفعیل است.

**نَوَارِيت:** نیز همچنان که در بشاشیت و سراریت مذکور شد و کلمه نیز جدید است.

**عرفانیت** بر همان قیاس امثال مذکوره قبل و مبین همان ازدیاد و تکمیل معانی است. و ایضاً کلمات و صافیّت و قدّاریت و وهابیت.

**تَشْرِق:** مصدر باب تفاعل و مطاوع فعل شَرَقَ يَشْرِقُ که به معنی طلوع و تابش خورشید است و این لغت به مفهوم استفاده از نور و ضیاء آفتاب است.

**روحانیون و نورانیون:** جمع روحانی و نورانی منسوب به روح و نور.

**استشرقیت:** مفرد مذکر مخاطب از باب استفعال به معنی پذیرفتن نور و روشنائی معمول فرموده اند.

**استرقاد:** صیغه متکلم وحده از فعل مضارع از باب استفعال استرقاد به معنی فرا گرفتن خواب و یا غلبه غفلت در لغت مستعمل بوده ولی در این لوح مبارک به مفهوم پناه خواستن و منزل جستن و به صورت (استرقد علی) بکار رفته است.

**احدانیّه:** منسوب به احد بر همان قیاس روحانی و ربّانی.

**عدال:** به معنی موازنه و تعدیل و در لغت نیز معمول است.

**تَطْفَحَت:** صیغه مفرد مؤنث غایب از باب تفاعل فعل ثلاثی مجرد آن طفح یطفح و به معنی پر شدن و سرازیر شدن از ظرفی است که پر شده باشد ولی در اینجا به معنی وزش نسیم به کار رفته (تطفحت اریاح المحبّه).

**شوارق:** جمع شارق غیر معمول در کتب لغت و شارق به معنی خورشید است و شرق به معنی خورشید شده است.

**تجذب:** مطاوع جذب و عکس العمل آن و به دین مفهوم در لغت قبلاً معمول نبوده است.

**استجذبت:** نیز به همان معانی تقریبی است که برای استشرقیت ذکر شده.

**جواذب:** جمع جاذب.

**استبدخنا:** از فعل بدخ یبدخ و تبدخ در باب استفعال به معنی رساندن به بلندی و ذروه و در دیگر آثار و کتب عربی بکار نرفته است.

**استشمخ:** مانند استبدخ و از شمشخ و متضمّن معانی اعتلاء و بلندی و بدیع و جدید است.

**تَشْمِخ:** نیز مترادف تَبَدُّخ و به معنی اعتلاء است.

**استشرب:** به معنی چشاندن و از باب استفعال از فعل شرب یشرب. گرچه این ترکیب در لغت بکار رفته است ولی به این معنی قبلاً نیامده (استشرب من).

**یروح:** در لغت راح یراح به معنی شاد شدن بکار رفته ولی در این لوح مبارک راح یروح استعمال شده و مترادف معنی سرور و لذت و شادی معمول شده است.

**تکف:** استکف - استکفت در لغت بمعنی چنبر زدن مار آمده ولی در این لوح مبارک مضمون این دو لغت جدید که از ریشه کف است مفهوم زمزمه کردن و به نغمه و آواز آوردن را می رساند.

**تصطلت و تصطل:** به معنی اشتعال و افروختگی و این لغت قبلاً بکار نرفته است. در خاتمه باید دانست که از لسان عرب سه نوع اشتقاق مذکور داشته اند اول اشتقاق صغیر که غالباً قیاس و اوزان معموله آنها در کتب مربوط به زبان عربی موجود و مذکور است و این اشتقاق به کمک صیغه های مشتقه از افعال ثلاثی و رباعی است.

دوم اشتقاق کبیر که متضمن انقلاب حروف بجای یکدیگر در یک کلمه است و هر ترکیب ثلاثی مجردی ممکن است پنج ترکیب وابسته داشته باشد که از جابجاشدن حروف آن بوجود آمده باشد و گاهی نیز بعضی از این ترکیبات قرابت معنی و یا حتی اتحاد مفهوم دارند از جمله قیاس و سیاق را می توان مثل زد.

سوم اشتقاق اکبر که دو کلمه مورد نظر از لحاظ غالب حروف یکسان و از جهت یکی یا دو حرف مستعمل در این کلمه حروف قریب المخرج متوالی بکار رفته است مانند فصم و قضم که اولی به معنی شکستن بدون جدا شدن قطعات از یکدیگر است و دومین شکستن و جدا گشتن را بیان می کند یا قد و قط و قطع که قد به معنی قطع از طول و قط به مفهوم قطع عرضی است.

علمای زبان عرب در رویه و وضع و اشتقاق لغات متحد القول نیستند بعضی آنرا الهامی دانسته و عده ای نیز وضع لغات را اصطلاحی شمرده اند. و بالاخره عده ای از محققین نیز قسمی را الهام و قسمتی را وضع و قرارداد بشری دانسته و هیچیک از این دو روش را بطور مستقل از یکدیگر نپذیرفته اند در همین زمینه



احادیث و اخباری نیز روایت شده که دال بر وحی لغات و کلمات جدید بر پیغمبر اکرم است و از جمله این کلمات را در اسلام مبین مفاهیم جدیدی دانسته اند که قبلاً معمول نبوده مؤمن - مسلم - کفر - منافق - فسق - حج - صلوة - جائزه و بعضی از این ترکیبات مانند جائزه، نفاق و منافق قبلاً حتی به مفهوم دیگری نیز استعمال نشده بود.

در وضع لغات بوسیله بشر نیز تردیدی نیست چه که بسیاری از لغات و اصطلاحات موجوده بوسیله نویسندگان و علماء و متفنین استعمال و سپس مصطلح و معمول شده است.

طبق تحقیقات مؤلفین مختلف لسان عرب مجموع تقریبی بنای ریشه های اصلی کلمات در این لسان اعم از مستعمل و غیر مستعمل در حدود شش میلیون و ششصد و پنجاه و نه هزار و چهارصد کلمه است که فقط پنجهزار و ششصد و بیست کلمه آن معمول و در حدود شش میلیون و ششصد و پنجاه و سه هزار آن مهمل و غیر مستعمل است.

از این تحقیق دو مطلب توان استفاد داشت نخست اینکه تا چه حد میدان وضع لغات جدید وسیع است و ثانی اینکه حدیث مشهور اسلامی "العلم سبعة و عشرون حرفاً..." چگونه به ظاهر نیز تحقق تواند یافت.

با این مختصر که فقط برای هدایت فکر و روشنائی ذهن ظاهرین ماست بخوبی می توان دانست که وضع و اشتقاق لغات جدیده مطلبی نیست که امروز به تازگی معمول شده باشد از ابتدای خلقت بشر بوده و همواره ادیان الهی گنجینه گرانباری بدان افزوده و علماء و بلغاء السنه مختلفه نیز در تکمیل آن کوشیده اند.

در این امر بدیع توسعه دائره معارف الهی و بسط و تعمیم حقایق روحانی به کمک الفاظ و کلمات محتاج بود تا بیان آن حقائق تسهیل گردد و این امر مهم با وضع الهامی کلمات و ترکیبات و اشتقاقات جدیده در آثار نازل الهیه تحقق یافت.

### مرجع

۱- تفسیر صافی ملامحسن فیض کاشانی چاپ طهران.

- ۲- تفسیر ابوالفتوح رازی چاپ طهران.
- ۳- درة التاج لغرة الدباج قطب الدین شیرازی چاپ طهران.
- ۴- المزهرفی علوم اللّغة و انواعها جلال الدین سیوطی چاپ مصر - مطبعة بولاق.
- ۵- فرهنگ دهخدا علی اکبر دهخدا چاپ طهران.
- ۶- قاموس فیروز آبادی چاپ سنگی
- ۷- محیط المحيط البستانی چاپ لبنان

## سه لوح از آثار استدلالی جمال اقدس ابهی و دلیل حکمت

تحقیق و تألیف بمنظور اثبات اصالت دین یکی از شعب معارف دینی است و سابقه قدیمی و طولانی دارد. اگرچه کتب و رسالات مدوّنه در این مبحث بنا به سلیقه مؤلفان به اسامی مختلف نامیده شده اما همه آنها را می توان در ذیل عنوان عمومی استدلالیه یا اثباتیه قرار داد. اساس بحث کتب مزبور معمولاً مبتنی بر دلائل معقول یا منقول و یا شواهد بدیهی الاثبات می باشد که در بسیاری موارد مکمل و مؤید یکدیگر است. از آنجا که ابلاغ و تبلیغ امر بهائی به حکمت و بیان مقرر شده کتب استدلالی در جامعه بهائی موقعیتی خاص احراز کرده و تألیفات متعددی در این زمینه تدوین شده است. بسیاری از آثار دومیظهر ظهور در این عصر کلاً یا بعضاً در زمینه استدلال و اثبات مقصد از ظهور الهی و اثبات اصالت امر بدیع است. اولین اثری که کلاً باثبات مبانی و اساس دین الهی تخصیص داده شده رساله دلائل سبعة است که از قلم حضرت نقطه اولی در باره حجیت آیات نازل شده. اثر مبارک دیگری که با حفظ وجوه اشتراک فراوان با دلائل سبعة کلیه نکات و مبانی استدلال بر حقیقت رسالت و مظهریت الهی در آن منظور گشته کتاب مبارک ایقان است که در حقیقت فصل الخطاب و مرجع و مأخذ کلیه متون استدلالی نه تنها برای امر بابی و بهائی بلکه راهنمای استدلال برای تثبیت همه حقایق دینی است. کتاب ایقان کلاً در زمینه مباحث استدلال است در حالی که آثار دیگری چون لوح سلطان ایران و رساله ابن ذئب اگرچه بمناسبت دیگری نازل شده و حاکی از مطالب دیگر نیز می باشد معذک قسمت قابل توجهی اشارات استدلالی را نیز شامل است.

در مبحث استدلال دینی اساس مطلب الهی بودن اساس دین است. مفهوم الهی بودن ادیان مبتنی بر قبول این حقیقت است که عالم وجود مخصوصاً وجود انسانی که به قوه عقل و نطق از سایر موجودات ممتاز است عبث و بخودی خود بوجود نیامده بلکه دارای هدفی معین و راه و روشی معلوم است که در نهاد انسانی

استعداد و قابلیت آن ودیعه نهاده شده و اصول و روش آ را خالق عالم مقرر و معین فرموده و در طول تاریخ حیات بشری به تناسب تکامل تدریجی فکر و فهم انسانی بوسیله مظاهر ظهور که واسطه بین خالق و مخلوق اند ابداع شده و می شود. مقصود از استدلالیه ها در درجه اولی اثبات اصالت مظاهر ظهور و حقانیت و مرجعیت آن نفوس مبارکه است. مفاهیم و مطالب مذکور در اثباتیه ها را می توان بدو دسته تقسیم کرد: شواهد و دلایل عمومی و اشارات و دلایل اختصاصی. شواهد و دلایل عمومی که در حقیقت مشترک برای همه ادیان و یا به بیان دیگر اثبات مظاهر ظهور به طور کلی است به مفهومی که در همه موارد ادیان صادق آید مبتنی بر دو دسته دلایل است. نخست مطالبی که با شرایط جامعه انسانی ارتباط دارد یعنی اثبات این حقیقت که تعالیم و حقایق مورد بحث هر یک از ادیان ما به الاحتیاج بشر در آن عصر و زمان است و قادر است که در عین آنکه قابلیتها و استعدادات افراد را توسعه و تکامل می بخشد اساس وحدت و ارتباط و اتحاد و هماهنگی را در بین جامعه انسانی ایجاد و تحکیم نماید یعنی اصول و اساسی که بنا بر خصوصیات روح انسانی جامعه بشری به آن محتاج است. دوم آنچه که مربوط به مظهر الهی است و آن عموماً عبارت از قدرت معنوی برای اظهار و ادعای مظهریت، تأثیر و نفوذ کلمه یا قدرت بر خلق جدید یعنی ایجاد فکر و ادراک جدید و خلق و خوی بدیع و بالاخره استقامت و اطمینان است که در مقابل مخالفتها و دشمنی ها و ناسپاسی مقاومت کند و در دل و جان اهل ایمان القاء اعتماد و اطمینان و یقین و تمکین فرماید. شاهد اصالت و حقیقت ادیان استقرار آن بدون کمک و وسائل ظاهره از قبیل قدرت و زور و ثروت و شهرت و جمعیت است که معمولاً برای تسلط بر اجتماع لازم است ولی مظاهر ظهور از آن نصیبی ندارند و برای بدست آوردن آن هم اقدام بخصوصی را منظور و مجری نمی دارند. اینگونه شواهد و دلایل عموماً مبتنی بر عقل و منطق در همه ادیان الهی قابل مطالعه تطبیقی است و مشاهدات و ملاحظات اجتماعی آنرا تأیید می نماید. اما اشارات و دلایل اختصاصی عموماً مبتنی بر اشارات و وعودی است که در ادیان گذشته راجع به موعود آتیه ذکر شده است. این مطالب اضافه بر اینکه همیشه

متضمن نکات و اشاراتی رمزآمیز است که حقیقت آن بنا بر تعلیم خود ادیان از دسترس ظاهربینان خارج است شاهد منطقی بر تداوم ادیان است و تناسب و تفاهم گذشته و آینده را نشان می دهد. فهم و درک این بشارات و اشارات بنا بر تصریح عموم کتب مقدسه موکول به تبیین و توجیه و تصریح مظهر ظهور بعد و از حد فهم و اندیشه عمومی خارج است. (۱)

معمولاً استدلال را از نظر روش و محتوا به دو گروه عقلی و نقلی تقسیم می نمایند. اما در آثار مبارکه بهائی کیفیت دیگری از استدلال نیز ملاحظه می شود که مبتنی بر انعکاسات حاصله از ادراک و احساس روحانی است. اصولاً ادراک انسان با حقائق بی نهایت و گوناگون وجود دائماً در حال تقابل و جریان متبادل است و تنها وسیله ای که به صحت تشخیص ادراک مدد می رساند خصیصه حقیقت جوئی است که هدف از علم حقیقی نیز همان است. دریافت حقیقت در گرو انصاف است. مفهوم انصاف این است که عاری از هرگونه حبّ و بغضی همه وجوه و مراتب نقص و کمال اشیاء را منظور داشت و به محدودیت و نارسائی تشخیص و ادراک خود نیز ناظر و متذکر بود. در مباحث اعتقادی به علت ارتباط مطالب با ایمان و اعتقاد قلبی، استدلال افراد را به تعهد و تمسک هدایت می نماید و اگر انصاف در میان نباشد به تعصب و تجاوز می انجامد و در این صورت استدلال عقلی به مجادله و احتجاج منتهی می شود زیرا هدف غلبه بر طرف مقابل است و استدلال نقلی نیز معمولاً به منظور الزام و اسکات مخالف بکار می رود و حتی در بسیاری موارد به عنوان ضروریات دین به اتکاء ادله نقلی در گذشته کار به تکفیر مدعی می انجامیده است. اساس این دوروش یعنی استدلال عقلی و نقلی اگرچه در آثار امر مبارک متداول است اما لازمه استفاده از آنها آشنائی با قواعد علم منطقی در مورد استدلال عقلی و قرآن و حدیث و تفسیر در مورد دلائل نقلی است. نظری کلی به کتب مقدسه و آثار متداوله استدلالی در امر مبارک نشان می دهد که اینگونه استدلالات محدود به موارد معدود است و مجادله و الزام دیگران معمول نیست. (۲) اما دلائلی که مبتنی بر حقایق محسوس روحانی است رموز و شمول فراوان دارد. ادراکات عقلی و نقلی مبتنی بر قوه تفکر است ولی ادراک احساس بر

اساس بصیرت روحانی و قلبی است که در آثار مبارکه به نام "فوآد" (۳) نامیده شده است. و این کیفیت ادراک در آثار مبارکه به نام "عین فوآد" ذکر شده و استدلال متناسب با آن در رساله دلائل سبعة به اسم "دلیل حکمت" (۴) نامیده شده است. حضرت نقطه در اثبات وحدانیت الهی می فرمایند: "هر شیئی که می بینی خلق شده به مشیت او. چگونه دلیل نباشد بر وحدانیت حضرت او. وجود او بنفسه دلیل است بر وحدانیت خود و وجود کل شیئی بنفسه دلیل است بر اینکه او خلق اوست. این است دلیل حکمت نزد سیار بحر حقیقت". (۵) نمونه های این نحوه استدلال مبتنی بر بصیرت فوآدی در آثار طلعات مقدسه این امر فراوان است. جمال اقدس ابهی در لوح سلطان می فرمایند: "همین گذشتن از جان در سیل محبت رحمن گواهی است صادق و شاهی است ناطق علی ما هم یدعون. آیا مشاهده شده که عاقل من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد و اگر گفته شود این قوم مجنونند این بسی بعید است چه که منحصر به یک نفس و دو نفس نبوده بلکه جمعی کثیر از هر قبیل از کوثر معارف الهی سرمست شده و به مشهد فدا در ره دوست به جان و دل شتافته اند". (۶)

چون در امر بهائی بنای هدایت مردم به امر الهی به حکمت و بیان (۷) نهاده شده آثار مبارکه متعددی در این زمینه از قلم مبشر و شارح امر بهائی نازل شده است. دو اثر مهم یعنی ایقان شریف و دلائل سبعة، که به مطلب ابلاغ و اثبات امر تخصیص دارد در زبان فارسی اثر و کتاب مرجع محسوب می شود در حقیقت حاوی کلیه انواع دلائل عقلی، نقلی و حکمت است. اما الواح و توقیعات متعددی نیز در دست است که به مناسبت سؤال یکی از طالبان حقیقت یا نظر به استعداد و قابلیت نفسی از ارباب معرفت نازل شده و به سؤالات و انتظارات قلبی آنان به زبان دلیل و برهان توجه و خطاب شده است. نکاتی را که می توان در این دسته آثار ملاحظه کرد به شرح زیر است:

۱ - این آثار و الواح غالباً خطاب به کسانی است که هنوز به درک حقیقت بتمامها موفق نشده و مظهر ظهور را نشناخته اند.

۲ - نحوه اظهار و اثبات مطلب با فهم و ادراک مخاطب مناسبت و ملایمت دارد.

۳ - لحن بیان حاکی از لطف و عنایت و عموماً بمقصد ابلاغ و هدایت است. در این مختصر بهیچوجه قصد بررسی کلیه آن الواح و آثار نیست چه که از امکان بررسی و مطالعه در وضع حاضر خارج و محتاج تفکیک و تدوین مجموعه کامل الواح و توقیعات مبارکه است لذا اگر بسیاری از نکات اصلیه در این باره مسکوت ماند جای آنست که اهل کمال به نظر عفو و امهال در آن ملاحظه فرمایند اما به عنوان نمونه به سه اثر از آثار قیمه جمال اقدس ابهی که در این نوع طبقه بندی منظور است اشاره و استشهاد می شود:

لوح اول با این آیات آغاز می شود " بسمه المقتدر علی ما یشاء. هذا کتاب من لدی المظلوم الی من تمسک بالعلوم". (۸)

لوح دوم مصدر با این آیات است " بسم الله الرحمن الرحیم. این مظلوم اراده نموده لوجه الله بر شما القاء نماید آنچه را که سبب بقای ابدی و ذکر سرمدی است." (۹)

لوح سوم ابتدایش این آیات است " هو العزیز. لم یزل نفحات قدس از رضوان عنایت الهی در وزیدن بوده و لایزال به روائح عز معنوی از یمین عرش ربّانی در هبوب خواهد بود." (۱۰).

در الواح مبارک فوق الذکر وجوه مشترک چندی را می توان توجه کرد. نخست آنکه همه در زمینه استدلال به دلیل حکمت است و حتی در موارد استشهاد و استدلال به آیات قرآنی و تاریخ ادیان که به ظاهر جنبه نقلی دارد روح کلام ناظر به ادراک حقائق بر مبانی و دلائل فوادی است. دیگر آنکه مطالب عموماً در باره مباحث بنیادی و اصولی ادیان است. و بالاخره مبتنی بر توجه خاص به وحدت اساس ادیان و سیر تکاملی تدریجی آن می باشد که اساساً دید جدیدی در زمینه استدلالات دینی محسوب می شود.

وجه تمایز و تفاوت در این سه لوح کیفیت خطاب به تناسب شخصیت و روحیه مخاطب است.

در حال حاضر مخاطبین این الواح شناخته نیستند و در حالیکه روش بیان حقایق و اشارات یکی است نحوه اظهار امر و ابلاغ حقیقت متفاوت است. در خاتمه دو لوح اول و دوم مناجاتی برای مخاطبان نازل شده که لحن و مطالب آنها تفاوت

قابل توجهی دارد و مخصوصاً مناجات صادره در لوح دوم از جهات متعددی با مناجات نازله در ابتدای رساله شیخ برای مشارالیه شباهت دارد. نسخ مناجات نازله در پایان لوح دوم به طور مستقل نیز زیارت شده است. (۱۱)

در انتهای لوح سوم مطالبی خصوصی زیارت می شود که در نسخه چاپی نیامده و حاکی از نسبت و ارتباط مخاطب با یکی از اهل بیان است (۱۲) توجه به اشارات مخصوص و اصطلاحات مانوس در معارف بیانی که در این لوح زیارت می شود این مطلب را تأیید می نماید که مخاطب در برزخ شناسائی موعود جلیل القدر بیان سرگردان بوده است در حالیکه مخاطبان دو لوح مبارک اول و دوم هنوز در ظل معارف اسلامی ولی از درک و فهم حقیقت آن بی بهره اند. عنوان افتتاح در این سه اثر مبارک را نیز می توان اشاره ای کلی به کیفیت خطاب دانست. عناوین "بسمه المقتدر علی ما یشاء" و "هو العزیز" با معارف امر بدیع وابستگی و پیوندی صریح دارند در حالیکه "بسم الله الرحمن الرحیم" صورت متداول در معارف قبل از ظهور است. محل نزول دو لوح اول و دوم، به صراحت مذکور در متن، عکاست در حالی که به نظر می رسد لوح سوم مربوط به ایام ادرنه می باشد بحث تفصیلی مطالب نازله در این سه لوح خارج از فرصت این یادداشت است فقط به رؤس مطالب اصلی اشاره ای می شود:

- ۱ - اظهار امر و ذکر اهمیت ایام و تصریح به بلایای وارده بر هیکل مظهر ظهور به عنوان دلیلی بر اصالت دعوت و ادعا.
  - ۲ - قصص و تواریخ مظاهر ظهور قبل و استشهاد و مقایسه
  - ۳ - مقصد از آفرینش انسان و وظیفه و مقصد روحانی انسان و استمرار و دوام فیوضات الهی.
  - ۴ - اصل تنکیس (۱۳).
  - ۵ - علوم ظاهره و شأن آن.
  - ۶ - نصیحت و تذکر به انقطاع و عدل و انصاف و تقوی.
  - ۷ - استدلال و استناد به آیات قرآنی و احادیث معتبر (۱۴).
- به منظور تبیین به قسمتی از آیات مبارکه در باره علم ذیلاً استشهاد شده است:



"انّ العالم من عرف المعلوم و فاز بانوار الوجه و كان من المقبلين... يا معشر العلماء خذوا اعنة الاقلام قد ينطق القلم الاعلى بين الارض و السما ثم اصمتوا لتسمعوا ما ينادى به لسان الكبرياء من هذا المنظر الكريم... انّ العالم من شهد للمعلوم و الذى اعرض لا يصدق عليه اسم العالم لؤ يأتى بعلوم الاولين و العارف من عرف المعروف و الفاضل من اقبل الى هذا الفضل الذى ظهر بامر بديع... باسم معلوم منقطعاً عن العلوم برخيزيد و ندا فرمائيد قسم به آفتاب افق امر در آن حين فرات علوم الهيه را از قلب جارى مشاهده نمائيد و انوار حكمت ربانيه را بى پرده بيايد".

(۱۵)

در خاتمه این مقال به مواردی از دلیل حکمت در این الواح استشهاد می شود. دلائل سائره اعم از عقلی و نقلی را اهل فضل توجه فرموده و خواهند فرمود:

"انصف يا عبد هل الله هو الفاعل على ما يشاء او ما سواه تبين و لا تكن من الصامتين لو تقول ما سواه ما انصفت فى الامر يشهد بذلك كل الذرات و عن ورائها ربك المتكلم الصادق الامين و لو تقول انه هو المختار قد اظهرنى بالحق و ارسلنى و انطقنى بالآيات التى فزع عنها من فى السموات و الارضين." (۱۶)

"علمای امامیه برآنند که حضرت قائم موعود بعد از ظهور در بیت الله به کلمه ای نطق می فرمایند که نقباء از آن کلمه اعراض می نمایند و فرار اختیار می کنند. این کلمه ایست که آن حزب به آن مقرّر و معترفند حال در غفلت بعضی تفکر نمائید به اعراض نقباء که بعد از ائمه به اعتقاد خود ایشان اشرف عباد قائلند و تصدیق می نمایند و در خود گمان نمی کنند که شاید این اعراض من غیر حقّ باشد." (۱۷)

"در یک آن تفکر نمی نمایند که شاید آنچه ظاهر شده حقّ باشد و این اعراض و اعتراضات از غفلت و جهل واقع شده باشد." (۱۸)

"سبب عدم ظهور مظاهر عدل و مطالع فضل به اسباب قدرت ظاهریه و غلبه ملکیه همین شئونات فصل و تمیز بوده چه اگر آن جوهر قدم علی ما کان علیه ظاهر شود و تجلّی فرماید احدی را مجال انکار و اعراض نماند بلکه جمیع موجودات از مشاهده انوار او منصعق بلکه فانی محض شوند. دیگر در این مقام مقبل الى الله از معرض بالله منفصل نگردد." (۱۹)

"تالله قد كنت راقداً هزّنتى نفحات الوحي و كنت صامتاً انطقنى ربك المقتدر القدير. لولا امره ما اظهرت نفسى قد احاطت مشيئة مشيئتي واقامنى على امر به ورد على سهام المشركين." (٢٠).

با آیات مبارکی که استشهاد شد بحث را به پایان می برد شک نیست که حق مطلب در باره دلیل حکمت و مفهوم و مدلول آن چنانچه بایسته است ادا نشده اما امید است که این یادداشت سرآغازی در زمینه بحث در باره اصول و روشهای استدلالی گردد. شاید صاحب نظران به تحقیق بیشتری در این خصوص اقدام فرمایند.

### مآخذ و یادداشتها

١ - "ما يعلم تأويله الا الله و الراسخون فى العلم" (آل عمران ٣-٧) = "انّ علينا جمعه و قرآنه... ثمّ انّ علينا بيانه (قرآن، القيامة ٧٥-١٧ و ١٩)

"ای دانیال کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن... ای دانیال برو زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختم شده است... هیچکدام از شریران نخواهند فهمید لیکن حکیمان خواهند فهمید" (عهد قدیم، کتاب دانیال، باب ١٢)

٢ - "ليس النصّر بالمجادله بل الموعظة الحسنة انّ ربك لهو الغفور الرحيم" (کتاب مبین، چاپ کانادا، ١٥٣ بدیع، ص ٢٣٥)

٣ - ادراک روحانی را که بر احساس حقائق مبتنی است نباید با میزان حسّ یکی دانست و به همین جهت به عنوان ادراک احساسی از آن نام برده شده و باصطلاح "فوّاد" و "عین فوّاد" در آثار مبارکه مذکور آمده است. به عنوان نمونه می توان به کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب پانزدهم، واحد چهارم، باب اول و واحد هشتم باب نهم مراجعه نمود. جناب سید رشتی در تعریف فوّاد در شرح القصیده چنین مرقوم فرموده است: "انّ الفوّاد یدرک الشئی بلا حدود و اعراض بلا کیف و کم، بلا جهة و رتبة و بلا زمان و مکان... "شرح مزبور در بیان بیت دهم قصیده (هذا کتاب من غدا بیمینه يعطى الذی یرجوا عذا و یوهل) و در توضیح کتاب آمده است، شرح القصیده، چاپ سلیمان خان افشار. ١٢٧٠.

۴ - اصطلاح "دلیل حکمت" مبتنی بر مفهوم آیات مبارکه قرآنی مخصوصاً آیه ۱۲۶ سوره نحل (۱۶) و آیه ۲۷۲ سوره بقره (۲) است که می فرماید "ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هي احسن الخ" و یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً و ما ینکر الا اولو الالباب." و در آثار شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و متقدمین اهل بیان نیز آمده است. برای نمونه می توان به رساله جناب طاهره (ظهور الحق / ۳، صص ۴۹۰ و ۴۹۵) مراجعه نمود. جناب سید کاظم در ادامه مطلب مذکور در فوق می فرماید: "ان الفوائد عنده دلیل الحکمة و هو يعرف کل شیئی علی ما هو علیه فی مقامه بلا رسم مقدّمات و لا تمهید قواعد..." در قرآن در بسیاری موارد "کتاب" و "حکمة مترادفاً ذکر شده و اهل لغت و تفسیر حکمت را به کلام موافق و منطبق بر حقیقت توجیه کرده اند و به همین جهت مفهوم آن را با کتاب الهی یکی دانسته اند. اما اصطلاح حکمت به مفاهیم متعدّد اطلاق شده که از این بحث خارج است و در آثار مبارکه جمال اقدس ابهی جوهر این مطالب و مفاهیم بیان شده است و لفظ حکمت و اشتقاق آن مخصوصاً کلمه حکیم به مفهوم یکی از اسماء الهی در آثار مبارکه جمال قدم و حضرت نقطه مکرر زیارت می شود و حکمت در این مقام مقصود علم به حقائق اشیا است. (به التعریفات شریف جرجانی رجوع شود)

۵ - دلائل سبعة، قسمت فارسی، مقدّمه.

۶ - کتاب مبین، چاپ مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۹۹۶، ص ۷۱.

۷ - لوح مبارک طب، مجموعه چاپ مصر، ص ۲۲۵.

۸ - مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صص ۱۴۰ - ۲۳۲.

۹ - ایضاً، صص ۲۸۴ - ۲۷۶.

۱۰ - ایضاً، صص ۳۷۲ - ۳۶۸.

۱۱ - مجموعه محفوظه ملی آثار امری، شماره ۶۶، ص ۹۳.

۱۲ - متن بیان مبارک: "مطلبی که این عبد لله و فی الله و بالله از آن جناب دارد این است که جناب حاجی میرزا احمد ادخله الله فی ظلل عنایتة با این عبد هجرت

نموده این سفر کبری همراه بوده و منتهای زحمت بر او وارد شده. باید آنجناب در اموراتشان کمال سعی و اهتمام فرمایند و دولت جناب حاجی آنچه از بقیه تاراج مشرکین مانده همین است که در خدمت آنجناب مانده. باید انشاء الله به ایشان برسانید و آنچه از شما برآید در امور ایشان تعلل نفرمائید که عندالله ضایع نخواهد شد (مجموعه محفظه ملی، شماره ۳۶، ص ۸۲).

۱۳ - حتی یصیر اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم" (ص ۲۳۷) اشاره به عبارت خطبه ای از امیرالمؤمنین است که در "روضه کافی" چاپ اسلامیة ص ۶۷ ضبط شده است. همین مفهوم در انجیل نیز آمده است. "اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد زیرا خواننده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم" انجیل متی، باب ۱۹ و (۲۰)

بعضی از آیات و احادیث ذیلاً نقل شده است.

۱۴ - "قل قد ظهرت الكلمة التي بها فرّرت نقبائكم و علمائكم هذا ما خبرناكم به من قبل انه لهو العزيز العليم (ص ۲۳۵) حدیث زیر متضمن اشاره مذکور در آیه مبارکه فوق است. "عن ابی عبدالله (امام صادق) انه قال: کانتی بالقائم علیه السلام علی منبر الکوفه علیه قباء فیخرج بخاتم ریان قبائه کتاباً مختوماً بخاتم ذهب فیفکّه فیقرأه علی الناس فیحفلون عنه اجفال الغنم فلم یبق الا النقباء فیتکلم بکلام فلا یلحقون ملجأً حتی یرجعوا الیه و اتی لاعرف الکلام الّذی یتکلم به" (روضه کافی، چاپ اسلامیة، ص ۱۶۷).

به این حدیث در آثار حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابھی اشاره و ضمناً تبیین شده است. حضرت نقطه در باب دوم از واحد هشتم بیان مطلبی به این مضمون می فرمایند که شیخ احمد در جواب کسی که از این کلمه سؤال نموده بود "بعد از نهی بسیار که نمی توانی متحمل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیرالمؤمنین بردار تو بر می داری فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلاً الخ" در آثار مبارکه حضرت بهاء الله این مطلب مکرر مذکور گشته و عین بیان مبارک در یکی از الواح مزبور این است که "آیا آن کلمه قائم چه کلمه ای است که نقباء از آن فرار اختیار می نمایند... آن کلمه مبارکه

مکنونه مخزونه مصونه این است هو در قمیص انا ظاهر و مکنون بانا المشهور ناطق... (الواح نازله بعد از کتاب اقدس، ص ۱۶۵).

افکلما جائکم رسول بما لا تهوی الخ" (ص ۲۳۶) از قرآن مجید سوره بقره (۲: ۸۷) و مائده (۵: ۷)

"امریشانی عظیم است که پدر از پسر و پسر از پدر فرار می نماید" (ص ۲۳۷) اشاره به آیه قرآنی "یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه" (عبس ۸۰: ۳۴ - ۳۶) و همچنین انجیل متی باب ۱۰: ۳۵ "آمده ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش ... جدا سازم" می باشد.

"ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن" (ص ۲۷۷) قرآن سوره الحجر (۱۵: ۱۱) "ذرم فی خوضهم یلعبون" (ص ۲۸۰) قرآن، سوره الانعام (۶: ۹۱)

"یا بنی انها ان تک مثقال حبه من خردل الخ" (ص ۲۸۰) قرآن، سوره لقمان (۳۱) ۱۶

لوشاء الله لیكون الناس امة واحدة (ص ۳۶۹) قرآن، سوره الشوری (۴۲) ۸ و سوره هود (۱۱: ۱۱۸) با اختلاف جزئی

"نفحات قمیص (۲۳۵) اشاره به واقعه حضرت یوسف و اعاده بینائی حضرت یعقوب از پیراهن فرزند می باشد و در آثار مبارکه غالباً به آثار صادر از مظهر امر الهی اشاره دارد.

۱۵ - مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صص ۲۳۳ - ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸.

۱۶ - ایضاً، ص ۲۳۲.

۱۷ - ایضاً، ص ۲۷۸.

۱۸ - ایضاً، ص ۲۷۸.

۱۹ - ایضاً، صص ۷۰ - ۳۶۹.

۲۰ - ایضاً، ص ۲۳۴.

## نظری اجمالی در مضامین لوح رضوان العدل

لوح رضوان العدل از آثار قلم اعلی است که در عکّا خطاب به آقا سید محمد رضا شه میرزادی فرزند آقامیرمحمدعلی سنگسری نازل شده است. آقامیرمحمدعلی از صالحان و اولیاء الهی بوده و اگرچه در اواخر ایام حیات مقارن با اظهار امر حضرت باب اعظم به فیض ایمان نیز فائز شده ولی به علت کهنوت فرصتی دست نداده تا بخدمتی قیام نماید و در همان ایام اولیه در کربلا درگذشته است. اما به برکت اخلاص او فرزندان و بسیاری از افراد ارادتمندان به او به امر بدیع مؤمن شده اند. چهار فرزند مشارالیه در تاریخ امر شهرت دارند. یکی آقاسیداحمد که از شهدای قلعه طبرسی است. دیگری آقاسید ابوالقاسم که او هم در قلعه به شهادت رسیده است. سه دیگر آقامیرابوطالب که او هم همراه برادران در قلعه بوده و شرح مشاهدات خود را از رویدادهای قلعه یادداشت نموده است و بالاخره آقاسید محمد رضا که در هنگام وقایع قلعه قریب به ۱۹ سال داشته و لذا حضرت قدّوس او را از حضور در قلعه معاف فرموده و به خدمت و مراقبت مادر محترم مأمور داشته است.

این دو برادر به عنوان بقیة السیف قلعه در تاریخ امر شهرت دارند و با آنکه جناب آقاسیدمحمد رضا اصلاً در قلعه حاضر نبوده معذک تحمّل مشقات در آن اوقات و مراقبت و مواظبت بازماندگان شهدا در آن ایام پرابتلا مشارالیه را به چنین عنوانی ممتاز داشته است. (۱)

آقا سید محمد رضا تا دوره حضرت عبدالبهاء حیات داشت و از قلم مبارک آثار مبارکه ای خطاب به وی صادر فرموده اند.

### عنوان لوح

اسم لوح "رضوان العدل" بدیع است و دریائی مطلب با خود دارد، اصطلاح عدل که سابقه دیرینه در معارف دینی دارد همواره یادآور این نکته است که ایجاد عدل هدف دین الهی در روز جزاست و رضوان یا بهشت موعود جایی است که در آن

عدل الهی بر همگان شامل است و تحقق رضوان هماهنگ استقرار عدل است. بنابراین رضوان عدل همان حقیقت موعود بهشت الهی است که در این لوح تجلی نموده است.

عنوان رضوان فقط در عنوان دو لوح از آثار جمال اقدس ابهی وجود دارد. لوح دیگر "رضوان الاقرار" است که در آن نیز اسم رضوان نمودار این حقیقت است که اقرار به ظهور الهی نیز جلوه ای از رضوان و رضای الهی است. آیه افتتاحی لوح (هذا رضوان العدل قد ظهر بالفضل وزينه الله باثمار عز منبج) نیز مؤید همین حقیقت است که همچنان که در بهشت انواع ثمرات و نعمت ها مقدر شده در این لوح مبارک نیز تحقق آن اثمار بهشتی حاصل آمده است.

در اصطلاح معارف دینی عدل و فضل دو صفت است که در ضمن اسماء و صفات الهی همواره مذکور و نوعی تقابل دارند. عدل ناظر به احقاق حق افراد و اشیاء به تناسب شایستگی است و فضل بر اساس بخشش و احسان الهی و چشم پوشی از قابلیت و استعداد افراد است. آیا نمی توان گفت که از همین ابتدا مظهر مختار الهی به چشم فضل و عطوفت ناظر به مخلوقات به طور کلی و انسانها بطور اخص است.

عنوان لوح که با "بسم الله العادل الحکیم" آغاز شده متضمن این حقیقت است که عدل با حکمت به معنی علم و احاطه به حقیقت ملازمه مستقیم دارد.

الواح جمال قدم که در حقیقت جلوه ای از کلمه و کلام الهی است تجلیات گوناگون دارد، گاهی به لحن الوهی است و زمانی کلام مظهر ظهور است که از آن غیب وجدانی حکایت و بیان حقیقت نماید، و بالاخره در مواردی نیز حاکی از لحن و شأن عبودیت است و بنده وار از مطلق ذات خود راز می گوید و اظهار نیاز می فرماید.

### مقام عدل

زبان الواح در دور بدیع که همان آیات نازله است ترکیبی بدیع و جلیل از دوزبان فارسی و عربی است و برای آنان که به ادبیات اصیل فارسی مسلط هستند مأنوس و

آشنا و بسیار دلنشین است. مطلقاً از قواعد پیچیده زبان عربی و فارسی و الفاظ و لغات نادر الاستعمال عاری و فارغ است.

آیات نخستین این لوح در باره مقام عدل و اسم عادل است که از اسماء الهی محسوب و همه موجودات در ظلّ او و مستفیض از خورشید تربیت او هستند. اشارات نازله در آیات بعد حاکی از این است که عدل از اسماء الهی است، در ظلّ کلمه الهیه است و نباید آن را از اراده صادره از مشیت الهی فارغ و مستقل دانست. با این همه تأکید کلام مبارک بر این است که عدل به امتیاز اختصاص از سایر صفات ممتاز است و مقام شمول بر عموم دارد. این قسمت از لوح اظهار عنایت در باره اسم عدل و شئون و مراتب آن دارد.

### مظاهر اسم عدل

سپس به مظاهر اسم عدل الهی توجه فرموده، آنها را به اجرای عدل و اظهار عدل توصیه می فرماید و مظاهر اسماء را به این نکته متذکر می فرماید که اسم و عنوان به مانند ثوب و لباس است. حقّ تعالی هر که را بخواهد به آن آراسته می دارد و از هر کس که اراده کند مانند لباس آن را از او خلع می نماید، و در این مقام اشاره به نفسی می فرمایند که چون نظر به عنایت حقّ به طراز اسماء آراسته شد در باره مقام خود به اشتباه افتاد و به خداوند کفر ورزید و لذا از مقام بلند اعلیٰ به اسفل سافلین بازگشت. اگرچه در این مقام تصریح به اسم و رسم نشده اما بنا بر معارف دینی به نظر می رسد اشاره به شیطان (ابلیس) است و به اعتباری در آن ایام به میرزایحیی نیز مربوط خواهد بود. سپس اظهار عنایت خاص به نفوس ممتازی می فرماید که حد خود را بشناسد و از آن تجاوز ننماید و این نفوس را به این بیان مبارک تجلیل می فرماید: "قل کلّ اسم عرف ربّه و ما تجاوز عن حدّه یزداد شأنه فی کلّ حین و یستشرق علیه فی کلّ آن شمس عنایة ربّه الغفور الکریم و یرتقی بمرقاة الانقطاع الی مقام لن یحکی الا عن موجهه و لا ینطق الا باذنه و لا یتحرک الا بارادة من لدنه و انه لهو المقتدر العادل العلیم الحکیم..."



و متعاقباً به این بشارت پر اشارت عالمیان را مسرور می فرماید: "فسوف نبعث منک مظاهراً فی الملک و بهم نظوی شرع الظلم و نبسط بساط العدل بین السموات و الارضین و بهم یحوالله آثار الظلم عن العالم و یزین اقطار الآفاق به اسماء هولاء بین العالمین اولئک الذین یتبسم بهم ثغر الوجود من الغیب و الشهود و هم مرایا عدلی بین عبادی و مطالع اسمائی بین بریتی و بهم تقطع ایادی الظلم و تقوی اعضاء الامر کذلک قدرنا الامر فی هذا اللوح المقدس الحفیظ." که اگرچه ظاهراً ناظر به عموم صاحبان قدرت و سلطنت است ولی به نظر می رسد بطور تخصیص به نفوس برگزیده الهی یعنی امنای بیت عدل اعظم راجع است که بطور اجتماع و اجماع مرجعیت و مرکزیت الهی دارند.

### خطاب به ملوک

از آیات بعدی که خطاب به ملوک و سلاطین است و یا در باره تمسک و توجه آنان به عدالت می باشد اهمیت این مقام و همچنین ضرورت تذکر و توجه به ادب و انصاف معلوم می شود، مخصوصاً تأکید به این نکته که اوامر الله برای خیر و نفع مردم است، وگرنه حق جل جلاله از اعمال انسانی و عرفان و ستایش بشری بی نیاز است. خداوند به اسم عادل در این لوح بر همه اشیا جلوه نموده و خوشا به حال آنان که از نور عدل روشنی یافتند. مجدّد در این مقام به توالی عدل و فضل اشاره شده و مخصوصاً این نکته را تأکید و تصریح فرموده است که در این رضوان، یعنی رضوان امر الهی، درختان عدل به دست پروردگار کاشته و با آب فضل آبیاری می شود تا هریک میوه و ثمری به بار آورد. می فرماید: "أنا غرسنا به ایادی القدرة فی هذا الرضوان اشجار العدل و اسقیناها بمیاه الفضل فسوف تأتي کلّ واحدة باثمارها".

### خطاب به اهل بیان

آیات متعددی از لوح در باره اهل بیان و امر به مظاهر العدل و تذکر به آنان که چرا به حضرت نقطه (علی) ایمان آوردید و از شناسائی نبأ اعظم عظیم باز ماندید می باشد و ضمن شرحی مبسوط آنان را به مؤمنان به حضرت یحیی معمدان که از

شناسائی حضرت مسیح (کلمه) محروم شدند تشبیه می فرمایند و اعتراضات آنان را با اعتراضات آن گروه تطبیق می فرمایند و سپس آنان را به حق و حقیقت هدایت و راهنمایی می فرمایند و بالاخره از وحدت دو ظهور یاد فرموده آنان را به این نکته که حق را باید به چشم حق دید و جمال الهی را به عین و بصر او شناخت و به این نکته که در کتاب بیان نیز تصریح شده متذکر می دارند (۲) و مطلب را چنین بیان می فرمایند:

"قل یا قوم فانظروا الی جمالی بعینی لائکم لو تنظرون الی بعین سوائی لن تعرفونی ابداً کذلک نزل الامر فی الواح اللہ المقتدر العزیز الحکیم. قل یا قوم ما انادی بینکم بنفسی لفسی بل انه ینادی کیف یشاء بنفسه لعباده و یشهد بذلك ضجیجی و صریخی ثم حنین قلبی لو انتم من المنصفین ان ورقة التی اخذتها اریاح مشیه اللہ هل تقدر ان تستقر فی نفسها لا فوالذی انطقنی بالحق بل تحرکها کیف تشاء و انه لهُو الحاکم لما یرید و ان حرکتها ثم اهتزازها فی نفسها لیکون شاهداً علی صدقها لو انتم من العارفين. فانظروا یا قوم کیف حال مزمار الذی وقع تحت انامل ارادة ربّه الرحمن و ینفخ فیهِ نفس السبحان هل یقدر ان یصمت فی ذاته لا فوربکم العزیز المنان بل یتظهر منه فنون الالحان کیف یشاء و انه لهُو العزیز الحاکم القدير و هل تقدر الشمس ان تطلع عن افق الامر من غیر ضیاء او تستطيع ان تمنع الاشیاء من انوارها لا فونفس البهاء و یشهد بذلك کلّ منصف بصیر قل یا قوم ان اصابع قدرة ربکم العلیّ الابهی تحرک هذا القلم الاعلی و هذا لم یکن من عندی بل من لدی اللہ ربکم و ربّ آبائکم الاولین."

#### میزان عدل

آیات فوق یادآور بیانی در لوح مبارک سلطان ایران است (آثار قلم اعلی، ج ۱، صص ۶۱ - ۶۲) و جوهر مطلب آنکه حق را باید به نفس حق، یعنی مظهر ظهور حق، شناخت و ملاک آن وجود او و کلام و آیات اوست و آیات متعددی در اهمیت یوم ظهور و تجلیات آن در این قسمت بیان فرموده اند. سپس به تعریف و توضیح مراتب و معانی عدل توجه فرموده اصل عدل و مبدأ آن را اوامر مظهر الهی

در یوم ظهور مذکور داشته و آن را میزان عدل بین آسمانها و ارض ذکر فرموده و عکس العمل افراد را به گریه و شکایت طفلی شیرخوار در هنگام از شیر بازگرفتن تشبیه فرموده اند، زیرا در حقیقت عدل که اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه است مانند بادهای پائیزی است که درختان را برای آرایش جدید بهاری آماده می سازد. سپس اقرار به ظهور شمس بهاء را تحقّق عدل به مفهوم عدلی که از آن ارکان ظلم و پایه های شرک نابود می شود معرفی می فرماید. و هر آن کس که به این حقیقت مؤمن نشود از ظالمین محسوب است، و نکته مهمّ اینکه اگر کسی به اعمال شایسته قیام نماید و یا به اجرای عدل بین عالمیان قیام نماید، ولی در شناسائی امر مبارک توقف نماید به خویشتن ظلم کرده است، چه که هرکس قطره ای به امر مبارکش بنوشد بهتر است که به عبادتی معادل عبادت همگان برخیزد، زیرا خداوند اعمال احدی از بندگان را نمی پذیرد مگر آنکه به طراز اذن و تأیید حضرتش آراسته باشد.

#### خطاب به آقاسید محمدرضا

در اوخر لوح سیاق بیان مطلب از خطاب عمومی به ذکر خصوصی منتقل می شود و به این آیات به ذکر آقاسید محمدرضا می پردازد که "ان یا قلم الاعلی فابتعث عبدالذی سَمی بالرضا بعد نبیل من مظاهرالعدل فی ملکوت الانشاء و انّ عدله ایمانه بالله و لا یعادلّه عدل السّموات و الارضین." لازم به بیان نیست که چه اظهار عنایتی در باره جناب آقاسید محمدرضا شده است که "انا جعلناک ذکراً من لدنا بین عبادنا و جعلناک حصناً لبریتنا بین العالمین لتحفظهم من سهام الاشارات و تذکرهم بهذا التّباة الذی منه اضطربت هیاکل الاسماء و غیرت الوجوه و شقت اراضی الکبر و سقطت الاثمار من کلّ شجر مرتفع منیع."

قسمت اخیر لوح مبارک اکثراً خطاب به آقاسید محمدرضا و هدایت او به تربیت مردم و اطاعت از او امر الهی است و مخصوصاً او را به این بیان که "ثم امنعهم عن سفک الدماء انا قد نهیناهم فی کلّ الالواح و هم اتخذوا احکام الله سخریاً و تجاوزوا عن حصن الامر و کانوا من الغافلین" متذکر می دارند و متعاقباً چنین تذکر می فرماید که "انّ الذین یجادلون و یحاربون مع الناس اولئک خرجوا عن رضوان

العدل وکانوا من الظالمین فی الواح عزّ حفیظ. " این آیات تأکید در نهی شدید از جنگ و خونریزی است.

#### خاتمه

در خاتمه پس از مناجات آخر لوح نیز این آیات نازل شده است که "أنا خلقنا رضوان العدل بقوة من عندنا وقدرة من لدنا وارسلناه اليك بفواكه عزّ بدیع اذا ذق من اثمارها ثم استرح في ظلّ اوراقها لتكون محفوظاً من نارالمشركين و بذلك اتممنا النعمة عليك لتشكر ربك و تكون من الشاكرين و الحمد لله رب العالمين." بطور خلاصه می توان گفت که این لوح مبارک در نخستین قسمت ناظر به اسم عدل از اسماء الهی و در قسمت دوم خطاب به مظاهر عدل از اعلی مراتب وجود تا عامه مردم و در قسمت سوم خطاب به آقاسیدمحمد رضا شه میرزادی به طور تخصیص است که مصداق عدل او ایمان او به ظهور اعظم ابهی است و در ضمن این خطابات مقامات و مراتب وجود تأسیس و تبیین شده است.

#### توضیحات

۱ - "آقاسیدمحمد رضا شرح احوال و مصائب خودشان را به این مضمون نگاشت که من در اوائل ظهور بیان حضرت ربّ اعلی را از آثار و آیات ندیده بودم و خدمت حضرت قدوس و جناب اول من آمن فائز نشدم و حضرت در جواب عریضه والده در باره من چنین عنایت فرمودند که او با ماست و ما هم مواسات خواهیم کرد. این بود که سه برادری که رفته بودند یکی (آقا میرابوطالب) بعد از شهادت اصحاب برگشت و امر ظهور را به تفصیل بیان فرمودند و سبب هدایت شدند و این فانی هم با محبت و دیانت و صداقت و امانت و صبر و شکر و رضا و بردباری در مصیبات و بلیات و امتحانات خداوندی در صدد تبلیغ امرالله برآمده بنای نصیحت و تربیت نهادم و با آنچه از صفات ایمان و مقام سلوک که در آیات و الواح الهیه بود به قدر ادراک خود و اندازه خلق در ارض سین و میم و شین به عنایت و مدد و فضل محبوب عالمیان بسر بردم. و اما تفصیل مصائب و بلیات وارده چه نویسم که بعد از شهادت اصحاب خاتمه امر قاعه از شماتت و ملامت و شقاوت اهل شه میرزاد و

سنگسر از ذوی قرابت و غیرهم چه گذشت. اهالی شه میرزاد به حمام رفته، خضاب نموده، با یکدیگر مصافحه می کردند، و مبارک باد می گفتند، و این فانی در کوچه و بازارها هدف سهام ملامت جگرسوز تن گداز بودم و تزییقات به درجه ای بود که حتی گندم فروختن به ما را حرام کردند. با تفکر درک باید کرد که در چنان اوضاع چه احوال و مشقّاتی رخ داد و من در این شدت طاقت نیاورده به اتّفاق والده پیر به سنگسر در خانه خواهرم رفتم تا قدری آسوده شویم. الله اکبر از زخم لسان این اشرار و کفّار. زن ها موی سر والده و خواهر را می کشیدند و ناسزا می گفتند که شما برای کفّار و خارجی های از دین گریه و نوحه می نمائید و این فانی لاعلاج در خانه را بستم و به صبر و شکیبائی بسر می بردیم. گریه آهسته آهسته می نمودیم و چند صغیر باقی مانده از شهداء که برادرزاده ها و خواهرزاده ها بودند، من به ظاهر کفیل بودم، ولیکن در سختی و تنگی بسیار عظیم بسر می بردیم. علف را می پختیم و کبیراً و صغیراً سدّ جوع می کردیم. آه آه از شقاوت و شرارت کفّار و فجّار. باغ و زمین را می خواستیم بفروشیم و صرف کنیم. می گفتند شما خارجی هستید و نمی شود با شما معامله کرد. در آن حال جز صبر چاره نداشتم و جز خون جگر غدائی برای ما نبود. امان از شماتت ذوی قرابت که خالو باشد. همی سعی و کوشش می نمود و به سلطان و حکّام عارض می شد که ما را به قتل برسانند، ولی خدا نخواست و این فانی در مقابل به صلح و سلوک با او رفتار کردم و احوال سالها به این منوال گذشت." (ظهورالحقّ، ج ۳، صص ۲۰۳-۲۰۴)

۲ - به بیان مبارک فارسی، باب سیزدهم از واحد ششم (۱۳/۶) و باب ششم از واحد هشتم (۶/۸) مراجعه شود.

## اصل الخسران لمن مضت أيامه و ما عرف نفسه

بیان مبارک فوق نازل در لوح اصل کلّ الخیر که متضمّن این نکته است که هرکسی ایام حیات را گذراند و به شناسائی نفس خود موفق نشد در حقیقت محروم و زیانکار است یادآور حدیث "من عرف نفسه فقد عرف ربه" است که در معارف اسلامی از حضرت علی امیر مؤمنان روایت شده و بعضی از علماء آن را شرح و تفسیر کرده اند. این حدیث مخصوصاً به عزّ تأیید حضرت بهاء الله و حضرت نقطه اولی نیز رسیده و از قلم آن هیاکل ربّانیه نیز شرح و تفسیر بر آن نازل شده است که متضمّن نکات روحانیّه بدیعه ای است که در معارف سابقین سابقه ندارد. با اینهمه به نظر نمی رسد اصطلاح نفس مصرّح در آیه نازله در اصل کلّ الخیر متضمّن فقط همان مفهومی است که در حدیث مزبور ذکر شده است.

نخست جا دارد در باره تنوع معانی کلمه نفس مختصری ذکر شود اساساً مطلب مورد بحث به ضمیر مربوط به آن مطلب ملحق می شود مثال آن بنفسه و نفسها و مشابهات آن است که بوفور حتّی در متون فارسی نیز به کار رفته است و می رود. در فقره ۱۸ از کلمات مکنونه عربی که می فرمایند: "یا ابن الرّوح لا تطلب منّی ما لا نجبه لنفسک" همین مفهوم تأکید از آن مستفاد می شود و در فقره ۸ نیز می فرمایند:

"یا ابن الرّوح ما قدر لك الراحة الا باعراضك عن نفسك و اقبالك بنفسی" و به قیاس نفسی همین مفهوم را می توان از آن دریافت و ترجمه حضرت ولیّ عزیز امرالله نیز مؤید مطلب است. اما در فقره سی و هشتم که "یا ابن الوجود اعمل حدودی حباً لی ثم انه نفسک عمّا تهوی طلباً لرضائی" اگرچه نفس را ممکن است به همین مفهوم تعبیر کرد معذک متضمّن معنی نفس ناطقه نیز هست که مراتب و درجات متنوع دارد و عموماً حاکی از اختیار نفس در انتخاب نیک و بد است و به عنوان نمونه به یکی از آن مراتب در فقره شصت و ششم کلمات مبارکه مکنونه فارسی با عنوان (نفس ناری) ذکر شده است. اما توجه به مطلب مندرج در فقره سی و یکم کلمات مکنونه عربی که می فرمایند: "یا ابن الوجود حاسب

نفسک فی کلّ یوم" الخ که امر به حساب نفس و رسیدگی هر روزه به آن است و مقصود همین نفس ناطقه است شاید در باره مفهوم "شناسائی نفس" مذکور در آیه اصل الخسران کمک نماید.

بنا بر این مقدمات می توان گفت که مقصود از عرفان نفس در این مقام کشف و دریافت قابلیت‌های نفسانی چه به طور کلی و جمعی و چه به صورت شخصی و انفرادی است که نظر به "اختیار" خدادادی قدرت تشخیص و تفکیک خوب و بد و شایست و ناشایست باو داده شده و دائماً در حال ترقی یا تنزل روحانی و معنوی است و البته خسرانی از این بزرگتر نیست که انسان از این موهبت که خاص بشر است به طور شایسته بهره نگیرد و ایام حیات را بدون استفاده از این مزیت و امتیاز بگذراند و متوجه نباشد و متذکر نگردد که چه نعمتی باو عطا شده است. شک نیست که این استعداد و قابلیت که در نفس انسانی ودیعه نهاده شده و عنایت خاص حق به انسان است در گرو فرصت حیات و زندگانی این جهانی است که با گذشتن و مضي ایام از بین می رود. بی شک تذکر به استعدادات و قابلیت‌ها فرصت می دهد که انسان از آنچه در نهاد او ودیعه گذاشته شده بهره برد ولی از بلند پروازی بیجا و افراط در طلب خواهش های نفسانی و یا کاهلی در انجام وظائف انسانی دوری جوید و معنی عرفان نفس در حیات گذران و پایان پذیر این جهانی همین است و قصور در آن خسران و ناکامی است. ضمناً آیه مبارکه "اصل الخسران" یادآور آیه کتاب مستطاب اقدس است که "طوبی لایام مضت بذكر الله و لاوقات صرفت فی ذکره الحکیم" (بند ۴۰)

به نظر نمی رسد گذران ایام به ذکر الهی و صرف اوقات در آن مقصد تنها تلاوت و قرائت آیات و ادعیه و مناجات بلکه انس و الفت با کلام الهی است که در باره آن در همان کتاب مستطاب نازل که "اغتمسوا فی بحر بیانی لعلّ تطلعون بما فیہ من لثالی الحکمة و الاسرار" (بند ۱۸۲) که بی شک مایه تذکر نفس و تکامل نفسانی است بالاخره شاید صرف اوقات در ذکر حکیم که به ظاهر تکرار "ذکر الله" است متضمن مفهومی دیگر و همان تبلیغ و نشر نفحات مقصود است که اکیلل اعمال بحساب آمده است.

## مروری بر مضامین لوح هرتیک

لوح هرتیک خطاب به جورج دیوید هاردگ Georg David Hardegg از پیشوایان گروهی از مسیحیان جنوب آلمان و از بنیان گذاران شعبه هیکلیون Templers آلمانی در حیفا - فلسطین است، که در سال ۱۸۶۳ به فاصله کمی از ورود حضرت بهاء الله به ارض موعود در آن سرزمین به همراهی دوست و همکارش، کریستف هافمن Cristoph Hoffman و پیروانشان در انتظار رجعت مسیح موعود از آسمان به اراضی مقدسه آمدند. هاردگ همراه با پیروانش در حیفا مسکن گزیدند. هاردگ در لهجه مرسوم در جنوب آلمان هرتیک تلفظ می شود. این لوح مبارک حاوی اشارات متعدد از مطالب و بشارات وارده در کتب مقدسه مسیحی است، و بنا بر این آشنائی با اصطلاحات وارده در آن اسفار جلیل به فهم مطالب کمک شایان می نماید. از آنجا که مخاطب، یعنی هاردگ، از معارف مسیحی و اصطلاحات روحانی مطلع است، لحن کلام حاوی بسیاری از مصطلحات بدیع بهائی است که از آن جمله می توان "هدیرالورقا علی الافنان"، "خریر ماء الحیوان"، "معین مشیة مالک امکان"، "حکمة و بیان"، "کلمة الله"، "جذب کلمة رب"، "بحر اعظم"، "اذن فطرة"، "عرف بیان"، "منقطعاً عن الامکان"، "غیاهب الکلمات بالرّموز و الاشارات"، "ظهور نور احدیه بین البریة" "آیة القدم بین الامم"، "استقامة کبری"، "حیوة ابدیه"، "اذن واعیه"، "بساط واحد" و بسیاری اشارات و نکات دیگر که در متن این اثر مبارک مندرج است را نام برد.

از ابتدای لوح چنین معلوم می شود که هرتیک معروضه ای به حضور مبارک تقدیم داشته که از همان ابتدا با عنوان "کتاب مختوم" به آن اشاره فرموده اند. عنوان "مظلوم" اصطلاحی است که در آثار مبارکه جمال اقدس ابهی مکرراً به حضرتش اطلاق شده است.

حضرتش خلوص نیت مشارالیه را ستوده اند و به اهمیّت نکات پوشیده و مستور در لوح مسطور، که همان کلمات و افاضات حضرت مسیح است، تأکید فرموده اند



مقصود از هدیرورفا آثار و آیات نازل از قلم مبارک، ورفاء فردوس الهی، یعنی جمال اقدس ابهی، است. عنوان "حبیب"، که او را به آن مخاطب فرموده اند اصطلاحی است که در ادب عربی و فارسی برای دوستان یکدل به کار می رود و در معارف مسیحی لقب یوحنا ی حواری نیز می باشد و مسلماً موقعیت ایمانی و اخلاص نیت هر تیک مناسب آن بوده که به این خطاب مستطاب خوانده شود و به علت شوق انتظاری که صادقانه و مخلصانه به نزول مسیح موعود از آسمان داشته این چنین مورد عنایت حقّ جلّ جلاله واقع شده باشد، شاید که برکات عنایت الهی او را به مقام وصول به حقیقت موفّق دارد، اگرچه صدق انتظار او را از تعلقات و تصوّرات وهم آلود که همواره گریبان گیر بسیاری از پیشوایان دین در ایام ظهور مظاهر الهی است رها نساخته است. عنوان "حبیب" در معارف بهائی کاربرد وسیع دارد و اصطلاحات "احباب" و "احباء" که به جمع بهائیان اطلاق می شود صورت جمع کلمه "حبیب" است. "کلمة الله" که در انجیل و قرآن لقب حضرت مسیح است مفهوم کلیّ اول صادر از عالم الهی است، و به همین سبب به مظهر ظهور و کلام و بیان او اطلاق شده و می شود. مقصود از "اول من آمن"، که بنفسه اصطلاحی بدیع و متضمن مفهومی مخصوص و دقیق است، در این مقام به جناب پطرس حواری اطلاق شده. جمال قدم اقبال و انقطاع او را شایسته توجّه و تأسی اهل ایمان که آنان را "حیتان بحر اعظم" محسوب فرموده دانسته اند و سپس از خودخواهی اکثر مردمان که از توجّه به مالک اسماء (مظهر ظهور الهی) محروم شده اند یاد فرموده و اطمینان می دهند که اگر کسی به چشم بصیرت در ظهور حضرتش نظر کند به بیان "سبحان ربّی الاعلی" به ستایش حقّ خواهد برخاست. اصطلاح "عارف" در معارف امر بدیع به نفوسی اطلاق شده که حقّ را بشناسند و در این مورد عارف و عرفان ارتباطی به اصطلاح متداول در معارف ادبی فارسی که به عرفان در مقابل شرع و دین معمول و متداول است اشاره ندارد. کلمه "حبر"، که در فارسی معمول نیست، اصطلاحی است که به دانشمند و پیشوای دینی اطلاق شده و در عربی "حبر اعظم" لقب پاپ، پیشوای فرقه کاتولیک است.

در آیات بعد ذکر تبشیر بر و بحر به بر الله یعنی نیکوکار موعود الهی و وعده به قیام مطهر علل، یعنی شفا بخش دردها مذکور شده، چه که بانی هیکل که مقرر است ظاهر شود آمده است. میقات موعود امّتها فرا رسیده و کرمل صیحه زده و آنان که گوش شنوا دارند سعادت‌مندند. بی شک اگر کسی به گوش خدادادی گوش فرا دهد حتی از صخره و سنگ شهادت ظهور را خواهد شنید. (۲) سپس اشاره می‌فرماید که با اینکه این آیات و علامات ظاهر شده و مردم آن را می‌بینند اما پیام را نمی‌دانند و در نمی‌یابند، و به سر تنکیس که در آثار مبارکه مکرر ذکر شده و حکایت از تنزل صدر نشینان و ترقی فرودستان دارد اشاره و تأکید می‌فرمایند. این مفهوم در کتب مقدّس قبل نیز مذکور است و در انجیل مخصوصاً می‌توان آن را زیارت کرد، آنجا که می‌فرماید: "بسا اولین که آخرین می‌گردند، و آخرین که اولین." (۳) و شاهد بر آن را انکار علماء و فضلا و ادبا در عهد حضرت مسیح ذکر می‌فرمایند، در حالی که آن که به صید ماهی مشغول بود به ایمان ممتاز شد، و این اشاره ضمنی به نخستین و برجسته‌ترین حواری، یعنی جناب پطرس است سپس به عظمت امر و امتحانات آن اشاره می‌فرماید که پطرس نیز، با علو شأن و مقام، در هنگام پرسش از ایمان او از اظهار ایمان خودداری نمود. (۴)

سپس او را نصیحت می‌فرماید که اگر خالصاً برای خدا به آنچه تحقیق یافته بیانید نشد نور ظهور را مُشرق و تابنده در مقابل خود خواهد دید، زیرا حقّ ظاهرتر از آن است که حجابها او را بپوشاند و راه واضح تر از این است که تاریکی او را از دیدن محروم سازد، و آنان که از شناسائی محروم ماندند، آنانند که به هواها و خیالات خود در خواب غفلت مانده اند، اما زود است که به هوش آیند و بشتابند، اما نیابند، و خوشا به حال آنان که ظهور حضرتش را دریافتند و به آنچه صاحبان خلوص رسیدند فائز شدند. مقصود از آراسته شدن صاد کلمه صلح به الف قائمه اشاره به کلمه "صالح" است که در انجیل متی (۵) مذکور است که شخصی حضرت مسیح را استاد نیکوکار (صالح) خواند و حضرتش این مقام را از خود سلب فرمود و در این مقام تحقیق ظهور او ذکر شده است و لوح منشور اشاره به کتاب انجیل است.

بیان مبارک در ادامهٔ مطلب اشاره به ظهور حضرت باب (فتح باب السماء) و تحقق ملکوت اسماء در عالم امکانی و اتمام امرالله دارد. با اتصال هاء (هاء هویه) به الف مبسوطه ای که به نقطه آراسته است (مقصود حرف باء است) نام مبارک بهاء از آن ظاهر و آن اسم مخزون و نهفته و سرّ مکنون پوشیده و رمز مصون و محفوظ الهی است که نقطهٔ وجود است و کلّ شیء از آن ظاهر شده و به او راجع می شود. سپس اشاره به گفتار کلمه (مقصود حضرت مسیح است) که ظهور معزی را وعده فرموده می فرمایند و این اسم و عنوان در این لوح مبارک چنین مذکور که سرّ هفتاد به تاج چهل آراسته شد و به هفتی که قبل از ده مقرر شده پیوست، که اگر به حساب ابجد محاسبه شود: هفتاد مساوی ع (عین)، و چهل نمودارم (میم) و هفت معادل ز (زاء) و ده نموداری (باء) است "معزی" که حاصل این رمز عددی است، مدلول آیات انجیل یوحنا (۶) و در فارسی به روح تسلی دهنده و روح راستی ترجمه شده و آن را معادل Paraclitus دانسته اند که در عربی به صورت فارقلیط درآمده است.

سپس او را که به پرواز در هوا و فضای شناسائی حقّ برخاسته یادآوری می فرمایند که عرفان مظهر الهی که مظهر جمع و وحدت ضدّین است، او را به چنان جذب و شوری خواهد رسانید که در هواهای قُرب و قُدس الهی طیران خواهد نمود. مظهر الهی ظاهر مستور و مشرق محجوب است، یعنی جامع اضداد است. هرتیک در ضمن عریضه اشاره به ظلمت و تاریکی مذکور در انجیل نموده، (۷) و جمال اقدس ابهی ضمن تأیید وقوع آن به آنان که به نور مشرق از افق رحمت الهی روشنی یافته اند بشارت داده و ظلمت را به اوهام که مانع اقبال مردم به ملکوت الله است تعبیر فرموده اند.

آیات اخیر لوح اشارات واضح به وحدت حقیقت انبیاء و رُسل دارد و بیان اینکه اگر اختلافی هست به مناسبت تفاوت آئینه هائی است که حقّ در آن تجلی می نماید، و اگر رمز این اسرار پوشیده بیان شود اضطراب آنان را که افکار خود را پسندیده و آنچه را ربّ (ربّ الجنود) خواسته فراموش کرده اند فرا خواهد گرفت.

سپس او را به کمال محبت نصیحت می فرمایند که اگر به استقامت تمام در امر الهی قیام نماید، از او نیز هرآنچه در گذشته ها (انتصارات روحانی حواریون حضرت مسیح) ظهور نمود، ظاهر خواهد شد، و بالاخره به بیانی دوستانه او را متذکر می دارند که طیر الهی در چنگال ظلم و نفاق، بدون آنکه آشیانی داشته باشد، مبتلاست و فضائی نیست تا در آن به پرواز آید. اما در چنین حالتی مردمان را به حیات جاودانی رهنمائی می فرماید و خوشا به حال آنان که گوش شنوا دارند و در آخرین کلام در حقّ او مشفقانه دعا می فرمایند که از خدا می خواهیم که همه ما را در یک بساط مجتمع فرماید و به رضای خود تأیید دهد.

### یادداشت ها

۱ - برای شرح تفصیلی فعالیت ها و اقدامات G.D. Hardegg به کتاب نفیس و محققانه دکتر موژان مؤمن که تحت عنوان *The Babi and Baha'i Religions* 1844 - 1944 به چاپ رسیده مراجعه فرمائید. ترجمه نارسائی از این لوح مبارک که توسط فردی از مبشرین انگلیسی در همان ایام تهیه شده در ضمن صفحات ۲۱۶ و ۲۱۷ همان کتاب آمده است.

۲ - عموم این اشارات مبتنی بر بشارات موجود در کتب عهد عتیق است. از جمله می توان به کتاب اشعیاء نبی، بابهای ۳۵ و ۶۵ و کتاب ملاکی، باب سوم، مراجعه نمود.

۳ - انجیل متی، باب ۱۹، آیه ۳۰. این مفهوم را در آیات دیگر نیز می توان سراغ کرد (متی، باب ۸، آیات ۱۱ و ۱۲ - و انجیل لوقا، باب ۲، آیه ۳۴).

۴ - انجیل متی، باب ۲۶، آیات ۶۹ تا ۷۵.

۵ - انجیل متی، باب ۱۹، آیات ۱۵ تا ۱۷.

۶ - انجیل یوحنا، بابهای ۱۴ و ۱۵ و ۱۶. اگرچه از این بحث خارج است ولی اختراع شخصیتی جدید مجزا از نفس مقدس حضرت مسیح و تسمیه به نام روح القدس و ایجاد اساسی تازه به نام اقانیم ثلاثه و تثلیث مخالف روح توحید مشترک در همه ادیان است. روح القدس همان نفس مبارک مسیحائی است و معزی (روح)

تسلّی دهنده) و روح الحقّ (روح راستی) مقصود ظهوری است که مسیح وعده فرموده است.

۷- انجیل متی، باب ۲۴، آیه ۲۹.

## مختصری در باره لوح رحمت

لوح مبارک نازل از قلم جمال قدم که با آیه "الحمد لله الذي كان باقياً ببقاء كينونيته و دائماً بدوام ازلیته..." آغاز می شود، اگرچه تاریخ نزول آن مشخص نشده و مخاطب آن نیز معلوم و معین نیست، اما از سیاق مطالب و کیفیت شرح و بسط مباحث بنظر می رسد از آثار صادره در ایام بغداد است. از خطبه ابتدای لوح این احتمال داده می شود که مخاطب در ظلّ دیانت اسلام است و ظاهراً اطلاع روشنی از ظهور بدیع ندارد ولی محتملاً تمایلات و تصوّرات عرفانی دارد، چه که در آیات بعدی اظهار و اثبات مطالب با رنگ و بوی عرفان و تصوّف همراه است. البته نباید فراموش کرد که عرفان به مفهوم حقیقی همواره مورد تأیید و ستایش و قبول بوده و هست.

در ابتدای لوح به مسأله ای که مورد سؤال مخاطب بوده به طور کلی اشاره ای شده، ولی تفصیل آن ذکر نشده. اما در آیات بعدی حضرتش به موضوع "رحمت الهی" توجه فرموده و آن را به تفصیل تشریح و توضیح فرموده اند. اگرچه به طور قطع نمی توان مدعی شد که مسأله شخص مخاطب موضوع "رحمت" بوده، اما به هر تقدیر این لوح مبارک در باره "رحمت" است.

رحمت به معنی عطوفت و شفقت است و مخصوصاً دو کلمه رحمن و رحیم که از آن مشتق شده در قرآن در سر هر سوره تکرار شده است. مفسرین به استناد گفتاری از امام ششم شیعیان، حضرت جعفر صادق، معتقدند که رحمن حکایت از رحمت همگانی دارد که آفرینش جهان (Universe) و جهانیان و تأمین معاش آنان همه از اوست، اما رحیم متضمن مفهوم خاصّ است و حکایت از توفیق هدایت و انجام عبادت و اطاعت او را دارد. (۱)

این اثر بدیع متضمن بیانی جدید و عمیق در باره رابطه انسان با خالق وجود و کیفیت حیات انسانی است و برای آنکه بهتر بتوان به دقائق مطالب پی برد بحث توضیح و بیانی بر اصطلاحات وارده در آن، که بعضاً نیز بی سابقه و بدیع است، لازم به نظر می رسد.

اصطلاح "کینونیت" اسمی است که از فعل "کان" ساخته شده است. البتّه لازم به توضیح است که فعل "کان" در این مقام جزو "افعال ناقصه" نیست، بلکه "فعل تام" به شمار می آید و معنی "کینونیت" و "کینونت" متضمّن مفهوم "وجود بی زمان" است و همواره با عالم حقّ ملازمه دارد. از فعل "کان" مصدر "کون" نیز ساخته شده که در اصطلاح فلسفی "کون و فساد" حکایت از عالم وجود مقید به زمان و مکان می نماید.

اصطلاح "ازلّیت" که بر ساخته از اصطلاح "ازل" است، اشاره به عوالم لانهایه بدون ابتدا و انتها دارد که خاصّ ذات الهی است و هیچ موجودی را در آن راهی و جایی نیست.

اصطلاح "امر" که سابقه قرآنی دارد در معارف بهائی به معنی عالمی است که بین ذات حقّ و وجود محدود و مقید عالم خلق واسطه است. "ممکنات" یا "وجود ممکن" در مقابل "وجود واجب" اشاره به عالم امکان است، یعنی موجوداتی که مقید به مکان و زمان و مخلوق در شرایط امکانی هستند. عوالم امر و حقّ مستقلّ از ماده و زمان و مکان و بالکلّ روحانی و در نتیجه جاودانی هستند.

"تجلی انوار حبّ" و مقررّ داشتن "قلوب اولیاء" به عنوان جایگاه استوای جمال احدیّت و آئینه جلال سلطنت الهی همه اشاره به مقام و مرتبه مظاهر الهی دارد که در بین خلق قیام می فرمایند و افراد انسانی را به حقیقت الوهیت هدایت می نمایند.

اصطلاح "نقطه"، اگرچه به صورت "نقطه دایره امکان" برای رسول مکرم اسلام به کار رفته، ولی اوّل بار در آثار حضرت ربّ اعلیّ توجیه زیبای فلسفی آن بیان شده است. در حقیقت، به بیان آثار حضرتش نقطه مبنای همه حروف و همه اشکال هندسی است و همچنان که الفاظ و اشکال از نقطه به وجود می آیند و کلمات الهی و فرهنگ و معارف انسانی از آن حروف آغاز می شوند، مظهر امر الهی، یعنی رسول برگزیده خداوند نیز مانند نقطه مبدأ و منشأ جامعه مؤمنان است که از او برکت و هدایت می یابند. به همین سبب حضرت ربّ اعلیّ خود را به نام نقطه بیان و سایر انبیاء و رسولان را به اسماء نقطه فرقان و نقطه الف (انجیل) معرفی

فرموده اند. در این لوح مبارک "اول نقطة ظهرت من غيب الاحدية" اشاره به رسول اکرم در دور اسلام است که در عالم امر، یعنی مقام مظاهر امر الهی، تجلی جمیع صفات و اسماء است و در عالم خلق به "محمد" نامیده شده است. عوالم وجود در عرف معارف اسلامی که به عزّ قبول در این ظهور رسیده متعدّد است، که از آنجمله در این اثر منبع به "جبروت توحید" و "ملکوت تفرید" اشاره شده است. "جبروت" بنا بر معارف متداوله اشاره به مقام تجلی اسماء و صفات الهی است که به بیان صریح تر مقصود مقام مظاهر ظهور الهی است و "ملکوت" جایگاه ارواح و نفوس مقدّسه است که معمولاً به اسم و عنوان ملائکه معروف و در بین خلق نیز محشورند. شاید در این مقام بی مناسبت نباشد که به "لاهورت"، یعنی عالم حقّ مطلق، و "ناسوت"، یعنی عالم بشری، نیز اشاره شود.

اصطلاح "فانی" که در زبان و فرهنگ فارسی بسیار معمول و متداول است عنوانی است که حضرت بهاء الله مخصوصاً در دوره بغداد مکرراً ذکر می فرموده اند و به آن اشاره به وجود مبارک می نمودند. این اصطلاح در بسیاری از آثار نیز که از زبان خادم الله صادر شده با عنوان "خادم فانی" به کار آمده است.

با تصریح و توجّهی که به مقام رسول اکرم اسلام در ابتدای لوح مبارک شده و با نکاتی که در باره عرفان و عارفان ذکر شده، می توان دانست که مخاطب با عرفان اسلامی بستگی خاصّ دارد و این خود شاهد دیگری است که این اثر جلیل صادر در ایام بغداد است که جمال قدم در آن دوره توجّه خاصّ به مفاهیم عرفانی و سلوک روحانی می فرموده اند. ذکر "انوار محبّت" و "اسرار الهیه" نیز مؤید این مطلب است و استشهاد به بیت معروف "الله اکبر هذا البحر قد ذخرا" نیز این احتمال را تأیید می نماید، زیرا در حقیقت متضمّن مفهوم عظمت عوالم الهی به بیان عرفانی است. این شعر و بیت بعد از آن در "جواهرالاسرار" نیز که نازل در بغداد است آمده است.

موضوع سؤالی که در این لوح مبارک به آن اشاره شده در متن صراحت ندارد و محتاج به بررسی سوابق تاریخی و تعیین شخص مخاطب و دریافت سؤال او از متن نامه اوست. با اینهمه به مناسبت تناسب مطالب با موضوع تقدیرات الهی احتمالاً



در باره قَدَر و یا مطلبی که به این نکته مهم در آثار الهی مرتبط شود اشارات دقیقه در این لوح مهیمن آمده است، گویا اینکه مطلب "رحمت الهی" که در این لوح مایه اصلی بحث است نیز ممکن است سؤال مخاطب لوح باشد. قبل از اینکه بحث بیشتری در باره قَدَر و ارتباط آن با اصل مهم و بنیادی "رحمت" مطرح شود، تحقیق در باره "رحمت" به نفسه حائز اهمیت است. در مقدمه ذکر شد که تجلی رحمت به طور عام در ظلّ اسم "رحمن" ظاهر و ظهور آن به طور خاص به اسم "رحیم" اختصاص یافته است. بیان جمال قدم در این اثر منیع توضیح و تفصیل این دو مقام است. حضرتش رحمت را به دو قسم منقسم فرموده: "رحمت محیطه" و "رحمت محدوده".

"رحمت محیطه" که به نامهای رحمت "منبسطه" و "کلیه" و "جامعه" و "مخزونه" و "اطلاقیه"، یعنی "مطلقه"، نیز نامیده شده، نعمت و انعام الهی است که همه موجودات و ممکنات به تناسب مرتبه خود بدون استثناء و تفاوت دریافت می دارند و موکول به طلب و خواست و اراده و کوشش آنها نیست. مثال این حقیقت در حیات آدمیان محقق است، همچنانکه کودکان قبل از تولد به رحمت و عنایت الهی هرآنچه را به آن محتاجند مقرر و مقدر می فرماید، تا در حین تولد بدون طلبیدن و خواستن به آن برسند و به همین سبب رحمت منبسطه، خداوند تعالی خود را "ربّ العالمین" نامیده است. و اما "رحمت محدوده" که به رحمت تقییدیه به معنی مقید و معین نیز شناخته می شود رحمتی است که با قابلیت و استعداد و آمادگی افراد و اشیاء ارتباط دارد و به همین جهت به تناسب طلب و خواهش به مقتضای عدالت عطا می شود، زیرا مقتضای عدل دادن حقّ به حقّ دار است و این مقام اندازه و تناسبی است که در قابلیت اشیاء و دیعه نهاده شده و به همین جهت بر رسول خاتم چنین نازل که "وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نَنْزِلُهُ اِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ"، (۲) که حکایت از ظهور قدر و اقدار می نماید. متأسفانه اصطلاح "قدر" در عرف عموم از معنی اصلی آن دور مانده، چه که اکثراً تصوّر می رود که "قدر" یعنی تقدیری الهی که قبل از وجود موجودات معین شده و سراسر جبر و اجبار است، در حالی که بنا بر بیانات مبارک در آثار این دور بدیع "قدر" تعیین مقادیر و

موازن به تناسب قابلیت و استعداد بر حسب ترقی یا تنزل هر موجودی است و همواره از ظلم و تجاوز از حق برکنار و مبری است. در احادیث سابقه که ذکر قدر آمده از آن به "دریای بی پایان و پُرگوهر (بحر زخار) و شباهنگام تیره که در آن فرارهی نیست (لیل دامس)" یاد شده است.

و در توضیح بیشتر، "قدر" سری از اسرار الهی (سرّ من سرّ الله) و عامل حفظی از وسائل حفظ الهی (حرز من حرز الله) معرفی شده که در علم الهی پوشیده و پنهان است، شناسائی آن برای بندگان ممکن نیست و دریافت آن بالاتر از درک و شهود آنان است. و در بیان آن به این نکته اشاره می فرماید که همه اختلافات و نابسامانی های امّتها و اهل عالم جز به سبب همین عدم درک و شناسائی این مقام نیست، زیرا اگر به درک و فهم مفهوم متعالی "قدر" که متضمّن مفهوم اعطاء و بخشش الهی به قدر قابلیتها، یعنی به تناسب عدل و استعداد است، پی می بردند هرگز کسی بر دیگری اعتراض نمی کرد و نفسی نفسی را ملامت نمی نمود و به این بیان که "عجبت لمن اشتغل بعیوب النّاس و هو غافل عن عیوب نفسه" (۳) استشهاد می فرمایند. سپس تذکر و هدایت می فرمایند که شایسته است که همه کسان در نفس خود بیاندیشند و خود را از آنچه خداوند تعالی نهی فرموده پاک و پاکیزه دارند و هیچ کس بر دیگری اعتراض روا نداند و آنچه را بر او می رسد در امور خود از آنان که مرایای علم و مظاهر امر و مطالع حکم و مواقع نهی، یعنی مؤید به هدایت و تأیید الهی هستند، یا به عبارت دیگر مظاهر و مطالع ظهور حقّ اند استفسار و استمداد نماید، و آنان، یعنی نقباء و برگزیدگان الهی جا دارد که مردمان را به خیر و نیکی امر فرمایند و از ناشایست ها منع کنند، یا به اصطلاح متداول به معروف دلالت نمایند و از منکر باز دارند. سپس بعد از آیاتی متضمّن شکایت از اهل دشمنی و دورویی و نفاق و اظهار فدا و انفاق روح و نفس و جسم و جان در سبیل محبوب و تمثیلی بسیار زیبا از تشبیه اشتیاق به حقّ به شوق و انتظار چشم به دیدار جمال و زیبائی و یا ماهی به آب زلال، و بلکه بسی بیشتر و برتر، دوباره به مسأله قدر توجّه فرموده و تأکید می فرمایند که در رتبه قدر همه چیز به ترتیب و میزان اصلی مقدر شده، که اگر از آن تجاوز شود از رحمت حقّ بی نصیب خواهد ماند و

در حقیقت امر الهی پناهگاه الهی در عالم بشری است تا بندگان در آن مقرّ یابند. هرکه در آن پناه جست از هر ظنّ و گمانی محفوظ خواهد ماند و کسی که از آن بیرون بماند دزدان و سارقان عوالم معنوی او را از لباس معرفت و ایمان و توکل و توسّل عریان خواهند ساخت، یعنی آن پوشش های زیبا و شایسته ای که خدای تعالی آن را به دست های برگزیدگان خود برای انسان ساخته و پرداخته است. باید آرزو کرد که خداوند ما و شما را از شرّ این دزدان حقیقت حفظ فرماید، که نه تنها به اشیاء و مراتب ظاهره تجاوز می نمایند، بلکه انسان را از آنچه خداوند تعالی از عنایت و مکرمت خود او را نصیب داده و حقیقت انسانی را به آن آراسته بی بهره می سازند و در این مقام است که مصداق اینکه فقر باعث روسیاهی در دنیا و آخرت است (۴) تحقق می یابد و فقر است که به کفر می انجامد. (۵)

در این مقام، یعنی موضوع توجّه به قدر و تقدیرات ازلی، جا دارد که سالک طریق حقّ از وطن فانی دل بردارد و به وطن باقی توجّه نماید، تا اسرار پوشیده و حقائق نهفته بر او آشکار گردد. و چون به این مقام بلند اعلی رسید و در آن وطن جای گرفت باید که حقّ امانت داری علوم الهی به جای آرد و اسرار حکمت حقّ را نگاه دارد و معارف روحانی را حفظ نماید و چون چشم خویش آن را عزیز دارد و در دل و جان حفظش نماید، چه اگر حرفی از آن حقائق را به غیر اهل آن اسرار ابراز نماید سه گناه و خیانت را متحمّل شده است: نخست خیانت در امانت، دیگر ظلم و ستم بر آن ناهلان، و سه دیگر قتل، یعنی قتل ایمانی. نخستین که خیانت است، خیانت به خدا است که اسرار الهی را به غیر اهلش اظهار نموده و ظلم آنکه مقام و مطلبی را به ناهلان که استعداد آن را ندارند ارزانی داشته، و بالاخره قتل ایمانی، که ضلالت و گمراهی اوست، سوّمین مورد از این خیانات سه گانه است. البتّه قصاص بر قاتل واجب است، زیرا قتل روح از قتل جسم و جسد در نظر اهل حقیقت بزرگتر و مهمّ تر است، و در قرآن مجید نیز آیه مبارکه در حقّ حمزه سیدالشهداء و ابوجهل (۶) بر این حقیقت گواه است و آیه "... فَلْنَحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً..." (۷) نیز مؤید آن است. با این همه اصل حکم قصاص به عهده شاریان راح

روحانی از دست ساقی جمال الهی، آن هم در عوالم روحانی و برای ظواهر این عالم فانی است.

از مجموع این آیات که به طرزی نارسا در عین ناتوانی روحانی به مطالعه آن پرداخته شد می توان دریافت که "قدر" میزانی است که از برکات عوالم روحانی به میزان قابلیت ها و استعدادات موجودات و بالاخص افراد انسانی امکانات و فرصتها در اختیار هرکس نهاده، اما استفاده شایسته از آن و کسب فیوضات الهی برای هرکس موقوف به توجه و استمداد از هدایت و رحمت حق است، یعنی "رحمت تقییدیه"، که آن هم در گرو استعداد افراد است، و در افراد انسانی که به زیور "اختیار" آراسته است باهر، به کمک انقطاع از عالم، مخصوصاً رهائی و آزادی از حبّ بی دلیل و بغض بیجا، به زیور انصاف آراسته شود تا قابل دریافت رحمت و تأیید الهی گردد.

آیات مبارک زیر مناسب مقام است:

"لا یكون شیء فی السّماء و الارض الا بمشیئة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب. هر نفسی به دنیا می آید اسباب لا تحصی با او می آید. اگرچه بصر ظاهر دیده نمی شود، ولكن فی الحقیقه این مقام محقق است. آنچه از محتومات محسوب تغییر نپذیرد، و دون آن بسبب اسباب و اعمال تغییر می نماید. اول میلی که در انسان احداث می شود قبل از ظهور اسباب این مقام مشیئة، اول تصوّر اسباب مقام اراده، و قدر مقام هندسه و اندازه است، یعنی ظهور اسباب به مقدار امضاء تألیف ما قدر. مقام قدر را بسیار عظیم ذکر نموده اند، چنانکه فرموده اند القدر سرّ من اسرار الله و سرّ من امر الله و حرز من حرز الله و مختوم بختام الله الی ان قال بحر زخار لا تلجه و لیل دامس لا تسلكه کثیر الحیتان سعته ما بین السماء و الارض و عرضه ما بین المشرق و المغرب و فی قعره شمس تضيئ و این مقامات را انسان در مقامات خود مشاهده می نماید یعنی مراتب سبعة که ذکر شد و بعد از ظهور قضا امضاء مشهود و همان معنی اذن است. از برای هر شیئی اجل بوده و هست، یعنی مدّت کون آن و بعد کتاب که مقام تمامیت شیء است ظاهر و هویدا." (۸)

در خاتمه گفتار از خوانندگان صاحب کمال از آنچه در بیان آن قصور شده پوزش می طلبم و از لطف ایشان امیدوارم که هر آنچه در تکمیل و تصحیح این گفتار به کار آید از اظهار و راهنمایی دریغ نفرمایند.

### مآخذ

۱ - كشف الاسرار و عدّة الابرار، معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری (جلد اول، ذیل تفسیر سوره "الفاتحه") و تفسیر صافی ملامحسن فیض کاشانی "فالرحمة الرحمانية تعمّ جميع الموجودات و تشتمل كلّ النعم كما قال الله سبحانه احسن كلّ شیء خلقه ثم هدی و اما الرحمة الرحيمیه بمعنی التوفیق فی الدّنيا و الدّین فهی مختصة بالمؤمنین الخ" (ذیل سورة الفاتحه).

۲ - قرآن مجید، سورة الحجر (۱۵)، آیه ۲۱.

۳ - حدیث.

۴ - الفقر سواد الوجه فی الدّارين كادالفقران يكون كفراً (کلام رسول اکرم اسلام).

۴ - الفقر سواد الوجه فی الدّارين كادالفقران يكون كفراً (کلام رسول اکرم اسلام).

۵ - این دو حدیث اسلامی که در باره فقر است بنا بر تبیین بدیع در این ظهور منبع در حقیقت مقصود فقر روحانی و معنوی است، نه بی نصیبی از اموال و اثقال دنیای مادی.

۶ - قرآن مجید، سورة الانعام (۶)، آیه ۱۲۲.

۷ - قرآن مجید، سورة النحل (۱۶)، آیه ۹۶.

۸ - مائده آسمانی، جلد ۸، صص ۱۹۱ - ۱۹۲.

## مروری بر سورة الامر و لوح الامر

**سورة الامر و لوح الامر** دو اثر از آثار جمال اقدس ابهی است که اولین در ادرنه قبل از فصل اکبر و دومین محتملاً نازل در عکاست. عنوان های سوره، لوح، کتاب و امثال آن در عنوان بسیاری از آثار حضرت بهاء الله به کار رفته است. اگرچه "کلمه" لوح به طور عامّ عنوان همه آثار مبارک است، ولی به طور خاصّ عناوین مذکور به الواح معین نیز اطلاق شده است.

کلمه "امر" که از کلمات و اصطلاحات قرآنی است مفاهیم متعددی دارد، ولی مفهوم مخصوص و مستقلّ آن به ظهور مظاهر الهی اختصاص دارد (۱) و در معارف بهائی اشاره به عالم واسطه بین حقّ و خلق است که اختصاص به مظاهر ظهور الهی دارد.

**عنوان نازله در ابتدای سورة الامر چنین است:** "هذه سورة الامر قد نزلناها بامر من لدنا و سلطان من عندنا و انا الامر الحاكم العالم المقتدر المهيمن القيوم" که به نفسه مبین این حقیقت است که ظهور جدید قیام فرموده است. مطلع اثر مبارک مذکور چنین است که "سبحان الّذى خلق الخلق بامرہ و ابدع خلق كلّ شىء اقرب من ان يحصى ان اتم تعلمون..." که دلالت بر ابداع امری بدیع دارد. اگرچه الفاظ "بدع" و "ابداع" و "کلّ شىء" در قرآن نیز مکرر است، ولی مفهوم حقیقی آنها را باید در سایه تبیینات بیانی آشنا شد.

مفاهیم و مطالب آیات سورة الامر را نمی توان در این مختصر حقّ مطلب ادا کرد، فقط به ذکر بعضی از نکات مهمّه آن اکتفاء می شود. از جمله در اوائل اثر مبارک مذکور قدرت الهی به دریا و بحر تشبیه شده که هرچه از آن برداشته شود از آن کاسته نمی شود، و علم الهی به اریاح و بادها که با وزیدن به انتها نمی رسد. امر الهی در این مقام مورد تشبیه قرار گرفته که برای ظهورات آن پایانی نیست. سپس تأکید می فرمایند که همچنانکه ذات الهی از آنچه ما می دانیم برتر است، امروز ظهور او

نیز از هر تمثیلی و تشبیهی برتر است، لکن این مثل و تمثیل برای آسان ساختن شناسائی امر اوست. سپس به زبان نصیحت و هدایت همگان را متذکر می فرمایند و از پیروی گذشتگان، که از حق محروم ماندند، منع می فرمایند. در این مقام با ارائه شاهد از سرنوشت گذشتگان و اعمال نابجای آنان و عذاب ابدی که برای خود خریدند همه را نصیحت می فرمایند که مبادا به آن اعمال خود را محروم از رضای پروردگار نمایند. اموال و اولاد و قدرت و غلبه هیچیک باعث رستگاری نخواهد بود و باید بر حق توکل کرد و حکم او را پیروی نمود. سپس ادامه می فرمایند که اگر مخاطبان، که در درجه اولی اهل بیانند، به این آیات متذکر نگردند، خداوند تعالی خلقی جدید خواهد آفرید که به امر و اراده او عمل نمایند و در آستان او ساجد گردند. خطاب مبارک در این آیات به اهل بیان است که مدعی ایمان به علی (حضرت نقطه اولی) هستند، اما آیات او را انکار می کنند، گمان می برند که به مظاهر سابقه مؤمن هستند، اما نه چنین است، زیرا که به ظهور بدیع کفر می ورزند. خداوند البته باطل را به اعمالش رسوا می سازد و حق را به کلمات و آثارش ثابت و ممتاز می فرماید. حق این است که ما جز آنچه حق برای ما خواسته نخواهیم و مراد ما در دنیا و آخرت همین است. سپس در آیات بعدی اظهار شکر و صبر در بلایا می فرمایند که شکایت و حکایتی جز به جانب او نیست و سپس شرحی مستوفی در صفات و اخلاق اصفیاء الله بیان می فرمایند. پس از اظهار نصایح مخصوصه به ذکر کتاب بیان پرداخته و اشاره به افتتاح درهای بهشت رضای الهی (ابواب الرضوان) فرموده، از نعمتهای آن و حور و قصور و نعمات بهشتی یاد فرموده و به هفت نهر جاری در آن اشاره می فرمایند که چهار نهر اولیه آن یادآور تفسیر کتاب بیان از نهرهای آب و شراب و شیر و عسل مذکور در قرآن است (۲) و در آن کتاب مستطاب به آیات و مناجات و تفاسیر و اجوبه تعبیر شده است و سه نهر دیگری به اسم حبیب، و دیگری به وضع و هیأت تثلیث در کلمه تربیع، و بالاخره نهر هفتم که از هر رنگ و طعمی مقدس است، زیرا از جوهر فطره الهی آفریده شده و وصف آن در بیان نگنجد و به قلم در نیاید، به نظر می رسد نهر پنجم که مذکور به نام حبیب شده اشاره به اسم الله الاول، جناب ملاحسین، و اسم الله

الآخر، جناب قدوس، (۳) است، و نهر ششم، که تثلیث و تربیع را حائز است، مقصود اسم مبارک حضرت نقطه، یعنی علی محمد، است که هفت حرف است، و همچنین اسم حضرت بهاء الله نیز چنین است، با این تفاوت که "علی" که مظهر تثلیث است بعد از "حسین" (مظهر تربیع) قرار دارد، و نهر هفتم اشاره به وجود مبارک موعود بیان است که مقصود نفس هیکل مبارک جمال ابهی است.

در خلال آیات بعدی ذکر ظهور اسم اعظم و بشارت به لقاء الله مذکور است. حضرتش به عنوان "غمام الامر" "جمال الله" "جمال قدس منیر"، "سازج روح"، "کلمة اعظم"، "سماة القدس"، "شمس الاحدیة"، "بحر اعظم"، "شجرة الله"، "کنز الله"، "طلعة الله"، "عندلیب بقاء"، "کتاب مبین"، "حجة علی من فی السموات والارضین"، "سازج بقاء"، "اسم الله"، "اسمی"، "حرف البقاء"، "نسیم العز"، "رضوان الحب"، "نغمة العماء"، "طیر بقاء"، و "غلام فردوسی" ذکر شده است. اهل ایمان به "طیور فردوس" مخاطب شده و به نغمه خوانی به بهترین نعمات و طیران در هوای روحانی دعوت شده اند.

در همین حال محرومیت شطر عراق (بغداد و اطراف آن) را یادآوری فرموده و او را به نوحه و زاری امر فرموده اند که جمال الله آنجا را ترک فرموده و دروای کوههای بلند مستقر شده و او را از این محرومیت تسلیت فرموده و با آیاتی سراسر حزن و اسف و غم و الم آنجا را از این که مقام و مظهر الهی ترک دیار فرموده، اما مشرکان و کافران در آن جای گزیده اند دلداری فرموده اند. سپس از اهل بیان انصاف می طلبند که مبدا از نظاره جمال قدس الهی محروم مانند و با آیات حق مجادله و مکابره نمایند و آنان را به این نکته متذکر می دارند که بر نفس خود رحم کنند و نفس الله را با خود قیاس نگیرند و آیات الهی را با کلمات بشری خود نسجند، و از حد خود تجاوز ننمایند. سپس اشاره می فرمایند که در بین آنان کسانی هستند که به فضل الهی اقرار دارند و به کلمات بیان معتقدند و مردم را به عدل دلالت می کنند، و در همه حال به آیات الهی ناطقند، اما آنان که چشم بینا دارند می بینند که قلب آنان غیر از زبان ایشان است و از آنها رائحة دشمنی و نفاق می شنوند (۴) و این حقیقتی است که هم اکنون از قلم الهی جاری شده. با این همه



حضرتش اسمشان را کتمان می فرماید، شاید در نفس خود متنبه گردند. اما ای جمع بیانان به آنان نزدیک نباشید و گفتارشان را نپذیرید.

سپس در آیات بعد کیفیت خطاب تغییر می نماید و جمال قدم ضمن آیات مهیمنه اظهار و ابلاغ ظهور جدید و مقام بدیع می فرمایند و مقامات و مراتب الهی حضرتش را ابلاغ می فرماید، و به این نکته بدیع اشاره می فرمایند که "من شرف بلقاءک فقد شرف بلقاء الله العزیز العلیم" استشهاد به آیات مزبور تنها از طریق زیارت آن میسر است، وگرنه ترجمه مطالب نه وافی به مقصود است و نه آسان میسر می شود. بالاخره در تلو این آیات نصائح مشفقانه به اهل عالم، علی الخصوص اهل بیان، آمده است که متضمن امر به انقطاع از همه شئون و توجه به باب آستان است که امروز از عبادات ثقلین برتر و بهتر است، و متعاقباً از بلایای وارده در سجن عظیم (مقصود ادرنه است) یاد می فرمایند و آن را بر آنچه بر حضرت نقطه وارد آمده تطبیق می فرمایند و به این بیان که "انه (حضرت باب) حبس فی مقام الّذی ما سمع اسمه احد من المحبّین کما حبسونا فی تلك الايام فی مقام الّذی ما ذکر اسمه من قبل ان انتم من العالمین... قل قد ظهر جمال الاولی (حضرت نقطه) فی هیکل الاخری (جمال مبارک) فتبارک الله ابدع الابدعین و یظهر جمال الاخری فی هیکل الاولی فتعالی الله اقدر الافدرین"، و متعاقباً با این آیات مجدداً به صراحت اظهار امر می فرمایند "قل انه قد بعثنی بالحق و انطقنی بآیات بدع مبین الّتی تعجز عن عرفانها کلّ من فی السموات و الارضین لاهدیکم صراط السّوی و القی علیکم ما سطر فی البیان من لدی الله الغالب الظاهر المهیمن القدیر." سپس از کوشش مشرکان به هدف قطع فیض الهی و نغمات ربّانی از سرزمین عراق (بغداد) و سایر نقاط ذکری فرموده و ظهور و استقرار در "اراضی القدس"، را بشارت می فرمایند. آیات بعد متضمن اشارات و بشارات به غلبه امرالله و نصیحت و دلالت اهل بیان به اجتناب از مغلین است که به تزویر و ریا دلخوشند. در نهایت امر به این کلمات مبارکه ناطق: "قل من اعرض عن هذا النور المشرق عن هذا الشرط المقدّس المنیر قد اعرض عن الله و برهانه و حجّته و آیاته و دلیله و عن کلّ التّبیین و المرسلین". سپس اهل عالم را نصیحت و به اجتناب از نفوسی که به مانند بغل و

حمیرند تحذیر می فرمایند و در مراتب ظهور و بروز خورشید الهی و نارالله موقده شرحی مبسوط بیان فرموده آنان را به توجّه به حقّ هدایت می فرمایند و در خاتمه سورۀ مبارکۀ وعده و بشارت تأیید و نصرت به ناصرین و خادمین امر الهی تصریح شده است.

قسمت مهمّی از این لوح مبارک خطاب نصیحت و هدایت به اهل بیان است و اظهار امر بدیع الهی و متضمّن این نکته که حضرتش از اعمال گروهی از آنان راضی و خوشنود نبوده است.

در خاتمه جا دارد به این آیه صریحه توجّه کنیم که می فرماید: "قل انّ هذه لشمس اشرفت لذاتها بذاتها وانّ هذه لنارالله الّتی اوقدت لنفسها بنفسها وانّ هذه الهدایة الله قد برزت لکینوتها بکینوتها ان اتم من العالمین". این بیان مبارک خلاصه و جوهر مطلب و حاکی از اظهار امر بدیع الهی به طور عامّ و به کیفیت کمال و تمام به اهل عالم است.

سورۀ الامر در همان اوقات نزول حسب ارادۀ جمال قدم توسّط میرزا آقاخان خادم به میرزایحیی ابلاغ شد. مشارالیه انکار کرد و خود را حائز مقام رسالت دانست و بدین وسیله مقدمات فصل اکبر فراهم شد.

مقدار حجم سورۀ مبارک مذکور هفت صفحه و هر صفحه سی سطر و هر سطر بیست کلمه یا بیشتر است و تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد به چاپ نرسیده اما گراوری از صفحه اول لوح به خطّ مبارک جمال قدم در ابتدای کتاب Revelation of Baha'u'llah تألیف فاضل فقید، جناب ادیب طاهرزاده، زیارت می شود. مقطع لوح "انّ الله قد کتب علی نفسه بان ینصر الدّینهم نصروا امره و کانوا من الناصرین و الحمد لله ربّ العالمین". سورۀ الامر در حقیقت ابلاغ امر بدیع به اهل بیان و اتمام حجّت به آنان است. قدرت و هیمنۀ آیات در این اثر جلیل و رای حدّ این معرفی نارساست.

### لوح الامر

عنوان لوح و کتاب در مطلع بسیاری از آثار مبارکه آمده و آثاری با مطلع لوح البقاء و لوح القدس نیز می توان زیارت نمود. اما عنوان "لوح الامر" ظاهراً اختصاص به

این اثر مبارک دارد که عنوان با مطلب لوح که در باره عظمت امر ظهور مبارک است تناسب مخصوص دارد. لوح مزبور خطاب به جناب ملاعلی بجستانی از مؤمنین اولیه است.

در این لوح تحقق بشارات سابقه مذکور و عظمت امر به این بیان یاد می شود که "يشهد كلّ الذرات لمنزل الآيات ولكنّ الناس اكثرهم لا يشهدون". در تلو لوح ذکر اعزاز جناب ملاحسن عمو از جانب علمای عراق به محضر مبارک و تقاضای اظهار معجزه و قبول تقاضای آنان و متعاقباً نکس و نکول آنان را ذکر فرموده (۵) و به سابقه انتظارات گذشتگان و ردّ و تردید آنان اشاره فرموده و به این آیه که "ان استمع ما يوحى اليك من سيناء العظمة والافتدار انه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد خلقت الممكنات لنفسى و ذرئت الكائنات لأمرى انا المقتدر على ما اشاء بقولى كن فيكون" مطلب را ختم فرموده اند. در خاتمه لوح مبارک مناجات مخصوص برای مخاطب نازل شده و او را از "اهل بهاء" محسوب و عنایت مخصوص ابراز فرموده اند.

لوح مزبور مشتمل بر متجاوز از چهل سطر و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه است و در مجموعه "آثار قلم اعلی" (جلد اول کتاب مبین) به طبع رسیده است. مطلع لوح مبارک چنین است: "الاقدم الاعظم هذا الوح الامر قد نزل من لدن مالک القدر ليقرب الناس الى المنظر الاكبر هذا المقام الاظهر الذى يطوف فى حوله ملائكة مقربون" و مقطع آن "انك انت مالک الاسماء و فاطر الارض و السماء لا اله الا انت العليم الحكيم".

#### مآخذ

۱ - اصطلاح "امر" به مفهوم ظهور مظاهر الهی در قرآن است: "يُدبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ" (سورة السجدة (۳۲)، آیه ۵). و همچنین "أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ" (سورة النحل (۱۶)، آیه ۱) "يُدبِّرُ الْأَمْرَ يَفْصَلُ الْآيَاتِ لِعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ

- تُوقِنُونَ" (سورة الرعد (۱۳)، آیه ۲). مفسرین عموماً آن را به معنی قیامت گرفته اند که با تبیین مطلب در کتاب مستطاب بیان مقصود ظهور الهی است.
- ۲ - بیان فارسی، واحد دوم، باب پانزدهم.
- ۳ - در خصوص اسم حبیب به طور اخصّ به اسرارالآثار (اثر جناب فاضل مازندرانی)، جلد سوم، ذیل کلمه "حبیب" مراجعه شود.
- ۴ - در ایام بغداد نفوسی مانند ملاّ رجب علی قهیر - ملاّ علی محمد سراج، برادرش - ملاّ جعفر نراقی - حاجی میرزا احمد کاشانی - سید محمد اصفهانی - ملاّ هادی قز وینی (حرف حی) به درجات و صورت های مختلف با حضرت بهاءالله مخالفت می نمودند و تظاهر به توجّه به میرزایحیی داشتند.
- ۵ - مطلب تاریخی مذکور در همهّ مراجعی که در باره تاریخ حیات جمال اقدس ابهی جمع آوری شده مذکور است.

## مقدمه ای در باره سورة القلم

سورة القلم از آثار نازلۀ در دوره ادرنه است. دوره ادرنه که تقریباً پنج سال به طول انجامید به اظهار امر عمومی و اعلان استقلال امر بهائی ممتاز است و الواح نازلۀ در آن به همه طبقات اعمّ از بایان و مؤمنین سایر ادیان، عامۀ مردم و ملوک و سلاطین است. عنوان "قلم" در این لوح، به مظهر ظهور بدیع اشاره دارد و "سورة القلم" که کلاً در باره مظهر ظهور است به مناسبت عید رضوان نازل شده و سراسر آن متضمّن اظهار عظمت ظهور الله است. (۱) در ضمن آیات نازلۀ در لوح به مطلبی اشاره فرموده اند که اگر هر آن چه در آسمان و زمین است به حرفی از آن چه که از قلم اعلی صادر شده روبرو شوند همه به آن چه که درخت طور ناطق شد، گویا خواهند شد و همه را یک به یک نام می برند. (۲) عظمت کلام و رای عقول و افکار ناتمام ما است.

تاریخ دقیق نزول سورة القلم مشخص نیست ولی مسلم است که به مناسبت ایام رضوان نازل شده و در متن به برگزاری عید امر فرموده اند ولی سورة القلم و حقیقت متضمّن توجیه و تبیین مبانی فلسفی علم کلام بهائی و اصول اعتقادات ایمانی اهل بهاء است.

بنا بر مجموع آثار مبارکه چه آثار دور بیان و چه آثار صادره از قلم جمال اقدس ابهی، ذات الهی علی الاطلاق غیر قابل شناسایی و معرفی است. ذات و صفات الهی از یکدیگر غیر قابل تفکیک و غیر قابل تعریف اند و عقول و افکار بشری قادر به وصول ذروه حقیقت الهی که و رای قیود زمان و مکان است، نیست، زمان و مکان طاری بر جسم است و مختصّات جسمانی که از مشخصات عالم امکان است، در آن مقام الهی راهی و جایی ندارد زیرا درک و فهم انسانی قادر نیست که و رای زمان و مکان به چیزی بیندیشد.

"براولی العلم و افئده منیره واضح است که غیب هوّیه و ذات احدیه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی است از وصف هر واصفی و ادراک هر مُدرکی، لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال به

کینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود. "لا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ." (سوره انعام، آیه ۱۰۳) چه میان او و ممکنات، نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد و جهت و اشاره به هیچ وجه ممکن نه، زیرا که جمیع من فی السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ به کلمه امر او موجود شدند و به اراده او که نفس مشیت است از عدم و نیستی بحت بات به عرصه شهود و هستی قدم گذاشتند. سبحان الله، بلکه میانه ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود. "وَيُحَدِّثُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ" (سوره آل عمران، آیه ۲۸) بر این مطلب برهانی است واضح "وَكَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ" دلیلی است لائح. چنانچه جمیع انبیاء و اوصیاء و علماء و عرفاء و حکماء بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از عرفان و وصول آن حقیقه الحقائق مقرر و مدعن اند. و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا به اقتضای رحمت واسعه "سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ" و "وَسِعَتْ رَحْمَتِي كُلَّ شَيْءٍ" جوهر قدس نورانی را از عوالم روحانی به هیاکل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدیمیّه. و این مرابای قدسیّه و مطالع هوئیّه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت می نمایند، مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او، و ایشانند مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر فیض نا متناهی و مطالع شمس لایزالی چنانچه می فرماید: "لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ إِلَّا بِأَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ." و این است مقام "أَنَا هُوَ وَ هُوَ أَنَا" که در حدیث مذکور است. و احادیث و اخبار مدله بر این مطلب بسیار است و این بنده نظریه اختصار متعرض ذکر آنها نشدم. (ایقان، طبع آلمان، ص ۶۴-۶۳، بخش ۱۰۷-۱۰۴)

"ذات ازل، لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و آیات شأن ابداع است که مشیت اولیّه باشد که در او دیده نمی شود، اَلَا اللهُ." (بیان فارسی، واحد دوم، باب سوم)

"... در قرآن خداوند کلّ را وعده به یوم قیامت داده زیرا که آن یومی است که کلّ عرض بر خدا می شوند که عرض بر شجره حقیقت باشد و کلّ به لقاء الله فائز می گردند که لقای او باشد زیرا که عرض به ذات اقدس ممکن نیست و لقای او متصوّر نه و آن چه در عرض و لقا ممکن است راجع به شجره اولیّه است." ( بیان فارسی، واحد دوّم، باب هفتم)

"... چگونه عقول انسانی ادراک آن حقیقتی که مقدّس از جمیع اوصاف است. تواند نمود؟ این است که از برای نفوس مرجعی جز حقایق مقدّسه نیست. باید توجه به مظاهر مقدّسه الهی نمایند و الّاعبده اوهمند." ( حضرت عبدالبهاء نجم باختر، شماره ۹، ج ۱۲، ۱۹۲۱)

"آن چه انسان تصوّر کند، صور موهومه انسان است و محاط است. محیط نیست یعنی انسان بر آن صور موهومه محیط است و حال آن که حقیقت الوهیّت محاط نگردد بلکه به جمیع کاینات محیط است و کاینات محاط و حقیقت الوهیّتی که انسان تصوّر می نماید، آن وجود ذهنی دارد نه وجود حقیقی." ( لوح دکتر فورال، مکاتیب ج ۳، ص ۸۲-۳۸۱)

تعالم روحانی فلسفی همه ادیان اساس واحدی دارد و همگان منکر تجسّد و تجسّم آن حقیقة الحقایق هستند و هر یک به نحوی این عدم امکان را تصریح کرده اند. مقصد بحث در این معرفی، پرداختن به توجیّهات گذشتگان نیست فقط به کلیّاتی از این دست در علم کلام قبل از امر مبارک که در آثار مبارکه نیز مورد اشاره قرار گرفته و عالم وجود را به مقام هاهوت، لاهوت، جبروت، ملکوت و ناسوت تقسیم نموده اند، اشاره می شود و ما که ساکنان عالم ناسوتیم، به هیچ عنوان قادر به درک مقامات و مراتب مزبور نخواهیم بود لذا اگر گفته شود که عوالم دیگر چون از حدّ فهم و درک ما خارج است، حتّی این نام گذاری ها و تعریفات هم برای بیان حقیقت آنها نارسا است، سخنی به گزاف نیست و این بحث و فحص ها هم برای توجیه و تفهیم ذهن محدود و نارسای ما است.

دو مقام احدیت و واحدیت، تعبیر دیگری از این حقیقت است که ذات حق در مقام احدیت بالکل منقطع وجدانی است و در رتبه واحدیت در مظاهر مقدسه تجلی و ظهور دارد.

دقت و نکته بینی در این اصطلاحات و معانی نظری، ما را به این نکته متذکر می دارد که در طول تاریخ، اندیشمندان با اتکا بر این الفاظ و تقسیمات کوشیده اند که عدم امکان درک آن حقیقه الحقایق را تفهیم همگان نمایند و در آثار مبارکه این دور نیز این مطلب برای تفهیم بیشتر مطلب تا آن جا که آمادگی ذهنی انسان کمک می نماید، تأیید و تأکید شده است.

حقیقت مطلق به کلی از حیثه تصور بشری خارج است و بنا بر تعالیم بهائی، عالم حق، و رای همه موجودات است و عالم امر که همان مشیت اولیه است، مخلوق اراده حق است اما از آن مطلقاً منقطع و متمایز است. عالم خلق که همه موجودات روحانی و جسمانی را در بر می گیرد، در ظل مشیت اولیه و مخلوق اراده آن یعنی عالم امر است و مظاهر مقدسه به تناسب قابلیت ها و استعدادات بشری که اشرف موجودات است، تجلی و ظهور می نمایند و همه ایشان که در دوره ظهورشان ظهور الله هستند، گرچه به عناوین و القاب مختلف تجلی و ظهور می نمایند و امروز که عالم انسانی به مقتضای تطورات و تحولات روحی و فکری که آن هم حاصل عنایات تکامل الهی در عالم خلق است به مرحله ای والا از کمال رسیده، ظهور الله جلوه و بروزی ممتاز حاصل کرده است.

"فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا." (کهف، آیه ۱۱۰) و در مقامی دیگر: "يَذُرُّ الْأَمْثِلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ." (سوره رعد، آیه ۲) جمیع این آیات مدله بر لقاء را که حکمی محکم تر از آن در کتب سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده اند و از این رتبه بلند اعلی و مرتبه ارجمند ابهی خود را محروم ساخته اند. و بعضی ذکر نموده اند که مقصود از لقاء، تجلی الله است در قیامت. و حال آنکه اگر گویند تجلی عام مقصود است این در همه اشیاء موجود است. چنانچه از قبل ثابت شد که همه اشیاء محلّ و مظهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس مجلی در مرایای موجودات موجود و لائح است. بلکه



اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح شود ملاحظه می نماید که هیچ شیء بی ظهور تجلی پادشاه حقیقی موجود نه. چنانچه همه ممکنات و مخلوقات را ملاحظه می نمائید که حاکی اند از ظهور و بروز آن نور معنوی و ابواب رضوان الهی را مشاهده می فرمائید که در همه اشیاء مفتوح گشته برای ورود طالبین در مدائن معرفت و حکمت و دخول واصلین در حدائق علم و قدرت. و در هر حدیقه ای عروس معانی ملاحظه آید که در غرف های کلمات در نهایت تزیین و تلطیف جالس اند و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روحانی مدلل و مشعر است. "وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ" (سوره اسراء، آیه ۴۴) شاهدی است ناطق، "وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا" (سوره نباء آیه ۲۹) گواهی است صادق. حال اگر مقصود از لقاء الله، لقای این تجلیات باشد پس جمیع ناس به لقای طلعت لایزال آن سلطان بی مثال مشرف اند، دیگر تخصیص به قیامت چرا؟ و اگر گویند مقصود تجلی خاص است آن هم اگر در عین ذات است در حضرت علم ازلاً، چنانچه جمعی از صوفیه این مقام را تعبیر به فیض اقدس نموده اند، بر فرض تصدیق این رتبه، صدق لقاء برای نفسی در این مقام صادق نیاید لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات محقق است و احدی به آن فائز نشود. "السَّبِيلُ مَسْدُودٌ وَالطَّلَبُ مَرْدُودٌ." افئده مقرّبین به این مقام طیران نماید تا چه رسد به عقول محدودین و محتجبین. و اگر گویند تجلی ثانی است که معبر به فیض مقدّس شده این مسلماً در عالم خلق است، یعنی در عالم ظهور اولیه و بروز بدعیه. و این مقام مختصّ به انبیاء و اولیای اوست چه که اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود نگشته چنانچه جمیع بر این مطلب مقرّ و مدعن اند. و ایشانند محالّ و مظاهر جمیع صفات ازلیّه و اسمای الهیه و ایشانند مرایائی که تمام حکایت می نمایند و جمیع آنچه به ایشان راجع است فی الحقیقه به حضرت ظاهر مستور راجع و معرفت مبدأ و وصول به او حاصل نمی شود مگر به معرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت. پس از لقای این انوار مقدّسه لقاء الله حاصل می شود و از علمشان، علم الله و از وجهشان، وجه الله و از اولیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت این جواهر مجردّه ثابت می شود از برای آن شمس حقیقت بآنّه هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ." (سوره حدید، آیه

(۳) و همچنین سائراسمای عالیّه و صفات متعالیه لهذا هر نفسی که به این انوار مضییّه ممتنعّه و شمس مشرقه لائحه در هر ظهور موفق و فائز شد او به لقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه وارد و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است به مظهر کلیّه خود. و این است معنی قیامت که در کلّ کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده اند به آن یوم.

حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگ تر و معظّم تر تصوّر می شود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم که به مثابه ابر نیسان از قبل رحمان در جریان است خود را محروم نماید؟ (ایقان ، بخش ۱۴۸ -

(۱۵۱)

قلم اعلیٰ (۳) از القاب مظهر الهی در این دور است و لوح مزبور با خطاب به " قلم اعلیٰ " آغاز می شود. قلم اعلیٰ مقام شهود حقّ یعنی مظهر کامل جمال و کمال اوست در عالم وجود و به این نکته که حقّ و مظهر ظهور یکی هستند ، تأکید می شود و شهادت به این حقیقت که همه به امر و اراده او یعنی قلم اعلیٰ آفریده شده و همه به امر و فرمان او عاملند ، تأکید می شود. (۴)

حضرت بهاء الله در این لوح ، به غیر از عنوان " قلم اعلیٰ " به اسمای " قلم امر " ، " جمال الله " ، " نور " ، " کلمه اکبر " ، " ظهور اعظم " ، " جمال مشرق اطهر " ، " شطر اطهر انور " ، " غلام اعلیٰ " ، " جمال مکنون " ، " غیب مکنون " ، " جمال قدم " ، " الرحمن الدیّی ظهر فی الأكوان " ، " قرّه قدم " ، " محبوب عالم " ، " مظهر جمال الهی " ، " جمال قدس موعود " و " ذکر المبارک المحتوم " مذکور و آستان حضرتش به " حرم الله " ، " مشعر روح " ، " مقام امن " ، " حرم عرفان که هیاکل احدیه طایف آند " تسمیه شده است.

بررسی مطالب نازله در سورة القلم نظر به کیفیّت معنوی آن کار آسانی نیست. نگارنده سعی دارد نکات اصلی را که متضمن تعبیرات روحانی و توصیفات عرفانی است ، حتی المقدور به زبان ساده نقل نماید. از مجموع آیات ، این نکته دریافت می شود که تجلی حقیقت مطلق با مظهر امر الله که با عنوان " قلم اعلیٰ " ممتاز است ، یکی است و این نکته مکرراً در این سوره به صورت های متنوع و

مکرر بیان شده است. از ابتدای سوره ، شخصیت مخاطب و غایب و متکلم ، به همدیگر وابستگی غیر قابل انفکاک دارد و مظهر الهیه یعنی قلم اعلی در نفس ذات و کینونت خود به اشراق جمال الله از افق غیب، اشاره دارد و همه از تجلی او جلوه گر شده اند.

در چند آیه بعد تر در خطاب به قلم، مطلب تقدّم و برتری قلم تصریح شده که قبل از خلق حروف و کلمات و حتی پیش از وجود ممکنات و ایجاد ملکوت اسماء و صفات، فضل و تربیتش همگان را در بر گرفته است. مفاهیمی از این گونه که همه حاکی از تقدّم ابداعی قلم است، این نکته را مسلّم می دارد که قلم اعلی ، ظهور کلی الهی و علّت خلق و ایجاد و در حقیقت مقام اول تجلی حقّ است و کسی را با او همتایی و همسری نیست و ورای ظهور او راهی به ساحت حقیقت مطلق و ذات احدیّت وجود ندارد. شبیه و مثیل این ظهور تا به حال در ابداع ظاهر نشده و هر که به غیر این گوید، خلاف بیان الهی گفته و در الواح محفوظ الهی از مشرکان محسوب است. سراسر سوره مبارکه بیان و تجدید همین حقیقت است که ذکر شد.

عنایت حقّ در باره آنان که به شطراطهر انور توجّه کنند، بی حساب است و شمس تابنده عنایت آنان را طایف و قلوبشان محلّ اشراق شمس الشّمس عنایت الهی است که متعالی از همه شمس اسما است. امروز به حقیقت " غیب مکنون" بالتمام ظاهر شده و یومی است که خداوند خود را به همه جهانیان شناسانده است. تلخیص و توضیح حقایق مندرجات سورة القلم که همه در ستایش جمال قدم و عظمت ظهور است با این توضیحات مختصر و پراکنده میسر نیست و ترجمه آیات مبارکه نه تنها جایز نیست بلکه به هیچ عنوان هم نمی تواند حقیقت این امر عظیم و جلیل را بیان نماید. شمه ای از این آیات ذکر می شود که می فرماید:

" تالله قد ظهر غیب المکنون بأتمّه و قرّت من جماله عیون الغیب والشّهود... قل هذا یوم فیه عرف الله نفسه علی کلّ من فی السّموات و الارض ثمّ استعلی بسلطانہ علی من فی ملکوت الامر و الخلق فتعالی من هذا الفضل المقدّس المبارک المحبوب."

در اهمیّت و عظمت ظهور بدیع، این بیان نازل: "قد ارفع الله فيه القلم عن كل من في السموات والارض وهذا ما اشرق به حكم القدم عن مشرق القلم." الخ بنا به بیان حضرت ولیّ امرالله "مقصود از ارتفاع قلم، غفران عمومی است" (۵) که همه گذشته را در بر می گیرد و فرصتی جدید می بخشد و یادآور بیان "عفی الله عما سلف" در کتاب عهد است.

مطلب عمیق و عظیم دیگری که شایسته بحث و فحص است، خطاب به "حوریه فردوس" است که سر تا سر آن اشارات و استعارات زیبای روحانی است که با الفاظ و اصطلاحات ادبی و اشارات زیبایی شناسی ذکر شده. البته ذکر "حوریه" مستلزم استفاده از چنین کلمات و اصطلاحاتی است تا حقّ مطلب ادا شده باشد و کلام حقّ، در هر مورد با شرایط طبیعی و مقبول قرین است اما چرا عنوان حوریه بر ظهور و جلوه های ظاهری مظهر الهی اطلاق شده به فهم این مستمند این است که چون در این مرتبه اشاره به نفس است و نفس از لحاظ قواعد زبانی مؤنث است، استفاده از اصطلاح "حوریه" مناسبت و موافقت با لطف کلام و مناسبت با مطلب دارد.

حضرت عبدالبهاء در بیان مراتب جسمانیّه و روحانیّه مظاهر ظهور به سه مقام اشاره می فرمایند:

"اول حقیقت جسمانیّه که تعلق به این جسد دارد، ثانی حقیقت شاخصه یعنی نفس ناطقه، ثالث ظهور ربّانی." اما "آن حقیقت شاخصه مظاهر رحمانیه یک حقیقت مقدّسه است... من حیث الذّات و من حیث الصّفات ممتاز از جمیع اشیا است... مقام ثالث، نفس فیض الهی و جلوه جمال قدیم است..."

(مفاوضات، فصل لط)

از این رو، این عنوان یعنی حوریه فردوس اشاره به مقام دوّم یعنی نفس ناطقه مظهر ظهور است که کسی را در آن با او مشابهت و مناسبتی نیست.

در آخر سوره مبارکه قلم نیز خطاب و اشاره ای عتاب آمیز به اهل بیان که موفّق به شناسایی ظهور حضرتش نشده اند، آمده که این نفوس کودکانی نابالغ اند که

همواره از پستان غفلت ، لبین جهل می آشامند و باید آنان را واگذاشت و سپس با این بشارت لوح به پایان می رسد:

" ثم اخبری اهل مقاعد الفردوس عما ظهر فی ملکوت الانشاء... لیطلعن بهذا الیوم الذی فیہ زینت هیاکل الانشاء بقمیص الاسماء واسترقی کل فقیر الی مکمن الغناء وغفر کل عاصی محروم. ان ابتغوا یا قوم فی هذه الایام فضل الله ورحمته الّتی وسعت کلّ امکانات ایاکم ان تعقبوا کل جاهل محجوب."

تا آنجا که بر این عبد مستمند معلوم است، نام یکی از سور قرآنی (سوره ۶۸) و یکی از سور قیوم الأسماء (سوره ۷۱) نیز سورة القلم است. سوره قلم در قرآن بر حسب ضبط حافظین قرآن در پنج قسمت قابل تفکیک است که سه قسمت در مکه و دو قسمت آن در مدینه نازل شده. گرچه بسیاری از مفسران همه سوره را مکی می دانند، به نظر اهل تحقیق سوره قلم در قرآن متضمن ردّ نسبت جنون به رسول اکرم و تجلیل مخصوص از آن حضرت است. مخالفین، دروغ پرداز و فرصت طلب معرفی شده و به صفات "مناع للخیر معتد اثم" و اسما و عناوین دیگر که همه حاکی از سوء اخلاق و روش آنان است معرفی شده اند. این اصطلاح در فرهنگ ادبی فارسی شهرت یافته است. ابتدای سوره با "ن و القلم و ما یسطرون" آغاز می شود و اهل تفسیر غالباً "ن" را به "دوات" که با قلم مناسبت دارد، تفسیر کرده اند. از مفهوم کلّ آیات می توان مفهوم داشت که در این مقام اصطلاح قلم ، محدود به آلت مخصوص و معلوم به نوشتن ظاهری نیست و به عبارتی دیگر مقصود قلم امر الهی است. این مفهوم در طول تاریخ مورد توجه قرار نگرفته ولی در این ظهور عظیم به مدد آثار حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابهی این نکته تبیین و تعلیم شده است. گرچه در احادیث آمده است که اول مخلوق در عالم "قلم" بوده که خداوند او را به نوشتن آن چه بوده و تا قیامت خواهد بود امر فرموده است اما مفسرین به مفهوم روحانی این مطلب توجه نکرده اند.

چنان که می دانیم، کتاب "قیوم الاسماء" تفسیر سوره یوسف قرآن است. بنا بر بیان مبارک حضرت نقطه تفسیر مذکور ، تفسیری بر اساس تأویل است و از همان ابتدا با آیه ای شروع می شود که در آن به مظهریت الهی حضرتش تأکید شده است: "

ذکر الله فی شأن الذکر (از القاب حضرت نقطه اولی در قیوالاسماء) لا اله الا الله و  
 اعبدوه و اقیموا وجوهکم الی الکعبة بیت الحرام ولا تشرکوا بعبادة الرحمن شیئاً و  
 حضرتش را با حضرت شعیب، پیغمبر ابراهیمی بر سرزمین مدین تشبیه و تطبیق  
 می فرماید. طبق معارف اسلامی شیعی، شعیب در خطاب به اهل مدین فرمود که  
 حضرتش "بقیة الله" است. این مطلب مذکور در قرآن "سوره هود" است. حضرت  
 شعیب که به روایتی پدر همسر حضرت موسی است، در آثار اسلامی مقامی بس  
 والا دارد و رسول اکرم او را به عنوان "خطیب الانبیاء" معرفی فرموده است.

طبق اعتقادات شیعه، قائم موعود در هنگام ظهور، اولین گفتارش این مطلب است  
 که: "انا بقیة الله و حجته و خلیفته علیکم." درست است که حضرت نقطه در  
 بعضی آثار، خود را به عنوان "باب بقیة الله" معرفی فرموده است اما در حقیقت،  
 در فرهنگ آثار حضرت نقطه اولی از "بقیة الله" مقصود ظهور بعد است و به  
 اعتباری بقیة الله، اشاره به خود آن حضرت است و مؤید این مطلب همین نکته  
 است که حضرتش را با شعیب، آن چنان که در قرآن مذکور است تطبیق فرموده  
 است:

"یا اهل الارض، هذا الذکر شعیب فی کتاب الله اتقوا الله فی شأنه ولا تعرضوا عن  
 امره لأن الله قد کتب علی نفسه بالرحمة أن لا یغفر لنفس الا ان یشاء و سع علم ربنا  
 کل شی هو الله کان علیماً حکیماً."

اصطلاح "قلم" که نام این سوره (۷۱) از قیوم الاسماء است یادآور همان مفهومی  
 است که در قرآن منظور است و قبلاً به آن اشاره شد و متعاقباً در سوره القلم از قلم  
 جمال قدم تفصیل و توضیح یافته است.

نگارنده متذکر است که سوره مبارکه قلم را که سراسر اشارات و استعارات روحانی  
 به زبان ادبی است، چه بسا که به ذوق و فهم محدود خود معرفی کرده است و با  
 آن که به نارسایی فهم خود از حقیقت آن اذعان دارد، مع ذلک به تصور خود،  
 مقدمه ای برای بحث و فحص دقیق اهل کمال فراهم آورده است البته او را معذور  
 خواهند فرمود و به خواست حق، در آتیه حقایق عمیق این اثر عظیم را استخراج و  
 بیان خواهند کرد.

## یادداشت ها

در خاتمه این گفتار شاید بیان این مطلب بی مناسبت نباشد که علم که مجموعه حقایق مکشوفه عالم وجود است واحد پیوسته ای است که همواره در حال تحوّل و تغییر است و در نتیجه این تحوّلات روبه تکامل می رود و حقایق بیشتری معلوم می گردد. بنابراین مقدّمه، اگر مطالبی در آثار مبارکه زیارت شود که به ظاهر منقول از پیشینیان است، در حقیقت تأیید و قبول آن حقایق است نه این که تصوّر رود که مطلبی از گذشتگان وام گرفته شده است.

در امر بدیع تمام اصناف معارف در ضمن آثار آمده و مطالب فلسفی نیز مقبول افتاده است و عقلائیات جای خود را باز یافته اند.

۱. حضرت ولیّ امرالله اظهار امر حضرت بهاء الله را در سه مرحله خفی، علنی و عمومی بیان فرموده اند. اظهار امر خفی در سیاه چال طهران و اظهار امر علنی در باغ رضوان بغداد و مخاطب اهل بیان عنوان ظهور من یظهره اللهی است و اظهار امر عمومی در ادرنه که اعلان تحقّق و عود ادیان و ظهور الله موعود است.

(توقیع مبارک مورّخ ۲۳ نوامبر ۱۹۵۱ خطاب به محفل ملی امریکا)

سورة القلم، بیانیّه این بشارت عظمی است و آثار دیگر که به مناسبت عید اعظم رضوان نازل شده و بررسی و تحقیق و طبقه بندی آنها می تواند ما را به عظمت امرالله بیشتر آشنا نماید.

۲. "تالله الحقّ لو یقابِلنّ کلّ من فی السّموات و الارض و ما بینهما من الاشجار و الاثمار و الاوراق و الافنان و الاغصان و المیاه و البحار و الجبال بحرف عمّا ظهر منک لینطقنّ فی انفسهم بما نطقت شجرة الطّور علی ارض الظّهور لموسی الکلیم فی وادی قدس مبروک." (آثار قلم اعلی، ج ۲، طبع کانادا، ص ۵۷۲ و ج ۴، طبع طهران، ص ۶۱-۲۶۰)

۳. اصطلاح "قلم اعلی" در نزد اهل عرفان، مقصود "عقل اوّل" و "مقام واحدیت" است. (لغت نامه دهخدا)

۴. متن زیر از لوح مبارک حضرت عبدالبهاء در شرح "بسم الله الرّحمن الرّحیم" است و به هر دو مقام مظهر حقّ در این دور اشاره دارد:

انّ هذه الكلمة الجامعة والحقيقة الكاملة من حيث دلالتها على كنه الذات البحت البات لا يتصوّر عنها الاشارة ولا تدخل فى العبارة. أما من حيث ظهور الحق سبحانه وتعالى بمظهر نفسه واستقراره واستوائه على العرش الرحمانى. هذه الكلمة الجامعة بجميع معانيها ومبانيها و اشاراتها و بشاراتها و شئونها و حقائقها و آثارها و أنوارها و باطنها و ظاهرها و غيبها و شهودها و سرّها و علانيّتها و أطوارها و أسرارها ظاهرة باهرة ساطعة لامعة فى الحقيقة الكليّة الفردانيّة و السدرة اللاهوتيّة و الكينونة الربانيّة و الذاتيّة السبحانيّة، الهويّة المطلقة المجليّة بصفتها الرحمانيّة و شئونها الصمدانيّة، الناطقة فى غيب الامكان قطب الاكوان، المشرقة فى سيناء الظهور طور النور فاران الرحمن المتكلّمة فى سدره الانسان. انّى أنا الله الظاهر المتجلّى على آفاق الامكان بحجّة وبرهان و قدرة و قوّة أحاطت ملكوت الاكوان خضعت الاعناق لآياتى و خشعت الاصوات لسلطاني و شاخصت الابصار من أنوارى و ملئت الآفاق من أسرارى و قامت الاموات بنفحاتى و استيقظت الرقود من نسماى و حارت العقول فى تجلياتى و اهتزت النفوس من فوحاتى و قرّت العيون بكشف جمالى و تنوّرت القلوب بظهور آثارى و انشاحت الصدور فى جنّة لقائى و فردوس عطائى. (مكاتيب ج ١، ص ٥٥-٥٣)

٥). توقيع مبارك خطاب به آقا ميرزا محمد ثابت شرقى، مورّخ ١٥ شهر الجلال ٩١ بديع، منقول درگنجينه حدود و احكام، تأليف آقا ميرزا عبد الحميد اشراق خاورى، نشر سوم ص ٣٦٣.



## آیات: معیار سنجش حقایق ظهور الهی

در بحث ضرورت دین و اصالت ادیان مطالعات و نظرات فراوانی اظهار شده که غالباً بر این نکته استوار است که دین وسیله تربیت و ترقی انسان است و سابقه آن به ابتدای حیات بشری در عالم وجود بر می گردد. با اینکه بعضی این تصور را مطرح ساخته اند که دین در عهد تکامل عقل و فهم انسانی لازم نیست و امروز رشد نظری و علمی بشر به جایی رسیده که انسان را از پیروی دین و راهنمایی نفوس برگزیده الهی به عنوان رسول و پیامبر بی نیاز ساخته است، ولی بر اهل تعقل و انصاف پوشیده نیست که انسان مانند هر موجود دیگری همواره در حال تبدل و تکامل است و نمیتوان مدعی بود که به کمال مطلق رسیده یا حتی روزی تواند رسید و لذا محتاج ادامه تربیت و استمرار فیوضات تربیتی الهی است و اگر این حقیقت به نظر علمای جدید دینی بعید به نظر رسد، اما مقایسه و بررسی تطبیقی تحولات حیات انسانی بر اساس اصل ترقی نوع آن را تأیید می نماید. علی الخصوص که تأثیر توسعه علوم و صنایع نیز همواره مشهود بوده و هست و بی شک ترقیات و تحولات علمی و اجتماعی محتاج استفاضه از تربیت و هدایت اخلاقی و روحانی است تا از انجماد افکار بر اساس علوم مادی جلوگیری نماید. تصور نمی رود این مقدمه مورد تردید یا عدم قبول هیچ یک از متدینان صاحب نظر و انصاف باشد، اما متأسفانه اکثریت اهل ادیان به نوعی تکامل مطلق در باره عقاید و تعالیم و معتقدات خود (absolutism) معتقدند و بر این اساس است که دیانت خود را آخرین دیانتها و کافل سعادت عموم بشر در همه ادوار می دانند، در حالی که امر بهائی هیچ امری را در عالم ممکنات مطلق نمی داند و دقیقاً به نسبی بودن همه مطالب و حقائق در عالم وجود معتقد است، و چنین تعلیم می دهد که چون ترقی و تکامل نوع انسان تدریجی است، ادیان نیز همواره در معرض تغییر و ترقی هستند، زیرا ادیان برای هدایت و تربیت بشر تأسیس شده و می شوند و لذا باید متناسب با تحولات زندگانی اجتماعی و روحانی بشر باشند، و این همین نکته است که در

تعالیم بهائی تحت عنوان "عالم محتاج به نفثات روح القدس است" مورد توجّه قرار گرفته است.

مستقل از مبانی نظری مربوط به دین که در مقدمه ذکر شد مسئله اثبات حَقّانیت ظهورات الهی و آسمانی مسأله ای است که همواره ذهن اهل ادیان را به خود مشغول داشته و می دارد. عموماً علمای ادیان اثبات عقیده خود را بر اساس خوارق عادات و الزام مردم در مقابل معجزات معرفی می نمایند، و بعضاً نیز استشهاد از کتب دینی قبل را که نوعی توجیه و تفسیر بشارات مندرج در کتب مزبور است ملحوظ می دارند. امر بهائی در این خصوص دیدگاهی مخصوص دارد که ذیلاً کوشش می شود تا مفهوم دقیق آن توضیح داده شود.

چنانکه گفته شد اهل ادیان اصالت اعتقاد خود را در گرو معجزات و خوارق عادات معرفی می نمایند و الزام و تسلیم مردم را منوط به عجز همگان از مقابله با معجزات می شمارند و معمولاً کتب دست دوم ادیان سراسر معجزاتی است که نه در اعصار بعد قابل تکرار است و نه مدارکی تاریخی یا شواهدی عملی و مطمئن از آن بر جای مانده است تا عقل استدلالی بتواند آن را بپذیرد، گرچه عموماً معجزات بر حسب روایات متواتره همه جنبه مادی و محسوس داشته اند.

از آنجا که هر پدیده ای در عالم وجود با توجّه به کیفیات محسوس و غیر محسوس، یا به عبارت دیگر خصوصیات مادی یا معنوی عقلاً و علماً قابل تقلید و تکرار است، به همین جهت وقایع و اتفاقاتی را که در گذشته، حال، و یا آینده قابل تجدید و تقلید نباشد اصطلاحاً می توان معجزه نامید، چه که لفظ معجزه حکایت از آن دارد که در سایر زمان ها و مکان ها اشخاص و افراد از ارائه همانند آن عاجز باشند. علم به تجربه دریافته است که هر چه در عالم وجود مادی دیده می شود همه به نحوی قابل تقلید بطور عادی در طبیعت می باشد و بطور مصنوعی نیز در حیظه علم و تجربه و فنّ تجدید آن میسر است.

در عالم روحانیات معجزه به مفهوم خاصّ خود پذیرفته شده و فقط در سایه اراده الهی و منحصرأ توسط برگزیدگان حقّ اظهار پذیر است و کتب اصیل دینی نیز به انواع آن اشاره دارد. بحث معجزه به مفهوم متداول در آثار ثانوی ادیان مورد نظر در

این گفتار نیست، چه که کتب مقدسه هم آن را تأیید نکرده اند و مخصوصاً در این باره از کتب قبل میتوان به موارد متعددی از قرآن استشهاد نمود، اما ظهورات الهی همواره اعجاز خود را در متن کتب مقدسه آسمانی آشکار نموده، یعنی دیگران را از آوردن شبیه آنچه آنان آورده اند عاجز و ناتوان دانسته اند و عملاً آن را به اثبات رسانده اند. موردی از معجزه پاینده ای که عالم ادیان الهی عرضه داشته است قرآن مجید است که در متن کتاب نیز به اعجاز آن تأکید شده است، یعنی امکان اتیان به مثل آن در قرآن از همه عالمیان سلب شده است.

### انا نصرك بك و بقلمك ( لوح شیخ )

متقدمین علماء فی البهاء، مستند به آثار حضرت بهاء الله و حضرت نقطه اولی عنوان زیر را برای اثبات اصالت و حقیقت مظاهر امر الهی مذکور داشته و مورد استناد شمرده اند. مبانی اولیه این تقسیم مبتنی بر آثار مبارکه ظهور بدیع، یعنی ایقان شریف و رساله دلائل سبعة و بسیاری آثار تنزیلی دیگر است:

- ادعای مظهریت و ابلاغ کلمه، یعنی نزول آیات فطری

- تأثیر کلمه الله و ایجاد خلق جدید

- استقامت و پایداری

- استمرار دوام و ترقی

نکته اصلی که در این باره میتوان گفت این است که این کیفیت ها در مبانی بنیادی و اولیه همه ادیان که امروز در عالم موجودند دیده می شود، اگر چه اکثریت متدینین امروزه از سر اصلی و اساس آن غافلند، زیرا از سرچشمه فیض، یعنی حقیقت کتب آسمانی خود، استفاضه نمی نمایند و فقط به مطالب کلی و معتقدات ثانوی مشغول و دلخوش اند. این نکته مشابهت و مناسبت خود دلیل کافی بر وحدت اساس و حقیقت ادیان و اصول بنیادی آنهاست و نموداری از نقشه ازلی ابدی الهی است که حقّ جلّ جلاله برای تربیت و ترقی اشرف مخلوقات خود معین فرموده است، و در ضمن تعالیم بهائی تحت عنوان وحدت اساس ادیان

تصریح شده است. ذیلاً درباره مطالب فوق از آثار مبارکه شواهدی نقل شده است. بحث مطالب مقاله عموماً ناظر به ظهور امر حضرت نقطه اولی است.

۱- انزال آیات تنها برهانی است که اختصاص به نفس مظهر ظهور الهی دارد و به مختصات زیر ممتاز است:

از جمال اقدس ابهی در ایقان شریف " چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات به مثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود، چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام به کتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصاء گشته و از این غمام رحمت رحمانی این قدر نازل شده که هنوز احدی احصاء ننموده چنانچه بیست مجلد الآن به دست می آید و چه مقدار که هنوز به دست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و به دست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده اند." (ایقان، بند ۲۴۰)

غیر از مظهر الهی کسی قادر به انزال آیات نیست - این حقیقت در آثار مبارکه مکرر آمده است. در قرآن می فرماید: " و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین . فان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار الّتی وقودها الناس و الحجاره اعدت للكافرين " (سوره بقره ۲۳ و ۲۴). مفهوم این آیه در قرآن مکرر است. به عنوان شاهد، به یکی اکتفاء شد.

در کتاب مبارک قیوم الاسماء است " و انا نحن قد جعلنا الآيات حجة لكلمتنا علیکم افتقدرون علی حرف بمثلها فأتوا برهانکم ان کنتم بالله الحق بصیراً تالله لو اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل سورة من هذا الكتاب لن یستطیعوا و لو کان بعضهم لبعض علی الحق ظهیرا " (قیوم الاسماء- سورة العلماء (۲)- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمه الاعلی - ص ۲۸)

" ان کنتم فی ریب مما قد انزل الله علی عبدنا هذا فأتوا با حرف من مثله و ادعوا الذین قد زعمتم من دون ذکرالله من علمائکم اقتطمعون بهم من دون ذکرالله العلی و هو الذی قد کان فی ام الكتاب شهیدا." (قیوم الاسماء سورة الفضل (۵۲))

در تفسیر سوره کوثر که از آثار اولیه و صادر در شیراز است حضرت نقطه به صراحت ضمن لزوم توجه به میزان و قسطاس که وسیله تمایز حق از باطل است تصریح می فرمایند که جز مظهر حق کسی قادر به اظهار آیات نیست و در ضمن آن صریحاً این مقام را منحصر به وجود مبارک خود می فرمایند و جناب سید یحیی وحید را به مقابله دعوت می فرمایند تا اگر مشاراًلیه یا هر کسی دیگر که بتواند در مقابل حضرتش قیام کند، و اگر نه چاره ای جز تسلیم و تمکین و اطاعت ندارد، زیرا این دلیل در حقیقت حجّت رسول اکرم نیز بوده و در قرآن هم به آن استشهاد شده است و مفرّی برای کسی نیست، یا بایستی ایمان آورد و به حجّت وارد شود، و یا انکار کند و به جهنم واصل گردد.

" فیا ایها الامین فاجعل محضرك یوم القیمة بین یدی اللّٰه ثم انصف و الطف نظرک انّ امر اللّٰه الحقّ لا یثبت الا بقسطاس عدل لم یکن من شأن الخلق لانّ الذی ادعی کلمة الربط بین الخالق و الخلق یثبت حکمه بالآیات و الاخبار و آیات الانفس و الآفاق و ان الذی یبطل حکمه فکان بمثله فی ذکر الدلائل ... و لا یثبت الحقّ الا بالمیزان و من لم یکن عنده قسطاس ما کان علی حقّ محض من عند اللّٰه و انت الیوم انت تجادل فی المیزان فان استطعت ان تبطله بحجّة حقّ من عند نفسک او احد من الخلق فلا تلتفت بعلمی و لا عملی و الا لا مفرّ لک ان اردت اللّٰه ربّ السّموات و الارض الا ان تصدّق او تعرض عنها و توقن فی سرک بحجّیته ثمّ تجحد او تكون بلا دین... فوریک ربّ السّموات و الارض انّ الیوم لیس الحقّ لیكون لاحد حجة الا نفسی و انّ اللّٰه قد اظهر امره بشأن لن یقدر احد ان یتأمل فیہ او یشکّ لانّ اللّٰه قد اختار لحفظ دین رسوله و اولیائه عبداً من الاعجمیین و اعطاه ما لم یؤت احداً من العالمین. انصف باللّٰه حجراً ینطق بالشهادة اعظم او ینطق فتی عجمی بکلمات الّتی ذهلت الکلّ فیها و لقد اعطاء اللّٰه حجة لو اجتمع من فی السّموات و الارض علی ان یأتوا بمثلها لم یقدروا و ان تأمل الناس فیها لیخرجون من الدین لانّ تلك الحجّة حجة محمّد رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله من قبل و ان ارادوا ان یأتوا بمثله ففی الحین لیشرکون لانّ اللّٰه قد ثبت بتلك الحجّة نبوة حبیبه و انّ الیوم کلّ الناس بالقرآن یحتجون و به یؤمنون و عنه یحکمون فوربّ السّموات و

الارض لا مفرّ اليوم لاحد الا يؤمن ويدخل الجنة او يكفر ويدخل النار. سبحان الله من عمل هولاء الجهال كانّ اليوم كلّ الناس كالاموات حيث لا يعرفون صنع الربّ عن الخلق. هل جاء احد بمثل تلك الآيات ويقول ذوروح ان هذا صنع الخلق انصف بالله هل سمعت من احد دعاه او صحيفة و هل جاء بتلك الحجّة دون آل الله سلام الله عليهم." ( تفسير كوثر)

سپس در دنباله مطلب مجدداً تأکید می فرمایند و جناب وحید را به قسم مؤکد مقید می فرمایند که اگر می تواند حجّت آیات را شخصاً ، یا به کمک دیگران ردّ نماید و برای تأکید مطلب آیاتی مخصوص نازل می فرمایند و آن را به عنوان میزان بیان معرفی می نمایند.

" فیا ایها السائل افسمک بالله الذی لا اله الا هو ان تقدر ان تدحض الحجّة من عند نفسك او من عند احد من الناس تفرغ بها فؤادی و خلص الناس کلهم و الا لامر الله لا وضح من هذه الشمس فی وسط السماء و انا اذکرفی مقام القسطاس آیاتاً قبل ذکر الشرح لیثبت المیزان فاذا ثبت القسطاس یبطل کلّ التعارضات من عند کلّ الناس وکل ما رایت من آیاتی قد افتری المفترون فیها و بعض منها لم یقدروا الکاتبون ان یستنسخوا صور الواقع و لذا یقول الناس فیه لحن و بعض یقول لیس فیها ربط فاعوذ بالله من عملهم و افترائهم و کلماتی من الآیات بغير ذلك النهج العدل فانی برئ من المشرکین و ها انا ذا اذکر میزان البیان لیكون حجّة للعالمین جميعاً. بسم الله الرحمن الرحیم. سبحان الله الذی نزل الكتاب فیہ ذکر فیہ حکم من لدنا لقوم یعقلون و انّ الله ربّک یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و ما کان الناس الیوم فی حکم الله یختلفون. و لقد نزل الله فی القرآن من قبل حکم کلّ شیء و لکن الناس لا یعلمون و لا یعقلون و لا یتفکرون. و لقد نزل فی القرآن تلك الآیة اتقوا الله یجعل لکم فرقاناً و ان بمثل ذلك فلیجزی الله ربّک عباده المتّقین و لقد نزل الله ربّک فی القرآن من قبل هذا و اوحینا الی ام موسی و من معه اجمعین قل انّی حدّثت کلّ بنعمة ربّی و لا اخاف من احد منکم ان انتم بآیات الله تکذّبون و لقد بلغ حکم الله شرق الارض و غربها و انا نحن لکل شاهدون قل انّ الذین اتبعوا آیات الله من قبل فاولئک هم المهتدون و انّ الذین کفروا و اتبعوا

اهوآتهم لم يكن الله ليغفر لهم ولا ليهديهم واولئك هم الخاسرون انما الدين في كتاب الله هذا الدين القيم ان كنتم بآيات الله لتوقنون قل لو تعلمون ما اعلم لتنصرون الله بانفسكم واماosكم رجاء ليوم كل على الله يعرضون ولقد كفر الذين قالوا ان ذكر اسم ربك ادعى الوحي والقرآن وانتم لتفترون اليوم في دين الله بما لا تعلمون ولا تعقلون قل انى عبد الله مصدق لما معكم من حكم القرآن فكيف انتم تكذبون بآيات الله ولا تشعرون ولقد فتنا الخلق بمثل الذين كفروا من قبل وانا لنعلم كلما كان الناس لا يعلمون ولا يعقلون. ولعمرك كفر الناس كلهم الا الذين اتبعوا احكامنا من قبل ولم تجحدوا على بشئى فاولئك هم المفلحون. ولقد كفر الناس من الذين لم يخطرنا بانفسهم ان يكفروا بالرحمن من حيث انهم يحسبون انهم مهتدون ولقد كفر الذين قالوا ان ذكر اسم ربك قال اننى انا باب بقاء الله بحكم من قبل من حيث لا يعلمون وان مثل كل ما قال الناس فى حتى فكان بمثل ما قالت النصرى بان الله ربك انه هو ثالث ثلاثة او قالت اليهود ان العزيز ابن الله او قالت الاعراب ان الله فقير ونحن اغنياء سنكتب ما قالوا ونحكم بينهم فى الحياة الدنيا وانهم فى الآخرة هم الخاسرون فوربك ان اعراب الذين كفروا من اهل القرى لما نزل القرآن اتوا بكلمات عدل كبرى وان اليوم مبلغ علم العلماء ليظهر اذا اراد الله ربك فى الكتاب وانهم لهم الكافرون. وان الذين آمنوا بالله وآياته وهاجروا فى سبيله لما اراد الله ربك ان يضلهم ليعن بواطنهم وانهم كذبوا وكفروا من حيث يوقنون ولا يعلمون قل انى انا قلت لهم فأتوا بآية ان كنت من الكاذبين. فوربك لا ارى من احد الى يومك هذا بعض حرف قل فاتوا بمثل ذلك الكتاب ان كنتم فى دعويكم بالله صادقين. وان فرعون من قبل لأت بشئى من السحر وانهم قد جعلوا انفسهم فى الايمان ادنى من كفره لعنهم الله بما عملت ايديهم ضربت عليهم الدلة فى الحياة الدنيا واولئك هم يوم القيمة فى النار ليحضرون وان الذى نصرهم بالغيب الله ربك يلعه ثم ملئكة السموات والارض ثم من عبد الله من اتبع الحق بالحق وكان على يقين مبين. قل ان اليوم نار جهنم قد احاطت على انفسكم وانتم لتعدبون فيها ولا تشعرون. قل ارحموا انفسكم فان حياة الدنيا باطلة وانتم متم لتعذبون ولا ترحمون. قل ان الذى اخذ الكتاب بغير

حق فكانمّا اخذ من النبّيين والمرسلين والصدّيقين والصّالحين بأنكم ادّعيتم كلمة الباطل والله يحكم بين الكلّ بالقسط وانه ليشهد على النّاس بما هم كانوا يكتُمون قل انّ الحجّة من بقية الله تلك الآيات بيّنات لقوم يعقلون وانّ الذين قالوا انا نحن نأت بمثل تلك الآيات فانت فاحضرهم بين يدي الله فان قرئوا من دون ان يتفكّروا او كتبوا من دون ان يتعطّلوا فقد وقع القول عليهم بأنهم لما لم يقدروا من حيث لا يعلمون فوربك رب السّموات والارض لو اجتمع الجنّ والانس على ان يأتوا بمثل تلك الآيات الّتي نزلناها في ذلك الكتاب باذن الله لن يستطيعوا ولن يقدروا ولو كانوا على الارض لقادرين. قل انّ قلوبهم ميتة نجسة حيث يقرأون آيات الله ولا يخشعون قل انّ صنع الرّب بنفسه يفصل بين صنع النّاس فويل لكم عما كنتم تفترون ولا تعقلون. قل اذا تابوا وانا بوا ضريت عليهم الدّلة فى الحيوة الدنيا بما اكتسبت ايديهم فى دين الله وساء ما هم يحكمون. قل كلّما قال الذين كفروا فى تلك الآيات لآئنّى انا اقول كيف انتم تؤمنون بالقرآن ولا تعقلون قل لو نزل الله عليكم حجة دون تلك الآيات ليقومون ما لا يعقلون ولكن اليوم لن يقدروا ببعض حرف الا ان يكفروا بالقرآن من قبل او يؤمنوا بتلك الآيات البيّنات من كتاب الله لقوم يؤمنون. قل الله يمحو من يشاء وينزل ما يشاء وكان الله لغنيّاً عما انتم تعلمون. قل فويل لكم انّ شجرة الطور قد نبتت فى صدرى فكيف انتم تسمعون بآيات الله ولا تشعرون. قل لو تفدوا من فى السّموات والارض لن يقبل الله من عملكم بعض حرف وانتم اذا متم لتدخلون نار جهنم داخرين. قل انّ حرفاً من تلك الآيات لم يعدل كلّ ما فى الارض فيما انتم اريدون وتسلون ولا تعقلون. قل انّ اول كافر بذكر اسم ربك ثمّ ثانيهم ثمّ ثالثهم ثمّ رابعهم ثمّ الذين اتّبعوهم ان لم يتوبوا لن يغفر الله لهم ولا ينظر اليهم ولا يكلمهم وان لهم قد اعدت عذاب اليم. قل كلّما يلقيكم الشيطان ننسخ بحكم تلك الآيات ان اتّقوا الله وارجموا انفسكم ان كنتم ايّاه تعبدون الله اشكوا اليك ما نزل به فى الحيوة الدنيا رب افرغ على صبراً و انصرنى على القوم الفاسقين قل لو اجتمع من فى السّموات والارض على جحدى لى بمثل كفّ تراب والله يعلم حكى وانتم اليوم لا تفكرون ولا تتفقهون ولا تهتدون. قل اذا متم لتدخلون نار جهنم وتستغيثون فيه ولا يشفع لكم اليوم احد الا



باذن الله فانيبوا الى الله يا ايها المملأ لعلكم ترحمون. قل كيف تفترون على الله بان تلك الآيات لم تك حجة الا بعد البيان كبرت كلمة تخرج من افواهكم ما تقولون الا كذبا وان اليوم على كفركم لاحكم للقرآن بين الناس فويل لكم واما اكتسبت ايديكم في دين الله وساء ما انتم تحكمون. قل لعن الله الذين افتروا من قبل وان في كل شأن يضاعف الله عليهم العذاب في الحياة الدنيا وانهم في الآخرة هم من المقبوحين. يا يحيى فات بآية مثل تلك الآيات بالفطرة ان كنت ذى علم رشيد. قل يا ايها الناس لا تفضحوا انفسكم فان اليوم لا يقدر احد ان يأتي بآية من كتاب الله وانا بذلك القسطاس اعلم عما كنتم تجهلون. تلك آيات بينات من كتاب الله لقوم مؤمنون ولقد نزلنا في ذلك الكتاب كلما انتم تريدون وما انتم من بعد ستئلون. وان الذين يكفرون بآيات الله بعد ما آمنوا لم يكن الله ليغفر لهم ولا ليهديهم ضربت الذلة في الحياة الدنيا واولئك هم يوم القيمة في النار ليحضرون. تلك آيات من كتاب العدل نزلناها في ذلك الكتاب يعلم الكل حكم القسطاس من لدن على حكيم وكفى فيما ارشحناك من كتاب اللاهوت و حجة الجبروت و آيات الملكوت و سطوات الناسوت لمن اراد ان يوزن بالقسطاس ذلك القسطاس القيم و سبحان الله عما يشركون).

مطالب اين آيات بسيار قاطع و صريح است، از جمله بيان اين حقيقت كه اگر جن و انس بكوشند كه مشابه اين آيات بياورند هرگز نخواهند توانست و اگر حق تعالى حجتى غير از آيات نازل مى فرمود شايد حرف ناسنجيده اى مى توانستند گفت، اما با نزول آيات ممكن نيست، مگر آنكه به قرآن مجيد كفر ورزند، والا بايد به اين آيات مباركه ايمان آورند. سپس هشدار مى دهند كه شجره طور در صدر من روئيده، چگونه است كه شما آيات الهى را مى شنويد، اما به حقيقت آن شاعر و متذکر نيستيد. در حقيقت با جزئى از اين آيات هر آنچه در روى زمين است برابرى نتواند كرد و بالاخره در آخر اين خطاب به جناب وحيد اتمام حجت مى فرمايند كه اى يحيى آيه اى مانند اين آيات به لحن فطرت، يعنى وحى و الهام، بياور اگر صاحب علم و كمالى و متعاقباً به او مى فرمايند كه به مردم بگو كه آبروى خود

نبرید، زیرا احدی قادر نیست که آیه ای بیاورد و تنها حضرتش به این قسطاس و میزان داناست.

این مفاهیم در امّ الكتاب بیان نیز آمده است و حضرتش به آیات تحدّی فرموده " در این کور خداوند عالم به نقطه بیان آیات و بینات خود را عطا فرموده و او را حجّت ممتنع بر کلّ شیء قرار داده و اگر کلّ ما علی الارض جمع شوند نمی توانند آیه به مثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند... و جاری نفرموده و نخواهد فرمود الا از نقطه مشیّت... و هرگاه این امری بود که از قوه بشر ظاهر می شد از حین نزول قرآن تا حین نزول بیان که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت باید کسی به آیه ای اتیان کرده باشد... شبهه نیست که آخر الامر خداوند حقّ را بر کلّ ظاهر خواهد فرمود به حجّیت او، چنانچه امروز هم بخواهد کسی که خود را منسوب به اسلام می داند، چه از صاحبان حکم و چه از صاحبان علم اثبات حجّیت آیات را نماید اقرب از لمح بصر می شود... کتاب و آیات او حاضر است و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است (سبحانک اللّهم انک انت سلطان السّلاطین لتؤتین السّطنه من تشاء ولتنزعنّها عنّ من تشاء ولتعزّن من تشاء ولتدلّن من تشاء ولتنصرنّ من تشاء ولتخذلنّ من تشاء ولتغنینّ من تشاء ولتفقرنّ من تشاء ولتظهرنّ من تشاء علی من تشاء فی قبضتک ملکوت کلّ شیء تخلق ما تشاء بامرک انک کنت علّاماً مقتدرراً قدیراً) تکلم نمائید به مثل آنچه او تکلم نموده بر فطرت و بنویسید به مثل آنچه او نوشته بلا تأمل و سکون قلم. " ( بیان مبارک فارسی، واحد دوم، باب اول)

در آثار مبارکه مکرراً به صدور آیات و مناجات به میزان هزار بیت ( هر بیت معادل یک سطر، به طور تقریب) در مدّت پنج یا شش ساعت تصریح می فرمایند و عدم امکان اظهار چنین اعجازی را از دیگران بیان می فرمایند و ضمناً به این مطلب اشاره می فرمایند که مقصودشان ترکیب کلمات و ترتیب آیات نیست، بلکه هدف از اعجاز روح آیات است که آن سرّ ربّانی و ظهور صمدانی است و اگر کسی آثار حضرتش را با کلمات دیگران مقایسه نماید ملاحظه می کند که آثار مبارکه اش

حيات بخش است و غير از آن آثار علماء و فقهاء به مانند "عجلاً جسداً له خوآر" عارى از بروزات روحانى و تأثيرات معنوى است.

"فيا لله انى لو اردت من بعد كما بينت الميزان فى بين يدي الاشهاد من قبل به لا كتب فى ستة ساعات الف بيت مناجات فمن اليوم يقدر بذلك فاعوذ بالله من عمل الناس ان المجلسى قد حقق فى كتابه حقّ اليقين بانّ صحيفة السجّادية فى الفصاحة تعدل صحف السماوية وهى زبور آل محمّد و يكفى لدى المعجزة للذين لا يرونهم فكيف تثبت الولاية بصحيفة و لا يثبت الحقيّة بصحائف معدودة التى ملئت شرق الارض و غربها فائّ حجة أكبر من هذه النعمة و ائى عطية اعظم من هذه القدرة انّ العلماء لو ارادوا ان ينشاؤا ورقة ليتفكروا ثم بعد ذلك لما انت تذكر كلماتهم ليكون لدى بمثل قول صبي يقول بالفارسية به به و انّ بالحقيقة ليس الشرف فى ذكر الكلمات و لا بترتيب الآيات بل انّ الذى اصل الروح فيها هوسر الربانية و ظهور الصمدانية التى هى اصل كل فضل و عليها يحول كل عدل فزن من احدى صحيفتى بكلّ كتب القوم لم يعدل حرفاً منها كلّ من فى السموات و الارض لانّها حيوان من ظهور الواحدانية و سرّ الرحمانية و مادونها بمثل عجل جسد له خوآر فوربك لو يعلمون الناس بما اكتسبت ايديهم فى دين الله ليدخلون المقابر ثمّ ليصعقون..."

و بالاخره به " دليل تقرير" عدم قيام نفسى از جانب خدا را مؤيد حقيقت ظهور خود و تأييد اراده حقّ بر قيام و دعوت حضرتش معرفى مى فرمايند:

"فيا ايها السائل الجليل انّ الناس لا ينظرون الى الواقع انّ الله يعلم شأنى و يطّلع بمقامى و انه هو حى قادر عالم لو ائى افتريت عليه فرض عليه بان يخلق بشراً ليقيم معى و يقرء مثل آياتى حتى يبطل حجّتى و لما علم و كان مقتدراً و لم يظهر بمثل ذلك الصنع من عند احد ليثبت انه اراد بذلك الامر و يبغض من جحده الله يعلم كلّما كان الناس لا يعلمون و لا يشعرون و لا يعقلون فوربّ السماء و الارض انّ الحقّ لارى فى نفسى بمثل ما انتم فى علم الله لتوقنون و انّ من على الارض كلّهم لم يجحدونى لدى حجّتهم لاهون من بيت العنكبوت و ائى لعلى يقين مبين." ( تفسير كوثر)

مفهوم عدم امکان مقابله به مثل و اتیان آیات در آثار حضرت نقطه مکرر آمده است:

" لو اجتمعن من فی ملکوت السموات والارض وما بينهما ان یأتین بمثل ذلک الكتاب لن یستطیعن ولن یقدرن ولو انا جعلنا هم علی الارض فصحاء بالغین"  
(منتخبات آیات ، ص ۲۲)

" هرگاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید بلا ریب تصدیق در علو امرالله می نماید، زیرا که از نفسی که بیست و چهارسال از عمر او گذشته و از علمی که کلّ به آنها متعلم می گشته متعری بوده و حال به این نوع که تلاوت آیات می نماید بدون فکر و تأمل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات می نویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیّه در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر می نماید که کلّ علماء و حکماء در آن موارد اعتراف به عجز از ادراک آنها نموده شبهه نیست که کلّ ذلک من عندالله هست." (منتخبات آیات، ص ۷۷)  
عین همین مطلب متعالی را در دلائل سبعة نیز میتوان زیارت کرد. (منتخبات آیات، ص ۸۴)

در کتاب الاسماء نیز این آیات نازل:

" و انّ ما نزل الله علی محمد فی ثلاث و عشرين سنه لینزلن علیّ فی یومین و لیلین اذا لم یفصل بینهما امرأ من عنده انه کان علی کلّ شیء قدیرا و لعمر من یظهره الله انّ ظهوری اعجب من ظهور محمد رسول الله ان کنت فی ایام الله من المتفکرین انظر من ربّی فی الاعجمیین کیف ینطقه الله بالآیات البینات یعجز عنها کلّ العالمون." (منتخبات آیات، ص ۹۹)

که مضمون مبارکش این است که آنچه در طی بیست و سه سال بر پیغمبر اکرم نازل شد در دو روز و دو شب از قلم حضرتش نازل می شود و قسم به من یظهره الله که امر حضرتش (حضرت نقطه) از ظهور حضرت رسول اکرم شکفت انگیزتر است، چه که حضرتش در بین غیر اعراب ظهور فرموده و پروریده شده است، و در بیانی دیگر تصریح می فرمایند که خداوند تعالی رسول مکرم را در سنّ چهل

سالگی از بین اعراب مبعوث فرمود، اما حضرتش را در بیست و چهار سالگی از بین آنان که کلمه ای عربی نمی دانند انتخاب و اختیار فرموده است.

" و انّ امرالله فی ظهور مهدیکم اعجب من امر محمد رسول الله ان انتم فیه تتفکرون وقد ابعث الله محمداً رسول الله من الاعراب بعد ما قد قضی من عمره اربعین سنة حیث انتم کلکم به مؤمنون و موقنون و قد اظهر الله هادیکم بعد ما قد قضی من عمره اربع و عشرين سنة من الذینهم کلمة من الاعراب لا یستطیعون ان ینطقون بها ولا هم یعلمون کذلک لیظهرن الله امره و لیحققن الحقّ بآیاته انه لقوی مقتدر مهین محبوب" (منتخبات آیات، ص ۱۰۴)

مفهوم این بیانات مبارکه در تمام ایام حضرتش و در جمیع آثار نازله منعکس است. در صحیفه عدلیه که از آثار اولیه و صادر پس از مراجعت از حج است می فرمایند " بعد از آنکه در ایام غیبت اختلاف به منتهای رتبه رسید و قوایل به صفای مشعر توحید نزدیک گشته فرض است بر مقام رحمت خداوند عالم که از جانب حجّه خود عبدی را با حجّت وافیه منتخب و اظهار فرماید تا آنکه سبیل اختلافات را به نقطه وحدت برساند و همین قسم که اصل دین و اهل آن از عالم جسم ترقّی نموده به همین قسم آیات خداوندی هم از مقام حدّ بلا نهاییه ترقّی نموده فرض است که حجّت آن عبد از فوق عالم عقول که مقامات معرفت و تجرید است بوده باشد و از آنجائی که تصدیق این امر بر اغلب ناس صعب بوده این مقامات عظیمه را به مقام جسد کلمات آورده به شأنی که احدی قادر به مثل آن نباشد و حدّی از برای آن قرار نداده تا آنکه بر کلّ موجودات حجة مثل شمس در وسط السماء باشد.

چه بسیار عجیب است صنع ربّ العزّة و چه بسیار تامّ است قدرت او که در بحبوحه اختلاف دین عبدی را از اعجمین منتخب فرموده و لسان او را به آیات مفتوح فرموده به شأنی که احدی قبل از آن سبقت به مثل آن نگرفته و در هر چه بخواهد و هر وقت تکلم می نماید بلا تأمل و مسطور می گرداند

بلا سکون قلم. از شدّت تشابه آن به آیات الله احدی فرق نمی نماید و نیست حکم آن مثل آیات قرآن، بل آیاتی است که حجّه دارد بر کلّ اهل ارض... و بدان که خداوند عالم کسی را منتخب از برای حفظ دین حجّه خود فرموده و حجّتهای وافیه

و براهین قاطعه برید او جاری فرموده که در اعجمین نشو و نما نموده و در این آثار حقّه نزد احدی تعلیم نگرفته بل امّی صرف بوده در مثل این آثار... و حال آنکه حروف بیست و نه گانه به ید علماء بوده و هست و این نهج بدیع به ید احدی جاری نگشته و ممکن نیست هرگاه عالمی قلم دست گرفت و بدون اخذ از کتاب الله بر فطرت آیاتی نوشت ظاهر می شود که امر بغایت ، عظیم و صعب است، و در حقّ احدی ممکن نیست الا من شاء الله. از آنجائی که قدرت کامله خداوندی تامّ است، سوای این آیه عظمی و حجّت کبری شئون لاهوتیه عجیبه به صاحب این امر عطا فرموده که هر ذی روحی یقین نماید که این آیات به غیر اذن خداوندی در حقّ احدی ممکن نیست مثل آنکه در عرض دوازده ساعت یک صحیفه محکمه بلا تأمل از قلم آن جاری می گردد و کدام حجّت از این عظیم تراست که انسانی به مقام روح مناجات که مقعد انس با محبوب است رسیده باشد. ( رساله عدلیه ، باب الثانی فی بیان القسطاس بامر الله عزّوجلّ )

و در توقیعی به خال اتمام حجّت می فرمایند که " حال مردم از کسی که مدعی امری است حجّت می خواهند. چه حجّت از این عظیم تراست که در عجم خداوند عالم کسی ظاهر فرماید به لسان قرآن که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند نتوانند حرفی از کلمات او را بفهمند ، چه جای اینکه بتوانند اتیان به مثل نمایند ... به حقّ خداوندی که جانم برید اوست که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند به اینکه یک آیه بیاورند عاجز خواهند شد. اگر هم بیاورند کلمات مسروقه خواهد بود، نه این است که بر لسان ایشان بر فطرت جاری شود. از روزی که این امر ظاهر شده عمل کلّ خلق باطل است الّا بعد از تصدیق و این حکم خداوند است. هر کس می خواهد تصدیق کند از برای خودش است. هر کس هم تکذیب کند عقوبت به خودش می رسد... به حقّ خداوندی که لسان مرا به این علوّ حجة فرموده که کلّ خلق امروز در علم نزد من مثل این قلم جمادی است که در ید من هست... حجّت نزد هر کسی هست. کسی هم قادر بر فهمیدن کلمات حقیر نیست که مقصود تدریس و حکم میان خلق باشد. همین قدر حظّ علماء عجز است و حظّ عوام تصدیق! آنکه اشاره نموده اید که مردم کلمات باطل میگویند ضرری نمی رساند.

اول در حق خداوند گفتند عزیز ابن الله (اشاره به سوره توبه، آیه ۳۰)، دوم در حق رسول الله گفتند مثل آنچه در حق من گفتند، آنه لمجنون، و خداوند عالم برد ایشان نازل فرموده و ما هو الا ذكر للعالمين ... تصور نفرمائید که احتیاجی به تصدیق اهل بلد یا نصرت اهل ارض داشته باشم. منتهی امر این است که همگی تکذیب نمایند. همین قدر که زمانی گذشت کل آیات نازل از ید حقیر مثل قرآن خواهد شد و همه خلق تلاوت خواهند نمود و امروز نزد من حکم افضل و ادنی ایشان سواست. سلطان با اخس رعیت در یک صقع است. امر حق بخیه بردار نیست. هر کس سبقت گرفت فائز شد و هر کس واقف ماند مؤخر ماند الی یوم القیامه... (محفظه ملی آثار امری، شماره ۹۱، صص ۱۷۳-۱۷۷)

### کیفیت استدلال به آیات

با توجه به آنچه از آیات نقل شد این مسئله مطرح است که کیفیت استدلال الزامی به حجیت آیات چیست. حضرت نقطه اولی اساس عرفان امر الهی را بر آیه مبارکه قرآنی " ادعُ الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن " (سوره النحل (۱۶)، آیه ۱۲۵) استوار فرموده و حکمت را همان کلام الهی و موعظه حسنه را به تعالیم و احکام توجیه فرموده اند. عقاید علمای تفسیر، اعم از شیعی و سنی نیز حکمت را قرآن و یا ارائه دلائل منطقی و موعظه حسنه را اخبار انبیای قبل و امم گذشته و یا احکام و اوامر قرآنی معرفی می نمایند، ولی جادلهم بالتی هی احسن را همان مفهوم مجادله و جدال متداول در علم منطق صوری می دانند که نوعی رد و جحد و مکابره و مباحثه لفظی و استدلال کلامی است و عموماً به ایجاد یقین و قبول نمی انجامد، بلکه در بسیاری موارد به منازعه و تکفیر و حتی مضاربه طرفین منتهی شده است. اما در مورد جادلهم بالتی هی احسن بیان حضرت نقطه بدعیتی دارد که بی سابقه است. در جواب یکی از معترضان که احتمالاً یکی از سه نفر مخالفین ایام شیراز (ملاً جواد خوآرو همدستانش) صادر فرموده اند به لحن مناجات چنین نازل " وانا بعزة ذاتک و عظمة اسمائک کنت معترفاً بالعبودية و التقصیر فی کل شأن لدیک و استغفرک

عما تكره فى سبيل رضاك و اتوب اليك كما انت اهله و مستحقه و اشهدك  
 بآتك قد قلت سبل الدليل لاهل المجادلة فى كتابك قلت و قولك الحق فأتوا  
 بحديث مثله ان كنتم صادقين" (محفظه ملى آثار امرى، شماره ۹۱، ص ۱۸۷)  
 مفهوم بيان مبارك در حقيقت الزام منكرين و مخالفين به استناد آيه قرآنى است كه  
 اگر راستگو يانيد مانند اين آيات و كلمات بياوريد و اين نکته متضمن اين مطلب  
 دقيق است كه اگر كسى مدعى شود كه اين آثار آيات الهى نيست بايد براى ابطال  
 ادعاى حضرتش بتواند مقابله به مثل نمايد و كلمات و آياتى بر همين سياق و همين  
 تأثير و خصوصيت ارائه كند، يعنى اتيان به مثل نمايد. اين دعوت به مجادله به  
 طريقى كه حضرتش بر آن تأكيد فرموده نه در دور قرآن و نه در ظهور بديع امكان آن  
 را كسى نداشته است.

" انصف بالله وزن بالقسطاس عمل المنكرين من اهل الاسلام لو ان اليوم احد  
 ادعى نعمة من عند الله وكان مصدقاً لما نزل الله فى القرآن وكانت نعمته حجة  
 يثبت بها ذلك الدين القيم هل يغنى احد ان ينكره لا وربك الا القوم الكافرون  
 انظر الى مبلغ ايمانهم و وزن ايمانهم ان اعراب الجاهليّة لما نزلت آيات القرآن اتوا  
 بقصائد حول البيت و انهم فوربك فى الايمان لا بعد من كفر اعراب الجاهليّة و  
 لكنهم قوم لا يعقلون و بالفرض ان مدعى هذا الامر لو احد من اهل وراء جبل  
 القاف فرض على العلماء ان يجيبوه او يجعلون انفسهم بمثل الذى بهت و كفر فيا  
 لله بعضاً من الناس آمنوا و بلغوا و هاجروا ثم كفروا و اعرضوا و اشركوا و انى طلبت  
 منهم اتيان حديث وحده و انهم لا يأتون و يستكبرون و اعانهم رجل من حيث انهم  
 مهتدون انصف بالله ان الذى لو اردت منهم هو الذى حاج الله فى القرآن من قبل  
 باهل الكفر انظر الى دنائة مقامهم ان فرعون لما اراد ان يكفر بحجة ربه فأتى بشئى  
 من السحر و انهم فوربك لا يأتون بحرف و يفعلون ما لا يدركون فوربك ان اليوم  
 نار جهنم لمحيطه بالكافرين و انى ان اقول كلمة فيثبت بها قسطاس العدل فى يدى  
 و ان الناس ليكذبون و يفترّون من حيث لا يعلمون" ( تفسير كوثر)



قاطعیت و اهمیّت این دلیل محتاج به هیچ بحث و استدلالی نیست. حضرتش به نزول و انزال آیات و کلمات الهامی و لدنی استشهاد می فرماید و همگان را از قدرت اتیان به مثل عاجز می داند و بالصرّاحه به استناد آیه قرآنی تصریح می فرماید که مخالفان اگر صادقند باید به ارائه کلماتی همانند آیات حضرتش مقابله نمایند، وگرنه سر تسلیم و اطاعت فرود آورند. فی الحقیقه حجّیت آیات به این استدلال ثابت و مسلم است، گرچه اهل خلاف به جای آنکه به این رویه مقابله نمایند همواره به الفاظ اعتراض نموده اند، همچنانکه اسلاف فکری آنان در باره قرآن جسارت ورزیدند.

این استدلال بعینه در رساله مبارکه ذهبیه نیز آمده: " وَاِنَّ الْيَوْمَ اَنْتَ اَرَى مَقَامَ بَعْضِ الْمُشْرِكِينَ فِي الْاِيْمَانِ اَدْنَى مِنْ مَبْلَعِ كُفْرِ فِرْعَوْنَ لِاَنَّهُ لَمَّا ارَادَ اَنْ يَجْحَدَ حُجَّةَ رَبِّهِ اتَى بِشَيْءٍ مِنَ السِّحْرِ وَانْتَهَمَ مَعَ انْتَهُمْ لَمْ يَقْدِرُوا اَنْ يَأْتُوا فَكَذَّبُوا الْحَقَّ وَجَعَلُوا اَنْفُسَهُمْ مِنْ قَوْمِ بَوْرٍ جَاهِلِينَ... الْيَوْمَ هَلْ يَثْبِتُ الْحَقَّ بَغَيْرِ مِيزَانٍ اَمْ لَا فَلَاشْكُ بِذَلِكَ اَنَّ اَمْرَ الْحَقِّ لَهُ مِيزَانٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَآلَا لَمْ يَغْلِبِ الْحَقُّ عَلَى الْبَاطِلِ وَانَّ اَمْرَ الَّذِي كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ قَدْ نَزَلَ اللَّهُ مَعَهُ عَلَامَاتٌ لَا تَشْتَبِهُ بَغَيْرِهِ وَلَا يَقْدِرُ اَنْ يَكْسِبَهُ اَحَدٌ مِنْ عِبَادِهِ فَاِنْ كَانَ شَأْنُ آيَاتِ اَلَّتِي اَكْرَمَنِي اللَّهُ وَجَعَلَهَا حُجَّتِي شَأْنًا يُمْكِنُ بِالْتَكْسِبِ فَاِنَّ الْاَنَّ قَدْ مَضَتْ ثَلَاثَةُ سَنَةٍ كَيْفَ لَمْ يَكْسِبِ اَحَدٌ بَانَ يَقْدِرُ اَنْ يَقْرَأَ آيَةَ بِالْفِطْرَةِ وَاتَّكَ يَا اَيُّهَا الْاِنْسَانُ فِكْرًا لِمَحَّةِ اَنَّ حُرُوفَ الْهَجَائِيَةِ يَكُونُ بِيَدِ الْكَلِّ وَانَّ الَّذِي يَكَلِّمْ وَيَقُولُ لَوْ اجْتَمَعَ الْكَلُّ عَلَى اَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ كَلِمَاتِهِ لَنْ يَقْدِرُوا اَنْ يَأْتُوا وَ اَنْ يَقْدِرُوا فَكَيْفَ لَنْ يَأْتُوا وَ لَمْ يَأْتُوا فَكَيْفَ لَمْ يَصَدَّقُوا اَمْرَ اللَّهِ فَسُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ" (محفظه ملى آثار امرى، شماره ۵۳، ص ۱۶۶)

و در بیان فارسی می فرماید " نظر کنید در قرآن. هر گاه خداوند در مقام اثبات نبوت رسول خدا (ص) به غیر آیات احتجاج فرموده شما هم تأمل نمائید... و در مقام کفایت کتاب نازل فرموده اولم یکفهم انا انزلنا علیک الكتاب یتلى علیهم ان فی ذلک لرحمة و ذکرى لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (سوره عنکبوت، آیه ۵۱) و جائیکه خداوند شهادت داده به کفایت کتاب به نفس آیات چگونه کسی می تواند بگوید کفایت

نمی‌کند حجیت کتاب بنفسه." ( بیان مجید، واحد دوم، باب اول، منتخبات، ص ۵۶)

حضرت نقطه اولی در رساله عدلیه نیز حجت را تام و تمام می‌فرمایند " هر ادیب ذی نظری که در فصاحت آیات مشاهده به طرف اهل بیان نماید امر را در مقام حقّ الیقین، بل عین الیقین می‌بیند... و همین است دین خالص خداوند احد. هر کس می‌خواهد تصدیق نماید از برای نفس خود تصدیق نموده و هر کس هم می‌خواهد تکذیب نماید از برای نفس خود تکذیب نموده و حجّت خداوندی بالغ است بر کلّ عالم. الا یا ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فاناذا اعرفه بنفسی من احبّنی فقد احب الله و رسوله و اولیائه و من جهلنی فقد جهل الله و رسوله و اولیائه و کفی بذلک لنفسی فخرا و کفی بالله علیّ شهیداً." ( رساله مبارکه عدلیه، محفظه ملّی آثار امری، شماره ۸۲، ص ۱۵۹)

در خطاب به محمد شاه از قلعه ماکو چنین نازل "... لانّ الله قد جعل کلّ خیرٍ احاط به علمه فی طاعتی و کلّ نار یحصبها کتابه فی معصیتی ... قد جعل الله کلّ مفاتیح الرضوان فی یمینی و کلّ مفاتیح التیران فی شمالی ... انا النّقطة الّتی ذوّت بها من ذوّت و انّنی انا وجه الله الّذی لا یموت و نوره الّذی لا یفوت من عرفنی ورائه الیقین و کلّ خیرٍ و من جهلنی ورائه السجّین و کلّ شرٍّ..." ( منتخبات، صص ۱۳ و ۱۴) سبحان الله! سطوت و قدرت و عظمت حضرتش از این آیات به خوبی مستفاد می‌شود.

**۲- تأثیر آیات در قلوب اهل حقیقت و انصاف- دلالت بر حجیت دعوت مظهر ظهور دارد** " از جمله دلایل ظهور غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه از آن مظهر وجود و مظهر معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد چنانچه آن جمال ازلی در شیراز در سنه ستّین ظاهر شدند و کشف غطا فرمودند، مع ذلک به اندک زمانی آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن جوهر الجواهر و بحر البحور در جمیع بلاد ظاهر شد، به قسمی که از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن شمس لاهوتی هویدا گشت و چه مقدار قلوب صافیه رقیقه که از آن شمس ازلیه حکایت

نمودند و چه قدر رشحات علمی از آن بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکنات را." (ایقان، قطعه ۲۶۳)

"و چه نفوس قدسیه را که جواهر عدل بودند به نسبت ظلم کشتند و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود به بدترین عذاب هلاک نمودند. مع کلّ ذلک هر یک از آن وجودات تا دم مرگ به ذکرالله مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا طائر. و به قسمی این وجودات را تقلیب نمودند و تصرف فرمودند که بجز اراده اش مرادی نجستند و بجز امرش امری نگزیدند، رضا به رضایش دادند و دل به خیالش بستند. حال قدری تفکر نمائید، آیا چنین تصرف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده؟ و جمیع این قلوب منزّه و نفوس مقدّسه به کمال رضا در موارد قضا شتافتند و در مواقع شکایت، جز شکر از ایشان ظاهر نه و در مواطن بلا، جز رضا از ایشان مشهود نه. و این رتبه هم معلوم است که کلّ اهل ارض چه مقدار غلّ و بغض و عداوت به این اصحاب داشتند. چنانچه اذیت و ایذای آن طلعات قدسی معنوی را علت فوز و رستگاری و سبب فلاح و نجاح ابدی می دانستند. آیا هرگز در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد و آیا چنین موضوعاتی در میان عباد ظاهر گشت؟ و با این همه ایذاء و اذیت، محلّ لعن جمیع ناس شدند و محلّ ملامت جمیع عباد. و گویا صبر در عالم کون از اصطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت. باری، در جمیع این وقایع حادثه و حکایات وارده تفکر فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی آن مطلع گردید تا به عنایت رحمان، روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر سریر ایقان مستریح و جالس شوید. خدای واحد شاهد است که اگر فی الجمله تفکر نمائید علاوه بر همه این مطالب مقررّه و دلائل مذکورّه، همین ردّ و سبّ و لعن اهل ارض بر این فوارس میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجّت بر حقیقت ایشان است. و در هر آن که تفکر در اعتراضات جمیع مردم از علماء و فضلاء و جهّال فرمائی در این امر محکم تر و راسخ تر و ثابت تر می شوی." (ایقان، قطعات ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵)

۳- استقامت و پایداری اهل ایمان که خود مستفیض و متأثر از قدرت استقامت مظهر ظهور است از دلائل بسیار مؤثر است و در کتاب مستطاب ایقان در این خصوص چنین نازل:

" و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مُشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سنّ شباب بودند و امری که مخالف کلّ اهل ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این قیام بر آن امر فرمود چنانچه کلّ استماع نمودند و از هیچ کس و هیچ نفس خوف نمودند و اعتنا نفرمودند . آیا می شود این ، به غیر امر الهی و مشیت مثبتة ربّانی؟ قسم به خدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود. و اگر قلب های عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر مهمّ ننماید، مگر به اذن الهی باشد و قلبش متصل به فیوضات رحمانی و نفسش مطمئن به عنایات ربّانی. آیا این را به چه حمل می کنند؟ آیا به جنون نسبت می دهند چنانچه به انبیای قبل دادند و یا می گویند برای ریاست ظاهره و جمع زخارف دنیای فانیه این امور را متعرض شده اند؟ سبحان الله، در اوّل از کتب خود که آن را قیوم اسماء نامیده و اوّل و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار از شهادت خود می دهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده اند: " يا بَقِيَّةَ اللهِ، قَدْ فَدَيْتَ بِكُلِّي لَكَ وَرَضِيْتُ السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَمَا تَمْنَيْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِكَ وَكَفَى بِاللَّهِ الْعَلِيِّ مَعْتَصِماً قَدِيماً." و همچنین در تفسیر هاء تمنّای شهادت خود را نموده اند: كَاتِي سَمِعْتُ مُنَادِيًا يُنَادِي فِي سِرِّي إِفْدِ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَا فَدَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبِيلِي وَ لَوْلَا كُنْتُ نَاطِرًا بِذَلِكَ السَّرِّ الْوَاقِعِ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اجْتَمَعُوا مَلُوكُ الْأَرْضِ لَنْ يَقْدِرُوا أَنْ يَأْخُذُوا مِنِّي حَرْفًا فَكَيْفَ الْعَبِيدُ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ شَأْنٌ بِذَلِكَ وَإِنَّهُمْ مَطْرُودُونَ،" الی ان قال " لِيَعْلَمَ الْكُلُّ مَقَامَ صَبْرِي وَ رِضَائِي وَ فِدَائِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ." آیا صاحب این بیان را می توان نسبت داد که در غیر صراط الهی مشی می نماید و یا به غیر رضای او امری طلب نموده؟ در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که اگر بوزد جمیع هیاکل وجود جان را انفاق نمایند و از روان درگذرند. " ( ایقان، قطعات ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ )

" آیا نبود که از قبل امر سید الشهداء را اعظم امور و اکبر دلیل بر حقیقت آن حضرت می شمردند و می گفتند در عالم چنین امری اتفاق نیفتاد و حقی به این استقامت و ظهور ظاهر نشد؟ با اینکه امر آن حضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت و لیکن این انوار مقدسه هیچده سنه می گذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید. و به چه عشق و حبّ و محبّت و ذوق که جان رایگان در سیل سبحان اتفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است. با وجود این چگونه این امر را سهل شمردند؟ آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود؟ و آیا اینها طالب عزّت و مکنّت و ثروت بودند؟ و آیا مقصودی جز رضای حقّ داشتند؟ و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حقّ نماید؟ قسم به خدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الارض حجّت کافی و دلیل وافی است لو کان الناس فی اسرار الامر یتفکرون. " و سیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون. " و از همه گذشته، علامت صدق و کذب در کتاب معلوم و مقرر شده. باید ادعا و دعاوی کلّ عباد به این محک الهی زده شود تا صادق را از کاذب تمیز دهد. این است که می فرماید: " فتمنّوا الموت ان کنتم صادقین. " حال ملاحظه فرمائید با این شهادی صادق که نصّ کتاب شاهد بر صدق قول ایشان است، چنانچه دیده اید که همه جان و مال و زن و فرزند و کلّ ما یملک را انفاق نموده اند و به اعلیٰ غرف رضوان عروج فرمودند. " (ایقان، قطعات ۲۵۱ و ۲۵۲)

۴- آخرین نکته ای که در این خصوص باید گفت استمرار و دوام و ترقی نفوذ کلمه الهی است که قلوب مردم را منقلب می سازد و این انقلاب و تقلیب روحانی نسل به نسل استمرار می یابد و روز به روز بر دامنه و وسعت انتشار آن می افزاید. و به شهادت تاریخ، غلبه مظاهر الهی همواره از ابتدای ظهور منحصرأ متکی بر قدرت کلمه الله بوده و با فقدان همه اسباب زر و زور و اسباب و امکانات فردی و جمعی قیام فرموده و در نهایت به تأسیس جامعه و مدنیّتی توفیق و تأیید یافته اند که ایجاد و ادامه آن از امکانات بشری خارج است. حضرت عبدالبهاء در این

خصوص می فرمایند: " از خصائص حقیقت مظاهر مقدّسه اینست که شجره مبارکه روز بروز نشو و نما نماید و ریشه به هیچ تیشه منقطع نگردد. اگر جمیع آفاق هجوم نمایند کاری نتوانند، بلکه درخت بهشتی روز بروز ریشه محکم نماید و فروع برویاند و شکوفه بنماید و ثمرات طیّبه به بار آرد، مثل کلمه طیّبه کَشَجَرَة طیّبه اصلها ثابت و فرعها فی السّمَاء و تؤتی اکلها فی کلّ حین. ملاحظه کن که این سدره طوبی چگونه معرض کلنگ و تیشه اعداء گشت. البته بیش از بیست هزار شاخه و برگش به تیغ ظلم و ستم مقطوع گردید. با وجود این هزاران، بلکه کروورها، اوراق و فروع جدید انبات نمود، تا آنکه در این ایام سایه بر جمیع آفاق افکنده. شاخ خرّمش به کاخ امریک سایه انداخت و بوی معطرش به آسیا و افریک رسیده و عن قریب سایه اش بر استرالیا و اروپا افکنده گردد. این قوه الهیه را چه قوتی مقاومت تواند و این اشعه شمس حقیقت را چه ابری پنهان کند." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۶، شماره ۲۲۷)

در ابتدای بحث ذکر ایمان و اعتقاد به معجزه شد. کدام معجزه چنین اهمیّت و عظمت و حقیقتی دارد که نفسی بدون کوچکترین وسیله ابراز قدرت بتواند در زمان های طولانی و سرزمین های متعدّد به مدد آیات و کلمات صادره از قلمش هزاران هزار از مردم و نسلها را به تمکین و اطاعت از حقائق وادار که همواره باید با گذشت و فداکاری و ایثار جان و مال و راحت و آسایش آن را بپذیرند و عمل نمایند. از این رو، آیات معجزه پاینده ای است که همواره افراد حقیقت جورا راهنما و راهبر تواند بود، و این نکته به تخصیص با اصل " تحرّی حقیقت" که اوّلین تعلیم از تعالیم روحانی امر بهائی است ارتباط دارد، بلکه تنها راه تحقیق و تجسّس حقیقت امر الهی است.

مفهوم حقیقی معجزه بر اهل ایمان در سایر ادیان نیز پوشیده نبوده. عارف معنوی

حقیقی، مولوی، نیز به این حقیقت چنین اشاره فرموده است:

در دل هرامتی کز حق مزه است      روی و آواز پیمبر معجزه است

در آخرین گفتار هدایت و تربیت حضرتش برای اهل بیان در دور و ظهور موعود اعظم، جمال قدم، من یظهره الله، نقل می شود تا کیفیت انحصار استدلال به آیات بهتر مفهوم گردد. در بیان فارسی می فرمایند:

" اگر کسی بغیر آیات الله احتجاج کند بر حقیقت نقطه بیان محتجب مانده از اعظم دلیل و ارفع سبیل اگر چه در هر ظهور کلّ شئون شجره حقیقت مقطّع غیر اوست از مثل و قرین و شبه و عدل و کفو، ولی چون اکثر چشم قلوب ایشان نمی بیند علو آن را و در آیات بنحوی است که اگر کلّ خواهند بفهمند بتوانند، لهذا حجّت را واحد قرار داده لعل ظهور یوم من یظهره الله در حقّ او لم و بم گفته نشود... لعلّ در ظهور من یظهره الله محتجب نشوند بشئونی دون شئون آیات که اعظم حجج و براهین بوده و هست... و ظاهر است که بعد از غروب شجره حقیقت احدی نتواند مثل آیات او اتیان نمود." ( بیان فارسی، واحد ۶، باب ۸)

در کتاب الاسماء نیز چنین نازل: " من یدعی امر و لیأیتنّ بحجّة، علی الذینهم یریدون ان لا یصدّ قوه ان یأتون بمثل حجّته فان اتوا فاذا یرفع کلامه و هم یغلبون و الا بدون ذلک لم یقطع کلامه و لا ترفع حجّة ما عنده فلا وصیکم یا اولی البیان ان لا تقابلنّ احداً الا بمثل ما عنده ان انتم تریدون ان تغلبون و الا بغیر ذلک یثبت الحقّ و یفنی دون الحقّ." ( منتخبات آیات، مستخرجاتی از کتاب الاسماء، ص ۹۳)

تبارکه الله از این تعلیم که راه هرگونه مجادله مذهبی و عدم تحمّل و تجاوز را سدّ نموده و روش صحیح بحث و جدل را تعیین فرموده است.

### یادداشت

مستخرجات تفسیر مبارک کوثر، به مجموعه شماره ۵۳ از انتشارات محفظه ملی آثار امری مراجعه شود.

## مظهر ظهور الهی

اصطلاح مظهر ظهور که از ابداعات بدیعه در آثار بهائی است، مکرراً در الواح و آیات صادره از طلعات مقدسه امر الهی زیارت می شود. حضرت بهاء الله در کتاب بدیع می فرمایند "... توحید ذات محقق نشود مگر به مظهر ظهور و تنزیه الهی از اشباح و امثال مبرهن نگردد مگر به مظهر ظهور، و اگر از برای مظهر ظهور شبه و ندّه و مثلی ملحوظ گردد تنزیه ذات قدم از مثلیت معین نگردد، و تقدیس نفسش از اثنیّت تحقق ننماید." (کتاب بدیع، چاپ آزردهگان، ص ۲۲۰)

حضرت نقطه اولی در کتاب بیان می فرمایند "... زیرا که سیلی از برای امکان بسوی ذات ازل (غیب منیع) نیست الا آنکه آنچه نازل می شود از مظهر ظهور می شود و آنچه صاعد می گردد الی مظهر ظهور بود." (کتاب بیان، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۵۵، مؤسسه ملّی مطبوعات ایران (باب نوزدهم از واحد هشتم).

و از حضرت عبدالهء در مجموعه مکاتیب است " چون نفوس مقدسه حجیات کلّ عوالم و سبحات کلّ مراتب را خرق نمایند و به مقام مشاهده و لقا بشتابند و به عرفان مظهر ظهور مشرف آیند و بظهور آیه الکبری فی الافئدة فائز شوند، در آن وقت علّت خلق ممکنات که عرفان حقّ است مشهود گردد." (مجموعه مکاتیب، ج ۲، ص ۵۰، چاپ مصر (تفسیر حدیث کنت کنت)

بیان حضرت ولیّ امرالله در لوح قرن احباء شرق چنین است "... اعلان قائمیّت بی پرده و حجاب در عاصمه ایالت آذربایجان در مجلس حکومت در محضر ولیعهد و علمای شیخیه و فقهاء و مجتهدین عظام بواسطه نفس مظهر ظهور گشت." (لوح مبارک قرن، مؤسسه مطبوعات ایران، ص ۴۶)

ترکیب لفظی مظهر ظهور در حقیقت نوعی بیان تأکید است، زیرا مظهر اسم مکان و ظهور مصدر آن است، و همواره اسامی مشتق از مصدر ارتباط به مصدر دارند، و جمیع آنان گویای تأکید و تحکیم مطلب است. اما در این مورد به علّت آنکه لفظ ظهور حاکی از تمامیّت و کمال تجلّی الهی است و مختص به کیفیّتی خاصّ است



که همه مراتب جلال و کمال و اسماء و صفات را بیان می نماید اختصاص به مظاهر مشیت اولیه و تجلی کلی الهی دارد، زیرا همه این مختصات را شامل و جامع است. اما مظهریت اسماء و صفات اگر چه در باره مظاهر الهی نیز صادق است، ولی در بعضی موارد در آثار مبارکه این کیفیت مظهریت در باره افراد به طور عام و خاص نیز مذکور گردیده است.

در خصوص ظهورات الهی اصطلاح مظاهر صفات غیبیه به این کیفیت در کتاب مستطاب ایقان نازل "... و در حق جمیع آن مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت و جمیع صفات و اسماء ثابت و محقق است، زیرا که مظاهر صفات غیبیه و مطالع اسرار الهیه اند." (کتاب ایقان، چاپ آلمان، بند ۱۱۳) و در رساله ابن ذئب چنین نازل "... و مقصود از این لقاء لقاء مشرق آیات و مطلع بینات و مظهر اسماء حسنی و مصدر صفات علیای حق جل جلاله است."

(لوح شیخ، چاپ مصر، ص ۸۷)

اطلاق اصطلاح مظهر به طور عام را در لوح رضوان العدل می توان به شرح زیر زیارت نمود "ان یا مظاهر هذا الاسم (عدل) انتم خلقتم بامری و بعثتم بارادتی ایاکم ان یمنعکم هذا المقام عن الخضوع بین یدی ربکم العزیز العالَم..." (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۲۵۲، مؤسسه مطبوعات ایران)

و بالاخره مواردی که خطاب به افراد معین و مخصوص است نیز در الواح زیارت می شود. در لوحی خطاب به جناب حاجی میرزا محمد تقی افنان وکیل الحق چنین نازل "ان یا مطلع سکونی و مظهر وقاری ان استمع الله مرّة بعد اخری من السدرة المنتهی انه لا اله الا هو الواحد الفرد المقتدر العزیز المختار." (آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۲۵۳، مؤسسه مطبوعات ایران)

خلاصه می توان گفت که اصطلاح مظهر ظهور حاکی از تجلی کامل و جامع الهی در هر دور است، ولی لفظ مظهر، به تنهایی می تواند نمودار یکی از صفات و یا اسماء الهی قرار گیرد. به عبارت دیگر مظهر عام و غیر مقید، و مظهر ظهور خاص است.

## سوره غصن و عهد و میثاق بهائی

در آثار مبارکه بهائی که در حقیقت جامع حقایق ظهورات سابقه است به سه مرحله در عهد و میثاق اشاره شده است. (۱) نخست عهد عام که به اصطلاح عهد الست (۲) مذکور شده و حکایت از عهد عرفان و ایمان به حق و اقرار به بندگی دارد. این عهد با عقل و معرفت انسان سر و کار دارد زیرا درک و فهم انسانی به مدد احساسات و معالم روحانی به این حقیقت متذکر است که وجود ممکنات به مشیت وجود واجب مطلق موجود شده و اقتضای حکمت و عدل این است که همواره این فیض جاودانی سبب تربیت و هدایت و تکمیل عالم امکان گردد و به همین سبب در هر عصری و زمانی کسی که نشان از آن حقیقت بی نشان دارد قیام فرماید و افراد بشر را به تبعیت و اطاعت و توجه به حق بخواند. در آن ایام اهل فؤاد و صاحبان استعداد امر او را تصدیق نمایند یا به عبارت دیگر به پیمان معهود الست اقرار آورند. عهد الست را عهد عام می توان نامید.

عهد ثانی مرحله ای است که هر ظهور و هر دیانت قبلی مردم را به ظهور بعد و مظهر بعد هدایت می نماید و آنان را به کمک شواهد و دلایل و علائم و نشانه ها آماده می سازد تا ظهور بعد را آماده شوند و بشناسند. این مرحله در حقیقت مؤید و مکمل مرحله نخستین است زیرا نقل و شاهد از کلام سابقان و متقدمان مساعد عقل و منطق است و هر صاحب دانش و ادراکی ضرورت ارتباط و وابستگی ظهورات سابق و لاحق را نظر به تشابه در اساس و کلیات و اصول و روش ها تصدیق می نماید. در این مرحله که مکمل مرحله نخستین است توالی و تسلسل به تکمیل و توسعه وحدت کلمه و تحکیم اساس جامعه انسانی منتهی می شود. عهد ثانی عهد خاص است و به ادوار ظهورات الهیه اختصاص دارد.

عهد سوم میثاقی است که هر مظهر حقیقت و شارع دیانتی با پیروان خود برقرار می فرماید تا وحدت منظور در ظهورات الهی در تمام شوون حیات اهل ایمان جلوه نماید و آنان را در مسیر ترقی و کمال به کمک توجه به جهت جامعه و ایجاد هماهنگی راهنما گردد.

شاید با این مقدمه بتوان گفت که اگرچه عهد و میثاق الهی ظاهراً سه جلوهٔ مختلف دارد اما در حقیقت اختلاف آن فقط به علت درجات حیات فکری و اجتماعی انسان است. هدف مراتب سه گانهٔ عهد و پیمان همه یکی است و آن هدایت خلق به حقیقت و ایجاد وحدت و اتحاد و ترقی و تربیت در جامعهٔ انسانی است. عهد اخیر عهد اخص است که در هر دور و ظهوری کیفیت و بروزی خاص خود دارد. اصطلاح عهد و میثاق در موارد دیگری نیز در آثار مبارکه آمده است از جمله آنکه اجرای احکام و اوامر الهی نیز وفای به عهد شناخته شده. از جمله در کتاب مستطاب اقدس پس از امر به تلاوت آیات در صبح و شام، تهاون در اجرای این فریضه را به بی وفائی تعبیر فرموده اند از این بیان مبارک چنین می توان دریافت که عهد اطاعت از اوامر و احکام در حقیقت متمم مراتب عهد و میثاقی است که ذکر شد.

لفظ عهد در مقامات و مراتبی که ذکر شد مفهوم خاص دارد اما کلمهٔ عهد به طور عموم حاکی از قرارداد و موافقتی دو جانبه است و به همین سبب در رسالهٔ مدنیه (۳) آن را به جای معاهدهٔ صلح عمومی به کار برده و به عنوان مخصوص "عهد اعظم" آن را مذکور و ممتاز فرموده اند. فی الحقیقه در این مورد عهد مزبور کیفیتی مخصوص غیر از یک معاهدهٔ کلی و عمومی ندارد.

در ادیان سابق اشاره به عهد و میثاق به طور کلی مکرر است. در مزامیر حضرت داود عهد و پیمان الهی مذکور در دور تورات چنین خلاصه شده است: "... یهوه خدای ماست داوری های او در تمام جهان است عهد خود را یاد می دارد تا ابدالآباد و کلامی را که بر هزاران پشت فرموده است، آن عهدی را که با ابراهیم بسته و قَسَمی را که برای اسحق خورده است و آن را برای یعقوب فریضه استوار ساخت و برای اسرائیل عهد جاودانی." (۴)

و در تأیید این حقیقت در قرآن چنین نازل: "یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایّای فارهبون و آمنوا بما انزلت مصدّقاً لما معکم و لا تکونوا اول کافر به و لا تشتروا به آیاتی ثمناً قليلاً و ایّای فانتقون" (۵) و

"الم اعهد اليكم يا بنى آدم ان لا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين وان اعبدونى هذا صراط مستقيم." (٦)

در آثار مبارکه حضرت نقطه اولی نیز اشاره به عهد کلی الهی و عهد بشارت به ظهور بعد مکرر است. در قیوم الاسماء می فرمایند: "اتقوا الله ولا تقولوا فى ذكر الله الاكبر بشيئى من دون الله فاننا نحن قد اخذنا ميثاقه عن كل نبي و امته بذكره و ما نرسل المرسلين الا بذلك العهد القيم و ما نحكم بالحق بشيئى الا بعد عهده فى ذلك الباب الاعظم فسوف يكشف الله الغطاء عن بصائرکم فى الوقت المعلوم هنالك لتنظرن الى ذكر الله العلي شديدا... و ان الذين يوفون بعهد الله و لا يشترون شيئاً من الآيات بشيئى من الباطل فاولئك على هدى من ذكر الله العلي و اولئك هم اصحاب الجنة حقاً فى كتاب الله و قد كان الحكم فى ام الكتاب مسطوراً." (٧) و در بیان فارسی: "هیچ ظهوری نمی شود الا آنکه از مؤمنین به آن ظهور از برای ایمان به ظهور بعد عهد گرفته می شود که اگر وفا کنند احدی در نار نمی ماند." (٨) و "خداوند عالم هیچ نبی را مبعوث نفرموده و هیچ کتابی را نازل نفرموده مگر از کلّ اخذ عهد از ایمان به ظهور بعد گرفته زیرا که از برای فیض او تعطیل و حدی نبوده." (٩)

به غیر از چند موردی که در فوق از آیات مبارکه بیان استشهاد شد و جنبه کلی و عمومی دارد سراسر آثار حضرت نقطه حاکی از اشارات صریح و مؤکد به ظهور من یظهره الله است که نوع دوم از عهد و ميثاق محسوب می شود.

اگرچه بنا بر شواهد تاریخی تنصیص حضرت موسی به یوشع و تأیید حضرت مسیح از پطرس حواری و انتخاب حضرت علی و وعده قیام ائمه توسط پیغمبر اکرم محرز و مسلم است ولی در همه این موارد صرفاً امر به اطاعت و تبعیت از آن نفوس مقدسه شده ولی به شرح و تفصیل مفهوم عهد و ميثاق و اهمیت آن اشاره و تأکیدی نشده است. امروزه که در نتیجه توسعه و پیشرفت وسائل ارتباط و ازدیاد تعلقات و وابستگی های جامعه انسانی مسأله بهم بستگی و اتحاد از طرفی و سدّ و ردّ عوامل تجزیه و اختلاف از طرفی اهمیت خاصّ حاصل نموده، تحکیم اساس عهد ميثاق

که حافظ کلمه جامعه امرالله است اهمیتی خاص دارد و به همین سبب حضرت بهاءالله در باره آن تأکید فراوان نموده و پایه آن را از همان ابتدا بنیاد فرموده اند. در آثار مبارکه حضرت بهاءالله موضوع عهد و میثاق به دو کیفیت زیارت می شود. نخست به طور عمومی متضمن تأکید بر عهد و میثاق و امر به وفای به عهد الهی که در حقیقت شامل همه مراتب و مراحل عهد و پیمان است، دیگر به طور اخص که با تنصیص به مرکز عهد همراه است.

سوره مبارکه غصن در ادرنه نازل شده (۱۰) و به انگلیسی نیز ترجمه شده است. (۱۱) ترجمه مزبور به قلم حضرت ولی امرالله نیست ولی هیکل اطهرش قسمتی از آن را مستقلاً ترجمه و در رساله دور بهائی و همچنین کتاب قرن بدیع نقل فرموده اند. (۱۲) از قلم حضرت عبدالبهاء در تبیین و توضیح سوره غصن بیانات مهمه صادر شده. از جمله در خطابه ای از خطابات صادره در امریکا است: "در سوره غصن می فرمایند آنچه او (مرکز میثاق) بگوید آن صحیح است و هر نفسی باید به جانش و قلبش و جنانش متابعت غصن نماید، ابداً کلمه ای بدون رضای او نگویند. دیگر از برای نفسی مفری نگذارند که پیش خود چیزی بگوید بلکه فرمودند آنچه از لسان و قلم او صادر شود آن صحیح است. این نص جمال مبارک در سوره غصن است." (۱۳)

جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی در صدر عریضه ای که متأسفانه تاریخ آن معلوم نیست لوح مبارک غصن و قسمتی از مثنوی مبارک را نقل و از حضور حضرت عبدالبهاء حقیقت معانی آنها را استدعا کرده است. لوح مبارک در جواب مشارالیه که متضمن مناجات عربی در اظهار محویت و عبودیت است متضمن تصریح به این نکته است که: "معنای حقیقی و حقیقت معانی و سرّاسرار این آیات و کلمات و ابیات عبودیت آستان مقدس جمال ابهاست و محویت و فنا و اضمحلال محض در عتبه مبارکه." (۱۴)

اگرچه مصرح شواهد مزبور یعنی لوح غصن و ابیات مثنوی مبارک عموماً حاکی از امتیاز مطلق و عظمت شأن و مقام و انفراد شخصیت حضرت عبدالبهاء از جمیع اهل عالم است ولی حضرتش در ضمن تبیین آن را به "عبودیت ملکوتی... که فوق

توانائی بشری است" تعریف و تبیین فرموده اند. (۱۵) حضرت ولی امرالله قسمتی از این لوح را نیز در دور بهائی بعینه نقل فرموده اند. (۱۶)

کلمه غصن در عهد قدیم یعنی تورات، مذکور ولی در انجیل و قرآن نیامده است اما مفسران قرآن در تفسیر آیه "کلمه طیبه کَشَجَرَة طَيِّبَة اصلها ثابت و فرعها فی السَّماء" (سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۴) آن شجره را با "سدره المنتهی" (سوره نجم (۵۳)، آیه ۱۴) یکی دانسته و در تفسیر آن در حدیث آمده است که: "اصلها رسول الله و فرعها امیرالمؤمنین و الحسن و الحسین ثمرها و تسعة من ولد الحسین اغصانها و الشیعة ورقها." (۱۷)

مطالب سوره غصن را می توان در دو مطلب اصلی خلاصه کرد. نخست عظمت و استقلال امرالله و دوم حفظ و صیانت آن به مدد توجه و تمکین به غصن منشعب از سدره الهی است. اسماء "غصن القدس" "غصن الامر" "ودیعة الله بینکم و امانته فیکم و ظهوره علیکم و طلوعه بین عبادہ المقربین" همه اشاره به حضرت عبدالبهاست. (۱۸) حضرتش فضل الهی است که به هیکل انسانی تجلی و ظهور فرموده و مبعوث اراده جمال قدم است و خوشا به حال آنان که در سایه او آرام گیرند. اصل شجره امرالله که در ارض مشیت مستقر است اشاره به جمال اقدس ابهی است و غصن امر که از آن اصل مبارک روئیده و فرع آن کل وجود را در ظل خود گرفته مقصود حضرت عبدالبهاست. اگرچه به اعتباری ارتفاع فرع منشعب از غصن امر اشاره به استعلاء و احاطه اراده حضرت عبدالبهاء تواند بود ولی به اعتبار موسع تر و عام تر اشاره به حضرت ولی امرالله نیز می باشد چه که رسالت حضرتش ادامه و اتمام رسالت و مرجعیت حضرت عبدالبهاء می باشد.

سوره مبارکه غصن به لحن آیات است و اگرچه قدرت و هیمنه و عظمت خاص دارد مملو از اصطلاحات مخصوصه و متضمن لطافت و کیفیتی روحانی است که در قالب صنایع ادبی و ذوقی شکل گرفته و نازل شده است. مقصود از "لحن آیات" کیفیتی است که اختصاص به آثار مظاهر مقدسه دارد و حکایت از عظمت و هیمنه وحی و الهام الهی می نماید. اگرچه اصطلاح آیات در قرآن مجید نیز آمده ولی تعریف آن را باید بر اساس بیان حضرت نقطه اولی دریافت که آثار نازله از قلم

مبارک را به پنج شأن آیات، مناجات، تفسیر، صور علمیّه و کلمات فارسیّه تقسیم بندی نموده اند. مقصود از "آیات"، خطابات مصدر ربوبیت یعنی مظهر ظهور به عباد است همچنان که "مناجات" عرض حال بنده به آستان الهی است.

"هوالباقی فی الافق الابهی" که آغاز آن است یادآور بیان حضرت نقطه اولی است که "اننی انا حیّ فی افق الابهی" فرموده بود. و "اتی امرالله علی ظلل من البیان و المشرکون یومئذ فی عذاب عظیم" تبیین "لا تستعجلوه" نازل در سوره نحل در قرآن است که "اتی امرالله فلا تستعجلوه سبحانه و تعالی عما یشرکون" فرموده و مشرکان را انذار داده است (۱۹) و حکایت از تحقّق و عود الهیّه در ظهور بدیع دارد و "ظل من البیان" تأویل و تبیین "ظل من الغمام" (۲۰) نازل در قرآن است. لفظ رحمت بنا به تعریف لغت شناسان به معنی "اراده ایصال خیر" (۲۱) یا توانائی به رساندن خیر و خوبی است و مفسّرین قرآن به رحمت عامّ و رحمت خاصّ آن را تقسیم کرده اند. رحمن که از اسماء الهی است دلالت بر رحمت عامّ دارد که شامل همه موجودات است و اسم رحیم الهی حاکی از رحمت خاصّ است که شامل اهل ایمان می باشد. در حقیقت رحمت الهی شامل همگان است اما تنها اهل ایمان قدر آن را می دانند، همچون آیات الهی که برای همه افراد نازل می شود و برای اهل توحید و ایمان خمر حیوان است و مشرکان را سبب افروختن آتش دشمنی در قلوب و صدورشان می شود. (۲۲) از این تشبیه و تطبیق بین رحمت و آیات می توان دریافت که رحمت در این مقام اشاره به عهد الهی دارد که اهل یقین و تمکین را مایه خیر و اطمینان است.

شرک در کتب مقدّسه قبل و آثار بهائی مکرّر مورد اشاره قرار گرفته و اگرچه مفهوم اصلی آن شریک قرار دادن برای حقّ تعالی است اما شرک به حقیقت به عدم شناسائی و اطاعت از مظهر ظهور در هر دور مشخص و متحقّق می شود. این مطلب را از قرآن مجید و آثار مبارکه این دور به وضوح می توان استنباط کرد. از جمال اقدس ابهی است: "من اعرض عن الله فی حقّه و ادبر و طغی ثم کفر و شقی حکم علیه حکم الشّرك و الکفر و الموت و الثّار و ایّ شرک اعظم من اقباله الی مظاهر الشّيطان و اتّباعه علماء النّسیان و اصحاب الطّغیان..." (۲۳)

بسیاری از آیات سوره مبارکه غصن متضمّن اشارات قرآنی است. آیه "كذلك بدلوا  
نعمة الله على انفسهم وكانوا من الغافلين" به آیه "الم تر الى الذين بدلوا نعمة الله  
كفراً واحلّوا قومهم دارالبوار" (۲۴) اشاره می فرماید.  
مقصود از "کلمه" اصطلاح معروف قرآنی معمول در آثار بهائی است و کلمه الله بر  
مظاهر ظهور الهی نیز اطلاق شده است. (۲۵)  
اصل و فرع مذکور در سوره مبارکه در حقیقت تبیین و یادآوری آیه قرآنی "كشجرة  
طیّبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء" (۲۶) است.  
"نفس الله القائمة على كلّ شیئی" یادآور "نفس الله القائمة فيه بالسّنن" (۲۷)  
مذکور در اثر مبارک "چهاروادی" است و مقصود مظهر ظهور الهی است.  
"بعثناه على هیكل الانسان" اشاره به بدعیّت مقام غصن دارد که بنا بر تبیین  
حضرت ولیّ امرالله در دور بهائی (۲۸) در ادیان سابق بی سابقه و نظیر است.  
"ظلّ الله" یادآور بیان جمال قدم در لوح سلطان ایران است (۲۹) و متضمّن این  
حقیقت که ظلّ الله حقیقی مظاهر مقدّسه الهیه هستند.  
جبت و طاغوت بر اساس معارف اسلامی و اشاره به مظاهر طغیان و گمراهی و عدم  
تمکین و اطاعت از او امرحقّ می باشد. (۳۰)  
آیات "لا عاصم لاحد من امرالله" (۳۱) و "ما بعد الحقّ الا الضلال المبین" (۳۲)  
و "من احیی نفساً فی هذا الامر کمّن احیی العباد کلّهم" (۳۳) همه یادآور آیات  
مشابه قرآنی است.  
در موضوع نصرت امرالله و مفهوم آن، آثار و اشارات فراوان در الواح مبارکه آمده و  
الواحی به طور اخصّ نیز در باره معنی نصرت نازل شده که از جمله یک لوح در  
متن لوح مبارک سلطان ایران نقل شده است. (۳۴)  
در سوره اصحاب این آیات نازل: "اعلموا بانّ النّصر لم یکن فی اخراج السیف بل  
فی تطهیر نفوسکم یا معشر الاصحاب... قل تالله انّ النّصر هو انقطاعکم عمّا سوی  
الله و استقامتکم على حبّی فی یوم الذی تزلّ فيه اقدام البلغاء و یخرج عن ایّکة  
التّفاق شر ذمّة من الذّئاب." (۳۵) مبحث و مطلب استقامت در این مختصر  
نمی گنجد. تنها می توان متذکّر بود که همواره در آثار مبارکه تالی معرفت و ایمان



مذکور شده است. مفهوم "فساد" از نظر فلسفی نیز تغییر صورت یا آثاری است که با وجود شیئی ملازمه دارد (۳۶) و مقصود از منع فساد منع از ایجاد تحوّل و تغییر در امور است که با حقیقت و مقصد آن امور ناسازگار شود. مثلاً تشریح نظام های دینی برای ایجاد وحدت و حسن ارتباط در جامعه انسانی است. اگر وسیله تجزیه و اختلاف قرار گیرد، فاسد شده و کسانی که چنین کنند مخاطب "لا تفسدوا فی الارض" اند و برای حفظ از همین اشتباه مفهوم "لا تجادلوا مع الناس" در آثار مبارکه مکرر و از ارکان دین مقرر شده و قسمتی از کتاب عهدی به طور تخصیص به آن اشاره فرموده است. در قرآن روش هدایت و تبلیغ به حکمت و موعظه حسنه و "جادلهم بالّتی هی احسن" تفکیک و تعیین شده (۳۷) ولی اهل ایمان در دور اسلام مجادله مذکور در آیه را به شدت و حدت و سوء معامله معمول داشته و جدال دینی با نزاع و خصومت یکی شده است. این است که در سوره مبارکه غصن بیان فاصل "ان افتحوا اللسان بالبیان الحسنه ثم ذکرُوا الناس ان وجدتموهم مقبلاً الی حرم الله و الاّ دعوهم بانفسهم" نازل شده است و در خاتمه به ذکر استقامت، لوح پایان پذیرفته است.

سوره مبارکه غصن متضمن کلیه تعالیم و مطالب اصلی و اساسی امر مبارک است. نخست ذکر عظمت ظهور و تحقق بشارات و سپس بیان مقام غصن نابت از شجره الهیه و مفهوم عهد و میثاق و اطاعت و تمکین به او امر اوست. قسمت اعظم سوره غصن در باره اوست. عنوان غصن در این سوره مبارکه فرد منفرد است و به صیغه مفرد از حضرتش یاد شده است. جهات و نکات مختلف در باره غصن الهی در این سوره به تفصیل مذکور شده است. مطالب دیگر مذکور در سوره غصن تکلیف تبلیغ امر الهی بر همه اهل ایمان، نهی از فساد در امر و منع از مجادله و امر به حسن بیان و آداب رحمانی است.

چنانکه ملاحظه می شود وجوه مشترک بین سوره غصن و کتاب عهدی فراوان است. شاید بتوان گفت که سوره غصن تأسیس عهد جمال اقدس ابهی به طور خصوصی و کتاب عهد، بیان آن به کیفیت عمومی است.

سوره مبارکه غصن در جلد چهارم مانده، صفحات ۱۱۵ - ۱۱۹ (چاپ دوم) و  
ایام تسعه، صفحات ۳۶۰ - ۳۶۶ و رحیق مختوم، جلد اول، صفحات ۷۲۸ -  
۷۳۲ (چاپ دون) و آثار قلم اعلی، جلد چهارم، صفحات ۳۳۱ - ۳۳۵ (نشر دوم)  
طبع شده است.

### یادداشت ها

- ۱ - به مجموعه نصوص مبارکه زیر عنوان عهد و میثاق (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۴ ب) مراجعه شود.
- ۲ - اشاره به آیه قرآنی "الست بریکم" مذکور در سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۲.
- ۳ - لانگنهاین "لجنة نشر آثار امری، ۱۴۱ بدیع، ص ۷۶.
- ۴ - کتاب مزامیر، مزمور ۱۰۵، آیات ۷ - ۱۰، عهد قدیم.
- ۵ - قرآن مجید، سوره بقره (۲)، آیات ۴۰ - ۴۱.
- ۶ - ایضاً، سوره یس (۳۶)، آیات ۶۰ - ۶۱.
- ۷ - قیوم الاسماء، سوره یوسف (۵).
- ۸ - کتاب بیان فارسی، واحد سوم، باب پانزدهم.
- ۹ - ایضاً، واحد ششم، باب شانزدهم.
- ۱۰ - لوح مبارک قرن (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۳ ب)، ص ۸۶،  
و کتاب قرن بدیع (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۹ ب)، ص ۳۵۷.
- ۱۱ - Baha'I World Faith، ۱۹۷۱، تجدید چاپ، صص ۲۰۴ - ۲۰۷.
- ۱۲ - دور بهائی (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۴۴ ب)، ص ۵۹ و کتاب  
قرن بدیع، ص ۴۷۹.
- ۱۳ - نطق مبارک در بیرونی بیت مبارک در ریورساید، نیویورک، ۱۹ جون  
۱۹۱۲، نسخه چاپ عکسی به خط جناب محب السلطان روحانی.
- ۱۴ - حیات حضرت عبدالبهاء جناب محمدعلی فیضی (لانگنهاین: لجنة نشر آثار  
امرئ، ۱۴۳ ب)، صص ۵۸ - ۶۱.
- ۱۵ - بیان حضرت عبدالبهاء در لوح هزاربیتی خطاب به جلیل خوئی.
- ۱۶ - ص ۶۵.

۱۷ - بحارالانوار، مجلسی، چاپ جدید، جلد ۲۴، ص ۱۴۱. ایضاً: "قال جبرئیل للنبی انت الشجرة وعلی غصنها وفاطمة ورقها والحسن والحسين ثمارها" (ایضاً، جلد ۲۴، کتاب الامامة، ص ۱۳۷) اساساً اصطلاح شجره و اغصان در همین مورد و به کیفیت های متعدد در احادیث آمده است و عموماً مبتنی بر تفسیر و توجیه آیه مربوطه به "شجرة طیبة" مذکور در قرآن است. در حدیثی از پیغمبر اکرم: "انا اصلها وعلی فرعها والائمة اغصانها و علمنا ثمرها و شیعتنا ورقها" (ایضاً، جلد ۲۴، ص ۱۳۹). "سئل عن النبی عن طوبی فقال شجرة فی الجنة و اصلها فی داری و فرعها علی اهل الجنة ثم سألوه عنها ثانیة فقال شجرة اصلها فی دار علی و فرعها اهل الجنة فقیل له فی ذلك فقال انّ داری و دار علی غداً واحدة" (ایضاً، جلد ۳۹، ص ۲۲۶). البتّه مفاهیم شیعه و جنت را باید بر اساس مذکور در کتاب بیان فهمید و شناخت که مقصود از جنت "ظهورالله در نقطه مشیت" (بیان فارسی، واحد دوم، باب شانزدهم) است و مقصود از شیعه، نفوس خالصه در اسلام است که حضرت نقطه جناب سیدکاظم را به عنوان شیعه خالص ذکر فرموده اند (ظهور الحق، جلد سوم، ص ۲۲۳، تویح خطاب به خال اکبر). تنها مورد متفاوت در احادیث وارده در باره اغصان تشبیه سال تقویمی به شجره است و در حدیث آمده: "السنة شجرة و الشهور فروعها و الايام اغصانها و الساعات اوراقها و انفساس العباد ثمرها" (بحارالانوار، جلد ۹۶، ص ۳۵۱).

۱۸ - کتاب قرن بدیع، ص ۳۵۷.

۱۹ - سورة نحل (۱۶)، آیه ۱، تفسیر: تفسیر صافی، اسلامیّه، جلد اول، ص ۹۱۶، کشف الاسرار و عدّة الابرار (دانشگاه تهران)، جلد پنجم، ص ۳۵۲.

۲۰ - چنین به نظر می رسد غمام در این آیه مبارکه به بیان، تأویل و تفسیر شده و حقایق ظهور الهی همچنان که در سایه غمام یعنی تعینات بشری پوشیده است بیان و کلام او نیز پوشیده است و پنهان، و محتاج تبیین و تعلیم است.

۲۱ - التعریفات، جرجانی، ذیل لفظ "رحمة" مفاهیم مربوطه در آثار مبارکه ظهور بدیع نیز تأیید شده است.

۲۲ - در این خصوص اشارات متعدّد در آثار مبارکه نازل که ذیلاً به یک مورد از کتاب بیان فارسی استشهد شده است: "حجّت خداوند بر هر دو سو است زیرا که آیات خداوند بر هر دو عرض شد. مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده در ظلّ اثبات مستقرّ شدند" (واحد دوم، باب چهارم).

۲۳ - جواهرالاسرار، آثار قلم اعلی، جلد ۳، ص ۵۱، لوح مبارک ذیل از حضرت عبدالبهاء تبیین همین مطلب است: هوالله ای ناطق به ثنای حقّ و بلبل گویای حقّ، علیک بهاءالله و ثنائه و نوره و ضیائه. در جمیع الواح الهی قیام ناعقین و ظهور شیاطین مذکور و مشهور. هر نفسی از برای خویش وجودی بیند و خیال تمیز و تفرّدی کند آن از آثار نفاق است و علامت نفاق. باید شتون خود را فراموش کرد و در مقام فنای محض آمد و الاّ ملاحظه وجود عاقبت سبب شرک گردد و بادی کفر محض. خضوع و خشوع و محو و فنا و اطاعت و انقیاد مقبول و محبوب. و البهاء علیک ع ع". (مجموعه شماره ۸۴، محفظة ملّی آثار، صص ۳۵۶ - ۳۵۷).

۲۴ - سورة ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۸.

۲۵ - اصطلاح "کلمه" مفاهیم متنوعی دارد. در این مقام اشاره به آیه ۴۵ سورة آل عمران (۳) "انّ الله یشترک بکلمة منه اسمه المسيح" و آیه ۴۰ سورة توبه (۹) "و کلمة الله هی العليا" دارد.

۲۶ - سورة ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۴.

۲۷ - آثار قلم اعلی (طهران: مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب)، جلد سوم، ص ۱۴۲، چهاروادی.

۲۸ - ص ۵۳.

۲۹ - آثار قلم اعلی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۳ ب) جلد اول ص ۷۰.  
۳۰ - دو کلمه "جبت" و "طاغوت" سابقه قرآنی دارد ولی ظاهراً لغت اصیل عربی نیست و شاید ریشه عبری یا سریانی داشته است. در کتب مفسّرین قرآن جبت، به هرآنچه غیر از حقّ پرستیده شود اطلاق می شود و طاغوت به مفهوم شیطان گرفته شده است و بعضی محدّثین روایت کرده اند که جبت مقصود حیّ بن اخطب و طاغوت کعب ابن اشرف از سران یهود در عهد پیغمبر اکرم است.

- ۳۱ - از جمله سوره هود (۱۱)، آیه ۴۳.
- ۳۲ - از جمله سوره مريم (۱۹)، آیه ۳۸.
- ۳۳ - از جمله سوره مائده (۵)، آیه ۳۲. در موارد مذکور مفاهيم کلی مطالب مشابهت دارد اما تركيب آیات یکسان نیست.
- ۳۴ - آثار قلم اعلى، جلد اول صص ۶۸ - ۷۰.
- ۳۵ - آثار قلم اعلى، نشر دوم (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳۳ ب)، جلد چهارم، صص ۲۱ - ۲۲.
- ۳۶ - تعريف فساد از نظر سيد شريف الجرجاني چنين خلاصه شده: "زوال الصورة عن المادة بعد ان كانت حاصلة" (ذیل لفظ "فساد" در التعريفات).
- ۳۷ - سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵: "ادع الى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتى هى احسن" و سوره عنكبوت (۲۹)، آیه ۴۶: "ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتى هى احسن الا الذين ظلموا منهم و قولوا آمنا بالذى انزل الينا و انزل اليكم و الهنا و الهكم واحد و نحن له مسلمون."

وَمِنْ آيَاتِهِ  
صُورُ كِتَابِهِ وَفَصْلُ خِطَابِهِ عِتَاباً لِلْمَلُوكِ وَإِنذَاراً لِمَنْ هُوَ أَحَاطَ الْأَرْضَ  
حضرت عبدالبهاء

سال ۱۸۶۷ ابتدای دوره جدیدی در اتساع دائره امر بهائی محسوب است چه که در پائیز این سال نخستین خطاب عمومی به سلاطین عالم ذیل عنوان "سوره الملوک" از قلم جمال قدم نازل شد و استقلال و عظمت شریعت بدیع که تا آن زمان فقط به اهل بیان ابلاغ شده و اهل بهاء از آن مستمد و مستفیض بودند به عموم اهل عالم از ملوک و مملوک و وضع و شریف و عالم و عامی اظهار و اعلان گردید. این مرحله فاتحه سومین دوره اظهار امر حضرتش محسوب، دوره ای که دیانت بهائی شمول جهانی و عمومیت مطلق خویش را آشکار ساخت و اساس و مبانی وحدت عالم انسانی و نظم بدیع ابلاغ و اعلام گردید.

نزول این آثار خطاب به ملوک جزئی از اعلان عمومی امر حضرت بهاء الله است که در ایام ادرنه و عکا در ضمن الواح متعدده لاتحصی نازل شده و عموماً مبین مقام کریم آن شارع عظیم و حاوی وصایا و نصایح و وعد و وعید به مقبلین و معرضین است به همین سبب در کلیه این آثار لحن نزول به شأن آیات و متضمن خطباتی است که اکمال حجت و اتمام برهان را حاکی است.

نخستین خطاب مبارک به زمامداران عالم در مدینه کبیره اسلامبول به عبدالعزیز سلطان عثمانی صادر شده و توسط شمسی بیگ مهماندار دولتی برای عالی پاشا صدر اعظم وقت ارسال گردیده است از آنجا که این لوح مقارن و متعاقب صدور حکم نفی حضرت بهاء الله از اسلامبول نازل شده است نزول آن مصادف با اواسط ماه جمادی الثانی سال ۱۲۸۰ یعنی اواخر نوامبر ۱۸۶۳ میلادی می باشد. گرچه اکنون متن این لوح مبارک در دست نیست اما از فحوای یادداشت های نبیل زرنندی که در لوح قرن احبای امریکا (کتاب قرن بدیع) استشهاد فرموده اند می توان دریافت که مضامین خطابات صادره تا چه حد به سوره الملوک مشابهت داشته است. برهان واضح برهیمنه آن خطاب مبارک مطالبی است که حامل لوح شمسی

بیک سابق الذکر به جناب کلیم اظهار داشته و تزلزل و اضطراب وزیر اعظم را تصریح نموده است.

گرچه لوح عبدالعزیز و وکلا که مذکور شد همان هیمنه کلی و عمومی آثار نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض را دارا بوده معذک سورة الملوک از لحاظ شمول بر کل و اتمام حجت و اظهار امرالله به اهل عالم سرفصل و مبدأ خطابات عمومی حضرت بهاءالله محسوب است. این اثر عظیم تقریباً چهار سال بعد یعنی پس از تحقّق فصل اکبر که در جمادی الاول ۱۲۸۴ (سپتامبر ۱۸۶۷) اتفاق افتاد نازل شده است. تاریخ نزول آن مصادف با اکتبر ۱۸۶۷ و در بیت عزت آقا بوده است. تقریباً ده ماه بعد از نزول آن است که هیکل اطهر به فرمان دولت عثمانی در تاریخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۸۵ (۱۲ اوت ۱۸۶۸) از ادرنه به عکا سرگون شده اند. در طی همین ده ماهه اخیر است که الواح صادره خطاب به ناپلئون سوم (لوح اول) و سلطان ایران نازل شده است. لوح اول ناپلئون به وسیله سفیر آن دولت ارسال شد ولی لوح سلطان بعداً از عکا بوسیله جناب بدیع فرستاده شد.

لوح رئیس عربی در فاصله بین ادرنه و گالیبولی در محلی بنام کاشانه نازل شده و اگرچه به عنوان عالی پاشا ارسال گردیده ولی سلطان و وزیر اعظم هردو در آن به عتاب الهی مخاطب گشته اند. گالیبولی واقع در منطقه رومیلی از متصرفات اروپائی عثمانی و در مغرب دریای مرمره و به تنگه داردانل نزدیک است و چون مدت سفر هیکل اقدس ابهی از ادرنه تا گالیبولی چهار روز بوده محتملاً تاریخ صدور این لوح منیع از حدود سیزدهم تا پانزدهم ماه اوت ۱۸۶۸ می باشد. در این لوح حاج محمد اسمعیل ذبیح کاشانی که در همان ایام به قصد تشرّف وارد به لقب انیس مفتخر و به عنایات مخصوصه ممتاز و معزز گردیده است. در همین لوح مبارک عنایات لاتحصی به عمومی مهاجرین و طائفین حول مبذول و ذکر آقاسید اسمعیل ذبیح زواره ای مذکور و او را به القاب محبوب الشّهداء و سلطان الشّهداء ستوده و از حاج جعفر تبریزی که به علت محرومیت از فیض حضور بقطع گلوی خود اقدام نموده بود تمجید و انحصار این ظهورات ولا و وفا را در ایام الله نشانه ای از قدرت غالبه این امر بدیع بیان فرموده اند. قسمتی از این لوح به بیان

کیفیت و مقام ارواح و انفس اختصاص دارد و در آخر متضمن مناجاتی است که زبان حال مشتاقان زیارت جمال قدیم در آن ایام است، مقبلینی که زحمات سفرهای دور و دراز را به امید تشریف به آستان محبوب به جان می خریدند ولی به علت منع و عناد اعداء از حضور محروم و بی نصیب می ماندند. در عکا الواح مهیمنه خطاب به ملکه ویکتوریا، باپ پی نهم، تزار روس و لوح رئیس فارسی و دومین لوح خطاب به ناپلئون سوم عزّ نزول یافت و لوح سلطان ایران ارسال گردید و بالاخره در کتاب مستطاب اقدس خطابات اخری به سلاطین ارض نازل شد.

ورود به عکا در تاریخ ۳۱ اوت ۱۸۶۸ (۱۲ جمادی الاولی ۱۲۸۵) و نزول خطاب ثانی به ناپلئون سوم در سال ۱۸۶۹ بوده است گرچه تاریخ دقیق نزول این لوح مبارک معین نیست ولی با استناد به بیان مبارک حضرت عبدالبهاء که بنفسه المقدّس در سجن با پدر بزرگوارشان همراه و زندانی بوده اند در سنه ۱۸۶۹ نازل و به وسیله پسر قنسل فرانسه در عکا Cesar ketfakou برای امپراطور ارسال گردیده است.

مدّت سجن هیکل مبارک در قشله عسکریه دو سال و دوماه و پنج روز بوده و محتملاً الواح خطاب به باپ، ملکه انگلستان و لوح رئیس فارسی نیز در سجن نازل شده است از فحوای دو لوح اول محل نزول آن استنباط نمی شود اما از متن لوح رئیس فارسی در دو موضع می توان دریافت که در سجن اعظم نازل شده است.

لوح سلطان بنا بر شواهد تاریخی در همان ایام اولیّه عکا ارسال شده. جناب حاج میرزا حیدرعلی در بهجة الصدور به نقل شرحی از جناب امین البیان کیفیت حال و جذبه روحانی جناب بدیع و نحوه تفویض این خدمت را به آن حائز روح جدید و خلق بدیع بیان داشته است با توجه به شدائد اولیّه سجن و منع مستمر مأمورین دولت و دسائس سیّد محمد اصفهانسی و اعوان او نمی توان متیقناً مدعی شد که این لوح در ایام قشله ارسال شده با این همه از نکات و مطالبی است که به کمک تطبیق تاریخ و زمان شهادت جناب بدیع می توان آنرا معلوم داشت و این مطلب به کمک مدارک و سوابق تاریخی امر و کتب تاریخیّه آن عصر محال



نیست. لوح ملک روس به جهاتی که ذیلاً بیان می شود محتمل است که بعد از قشله صادر شده باشد چه که متضمن اشاره ای به مناجات الکساندر دوم به آستان الهی و قبول آن است "انا سمعنا ما نادیت به مولاک فی نجواک لذا هاج عرف عنایتی و ماج بحر رحمتی و اجبناک بالحق ان ربک لهو العلیم الحکیم" ظاهراً این مطلب اشاره به توسل تزار به آستان الهی در هنگام بروز جنگهای روسیه و عثمانی است. چنان که در تاریخ است این جنگ در دو مرحله واقع شد یکی در ۱۸۵۵ که به دخالت ناپلئون سوم و شکست روس منتهی شد و در جریان همان جنگ نیکلای اول درگذشت و الکساندر دوم بجای او نشست و دوم در سال ۷۷ - ۱۸۷۶ که به فتح و پیروزی الکساندر منجر گردید و ظاهراً بیان مبارک فوق با این واقعه دوم مربوط است و اگر چنین باشد باید نزول لوح تزار تقریباً نه سال بعد از ورود به عکا یعنی مقارن اواخر ایام حبس هیکل اطهر در عکا باشد.

اکنون جا دارد در این مختصر ذکری از خطابات مبارکه دیگری که از قلم جمال قدم و اسم اعظم نازل شده نیز بشود.

اعظم و اقدم خطابات عمومی حضرت بهاء الله سوره مهیمن هیکل است که در سجن عکا نازل شده است حسب الاراده مبارک به ترتیب لوح پاپ، لوح دوم ناپلئون، لوح ملک روس، لوح ملکه ویکتوریا و لوح سلطان ایران نیز متعاقب سوره هیکل مرتب شده و جزء آن محسوب گردیده است دلیل بر این استنباط که نظم و ترتیب این آثار مبارکه بر حسب مشیت آن سلطان وجود بوده آیات اخیره لوح سلطان ایران است که در کتاب مبین مندرج است بقوله تعالی:

"کذلک عمرنا الهیکل بایادی القدره و الاقتدار ان انتم تعلمون هذا الهیکل الّذی وعدتم به فی الكتاب تقرّبوا الیه هذا خیر لکم ان انتم تفقهون ان انصفوا یا ملاء الارض هذا خیرام الهیکل الّذی بنی من الطّین توجّهوا الیه کذلک امرتم من لدی الله المهیمن القیوم ان اتبعوا لمرثمّ احمدوا الله ربکم فیما انعم علیکم انه لهو الحقّ لا اله الا هو ینظر ما یشاء بقوله کن فیکون"

اساساً سراسر کتاب مبین از الواح و آثاری ترکیب شده که متضمن بیان عظمت ظهور و اظهار امر و ابلاغ کلمه است این الواح عموماً در همان ایام یعنی دوره ادرنه

و سالهای اولیه سجن عکا نازل شده است و در تلو بسیاری از این الواح گروهی از مقبلین و مؤمنین اولیه نیز به عنایات الهی سرافراز شده اند.

آنچنان که از فحوای سورة الاحباب که متعاقب لوح سلطان در کتاب مبین مندرج است به نظر می رسد این لوح ابراز عنایت عمومی به جامعه بهائی است سپس لوح رئیس عربی که از خطابات نازل به ملوک و سلاطین محسوب درج شده است ترتیب حاضر کتاب مبین در زمان حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی بوده و شاهد بر این ادعا نسخه حاضر این مجموعه است که یازدهمین نسخه ای است که به خط جناب زین المقربین استنساخ شده است این کار در تاریخ ۱۲۹۸ یعنی یازده سال قبل از رزیه عظمای صعود مبارک بوده است. منطقی چنین است که ترتیب و نظم کتاب مبین به اراده رب العالمین بوده و خاتمه لوح سلطان که جز در مجموعه کتاب مبین دیده نمی شود اختصاصاً برای تکمیل این سورة مبارکه نازل شده است.

سورة هیکل در حقیقت خطاب به اهل بیان و اظهار و ابلاغ امر به آنان است چه که در اول رتبه منتظرین ظهور بدیع واقع و به شناسائی کلیه مظاهر الهی تا قبل از ظهور من یظهره الله فائز و از این جهت بر کلیه پیروان ادیان الهی مقدم بودند اسم منتخب این اثر مبارک نیز متناسب با اصطلاحات بیان است. هیکل در آثار بیانی به شکل ستاره پنج پری است که طول اضلاع چهارتای آن دو بدو متساوی است هیکل در آثار یهود و مسیحی اصطلاحی است که برای معبد معمول بوده است و در این لوح به همین مفهوم نیز اشاره شده است.

لوح مبارکی نیز به افتخار جناب شیخ کاظم سمندر متضمن وعود الهیه در باره سلطان عبدالعزیز و عالی پاشا و شرح نکبت و زوال فؤادپاشا نازل که به لوح فؤاد مشهور و محتملاً در حدود زمانی ایامی که فؤاد در نیس فرانسه به ذلت واقعی درگذشته نازل گردیده است. مرگ فؤاد در سال ۱۸۶۹ واقع شد وی در تاریخ ۶۱ - ۱۸۶۰ صدر اعظم عثمانی و در ادوار مسجونیت حضرت بهاء الله دوست و همکار نزدیک وزیر خارجه عالی پاشا بود.

مرگ عالی در ۱۸۷۱ و فوت عبدالعزیز در سال ۱۸۷۶ پس از خلع وی از سلطنت اتفاق افتاد. عبدالعزیز درست در همان سال نزول سورة الملوک (۱۸۶۷) سفری به اروپای غربی کرد و این اولین باری بود که یکی از سلاطین عثمانی به خارج سفر می نمود. علماء و پیشوایان ادیان نیز در ضمن آثار مبارکه مکرر مخاطب واقع شده اند. نخستین بار در سورة الملوک و بالاخره در کتاب مستطاب اقدس به طور عموم و مجتمعاً مخاطب شده اند. از علماء ادیان که منفرداً به خطاب مبارک مخاطب پاپ پی نهم پیشوای فرقه کاتولیک اعظم فرق مسیحی و جانشین پطرس حواری وصی منصوص حضرت مسیح علیه روح الله و بهائیه را باید نام برد گرچه در همین لوح مبارک سیاق خطاب به عموم علمای ادیان علی الخصوص روحانیون مسیحی متوجه است. در بین علمای اسلام حاج محمد کریم خان کرمانی به خطابی مخصوص که به لوح مبارک قناع تسمیه شده مخاطب گشته است گرچه نزول این لوح مسبوق به علل و سوابقی است ولی در آن اتمام حجت به مشارالیه شده است. لوحی نیز خطاب به شیخ عبدالحسین طهرانی عدو لدود امرالله در عتبات نازل و خطابی نیز به حاج ملا علی کندی از علمای مشهور دوره ناصرالدین شاه که به عناد و عداوت نسبت به امرالله گوی سبقت از همگنان خویش ر بوده بود صادر شده که هردو در کتاب مبین مندرج است. چنانکه مشهور است ناصرالدین شاه لوح مبارک سلطان را برای تهیه جواب به نزد علما فرستاد حاج ملا علی کنی برای شاه بدین مضمون پیغام داد که اگر شاه شخصاً در اصول اعتقادی اسلام تردید دارد اظهار نماید تا برفع شبهه اقدام شود و باین تهدید و تکفیر او را از درک حقیقت باز داشت. حضرت بهاء الله جل ذکره الاعلی در لوح مبارک خطاب به ملا علی کندی به اعزام بدیع و اتمام حجت و برهان اشاره می فرمایند و این دلیل آن است که نزول خطاب بعد از ارسال لوح مبارک سلطان بوده است.

خطاب مبارک در لوح برهان به ذنب و رقشاء و لوح مبارک شیخ را اگرچه در عکا نازل باید نام برد.

پیشوایان دیانت حضرت کلیم و دستوران زرتشتی نیز در ضمن آیات و الواح مبارکه مخاطب شده اند.

کتاب مستطاب اقدس نیز بنفسها حاوی قسمتی از خطابات نازله به ملوک و علما و زمامداران عالم است.

خطابات نازله به زمامداران جهان در آن ایام مجموعه عظیمی از معارف لطیفه الهیه و حقائق دقیقه روحانیه است که به قسمتی از کلیات آن در این مقام استشهاد می شود.

در مورد ابلاغ امر بدیع به عموم اهل عالم در مواقع متعدده ملوک و مملوک و عالم و عامی همه مخاطب شده اند و نظر به رأفت سابقه و عنایت باقیه آن هیکل مقصود به اثبات ادله و اظهار براهین مبادرت فرموده و از کتب و شواهد ادیان قبل بر حقیقت این ظهور استدلال نموده است تا به مقامی که آثار و کیفیات ظهور بدیع مبارکش را با ادیان و مظاهر قبل مقایسه و تطبیق فرموده تا زنگ هرگونه تردید و تزلزلی از قلوب زدوده شود.

در ضمن این الواح بعضی دلائل منطقیه و شواهد انفسیه و آفاقیه نیز اظهار شده است از اینکه آن جمال ازلی از علوم و معارف متداوله زمان اکتسابی نفرموده به بیان "ما قرئت ما عند الناس من العلوم و ما دخلت المدارس فاسئل المدینه الّتی کنت فیها لتوقن بانّی لست من الکاذبین هذا ورقة حرکتها اریاح مشیه ربک العزیز الحمید" شمه ای بیان داشته و آن را به دلیل محکم "هل یقدر احد ان یتکلم من تلقاء نفسه بما یعترض به علیه العباد من کل وضع و شریف لا فو الّذی علم القلم اسرار القدم الا من کان مؤیداً من لدن مقتدر قدیر" مؤید به تأیید الهی و عنایات ربانی ذکر فرموده و تحمل بلایای وارده را دلیل صدق قول و حقیقت ظهور معین فرموده "و همین گذشتن از جان در سبیل محبت رحمن گواهی است صادق و شاهدی است ناطق علی ما هم یدعون آیا مشاهده شده که عاقل من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد و اگر گفته شود این قوم مجنونند این بسی بعید است چه که منحصر به یک نفس و دو نفس نبوده... اگر این نفوس که لله از ماسواه گذشته اند و جان و مال در سبیلش ایثار نموده اند تکذیب شوند به کدام حجّت و برهان صدق قول دیگران علی ما هم علیه در محضر سلطان ثابت می شود... و اگر کتب استدلالیه این قوم در اثبات ما هم علیه بدماء مسفوکة فی سبیله تعالی مرقوم می شد

هر آینه کتب لایحصى مابین بریه ظاهر و مشهود بود حال چگونه این قوم را که قول و فعلشان مطابق است می توان انکار نمود" و چون انکار و اعتراض ناس نسبت به این امر بدیع از همه جهات به اوج خود متواصل بوده ذکر ایام پیغمبر اکرم علیه بهاء الله و ثنائه بر اساس مقایسه به بیان " اذکر الايام التي فيها اشرفت شمس البطحاء من افق مشية ربك العلى الاعلى اعرض عنه العلماء و اعترض عليه الادباء لتطلع بما كان اليوم فى حجاب النور مستورا" نازل شده است.

در مقامی دیگر به عدم انقطاع فیض الهی اشاره فرموده و معنی مخالف آن را متضمن مفهوم عدم اختیار و مابین اسم مختار خداوند مذکور داشته چنین بیان می فرمایند "بلى این عباد حق را يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد می دانند و ظهورات مظاهر احدیه را در عالم ملکيه محال ندانسته اند و اگر نفسی محال داند چه فرق است مابین او و قومی که یدالله را مغلول دانسته اند و اگر حقّ جلّ ذکره را مختار دانند باید هر امری که از مصدر حکم آن سلطان قدم ظاهر می شود کلّ قبول نمایند "عدم اقبال نفوس در این دور اعظم را با علل اعراض عباد در ایام مظاهر سابقه مقایسه می فرمایند و به علماء که در گذشته همواره منشأ و سلسله جنبان مخالفتها بوده اند نیز اشاره می نمایند. احتجاج منطقی "قل ان تنكروا هذا الامر بائى حجة آمنتم بالله فأتوا بها" (لوح پاپ) که در بسیاری از الواح دیگر نیز مثبت است ناظر به کمال و جامعیت ادله اثباتیه و شمول و وفور شواهد و تقریرات الهیه است که اگر این امر با این همه آثار و دلائل متنوعه تکذیب شود دیگر کدام حجت قاطعه ای بر اثبات حقائق اقامه توان نمود.

ابلاغ کلمه الهیه و اظهار امر بدیع به عناوین متعدده در موارد مختلفه نازل و به بیانات " هذا لجمال الله بينك و سلطانہ فيکم ان اتم تعرفون (سوره هیکل) و "کلّ الامور تنتهى الى الآيات و تلك آيات الله الملك المهيمن العزيز القدير" (سوره هیکل) و "قد اتى الاب و کمل ما وعدتم به فى الملكوت (لوح پاپ) و "قل انى ما اردت وصف نفسى بل نفس الله لو انتم من المنصفين" (لوح تزار) و "ان استمعى نداء ربك مالک البرية من السدرة الالهيه انه لا اله الا انا العزيز الحكيم" (لوح ویکتوریا) و "ان شجره الطور تنطق فى صدر العالم و روح القدس ينادى بين الامم

قد اتى المقصود بسطان مبین" (لوح ناپلئون) و "یا سلطان ائى كنت كاحد من العباد وراقداً على المهادر مرت على نسائم السبحان و علمنى علم ما كان لیس هذا من عندى بل من لدن عزیز علیم (لوح سلطان) و "تالله هذا يوم فيه ينطق النار فى كل الاشياء قد اتى محبوب العالمین" (لوح رئیس عربى) مذكور گردیده است.

در این مقام جا دارد از "لوح الامر" که به افتخار جناب ملاءعلى بجستانی در ادرنه نازل شده و متضمن شرح تشرف ملاحسن عمو در بغداد نیز می باشد ذکری به میان آید چه که این لوح نیز متضمن اظهار صریح امرالله و ابلاغ کلمه الله است.

سلاطین مذکوره در این خطابات مبارکه به قیام به خدمت الهی مأمور و بوعده تأیید موعود شده اند. در لوح ناپلئون عبارت "قم على خدمة الله و نصره امره انه يؤيدک بجنود الغیب و الشهاده و يجعلک سلطاناً على ما تطلع الشمس عليها ان ربک لهوالمقتدر القدیر" و به تزار انذار "ایاک ان یمنعک الملك عن المالك... طوبى لملك ما منعه الملك عن مالکة و اقبل الى الله بقلبه... سوف یرى نفسه من ملوک ممالک الملکوت" نازل و در موارد متعدده آنان را به تبلیغ امرالله مأمور فرموده اند.

نصایح وارده در این الواح مبارکه تذکر بر ناپایداری اسباب ظاهره و ملک فانی دنیوی است. علاج مصائب عالم بشری را بتوجه به اوامرالله و اتحاد عالم انسانی منوط فرموده و به فصل الخطاب "ان اجتمعوا على ما شرعناه لکم و لا تتبعوا سنن المختلفین" منزل در لوح ناپلئون آن را اتمام و تکمیل می فرمایند و بالاخره این بیانات نازله در لوح رئیس "فسوف یبعث الله من الملوک من یعین اولیائه انه على كل شیئى محیط و یلقى فى القلوب حب اولیائه و هذا حتم من لدن عزیز جمیل" عالمیان را بشارت می فرمایند.

حضرت بهاءالله در موارد مختلفه بشارت انتصار و تقدم امرالله و انتشار و ترقی جامعه بهائی را در سراسر دنیا تصریح و تأکید می فرمایند مقصود از تسمیه سوره هیکل در مقامی اشاره به خلق بدیع و مبشر تجدید و تعمیم موازین و مبانی جدید است "انا قدرنا هذا الهیکل مبدأ الوجود فى الخلق البدیع... وفى ظل كل حرف من حروفات هذا الهیکل نبعث خلقاً لا یعلم عددهم الا الله المهیمن القیوم" و در موارد متعدده این سوره مبارکه تحقق صفات و کمالات لانهایه را در ظل ارکان و اعضاء

آن هیکل بدیع برای عالم انسانی مقدر می فرمایند. نوید ظهور نفوس مقدسه متظلل در ظل امرالله به "سوف یخلق الله منه خلقاً لا تحجبهم اشارات الذین هم بغوا علی الله ویشربون فی کلّ الاحیان کوثر الحیوان الا انهم هم الفائزون... یری من وجوههم نضرة الرحمن و یسمع من قلوبهم ذکر اسمی العزیز المکنون" مؤکد و بروز آثار قدرت روحانی به "سوف نبعث بک اعینا حدیة و ابصاراً ناظرة... سوف نبعث بک آذانا مطهرة لاصغاء کلمة الله ... سوف یرج الله من اکمام القدرة ایدى القوة و الغلبة ... و یقومون علی الامر و یفتحن البلاد باسمی المقتدر العالم... سوف یبعث الله بک ایدى غالبه و اعضاء قاهرة یرجّن عن خلف الاستار و ینصرن نفس الرحمن بین الامکان... سوف یبعث الله افئدة طاهرة و ابصاراً منيرة... سوف یبعث منک ارجلا مستقیمة ... سوف نبعث منک ذا علوم بدیعة و ذا صنایع قویة..." معلوم و معین و وعدة زوال مصائب وارده به بیان "البته این بلایا را رحمت کبری از پی و این شدائد عظمی را رخاء عظیم از عقب" مصرح و به این بشارت دلنشین "سوف تشقّ ید البیضاء جیبا لهذا اللیلة الدلماء و یفتح الله لمدینته باباً رتاجاً یومئذ یدخلون فیها الناس افواجا" اقبال عمومی به امرالله متحتم گردیده است.

بالاخره در تلو این الواح مبارکه علی الخصوص لوح رئیس عربی آرزوی مظاهر الهیه به درک ایام ظهور بدیع و بشارت و اشارات سابقه ادیان با بیانی مهیمن مذکور است.

لوح مبارک سلطان حائز اهمیت مخصوص است زیرا کیفیت مطالب وارده در آن منحصر به ابلاغ کلمة الله و ابشار و انذار نیست بلکه مجموعه مختصر جامعی از اصول اعتقادی امر، استدلال و استشهاد انفسی و آفاقی و معقول و نقلی، ذکر وقایع تاریخی و تعلیل و توجیه نزول بلایا و بالاخره راهنمای روش و سلوک اهل بهاء است بهمین جهات این اثر جلیل را می توان با ایقان مبارک و جواهر الاسرار از جهت استدلال و به رساله مبارکه خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی از نظر شمول و تفهیم مطالب کلی و عمومی تشبیه نمود.

مناجات مبارکی که به ابتدای این لوح منضم و متضمن رجای بعث و ظهور نفس مقدس منقطع است که به این رسالت اعظم موفق شود کیفیت خاصی است که

مشابه و همانندی برای آن نمی توان یافت. ذکر فخرالشهداء بدیع که در اثر اراده الهیه تولّد ملکوتی یافت در بسیاری از الواح با ابراز عنایت مخصوص مذکور و موارد متعدّدی از آن در کتاب مبین موجود و مندرج است.

علت نزول لوح مبارک سلطان را جمال اقدس ابهی به شهادت آیات "ان الذین فی حولک یحبونک لانفسهم و الغلام یحبک لنفسک و ما اراد الا ان یقرّبک الی مقرّ الفضل و یقلبک الی یمین العدل و کان ربّک علی ما اقول شهیداً" هدایت، بیان فرموده اند.

در این اثر مبارک مطالب و توضیحاتی مذکور که در تکمیل تاریخ حائز اهمیت است. از بلائی وارد و اعتراضات و نسبتهای مجعوله معاندان و مدعیان وادّیتهای مأمورین دولت ایران و همدستی آنها با علماء سوء و ذکر انصاف و ایمان معدودی متدینین علمای حقیقی و پاره ای از وقایع حادثه در بغداد و اسلامبول و ادرنه و تبریز و منصوریّه مصر و موصل اشاراتی موجود است.

بعضی از اصول معتقدات بهائی در زمینه مراتب مظاهر الهیه، مقام وحدت حقّ و مظاهر او، لزوم تفکیک اصول شرایع از اعمال مدّعیان ایمان و محبّت، وظائف انسان حقیقی، عدل و نصرت امرالله را نیز ضمناً بیان فرموده اند.

لوح سلطان استدلالیه جامع موجزی در اثبات ظهور بدیع است. در بعضی مراتب به استدلال منطقی وجدانی و در مقام دیگر به استشهاد از ادوار قبلیه و تشابه ظهورات، سلطان را متذکّر فرموده اند. اعراض و اعتراض علماء و اکثریت مردم در ظهور پیغمبر اکرم و حضرت مسیح علیهما بهاء الله را اشاره نموده و مسأله اعتقاد به خاتمیت را که در جامعه اسلام رواج یافته و در انجیل و توراّه نیز بزعم و تفسیر علمای ظاهره مصرّح است مذکور داشته اند. در این لوح منبع بعضی از آیات قرآنی و انجیلی و احادیث اسلامی وارد شده و اشاراتی به تاریخ اسلام منجمله ورود حضرت سیدالساّجدين زین العابدین بشام و همچنین اسامی بعضی از معاندین و منافقین صدر اسلام نیز مذکور گردیده است. موضوع تحریف کتب مقدّسه و اینکه "ذکر تحریف در مواضع مخصوصه بوده" تبیین و توضیح شده است.



از مباحث مؤثر و مهیج این لوح منیع توجیه بلاای وارد و اشتیاق آن مظهر کلی الهی در قبول مصائب و بلیات است "قد جعل الله البلاغیة لهذه الدسكرة الخضراء و ذبالة لمصباحه الذى به اشرفت الارض و السماء " و ربی لو خیرت فیما هم علیه من العزة و الغناء و الثروة و العلاء و الراحة و الرخا و ما انا فیہ من الشدة و البلا لاخترت ما انا فیہ الیوم و الان لا ابدل ذرة من هذا البلایا بما خلق فی ملکوت الانشاء لولا البلا فی سبیل الله ما لذ لی بقائی و ما نفعنی حیاتی. "لم یزل بالبلا علا امره و سنا ذکره هذا من سنة قد خلت فی القرون الخالیة و الاعصار الماضیه " و اشکر الله علی کل الاحوال و نرجومن کرمه تعالی هذا الحبس یعتقد الرقاب من السلاسل و الاطناب و یجعل الوجوه خالصة لوجهه العزیز الوهاب... و نسئله بان یجعل هذا البلاء الادهم درعا لهیکل امره" همراه با این عظمت بیان و انقطاع جمال اقدس ابهی چنین اتمام حجت فرموده اند" ای کاش رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار می گرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع می شد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجت و برهان می نمود این عبد حاضر و از حق آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لائح گردد و بعد الامر بیدک و انا حاضر تلقاء سریر سلطنتک فاحکم لی او علی خداوند رحمن در فرقان که حجت باقیه است ما بین ملاً اکوان می فرماید فتمنوا الموت ان کنتم صادقین تمنای موت را برهان صدق فرموده و بر مرأت ضمیر منیر معلوم است که الیوم کدام حزیند که از جان در سبیل معبود عالمیان گذشته اند..."

در این الواح مبارکه حضرت بهاء الله در دو مورد به صراحت اتمام حجت فرموده اند دومین مورد در لوح رئیس فارسی است " ... اگر بتوانی به حضرت سلطان معروض داری که ده دقیقه این غلام با ایشان ملاقات نماید آنچه را که حجت می دانند و دلیل بر صدق قول حق می شمرند بخواهند اگر من عند الله اتیان شد این مظلومان را رها نمایند و بحال خود گذارند".

ابتدای لوح سلطان به عربی و سپس قسمت اعظم آن به فارسی است بالاخره این اثر مبارک به آیات عربی ختم می شود، آیات مبارکه نازل در خاتمه لوح یکی از آثار فصیح لسان عرب است. این تعریف ناچیز تراز آن است که برای بیان بلاغت و

کمال براعت آن شایسته و سزاوار باشد چه که بی همتا و مثیل است. خواننده بدون احساس تکلفی که معمولاً در مطالعه کلمات و جملات مسجع و مقفی دست می دهد از زیارت این بیانات متعالیه لذت می برد و آهنگ موزون آن روح را مستبشر و لطف کلام آن فؤاد را جان می بخشد این قسمت از لوح مبارک سلطان حاوی مجموعه ای از استعارات و تشبیهات و امثال و اصطلاحات سائرۀ متداولۀ ادبیات دلنشین عربی است.

اکنون که این هدیه نارسا که درخور آن نیست که توضیحی بر الواح ملوک و سلاطین بشمار آید به پایان رسید قسمتی از لوح مبارک سلطان گزیده ترین خطابی است که ختام کلام به آن سزاوار است. بیان مبارک در خصوص مراتب اشتیاق مقبلین این ظهور اعظم در سبیل امر الهی است:

"و این طایفه بیست سنه متجاوز است که در ایام و لیالی به سطوت غضب خاقانی معذب و از هیوب عواصف قهر سلطانی هریک به دیاری افتاده اند چه مقدار از اطفال که بی پدر مانده اند و چه مقدار از آباء که بی پسر گشته اند و چه مقدار از امهات که از بیم و خوف جرئت آن که بر اطفال مقتول خود نوحه نمایند نداشته اند و بسی از عباد که در عشی با کمال غنا و ثروت بوده اند و در اشراق در نهایت فقر و ذلت مشاهده شده اند ما من ارض الا و قد صبغت من دمائمهم و ما من هواء الا و قد ارتفعت الیه زفراتهم و در این سنین معدودات من غیر تعطیل از سحاب قضا سهام بلا باریده و مع جمیع این قضایا و بلایا نار حب الهی در قلوبشان بشانی مشتعل که اگر کل را قطعه قطعه نمایند از حب محبوب عالمیان نگذردند بلکه به جان مشتاق و آملند آنچه در سبیل الهی وارد شود ای سلطان نسلمات رحمت رحمن این عباد را تقلیب فرموده و به شطر احدیه کشیده گواه عاشق صادق در آستین باشد..."

## خلیج اسماء

"تا از خلیج اسماء نگذرید به بحر معانی فائز نشده و نخواهید شد. ملکوت اسماء طائف حول است و اصحاب طور به ذکر و ثنا مشغول. کجایند نفوسی که غیرالله را معدوم و مفقود مشاهده نمایند؟ ایشانند نفوسی که از رحیق مختوم آشامیده اند، فوق عالم حرکت می نمایند. ایشان بر سر اطمینان مستوی و بر اعراش یقین متکی و بر نمارق سکون جالس. کتب الهی از قبل و بعد به ذکر آن نفوس ناطق. طوبی للسامعین." (آیات الهی، ج ۲، ص ۳۰۳)

"خلیج اسماء" از اصطلاحات بدیعه متداوله در معارف بهائی است که فهم حقیقت آن موکول به دانستن کیفیت تمثیلی "خلیج" و "اسماء" در آثار مبارکه است. بر اهل کمال واضح است که اصطلاح بحر در آثار بهائی به سبب آنکه حکایت از وسعت و عظمت و عمق کلمه الله می نماید بر معارف امر اطلاق گردیده است. در کتاب مستطاب اقدس چنین نازل: "اغتمسوا فی بحر بیانی لعل تطلعون بما فیہ من لثالی الحکمة و الاسرار." (کتاب اقدس، بند ۱۸۲، چاپ مرکز جهانی بهائی) این مفهوم و مفاهیم مشابه در آثار جمال اقدس ابهی مکرر است.

اسم و صورت جمع آن، اسماء اصطلاحی است که به منظور تفکیک موجودات از یکدیگر بر ذات اشیاء از اعلی مراتب روحانی تا ادنی درجات جسمانی اطلاق می شود، و تنها نموداری از حقیقت ذاتی موجودات است، و لذا همیشه جنبه قراردادی دارد، و بنا به مناسبت با موضوع، متعدد، متنوع و متغیر است، و در همه حال عرضی است که فقط نشانه ای از ذات و صفات آن است.

"خلیج" چنانکه مشهود است انشعابی از دریاست که اگر چه به دریا متصل است مع ذلک این اتصال آبراه باریکی است که به سادگی ممکن است بسته شود و در همه حال حیات و وجود آن وابسته به بحر و دریاست و بی برکت دریا وجود و نمودی ندارد. ناگفته پیداست که اطلاق لفظ خلیج بر اسماء حکایت از آن دارد که اسم تنها نموداری از حقیقت است و ذات حقیقی و رای آن اسم و عنوان است و مقصود از بیان مبارک این است که تا انسان از خلیج اسم، یعنی عوالم نام و

نشان، نگذرد به بحر حقیقت نخواهد رسید. در این خصوص در لوحی از الواح از قلم جمال قدم چنین نازل شده:

" ثم اعلم بان نصب بیننا و بین العباد سلّم وله ثلاث درجات الاولى تذکر بالدنیا و زخرفها و الثانية بالآخرة و ما قدر فیها و الثالثة تذکر بالاسماء و ملکوتها و من جاز عن هذه المقامات یصل الی ملیک الآسماء و الصفات اقرب من حین ایاکم یا اهل البهاء لا تعطلوا انفسکم علی هذه المواقف ثم مروا عنها کمر السحاب کذلک ینبغی لعبادنا المقربین." ( مائده آسمانی، ج ۸، صص ۱۲۰، ۱۲۱)

مفهوم این آیات این است که بین حقّ و خلق نردبانی است که سه درجه یا سه پله دارد. اولین آنها دنیاست و اشیاء فریبنده آن، و دومین پله آخرت، یعنی دنیای جاودانی پس از مرگ جسمانی است، و سومین پله مقامات ملکوت اسماء است. شرط وصول به آستان مالک اسماء و صفات گذشتن از این سه مرحله است، یعنی انقطاع کلی از هر دلبستگی به آنچه محسوس و مطلوب و مقبول است، اعم از نعمتهای این جهانی یا پادشاهی جاودانی و یا نام و نشان پایدار و ابدی.

با اینهمه، خلیج اسماء ورطه اش بس عمیق است. چه بسا کسان که به اسم علم و تقوی یا انتساب به حقّ و مظاهر حقّ انتساب یافتند، ولی در مراحل انقطاع و امتحان لغزیدند. ظاهراً اولین آنان که به چنین سرنوشتی دچار شد شخصیت تمثیلی شیطان است که بنا بر کتب مقدّسه از ملائکه مقربین بود، ولی به علت غرور و نافرمانی مطرود شد. در امر نیز از این دست نفوس را میتوان یافت. یکی از القابی که در آثار مبارکه به بعضی نفوس اطلاق شده و حکایت از امتیاز قبول آن نفوس مینماید، و با اسم رابطه ای واضح دارد، عنوان " اسم الله" است. بسیاری از آنان قدر این منزلت و عنایت را دانستند، و پا از گلیم بندگی فراتر ننهادند. اما کسانی نیز در تاریخ امر به عنوان " اسم الله" مخاطب گشتند، ولی حدّ خود نشناختند، و به خسران افتادند. اسم الله الجمال بروجردی و اسم الله المهدی دهجی از آن محرومانند.

ملکوت اسماء در همه ظهورات جلوه و بروزی داشته که اگر اهل ایمان به حقیقت آن ناظر بودند و به ظاهر اسماء متشبّث نمی شدند از درک حقیقت ظهور

جدید محروم نمی ماندند. مثلاً عنوان "خاتمیّت" در ادیان که جلوه ای از مراتب حقیقت در عالم اسماء است همواره باعث بی نصیبی متدینان ادیان سابق در هر ظهور جدیدی شده است، و همه ادیان کلیمی، مسیحی، و اسلام در خلیج اسم "خاتم" مانده و از وصول به بحر اعظم محروم گشته اند. عندلیب لاهیجانی در این باره چه شیرین سروده و قدرت مطلقه الهی را بر هر اسم و عنوانی فائق دانسته است آنجا که گفته است:

جهان و هر چه اندر اوزیم قدرتش نمی  
سحاب رحمتش اگر کند ترشح کمی  
هزار احمد از عدم عیان کند به یک دمی  
دگر چگونه محتجب از او بذكر خاتمی  
کسی که خلق می کند به جلوه صد پیمبرا

برای خروج از خلیج اسماء که اعظم مانع وصول به بحر حقیقت لایزالی است، در آثار مبارکه اشارتها و دلالتهای مخصوص به فراوانی نازل، و مخصوصاً از تعلق به دنیا، غیبت، خودپسندی، و غرور نهی گردیده و به انقطاع از غیر حق و تسلیم و رضای به اراده الهی و کسب فیض از مصاحبت ابرار و نیکان توصیه شده است. (۱) بالاخره، شاید گذشتن از خلیج اسماء را بتوان با مراحل طی هفت وادی سلوک منطبق دانست.

### یادداشت

۱- برای استفاده از منابع مطلب در این مختصر منحصراً به "کلمات مکنونه فارسی" اشاره میشود، و مخصوصاً به موارد ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۲، ۲۰، ۴۳، ۴۷، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۶ اشاره می گردد. البته اهل تحقیق و اطلاع در متون آثار مبارکه موارد متعدّد سراغ دارند و زیارت خواهند کرد.

## بداء

اصطلاح بداء در امر مبارک در دور بهائی و بابی هر دو معمول و مقبول است. سابقه این مطلب از اسلام است، ولی تنها از معتقدات شیعه بشمار می آید، و عامه، یعنی اهل تسنن، آن را نپذیرفته اند. مبدأ آن اگر چه در قرآن صراحت ندارد ولی بعضی از علمای اسلام در این خصوص به آیه قرآنی "يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ" (سورة الرعد (۱۳)، آیه ۳۹) استناد نموده اند.

در آثار مبارکه ذکر بداء مکرر است و مفهوم دقیق آن اینست که اراده خداوند متعال در همه حال به تغییر و تبدیل آنچه تقدیر فرموده قادر است و صرف تقدیر مانع از تغییر نیست. ریشه زبانی کلمه بداء از "بَدَأَ يَبْدُو" (فعل واوی) به معنی آشکار شدن و تغییر نظر دادن است، و دلالت بر این دارد که نظر و رأی نخستین جای خود را به نظری خلاف خود واگذارد. شاید توضیح این مطلب ضرور باشد که بَدَأَ يَبْدُو، یا بَدَأَ يَبْدُو، بَدَاءٌ و بَدِيءٌ، که هر دو به معنی آغاز کردن و آفریدن است، اگر چه از لحاظ معانی قرابت و شباهتی دارند، ولی متمایز می باشند. اما چون در حین تعریف فعل و باز نوشتن به یکدیگر نزدیک می شوند چه بسا که در متون آثار ممکن است خواننده یکی را به جای دیگری تصور کند و مفهوم مطلب در ذهن بطور صحیح مفهوم نشود. از جمله میتوان به آیه زیارتنامه مبارک "طلع جمال الغيب عن افق البداء" استشهاد نمود که در این مقام بداء به معنی خلق کردن است. به هر حال بداء (فعل ناقص واوی) را غالباً به معنی ظهور و بروز مطلبی که پوشیده بوده و بعداً معلوم شده تعبیر کرده اند، و علمای شیعه برای رفع این شبهه که اقتضاء به بداء با قبول علم و احاطه الهی سازگار نمی تواند بود چنین مطلب را توجیه کرده اند که بسیاری مسائل و احکام در لوح محفوظ الهی به کیفیتی معین مقرر شده، ولی عموم مردم ممکن است خلاف آن را از کلام و اشارات قرآنی و احادیث دریابند، ولی خداوند تعالی در هنگام مقرر حقیقت آن را بر خلق مکشوف می سازد و این همان بداء است که به آن در احادیث اشاره شده است. اگر چه این مطلب به اعتباری خالی از حقیقت نیست و چه بسا مسائل هست که تا زمان آن نرسیده

درک و فهم آن برای همگان آسان نیست، و البته در زمان مقرر بیان آن مفهوم عموم خواهد بود، با ایتهمه به نظر می رسد این توجیه با حقیقت مطلب بداء ارتباطی ندارد، زیرا لطف و عدل الهی چنین اقتضاء دارد که هر زمان چنین اشتباهی اتفاق افتد حقّ جلّ جلاله بدون هیچ تأخیری اهل ایمان را آگاه فرماید تا در شبهت و تزلزل یکدیگر را گمراه نکنند. اصطلاح بداء در آثار مبارکه شواهد فراوان دارد. از آن همه، به یک مورد اکتفاء میشود که حضرت ولیّ امرالله در توفیق مورخ شباط ۱۹۲۷ خطاب به احبای ممالک شرق می فرمایند " من بعد چون اجل معلوم در رسد، نفس این سلاطین و رؤساء جمهور خود اقتداء به این نصرت دهندگان امر الهی نمایند و پا به میدان گذارند و تاج سلطنت فانیه را بر خاک اندازند و اکلیل مرصع عبودیت صرفه محضه بحته را بر سر نهاده و در صف اول مبلغین در آمده باموالهم و ارواحهم و ما وهبهم ربهم به تبشیر و نصرت پردازند و بعد از اتمام دوره خدمات به این اراضی مقدسه شتابند و خاضعاً خاشعاً متذلللاً منکسراً طواف مقامات مقدسه کنند و صوت تهلیل و تسبیح و تمجید را به عنان آسمان رسانند و بزرگواری این امر عظیم را بر جهان و جهانیان مکشوف و مبرهن سازند و انّ هذا لوعده محتوم قد رفع الله عنه حکم البداء وزینه بطراز الاثبات فی لوح حفیظ ."

(مجموعه توقیعات مبارکه ۱۹۲۷-۱۹۳۹، صص ۱۴-۱۵)

حضرت نقطه اولی باب سوم از واحد چهارم کتاب بیان فارسی را به مبحث بداء تخصیص فرموده و مطلب را در عنوان آن که " انّ البداء لله حقّ " است تلخیص فرموده اند. حاصل آن اینست که قبول و تسلیم به بداء اساس حقیقت ایمان است و چون ذات الهی ازلی همواره بر حالت و کیفیت واحد باقی و تغییر ناپذیر است و وصول به او ممکن نیست لذا بداء ذات غیب در بدای مشیت اولیه و مظاهر ظهور او ظاهر می شود و در هر ظهور بدای حاصل از کلام و رفتار مظاهر الهی تا ظهور بعد ثابت و پا برجاست و کمال ایمان در اینست که افراد از خوف و رجای به آستان او فارغ نمانند، آستانی که قائم مقام مشیت الهی است و در هر ظهور جدید تازه و بدیع می شود. البته معلوم است که فیوضات روحانی در هنگام طلوع مظهر ظهور الهی معلوم و معین و کلام مظهر مشیت الله مصرح است، ولی در هنگام غروب،

یعنی بعد از انتقال مطالع انوار ازلی به عالم جاودانی، ملاک و مقیاس بر اساس اصول و اساسی است که شارع الهی مقدر فرموده است. در حقیقت بداء مذکور در بیان و تبیین مظهر ظهور نهفته است.

با این توضیحات، معلوم می شود که بداء از مسائل اصلی امر الهی در همه ادوار است. مخالفین این اصل به این شبهه توسل جسته اند که چگونه می توان پذیرفت که حق جلّ جلاله که بر همه موجودات احاطه و اقتدار دارد، نکته ای از حضرتش پنهان ماند، تا چون از آن آگاه شود اراده خداوندیش تغییر نماید. اما اگر به این نکته توجه شود که چون انسان به صفت اختیار ممتاز است، چه بسا که بمدد قوای خدادادی تعقل و تذکر در آنچه کرده و خواهد کرد تفکر و تأمل نماید و تغییر روش دهد البته به عدل و به فضل و رحمت خداوندی اقتضاء دارد که آنچه را مقرر و مقدر فرموده است تغییر فرماید و او را به عزّ قبول بیاراید، و یا به علت نافرمانی و عدم تذکر به اوامر الهی مورد عتاب و خطاب قرار دهد، به عبارت دیگر بداء تحقق یابد. چه بسا کسان که زمانی مستحقّ تنبیه، و یا مقبول، در آستان حق بودند، ولی به اختیار خدادادی از عتاب و عذاب رهایی یافتند، و یا بالعکس مشمول عدم رضایت و عنایت الهی شدند. بنا بر این مقدمه، آیا نمی توان گفت که بداء از لوازم اختیار است که خداوند به صرف بخشش و مرحمت انسان را به آن از جمیع ممکنات ممتاز فرموده است؟ البته علم کلی الهی، که محدود شرایط عالم وجود از زمان و مکان نیست، و از سرنوشت هر کسی آگاه است، به مانند استادی که سرنوشت شاگردانش را در هنگام امتحان میداند ولی همواره با تشویق آنان را به استفاده از اختیار و استعداد خدادادی وادار می نماید، ما بندگان مستمند را هدایت می نماید، دیگر تا ما چه کنیم و چگونه از این امتیاز روحانی، یعنی اختیار موهوبی، استفاده نمائیم. لذا، در حقیقت بداء در عالم وجود مادی که مقید به زمان و مکان است مفهوم دارد، و اگر چه پایان همه چیز در علم الهی معلوم است، ولی تغییر و تحوّل امور و سرنوشت ها در این جهان به مناسبت اصل اختیار که به انسان اختصاص دارد در مفهوم بداء خلاص می شود.



## کتاب نور

از الواح مقدسه نازل در بغداد اثر مبارکی بخط جمال اقدس ابهی خطاب به حاج محمد نبیل قزوینی در دست است که به لحنی ملاطفت آمیز معزی الیه را نصیحت و هدایت فرموده و به تذکرات مخصوصه متذکر داشته اند. این اثر در مجموعه مبارکه آیات بینات بطبع رسیده است (۱) در لوح مبارک مزبور جمال قدم به فقراتی از کتاب نور استشهد فرموده اند. این لوح منبع متضمن اشاره به یکی از وقایع بغداد در دوره بطون یعنی قبل از اظهار امر من یظهره اللّهی است که آنرا بوصف "فتنه کبری" توصیف فرموده اند. تاریخ صدور لوح مبارک مزبور دقیقاً معلوم نیست ولی از آنجا که مطلقاً مطلبی که به هجرت دو ساله به سلیمانیه اشاره نماید در آن نیامده محتمل است که در همان سال اول ورود به عراق از قلم مبارک نازل گردیده است. (۲) فتنه کبری مذکور در لوح مبارک مزبور محتملاً اشاره به توطئه مدعیان و مخالفان از جانبداران میرزایحیی است که بر جمال اقدس ابهی اعتراض و حضرتش را به داعیه استقلال و انحصار طلبی در ریاست جامعه اهل بیان متهم ساختند تا بدین بهانه خود را در مرجعیت و مرکزیت جامعه بابی ذی شأن و صاحب مقام معرفی نمایند (۳) و شاید بدین وسیله در حلّ و فصل امور جامعه بابی شریک و سهیم شوند. بیان مبارک در آخر کتاب ایقان مؤید این مطلب است.

"باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند. حق را از غیر تمیز دهند و تلبیس باطل را بدیده بصیرت بشناسند اگرچه در این ایام رائج حسدی وزیده که قسم به مرئی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه آن را اولی نه تا حال چنین غلّ و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد چنانچه جمعی که رائج انصاف را نشنیده اند رایات نفاق برافراخته اند و بر مخالفت این عبد اتفاق نموده اند و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تیری طیار با اینکه با احدی در امری افتخار ننمودم و به نفسی برتری نجستم مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی بغایت بردبار و

رایگان با فقراء مثل فقراء بودم و با علماء و عظماء در کمال تسلیم و رضا معذک فوالله الذی لا اله الا هو با آن همه ابتلاء و یأساء و ضرّاء که از اعداء و اولی الکتاب وارد شد. نزد آنچه از احبّاً وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحث.

باری چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجملة بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتیم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضرر و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود بخود مشغول بودم و از ماسوای غافل و غافل از این که کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدّس از تدبیر، سر را از کمندش نجات نه و اراده اش را جز رضا چاره ای نه قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود که محلّ اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرّ احدی نشوم و علتّ حزن قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه اگرچه هر نفسی محمّلی بست و به هوای خود خیالی نمود. (۴)

با توجه به این حقیقت که مرجعیّت بیان که به میرزایحیی تفویض شده بود جز اسمی بی رسم نبود و فقط برای حفظ انتظام جامعه در تحت هدایت من یظهره الله موعود مستور که هنوز موعد اظهار امر مبارکش نرسیده بود میرزایحیی را به این اسم و مقام برگزیده بودند مقصود از این بیان که "اگر کسی نسبت به بنده ذکر نماید این سبب اختلاف نمی شود زیرا که معلوم و مبرهن است که این بنده از خود ذکر می و امری ندارد بلکه رفع اختلاف از این بنده می شود" معلوم و مفهوم می گردد (۵)

"کاذبی ملعون که به هیچ ربّی ایمان نیاورده" و ذکرش در لوح آمده اگر چه دقیقاً معین نیست که اشاره به کیست اما شاید به تمام نفوسی که در مخالفت با جمال ابهی همداستان شده بودند و خلاصه مقصدشان این بود که میرزایحیی را با القاء انواع خیالات و شبهات از تبعیّت و اطاعت جمال مبارک مستور باز دارند قابل

تطبیق باشد و شاید هم بطور اخصّ مقصود سیّد محمّد اصفهانی است که ذکر تحریکات و مخالفت‌های او در سایر آثار مبارکه نیز آمده است.

"کتاب نور" مذکور در این لوح مبارک از مؤلفات میرزایحیی است و دو آیه ای را که از آن نقل فرموده اند از سورة الغلام (کتاب نور سورة ۴۵) می باشد (۶) سورة مزبور در باره پدر و مادر و برادران میرزایحیی است و آیات مورد استشهاد خطاب به برادری (حضرت بهاء الله) است که اسم مبارکش از اسماء الله می باشد. اشاراتی از این قبیل در لوح مبارک که "قسم به خدا که هرگز جز عبودیت خیالی نبوده و نیست" و "قسم بخدا که قابل این ذکرها هم نیستیم و لکن می گویم شاید عباد متذکر شوند و به هوای نفس ذکری نمایند" همه مبتنی بر توجّه به مبدأ امرالله یعنی حضرت نقطه اولی و منتهای اراده الهی یعنی مَنْ يُظْهِرَهُ اللهُ مَوْعُودٌ اسْتِ و البتّه به اعتبار این نکته است که در آن اوقات میرزایحیی اگرچه به ظاهر مستور ولی به عنوان مرجع اسمی جامعه بانی مأمور و مشهور بوده و جمال اقدس ابهی یعنی مَنْ يُظْهِرَهُ اللهُ مَوْعُودٌ بنا به اشاره حضرت نقطه در ظلّ بیان و مجری اوامر آن کتاب و مستور از شناسائی و ایمان اهل زمان بودند. اشاره حضرت نقطه چنین است "مَنْ يُظْهِرَهُ اللهُ - قبل از آنکه بشناساند به نفسی نفس خود را که اعلی جنّت اوست به حدود بیان حکم خواهد فرمود ولی حین ظهور بر کسی نیست که لم و بم در حکم او گوید زیرا که حدود بیان کلاً از اوست ولی مراقب ظهور گشته که مثل ظهور مثل نزول بیان است حرفا بحرف و آیه بآیه تجلّی بر سگان جبروت خود خواهد فرمود چنانچه در حین ظهور نقطه بیان حین تجلّی بر دو نفس واقع شد تا آنکه کم کم بکلّ رسید. (۷)

از لحن بیان مبارک چنین مفهوم می شود که کتاب نور که در آن ایام بقلم میرزایحیی تألیف شده بعزّ قبول صاحب امر مزین بوده است که از آن استشهاد فرموده اند در حالی که سایر آثار مشارالیه که در دوره بطون نوشته شده مخصوصاً کتاب مستقیظ (۸) را که در ایام غیوبت جمال اقدس ابهی در کردستان نگاشته به عنایت حقّ مقرون نشده است.

طرفداران میرزایحیی علی الخصوص ملاجعفر نراقی و متعاقباً شیخ احمد روحی در تألیفات خود نوشتجات میرزایحیی را تالی آیات دانسته اند معذک آموزش و تمرین او در تألیف و نگارش در ظلّ تربیت و تعلیم حضرت بهاء الله مؤید این نکته است که آثار اولیه میرزایحیی به امداد و املاء حضرتشان بوده است. (۹)

دو نکته در باره لوح مبارک مورد بحث حائز اهمیت و قابل توجه است. نخست اینکه کلمات الهی بر حسب معارف روحانی دارای وجوه و مراتب متعدّد و متضمّن مفاهیم و معانی گوناگون است و اگر بعضی اشارات و مقامات در این لوح در ظاهر به میرزایحیی (مرآت) ارتباط دارد در باطن یعنی در مقام واقعیت به مرکز امر باری در آن ایام که بطور مطلق و بدون تصریح در ظلّ هدایت و اداره حضرت بهاء الله بوده اطلاق می شده و مراتب در نظام بیان و رتبه و مقام مرآت مختصّ و محدود به فرد واحد نبوده و نیست و نکته اینجا است که همه اشارات و بشارات در باطن باطن به مَنْ يُظْهَرُ اللهُ موعود که مرجع و مقصد و در حقیقت صاحب امر بیان است اشاره دارد.

نکته دوم این است که جز مظاهر مستقلّ الهی که مظهر عصمت کبری هستند همه مراتب و درجات مورد امتحان حقّ و مسئول اعمال و رفتار، چه صواب و چه خطا میباشند و در هنگام ظهور موعود در هر دور و زمانی همه حقایق موجود در معرض امتحان خواهند بود چه که مَنْ يُظْهَرُ اللهُ در هر ظهوری همان "مَنْ ظَهَرَ" ظهور قبلی است و همچنانکه در تجلّی پیشین نفوس را آزموده و برگزیده در ظهور بازبین ممکن است آنانرا بعلت عدم تمکین و اطاعت از مقام و رتبه خود محروم و ساقط فرماید علی الخصوص که حضرت نقطه حتّی بیان را نیز معلق به قبول "مَنْ يَظْهَرُ" فرموده است. (۱۰)

حضرت نقطه در پنج شأن می فرماید:

"سبحانک اللهم انک انت الهان السموات و الارض و ما بینهما لنؤتین الالوهیة من تشاء و لتنزعنها عنّ تشاء الخ. (۱۱) و حضرت بهاء الله در تبیین آن می فرماید: "ای علی یک قدح از این ماء عذب حیوان که در ظلمات کلمات سلطان اسماء و صفات مستور شده بیاشام تا آنکه موقن شوی باینکه سلطان قدم قادر است بر آنکه

در ساعتی جمیع اشیاء را بخلع اسماء حسنی مفتخر و معزز فرماید و در ساعت  
اخری از جمیع اخذ نماید. بسا نفسی که در اصیل از ابهی سدره بقاست و در ابکار  
از ادنی شجره فنا و کذلک بالعکس لوانت من العارفین" (۱۲)

### زیرنویسها و مآخذ

۱ - آیات بینات، کانادا - مؤسسه معارف بهائی - ۲۰۰۰، لوح شماره ۴.  
۲ - حضرت بهاء الله در (۲۸ جمادی الثانی ۱۲۶۹، ۱۸ آپریل ۱۸۵۳) به عراق  
ورود فرمودند و در (۱۱ رجب ۱۲۷۰، ۱۰ آپریل ۱۸۵۴) ناگهان بغداد را به مدت  
دو سال ترک نمودند.

۳ - در این خصوص در "هشت بهشت" (بقلم شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان  
کرمانی) چاپ بدون نام ناشر و تاریخ نشر - حاوی ۳۳۰ صفحه چنین مذکور است "  
جمعی از بزرگان اصحاب مانند جناب آخوند ملامحمد جعفر نراقی رقیب و جناب  
آخوند ملارجبعلی قهیر و جناب حاجی سیدمحمد اصفهانی و جناب حاجی میرزا  
احمد کاتب و جناب متولی باشی قمی و جناب میرزا بزرگ کرمانشاهی و جناب  
حاجی میرزا محمد رضا و جمعی دیگر در حالی که جناب حاجی سیدجواد را که از  
حروف حی بوده حکم قرار داده بودند میرزا حسینعلی را از این حرکات ناگوار و  
اطوار غیر مستقیم منع و توبیخ و سرزنش نمودند به طوری که کار بتکدیر کشید و بر  
میرزای مزبور سخت و گران آمد شبانه از بغداد خشمناک به طرف سلیمانیه و در میان  
اکراد رفت." (ص ۳۰۲)

نفوس مزبور همه از وابستگان میرزایحیی و عموماً داعیه سروری داشتند و خود را از  
ارکان جامعه بیان می دانستند باستثنای جناب حاجی سیدجواد که انتساب و  
ارتباط او با ازلیان و شیخ احمد و میرزا آقاخان تهمتی نارواست. کتاب "هشت  
بهشت" به عنوان بحث در فلسفه احکام بیان و به منظور رد امر بهائی تألیف شده  
است.

۴ - کتاب مستطاب ایقان چاپ آلمان بند ۸ - ۲۷۷.

۵ - برای توضیح و بیان سابقه تعیین میرزایحیی به عنوان زعیم اسمی جامعه بانی به مقاله (ایام بطون) پژوهشنامه سال دوم شماره اول مراجعه فرمایند.

۶ - کتاب نور. نسخ خطی - مندرجات کتاب نور مستفیض و مستمد از آثار حضرت نقطه اولی و به لحن و کیفیت آیات و بر همان سیاق آیات حضرت نقطه یا به عبارت رساتر تبعیت از آن است. جمعاً لا اقل دارای ۷۶ سوره و متجاوز از هشتصد صفحه می باشد و هر صفحه ۱۹ سطر و هر سطر در حدود ۱۷ - ۱۵ کلمه است میرزایحیی در این اثر خود را به عنوان "غلام" یاد می کند اصطلاح غلام در قیوم الاسماء به حضرت نقطه اطلاق شده و در آثار حضرت بهاء الله نیز ذکر شده است میرزایحیی در کتاب نور موضوع ایمان و بندگی خود را نسبت به حضرت نقطه تأکید و انتظار به ظهور من یظهره الله را تأیید و تصریح کرده است و بطور کلی مشتمل بر نصیحت و انداز باهل بیان است. عناوین سوره ها "بسم الله العزیز الحکیم" می باشد. "از کتاب نور تا آنجا که اطلاع در دست است نسخی در موزه بریتانیا - مجموعه کتب کنت دوگوبینو و کتابخانه دانشگاه پرینستون در آمریکا وجود دارد."

۷ - کتاب بیان فارسی واحد چهارم - باب ۱۱.

۸ - کتاب "مستیقظ" بعنوان تفسیر آیات "قیوم الاسماء" و بمنظور ردّ بر جناب دیان و جناب آقاسید ابراهیم خلیل تبریزی تألیف شده است. تاریخ نگارش آن مقارن ایام سلیمانیه بوده و در آن ذکر کتاب نور آمده است. نحوه ورود به مطالب و معرفی نویسنده و بعد ذکر سایر مطالب نوعی فقدان انسجام و ارتباط نشان می دهد که از عدم اصالت معنوی حکایت می کند.

۹ - حضرت بهاء الله در موارد مختلف در باره آثار اولیه میرزایحیی بیاناتی فرموده اند که حاکی از این حقیقت است که منشآت اولیه او به هدایت هیکل مبارک بوده است از جمله دو بار در رساله شیخ به این مطلب اشاره فرموده اند. "سبحان الله الی حین معرضین و منکرین نمی دانند آنچه نزد مبشر یعنی نقطه رفته از که بوده العلم عند الله رب العالمین." چاپ مصر - ص ۶۵

"اقسمک باللہ الفرد الواحد المقدر القدير که در نوشتجاتی که به اسم او نزد نقطه اولی رفته ملاحظه نما تا آثار حق را بمثابه آفتاب ممتاز مشاهده نمائی" ایضاً صفحه ۱۳۵

"اگر معرضین به عدل و انصاف در آثار نظر نمایند ادراک می نمایند الواحی که نزد نقطه اولی رفته از که بوده" مجموعه اشراقات چاپ هند ص ۹۴ ضمناً به مقاله "بطون" مراجعه شود.

۱۰ - بیانات مبارکه زیر بطور غیرمستقیم مؤید مطلب است.

"این اسمی که ذکر نمودی از کیست و که عطا نموده اگر بگوئی از منزل بیان بوده نفس بیان باعلی النداء ردّت می نماید و می فرماید صه لسانک یا غافل چه که می فرماید به بیان و حروفات آن از منزل و مظهرش محروم نمائید... در این کلمه نقطه اولی تفکر نما قوله تعالی و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لایستشار بشارتی و لا بمانزل فی البیان آیا بعد از این کلمه محکمّه تامّه می شود به بیان تمسک نمود و از منزل آن محروم گشت لا و نفسه الحقّ از این کلمه مبارکه استدلال به بیان ممنوع و در ظهور اعظم ذکر دوش مقبول نبوده و نیست... بعضی بلفظ مستغاث از فرات رحمت الهی و دریای حکمت صمدانی محرومند بگوای غافل های عالم این لفظ هم از بیان بوده استدلال بآن بقول نقطه جائز نه قوله تعالی ایاک ایاک ان تحتجب بمانزل فی البیان مکرر فرموده از بیان و آنچه در اوست خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم می نمائید. مجموعه اشراقات صص ۹۹ - ۹۲ - ۹۱.

میرزایحیی تا ایام ادرنه و فصل اکبر با آنکه بازیچه دست مدعیان بود از عنایت و هدایت جمال ابهی محروم نشد و در این خصوص در لوح مبارکی که در تفصیل نزول لوح رئیس و شهادت جناب بدیع و غیره نازل شده است چنین نازل "بعد از ورود ارض سرّیومی از ایام سیدمحمد اصفهانی تلقاء وجه حاضر عرض مطلبی نمود قبول نشد... چند یوم بعد هم اذن خواست بعد از حضور عرض نمود استدعا آنکه به میرزایحیی امر فرمائید چیزی ننویسد چه که آقا محمدعلی اصفهانی یک

شعر فارسی سؤال نموده معنی آنرا ملتفت نشده جمال قدم فرمودند سید تورا چه  
باین فضولی ها... مائده آسمانی جلد ۷  
ص ۹-۲۳۸.

۱۱- پنج شأن - باب " الاله " شأن آیات

۱۲- لوح علی محمد سراج. مائده آسمانی جلد ۷ صفحات ۱۶ و ۲۲.



## آثار و مکاتیب حضرت عبدالبهاء

لطف کلام و زیبایی تعبیر و حسن ترکیب سخن و بیان فصیح و رسا که در محسنات لفظ و گفتار از اصول و مبانی شمرده شده در آثار حضرت عبدالبهاء کیفیتی ثانوی است که به تناسب و تبعیت بلاغت و اصالت بیان حاصل شده است هیچیک از آثار حضرتش به نیت سخن پردازی و کلام آرائی صادر نشده است بلکه لطافت معانی که در حقیقت کلمات مستور بوده الفاظ را روح جدید بخشیده و طراوت بدیع ارزانی داشته است و به همین سبب این آثار در نوع خود بی مثل و نظیر و فطری و الهامی است خلق جدید است و روح بدیع. معانی است که در قالب کلمات الفاظ را حیات تازه مبذول داشته و مفاهیم حقائق را به لباس جدید آراسته و طرح نوی در قالب لغات پرداخته است. این مقدمه نه از آن مذکور آمد که تجلیل و تعظیم از آثار بدیعه آن مرئی عظیم الشان باشد چه که از آن مستغنی است که نفوس ناقصه به ستایشش برخیزند بلکه بدان سبب است که اظهار ناتوانی و عجز از شناسائی مقام حضرتش شود چه که شناسائی وجود مقدسی که خالق روح جدید در اجساد کلمات و مودع حقائق و معانی در پیکر آثار و الفاظ است از شئون بشری برتر است. بنده کجا پی برد به ذات پروردگار. در همه حال عذر تقصیر و ناتوانی است و العذر عند کرام الناس مقبول.

از قلم و لسان حضرت عبدالبهاء آثار و خطابات متعددی صادر شده است که هریک حاوی مطالب بسیار مهمه ایست و به عقیده نگارنده نه تنها متضمن اصول مسائل و مبین حقائق امر بهائی است بلکه نمونه های جامعی به عنوان راهنمای تحقیق و تجسس در حقائق و ترتیب و تنظیم مطالب است.

**مقاله سیاح** تاریخ تحلیلی امر بهائی است که در حقیقت مسائل اساسی تاریخ در آن مورد توجه قرار گرفته و از مباحث فرعی به عمد فقط ذکر مختصری به میان آمده و بالاخره نتایج و عواقب وقایع و امور بیان گردیده است. اگرچه این اثر جلیل به صورت ظاهر در کمال سادگی و سهولت و مختصر و موجز است اما در حقیقت از جهتی تاریخ بهائی است و از جهت دیگر معرفی امر به متحرران حقیقت.

**مفاوضات مبارک** که مجموعه ای از مباحث استدلال عقلی و استشهدات دینی است در حقیقت متضمن اصول و اساس استدلال و راهنمای روشی است که حقائق معقوله در لباس دلائل محسوسه بیان شود و خطابات مبارک در مجامع مختلفه روش صحیح معرفی امر به طالبان است که باید سرمشق ابلاغ کلمه قرار گیرد.

**تذکره الوفا** مجموعه ایست که مستقل از ترتیب تاریخ یعنی وقایع تدوین شده و در حقیقت متضمن قدرشناسی از وفای احباء است که بسیار مورد نظر هیکل اطهر بوده است و درس وفا و قدردانی است.

از قلم حضرت عبدالبهاء الواح فراوانی صادر شده که بنا بر بیان مبارک نظر به کمال عبودیت در آستان بها به طور کلی به نام مکتوب نامیده شده و **مکاتیب مبارک** مجموعه ای از آنست از این مجموعه نفیس که حاوی درر و جواهر معنوی است تقریباً پانصد و چهل لوح جمعاً در مجلدات منتشره مکاتیب مبارک طبع شده است و شاید تقریباً یک ثلث دیگر نیز در مجموعه های متفرق جمع آوری شده باشد. بعضی از این الواح مبارک فقط چند سطر و بعضی چندین جزوه است که از آنها می توان از **تفسیر کنت کنز - تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم - تفسیر الم غلبت الروم - لوح هزاربیتی** نام برد. با احتساب اینکه حضرت عبدالبهاء مدت ۲۹ سال ایام عهد میثاق مرتباً به شرق و غرب عالم و جمهور احباء الواح خطاب فرموده و همچنین با توجه به اینکه حتی قبل از مرکزیت میثاق نیز حضرتش به اراده و اشاره جمال قدم خطابات و الواحی صادر فرموده می توان حدس زد که این الواح دهها برابر است.

**مکاتیب مبارک** را می توان به دو گروه کلی تقسیم کرد نخست **مکاتیب عمومی** که حسب الامر در همان ایام تکثیر و بین کلیه یاران توزیع می شد و عموماً حاوی تعالیم مبارک و اوامر کلی بود و **دیگر الواح و خطابات خصوصی** که گرچه متضمن مطالب کلی و عمومی نیز هست اما به تناسب قابلیت و احتیاج مخاطبین صادر شده است.

مکاتیب مبارک به طور کلی نظم و تناسب مخصوص دارد غالب این الواح نخست با خطبه یا مناجاتی شروع شده و معمولاً با طلب تأیید و یا پند است که کلیه الواح صادره از قلم مبارک به همین سیاق است با اینهمه اکثراً متضمن مناجاتی است. مناجاتهای صادره از قلم حضرتش بعضی خصوصی و عده ای عمومی است و برخی انفرادی و تعدادی نیز به لسان دسته جمعی و در حقیقت همه این مناجاتها جنبه آموزشی دارد که چگونه باید مناجات کرد و به چه حالت و کیفیتی ذات الهی و مظاهر اسماء و صفات او را توحید و تقدیس کرد از آستان رحمتش چه طلبید و به چسان طلبید دو نمونه زیر شواهد گویائی از مناجاتهایی است که راه و رسم توجه و مطلب را به ما می آموزد:

"ای یزدان مهربان غریق بحر عصیانم طریق غفران بنما سراسر قصورم از دام غرور رهائی بخش جسمانیم روحانی نما امکانیم رحمانی کن تشنه ماء معینم به عین تسنیم دلالت فرما مشتاق دیدارم مشاهده انوار میسر فرما از خود بیزارم گرفتار خویش کن و از عالمیان در کنارم نفعه زلف مشکبار به مشامم آرسرگردانم سرو سامان بخش. بیچاره ام آواره ام پناه ده مشتاقم بوثاق وصال درآر در احتراقم نور اشراق ببار ضعیفم توانا نما فقیرم کنز غنا عطا کن دردمندم درمان ده جرحم مرهم عطا کن گرفتارم رهائی بخش پرگناهم از ذلت عصیان برهان در ظل عنایت مسکن بخش و به صرف موهبت معامله فرما تا پی به جهان دیگر برم و به کشور دیگر رهبر شوم از کأس ظهور سرمست گردم و در میخانه محبت می پرست شوم توئی قادر و توانا و توئی کریم و رحیم و پر عطا ع"

"پاک یزدانا خداوند مهربانا آوارگان کوی توئیم و مشتاقان روی تو و عاشقان خوی تو بیچاره ایم افتاده ایم ذلیلیم حقیریم ضعیفیم رحمتی فرما و موهبتی عنایت کن از قصور درگذر و خطایای بی پایان بپوش هرچه هستیم از توئیم و آنچه گوئیم و شنویم وصف تو گوئیم و روی تو جوئیم و در راه تو پوئیم تو خداوند مهربانی و ما گنه کار بی سرو سامان پس ای ابر رحمت رشحاتی ای گلشن عنایت نفحاتی ای بحر موهبت موجی و ای آفتاب عنایت پرتوی رحم فرما عنایت کن قسم به جمالت که جز خطا متاعی نه و بغیر از آمال اعمالی نه مگر پرده ستاربت بپوشاند و حفظ و

حمایت شامل حال گردد والا این ضعف را چه توانایی که به خدمت پردازند و این فقرا را چه غنائی که بساط عزت بگسترانند تویی مقتدر و توانا تأیید کن توفیق بخش این نفوس پژمرده را به رشحات ابر موهبت طراوتی عنایت کن و این حقائق مبتدله را به اشراقات شمس احدیت روشنایی بخش این ماهیان تشنه لب را به دریای رحمت افکن و این قافله گمگشته را به پناه احدیت دلالت کن گمگشتگانرا به عین هدایت دلالت کن و آوارگان را در پناه عزت مأوی بخش تشنگانرا از سلسبیل موهبت بنوشان و مردگان را به حیات ابدیه زنده کن کوران را بینا فرما و کرانرا شنوا کن گنگان را گویا نما و افسردگان را برافروز غافلانرا هشیار کن و خفتگانرا بیدار نما و مغروران را متنبه در هر کار تویی مقتدر تویی بخشنده تویی مهربان انک انت الکریم المتعال."

اما در ضمن مناجاتهای حضرت عبدالبهاء معدودی مناجاتهای مخصوص از لسان مبارکش جاری شده که جز به نام حضرتش نتوان آنرا تلاوت کرد و در حقیقت مخصوص آن وجود انور بوده است از این دسته باید مناجات لقا و مناجاتهای طلب مغفرت که در حق بسیاری از افراد احباء صادر شده به حساب آورد نمونه هائی از این مناجاتها را در صفحات ۱۸۳ و ۲۲۳ جلد اول مکاتیب می توان زیارت کرد. مطالعه کیفیت آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء بدون توجه به مقام و وظیفه آنحضرت و سهم بزرگی که در استقرار امر بدیع و تمدن بهائی به حضرتش تفویض شده ناتمام و غیر میسر است چه که این آثار کلاً در سیل استقرار هدف مقدس و وظیفه مبارکی است که به مدلول آیه کریمه "توجهوا الی من اراده الله" به حضرتش واگذار شده است. جامعه بهائی در ایام مرکز میثاق از ایمان به مظهر کلی الهی و نشئه دور جدید سرشار بود ولی هنوز اوامر و احکام کتاب مستطاب اقدس اصالت و استقلال خود را ظاهر نساخته و روابط اجتماعی و اداری جامعه که اساس نظم بدیع است استقرار نیافته بود بنابراین نقشه اساسی امرالله متضمن این نکته ها بود که از طرفی حضرت عبدالبهاء در ظل مرکزیت میثاق به عنوان معلّم و مربی و مشوق و مثل اعلی نفوس خالصه ممتازه ای را تربیت فرماید و جامعه را آماده آن سازد که اخلاق و آداب و صفات بهائی در اطوار عموم ظاهر شود و از طرف دیگر افراد را برای روش

شور و مرکزیت انتخابی که مقدمه تأسیس بیت العدل اعظم منصوص در الواح بود پرورش فرماید و بالاخره امرالله را از تفرقه حفظ نماید و برای سدّ طریق هرگونه اختلاف و انشقاقی و حل و توضیح هر مسأله و حقیقتی تبیین مطالب آیات فرماید و به طرق منطقی و صحیح مقدمات توسعه و استقرار امر الهی در جهان را فراهم سازد. بنابراین اهداف که مذکور شد حضرتش مربی توانا و پدر مهربانی بود که با محبت و رأفت فطری خویش خلق جدید می فرمود و در دل دوستان شوق خدمت و آرزوی فداکاری و خلوص پدید می آورد و سراسر آثار مبارکش مشحون به این الطاف است.

**مکاتیب حضرت عبدالبهاء** مبتکر و پیشرو سبک و روش ادبی جدیدی نیست در حقیقت همان سیاق و اسلوب ادبیات روحانی امر بهائی است بدیع و لطیف و شیوا و نافذ. قطعات ادبی نیست اما آهنگ بدیع بهائی، نوای موسیقی روحانی و نغمه و آواز ملکوتی است.

۱ - اسلوب بدیع - ادبیات بهائی که مکاتیب حضرت عبدالبهاء را نیز شامل است از لحاظ سبک و سیاق انشاء کیفیت بدیعی را حائز است بدین معنی که لغات و اصطلاحات و تشبیهات و اشارات مختلفه که در طبیعت و زندگی و علوم و معارف ادبی و دینی متداول است برای بیان مطالب اساسی و حقائق روحانی بکار گرفته شده و اگرچه غالب مکاتیب مبارک به صورت اثری ادبی و سراسر مملو از تشبیهات و فنون هنر است اما در حقیقت متضمن هدف و مطلب اصلی و مقصود اساسی است و لفظی بدون ضرورت و معنی بکار نرفته است. این قسمت از بیان مبارک که ذکر بشارت به ظهور امر بدیع است در عین اختصار دنیائی است از مطالب روحانی در استعارات دینی و ادبی.

"قد فار نار السینا فی فاران الثناء و تسعّر سعیر الحب فی ساعیر البقاء و تجلی الجبار فی لهیب من النار المضطرمه فی الشجرة المباركة و نادى الرحمن من غیب الاکوان اعلى ذروة الملكوت یا اهل الناسوت ابشروا بفیوضات مترادفه و غیوث هاطله و میاه منهمره من سحاب الرحمة و غمام الرّافه. یا سماء امطری یا سحاب افیضی و یا غیوم ابرقی و ارعدی و یا ثغور الافاق تبسمی و یا نسمة الله هبی و یا روح الله تبهّجی

طوبى للمستفيضين و يا سروراً للمتوسلين و يا فرحاً للثابتين و يا شوقاً للمنجدبين"  
(مکاتیب اول ۲۱۵)

این بیان مبارک چه سان در عین عنایت پراز مطلب است:

### هو الله

"ای منجذب به نفحات حق صبح است و هر نفسی در هوسى و این عبد به یاد  
روى و خلق و خوى تو مشغول و در کمال وجد و اشتیاق به تحریر مألوف. چندی  
است که به هیچ وجه خبری از آنجناب نه و اثری از خامه عنبریار ظاهر نشد اگرچه  
می دانم که در هر جائی که هستی و بهر جامی که مستی در پای خم معانی آرمیدی  
و از صهباء محبت الهی محمور افتادی ولی اشتیاق از جهتی و انتظار ورود اخبار از  
جهتی مشکل است. البتّه اخبار شما دائماً باید برسد خواه جواب ارسال شود و  
خواه به عهده تعویق ماند چه که فرصت تحریر و تقریر به جهت این عبد اکسیر اعظم  
شده است با وجود این ملاحظه نما که چه قدر تحاریر و مکاتیب از این قلم نگاشته  
می گردد."

در این لوح مبارک پدر مهربان روش خدمت را به لحنی که سراسر محبت و عنایت  
است می آموزد و از قصور و ناامیدی به قیام و امیدواری دلالت می فرماید.

"ای یاران الهی و یاوران عبدالبهاء چه نگارم و چه گویم آنچه در دل و جانست به  
تعبیر و تحریر نیاید و آنچه به عبارت آید احساسات جان و وجدان را بیان ننماید  
لهذا گویم که ای یاران حقیقی آینه دل را مقابل نمائید البتّه اسرار این قلب در آن  
دلها جلوه نماید و آثار این مشتاق در آن آفاق واضح و آشکار گردد جهان  
ظلمانیست و فیض الهی نورانی این ظلمات را باید نورانی نمود و این جهان تنگ  
و تار را باید وسیع و پرانوار کرد. هیکل عالم جسم مرده است باید زنده نمود پژمرده  
است باید تر و تازه کرد افسرده است باید افروخته نمود مرکز بغضاست باید مطلع  
انوار عزت سرمدی کرد. بیگانگان را آشنائی نمود و غافلانرا هشیاری داد دشمنان را  
محبت کرد و مبغضان را مودت نمود شعله افروخته شد و نارالله الموقده گشت جهان  
را به حرکت آورد و آفاق را روشن نمود تا همت یاران چه نماید و جانفشانی

دوستان چه کند عبدالبهاء فریاد برآرد و ناله و فغان نماید و از قصور خویش سر در پیش است و از فتور مکدر و محزون شما دعا نمائید و تضرع و زاری کنید که به خدمت آستان موفق گردید و به عبودیت درگاه احدیت مؤید شوید من در شام و بام عجز و نیاز نمایم و تضرع و ابتهاج کنم و طلب تأیید نمایم تا ربّ جلیل یاران را دلیل سبیل ملکوت فرماید ان ربی لعلی کل شیء قدیر ع" (مکاتیب اول ۲۸۷)

حضرتش در آثار مبارکه یاران را به اطمینان و اعتماد به عنایات الهی و زوال ظلم و عدوان و ظهور سعادت و عنایت بشارت می دهد بیان مبارک علاج هر دردی است و حرارت بخش هر سردی.

"ای یاران مهربان عبدالبهاء چندی بود که سبیل مسدود و طریق مقطوع و قاصدان ممنوع و عوانان محظوظ و ستمکاران سرور دست تطاول دراز و جاسوس و مراقب همدم و دمساز. مسجونرا در زندان زندانی دیگر و مظلوم را هر دم اذیت و جفای بدتر تهدیدات متتابع و تضییقات مترادف هر مأموری فرعونی و هر والی نمرودی تلغراف از مرکز ولایت مخابره سړی می نمود و تعرض جهری می گشت قلوب محزون بود نفوس دلخون و مغموم. یاران در اطراف مضطرب دوستان در اقالیم منتظر، بسیاری مایوس جمعی به درد و غم مانوس چون جمیع ابواب بسته شد و دلها خسته گشت بغتاً سروش غیب صیحه شدید زد جنود ملکوت ابهی هجوم نمود جیوش ملاء اعلی نزول فرمود ارکان استبداد بزلزله آمد بنیان ظلم و جور هبوط نمود ابواب مفتوح شد مراقب مرفوع گشت قاصدان به بقعه نورا شتافتند محرومان به شرف زیارت عتبه رحمان فائز شدند سحاب ظلمانی متلاشی گشت و کوکب ظلم نامتناهی متواری شد بزم سرور بریا گشت، جشن حبور مهیا شد رایت حق سر برافراخت آیت نصرت دلها بنواخت حال یاران در گلشن رحمان همدم عود و رود و سرودند و به نغمه مزامیر آل داود مشغول از هر طرف بشارتی و هر دم از ملکوت ابهی اشارتی عبدالبهاء به تراب تربت مقدسه مشرف و مسجونرا در بقعه مبارکه مشام معطر. پس ای یاران این موهبت حضرت یزدان غنیمت است و وقت یوم فرصت ملاحظه نمائید که در مدتی قلیله در ایران و ممالک ترکان چه موج و هیجان عیان و

در دو اقلیم چگونه آثار قدرت نمایان این وقایع در قرون اولی سبقت نیافته. امیدوارم که سبب انتباه نفوس گردد و علت تیقظ قلوب شود خفتگان بیدار شوند غافلان هوشیار گردند آهنگ ملاء اعلی بلند شود و گلبانگ طیور گلشن ابهی مسموع گردد یاران به تبلیغ پردازند نادانان یرلیغ بلیغ خوانند بی خردان دانش آموزند آزدگان آسایش یابند کوران بینش جویند تا بسیط غبرا جنت ابهی گردد و گلخن ترابی گلشن رحمانی شود کشور ممات حیات یابد اقلیم غیر ذی زرع انبات شود بقعه افسرده افروخته گردد کنز ملکوت ابهی اندوخته شود جهان جهانی دیگر شود امکان قمیص جدید پوشد طیور شکور به نغمه آیند و نفوس مشکور ترتیل آیات توحید کنند و هذا من فضل ربی الاعلی و هذا من مواهب جمال مولای الابهی و علیکم التّحیه و الثناء فی الاولی و الاخری ع" (مکاتیب اول ۲۷۴)

لوح مبارک زیر وصفی از ظهورات الهی علی الخصوص جلوه اعزّ ابدع بهائی است و ثمره ظهور در آن مذکور آیا از این لطیف تر و پرشکوه تر اثری خلق شده است؟

### هو الله

"ای دوستان الهی و منجذبان ملکوت رحمانی از عادات الهی و حکمتهای بالغه صمدانی آنکه چون فصل ربیع آید و صولت خریف را شکند و بهار جانبخش برسد و آفتاب انور به برج حمل بخرامد و ابر نیسانی گوهر فشاند و لواقع اردیبهشت بوزد و نسائم جانبخش آزاری بگذرد درخت سبز شود و شاخسار شکوفه نماید و دشت و صحرا و تلهها چون زمرد خضرا غبطه سندس و استبرق گردد گلها و لاله ها چمن بیاراید و مرغزار و گلزار رشک باغ جنان شود و سرو در بوستان ببالد و بلبل بنالد و عندلیب ناله و فغان نماید و غنچه نکته در دهان گیرد و جمیع این مواهب حضرت بیچون رخ بگشاید ولکن هنگام ثمر و میوه تر و نتیجه این اثر فصل صیف است و موسم حرارت غیظ و در شدت سورت تابستانست و در حدت تاب حرارت شمس آسمان. پس حال که بهار الهی منتهی شد و بساط ربیع معنوی منظوی گشت لطافت گل و سنبل جمال محبوب مخفی شد و حسن جمال محبوب ابهی در



ملکوت اعلی و جبروت بقا و ممالک اخری جلوہ فرمود. باید از اشجار حقائق احبّاء الله در حدائق امرالله اثمار لطیفه طیبه و فواکه بدیعه رطبه روحانیه ظاهر و هویدا گردد و الا از آن بهار الهی نصیب نداشته و بهره نبرده و از فضل نیسان فیوضات حضرت یزدان محروم مانده و از نسائم جانبخش ریاض احدیت مأیوس گردیده و لایق سوختن و افروختن گلخن است چه که باغبان الهی را مقصد در غرس این اشجار و نشانیدن نهالهای بیهمال در این مرغزار و فیض بهار الهی و بخشایش غیر متناهی ربّانی و اشراق و تربیت شمس حقیقت و هبوب لواقح عنایت و موهبت جمال احدیت ظهور اثمار و بروز فواکه طیبه مشکبار است و موسم بهار اگرچه طراوت و لطافت اشجار و شاخسار بیشتر و شکوه و جلوه و زینت و زیور گلهای و ریاحین و ازهار باهرتر و دشت و صحرا سبز و خرم تر است و موسم استفاضه از فیض الهی است لکن ظهور و نتایج و ثمر و فواکه ما لا رأی عین و لا سمعت اذن و لا خطر بقلب بشر در موسم تابستانست طوبی لشجرة ظهرت منها التّیجه و الثّمرة العظیم. ع" (مکاتیب اول ۴۴۷)

و یا از این بیان محبت آمیز و شورانگیز می توان بی نصیب ماند:

### هو الله

"ای طیر آشیان محبت الله آواز راز که از حنجر عشق الهی ظاهر و صادر به سمع طیور حدائق اشتیاق واصل و در قلوب این طیور شکور روح و ریحان حاصل گشت هر نسیمی که از اقلیم انجذاب برخیزد جان دوستان الهی را مسرور نماید و قلوب معمور و عقول را مست و مخمور کند نفحه گلزار جسمانی جسمانیان را فرحی بی اندازه بخشد و افسردگان را روح تازه مبدول دارد. ظلمت قلوب بزداید و از کسالت وجود برهاند دیگر واضح است که نسائم روحانی که از گلشن قلوب رحمانی و گلزار عشق الهی وزد چه تأثیری نماید این است که می فرماید انی اجد رائحة الرحمن من جانب الیمن. این یمن قلوب روحانیان است و این عدن وجدان اشراقیان. پس ای مرغ سحر وقت نغمه و آواز است وای جوهر فقر زمان عجز و نیاز. در این شاخسار

گلستان معنوی آغاز نغمه و آهنگی کن و مدهوشان صبحگاهی را بیدار کن ع ع"  
(مکاتیب دوم ۱۴۹)

چه زیباست این لوح مبارک که از طرفی نقشی از صبح ظهور در عالم وجود است و  
از جهتی آهنگی از اطوار و اخلاق روحانیان:

### هو الله

"ای دوستان راستان صبح است و دلبر امرالله در نهایت صباحت و ملاحظت جلوه به  
آفاق نموده و به نور اشراق رواق اطباق را روشن کرده و مانند مه تابان ایوان کیوان را  
زینت بخشیده بشر و شجر و مدر و حجر را به حرکت آورده نداء یا بهاء الابهاست که  
از ملاء اعلی بلند است و ترانه سبوح قدوس رب الملائكة و الروح است که گوشزد  
هر هوشمند "لوله در شهر نیست جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم  
ابروی دوست" عالم امکان در جوشش است و امیر لامکان در بذل و بخشش.  
نفحات قدس در مرور است و افواج عون و عنایت رب غفور در صدور و عبور نسیم  
رخیم جنت ابهاست که شرق و غرب را معطر نموده و نور مبین افق اعلی است که  
خاور و باختر را منور کرده جنت ابهی در قطب امکان خیمه و خرگاه زده و بهار  
روحانی اقالیم ربّانی را سبز و خرم نموده آیات توحید است که در مجامع رحمانیان  
در ترتیل است و محامد و نعوت ربّ جلیل است که به الحان بدیع ترینیم اهل  
تجربید است صیت امرالله است که لوله در آفاق افکنده و آوازه امر جمال مبارک  
است که جهانگیر گشته و لرزه به ارکان امکان انداخته آهنگ ملکوت ابهی بگوش  
مشتاقان متواصل است و بانگ طیور حدائق ملاً اعلی به آذان روحانیان متتابع  
متواصل" (مکاتیب ۶۱/۴)

این بیان مبارک مورد دیگری از معرفی ظهور الهی و آثار آنست نکته لطیف آنست  
که حضرتش فقط به اشاره ای از غافلان یاد نموده و بر محرومیتشان اظهار تأسف  
فرموده ولی به ذکر حروف اثبات توجه مخصوص فرموده است:

"ای یاران الهی و یاوران این عبد فانی، شمس حقیقت چون از مطلع آمال فیض  
نامتناهی مبدول داشت و افق وجود به پرتو تقدیس منور گشت چنان چنان جلوه

فرمود که ظلمات دهماء مضمحل و معدوم گردید لهذا خطه خاک غبطه افلاک شد و عرصه ادنی جلوه گاه ملکوت اعلی گشت نفحات قدس وزید و روائح طیبه منتشر شد نسائم ربیع الهی به مرور آمد و اریاح لواقح فیوضات نامتناهی از مهیب عنایت بوزید صبح نورانی دمید و بشارت موهبت کبری رسید نوبهار الهی در عالم امکانی خیمه و خرگاه زد ارض وجود به حرکت آمد و خطه شهود مهترگشت خاک افسرده ریاض باقیه شد و ارض میته حیات ابدیه یافت گل و ریاحین عرفان روئید و سبزه نوخیز معرفه الله دمید عالم امکان مظهر فیوضات رحمن شد و حضرت شهود جلوه گاه غیب مکنون گردید ندای الهی بلند شد و بزم الست آراسته گشت. کأس میثاق بدور آمد و صلاهی عمومی بلند شد قومی سرمست آن صهبای الهی شدند و گروهی محروم از آن موهبت عظمی نفوسی از پرتو عنایت بصر و بصیرت روشن نمودند و طائفه ای از نغمات احدیت بوجد و طرب آمدند مرغانی در گلشن تقدیس آغاز نغمه و ترانه نمودند و بلبلانی بر شاخسار گل رحمانی فریاد و فغان کردند. ملک و ملکوت تزیین یافت و رشک بهشت برین گردید ولی هزار افسوس که غافلان هنوز در خواب غفلت گرفتار و بیخردان از این موهبت مقدسه بیزار. کوران محجوبند و کران محروم و مردگان مأیوس. چنانچه می فرماید اولئک یشوا من الآخرة كما یش الكفار من اصحاب القبور" (مکاتیب ۴ / ۱۸۹)

## ۲- ترکیبات جدید:

در آثار حضرت عبدالبهاء ترکیبات بدیع و تعبیرات جدید فراوان دیده می شود.

"مقبول درگاه الهی هستی و مقرب بارگاه حضرت نامتناهی لهذا شاه اقلیم وفائی و پادشاه کشور موهبت کبری تاجت هدایت الله تخت استقامت بر امرالله طوقت سلسله زلف یار یاره ات طره مشکبار خیل یاران مهربان حشمت گروه عارفان چترت سایه عنایت پروردگار علمت رایت آیت کردگار شاهی چنین نامتناهی خوش و سلطنت مانند این ابد مدت مقبول و محبوب و علیک البهاء الابهی ع ع" (مکاتیب ۱ / ص ۲۹۶)

در مقام دیگر بیان مبارک چنین صادر:

## هو الله

"ای یاران روحانی عبدالبهاء پیک امین رسید و پیام یاران الهی را در عالم روحانی رساند این پیک مبارک پی نفحات انجذابست و نسیم جانپور محبت الله قلوب را به اهتزاز آرد و جانها را پروجد و طرب نماید تجلی وحدانیت الهی چنان در قلوب و ارواح تأثیر نموده که کل را بر روابط روحانیه ارتباط داده و حکم یک جان و دل یافته لهذا انعکاسات روحانیه و انطباعات رحمانیه در قلوب در نهایت جلوه و ظهور است." (مکاتیب جلد اول صفحه ۳۰۳)

در یکی از الواح عمومی حضرتش چنین می فرماید:

"ای احبای الهی جام صهباء رحمانی سرشار است و بزم میثاق الهی پرانوار. صبح موهبت می دمد و نسیم عنایت میوزد و مژده الطاف از ملکوت غیب می رسد بهار روحانی خیمه در قطب گلشن زده و باد صبا از سبای رحمانی مشام روحانیان را معطر نموده بلبل معانی آغاز غزل خوانی کرده و غنچه های معنوی در نهایت طراوت و لطافت شکفته. مرغان چمن مطرب انجمن گشته و به ابداع الحان و احسن انغام به آهنگ ملاء اعلی بانک یا طویی و یا بشری بلند کرده وصلای سرخوشی بر باده نشان جنت ابهی زده با این فصاحت بیان و بلاغت تبیان بر شاخسار رحمانیت گلبانگ تقدیس می زند تا افسردگان بادیه غفلت و پژمردگان وادی فترت بجوش و حرکت آیند و در جشن عیش و عشرت حضرت احدیت حاضر شوند..." (مکاتیب ۲ / ۲۰۴)

و همچنین در لوح مبارک دیگر:

## هو الله

"ای بنده صادق جمال ابهی نامه روحانی تلاوت شد و نفعه رحمانی استشمام گشت سبحان الله چه موهبت عظمائی از فیض قدیم در عالم رخ گشوده که کلمات حکم نفحات یافته و اشارات سمت بشارات جسته باری از قرائت نامه آنجناب حقیقت منجذبه مشروح و منکشف گشت. شکر کن خدا را که در همچو طوفان

امتحانی قدم را ثابت نمودی و حقیقت را ثابت کردی تمسک بعروة الوثقی  
نمودی و تشبث به حبل متین ملکوت ابهی. (مکاتیب ۱ / ص ۳۵۹)

تشبیه امر الهی به "جام صهباء رحمانی" و جمع یاران به "بزم میثاق الهی" عنایت  
حقّ به "صبح موهبت" و "نسیم عنایت" عصر ظهور به "بهار روحانی" همه اصیل و  
جدید است در همین چند قسمتی که استشهاد شد تعبیرات فراوان می توان یافت  
"غنچه های معنوی" "آهنگ ملاً اعلی" "بادیه نو شان جنت ابهی" "شاخسار  
رحمانیت" "گلبانگ تقدیس" "افسردگان بادیه غفلت" "فیض قدیم" "حقیقت  
منجذبه" "طوفان امتحان" "قدم ثابت و حقیقت ثابت" "حبل متین ملکوت  
ابهی" عموماً ترکیبات بدیعی است که ضمناً حاوی تبیین و توضیح اصطلاحات  
فلسفی و متشابهات آثار روحانی سلف نیز می باشد کلمات و لغات بدیع در آثار  
مبارکه بسیار متنوع و متعدّد است و مخصوصاً در الواح عربی بسیار فراوانست اما به  
همین مختصر برای آنکه سیاق مطلب به دست آید اکتفا شد. این کلمات و  
ترکیبات از منشأ های مختلف است معذک عوامل و آثار طبیعت مانند آفتاب و  
دریا و ابرو باران و غیر از اینان مکرر به استفاده گرفته شده است.

### ۳- الفاظ معدود و معانی نامحدود:

با همه بدعیّت و کیفیّت جدید که آثار حضرت عبدالبهاء را بوجه مستقل از آثار  
ادبی فارسی و عربی متمایز و ممتاز می سازد همواره الفاظ در خدمت مفاهیم و  
معانی بکار رفته و اساس مطالب در کمال صراحت و وضوح بیان و تشریح شده  
است. بسا مسائل مهمّه و مباحث غامضه در چند آیه مختصر تفهیم و تعلیم شده  
است هیکل اطهر از روش مخصوص کتب الهی یعنی بیان معقولات در لباس  
محسوسات همواره استفاده فرموده و ترتیب و نظم منطقی و استدلالی را رعایت  
نموده اند. آیات زیر دنیائی مطالب فلسفی مربوط به خالق مطلق و غیب لایدرک و  
روابط حقّ و خلق و مقام مظاهر امر است و از این مختصرتر محال و ممتنع است.

"حمداً لمن تقدّس بذاته عن مشابهة مخلوقاته و تنزه بصفاته عن مماثلة مکوناته و  
تعزّز به اسمائه عن شؤن مبدعاته و تجلّل بافعاله عن الحدود و القيود و الهندسه فی

جميع مخترعاته المنجلى على الاكوان فى هذا الكور الجديد بانه فعال لما يريد  
الظاهر فى عوالم الانشاء بحقيقة يفعل مايشاء و هذا صريح الكتاب المبين تنزيلا  
من رب العالمين." (مكاتب ١ / ص ٢)

این بیان مبارک از هر توضیحی مستغنی است:

"انسانرا از بین کائنات به موهبت کبری مخصّص فرمود و بفیض ملأ اعلی فائز کرد  
و آن موهبت کبری هدایت عظمی است که حقیقت انسانیه مشکاة این مصباح  
گردد و اشعه ساطعه این سراج چون بر زجاج قلب زند از لطافت قلب سطوع انوار  
اشتداد یابد و بر عقول و نفوس تجلی نماید و هدایت کبری مشروط و منوط به علم و  
دانائی و اطلاع بر اسرار کلمات ربانیست لهذا باید یاران الهی "صغیراً" و "کبیراً"  
رجالاً و نساءً بقدر امکان در تحصیل علوم و معارف و تزئید اطلاع بر اسرار کتب  
مقدّسه و ملکه در اقامه دلائل و براهین الهی نمایند." (مکاتب ١ / ص ٢٣٠)

و همچنین

"چون نفوس مقدّسه بقوت ملکوتیه بر این شیم رحمانیه قیام نمایند وصف اتحاد  
بیاریند هر یک از این نفوس هزار ماند و امواج این بحر اعظم حکم افواج جنود  
ملأ اعلی یابد این چه موهبتی است که کل چون سیول و انهار و جداول و سواقی و  
قطرات در یک صقع واحد جمع گردد بحر اعظمی تشکیل گردد و چنان وحدت  
اصلیه غالب و فائق شود که آثار و احکام و تعینات و تشخصات وجود وهمی این  
نفوس چون قطرات بکلی محو و فانی شود بحر وحدت روحانیه موج زند. قسم به  
جمال قدم که در این وقت و حال فیوضات اکبر چنان احاطه نماید و قلزم کبریاء  
چنان فیضان کند که وسعت خلجان چون دریای بی پایان گردد و هر قطره حکم  
قلزم بیکران یابد ای احبای الهی بکوشید تا به این مقام بلند اعلی فائز شوید و چنین  
نورانیته در این اکوان ظاهر و عیان کنید که اشراقش از مطلع آفاق جاودان مبدول  
گردد." (مکاتب ١ / ص ٣٦٩)

در مقامی دیگر صادر

"ملاحظه فرمائید که حجاب رقیقی بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید و پنبه خفیفی سمع را از نعمات جان پرور محروم کند صداعی عقل را از ادراک معانی کلیه باز دارد و ففعاى هوش را از احساس آثار جلیله غافل کند رطوبتی در دماغ مذکوم را از طیب مسموم محروم نماید و قطره ای از سم نقیع مسموم را معدوم کند پس ملاحظه فرما که آفتاب عالم انسانی را نقاب بسیار و جمال حقیقت را حجابات بی شمار حتی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد چه که ضعیف البصر را نور آفتاب جهان تاب اعظم نقابست و شعاع ساطع لامع اکبر حجاب... " (مکاتیب ۱۷۰ / ۲)

و در مورد عدم مداخله در سیاست چنین می فرماید:

" با حزبی حربی ندارند و با قومی لومی نخواهند. مقصدشان صلح اهل عالم است نه جنگ. و محبت بین جمع است نه کلفت. مأمور به اطاعت حکومتند و خیرخواهی جمیع ملوک و مملوک کسی را که چنین مقصد جلیل در دل خود را به این امور جزئی نیالاید کسی که صلح عمومی جوید و خدمت به عالم انسانی کند در جدال و نزاع اقلیم مداخله ننماید و آنکه در احیاء کشوری کوشد در شؤن مزرعه ای با دهقان و روستا نستیزد چون کشور آباد گردد هر مزرعه نیز احیا شود و هر مظموری معمور گردد. حال ما را مقصد جلیلی در پیش و مراد عظیمی در دل و آن اینکه آفاق بنور وفاق روشن شود و شرق و غرب مانند دو دلبر دست در آغوش یکدیگر نمایند با وجود این مقصد چگونه مداخله در نزاع و جدال میانه دو حزب اصغر نمائیم خیرخواه هر دو طرفیم و هر دو را به الفت رهبر تا انشاء الله دولت و ملت مانند شیر و شکر با یکدیگر آمیخته گردند و تا چنین نشود فلاح و نجات رخ نگشاید بلکه جمیع زحمات هدر رود. (مکاتیب ۱۴۹ / ۴)

که در حقیقت فصل الخطاب است و اساس و علت عدم مداخله جامعه امرالله در سیاسیات دول و ملل عالم.

۴ - قاطعیت استدلال:

مبانی استدلالی در آثار مبارکه اش سادگی و قطعیت است در باره ترقی کون چنین استدلال می فرماید:

"فاعلم بان المعارف والعلوم والحكم والفنون التي ظهرت وسبقت في الادوار الاوليّه بالنسبة للحقائق والمسائل الالهيه والاسرار الكونية التي انقشع سحابها و كشف نقابها و سطع شعاعها في هذا الظهور اللامع في الاوج الاعلى انما هي مباد و كنايات بل اكثرها اوهام و شبهات لان الحقيقه الجامعه الكونية مثلها عند ربك كمثل الحقيقه الجامعه الانسانيه فانها في مراتبها الاوليّه من الطفولية و الصباوة و المراهقه و لو كانت مصدراً لظهور الصفات و المحامد البشريه ولكن اين هذه الشؤون من الكمالات العقليه و الحقائق الملكوتيه و الاسرار الربانيّة السّائحة الفائضة في مرتبة بلوغها و اعظم سطوعها و شروقها فلاجل ذلك بلوغها و اعظم سطوعها و شروقها فلاجل ذلك ينبغي ان تتخذ هذا الامر ميزاناً لكل الامور." (مكاتب ۱ / ص ۲۱)

در مقامی در خصوص معامله با اهل جور و عدوان چنین صادر:

"تحریر متعدّدۀ آن حضرت واصل و در وقت تلاوت دموع مانند غیث هاطل جاری گشت در بیان مصائب و بلايا شهداء لسان قاصر است و قلم عاجز قوۀ کاشفه باید تا بتمامه کشف تواند و یا الهام غیبی شاید تا آنوقایع را در مرآت دل تصویر نماید در سلف و خلف وقوع نیافته و گوشها نشنیده با وجود این اهل سجود تضرع و زاری نمایند و از برای ستمکاران عفو و غفران طلبند و لطف و احسان رجا نمایند ملاحظه فرمائید که اساس امر چه قدر متین است و تعالیم الهیه نور مبین چنین انوار را مقاومت اشرا منع نماید و چنین بحر الطاف را سدّ اعتساف حصر نکند جمال مبارک ابهی چنین تعلیم می فرماید که ما ستمکارانرا کامرانی جوئیم و جفاکارانرا شادمانی خواهیم و دعا کنیم که از این اغلال که بر اعناقست رهائی یابند و از قیود نفس و هوی نجات جویند." (مکاتب ۱ / ۲۲۸)

در مورد دیگری در باره عوالم الهیه چنین بیان استدلال می فرمایند:



"... بلی در بیانات الهیه این ذکر موجود که جنت عرفان حق است و ناراحتجاب از رب الارباب از این بیان مقصود این نیست که دیگر عالم الهی نه و فیض نامتناهی نیست استغفرالله عن ذلک بلکه مقصد چنین است که عرفان و احتجاب به منزله شجر است و نعیم و جحیم در جمیع عوالم الهیه بمنزله ثمر در هر رتبه ای از مراتب نعمت و نعمت موجود. در عالم فؤاد عرفان نعمت و احتجاب نعمت است زیرا اساس هر نعمت و نعمت در عوالم الهیه این دواست ولی در جهان حق نفوس مقبله را مالارأت عین و لا سمعت اذن و لا خطر بقلب بشر موجود زیرا این عالم فانی مانند عالم رحم است که کمالات و نقائص جسمانی انسان در عالم رحم معلوم نه چون از عالم رحم به این عالم آید نقائص و کمالات جسمانی ظاهر و آشکار گردد و انسان در عالم رحم از هر دو بی خبر. حال اگر نفسی را در عالم رحم بیان فضائل و رذائل این جهان می شد و نعمت و نعمت این عالم تشریح می گشت آیا جنین را تصور آن ممکن بود لا والله زیرا در عالم رحم این فضائل و رذائل و این نعمت و نعمت موجود نیست تا تصور آن نماید مثلاً طفل جنین تصور سمع و بصر نتواند و آنچه القا بکنی اوهام انگارد و چون به این عالم قدم نهاد ملاحظه کند مالارأت عین و لا سمعت اذن و لا خطر بقلب جنین همچنین است حالت انسان در رحم این عالم چون به عالم دیگر شتابد ملاحظه نماید که از جهان تنگ و تاریک نجات یافته و به جهان الهی درآمده و اگر چنانچه در این نشئه رحمانیه آن نشئه کلیه روحانی مجهول و غیر معروف باشد تعجب و استغراب نباید زیرا هر عالم مادون از عالم فوق بی خبر است مانند جنین در عالم رحم از اینجهان بی خبر است و چون به عالم مافوق انتقال نماید باخبر گردد و احساس کند ولی قبل از انتقال تصور و ادراک محال ای طالب حقیقت نظر در مراتب وجود جسمانی نمائید عالم جماد به کلی از عالم نبات بی خبر است و حال آنکه عالم نبات موجود و همچنین عالم نبات بکلی از عالم حیوان بی خبر زیرا حوصله نباتیه گنجایش ادراک عالم حیوانی ندارد و تصور قوه حساسه نتواند ولی چون به عالم حیوان آید سمع و بصر یابد و مواهبی مشاهده کند که بکلی در عالم نبات مفقود و مستور و مکنون بوده و همچنین حیوان تصور نفس ناطقه نتواند و از ادراکات

حقیقت انسانی بکلی محروم زیرا عالم حیوان را این گنجایش نه حال اگر عالم نبات از عالم انسان بکلی بی خبر باشد دلیل بر عدم وجود عالم انسان است لا والله پس انکار نفوس انسانی به جهان الهی مانند انکار جماد است که از عالم نبات خبر ندارد و همچنین انکار نبات است که از عالم حیوان خبر ندارد و همچنین انکار حیوان است که از عالم انسان خبر ندارد... (مکاتیب اول - ۳۳۸)

در خصوص اخلاق و روش احباء چنین می فرماید:

"... احباً چون گلهای گلشن عنایتند هرچند هر یک رنگ و بوئی خاصّ خویش دارند ولی وحدت فیض نیسانی و وحدت شعاع آفتاب آسمانی و وحدت ارض بوستانی جامع این اجناس و انواع است و سبب وحدت در مبدأ و معاد پس نباید نظر به اختلاف و احساسات جزئیة نمود بلکه باید نظر به وحدت اصلیه کرد و قل کلّ من عندالله گفت و از شرور نفس و هوی نجات یافت." (مکاتیب ۴ / ۱۱۳)

اگرچه در الواح حضرت عبدالهاء از کلیّۀ مطالب و مباحث امری اشارات و توضیحاتی مرقوم و به علّت سؤال و پرسش افراد تقریباً مطلبی نیست که مذکور نشده باشد معذک هیکل انور بعضی مواضع اساسی را مکرراً در موارد مختلفه و بکیفیتها و توضیحات گوناگون تبیین فرموده اند تا اهداف عالیۀ امرالله در قلوب عموم تضمین و تحکیم شود.

**نخست** بیان انحصار حقائق و شؤون کلیّۀ در نفس مقدّس جمال قدم است در اینخصوص اشارات بسیار در یکی از الواح چنین نازل: (مکاتیب ۱ / ۴۶۴)

### هوالله

ایّها النّیر المنیر و سیناء الانور اگر مشتاق دیدارید توجّه به ملکوت ابهی کنید و اگر منظر کبریا جوئید به افق اعلیٰ بنگرید و اگر چشم بینا خواهید به جمال باقیش گشائید و اگر گوش شنوا طلبید سمع را متوجّه الحان مقدّسش کنید و اگر زبان گویا جوئید به ذکر و ثنایش برخیزید و اگر روی روشن خواهید بنصره رحمن مزین کنید و اگر گلزار و گلشن جوئید دل را به معرفتش بیارائید و اگر صدر رحیب خواهید بحبّش

منشرح سازید و اگر نطق فصیح طلبید به بیان خلق کریمش پردازید و اگر کلام بلیغ جوئید بوصف جمال مبینش ناطق گردید و اگر حجّت بالغ خواهید به برهانش دم زیند و اگر بیان واضح طلبید در الواح و زبرش بنگرید و اگر جهانرا معطر خواهید روائح قدسش منتشر نمائید و اگر ملکوت وجود را معنبر خواهید از خلق و خویش بیان کنید و اگر نورانیت امکان بجوئید ترویج احکامش کنید اگر تقدیس اکوان طلبید بنصایحش گوش دهید و اگر عهد و پیمان جوئید بوصایایش قیام کنید و اگر نور ایمان خواهید در کلماتش نظر کنید و اگر جوهر ایقان طلبید در ظهور آیات و آثارش تفکر کنید و اگر حقائق و معانی خواهید در گفتارش تأمل کنید و اگر جوهر روح عالم خواهید به اعمال و کردارش تأسی نمائید و الرّوح و البهء علیکم.

**دوم-** عهد و میثاق و استحکام اساس امرالله. در اینخصوص آثار حضرت عبدالهء همواره صریح، قاطع و صارم است در حالیکه بقیه مطالب با رأفت ذاتی و عفو و صفح جبلی حضرتش بنوعی ملایمت و تربیت مقرون است در مقامی می فرماید: "اعظم تجلی جمال قدم در این بزم اتم در هیکل میثاق جلوه فرمود و بر آفاق اشراق نمود" (مکاتیب اول صفحه ۴۱۴) و در لوحی دیگر "کل به یقین مبین می دانند که حصن حصین قلعه میثاق است" (مکاتیب اول صفحه ۴۱۷) و همچنین "عاقبت قدر این در گرانبهاء میثاق الهی را خواهید دانست چه که این گوهر یگانه در آغوش صدف ملکوت ابهی پرورش یافته و در سلک قلم اعلی درآمده و از اول ابداع نظیر و مثل نداشته ... این میثاق نیر آفاق است و این پیمان حضرت یزدان نه ملعبه صبیان" (مکاتیب اول صفحه ۲۶۹)

**سوم-** توجه خاص به تبلیغ امرالله و تشویق به این خدمت اعظم است و کمتر لوحی توان یافت که مخاطب مورد عنایت بوده باشد و در آن ذکر تبلیغ و امر به نشر نفحات نباشد در یکی از الواح عمومی چنین می فرماید:

"... سمع عبدالهء دائماً مترصد تا از چه اقلیمی الحان بدیع رسد و از چه کشوری نعمات جانپور مسموع آید اگر سرور این دل و جان را خواهید چنان نغمه و آوازی

بلند کنید که اهل ملاً اعلیٰ به اهتزاز آیند و سکان ملکوت ابهی همدم و همراز گردند." (مکاتیب ۱/۲۵۸)

#### چهارم - وحدت عالم انسانی

"... جمیع این بلایا و محن و رزایا را جمال موعود تحمل فرمود تا در میان بشر وحدت انسانی تقرّر یابد و اتحاد و یگانگی تأسیس جوید و بنیاد اختلاف و بیگانگی به کلی برافتد در جمیع الواح تحریرص و تشویق و تصریح فرمود که فلاح و نجات حصر در وحدت عالم انسانیست که باید مانند بارقهٔ مصباح صباح در آفاق منتشر گردد زیرا در هر ظهوری که اشراق صبح هدی شد موضوع آن اشراق امری از امور بود.

اما در این دور بدیع و قرن جلیل اساس دین الله و موضوع شریعت الله رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسانیست حتی بیگانه آشنا بود و اغیار یار شمرده گردد با جمیع افراد بشر از هر ملل و نحل باید بنهایت دوستی و راستی و امانت و دیانت و الفت و اتحاد معامله گردد." (مکاتیب ۲/۲۶۵)

پنجم - اهمیت تخلّق به اخلاق بهائی و تحقق کمالات در نفوس احبّاء رحمانی در اینخصوص از جمله چنین می فرمایند:

"... بهائی باید شمع آفاق باشد و نجم ساطع از افق اشراق اگر چنین است نسبتش حقیقی است والا نسبت مجازی است و بی ثمر و بی پا مانند شخصی سیاهست نامش الماس و به حقیقت زاغ و غراب است ولی اسمش بلبل خوش آواز از انتساب اسمی چه فائده و از لفظ بهائی چه ثمر به حقیقت باید بهائی بود و ملتجی به عتبهٔ مقدسهٔ حضرت نامتناهی." (مکاتیب ۲/۲۸۰)

و اینچنین هدایت و راهنمایی می نمایند:

"... به حقّ ناطقند و بر عهد ثابت و به خدمت قائم و به هدایت خلق مشغول و به نجات قدس مألوف و به ذکر الهی مانوس با یار و اغیار مهربانند و با آشنا و بیگانه

دوست از دل و جان، این است شیم بهائیان این است صفت روحانیان." (مکاتیب ۱۳۲/ ۴)

حضرت عبداله‌هاء در آثار مبارکه حقیقت حیات و کیفیت پرارزش آن را به نحو بدیعی توصیه و تشریح فرموده اند در عین آنکه حیات جسمانی بی ارزش و اعتبار است حقیقت پراهمیتی را حائز است که به هیچ گوهر گرانبھائی آنرا نتوان قیمت نهاد در مقامی چنین نصیحت و دلالت می فرمایند:

"... پس ای یاران الهی جهدی بلیغ نمائید و سعی شدید کنید تا موفق به عبودیت جمال قدیم و نور مبین گردید و سبب انتشار انوار شمس حقیقت شوید جسم قدیم قدیم امکان را روحی جدید بدمید و مزرعه آفاق را تخم پاکی بپوشانید بر نصرت امر قیام نمائید و لسان تبلیغ بگشائید انجمن عالم را شمع هدی گردید و افق امکان را نجوم نورا شوید حدائق توحید را طیور رحمانی شوید و گلبنگ حقائق و معانی زیند انفاس حیات را صرف امری عظیم کنید و مدت زندگانی را حصر در خدمت نور مبین نمائید تا عاقبت گنج روان ملکوتی بدست آرید و از زیان و خسران برهید زیرا حیات بشر جمیع در خطر اطمینان بقا در دقیقه ای نه با وجود این اقوام مانند سراب اوهام در موجند و گمان اوج دارند هیهات هیهات قرون اولی نیز چنین گمان می نمودند تا آنکه به موجی از امواج به تراب پنهان شدند و بخسران و زیان افتادند مگر نفوسی که فانی محض شدند و در سبیل الهی به جانفشانی برخاستند کوکب نورانی آنان از افق عزت قدیمه درخشید و آثار قرون و اعصار برهان این گفتار پس شب و روز آرام نگیرید و راحت نجوئید راز عبودیت گوئید و راه خدمت پوئید تا به تأیید موعود از ملکوت احدیت موفق گردید." (مکاتیب ۲ / ۲۷۳)

و در موردی دیگر توجیه زیبا و ملیحی از زحمات و راحت حیات چنین بیان می دارند:

"... باری اگر جهان بی بقا و جهانیان بی وفا را قدر و بهائی بود اول این نفوس مقدسه تمنای آسایش و زندگانی می نمودند و آرزوی خوشی و کامرانی. پس به یقین بدانید و چون نور مبین مشاهده کنید و آگاه و پرانتباه گردید که اهل هوس و

دانش بلاهای سیل الهی را راحت جان و مسرت وجدان شمرند و مشقات را صرف عنایات دانند زحمت را راحت بینند و نعمت را نعمت دانند ملح اجاج صدماترا عذب فرات خوانند و تنگی زندان را فسحت ایوان یابند. حرارت محبت الله با خمودت و جمودت جمع نشود و انجذابات جمال الله با متانت و سکون مجتمع نگردد و آتش و تلج دست در آغوش نشود و کره نار در تحت برف و تل خس و خار پنهان نگردد." (مکاتیب ۱/۴۴۴)

این بیان مبارک در حقیقت سرفدا و حقیقت وفا و دلیل قبول در بارگاه کبریاست. "چون یوسف مصر ملاحظت در کمال صباحت شهره کوی و بازار گشت عاشقان هشیار و خریداران بیدار در وجد و سرور آمدند و در طرب و جذب و حبور پای کوبان کف زنان بقربانگاه عشق شتافتند و جان و سر و دل بباختند و جان به جانان فدا نمودند و بوصلت حقیقت رسیدند و در جلوه گاه جمال مفرگزیدند و بفوز عظیم و نعیم مقیم بهره مند شدند و ارجمند گشتند اما کاذبان و مدعیان محروم گشتند و مغبون زیستند و بر حال خود گریستند کور مبعوث شدند کر محشور گشتند." (مکاتیب ۱/۴۶۳)

و حکمت آنرا که بسی لطیف و متعالی و دقیق است چنین اظهار می فرماید:

"... ای یاران الهی سرور و شادمانی اهل وفا به خدمت عتبه علیاست و توجه به ملکوت ابهی، آرزوی عاشقان جانفشانی و تمنای مشتاقان نثار جان و قربانی زیرا عشق خونریز است و شرانگیز و آینه محبت الله شهادت کبری لهذا نفوس مقدسه و مظاهر الهیه آرزوی فنا و وصول به مشهد فدا داشتند جانفشانی نمودند و نفی و آواره گی دیدند صدمات شدیده کشیدند اسیر سلاسل و زنجیر بودند هدف تیر شدند معرض شمشیر گردیدند ملال نیاوردند کلال نجستند جام فدا از دست ساقی عنایت نوشیدند و شهد فنا با نهایت مسرت کبری چشیدند آنی راحت نیافتند دمی نیاسودند معرض شماتت اعداء گشتند مورد ملامت اهل بغضاء شدند خانمان خویش بباد دادند بی سر و سامان شدند دقیقه ای امان نیافتند و ساعتی کام دل و راحت جان نجستند اینست برهان عاشق صادق و اینست دلیل حبیب موافق.

اگرچنین نبود هر بیگانه آشنا بود و هر محروم محرم راز و هر بعید قریب و هر محبوب محبوب لهذا حکمت کبری اقتضا نمود که آتش امتحان شعله زند و سیل افتتان طغیان نماید تا صادق از کاذب ممتاز گردد و موافق از منافق افتراق یابد خودپرست از خداپرست جدا شود و ثمره طیبه از ثمره خبیثه ممتاز گردد آیات نور باهر گردد و ظلام دیجور زائل شود بلبل وفاء بسراید و غراب جفا سیرت خویش بنماید ارض طیبه انبات شود و ارض جزره خائب و خاسر ماند منجذب جمال ابهی ثابت گردد و تابع نفس و هوی ناقض شود اینست حکمت بلایا اینست سبب رزایا. " (مکاتیب ۱ / ۲۹۰)

در مورد ضرورت تجدد ظهورات الهیه و تجدید قوای روحانیه در عالم انسانی استدلال مبارک کیفیتی تازه و عمیق دارد:

"... هر آمتی و ملتی که بنهایت انحطاط و اضمحلال مبتلا شد تا رستخیزی عظمی نگردد برنخیزد مانند مرضی که مرض مزمن یابد بارهنگ و خاکشیر تأثیر نکند و ختمی و بنفشه دفع اندیشه ننماید طنطور خطائی خواهد و معجون الهی شاید تا هیجان عظیم در خون حاصل گردد و بهران کافی وافی نماید. باید در تاریخ سلف تعمق نمود مثلاً قوم عرب چون باسفل درکات انحطاط افتاد و به پستی و نیستی معتاد گشت و از علویت هستی محروم گشت ترقی و نشاط به تدابیر ممتنع و محال بود زیرا قوه تدبیر ابوذر فقیر را امیر نمی کرد و فکر و اندیشه انسانی عمّار یاسر تمار را کامرانی نمی داد افکار و آراء عقلاء سکان جزیره العرب را به اوج عزت ابدیه نمی رساند و قیاصره و آکاسره را مغلوب و مقهور آن قوم بی سر و پا نمی نمود ولی قوت معنویه به میان آمد نور نبوت درخشید رستخیز عظیم حاصل گشت هیجان شدید در عروق و اعصاب ظاهر شد لهذا آن قوم بلید را در ایامی عدید از اسفل درکات ذلت به اوج عزت رساند ایران و توران مقهور شد و امپراطوری رومان مخدول و منکوب گشت حال چنین امر عظیمی بقوه تدبیر ممکن بود لا والله این قضیه مثل آفتاب است..." (مکاتیب دوم ۲۵۸)

در خصوص حمایت امرالله و اساس آن پس از بیان اصول کلی اینچنین همه ابواب انحراف و اختلاف را مسدود فرموده اند:

"... اینقدر التماس از احبای الهی دارم که سبب اختلاف در این امر که جوهر تقدیس است نگردند و اسرار و رموز و اشارت سرّیه را روا ندانند. امرالله ظاهر و مشهود است الحمدلله در این کور اعظم امر مصرّح و مشروح غیر مستور و مرموز. نه مراتب شریعت و طریقت حقیقت و نه مظاهر ظاهر و مظاهر باطن از بیمزگیهای متصوّفه موجود بل کلّ این مسائل بصریح آیات الله مذموم و مردود باری حال باید ما بشکرانه الطاف و عنایات الهیه جمیع این اذکار و اقوال را فراموش نموده کل متفقاً متحداً باعلاء کلمة الله بکوشیم و در نشر نفعات الله سعی بلیغ نمائیم..." (مکاتیب ۱ / ۳۴۶)

در خصوص محبت از حضرتش تعریفی در الواح مبارکه صادر شده که شایسته بحث و تحقیق کافی است "المحبة هی الروابط الضرورية المنبعثة من حقائق الاشياء بايجاد الهی" (مکاتیب اول - ۱۵۹) چه که مشابه همان را در باره شریعت نیز فرموده اند. (مفاوضات مبارک)

مکاتیب صادره از قلم حضرت مولی الوری، عبدالبهاء از لحاظ شأن نزول بدو قسم منقسم است. بعضی در جواب سؤالات با عرایض مختلفه صادر شده و بهمین سبب حاوی مطالبی است که گاهی جنبه عمومی و کلی داشته و بعضی اوقات به مورد مخصوص انحصار داشته است. نوع دوم الواحی است که بطور عمومی یا بمنظور اظهار لطف و عنایت خطاب به بعضی صادر گردیده و معمولاً در موردیکه لطف مخصوص در حق مخاطب مبذول فرموده اند اکثراً اسم مخاطب بنحو لطف و محبت تفسیر و توجیه شده محض نمونه می توان به صفحات مکاتیب اول ۴۵۱ مکاتیب دوم ۲۴۰ - ۲۳۶ مکاتیب چهارم ۸۰ مراجعه نمود.

بعضی از الواح مبارکه نیز به پارسی سره است. از جمله در صفحات ۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۹ - ۴۴۶ و ۴۷۸ مکاتیب اول نمونه هائی از آن می توان زیارت نمود. مخاطبین الواح مبارکه منحصر به احباء نبوده و بسیاری افراد دیگر نیز که ارادت و یا



آشنائی به آن محضر انور داشته اند به خطاب لوحی مفتخر شده اند. چنانکه ذکر شد بعضی از الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء در شرح و بیان بعضی مطالب بطور اخص است که تهیه فهرستی از این الواح و اسامی اختصاصی آنها اگرچه بسیار مفید است در این مختصر نمی گنجد بعضی از قسمتهای الواح مبارکه در کمال شهرت است که به برخی از آن در این مقال استشهاد می شود.

- ۱ - بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی
- ۲ - بهائی را به صفت شناسند نه به اسم و به خُلق پی برند نه به جسم یعنی چون شخصی یابند که در گفتار آیت توحید و در رفتار جوهر تجرید و در کردار حقیقت تقدیس فریاد برآرند که این بهائیسست.
- ۳ - بارقه حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است.
- ۴ - توقع شعور از اهل غرور مانند توقع آفتاب در شب تیره و تار و آن ممتنع و محال.
- ۵ - اس اساس سیئات نادانی و جهالت است.
- ۶ - جمیع معاصی به یکطرف و کذب به یک طرف بلکه سیئات کذب افزونتر و ضررش بیشتر است.
- ۷ - البته طفل را اگر بکشند بهتر از این است که جاهل بگذارند.
- ۸ - تربیت و تعلیم دختران لازم تر از پسران است زیرا این بنات وقتی آید که مادر گردند و اولاد پرور شوند و اول مربی طفل مادر است.
- ۹ - محبت نور است در هر خانه بتابد و عداوت نار است در هر کاشانه لانه نماید. در خاتمه به این لوح مبارک که حاوی کیفیتی بدیع و بیانی لطیف است به رموز آمیخته و به حقائق پرورده این مقال را به پایان می برم و به زبان حال و قال می گویم که

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر  
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

## هو الله

"ای مهتدی به هدایت کبری خفاشانی چند که در زاویهٔ نسیان خزیده بودند و در ظلمات خانهٔ نابینایان طپیده در زیر هزار لحاف گاهی مذمت انوار می نمودند و مدائح تاریکی در گوشه و کنار می راندند غروب آفتاب را از افق امکان غنیمت شمرده اند و سری میجنبانند و جولانی خواهند و میدانی گرفته اند و بعضی بی خردان را به همسات مؤتفکه و نفثات کذب اقناع خواهند که نیر اعظم مضرّ عالم بود و شمس قدم بی فائده و مظلم چه که یوم طلوعش رومی از زنگی ممتاز و زشت از زیبا معلوم و واضح و پدیدار. جمیع را رسوا نمود و حزبی را آوارهٔ تاریکی سوراخ کرد سارقان بیچاره را در مشقت فضاخت انداخت و بدرویان آواره را ساکن حجاب و پرده کرد. تاب حرارتش اجسام را می گداخت و شعاع انوارش دیده ها را خیره می ساخت سورت پرتوش رخسار را می سوخت و حدت شعله اش جگرها را بریان می نمود از هر دری داخل می شد و از دیوار هر فاسقی بالا می رفت. تجسس مذموم را مرعی می داشت و جبال تلج مقبول را می گداخت گیاههای بیپوده را خشک می نمود و اشجار بی ریشه را افسرده و پژمرده می کرد بر ابرار و اشار عنایت مبذول میداشت و کلبه گنه کار و پرهیزکار هر دو را روشن می فرمود بر فرق کامل و ناقص و عالم و جاهل هر دو پرتو نثار بود و برگلشن و گلخن تجلی می کرد پس باید از او بیزار شد و از ذکرش و حبش در کنار شد. ظلمت ممدوحست و تاریکی مقبول زیرا ساتر عیویست و پردهٔ ذنوب. خفاشان باهوشانرا مجال میدان دهد و سارقان کامالانرا فرصت نجات بد رویانرا رسوا نکند و فاعلان و مزدورانرا علت راحت گردد. نسائم دلکش دارد و بادهای خنک بسیار خوش خواب راحت آرد و مزید صحت گردد. پرده داری ماه رویان کند و ستاری فاسقان. مردان رزم را میدان هجوم بغتی دهد و مغلوبان مظلوم را فرصت فرار و چاره سازی واسطهٔ الفت عاشق و معشوق است و ساتر صد هزار عیوب و ذنوب حزب جلیل حشراترا حشر و نشور است و جنود شیاطین را میدان بروز و ظهور خیل ثعالب و ابن آوی را فرصت حصول طعمه و ارزاقست و سباع درنده را وسیلهٔ وصول به صید و شکار در آفاق. شب زنده دارانرا اوقات مناجاتست و تبّتل و تعبّد و انس با ربّ الارضین و

السَّمَوَاتِ. مرغ چمن را شب وقت نغمه و آواز است و باده پرستان را محفل انس و ساز و نواز باری باین سخنهای بیهوده مذمت آفتاب جهانتاب کنند و مدح ظلمت شدیدة محیطه بر جهات. دیگر ندانند که حیات و هستی ظلمتیان نیز از فیض نیر اعظم است اگر حرارت و تابش و عنایت پرورش شمس حقیقت نبود ذی روحی موجود نه حتی آن خفاش معدوم. باری از روی مزاح این کلمات مرقوم شد اما بگوش حقیقت استماع فرمائید و البهاء علیک عطر مشام الورقة الموقنة ضلعک و ام ضلعک و سلیلک و کریمتک بالفتحات الّتی عبقت من ریاض العنایة فی هذا العهد الکریم. ع ع " (مکاتیب اول - ص ۴۰۰)

## نظری بر محتوای لوح مبارک افلاکیّه

لوح مبارکی از حضرت عبدالبهاء که به نام افلاکیّه شهرت دارد از آثاری است که در دوره اشراق نیر آفاق و بامر و اراده حضرتش از قلم حضرت غصن اعظم صادر شده است. نام افلاکیّه در اثر مزبور یا اثر دیگری از الواح مبارکه تصریح نشده ولی محتملاً بعّلت اشتغال بر مسائل ریاضی و فلکی که محتوای اصلی آنست باین اسم شهرت یافته است.

مخاطب و تاریخ صدور لوح در نسخ منتشره مذکور نیست، اما در لوح مبارکی از جمال قدم خطاب به "جناب حا قبل سین" در طهران که مورّخ به تاریخ ۷ شعبان ۱۲۹۳ و به امضای خادم است (۱) چنین نازل: "... در آیام توقّف در عراق ورقه ای از سماء مشیّت در ذکر این مقامات نازل... از جمله در آن ورقه سیّاره عدد نوزده نازل شده بود و فرمودند هنوز تمام ذکر نشده و آنچه از سموات و افلاک در آن ذکر شده بود غیر آن معانی بود که ناس ذکر می نمودند. باری به حضرت غصن الله الاعظم روحی و ذاتی لتراب قدومه الاعترّفدا امر فرمودند که در این مقامات شرحی مرقوم فرمایند. انشاء الله از بعد ارسال می شود چون حال مشغولند تأخیر افتاد..." احتمالاً بیان مبارک فوق در باره همین اثر جلیل است. و متن لوح افلاکیّه، علی الخصوص مناجات اخیر آن که برای مخاطب صادر شده حکایت از اشراق شمس ظهور در زمان صدور لوح دارد.

مخاطب لوح مذکور در فوق با توجه به اشارات وارده در آن، علی الخصوص مسائل علمی و ریاضی، به احتمال زیاد جناب میرزامحمد حسین منجم تفرشی است (۲)، و اگر این حدس درست باشد لوح مبارک افلاکیّه نیز در جواب سؤالات نجومی ایشان صادر شده است. بهرحال، این استنتاج محتاج استقصای بیشتری است.

از حضرت عبدالبهاء آثار و الواحی در دست است که به امر و اراده جمال قدم صادر شده و از مشهورترین آنها می توان رساله مدنیّه، تفسیر کنت کنز، تفسیر "الم غلبت الروم" از آیات قرآنی و لوح خراسان را نام برد.

تاریخ صدور لوح افلاکیّه بنا بر شرح فوق بعد از سال ۱۲۹۳ قمری است. تاریخ وفات منجم باشی سنه ۱۳۰۰ بوده است. لوح افلاکیّه لا اقل دوبار به طبع رسیده است. نخست در "مکاتیب عبدالبهاء" جلد اول از صفحه ۱۳ تا ۳۲ و دیگر در "من مکاتیب عبدالبهاء" از صفحه ۴۷ الی ۵۷ می توان آن را زیارت کرد.

متن لوح مزبور را، اگرچه تجرّی و تجاوز از ادب است، می توان به چهار قسمت تقسیم کرد: نخست، خطبه توحیدی متضمّن بیان حقائق علمی و فلسفی، دوم، شرح و بیانی مستوفی در باره اصول و مبادی علوم و معارف مربوط به عالم وجود. سوم، اشارات و افاضات جامع و دقیق در باره علوم ریاضی و فلکی، و چهارم، مناجاتی است که از زبان مخاطب است تا با تلاوت آن به شکر آستان پردازد.

قسمت اول، یا خطبه لوح، که در ستایش ذات الهی است، متضمّن بیان این حقیقت است که همه مراتب و حقائق عالم وجود در ظلّ اسماء و صفات الهی است، و حقائق موجودات از ظاهر و پنهان مشمول اصول و احکامی است که حقّ تقدیر فرموده و این اصول در کلیّه مراتب دو قوس نزول و صعود جاری و ساری است. اسماء و صفات الهی مبدأ و منشأ ایجاد است و به همین سبب مظاهر اسماء و صفات که مظاهر ظهور غیب مشیّتند به شمس تشبیه شده و شمس ظهور همواره باعث بروز و نمایش حقائق مکنونه در تمام مراتب وجود است. نکاتی چند از این خطبه مبارکه شایان توجه مخصوص است:

- نخست اینکه چون ذات اشیاء و بالاخصّ ذات الهی غیرقابل وصول و شناسائی است، لذا اسماء و صفات وسیله وصول به حقیقت است، و حقّ جلّ جلاله مظاهر امر خود را مظهر اسماء و صفات خود قرار داده و مبدأ ایجاد مقرر فرموده است.

- دیگر اینکه همه شمس ظهور مانند انجم ظاهره در افلاک و دوائر و مدارهای معین سیر و تجلّی فرموده و خواهند فرمود و در عالم درخشیده و می درخشد و اگرچه تعالیم امر الهی متضمّن بیان وحدت حقیقت شمس مظاهر الهی است، اما در بیان فوق اشاره ظریفی به ارتباط همه عوالم و اصل دوران و سیر ترقّی مراحل و مراتب خلقت چه از جهت مادّی و چه معنوی محسوس است.

• مطلب دیگر اینکه وجود و حرکت بتقدیر الهی همواره با یکدیگر ملازمه و وابستگی دارند. این حقیقت در همه مراتب، چه جوهری، چه عرضی، و چه روحانی و یا جسمانی صادق است و از آنجا که به تقدیر حقّ برای حرکت عوامل تعدیل و تعادل یا عامل سوق دهنده و باز دارنده لازم است، قوه جاذبه را تدبیر و ایجاد فرمود که منبعث از روابط قویم و دقیق حقائق اشیاء است و باعث کنش و واکنش و تحریک و تحرک در همه عوالم غیر متناهی است.

خلاصه مطلب خطبه لوح در حقیقت این نکته است که مظاهر الهی جلوه متعالی و روحانی نظام فلکی و هریک در مدار خود و آسمان خویش به بهترین نظام و برترین جلال ظهور کرده و می کنند. در افلاک شرائع تجلی مطلق حق هستند و هریک را در عالم شهود دور و زمانی معین و مقرر است و تعالیم و احکام ایشان باعث ایجاد حرکت روحانی و تعادل اجتماع انسانی و تکامل روحانی است، یا بعبارت دیگر افلاک و انجم ظاهره صورت زیرین و مادی عوالم ملکوتی است.

این توضیحات نارسای نگارنده را نباید بیان حقائق مندرج در این خطبه دانست. فقط این نکته را باید تأکید و تثبیت کرد که حضرت عبدالبهاء در این بیان دقیق که فقط بالغ بر بیست و چهار سطر (۳) است حقائق بسیاری را با اصطلاحات فلکی و توجیهاات علمی در ضمن آیات و کلماتی لطیف و پرهیمنه بیان فرموده اند، که اگرچه خود متنی مشحون به عناوین و مصطلحات فنی و فلسفی و عرفانی است، در عین حال بسیار فصیح و بلیغ است و در حقیقت تحمید و توحید حقّ و مظاهر الهی را با تطبیق به حقایق علوم فلکی بیان فرموده اند.

در قسمت دوم که خطاب به مخاطب لوح آغاز می شود، ضمن مقدمه ای کوتاه او را مورد عنایت مخصوص قرار داده و از اینکه به آستان جمال قدم پناه آورده و از درگاهش طلب هدایت کرده و از ظنون و اوهامی که مردمان به فهم نارسا به آن دلخوش داشته اند روگردانده است، او را شادباش و خوش آمد فرموده اند. در بحث از کلیات علوم، حضرت عبدالبهاء به نکات و دقائق زیر اشاره می فرمایند:

الف - تناهی و حدّ و پایان از خصوصیات موجودات ممکن است، ولی برای حصر و انحصار عوالم مطلق کون و وجود دلیل و برهانی وجود ندارد، و همچنان که برای

مراتب و شؤون الهی حدّ و پایانی نیست می توان استدلال کرد که در عوالم آکوان و امکان نیز محدودیتی نیست، زیرا عوالم امکان مادی تجلیات و آثار عوالم روحانی هستند و از آن آغاز می شوند (۴).

ب - هر یک از صور و آثار وجود انعکاس حقائق و مراتب فوق خود است و همه مراتب وجود از روحانی و جسمانی و جوهر و عرض و کلی و جزئی با دیگر مراتب نسبت و ارتباط دارند. همان نظام و انتظام که در دریا وجود دارد در قطره نیز موجود، و هر آنچه در خورشید ظاهر است در ذرات عالم وجود نیز جلوه گر است و هر جزئی خود نسبت به آنچه پست تر از اوست کلی است، و هر حقیقت کلی در ظلّ حقایق برتر از خود جزئی می باشد. و اصطلاحات کلی و جزئی خصوصیات اضافی یعنی وابسته به یکدیگر از لحاظ کیفیت و نسبی یعنی وابسته از لحاظ کمیّت و مقدار است. از این جمله می توان دریافت که مظاهر و مشارق الهیه و عوالم روحانی و همچنین عوالم وجود جسمانی خارج از حدّ شمارش و قید عدد و بالاتر از ادراک عقول و افکار بشری است و هر جا از حدّ و حصر سخن رفته به اعتبار ادراک و فهم نارسای انسانی است.

ج - از آنجا که ادراکات انسانی در مسیر ترقی و کمال تدریجی است حقّ جلّ جلاله در هر دور و زمانی سهم و مقداری محدود و معین و متناسب با استعداد و قابلیتها برای درک و فهم حقائق وجود مقدر فرموده است، و می توان آن را بتدریج تدریجی از رتبه و مقام نطفه تا اعلی درجات بلوغ تشبیه کرد. اگر کسی در ظهورات این عصر جدید و دور اعظم تحقیق و تفرّس نماید، ترقی و تکامل و جلوه و تجلی تامّ ظهور مظهر کلی الهی را در تمام شؤون به چشم حقیقت به یقین خواهد دید، به شأنی که در قطره دریاهاى حقیقت مشاهده نماید و در وجود ذرات تجلی خورشیدهای اسماء و صفات را ملاحظه کند. این است که در این دور بدیع علمای معاصرین در صفحات سنگی به اسراری دست خواهند یافت که گذشتگان در آینه صاف و صیقلی نتوانستند دید. زیرا این دور، دور ظهور اسرار و حقایق است و بدون بحث و استدلال به مدد گشایش باب مکاشفه و شهود، و خلاصی از دام اوهام، اسرار وجود جلوه گری خواهد نمود.

د - از آنجا که شأن عالم امکان فنا و ضعف و نابودی تدریجی است، قادر به استفاده از تجلیات این ظهور اعظم الّا به تدرّج نیست. پس خوشا بحال آنان که به علوم موهوم از مشاهده حقائق علم و ادراک در این ایام ظهور الهی باز نمانند و بشارت باد آنان را که چشم حقیقت بین به ایشان عطا شد.

ه - همچنان که قبلاً به آن اشاره شد معارف و علوم سابقه در قبال حقائق و دقائق اسرار کون در این ایام به مانند مبادی و مقدمات است، و شاید بهتر گفته شود اوهام و شبهات و تشبیه به مراتب طفولیت و نوجوانی، که اگرچه مقدمه بروز صفات و کمالات انسانی است، اما از مراتب عقل و بلوغ به دور است و باید اوهام و اشارات آنان را فراموش کرد و به موازین دقیق و تامّ کشف حقایق نمود و حقایق و موازین را به میزان الهی سنجید.

بیان حضرت عبدالبهاء حاکی از این نکته است که نوع انسانی از ابتدا در طلب علم و فهم و کمال کوشیده است تا به این مرحله و مقام رسیده. لذا نه سهم گذشتگان را باید فراموش کرد و آن را بی ارزش نگاشت و نه آنکه به آن محدود ماند و از درک و کسب و تحقیق حقایق جدیده خودداری نمود و بر افکار گذشتگان که در برابر حقائق و تحقیقات جدید بالنسبه چون اوهام است دلبسته ماند. در این مقام اگرچه از مطلب خارج است اما باید گفت که علوم تجربی این هدایت حقیقی را پذیرفته اما دین و علوم مذهبی آن را ردّ و انکار نموده است. و متقابلاً با کمال تأسّف علمای علوم تجربی نیز لزوم و اهمّیت توجّه به حقائق و تعالیم روحانی را در حوزه علم و تحقیق انکار نموده و می نمایند.

و اما در حوزه علوم ریاضی و فلکی که در این قرون جدیده ترقّیات مهمّه حاصل شده، مسائل مهمّی مطرح شده است که گذشتگان از آن بهره ای نداشته اند، زیرا قرنهای کمره خاکی مرکز عالم وجود و جهان الهی منحصر به منطقه ای محدود بود.

تبیینات حضرت عبدالبهاء به مطالب زیر اشاره دارد:

الف - موضوع خلاء، ملاء، عدم و اینکه آیا در فضای بیکران جهان بی پایان هرجا که ستاره ای یا سیاره ای نیست چه شیئی وجود دارد. متقدّمان عقیده داشتند که در فضای متمدادی چیزی جز عدم نیست. مفهوم بیان حضرت عبدالبهاء ردّ این مطلب



و تثبیت این حقیقت است که برای عالم وجود حدّ و حصری نیست و ضمناً از حدود ادراکات عقلی و علمی موجودات انسانی خارج است و باین آیه قرآنی که " مایعلم جنود ربک الا هو" (قرآن - المدثر/۳۱) استشهاد می فرمایند و در مقام دیگر امکان خلاء بودن را نیز نفی می فرمایند و لذا سراسر کیهان پر از مواد مختلف است.

ب - در خصوص هفت آسمان - اصطلاح هفت آسمان و سموات سبعة مبتنی بر معارف نجومی قدماست ولی در حقیقت اساس و بنیادی ندارد. متقدّمان هفت سیاره که ماه و خورشید نیز از آن جمله بود همه را بدور زمین در حال گردش و چرخیدن می دانستند. برای هر یک فلکی قائل بودند و مدار حرکتی معین می کردند و آنها را بر حسب بزرگی و اندازه و مقدار نور طبقه بندی می نمودند و بنا بر این کیفیت آنها را به هفت قدر یا اقدار سبعة دسته بندی می کردند و باقی ستارگان را که بنظر آنها ثابت (در مقابل سیارات) و بی حرکت بودند از لحاظ میزان نور با سیارات می سنجیدند. ثوابت را مستقر در فلک البروج و بعد از آن را بنام فلک الافلاک یا فلک اطلس می خواندند و آن را عرش الهی می پنداشتند. حضرت عبدالبهاء، ضمن ذکر این عقیده و اینکه در معارف دینی گذشته فقط نظر به مراعات اصطلاحات قوم این مطالب آمده آن را مردود فرموده و اینکه همه ثوابت فقط هر یک منظومه مستقلی است تأیید فرموده اند.

ج - قدما معتقد بودند که افلاک سیارات و ثوابت یعنی قرارگاه ستارگان همه اجرام سخت و صلب است اما شیشه مانند شفاف و قابل نفوذ و دخول و خروج نور می باشد ولی خرق و التیام یا شکافته شدن و دوباره بهم پیوستن در آن ممکن نیست و بمرور زمان هیچگاه سایش و فرسایش در آن ممکن نمی شود. حضرت عبدالبهاء به استناد آیه قرآنی "کلّ فی فلک یسبحون" (قرآن - الانبیاء/۳۳) این نظریه را ردّ می فرمایند. بلکه تصریح می فرمایند که فضای فاصله بین اجرام آسمانی و مسیر مدارهای افلاک همه غوطه ور در جسم لطیف، روان، و سیالی است و اگرچه مواد و اجزاء مرکبه ستارگان و اجرام آسمانی از لحاظ نوع ماده و

کیفیت ترکیب عناصر مختلف است و هریک را وزن مخصوص معین است اما هیچ فضائی خالی نیست یا عبارت دیگر خلاء وجود ندارد.

د - چنانکه قبلاً نیز اشاره شد، بنا به بیان حضرت عبدالبهاء عدم و خلاء هیچیک در عالم وجود موجودیتی ندارد و لذا در بین سیارات و ثوابت یا در فضای افلاک (به مفهوم مدار ستارگان) نیز جرم مادی موجود است و ماده را به جامد (سنگ و حجر)، متطرق (معادن - فلزات)، سائل و جاری (آب - هوا)، مواد خفیف الوزن و سبک (گازها - مانند آنچه برای سفینه های هوائی بکار برده می شد)، و مواد بس خفیف وزن تر (مواد آتشین یا شعله و گرما - مواد کهربائی یا الکتریکی) تقسیم می فرمایند و تأکید می فرمایند که بعضی از آنها حتی غیر قابل توزین یعنی اندازه گیری است و چه بسا مواد و اجرام دیگری که عقل و علم از دریافت آنها نصیبی ندارد. از جمله اجرام غیر قابل شناسائی و اندازه گیری ماده اثری است که، اگرچه فضای کیهانی از آن انباشته است، ماهیت آن هنوز معلوم نیست (۵)

۵ - حضرت عبدالبهاء در خاتمه این بحث به تصورات وهمی اهل علم اشاره می فرمایند که چگونه با گمراهی در تصورات بی پایه لازم و ملزوم (۶) از تمکین به حقیقت باز مانده و اموری را که حق مقرر و معین نفرموده مسلم و محتوم شناخته بودند.

شاهد مقال مسأله حرکت زمین بدور خورشید است که از آن روز و شب پدید می آید. حضرت عبدالبهاء تصریح می فرمایند که فیثاغورث (۷) از حکمای خیمه پانصدسال قبل از میلاد از نظر فلسفی خورشید را مرکز عالم دانسته و علت آن را نیز به سبب آتشین بودن خورشید دانسته است (اهمیت نور و حرارت در حرکت و حیات). افلاطون نیز همین عقیده را در اواخر ایام حیاتش پذیرفته و اریستورخ (اریستارک) (۸) نیز ۲۸۰ سال قبل از میلاد این نظر را در کتابی که نوشته است مذکور نموده. این حکمای اولیه این حقیقت را به مدد الهامات فکری اظهار داشته اند. بعدها دانشمندان بنا بر مشاهدات حسّی و نظری خورشید را متحرک و زمین را ساکن دانستند، که از همه معروفتر بطلمیوس (۹) است. بطلمیوس استاد مدرسه معروف اسکندریه (۱۰) و دویست سال بعد از میلاد زندگی می کرده است،

و کتاب او مجسطی (۱۱) که به عربی توسط فارابی (۱۲) شرح و تفسیر شده، بین علمای اسلام اعتباری پیدا کرده و اساس اعتقادات نجومی علمای مسلمان شده است. اما اگر آنان به این دو آیه مبارکه "وکلّ فی فلک یسبحون" و "الشمس تجری لمستقرّ لها" (قرآن - یس ۳۸) از قرآن شریف که به حرکت همه اجرام سماوی اشارت دارد توجه می کردند به چنین اشتباهی دچار نمی شدند که به تأویلات ناشایسته به تغییر در آیات کتاب متمسک گردند. تأکید حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در این مبحث به این حقیقت فلسفی که همه ممکنات متحرک اند و حرکت از نوامیس عالم امکان است قابل توجه می باشد.

و - حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه ضمن تأیید تحقیقات و نظریات لکوفرنیکو (کوپرنیک) (۱۳) این نکته را تأکید مجدد می فرمایند که عوالم وجود همه بهم وابسته است. ظاهر به باطن و عالی به دون و سافل، کوچک با بزرگ و اجمال با تفصیل قابل تطبیق و اساس تحقیق در روابط عوالم وجود است.

بالاخره قسمت اخیر این لوح کریم مناجاتی است که برای سائل صادر شده است و متضمّن بیان این نکته است که به ظهور مظهر قیوم در این عصر، ظنون علوم و فنون سابقه به پایان رسیده و مشتاقان حقیقت به مقام شهود رسیده و بزبان حال به شکر و ثناء به آستان حقّ ناطقند که به درک دوران طلوع شمس حقیقت فائز شده اند و از آستانش حفظ از اوهام اشارات را رجا نمایند. در این مقام اشاره ای به مفهوم اصطلاح "اشاره و اشارات" شاید مفید باشد. اشاره در علوم اسلامی به معنی دلالت کلام بدون صراحت و سوق لفظ است، و به همین سیاق در علم بدیع نیز اشاره به مفهوم بیان معانی و مفاهیم فراوان در الفاظی کوتاه و محدود می باشد. لذا اشاره به اعتباری همان تلویح در مقابل تصریح است. از این جهت می توان گفت که "اشاره" همواره می تواند برای ناآشنایان سبب اشتباه در درک مطلب شود.

در متن لوح مبارک که در چند مورد به آیات قرآنی و یکی از احادیث اسلامی (۱۴) استشهاد و استناد فرموده اند و در مواردی نیز به نظریات و تحقیقات علمای یونانی، هرآنچه منطبق با حقیقت بوده، اشاره فرموده اند. این رویه علمی که متضمّن ایجاد ارتباط با معارف سابقه و مطالب گذشتگان است، و در آثار بهائی

مکرر دیده می شود، گاهی اوقات دستاویز اعتراض مخالفان شده و منکر اصالت و الهی بودن حقائق نازل در امر شده و آن را مقتبس از دیگران دانسته اند. اما حقیقت اینست که اهل انصاف که فرهنگ و تمدن انسانی را نظامی پیوسته و وابسته می دانند و ادیان متعدده الهی را استمرار بیان حقایق روحانی به تناسب ازمنه و ادوار ترقی و تکامل مستمر نوع انسان می شناسند، این اعتراض را بی بنیاد و تنگ نظرانه می دانند. در حقیقت تأیید و استشهاد مظاهر حق از معارف گذشتگان تنقیح و تصفیة تعالیم حقیقی و معارف صحیح از سایر اعتقادات بشر ساخته اقوام و ملل است و معمولاً پایگاهی برای شروع و ادامه ترقیات فکری، مادی و روحانی انسانی است.

بغیر از خطبه افتتاحیه لوح دو مناجات نیز در این اثر جلیل از قلم مبارک صادر شده است. مناجات نخستین بعد از اتمام قسمت کلیات و قبل از شروع به مطالب فلکیات است و دومی در خاتمه لوح و هردو متضمن ادای شکر به آستان حق از فوز و فیض ایمان است. پیش از مناجات اخیر نیز خطبه ای غراً قلمی فرموده مخاطب را به ترتیل آن امر فرموده اند.

اینک که این مقدمه نارسا به پایان می رسد با اقرار به ضعف و ناتوانی از بیان حق مطالب وارده در این اثر جلیل به این نکته باید متذکر بود که نثر لوح مبارک انشائی بسیار فاخر و آراسته دارد. در ضمن اینکه حقائق علمی و فلسفی در آن بکمال وضوح و صراحت بیان شده و حاوی اصطلاحات فنی و تخصصی است، با این همه به مدد تشبیهات و استعارات و تلمیحات فراوانی که در آن به کار رفته آن را که یک متن فنی است، به صورت یک اثر ادبی بسیار زیبا و فصیح جلوه گر ساخته است، و جا دارد که عاشقان معارف امر آن را کلام به کلام و آیه به آیه مطالعه فرمایند و درس بگیرند و بحث فرمایند تا از اعماق کلمات و عبارات به شهد بیان مبارک مذاق جان را شیرین نمایند.

نگارنده نمی داند که این نوع معرفی و بیان آیا شایسته آستان غصن اعظم ابهی است یا نه. لذا با کمال خضوع و انکسار عرض ادب و خجالت می نماید.

## مآخذ

۱ - محفظه آثار ملی - شماره ۱۸ - آثار قلم اعلی - ۸۳ الی ۸۸ - "اینکه از قبل مرقوم فرموده بودید که شخصی از علمای علم ریاضی از افلاک و سیارات و حرکت آن از آن حضرت سؤال نموده در ساحت اقدس عرض شد. در ایام توقف در عراق..."

۲ - جناب منجم باشی جدّ دو خاندان متبارک منجم و مصباح که در ایام عراق به حضور مبارک حضرت بهاء الله مشرف شده و مورد عنایت خاصّ جمال مبارک ابهی و حضرت عبدالبهاء بوده است.

۳- در مجموعه "من مکاتیب عبدالهباء" - دارالنشر البهائیه - برازیل.

۴ - این مطلب یادآور تعبیر فلسفی از اصل دوم قانون ترمودینامیک است که با عنوان Entropy بیان شده و متضمّن بیان این مطلب است که همواره انرژی حرارتی در هنگام تبدیل به سایر انواع انرژی مقداری از آن از بین می رود و لذا در نتیجه آن عالم و منظومه شمسی هم بالاخره به خاموشی و فنا خواهد انجامید، زیرا سیر تدریجی تحوّل اجرام کیهانی (Universe) از این قانون تبعیت می کند. اما باید توجه داشت که اگرچه ممکن است اجرام سماوی بدینوسیله نابود شوند، اما همواره در سایر فضاها کیهانی اجرام جدید به وجود می آیند، یا بعبارت دیگر خلق و ایجاد، بنا بر تعالیم ادیان، هرگز متوقف نمی شود، و علم نیز در حال حاضر معتقد است که کیهان همواره در حال گسترش است.

۵ - اثیر یا Aether که سابقه در فلسفه یونان دارد ماده ایست که تاکنون خصوصیات آن معلوم نشده. گذشتگان معتقد بودند که اثیر بعنوان حامل نور و الکتریسته عمل می نماید. Michelson دانشمند آلمانی تبار آمریکائی در اواخر قرن نوزدهم با آزمایشهای خود نشان داد که این مطلب حقیقت ندارد. اما نکته اصلی اینست که اگر وجود اثیر بعنوان حامل انتقال نور و حرارت ردّ شده، یعنی اثیر متحرک وجود ندارد، اثیر بعنوان شیئی ساکن که تمام فضاها کیهانی را پر می سازد مطلبی است که می تواند مورد بحث و بررسی باشد. چون خلاء در اثر مبارک ردّ شده است. عجالتاً می توان ماده پرکننده فضاها بین اجرام سماوی را به همین

نام شناخته‌اثر نامید تا زمانی که علم بتواند خصوصیات و مشخصات آنرا تحقیق نماید.

۶ - لازم به مفهوم منطقی هر آن چیزی است که از چیز دیگر جدائی پذیر نباشد، مثل "فرسودگی از گذشت زمان". که در این مثال فرسودگی لازم و ملزوم آن گذشت زمان است. ملازمه و تلازم را با انواع مختلف تعریف کرده اند و این مثال را می توان از نوع "ملازمه مطلق" دانست. البته لازم و ملزوم چون هر قاعده دیگری در عالم وجود مبتنی بر قوانین طبیعت است که علم تجربی تا حد امکان تجربی و عقلی بر آن احاطه تواند داشت و لذا ممکن است اصل لازم و ملزوم در همه مراتب عالم وجود صادق نباشد و تعمیم آن به عنوان یک اصل یا قاعده علمی صحیح نیست و شاید به همین سبب است که حضرت عبدالبهاء آن را با تعبیر "فلوات لازم و ملزوم" ذکر فرموده اند، یعنی تشبیه این قاعده به بیابان بلکه بیابانها که حاکی از امکان گمراهی و اشتباه در آن است.

۷ - فیثاغورت (Pythagoras) که از ۵۸۰ تا ۵۰۰ قبل از میلاد می زیسته، از پیشروان فلسفه و مؤسس نحله خاص مذهبی فلسفی است که اعداد را دارای خاصیت اساسی در عالم و همه نظام طبیعت را مبتنی بر اعداد می داند. از مشارالیه در آثار مبارکه، مخصوصاً لوح مبارک حکمت، ذکر عنایتی فرموده اند.

۸ - Aristarchus ستاره شناس یونانی است که بنا بر اطلاعات موجوده او را اولین کسی می دانند که مرکزیت خورشید را در منظومه شمسی تحقیق نموده است.

۹ - بطلمیوس (Claudius Ptolemaeus) Ptolem کتاب معروف او مجسطی Almagest دائرة المعارف کرات آسمانی و بالغ بر ۱۳ جلد بوده است.

۱۰ - نخستین مؤسسه آموزش عالی معارف مسیحی که در اواسط قرن دوم مسیحی تأسیس شد و بین فلسفه یونانی و معارف مسیحی ارتباط و اتصال بوجود آورد.

۱۱ - این کلمه در اصل یونانی بوده و معرب به مجسطی شده و به معنی ترتیب عظیم ترجمه شده است.

۱۲- ابو نصر فارابی ملقب به معلم ثانی و از پیشروان فلسفه و حکمت در اسلام و

پیرو حکمت مشائی است. وی در سال ۲۶۰ تولد شده و وفات او در سال ۳۳۹ قمری بوده است.

۱۳ - Nicholas Copernicus ۱۴۷۳ - ۱۵۴۳ ریاضی دان، ستاره شناس و کشیش لهستانی.

۱۴ - نصّ حدیث متضمّن این مطلب است که خداوند تعالی صد هزار هزار قنديل آفرید و به عرش الهی آویخت و زمین و آسمان و آنچه در بین آنهاست حتی بهشت و جهنّم را در قنديل واحدی قرار داد و جز خداوند کسی از آنچه در سایر قنديل هاست اطلاعی ندارد.

"انّ الله تعالی خلق مائة الف الف قنديل و علّق بالعرش و الارض و السّماء و ما بينهما حتّى الجنّة و النار كلّها فى قنديل واحد و لا يعلم ما فى باقى القناديل الاّ الله" نگارنده بعلت عدم دسترسى به مراجع لازم از معرفى مأخذ این حدیث عاجز است. مشابه همین مفهوم در احادیث دیگر نیز آمده است.

## قطره ای از دریای گوهرزای دوره ولایت

الواح و آثار دوره ولایت امرالله اگر به دریائی پردر و گوهر تشبیه شود عجب نباشد چه که منبعی جاودانه و بیکرانه از بیان و تبیین حقایق امر الهی در متن توقیعات و رسائلی است که به سه زبان زیبا، بلیغ و جهانگیر فارسی، عربی و انگلیزی صفحات الواح را آراسته و حضرتش یاران را گاهی بطور عمومی، زمانی در موقعیت جمعی و هنگامی بصورت فردی مخاطب فرموده است.

در حقیقت اسلوب بیان و روش تبیینات ولیّ مقدّس امرالله این آثار را از لحاظ کیفیت و معنی بدرجه ای رسانده که پیش از آنکه از کثرت و استمرار نبعان آن چشمه ذخار کثیر فیضان ذکری شود کمال و صفا و آراستگی و جمال آن چشمها را خیره می سازد و روح و روان را تازه می دارد و با اینهمه انصاف باید داد که همچون دریای بیکرانه عشق و وفا هنوز عمق و کران آن ناپیداست و در و گوهرش ناسفته بلکه نهان و نهفته از انظار در خفاست.

این مقال برخلاف رویه معمول بررسی و تحقیق در متون و آثار به مطالعه ای مختصر و بی شک نارسا در خصوص شناسائی مقام حضرتش در تبیین و ارتفاع امر حضرت بهاء الله تخصیص داده شده و نه تنها ادای حقّ مطلبی چنان جلیل را نمی نماید بلکه ناچیزتر از آنست که حتی عنوانی بر آن اطلاق نمود.

در ابتدای گفتار یادآوری این نکته سزاوار است که گنجینه گرانبار وحی و الهام در امر بهائی در دو عهد ابهی و اعلای عصر رسولی منبع سرشاری از حقائق و تعالیم ارمغان آورده بود که به اراده الهی مقرر بود در مرحله تبیین متدرجاً پرده از دقائق آن برداشته شود و این وظیفه مقدّس را حضرتش پس از عهد میثاق به اراده الهی تقبل فرمود و آنرا در جمیع مراتب تبیین، ترویج، تنظیم و تشویق بزبور تحقّق باکمل وجه مزین و آراسته داشت. در این مختصر کوشش بر آنست که بعضی از تصویبات و اجرائات حضرتش که در حقیقت تجلی صور متنوعه تبیین آثار و اقدام بارتفاع امر الهی است (۱) و به اشاره حضرت مولی الوری عبدالبهاء به دست اقتدار ولیّ امرالله سپرده شده بود مذکور شود با اینهمه نگارنده را یقین است که "شکر یک



نعمت نگوید از هزار "و اگر همه عمر در این مطلب به آخر رساند با همتران خویش به آستان ولی عزیز امرالله به زبان بی زبانی هم آواز است" که ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم".

مطالبی که در این وحیّه یاد شده همه از متون توقیعات و آثار مبارک ولی امر الهی سرچشمه گرفته و از آن منبع الهام ربّانی فیض پذیرفته است گرچه بعضی عناوین را نتوان مستقیماً در آثار ملاحظه و زیارت نمود.

۱ - نشر آثار اصیل معارف بهائی: آثار اصلی و تنزیلی امر عموماً به دو لسان عربی و فارسی است و لازم به توضیح نیست که این دو زبان در این ایام انتشارشان محدود است در حالیکه امر الهی جهانی و عمومی است اگرچه برای آتیه موضوع انتخاب زبان بین المللی در تعالیم بهائی مذکور ولی موقوف به آینده و البته محتاج حصول آمادگی عالم انسانی است. در قبال این امر که تحقق آن به آتیه دورتری بستگی دارد شارع اعظم جمال قدم در کتاب اقدس به منظور تسهیل تبلیغ و نشر امر الهی تحصیل السنه مختلفه را تشویق فرموده و تعصب لسان قومی را مردود شمرده و زبان را که وسیله پی بردن بگفتار گوینده است (۲) اگر از آن "عرف ثنای" الهی "متضوع شود... محبوب جان و مقصود روان" مقرر داشته و الا "لایق ذکر نه چه الفاظ چه معانی" (۳) مذکور فرموده است.

حضرت عبدالبهاء چندسالی قبل از صعود به ملکوت جاودانی زبان انگلیزی را که در آن ایام هنوز انتشار عمومی و جهانگیری فرهنگی نداشت به عنوان اولین زبان برای ترجمه آثار بهائی برگزید و حضرت ولی امرالله در دوره سی و شش ساله ولایت منتخبی از آثار مبارکه شارع و مبشر و مبین امر الهی را بانگلیزی بسیار فصیح ترجمه فرمود و باین وسیله بود که بزرگترین اقدام در راه انتشار امر بهائی در جهان تحقق یافت بعضی از این آثار مانند ترجمه کتاب ایقان و رساله خطاب باین ذئب ترجمه کامل متن اصیل آثار شارع اعظم است در حالیکه مقدار معتابهی از منتخبات الواح حاوی اصول تعالیم بهائی جداگانه بقلم معجز آفرین حضرتش ترجمه شده که بعضی بصورت مجموعه منتخبات مانند Gleanings From the Writings of

Baha'u'llah گلچینی از معارف بهائی و بعضی بصورت استشهاد و مستند زینت بخش رسائل و کتب و توقیعات صادره از قلم مبارک ولیّ مقدّس امر الهی است.

از خصوصیات ممتازه ترجمه های صادر از قلم حضرتش حفظ اصالت روح و قوه نافذه کلمه الله است که در اصل آثار نزولی موجود است بدرجه ای که هیمنه و زیبایی آیات کاملاً در خلال ترکیب کلمات محفوظ و محسوس و معلوم است سبک و سیاق نگارش حضرتش بنفسه مستقلّ و رویه و روشی مخصوص و ممتاز است. ترجمه های صادر از قلم ولیّ امر الهی اگرچه به منظور تبلیغ و نشر امرالله در مقیاس عمومی و جهانی است باید از تبیینات حضرتش بر الواح و آثار یعنی وظیفه مقدّسه مرجوعه به مقام ولایت امر که در الواح مبارکه وصایا تصریح شده نیز بشمار آید زیرا بسیاری از نکات مکنونه و حقایق امر را مستقیماً در ضمن ترجمه و یا بکیفیت طبقه بندی منتخبات آیات اظهار فرموده است.

**۲ - تبیین حقائق اساسی عقائد اهل بهاء -** با جهانگیری امر الهی و نفوذ و استقرار دیانت بهائی در جوامع مختلف که هریک پرورده عقائد و افکار و مطالبی از قرون و ادیان و عقائد گذشته بودند مطلب اساسی دیگری در عالم امر اهمیتش واضح شد که قبلاً بر همگان دقیقاً مشهود و معلوم نبود و آن اصول اعتقادات بهائی در باره هیاکل مقدّسه این امر اعظم بود زیرا احبائی که از مشرب عرفان سهمی داشتند جمال قدم بشخصه المقدّس را ذات غیب منبع لایدرک می دانستند و آنان که بتفسیر و اخبار اسلامی مانوس بودند حضرت عبدالهء را مظهر "فعرزنا هما بثالث" بعد از حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابهی می شناختند و کسانیکه به بشارات و اشارات کتب مقدّسه مسرور بودند مقام حضرت باب را محدود به تبشیر ظهور حضرت بهاء الله می نمودند و بسیاری از دوستانی که در ظلّ کلمه مسیحائی تربیت شده بودند حضرت عبدالهء را رجعت ثانوی مسیح می دانستند و بالاخره احبائی که از ادیان سابقه قبل از اسلام برخاسته بودند در قبول ظهور پیغمبر اکرم و حقانیت اسلام تسامح روا می داشتند.

حضرت ولیّ امرالله با صدور رسالهٔ دور بهائی The Dispensation of Baha'u'llah که در ۱۹۳۴ مصادف با نودمین سال قرن اول بدیع و درست در اوائل ثلث دوم دورهٔ ولایت مرقوم فرموده اصول اعتقادات بهائی راجع به مبانی روحانی نظم بدیع الهی را تبیین و تشریح فرموده است بنا به بیان حضرتش در ابتدای این توفیق مقصد از صدور رسالهٔ دور بهائی ذکر تاریخ امر الهی و یا بیان قوای نافذهٔ آن نبوده بلکه منظور مبارکش در مرحلهٔ خطیر عصر تکوین جلب توجه بانیان نظم بدیع به بعضی حقائق اساسی امر الهی است که آنانرا در وظائف و خدماتشان کمک و مساعدت نماید لذا می فرماید "بعقیدهٔ راسخ این عبد اولین وظیفهٔ هر یک از پیروان باوفای امر حضرت بهاء الله آنست که همواره سعی موفور و مستمر مبذول دارد تا مقصد و اهمیت این امر اعظم را بهتر درک نماید".

حضرتش در همهٔ آثار صادره همواره نام و نشانی از برای خود نخواست و فقط در یک مورد که شاید از موارد نادره در آثار آن غصن ممتاز الهی باشد نظر به اهمیت موضوع و ضرورت مطلب مقام مبارکش را به عنوان ولیّ امر حضرت بهاء الله تصریح فرموده است این اثر جلیل مشتمل بر چهار فصل است سه فصل اول به ترتیب در بیان مقام حضرت بهاء الله، حضرت باب، و حضرت عبدالبهاء و اساس اعتقادات بهائی در این خصوص است و فصل چهارم به نظم بدیع و دو رکن ولایت امر و بیت عدل اعظم تخصیص داده شده است. اساس دلائل و مفاهیم مطالب عموماً مستند و مزین به آثار نازله از قلم اعلی و نقطهٔ اولی و مرکز میثاق و کیفیت تبیینی آثار ولیّ عزیز امرالله است بغیر از اصول و مبانی کلیه راجع به مقام طلعات مقدسهٔ امر که هدف اصلی از این رسالهٔ جامع و ممتاز است اشارات و دقائق در بارهٔ عظمت عصر رسولی، موقعیت و اهمیت عصر تکوین، سندیت مخصوصهٔ الواح وصایا، کیفیات مختلفهٔ تطّور و تکامل نظم اداری و نظم بدیع، وحدت دین الهی و عدم خاتمیت، تأکید در اصالت اسلام و امر امامت، اوضاع عالم و اهداف امر الهی را نیز در بر دارد.

۳- تبیین و تعیین هدف تاریخ در امر بهائی: تاریخ امر بهائی حقیقتی نبود که در ظلمات تاریخ گم‌شده باشد اما اکثر کسانی که یادداشتها و اطلاعات تاریخی از خود بجا گذاشته بودند صرفاً بنقل مشاهدات و اطلاعات اکتفا کرده و رویه متداول تاریخ نویسی را ادامه داده بودند و اگرچه امانت را رعایت کرده بودند ولی به علت اتکاء به حافظه و عدم ضبط آن بکیفیت اصولی در جزئیات دچار اختلافاتی شده بودند حضرت ولی امرالله با بررسی تاریخ امر دو مطلب اساسی را مورد توجه و عنایت قرار فرمود:

نخست تعیین هدف از مطالعه تاریخ را که ایجاد ارتباط و استنتاج از وقایع تاریخی به منظور درک تأثیرات عمومی و خصوصی و انفسی و آفاقی کلمه الهیه است تقبل فرمود و با تدوین آثاری چون *God Passes By*، لوح قرن احبای ایران و قد ظهر یوم المیعاد *The Promised Day is Come* در تحلیل و توجیه تاریخ بابی بدیع مفتوح داشت تا علم تاریخ از یک داستانرایی مستند که گاهی زشت و گاهی زیباست و معمولاً سلسله عوامل و روابط گسیخته است بیک رشته اصول علمی و منطقی در جامعه شناسی و روانشناسی تبدیل گردد و عموم را بکار آید و در تکمیل و ارتقاء جامعه انسانی مؤثر گردد.

دوم - اصول و حقائق تاریخی امر را بر مبنای هدف از مطالعه تاریخ مشخص فرمود تا معلوم و معین شود که در تاریخ امر بهائی مطالب اصلیه چیست و مباحث ثانوی کدام است و برای این مقصد تاریخ نبیل را که مؤلف آن از متقدمین اصحاب و در اکثر وقایع در دوره بابی و بهائی از ابتدا حاضر و ناظر بوده و بسیاری از قهرمانان آن ایام را ملاقات کرده و از آنان شرح وقایع را شنیده و مهمتر آنکه تألیف او بتأیید و تصحیح مظهر امرالله که بنفسه الجلیل از ابتدای ظهور امر بدیع در کلیه امور مؤثر و مطلع بوده رسیده، انتخاب فرمود و آن را با حواشی و مآخذ از دیگر مراجع مکمل داشت و ترجمه و نشر فرمود هدف از این مشروع جلیل نه تنها افتتاح و آغاز تدوین متن مستندی برای تاریخ امر بهائی است بلکه از خلال رویه آن می توان دریافت که اصول و مبانی تاریخ چیست و چه مطالبی فقط اهمیت ثانوی را حائز است. ولی مقدس امرالله اساس تدوین تاریخ بهائی در آتیه را نیز بیان فرموده و برای دور بهائی

تقسیمات و ترتیبی مقرر داشته که اگرچه تا حدی از این بحث خارج است ولی اشاره به آن مقتضی است زیرا سه عصر رسولی، تکوین و ذهبی هر یک دارای خصوصیات است که فهم و درک و متابعت از اهداف آن جامعه را از انحراف از موقعیت و مقام و مسئولیتی که در آن عصر داشته و دارد محفوظ می‌دارد اگرچه این تقسیمات در حقیقت جزئی از مبانی نظم بدیع و وسیله تفکیک وظائف مؤسسات امریه است اما بالاخره تاریخ و آنچه که تاریخ را ساخته و می‌سازد با هم ارتباط ناگسستگی دارد.

**۴ - توجیه و بیان علل مصیبات عالم انسانی در قرن حاضر- در زمانی که قلم هدایت اثر ولی امر الهی آثاری چون قد ظهر یوم المیعاد ( The Promised Day is Come) را صادر فرموده هنوز مشکلات و مصائب عالم انسانی بر اهل دانش و هوش آشکار نبوده گرچه حتی در عصر ما بسیاری از مردم جهان از نابسامانیها بی‌خبرند و گروه روز افزونی نیز که مشکلات عالم انسانی را در می‌یابند اکثرشان هنوز ناتوانی عوامل تمدن را در مقابله با مشکلات باور ندارند اما چهل سال پیش با آنکه هیولای جنگ جهانی دوم عالم انسانی را ناتوان و ناامید ساخته بود فقط معدود بسیار قلیلی از هوشمندان بودند که ناتوانی و نارسائی اصول تمدن و اجتماع را در حلّ مشاكل عالم احساس می‌نمودند و نظم نوین و اساس متینی را آرزو داشتند که بتواند بشر را از گرداب آراء و افکار افراطی و عصیان آمیز آزاد سازد و مطابق احتیاج عصر و زمان دنیائی متحد از عوامل متنوع بوجود آرد با اینکه عوامل مختلفی که به اراده الهیه در این یکصد و چهل سال دست اندر کار بود دنیای بشریت را همواره به جانب هدفی که حق تعالی شانه برای آن مقرر فرموده به پیش رانده با اینهمه حتی متفکرین جهان نیز به این لطیفه نیاندیشیده اند که اینهمه تطورات قسمتی از نقشه ایست که خداوند از ادواری که در ظلمت تاریخ پنهان گشته مقدمات آنرا بنا نهاده و هنگام تحقق آن اکنون رسیده است.**

قد ظهر یوم المیعاد در سال ۱۹۴۱ در بحبوحه جنگ جهانی دوم از قلم مبارک ولی مقدس امرالله صادر شده و مقدمه کتاب اشاره به این حقیقت است که میقات موعود عالم رسیده است. این اثر حاوی تاریخ امر با بینشی جدید است تاریخ پرشور

و هیجانی که از جهتی ابلاغ کلمه و اتمام حجت است وظیفه ای که مظهر ظهور الهی تعهد فرموده و به تمام طبقات از شاه تا گدا و عالم و عامی ابلاغ فرموده و از جهت دیگر بیان معامله و مقابله ایست که عموم طبقات با بی اعتنائی و نادانی ابراز نموده اند مطالعه و تأمل در این اثر جلیل ما را به این نکته متذکر می دارد که علت محرومی بشر از فیض مستمر هدایت الهی که در این عصر ظهور امر بهائی تجلی آنست همواره کسانی بوده اند که قدرت و اختیار ظاهری و روحانی جامعه ها در کف کفایت آنان بوده و آنانند که عامه را از درک حقیقت بی نصیب داشته اند قسمت اعظم الواح صادره از قلم جمال اقدس ابهی که مستند این اثر مبارک است خطاب به سلاطین و زمامداران و علما و رهبران دینی گاهی بطور انفرادی و زمانی به کیفیت عمومی است که در حقیقت ابلاغ امر الهی است و یادآوری وظائف پیشوائی و رهبری و بیان این افسوس که هیچیک بفیض اطاعت توفیق نیافته اند. اما چون این نکته ممکن است بر کوه نظران مشتبه شود و محرومی و بی نصیبی رهبران ادیان را بمفهوم اختلاف و مخالفت اصول امر بهائی با اساس ادیان سلف تلقی نمایند لذا فصلی در ارتباط و وحدت اساس ادیان مستند به الواح آیات نازله در این دور مرقوم و "تابع ظهورات الهیه" را تصریح و تفهیم فرموده پیشوایان کامل و رؤسای عادل عامل را مستثنی شمرده و تحسین و تأیید فرموده اند بالاخره نه تنها سیئات اعمال زمامداران و علما در مقابله با ظهور الهی در این اثر جلیل به میزان عدل و جزاء سنجیده شده بلکه افکار و آرائی نیز که مسئول مصیبتها و مشکلات عالم بوده اند بسنجش و حساب سپرده شده و نهضت‌های افراط طلبانه عصر حاضر که حاکی از ملیت پرستی مفرطه، روشهای اشتراکی و عقائد امتیاز نژادی است به عنوان بت و معبود غیر حقیقی نکوهش شده است. آزادی به مفهوم منحرف آن که متضمن سرباز زدن از اطاعت اصول و تجاوز از حد اعتدال در امور است، مشکلی که امروز سراسر عالم را در خود فرو برده است با کلیه نتایج حاصل از آن محکوم شده است. حضرتش علل همه این بدبختی ها را که ضعف ارکان دین است بطور منطقی و مستند تصریح و تفهیم فرموده است.

تذکر این نکته ضروری است که ولیّ ملهم امرالله کراراً بلیات و مصیبات وارده را حاصل اعمال و خطاهای بشر و ناشی از ناسپاسی و عدم عرفان حقیقت معرفی فرموده و کیفیت جزاء و قهر الهی را که جلوه تنبیه و تربیت حقّ است بیان نموده زیرا در طبیعت عالم انسانی و فطرت اجتماعی قوا و کیفیاتی ودیعه گذاشته شده که اگر انسان از رعایت اصول اعتدال و تناسب تجاوز نماید البته سبب مضرت گردد و لذا وجود بنفس خویش عکس العمل نماید و امور را به مجرای طبیعی بازگرداند معذک ظلم و تجاوز در عالم بشری که با درک و اختیار توأم است لازمه آن تنبیه و جزائی است که متناسب با افکار و اختیار افراد باشد و به مفهوم عدل الهی در تمام مراحل و شئون مطابق آید. با اینهمه عظمت روح ولیّ عزیز امرالله، مرحمت و ملاحظت و وسعت صدر منیرش بدرجه ای است که نافرمانیها و خودسریهای جامعه بشری در این عصر را به عوارض و نتایج دوره انتقال از جوانی به بلوغ و از مرحله رشد به مرتبه تکمیل تعبیر فرموده و کیفیت آنرا عذر و علتی معین داشته است و اهل بهاء را که به حقیقت این نکته به مدد آیات الهی و تبیینات الهامی آگاهند به توجه و مناجات برای تخفیف آلام وارده مأمور و بقبول مشکلات متزاید دلالت و به اطمینان به پایان اینهمه بیم و هراس مسرور و به القاء امید به آتیه سعادت بخش ملکوتی مطمئن می دارد.

**۵ - تشریح مبانی روحانی تمدن بهائی -** در سال ۱۹۳۸ درست قبل از شروع جنگ جهانی دوم به مناسبت قیام مشتاقانه احبای ممالک متّحده آمریکا و کانادا در اجرای نقشه هفت ساله اول اثری از قلم عنایت ولیّ امر الهی بنام ظهور عدل الهی *The Advent of Divine Justice* صادر شد که حکایت از تشویق و تقدیر حضرتش در مورد قیام عاشقانه و صادقانه احباء داشت و هم حاوی نکات اصلیه کلیه در مراتب رشد و ترقی فردی، جمعی و اجتماعی جوامع بهائی است اگرچه این تویع خطاب به احبای آمریکای شمالی است اما فی الحقیقه دستورالعمل کلی و نظام بنیادی روحانی نظم اداری است که مبانی نظم بدیع بر آن استوار است.

لحن عنایت و ملاطفت حضرتش در این توقیع با بیانات نصیحی و تذکرات اصولی و دقائق روحانی همه جا همراه است در ابتدای این اثر منبع با بیانی اطمینان بخش روح آرامش عطا می فرماید و یاران را به این نکته متذکر می سازد که راحت و محنت، موفقیت و ابتلا همه وسیله کسب کمال روحانی احباء و عوامل ترقی و اعتلاء امر الهی است اگرچه مشکلات متزاید عالم انسانی که نتیجه و حاصل نافرمانی بشر در این عصر نورانی است از جهتی عامل تطهیر عالم و ممهّد طریق برای استقرار نظم اعظم است ولی در دوران تحولات البته جامعه امر نیز از آن مشکلات بی نصیب نخواهد ماند اما دوستان نباید از هیچ مخالفتی مأیوس و مضطرب شوند بلکه باید بدانند که اعتراض و مخالفت در حقیقت منادی آئین الهی است و ممدّ و مؤید امر ربّانی.

جامعه احبای امریک در این توقیع منبع مورد عنایت بسیار واقع شده و به لقب جلیل "اعقاب روحانی مطالع انوار عصر رسولی" تجلیل گشته و وظیفه خطیر تثبیت و استقرار نظم بدیع به آنان تفویض گردیده است حضرتش فداکاریها و موفقیتهای جامعه احبای امریکای شمالی را ستایش موفور فرموده و وظائف آتیه و اهمیت مقام و مرتبه روحانی آن برگزیدگان، مخاطبان فرمان تبلیغی حضرت عبدالبهاء را مکرر ستوده و بوعود برکت و عنایت الهی مطمئن داشته است. حضرتش احبای امریک را که به عنایت حقّ جل جلاله برگزیده و ممتاز گشته و به روح جدید خلق بدیع شده از قاطبه مردم امریکا متمایز فرموده اما توجه به این نکته را نیز تصریح فرموده که عدم رضایت حضرتش از قاطبه مردم به مناسبت شدت استیلائی مفساد اجتماعی و آزادی بی بند و بار و مفرطی است که ارکان جامعه و اخلاق را متزلزل ساخته نه آنکه مردم و فطرت انسانی آنان بطور اخصّ مورد طعن و شماتت قرار گرفته باشد لذا مکرر و در هر مورد و مقامی که مناسب افتاده حضرتش در خلال مطالب متنوعه متعدده وظیفه روحانی احباء را تأکید شدید فرموده و بیان نصیحت و هدایت نموده مخصوصاً به صفات و ملکات صداقت و امانت در همه امور، تقدیس و تنزیه، عفت و عصمت و آزادگی از تعصبات تأکید و توجه بیشتری ابراز داشته و بالاخره به اعتدال در کلیه موارد امر صریح فرموده است.



ظاهر آنست که این تصور ناصحیح که در اجتماعات غیربھائی معمول است ذهن دوستان را نیز مشغول می داشته چه که ولیّ مقدّس امرالله تأکید می فرماید که اگرچه تعیین نقشه ها و اصول کلی در باره ابلاغ کلمه الله به دوائر و مؤسّسات امری راجع است ولی اجراء و تنفیذ آن وظیفه روحانی عموم دوستان است و هیچ فردی در میدان عمل و خدمت تقدّم و امتیازی ندارد همه موظفند همه باید به تبلیغ اقدام کنند و به خدمت افتخار نمایند.

**۶ - استقرار نظم اداری -** نظم اداری امربھائی که بنیاد و اساس تشکیلات جامعه بھائی است به هدایت و مراقبت مستمرّ ولیّ مقدّس امرالله بر مبنای کتاب مبارک اقدس و الواح و آثار شارع قدیر، الواح وصایا و تبیینات مرکز میثاق امربھائی تنظیم و ترویج شده و از مشروعات عصر تکوین است که اساس و اصول آن را حضرت بهاءالله بنفسه القدیر تأسیس و تنصیص فرموده است.

اصول نظم اداری و تبیینات حضرتش را باید در مجموعه توقیعات مبارکه به انگلیسی و فارسی جستجو کرد که در فارسی تابحال دو جلد از آن با عنوان توقیعات مبارکه مربوط به سالهای ۲۶ - ۱۹۲۲ و سالهای ۳۹ - ۱۹۲۷ و مجموعه دیگری بنام منتخبات توقیعات نشر شده و در انگلیسی نظم جهانی حضرت بهاءالله (World Order of Baha'u'llah) و پیامهای متعدّده که بعضی بر حسب موضوع و بعضی بر حسب سرزمینی که احباء و محافل ملیّه و روحانیه در آن محل مخاطب پیامها واقع شده اند جمع آوری و منتشر شده است.

بررسی نکات و اصول کلی و جزئی که حضرتش در خلال توقیعات متعدّده به محافل ملی و انجمنهای شور هدایت فرموده از عهده این مختصر خارج است رویه هیکل اطهرش چنان بود که هر ساله لا اقل یکبار توقیعاتی به مناسبت ایام رضوان با نوروز و یا دو توقیع مستقلاً خطاب عمومی صادر می فرمود که معمولاً متضمّن اخبار فتوحات روحانیه اخیره نقشه ها و طرحهای جدید و گاه گاه به مناسبت تجلیل وقایع مهمّه امریه متضمّن بیان تاریخ و مزین به آثار و آیات الهیه بود معمول چنان بود که حضرتش توقیعی به فارسی به احبای شرق و پیامی دیگر بانگلیزی برای سائر احبای جهان صادر فرماید.

توسعه و شکوفائی تشکیلات امری و رشد و تکامل دو مؤسسه فخیم انتخابی و انتصابی و تربیت جامعه احباء در سراسر جهان به حفظ وحدت کلمه در جمیع شئون خدمت اگرچه اساسش در الواح شارع اعظم مکنون و در عهد و میثاق آثارش انبات و اعلان شده ولیکن استقرار و انتشار و تعمیم آن از فتوحات حاصله در اوائل عصر تکوین است که بوجود ولیّ مقدّس امرالله متبارک و متباهی گردیده است و اینهمه به قدرت و هدایت حضرتش تحقّق و تجلّی یافته است.

۷ - خلق روح جدید در جمع جوانان و ابداع جامعه جوان - قوای روحانیه ایکه حقّ تعالی در دوره جوانی ودیعه نهاده همواره در این قرن بدیع مورد عنایت و تشویق مخصوص بوده است از قلم جمال قدم در حقّ جوانان بشارت "طوبی از برای نفسی که در اول جوانی و ربیعان شباب بر خدمت مالک مبدأ و مآب قیام نماید" نازل شده و حضرت عبدالبهاء مکرر جوانان را به بیاناتی روحبخش و جانفزا مخاطب فرموده و آنانرا "جوانان روحانی عبدالبهاء" نامیده اند. فی الواقع رهبران و رهروان این نهضت روحانی الهی همه از ابتدای جوانی قیام فرموده اند مظهر ظهور اعلی در این دور بدیع در بیست و پنج سالگی اظهار امر فرمود و جمال اقدس ابهی در بیست و هفت سالگی به نشر امر اراده فرمود مرکز میثاق از سن صباوت به عبودیت عتبه اب ملکوتی قیام فرمود و ولیّ امر الهی از ابتدای ایام جوانی به بندگی آستان مولی الوری مداوم و در بیست و چهارسالگی در مقام ولایت امرالله سرخیل و مقتدا و سرور خادمان آستان گشت و بالاخره در اقتدا و تاسی به آن طلعات مقدّسه خیلی از عاشقان جوان که در تمام دوره تاریخ امر بهائی از شروع تا به امروز سهم عظیمی داشته اند همواره شور و ولوله ای جدید در انداخته اند حضرت ولیّ امرالله استعدادات و قابلیت‌های مکنونه جوانی را ارزش جدید عنایت کرد و مؤسسه ای بدیع بنیاد فرمود که علت خلق جدید شد. این مشروع بدیع خدمات جوانان و مؤسّساتش، تشکیلات جوانان بود به هدایت و تشویق حضرتش لجنات جوانان مستقلاً در ظل محافل روحانیه به خدمت مأمورگشت و در سطح ملی و محلی جلوه و بروز کرد و بمشروعات و اقدامات بین المللی پرداخت و در جوامع بهائی شرق و غرب تشکیلات جوانان سه هدف بزرگ را تقبل نمود و

بخوبی از عهده آن برآمد نخست روح حیات و اخلاق بهائی در جوانان بدمید و به آنان در فهم و درک حقیقت امر عمق و صفا داد دوم اینکه در دامن خود روش و آداب خدمت در تشکیلات بهائی را به آنان آموخت تا بتوانند بعداً در محافل روحانیه به آداب و اصول شور بهائی خدمت نمایند و بالاخره آنان را از آلودگی بسیئات تمدن و تحریکات احزاب و فرق سیاسی حفظ و صیانت نمود اینهمه نعمت را نه تنها جوانان بلکه جامعه بهائی مدیون تبیین هدایت آمیز ولی عزیز امرالله است.

۸ - نشر و ابلاغ امر به جهان و جهانیان - نشر و ترویج امر الهی از ابتدای ظهور بدیع به بیان و ابلاغ نه تطبیع و اجبار مقدر شده و همواره ناشران نفعات الهیه در اکناف و اطراف ممالک بسیر و سفر بقصد نشر امر و هدایت خلق مأمور بوده و امر تبلیغ و هجرت بقصد تبلیغ هردو در آثار شارع جلیل از وظائف روحانیه عمومی از پیر و جوان و زن و مرد مقرر شده است. ولی مقدس امرالله این وسیله متعالی ارتباطات انسانی یعنی تبادل فکری و فرهنگی را که وسیله نشر امرالله مقدر شده بود بصورتی بسیار دلپذیر که معرف روح خلوص و فداکاری یاران شود و محرک شوق و طلب مشتاقان گردد بنیاد نهاد و محافل ملیه را به تنظیم نقشه های تبلیغی مهاجرتی بر اساس نقشه بدیعه تبلیغی حضرت مولی الوری که به فرامین ملکوتی معروف است تشویق نمود و بالاخره شخص مقدس خود آنرا با تنظیم نقشه دهساله جهاد کبیر الهی جهانی تکمیل فرمود نقشه مبارکی که مقدر بود با تأسیس بیت عدل اعظم الهی، مهبط الهام و مصدر تأیید و هدایت به تاج کمال و جمال متوج و مزین گردد و واسطه ظاهره مقام ولی امر الهی با مرجع اعلاى امرالله در عالم انسانی شود. به مدد این نقشه های مبارکه که همچنان ادامه داشته و دارد جمعی کثیر از دلدادگان آن دلبر یکتا در سراسر دنیا منتشر شدند و جوش و خروشی جدید آغاز کردند و جلوه ای بدیع از انقطاع و ایثار بر عالم و عالمیان آشکار ساختند بیان حال آن جان نثاران از دائره قیل و قال بیرون است و شرح جانبازیها و فداکاریهای مهاجران که هر روزی از ایام و اوقات بسیاری از آنان مملو بتحمیل زحمتهای - فدای فرصتها - قبول مسئولیتهای و بالاخره تقبل شهادتها بصدق کلمه الهیه است در این

مختصر نمی‌گنجد جز آنکه دفتری مفصل از آن ساخته و پرداخته شود که شاهی بر حقیقت تصرفات کلمه خلاقه حضرتش در جمیع شئون جامعه پیروان اسم اعظم گردد.

حیف است که این مختصر به پایان آید و از آثار مبارک ولیّ مقدّس امر بهائی استشهادی نشود و دماغ جان از آن گلزار جانان رنگ و بوئی به ارمغان نبرد. این کلمات دُرّبار حاکی از هیمنه و اطمینان حضرتش قسمتی از توقیع نوروز ۱۱۰ بدیع خطاب به احبّای ایران، هندوستان، برما و پاکستان و عربستان و مصر، سودان، ترکیه، افغانستان، عراق، سوریه و لبنان است.

"ای یاران جان نثار به یقین مبین بدانید که در نتیجه وقایع خطیره جسیمه که در پیش است و انتصارات باهره که آثار اولیه اش در جامعه بهائی حال نمایان گشته و در اثر تأییدات لاریبیه الهیه و انقلابات جهان که متتابعاً متزاید از پس پرده قضا ظاهر و پدیدار می‌گردد امر عزیز الهی در عهد آتیه عصر تکوین که عصر ثانی دور بهائی است و در عصر ذهبی که عصر ثالث و اخیر نخستین دور کور مقدّس است مراحل باقیه را در کافه ممالک و دیار که به انوار ساطعه اش در این قرن پرانوار منور گشته طی نماید و وعود الهیه که در خزائن صحف قیمه مخزون است کل تحقق یابد دوره مجهولیت که اولین مرحله در نشو و نمای جامعه اهل بهاست و مرحله ثانیه مظلومیت و مقهوریت که در وقت حاضر در کشور ایران امر مبارک جمال ابهی آنرا طی می نماید هردو منقضی گردد و دوره ثالث که مرحله انفصال شریعت الله از ادیان منسوخه عتیقه است چهره بگشاید و این انفصال بنفسه مقدمه ارتفاع علم استقلال دین الله و اقرار و اعتراف بحقوق مسلویه اهل بها و مساوات پیروان امر جمال ابهی با تابعان ادیان معتبره در انظار رؤسای جهان و این استقلال ممهّد سبیل از برای رسمیت آئین الهی و ظهور نصرتی عظیم شبیه و نظیر فتح و فیروزی که در قرن رابع از میلاد حضرت روح در عهد قسطنطین کبیر نصیب امت مسیحیه گشت و این رسمیت بمرور ایام مبدل و منجر بتأسیس سلطنت الهیه و ظهور سلطه زمنیه شارع این امر عظیم گردد و این سلطنت الهیه مآلاً به تأسیس و استقرار سلطنت جهانی و جلوه سیطره محیطه ظاهری و روحانی

مؤسس آئین بهائی و تشکیل محکمه کبری و اعلان صلح عمومی که مرحله سابع و اخیر است منتهی گردد اینست که می فرماید: "این ظلمهای وارده عظیمه تدارک عدل اعظم الهی می نماید" و این عدل اعظم یگانه اساس صلح اعظم و صلح اعظم کافل و ضامن استقرار وحدت اصلیه ملل و امم و این وحدت اصلیه کاشف سلطنت اسم اعظم در سراسر عالم خواهد بود."

کجا می توان قاطع تر و عمیق تر از این نکات و مطالب در باره قوای معنویه و تصرفات روحانیه امر الهی بیانی جامع و مانع متناسب توفیقات جامعه امرالله در هنگام صدور رساله دور بهائی سراغ کرد "قوه حیاتیه ای که بوجه اتم از مؤسسات اصلیه این نظم دائم الاتساع الهی ظاهر می شود، موانعی را که شهامت و عزم راسخ بانیان نظم اداری بر آن فائق آمده اند، شعله فروزان انجذاب که به کمال شدت در قلوب مبلغین سیار مشتعل است، مدارج جانفشانی و انقطاعی که مؤسسین نظم بدیع می پیمایند، وسعت نظر و امید واثق و روح نشاط انگیز و آسایش خاطر و پاکی عمل و انضباط کامل و تعاضد و یگانگی خلل ناپذیری که از مدافعین دلیرش به ظهور می رسد، توانائی و لیاقتی که روح نباضش در خدمت عناصر مختلفه و تطهیر آنها از انواع تعصبات و امتزاجشان در قالب خود نشان داده است، کل آیات قدرتی است که جامعه مایوس و متزلزل کنونی عالم هرگز نمی تواند آنرا انکار نماید." (ترجمه).

چگونه می توان انتظارات آتیه عالم انسانی را به کیفیتی جاذبتر از بیان مبارکش در قد ظهر یوم المیعاد اعلام نمود آنجا که ذیل عنوان "انجمن عالم" این اثر جلیل را خاتمه می بخشد:

"تاکنون در ضمن مطالب سابقه در باب جنبه کلی و خصوصیات و مشخصات این انجمن عالم که باید دیر یا زود از میان کشتار و سكرات و ویرانی این تشنج عظیم دنیا ظهور نماید اشاره کرده ام. کافیسست گفته شود که این نتیجه نهائی طبیعتاً عبارت از یک سلسله وقایع تدریجی خواهد بود که به فرموده حضرت بهاء الله باید ابتدا به استقرار صلح اصغر منجر شود همان صلحی که ملل ارض بی خبر از ظهور

او مبادی عمومی نازله اش را ندانسته اجرا می کنند و آنرا خود مستقر خواهند ساخت. این اقدام عظیم تاریخی که متضمن تجدید بنیان نوع بشر و نتیجه اعتراف عموم به وحدت و جامعیت نوع انسانی است بنوبه خود به بیداری حس روحانیت جمهور منجر خواهد شد که نتیجه معرفت مقام و شناسائی دعاوی امر حضرت بهاء الله است و شرط ضروری امتزاج نهائی تمام اجناس و مذاهب و طبقات و ملل می باشد که نظم بدیع جهانی حضرتش را باید اعلام دارد.

در آن هنگام است که دوره بلوغ قاطبه نوع انسانی اعلام و همه ملل و نحل ارض آن را جشن خواهد گرفت در آن هنگام است که علم صلح اعظم برافراشته خواهد شد در آن هنگام است که سلطنت جهانی حضرت بهاء الله مؤسس ملکوت اب آسمانی که این پیشگوئی فرموده و انبیاء الهی از قبل و بعد انتظارش را داشته اند شناخته شده، اعلام گشته و به نهایت استحکام استقرار خواهد یافت. در آن هنگام است که مدنیته عالمگیر تولد شده، رونق یافته پایدار خواهد ماند مدنیته که مظاهر حیات به تمام معنی چنانکه دنیا هرگز ندیده و درک نکرده در آن جلوه خواهد کرد در آن هنگام است که عهد و میثاق ابدی بطور کامل تحقق خواهد یافت در آن هنگام است که مواعید مندرج در کتب الهیه به انجام خواهد رسید و کلیه نبواتی که پیغمبران سلف بدان تکلم کرده اند بوقوع خواهد پیوست و رؤیای پیشگویان و شعرا تحقق خواهد یافت در آن هنگام است که کره ارض با ایمان عمومی همه ساکنان آن به خدای واحد و اطاعتشان به یک ظهور مشترک صیقل یافته در حدود مراتبی که برای آن مقرر شده تجلیات لمیعه سلطنت حضرت بهاء الله را که به اشد اشراق از جنت ابهی می درخشد منعکس ساخته و محل عرش رفیع خداوندی گشته و با سرور و شرف بهشت دنیوی شناخته شده لایق تحقق سرنوشت غیرقابل وصفی خواهد شد که از اول لا اول بر اثر محبت و حکمت آفریدگارش برای وصول به آن مقدر شده است " (ترجمه) بالاخره بلاغت و جدایت بیان مبارک در ضمن ذکر وقایع تاریخ امر جلوه و عظمتی مخصوص دارد:

"بر امواج محن و رزایی که بر حضرت اعلی وارد آمده و بر امطار مصائب طولانی

که بر حضرت بهاء الله باریده... باید بلا یائی که در مدت هفتاد سال حضرت عبدالبهاء تحمّل فرموده... اضافه شود حضرتش که در همان اوان تولّد امر حضرت اعلی متولّد گردید با آتش اذیت و آزاری که امر نوزاد الهی را احاطه کرده بود تعمید یافت و از سن هشت سالگی شاهد و ناظر انقلابات سختی بود که امری را که پدر بزرگوارش ترویج می کرد به شدت لرزانید... مقدّر چنان بود که آن مرکز و محور عهد و میثاق بی نظیر حضرت بهاء الله و مثّل اعلای تعالیمش از دست امرای جابر و علمای دین و دول و ملل همان جام مصائبی را که حضرت باب و حضرت بهاء الله و گروه بسیاری از پیروانشان نوشیدند بچشد. (ترجمه - قد ظهر یوم المیعاد)

خطاب حضرتش در پایان لوح منیع قرن درسی از محویّت و فنا و انقطاع و بیانی حاکی از حصر توجّه و نظر در اهداف امرالله است گوئیا حضرتش اراده فرموده که قرن دوم دور بهائی را با این دو هدف جلیل افتتاح و ممتاز فرماید:

"در خاتمه این اوراق تمنا و خواهش این عبد از یاران ممتحن جمال قدم و هموطنان اسم اعظم و زائرین بیت مکرم علی الخصوص امنای محفل مرکزی آن کشور مقدّس آنکه در این لیلۀ مبارکه که نمایندگان جامعه بهائی از ولایات مختلفه در مدینه طیّبه شیراز مجتمع و به زیارت آن مقام مقدّس نائل و فائز و از شعشعات انوار آن مقرّ اعزّ افخم مستفیض یادی از این عبد مستمند بنمایند و بالنیابه جبین را بر عتبه سامیه آن حجره مطهره بنهند و از صاحب آن بیت از صمیم قلب عون و صون و تأیید و توفیق مسألت نمایند و همچنین از برای مجاهدین فی سبیل الله که در میادین شرق و غرب به تسخیر مدائن قلوب مشغولند امدادات متابعه الهیه را ملتمس شوند تا مراحل باقیه را بقوه ربّ الجنود یک یک طیّ نموده امر عزیز الهی را که در سبیلش صدر مقدّس مشبک گشته و هزاران نفوس خون خویش را فدا نموده بسر منزل مقصود رسانیم و ثمرات بهیه بدیعه لطیفه طیّبه قدسیّه جنیه سدره الهیه را بر جهانیان ایثار نمائیم."

در خاتمه معروض می دارد از آنجا که متأسفانه ترجمه شایسته و روانی که قابل انتقال روح مودوعه در کلمات صادره از قلم حضرتش در قد ظهر یوم المیعاد باشد در دست نبود نگارنده شخصاً در تطبیق ترجمه موجود مطالب فوق را استشهاد کرد

اما آنانکه به لحن ممتاز و مستقل و پرهیمنه و بی انباز حضرتش در هر سه لسان عربی و فارسی و انگلیزی مانوسند ملاحظه خواهند فرمود که نگارنده عرض خود برده و زحمت آنان را افزوده اما چون چاره ای نداشته امید آنکه بذیل عطا پوشند و بعفو و وفا معامله فرمایند.

### منابع و مراجع

- ۱- گوهر یکتا ترجمه
- ۲- لوح مانکچی مجموعه الواح
- ۳- لوح ابن ذئب
- ۴- لوح قرن، مجموعه توقیعات مبارکه. مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران ۱۲۳ بدیع.
- ۵- رساله دور بهائی ترجمه The Dispensation of Baha'u'llah لجنة ملی ترجمه آثار امری لجنة ملی نشر آثار امری ۱۱۱ بدیع.
- ۶- قد ظهر يوم الميعاد ترجمه The Promised Day Is Come لجنة ملی ترجمه آثار امری ۱۰۴ بدیع
- ۷- توقیع نوروز ۱۱۰ بدیع لجنة ملی نشر آثار امری ۱۱۰ بدیع
- ۸- ظهور عدل الهی ترجمه The Advent of Divine Justice مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۲ بدیع.



## فرع دو شجره مبارکه و ثمره دو سدره ربانیه

حضرت شوقی افندی ولیّ امرالله به نسبت جسمانی به خاندان افنان منتسبند ولی در حقیقت این نسبت سبب مزید شرافت عائله افنان است که از ابتداء به علت انتساب به آستان حضرت ربّ اعلی ممتاز و مفتخر شده است. عنوان افنان را جمال قدم بر متقدمین و سابقین این خاندان خطاب فرمودند و بعدها اولاد و احفاد نیز به همین خطاب در آثار حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله مفتخر گشتند.

حضرت نقطه اولی در آثار مبارک منتسبان حضرتش را به عنوان ذوالقربی خطاب فرموده است. اصطلاح "قربی" که در قرآن مجید مذکور است در آیه "قل لا اسئلكم علیه اجراً الا الموده فی القربی" (سوره شوری آیه ۲۳) بنا بر نظر مفسرین به استناد احادیث به حضرت علی امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه و دو امام همام حضرت حسن و حضرت سیدالشهداء حسین اشاره دارد.

در این مختصر مقصد آشنائی بیشتر در باره نسبت حضرت ولیّ عزیز امرالله با حضرت ربّ اعلی است و طرح زیر حکایت از این نسبت و وابستگی دارد و طبقات نسلی هم دوره را مشخص می سازد.

طبقه اول	طبقه دوم	طبقه سوم	طبقه چهارم	طبقه پنجم
حاجی میرزا علی (برادر اصغر)	حاج میرزا ابوالقاسم	آقا سید حسین	آقا میرزا هادی	حضرت ولیّ امرالله
	حاج میرزا سید حسن (افنان کبیر)			
	اخت حرم مبارک			
*****	حرم مبارک *****	*****	*****	*****
	والده هیکل مبارک	حضرت ربّ اعلی	احمد	
حاج میرزا محمد حسین (برادر ارشد)	خال اصغر			
	خال اعظم (شهید)	حاج میرزا محمد تقی (وکیل الحق)		
	خال اکبر	حاج میرزا محمد علی		

اگرچه مطلب اصلی در اینجا خاتمه می یابد اما به نظر می رسد که ذکر کسانی از خاندان افنان که به حضور حضرت ولیّ امرالله مشرف شده اند علاقمندان را بکار آید. بعضی از این نفوس احتمالاً این فرصت را در دوره حضرت عبدالبهاء به دست آورده اند که ذیلاً یادی از آنان شده است با این همه از بعضی از آنان هیچ یادداشتی در دست نیست تا این احتمال به یقین پیوندد.

۱ - حاج میرزا محمد تقی وکیل الحق فرزند خال اکبر مأمور به مباشرت بنای مشرق الادکار عشق آباد که در اواخر حیات چند سالی در جوار عنایت حضرت عبدالبهاء در حيفا ساکن شدند و در سال ۱۳۲۹ قمری (۱۹۱۱ میلادی) در گذشتند و در گلستان جاوید حيفا مدفونند. معظّم له مورد عنایت مخصوص حضرت بهاء الله بوده بعد از صعود جزء حواریون جمال قدم در ضمن آثار حضرت ولیّ امرالله مذکور شده اند.

شرح حیات ایشان در تذکرة الوفا از قلم مبارک صادر شده است.

۲ - آقا میرزا ابوالحسن فرزند حاجی میرزا ابوالقاسم (برادر حرم مبارک) و عموی پدر حضرت ولیّ امرالله و همسرشان فاطمه سلطان بیگم دختر افنان کبیر که عمو زاده ایشان بودند. هردو در اواخر ایام حیات در حضور مبارک حضرت عبدالبهاء ساکن حيفا بودند. مشارالیه در نتیجه احساس صعود قریب الوقوع حضرت عبدالبهاء خود را به دریا انداختند، همسر ایشان نیز به فاصله کوتاهی قبل از ایشان درگذشته بودند. مشارالیه مورد عنایت هیکل مبارک بودند و در هنگام تشییع جسد مخصوصاً گوشه صندوق را چند قدمی به دوش اطهر حمل فرمودند. تنها دختر ایشان با جناب موقرالدوله علی محمد خان ازدواج نمودند.

۳ - آقا میرزا محسن فرزند افنان کبیر و همسر طوبی خانم دومین صبیّه حضرت عبدالبهاء که در اولین سال های دوره ولایت درگذشتند.

۴ - آقا میرزا آقا (آقا سید محمد) نورالدین فرزند اخت حرم به اتفاق همسرشان دختر حاجی میرزا ابوالقاسم و به همراهی فرزندان حاجی میرزا بزرگ، حاجی میرزا حبیب الله و حاجی میرزا ضیاء و حاجیه خانم طوبی در سال ۱۳۱۹ هجری

قمری به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده بودند. تولیت بیت مبارک در این خاندان به امر جمال قدم موروثی است.

۵ - آقا میرزا عبدالوهاب نواده خال اکبر که در سال ۱۳۲۷ هجری قمری مشرف شدند.

۶ - زیور سلطان بیگم مادر آقامیرزا هادی که در اواخر ایام حیات پس از درگذشت آقا سید حسین همسرشان حسب اراده حضرت ولی امرالله در ارض اقدس ساکن شدند و در همانجا درگذشتند.

۷ - آقا میرزا محمد علی و خواهرشان افسر خانم نواده خال اصغر بهمراهی مادرشان بی بی سلطان بیگم دختر جناب وکیل الحق که پس از درگذشت همسر و پدر بی سرپرست شده بودند نیز در اواخر ایام حیات حضرت عبدالبهاء به آستان مبارک بار یافتند. پدرشان آقامیرزا محمد باقر مورد عنایت مخصوص هیکل اطهر بوده و آب انبار مقام اعلی را به اسم ایشان تسمیه فرموده اند. این خواهر و برادر سالها در جوار عنایت مشمول الطاف بودند و در بیروت به مدرسه رفتند و بعداً جناب آقامیرزا محمدعلی در انگلستان به مرحمت و عنایت حضرت عبدالبهاء تحصیل کشاورزی نمودند و مدتی کوتاه قبل از صعود به ارض اقدس مراجعت نمودند و در هنگام وقوع آن مصیبت کبری این عائله در ارض اقدس ساکن بودند ولی بعد به ایران مراجعت کردند.

دوره تحصیل آقامیرزا محمدعلی در بیروت و انگلستان مقارن با حضور حضرت ولی امرالله، بوده است و آقا میرزا محمد علی همواره خاطرات پربرکت خدمت مبارک را بیاد داشتند.

۸ - آقاسید محمد و آقا میرزا بزرگ (آقا میرزا حسنعلی) فرزندان حاجی سید مهدی و نوه خال اصغر و آقا میرزا ضیاء الله فرزند حاجی سید حسین نوه دیگر خال اصغر نیز در ایام حیات حضرت عبدالبهاء مشرف شده و بعضاً به حضور حضرت ولی امرالله رسیده بودند چه که طبق اظهار خود آنان در هنگام تشریفشان حاجی میرزا محمد تقی هنوز حیات داشته اند. جناب حاجی میرزا محمد تقی از اواخر

۱۳۲۵ قمری (۱۹۰۷) تا هنگام صعودشان در ۱۳۲۹ (۱۹۱۱) ساکن ارض اقدس بوده اند.

اما نفوسی که در دوره ولایت امرالله این سعادت را حاصل کرده اند:

- ۱ - میرزا حسن خان موقر بالیوزی که ایام جوانی را در مدرسه کلیه بیروت تحصیل نموده سپس برای تکمیل تحصیل به انگلستان رفتند و در لندن مستقر شدند از همان ابتدا در ظلّ عنایت و تربیت هیکل مبارک قیام به خدمت نمودند و بالاخره به مقام ایادی امرالله به نمایندگی از خاندان افنان منصوب گشتند. ایشان نواده حاجی میرزا ابوالقاسم برادر حرم می باشند.
- ۲ - برادر جناب بالیوزی دکتر عبدالله خان نیز در همان ایام در بیروت به تحصیل مشغول و هر ساله در ایام تعطیل مشرف می شدند.
- ۳ - آقامیرزا محمد علی نواده خال اصغر که اقامت ایشان در بیروت و انگلستان و تشرّفشان به حضور هیکل اطهر قبلاً ذکر شد بعد از آزادی از زندان که به علت توطئه و تهمت اعداء پیش آمده بود به محضر مبارک مشرف شدند.
- ۴ - آقامیرزا محمد حسین نواده دیگر خال اصغر که در خلال جنگ بین الملل دوم مشرف شدند و بعداً با خانواده به کوئته پاکستان مهاجرت نموده و سپس سالها نیز در یزد به خدمت مشغول بودند.
- ۵ - هویّه خانم نواده خال اکبر که در سالهای اخیر حیات حضرت ولیّ امرالله به حضور مبارک رسیدند.
- ۶ - ملکه خانم نواده خال اصغر که همراه با هویّه خانم مشرف شدند و مدتی نیز با جناب آقامیرزا محمد حسین عموزاده و همسر خواهرشان به کوئته مهاجرت نمودند.
- ۷ - آقا میرزا ابوالقاسم افنان تولیت بیت مبارک شیراز، نواده اخت حرم که به همراهی خواهر محترمشان فردوس خانم به حضور مشرف شدند.
- ۸ - دکتر نصرالله بدری افنان نواده اخت حرم که به همراهی همسرشان فرح خانم نواده دیگر اخت مشرف و با خانواده به مسقط هجرت نمودند.
- ۹ - آقا سید مهدی برادر آقامیرزا هادی (پدر حضرت ولیّ امرالله) و نوه حاجی میرزا

ابوالقاسم که در سنین جوانی در تحت کفالت برادر در ارض اقدس مشغول به تحصیل بودند و بعد به ایران مراجعت کردند فرزند برومندشان دکتر بهرام افنان در وقایع اخیر به مرتبه شهادت رسیدند.

۱۰ - دکتر عباس افنان نبیره خال اصغر با همسر محترم شمیس خانم علائی در سالهای اخیر حیات هیکل اطهر مشرف شدند و ابتدا به حبشه و بعد به نیوفوندلند در کانادا و اخیراً به یوگسلاوی مهاجرت نمودند. مشارالیهما مدتی نیز ساکن انگلستان بودند.

۱۱ - طوبی خانم دختر آقامیرزا عبدالوهاب - فروغ خانم دختر آمیرزا محمدعلی (میرزا کوچک) و افسر خانم خلیلی افنان.

### توضیحات

- عنوان مطلب از بیان الواح وصایای مبارک اخذ شده است.
- در طرح نسبت خانوادگی فقط به ذکر افراد معینی اکتفا شده و به هیچوجه ذکر اسامی همه افراد مورد نظر نبوده است.
- از آنجا که بستگی خانوادگی در خاندان افنان به علت ازدواج خویشاوندان از جهات مختلفه بهم می پیوندد و شاید هر یک از آنان را بتوان از طرق مختلف به افراد سرسلسله خاندان پیوند داد برای تسهیل مطلب نسبت هر فرد از طریق پدر و اجداد پدری مشخص شده است و از ذکر بقیه نسبت ها خودداری شده است. چون ظاهراً اصطلاحات مخصوصی برای ردیف پدر فرزندی مشخص نشده در این یادداشت ترتیب فرزند - نوه - نواده - نبیره رعایت شده که در هر حال برای اُنات و ذکور یکسان تواند بود.

## اتمام نقشه منبیه ده ساله

... جهاد روحانی آینده که سومین و آخرین نقشه مرحله اولی در سبیل اجرای فرمان تبلیغی حضرت عبدالبهاسـت و منتهی به جشنهای آینده اظهار امر علنی حضرت بهاء الله می گردد...

تلغراف منبیه مبارک ۸ اکتبر ۱۹۵۲

مؤسس و موجد نخستین نقشه جهاد جهانی روحانی مروج شریعه الله ولی مقدس امرالله سیر تحول و تکامل تمدن بهائی و مدارج و مراتب استقرار ملکوت الهی را به هفت دوره منقسم فرموده و هر یک را به مناسبت مشخصات و اختصاصات و امتیازات آن مرحله به نام مخصوصی مسمی داشت هر یک از این ادوار بنفسها از دیگران ممتاز و معرف تحولات و ترقیاتی است که نمونه های مشابه و همانند آن در ادوار و ایام ادیان ماضیه الهیه و مظاهر مقدسه قبلیه نیز موجود و در این ایام اشد و اقوی و اجل و ابهای آن در ظهور اعظم امر جهانی بهائی ظاهر و آشکار است و به مرور ایام حقیقت و هویت آن بالکلیه بارز و آشکار خواهد شد و بالاخره به استقرار ملکوت الهی در روی زمین منتهی خواهد گشت.

نخستین دوره یعنی دوره مجهولیت امر الهی که با جانبازی و فداکاری و مساعی مخلصانه باسلان و شهیدان عصر رسولی در مهد امرالله و پاره ای از ممالک اروپ و آمریکا و آسیا و افریک و سپس جمهور مهاجرین و مهاجرات در عصر تکوین در سراسر جهان ممتاز است اکنون قریب باختتام است.

دوره ثانی دوره مظلومیت و مقهوریت جامعه بهائیان است که حتی هنوز در مهد مقدس امرالله ادامه دارد، سومین دوره مرحله انفصال جامعه بهائی از جوامع ادیان عتیقه و چهارمین دوره هنگام استقلال امرالله از احزاب و ملل اخری و بالاخره دوره پنجم زمان رسمیت شریعه الله است که در دوره ششم به سلطنت الهیه و در دوره هفتم و اخیر به سلطنت روحانی جهانی مؤسس آئین بهائی منتهی گردد.

طول ازمینه و فواصل این ادوار و مراحل مجهول و روش تحقّق بخشیدن و ترتیب انجام و تکمیل اهداف آن بر اساس تقلیب تدریجی و ایجاد وسائل کافیه و تهیه و تعمیم آمادگی کلیّه برای پذیرش و قبول آنست و به تحولات و تغییرات ناگهانی و هدم اساس و اصول موجوده توسل نخواهد شد.

در حقیقت تحقّق و انجام اهداف عالیّه ادوار هفتگانه تکامل جامعه بهائی الیوم به دست مهاجرین فداکار و مؤمنین غیور و شجاع است که قدم استقامت محکم کنند و با اطمینان تام در تحکیم اساس بنیانی که به اراده الهی و هدایت ولیّ امر ربّانی در اقصی نقاط و مراکز عالم برپا داشته اند قیام نمایند چه که تکمیل و اتمام اهداف این مراحل و مدّت طی ازمینه و فواصل این ادوار بکوشش و فعالیت جمهور مؤمنین در سراسر عالم منوط و مربوط است و هرچه بر این کوشش و فعالیت افزوده شود ثمراتش زودتر و اثراتش سریعتر ظاهر و باهر خواهد گشت.

اگرچه در پاره ای از اقالیم ارض بسیاری از این مراحل طیّ شده و شاهد مقصود نقاب از رخ برانداخته و استقلال جامعه امرالله اعلان شده و رسمیت احکام و حدود شریعه الله شناخته شده ولی هنوز این مراحل در دیگر اقالیم و ممالک متحقّق نگشته و ادوار تحول و تکامل تمدن روحانی بهائی بتمامها صورت پذیرفته است.

ولیّ مقدّس امر الهی نقشه جهاد کبیر اکبر را به آخرین نقشه مرحله اولای فرمان تبلیغی حضرت عبدالبهاء مولی الوری تسمیه فرموده و این خود به نفسه مبین این مطلب است که برای طی بقیّه ادوار سابق الذکر مراحل دیگر و نقشه ها و جهادهای دیگر نیز در پیش است و هنوز دوران خدمت و ایام فعالیت سپری نشده است.

اکنون که نخستین نقشه جهاد جهانی روحانی و آخرین وصیت ولیّ عزیز امر الهی در شرف اتمام و اکمال است باید نظر را به آثار و اوامر مبارکه آن مولای محبوب معطوف داشت.

هیأت مجلله ایادی امرالله در ارض اقدس علیهم بهاء الابهی به استناد بیانات و اوامر مبارکه عموم مهاجرین و مجاهدین سبیل الهی را به این نکته متذکّر و متوجّه داشته اند که با تشکیل بیت العدل عمومی، اعظم تأسیس تشریحی دور بهائی

وتکمیل اهداف نقشهٔ بدیعهٔ منیعۀ دهسالهٔ وظائف و خدمات ذی قیمت و با ارزش آنان پایان نیافته است.

اساسی ترین هدفی که امروز باید مورد توجه عموم احبّاً قرار گیرد تحکیم موقعیت و حفظ موجودیت جوامع جدید التّأسيس است که در نقاط مختلفۀ عالم به مدد اسم اعظم و فداکاری و کوشش پیروان و مهاجرین این امر اعزّ افخم تأسیس یافته.

بر این هدف جلیل و مقصد عظیم که مقدّمه و پایهٔ مراحل سبعه ایست که مشروحاً مذکور گردید امری مقدّم نیست تا زمانی که اعظم هیأت تشریحیۀ عالم بهائی و هیأت مجلّلهٔ ایادی امر الهی بوضع اساس و تنظیم نقشه های جدیدی برای توسعهٔ نشر نفحات الله اقدام کنند یا مؤسّسات و معاهد دیگری را به این خدمت جلیل مأمور دارند و بدین وسیله منظور هیأت مجلّلهٔ نورا ایادی امرالله لزوم ادامهٔ هجرت را تأکید فرموده و از گروه مهاجرین فی سبیل الله خواسته اند که تا تصمیم ثانوی مراکز خود را ترک نمایند.

محتاج به توضیح نیست که چه بسا مراکز موجودهٔ حالیه به مهاجرین پابرجای و مستحکم است و هنوز در بین احبّای آن مرز و بوم کسانی که بتوانند جای خدمات مهاجرین را پر کنند به تعداد کافی به ایمان موقّق نشده اند و خلاصه می توان کرد که رونق تشکیلات امریه در آن دیار بوجود مهاجرین وابسته است. یقین قطعی حاصل است که در چنین موقعیت مهمّی مهاجرین مخلص فداکار با ادامهٔ توقف در نقاط مهاجرتی موفقیت‌های گذشته را تکمیل و برای تحقّق بقیهٔ اهداف نقشهٔ جهاد کبیر اکبر کماکان به فعالیت‌های خویش ادامه خواهند داد.

"... سزاوار چنان است که آغاز چنین سال فرخنده ای با تجدید اقدامات مجدانهٔ کلیهٔ کسانی که در این مشروع عظیم جهانی شرکت نموده اند بل قاطبهٔ نفوسی که خود را در ظلّ شریعهٔ الهیه وارد می دانند توأم باشد و این قیام و جانفشانی باید در طی سال حاضر نوعی در اعمال و افعال احبّای الهی منعکس گردد که فروغ آن فتوحات مشعشعی را که از آغاز جهاد کبیر روحانی و در حقیقت از تاریخ شروع عصر تکوین دور بهائی تاکنون بدست آمده است تحت الشعاع قرار دهد." (از توقیع منیع مبارک حضرت ولیّ امرالله ارواحنا فداه) ۱



مراجع مطالعه:

- ۱- تلغراف مبارک مورخ ۸ اکتبر ۱۹۵۲
- ۲- توقیع منیع مبارک ۱۱۰ بدیع
- ۳- پیام هیئت مجلّه ایادی امرالله در ارض اقدس

## نظری اجمالی به بیانیه "وعدۀ صلح جهانی"

معروف است که حضرت عبدالبهاء در وقتی از اوقات فرمودند (یقین است زمان، حامیان صلح می پرورد) و اینک عالم انسانی به مناسبت بروز این استعداد به دریافت پیام جلیلی در بارۀ صلح مخاطب شده است. صلح جهانی یکی از تعالیم اساسی بهائی است اساس آن در آثار شارع اعظم جمال قدم نهاده شده اصول آن در الواح مرکز میثاق بیان و تبیین گشته و مؤسساتش در پیامهای ولی امر الهی تأسیس یافته و کیفیت اجراء و تحقق آن در پیام اخیر مرجع حقیقی جهان، مرکز روحانی بهائیان بیت عدل اعظم ابلاغ و اعلام گردیده است.

اگر قرار باشد جوهر این پیام را در چند جمله کوتاه بیان کرد گو اینکه این کار سبب آن می شود که روح حقیقی این اثر اصیل چنانکه شایسته است متجلی و منعکس نشود، اما اگر برای کسب حضور ذهن به قصد استفاده کامل از آن چنین جسارتی روا باشد می توان گفت که جوهر این پیام القاء امید و اطمینان به دنیای مضطرب و پریشان است که همه از برنا و پیر، غنی و فقیر، امیر و اسیر، عالی و دانی و عالم و عامی در برابر مشکلاتش مضطرب و پریشان و از سرنوشتش ناامید و هراسانند اساس این شوق و امید کلام اطمینان بخش حضرت بهاء الله است که نود و پنج سال قبل به تنها سفیری از عالم علم و فرهنگ غرب که افتخار جبهه سائی به آستانش یافت چنین فرمود:

**(این نزاعهای بیهوده و جنگهای مهلک از میان برخیزد و صلح اکبر تحقق یابد)**  
بنای صلح فی الحقیقه موکول به شناسائی اهمیت اصول روحانی و ارزشهای انسانی در روابط اجتماعی است که اگرچه بر اهل بهاء بلکه بر همه کسانی که به حقیقت دین پی برده اند پوشیده نیست. اما در دنیای متمدن امروز مفهومش در ذهن همگان جایی ندارد حقیقت اینست که جهان بشری امروز بر سر دو راهی است اگرچه هردو بالمآل به صلح می انجامد اما یکی با وحشت و اضطراب و

نابودی بخشی عظیم از تمدن و حیات بشری توأم خواهد بود چه که جنگ است و جا دارد که گروه روز افزون مردم از آن نگرانند و دیگری که اگرچه همه جا صحبت از آنست اما تا زمانی که اساس روحانی آن در روحيات و افکار همگان جای نگیرد نتیجه ای نخواهد بخشید، راه ترک تعصبات و اقدام به مشورت و همکاری متقابل است. پیام معهد اعلى بيان عوامل اصلى و روش اقدام به صلح از طرفى و تشریح موانع موجود و مشکلات اساسی کار از جهت دیگر است.

مشکل اساسی در رسیدن به هدف بزرگ صلح جهانی این عقیده ناصوابست که انسان فطرتاً خودخواه و تجاوزطلب است و به نظر اکثریت مردم شاهد آن نیز خصومتها و درگیری های مداوم بشر است که تاریخ نمودار آنست و وضع حاضر جهان شاهد گویای آن اما این عقیده با اساس روحانی ادیان مخالف و با روحیه علوی انسانی مغایر است برای مردمی که از توجه به علت وقایع عالم محروم مانده اند این تضاد به انکار لزوم دین کشیده شده گروهی را بلاقیدی و زیاده طلبی در امور مادی و لذات ظاهری کشانده و جمعی را به آرزوی تأمین عدالت عمومی به تأسیس مرامهای اجتماعی بر اساس همین عقیده نادرست برانگیخته است و مشکلات جدیدی بر اجتماع انسانی تحمیل کرده.

در حقیقت در قرون اخیر از سرگردانی که حاصل سرگرانی او از خودخواهی بوده دوباره به بت پرستی گرائیده بتهای جدیدی از افکار و مرامها بجای حقیقت ساخته و خود را به ستایش آنها مشغول داشته است.

دیانت بهائی آشوبهای جهان و مصائب حاصل در حیات انسان را جز حاصل مراحل رشد و ارتقاء نوع انسان نمی داند و آنرا مانند زندگانی یک فرد بشری بیند که باید از دوران شیرخوارگی و کودکی و نوجوانی بگذرد و تحمّل رنجها و زحمات هر دورانی را بنماید و تجربه بیاندوزد و کمال حاصل کند تا به مرحله بلوغ رسد چنین توجهی ما را از هرگونه تناقض فکری محفوظ می دارد نه ناچاریم که در باره حقیقت انسانیت تردید کنیم و نه آنکه منکرات اثرات مثبت ادیان حقیقی شویم و نقش افرادی از بشر را که صادقانه در طول تاریخ به انسانیت خدمت و در راه تربیتش فداکاری کرده اند انکار نمائیم.

اگرچه حفظ فرهنگ همه ملل جهان در امر بهائی مطمح نظر است و شعار وحدت در کثرت مفهومی بس عمیق از نظر روحانی و انسانی دارد ولی در جهانی که اساسش بر تغییر و تبدیل بنا شده و قوانین مسلم کون و فساد بر آن حاکم است نباید هرگز قانون و یا مرامی را ابدی شمرد و بشریت را فدای عقیده و مسلک معینی نمود بلکه باید همواره به آنچه نیکوست متمسک بود.

صلح در عالم بدون استقرار نظمی جهانی میسر نیست و این نظم بدون قبول اصل وحدت عالم انسانی متین و مستحکم نخواهد شد و وصول به مرحله وحدت نیز مستلزم قبول وجدانی اساس مطلب است زیرا لازمه وحدت، وجدان، حسن نیت، محبت بی شائبه ملل بیکدیگر و جرأت، عزم و همت در طلب صلح است و اجراء عملی آن لازمه اش همکاری و همفکری عمومی است که در لباس مشورت مشفقانه و مخلصانه بین همه ملل عالم حاصل گردد. طیب الهی درین دور اعظم تأسیس مجمع مشورتی جهانی را تنها علاج درد عالم مقرر فرموده و مبانی و اصول آنرا که به مشورت صحیح و اصولی معلق و موکول است تعیین و تشریح نموده و امر مشورت را مقام بلوغ و کمال عقل و ادراک انسانی ذکر فرموده است پیام صلح مسائل اساسی عالم را که متأسفانه به علت مشاجرات بی پایه پیروان ادیان و افکار قرنهای مایه اختلاف بوده در پرتو تعالیم بهائی به کیفیتی که معقول و مقبول هر منصفی خواهد بود بیان می دارد.

تعلیم اصیل (آنچه بخود نمی پسندی به دیگری میسند) که اساس همه ادیان است در این پیام بیاد پیروان ادیان آورده شده تا همه بدانند که تعصبات دینی در پیشگاه حقیقت دین مردود است و لذا بر رهبران مذاهب فریضه روحانی و دینی است که با حقیقت پرستی اختلافات عقیدتی خود را بکناری گذارند و به کمال شفقت در ایجاد صلح و آشتی عمومی همت و همکاری نمایند. فی الحقیقه این اصل مسلم حکایت از وحدت حقیقت ادیان دارد حقیقتی که متأسفانه بشر آنرا دریافته است. بتهایی که امروز مردم در محراب عقائدش بستایش مشغولند جز مشکلات و مفساد اجتماعی و اقتصادی چیزی ببار نیاورده شاهدش وقایع محنت بار جهان و آثارش مصائب روزافزون ملل عالم، جمعی را بلاقیدی و بی مبالاتی و گروهی را به علت

استمرار محرومیت و بلا بنا امیدی و یأس مبتلا ساخته است و بالاخره آنها را بعرضه طغیان و قطع تعلق از موازین انسانی و دینی کشانده است.

برای غلبه بر روحیه تجاوزطلبی و جنگ و ورود بسرمنزل صلح مسائلی مانند امتیازات نژادی، اختلافات فاحش بین ثروتمندان و فقرا، ملیت پرستی افراطی، اختلافات دینی، عدم آزادی و تساوی زنان با مردان، عدم هماهنگی تربیت و تعلیم در سراسر جهان، عدم وجود زبان مشترکی که مراد و ارتباط همگان را آسان سازد همه موانع اصلی بشمار می رود زیرا ایجاد صلح تنها عدم جنگ نیست که بتوان آنرا بکمک قرارداد و معاهده مستقر نمود بلکه حصول صلح مستلزم تعهد وجدانی و القاء روحیه صلح و آشتی است که بحل مسائل مذکور ارتباط کلی دارد و باید در طبیعت و فطرت انسانی مستقر و جایگزین شود.

پیام صلح اثری پرهیمنه و جلیل است جمله و یا کلامی که در آن زائد باشد نتوان یافت هر کلمه ای که از آن حذف شود حقیقت مطلبی را مخدوش خواهد ساخت اینست که تلخیص و اختصار آن در حقیقت میسر نیست مگر آنکه بعضی قسمتها ناگفته ماند همچنانکه این مقاله به چنین سرنوشتی دچار شده است. نفوذ کلمه خلافة حضرت بهاءالله در خلال جملات و مطالب آن آشکار و نور امید در سراسر آن پرتوافشان است موهبت الهام الهی که به بیت عدل اعظمش عطا فرموده در بیان هر مطلبی بجلوه و لطافتی تجلی نموده که قلوب مستعد را چون آب حیات صفا می بخشد و اطمینان و آسایش ارزانی می دارد و فی الحقیقه جامع و مانع و قاطع است. مطلبی نیست که به موضوع اساسی صلح بنحوی مرتبط شود و در آن از نظر دور مانده باشد امیدها و انتظارات گذشتگان نظرات و تلاشهای پیشروان و متقدمان، اقدامات و کوششهای آرزومندان صلح در این قرن و بالاخره فعالیتهای صادقانه سازمان ملل متحد و تمایلات وحدت گرایانه ملل و ممالک و اقوامی که وجوه مشترک آنها را بهم نزدیک می سازد همه بحدی که شایسته و سزاوار بوده مورد شناسائی و تأیید و قبول معهد اعلی واقع شده است مقام و معهد مبارکی که مظهر عدل حق در این عصر نورانی است.

پیام صلح خطاب به همه اهل عالم است باید آنرا به همه اهل عالم رسانید و خود نیز از آن فیض فهم و بصیرت طلبید نه آنست که ما همه اهل عالم هستیم و نه اینست که اساس پیام بر تفهیم وحدت عالم انسانی است و درک حقیقت این پیام اولین قدم در استقرار وحدت عالم است.

جا دارد که در باره این پیام کتابها نوشته شود و هر مطلبی از آن را شرحی بسزا گفته شود بسیاری نکات به اشاره ای مختصر در متن پیام آمده که هر یک را تحقیقی وافی درخور است و در ذیل این مقدمه به بعضی از آنها اشاره می شود به امید آنکه وارثان علم و صاحبان قلم همت را دلیل راه فرمایند و به تحقیق و بررسی این نکات پردازند و مباحث را شرح و بسط دهند تا طالبان سیراب گردند و منتظران کامیاب و این به مدد عنایت الهی از شوق و تعلق عزیزان جوان بی شبهه و شک ممکن و میسر است.

اینک به بعضی از این مطالب و عناوین اشاره می شود:

- ۱ - بشارات کتب آسمانی در باره صلح در آخر زمان
- ۲ - شواهد اشتیاق عارفان و گویندگان قرون و اعصار از آثار و گفتارهای آنان
- ۳ - کیفیت شرایط و مختصات که امروزه کره زمین را بصورت یک واحد درآورده است
- ۴ - مراحل ترقی عالم و ارتباط آن با صلح جهانی و جهانی شدن عالم بشر
- ۵ - عظمت و کیفیت وحشت و بلائی که ممکن است جهان را در برگیرد مگر آنکه صلح از طریق مسالمت و مشورت حاصل گردد
- ۶ - تاریخ و خدمات جامعه ملل و کوششهای مقدماتی دیگری که به تشکیل جامعه مزبور منتهی شد
- ۷ - تاریخ و مساعی مداوم سازمان ملل متحد و کامیابیهای مؤسسه بین المللی مزبور
- ۸ - کیفیت انجام و اتمام دوره توسعه و تکامل ملی و وطنی در قارات عالم و تاریخ استقرار ملل در قرون اخیر

- ۹ - کیفیت همکاری جهانی در فعالیتهای علمی، تربیتی، حقوقی، اقتصادی، فرهنگی در قرن اخیر بر مبنای بررسی انواع اقدامات و نتایج حاصله از آنها
- ۱۰ - بررسی سازمانهای خیریه بین المللی و فعالیتهای انسان دوستانه آنان
- ۱۱ - بررسی نهضتهای زنان و جوانان در خدمات مربوط به تحریم جنگ
- ۱۲ - تسری و تعمیم افکار صلح جویانه و تفاهم طلبانه عامه مردم و شواهد انتشار و عمومیت این افکار
- ۱۳ - پیشرفتهای و توفیقات علمی و فنی حاصل در این قرن که شایسته آنست که در استقرار صلح بکار آید
- ۱۴ - انواع سوء تفاهمات، تعصبات، سوء ظنها و خودخواهیهای که ملتها برای صلح باید بر آن فائق آیند
- ۱۵ - معایب و نواقص نظم کنونی جهانی
- ۱۶ - وضع حاضر جهان که نظم اقتصادی در حال انهدام و هرج و مرج و ترور شیوع و انتشار روز افزون دارد
- ۱۷ - بررسی تاریخ و علوم روانی و جامعه شناسی بمنظور درک فطرت انسانی و برای اثبات این حقیقت که زورگویی و تجاوز فطری انسان نیست و انسان ذاتاً مایل و متوجه به تعاضد و تفاهم است
- ۱۸ - نظام مطلوب، آزادی افراد در ابراز استعدادها و ابتکارها و تقید همگان به همکاری و تفاهم متقابل است
- ۱۹ - توجیه تاریخ تمدن بشری به مفهوم یک جریان حیاتی طبیعی تدریجی مشابه مراحل رشد انسان از تولد تا بلوغ
- ۲۰ - مرحله قبل از بلوغ و مرحله بلوغ موعود عالم انسانی و مختصات آنها
- ۲۱ - شواهد از آثار مبارکه راجع به اعتقاد و اطمینان اهل بها به حصول و ورود یوم موعود
- ۲۲ - نقش دین در نظم جامعه بر اساس تعالیم اخلاقی و کلی در گذشته و حال
- ۲۳ - موانع و سدهائی که میان عقل و ایمان و علم و دین بناصواب ساخته شده است

- ۲۴ - علل نامرادی مردم جهان از دین بطور مطلق
- ۲۵ - بتهای عصرما، مرامهای سیاسی و ملی و اجتماعی
- ۲۶ - مشکلات اجتماعی و اقتصادی عصر حاضر، مصائب ظاهری و آلام روحانی و معنوی
- ۲۷ - هدف حیات انسان
- ۲۸ - تغییر دائمی و تکامل تدریجی افکار و ترقیات انسانی، اصل تغییرناپذیر عالم وجود
- ۲۹ - عامل مؤثر در استقرار صلح تنها تحریم تسلیحات نیست بلکه اساس محکمتری در عقول و ارواح می خواهد
- ۳۰ - بررسی اتحادیه هائی که بعد از جنگ دوم جهانی بوجود آمده است
- اتحادیه کشورهای جنوب شرق آسیا، جامعه و بازار مشترک کشورهای کارائیب، بازار مشترک آمریکای مرکزی، شورای تعاونی اقتصادی، جامعه اقتصادی اروپا، جامعه کشورهای عربی، سازمان وحدت آفریقا، سازمان کشورهای آمریکائی، شورای جنوب پاسفیک
- ۳۱ - بیانیه های سازمان ملل متحد در باره مسائل وابسته به صلح، اعلامیه حقوق بشر، میثاق منع کشتار دسته جمعی و دیگر موازینی که برای رفع تبعیضات نژادی، جنسی مذهبی، رعایت حقوق کودک، منع شکنجه، مبارزه با گرسنگی و سوء تغذیه و استفاده از پیشرفتهای علمی و فنی در راه صلح اتخاذ شده، و نتایج حاصل از آنها
- ۳۲ - تاریخ و کیفیت تبعیضات نژادی
- ۳۳ - مسائل و مشکلات مربوط به مسائل اقتصادی و فقر و غنای مفرط و اهمیت اصول روحانی و اخلاقی در حل آن
- ۳۴ - وطن پرستی مفرطه و عوارض مضره آن و تاریخ و مشخصات آن
- ۳۵ - مفهوم جهان وطنی و وطن دوستی و عدم تضاد این دو
- ۳۶ - اختلافات دینی موجود بین فرقه ها و مذاهب و ادیان و ضرورت تفکیک مسائل اعتقادی از مصالح اجتماعی



- ۳۷ - مفهوم تساوی حقوق زنان و مردان و بررسی این حقیقت که تا چه حد این مطلب به مرحله عمل درآمده است
- ۳۸ - مفهوم تعلیم و تربیت حقیقی و بررسی در باره جهل و عوارض آن و تعمیم روح و ثمرات تربیت از طریق مادران و اهمیت تعلیم بعضی از اصول از قبیل جهان دوستی و جهان وطنی در سطح عمومی جهانی
- ۳۹ - کیفیت زبان بین المللی
- ۴۰ - وحدت عالم انسانی، زیربنای نظم جهانی و صلح عمومی و متکی بدلائل علمی است
- ۴۱ - اساس صلح موضوع روحانی و وجدانی است و لازمه آن موازین اخلاقی و اصولی، تحقیق در باره موازین مزبور
- ۴۲ - تعلیم و تعمیم وحدت عالم انسانی بطور عمومی و جهانی
- ۴۳ - بررسی و تحقیق در باره انواع تعصبات و ریشه و منشأ آن
- ۴۴ - وحدت و تنوع دو اصل مقبول که مکمل و متمم یکدیگرند و مفهوم وحدت در کثرت در امر بهائی
- ۴۵ - مرکزیت افراطی و استقلال مطلق ملی دو جنبه ای که هر دو در امر بهائی از زیور قبول محروم مانده
- ۴۶ - قوانین بین المللی موجود و موارد نارسائی و نقص آنها
- ۴۷ - بررسی جنگهای واقعه بعد از جنگ دوم جهانی
- ۴۸ - اصل امنیت مشترک در آثار حضرت بهاء الله و ضوابط و اصول آن در آثار نازله و تبیینات صادره
- ۴۹ - مختصات و مقدماتی که برای استقرار صلح لازم است
- ۵۰ - کیفیت مشورت بر اساس تعالیم بهائی و تفاوت و امتیاز آن از روشهای متداوله مذاکرات سیاسی
- ۵۱ - بررسی مساعی اخیر ادیان و مذاهب برای ایجاد تفاهم و اتحاد، نهضت اتحاد و تعاون ادیان که در قرن حاضر تشکّل یافته است
- ۵۲ - هدف از خلقت انسانی بنا بر عقیده بهائی

- ۵۳ - مختصات جامعه بهائی از لحاظ اجتماعی و آماری
- ۵۴ - وحدت عالم انسانی و صلح عمومی جبر تاریخی است که از وقوع و تحققش چاره ای نیست
- ۵۵ - شاهد ایمان جامعه بهائیان به حقیقت این امید که در تعالیم بهائی جلوه گر است فداکاری آنان، در عین تحمل بلیات است گفتار را کردار گواه است.

## استخلاص این فئه مظلوم بی گناه از قیود اسارت و چنگ ارباب ظلم و عداوت ضوضاء و هیجان عمومی را مقتضی (۱)

متجاوز از هشتاد سال پیش حضرت ولی امرالله در خطابی به محفل مرکزی ایران بیانی فرموده که متضمن اشاراتی پریشارت است هرچند که از ازدیاد بحران بلایا نیز حکایت می نماید. نکته اساسی این بیان از نظر نگارنده با آنکه آن را مکرراً زیارت کرده بودم پنهان مانده بود ظاهراً مطلب متضمن تشویق و هدایت و القاء اطمینان و امر به مراقبت و مواظبت در اجرای اوامر الهی و تحکیم اساس جامعه امر در ایران است اما اکنون که تحولات بزرگی در حکومت و سیاست ایران پیش آمده است مفهوم این پیام در ذهن نویسنده کیفیتی جدید و بدیع القاء نموده است که گویا استخلاص جامعه اهل بهاء در سرزمین زادگاهش مستلزم چنین ضوضاء و هیجانی است که اگرچه سابقه دیرینه دارد هرگز بدین وسعت و شدت نبوده است. آزادی امر الهی و استخلاص اهل ایمان در کشور مقدس ایران لازمه اصلیش طغیان و مخالفت و هیجان رسمی و همگانی است و وسیله اصلی تحقق آن فداکاری و جانفشانی اهل بهاء که اگرچه این هم سابقه دیرینه از ابتدای ظهور امر بدیع دارد ولی هرگز به چنین حدت و شدتی نبوده که پیر و جوان و مرد و زن و در محل شغل و کار و خانه و خانواده و مدرسه و دانشگاه یعنی بطور خلاصه تمام شئون زندگانی افراد از اطفال شیرخواره تا پیران گوشه نشین را در برگیرد و به حقیقت مشمول عنوان "ضوضاء و هیجان" عمومی شود.

چرا چنین است و چرا جز با هیجان و ضوضاء و شدت مخالفت و ابتلاء امر الهی از مرحله مظلومیت و مقهوریت که همچنان برای اکثریت ایرانیان همراه با نوعی مجهولیت است بدر نمی آید؟ حقیقت این است که اهل ایران از عالم و عامی و عالی و دانی عموماً در طی این یکصد و شصت سال با آنکه به ظاهر از امر بدیع با خیر شده بودند ولی همواره به علت اطلاعات نادرست و تبلیغات ناسزا توسط پیشوایان متعصب و نادان از کسب آشنائی با تعالیم جدید طفره می رفتند و آنرا قابل تحقیق و بررسی نمی دانستند و تعصب می ورزیدند اما در سالهای اخیر که

شور و آشوب و تهمت و افترا و نسبت‌های دروغ و ناروا رائج شده اهل انصاف و طالبان تحقیق به مدد فکر سلیم در صدد کشف حقیقت و شناسائی و آشنائی با امر الهی برآمده اند و اینک مفهوم استخلاص جامعه اهل بهاء از اسارت در چنگال ارباب ظلم و تعدی که بنا بر بیان مبارکش تنها در گرو هیجان و مخالفت عمومی بوده تحقق یافته و به مصداق بیان حضرت عبدالبهاء که در لوحی خطاب به جناب ابن اصدق که می فرماید: "منکرین و رادین اول منادی حق هستند" (۲) طلیعه انتشار عمومی و اقبال جمعی نمودار شده است. سبحان الله در هر دور انتشار امرالله بوسائط خاص متعده مقرر شده است و در این دور مبارک به مظلومیت کبرای اهل ایمان و نثار جان و مال و راحت و آسایش آنان مقرر شده زیرا هدف اصلی ظهور مبارک ابهی "ظهور جواهر معانی از معدن انسانی" (۳) است که در نهایت امر به وحدت عالم انسانی واصل شود.

- ۱ - منتخبات توقیعات مبارکه، ص ۳۴۹، چاپ طهران.
- ۲ - مائده آسمانی، جلد پنجم، باب هفدهم، چاپ طهران.
- ۳ - لوح شیخ - ص ۱۰ - چاپ طهران - تجدید چاپ از نسخه چاپ مطبعه سعاده مصر.

## ورقه مبارکه علیا حضرت بهائیه خانم

در سال ۱۲۶۲ مقارن سومین سال ظهور امر بدیع و تقریباً دو سال بعد از تولد حضرت عبدالبهاء خواهرگرامی حضرتش ورقه مبارکه علیا قدم به عالم امکان نهاد. امر الهی در انتشار و شور و نشور جدیدی برپا. حضرت نقطه اولی هنوز به اصفهان هجرت نفرموده و در شیراز ساکنند و حضرت بهاء الله در طهران و مازندران به نشر امر جدید مشغول.

ابتدا معظم لها را سلطان خانم نام نهادند و پس از طلوع شمس بها بنفسها اسم بهائیه را انتخاب فرمود تا حکایت از انتساب به آن درگاه والا نماید و پس از ارتحال مادر مهرپرور که بورقه علیا ملقب بود به عنوان منحصر به حضرتش ماند. ناگفته نماند که حضرت ولی امرالله در آثار انگلیسی حضرتش را به نامهای بهائیه خانم و بهیه خانم هردو مذکور داشته اند. حضرت ورقه علیا در بین یاران علی الخصوص طائفان حول غالباً به عنوان خانم که حکایت از احترام و انفراد می نماید معروف و حضرت ولی امرالله ایشان را به نام خانم اهل بها یاد فرموده و ستایش و احترام بی پایان به حضرتش ابراز همی داشته اند.

ایام عمر حضرتش که دو سال بعد از تولد برادر بزرگوار آغاز شده بود تقریباً یازده سال بعد از صعود مرکز میثاق ادامه یافت و در ۱۵ جولای ۱۹۳۲ بجوار اب ملکوتیش صعود فرمود. در این مدت اخیر بزرگترین خدمت به امر الهی یعنی تعلیم و تفهیم و تأکید و تحکیم الواح مبارکه وصایا را تعهد نمود و آخرین نوایای حضرت عبدالبهاء را در استقرار مقام مقدس ولایت امر محقق و مسلم داشت و حصن حصین امر را حراست و حمایت فرمود. حضرتش حلقه اتصال عصر رسولی و عصر تکوین و نفس مبارکی است که دست قدرت الهی برای خدمت و مساعدت ولی امرش ذخیره و تربیت فرموده بود. گویا تقدیر چنین بوده که خواهر و برادر مرکز عهد نیز مظاهر فداکاری گردند.

حضرت ورقه علیا لاجل خدمت و بندگی قبول همسر نفرموده و تمام ایام عمر را در خدمت پدر جاودانی و برادر ملکوتی و مادر نورانی و بالاخره ولی عزیز امر ربّانی

صرف نمود و غصن اطهر بها جان رایگان نثار نمود تا دوستان آرزومند بوثاق نیر آفاق در آیند و از نعمت آزادی و لقا مرزوق شوند.

عمر حضرتش از ابتدای صباوت که شش ساله بود با واقعه تیراندازی به ناصرالدین شاه ایران به مشکلات پیوند خورد. در طهران و بغداد و اسلامبول و ادرنه و عکا و مخصوصاً ایام سفر و سرگونی از نقطه به نقطه دیگر سختیها دید و مرارتها چشید و بالاخره ارتحال برادر کهنتر، درگذشت مادر مهرپرور، افول شمس عالمگیر پدر و صعود مونس و محبوب دل و جان برادر عزیز مهتر را متوالیاً تحمل فرمود و زهر بیوفائی و ستم از دست عم نامحترم و نابرادان و نزدیکان جفاپیشه و خودخواه بچشید.

شاید دوبار بیش از همیشه قلب اطهرش به آتش نومییدی و بیقراری سوخته یکی خبر ناگهانی توقیف و توهین پدر بزرگوار در طهران است، حضرت ورقه علیا در آن هنگامه شش ساله و تنها انیس و تسلی بخش وجود عزیزش به غیر از مادر مهربان برادر عزیز بود که آنهم هشت سال بیش از عمر مبارکش نمی گذشت. اوقاتی بود که اگر کسی حتی به ارتباط با بابیان متهم می شد امید نجات مقطوع و ذکر و یادش ممنوع بود چه رسد به شخصی که از لحاظ تأثیر شخصیت و امتیاز شأن و مرتبه در بین بابیان مشهور خاص و عام بود دیگر حدیث مفصل از این حکایت مجمل توان دانست که چه بار سنگینی از نگرانی و عظمت غائله بر قلب این عائله نشسته بود. باری تمام ثروت و مکنت و آسایش و راحت در شبی بباد غارت و یغما رفت و دوستان و آشنایان حتی سرسپردگان و خدمتکاران نیز عهد آشنائی و حقوق بندگی را فراموش کردند. چاره جز این نبود که خانه و کاشانه را به منزلی دیگر نقل نمایند و مدت چهارماه بلکه متجاوز در حال بیم و امید به کمال سادگی و قناعت در عین شدت و تنگی معیشت زندگانی نمایند، بالاخره زمانی رسید که جمال قدم از زندان سیاه چال طهران بیرون تشریف بردند و در ظرف مدتی کوتاه طهران را بقصد بغداد ترک فرمودند در خصوص شدت ظاهره آن ایام اشارات مکرری از حضرت عبدالبهاء و حضرت ورقه علیا مذکور است که حکایت از حزن و کدورت

عمیق قلب آن دو وجود مقدّس در ایام صباوت و هنگام محرومی از سایه محبت پدر ملکوتی دارد.

دفعه دیگر غیبت دو ساله کردستان است که در سالهای اول ایام بغداد تقدیر شده بود هنوز هم حضرت ورقه علیا در سن صباوت است و بالاخره در هنگام ترک بغداد به مقصد نامعلوم حضرتش در حدود هیجده سالگی و در تمام زحمات و مشقات مادر شریک و سهیم است.

حضرتش هرگز از لذات و سرگرمیهای ایام طفولیت و جوانی بهره ای نبرد و صبح و یا شامی راحت و آرامی نیافت همه اوقات جوانی در ادرنه و عکا قرین محنت و بلا گذشت اما زیباترین مواهب حیات در نظرش خدمت و بندگی امر الهی و پدر ملکوتی بود که خود از آستانش رجا کرده بود و به کمال وفا با کمال و اتمام آن توفیق یافت.

حضرت ورقه علیا مورد عنایت مخصوصه جمال قدم و محل اعتماد و توجه مرکز میثاق و مرجع اتکال و مشورت ولی عزیز امرالله و آثار مبارکه بر آن شاهدی گویا است. خدمات اصلیه حضرتش بعد از صعود مرکز میثاق ظاهر و بارز شد که در اعلان و اثبات الواح وصایا همتی جدید فرمود و جامعه احباء را از انشقاق و اختلاف حفظ نمود و به کمال قدرت با ارسال تلغرافات قاطعه و دستخطهای مؤثره ثابتان بر میثاق را تقویت، متزلزلان را هدایت، ناقضان را مایوس و مذنبان را مطرود نمود. انبساط و سرور خاطر انورش استقرار و پیشرفت امرالله و اتحاد و وحدت جامعه احباء بود و بر این نکته آثار صادره به امضای حضرتش شاهدی صادق است. اشتیاق به دیدار ملکه رومانیا اگرچه متأسفانه تحقق نیافت و بشارت تکمیل و اتمام بنای ام المعابد غرب هر دو در آثار حضرت ولی امرالله مذکور است که حضرتش به آن دو امیدوار و آرزومند بود.

حضرت عبدالبهاء معمولاً خواهر مهرپرور را به عنوان شقیقه مخاطب فرموده و شقیق و شقیقه در لغت به معنی برادر و خواهر ابوینی است. اما حقیقت معنی حکایت از آن دارد که هر دو پاره ای از یک پیکر و دو نیمه از یک گوهرند.

حضرت ولیّ امرالله در آثار مخصوصه که پس از صعود ورقه مبارکه علیا به شرق و غرب به فارسی و انگلیزی خطاب فرموده و اظهار احزان از فراق وجود عزیزش نموده معظم لها را به عناوین مخصوصه ممتازه ستوده که اعظم آنها "بقیة البها" و "ودیعة البها" است. مقام حضرتش به شهادت ولیّ مقدّس امرالله جز بر انفس معدوده طائفان عرش کبریا نامعلوم و سهم عظیم آن مظهر صفات اب ملکوتی در استقرار و استمرار عهد و میثاق بی حدّ و حصر است. مراتب تعلق خاطر مبارک حضرت ولیّ امرالله به آنورقه مبارکه علیا به حدّی بود که ساختمان مشرق الاذکار آمریکا را که حدود سالهای اولیة دهه پنجم قرن بیستم به اتمام رسد با یاد حضرت ورقه علیا مرتبط فرمودند و صندوق اعاناتی به نام حضرتش تأسیس کردند و از آن برای تکمیل بنای مشرق الاذکار اعانه فرمودند. کتاب مطالع الانوار را که ترتیب و تدوین بدیع تاریخ جاودانی نبیل اعظم است به آن ورقه مبارکه علیا اهداء نمودند و بالاخره در بسیاری از توابع و آثار صادره در هنگام حیات حضرت ورقه علیا نام مبارکش را مقدّم بر نام خود مذکور داشتند و آن توابع را به نام عزیزش توأم با امضای مبارک خویش ممضی و مختوم داشتند.

حضرت ورقه علیا به مادر محترم شباهتی فراوان داشته با قامتی برازنده و جمالی زبینه حائز شخصیتی بارز و اخلاق و ملکاتی نافذ و مصداق برکات نازله منصوبه بوده که در لوح خطاب به آن ورقه نورا "قد جعلناک من خیرة الاماء و اعطیناک مقاماً لدی الوجه الذی ما سبقته النساء" خطاب فرموده است. حضرت ورقه علیا هرگز به مدرسه ای داخل نشده و تحصیل و تدرسی نفرموده و آنچه از مراتب کمالات ظاهره و درجات روحانیه و مقامات ملکوتیه اکتساب فرموده از محضر پدر جاودانی و برادر ملکوتی بوده است. و بر این نکته آثار و دستخطهای ایشان گواهی صادق است حضرتش از لطافت بیان و ملاحظت کلام سهمی وافر و از ذکاوت و درایت بهره وافی داشته بشخصها از جمال اقدس ابهی رجا فرمود تا از تعلق به شوون زندگی آزاد ماند و به خدمت و بندگی آستان مفتخر گردد. صفات ممتازة روحانیة حضرتش از حدّ احصا در این مختصر خارج است. شاید مقدم بر همه، مراتب وفا است که در بحبوحه تزلزل منتسبین و متقدّمین در دو امتحان کبیر اکبر



پس از صعود جمال قدم و مرکز میثاق بکمال همّت وفای به عهد فرمود و دوستان و ثابتان را تقویت و حمایت نمود. دیگر انقطاع از کلیّه شوون شخصی است بدرجه ای که نه در آثار شخصی و نه در بیانات شفاهی ذکری و یادی از زندگی خصوصی خود نفرموده و همه توجّه را حصر به مقامات الهی و عظمت روحانی اب بزرگوار و برادر عالیقدر و ولیّ امر ربّ مختار نموده و البتّه به همین سبب هم بسیاری از جزئیات حیات عزیزش مستور مانده است.

از ورقه مبارکه علیا تعداد سیزده شمائل تاکنون ذکر شده است که احتمالاً اولین آنها مربوط به دوسال قبل از صعود جمال اقدس ابھی است و آخرین آنها یکسال قبل از صعود معظّم لها گرفته شده، بعضی در حال انفراد و بعضی نیز در جمع طائفین حول است. صحنه بعضی از تصاویر اماکن متبرکه ارض اقدس و یکی نیز تصویری است که نقاشی شده است. شاید از همه نفیس تر عکسی است که با حضور حضرت شوقی ربّانی و احتمالاً در دوره میثاق برداشته شده است.

امّه الله الشّهیره ایادی امرالله و اولین شهید بهائی آمریکا مسیس کهلر آخرین کسی است که حامل پیام شفاهی حضرت ورقه علیا به احبّای ایران بوده و در آخرین دیدار باو فرمودند:

"چون به ایران رسی آرزو دارم که محبت مرا به عموم احبّاء در آن سرزمین اعمّ از رجال و نساء ابلاغ کنی و هنگامی که به مدینه مقدّسه طهران رسیدی به نام من در آن مدینه وارد شوی و بیاد من تبلیغ کنی."

## آثار ورقه مبارکه علیا

حضرت ورقه علیا حلقة اتصال عصر رسولی و تکوین در ۱۵ جولای ۱۹۳۲ بملکوت ابهای پدر بزرگوارش صعود فرمود. در ذکر وفاداری و فداکاری حضرتش قلم و بیان ولی امر الهی که بالهامات ربّانی ملهم و مؤید است بکلمات و مطالبی ناطق که مقام آنورقه مبارکه علیا را در ظلّ طلعات مقدسه ثلاثه عصر رسولی بدون واسطه و فاصله محسوب فرمود.

نظری به تاریخ امر نشان میدهد که حضرت ورقه علیا چه سهم مؤثری را در حفظ و وقایت شجره امرالله تصدی فرموده است زیرا سنت ثابتة الهیه است که در ایام و اوقات تجدید عهد روحانی و میثاق الهی عرصه امتحان آراسته و جامعه یاران صادق از مدعیان منافق پیراسته می شود در اولین عهد از عصر تکوین که بعهد انتقال تسمیه شده، بکیفیتی جدید و حالتی بدیع جلوه نمود. از جهتی مرکز امر، غصن ممتاز در عنفوان شباب و سن مبارکش از بیست و چهار تجاوز نمی نمود در حالیکه بسیاری از احباء متقدمین سالها در ظلّ امر سابقه خدمت و بندگی داشتند و از جهت دیگر ولی مقدس امرالله برای بسیاری از دوستان در نقاط مختلفه جهان شناخته نبود زیرا اراده مولى الوری حضرت عبدالبهاء بر تشهیر حضرتش قرار نگرفت لذا بسیاری از یاران چنین تصور می داشتند که باید مقام ملهم به بیت عدل معهود، مددود گردد در حالیکه هنوز احدی بکیفیت و نظام و اصول و مرام آن معهد اعلی و مرجع اولی کما هو حقها واقف و آگاه نبود.

در جمع احباء که نزدیک بسی سال پرورده عنایت و تربیت حضرت عبدالبهاء بود نفوس سابقین و خادمان حقیقی فراوان بودند و بسیاری از آنان صرفاً بقصد انجام وظیفه خدمت و بندگی عقائد و افکاری اظهار می داشتند که مربوط بمقتضیات دوره میثاق می شد در حالیکه عصر جدیدی در تاریخ امر در حال تکوین و ایجاد بود ولی امر و مبین آیات معین و منصوص.

در بین جامعه نفوس خودخواه و جاه طلب نیز وجود داشت که عنایات حضرت عبدالبهاء را بمقتضای قابلیت خود می دانستند و بعلت غرور و خودپسندی از فهم و

اطاعت صریح الواح وصایا محروم ماندند. داعیه سری و سروری داشتند و هریک خود را برای مرجعیت جامعه یاران در اقلیم و مملکتی نامزد می داشتند و عصمت موهوبی و احاطه روحانی ولی امر الهی را نادیده می انگاشتند. بالاخره ناقضین کتاب عهد جمال قدم و در رأس آنها میرزا محمد علی ناقض اکبر که بصریح الواح وصایا از اصل شجره مبارکه ساقط و به حطب اکبر مبدل شد نیز حرکت و جسارتی جدید می خواستند.

تلقیات سوء و اقدامات نامطبوع نفوس مختلفه که بعضی بعمد و عده ای بنادانی بر اساس امرالله لطمه وارد آوردند باعث آن شد که جامعه احباء در بعضی نقاط گرفتار اختلاف و خمودت گشت و این اختلاف قلب اطهر ولی امر الهی را همواره افسرده و متأثر می داشت بحدی که چند مرتبه سفر اختیار فرمودند و در نقطه ای بعید بی خبر و نشان گشایش این عقده ها و حل مشکلات را از آستان شارع قدیر رجا و توسل نمودند تا بالاخره جامعه احباء دوباره روح حیات گرفت و آثار و برکات عصر تکوین ظاهر و کامل شد. در کشاکش این مشکلات حضرت ورقه علیا ظهیر و معین و انیس و امین ولی امر الهی و در اوقات هجرت حضرت همواره ورقه مبارکه علیا مرجع امور احباء و حافظ روح وحدت در جامعه بهائی بودند و در تعلیم و تفهیم الواح مبارکه وصایا که متمم کتاب مستطاب اقدس است و استقرار مقام ولایت امر سهمی خطیر و عظیم تقبل فرمودند. مطالعه و زیارت دستخطهای حضرت ورقه علیا که تعداد قابل ملاحظه ای را تشکیل می دهد این نکته ها را روشن می دارد.

دستخطهای حضرت ورقه علیا بدو گروه منقسم است: گروه اول که در ایام مبارک مرکز میثاق صادر شده و حاوی بشارات و مطالب روحانیه و متضمن تشویق احباء علی الخصوص اماء الرحمن است. در دستخطی که در حدود شش سال بعد از استقرار مرکز میثاق صادر شده خطاب بیکی از اماء الرحمن است: "حمد خدا را که آنورقه موقنه را بذکر جمالش در کل احیان مشغول فرموده و و بیاد طلعتش زنده داشته از غیر خود منقطع نموده و بحبش موانس کرده و بروفای بعهد محکم قویم و تشبث بذیل میثاق رب کریم و توجه صرفه بسوی وجه انور حضرت من اراده الله

وحده الّذی انشعب من الاصل القديم موفق فرموده صد هزار حمد و شکر این عنایت و موهبت را لایق و سزااست" و در دستخطی دیگر مورخ همان اوقات نیز چنین صادر "هر نامه که ذکر جمالقدم و نعت اسم اعظم است حلاوتش فائق بر انگبین است مذاق جان را شیرین نماید" باید بخاطر داشت که آن ایام مصادف با آغاز پرده دری ناقضان عهد و غوغای آن بیوفایان پر مدعاست.

**گروه دوم** دستخطهایی است که پس از صعود حضرت عبدالبهاء صادر و با تلغراف معروف "حضرت عبدالبهاء بملکوت ابهی صعود فرمود احباء را اطلاع دهید" آغاز شده است.

دستخطهای حضرت ورقه علیا در حقیقت ملهم از مکاتیب و الواح حضرت عبدالبهاست روح و کیفیت آثار حضرت عبدالبهاء چنان در قلب و جان طائفان حول و کاتبان حضرتش ساری و نافذ بود که حتی شیوه و روش نگارش آنان نیز از تأثیر و نفوذ آثار صادره از قلم میثاق شکل گرفته و زیب و رونق یافته بود. اصول مطالب مندرج در دستخطهای صادره بعد از صعود مرکز میثاق تشویق و ملاطفت، تربیت و هدایت، القاء اطمینان و سکون خاطر است. اساس مطالب اهمیت وحدت جامعه و ضرورت تبلیغ و خدمت و همواره بلسان شفقت و محبت است و نصایح و مواعظ بکیفیت اثباتی و القائی است نه دستوری و اجرائی. غالباً آراسته به آثار مبارکه امر و آیات قرآنی است. در تکمیل و توضیح تاریخ آن ایام و شرح صدمات وارده بر امرالله از جانب اعداء داخل و خارج حاوی اشارات مهمه و در عین حال متضمن ابراز اعتماد و القاء اطمینان بنصرت حتمیه امر در نهایت و نتیجه امور است محور کلیه مطالب اثبات جامعیت و قاطعیت الواح مبارکه وصایا و تثبیت استقلال و تفرّد مقام ولایت امر است. در خطابی بجناب آقامیرزا حیدرعلی اسکوئی از ناشران ثابت قدم امر در آذربایجان است "الواح وصایای حضرت عبدالبهاء فصل الخطاب است و علت جمع شمل احباب و سبب حفظ امرالله و صیانت دین الله مرکز مخصوص منصوص و ولی امرالله غصن ممتاز شوقی افندی بنص قاطع ثابت و در لوح محفوظ بانامل فضل و عطا مسطور"

باری در ایام اولیه پس از صعود مرکز میثاق بیان تأثر از فقدان آن مولای محبوب برای همه عالم بهائی تجدید اندوه و مصیبت است. تقریباً دوماه بعد از آن در دستخطی چنین مرقوم "صعود مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا لمظلومیه الفدا فاجعه کبری بود و مصیبت عظمی فوآدها مکدر شد و قلوب قرین درد و محن گردید هیچ قوائی در عالم وجود از عهده تسلیت بر نیاید و تعزیت نبخشد" اما بلافاصله این شدت اندوه و کسالت باین بیان لطیف و امیدبخش که "مگر قوه ثبوت یاران و متانت و رزانت دوستان و اتحاد و اتفاق محبان فی الجملة تخفیف هموم دهد و مُزیل غموم گردد" کیفیت جدید می یابد و اطمینان و آرامشی می بخشد و رفع تزلزل و اضطراب می نماید. ورقه مبارکه علیا از موارد اندوه و بلا نیز نتیجه مثبت حاصل می فرماید در خطابی به جناب آقاسید اسدالله قمی مبلغ شهیر دوره میثاق است "چنین شایسته و سزاوار است که پس از وقوع این مصیبت عظمی و بلیه کبری دمی آسوده ننشینیم و آنی استراحت نجوئیم حمد خدا را که شما مؤیدید و موفق و بسیر و حرکت در مدن و قری و تبلیغ امرالله مشغول و فیض و برکت محقق و مثبت" در خطابی دیگر اساس اطمینان و انقطاع تعلیم می فرماید که "چون نظر بخود نمائیم کل مأیوسیم اما او بجد و الطاف و موهبت و اعطاف با کل مأنوس و یقین است که امتحان و افتتان از لوازم ضروریه امکان علی الخصوص برای نوع انسان و بالخصوص برای مدعیان محبت و ایمان". در دستخطی خطاب به محفل روحانی تبریز تکلیف قاطع احباء در اطاعت از مرکز منصوص تصریح شده است. امثال این بیان در دستخطهای معظم لها مکرر است چه که در حقیقت اثبات این لطیفه تاج و حاج خدمات کثیره حضرت ورقه علیاست "... مرکز مخصوص منصوص آمد و ولی امرالله و مبین کتاب الله غصن ممتاز حضرت شوقی افندی باثر قلم مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء ارواحنا لمظلومیه الفدا تشخیص و تعیین شد و شاهراه هدایت الی الابد واضح و لائح و روشن گشت".

در خطابی به احبای الهی در میانج (میانه) آذربایجان حقیقت امر الهی و جوهر خدمت باین عطیه ربانی بکمال لطافت در عین صراحت مذکور در خاتمه این مختصر به آن متذکر و از روح مقدس ورقه مبارکه علیا در آستان جمال اقدس ابهی

استمداد می شود" حضرت عبدالبهاء ارواحنا لمظلومیته الفدا نعمت را بر اهل بها کامل و تام نمود و فیض و فضل را شامل خاص و عام فرمود بنیان اختلاف برانداخت و بنیاد شقاق و نفاق را ویران ساخت و شاهراه هدایت را الی الابد واضح و لائح داشت. امید چنان است که بروح جدیدی مبعوث شویم و بتأیید شدیدی مؤید گردیم و در میدان خدمت و وفا و همت و صفا جولانی نمائیم و لیس هذا من الطاف ربنا العلی الاعلی ببعید".

## زبان آثار مبارکه بهائی

پیروان اولیّه امر الهی که با فرهنگ پر بار اسلام و زبان پرطنطنه یک هزار ساله ایران که رنگ و بوی ادبیات عربی و فارسی در آن به هم آمیخته آشنا بودند لطافت آثار بدیع را به آسانی دریافتند و نه تنها آن را به علت آنکه وحی آسمانی بود به دل و جان پذیرفتند بلکه در آن نهضتی جدید در خلق آثار ادبی سراغ کردند و به آن خو گرفتند. برای اثبات غنای ادبی آن بررسی انواع صنایع و ظرائف ذوقی و ادبی موجود در آثار مفید است اما بی شک از حدّ این یادداشت کوتاه بیرون است ولی تأثیر این آثار در رشحات قلمی بعضی از نویسندگان بهائی خود بهترین گواه بر این حقیقت است که این کلمات معجز آثار مکتبی جدید در نگارش ابداع نموده که اهل ایمان به مدد ممارست و اغتماس در آن از آن کسب فیض نموده و می نمایند.

در این ایام، علل گوناگون که مهمّ ترین آنها دوری ما ایرانیان از وطن و مرکز زبان فارسی است ما را به نوعی محرومیت از منبع فیض دچار ساخته و فرصت انس با آثار نزولی کمتر حاصل می شود و بالتّیجه آشنائی با آثار اصیل فارسی علی الخصوص برای جوانان روز به روز نامأنوس تر و مشکل ترمی گردد. اولین عکس العمل این محرومیت تعبیری است بدون خود آگاهی از مسئله فراموشی زبان مادری که به صورت مخالفت با زبان عربی خود را آشکار می سازد و در نتیجه ترویج این نظریه که باید ساده نوشت و آثار عربی امری را به زبان فارسی برگرداند. این عقیده به دلیل آنکه نباید کسی از معارف وسیع و عمیق امر محروم ماند رواج گرفته است در حالی که عدم اجازه ترجمه به فارسی از آثار عربی، مصرّح است (۱) و آشنائی و پیروی از لحن آثار مبارکه مؤکّد. (۲)

اساساً آثار نزولی لحن و آهنگی ادیبانه دارد و عموماً آمیخته ای از عربی و فارسی است. نه تنها شواهدی از آیات قرآنی و اشعار و امثال عرب در ضمن آثار فارسی زیارت می شود بلکه نوع بدیع دیگری نیز می توان زیارت نمود که قسمتی از آیه به

عربی و قسمتی به فارسی است و فراوان از این دست و نمونه در الواح مبارکه زیارت می شود. ذیلاً نمونه هائی از آن نقل شده است. (۳)

#### ۱- گاهی مقصد از آن استشهاد است:

"بلی، آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شمال بعد و هوی به یمین قرب و لقاء رساند. لو شاء الله لیكون الناس امة واحدة ولكن مقصود صعود انفس طیبه و جواهر مجرّده است... (۴) (مجموعه چاپ مصر، ص ۳۶۹).

"و بعد از خلق کلّ ممکنات و ایجاد موجودات، به تجلی اسم یا مختار انسان را از بین امم و خلائق برای معرفت و محبت خود که علت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود چنانچه در حدیث قدسی مشهود و مذکور است و به خلعت مکرمت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و به رداء عنایت و موهبت فتبارک الله احسن الخالقین مفتخر و سرافراز فرمود. (۵) (مجموعه، ص ۳۳۹)

"... این فضل لانهایه و کرم لابدایه کسانی را اخذ نماید که در ظلّ تربیت بیده ملکوت کلّ شئی درآیند و در فضای روحانی سبقت رحمته کلّ شئی مقرر نمایند. (۶) (مجموعه، ص ۱۶۸)

#### ۲- گاهی تأکید بر اساس تغییر در آهنگ زبان است و مقصود تفخیم و تحکیم مطلب می باشد:

"نسیم فضلیّه از مکمن احدیّه بر کلّ اشیاء در کلّ حین در هبوب بوده و خواهد بود. فتعالی من هذا التّسیم که اقرب من حین محجوبان حجبات غفلت و خمود را به مقرر قدس وحدت و شهود کشاند. (مجموعه، ص ۱۶۷)

"قلم اعلی اهل بهاء را به فیوضات رحمانیّه بشارت می دهد و جمیع را نصیحت می فرماید تا کلّ بنصح الله مالک الاسماء بما اراده المحبوب فائز شوند. (مجموعه، ص ۳۰۵)

"... جمیع آیام را از بدایع فضلش نصیبی علی ما هی علیه عنایت فرموده و لکن آیام ظهور را مقامی فوق ادراک مدرکین مقرر داشته. (مجموعه، ص ۳۴۷)



"مفرّی از برای احدی نیست. رجوع کلّ به سوی حقّ بوده ولكن بعضی الی رحمته و رضائه و بعضی الی سخطه و ناره و در الواح فارسیّه و عربیّه این مطالب با سرها و اتمّها ذکر شده فارجعوا الیها ان انتم تریدون ان تعرفون..." (مجموعه، ص ۳۵۰)

"نزاع و جدال را نهی فرمود نهیاً عظیماً فی الکتاب" الخ. (کتاب عهدی، مجموعه، ص ۴۰۱)

از نظر تلفیق و ترکیب عربی و فارسی نیز خصوصیت های زیر دیده می شود:

۱- به هم آمیختن و اختلاط کلمات و ترکیبات دو زبان در حدّ لغات و اصطلاحات:

"پر معنوی برگشا و جمیع ممالک را چون برق طیّ کن. میدان چشم را وسیع نما و فضل لن یری مشاهده کن." (مجموعه، ص ۳۴۵)

"از علوّ جود بحت و سموّ کرم صرف در کلّ شئی ممّا یشهد و یری آیه عرفان خود را و دیعه گذارده تا هیچ شئی از عرفان حضرتش علی مقداره و مراتبه محروم نماند." (مجموعه، ص ۳۴۶)

"قسم به آفتاب معانی که الیوم کلّ از او محتجب مانده اند که اگر جمیع ممکنات به یقین صادق در ظلّ این شجره مبین درآیند و بر حبّش مستقیم گردند هر آینه کلّ به خلع مبارکه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید مخّلع و فائز آیند." (مجموعه، ص ۱۶۹)

۲- اختلاط دو زبان تا حدّ قواعد دستوری دو زبان عربی و فارسی:

"لکن هنوز احدی فائز به این سلسال بی مثال سلطان لا یرال نشده الّا معدودی و هم فی جنّه الاعلی فوق الجنان علی سرر التّمکین هم مستقرّون." (مجموعه، ص ۱۷۰)

"و ما سمعت فی خلیل الرّحمن أنّه حقّ لا ریب فیه. مأمور شدند به ذبح اسمعیل تا آنکه ظاهر شود استقامت و انتقطاع او در امر اللّه بین ما سواه." (مجموعه، ص ۳۳۳)

"... اگر گفته شود او بصراست، او مقدّس از بصراست چه که بصربه او ظاهر و به وجود او قائم و اگر بگوئی سمع است، مشاهده می شود که سمع به توجّه به او مذکور و کذلک دون آن از کلّ ما یجری علیه الاسماء و الصّفات که در هیکل انسانی موجود و مشهود است." (مجموعه، ص ۳۵۲)

"... کلّ اسماء و صفات و جمیع اشیاء از آنچه ظاهر و مشهود است و از آنچه باطن و غیر مشهود بعد از کشف حجابات عن وجهها لن یبقی منها الا آیه اللّٰه الّتی اودعها اللّٰه فیها و هی باقیة الی ما شاء اللّٰه ربّک وربّ السّموات و الارضین تا چه رسد به مؤمن که مقصود از آفرینش، وجود و حیات او بوده." (مجموعه، ص ۳۵۵)

"در مقامی کلّ ما ذکر او یذکر یرجع الی الذّکر الاولّ چه که حقّ جلّ و عزّ غیب منیع لایدرک است و در این مقام کان و یكون مقدّساً عن الاذکار و الاسماء و منزهاً عمّا یدرکه اهل الانشاء. السّبیل مسدود و الطّلب مردود." (مجموعه اقتدارات، ص ۱۰۸)

"مثلاً حکیمی که به این کلمه (بسیط الحقیقه) تکلم نموده لو کان موجوداً و الّذین اقروا له فیما قال ثمّ الّذین اعترضوا علیه کلّ در صقع واحد مشاهده می شوند. هر یک بعد از ارتفاع نداء مالک اسماء از یمین بقعه نورا به کلمه بلی فائز شد مقبول و محمود و دون آن مردود. چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق و عرفان مشاهده می نمودند علی شأن ظنّوا بانّ ما خرج من افواههم انّه قسطاس یوزن به الاقوال و اسطرلاب یؤخذ عنه تقویم المبدء و المآل مع ذلک در ایام ربیع رحمن و هبوب اریاح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال و لا من قرار." (مجموعه اقتدارات، ص ۱۱۱)

"ای عباد، نیست در این قلب مگر تجلیات انوار صبح بقاء و تکلم نمی نماید مگر بر حقّ خالص از پروردگار شما. پس متابعت نفس ننمائید و عهد اللّٰه را مشکنید و نقض میثاق مکنید. به استقامت تمام به دل و قلب و زبان به او توجّه نمائید و نباشید از بی خردان. دنیا نمایشی است بی حقیقت و نیستی است به صورت هستی آراسته. دل به او مبندید و از پروردگار خود مگسلید و مباحثید از غفلت کنندگان." (مجموعه چاپ مصر، ص ۳۲۸)

با زیارت این آثار آیا نمی توان گفت که حضرت بهاءالله با نزول آیاتی بدین سبک و سیاق اراده فرموده که زبان خاصی را به خدمت گیرد که قادر به حمل مفاهیم فرهنگ وسیع بهائی باشد. هیچیک از دو زبان فارسی و عربی معمول و متداول به تنهایی قادر نبود که معارف وسیع فلسفی امر و لطافت روحانی و ذوقی آن را ابلاغ دارد اما زبان ادبی فارسی که ترکیب لطیفی از ظرافت دو زبان و واسطه بیان ادب و شعر و عرفان بود و میراث گذشتگان را که در فرهنگ اسلام خلاصه شده بود عرضه می داشت قابلیت لازم را در طئی قرون حاصل کرده بود. لذا نزول وحی الهی به این زبان، به آن کیفیت خاصی عطا فرمود که در آثار نویسندگان قبل از ظهور بی سابقه است زیرا آثار بهائی قطعات ادبی و ذوقی نیست بلکه آیات و کلمات الهی است که به فارسی ادبی نازل شده است و در عین سادگی و روانی، طنطنه و صلابت آسمانی دارد. روش انشاء کلام و صدور الواح در دوره حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله نیز که در کلیات با اصول تألیف کلمات در آثار نزولی جمال اقدس ابهی همانند است مؤید این مطلب است حتی اگرچه در سبک و سیاق، هریک از دیگری متمایز و مستقل است.

تا اینجا همه راجع به متونی از آثار مبارکه بود که به زبان فارسی - عربی نازل و صادر شده اما اشاره ای به الواحی که ظاهراً همه عربی است نیز ضروری به نظر می رسد زیرا بخش مهمی از آثار امر به لسان خالص عربی است. مقدمه باید گفت که در طول تاریخ یکصد و پنجاه ساله امر، همواره اهل بهاء به همان آسانی که از آثار فارسی استفاده می کردند با آثار عربی نیز مانوس می شدند و از طفولیت متدرجاً به آن خو می گرفتند و با مختصر کوششی در یادگرفتن قواعد اصولی و کلی و تمرین و استمرار در مطالعه و زیارت آیات و استمداد از بزرگسالان و صاحبان اطلاعات امری، از خواندن آثار عربی لذت می بردند و مطالب را فرا می گرفتند و گاهی حتی فراموش می کردند که در متن الواح مبارکه ناگهان زبان عوض شده و ترکیب عربی بجای کلمات فارسی آمده است. البته مقصود این نیست که قاطبه احباء بر دقائق و نکات صرف و نحو عربی تسلط داشتند اما عموماً از شنیدن و خواندن آثار عربی

استیحا ش نمی نمودند و کم و بیش در هنگام زیارتش دقائق و حقائق آن را در می یافتند و قوانین آن را فرا می گرفتند.

در آثار بهائی رعایت اصول کلی زبان که مشترک در همه زبان هاست همواره شده ولی نکته این است که رعایت قواعد دستوری و صرف و نحو زبان عربی به حد اقل لازم تا آنجا که به رسائی و آراستگی و زیبایی کلام لطمه ای وارد نیورد و در فهم آن مشکلی نباشد کاسته شده است. (۷) لذا فهم و درک معانی آن آسان شده و انس و الفت با آن مطبوع و دلنشین است.

با اینهمه نباید فراموش کرد که فراگرفتن آثار عربی محتاج سعی و کوشش و صرف وقت است. اما مگر نه اینست که در فراگرفتن زبان مادری ما که فارسی است نیز باید کوشید، خواند و نوشت و به مثل مشهور، جور استاد برد و دود چراغ خورد و آن را آموخت. در آثار مبارکه، تفهیم و تعلیم و تعلم آثار عربی نه تنها تصریح بلکه تأکید شده، معدلک صریحاً در آثار حضرت ولیّ عزیز امرالله، ترجمه آثار از عربی به فارسی منع شده است. شاید حکمت های فراوانی که ما همه را ندانیم در این منع و تذکره از قلم مبارک صادر شده نهفته باشد اما یکی از حکم بالغه اش این است که همه از سرچشمه فیاض آثار مستقیماً بهره برند و لذت روحانی حاصل نمایند و شاید مهم تر آنکه مبادا به سبب عدم آشنائی تدریجی عمومی اهل ایمان به زبان آثار، اهل تحقیق از دیگر افراد اجتماع جدا شوند و جامعه به دو گروه صاحب نظران و عوام تجزیه شود و داستان مجتهد و مقلد به اسم و عنوانی دیگر آغاز گردد و طبقه ممتازی بوجد آید که به علت آشنائی و دسترسی به اصل آثار و تسلط بر زبان آیات، فرهنگ و دانش بهائی را خاص و منحصر خود سازند و همان آفتی که در ادیان سابقه بلای دامنگیر جامعه انسانی شده از نو ظاهر شود. همین نکته است که انسان را به فکر می اندازد که شاید اشاره شارع قدیر در بیان مبارک زیر این است که مشکل دو تا بودن زبان وحی و زبان قوم از عالم برافتد و همه جهانیان برای استفاده مستقیم از منبع فیض الهی، موهبت و فرصتی یکسان حاصل کنند. بیان جمال اقدس ابهی چنین است:

"آنچه لدى العرش محبوب آن است که جمیع به لغت عربی تکلم نمایند چه که ابسط از کلّ لغات است. اگر کسی به بسط و وسعت این لغت فصیحی مطلع شود البتّه آن را اختیار نماید. لسان پارسی بسیار ملیح است و لسان الله در این ظهور به لسان عربی و فارسی هردو تکلم نموده و لکن بسط عربی را نداشته و ندارد. بلکه جمیع لغات ارض نسبت به او محدود بوده و خواهد بود و این مقام افضلیت است که ذکر شد." (۸)

نکته مهمّ این است که زبان نیز مانند هر پدیده دیگر حیات مشمول قانون نشو ارتقاء می باشد یا به عبارت دیگر زنده و پویاست و شک نیست که متدرّجاً عوض شده و می شود. حکمت آشنائی با آثار و لحن آثار که به لزوم "متابعت لحن آثار مبارکه" در توقیعات حضرت ولیّ عزیز امرالله از آن یاد شده برای این است که جامعه بهائی از ارتباط با اصل و منشأ معارف و حقائق امر بهائی بدور نیافتد ولی به این معنی نیست که تقلید آثار مبارکه شود یا رکود و جمودت ادبی و ذوقی پیش آید. بلکه مقصود این است که اسلوب کلی و اساسی آن محفوظ بماند و به کمک انس و الفت با آن، حُسن انشاء و تألیف، ملکه طبیعی گردد. شک نیست که به تکلف و تصنع و تقلید نمی توان از لحن آثار متابعت کرد بلکه به کمک آشنائی با ظرائف و لطائف نکات وارده در آثار می توان با لحن آثار خو گرفت تا بدون زحمت و کلفت به آن تأسی و اقتفاء کرد.

باری، خلاصه مطلب این یادداشت دو نکته است. نخست اینکه زبان عربی و فارسی در امر بهائی از هم جدا نیستند و دیگر اینکه حفظ زبان آثار، حکمت های نهفته ای دارد که اگرچه در این مختصر نمی گنجد شاید حسّی ترین آن این حقیقت باشد که جامعه را از بلای دوگانگی و انحراف و اختلاف محافظه نماید و از ایجاد مدعیان علم و اطلاع به کلام الهی جلوگیری کند.

## یادداشت‌ها

۱ - ترجمه آیات الهیه که به لغت فصیحی نازل، ترجمه و طبعش به لغت فارسی محبوب نه. اکتفاء به لغت اصلیه نمایند. "حضرت ولی امرالله، توفیق مبارک  
۱۹۳۲/۵/۲۷.

"ترجمه آثار عربیه به لغت نورا ممدوح و مقبول نه، علی الخصوص احکام کتاب  
اقدس و ادعیه و صلوات. باید اطفال را از صغر سن به لغت عربی آشنا نمود و  
تعلیم داد." حضرت ولی امرالله، توفیق ۱۹۳۲/۷/۲۳.

۲ - "قبلاً راجع به اهمیّت لغت عربی و تعلیم آن به اطفال و تأسی و متابعت لحن  
الواح مبارکه در منشآت امریه و تقریر و تحریر و نشریات یاران و پیروان امر حضرت  
رحمن در آن سامان دستور صریح صادر و همچنین به واسطه زائرین تأکید گشت.  
مسامحه و اهمال قطعاً جائز نه و تقلید و ترویج افکار و عقائد حالیه راجع به  
انفصال این دو لغت یعنی فارسی و عربی بسیار مضر." حضرت ولی امرالله، توفیق  
۱۴ شهرالجلال ۱۰۲. گنجینه حدود و احکام ص ۲۰۶.

۳ - در آثار ادبی فارسی نیز اختلاط فارسی و عربی به وفور دیده شده. در این مقام  
فقط به استشهاد از دو ادیب عالیقدر اکتفا می شود. سعدی فرموده:

نه پنج روزه عمرست عشق روی تو ما را

وجدت رائحة الودّ ان شممت رفتی

وصفت کلّ ملیح کما یحبّ و یرضی

محامد تو چه گویم که ماورای صفاتی

از سید مدینه تدبیر و انشاء قائم مقام فراهانی است: "یار عزیز و دوست موافق را که  
قدرش مجهول است و مثلش معدوم، معلوم باد که این چند سطر از منزل... در  
منتصف شهر، حال مسطور می شود و هیچ مطلب و منظور ندارد جز اینکه بالمره از  
مصاحبت و مجاورت شما باز نمانم. اگر حضوراً نشود بالغباب، اگر لساناً نشود  
بالکتاب مثل صلوات فریضه که اگر قائماً متعذّر باشد بالقعود و اگر به نطق ممکن  
نباشد بالاشاره. حسن عمل آنست که به شوق خاطر باشد نه تکلیف شارع چنانکه

فرمودند قرّة عینی فی الصلوة. (منشآت قائم مقام، به اهتمام جهانگیر قائم مقامی، ابن سینا ۱۳۲۷، ص ۲۷)

۴ - اشاره به آیات سورة البقرة (آیه ۲۱۳) و سورة المائدة (آیه ۴۸).

۵ - استشهاد به آیه سورة التین (آیه ۴).

۶ - اشاره به آیه سورة یس (آیه ۸۳).

۷ - حضرت نقطه اولی در کتاب بیان می فرمایند: "و ما قد فصل فی الصّرف و النّحو فانّ قدرما یکتفی للمتأدّیین ما یعرف الفاعل و المفعول و ما دونهما من شئونهما." (واحد چهارم، باب ۱۰) که حاکی از اکتفاء به اصول قواعد زبان عربی است.

۸ - نفحات قدس، مجموعه الواح منتخبه توسط جناب سمندری ایادی امرالله، چاپ هند، ۱۱۳ بدیع، ص ۷.

## گوشه ای از تاریخ حیات نبیل اعظم

منظومه ضمیمه که اثر طبع نبیل زرنندی شهیر است از آثار و مدارک تاریخی ارزنده ایست که متضمن قسمتی از شرح حیات سراینده معروف آنست ضمناً حاوی بعضی نکات و دقائق تاریخی است که شاید پژوهندگان را بکار آید و در کشف مسائل مهم تاریخی فایده و ثمری از آن حاصل گردد.

این منظومه مثنوی مختصری است به نام "مثنوی هجر و وصال" به بحر تقارب و بکمال روانی و سادگی سروده شده است.

ظاهراً قصد نبیل اعظم از سرودن این اشعار عرض بندگی به ساحت اقدس جمال قدم و رجای اذن حضور و ملازمت آستان مبارک بوده است ولی بتناسب مطالب پاره ای از وقایع دوره حیات و ایام تشرّف و خدمت خود را نیز ذکر نموده و از اسفار تبلیغی و فعالیتهای روحانی خود نیز به تفصیل یاد کرده است.

از متن این منظومه چنین مستفاد می شود که نبیل اعظم از سال ۱۲۷۵ به عظمت مقام جمال اقدس ابهی پی برده و مظهر کلی الهی را شناخته است.

تاریخ سرودن این منظومه دوازده سال بعد یعنی ۱۲۸۷ است که مقارن با سالهای اولیّه سجن عکاست. در این مدت نبیل هشت نوبت بعزّ تشرّف بساحت اقدس فائز شده است. دفعات اول و دوم و سوم تشرّف نبیل در بغداد واقع شده و مدت سه ماه و ۵ ماه و ۷ ماه بطول انجامیده است محتملاً در فواصل این ایام نیز نبیل در عراق و کربلا بوده است و چهارمین تشرّف نیز در بغداد است و نبیل ۱۵ ماه از فیض لقا برخوردار بوده است مقارن با همان ایام وقایع عظیمه سال ۱۲۷۹ رخ نمود و اظهار امر علنی هیکل مبارک حقیقت شریعت جدید را مکشوف ساخت. هنگام حرکت هیکل مبارک از بغداد نبیل به ملازمت رکاب موفق نشد ولی پس از حرکت حضرت بهاء الله چنان اشتیاق و هیجانی از خود بروز داد که در بین راه بغداد و اسلامبول به موکب مبارک پیوست و یکماه در این سفر ملتزم رکاب مبارک بود و بالاخره در تمام مدت چهارماه اقامت در مدینه کبیره نیز ملازم حضور جمال قدم بود.



**تشرّف نوبت پنجم:** در هنگام سرگونی حضرت بهاء الله به ادرنه نبیل اعظم مأموریت به ایران یافته است و ضمن همین مسافرتها تبلیغی در نقاط مختلفه ایران و قفقاز است که سوره حج بیت شیراز و بیت اعظم بغداد نازل شده (مقارن با ایام ادرنه) و حسب الامر مبارک نبیل باجرای مناسک حج توفیق یافته است. سپس عازم تشرّف به آستان مبارک گشته و از راه موصل به ارض سرّ وارد شده است این بار که **ششمین نوبت** تشرّف بوده است نیز مدت ۵ ماه به طول انجامیده است بالاخره به علت مسافرت جناب آقامیرزا موسی کلیم و عدم وصول خبر ایشان حسب الامر هیکل مبارک به جستجوی جناب کلیم مأمور شده است و پس از ملاقات به ملازمت و همراهی ایشان مراجعت نموده است و مدّت سه ماه دیگر برای **هفتمین بار** به فیض لقاء نائل شده است.

سپس نبیل مأمور تبلیغ در سرزمین مصر شده است. و در این دیار مورد هجوم اعداء و حبس و تبعید به اسکندریه قرار گرفته است در همین اوان نیز حضرت بهاء الله را از ادرنه به عکا تبعید نموده اند. بالاخره پس از آزادی از حبس ابتدا به قبرس و بالاخره به عکا روانه شده است ولی قبل از آنکه در این محل جدید استقرار یابد به سعایت سید محمد اصفهانی از آنجا اخراج و بعد از پنج ماه انتظار وصول به آستان مقدّس محبوب الهی به توفیق تشرّف فائز شده است در این نوبت که **هشتمین بار** تشرّف او بوده است نبیل سه ماه از فیض حضور مبارک برخوردار بوده است.

نبیل چنانکه از این منظومه برمی آید در خلال سالهای ۱۲۷۸ - ۱۲۷۵ سه نوبت به حضور مبارک رسیده است و در فواصل این سه نوبت و نوبت چهارم نیز در نقاط مختلفه مانند قزوین طهران، اصفهان، کاشان و شیراز مأمور تبلیغ بوده است نوبت چهارم تشرّف نبیل مقارن با نیمه دوم سال ۱۲۷۸ است (محمّلاً ایام ماه شعبان) که تا هنگام هجرت از مدینه الله بغداد (۱۴ ذیقعده ۱۲۷۹) در حدود پانزده ماه بوده است. نوبت پنجم بفاصله متجاوز از دو ماه و تقریباً مقارن با حدود ماه صفر شروع شده (در حدود یکماه قبل از ورود به اسلامبول، اول ربیع الاول ۱۲۸۰) و تا هنگام ترک مدینه کبیره (اسلامبول) یعنی تا حدود اواخر ماه جمادی الثانی ۱۲۸۰ طول کشیده است پس از حرکت هیکل مبارک به جانب ادرنه نبیل به عراق و ایران

مأمور شده و در نقاط مختلفی تبریز و تفلیس و اسلامبول و بغداد و خراسان و یزد و اصفهان مدتی سائر بوده است در همین ایام با نزول سوره حج مأمور به انجام فرائض حج بیت شیراز و بالاخره بیت اعظم بغداد شده و پس از آن از طریق موصل به ادرنه رفته و بکوی جانان رسیده است. ظاهراً این سفر در حدود نیمه دوم دوره ادرنه است و پس از پنج ماه تشرف بفاصله کوتاهی سه ماه دیگر نیز برای هفتمین بار از فیض لقا برخوردار شده پس از این دفعه نبیل در ایام مأموریت به مصر از تبعید حضرت بهاء الله به عکا (جمادی الاول ۱۲۸۲) مطلع می شود و با مرارتهای بسیار یکبار نیز در عکا بشرف لقا فائز می شود این بار چنانکه از اشعار مستفاد می شود در سال ۱۲۸۶ و قبل از وصول زمستان بوده است.

ظاهراً تاریخ دقیق ایمان قلبی نبیل اعظم که مقارن با سال ۱۲۷۵ است با ابتدای سال مزبور آغاز می شود زیرا در ابیات اولیه این منظومه چنین می گوید:

به بغداد در بدو هفتاد و پنج فرورفت پای مرادم بگنج

و همچنین در اواخر نیز مطلب را مجدداً تکرار می نماید که

بود اول سال هفتاد و پنج الی الان دوشش سال از من برنج

بنابراین به نظر می رسد که تاریخ سرودن این منظومه تقریباً دوازده سال کامل پس از ایمان او بوده است که مقارن با آخر سال ۱۲۸۶ می شود و این بیت نیز مؤید این مطلب است.

در این شب که ثبت است هشتم ز صوم

ز نار فراقم ز سررفته نوم

بالاخره می توان استنباط کرد که این تاریخ درست یازده روز قبل از نوروز سال ۱۲۸۷ بوده است تصور نمی رود هشتم ایام صوم مقصود از ماه رمضان باشد زیرا با محاسبه دقیقی که نبیل برای مدت دوازده سال قائل شده و ایام هجر و وصال را دقیقاً محاسبه نموده است تاریخ ماه رمضان ۱۲۸۶ از ابتدای سال هفتاد و پنج (۱۲۷۵ قمری) نزدیک بچهارماه از دوازده سال کسر خواهد داشت ولی اگر هشتم شهر صیام بیانی منظور شود دوازده سال کامل خواهد بود مشروط بر اینکه ابتدای سال همچنانکه معمول ایرانیان در آن زمان بوده است نوروز به حساب آید. در آن

دوره ضمن حفظ نوروز به عنوان مبدأ سال تقویم متداول قمری هجری بود و بهمین سبب این اختلاف تاریخ همواره پیش می آمده است. نبیل در این منظومه از حضرت غصن الله الاعظم با اظهار کمال عبودیت یاد می کند از اهل حرم مبارک و اغصان تجلیل فراوان می کند صفات ممتازة جناب کلیم را می ستاید و از جناب اسم منیر (اسم الله المنیب میرزا آقامنیر کاشانی متوفی در اوائل جمادی الاول ۱۲۸۵ در ازمیر) نام می برد بالاخره از یکی از فدائیان امر مبارک به نام مهدی یاد می کند که محتملاً مقصود حضرت میرزامهدی غصن اطهر می باشد معذک به علت اینکه بدون هیچگونه احترام و تجلیل خاصی که شایسته مقام اغصان ثابته شجرة الهیه است از او نام برده شده و همچنین به علت اینکه تاریخ احتمالی سرودن این منظومه اواخر سال ۱۲۸۶ و قبل از ربیع الاول بوده احتمال اینکه مقصود حضرت غصن اطهر بوده باشد محتاج به تحقیق و بررسی بیشتری است.

مقصود نبیل زرنندی از مسافرت به قبرس ملاقات اجبائی بود که بر حسب اوامر حکومتی بمعیت میرزابیحی ازل به قبرس اعزام شده بودند بالاخره در ضمن اشعار اخیر بدخالت مفسدانه سید محمد اصفهانی که بدجال شهرت یافته بود نیز اشاره ای نموده است.

این منظومه اثر گویائی از اشتیاق قلبی و ایمان و یقین حقیقی و شور و شوق معنوی نبیل زرنندی است:

**مثنوی هجر و وصال:**

### بسم الله الاقدس الاعلی

به نام خدای سریع الحساب	که در نزد او هست ام الكتاب
چو فرمود حاسب بنفسک ترا	در این شب محاسب شوم خویش را
شنیدم چنین از ملیک جمال	که نیکوست مابین هجر و وصال
در ایندم بر آنم که بی اریاب	ز وصل و فراقم نمایم حساب
که ز آنها کدامین فزون یا کم است	مرا حاصل از وی فرح یا غم است
من روسیه با هزاران خطا	بتوفیق شاهنشاه ذوالعطا

به بغداد در بدو هفتاد و پنج  
 مشرف به تشریف هائی شدم  
 فکندم زیر خرقه کش و فش  
 یکی از گدایان کویش شدم  
 فتام بخاک درش روز و شب  
 مرا آن سه مه بود اول وصال  
 از آن پس بهجران دچار آمدم  
 به امر خدا سوی ایران شدم  
 که کفر مرا دوست ایمان نمود  
 زمانی بسر رفت در کوه و دشت  
 رسیدم به جانان و جان یافتم  
 شدم پنج مه ساکن شهر یار  
 مر آن پنج مه بود دویم وصال  
 دیگر باره پابند هجران شدم  
 منادی شدم بر همه خشک و تر  
 گهی در مدن گاهی اندر جبال  
 بسر رفت چون ماجرای فراق  
 شدم هفت مه ساکن کوی دوست  
 مر آن هفت مه بود سوم وصال  
 دگر باره هجران سفر ساز کرد  
 منادی شدم بر همه ارض فا  
 ایا فائیان تا بکی این ولایت  
 بسر رفت چون آن زمان مدید  
 مشرف شدم چون پابوس یار  
 بدان پانزده ماه چهارم وصال  
 چو دلدار ساز سفر ساز کرد  
 فرورفت پای مرادم بگنج  
 ز ظلمت گذشتم بهائی شدم  
 شدم بر در دوست جاروب کش  
 گرفتار و پابند مویش شدم  
 بداینسان سه مه با دو صد تاب و تب  
 که مرزوق گشتم ز کأس جمال  
 شناور بدریای نار آمدم  
 منادی بقزوین و طهران شدم  
 ز من دید عصیان و احسان نمود  
 شدم بعد از آن عازم بازگشت  
 نشیمن بدارالامان یافتم  
 ز وصلش مفرح چه کشت از بهار  
 که مرزوق گشتم ز کأس جمال  
 بسوی صفاهان و کاشان شدم  
 الا ان موعود کم قد ظهر  
 فروزان ز هجران میر جمال  
 رسیدم به پابوس میر و ثاق  
 منور دل و دیده از روی دوست  
 که مرزوق گشتم ز کأس جمال  
 روانم سوی شهر شیراز کرد  
 که ای اهل فاجاء روح الوفا  
 عیان گشت رخسار خلاق بیت  
 دیگر باره شد شهر جانان پدید  
 شدم پانزده ماه مأنوس یار  
 که مرزوق گشتم ز کأس جمال  
 صلاهی ره روم آغاز کرد

مرا با گروهی بآتش نشانند  
زمانی چو بگذشت از دوریش  
زمام شکیب از کفم شد بدر  
دویدم چه گردد از پی قافله  
بما بین راهم خدا یار شد  
بهمراه خدام شاه قدیر  
در آن راه فرخنده یکه تمام  
در آن شهر هم چهارمه روز و شب  
مر آن پنج مه بود پنجم وصال  
چو سوی ادرنه شد آن بی نیاز  
بسوی عراق و به ایران شدم  
به هر شهر و هر قریه کردم گذر  
که ای مردمان از برای شما  
شما که از آن شاه غافل شوید  
بلا طلعتش اف بدنیای دون  
به یک سال کامل بمانند طیر  
ز تبریز و تفلیس با صد زفیر  
شدم چون بسویش عریضه نگار  
بصد سوز دل اشک ریزان شدم  
چو سالی بسر شد مرا بعد از آن  
چو بخت بلندم به طهران رسید  
که باید روی مشتعل همچو برق  
ز تعویق امرش هراسان شدم  
در آنجا به تأیید رب علی  
بهر شهر و هر قریه وارد شدم  
بر ارباع و اتلال کل قلوب

سفر کرد و بر جمله دامن فشانند  
بدل شعله زد نار مهجوریش  
شدم مثل دیوانگان در بدر  
بهر روز طی شد دوسه مرحله  
نصیبم می وصل و دیدار شد  
بظللّ لقا تا به شهر کبیر  
چشیدم ز کوب لقا صبح و شام  
ز وصل و لقا داشتم صد طرب  
که مرزوق گشتم ز کأس جمال  
مرا سوخت در آتش هجر باز  
بهرجا شدم اشک ریزان شدم  
که از حقّ کنم خلق را باخبر  
دچار بلا شد ملیک عما  
ندانم بسوی چه مایل شوید  
جهان باد براهل آن سرنگون  
شب و روز بودم به پرواز و سیر  
دوباره شدم تا بشهر کبیر  
نشد اذن حاصل مرا ز آن نگار  
دوباره به بغداد و ایران شدم  
شب و روز از هجر آذر به جان  
بمن لوحی از عرش جانان رسید  
به تبلیغ امرم سوی غرب و شرق  
در اول بسوی خراسان شدم  
رهاندم جهانرا ز شرک جلی  
به جبت و به طاغوت آتش زدم  
لوای بهاء نصب شد بی کروب

چنان دیدمی خویشتن را دلیر  
بتأیید ابهی بهر مکمنی  
باعلای امرش چو طالب شدم  
وگر نه از این یک دو مشت عظام  
که من قوت خویش را عارفم  
چو با امر اویم شود اتحاد  
چو پرداختم از خراسان زمین  
جدا کردم از امر حقّ بی ملال  
که ناگه بمن سوره حج رسید  
پی طرف بیت خدا یکدله  
بآداب منزول در لوح یار  
از آنجا چو راجع شدم با سرور  
که باید سوی بیت اعظم روی  
چو وارد شوی بر سرای حرم  
اگر نشوی نیست بهرت گریز  
بحول الله از سدره ارتفاع  
بشکرانه ساجد شدم بهر دوست  
که دانم که جسمش چه روح بسیط  
بهرجا به جسم و جسد حاضر است  
از آنجا شدم عازم ارض سرّ  
بموصل عجب لنگ شد پای من  
بحول بهاء با همان پای لنگ  
گذشتم ز دریا بوجد و طرب  
بهر حال با قالب نیم جان  
مشرف بدیدار ابها شدم  
چنان بود کاهیده آندم تنم

که یکسر جهان روبه و من چو شیر  
شکستم پروبال ما و منی  
از او غالب کل غالب شدم  
چه آید بلاعون رب انام  
منم گرمن از رو بهی خائفم  
دهم شوکت طائیان را بیاد  
به یزد و صفاهان فکندم یمین  
گروه یمین را ز اهل شمال  
که بر شطر شیراز باید دوید  
ز شوق و شعف پوی با ولوله  
شدم طائف بیت پروردگار  
شد از لوح اعظم دلم پر ز نور  
به بغدادش از شوق طائف شوی  
نیوشی ز هر نغمه ام لاجرم  
عمل را با خلاص از سر بگیر  
بظاهر شد آواز شه استماع  
که این فضل هم از عنایات اوست  
بود بر جمیع اماکن محیط  
باعمال هر عاملی ناظر است  
که فائز شوم زود بر کل برّ  
که بر آسمان می شد آوای من  
رسیدم بدریا بمثل نهنگ  
ولی تن مرا بود در قید تب  
رسیدم به شهر بهای بی گمان  
بری از همه تاب و تبها شدم  
که نشناختی هیچکس من منم

به یک ساغر چای زابهای من  
 مرا بر حیاتم نبودی گمان  
 چو شاهم چنان دید چون گل شکفت  
 که باید بهر روز بالاتفاق  
 همان نوع شد از عنایات او  
 چو بگذشت در وصل یک چندروز  
 شهی که کلامش به تن این کند  
 چو بگذشت در وصل او پنج مه  
 مر این پنج مه بود ششم وصال  
 در آن وقت شد امر جانان چنین  
 که رفته کلیم بها در سفر  
 بیاید بهرجا بود یابیش  
 شدم از ادرنه بصد خوف و بیم  
 کلیم ز لطفم تو یاری نما  
 عنایات خویشم بهمراه کن  
 وگرنه بعمری من اندر عرا  
 بوپور بحر و بوپور بر  
 رسیدم چو چوپان بکوی کلیم  
 مهی بودم این بنده در خدمتش  
 در آن مه مرا بود فردوس جای  
 زیک ذره خلقتش جنان آشکار  
 مرا کی رود خلد خلقتش زیاد  
 بهمراه آن آفتاب هدی  
 شرفیاب دیدار جانان شدم  
 شب و روز گسترده خوان لقا  
 چه گویم ز الطاف اغصان او  
 ز تن رفت کل تعبهای من  
 که مرگم دهد یک دوروزی امان  
 تبسم کنان با صد الطاف گفت  
 شوی نیم حقه در این شهر چاق  
 بجان نیلش بلیات او  
 شدم چاق چون بره اندر تموز  
 چه باروح و جان و دل و دین کند  
 قضا جانب هجر بنمود ره  
 که مرزوق گشتم ز کأس جمال  
 که سوی سفر بایدت رفت هین  
 ندانند کسش آشیان و مقرر  
 ز غربت بشهر لقا تایش  
 گذاران و سوزان بسوی کلیم  
 در این غم مرا غمگساری نما  
 مرا از مقرر خود آگاه کن  
 نیم مقتدر تا که یابم تورا  
 نمودم باز میر و ایدین گذر  
 نبیلت فدای کلیم حلیم  
 منور دل و دیده از طلعتش  
 تعالی از آن خلق عالم ربای  
 بود بیت جنت از او یادگار  
 در آن جنتم تا ابد جای باد  
 شدم باز راجع بشهر خدا  
 سه مه باز از وصل مهمان شدم  
 منور عیون از شمس بقا  
 که جان جهان باد قربان او

دو صدجان بآن غصن اعظم فدا  
که من تا ابد شرمسارم از او  
اگر هر دمش در قدم جان دهم  
بیان گرز الطاف اغصان کنم  
وگر گویم از لطف اهل حرم  
الهی مرا صد جهان جان بده  
که سازم بهر لحظه ای کردگار  
سه مه چونکه بگذشت بر این نسق  
مر آن سه مه بود هفتم وصال  
از آن وقت بحر بلا موج زد  
اشارت مرا جانب مصر شد  
چه گویم از آن بحر عالم لهیب  
کسی تا نبیند کجا داندش  
نهادم چو در مصرفانی قدم  
بدون قصور و بلا چون و چند  
دو ماهی چو آزار جانم نمود  
در آنجا هم از حبس شاد آمدم  
در آن مجلسم چون زمانی گذشت  
بواپور با اهل و اغصان او  
به عکای پرافتش می برند  
چو واقف شدم من بر این ماجرا  
که محبوب ابهی و یاران او  
ز دستم نیاید که پویم برش  
من و این چنین زخم بی التیام  
چو ماهی در این ماجرا درگذشت  
بصد ذلت نامرادی مرا

بمثل منش جان عالم فدا  
شناور به بحر شرارم از او  
گمان نی کز این شرمساری رهم  
شرر او فتد بر روان و تنم  
ز خجلت شود جای در آذرم  
بلفظ آنچه می آیدم آن بده  
باغصان و اهل حریمت نثار  
دگرگون شد از چرخ گردون ورق  
که مرزوق گشتم ز کأس جمال  
که امواج او بر نهم اوج زد  
بر افروختم نار در جان خود  
الهی مبادا بکافر نصیب  
زیان کیست تا داستان راندش  
گرفتار شرع عجم آمدم  
بـزنـجـیر و غل آمدم پای بند  
به اسکندریه روانم نمود  
چو از حبس جانان بیاد آمدم  
لوای بهائی نمودار گشت  
بهمراه اصحاب و یاران او  
به جایی که نی راحتش می برند  
به بین تا چه حال است ایندم مرا  
گرفتار در دست ظلم عدو  
شوم غرقه بحر در منظرش  
بهایم روان شد به عکای شام  
مرا نیز جسمی دگرگونه گشت  
نشاندهند بر فلک بادی مرا



مکین اندر آن فلک ده روز و شب  
 سپردندم آنجا بدست کسی  
 نصیب از می حب ابهش باد  
 از آنجا به قبرس مسافر شدم  
 از آن چارتن شاد شدجان من  
 از آنجا روانه به عکا شدم  
 هنوز از می وصل نالوده لب  
 بکوه و بیابان شتابان شدم  
 پس از پنج مه دست رحمانیم  
 به حصن عمایش مکانم بداد  
 سه مه ساغر وصل سرشار بود  
 مرا این سه مه بود هشتم وصال  
 در آن وقت هجران نمودار شد  
 بفرمود آندم مرا شاه فرد  
 در این شب که ثبت است هشتم ز صوم  
 بود شش مه و هفت روز ای صنم  
 زمستان رسید اندر این ماجرا  
 توئی حاکم یفعل و ما یشاء  
 کنون بر سر این حساب آمدم  
 بود اول سال هفتاد و پنج  
 اگر نیم هجراست و نیمی وصال  
 سه سال و نه مه شد وصالم عجب  
 بوصلت مرا خوان و چالاک کن  
 در آن وقتم ای پادشاه جمال  
 بقربان تو کین عدد کامل است  
 اگر اختلافی بود در حساب

که ساحل نمودار شد با طرب  
 از آن مرد دیدیم احسان بسی  
 برضوان عین الیقین جاش باد  
 .... (۱)

دهد شان می وصل جانان من  
 چو در قلعه یار ماوا شدم  
 که اخراج گشتم برنج و کرب  
 چه گویم چسان در بیابان شدم  
 علی رغم دجال شیطانیم  
 ز وصلش دگر باره جانم بداد  
 عنایت زهر گوشه بسیار بود  
 که مرزوق گشتم ز کأس جمال  
 رفیق موافق بمن یار شد  
 برو چون هوا سرد شد بازگرد  
 ز نزار فراقم ز سررفته نوم  
 که در نار هجران فروزان منم  
 نخواندی بشهر جمالت مرا  
 ولی من دچارم بحرق الحشاء  
 که او مقصد از این کتاب آمدم  
 الی الان دوشش سال از من برنج  
 بود شش سنه قسمت وصل حال  
 دو سال و سه مه از تو دارم طلب  
 حساب وصال مرا پاک کن  
 نهم گره گردد زمان وصال  
 فراق نهم کره زیـرگل است  
 بگورنه از عرض من رو متاب

نیل ذلیلت دگر پیر شد  
در این آخر عمر شادش نما  
در آخر فدائی چه مهدیش کن  
بهمراه مهدی و اسم منیر  
تورا حق اغصان نورانیت  
مرا در قدمت فدائی نما  
انتهی

هم از درد سینه زمین گیر شد  
ز کاس لقا با مرادش نما  
روانه برضوان باقیش کن  
ز شمس لقایش نما مستنیر  
که بپذیر این عرض از این فانیت  
اجب دعوتی یا ملیک العما

(۱) این مصرع در نسخه اصل خوانده نشد.

## حرف سوم مؤمن بمن یظهره الله

در آثار مبارکه یکی از عناوین صادره خطاب به جناب میرزا اسدالله دیان خوئی "حرف الثالث المؤمن بمن یظهره الله" (۱) است. اگرچه این اصطلاح با عنوان معروف "اول من آمن" در دور بابی برای جناب ملاحسین و مفهوم کلی "حروف حی" مناسبت و مشابهتی دارد با اینهمه تا بحال در آثار مبارکه حضرت ربّ اعلی و جمال اقدس ابهی راجع به حرف اول و دوم و سایر حروف مؤمن بمن یظهره الله اشارات صریح زیارت نشده است فقط در عنوان اولین توقیعی که در ابتدای کتاب مطالع الانوار نشر شده ذکر "هذا ما نزلنا الی اول من آمن بمن یظهره الله" آمده است و در بیان نیز اشاره به "حروف حی من یظهره الله" بطور مطلق شده است (۲).

حروف حی در دور بیان حائزرتبه ای مخصوص و ممتازند بنا بر مفهوم ابواب واحد اول کتاب بیان حضرت رسول اکرم و حضرت فاطمه و ائمه اطهار یعنی چهارده معصوم و چهار نفس دیگر که به مفهوم ظاهری با ابواب اربعه (و به مفهوم تجریدی به انوار ساطعه از عرش الهی که نمودار مشیت و اراده و قدر و قضا است و یا با فرشتگان موکل بر خلق (میکائیل) و رزق (جبرئیل) و موت (عزرائیل) و حیات (اسرافیل) تطبیق شده اند. بکیفیتی روحانی در نفوس مبارکه حروف حی رجعت و ظهور فرموده اند. ضمناً باید توجه داشت که بر اساس آثار مبارکه مقصود از رجوع و عود، رجعت صفات و ملکات روحانی است نه اجسام و اجساد جسمانی.

بنا بر تصریح آثار صادره از قلم حضرت نقطه اولی و حضرت بهاءالله جناب ملاحسین رجعت رسول مکرم (۳) و جناب ملاحلی بسطامی رجعت حضرت امیرالمؤمنین علی (۴) محسوبند و بدون تردید جناب طاهره را باید رجوع جناب زهراء دانست با توجه به اینکه رجعت، رجوع صفات و ملکات نه رجوع شخصی است بنابراین مسأله تطبیق افراد حروف حی با مظاهر قبل بالانفراد مفهومی روحانی و معنوی می یابد زیرا این تطابق و انطباق مفهومی کلی دارد بمنظور اینکه تشبیه و تمثیل ظاهری نشانی از حقیقت اصولی و بنیادی را خاطر نشان سازد. زیارت و دقت

در باب پانزده از واحد اول ما را باین حقیقت متوجّه می سازد که کیفیت رجعت جنبه مقید بفرد و شخص ندارد بلکه ناظر به حقیقت روحانی و صفات و خصائص ممتازه ای است که خاصّ مظهر ظهور و مؤمنان برگزیده او و یا معاندان برجسته حضرتش می باشد و در همه ادوار و ظهورات الهی همانند است.

"الباب الخامس و العشر من الواحد الاول در اینکه حضرت حجّة ظاهر شد به آیات و بیّنات بظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است اگرچه نقطه بیان در اول ذکر شد و نقطه فرقان در ثانی و ظهور حضرت در باب خامس عشر سرّ آن اینکه نقطه در مقام تجرّد که صرف ظهور الله است به اسم الوهیت ظاهر است در مقام اول ذکر شد و در مقام تعیین که مشیّت اولیه است در مقام ثانی ذکر شد و در مقام قائمیت بر کلّ نفس که مخصوص به ظهور رابع عشر است در باب خامس عشر ذکر شد و نقطه در مقام اولیّت لم تزل و لا تزال بوده و هست و او است احقّ بذکر کلّ اسماء از نفس اسماء بنفسها و مثال این در وقتی که اسم الوهیت هست اسم ربوبیّت هم هست و کلّ اسماء هم هست مع آنکه ظاهر به اسم الوهیت لم یزل و لا یزال در مقام نقطه مذکور است و امثله کلّ اسماء در علو امکانه خود ظاهر از هو الاول فی حین الّذی هو الآخر و هو الباطن فی حین الّذی هو الظاهر و هو الّذی یذکر باسم کلّ اسم فی حین الّذی لم یذکر باسم لا اله الا هو القائم القیوم." از توجّه باین باب می توان دریافت که نقطه بیان منحصرأ مظهر ظهور در دور جدید نیست بلکه رجعت مظهر ظهور قبل یعنی رسول اکرم و بالاخره ظهور قائم موعود نیز در ظهور مبارک او صادق است و بالاخره دقیق تر آنکه همه حقائق در رتبه نخست در وجود مقدّس او متمکّن است. بیان زیر نیز مؤید این حقیقت است که مقصود از همه حقائق و مراتب روحانی شخص حضرت نقطه اولی است اگرچه بظاهر بحروف حیّ منسوب شده باشد. "آیات مخصوص نقطه است و مناجات مخصوص رسول الله و تفاسیر مخصوص ائمه هدی و صور علمیه مخصوص بابواب ولی کلّ از این بحر (حضرت نقطه) مشرق می گردد تا اینکه کلّ این آثار را در حقیقت اولیّه بنحو اشرف مشاهده کنند" (۵) این کیفیت با مفهوم تأویلی عود و رجعت و صفاتی بودن آن تناسب کامل دارد. اگرچه در آثار حضرت نقطه ذکر حروف حیّ من یظهره

الله شده اما حضرت بهاء الله نفوسی را باین نام تسمیه و تعیین فرموده اند و فقط در تأیید بیان حرت نقطه اولی جناب دیان را به عنوان حرف ثالث مؤمن بمن یظهره الله تجلیل فرموده اند.

در باره حرف اول و حرف ثانی مؤمن بمن یظهره الله تا حال مطلبی زیارت نشده اما بنا بر پاره ای ملاحظات می توان گفت اول مؤمن در ظهور بدیع نفس مطهر ظهور یعنی من یظهره الله موعود است. بیان مبارک زیر در خطبه کتاب بیان مؤید این نظر است.

"باو (مظهر الهی) بدء فرموده خداوند کلّ شیء را و باو عود می فرماید خلق کلّ شیء را و او است که از برای او کلّ اسماء حسنی بوده و هست... و او است اول و لا یعرف به و او است آخر و لا یوصف به و او است ظاهر و لا ینعت به و او است باطن و لا یدرک به و او است اول من یؤمن بمن یظهره الله و او است اول من آمن بمن ظهر... و او است که خداوند واحد احد از برای او بظهور نفس او هیجده نفس که خلق شده اند قبل کلّ شیء از نفس او خلق فرموده" الخ. (۶) بیان جمال قدم در لوح مبارک شفا نیز همین مطلب را تأیید می فرماید:

"سبحانک اللهم یا الهی اسئلك بجدک الذی به فتحت ابواب الفضل و العطاء... و بعنایتک الّتی بها اجبت فی نفسک من قبل کلّ من فی السموات و الارض فی حین ظهور عظمتک و سلطنتک و طلوع عزّ حکومتک بکلمة بلی ک... (۷) و حکایت از این دارد که مظهر ظهور خود بنفسه اول من آمن بظهورالله است شاید تذکر باین نکته اصلی که مظاهر ظهور دارای دو رتبه ربوبیت و عبودیت هر دو بحد کمال هستند این توجیه را آسان سازد که ایمان مظهر ظهور بنفس خود نقطه وصل و ارتباط دو عالم امر (مظاهر الهی) و خلق (اهل ایمان) و در حقیقت مبدأ برکات الهی است و باین اعتبار است که با آن ایمان حروف اولیه (حروف حی) آغاز می شود و متدرجاً در کلّ شیء تجلی می فرماید. در باره این مطلب در کتاب بیان فارسی چنین نازل شده است:

"فی أنّ للقطعة مقامین، مقام ینطق عن الله و مقام ینطق عما دون الله ذلك مقام عبوديته لذلك المقام الذی به یعبده الله باللیل و النهار و یسبح له بالغدو و الاصال...

خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده یکی مقام غیب ذات او که مظهر الوهیت است... و لا یدخل بحرالخلق فی بحرالحقّ و لا بحرالحقّ فی بحر الخلق... و این دو رتبه ذکر نمی شود الاّ در نقطه حقیقت زیرا که غیر او مقتدر نیست که عن الله تکلم نماید بلکه برکلّ اشیاء ما یقع علیه اسم شیء حقّ است که در بحر عبودیت سیر نمایند زیرا که غیر این مقتدر بوده و نیستند... بحر مشیت که صرف عالم ظهور است و کلّ افتده از شبیح ظلال آیات او خلق می گردند که به آنچه ممکن است در مقام عبودیت سیر نموده و انّی انا الله لا اله الاّ انا لم یزل و لا یزال از بحر ظهور کینونیت او که مرآت الله هست مشرق بوده و هست. (۸)

حضرت نقطه اولی در آیات متعدده ایمان و تعلق خویش را بمن یظهره الله تأکید فرموده اند بیان مبارک زیر یکی از آن موارد است:

"انّی انا اولّ ساجد له و مؤمن بنفسه... انه هو ایّای و انّی انا ایّاه ولكن لما رفعت شجرة البیان بمنتهی علوها فاذا نقطتها تسجد لله ربها فی هیکل من یظهره الله." (۹)

از ترتیب و ارتباط این دو مطلب می توان گفت که اول مؤمن به من یظهره الله نفس مبارک جمال قدم و دومین مؤمن حضرت نقطه محسوسند. اگر این توجیه پذیرفتنی باشد بی شک مقصود از شخص ثالث بمن یظهره الله تجلیلی و رای تصوّر و توجیه در حقّ جناب دیّان است که حضرت اعلی آن را به مشارالیه ارزانی فرموده و جمال اقدس ابهی آنرا تصویب و تثبیت فرموده اند.

در تاریخ امر مذکور است که اول کسی که جمال قدم با نزول آیات و اظهار عنایت او را به ظهور من یظهره الله موعود آگاه فرمودند میرزا آقاخان کاشی است (۱۰) که بعدها به عناوین فخیم خادم الله و عبد حاضر مفتخر گشت ولی در دوره میثاق طغیان و سرکشی نمود و ثابتان بر عهد از او دوری می جستند. با اینهمه مشارالیه را نمی توان مصداق اول مؤمن به مفهومی که در حرف ثالث مؤمن بمن یظهره الله مورد نظر است بشمار آورد زیرا در آثار مبارکه به چنین عنوانی سرفراز نشده است. در حالی که ذکر حرف سوم مؤمن در آثار حضرت بهاء الله مکرر شده است.

شاهد دیگر بر این نکته فهرستی است از برگزیدگان اهل ایمان مربوط به دوره جمال مبارک که حضرت ولیّ امرالله نوزده نفر از آنان را بعنوان حواریون حضرت بهاءالله

Apostles of Baha'u'llah یا ارکان امر الهی Pillars of the Faith تسمیه فرموده اند (۱۱) و در آن ذکری از میرزا آقا جان نیامده است. اگر صاحب نظری این نکته را متعزّص شود که اگر نفوسی از اهل ایمان به عنوان حروف مخصوص مخصّص نشده اند چگونه جناب دیان بعنوان حرف سوم تسمیه شده باید گفت که همین مطلب نیز دلیل است که عنوان حرف سوم رمزی است روحانی و فقط ناظر به اهمّیت معنوی است و اگرچه از اصطلاح حروف که برای اهل ایمان در دور بیان معمول بوده مایه گرفته ولی صرفاً عنایتی در حقّ جناب دیان و برای تجلیل از او بوده است.

اساساً تمثیل حروف و نقطه در آثار دور بیان اشاره به خلق و ایجاد حقایق عالم وجود از مشیّت اولیّه است همچنانکه در عالم الفاظ نقطه که عاری از شوون مادی و منزّه از چند و چون است چون به مرحله حروف رسد حائز اشکال و واجد مختصّات مختلف می شود. نقطه مشیّت اولیّه نیز مستقلّ از کمّ و کیف است ولی در ظلّ او مؤمنین که مصداق حروفند هریک ممتاز می شوند. معذک همچنان از نقطه اولیه حاکی هستند و از او مدد گرفته و می گیرند.

توجّه به این نکته ما را به این مطلب رهنمون می شود که تمثیل نقطه و حروف نه تنها در کمال ظرافت و دقّت و جامعیت است بلکه معنی و مفهومی بسیار عمیق دارد با اینهمه تمثیل است و اصالت و اهمّیت آن در گرو مفهوم اصلی آن است که همچنانکه حروف و الفاظ جلوه ای از نقطه اند حروف روحانیّه نیز تنها در ظلّ تجلیات نقطه مشیّت وجود و نمود دارند.

پیش از اینکه این نوشته به پایان رسد ذکر این مطلب مناسب بنظر می رسد که در متون تواریخ بهائی از کسانی که در دوره بطون یعنی فاصله بین اظهار امر سّری در سیاهچال طهران و اظهار امر علنی در باغ رضوان به عرفان من یظهره الله موعود فائز شده اند نیز یاد شده است. اولیّت و اولویّت در این مقام اعزّ عالی خاصّ حضرت عبدالبهاء است که در اوّل ایام بغداد به شناسائی مظهر موعود مختص گشتند (۱۲) در عالم حقایق روحانی حدیث شریف "نحن نتکلم بکلمة و نرید منها احدی و سبعین وجهاً که در آثار مبارکه نیز به آن اشاره شده هادی و راهنما است تا تنوع و

تفاوت اشارات و مفاهیم آثار مبارکه سبب سکون و اطمینان قلب گردد و جامعیت و کیفیت حقیقی معارف الهی به آسانی معلوم و مفهوم شود و تعدد توجیهات باعث تزلزل فکر و نگرانی نگردد.

#### مآخذ

- ۱ - پنج شأن، بسم الله الاحد الاحد، توفیق چهارم.
- ۲ - کتاب بیان فارسی، واحد پنجم، باب دوم
- ۳ - سورة وفا، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده ص ۱۱۴.
- ۴ - لوح نصیر، مجموعه الواح چاپ مصر ص ۱۹۰.
- ۵ - کتاب بیان فارسی، واحد سوم، باب شانزدهم.
- ۶ - خطبه کتاب بیان
- ۷ - ادعیه حضرت محبوب صص ۱۹۱-۱۹۲
- ۸ - کتاب بیان فارسی، واحد چهارم، باب اول.
- ۹ - منتخبات آیات از حضرت نقطه اولی عزاسمه الاعلی ص ۱۱۸.
- ۱۰ - God Passes By P. 115
- ۱۱ - کتاب عالم بهائی، جلد چهارم، صص ۱۰۸، ۱۰۹.
- ۱۲ - حیات حضرت عبدالبهاء، جناب محمدعلی فیضی، ص ۱۴.



## ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس

اخیراً محقق محترم آقای میر جلال الدین کزازی مجموعه ای از سروده های شیخ الرئیس قاجار را بطبع رسانده اند (۱) و اگرچه انصافاً در انتخاب و ترتیب و توضیح اشعار مشارالیه ذوق به خرج داده و آشنائی و تسلط خود را نشان داده اند نکته ای را فراموش کرده از آن ذکری ننموده اند و آن اعتقاد شیخ الرئیس به دیانت بهائی است. البتّه اعتراضی نیست زیرا شاید اطلاعات لازم را در دسترس نداشته اند و تاریخ حیات شیخ و گفتار و اشعار او را نیز از سر و سواس تحقیقی بررسی ننموده، اما این حقیقت در هر حال دین تاریخ است و جا دارد که ادا شود.

شیخ در سالی پا به عرصه وجود نهاد (۱۲۶۴ قمری) که با برگزاری جلسه پرشور و سر و صدای تبریز که برای محکوم ساختن حضرت نقطه اولی زمینه سازی شده بود مصادف است. پدرش عموی شاه بود (۲) و یقیناً در دستگاه ولیعهد رفت و آمد داشته و احتمالاً یکی از کسانی بوده که در مجلس ولیعهد حضور یافته لذا عجب نیست که به امر الهی آشنا باشد. مادر او خورشید بیگم (۳) دختر سهراب خان گرجی است که اگرچه اطلاعی فعلاً از حیات او در دست نیست لا اقل محتملاً با معتمدالدوله منوچهرخان نسبت همطایفگی دارد چه که هردو اهل گرجستانند. لذا می توان مطمئن بود که گفتار منسوب به شیخ که مادر را تعلقی به امر بدیع بوده حقیقت و واقعیت دارد (۴) شیخ از جوانی زندگانی را وقف تحصیل و تکمیل معارف دینی کرد و در مشهد مقدس و کربلای معلی و نجف اشرف و بالاخره در سامره به حضور اساتید علوم نقلی و عقلی رفت و مخصوصاً مدتی نزدیک به سه سال در محضر میرزای شیرازی شاگردی فرمود و مخصوصاً به ایشان تعلق تام یافت (۵) تاریخ تصدیق مشارالیه به امر الهی ظاهراً در جائی تصریح نشده اما توجه به سابقه خانوادگی و همچنین انس و آشنائی شیخ با شجاع الدوله قوچانی (۶) میرزاعلی رضا مستوفی خراسان (۷) که گویا رسماً به مشارالیه ابلاغ کلمه فرموده و بالاخره درک محضر میرزای شیرازی که قلباً به امر الهی ایمان داشته (۸) حاکی از تعلق و آشنائی شیخ به امر الهی از ایام جوانی است جناب شیخ پس از

اتمام تحصیلات دینی غالباً اوقات خویش را به سفر گذرانیده است. قسمتی از این اسفار برای کسب کمال و اکمال معارف است از جمله سه سفر به حج و دو سفر به عشق آباد و یک سفر به بیت المقدس و ارض اقدس نموده و در این سفر است که به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف گشته است و پس از مراجعت از آنجا حسب اراده مرکز میثاق به منظور تبلیغ امرالله به هند مسافرت نموده است (۹) در ضمن این اسفار به عراق، اسلامبول، پورت سعید و بعضی نقاط دیگر نیز ورود نموده است. بخشی دیگر از اسفار مشارالیه در داخله ایران در شهرهای مشهد، شیراز، اصفهان و طهران است که غالباً به علت غوغای علماء و در نتیجه شهرت انتساب مشارالیه به امرالله بوده است و عموماً باعث سلب آرامش مشارالیه گشته حتی بعد از درگذشت شیخ با آنکه مقبره ای در مشهد برای خود آماده ساخته بود به تحریک و مخالفت آیه الله زاده خراسانی انتقال جسد ایشان و استقرار در مشهد میسر نشد و در شاهزاده عبدالعظیم مدفون گشت. اوائل سفر سوم حج که در رمضان ۱۳۰۹ آغاز شده و تا اوائل سال ۱۳۱۲ ادامه داشته مصادف با صعود جمال اقدس ابهی است (۲ ذیقعدة ۱۳۰۹) شاید یکی از نیات شیخ تشرّف به حضور جمال قدم بوده زیرا این مطلب که شیخ در شرح حال خود (۱۰) یادداشت نموده که "در این نوبت ثالثه که حج گزاردم چون به خیال مهاجرت مدید ذلک رجع بعید حرکت می کردم ناگزیر با عیال و اولاد متوکلاً علی الله ربّ العباد... بیرون آمدم." حکایت از تصمیم بر تغییر کلی در ترتیبات زندگی دارد و شرح تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء را نیز که به کمال تلویح مذکور داشته مؤید همین نکته است "بعد از ورود پرت سعید مجرداً به زیارت بیت المقدس تصمیم عزم کردم اذا هم القی بین عینیه عزمه، بحمدالله منهاج ارادت تحصیل شد و معراج سعادت تکمیل، از مسجد الحرام به مسجد اقصی آمدم بیت لحم و قدس جلیل و جمیع مقامات مقدسه که در آن خاک نبوت خیز و حی انگیز بود زیارت کردم و انکشافات قلبیه و فتوحات غیبیه دست داد..." (۱۱) جالب اینکه شیخ در هیچ مورد دیگر در شرح حال ذکری از "انکشافات قلبیه و فتوحات غیبیه" نفرموده است.

اینک برای تأیید این مدعا که شیخ به امرالله ایمان داشته به قسمتهائی از آثار مشارالیه استشهاد می شود. مسمط معروف شیخ رئیس که مصرع مشترک قطعات آن "تمشی کن تماشا کن" است بنا بر متن آن در قوچان گفته شده و به مناسبت ذکر امر در محضر شجاع الدوله و تذکر قلبی شیخ به خطابات نازله از حضرت بهاء الله مشارالیه را حالت جذبه و سروری حاصل شده که فی المجلس آنرا انشاء نموده است. بنا بر یادداشتی که ذیل این اثر در منتخب نفیس به قلم شیخ رئیس آمده "در محضر شجاع الدوله ایلخانی عظیم الشان خراسان اشعاری عاشقانه و ابیاتی مجذوبانه به میان آمد الخ" طبق تحقیق جناب فاضل مازندرانی اشعار مزبور از غزل معروف نبیل زرنندی است که فرموده:

"جمال یار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن

رخ دلدار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن

و شیخ آن را استقبال نموده است. متأسفانه نظر به تلویح شیخ در یادداشت مربوطه موضوع مسکوت مانده است (۱۲)

تمام این اثر تلویحاً در باره ظهور بدیع است. اما بعضی از ابیات جلوه و بروز بیشتری دارد.

نگاری آمد از پیدا	ز رویش نور حق پیدا
جهان بر حُسن او شیدا	تمشی کن تماشا کن
پیمبر آمد از یثرب	طلوع خورشید از مغرب
زوجه الله مشو هارب	تمشی کن تماشا کن
بمی منگر بساقی بین	به وجه الله باقی بین
حجازی را عراقی بین	تمشی کن تماشا کن
گهی پشت حمار آید	گهی اشتر سوار آید
گهی توسن بیاراید	تمشی کن تماشا کن
یکی خورشید پنهانی	دمید از صُقع روحانی
پسا انوار یزدانی	تمشی کن تماشا کن
بکوب آن طبل آزادی	که آمد نوبت شادی

جهان را از نو آبادی	تمشّی کن تماشا کن
همان باس شدید آمد	همان خلق جدید آمد
همان رجع بعید آمد	تمشّی کن تماشا کن
قمیص یوسف ثانی	دو چشم پیر کنعانی
دوباره کرد نورانی	تمشّی کن تماشا کن
جمال عالم بالا	نمود از این رخ والا
تعالی ربّنا الاعلی	تمشّی کن تماشا کن
چو شد دریای جان ذاخر	در آمد گوهری فاخر
یکی دان اوّل و آخر	تمشّی کن تماشا کن
زمین پر عدل و پراسکان	خدا در هیکل انسان
تجلّی کرده است اینسان	تمشّی کن تماشا کن
حجاب ملک چون شقّ شد	ضمیرش غیب مطلق شد
انا اللّٰهش هو الحقّ شد	تمشّی کن تماشا کن
بوحدت کن ز دل غوری	بین حقّ را بهر دوری
بهر دوری به یک طوری	تمشّی کن تماشا کن
نشین ای عاجز اندر ره	ز دست پاک روح الله
شفای ابرص و اکمه	تمشّی کن تماشا کن
بجز در نفس انسانی	خدا را دید نتوانی
در این مرآت سبحانی	تمشّی کن تماشا کن

ملاحظه دقیق نکات و اصطلاحات این مسمّط و اشارات ظریف و بدیع حاکی از مقایسه ظهوری جدید با ظهور پیغمبر اکرم و مسیح صبیح (۱۴) همه دلالت بر این دارد که شیخ از حقیقتی جدید سخن می گوید. مؤید این مطلب ضوضا و غوغائی است که در موقع اقامت شیخ در مشهد با تکثیر و نشر این مسمّط به تحریک میرزا محمّد پسر ملاّ محمّد کاظم خراسانی بروز کرد ولی به سفر شیخ به عشق آباد خاتمه یافت (۱۵) در آن غوغا ایمان شیخ به امر مبارک را دستاویز فساد نمودند ولی مقصد آیت الله زاده فقط استفاده سیاسی بود.

اشعار شیخ نیز که به مناسبت تهنیت اعیاد مختلفه در باره ائمه اطهار سروده اگرچه به ظاهر در باره آن نفوس مقدسه است اما با تجلیل و احترامی که اظهار نموده می توان تلویحاً دریافت که گوشه نظری در باره امر جدید داشته است. در باره ولادت حضرت سیدالشهداء چنین فرموده: "در مسطی که با : ای شوخ پری پیکرای دلبر طناز آغاز می شود. (۱۶)

امروز همه روی زمین رشک جنان شد  
از خرمی ایدون فلک پیر جوان شد  
از پرده عیان روی خداوند جهان شد  
مرخیل ملائک را امروز عیان شد  
آن نکته که پنهان بود در خلقت آدم  
آن نکته که مخفی بُد گردید پدیدار  
شد سر حقیقت به همه خلق نمودار  
در هیکل توحید عیان جلوه دیدار  
گو آنکه بشد از آرنی طالب دیدار  
تا فاش بیند رخ مقصود دو عالم  
که پیداست اشارتی از قبیل "خداوند جهان" "جلوه دیدار" و "ارنی" و "مقصود دو عالم" بسید الشهداء فقط در رجعت وجود مبارکش قابل تطبیق است. در مسطی که با "مجلسیان برگ عیش باز بساز آورید" آغاز می شود و در ستایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام سروده: (۱۷)  
باز سرافیل وش آمد با نفع صور  
با نفسی روح بخش کرد بهامون عبور  
زنده بیک دم نمود یکسره اهل قبور  
گلشن دارالتعمیم، بستان دارالسرور  
یافته باشی اگر رمز کذاک التّشور  
می بشمر نو بهار آیه روز شمار

استعاره از بهار بروز قیامت باعتبار خلق جدید و حیات بدیع است که در معارف  
 پیشین سابقه ای ندارد، در همین مسمّط ابیات:  
 یگانه اصل قدیم خجسته فرع کریم  
 به نیروی دست او قوی است شرع قویم  
 به سرّام الکتاب اوست علّی حکیم  
 که جز صراط علی نیست رهی مستقیم  
 مشحون از اصطلاحات آثار بهائی مانند اصل قدیم و فرع کریم و شرع قویم است و  
 مسمّط صیفیه جناب نعیم را بیاد می آورد.  
 و در شعر توحیدی:

در جهان همه ذرات  
 نور غیب را مشکات  
 غیر نفی و حقّ اثبات  
 لا اله الاّ الله (۱۸)

اگرچه به ظاهر حاکی از تخیلات وحدت وجودی به نظر می رسد اما در حقیقت  
 مانند ترجیع بند معروف هاتف حاکی از وحدت اساس ادیان است و تأثر از تعالیم  
 امر در آن ظاهر و نمایان:

حقّ به بین به یکتائی      نی توئی، منی، مائی  
 بشنوا زدم نائی      لا اله الاّ الله  
 اثر معروف دیگر شیخ ترجیع بند:  
 همه جا طلعتش معاینه بین

یک رخ از صد هزار آینه بین  
 است که جابجا اشاراتی در باره ظهور امر و تعالیم بهائی دارد (۱۹) از جمله می  
 گوید:

آفتاب وجود سرزرد و ما  
 دور شمعیم همچو پروانه  
 طلع الصّبح ای حقیقت بین

سرّ وحدت بگویمت یا نه  
همه جا طلعتش معاینه بین  
یک رخ از صد هزار آینه بین

\*\*\*\*\*

آن گل کرده با چمن بدرود  
به ورودش هزار شکر و درود  
رجعت و حشر را تماشا کن  
کان گل رفته بازگشت نمود  
به همان رنگ و بوکه پار برفت  
آمد امسال و خرمی افزود  
سرخ گل را به رخ که ناخن زد  
کامد این گونه چهره خون آلود  
وین عجب ترکه چهر خونینش  
هر که دیدار کرد شد خشنود  
جز یکی نیست خود حقیقت گل  
و آن یکی بود و هست و خواهد بود

\*\*\*\*\*

همه جا طلعتش معاینه بین  
یک رخ از صد هزار آینه بین

شیخ الرئیس همچنانکه در این اشعار ملاحظه شد اصطلاحات و ترکیبات لفظی جدید فراوان بکار برده که عموماً در آثار مبارکه و مؤلفات بهائی سابقه دارد و از ابداعات امر بدیع الهی است. در مقدمه کتاب الابرار در ضمن مناجات چنین آمده است.

یا الهی و سیدی امدّ الی ذیل کبریائک بالاستکانة یدی و اسئلک یا ملهمی بالصّواب ومؤیدی یا من جعلت اضعف مخلوقاتک وقایة لاشرف مخلوقاتک اتّوجه

اليك بقدم جمالك وعظم كمالك ان تقوى هذا الانسان الذى خلق ضعيفا و ان تثقل موازينه و ان كان وزنه خفيفا...

فيا من جعلت كتاب الابرار فى عليين و كتاب الفجار فى سجين اتوسل اليك بالقلم الاعلى و النقطة الاولى ان تجعل حجة اهل الحق بالغة و الباطل دامغة و اشعة عزكبرياك عن افق فقرايك بازغة و ليس هذا عليك بعزير(٢٠)

در موردی دیگر در همین کتاب شیخ به تفسیر آیه:

(انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس) پرداخته ملل مسیحی را مظاهر قدرت

الهی در تکوین و اختراع نامیده و سپس می گوید:

والله منّ على بنى آدم و علم الانسان ما لم يعلم و الان له الحديد بحرارة التأييد و اعمال هذه آلات الحديدية و تسخير القوة البخارية و تسير البيوتات المضبوطة و هى بسلاسل القوة العلمية مربوطة كلها خيرات الطبيعة و خصائصها و مبررات الجليلة و آثارها و حسنات الارض و اثقالها و قال الانسان مالها... و امثال هذه الآثار المباركة تنبغى ان تعدّ من طلايع دولة المهدي و الروح و مبشرات الفرج و الفتوح و قد اشرفت الارض بنور العلم و هتكت حجب الظلمات بظهور العلم ولو لا انى اخاف من خفقان الصدور و غليان القدور لذكرت فى هذا المقام ما يصقل الافهام و يجلى عن القلوب و سخ الاوهام الخ (٢١)

می توان از خلال این کلمات اشاره به نکته ای را استنباط کرد. نکته ای که با بشارات وقوع قیامت و ظهور بدیع ارتباط دارد و معذک شیخ از تصریح و اظهار آن ابا می کند.

سعه اطلاعات و قدرت قلم شیخ رئیس قابل توجه است و ذوق و نکته سنجی او بر زیبایی آثارش افزوده است. شیخ در بسیاری از اشعار خود آیات قرآن و احادیث و لطایف ابیات سایر شاعران را درج نموده است در قصیده ملامع: نگار من ای گیسوانت مسلسل (٢٢) آثار مبارکه قرآن را چنین آورده است:

ز باران فضلش مجونا امیدى

و ان لم يصب و ابل حسبنا طلّ (البقره ٢٦٥)

و من يتق الله يجعل له مخرجاً



ثم یدخله فی خیر مدخل (الطلاق ۲)

در یکی از غزلها مثل شعری معروف را چنین درج کرده است.

آسمان مستی ما دید و للارض نصیب

گفت ته جرعه ای از کأس کرامم هوس است (۲۳)

شیخ الرئیس مطمئناً با اشعار بعضی از شعرای بهائی مأنوس بوده است و احتمالاً از آنها استقبال و استفاده نموده. البته تردیدی نیست که شاعران سخنور با آثار دیگران انس می گیرند و به قصد یا صرفاً در نتیجه مطالعه و ملاحظه آن آثار بوزن و قافیه شعر دیگران شعر می سرایند و معمولاً افکار و احساسات آنها را به زبان خود تکرار می نمایند. در اشعار شیخ نیز استقبال از متقدمان و متأخران را می توان دید. اما ترجیع بند شیخ:

همه جا طلعتش معاینه بین

یک رخ از صد هزار آینه بین

ترجیع عندلیب را که به همان وزن است به خاطر می آورد:

جلوه گر شد جمال طلعت دوست

جان عشاق محو طلعت اوست

مسمط: مجلسیان برگ عیش باز بساز آورید.

یادآور: "فر جوانی گرفت طفل رضیع بهار"

از جناب نعیم است و جالب اینست که وزن هردو یکی و قافیه هردو نیز حرف راء است اگرچه مسمط شیخ مسدس است و مسمط نعیم مخمس. اما مطالب شباهت فراوان دارد، نمونه های زیر شباهتی چشمگیر دارد.

نعیم:

طارم پیچان تاک سپهر آئین بود

خوشه انگور او سهیل و پروین بود

شیخ الرئیس:

خوشه انگور بین ز تاک آویخته

راست چو عقد پرن ز طارم زرنگار

نعیم:

صبح چو کبک دری خنده زخم قاه قاه

شام چو مرغ سرگریه کنم زار زار

شیخ رئیس:

کبک به کهسارها خنده کند قاه قاه

ابر به گلزارها گریه کند زار زار

نعیم:

توئی تو فرع قویم توئی تو اصل قدیم

توئی تو رب رحیم توئی تو حقّ علیم

شیخ رئیس:

یگانه اصل قدیم خجسته فرع کریم

به نیروی دست او قوی است شرع قویم

با این همه انصاف باید داد که مخمس نعیم از مسدّس شیخ بمراتب لطیف تر و

منسجم تر است. در خاتمه شواهدی از ذوق و نکته سنجی و ظرائف آثار شیخ نقل

می شود. این ابیات از غزلی قصیده ای و یا قطعه ای است و صرفاً برای ارائه ذوق

و حال شاعر انتخاب شده است:

در کوی دوست معرکه کردند عاشقان

ما از برون معرکه گردن دراز کن (۲۴)

لازم به توضیح نیست که معرکه و معرکه کردن مفاهیمی مستقل دارد

یا من تفاخر بالجواهر فانتبه

انّ الجواهر کلّها اعراض (۲۵)

\*\*\*\*\*

چون شبه سا سیاه طره او

روی آن سیمگون عذار آمد

از نبی آیه مناسب حال

تولج اللیل فی النهار آمد (۲۶)

ره فساد و در عدل و ظلم و ساغر و خصم  
ببند و باز کن و برکن و بگیر و بمال (۲۷)

\*\*\*\*\*

کار دلم عشق و بار دل همه اندوه  
کس به از این هیچ کار و بار ندارد (۲۸)

\*\*\*\*\*

تا بکی کوفت توان طبل نهران زیر گلیم  
نوبت عشق زدن بر لب بامم هوس است (۲۹)  
ما طالب صلحیم عمومی و خصوصی  
با عامه و با خاصه از آن روی بیجنگیم (۳۰)

مه من فخر خانواده طب  
دلم از هجرتست در تب و تاب  
از شفاخانه جمالت ده  
نسخه ای تا رهم زرنج و عذاب  
چهره و طره و لبان توام  
گل سرخ و بنفشه و عناب (۳۱)

\*\*\*\*\*

شد سیاهی سپید بختی زلف  
و این کجی راستی آن ابروست (۳۲)

معروف است که شیخ در باره عمل چشم حاجی میرزایحیی امام جمعه شیراز فرزند  
شیخ ابوتراب معروف که پدر و پسر هر دو بی غرض و با انصاف بوده اند بیتی فرموده  
است:

چو دست کفر ز چشم امام آب گرفت  
دوباره روضه اسلام آب و تاب گرفت (۳۳)  
طیب جراح از اطباء فرنگی بوده که در آن ایام وابسته به میسیونرهای مسیحی به  
ایران می آمدند.

برای مطالعه جامع شرح حال شیخ الرئیس مخصوصاً ملاحظه اشعار امری ایشان و آثار مبارکه در باره مشارالیه و جزئیات کسب شرافت به حضور مرکز میثاق می توان به آهنگ بدیع (سال پنجم شماره های ۱۱-۱۲-۱۳-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸) و محاضرات ظهور الحق جلد هشتم و مصابیح هدایت جلد هفتم مراجعه نمود.

### مآخذ

- ۱- ویراسته: میر جلال الدین کزازی "گزیده ای از سروده های شیخ الرئیس قاجار" - تهران - شرکت نشر مرکز ۱۲۶۹ (۱۹۹۱).
- ۲- محمدتقی میرزا حسام السلطنه پسر هفتم فتحعلی شاه.
- ۳- آهنگ بدیع. سال پنجم - ص ۲۳۹.
- ۴- در مذاکره با جناب ابابدیع که به منظور استخلاص ایشان جناب شیخ همراه با میرزا سعیدخان با ابابدیع ملاقات نمودند شیخ برای جلب موافقت ابابدیع به تقیّه اظهار می دارد که شما می دانید که من و برادرم هاشم میرزا بوسیله والده از صغر سن باین امر مؤمن هستیم. محاضرات ص ۶۹۲.
- ۵- شرح حیات شیخ بقلم خود ایشان در مقدمه منتخب نفیس - منقول در "گزیده ای از سروده های شیخ الرئیس قاجار" ص ۲۷
- ۶- امیر حسین خان - آهنگ بدیع سال پنجم ص ۲۸۲ مؤمن به امرالله.
- ۷- دارای القاب مستشار الملک و مؤتمن الدوله - آهنگ بدیع سال پنجم ص ۲۸۲ - مؤمن به امرالله.
- ۸- میرزا محمد حسن حجّت الاسلام معروف به میرزای شیرازی عموزاده حضرت نقطه اولی است و در اواخر ایام حیات ایشان جناب آقامیرزا آقای نورالدین در سامره از مشارالیه دیدار کرده اند و میرزای محترم مراتب ایمان و اعتقاد خود و علت حکمت و تقیّه خویش را برای جناب آقامیرزا آقا بتفصیل بیان فرمود. ظاهراً میرزای شیرازی مخاطب الواحی از حضرت عبدالبهاء گشته که یکی از آنها در مکاتیب جلد اول ص ۱۱۸ - ۱۱۴ طبع شده است. برای شرح بیشتر ممکن است به آهنگ

بدیع سال پنجم ص ۲۶۱ - محاضرات جناب اشراق خاوری و خاندان افنان  
جناب محمد علی فیضی مراجعه شود.

مراتب بستگی و ارادت شیخ الرئیس به جناب میرزای شیرازی همچنانکه از فحوای  
آثار شیخ بر می آید بیش از رابطه شاگردی و استادی بل حاکی از نوعی تعلق و  
توجه روحانی و معنوی است.

۹- آهنگ بدیع سال پنجم ص ۳۳۴.

۱۰- گزیده ای از سروده ها ص ۳۰

۱۱- گزیده ای از سروده ها ص ۳۱

۱۲- ظهورالحق - جلد ۸ صفحه ۲۱۷

۱۳- گزیده ای از سروده ها ص ۱۳۵

۱۴- گزیده ای از سروده ها ص ۱۳۲ - ۱۲۵

۱۵- مصابیح هدایت جلد ۷ ص ۴۲۸

۱۶- مسقطی که با "ای شوخ پری پیکرای دلبر طناز" آغاز می شود گزیده ای از  
سروده ها ص ۱۱۵ - ۱۱۳

۱۷- گزیده ای از سروده ها ص ۱۲۱ - ۱۱۵

۱۸- گزیده ای از سروده ها ص ۱۲۵ - ۱۲۲

۱۹- گزیده ای از سروده ها ص ۱۵۱ - ۱۲۹

۲۰- کتاب الابرار ص ۵ - ۴ چاپ هند ۱۳۱۲ هجری قمری

۲۱- کتاب الابرار - ص ۱۲۸ - ۱۲۷

۲۲- گزیده ای از سرودها - ص ۶۹ - ۶۵

۲۳- گزیده ای از سرودها - ص ۸۴

۲۴- آهنگ بدیع سال پنجم ص ۲۷۷

۲۵- آهنگ بدیع سال پنجم ص ۳۷۷

۲۶- گزیده ای از سروده ها ص ۱۵۵

۲۷- گزیده ای از سروده ها ص ۶۵ این شعر که از قصیده ای در مدح شجاع الدولة قوچانی است یادآور شعر معروف فردوسی است که می گوید: برید و درید و شکست

و بست \*\*\* یلان را سر و سینه و پای و دست

۲۸- گزیده ای از سروده ها ص ۸۵

۲۹- گزیده ای از سروده ها ص ۸۴

۳۰- گزیده ای از سروده ها ص ۹۴

۳۱- گزیده ای از سروده ها ص ۱۰۰

۳۲- گزیده ای از سروده ها ص ۱۴۹

۳۳- محاضرات ص ۸۴۰

## آثار قلمی اصحاب قلعه طبرسی

حضرت نقطه اولی در دوره چهریق، بنا بر ضبط نبیل اعظم در تاریخ، به چهل نفر از مؤمنین امر فرمودند هر یک رساله ای در اثبات ظهور، مستند به آیات قرآنی و احادیث بنگارند. متأسفانه از سرنوشت آن رسالات اطلاعی نداریم حتی مؤلفین آنها را بجز جناب دیان که جناب نبیل از ایشان یاد کرده نمی دانیم (۱) با این همه نباید مطلقاً ناامید بود شاید زمانی در ضمن اوراق و مجموعه هائی که در گوشه و کنار موجود است بعضی از آنها بدست آید.

نفوس زیادی از مؤمنین اولیه از جمع علماء و مجتهدین شیعی بودند و به عنوان ملأ یا شیخ که دو اصطلاح متداول برای صاحبان علوم دینی است شهرت داشتند و عجب نیست که به سابقه علمی و تألیف و ترتیب مطالب استدلالی اقدام نمایند، لااقل از یکی از این آثار خبر داریم و آن دائرة المعارف گونه ای بود که در اوائل ظهور، جناب میرزا احمد از غندی جمع آوری کرده و بالغ بر دوازده هزار حدیث در آن گرد آمده بود. ضمناً می دانیم که این مجموعه نفیس در اثر سوء نیت یکی از علمای یزد نابود شده است (۲) با این همه انتظار پیداشدن آثار زیادی نمی توان داشت زیرا دوره شکوفائی امر بابی محدود به سنینی معدود است و در این مدت کوتاه اهل ایمان فرصت فراوانی نداشتند که از ابلاغ و تبشیر و تبلیغ بکاهند و به تألیف و تحقیق و تفصیل پردازند، مضافاً اینکه در مقابل آثار سنیّه جلیله بدیعه صاحب ظهور برای تألیفات خود قدر و ارزشی قائل نبودند و جز برای نشر امر بدیع یا دفاع از حقایق آن اقدامی را لازم نمی دیدند و به همین جهت آنچه هم باقی مانده از این قبیل است و در زمینه شرح و بیان حقایق و دقائق آثار حضرت نقطه کمتر مطلبی از این ایام می توان سراغ کرد. بیشترین مطالب و مؤلفاتی که خوشبختانه هنوز در دست است از حضرت قدوس و جناب طاهره است.

بحث این مقال در باره آثار نفوس مبارکه ای است که در قلعه طبرسی با ایثار جان و تحمل شدائد گوناگون در هر آن با عشق و صفا اظهار محبت و وفا کردند و عزیزترین هدیه حیات را فدا نمودند.

در اهمیّت و عظمت واقعه طبرسی جای سخن نیست از هجده حروف حیّ نه نفس مقدّس در این ملحمه کبری به خون خویش شهادت بر عظمت ظهور بدیع دادند (۳). حضرت بهاء الله در کتاب ایقان بنام سیزده نفر از علمائی که در دور بیان به شناسائی مظهر ظهور توفیق یافتند اشاره فرموده اند. هفت نفر از آنها در بدشت حاضر بوده و بعد به مقام شهادت رسیده اند (۴).

بسیاری از جانبازان قلعه در سنین جوانی و حتّی بعضی از آنان در دوره نوجوانی بودند. (۵) اکثراً از طایفه شیخیّه و دست پروردگان جناب سیّدکاظم و جناب شیخ احمد، و عدّه ای از آنان به خطابات و توقیعات صادره از قلم حضرت نقطه اولی مفتخر و مباهمی بوده اند. (۶) فهرست جامعی که از جناب نبیل زرنندی در مطالع الانوار در دست است از مراتب علم و کمال عدّه ای از این نفوس مبارکه حکایت دارد و در هر جا از نفوس شهدا مطلبی که دالّ بر سوابق خدمات دیگر آنها بوده ذکر و ضبط شده است. ذیلاً اطلاعات محدودی را که عجزاً از افاضات و ملاحظات نفوسی از علماء و فضلاء که در قلعه به شهادت رسیده اند در دست است عرضه می دارد، اگرچه جا داشت که شرح حال و سایر خدمات این نفوس مبارکه علی الخصوص خطابات حضرت نقطه به آنان نیز ذکر شود اما به علّت محدودیت فرصت صرفنظر شد.

**حضرت قدّوس:** آثار حضرت قدّوس اگرچه در ظلّ آثار حضرت نقطه مستظل و تبیین حضرت عبدالبهاء بر این حقیقت ناطق است (۷) معذک به شهادت بیان جمال اقدس ابهی که حضرت قدّوس را مصداق مظهر ثانی در تفسیر آیه "عزّزناهما بثالث (۸) ذکر فرموده اند (۹) و بالاخره به اعتبار اظهار مظهریّت و انّی انا اللّهی ممتاز از سایر حروف مبارکه حیّ محسوب و با آنکه اطلاق لفظ آیات به آثار ایشان نشده اما در هر حال آثار قلمیّه حضرتش به علّت کیفیّت خاص از آثار سایر مؤمنین متمایز و مستثنی است.

از قلم جناب قدّوس در تفسیر "صمد" و مفهوم الله الصّمد (۱۰) نازل در قرآن کتابی صادر شده (۱۱) که نسخه آن کمیاب است. آثار جناب قدّوس منحصر به



این اثر نیست و اگرچه تنوع و تعداد آن عجالتاً بطور دقیق مشخص نیست اما مقداری از آن در متون مختلفه موجود است از جمله بعضی از آنها را می توان در ظهورالحق جلد سوم ذیل شرح حیات حضرت قدّوس پیدا کرد. آثار معظم له اکثراً عربی و بعضی فارسی است. از مکاتبات فارسی ایشان متنی خطاب به شاهزاده مهدی قلی میرزا در دست است که به اختلاف بعضی عبارات و کلمات در بعضی کتب تاریخی ضبط شده است.

**جناب باب الباب:** از جناب باب الباب تا کنون اثر مستقّلی شناخته نشده است. معظم له مجموعه ای از آثار حضرت نقطه اولی را گرد آوری کرده و آنرا "مجمع الاثبات" نامیده است. مجموعه مذکور مشتمل بر تفسیر "بسم الله الرحمن الرحیم" و چند اثر دیگر است. در ضمن مقدمه ای که جناب باب الباب بر آثار مبارکه مزبور مرقوم فرموده سوابق مربوط به آن به این شرح بیان شده است.

"أما بعد فقد صدر امره العالی المبرم و حکمه المتعالی المحکم و خطابه الفصل الذی لیس بالهزل الی عبید عبیده بلاشکّ و مین ابن عبدالله محمّد حسین یسئل الله به... النّجاة من مخاوف الدّارین و مهالک النشأتین... ان یجمع ما برز من مکمن الغیب المستور و اشرق من مشرق الظهور و رشح من فوّارة النّور اعنی ما جرى بقلمه العالی فی لوح المسطور لانتباه الغافلین عن حقیقة هذا السّرّ المستور من الاقاصی و الادانی و الاحبة و الغیور لیجعلوه ذکر القوبهم و یأخذوهم راداً لیوم النشور اسئل الله ان یفتح عن معضلاته و یکشف عن خفیّات اسراره و خبایا بطونه و مشکلاته لكلّ صبار شکور (۱۲)

ابتدای این مقدمه افتتاحیه که مشتمل بر خطبه ای است چنین آغاز می شود. "بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هو مدهر الدهور و مدبر الامور تجلّی لخلقه بخلقه و قرب بهم الیهم لمشاهدة الظهور و تخلّی عن خلقه بخلقه و احتجب بشعاع النور عن نواظر الغیور"

این مقدمه اگرچه از چند صفحه تجاوز نمی کند اما حاکی از معارف عمیق روحانی و مملوّ از اشارات متعدده قرآنی و بالآخره متضمّن اظهار ایمان و تسلیم در آستان

حضرت نقطه اولی است و با آنکه جناب ملاحسین پرده از حقیقت ظهور بر نمی دارد حضرتش را بالقابی که در شأن موعود منتظر است ستایش نموده است. (۱۳).  
از این مجموعه نسخ معدودی موجود است و در صدر آن مرقوم: "مجمع الاثبات جمعها الجناب العالم البهی الملاحسین البشروئی و برز من مکمن الغیب المستور و رشح من فؤارة التور فی سنه ۱۲۶۰" (۱۴)

ظاهراً این مجموعه را باید از اولین مجموعه های آثار حضرت نقطه به حساب آورد. گرچه این سنت مرضیه یعنی تدوین آثار مبارکه نمونه های دیگری نیز داشته است. جناب آقاسیدیحیی دارابی وحید اکبر نیز لاقلاً مجموعه ای بر همین سیاق جمع آوری و تنظیم فرموده است (۱۵).

از جناب باب الباب ظاهراً اثر دیگری هم موجود است که در مجموعه "نوشتجات و آثار اصحاب اولیه امر اعلی که در اثبات امر بدیع نوشته اند" تحت شماره ۸۰ محفظه آثار ملی در صفحات ۲۱۱ - ۱۹۸ مندرج است. این اثر به مجموعه یادداشتها و استنساخ متون مستقل شباهت دارد و در حقیقت مجموعه ای از احادیث اسلامی در باره موعود منتظر است و متأسفانه در مجموعه مزبور ناتمام مانده است. متأسفانه نسخه دیگری تابحال از آن دیده نشده و در این نسخه بدون هیچگونه مقدمه ای به نقل احادیث مبادرت شده است. تنها دلیلی که برای انتساب آن به جناب ملاحسین در دست است عنوان آن است که ذیلاً نقل شده:

"الاحبار التی جمعها سیّد الاصحاب و قطب الاطیاب و مرکز دائرة اولی الالباب حبيب الاحباب و محبوب الجنات... (چهار پنج کلمه خوانده نشده) مولانا باب الباب روحی له الفدا فی ارض ق" (محتماً قزوین)

ملاً عبدالجلیل ارومی: از افاضل حروف حی محسوب است و در مجموعه نوشتجات و آثار اصحاب اولیه امر اعلی رساله ای موجود است که محتملاً به قرائن بیان مطلب به قلم معظم له است این اثر در مجموعه محفظه آثار ملی شماره ۸۰ از صفحه ۳۰۹ - ۲۸۳ درج شده و به این کیفیت آغاز می شود: "بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الهادی الى سواء السبيل والحمد لله الذى منّ على عبده الجليل

فهداه السبيل بقبسة من نور مصباح التبجيل المتعلق بابهي القنديل." مطالب این اثر مباحث عمیق روحانی و تشویق و تهییج به شناسائی مظهر ظهور است. از سایر نفوس مبارکه حاضر در قلعه طبرسی تا به حال آثاری شناخته نشده است. اما دلیل بر این نیست که چیزی از آنان باقی نمانده و تثبیت یا تردید هر دو در گرو تحقیقات آینده است.

از نفوس جلیل القدر بقیه السیف جز سه نفس نفیس حاجی نصیر قزوینی آقامیرابوطالب سنگسری و شاهزاده لطف علی میرزا که هر سه در باره وقایع قلعه یادداشت‌هایی تهیه نموده اند از دیگران عجالتاً اثری در دست نیست. متأسفانه از تاریخ جناب حاجی نصیر قزوینی نسخه کاملی در دست نیست. صفحاتی از آن که موجود است به ضمیمه تاریخ سمندر به همت جناب عبدالعلی علانی از مطلعین و فضیلابی اخیر نشر شده است.

تاریخ آقامیرابوطالب بصورت یادداشت تفصیلی است و به قسمتهایی از آن در ظهورالحق جلد سوم بهمت و تحقیق جناب فاضل مازندرانی استشهاد شده است اما متن کامل به طبع نرسیده است.

تاریخ جناب لطف علی میرزا اگرچه نسخی از آن در دست است اما تاکنون منتشر نشده و فقط مورد توجه و استفاده مورّخین قرار گرفته و از آن استفاده و استشهاد نموده اند.

آنچه معروض افتاد آثار مدوّن رسالات است و در این مختصر به مکاتبات و مراسلات اعم از تاریخی یا استدلالی اشاره نشده است.

#### مآخذ:

۱ - مطالع الانوار فصل هفدهم.

۲ - ایضاً، فصل نهم.

۳ - ایضاً، فصل بیستم. جناب باب الباب، آقامیرزا حسن برادر و آقامیرزامحمد باقر، ملا محمود خوئی، ملا جلیل ارومی، ملا احمد ابدال، ملا یوسف اردبیلی، محمدعلی قزوینی، جناب قدّوس.

۴ - کتاب ایقان - آلمان - ۱۵۵ بدیع (۱۹۹۸)، ص ۱۴۸.

جناب باب الباب، ملا سعید بارفروشی (دره کناری)، ملا نعمت الله مازندرانی، ملا یوسف اردبیلی، ملا مهدی خوئی، ملا مهدی کندی، ملا باقر کندی.

۵ - اگرچه تحقیقی در باره سن و سابقه شهادت قلعه نشده یا لا اقل نویسنده اطلاع ندارد اما در اینکه عده زیادی از آنها در سنین جوانی بوده اند تردیدی نیست و در رأس همه باید از حضرت قدّوس یاد کرد که سنّ حضرتش در هنگام شهادت ۲۷ سال بوده است. لا اقل دو نفر از آن نفوس مبارکه به شهادت جناب نبیل یکی ۱۴ ساله (محمد باقر نقش برادر حرم میرزامحمدعلی نهری) و یکی دیگر بسیار کم سن (میرزامحمدعلی برادر جناب آقاسیدحسین کاتب) بوده اند.

۶ - عده ای از کبار اصحاب قلعه نه تنها در حین حیات به توقیعات صادره از قلم مبارک مفتخر شده بلکه پس از شهادت اصحاب زیارتنامه های متعدد در حق آنان مخصوصاً حضرت قدّوس و جناب باب الباب و همچنین به طور جمعی صادر شده است.

۷ - حضرت قدّوس روحی له الفدا را هر چند کینونتی بودند که بتمامه از آن شمس حقیقت حکایت فرمودند و البتّه صد هزار انّی انا الله از فم مطهرش صادر. با وجود این کینونّه لا تحکی الا عن الله ربّها و کان مظهرّاً بدیعاً و عبداً و فیاً. مکاتیب جلد دوم صفحه ۲۵۲.

۸ - قرآن مجید به سوره ۳۶ آیه ۱۴ رجوع شود.

۹ - "... اول ما بعثناه بالحقّ فهو علیّ قد اشرقناه عن افق الفارس و انزلناه علی ظلل الروح من سماء عزّ علیاً و آخر ما بعثناه فهو ایضاً علی و سمیناه فی الملاء الاعلی باسمنا القدّوس ان انت بذلك علیماً و عزّزناهما بهذا الجمال الّذی ظهر بالحقّ و اشرق عن افق الامر بسلطان مبینا!" مائده آسمانی، جلد چهارم، صفحه ۸۶.

۱۰ - سوره الاخلاص آیه ۳.

- ۱۱ - مکاتیب جلد دوم، ص ۲۵۴.
- ۱۲ - ظهورالحق، جلد سوم، صفحه ۱۳۹.
- ۱۳ - فضل تقدّم در این مطالعه با دوست گرامی جناب دکتر اردشیر لهراسبی است که در مجمع عرفان در ۱۹۹۵ (۱۰ - ۷ سپتامبر) تحت عنوان "باب الباب حماسه جاوید عهد اعلی - نظری اجمالی در آثار جناب ملاّحسین بشرویه باب الباب" شرحی بیان نموده اند.
- ۱۴ - مجموعه محفوظات آثار ملی شماره ۶۴ صفحه ۳۰.
- ۱۵ - این مجموعه که مشتمل بر تفسیر والعصر، رساله نبوت خاصه، توفیق خطاب به معتمدالدوله، رساله غنا و چند اثر مبارک دیگر است. در حقیقت حاوی آثار نازله در اصفهان (آثار حضرت نقطه) و در ۲۲۰ صفحه ضمن مجموعه محفوظات آثار ملی تحت شماره ۴۰ مضبوط است. ابتدای مقدمه تألیفی جناب وحید اکبر به یکی از توفیقات منیعه حضرت نقطه اولی موشح است و بعد ضمن ذکر اسم جمع آورنده مجموعه به صورت رمز عددی شرحی در باره علت این اقدام ذکر شده است. مقدمه مزبور در ظهور الحق جلد سوم در صفحات ۷۷ - ۴۷۳ نیز نقل شده است. متن دیگری نیز از جناب وحید در دست است که در ظهورالحق جلد سوم، صفحات ۷۳ - ۴۷۱ درج شده است و به نظر می رسد مقدمه مجموعه دیگری است که معظم له از آثار نازله از قلم مبارک جمع آوری کرده ولی نویسنده تا به حال چنین مجموعه ای را زیارت نکرده است.
- اگرچه شرح تفصیلی وقایع قلعه طبرسی و شرح حیات شهدای جلیل القدر آن واقعه عظمی در کتب متعدده تاریخ امر علی الخصوص مطالع الانوار به تفصیل و تکمیل مندرج است ولی جناب محمّد علی ملک خسروی نوری از مطلعین و مورّخین اخیر در دو جلد کتابی که تحت عنوان شهدای امر قلعه شیخ طبرسی تدوین نموده اند به تفصیل تمام جزئیات را مرتّب نموده شرح توالی وقایع و جزئیات و ترجمه حیات آنان را تا جائی که میسر بوده ضبط کرده و صورت جامعی از همه نفوس شهدا و بقایای سیف تهیه فرموده اند. مستند مشارالیه در حقیقت آثار مبارکه و کلیه تواریخ موجهه ای است که تا به حال شناخته شده است.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ  
"سورة القيامة"

بر دانایان حقیقت بین پوشیده نیست که خداوند تعالی در مواضع متعدده قرآن کریم صریحاً فرموده است که برای آیات الهیه معانی و تأویلاتی است که آن را جز ذات الهی کسی مطلع نیست و بر این نکته آیات زیر شاهد و صادقند "وما يعلم تأویله الا الله..." سورة آل عمران آیه ۵ "بل کذبوا بما لم يحيطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله کذلک کذب الذین من قبلهم فانظر کیف کان عاقبة الظالمین". یونس آیه ۳۹ بیان این نکته چنان است که چون قرآن مجید عزّ نزول یافت در آن نیز از اخبار و حوادث آتیه که در عالم واقع خواهد شد و همه امتها خواهند دید همچنانکه در تورات و انجیل و نبوات انبیای بنی اسرائیل موجود بود از قبیل تکویر شمس (سورة التکویر آیه ۱) و انتشار کواکب (سورة الانفطار آیه ۲) و ظلمت و تیرگی ماه (سورة القیمه ۸/ والانشقاق ۱۸) و انفطار آسمانها (سورة الانفطار ۱/ و انشقاق ۱) و تبدیل و دگرگونی آسمانها و زمین (سورة ابراهیم ۴۹) پر شدن آسمانها از دود و دخان (سورة الدخان ۹) و شکافته شدن ابرها (سورة العرفان ۲۷) و لرزش زمین (سورة الزلزال ۱) و نسف جبال (سورة طه ۱۰۵ و المرسلات ۱۰) و اجتماع خورشید و ماه (سورة القيامة ۹) و غیره (سورة مبارکه القارعه - العادیات - الزلزال - العلق - الفجر - الغاشیه - الطارق - الانشقاق - الانفطار - التکویر - عبس - النازعات - النبأ - القيامة - و غیر از اینها یاد شده بود. این علائم و آثار که عقول از ظهور آن امتناع دارد و احتمال تحقق آن محال می نماید و اذعان به آن بر نفوس بشری گران است بلکه آن را ممتنع و محال می شمارد چه که از نظر علوم طبیعی و ملکی نیز نامعقول و غیر ممکن است اعراب بت پرست که انبیاء سلاله ابراهیم علیهم الصلوٰة و البها را منکر بودند بر آن داشت که در امکان تحقق این آیات باصحابه بمجادله و مناقشه برخیزند شاید بدین وسیله مؤمنین را از اسلام منصرف دارند. مشرکین در اینخصوص همواره می گفتند که محمد قوم خود را می فریبند و

آنان را بدینگونه تصوّرات دل خوش می دارد و به آرزوهای محال وعده می دهد و آنان را به ممتنعات امیدوار می سازد. از این رو آیات مذکور فوق نازل شد که مشعر بر این حقیقت است که قوم عرب به سبب عدم احاطه و اطلاع بر معانی و مقاصد آیات الهیه اعتراض نموده و این آیات دارای معانی و مفاهیم معقوله ممتازه ایست که خداوند در روز واپسین در زمان مقرر مخصوص از آن پرده بر خواهد داشت. چنانکه می فرماید: "هل ينظرون الا تأويله يوم يأتي تأويله يقول الذين نسوه من قبل... الخ سورة الاعراف آية ٥١ و در آن روز منکرین و مستکبرین پشیمان خواهند بود. لازم به توضیح نیست که مقصود از تأویل آیات معانی ظاهری و مفاهیم لغوی آن نیست زیرا بدون شک هرکسی که به لغت عرب آشنا باشد مطالب ظاهره قرآن را در می یابد و دیگر کلام الهی که می فرماید "ما يعلم تأويله الا الله" "بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه" الخ مفهوم و حقیقتی نخواهد داشت و نعوذ بالله عبثی بیش نخواهد بود بلکه مراد از تأویل بیان معانی پوشیده و رموز و اسراری است که الفاظ معموله بر سبیل استعاره و تشبیه و کنایه و مجاز بر آن اطلاق شده اند و اگر مردم در ایام گذشته از درک این معانی دقیقه و حقائق لطیفه قاصر و ناتوان نبودند چرا انبیاء آن را بکنایات و استعارات پنهان می ساختند و باشارات رمزیه مستور می داشتند. اکنون در مقام استشهاد به آثار الهیه رجوع کنیم:

در انجیل شریف باب سیزدهم از انجیل متی:

"همه این معانی را عیسی با آن گروه بمثلها گفت و بدون مثل هیچ بدیشان گفت تا تمام گردد کلامی که بزبان نبی گفته شد دهان خود را به مثلها باز می کنم و به چیزهای مخفی شده از بنای عالم تنطق خواهیم کرد". آیات ٣٤ و ٣٥

و در انجیل یوحنا باب شانزدهم آیه ١٢ "و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم لکن الآن طاقت تحمل آنها را ندارید ولیکن چون او یعنی روح راستی آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد" از پیغمبر اکرم سلام الله علیه چنین روایت شده است که فرموده: "نحن معاشر الانبياء نخاطب الناس على قدر عقولهم" و از امیرالمؤمنین علیه البهاء و السلام چنین نقل کرده اند که فرموده "حدّثوا الناس بما يعرفون اتحبون ان يكذب الله ورسوله"

از آنجا که ناموس نشو و ارتقاء مقتضی پیشرفت عالم بسوی کمال و ترقی ارواح برتبه بلوغ و اعتدال است تا بجائی که متدرجاً قادر بر فهم حقایق گردد و از خرمین معرفت الهیه بهره برد خداوند تعالی تنزیل آیات و بشارات را بر لسان انبیاء مقرب فرموده و بیان حقایق و کشف دقائق را به ظهور کلیه الهیه که به یوم اللقاء و نزول روح الله از آسمان تعبیر شده محول داشت تا باین ترتیب فؤاد اهل ایمان از ظواهر آیات کریمه و آثار الهیه بهره گیرد و روشنی پذیرد و امام و ملل در ظل انوار شرایع الهیه تربیت یابد و متدرجاً این طریق طی شود و این مسیر به منزل رسد و اجل مستی مدّه معلومه سپری گردد. شیخ شهاب الدین سهروردی در آخر کتاب الهیاکل مطالبی می نگارد که خلاصه آن چنین است:

"بر طالبان بصیرت است که به درستی نبوات الهیه معتقد باشند و بدانند که امثال وارده در کتب الهی اشاره به حقایقی است همچنانکه در مصحف کریم وارد شده که می فرماید "تلك الامثال نضربها للناس و ما يعقلها الا العالمون" سورة العنكبوت آیه ۴۲ - و همچنانکه در بعضی از نبوات اشاره رفته "انّی ارید ان افتح فمی بالامثال" و اما تنزیل آیات بانبیاء سپرده شده ولی تأویل و بیان موکول به ظهور مظهر اعظم الهی است (بنا باصطلاح شیخ سهروردی: مظهر الاعظمی الانوری الاریحی الفارقلیط) که مسیح صبیح اخبار فرموده است آنجا که می فرماید "انّی ذاهب الی ابی و ایکم لیبعث لکم الفارقلیط الذی ینبئکم بالتأویل" و "ان الفارقلیط الذی یرسله ابی باسمی یعلمکم کل شیء" انجیل یوحنا / ۱۴ و در مصحف کریم نیز آیه "ثم انّ علینا بیانہ" به همین مضمون اشاره می کند و لفظ ثم باصطلاح عرب برای تراخی است شک نیست که انوار ملکوتی خواهد درخشید و سبیل حق گشاده خواهد شد و خداوند می فرماید "هو الذی یرسل الریاح بشراً بین یدی رحمته" سورة الاعراف ۵۵ انتهى بیانہ.

از آنچه ذکر شد مسلم است که جمیع انبیاء از آدم تا خاتم لاجل تنزیل آیات و بشارات ظهور فرمودند ولی به بیان معانی نپرداختند زیرا چنانکه گفتیم قوای فکریه خلق از تحمّل و درک مقاصد کتب الهیه بدور بود و جز این نبوده که همه آنان فقط برای هدایت و سوق بشری بنقطه مقصود ظاهر شده اند و از این جهت به ایمان



کلی و اجمالی مردم اکتفا نمودند تا زمان موعود در رسد و میقات بلوغ عالم برسد و روح الله موعود ظاهر گردد و کشف حقایق مکنونه فرماید و هوشمندان خوب می دانند که سخت ترکاری که دانا را پیش آید تفهیم و افهام آنانی است که از درک حقیقت قاصرند چه اگر پرده از آن حقیقت برداشته شود بیدرنگ انکار خواهند نمود چنانکه حدیث وارده (حدّثواالنّاس بما یعرفون...) نیز بر آن گواه است آنگاه کار مردم به کفر و ارتداد می انجامد و یقیناً این خلاف مقصد انبیاء و اولیاء الهی است و آیه مبارکه قرآن نیز بر این موضوع مدلل است که می فرماید "یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم" "سورة المائده/۱۰۱" و اشاره است به اینکه از حضرتش از مسائل غامضه روحانیه و حقائق و معانی آیات الهیه استفسار می کردند و چون بیان آن دشوار بود و به عقول و افهام قاصره نمی گنجید لذا خداوند بدینوسیله آنانرا از سؤال نهی فرمود. باری سیر انسانی در مراتب رشد و نماء ادراکات روحانی مانند سیر و ترقی در عالم جسمانی است و همچنانکه در هنگام طفولیت و شروع رشد جسم به تغذیه از شیر محتاج است ولی اغذیه کامله بمزاجش سازگار نیست و چه بسا مصرف آن غذاهای لطیف به هلاک منجر می شود همانگونه در ابتدای ترقیات روحانی و تطورات معنوی نیز باید بکشف حقائق بسیطه ظاهره پردازند و چه بسا دقت و موشکافی در معانی دقیقه سبب گمراهی و هلاک می شود از این رو مفهوم مشکلاتی که پیغمبر اکرم را در هنگام نزول قرآن شریف روی می داد و ناراحتی و شدتی را که بر وجود مبارکش در هنگام تلاوت آیات عارض می شد بهتر درک می کنیم و چون مؤمنین از حقائق و معانی آن سفر مجید می پرسیدند مانند کسانی که به آهستگی صحبت می کنند لبان حضرتش را تکان می داد زیرا می دانست که بسیاری از سائلین از فهم چنین مطالبی قاصرند و طاقت شنیدن آن را ندارند ولی تظاهر به سکوت را نیز جایز نمی دانست مبادا بر عجز بیان حقیقت تعبیر شود از این رو روح الامین بر قلب مقدّسش وارد و این آیه نازل شد "لا تُحرک به لسانک لتعجل به" (سورة القیامة) و مقصود آن بود که اکنون بیان این حقایق و معانی جایز نیست و سپس این آیه مبارکه نازل که می فرماید:

"انّ علينا جمعه و قرآنه" و چنانکه مقدر فرموده بود پس از رحلت آن منبع هدایت آیات و آثار قرآنیه ترتیب و تنظیم یافت و بالاخره می فرماید و "ثمّ انّ علينا بیانه" چنانکه قبلاً در آثار شیخ سهروردی علیه بهاء الله اشاره شده بود لفظ "ثمّ" برای تراخی و معرف مهلت و تأخر است تا هرگاه که ملت اسلام به کمک تربیت و ارشاد شریعت غراً بدرجه علیای کمال رسید و افئده اهل عالم بر ادراک حقائق مکنونه کتب الهیه قادر گشت صبح وصال خواهد دمید و خداوندگار عالمیان به جمال بهیّ ابهی تجلی خواهد فرمود و تیرگی ضلالت و گمراهی مرتفع خواهد گشت و در آن هنگام آیات مبهمه را تأویل می فرماید و جواهر حقایق را آشکار می سازد و نعمت الهی را بر بندگانش تکمیل می نماید.

از آنچه بیان شد معنی حدیث وارده از ابن عباس علیهما بهاء الله معلوم می شود که خبر داد که ( انّ النبیّ علیه السلام کان یعالج من التنزیل شدة و کان یحرک شفّتیہ و انا احركها کما کان رسول الله یحرکها) و یقیناً هر مربی کاملی در هنگام جواب به افرادی که قادر بر فهم مسائل غامضه و دقائق مشکله نیستند به زحمت دچار می شود و احساس لکنت زبان می کند و لب می جنباند باری این معقول نیست که بعضی از مفسرین صلصله و صوتی برای وحی تصوّر کرده اند زیرا وحی صوت و صدائی ندارد که مشقّت و زحمتی تولید کند و اصولاً وحی و الهام الهی جز نزول آیات بر صدور منیرة انبیاء و مرسلین چیزی نیست چنانکه قرآن مجید بر این صراحت دارد:

"بل هو آیات بینات فی صدورالذین اتوا العلم و ما یجحد بایاتنا الا الظالمون" سورة العنکبوت ۴۸ و "نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرين بلسان عربی مبین و انّه لقی زبر الاولین" سورة الشعراء ۱۹۳ الی ۱۹۶.

این خیالات و همیّه و تصوّرات ذهنیّه شبیه به افکار کودکان است آیا وحی الهی که بنا بر تعبیر پیشوایان اهل سنّت و جماعت کلام قدیم و تنزیل کریم است سلسله زنجیر و یا آواز جرس است که بر طبق بعضی از اخبار ضعیفه و افکار سخیفه که صوتی از آن برخیزد و آهنگی تولید کند. اینجاست که باید بر تفاسیر بارده گروهی از علماء ادیان افسوس خورد و تأسّف برد که بدین وسیله و با این چنین تأویلاتی باب اعتراض را مجال تعرّض داده اند تا بجائی که کتبی مانند "مقاله فی الاسلام" در

ردّ بر اسلام تألیف یافته است (گرچه همهٔ اعتراضات مؤلف و شارح بتفاسیر راجع است و چه بسا دشمنیها و بیگانگیها در بین ادیان و مذاهب ظاهر شده و بکشتارها و جنگهای مذهبی منجر شده است).

## مفاهیم بدیع نازله در بیان اشارات در بارهٔ اماکن و بقاع مقدّسهٔ ادیان

نوع انسان از زمان بی نشان و زمان به بقای نوع انسان معتقد بوده و همواره کوشیده است که زندگانی را جاودانی سازد متأسفانه در این مطلب از حقیقت حیات روحانی و بقای انسانی غافل مانده به زندگانی جاوید به مفهوم رجوع مادی و جسمانی و ادامهٔ حیات جسد عنصری گذشتگان معتقد شده است به همین جهت می بینیم که در تاریخ اقوام اولیه همواره مطالب اساطیری ناظر به حیات مادی است. نمونهٔ کامل آن را در طرح ها و نقش های معابد و اسباب و وسائل موجود در قبور قدیمی مخصوصاً در اهرام مصر می توان مشاهده نمود که چگونه تمام وسائل مادی و مایحتاج زندگی جسمانی برای اجساد مومیائی پیش بینی و ذخیره شده است. اگرچه این همه از این مطلب حکایت دارد که انسان فناپذیر است و یقیناً این نکته هم ریشه در اعتقاد به بقای روحانی انسان دارد و بی شک این اعتقاد نیز از قبول ادیان الهی در زمان های گذشته حکایت می کند اما نباید فراموش کرد که حقیقت روحانی این مطلب در سایهٔ تعلّقات و تصوّرات مادی و جسمانی آن بی رنگ و اثر شده است. شاید به همین سبب در ادیان الهی عموماً نیز این تصوّر بوجود آمده که قبور بزرگان دین و درگذشتگان عالی مقدار خاندانی واجد ذخایر قدرت مافوق طبیعی است و به همین سبب به آنها پناه می جویند و از آنها استدعای مشکل گشائی و شفای امراض می نمایند و این همه ناظر به جنبهٔ مادی و جسمانی آنهاست وگرنه توسّل و دعا و رجای شفا و شمول فضل الهی در هر جا و هر حال میسر است و عنایت و رحمت حقّ در گرو عوالم مادی نیست و محتاج به توسّل به شئون و مراتب مادی نمی باشد و شفاعت نفوس مقدّسه مربوط به عوالم روح است که از هرگونه تعلّق و قید جسمانی آزاد است. شاید به همین دلایل و مسائل است که در امر مبارک بهائی "شدّ رحال مخصوص زیارت اهل قبور جایز نه..." (۱)

در امر مبارک حفظ احترام اجساد درگذشتگان به اعتبار اینکه زمانی روح انسانی به آن تعلق داشته واجب شمرده شده و بدون تردید اجساد مظهره مظاهر الهی و نفوس برگزیده مورد ستایش و احترام است ولی حقیقت این است که پس از عروج روح این اجساد محترم جز جسمی بیش نیستند و مشمول تغییرات جسمانی خواهند بود اینست که حضرت عبدالبهاء می فرماید:

"گفتیم که در مظاهر ظهور سه مقام است.

اول حقیقت جسمانیّه، که تعلق به این جسد دارد. ثانی حقیقت شاخصه، یعنی نفس ناطقه، ثالث ظهور ربّانی، و آن کمالات الهیه است و سبب حیات وجود و تربیت نفوس و هدایت خلق و نورانیت امکان. این مقام جسد مقام بشری است و متلاشی می شود زیرا ترکیب عنصری است و آنچه از عناصر ترکیب می شود لابد تحلیل و تفریق می گردد..." (۲)

اما بدون تردید اجساد بشری دارای چنین کیفیتی نیستند که دوباره ارواح به آن تعلق گیرد و از قبر برخیزند و مجدّد حیات و زندگی از سرگیرند. بنا بر تعالیم کتاب بیان در هر ظهور جدید که رستاخیز ارواح تحقّق می یابد و اصطلاحاً نفوس مظاهر قبل خواه اولیاء و برگزیدگان یا اعداء و اشقیاء، عود و رجعت می نمایند این رجعت کیفیتی روحانی و ظهوری صفاتی است و مطلقاً عود اجسام سابقان و گذشتگان مفهومی ندارد.

اماکن و بقاع (ب) منتسب به مظاهر قبل که در هنگام قیامت یعنی قیام مظهر ظهور بدیع و جدید به کیفیت صفاتی و روحانی به این دنیا رجعت کرده اند احترامشان موکول به اراده و تأیید مظهر ظهور جدید است زیرا از زمانی که آن نفس قدسی با اسمی جدید و رسمی بدیع اما به همان کیفیت و جلوه ملکوتی ظهور می فرماید دیگر هرآنچه منسوب به او و مربوط به برگزیدگان او در گذشته است باید در ظلّ مظهر جدید قرار گیرد و به عزّ قبول او مقرون گردد و بی شک اعتبار آنچه به صورت تاریخی از قبل باقی مانده فراموش شود.

**در کتاب مستطاب بیان در باره اماکن متبرکه قبل چنین نازل:**

"بعد از آنکه ظهور شجره حقیقت محقق شده امر امر اوست فیما امر و نهی، نهی اوست فی ما ینهی، مفری نیست که نفوسی که در مقاعد (ج) مرتفعه الله محبوب گشته لابد است که از قبور احیاء (د) ایشان را مبعوث فرماید و حین بعثت، مقاعد راجع به امر او می گردد اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع والا ثابت، له الخلق و الامر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عمّا یفعل و کلّ عن کلّ شیء یسئلون..." (۳) (الف)

البته این مطلب را نباید ناگفته گذاشت که احترام و تعظیم مقامات مبارکه مظاهر ظهور کلاً ناظر به حقیقت غیر مادی و ماوراء بشری آن نفوس مقدسه است که در حقیقت راجع به عالم حق است و این مقامات جلوه گاه آن حقایق روحانیّه در عالم جسم و جماد است.

به منظور تکمیل مطلب جا دارد از سایر ابواب کتاب بیان مبارک نیز شواهدی آورده شود تا معلوم گردد که از آنجا که نظر بر حقیقت روحانی مظاهر ظهور است در هر ظهور جدید اماکن متبرکه جدید یادآور همان حقیقت ظهورات قبل بوده و جوهر ادیان سابقه را تجدید می نماید و به اعتباری مراقد و بقاع امر بدیع جلوه و نمایش همان حقایق پیشین است:

"ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطونی نبوده و نیست و غیر از برای او هم ظهوری و بطونی نبوده و نیست کسی در صقع او راه ندارد که لایسئل ذکر شود و از برای او فعلی نیست که مقترن شود بذات او که یفعل توان ذکر کرد یا بحکم ثبت داشت بلکه مشیّت اولیه را خلق فرموده... و او را بنفسه خلق فرموده و کلّ را به او و او را نسبت به خود داده به علو او و سمو او مثل آنکه کعبه را بیت خود خوانده است و حال آنکه کلّ امکان در نزد او سواء است اختصاص مکه لاجل علو و سمو نسبت او است... از اولی که اول از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست یک مشیّت بوده و هست که در هر کوری به ظهوری مشرق می گردد و مظهر لایسئل عمّا یفعل و یفعل ما یشاء می گردد" (۴)

"و در این ظهور بیان خداوند دوست نداشته مقعد مرتفعی بیند الا مقاعد محمد و آل محمد صلی الله علیه و ابواب هدی را که در این ظهور به حروف واحد (حروف

حی) تعبیر می‌گردد که دوست می‌دارد که به نوزده مقعد مرتفع نظر فرماید و مقاعد سایر نبیین و صدیقین و شهداء و مؤمنین که افتدۀ ایشان محالّ اسماء و امثال بوده و هست در ظلّ این مقاعد مستتر تا آنکه بر مردم امر صعب نگشته که اگر کسی خواهد کلّ را احصا نماید نتواند و کلّ در همین واحد اول است که تکثر آن محسوب می‌گردد عندالله و عند اولی العلم" (۵)

"من يستجير بتلك البقاع يأمن ويعفى عنه بما قد عفى الله عنه... نه این است که پناه به ایشان بردن در مقاعد ایشان رفتن باشد یا ذکر ایشان چنانچه در کور قرآن کلّ به قبور این حروف می‌رفتند و ذکر ایشان را شب و روز می‌کردند ولی بعد از آنکه ظاهر شدند به آن حجّتی که دین ایشان بر آن بود و تبلیغ و رسالت نقطه بیان را نموده به شئون دنیویّه کلّ محتجب شدند تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد..." (۶)

"فی ذکر بیت الحرام (ه)... لم یزل از برای خداوند مکانی نبوده و لایزال نخواهد بود و در هر ظهور مشیّتی، هر ارضی که نسبت به خود داده او بیت او شده و محلّ طواف ملائکه سماء و اهل ارض گشته... اگر بما لا نهاییه مقاعد بیت متغیّر گردد یک بیت بوده این است که تبدیل آن مثل ظهور مشیّت است بالنسبه به ظهور بعد والّا بعینه همان طینی که در یوم آدم الی الله منسوب شده همین است که امروز می‌شود چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز همین امر است که در این بیت هست و آن محلّ استواء من یظهره الله (و) است که بعینه بیت من ظهر (ز) است که بعینه همان محلّ کعبه است." (۷)

از زیارت این آثار مبارکه در خاتمه مطلب چنین می‌توان دریافت که اراده مبارکه صاحب بیان در اثبات این مطالب بر آن است که اهل ایمان را از شرک خفی و انحراف نظر از حقیقت ظهور به افکار و تصوّرات بی پایه حفظ فرماید و ما را به توحید در عبادت و توجّه که از اهمّ تعالیم بیان است متذکّر فرماید.

در امر بیان مراتب حیات انسانی به جسد عرّضی (جسم مادّی)، جسد ذاتی (مابه الامتیاز انسانی)، نفس (نفس ناطقه)، روح (روح انسانی) و فؤاد (روح ایمانی) مذکور شده است.

مفهوم این تعلیم بدیع را می توان چنین خلاصه کرد که چون تجلی عنایت الهی بر افراد انسانی که اشرف و اکمل مخلوقات است جا دارد که در تمام مراتب زندگی انسان جلوه و ظهور فرماید تا لطف حق از همه جهات شامل و کامل باشد لذا ظهور مظاهر مقدسه در مرتبه جسمانی نیز جلوه و بروزی دارد اما چون جنبه جسمانی فناپذیر است در هر دوره ای متناسب با وجود جسمانی مظهر الهی، امر جدید میشود و آنچه در گذشته بوده با ظهور جدید در مکانی جدید و کیفیتی جدید جلوه می نماید اما گذشته جسمانی مشمول قاعده فناى جسمانی است و بر این اساس اماکن دینی سابق کلاً مرفوع و منتفی است.

### یادداشت ها

الف - دو اصطلاح رفع و ارتفاع در کتاب **مستطاب بیان** از لغات اضداد است و به مفهوم بلند کردن و استقرار و یا از بنیان برداشتن و تعطیل هردو آمده است.

"در هر ظهوری که من عندالله ظاهر می گردد بقاعی که قبل بوده مرتفع می گردد... و همچنین بعد از ظهور آن کل قبوری که بر فوق ارض مرتفع است مرتفع می گردد از مظهر نبوت گرفته تا مظهر شیعہ منتهی گردد بلکه قبوری که نسبت به انبیای قبل می دهند در کوفه یا در سایر امکنه باید مرتفع شود و همچنین محل بیت... (بیان، واحد چهارم، باب ۱۲)

در این بیان کلمه مرتفع برای اولین بار و سومین بار به معنی معطل و منتفی آمده ولی برای دومین مرتبه به مفهوم مستقر است.

ب - اصطلاح بقاع صورت جمع "بقعه" و بر اماکن محترم و متبرک اسلامی بسیار معمول بوده است.

ج - "مقاعد" جمع مقعد به صیغه اسم مکان و در اینجا مقصود محل استقرار جسد انسانی بعد از مرگ است.

د - قبور احیاء، در این آیات مقصود افراد انسانی قبل از شناسائی و اقبال به مظهر ظهور است.



هـ - بیت و بیت الحرام، مقصود جایگاه خاکی مظهر امر الهی است و در اسلام هم به خانه کعبه اطلاق می شده است.

و - من ینظره الله، موعود مورد انتظار شریعت بیان.

ز - من ظهر، مظهر ظهور دور بیان یعنی حضرت نقطه اولی.

#### مآخذ

۱ - لوح بشارات، بشارت چهاردهم.

۲ - مفاوضات مبارک مبحث "لط"

۳ - بیان مبارک فارسی، واحد سوم - باب پنجم.

۴ - بیان مبارک، واحد چهارم - باب ششم.

۵ - ایضاً، واحد چهارم - باب ۱۳

۶ - ایضاً، واحد چهارم - باب ۱۴

۷ - ایضاً، واحد چهارم - باب ۱۶

## القاب و نعوت مظاهر مقدسه امر بهائی

در متون آثار آسمانی در این ظهور و در ایام گذشته القاب و اسمائی برای ذات الهی و مظاهر مقدسه معمول شده که اگرچه همه به منظور تجلیل و تعظیم مقام آنان است، اما همگی یکسان نیستند و شاید بتوان آنها را ذیل اسم، صفت، وصف، لقب، نعت و عنوان تقسیم بندی نمود.

**اسم** به غیر از اسماء خاص حاکمی از شخصیت و یا خصوصیتی است که معمولاً به فرد خاص یا افراد معین اختصاص دارد و عموماً به کیفیتی است که به مجرد ذکر آن ذهن شنونده به شخصیت معینی معطوف می شود، به حدی که می توان آن را نوعی اسم خاص شمرد، مانند "ذات حروف السبع".

**صفت** حاکمی از خصوصیت معینی است که اگرچه به کمک آن نمی توان شخص معینی را معرفی نمود، اما فقط در مورد طبقه یا شخص معینی بکار می رود، و آنان را متمایز و ممتاز می سازد، مانند "مطلع اسماء و صفات".

اما **وصف**، که با صفت رابطه نزدیک دارد، بیشتر از آنکه خصوصیات موصوف را با ذکر صفتی بیان نماید حاکمی از تجلیل و ستایشی است که گوینده و ستاینده صفت بیان می نماید، و در حقیقت نوعی تجلیل و احترام است، مانند "صاحب اسماء حسنی".

**لقب** معمولاً عنوانی قراردادی است که اگرچه اساساً ممکن است حاکمی از بیان احساسات بطور مثبت یا منفی باشد اما در بحث حاضر نمودار تجلیل و تعظیم و احترام است و معمولاً بصورت اسماء علم معمول می شود، مانند "شارع اعظم".

**نعت** بیان صفات و خصوصیات است که در حقیقت، نفس یا نفوس مورد نعت را با ستایش و تجلیل از دیگران ممتاز می سازد، و اگرچه محدود به زمان نیست، اما حاکمی از مطلق بودن نیز نیست مانند "سلطان رسل".

**عنوان** لفظی است که معمولاً برای بیان مختصر مطلب مورد نظر در یک تعریف کوتاه یا به صورت جمالتی محدود در باره معرفی مطلب قبل از شروع به بحث آورده می شود. بنابراین، "عنوان" می تواند اسم کتابی، مقاله ای، یا مطلبی معین

باشد. ضمناً، "عنوان" گاهی نمودار احترام و ادبی است که به شخصیت و یا مقامی خاص اظهار می شود. از جمله می توان عناوینی چون حضرت، جناب، و مشابهات آنها را یاد کرد.

با این همه نمی توان گفت که عناوین و اصطلاحاتی که در آثار مبارکه برای طلعات مقدسه بکار رفته ضرورتاً یکی از این تقسیمات است و باید برای همه آنها شاهد و نمونه ای ارائه نمود. اما چون این تعاریف بیان مطلب را آسان می نماید، توجه به آنها مفید است. البته در متون آثار صادر از قلم طلعات مقدسه بسیاری از این اصطلاحات و کلمات وارد شده و مسلماً در حین زیارت آنها اهل اطلاع به شناسائی الفاظ و اصطلاحات مزبور توجه خواهند داشت، اما از مراجع قابل توجه و استفاده باید از خطبه لوح مبارک "قرن" که کلاً به عربی است نام برد. این مقدمه لوح مزبور که سراسر مملو از اسماء و القاب حضرت بهاء الله، حضرت نقطه اولی و حضرت عبدالبهاء است، در اوج فصاحت و کمال لطف و زیبایی ادبی است، و اسماء و اوصاف مذکور در آن سابقه در آثار نزولی امر بهائی دارد. این الفاظ و مصطلحات بعضی تنها از یک کلمه تشکیل شده و گاهی به صورت مضاف و مضاف الیه، مانند "شمس حقیقت و جمال قدم"، و یا موصوف و صفت، مانند "اسم اعظم و جمال قدیم" آمده است. بعضی سابقه در کتب آسمانی قبل دارد و بسیاری از آنها را مخصوصاً در بیان و سایر آثار حضرت نقطه اولی و حضرت بهاء الله می توان زیارت کرد. متن زیر از آثار حضرت بهاء الله در باره حضرت نقطه اولی است:

"اَنَا كُنَّا مَوْقِنًا مُعْتَرِفًا مَدْعِنًا نَاطِقًا ذَاكِرًا قَائِلًا مُنَادِيًا مُضْجًا (۱) مُصْرَخًا مُصْحًا (۲) مُتَكَلِّمًا مُبَلِّغًا مُعْجَبًا (۳) بِأَعْلَى الصَّوْتِ بِأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الْعَالِي وَ سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى وَ شَجَرَةُ الْقَصْوَى وَ مَلَكُوتِ الْعَالِي وَ جِبْرُوتِ الْعَمَاءِ وَ لَاهُوتِ الْبَقَاءِ وَ رُوحِ الْبِهَاءِ وَ سِرِّ الْعَظْمِ وَ كَلِمَةِ الْإِثْمِ وَ مَظْهَرِ الْقَدَمِ وَ هَيْكَلِ الْإِكْرَمِ وَ رَمْزِ الْمُنْمَنِمِ وَ رَبِّ الْإِمَمِ وَ الْبَحْرِ الْمَلْتَطَمِ وَ كَلِمَةِ الْعَالِيَا وَ دَرَّةِ الْإُولَى وَ صَحِيفَةِ الْمَكْنُونِ وَ كِتَابِ الْمَخْزُونِ وَ جَمَالِ الْإِحْدِيَّةِ وَ مَظْهَرِ الْهَيُوتَةِ وَ مَطْلَعِ الصَّمْدِيَّةِ لَوْلَاهُ مَا ظَهَرَ الْوُجُودُ وَ مَا عُرِفَ الْمَقْصُودُ وَ مَا بَرَزَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ تَالَهُ بِاسْمِهِ قَدْ خَلَقْتَ السَّمَاءَ وَ مَا فِيهَا وَ الْأَرْضَ وَ

من علیها و به موجت البحار و جرت الانهار و اثمرت الاشجار و به حَقَّت الادیان و ظهر جمال الرَّحمن فوالله لو نصفه الی آخر الَّذی لا آخر له لن یسکن فؤادی من عطش حبّ ذکر اسمائه و صفاته فکیف نفسه المقدّس العزیز الجمیل. " (۴) به غیر از آثار مبارکه اسامی جلیله ای در کتب مقدّسه قبل نیز مذکور است که به عنوان القاب مظهر موعود معروف و در کتاب "قرن بدیع" (God Passes By) حضرت ولیّ امرالله آنها را ذکر فرموده اند.

اسماء، القاب، صفات، و اوصافی که در آثار مبارکه برای حضرت بهاء الله و حضرت نقطه اولی مذکور، به طور کلی می توان آنها را در ذیل ترکیبات و مشتقات کلمات اسم، جمال، جوهر، ذات، بحر، روح، ربّ، رکن، سلطان، شمس، طلعت، طیر، عبد، غلام، فتی، قلم، قائم و قیوم، قدم، کلمه، کنز، کینونت، ملک، مبعث، کتاب، ازل، محبوب، محی، مزیل، مشرق، مطاف، مطلع، مظهر، مقصود، مکلم، منجی، منادی، نبأ، نیر، ورقه و ورقا، هیکل، موعود، نور، نیر، اصل، نقطه، صبح، طراز، غیب، هویت، حقیقت، بررسی نمود. ناگفته پیداست که از ترکیب و ترتیب این اسماء چه مقدار القاب و عناوین در آثار مبارکه آمده است.

بعضی از این القاب و اسماء مصرحاً در کتب قبل مذکور است، نظیر نبأ عظیم (قرآن)، ذکرالله الاعظم (قیوم الاسماء) من یُظهِرُه الله (بیان)، باب الله، (قیوم الاسماء)، علیّ (قیوم الاسماء، لوح احمد عربی)، قرّة العین (قرآن و قیوم الاسماء) ذات حروف السبع (بیان)، درّه اولی (اسلام) بقیّة الله (قرآن، قیوم الاسماء) بهاء الله (بیان).

باری این خلاصه به هیچ وجه شایسته چنین مبحث جلیل و وسیعی نیست، و فقط مقدّمه ای است که علاقمندان را به این موضوع مهمّ متوجّه سازد. در اسلام، اهل علم و اطلاع از قرآن و ادعیّه اسلامی ۹۹ اسم برای خداوند متعال استخراج کرده اند، اما در امر مبارک تحقیق دقیق و جامعی در این خصوص، تا آنجا که نگارنده می داند، انجام نشده، و اسامی خاصّ ذات غیب لایدرک و اسامی و القاب خاصّ همه مظاهر مقدّسه نازله در آثار تدوین و تنظیم نگاشته است. و البتّه این امر

مهمّ باید بر اساس بررسی الواح و آثار و مکاتیب و توابع صادره از صدر امر، یعنی طلوع شمس حقیقت از افق شیراز آغاز شود. در خاتمه برای رفع اشتباهات احتمالی باید متذکّر بود که تداول عناوین و اصطلاحات که بسادگی ممکن است، در صورت عدم توجّه به مأخذ و منشأ اسامی و القاب، باعث ایجاد سوء تفاهم شود، همواره باید بر مبنای نصوص قاطعه و مدارک مستند از آثار مبارکه باشد، و در هر مورد مدرکی ارائه شود. در غیر این صورت، عواقب آن باعث ایجاد ابهام و اشکال خواهد شد. یکی از موارد این چنانی شهرت میرزایحیی به عنوان "صبح ازل" است. این عنوان خاصّ حضرت نقطه اولی است و در آثار اختصاص به حضرتش داشته و هرگز به میرزایحیی چنین عنوانی در آثار مبارکه اطلاق نشده است. حضرت نقطه اولی میزایحیی را به اسم و خطاب "اسم ازل" مفتخر فرموده بودند و خود او نیز به این حقیقت اعتراف کرده است. (۵)

#### یادداشت ها

- ۱ - مَضِج، از مصدر ضَجَّه، و به معنی در حال آه و ناله کردن.
  - ۲ - مَصْح، از مصدر صَحَّه، و به مفهوم با صدای رسا فریاد کردن.
  - ۳ - مَعِج، از مصدر عَجِج، و به معنی با صدای بلند فریاد کردن.
  - ۴ - کتاب بدیع، چاپ طهران، آزرندگان، صص ۴۳ - ۴۴.
  - ۵ - "ایام بطون" پژوهشنامه شماره ۱، سال دوم، صص ۱ - ۳۸.
- "ایام بطون" اصطلاحی است که در آثار مبارکه مذکور و به دوره اولیه ظهور من يُظهِرُهُ اللهُ (حضرت بهاء الله) اطلاق می شود، و آن از زمان شهادت حضرت باب تا اظهار امر علنی در بغداد و باغ رضوان را در بر می گیرد.

## مخاطب جواهرالاسرار از آثار مبارکه جمال اقدس ابھی

در لوحی خطاب به یوسف که نسخه آن در مجموعه شماره ۳۵ صفحات ۲۷ تا ۳۰ از ردیف آثار و کتبی که توسط محفظه ملی آثار امری ایران در سال ۱۳۳۳ بدیع (۱۹۷۶ میلادی) به منظور حفظ تکثیر شده است اشاره ای به بیان مبارک زیر در باره جواهرالاسرار زیارت می شود:

"ای یوسف چون از قبل نفحات ایمان از تو استنشاق شد لذا این لوح از سماء مشیت ربّانیّه نازل و ارسال گشت که شاید از نفعه بیان رحمن به ملکوت تبیان فائز شوی و در تیه غفلت و وادی حیرت سرگردان نباشی در حکمت بالغه الهیه ملاحظه نما که در آن سلوک که از قبل از قلم امریه نازل و ارسال شد دو مقام آن را ستر نمودیم و تو سؤال نمودی معذک از قلم اراده در ذکر آن دو مقام علی ما ینبغی بیانی ظاهر نه. در کنوز علمیه ربّانیّه مستور نمودیم لاجل این ایام تا به آن ملتفت شوی و از حکمت ستر آن سؤال نمائی و توچنان غفلت نمودی که ابداً به نظرت نیامد تفکرفی ذلک لتطلع بما قضی من قبل و تکون موقنا بان عنده علم کلّ شیء فی کتاب منیر".

صدر این لوح مبارک به این آیات مزین است "بنام یکتا خداوند عالم... ای یوسف از عرف قمیص رحمانی محروم مشاهده می شوی..."

اما "دو مقام آن را ستر نمودیم" اشاره به بیان مبارک در آخر جواهرالاسرار است که می فرمایند: بلغ تعجیل الرفع الی مقام الذی ترکنا ذکر السّفرین الاعلیین فی التّسلیم و الرّضا... ولكن لو تجد فی نفسک حرارة المحبّة لتقول هل من مزید و نقول الحمد لله ربّ العالمین" (آثار قلم اعلی جلد ۳ ص ۸۸)

مقصود از یوسف مخاطب جواهرالاسرار بنا به تحقیق جناب فاضل مازندرانی سید یوسف سدهی اصفهانی است (رهبران و رهروان جلد ۲ ص ۵۰۱) مشارالیه بابی ازلی بوده است مفهوم اشارات نازله در لوح مذکور حاکی از آن است که مخاطب وابسته و مدافع میرزایحیی است چه که هیکل مبارک به اشارات ظریفه به مقام و

موقعیت و دعاوی میرزایحیی اشاره می فرمایند و مخاطب لوح را به مطالعه کتاب  
مستطاب بیان توصیه و نصیحت می نمایند.  
تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد شخص دیگری به نام یوسف در آن ایام در بین  
مدافعان میرزایحیی وجود ندارد ضمناً از سید یوسف سدهی نیز اطلاعات تاریخی  
زیادی در دست نیست.

## کتاب ابرار

از استاد جلیل ابوالفضائل گلپایگانی آثار و کتب متعددی در دست است که هر یک گنجینه ای گرانبها از تحقیقات و مطالعات آن دانشمند است. بعضی از این آثار مطبوع و منتشر و معدودی نیز در نسخ خطی موجود است. القاب و عناوین آثار مدوئه مزبوره کم و بیش مشهور و به گوش علاقمندان و متتبعین آثار امریه آشناست.

اخیراً ضمن مطالعه دو رساله از رسائل استاد جلیل که در سال ۱۳۳۹ توسط متصاعد الی الله شیخ محی الدین در مصر طبع و نشر شده و کلاً در خصوص عهد و میثاق الهی است در دو مورد از رساله اولی اشاره به اثر جامع و مفصلی شده که به نام کتاب ابرار تسمیه یافته است اینک عین عبارات ابوالفضائل علیه بهاء الله: "از حق جل جلاله رجا چنان است که خود توفیق بخشد و قوتی عنایت فرماید تا در اتمام کتاب ابرار که مشتمل بر بشارات انبیاء و ائمه اطهار است سعی شود و به سرعت به نظر اختیار رسد آنه علی کل شیء قدیر."

"و در این آیات اشارات دقیقه است که اکنون مجال بیان آن به تفصیل نیست اگر حق جل جلاله توفیق عنایت فرماید در کتاب ابرار ترجمه مفصل آن به نظر اختیار خواهد رسید." تاریخ این مکتوب بیست و سوم رجب ۱۳۱۷ قمری است و از بعضی مضامین و مطالب آن چنان می توان حدس زد که خطاب به ایادی امرالله جناب آقامیرزا حسن ادیب علیه بهاء الله الابهی مرقوم شده است، چنانکه از دو قسمت مذکور مکتوب مستفاد می شود. ظاهراً این مجموعه نفیسه مسمی به کتاب ابرار حاوی کلیه مطالب استدلالی و تأویلی کتب مقدسه در خصوص این امر عظیم بوده و بقرینه می توان دریافت که استاد تدوین چه اثر نفیس و کاملی را منظور می داشته است. از این کتاب در هیچیک از مدارکی که راجع به حضرت ابوالفضائل تحقیق و تتبع شده ذکری نیست شاید اساساً ابوالفضائل باتمام و اکمال آن فرصت نیافته و یا حوادث و سوانح زمان آن رامحو و نابود ساخته و یا اینکه در ایام آتیه بتوان آنرا باز یافت، از طرفی محتمل است که این مجموعه ناقص مانده و



بنام دیگری به میل مؤلف بزرگوار آن به علت عدم اطلاع دوستان مشهور شده باشد. آنچه مسلم است دو کتاب نفیس دیگر از جناب ابوالفضائل ناقصاً باقی است که به اسماء فصل الخطاب، و ردّ الردود مشهورند نام اولی انتخابی مؤلف است و دومی را به علت عدم تسمیه توسط مؤلف دوستان رحمانی به تناسب مطلب به نام ردّ الردود معروف ساخته اند.

شاید هم این کتاب اثر مستقل دیگری باشد که بر نظم و ترتیب دیگر مؤلف آنرا تنظیم کرده است در هر حال ظاهراً در سنه ۱۳۱۷ قسمتی از این کتاب مدون و مرتب بوده است.

اسمی را نیز که جناب ابوالفضائل برای این کتاب عنوان داشته ظاهراً مأخوذ از آیه مبارکه قرآن کریم در سوره مبارکه مطفقین است "كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْإِبْرَارِ لَفِي عِلِّيْنِ" (آیه ۱۸)

جناب شیخ الرئیس ابوالحسن میرزا علیه بهاء الله الابهی نیز کتابی به همین نام در ردّ بر غلام احمد قادیانی مرقوم فرموده که ظاهراً مأخوذ از همین آیه مبارکه است. باری مقصود از این وجیزه آنست که اگر دوستان عزیز در هنگام تصفح و تتبع به شواهد دیگر در خصوص این اثر وقوف یابند یا اثری از این مجموعه نفیس بدست آرند مشتاقان آثار و تألیفات امریه را با انتشار اطلاعات و تحقیقات خود مستبشر و مستفیض فرمایند. دوستان عزیز را همواره توفیق خدمت آستانش مستدام باد.

## ذیلی در باره مبانی احکام

این یادداشت مختصر مبتنی بر اساس این حقیقت است که بنا بر تعالیم ادیان، خلقت و ایجاد تصادفی نیست و نه تنها معلول به علل و عوامل دقیق است، بلکه به حقیقت دارای هدف و سرنوشتی خاص نیز می باشد. دین حقیقی واحد است و "جهت جامعه" بقای فرهنگ و تمدن انسانی است و سلسله متصل و مداومی است که ابتداء و انتها ندارد و بالاخره عامل مؤثر در اکمال مراتب وجود و تکمیل نوع انسان از جهت فردی و جمعی است.

احکام ادیان نیز همانند اصول و مبانی اعتقادی به تناسب ترقی فکر انسان و قابلیت روحانی که مخصوصاً در نوع بشر ودیعه است همواره در حال تحوّل و تکامل و تغییر و تبدیل بوده و هست زیرا ناظر به هدف حیات انسان یعنی وصول او به مرحله کمال روحانی و معنوی است و چون فکر و ادراک انسانی همواره در حال توسعه و تکمیل است تشریح احکام نیز متناسب آن و برای تربیت تدریجی نفوس و ارواح و عقول است.

اگر این مقدمه را بپذیریم می توان ادیان توحیدی را که جنبه الهی و مافوق انسانی دارند تجلیات نظام واحدی بدانیم که در سلسله طولی به هم وابسته اند و هر ظهور بعد مؤید و مکمل و ادامه ظهورات قبل است و در کیفیت عرضی نیز هریک از ظهورات دینی مجموعه مکملی از اصول فکری و ضوابط معنوی و شرایع و احکام اجرائی و قوانین و مقرراتی عمومی است که همه اصول و فروع آن به هم وابسته و پیوسته اند و به تدریج متناسب با ترقی روحانی افراد انسان تطوّر و تحوّل یافته و می یابند. تجلی کمالات انظمه گذشته اند و مبدأ و منشأ برکات و تجلیات آینده. و این مطلب نه تنها در اصول و مبانی بلکه در احکام و شرایع و فرائض و عبادات نیز صادق است.

درست است که احکام و اخلاق دو رشته متمایز از حقائق دینی در معارف همه ادیان است اما این دو در حیات اهل ایمان به هم می پیوندند و مفهومی متصل و واحد حاصل می نماید. احکام دینی و تعالیم اخلاقی ارتباطی اساسی و بنیادی

دارند. بررسی و تحقیق دربارهٔ اکثری از احکام نشان می‌دهد که هدف هر حکمی از احکام ایجاد و تثبیت سنجیه و خصلت معینی است. مثلاً عبادات مفروضه سبب اعتلاء روح از جنبهٔ فردی و ایجاد وحدت افکار و اتحاد کلمه در بین اهل ایمان از جنبهٔ جمعی است. اصولاً می‌توان گفت که مدارج عالیۀ آداب و اخلاق انسانی یعنی آنچه مقصد از تعالیم ادیان است حکمت نظری است که بر وجدان حکومت می‌کند و احکام و شرائع کیفیت عملی است که در اعضاء و ارکان افراد و اجتماع مؤثر واقع می‌شود. نقش احکام بر اساس تعیین حدود و مقادیر کمّی و بر مبنای اصل وجوب، جواز یا حرمت و میزان ثواب و عقاب و یا ردّ و قبول است و به مدد استفاده از کمیّات ظاهری در تحقق و تعین کیفیت آداب و اخلاق عمل می‌نماید و آنچه را که نمودار کیفیت و معنویّت است به وسیلهٔ مختصّات سنجش پذیر مادی و ظاهری متحقّق می‌سازد. با اینکه ملکات معنوی و روحانی مقصد از تمامی اصول و تعالیم و شرائع ادیان می‌باشد با اینهمه تمامیت آن در گرو حفظ کلیۀ شئون مجموعه ای است که به نام دین از عالم امر به عالم خلق افزوده شده است.

بیان نازل از قلم اعلی که "حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده" (۱) به صراحت حاکی از این حقیقت است که ظهور مظاهر الهی برای تربیت استعدادات مودوعه در نوع انسان است. در تفصیل و تبیین این بیان از قلم جمال قدم نازل: "یعنی مشارق امر و مخازن لآلی علم او، چه که آنّه تعالی غیب مکنون عن الانظار" (۲) مشارق امر و مخازن لآلی علم او "تبیین و توضیح" حقّ جلّ جلاله است و حکایت از این حقیقت دارد که دین الله یکی است ولی نظر به ترقّیات تدریجی عالم بشری و استعدادات انسانی که نمودار "ظهور جواهر معانی از معدن انسانی" است دین الهی متدرّجاً متتابعاً به عرصهٔ ظهور می‌آید. این همان حقیقتی است که در آثار مبارکه به تدرّج ظهور Progressive Revelaion نامیده شده است. این حقیقت انحصار به مجموعهٔ ظهورات الهیه ندارد بلکه در هر ظهور نیز اظهار و ابلاغ حقائق مندمج در آن دور و حتّی ابلاغ احکام و حدود و نصب و رفع اوامر و نواهی تدریجی و مشمول همین اصل است.

در خصوص وحدت حقیقت دین و اینکه دین الهی یکی است در قرآن کریم نازل: "قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ألا نعبد الا الله و لا نشکر به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا باننا مسلمون." (۳) مفهوم این آیه مبارکه دلالت دارد که حقیقت یعنی دین واحد الهی در همه ادیان مشترک است و لذا پیغمبر اکرم اهل کتاب را به آن دعوت می نماید. (۴) لفظ مسلمون که در این آیه نازل شده به دلالت آیات متعدده قرآن به مفهوم دین حقیقی است و به همین سبب مکرراً در قرآن به حقیقت ادیان سابقه نیز اطلاق نام اسلام شده است.

در یکی از الواح که به امضای خادم الله صادر شده در باره احکام می فرمایند: "الحمد لله الذی انزل الاحکام و جعلها حصناً لعباده و علة لحفظ بریته طوبی لمن تمسک بکتاب الله و عمل بما امر به و ویل للغافلین." (۵) و در مقامی دیگر می فرمایند: "ظهور حق و احکام الهی جمیع از برای تربیت انسان و ترقی او و حفظ اهل عالم و امثال آن بوده و خواهد بود." (۶) مدلول بیانات مبارک فوق حاکی از این نکته است که اهمیت احکام فرع هدف و مقصد از حکم است و اساساً هدف از تشریح احکام تربیت و پرورش اهل ایمان به اخلاق و آداب انسانی و رحمانی است. در کتاب بیان در خصوص این مطلب ذیل حکم نماز چنین نازل: "یومی که رسول خدا ص وضع نمود آن را [نماز] نبود الا حبل خضوعی و خشوعی که در اعناق مردم باشد از برای یوم رجوع خود." (۷) در حاشیه موضوع توجه به این مطلب لازم است که اهل انصاف این نکته را از یاد نخواهند برد که تخلق به اخلاق و آداب رحمانی و اجرای احکام، یعنی هدف و وسیله، همواره مکمل یکدیگرند و هرچه افراد انسان در مدارج اخلاق و آداب بیشتر ترقی نمایند در مواظبت احکام و اجرای آن بیشتر خواهند کوشید.

آیه مبارکه قرآنی "ما ننسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها..." (۸) نیز مؤید همین مطلب است که آیات و احکام برای تأمین خیر و سعادت بشر است نه اینکه تکلیفی بی هدف بوده باشد. بیان مبارک زیر نیز حاکی از این حقیقت است که احکام فرع است و ظهور مظاهر الهی و افاضه فیض روحانی اصل، و هدف ظهور

تربیت و هدایت است و نزول احکام در ظلّ آن و برای تحقّق آن است. حضرت بهاءالله در لوح عبدالرزاق می فرماید: "در مقامی [حضرت نقطه] می فرماید اگر اعتراض و اعراض اهل فرقان نبود هرآینه شریعت فرقان در این ظهور نسخ نمی شد." (۹)

آیا نمی باید گفت اعراض و اعتراض اهل اسلام در هنگام ظهور موعود قرآن نمودار محرومی آنان از اثر تربیت بخش و کمال آفرین شریعت فرقان بوده و به همین جهت به مصداق "نات بخیر منها او مثلها" احکام و شرائع قرآن نسخ شده است تا در ظهور بعد وقائع قبل تکرار نشود؟ حضرت نقطه در کتاب مستطاب بیان نیز این حقیقت را به بیانی دیگر ذکر فرموده اند: "در ظهور رسول خدا صلی الله علیه و آله لایق بود که کلّ ما علی الارض در ظلّ او مؤمن شوند. آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده و الا لیاقت از برای آن دین بوده." (۱۰)

در لوح مبارک خطاب به جناب حاجی ملاعلی اکبر ایادی مؤرخ ۱۵ جمادی الاول ۱۲۹۰ به امضای خادم چنین نازل: "در ارض سرّ به لسان پارسی مختصری [احکام الله] نازل و لکن به طرفی ارسال نشد، حسب الامر در محلّ محفوظ بود." (۱۱) در رساله سؤال و جواب نیز اشاره به قسمی از احکام ارث که در ادرنه تشریح شده آمده است. (۱۲)

ظاهراً تا آنجا که معلوم است، به غیر از الواح حجّ و الواح صیام، آنچه که در ادرنه نازل در دست نیست یا لا اقلّ اینکه شناخته نیست. با توجه به اینکه مقدار قابل توجهی از آثار مبارکه جمال ابهی در لیلۀ صعود مبارک به امانت به اطاق میرزا بدیع الله منتقل و بعد توسط میرزا محمدعلی ناقص اکبر ضبط و ناپدید شده شاید بتوان گفت جزء آن آثار و اوراق مبارکه بوده است.

اگرچه الواح حجّ و ادعیه صیام ظاهراً قبل از نزول حکم صیام و حجّ نازل شده اما اگر به این نکته توجه شود که این دو حکم در مجموعه احکام بهائی تأیید و تثبیت حکم بیان است توجیه مطلب آسان می شود. با اینهمه این جنبه مطلب حائز اهمّیت مخصوص است که این الواح در حقیقت طلیعه حکم و جوب صیام و حجّ است و تنزیل تدریجی احکام را تأیید می نماید. اهل بیان در ایام فترت به احکام

بیان متذکر و تا حدی که ممکن بود در اجرای آن می کوشیدند و یکی دیگر از مصادیق آن اجرای حکم حقوق الله است.

اگرچه الواح کریمه نازله قبل از ایام عکاء و کتاب مستطاب اقدس متضمن احکام، آن هم به صورت تفصیل و تشریح، نیست اما به دو کیفیت می توان طلایع و شواهد نزول احکام را ملاحظه نمود. اول تصریح و تأکید بر اجرای اوامر و حدود سابق اعم از اسلامی و بیانی و دوم تذکر به مبانی اخلاق و آداب روحانی که هدف اصلی از احکام عملی و مشترک در همه ادیان الهی است.

در مورد تأکید به حفظ و اجرای احکام ادیان سابقه به چند مورد زیر اکتفا می شود. در لوح احمد می فرمایند: "والذی ارسله باسم علی هو حق من عند الله و انا کلّ بامرہ لمن العاملین. قل یا قوم فاتّبعوا حدود الله الّتی فرضت فی البیان من لدن عزیز حکیم، قل انه لسلطان الرّسل و کتابه لامّ الكتاب ان انتم من العارفين." (۱۳) در سورة ملوک چنین تصریح فرموده: "اتّقوا الله یا ایها الملوک ولا تتجاوزوا عن حدود الله ثمّ اتّبعوا بما امرتم به فی الكتاب [کتاب بیان] و لا تکتونن من المتجاوزین." (۱۴) و ایضاً "اوصیکم فی آخر القول بان لا تتجاوزوا عن حدود الله..." (۱۵) در لوح القدس نازل: "ایاکم ان لا تختلفوا فی امر الله و لا تترکوا احکام الله الّتی نزلت فی البیان من لدن عزیز کریم." (۱۶) مسلماً اینگونه اشارات اساسی بیش از این چند مورد است که نقل شد.

مبانی اخلاق و آداب که هم مقدمه و هم هدف احکام است و از اجرای احکام جدائی پذیر نمی باشد به صورت های متنوع در آثار قبل از تنزیل کتاب اقدس به وفور آمده است.

طهارت قلب و تطهیر اعمال، وحدت مقصد و توحید توجه به مرکز امر، اهمیت تربیت نفوس و لزوم ابلاغ و تبلیغ ظهور الهی از مجموعه مبانی تأسیس جامعه جدید شایان ذکر است. اهمیت تخلّق به اخلاق روحانی و اعمال شایسته انسانی، احتراز از مجادله و اختلاف، رعایت صدق، انصاف و اعتدال در کلیه شئون و توجه و تأسی به اصول موضوعه الهی در زمینه حیات فردی تأکید گردیده است. مراجعه به

اصل آیات مبارکه نازل در ادرنه و سور و الواح مربوطه ما را به اساس این اشارت ها هدایت می نماید.

بیان مبارک ذیل قسمتی از یکی از الواح نازل در عکاست ولی مفهوم مطالب به نحوی است که به احتمال قریب به یقین پیش از نزول کتاب اقدس بوده است. مضمون آن وحدت مقصد حیات انسانی با دین الهی و وابستگی اساس اخلاق و هدف اعمال است.

"...بعد از عرفان حق، اعظم امور استقامت بر امر اوست، تمسک بها و کن من الراسخین. هیچ عملی اعظم از این نبوده و نیست، اوست سلطان اعمال و ربک العلی العظیم. و آنچه از اعمال خواسته بودید در مثل این الواح ذکر آن جائز نه لاجل ضعف عباد و لکن اعمال و افعال حق مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حق و بردباری و رضای بما قضی الله له و القناعة بما قدر له و الصبر فی البلیا بل الشکر فیها و التوکل علیه فی کلّ الاحوال، این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حق مذکور و دیگر مابقی احکام فروعیه در ظلّ آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود، انشاء الله به آن جناب می رسد و بمائزل فی الالواح عامل خواهند شد. حال زیاده بر این ذکر آن جائز نه. و آنچه از احکام از موثّقین شنیده اید و یا در الواح الهیه مشاهده نموده اید عامل گردید تا به مابقی آن فائز شوید باری، روح قلب معرفه الله است و زینت او اقرار بانه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت. کذلک بیّن الله لمن اراده انه یحب من توجه الیه لا اله الا هو الغفور الکریم..."

(۱۷)

حکمت ظهور مظاهر الهی و نزول احکام و اوامر و تلازم اصول اخلاق و آداب انسانی با حدود و شرایع دین در این بیان نازل از قلم اعلی به بیانی دقیق و فصیح ابلاغ شده است:

"ای دوستان، ارض معرفت رحمن خراب و ویران مشاهده شد، لذا زارع بالغ و حکیم حاذق فرستادیم تا اعراق فاسده و گیاههای لایسمنه را به تدابیر کامله قطع نماید و به امطار اوامر الهیه آن ارض را تربیت فرماید تا محلّ انبات نبات طیبه و

اشجار مثمره شود. این است مقصود از ارسال رسل و انزال کتب. ای دوستان، در صدد تربیت گمراهان و بی دانشان باشید که شاید نهال های وجود انسانی به طراز ربیع رحمانی سرسبز و خرم شوند." (۱۸)

مقصود از آنچه به اتکاء بیانات و آثار مبارکه مطرح شده این نکته است که هدف از تعلیم و احکام و اصول ادیان همواره تربیت اهل ایمان به صفات و کمالات انسانی است. اگرچه معارف دینی ظاهراً به اصول و فروع و احکام و فرائض تقسیم می شود، این تقسیم قراردادی است و در اساس همه این مطالب به هم وابسته است و در حقیقت برای تکامل همه جانبه نوع انسان از عالم امر الهی به عالم خلق به تدریج افزوده شده و می شود.

### یادداشت ها

- ۱ - حضرت بهاء الله، اشراقات (فاقد ذکر محل چاپ و تاریخ آن)، ص ۱۳۳.
- ۲ - حضرت بهاء الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به نجفی (مصر: مطبعة سعادت، ۱۹۲۰ م) ص ۱۰.
- ۳ - قرآن مجید، سوره آل عمران (۳)، آیه ۶۴.
- ۴ - بر اساس آیات قرآنی همه مردم اهل کتاب محسوب می شوند چه که: "كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين و انزل معهم الكتاب بالحق..." (بقره (۲)، ۲۱۳) که حکایت از این مطلب دارد که بر همه مردم دین الهی فرستاده شده است و در یوم قیامت نیز همه امت ها به کتابشان داوری می شوند. در این باره در سوره جاثیه (۴۵)، آیه ۲۸ نازل: "كل امة تدعى الى كتابها." اگرچه مفسرین در این مورد کتاب را "کتاب اعمال" گرفته اند اما تردیدی نیست که کتاب اعمال هرکس بر مبنای میزان و مقیاس کتاب الهی است که بر آن قوم و امت نازل شده است.
- ۵ - مجموعه محفظه ملی آثار امری، شماره ۲۷، ص ۲۷.
- ۶ - حضرت بهاء الله، اقتدارات (بی ناشر، بی تاریخ)، ص ۲۸۰.
- ۷ - کتاب بیان فارسی، باب ۱۹ از واحد ۷



- ۸ - قرآن مجید، سورہ بقرہ (۲)، آیة ۱۰۶.
- ۹ - اقتدارات، ص ۴۷.
- ۱۰ - بیان فارسی، واحد پنجم، باب پنجم.
- ۱۱ - مجموعهٔ محفوظهٔ ملى آثار امرى، شمارهٔ ۲۸، ص ۴۷.
- ۱۲ - رسالهٔ سؤال و جواب، شمارهٔ ۱۰۰.
- ۱۳ - حضرت بهاء الله، ادعيهٔ حضرت محبوب (قاهره، فرج الله زكوى الكردى، ۱۳۳۹ هـ - ق)، ص ۱۹۵.
- ۱۴ - حضرت بهاء الله، الواح نازله خطاب به ملوك و رؤسای ارض (طهران: مؤسسهٔ ملى مطبوعات امرى، ۱۲۴ ب)، ص ۷.
- ۱۵ - ايضاً، صص ۶۹ - ۷۰.
- ۱۶ - حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلى، نشر دوم (طهران: مؤسسهٔ ملى مطبوعات امرى، ۱۲۴ ب)، ص ۷.
- ۱۷ - اقتدارات، صص ۶۹ - ۱۶۳.
- ۱۸ - ادعيهٔ حضرت محبوب، ص ۳۱۶.

## آیه و آیات

اصطلاح آیه از ریشه "اوی" (الف، واو، یاء) مشتق شده و در قرآن مجید، و بعداً در معارف امر بدیع، معنی و مفهومی کاملاً مخصوص و مشخص پیدا کرده است. این کلمه اگرچه در قرآن نیز متضمن همان مفهومی است که در آثار فراوان امر بایی، بهائی آمده، ولی احتمالاً در ذهن عامه اهل علوم اسلامی وضوح کامل و مفهوم خاص خود را نیافته است. این کلمه و معادل مشابه آن در عبری به معنی اثر و نشانه و معادل کلمه Sign در انگلیسی است و مفهوم عام آن به معنی علامتی است که در آن خداوند متعال امر و اراده خود را ظاهر ساخته و مخصوصاً متضمن قدرت و احاطه الهی است. کلمه آیه و همزاد آن در عبری در تورات و انجیل و قرآن به مناسبت‌های مختلف آمده و به طور کلی برای هر تشابه و علامتی که از جانب خدا باشد به کار رفته است. مفاهیم وسیع و متنوع آیه و آیات در این سه کتاب آسمانی شامل معجزه، علائم قدرت و اراده حق، شواهد اثبات امور الهی در موارد مختلف در مظاهر وجود، کیفیت و اثر آداب و احکام دینی، و بالاخره وسیله انذار و تخویف می باشد. اما در قرآن اختصاصاً آیات برای کلام ملفوظ نیز آمده و آن را حجت بالغه باقیه مقرر فرموده است، و این کیفیت از مفهوم آیه و آیات است که در امر بدیع اهمیت خاص پیدا کرده و ملاک شناسائی ظهور مظاهر الهی معرفی شده است. در آیات ۴۹ - ۵۱ سوره عنکبوت (۲۹) می فرماید: "هُوَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٍ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ أُولَئِكَ يَكْفِيهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرًا لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ" و در تبیین آن در آیه ۷ سوره آل عمران (۳) چنین نازل: "هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ" در قرآن کریم اشارات متنوع در آیات متعدّد از دو اصطلاح آیه و آیات نازل شده که همه مورد اشاره قبل را در بر دارد، اما مخصوصاً در باره آیات ملفوظ تذکر و یادآوری فرموده که: "تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ" (سوره آل عمران، آیه ۱۰۸)

در تعریف آیه همه اهل اطلاع اتفاق نظر دارند و آن را کلامی از قرآن که معنی و مفهوم آن کامل و جامع و شامل باشد ذکر کرده اند. در حقیقت آیه از لحاظ دستور زبان همان جمله است که برای تفخیم و احترام به این حقیقت که کلام مظهر الهی است اسم مخصوص به آن اطلاق شده و به همین جهت مفهوم کلمه آیه متضمن بیان عظمت و خلاقیت معنوی آن است. (۱)

بررسی این نکته که اصطلاح آیه در آثار این دور بدیع به چه مفاهیم و مقاصدی به کار رفته محتاج تحقیقی مستقل و خارج از بحث این مختصر است. مقصود از این بررسی تحقیقی مقدماتی در باره مفهوم آیه و آیات ملفوظ است که مدرک و مستند دو ظهور کلی الهی در این دور بدیع بوده و تمایز حق از باطل به آن موکول است. تصفح و بررسی آثار حضرت نقطه اولی این نکته را نشان می دهد که حضرتش دلیل حقیقت دعوت خود را نزول بلاانقطاع و سریع آیات مقرر فرموده و دلیل موعود بیان (مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ - حضرت بهاءالله) را نیز به آیات منحصر فرموده است (بیان فارسی، واحد ششم، باب هشتم)، و در مقام احتجاج و استدلال عدم امکان تقلید از آیات را تصریح نموده و مخالفان و معترضان را به آوردن کلمات و آیاتی همانند آثار مبارکش دعوت کرده و آنان را بدینوسیله ملزم فرموده است، و چون کسی به این کار توفیق نیافته و حتی جرأت مقابله به مثل ننموده، آن را به عنوان اظهار معجزه بیان نموده و کیفیت مشترک بین قرآن و آثار مبارکه معرفی فرموده است. به طور کلی، در خصوص کیفیت آیات ذکر این مطلب لازم است که آیات ملفوظ و کلمات صادره در قرآن و مخصوصاً آثار متعدده این دور اعظم از جهت قواعد زبان، چه عربی و چه فارسی، عموماً با قطعات فخیم ادبی، و بعضاً با آثار ساده و روان، تشابه و تناسب دارد. اما آیات، بنا بر اراده الهی، دارای تأثیرات مخصوصی است که در عمل مردم را به دو گروه مؤمن و معاند تقسیم می نماید. اگرچه گروه معاند و مخالف، برخلاف اهل ایمان، به آیات و کلمات الهی ایمان نمی آورند، معذک در برابر تحدی و دعوت صاحب آیات که "فاتوا بآیه من مثله" است نیز ناتوان می مانند و از قبول این پیشنهاد تن می زنند و تاریخ شاهد این

حقیقت است که همواره جواب این پیشنهاد تکفیر و ردّ و بهانه جوئی و اعراض بوده است.

لازم به تأکید نیست که کلمات و آثار نازله از مظهر حقّ باید متضمّن خصوصیات باشد که اصطلاح آیات بر آن درست آید، و این مطلب شامل دو نکته است، نخست کیفیت ترتیب و ترکیب آن، دوم قدرت اعجاز آن، که هر دو در آثار مبارکه تجلّی دارد.

در این مختصر فرصت آن نیست که از همه آثار این دور بدیع استشهاد کرد و استفاضه نمود، فقط به مواردی محدود از آثار حضرت نقطه توجّه و توسّل می شود تا بدینوسیله دلائلی بر این مختصات ارائه شده باشد.

### ۱- کیفیت ترکیب و ترتیب آیات و کلمات نازله:

#### الف) بدعیّت و اصالت کلام

در صحیفه عدلیه چنین نازل: "حال آنکه حروف بیست و نه گانه برید علماء بوده و هست و این نهج بدیع برید احدی جاری نگشته و ممکن نیست. هرگاه عالمی قلم دست گرفت و بدون اخذ از کتاب الله بر فطرت آیاتی نوشت ظاهر می شود که امر بغایت عظیم و صعب است و در حقّ احدی ممکن نیست الا من شاء الله" (محفظه ملّی آثار، شماره ۸۲، ص ۱۵۰) که نه تنها متضمّن اظهار امرالله است، بلکه به انحصاری بودن آن تصریح مخصوص فرموده است. و در توقیعی خطاب به خال اصغر چنین فرموده: "به حقّ خداوندی که جانم برید اوست که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند به اینکه یک آیه بیاورند عاجز خواهند شد. اگر هم چیزی بیاورند کلمات مسروقه خواهد بود، نه اینکه بر لسان ایشان بر فطرت جاری شود..." (محفظه ملّی آثار، شماره ۹۱، ص ۱۷۳)

#### ب) سرعت نزول آیات

در کتاب مستطاب بیان است که "هرگاه کسی تصوّر در ظهور این شجره نماید بلاریب تصدیق در علوّ امرالله می نماید زیرا که از نفسی که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومی که کلّ به آنها متعلّم میگشته متعری بوده و حال به این

نوع که تلاوت آیات می نماید بدون فکر و تأمل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات می نویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیّه در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر می نماید که کلّ علما و حکما در آن موارد اعتراف به عجز از ادراک آنها نموده شبهه نیست که کلّ ذلک من عندالله هست" (بیان فارسی، باب ۲، واحد ۱)

## ۲ - قدرت اعجاز

اعجاز در حقیقت ارائه و اتیان آثار و دلالتی است که همگان از آوردن همانند آن عاجز و ناتوان باشند و این مطلب در قرآن مجید با دعوت پیغمبر اکرم از غیر مؤمنان به آوردن سوره ای همانند سُور قرآن ذکر شده است (سوره بقره، ۲، آیه ۲۳): "وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ..." در امر بدیع این مقابله و تحدی به یک آیه منحصر شده و مکرر در موارد مختلف مخالفان ظهور به ارائه کلمات و کتبی برای مقابله با ظهور حقّ دعوت شده اند. در کتاب الاسماء می فرمایند: "فاذا رءوا آیات بیّنات من عند اعجمی لم يتعلّم بما هم يتعلّمون فاذا علی دینهم و ما نزل الله فی الفرقان لا سیل لهم الا و ان یقولون هذا من عندالله المهیمن القیوم و ان یقولون لا یکفینا هذا. جحدهم الله و قوله فی الفرقان من قبل قل انتم آیه الاعلی فی سورة العنکبوت لتقرئون... و ان انتم فی ریب من هذا فأتوا بآیه واحدة ان کنتم مدّعیین. لن تستطیعوا و لن تقدروا و انّ بما قد قضی الله فی الفرقان قد خرجتم عن دینکم و لا تستطیعون ان ترجعوا." (محفظه ملّی آثار شماره ۲۹، ص ۲۶۸)

مفهوم بیان این است که با زیارت آیات بیّنات که از قلم حضرتش که عرب نیست و علوم آنها را نیاموخته نازل شده باید بر حسب دلالت آیه سوره عنکبوت ایمان آورند... و اگر در شکّ و تردید هستند جا دارد که در مقابل آن اظهار و اتیان آیات، حتّی یک آیه، بنمایند و چون بر این کار قادر نیستند از دین خود (اسلام) خارج شده اند و راهی به سوی حقیقت اسلام نخواهند یافت. و در رساله ذهبیه (نازل در شیراز) نیز چنین تحدی فرموده که: "و علیک یا ایها الناظر بالانصاف و الحبّ فانّ ذلک حکم الدّین و لا تصعب علی نفسک الامر و فکر فی مقام المیزان. ان

استطعت بالمبارزة فخذ القلم واجره على اللوح والآشأن الجواب فى مقام العلم بكلمات اهل الرّسوم لا ینفع احدا ولو كان حقاً... لاقول ان كلّ شبّهات اهل الجمال واعتراضات اهل النّقل یرجع بصحّة المیزان وعجز اهل البیان... وانّ دلیل حجّته هو عجز ماسواه و لا عرفانه لانتك لن تقدر ان تعرف الفصاحة الواقعية الجارية من خزائن الفطرة... فأتى قد نزلت المرء ولا احبّ مع ما كان الحقّ معى ان اجادل مع احد لآتى بالیقین لارى لا یقدر ان یقوم معى فى شأن کلمات الحجیة الّتی تجرى من لجة بحر الفطرة وطمطام یم القدرة احد ولو یتفکرون فیما یقولون لینصفون و یعتدرون". (محفوظة ملّی آثار، شماره ۵۳، صص ۱۷۰ - ۱۷۴)

در این بیان مطلب همه بر اساس ذکر میزان تمایز حقّ از غیر اوست که تنها بوسیله نزول آیات اثبات می شود، و در ضمن آن حضرتش مخاطب و خواننده را به مقابله و مبارزه روحانی دعوت می فرماید و تصریح می فرماید که اگر اهل نظر تفکر کنند انصاف خواهند داد و عذر خواهند خواست و این استدلال مبنی بر آیه قرآنی است که می فرماید: "لا تُجادِلوا اهلَ الکتابِ الاّ بالّتی هی احسنُ..." (سوره عنکبوت، ۲۹، آیه ۴۶)

در خاتمه این مطلب استشهاد به این کلام بهترین ختام در باره آیه و آیات است: "همین است دین خالص خداوند احد. هرکس می خواهد تصدیق نماید از برای نفس خود تصدیق نموده و هرکس هم می خواهد تکذیب نماید از برای نفس خود تکذیب نموده و حجّت خداوندی بالغ است بر کلّ عالم. الا یا ایها النّاس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا فقد اعرفه بنفسی من احبّنی فقد احبّ الله و رسوله و اولیائه و من جهلنی فقد جهل الله و رسوله و اولیائه و کفی بذلك لنفسی فخرأ و کفی بالله علیّ شهیداً (رساله عدلیه، محفوظه ملّی آثار، شماره ۸۲، ص ۱۵۹)(۲)

### توضیح

۱ - در خصوص اهمیّت کلام، حضرت نقطه در تفسیر حرف هاء (از آثار نازله در

شیراز) چنین فرموده: "ولو علم الله شيئاً اشرف من الكلام ليجعله بينه وبين رسله".  
بیان مبارک فوق در حقیقت تأیید و امضای شعر معروف است که گفته:  
گر بُدی گوهری و رای سخن آن فرود آمدی بجای سخن  
۲ - برای مطالعه تکمیلی در باره آیات نازلہ در دور بیان علاقمندان می توانند به  
خوشه هائی از خرمن ادب و هنر، ج ۶، صص ۶۸ - ۹۳ مراجعه فرمایند.

## دعا و مناجات

هرکاری را اثری مقدر و هر فعلی را انفعالی مسلم است. این تلازم فعل و انفعال و یا مؤثر و اثر از اصول بدیهی و محققیه است که امروزه در علوم به دلائل و شواهد عقلی و تجربی مدلل است و از مقدمات قضایا و مسائل علمی و منطقی بشمار می رود.

بدون تردید هر اثری با عوامل اولیه مؤثره ارتباط مستقیم و متناسب دارد شاید اصطلاح عمل و عکس العمل دو کلمه بسیار رسا برای بیان مفهوم علمی این مطلب باشند چه که عامل مؤثر و اثر از یکدیگر مستقل نیستند گرچه متمایز و متفاوتند.

از اصول متداوله در همه ادیان پس از کلیات اعتقادی که جنبه وجدانی و صرف روحانی دارند عبادات که روشهای معموله برای ارتباط و وصول بنده و خداوندگار یا حق و خلق است عمومیت و مشابهت دارند. اساس و اصول وجدانی و اعتقادی در ادیان الهیه یکسان است و همه بر یک منوال بیان شده است ولی روش تقرّب و توسّل به حق یکی بیش نیست توجه به حق و انقطاع از هرچه که دون اوست. آیا توجه به حق را اثری نیست؟ آیا مناجات و راز و نیاز یعنی استغراق در توجه و توسّل عکس العملی ندارد؟ این چنین تصویری خلاف حقیقت، خلاف علم و خلاف منطق و استدلال است.

بدون شک فکر و روح آدمی در معرض خیر و شرّ هر دو است. آیا انسان فطرتاً به صلاح و نیکی متمایل است یا طبیعت او میل به بدی و کجروی دارد؟ شاید بر اساس تجربیات موجوده که محتاج مطالعات بیشتری است چنین به نظر برسد که هیچ یک از این دو میل غریزی انسان نیست و عوامل زندگی در نمود آن مؤثرند اما بر پایه اصول اخلاقی و تربیتی ادیان طبع بشر به خیر مفسطور است نه به شرّ ولی عوامل زندگی و روش تربیت و مراقبت در آن اثر می نماید.

اکنون که قابلیت روح انسانی و تقابل مؤثر و اثر مسلم و محقق است خوب است که بیاد آریم هدف از ظهور و بروز شمس حقیقت و مظاهر هدایت چیست؟



جمال قدم و اسم اعظم در این خصوص فرمود:

" حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسان آمده. " مختصر آنکه اول و اهمّ و اعظم هدف از ظهور مظاهر الهی تربیت و پرورش افراد انسانی به اخلاق و آداب و کمالات روحانی و یا به بیانی دیگر خلق جدید و تخلّق به خلق و خوی جدید است.

چگونه می توان تبدیل افکار و اخلاق و تعدیل صفات و رفتار حاصل نمود؟ خلق جدید یافت؟ و خلق و خوی حقّ گرفت؟ اگر سراسر ورقی نوشته ای باشد آیا به همان سادگی که اوراق نانوشته نگارپذیرند می توان بر آن نقشی زد و یا اگر ظرفی مملوّ و لبریز شد جائی برای دریافت و نگهداری بیشتر از آن خواهد داشت؟ یقیناً نه. پس چه باید کرد؟ جز آن است که نوشته و نگار نخستین را باید زدود و آنچه در ظرف است به کناری ریخت تا بتوان دیگر بار نقشی بر آن ورق آراست و یا ظرف را پر نمود؟

ضمیر انسان نیز همچین است. تخلّق به اخلاق روحانی و صفات عالیّه انسانی نیز مستلزم همین است که فکر و طینت انسان از افکار و عقائد و آراء و امیال خصوصی و انفرادی عاری گردد و آداب و کمالات روحانی گیرد.

این کار اگرچه مهمّ و خطیر است ولی آسان است زیرا فطرت انسانی قابل قبول و پذیرش صفات رحمانی و متمایل به خیر است و وصول به این رتبه و حصول این کمال معنوی مرهون حالت تذکّر و تنبّه است که در حال توجّه و مناجات و اثر و کیفیت حاصله از آن به دست می آید.

سیر و تعمقی در مناجاتهای مبارکه نازلّه در این دور اعظم کیفیتی را که برای تحقّق این هدف یعنی حصول کمال اخلاقی و تربیت نفوس مؤثّر و لازم است نشان می دهد. مضامین مناجاتهای مبارکه این ظهور همه بر اساس طلب قابلیت و استعداد و رجای شمول تأیید و عنایت و تمنای صون و هدایت است. اگر حالت مناجات آن چنان که باید و شاید حاصل شود بدون تردید وسیله ارتباط روحانی با حقیقت مطلق خواهد بود و کسب فیض میسر و آثارش ظاهر خواهد گشت و این همان هدف از مناجات است.

حالت مناجات چیست؟ شاید هیچکس نتواند این حالت را بیان کند. اما احساس آن ممکن است. حالت مناجات چون کیفیت مادی جسمانی نیست تعریف و بیان آن به اصطلاحات و تعاریفات معموله علمی ممکن نیست اما بسیاری از حالات روحی قابل توضیح و بیان نیستند و فقط قابل ادراک می باشند. باری اگر نمی توان خصوصیتی را به عنوان تعریف حالت مناجات ذکر نمود می توان صفات مشخصه آن را شناخت. حال مناجات متضمن گسستن و انقطاع از کلیه امور و اشیاء مادی و معنوی و انحصار توجه در مشیت و اراده الهی است مقصود از مناجات آن است که انسان در آن هنگام مستغرق در حق شود و خود و هرآنچه غیر از اوست فراموش نماید تا قابل تجلیات فیض الهی شود یا به عبارت دیگر از نقوش و نگارهای دیگر عاری و پاکیزه شود و اثر خلق و خوی رحمانی در او ظاهر گردد.

هنگامی که چنین کیفیتی حاصل شد آثار حاصله از مناجات و توسل به حق ظاهر می شود حالت مناجات و توجه دوگونه تأثیر دارد تأثیر تلقینی و تأثیر تعلیمی.

#### ۱ - تأثیر تلقینی

تأثیر و ثمر بخشی تلقین و تکرار امروز در علوم تجربی محرز و مسلم است و مناجات و توجه به حق چنین خاصیتی را نیز داراست و سبب مزید اطمینان قلب و ایمان می گردد و "اذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا (۱) و "اعبد ربك حتى ياتيك اليقين" (۲) بر این برهان گواهی صادق است و "اتلو آيات الله في كل صباح و مساء" به همین سبب منصوص و مفروض است.

تتابع و تکرار ادکار و کلمات موجب تأثیر در عقول و افکار است و این تأثیر و تلفیق خواه ناخواه و متدرجاً در تمام شؤون حیات انسان ظاهر می شود و او را به کمالات و صفات و اخلاق و آداب روحانی و توجه به ساحت حق عادت می دهد و آن خصائص و کمالات را ملکه او می سازد. اما نباید فراموش کرد که این همه موکول به هوشیاری و آمادگی و سعی و کوشش انسان می باشد تا اثر تلقین آمیز این صفات پسندیده و تعلیمات اخلاقی در او منعکس و متجلی گردد.

#### ۲ - تأثیر تعلیمی

اثر تلقین آمیز ادعیه و مناجات‌ها ناخودآگاه است در حالی که از مضامین آثار مبارکه می‌توان تعلیم گرفت و راه و رسم اخلاق و انسانیت آموخت و شایسته نیز چنین است. در حقیقت مضامین مناجات‌ها سراسر تعلیم است و ما باید در زندگانی خود بکوشیم تا تجسم و تحقق کیفیات و خصوصیات آنی که در هنگام مناجات به آستان الهی ادا می‌کنیم در زندگی ما ظاهر شود. این نکته شایان توجه است که در اینجا دو مطلب وجود دارد نخست سعی و کوشش ما در یافتن و پذیرفتن اخلاق و صفات و ملکات فاضله و دوم صداقت و صمیمیت ما در استمداد از منبع فیاض الهی به منظور کسب فیض و شمول تأیید.

به نظر نمی‌رسد که هیچیک از این دو مرحله از دیگری مستغنی باشد زیرا دعوی تخلّق به اخلاق حسنه بدون کیفیت کسب فیض از آستان الهی با نوعی خودپسندی و احساس افتخار و امتیاز همراه است که از خلوص و صفا می‌کاهد و استمداد از منبع فیاض الهی بدون سعی در وصول به صفات و ملکات اخلاقی نیز بدان مانده است که انسان در طلب مجهول مطلقاً بکوشد.

شمول تأیید و هدایت الهی یعنی اجتماع این دو لطیفه. نخست فهم و درک و شناسائی مقصود اصلی از تعالیم و کلمات الهی و مطالب آنها و سپس رجای شمول رحمت و کمک معنوی. بی شک هر آنکسی که آرزومند و طالب وصول به رضای الهی شد و حقیقت رضای الهی را که رضای مظاهر اوست دریافت و صادقانه رجای هدایت نمود مؤید و منصور خواهد بود.

اکنون جای آن دارد که شمه‌ای از کیفیت انواع مطالب تعلیمی مناجات‌ها بیان شود:

### الف - استغراق در ذکر صفات و قدرت الهی

در مناجات‌های مبارکه این دور اعظم اهمّ مطالب بیان صفات و کمالات قدرتی الهی و عظمت و تنوع آثار حاصله از مشیت و سلطنت اوست و در جنب این اظهار قدرت و جلال و استغناء و اختیار ذکر ضعف و ذلت و ناتوانی و احتیاج بشری نیز به نهایت قطعیت و وضوح مذکور است چرا این مقایسه مکرراً تصریح شده است؟ بیان علت آن خالی از اشکال نیست. این مقایسه بیشتر علت روانی دارد زیرا فکر و روان

انسانها از حقایق محض مطلق تصویری می سازد و آنرا می ستاید یا منفور می دارد. این مقایسه یعنی توجه به بی نیازی و عظمت مطلق حق و تذکر به ضعف و زبونی انسان ما را از گردابی که در روان ما جریان دارد بیرون می کشد و تخیلات و احلام روانی را که همواره بخودپسندی متمایل است به حقایق موجود و محسوس تبدیل می نماید این حقیقت که ذات واجب الوجود خیر مطلق و مصدر همه اشیاء است و ما بندگان مستمند محصور در عوالم محدود بشری بسر می بریم.

### ب - توجه تام

در مناجاتهای مبارکه همواره حصر نظر در حقّ جلّ جلاله تأکید و انقطاع از ماسوی تصریح شده است. توجه و تمرکز نظر باعث اثرات و نتایج حیرت آوری است که هنوز علوم تجربی آن را چنانکه شایسته است نمی شناسد و این عجب نیست زیرا در بین افراد بشر به ندرت کسانی دیده شده اند که این روش را به کار برده اند با این همه حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه شدت اثر آن را تصریح و آن را به اثر اشعه آفتاب پس از تمرکز در عدسی محدّب تشبیه فرموده اند. "توجه تام مستلزم حضور قلب و انقطاع و وارستگی است و چون این صفات حاصل شد و توجه تام دست داد متقابلاً بر انقطاع و حضور قلب نیز می افزاید و تکامل و تشدید توجه و انقطاع با یکدیگر ملازمه دارد.

### ج - رجا و تمنای تحقّق برترین آرزوها

معمولاً ما از مناجات و دعا تصوّر مخصوصی داریم و آن استدعای قبول درخواست ها و طلب تحقّق آمال و آرزوهای ماست اما مناجاتهای مبارکه به ما درس دیگری می دهد. درس تمنای آرزویی بسیار بزرگ، اعظم آمال، طلب رضای الهی آنچه که حقّ شایسته ما می داند نه آنچه که ما در هوس آئیم. این تعلیم مطلب مهمّی است نخست به علّت آنکه ما همواره خیر و صلاح خود را نمی دانیم امروز را می بینیم و از فردا غافلیم و دوّم به سبب اینکه بدین وسیله در طرح الهی خود را شریک ساخته ایم و در آن نقشی پذیرفته ایم. طلب رضای الهی آرزویی بسیار بزرگ است این است که در مناجاتهای نازله این قدر تکرار شده است روح انسانی را اعتلا

می بخشد و نظر را از مطالب کوچک و گذران زندگی به تجلیات و جلوه های پایدار و ابدی حیات متوجه می سازد و روان انسان فانی را جلوه و جلای عوالم ملکوتی می بخشد. اگر واقعاً چنین آرزویی در قلب و روح ما تلقین شود و به آن خو بگیریم چه لذتی بدست خواهیم آورد و چه عظمت و جلالتی حاصل خواهیم کرد. لذتی که از تحقق آرزوهای گذران سرچشمه نگرفته بلکه دائمی و فناپذیر است و جلالتی که به عظمت و وسعت عالم است زیرا محدود نیست چون اراده و مشیت او نیز حدی ندارد.

مفهوم آثار مبارکه ای از قبیل "هرچه خواهی از او خواه و هرچه طلبی از او طلب" که متضمن معنی نهایت آرزوهاست نوعی از همین مطلب است. تمنای کیفیاتی نامتناهی و ابدی و این کیفیات جز به وصول به رضای او متحقق نخواهد شد.

### آثار حاصله از مناجات

شاید اگر ادای حق مطلب میسر می شد این صفحات کتابی را بوجود می آورد. مناجات در قلب مؤمن آتشی شعله ور می سازد که اثر آن فراموش نمی شود بلکه دیگران را نیز مشتعل می کند و چه بسا که آنان را تقلیب می نماید و اشک شوق از چشمها جاری می سازد.

### الف - رضا و تسلیم

مناجات و توجه مخلصانه به آستان الهی انسان را در این عقیده راسخ تر می سازد که تسلیم و رضا در قبال وقایع زندگانی و اراده و خواست الهی عکس العمل منطقی ایمان و یقین است و این تسلیم و رضا دارای اثرات وجدانی و عیانی است. کیفیت و اثر عیانی یا عملی رضا ما را به تحمّل شدائد عادت می دهد و از سنگینی بار واقعیات تلخ زندگی می کاهد. کسی که مشکلات طبیعی زندگی را بر اساس اینکه ضروریات و واقعیات حیات است و اساس تحولات زندگانی بشری را خداوند چنین مقدر فرموده تحمّل می کند و ناکامیها و موانع زندگی را طبیعی می داند و می کوشد تا آنها را آسان کند و برطرف سازد سعادت مندتر است یا آنکه از

مشکلات زندگی دیوهیولائی می سازد و از آن می پرهیزد و دمبدم ناله و شکایت می کند؟

اثر وجدانی رضا احساس سعادت و سرور درونی است که هیچگاه نقصان نمی یابد و بدون آنکه دلبستگی و تعلقی در میان باشد همواره شادمان و خوشبخت است در چنین حالی انسان از همه مزایای زندگی برخوردار می شود و در طلب کمال و ترقی می کوشد. اما به اشیاء گذران و حیات ناپایدار فریفته نمی شود و دل نمی بندد.

### ب - استغناء

مناجات و توجه به آستان حق ما را به غنای حقیقی می رساند زیرا غنای حقیقی آن است که انسان به هرآنچه که دارد راضی و خشنود باشد وگرنه ثروت و مکت همه قرون و اعصار قادر نیست چشم دل را سیر کند و روحی را که محتاج و مستمند است دولتمند سازد. در مناجاتهای مبارکه مکرر چنین تعلیم داده شده که همه محتاج و فقیریم و خداوند غنی مطلق است و بخشنده کریمی که "هرچه خواهی از او خواه" هم اوست اگر واقعاً این تعلیم ملکه ما گردد از دون او مستغنی خواهیم شد و این استغناء ما را از تنگنای چون و چند زندگی و غم و افسوس دنیای گذران فارغ خواهد داشت. چه پراج و گرامی است این استغناء که ما را از بسیاری از صفات تملق و ریا و ترویر و دروغ بی نیاز خواهد ساخت.

### ج - سعه صدر و فهم حقیقت امور

در هنگام مناجات آنچنان که در آثار این امر اعظم وارد شده همواره تمنا می کنیم که "خداوندا ما را از هر قیدی آزاد فرما و به جهان نامحدود خویش دلالت کن" اجابت این آرزو که ما را از دنیای محدود و زندگانی مقید به حدود و علائق زمان و مکان جدا می سازد و به عوالم وسیع لاهوتی می کشاند همواره با سعه صدر و توسعه دایره فهم و ادراک و شناسائی حقایق امور همراه است.

آیا اگر مطلبی را فقط از یک نقطه نظر مطالعه کنند بیشتر رموز آن را در می یابند یا اگر تمام جوانب و علل و عوامل در نظر گرفته شود مثل کسی که به جهان نامحدود

الهی رسد و وسعت صدر و قوت ادراک او افزایش یابد مثل آن است که تمام جهات و علل را منظور داشته باشد.

#### د - شمول تأیید

در باره تأیید الهی سخن گفتن کار آسانی نیست. تأیید چیست؟ و چگونه می توان آن را تحصیل کرد؟

تأیید یعنی وصول هدایت و تقویت معنوی از مرکز و منبع فیض روحانی به نفوس شایسته و لایق. لیاقت و قابلیت را چگونه می توان کسب کرد؟ کسی که خود را به آداب و روشی که بدان مأمور است تربیت نماید بدون تردید شایستگی هدایت و تأیید را حاصل کرده است در حقیقت این چنین فردی شخصیت عادی خود را فانی و در نمونه و مثلی که بدان متوجه و معتقد است به مقام بقا رسیده این چنین کیفیتی با شمول و وصول تأیید مترادف است و جای هیچگونه تردیدی ندارد. ما به کمک مناجات و استغاثه می توانیم چنین حالتی را تحصیل کنیم زیرا همواره در مناجاتهای مبارکه به مطالبی اشاره شده که متضمن این آروزست که ما را به رضای خود موفق دار و مشمول تأیید و عنایت کن. آیا کسی که در هنگام مناجات مکرر صمیمانه چنین رجا کند چه خواهد شد؟ چون این تمنا برآورده شد و به رضای او که عمل به اراده و احکام اوست توفیق یافت آیا مؤید به تأییدات غیب و شهود در کلیه عوالم الهی نخواهد بود؟ شک نیست که تأیید و عنایت ربّانی در هر موردی احاطه خواهد کرد و شامل خواهد شد چه که قابلیت حاصل شده و رجای تأیید مقبول گردیده است و چون عنایت و تأیید الهی شمول بر عموم دارد بمجرد آنکه قابلیت حاصل شد خورشید تأیید و هدایت الهی در آن آینه خواهد درخشید.

## مناجات و دُعا در شرایع سابقه و امر اعظم

### بهائی

#### ۱ - تعریف دُعا و مناجات:

دعاء در لغت به معنی آواز دادن و کمک خواستن آمده است و دُعا لهُ متضمّن معنی رجای خیر و دُعا علیه به معنی طلب شر و نقیمت آمده است، مفهوم مناجات مکالمه سری و پنهانی است که دیگری در آن شریک نباشد (خاطبه بما فی فؤاده من الاسرار او العواطف). در عرف ادیان این دو اصطلاح از صورت مطلق خارج شده و به کلمات و آثاری اطلاق می شود که متدینین در هنگام تقرّب به آستان حقّ متعال با شرایط و آداب مناسب ذکر می نمایند. اصطلاحاً مناجات به مفهوم توجّه و توسّل به آستان الهی ولی دعا بمنظور تقاضا و طلب بکار رفته است، در السنه دیگر نیز این هماهنگی موجود است. در آثار امریه ای که به زبان انگلیزی به قلم مبارک حضرت ولیّ امرالله ترجمه و تدوین شده است معادل این الفاظ کلمات Meditations , Prayers را معمول فرموده اند. در لوح ملک روس از سوره هیکل نیز لفظ نجوی به همان معنی و مفهوم مناجات بکار رفته است.

با این همه در آثار اسلامی و مسیحی و کلیمی لفظ دعا همواره متضمّن کلیه انواع نامبرده و بطور اعم متداول و معمول شده است و کمتر اصطلاح مناجات معمول بوده است مناجات نماز یا صلوة (Obligatory prayer) چنانکه از آن مفهوم است فریضه روحانیه ایست که در مواقع معین ادا می شود.

#### ۲ - مفهوم دعا و مناجات:

مفهوم عبادات در شرایع الهی تقرّب و توسّل به آستان یزدانی و کسب فیوضات رحمانی است.

از حضرت علی بن ابیطالب علیه بهاء الله و سلامه در یکی از مناجاتهای حضرتش چنین آمده که "ما عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكِ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَلَكِنْ وَجَدْتُكَ اِهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ"

ایضاً از حضرتش روایت شده "كُلُّ قَوْلٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَغْوٌ الْخ"



در حدیث از امام صادق علیه بهاء الله و سلامه که فرمود "العِبَادُ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلْبًا لِلثَّوَابِ فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ" نقل از کافی.

و از حضرت ربّ اعلیٰ جل ذکره در صحیفه عدلیه "بحقّ خداوندیکه قرآن را بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل فرموده که یک مناجات با خداوند با فصاحت ظاهریه و ترتیب واقعیه اعظم از کل علوم و اکرم از کل طاعات است".  
و در باب ثالث همین اثر مبارک می فرماید "... و اکثر خلق در مقام توحید عبادت مشرک و در مقام توحید فعل کافرگشته اند من حیث لا یعقلون بدانکه وحده وحده لا شریک له مستحقّ عبادت است لاغیر او و هرکه عبادت نماید ذات او را باو بدون توجّه به شیئی بخلق او و بدون تمّنا از برای جزاء غیر او به تحقیق که عبادت کرده است خداوند را به شأنیکه در حقّ امکان ممکن است و باید یقین نماید که ذات بذاته لن یوصف ولن یعرف بوده و هست و عبادت احدی لایق ساحت عزّ او نیست... و هرگاه کسی اسمی یا وصفی یا حدّی از آل الله سلام الله علیهم را در مقام عبادت توجّه نماید کافرگشته و عبادت نکرده خدا را و هرگاه کسی به طمع رضوان یا خوف از میزان عبادت کند او را یا بخواند او را هرآینه محجوب از عبادت خداوندی شده..."

و در باب نوزدهم از واحد هفتم کتاب بیان می فرماید "و در مقام عبادت توجّه مکن الا بسوی ذات غیب ازل که مستحقّ پرستش و عبادت است ولی از آنجائیکه توجّه به آن مقتدر است به اقرار بر آنچه حروف واحد بر آن هستند از معرفت و رضای او داخل شو در مدینه توحید بلا آنکه غیرالله را بینی... و عبادت کن خدا را به شأنی که اگر جزای عبادت تو را در نار برد تغییری در پرستش تو او را بهم نرسد و اگر در جنت برد همچنین زیرا که این است شأن استحقاق عبادت مر خدا را وحده و اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط الهی نبوده و نیست و حکم توحید نمی شود در حقّ تو و همچنین اگر نظر در جنت کنی و به ر جای آن عبادت کنی شریک

گردانیده خلق خدا را با او... و آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او است به استحقاق بلا خوف از نار و رجا در جنت.

حضرت نقطه مناجات را در آثار مبارکه خود باصطلاح "لَبْن لَمْ يَتَغَيَّر طَعْمُهُ" که از نعمای موعوده بهشتی است تطبیق فرموده و بعضی شؤن مربوطه به مناجات را نیز "عسل مصفی" ذکر نموده اند.

از حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی در کتاب مستطاب اقدس بند ۳۶ است "تالله الحق لو يغسل احد ارجل العالم و يعبد الله على الادغال و الشواجن و الجبال و القنان و الشناخيب و عند كل حجر و شجر و مدر و لا يتصوع منه عرف رضائي لن يقبل ابدا هذا ما حكم به مولی الانام".

و از حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در مناجاتی است "و تَجَلَّ يا الهی علینا بالخطابِ الرَّحمانی و السرِّ الوجدانی حتّی تُطربنا لُدَّةُ المناجات المنزّهة عن همهمة الحروفِ و الکلماتِ المقدّسة عن دمدمة الالفاظ و الاصواتِ حتّی تستغرق الذواتُ فی بحرٍ من حلاوة المناجات و تصبّح الحقائق متحقّقةً بهویة الفناء و الانعدام عند ظهور التجلیات".

عبادت از زمانهای بسیار پیشین در بین قبائل و ملل متنوعه متداول بوده است بنا به عقیده بعضی از محققین معبود بشر در ذهن افراد انسان همواره به یکی از این صورتها نقش بسته است:

۱ - معبود در اعلی مراتب موجودات واقع شده و پرستندگان را با او هیچگونه ربط و نسبتی نیست این مفهوم در ادیان الهیه وارد و نماینده رشد کامل فلسفه الهی است.

۲ - معبود و عابد در یک رتبه و مقامند - پرستندگان برای ارضاء خاطر و جلب نظر معبود گاهی بقربانی و گذراندن هدایا متوسل می شوند.

۳ - معبود دون مقام عابد و در حقیقت نوعی وسیله سحرآمیز و جادویی است.

مفاهیم موجوده در مراتب دوّم و سوّم بیشتر جنبه خرافه و بت پرستی دارد و محتمل است که تطوّر مشتبهی از مرتبه اول باشد یا نخست. درجات و شخصیتها یا وسائل و وسائط فیضی بالنسبه بذات قدیم الهی مسطور گردیده و سپس واسطه فیض بجای

مصدر فیض و بطور اطلاق مورد پرستش قرار گرفته است و چون این وسائط جنبه مادی داشته اند عبادت نیز بشکل ارضاء از نظر مادی جلوه گر شده است.

### ۳ - هدف مناجات و دعا:

حضرت بهاء الله جلّ ذکره در لوح بشارت عظمی می فرمایند: "لعمرا لله نجاتش (نماز) عاشقین را جذب نماید و ساکنین را به اهتزاز آرد و منصفین را حیات بخشد."

و در قرآن می فرماید: "و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین." (۱)

حضرت ولی امرالله ارواحنا لوحدته الفداء می فرماید:

"باید اوقات مخصوصه تذکر و تنبه و دعا و مناجات را فراموش ننمود چه که بدون فضل و عنایت الهیه موفقیت و ترقی و پیشرفت در امور مشکل بلکه ممتنع و محال..."

شاید بطور کلی بتوان حکمت تأکید در تلاوت مناجات و دعا را چنین بیان کرد:

۱ - حفظ و صیانت انسان از خطا و گناه و وصول به یقین و ایمان حقیقی.

۲ - ترقی انسان در اخلاق و عرفان.

۳ - بهبود اجتماع و ترقی جامعه بشری بطی زمان.

### ۴ - روش دعا و مناجات:

عبادات فصلی از ادیان است که متضمن ادعیه و مناجاتها یا آرزوها و راز و نیازهاست. اما این کلمات و مناجاتها هر یک در موردی خاص و به روش مخصوصی باید تلاوت شود در ادیان اولیه عبادات با حرکات مخصوص توأم بوده که امروزه بصورت رقصها و آداب دسته جمعی مخصوص هنوز هم در بعضی از ادیان عتیقه مرسوم است در بسیاری از این رسوم مذهبی میزان مطالبی که شفاهاً ادا می شود نسبت به حرکات مخصوصه بسیار ناچیز و محدود است. در بعضی نیز سکوت و ادامه وضع که اصطلاحاً بنام مراقبه نامیده شده قسمتی از عبادات را تشکیل می دهد. اداء قربانی و گذراندن هدایا نیز صورت دیگری از این عبادات است که در بعضی از ادیان معمول گردیده است و شاید رنگی از دیانت‌های ابتدائی

باشد که همچنان در ادیان بعد نیز حفظ شده است دریدن لباس و سر تراشیدن و خراشیدن صورت نیز همراه دعا در موارد بروز مصیبت ها و سختیها مرسوم بوده است و در عهد عتیق مکرر از آن یاد شده است. سیر تحولی این روش عبادت در ادیان قابل مطالعه است در توراة قربانی را بحضور خداوند می گذرانیدند و این برای رضای او بود ولی در اسلام قربانی در راه او ولی بخاطر مستمندان و محتاجان است. گرچه فقط نیت قربانی واداء آن نیز شرعاً مورد قبول است.

در ادیان مختلفه متدرجاً برای عبادات تقسیمات مشخص بوجود آمده است و در هر یک نیز ادعیه و ادکار مخصوص مشخص گردیده.

در ادیان عتیقه عبادات مختص به بعضی ادعیه مخصوصه از قبیل دعای صبح در دیانت مسیحی و "اشم وهو" در دیانت زردشتی و بعضی ادعیه سر سفره غذا و دعای اموات و بالاخره صیامهای مخصوصه است.

در اسلام ادعیه مختلفه منجمله متن مخصوصی برای نماز تعیین شده و صیام با ادعیه مخصوصه مشخص شده و حج نیز واجب گشته است صلوة میت نیز مشخص و مخصوص است.

بالاخره در امر مبارک نماز - روزه - حج - صلوة میت و ادعیه مختلفه به مناسبتهای مخصوصه - ذکر یومیة تکبیر "الله ابهی" منصوص است و تفصیل آن بعداً مذکور خواهد شد.

چنانکه مطالعه اجمالی این بحث نشان می دهد فرائض عبادتی در طی ظهورات متوالیه ادیان متدرجاً توسعه یافته و تنوع و تکامل پیدا نموده است اهمیت عبادات بحدی است که حتی در امر بهائی کار و اشتغال نیز جزء عبادات محسوب شده یقین است که نفس اشتغال باید خالصاً لوجه الله و منطبق بر رضای او باشد.

## ۵ - آداب مناجات و دعا:

مناجات و دعا حالت تذکر و تنبه و توجهی است که به انسان دست می دهد و کلمات و آیات متداوله معموله در ادعیه و مناجاتها در حقیقت بیان این حقیقت است که بنده ای به راز و نیاز با معبود و محبوب حقیقی پرداخته است.

در کلمات و آیات و مناجاتهای مأثوره از مظاهر الهیه غیر از نفس مناجات و دعا این نکته نیز تعلیم شده است که چگونه باید به درگاه خداوند مناجات و توجه نمود. ما همواره به قلب و زبان دعا و مناجات می کنیم ولی تعلّم و تتبع در روش مناجات و کسب فیض از آن بوسیله آثار نازل است که ما را بروح واقعی مناجات دلالت می کند.

مقصود از آداب مناجات و دعا چنان حالاتی است که در آثار مبارکه توصیف شده است.

در صلوة کبیر نازل قوله تعالی: "ای ربّ فاجعل صلوتی کوثر الحیوان لیبقی به ذاتی بدوام سلطنتک و یذکرک فی کلّ عالم من عوالمک. و در همین صلوة مبارک نازل: "... ای ربّ أحبّ أن أسألك فی هذا المقام کلّ ما عندک لا ثبات فقری و اعلاء عطائک و غنائک و اظهار عجزی و ابراز قدرتک و اقتدارک."

و در مناجات افطار نازل: "... فوعزّتک لولا علمی بانّ رحمتک سبقت کلّ شیئی لتنعدم ارکانی و تنفطر کینونتی و تضمحلّ حقیقتی و لکن لما شاهد فضلک سبق کلّ شیئی و رحمتک احاطت کلّ الوجود تطمئنّ نفسی و کینونتی..." و از حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در مناجاتی است:

"... چون بخود نگریم خویش را از ذره کمتر و از پشه کهنتر و پست تر یابیم و چون دریای بخشش و عطای ترا بینیم ذرات را آفتاب انور بلکه روشنتر مشاهده کنیم." و نیز از حضرتش در مناجاتی دیگر است قوله الاحلی "اگر عنایتت رسد قطره دریا شود ذره آفتاب گردد اگر از الطافت محروم ماند از هر چیزی بی بهره و نصیب شود." و در قرآن مجید است "ادعوا ربکم تضرّعا و خفیةً انه لا یحبّ المعتدین" (آیه ۵۵، سورة الاعراف) "و اذکر ربک فی نفسک تضرّعا و خفیةً و دون الجهر من القول بالغدو و الاصل و لا تکن من الغافلین انّ الذین عند ربک لا یستکبرون عن عبادته و یسبحونه و له یسجدون" (آیات ۲۰۴ و ۲۰۵ سورة الاعراف) "و لیس البرّ ان تولّوا و جوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البرّ من آمن بالله و الیوم الآخر و الملائکة و الكتاب و النبیین و اتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و"

المساكينَ وابن السَّييلِ والسَّائِلينَ وفي الرَّقابِ واقام الصَّلوةَ واتى الزكوةَ والموفونَ  
بعهدِهِم اذا عاهدوا و الصابرينَ في الباسِ و الضراءِ و حينَ الباسِ اولئك الذينَ  
صدقوا و اولئك هم المتَّقونَ" (البقره ۱۷۲)

در امر مبارک خواندن اذکار و ادعیه در کوچه و بازار نهی شده است همچنین توجّه  
و روح و ریحان در هنگام تلاوت آثار تأکید شده است در این باره در کتاب اقدس  
بند ۱۴۹ نازل:

"لو یقرء احد آیه من الآیات بالروح و الریحان خیر له من ان یتلو بالكسالة صحف  
الله المهیمن القیوم اتلوا آیات الله علی قدر لاتأخذکم الكسالة و الاحزان"  
و در کتاب بیان در باب نوزدهم از واحد هفتم نازل:

"و احبّ صلوة صلوتی است که از روی روح و ریحان تلاوت شود و تطویل محبوب  
نبوده و نیست و هرچه مجرد و جوهرتر باشد عندالله محبوبتر بوده و هست."

#### ۶ - اوقات مناجات:

ادعیه و مناجاتهای متداوله در ادیان الهیه بعضی واجب و بعضی مستحب یا  
مندوب است. در ادیان عتیقه اداء فرائض عبادتی غالباً توسط پیشوایان دینی انجام  
می شده و حدود عمل و آزادی در روش مناجات محدود بوده است اما متدرجاً در  
ادیان این روش تحوّل و تغییر یافته است بحدیکه در امر مبارک هرکس در هنگام  
دعا و مناجات مختار است که هر مناجات و یادعائی را در هر هنگامی از ساعات و  
ایام بخواهد تلاوت کند و بجز در موارد منصوصه نمازهای واجب و اذکار  
مخصوصه بقیه اوقات را آنچنانکه قلب و فؤادش آرزو می کند به راز و نیاز و دعا و  
مناجات به آستان الهی پردازد. حتی این مسأله در صلوة کبیر نیز مذکور است که  
انسان هرگاه در خود حالت اقبال مشاهده نماید به تلاوت صلوة کبیر و اداء فریضه  
مخصوصه قیام نماید.

حضرت بهاء الله جلّ اسمه الاعلی در لوحی بامضای خادم الله می فرماید: "و  
اینکه در باره ذکر مرقوم داشتید که بعضی از دوستان الهی قبل از طلوع بر می خیزند  
و به ذکر حقّ جلّ جلاله مشغول می گردند و حال آنکه این ذکر مال یوم است و

تجدید یوم در ایام صیام من الطلوع الی الافول است این فقره هم در ساحت اقدس من لا یعزب عن علمه من شیئی عرض شد آنه ما نطق به الحق جلّ جلاله یوم فی الحقیقه در بیان من الطلوع الی الافول است ولکن نفوسی که قبل از طلوع حباً لله بر می خیزند و به ذکر مشغول می شوند این لدی العرش محبوب است و مقبول دیگر اعاده لازم نه.

و همچنین در مشرق الاذکار دوستان الهی متمسکین بما نزل فی کتابی الاقدس در اسحار توجه به مشرق الاذکار می نمایند و بذکر محبوب عالمیان مشغول می شوند ایشان هم اگر در طلوع و بعد از طلوع ساعتی بذکر مشغول شوند مقبول است حقّ در جمیع احوال راحت عباد را خواسته و ذکرش اگر به تمام روح و ریحان از ذاکری ظاهر شود محبوب و مقبول بوده و خواهد بود طوبی لنفسٍ تَنَفَّست بحبّ مولاه و طوبی لعبدٍ ایقظته نفحات محبّة الله..."

در امر بهائی نماز جماعت جز در مورد نماز میت منسوخ شده و این خود نشانه دیگری است که افراد در هنگام تضرع و راز و نیاز مقید به آداب و اوقات خاصّ نباشند در شریعت تورا عبادات غالباً همراه با گذراندن هدایا و قربانی همراه بود و در هیکل انجام می گرفت و توسط حاخام و یا کاهن انجام می شد و قسمتهائی از تورا بود. در دیانت هندوئی و بودائی نیز اذکاری وجود دارد که به نام "مانترام" نامیده می شود و از کتب مقدّسه ودا و بودائی گرفته شده و برهمنان و پیشوایان دینی آنها را می خوانند. پیشوایان نامبرده در سانسکریت بنام "سادو" معروفند و رهبانان بودائی به نام "بیکو" شهرت دارند. روش خواندن و آهنگ این مانترامها (ادعیه) مخصوص و معین است.

در دیانت زردشتی غالباً ادعیه به صورت دسته جمعی اجرا می شود از جمله دعای "اشم وهو هشتم استی اشتا استی اشتا الخ" ادعیه دیگری نیز متداول است که به تناسب ایام مخصوصه یا تمنای وصول و حصول حوائج قرائت می شود. غالب این مطالب از قسمتهای مختلفه اوستای مقدّس گرفته شده است. در کلیسا نیز چنین است و کشیش بالنیابه از جانب افراد کلیسا دعاها را می خواند و سپس به اشاره دست یا پاشیدن قطرات آب آنان را در دعا سهیم می سازد.

در کلیسا غیر از این عبادات مخصوصه دیگری نیز وجود دارد که عبارت از تعمید (Baptism) تأیید (Confirmation) ، دستگذاری، عشاء ربانی و بعضی مراسم دیگر است غالباً این رسوم مورد تأیید انجیل و بر اساس اوامر حضرت مسیح علیه بهاء الله و سلامه است معذک پاره ای مانند "اعتراف به معاصی" که در بین فرقه کاتولیک متداول است صورت محرفی از مطالب وارده در انجیل جلیل است. عبادات متداوله مسیحی منحصر در پاره ای ادعیه و صوم است و ادعیه مخصوصه هنگام تولد (تعمید و متعلقات آن) و مرگ (آخرین تدهین) از آنجمله است. در اسلام عبادات بصور مختلفی واجب شده است در قرآن آیه ۴۱ از سوره احزاب چنین نازل:

"يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكراً كثيراً و سبحوه بكرة و اصيلاً" قسمتی از این عبادات واجب و سنت است مثل نماز یومیه که هفده رکعت و در پنج نوبت باید تلاوت شود متن نماز از پیغمبر اکرم روایت شده است.

غیر از نماز سنتی نمازهای دیگری متداول است که بعضی مندور و بعضی مستحب است نمازهای مستحب به نام نوافل (جمع نافله) نامیده می شود و برای رضای خدا انجام می شود نمازهای مندور و مستحب بسیار مفصل و متعدد و به طور خلاصه می توان آنها را چنین نام برد. نماز استسقاء، نافله، رمضان، نماز حاجت، نماز استخاره، نماز شکر، نماز علی امیرالمؤمنین، نماز حضرت فاطمه، صلوة جعفر، صلوة غدیر، صلوة مبعث، صلوة ذات الرقاع، نماز خوف، نماز اعیاد مختلفه، نماز آیات، نماز جمعه و بالاخره صلوة میّت و تلقین، غالباً این نمازها بصورت جماعت اجرا می شده.

از متعلقات نماز یکی اذان است که متضمن شهادت به اصول دین و دعوت به نماز است همچنین وضو که متضمن آمادگی برای ادای صلوة می باشد دیگری نیز تعقیبات و ادعیه و اذکار مخصوصه ایست که بعد از نمازها خوانده می شود در هر یک از ایام و لیالی محرّمه منصوصه سال نیز ادعیه و مناجاتهای مخصوص متداول است.



و قسمتی از این ادعیه در مجموعه ای بنام "صحیفه سجّادیه" مندرج است و علماء آن را از فصاحت و بلاغت بنام "زبور آل محمّد" نامیده اند. ادعیه و نمازهای اسلامی غالباً در مسجد انجام می شود زیرا اداء آن در مساجد به ثواب نزدیکتر است.

بالاخره روزه و حج نیز از عباداتی است که غیر از آداب عملی متضمّن ادعیه و مناجاتهای مخصوصه ایست که در ساعات و شرایط مخصوص باید اداء شود. در شرع بیان نیز صلوة واجب و نوزده رکعت مقرر شده است ولی در متون موجوده آثار حضرت نقطه آیات و مناجات خاصی برای نماز در دست نیست. روزه و حج نیز مقرر شده و برای هریک از ایام و اوقات ادعیه و مناجات معینی نازل فرموده اند. اذکار مخصوصه متعدده یومیه نیز نازل شده است.

روزانه ۹۵ مرتبه یکی از اذکار مبارکه الله ابهی، الله اعظم، الله اظهر، الله انور، الله اکبر، الله اقدم و امثالها واجب شده.

#### **وجوب ۹۵ تکبیر در نماز بر نقطه حقیقت.**

تحیت و تکبیر بر من یُظهِرهُ اللهُ به تعداد ۲۰۲ بار (عدد اسم ربّ) در روز و شب جمعه.

ذکر یا الله چهارهزار مرتبه در روز و شب جمعه.

ذکر "سبحانک اللهم صلّ علی ذات حروف السبع ثم حروف الحَقّ بالعزّة و الجلال"

ذکر مخصوص تجدید سال به تناسب اینکه تحویل روز یا شب اتفاق افتد.

ذکر آیه "الله اظهر" در هر شبانه روز ۷۰۰ مرتبه.

فرضیت کتابت یکی از اسماء الهی به عدد واحد در هر شهر بیانی، صلوة مولود، صلوة میّت، دعای مخصوص برای تحقّق مطالب "قل الله یکفی من کلّ شیئی ولا یکفی عن الله ربّک من شیئی لا فی السموات ولا فی الارض ولا بینهما انه کان علاماً کافیاً قدیراً به عدد اسم قدیر (۳۱۴ مرتبه) (مرجع باب ششم واحد نهم)

محل عبادت در امر حضرت نقطه نیز به نام مسجد نامیده شده و اذان نیز معمول است.

در امر بهائی چنانکه می دانیم سه نوع صلوة وجود دارد: صلوة کبیر، صلوة وسطی و صلوة صغیر ضرورت ذکر الله ابهی روزانه ۹۵ مرتبه، ادعیه و مناجاتهای صیام، الواح حج، دعای صبحگاهی، دعای خواب، دعای خروج از بیت، دعای خروج از شهر، الواح شفا و طلب حاجات مانند لوح مبارک احمد، لوح احتراق، بالاخره نماز میّت و کلمات مبارکه عالیات و مناجاتها و ادعیه مبارکه متعدده اعم از مناجاتهای انفرادی و عمومی و مناجاتهای مخصوصه مبلغین و اجتماعات و اطفال و غیرها.

در امر مبارک معبد بنام مشرق الاذکار نامیده شده است. اذان نیز معمول نیست. در جلسات و احتفالات بهائی نیز هنگام شروع و ختم محفل مناجات تلاوت می شود. و این نیز اساس بدیع و متمایزی است.

#### ۷- آثار حاصله از مناجات و دعا:

در قرآن مجید در سورة الانفال آیه ۲ نازل: "انّما المؤمنون الذین إذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا ثلّبت علیهم آیاتہ زادتهم ایماناً و علی ربهم یتوکلون" و در سورة المائده آیه ۸۶ نازل:

"و اذا سمعوا (مؤمنین) ما أنزل إلى الرسول ترى اعینهم تفضض من اللدمع مما عرفوا من الحقّ یقولون ربنا آمنا فاکتبتنا مع الشاهدین"

و در سورة العنکبوت آیه ۴۴ نازل "اتل ما أوحی الیک من الكتاب و اقم الصلوة انّ الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذكر الله اکبر و الله یتعلم ما تصنعون"

و در سورة الحجر آیه ۹۹ "و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین" در حدیث مأثور از امام صادق از پیغمبر اکرم علیهما بهاء الله و سلامه روایت است که حضرتش جلّ ثنائه در شب معراج از قدر و منزلت مؤمنین پرسید خطاب الهی رسید که فرمود: "... و ما یتقرّب الیّ عبدی بشیئی أحبّ ممّا افترضت علیه و إنّه لیتقرّب الیّ بالنوافل

حَتَّىٰ أَحَبَّهُ فَإِذَا أَحَبَّتَهُ كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَلسَانَهُ  
الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَوَيْدَهُ الَّذِي يَبْطِئُ بِهَا إِذْ دَعَانِي أَجِبْتَهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ"

از جمله مطالبی که مکرراً مؤکداً در مناجاتهای نازل در این امر مبارک مذکور شده  
طلب تأیید و رجای توفیق و آرزوی قبول و تقاضای شمول عنایت الهی و حصول  
این مرام و وصول به این آرزو متضمن دو مرحله است قابلیت و استعداد عباد و  
عنایت و لطف الهی، در آثار الهیه همه جا شمول و ریزش باران رحمت و عنایت  
الهی مذکور و عدم تحدید و انحصار آن مصرح است پس شمول تأیید متضمن  
تحقق لیاقت و قابلیت عباد است و این استعداد و لیاقت مرهون آنست که افراد  
انسانی به حقیقت آثار و کلمات الهی پی برند و صفات و ملکات مذکوره در  
کلمات الهیه در وجود و حیاتشان متجلی گردد. مناجات صمیمانه آنست که چنین  
سائقه ای را در انسان برانگیزد و او را در عمق حقائق مناجات مستغرق گرداند. این  
سرشمول تأیید و مفهوم حقیقی آنست و اینجاست که لذت مناجات هر مؤمنی را  
منقلب و دگرگون می سازد.

#### ۸- مشرق الذاکار:

معبد بهائی بنام مشرق الذاکار نامیده شده است در کتاب اقدس بند ۱۱۵ نازل:  
"قل مشرق الذاکار انه کلّ بیت بنی لذکری فی المدن و القری کذلک سمی لدی  
العرش ان اتم من العارفين"

در آثار انگلیزی مبارک مشرق الذاکار به نام Bahai House of Worship ,  
Temple نامیده شده و ضمناً لفظ Temple در آثار توراتی و انجیلی مترادف  
همان معنی معبد یا کنیسه می باشد.

مشرق الذاکار اکیلیل جلیل مؤسّسات جوامع بهائی است گرچه در مشرق الذاکار  
بروی همه باز است با اینهمه آداب و رسوم خشک و محدودی که پرداخته افراد  
بشری است نباید در آن رخنه نماید و یا هر فرقه ای از مذاهب و ادیان سابقه در  
آنجا آداب و رسوم مخصوصی را معمول دارد. محیط مملو از صفا و بساطت مشرق  
الذاکار در عین حال که بروی همگان باز است ولی اساساً برای عبادت آنانی است

که خداوند یگانه حقیقی را در این عصر به مظهریت کامله حضرت بهاء الله ستایش نمایند.

مشرق الادکار مرکز روحانیت و عبادت است با اینهمه ملحقات و منضمات این معبد الهی مشتمل بر مؤسساتی است که برای تأمین سعادت و حوائج مستمندان و محتاجان پیش بینی شده است.

در مشرق الادکار کسی سمت پیشوائی ندارد و رهبر روحانی و مدیری برای اداء فرائض و عبادات تعیین نمی شود.

#### ۹ - نمونه هائی از مناجات های معموله در ادیان الهیه:

"الی متی یا ربّ تنسانی کلّ النسیان، الی متی تحجّب وجهک عنی الی متی اجعل هموماً فی نفسی و حزناً فی قلبی کلّ یوم الی متی یرتفع عدوی علیّ أنظر و استجب لی یا رب. الهی أنر عینی لئلا انام نوم الموت لئلا یقول عدوی قد قویت علیه لئلا یهتف مضایقی بآئی تزعزت اما انا فعلی رحمتک توکلت بیتهجّ قلبی بخلاصک اغنی للربّ لانه احسن الی (مزامیر - ۱۳)

ایضاً: ما احلی مساکنک یا ربّ الجنود تشتاق بل تتوقّ نفسی الی دیار الربّ قلبی و لحمی یهتفان بالاله الحیّ ... طوبی للساکنین فی بیتک ابدأ یسبحونک... طوبی لانا غرم بک طرق بیتک فی قلوبهم عابرین فی وادی البکاء بصیرونه ینوعاً ... یا ربّ الجنود اسمع صلاتی واصغ یا اله یعقوب... لانّ یوماً واحدا فی دیارک خیر من الف اخترت الوقوف علی العتبه فی بیت الهی علی السکن فی خیام الاشرار... یا ربّ الجنود طوبی للانسان المتکل علیک. (مزامیر - ۸۴)

"مضى فرح قلبنا صار رقصنا نوحاً. سقط اكليل رأسنا ويل لنا لاننا قد اخطانا. من اجل هذا حزن قلبنا من اجل هذه اظلمت عيوننا. من اجل جبل صهيون الخرب الثعالب ماشية فيه. انت يا رب الی الابد تجلس كرسيك الی دور فدور لما ذا تنسانا الی الابد و تتركنا طول الايام ارددنا يا رب الیک فترتد جدد ايامنا كالقديم هل كلّ الرّفص رفضتنا هل غضبت علينا جدا. (مراثی ارمیا - ۵)

نماز مسیحی: "ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد ملکوت تو بیاید اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود نان کفاف ما را امروز بما بده و قرضهای ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می بخشیم و ما را در آزمایش میاور بلکه از شریر ما را رهائی ده زیرا ملکوت و قوت و جلال تا ابدالآباد از آن تست. آمین (انجیل متی ۶ - ۹)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مَالِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ اَیَّاكَ نَعْبُدُ وَاَیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّالِّیْنَ. (سورة فاتحة الكتاب قرآن مجید)

رَبَّنَا لَا تَوَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلٰی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاَعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَاَرْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلٰی الْقَوْمِ الْكَافِرِیْنَ (سورة البقره ۲۸۶)

"رَبَّنَا لَا تَرِغْ قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ رَبَّنَا اَنْتَ جَامِعُ النَّاسِ لَیْوْمٍ لَا رَیْبَ فِیْهِ اِنَّ اللّٰهَ لَا یُخْلِیْفُ الْمِیْعَادَ. (سورة آل عمران آیات ۶ و ۷)

"قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ تُؤْتِی الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذَلِّلُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَیْرُ اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ تُوَلِّجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَتُوَلِّجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَتُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمِیْتِ وَتُخْرِجُ الْمِیْتِ مِنَ الْحَیِّ وَتُرْزِقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ. (سورة آل عمران آیات ۲۵ و ۲۶)

" رَبَّنَا اِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِیًا یُنَادِی لِلْاِیْمَانِ اِنْ اٰمَنُوْا بِرَبِّكُمْ فَاٰمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَیِّئَاتِنَا وَتُوفِّقْنَا مَعَ الْاَبْرَارِ رَبَّنَا وَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلٰی رَسْلِکَ وَلَا تُخْزِنَا یَوْمَ الْقِیْمَةِ اِنَّكَ لَا تُخْلِیْفُ الْمِیْعَادَ. (سورة آل عمران آیه ۱۹۰)

"رَبِّ اَدْخِلْنِیْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِیْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِیْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَصِیْرًا (سورة الاسرا آیه ۸۲)

مناجات منظومی نیز از حضرت علی امیرالمؤمنین موجود است که به ضمیمه قسمت‌های از آن نقل می شود:

لک الحمد یا ذا الجود والمجد والعلی      تَبَارَكَتْ تُعْطٰی مِنْ تَشَاءُ وَتَمْنَعُ

الهی و خلاق و حرزی و موئلی  
 الهی لئن جلت و جمت خطیبتی  
 الهی لئن اعطیت نفسی سؤالها  
 الهی تری حالی و فقری و فاقتی  
 الهی فلا تقطع رجائی و لا تُزغ  
 الهی اَجِرْنی من عذابک اننی  
 الهی فأنسنی بتلقین حجّتی  
 الهی لئن عدّبتنی الف حجة  
 الهی اذقنی طعم عفوک يوم لا  
 الهی لئن فرطت فی طلب التقی  
 الهی اذا لم ترعنی کنت ضایعاً  
 الهی لئن اخطات جهلاً فطالما  
 الهی ینجی ذکر طولک لوعتی  
 الهی اقلنی عترتی و امح حوبتی  
 الهی انلنی منک روحاً و رحمة  
 الهی لئن افضیتنی او اهتنتی  
 الهی لئن خیبیتنی او طردتنی  
 الهی حلیف الحبّ باللیل ساهر  
 و کلّهم یرجونوالک راجیاً

الیک لیدی الاعسار و الیسرافزع  
 فعوک عن ذنبی اجلّ و اوسع  
 فها انا فی روض الندامة ارتع  
 وانت مناجات الخفیة تسمع  
 فوادى فلی فی سبب جودک اطعم  
 اسیر ذلیل خائف لک اخضع  
 اذا کان لی فی القبر مئوی و مضجع  
 فحبل رجائی منک لا یتقطع  
 بنون و لا مال هنا لک ینفع  
 فها انا اثر العواقفو و اتبع  
 و ان کنت ترعانی فلست اضیع  
 رجوتک حتّی قیل ما هو ینخرج  
 و ذکر الخطایا العین منی یدمع  
 فأنی مقر خائف متضرع  
 فلست سوی ابواب فضلک اقرع  
 فمن ذا الذی ارجو و من ذا یشفع  
 فما حیلتنی ربّ ام کیف اصنع  
 ینا جی و یدعو و المغفل ینهجع  
 برحمتک العظمی و فی الخلد یطمع

**مناجاتی از صحیفه سجادیه:** "اللهم یا من خصّ محمداً و آله بالكرامة و جباهم  
 بالرسالة و خصّصهم بالوسيلة و جعلهم ورثة الانبياء و ختم بهم الاوصياء و الائمة و  
 علمهم علم ما كان و ما بقى و جعل افئدة من الناس تهوى اليهم صلّ علی محمد و  
 آله الطاهرين و افعل بنا ما انت اهله فی الدین و الدنیا و الاخرة انک علی کلّ  
 شیئی قدير."

#### مناجات در آثار و کلمات حضرت نقطه اولی و امر بهائی:

از حضرت باب مناجاتها و ادعیه متعدده موجود است. نخستین امتیاز مناجاتهاى  
 موجوده در امر مبارک آنست که بدون هیچگونه تصحیف یا تغییری متن این آیات

از مظهر امر صادر شده است. به غیر از پاره ای آیات مناجاتی قرآن کریم و ادعیه مأثوره از ائمه اطهار علیهم السلام بقیه مناجاتها مانند کتب مقدسه عهدین عین جملات و کلمات مظهر ظهور نیست بلکه مضمون آنست.

مناجاتهای حضرت نقطه متعدّد و اگر از کلیه آثار مبارکه جمع آوری شود شاید به چند برابر قرآن بالغ گردد.

مضامین آن در درجات و مقامات عالیّه توحید و متضمّن نوعی خضوع و محویت و فناست که همواره در هنگام تلاوت باعث انقلاب درون می گردد.

از حضرت نقطه مناجات به فارسی بسیار نادر و چون مستقلاً زیارت نشده محتمل آنست که نازل نشده باشد.

روش مناجاتهای نازله از قلم حضرت باب با سیاق مناجاتهای اسلامی شباهت تام دارد و در غالب آنها ذکر نبی اکرم و ائمه مکرم اسلام وارد شده است. ذیلاً از مناجاتهای حضرت نقطه جل اسمه استشهاد می نمائیم:

"بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انت المعبود لا اله الا انت وحدك لا شريك لك قصدتك بذکرک نفسی لولا انت لم ادر ما انت انت الله جمال نفسک لم تزل و لا يدعی احد معرفتک اذ ذاتیتک مقطعة الكل عن الطريق و کینونیتک مدللّه بالسّد الطریق و انک یا الهی لا تکلف نفساً الا ما اتیها و اتی عبدک اقل من ذرّ علی احصاء علمک أشهدک بما تشهد لنفسک فی عزّ ازلتک قبل ان یکون شیئا مذکوراً و انک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شريك لك و ان ما سویک مقطوع عن محبتک بصحة الابداع و ممنوع من معرفتک عن وجود الاختراع فکیف یمکن من له حدّ الحدوث معرفتک فسبحان یا الهی ما من نفس قد ارادک بالکینونیه الا و قد احتجبت بذکر انشائک عن نفسه و اعرض عنه کلّ الممكنات بحکم عدلک فتعالیت یا الهی عما یصف المشبهون من اهل ابداعک و قد ادعی الظالمون فی آیاتک علواً کبیراً و ها انا ذا یا مولای اعترف لدیك فی مقامی هذا بما تحبّ لنفسک من اهل لجة المحبة الدین قد جعلتهم محال معرفتک و آیات ربوبیتک حیث ما دلوا فی شأن الا بالعبودية لنفسک و السّد الطریق عن محبتک كما انت اهله و مستحقّه انک انت الله لا اله الا انت عزّ الموحدين و عصمة

اللائذین و بهاء المؤمنین و منتهی غایة الطالبین و اله العالمین لیس کمثلک شیئی و  
آنک انت العلی الکبیر و اشهد لیدیک یا الهی لمحمد و اله و شیعتهم کما قد شئت  
فی عزّ الابداع فی شأنهم أنّک علی کلّ شیئی قدیر و بکلّ شیئی محیط و لا حول و  
لا قوة الا بالله العلی العظیم. (رسالة بین الحرمین)

"بسم الله الرحمن الرحيم يا الهی انّ لك الجلال و البهاء و منک قد تنزل کلّ  
العظمة و السناء لا اله الا انت أشهدک بما تشهد لنفسک قبل کلّ شیئی لا اله الا  
انت اشهدک بما تشهد لنفسک بعد کلّ شیئی لا اله الا انت و اشهد لمحمد کما  
قد شئت لنفسه و خلقت الخلق لحکمه لا اله الا انت و أشهد لاوصیاء محمّد  
حبیبک کلمة العدل من نفسک لا اله الا انت و اشهد لكل حقّ قد آمنهم و بسرهم  
ما قد احاط علمک کلمة العفو من نفسک لا اله الا انت وحدک لا شریک لك  
اللهم انّ الیوم یومک و المقام مقامک و انی اقل ذر من عبیدک سائل ببابک و لا  
ئذ بجنابک فاكتب لی بجدوک کلّ الخیر ما تحبّ لنفسک و اغفرلی و لا بوی و  
لاهل ولایتک ما انت اهلہ و مستحقّه أنّک اذا اردت بشیئی فقبل ان تقول له کن  
لیدیک لموجود فسبحانک اللهم و بحمدک اعترفت بحقّک الاّ اله الا انت و لا  
اذکر لیدیک الاّ بما تصف لی نفسک و أنّک علی کلّ شیئی شهید و بما تشاء قدیر  
و الحمد لله ربّ العالمین.

در آثار بهائی تنوع ادعیه و مناجات ها بحدیست که آنها را بایستی تحت مبحث  
خاصّ مستقلى مورد مطالعه قرار داد.

مناجاتهای بهائی بزبانهای عربی، فارسی و ترکی نازل شده است و بعینه کلیه آیات  
و کلمات وارده موجوده در این ادعیه کلماتی است که از قلم و لسان مظهر الهی  
جاری گشته بعضی از این مناجاتها ضمن الواح مبارکه و تعلیمی است که به  
مخاطب لوح بطور اخصّ داده شده غالباً با الفاظی مانند "قل" "بگو" یا له ان  
يقول "شروع گشته است. با اینهمه مناجاتهای که بطور استقلال نیز نازل شده باشد  
نایاب نیست پاره ای از این مناجاتها همانطور که ذیل الواح مبارکه به اسم و امضاء  
مبارک مزین گشته ارقام یا حروفی مشاهده می شود ذیل آثار مبارکه حضرت بهاء  
الله گاهی (۱۵۲) یعنی (ب ه ا = بهاء) دیده می شود و گاهی نیز مطلقاً علامتی



وجود ندارد ذیل آثار حضرت عبدالبهاء "ع ع" که حروف اختصاری عبدالبهاء عباس یا عبده عباس است معمولاً زیارت می شود و بالاخره ذیل آثار مبارکه حضرت ولی امرالله امضاء مشهور هیکل اطهر "بنده آستانش شوقی" را باید توجه نمود.

عده ای از این مناجاتها جنبه عمومی دارد و چون همواره در جلسات بهائی افتتاح و پایان جلسات با استمداد از مصدر غیب و تأیید الهی است به عنوان مناجات شروع و ختم تلاوت می شود.

مناجاتهای انفرادی: مناجاتهای مخصوصه اماء الرحمن مناجاتهای طلب تأیید در تبلیغ و هدایت نفوس، مناجاتهای مخصوصه اطفال نیز در امر مبارک فراوان است. بدعیت و لطافت مضامین مبارکه نازله در این ادعیه و مناجاتها سبب تأثیر و نفوذ و کیفیت روحانی مخصوص و مشخصی است که بیان آن از قدرت کلمات و اصطلاحات خارج است. مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَدْر.

در مناجاتی از حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی نازل:

"قل الهی و محبوبی و محرکی و مجذبی المنادی فی قلبی و محبوب سړی لک الحمد بما جعلتني مقبلاً الی وجهک و مشتعلأ بذکرک و منادياً باسمک و ناطقأ بشنائک ايرب ايرب ان لم تظهر الغفلة من این نصبت اعلام رحمتک و رفعت رايات کرمک و ان لم يعلن الخطاء كيف يعلم بانک الستار الغفار العليم الحكيم. نفسی لغفلة غافلک الفداء بما مرت عن وراثها نسما رحمة اسمک الرحمن الرحيم ذاتی لذنب مذنبک الفداء بما عرفت به ارياح فضلک و تضوعات مسک الطافک کينونتی لعصيان عاصيک الفدا لانّ به اشرفت شمس مواهبک من افق عطائک و نزلت امطار جودک. ايرب انا الّذی اقررت بكلّ العصيان و اعترفت بما لا اعترف به اهل الامکان سرعت الی شاطی بحر غفرانک و سکنت فی ظلّ خيام مکرمتک اسئلک يا مالک القدم و المهيمن علی العالم بان تظهر منی ما تطير به الارواح فی هواء حبک و النفوس فی فضاء قدسک ثمّ قدرّ لی قوّة بسلطانک لا قلب به الممکنات الی مطلع ظهورک و مشرق وحيک ايرب فاجعلنی فانياً فی رضائک و قائماً علی خدمتک لانی احبّ الحيات لا طوف حول سراق امرک و

خیام عظمتک ترانی یا الهی منقطعاً الیک و خاضعاً لدیك فافعل بی ما انت اهله  
و ینبغی لجلالک و یلیق لحضرتک.

"لا تحرم یا الهی من اقبل الی حرم ذاتک اتبعد یا محبوبی من استجار الی مدینه  
قربک اتخذل یا رجائی من تمسک بحبل عزک اتنع یا مقصودی من ورد فی  
شریعة عطائک اتفقر یا معبودی من تشبث بذیل غنائک اثمیت یا مسجودی من  
احییت قلبه بنور عرفانک اتصم یا مشکوری من اسمعته بدایع آیاتک لا فوعزتک  
لا تحرم من اقبل الیک ولا تطرد من ورد علیک ولا ترد من نزل بفنائک اذ انک  
انت المتعالی فوق کل شیئی والمعطی لکل شیئی و الحاکم علی کل من فی  
السموات و الارض و انک انت الممتع العزیز القدوس. (از حضرت بهاء الله جل  
ذکره الاعظم)

از حضرت عبدالبهاء جل ثنائه قوله الاعز:

" هو الله خداوندا تأییدی فرما که در کمال فقر و فنا به خدمت آستان موفق گردیم."

ع ع

ایضاً از حضرت عبدالبهاء جل ثنائه به لسان فارسی سره:

### هوالبهی

ای یزدان مهربان من ای جان من ای جانان من تو آگهی بر آشکار و پنهان من این  
یاران سرمست باده پیمانند و پیمانانه بدست بزم کیهان اختران آسمان مهر تواند و  
چراغان نورافشان سپهر تو و مرغان چمنستان بهشت تو این اختران را درخشان کن و  
این چراغان را رخشنده بنور بی پایان این مرغان را گلبانگ پهلوی بیاموز و این  
پرنندگان را پرندگی در آسمان آزادگی. شب و روز بیاد روی تواند و آشفته موی تو و  
شیفته خوی تو و مدهوش بوی تو و سرگشته کوی تو سپاس ترا ستایش ترا نیایش ترا  
که آفرینش را به پرتو بخشش آراستی و جایگاه راستان را در جهان بالا خواستی.

ع ع

الهي الهي ترى قد اشتد الظلام الحالك على كل الممالك و احترقت الآفاق من  
ناثرة النفاق و اشتعلت نيران الجدل و القتال في مشارق الارض و مغاربها فالدماء  
مسفوكة و الاجساد مطروحة و الرؤس مذبوحة على التراب في ميدان الجدل رب  
رب ارحم هؤلاء الجهلاء و انظر اليهم بعين العفو و الغفران و أطف هذه النيران حتى  
تنشق هذه الغيوم المتكاثفة في الآفاق حتى تشرق شمس الحقيقة بانوار الوفاق و  
ينكشف هذا الظلام و يستضيئ كل الممالك بانوار السلام رب انقذهم من غمرات  
بحر البغضاء و نجّهم من هذه الظلمات الدّهاء و ألف بين قلوبهم و نور ابصارهم  
بنور الصّلاح و السلام رب نجّهم من غمرات الحرب و القتال و انقذهم من ظلام  
الضلال و اكشف عن بصائرهم الغشاء و نور قلوبهم بنور الهدى و عاملهم بفضلك  
و رحمتك الكبرى و لا تعاملهم بعدلك و غضبك الذي يرتعد منه فرائص الاقوياء  
رب قد طالت الحروب و اشتدت الكروب و تبدل كل معمر بمطمور.

رب قد ضاقت الصدور و تغرغت النفوس فارحم هؤلاء الفقراء و لا تتركهم يُفِرط  
فيهم من يشاء بما يشاء رب ابعث في بلادك نفوسا خاضعة خاشعة منورة الوجهه  
بانوار الهدى منقطعة عن الدنيا ناطقة بالذّكر و الثناء ناشرة لنفحات قدسك بين  
الورى رب اشدد ظهورهم و قوّازورهم و اشرح صدورهم به آيات محبتك الكبرى  
رب انهم ضعفاء و انت القوى القدير و انهم عجزاء و انت المعين الكريم رب قد  
تموج بحراالعصيان و لا تسكن هذه الزوايع الا برحمتك الواسعة في كل الارحاء  
رب انّ النفوس في هاوية الهوى فلا ينقذها الا الطافك العظمى رب ازل ظلمات  
هذه الشّهوات و نور القلوب بسراج محبتك الذي سيضيئ منه كل الارحاء و وفق  
الاحباء الذين تركوا الاوطان و الاهل والولدان و سافروا الى البلدان حبا بجمالك و  
انتشارا لنفحاتك و بتا لتعاليمك و كن انيسهم في وحدتهم و معينهم في غربتهم و  
كاشفاً لكربتهم و سلوة في مصيبتهم و راحة في مشقتهم و رواء لغلتهم و شفاء لعلتهم  
و برداً لوعتهم انك انت الكريم ذو الفضل العظيم و انك انت الرحمن الرحيم ع ع  
مناجات ذيل از حضرت ولي امرالله جل ثنائه است:

## هو الله

ربنا وفقنا على معرفة امرک العظیم و التخلق بخلقک الکریم و السلوک فی منهجک القویم بفضلک القدیم و جودک العمیم انک انت العلیم انک انت الرحمن الرحیم.

### از مناجاتهای فارسی حضرت ولیّ مقدس امرالله:

ای قوی قدیر و حافظ امین اغنام تو هستیم محافظه نما منادیان امر توئیم تأیید و توفیق بخش ناشرین نفعه طیبه مسکيه الهیه هستیم ما را از مادونت فارغ کن و پاک و مقدس نما حامل پیام نجاتیم به اعمال و اخلاقی ملکوتی در انجمن عالم مبعوث فرما منتظر ظهور بشارات توئیم و دل بوعده های محکمت بسته قوه ات را نمایان نما و به تحقق آمال این قلوب محترقه را شاد و مستبشر کن این فئه مظلومه را از بدو ظهور در کھف منبع و ملاذ رفیعت محافظه فرمودی و در تحت سلاسل و اغلال آئین مبینت را اعلان فرمودی و در آتش بلارخ حیوانت را برافروختی و بدماء شهیدانت شجره امرت را سقایت کردی هیكل زیبای مقدس امرت را از ظلم و جفای دول و ملوک عالم و لعن و طعن اعداء و دسائس ناقضان اهریمنان سست عنصر حمایت و وقایت فرمودی و به انواع محن و بلایا و عسرت و غربت و نفی و زندان رافعین لوایت را ممتحن و مخصّص فرمودی حال وقت عزّت و نصرت است ابواب آسایش و جلال را بر وجه آن ستمدیدگان مفتوح کن و عظمت و سطوت قدیمه ات را نمایان نما بهائیان مظلوم را قوت عنایت کن و مفتخر و مشتھر نما عالم ملک را در ظلّ شریعت مقدسه ات در آور آنچه را به ایرانیان که یاران عزیز تواند وعده فرمودی ظاهر کن و وعود الهیه که در کتاب اقدست مسطور اکمال و اتمام فرما توئی مقلّب قلوب و کاشف کروب توئی سمیع و مجیب و توئی قادر و توانا.

بنده آستانش شوقی

### ضمیمه

\*\*\*\*

علماء و نویسندگان و شعرای دورهٔ اسلام مناجاتهای نغز و زیبایی از خود بیادگار گذاشته اند که منشأ همهٔ آنها کلمات و مناجاتهای نازله در آثار مبارکه است سعدی گفته:

خدایا به عزت که خوایم مکن      بدّل گنه شرمسارم مکن  
مسلط مکن چون خودی بر سرم      ز دست تو به گر عقوبت برم

دیگری گفته:

تمنّا کنانم میرپیش کس      تمنّا ز تومی توان کرد و بس  
این مناجات از شیخ عارف عطار نیشابوری است:

الهی نفس سرکش را زبون کن      فضولی از دماغ ما برون کن  
دل ما را بخود مشغول گردان      تعصّب جوی را معزول گردان

ابتدای بسیاری از آثار منظوم و منثور فارسی و عربی اسلامی به مناجاتی افتتاح می یابد.

نظامی در لیلی و مجنون چنین می گوید:

ای یاد تو مونس روانها      جز نام تو نیست بر زبانها  
ای نام تو بهترین سرآغاز      بی نام تو نامه کی کنم باز  
ای هست نه بر طریق چوبی      دانای درونی و برونی  
ای محرم عالم تحیر      عالم ز تو هم تهی و هم پر  
ای مقصد همت بلندان      مقصود دل نیازمندان  
توفیق تو گرنه ره نماید      این عقده به عقل کی گشاید  
ای عقل مرا کفایت از تو      جستن زمن و هدایت از تو  
من بیکس و رهزنان نهانی      هان ای کس بیکسان تو دانی  
پیش تو نه دین نه طاعت آرم      افلاس تهی بضاعت آرم  
از ظلمت من رهائیم ده      با نور خود آشنائیم ده

از دیگری است:

تو آن نکرده ای از فعل خیر با من غیر که دست فقر کند دامن امیدرها  
جز آستانهٔ فضل که مقصدامم است کجا است در همهٔ عالم و ثوق اهل بهاء  
و در غزلی دیگر از سعدی عارف استاد است:

غوغای عارفان و تمنای عاشقان حرص بهشت نیست که شوق لقای تو است  
قومی هوای نعمت دنیا همی پزند قومی هوای عقبی ما را هوای توست  
قوت روان شیفتگان التفات تو آرام جان زنده دلان مرحبای توست  
گر ما مقصّریم تو دریای رحمتی جرمی که می رود به امید عطای توست  
شاید که در حساب نیاید گناه ما آنجا که فضل و رحمت بی منتهای توست  
سعدی ثنای تو نتواند بشرح گفت خاموشی از ثنای تو حد ثنای توست

در جای دیگر گفته:

من آن ذره ام در هوای تو نیست وجود و عدم در حیاتم یکی است  
ز خورشید لطف شعاعی بسم که جز در شعاعت نبیند کسم  
وحشی در شیرین و فرهاد چنین مناجات کرده:

الهی سینه ای ده آتش افروز در آن سینه دلی و آن ده همه سوز  
دلم پرشعله گردان سینه پردرد زبانه کن بگفتن آتش آلود  
کرامت کن درونی درد پرورد دلی در وی درون درد و برون درد  
دلم را داغ عشقی بر جبین نه زبانه را بیانی آتشین ده  
براه این امید پیچ در پیچ مرا لطف تو می باید دگر هیچ

از خواجه عبدالله انصاری عارف شهیر است:

"خدایا اگر یکبار گوئی بنده من از عرش بگذرد خنده من  
ایضاً: خدایا آفریدی رایگان روزی دادی رایگان پیامر ز رایگان تو خداوندی  
نه بازارگان.

اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از دوستان است.  
در کتاب کشکول شیخ بهاء الدین بهائی است:

"اللهم انى اسئلك يا من احتجب بشعاع نوره عن نواظر خلقه يا من تسربل بالجلال والكبرياء واشتهر بالتجبر فى قدسه يا من تعالى بالجلال والكبرياء فى تفرّد مجده يا من انقادت الامور بازمته طوعا لامره يا من قامت السموات والارض مجيبات لدعوته... اذك انت الله انت الله انت الله لا اله الا انت واسئلك باسماء التى تجليت بها للكليم موسى على الجبل العظيم فلما بداء شعاع نور الحجب من بهاء العظمة خرت الجبال مندكاً لعظمتك وجلالك وهيبتك وخوفاً من سطوتك الخ.

اين مناجات از طريق مراجع اسلامى به افلاطون الهى منسوب است.  
يا علّة العلل يا قديما لم يزل يا منشى مبادئ الحركات الاوّل يا من اذا شاء فعل احفظ على صحتى النفسانيه ما دمت فى عالم الطبيعیه.  
ايضاً مناجات منسوب به فيثاغورث حكيم يونانى است:  
يا واهب الحيات انقذنى من درن الطبيعة الى جوارك على خطّ مستقيم فانّ المعوج لا نهاية له.

### مراجع

- ١ - الواح و مناجاتهای صيام و اعياد و مناجاتهای مختلفه.
- ٢ - God Passes By صفحه ٣٣٩
- ٣ - Bahai Administration صفحه ١٨٥ - ١٠٨
- ٤ - Encyclopedia Britanica
- ٥ - يادداشتهای فاضل محترم جناب سعيد نحوی عليه بهاء الله.

## ذکر و ادکار

ذکرگفتن و ذکرخواندن در ادیان الهی سابقه ای دیرین دارد در دیانت بیان و در امر بهائی ادکار متعدده نازل شده و تلاوت آنها توصیه شده است. در گذشته ذکرگفتن معمولاً به صوت بلند گاهی فردی و گاهی جمعی و حتی در کوچه و بازار معمول و متداول بود. اما حضرت نقطه اولی آنرا مقبول نداشتند (بیان فارسی، واحد نهم، باب چهارم) و حضرت بهاء الله آنرا صریحاً منع فرمودند (کتاب اقدس، ۱۰۸). تدوین و تنظیم مجموعه کاملی از ادکار مبارکه نازل در این دور مبارک محتاج تدوین رساله ای مستقل است اما بعضی از مشهورترین آنها ذیلاً نقل می شود.

۱ - "قل الله یکفنی من کل شیء ولا یکفنی عن الله ربک من شیء لا فی السموات ولا فی الارض ولا بینهما انه کان علاماً کافیاً قدیراً" که باید به عدد اسم "قدیر" یعنی ۳۱۴ مرتبه تلاوت شود (بیان فارسی. واحد نهم ۶)

۲ - "هل من مفرج غیر الله قل سبحان الله هو الله کل عباد له وکل بامر قائمون" که دفعات تکرار آن بر نویسنده پوشیده است. ولی در کتاب قرن بدیع (G.P.B)\* از بیانات حضرت بهاء الله به نقل میرزا آقا جان خادم الله ذکر پانصد مرتبه و هزار مرتبه شده بنحوی که به استمرار و تکرار آن اشاره دارد نه آنکه دقیقاً عددی را تصریح فرموده باشند.

۳ - "یا الله المستغاث" که بنا بر امر حضرت نقطه باید آنرا ۲۰۹۸ بار (تعداد حروف ابجدی مستغاث) به منظور طلب فرج و گشایش تلاوت نمود (امر و خلق، ص ۵۸). حضرت عبدالبهاء نیز تصریحاً در موارد خوف و نگرانی از چشم زخم تلاوت آنرا به تعداد ۹۵ بار توصیه و امر فرموده اند (امر و خلق ۱، ص ۳۳۱).



## ذکری که در سیاه چال تلاوت می شد (۱)

جناب نبیل در تاریخ جاودانی خود از بیانات حضرت بهاء الله نقل کرده که زندانیان به تعلیم و اشاره حضرتش هرشب در هنگام فجر ذکری می خواندند و آن بدین ترتیب بود که یک صف آنها می گفتند "قل الله یکفی من کل شیء" و صف دیگر جواب می دادند و "علی الله فلیتوکل المتوکلون" این دو آیه که اهمیت نفوذ و تأثیر معنوی روحانی آن محتاج به تأکید و تصریح نیست اگرچه سابقه در آثار بیانی و قرآنی دارد معذک ترکیب و ترتیب آن از کلام حضرت بهاء الله است. در آثار حضرت نقطه اولی ذکر "قل الله یکفی" لا اقل دو مرتبه نازل شده یکی در کتاب بیان فارسی (واحد نهم، باب ششم) و دیگر در خاتمه رساله دلائل سبعة و آیه کامل بصورت زیر است "قل الله یکفی من کل شیئی و لا یکفی عن الله ربک من شیئی لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان علماً کافياً قدیراً"

و اما ذکر "و علی الله فلیتوکل المتوکلون" سابقه قرآنی نیز دارد و در موارد متعدده در آثار حضرت نقطه و قرآن آمده است. در قرآن یک بار با همین الفاظ و ترکیب در سوره ابراهیم نازل شده (۱۴/۱۲) و در سوره یوسف با تغییر "علی الله" به "علیه" مذکور شده است (۱۲/۶۷). در آثار حضرت نقطه اولی لا اقل یک بار بهمین ترتیب در صحیفه جعفریه (شرح دعای غیبت) و با جزئی تفاوت بعضاً متناسب با مناجات و تضرع یعنی به صورت "علیه" یا "علیک فلیتوکل المتوکلون" و یا "المؤمنون" مکرراً در سایر آثار قیمه حضرتش زیارت می شود. ۱

۱- کتاب قرن بدیع

## ذکری که در سیاه چال تلاوت می شد (۲)

دوست فاضل جناب ایزدی نیا نکته ای را در باره تنوع ذکر مبارکی که در سیاه چال طهران زندانیان سنه حین به تعلیم مظهر مستور امر الهی تکرار می کردند تذکر داده اند که توضیحی در باره آن جا دارد. بنا بر تحقیق دقیق معزی الیه به این واقعه تاریخی لااقل در سه مورد از آثار مبارکه اشاره شده است:

۱ - "در حبس به این آیه مبارکه ناطق "هو حسبی و حسب کل شیئی و کفی بالله حسیباً" نفوس موقنه مطمئنه کل به آن ناطق، و چون صدا مرتفع می گشت اهل سجن متحیر و متوهم مشاهده می گشتند." حضرت بهاء الله لثالی الحکمه، جلد دوم، ص ۲۸۲.

۲ - "احبای الهی در زیر زنجیر و حبس و در زیر آن اذیتهای شدید دو دسته شده بودند و ذکر گرفته بودند. یک دسته می گفت هو حسبی و حسب کل شیئی، و دسته دیگر می گفت "و کفی بالله شهیداً، کل در نهایت روحانیت بودند" حضرت عبدالهء بیانات شفاهی. اسرار الآثار، جلد اول، ص ۲۳۴.

۳ - "جمع این نفوس که در فتنه سنه حین به شهادت رسیدند در انبار طهران با من بودند و ماها دو دسته بودیم که روبروی یکدیگر پا در خلیلی و گردن در زنجیر بودیم. من به آنها ذکری تعلیم نموده بودم که شبها به صوت بلند خوانده می شد. یک دسته می گفت هو حسبی و حسب کل شیئی، و دسته دیگر می گفت، و کفی بالله حسیباً" حضرت ولی امرالله، توفیق نوروز ۱۱۰ به نقل نبیل زرنندی از بیان جمال قدم.

۴ - "نزدیک طلوع فجر در هر شب ذکری به آنها می گفتیم که به صدای بلند می خواندند. صف اول می گفتند قُل الله یکفی من کل شیئی، و صف دیگر جواب می دادند، و علی الله فلیتوکل المتوکلون، " نقل نبیل از بیان مبارک، مطالع الانوار، چاپ سال ۱۹۹۱، ص ۵۷۷

البته باید توجه داشت که متن منقول از مطالع الانوار از ترجمه کتاب مزبور است و شاید کاملاً دقیق نباشد، ولی با دقت و مقایسه متون می توان دریافت که بجز دو شاهد اول و سوم که یکسانند، بقیه در بعضی کلمات اختلاف دارند.

از آنجا که مأخذ و مستند همه این اذکار که به ظاهر اختلافاتی دارند، نفس مظهر قیوم و کلاً نقل بیان مبارک اوست، زیرا از آن زندان سراسر وحشت و ابتلا کسی زنده آزاد نشده، به نظر می رسد این تفاوتها همگی حاکی از این نکته است که همه روزها ذکر ثابتی از لسان مبارک جاری نشده و محتملاً اذکار متعدد تعلیم فرموده اند، که اگر چه معنی و مفهوم از یک مطلب حکایت می نماید، اما با الفاظ متنوع و متعدد بوده است.

این توجیه، نظر شخصی این بنده ناتوان است و شاید بالکل عاری از واقعیت باشد، اما منافی با اساس مطلب نیست و امید است جسارت و بی ادبی نیز نباشد، دیگر تا در ساحت ارباب علم و کمال چه قبول افتد و چه در نظر آید.

## لوح و توقیع

در دور اسلام و امر بدیع که زبان آثار نازله عربی و فارسی است عناوینی که برای متون آثار معمول و مرسوم است محدود به اسامی معینی است که از همه قدیمی تر اصطلاح کتاب و سوره است. کتاب مجید یعنی قرآن مشتمل بر مقدار معینی سوره است و این اصطلاح مأخوذ از متن آیات قرآنی است.

در امر بدیع آثار نازله از قلم حضرت نقطه اولی به توقیع و آیات منزوله از سماء اراده جمال ابهی به لوح شهرت دارند. ضمناً بعضی نیز رأساً از قلم ابهی و اعلی به اسم کتاب و سوره نامگذاری شده اند. (۱)

معنی توقیع اساساً به معنی تأیید حکم و امضای آن به قلم مرجع مطاع و مختار است و توقیع کردن در لغت همین معنی و مفهوم را بطور کلی داراست. اما در شیعه بطور اخص توقیع به اوامر صادره از قائم غائب موعود اطلاق شده است. اگرچه حضرت نقطه آثار خود را به آیات و مناجات و خطب و تفاسیر و صور علمیه و کلمات فارسیه طبقه بندی فرموده اند که هر یک را می توان به آسانی از دیگری باز شناخت، اما آثار حضرتش آنچه خطاب به نفوس و افراد معین و مشخص است عموماً به عنوان توقیع شناخته می شود و این اصطلاح در آثار جمال قدم مذکور و تثبیت شده و مکرر آمده است (۲) و به آثار صادره از قلم موعود بیان یعنی جمال مبارک نیز اطلاق شده است (۳) و حضرت عبدالبهاء عنوان توقیع را به آثار صادره از قلم حضرت بهاء الله که مزین به خاتم مبارک می شده نیز اطلاق فرموده اند. (۴) و بالاخره عنوان توقیع در باره الواح صادره از حضور حضرت ولی امر الله بمناسبت اینکه عموماً موشح و مزین بامضای مبارک بعد از انشاء و املاء کاتب بوده است نیز معمول گردیده است. بالاخره شاید بتوان گفت که اساساً رواج عنوان توقیع برای آثار و کلمات حضرت نقطه برای اولین بار اظهار ضمنی این حقیقت بوده که قائم موعود ظهور فرموده است.

عنوان لوح دارای مفاهیم مختلفه است. بطور کلی هر صفحه صاف و هموار لوح نامیده شده، بدین مفهوم که قابلیت پذیرش نقوش و آثار دارد و بهمین سبب

بسیاری از مفاهیم مجرد و غیر مادی را بکمک آن اظهار می دارند، مثلاً ترکیباتی چون لوح سینه، لوح دل، لوح وجود، لوح ساده در آثار ادبی فارسی بکار رفته است. اما اصطلاح لوح در آثار بهائی حاکی از دو کیفیت است: نخست عام که در آثار مبارکه گاهی متضمن مفاهیم روحانی است (۵) و گاهی نیز دارای کیفیت ظاهری می باشد یعنی قابل دیدن و به دست آزمودن است. (۶) دوم کیفیت خاص که به آثار منزوله از قلم مظهر وحی عنوان لوح اطلاق شده است.

در آثار حضرت نقطه کلمه لوح مکرر آمده (۷) اما تا آنجا که معلوم است هیکل مبارک آیات و کلمات دور بیان را به عنوان لوح تسمیه نفرموده اند. عنوان لوح منشأ قرآنی دارد و برای متون احکام عَشْرَه نازله بر حضرت موسی در آن کتاب کریم بکار رفته است. حضرت بهاء الله عنوان مزبور را برای آثار خود مقرر فرموده اند به مفهومی که یادآور این حقیقت است که این آثار نازل از ملکوت الهی است. (۸)

اصطلاح لوح برای آثار صادره از قلم حضرت عبدالبهاء نیز بکار رفته و می رود. گو اینکه حضرتش بمنظور اظهار احترام به جمال قدم به آثار خود عنوان مکتوب اطلاق فرموده که مجموعه مکاتیب که سه جلد آن در زمان هیکل اطهرش به طبع رسیده عنوان مزبور را گرفته است. ظاهراً جناب فاضل مازندرانی بکار گرفتن عنوان لوح و مکتوب را مناسب ندیده لذا بجای مکتوب اصطلاح خطاب را برگزیده (۹) گو اینکه خطابات به بیانات شفاهی آن حضرت اختصاص یافته است و مهمتر آنکه آنچه در آثار مرکز منصوص بکار رفته فصل الخطاب است. بغیر از این عناوین که مذکور شد اصطلاحاتی چون رساله و صحیفه (۱۰) نیز معمول است که اکثراً بنا بر تعیین و تصریح منزل آن کلمات است. به مرقومات و مراسلات صادره از بیت العدل اعظم عنوان دستخط و پیام توسط نفس معهد اعلی داده شده است.

بالاخره اصطلاحاتی که بطور مطلق بر آثار مبارکه اطلاق می شود کلام و کلمات و آیات (۱۱) است که بیان کننده کیفیت و نوعیت الهامی و نزولی این آثار می باشد. ذیلاً شواهد و مدارکی که مؤید مطلب است ذکر می شود:

۱ - از آثار حضرت بهاء الله: کتاب اقدس، کتاب عهدی، سورة الذکر، سورة القمیص

از آثار حضرت نقطه: کتاب اسماء، کتاب الروح، کتاب الفهرست، سور مختلفه قیوم الاسماء.

۲ - از جمله در کتاب مستطاب ایقان در بند ۲۵۶ می فرمایند: "و ربّ اعلى روح ما سواه فداه بخصوص به جميع علمای هر بلدی توییعی صادر فرمودند"

۳ - از جمله حضرت بهاء الله در لوحی که با "هو العزیز الباقی ان یا نسیم الفردوس هبّ علی الممکنات بما هبّت علیک نساءم القدس من هذا الشّطر المتعالی العزیز المنیر" آغاز می شود (مجموعه منتشره توسط محفوظه ملی آثار شماره ۶، صفحات ۱۹ - ۱۵۶) موجود است می فرمایند "این توییعی را از دون اهلهش اگر مستور شود احسن است زیرا اعمی حقیقی قابل ملاحظه آفتاب معنوی نبوده و صمیم حقیقی لائق استماع کلمات الهی نه"

۴ - به لوح مبارک هزاربیتی خطاب به جلیل خوئی در جلد چهارم "منتخباتی از مکاتیب" صفحه ۲۷۸ مراجعه شود" یکی از حضرات افنان توییعی جدید داشت و استدعا نمود که فوق توییعی به خاتم مبارک مزین گردد" الی آخر

۵ - از شواهد فراوان به چند نمونه اکتفا شده است مانند لوح فؤاد (رساله غنا، از حضرت ربّ اعلى) لوح الجلال (کتاب اقدس بند ۸) لوح محفوظ، لوح حفیظ، الواح امکانی و اکوانی (دلایل سبعة - ابتدای قسمت فارسی)

۶ - مانند لوح مسطور به معنی مکتوب (دلایل سبعة - ابتدای قسمت فارسی، بیان فارسی واحد چهارم - باب ۱۱ و واحد هفتم - باب ۳)

۷ - از جمله می توان به قیوم الاسماء - سورة الحی (۳۲) رجوع نمود که می فرماید: "فسوف تجدون اعمالکم عندالله فی لوح قد کان من ایدی الذکر علی الحقّ بالحقّ مکتوبا" که متضمن مفهوم مجرد و روحانی است. مفهوم بیان این است که بزودی آنچه را کرده اید در لوحی که ذکرالله (حضرت باب) به حقّ مرقوم فرموده خواهند یافت.

۸ - از جمله "بشرهم بما ذکرتم اسمائهم فی لوحی الحفیظ" مجموعه محفوظه ملی آثار شماره ۷ صفحه ۴۰. مفهوم بیان این است که متضمن بشارت به اهل ایمان است که نامشان در لوح حفیظ یاد شده است.

آفتاب خلوص از قلوب بعضی مشرق و لائح است قد رقت اسمائهم من قلمی  
الاعلی فی لوحی العظیم" ایضاً، صفحه ۱۲۵ "قدسوا انفسکم عن کلّ ما یامرکم  
به اهوائکم کذلک امرناکم به من قبل فی لوحی المسطور" مجموعه محفوظه آثار  
شماره ۱۵ صفحه ۱۰۲. مفهوم بیان این است: امر باینکه خود را از آنچه دلخواه  
شماست پاکیزه سازید، چرا که این همانست که از قبل در لوح من که نوشته شده به  
آن مأمور شده اید. "خذ لوحی بایادی التّسليم ثم ضعه علی بصرک و قل لک  
الحمد یا اله العالمین" مجموعه محفوظه آثار شماره ۱۸ صفحه ۱۰۳.

"لوحی به خط ابهی نازل و ارسال شد" مجموعه محفوظه آثار شماره ۱۸، صفحه  
۵۴۶. "در لوحی از الواح از سماء مشیت این کلمه علیا نازل..." کلمات فردوسیّه،  
ورق سوم از فردوس اعلی

۹- اسرار الآثار - مقدمه مؤلف (فاضل مازندرانی)

۱۰- حضرت بهاء الله:

۱- صحیفه الله المهیمن القیوم - عنوان "تجلیات"

۲- هذه صحیفه الله المهیمن القیوم عنوان "اشراقات"

۳- صحیفه شطیه

۴- رساله ابن ذئب

حضرت نقطه: صحیفه بین الحرمین، صحیفه مخزونه، از جمله صحائف مذکور در  
خطبه ذکریه (ذکر عشر صحیفه متقنه) ظهور الحق ۳، صفحه ۲۹۰، رساله عدلیّه،  
رساله ذهبیه.

۱۱- وفور کلمه "آیات" در آثار جمال اقدس ابهی و حضرت ربّ اعلی خارج از  
حدّ حساب است و به آسانی شواهد آن را می توان زیارت نمود.

استفاده از اصطلاح کلام و کلمات: کلمات مکنونه، کلمات فردوسیّه، کلمات  
عالیات.

## سراج و سراج

ملاّعلی محمد اصفهانی برادر حرم منقطعه حضرت نقطه اولی در اصفهان فرزند ملاّحسین ذاکر است. مشارالیه در تاریخ امر به علت سؤال در باره احتمال "تبدیل حروف علّیین به حروف سجّین" یا به عبارت دیگر امکان سقوط مظاهر اثبات به رتبه اهل نفی و لوح مبارک جمال اقدس ابهی که در جواب او نازل شده شناخته و معروف است. (۱)

ملاّعلی محمد در متون موجود تاریخ به لقب سراج معروف شده و دو مورّخ عالی قدر جناب فاضل مازندرانی و جناب اشراق خاوری در مؤلفات خود از او به لقب سراج الذّاکرین نام برده اند که به نظر می رسد به اعتبار سابقه و شغل خانوادگی که ذاکر مصیبت اهل بیت رسول اکرم بوده تناسب و ارتباط دارد. (۲)

در نسخ خطّی موثّق آثار مبارکه و مدارک تاریخی بهائی از جمله کتاب بدیع به خطّ جناب زین (۳) عنوان مشارالیه سراج همراه با تشدید راء ضبط شده است. به نظر می رسد این تصحیف محتملاً به مناسبت اعمال و روش مشارالیه معمول شده است. زیرا سراج با راء مشدّد در لغت به معنی دروغ زن و کذاب آمده است. ریشه "س رج" در لغت عربی به معانی مختلفی آمده از جمله به معانی زیبا شدن روی، بافتن موی و پرداختن دروغ هم آمده است که چنان که ملاحظه می شود بعضی از آن لازم و بعضی متعدّی است. سراج به معنی چراغ و سرج به معنی زین که بر پشت اسب و چارپایان گذارند از لحاظ ریشه کلمه با فعل مزبور قرابت دارند و از این دو لفظ که اسم هستند فعل از باب افعال نیز ساخته شده است. (۴)

از تصحیف سراج به سراج صریحاً در آثار مبارکه ذکری تا به حال زیارت نشده و احتمالاً ضبط جناب زین المقرّین یا جناب نبیل زرندی، یعنی کسانی که در تدوین تاریخ و استنساخ آثار مبارکه نقش فعّال داشته اند این تصحیف و توجیه را تثبیت کرده است. توضیحاً معروض می دارد که تصحیف یعنی تغییر حروف کلمه و یا تلفظ آنها به صورتی که نحوه نوشتن همان باشد اما معنی دیگری از آن منظور گردد.



### یادداشت‌ها

- ۱ - برای زیارت لوح مبارک مزبور به مائده آسمانی، جلد ۷، صص ۴ - ۱۱۸  
مراجعه شود.
- ۲ - ظهور الحق، جلد ۳، ص ۱۰۵، اسرارالآثار، ذیل کلمه سراج، قاموس جناب  
اشراق خاوری ذیل "علی محمد"
- ۳ - نسخه منتشره در ایران، چاپ آزدگان، ص ۲۸۲.
- ۴ - مرجع این توضیحات لسان العرب، محیط المحيط و المنجد است که در  
دسترس عموم می باشد.

## کتاب، حجت مظاهر ظهور الهی

کتاب و قوه ناطقه در نوع انسان با یکدیگر رابطه ای بنیادی دارند. انسان را به عنوان موجود، حیوان ناطق تعریف کرده اند. اما مفهوم حقیقی نطق ورای صداهائی است که از آن الفاظ و کلمات بوجود می آیند. در توانائی ایجاد صوت و صدا بسیاری از موجودات شریکند. اگر کسی صداهای حیوانات را نیز ثبت نماید شاید بتواند از آن مجموعه ای از الفاظ فراهم آورد که هر یک با حالتی از احساسات روانی آنها تناسب داشته باشد اما چنین مجموعه ای تقریباً ثابت و تکرار مکررات است حتی اگر به ظاهر ترتیب آنها عوض شود و مجموعه های متنوعی فراهم آید. بعضی موسیقی شناسان صداهای پرندگان خوش آواز را ضبط نموده و آهنگ های موسیقی آنها را مرتب نموده و مثلاً در بعضی از آنها مانند انواع خانواده بلبل متجاوز از صد آهنگ مستقل استخراج نموده اند. با این همه این آهنگ ها همواره ثابت است و نشانه ای از تکامل و تحول در آنها دیده نمی شود. پس نطق به مفهوم اخص به معنای این است که کلام و گفتار از نظم و ارتباط فکری در ضمن ادای الفاظ حکایت می کند و مقصود از قوه نطق همین قوه مدرکه انسانی است که اختصاص به نوع بشر دارد و دیگر موجودات را از آن نصیبی نیست. این قوه ناطقه مدرکه اگرچه با گفتار و اختراع کلمات و جملات و بالاخره زبان وسیله ارتباط با هم زبانان را ابداع نموده مع ذلک قوای محرک و مؤثر آن محدود در الفاظ و کلمات نیست بلکه قدرت کشف حقائق اشیاء تا حدی که در حیطه ادراکات بشری ست در او به ودیعه گذاشته شده و به همین علت مؤثر در عالم وجود و مقتدر بر آنست که قوای طبیعی عالم را مهار کند و در اختیار گیرد. هیچ موجود دیگری را در پهنه زمین و زمان نمی شناسیم که از خود تمدنی بوجود آورده باشد، آثاری پاینده گذاشته باشد و با تحول و تکاملی پیش بینی شده گذشته را به حال و حال را به آینده پیوسته باشد. در موجودات، زنبور عسل به ظرافت ذوق در مهندسی خانه سازی ضرب المثل است اما قرنها بلکه دههاست که به همین کیفیت خانه ساخته و می سازد و هیچگونه نشانه ای از تحول و تکامل در

حیاتش مشاهده نمی شود. از انصاف نباید گذشت تنها زنبور عسل در این هنر شهره نیست موربانه نیز از این جهت استاد است و بسیاری دیگر از پرندگان و چرندگان که همه راه و رسم خود را و ادامه زندگی خود را بر اساس غریزه خوب می دانند و خوب به کار می گیرند.

اما نطق و گفتار انسان خلاف این قاعده است و حکایت از درک، تفکر و استدلال فعال می نماید. کتاب در حقیقت ضبط و ربط این عقل فعال مختص به انسان است و از این رو می توان آن را بزرگترین و مهم ترین پدیده ظاهری از کیفیت معنوی فکر انسانی در عالم وجود دانست. بی انصافی است اگر بخواهیم برای لفظ کتاب که معمول در زبان های فارسی و عربی است اهمیتی مخصوص قائل شویم و الفاظ معادل آن در فرهنگها و زبانهای دیگر را فراموش نمائیم. اما چون عجالتاً با معارف و متون عربی و فارسی سروکار داریم این لفظ و الفاظ وابسته را در معارف دینی و فرهنگی این دو زبان بررسی خواهیم کرد تا معلوم شود چگونه این لفظ در آثار توسعه و شمول و شیوع یافته و در معارف روحانی به چه مفهوم و مقصدی به کار رفته و چگونه حائز اهمیت مخصوص شده است بالاخره نه تنها کتاب بلکه اجزاء مربوط به آن چون کلمه، کلمات، کلام، حرف و حروف نیز به معانی و مفاهیمی بسیار وسیع تر و جامع تر به کار گرفته شده است.

کتاب که لفظی عربی است به دو مفهوم در لغت آمده: نخست به عنوان مصدر که اساس فعل کتابت و نوشتن است، دیگر اسم که حکایت از نوشته می نماید و بطور مطلق به هر نوشته ای اعم از کوتاه یا دراز اطلاق می شود به همین جهت کتاب به معنی مکتوب و نامه نیز به کار می رود. از این قبیل است اصطلاح کتاب عهدی که برای نامه وصیت جمال اقدس ابهی معمول شده. کتاب بطور اخص به هر مجموعه ای از مطالب نوشته که در تحت قرار مشخصی تنظیم شده و تمامیت مطالب مربوط به مبحث مشخصی را در بر می گیرد نیز اطلاق می شود. مثلاً کتاب سیبویه پیشوای مکتب بصریون در نحو بطور مطلق به "الکتاب" مشهور است. در معارف ادیان سابقه لفظ کتاب مفاهیم متنوعه دارد. در عهد قدیم و عهد جدید گاهی بوعود و آیات الهی (اشعیا، باب ۱۶، آیه ۳۴) زمانی باحکام دینی (لوقا،

باب ۱۷، آیه ۴). هنگامی به دفتر اعمال مؤمنان (ملاکی، باب ۱۶، آیه ۳) و وقتی به عنوان دفتر حیات جاودانی (مکاشفات یوحنا، باب ۵، آیه ۳، باب ۸، آیات ۱۳ و ۱۷ و موارد دیگر) اشاره دارد.

در اسلام و قرآن مجید اصطلاح کتاب به دو مفهوم مستقل ولی مربوط به یکدیگر نازل شده یکی عنوان یا نام پیام ها و آیات الهی است، آیه "ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین" (بقره، ۲) اشاره به قرآن کریم است. از آیه ((و اذ آتینا موسی الکتاب)) (بقره، ۵۳) و موارد مشابه آن که مقصود تورات است، و مؤمنین به ادیان الهی بطور کلی به خطاب "اهل الکتاب" (مائده، ۶۸ و ۷۷) و موارد مشابه آن مخاطب می شوند. مفهوم دیگر کتاب در قرآن آیات وحی الهی است مثلاً آنجا که در قرآن می فرماید: "اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم" (عنکبوت، ۵۱) مقصود کیفیت و حجیت کلام الهی است. با این همه این دو خصوصیت از یکدیگر جدائی پذیر نیستند. در قرآن مجید دو لفظ کتاب و حکمة مکرراً همراه یکدیگر ذکر شده اند و به خوبی نشان می دهد که قرآن مجید به ارتباط بین کلام لفظی و مفهوم و مبنای معنوی و منطقی آن تأکید فرموده است و اهل کمال در دور اسلام نیز از این حقیقت غافل نبوده اند، از جمله حکیم نظامی می فرماید:

گر بُدی گوهری و رای سُخُن آن فرود آمدی بجای سُخُن

اصطلاح کتاب در معارف فلسفی و عرفانی اسلام فراوان به کار رفته است. کتاب مبین (مأخوذ از سوره هود در قرآن و موارد دیگر) ام الکتاب (مأخوذ از سوره رعد) کتاب حفیظ، کتاب محفوظ - کتاب مسطور، مقصود کتاب علم الهی است که سرنوشت همه چیز در آن مسطور و آن کتاب در عالم غیب مستور است. از "کتاب تفصیل" مجموعه عالم وجود مقصود است.

"کتاب تکوین" در مقابل "کتاب تدوین" یکی عبارت از مخلوقات و دیگری مقصود کتب آسمانی است. کتاب جامع، کتاب علوی، کتاب عقلی و بالاخره کتاب نفس مقصود نفس ناطقه انسانی است در این خصوص می توان به کتب لغت و دائرة المعارف ها رجوع کرد. بنا بر قرآن مجید کتاب یعنی کتاب الله مصدر و مرجع جمیع اشیا است ۱ و همه چیز و همه کس را نیز در ظلّ مشیت الهی کتابی و

حسابی و سرنوشتی مقدر است ۲ بلکه همه چیز خود کتابی است. ۳ حدیثی در اسلام از معصوم روایت شده که همهٔ ممکنات در سیر وجودی خود از هفت مرحله می‌گذرند که نخستین آن "مشیت" است آخرین آن "کتاب". این حدیث با مفاهیم قرآنی تناسب دقیق دارد و کتاب همان دفتر حساب اعمال خلاق است ۴ که حاصل حیات و کوشش و کوشش نفس انسانی است.

در امر بدیع یعنی معارف بابی و بهائی اصطلاح کتاب و مترادفات و مشتقات آن وسعت و کیفیتی جدید حاصل کرده است. اگرچه در قرآن کریم نیز کتاب به مفهوم آیات تنزیلی به کار رفته و از آن به حجیت کلام الهی استشهاد شده اما آیه پنجاه و یکم سوره عنکبوت ۵ در قرآن که منشأ استدلال به آیات است در آثار بدیع کیفیتی عام یافته و در موارد متعدّد تصریحاً یا تلویحاً از آن به عنوان اساس استدلال به آیات مکتوب یاد شده است.

در الواح و آثار حضرت بهاءالله صفات و ترکیبات متعدّد همراه با اصطلاح کتاب ذکر شده است، عناوین کتاب مبین (الواح مبارکه، چاپ مصر، ص ۳۵۰) کتاب منیر (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۱۷۲) کتاب بدیع، کتاب کریم (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۲۱۲)، کتاب مسطور (ایضاً، ص ۲۶۹)، کتاب معلوم (ایضاً، ص ۴۲۶)، کتاب عظیم (ایضاً، ص ۴۳۲)، کتاب محفوظ (ایضاً، ج ۲، ص ۶)، کتاب الله اعظم (ایاً، ص ۸۷)، کتاب مکنون (ایضاً ص ۱۶۸) و کتاب القدس (ایضاً، ج ۳، ص ۴۶) عموماً القاب الواح و آثار منیعهٔ دور مبارک است و این همه تنها اشاره ای نارسا به موارد بی شمار از این گونه است.

ترکیبات "کتاب الفجر" (آثار قلم اعلی، الواح خطاب به ملوک و سلاطین، ص ۱۵۴) اشاره به طلوع امر الهی و "کتاب ابداع" (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۴۳) مقصود عالم وجود، "کتاب انسان" (رسالة ابن ذئب، چاپ مصر، خطبة کتاب) مقصود نفس انسانی، "کتاب هوی" (رسالة ابن ذئب، چاپ مصر، ص ۵) منظور نفس اماره، "کتاب وجود" (لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۴۰) مقصود عالم تکوین، "کتاب الفضل" (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۲۲۷) اشاره به آثار عنایت و رحمت الهی، "کتاب البیان" (ایضاً ج ۲، ص ۸) در این مقام بیانات نازله از قلم

جمال قدم است و از "کتاب الاسماء" (ایضاً، ج ۲، ص ۸۶) مقصود در آیه مزبور لوح محفوظ الهی است. ۶ "کتاب علیین" (ایضاً ج ۲، ص ۱۱۰) و "کتاب سجین" (ایضاً، ج ۱، ص ۲۸۹) که هردو سابقه قرآنی و بابی نیز دارند مقصود آثار و کلماتی است که به امر الهی و اهل ایمان یا ارباب کفر و طغیان سر و کار دارد. "کتاب الفجّار" (ایضاً، ج ۱، ص ۱۶۲) نیز اشاره به همین اصطلاح یعنی کتاب سجین است. از "کتاب الظهور" (ایضاً، ج ۱، ص ۲۲۰) مقصود اثر و خطابی در باره ظهور از مظهر ظاهر در ظهور است و بالاخره کتاب بطور مطلق گاهی به معنی نامه و مکتوب (ایضاً، ج ۳، ص ۴)، (لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۱۰۲) و گاهی اشاره به "کتاب الله" است (آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۵۰). مقصود از "کتاب الکفر" مذکور در قصیده عزّ و رقائیه (ایضاً، ج ۳، ص ۲۰۷) احتمالاً کلمات تکفیر و ناسزای اعداء و اهل انکار منظور است.

در بعضی از آثار مبارکه ترکیبات جدید از حدّ، توصیف و یا تعریف خارج شده و به مورد اخصّ اطلاق گردیده است. آیاتی چون "أهدنا کتاب کریم ام هیکل الانسان الذی فیہ رقم من قلم الرحمن علم ما یکون و ما قد کان تبارک الله احسن الخالقین ام کوثر الحيوان لحيوة العالمين" (آثار قلم اعلی، جلد ۱، ص ۲۱۰) و ((قل قد ظهر الكتاب لا عظم انه ينادی باعلى النداء بين الارض والسما و يدعوكم الى مقام خضعت به بقاع الارض كلها ان انتم من العارفين)) (ایضاً، ج ۲، ص ۹۶) در حقیقت اشاره به مظهر ظهور است "قل يا ملاء الارض تالله قد ظهر اللوح المحفوظ و انه یمشی بین عباده و يقول هذا يوم وعدتم به فی کتب الله من قبل" (ایضاً، ج ۲، ص ۱۸) و "قل قد ظهر کتاب الله علی هیکل الغلام فتبارک الله احسن المبدعین" (الواح مبارکه، چاپ مصر، ص ۲۱۲) نیز از همین سیاق و به همین مفهوم است و اشاره به این نکته دارد که کتاب و منزل کتاب حقیقت واحده است و فرق و جدائی در میان نیست و به همین سبب کلمه کتاب نیز از اسماء الهی محسوب است و حضرت بهاء الله در عنوان یکی از الواح با آیه "بسمی الکتاب" (مجموعه محفوظه آثار ایران، شماره ۸۱/۵۹) آن را آغاز فرموده اند.

اصطلاح امّ الكتاب اگرچه سابقه در قرآن دارد در آثار مبارکه به مفاهیم وسیع و جدیدی از قلم مبارک صادر شده است: "امروز امّ الكتاب أمام وجوه احزاب ذکر مبدأ و مآب می فرماید" (الواح مبارکه، چاپ مصر، ص ۳۶۲)، "امروز آیات امّ الكتاب به مثابه آفتاب مشرق و لائح به کلمات قبل و بعد مشتبه نشده و نمی شود" (مجموعه اشراقات، ص ۱۲۷). اصطلاح کتاب در آثار مبارکه دور بدیع منحصر به این مطلب نیست.

حضرت بهاء الله می فرمایند: "جميع اشیاء کتاب مبین، صحف محکم قویم منند" (الواح مبارکه، چاپ مصر، ص ۳۲۳) "عالم کتابی است مبین در هر حین بر زوال خود گواهی داده و می دهد بلکه می نماید" (لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۵۱) "قلب... اوست کتاب جامعه و کلمه تامه و مرآت حالیه کل شیء احصیناه کتابا ان انتم تعلمون" (الواح مبارکه، چاپ مصر، ص ۳۴۸)، "اگر از فضائل یوم ذکر شود هرآینه آسمان ها و زمین ها و اشیاء کلها به صور کتب و زبر و صحف ظاهر شود" (لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۲۱)

بالاخره کتاب عنوان بعضی از آثار نیز قرار گرفته است مانند کتاب ایقان، کتاب اقدس، کتاب بیان، کتاب عهدی و کتاب اسماء که اساس و ترتیب و مطالب آنها ضرورتاً یکسان و یا مرتبط به یکدیگر نیست.

اصطلاح کتاب بطور مطلق به کتاب بیان و کتاب اقدس هر دو اطلاق شده است. در کتاب مقدس اقدس است که "ایاکم ان یمنعکم ما نزل فی الکتاب [بیان] عن هذا الکتاب الذی ینطق بالحق [جمال اقدس ابهی] انه لا اله الا انا العزیز الحمید" (بند ۱۳۴). در آثار قلم اعلی نیز به این آیه اشاره به کتاب بیان است "وانت الذی یا الهی وصیتهم فی کتابک العظیم و قلت یا ملاء البیان اتقوا الرحمن و لاتکفروا بالذی جعلت البیان ورقة من اوراق جنته..." (ج ۲، ص ۱۲۸). درباره نفس کتاب اقدس این آیه نازل "هذا کتاب اصبح مصباح القدم للعالم و صراطه الاقوم بین العالمین" (کتاب اقدس، بند ۱۸۶). لوح مبارک زیر بطور تخصیص درباره کتاب و مفاهیم مختلفه آنست که از قلم اعلی نازل شده است:

## هوالمبین العلیم

امروز کتاب من غیر ستر و حجاب جمیع احزاب را به افق اعلی دعوت فرمود. اوست کتاب اعظم که در فرقان امّ الکتاب و نبأ عظیم مذکور، و از برای کتاب معانی لاتحصی بوده و هست و همچنین دفاتر لا تُعدّ. یک دفتر او دنیاست و نفس دنیا از کتاب محسوب و اوست کتابی که دارای جمیع اشیاء و اقالیم عالم است. یک کتاب از قلم قدرت و صنع مکتوب و یک کتاب از قلم عباد مسطور، کلّ شیء احصیناه کتاباً ولکن این کتاب از قلم اعلی جاری و نازل و اقتدار قلم اعلی خارج از حدّ احصاء قیام نمود امام وجوه قیامی که قعود او را اخذ نمود و صفوف و الوف و سطوت و غضب او را از ارأئه قویّه غالبه اش باز نداشت. و یک کتاب به صحیفه حمراء و او مخصوص است به ذکر جواهر وجود و ایشانند آن نفوسی که عالم را یک وطن دانند و با کلّ به روح و ریحان حرکت نمایند درع این نفوس تقوی بوده و هست به طراز امانت مزینند و به صدق و صفا و وفا موصوف. دارای اخلاق مرضیه اند و صاحب اعمال پسندیده، نصرت نمایند ولکن به جنود اخلاق و آداب. عالم تحت اراده حکیم حاذق است آنچه مصلحت عباد و مقتضیات عصر است فرموده و می فرماید لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض. ذکر ارض که در کتاب نازل کلّ اراضی را شامل است عنده علم کلّ شیء فی کتاب مبین. اگر نفسی به مرقاة بیان به سماء معانی عروج نماید به این کلمه علیا که از افق سماء اعلی اشراق نموده گواهی دهد و هی هذه لا رطب و لا یابس الا فی کلمة الله المطاعه تا چه رسد به کتابی که ظاهر و هویدا است. مقصود از رطب و یابس در یک مقام اوامر و نواهی الهی بوده و در یک مقام ما ینفعهم و یضرهم فی الحیوة الاولی مختصر ذکر شد. (آثار قلم اعلی، ج ۷، صص ۳۰۰ - ۳۰۱)

بالاخره از کلمات دیگری که معنی مشابه و متناسب دارند اصطلاحات رقی، نامه و صحیفه نیز در آثار آمده است. اصطلاحاتی مانند کلمه و حروف نیز نظر به ارتباط معنوی با کتاب معنی و مفهوم خاص گرفته و موفور به کار آمده اند. "کلمة الله" که



در آثار امر بدیع اشاره به مظهر امر است فقط یک بار در قرآن آمده (سوره توبه) و در آن مورد اشاره به کتاب الهی است "کلمه" جزء القاب حضرت عیسی نیز ذکر شده. ۷. و اینجاست که آن را به مفهوم "کلمة الله" در آثار بدیع نزدیک می سازد. "کلمه"، "کلام" و "کلمات" به معنی آیات نازل نیز آمده است. در بیانی از حضرت بهاء الله است: "قل ان هذا الکلمة الله لو انتم من العارفين" (آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۲۵۴).

از حضرت نقطه اولی در خطبه صحیفه بین الحرمین است: "انّ الذین یفترون علی کلمة الله کذباً فقد حقت علیهم کلمة العذاب" و در بیان دیگری در همین صحیفه در باب اول صریحاً اشاره به نفس مبارک است "وانّ کلمة ربک ما یدعوا للناس الی حکم نفسه بل قد دعا الکلال الی ما قد دعا النبیون" در قیوم الاسماء نیز مکرر نازل و به حضرتش اشاره دارد "وانّ کلمة الله الاکبر هذا بالحقّ علی الحقّ قد کان عند الله العلی عظیماً" (سوره ۵۴، الغلام) و "اسمعوا ندائی من لسان العبد هذا کلمة الله الاکبر الّذی قد کان فی امّ الکتاب حکیماً" (سوره ۵۸، الحزن) و بالآخره "یا کلمة الله [نفس حضرت نقطه] فاستمع ندائی انّی انا الحقّ لاله الا هو..." (سوره ۱۱۰، السابقین). این آیات در حقیقت وحی و خطاب الهی به مظهر ظهور است.

جمال قدم در خطاب به یکی از مبلغین او را به خطاب "کن کلمة الله و سیف امره بین العباد..." (لثالی الحکمة، ج ۱، ص ۲۷) مخاطب فرموده اند. که حکایت از این حقیقت دارد که کلمة الله فارق بین حقّ و باطل است.

اصطلاح کلام عموماً به آثار و آیات الهی اشاره دارد. از حضرت اعلی در بیان است که "ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و هست و کلام در مقام خلق و ابداع است و چونکه در مشیت [مظهر ظهور الهی] دیده نمی شود الاّ الله از این جهت است که این کلام منسوب الی الله می گردد." (بیان فارسی، واحد دوم - باب ۱۴) و "همین قسم که کینونیت او مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کلّ شیء همین قسم کلام او مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کلّ کلام ها" (ایضاً واحد هفتم - باب ۱۱).

تصوّر نمی رود تنوّع و وسعت مفاهیم بدیعۀ متتابعه مربوط به اصطلاح کتاب و اصطلاحات وابسته را بتوان در این مقاله نارسا آنچنان که شایسته است خاطر نشان ساخت چه که "این مضمرا را فارس دیگر و سوار دیگر لازم است" ۸

اما تعریف جامع آن کلام حضرت نقطه اولی در بیان است که "مراد از کتاب آن خبری است که از قبل نقطه حقیقت ظاهر شود زیرا که از برای ذات ازل لم یزل و لایزال تبدیلی و تغییری نیست بلکه کتاب نقطه بیان کتابی است که مدّل علی الله است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن از یک حرف گرفته الی مالانهایه ذکر می شود چه آنچه از نقطه حقیقت منتشر گردد ذکر کتاب می شود." (واحد دوم - باب ۱۵) و این بیان مبارک جمال اقدس ابهی فصل الخطاب است که "کلام الله ولو انحصر بکلمة لا یعاد لها کتب العالمین".

متأسفانه تاکنون آنچه در باره مختصات مربوط به کتاب و آیات الهی بحث و تحقیق شده به کیفیتی اصولی و اساسی نبوده تا این مقاله مختصر به حاصل آن مطالعات آراسته گردد. گذشتگان اکثراً به لفظ و ظاهر اکتفا نموده و حجّیت و اعجاز کلام الله را به ضوابط ظاهری و لفظی محدود ساخته اند. آثار مبارکه این امر که در حقیقت گشایش مهر حقیق مختوم کلمات نازله سابقه است در این مبحث فصلی مبسوط دارد اما جمع و تفصیل و تحقیق و ترتیب آن هنوز آنچنان که سزاوار است نشده و در گرو فحوص و بحث صاحب نظران است.

نویسنده صادقانه اعتراف می نماید که از این مقوله جز مختصری نمی داند که آن هم خوشه چینی از مطالعات دیگران است. در این میدان پیشروانی چون ابوالفضائل از متقدمین و دکتر داودی از فضلالی اخیر و دیگر دانشمندان چه شرقی و چه غربی پایه ها را نهاده اند اما آرزو و امید آنست که جوانان صاحب کمال که پرورده معارف امر در ایران و آزموده روش های علوم در ممالک غرب اند در این میدان جولانی فرمایند و اثراتی شایسته به یادگار گذارند.

شاید درباره کتب و آثار الهامی بتوان دو خصوصیت اصلی قائل شد: نخست مختصات ظاهری و دیگری کیفیات معنوی. در بحث مختصات ظاهری از مشخصات لفظی و اختصاصات مربوط به کیفیات های زمانی و مکانی این آثار

می توان بحث کرد و در بحث کیفیت های معنوی از تأثیرات و قوای موجود در این متون و کتب باید تحقیق و تتبع نمود.

مقدمه اگرچه تکرار مکرر است باید این اصل را تصریح نمود که این کتب و آثار از سایر معارف بشری مستقل اند و جنبه ماوراء انسانی دارند یعنی مقید به موازین متداول در زمان ها و مکان ها نیستند و اصل بر این است که به وحی الهی و منشأ ازلی که ورای عالم کون و فساد است ایجاد گشته اند اگرچه اثبات این اصل در هر مورد خاص خود در گرو شناسائی خصوصیات است که ذیلاً اشاره خواهد شد. اما ذکر آن در مقدمه بحث، ما را به هدف اصلی از مطلب متذکر می دارد زیرا اساس موضوع یعنی اصل اعتقاد به وجود خالق و ضرورت هدایت او در حق موجود اشرف و برگزیده یعنی نوع انسان یا به عبارت دیگر ارسال و اعزام انبیاء و پیامبران از اصول بدیهی و ضروری منطق روحانی است.

#### الف - مختصات ظاهری:

۱ - کتب و آثار صادره از قلم مظاهر ظهور فطری و به اصطلاح ادیان لدنی "من لدی الله" است یعنی بدون سابقه تحصیل و اکتساب حاصل می شود. صاحبان این آثار و کلمات تحصیل و تکمیل معارف متداوله ننموده و در مدارس و معاهد علمی شرکت نکرده اند.

۲ - آثار مزبور حاوی معارف و مطالب جدیدی است که در فرهنگ جامعه ای که در آن پرورش یافته اند بی سابقه و بدیع است و به همین سبب هم در ابتداء با عدم قبول و رد و تردید عموم از عالم و عامی روبرو می شود ولی بعد متدرجاً اصالت و اهمیت آن آشکار می گردد.

۳ - سرعت صدور و انشاء آیات و مطالب که بدون تمهید مقدمه و آماده سازی اسباب از قبیل فراغت خاطر و مراجعه به متون و کتب مربوطه و تهیه یادداشت و تقسیم و تفکیک و ترتیب مطالب صورت می پذیرد.

۴ - عدم اعتنا به سبک و سیاق های موجود و متداول و در عین حال ابداع سبک مخصوص و مستقل که در همه حال ممتاز و متمایز و نافذ و جاذب است و ضمناً

عدم تقلید به صنایع لفظی در عین آنکه به نفسه متضمن بلاغت و فصاحت و زیبایی خاص است.

۵ - هیمنه و آراستگی و جلالت لفظی متون آثار.

### ب - کیفیات معنوی:

۱ - اثربخشی در تمام طبقات فکری مردم از عالم و عارف و عامی یا به عبارت دیگر می توان گفت که آثار الهی به زبانی است که همه مردم آن را توانند فهمید و به حقیقت آن پی توانند برد و فهم آن انحصار به طبقه ای خاص ندارد.

۲ - وجود قوه نافذ معنوی که در روح و جان افراد اثر می گذارد و شوق روحانی و تعلق معنوی می آفریند.

۳ - وجود قوه خلاقه که در افکار و اعمال مردم تغییر و تحول بوجود می آورد.

۴ - آیات و کتاب الهی در جمعی باعث ظهور ایمان و در گروهی دیگر مایه بروز طغیان می گردد به عبارت دیگر آیات محک تمایز حق از باطل و مؤمن از مشرک است.

۵ - آثار الهی مقید به عامل زمان نیست و جاودانه طراوت و اصالت و لطافت معانی آن برقرار می ماند.

۶ - قوای ماوراء الطبیعی موجود در آثار محیط بر تحولات و ترقیات علم و فرهنگ و در حقیقت خمیر مایه حقائق و مفاهیم جدیدی است که متدرجاً در حوزه دانش انسانی ظهور می نماید.

اگرچه این خصوصیات به صورت اشاره ای مختصر و بدون تردید نارسا مرقوم گردید اما آثار مبارکه طلعات مقدسه دور بدیع مملو از شواهد و اشارات متعدده در این خصوص گاهی صریح و بسیاری اوقات به صورت تلویح است و اهل کمال خود مطالعه و استخراج توانند فرمود. در حقیقت این خصوصیات که در سراسر آیات آثار امر بدیع بهائی جلوه و نمایش دارد حجیت کتاب را به وضوح ظاهر می سازد و شاهدی نه تنها بر حقیقت ظهور بدیع است بلکه شاهد اصالت کتب مقدسه قبل و حجیت آنها نیز می باشد. کتاب با خصوصیات که در آن یاد شد میزان

حقانیت مظاهر ظهور یعنی حجت آنان بر اصالت دعوت ایشان است. این مختصات را در هیچ نوشته یا کتاب دیگری جز آثار شارعان ادیان نمی توان یافت. نه تنها این کیفیات در کتب علمی و فلسفی و معارف اجتماعی اهل دانش وجود ندارد بلکه هیچیک از آنان نیز ادعای دارا بودن چنین اثر و تأثیر معجزه آمیزی را نداشته اند. اما بنیان گزاران ادیان مخصوصاً در این ظهور بدیع نه تنها آثار خود را واجد چنین کیفیتی دانسته بلکه تنها دلیل اصالت دعوت خود را همین کلمات و کتب معرفی فرموده اند به بیان حضرت نقطه اولی در دلائل سبعة ذیل دلیل سوم "کلّ ما فی الارض از اتیان به مثل او بر فطرت عاجزند..."

### اشارات و شواهد

- ۱ - "و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لكلّ شیء و هدی و رحمة" (النحل، ۸۹) و "لارطب و لا یابس الا فی کتاب مبین" (الانعام، ۵۹).
- ۲ - "و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله کتاباً مؤجلاً" (آل عمران، ۱۴۵).
- ۳ - "و کلّ شیء احصیناه کتاباً" (النساء، ۲۹).
- ۴ - از امام صادق روایت شده: "لا یكون شیئی فی الارض و لا فی السماء الا هذه الخصال السبع بمشیئة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و کتاب و اجل فمن زعم انه یقدر علی نقض واحدة فقد کفر." این حدیث مکرر در آثار حضرت نقطه اولی به لفظ و معنی نقل شده و مصادیق آن را بیان فرموده اند. این حدیث در اصول کافی در کتاب التوحید آمده است (چاپ اسلامیّه، طهران، جزء اول).
- ۵ - "اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم" (عنکبوت، ۵۱).
- ۶ - لازم به توضیح نیست که کتاب بیان و کتاب الاسماء ضمناً عنوان دو اثر از آثار مبارکه حضرت نقطه اولی است.
- ۷ - "انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته" (النساء، ۱۷۱).
- ۸ - از لوح جمال اقدس ابهی مصدر به "الحمد لله الذی فتح باب العرفان بمفتاح البیان و انزل من سماء البرهان امطار العنایه بقدرة و سلطان". این بیان مبارک را می توان در مجموعه الواح محفظة ملی آثار شماره ۳۲ صفحه ۱۴۵ زیارت نمود.

## دیانت اسلام - مذهب شیعه • امر بهائی

از قرن پیش نهضت هائی در اسلام پا گرفته که به ظاهر هدف آنها استقرار نظام اسلامی، ولی در حقیقت احراز قدرت سیاسی به منظور ایجاد دولت هائی بر اساس احکام قرآنی و استقرار حکومت بر مبانی امکانات و خصوصیات عصر پیغمبر اکرم است. در این بحث و بررسی، هدف تحقیق در باره مشخصات و متمایزات فرقی مختلف و نظریاتشان در این زمینه نیست. فقط توجه خاص به شیعه دوازده امامی مد نظر است، زیرا فرقه شیعه به ظاهر خاستگاه امر بدیع بهائی است.

نخست جا دارد بین مبانی اعتقادی و نظری شیعه با مسائل مربوط به تشکّل جامعه شیعی و برنامه های آن تفکیک قائل شد. هیچیک از مؤسّسات قراردادی جامعه شیعه که در طی سالها به وجود آمده و بالاخره به تقسیم به دو گروه اخباری و اصولی و تعیین مرجعیّت قراردادی و بالمآل به مسأله ولایت فقیه ختم شده، در اصول اولیه که بنا بر هدایت ائمه اطهار اظهار شده وجود ندارد.

امر بهائی سلسله امامت را حائز مقام اصالت می داند و حدیث معروف "انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی" را صحیح و اصیل می شمارد. ناگفته پیداست که این اصالت مبتنی بر این حقیقت است که ائمه اطهار، یعنی اهل بیت حضرت رسول اکرم، نسلاً بعد نسل، به علّت شرایط طبیعی، در ظلّ تربیت و مراقبت پدران وارث فضائل و کمالات آنان بوده اند. اما باید توجه داشت که هیچیک ادّعای ریاست مخصوص نداشتند و در امور سیاست و اداره حکومت سهمی نخواستند و اگر پیروان و علاقمندانی داشتند صرفاً به منظور تعلیم و تربیت اهل ایمان و حفظ اصول و حقائق اسلام بود، و اگر افراد مؤمنانی که به آنان دل بسته و وابسته بودند به حکم کتاب الله خمس و زکوّتی هدیه می نمودند، برطبق تاریخ حیات آنان مصروف راحت و آسایش ملهوفان و محتاجان می شد و هیچ نوع برنامه ریزی سیاسی به منظور احراز قدرت را متضمّن نبود. ائمه اطهار در دوران حیات پُر برکت خویش هرگز حوزه خاصی به نام شیعه نداشتند و بقیه مسلمانان را

خارج از دین نمی دانستند و آنها را مردود نمی شمردند و عنوان فرقه ناجیه برای دوستداران خویش بکار نمی بردند و در نشر بسیاری از معارف دینی با سایرین تشریک مساعی و هم نظری داشتند. حوزه درس حضرت امام صادق مرکز و مرجع معارف اسلامی بود و از جمله شاگردان بنام حضرتش می توان از ابوحنیفه (مؤسس فقه حنفی) نام برد. لقب کامل حضرت باقر امام پنجم باقرالعلوم است که نمودار احاطه حضرتش به علوم و حقائق اسلامی است. خلاصه می توان گفت که اصول حقیقی فرقه امامیه متضمن رد و ابطال بقیه فرهنگ اسلامی و لعن و لعن دیگر مسلمانان نبوده است.

تحقیق دقیق در تاریخ معتقدات فریق اسلام مستلزم بررسی صحیح وقایع عصر رسول اکرم و حوادث بعد از عروج آن روح مکرم است. در دوره بعد از رحلت پیغمبر اکرم، که تقریباً به طور غیر منتظره اتفاق افتاد، اختلاف بین صحابه و نزدیکان رسول الله به نوعی شکاف سیاسی، و متعاقباً اعتقادی، در جامعه مسلمانان انجامید. از دست رفتن مرکز و مرجع روحانی حقیقی باعث آن شد که عموم بزرگان اصحاب در پی کسب قدرت و ریاست باشند و تعالیم الهی فرع حفظ قدرت و مرکزیت شد. این وضع باعث این شد که حضرت علی خود را از جمع جدا فرمود و خانه نشین شد. توجه دو خلیفه اول و دوم به تحکیم مقر خلافت قراردادی و توسعه ظاهری اسلام و سعی خلیفه سوم به جمع مال و حفظ قدرت خانوادگی متوجه شد. عصیان و نارضایتی عمومی به قتل خلیفه سوم و شهادت خلیفه چهارم و بالاخره انتقال حکومت اسلامی به خاندان ظاهراً مسلمان بنی امیه که اباً عن جد دشمنان خاندان پیامبر مکرم اسلام بود انجامید. هرج و مرج به آنجا رسید که سالها در دمشق، پایتخت بنی امیه، به طور رسمی بر منابر حضرت علی را لعن کردند و دشنام دادند، و در دوره یزید، دومین خلیفه اموی، سپاهی به فرماندهی اولاد صحابه پیغمبر و علمای عصر به شهادت حضرت حسین، فرزند برومند حضرت علی و خاندان و همراهان حضرتش اهتمام کردند. مقصود از این مقدمات آن است که اسلام از همان ابتدا، یعنی بعد از ارتحال رسول اکرم به جاهلیت برگشت و آداب و اخلاق نبوی فراموش شد. نخستین و آخرین کوشش برای ازاله مفاسد و اصلاح

انحراف قیام حضرت حسین بود که مقدر نبود به اصلاح اسلام منجر شود ولی به عنوان اولین و آخرین کوشش سیاسی به منظور دفاع از حقایق اسلام در تاریخ ثبت شد و مقدمات ایجاد احساسات روحانی برای استقرار جامعهٔ دوستانهٔ اهل بیت رسول اکرم را بوجود آورد. فرزندان حضرتش که بنا بر بشارات صادره از رسول اکرم و پدر بزرگوارش حضرت علی قرار بود رشتهٔ ارتباط خاندان مبارکش را تا به ظهور بعد مرتبط نگاه دارند، تنها به ارائه و اشاعهٔ معارف اسلامی قیام فرمودند و به تربیت نفوس پرداختند، اما هرگز به ایجاد مؤسساتی یا تأسیس سیستمی و یا وعدهٔ قدرت و حکومتی اقدام ننمودند و هرگاه صحبتی از اینگونه امور دنیوی می شد آن را به ظهور موعود اسلام، که او را قائم یا مهدی می نامیدند، موکول می کردند. بسیاری از دوستانهٔ اهل بیت پیغمبر که بعضاً نیز بعداً قیام کردند و بنا بر مصالح و مقاصد سیاسی در احقاق حقوقی برای خاندان رسول اکرم کوشیدند هرگز خود را وابسته به ائمهٔ اثنی عشر ننمودند، بلکه به سایر منسوبان به آن رسول کریم خود را وابسته می دانستند. شاهد آن خلافت عباسیان در بغداد است.

تاریخ اسلام را می توان چنین خلاصه نمود که تعالیم حقیقی اسلام بعد از رحلت پیغمبر فراموش شد و حکومت و سیاست جای دیانت و اخلاق را گرفت. علماء در اسلام به دو گروه تقسیم شدند. گروهی که به معارف حقیقی اسلام توجه داشتند هرگز جایی برای خود در جامعهٔ مسلمانان نیافتند و فقط مورد توجه و قبول مؤمنان حقیقی بودند. با این همه تاریخ به انصاف آنان را تجلیل کرده و خواهد کرد.

اما علمائی که به ظواهر قرآن پرداختند و به استخراج حلال و حرام از کتاب الله اکتفا کردند، مخصوصاً در فرقهٔ شیعه، متدرجاً آن را اصل و حقیقت و سایر مطالب معنوی و روحانی را فرع و مجازی دانستند. علمای اسلام به کسانی اطلاق شد که علوم فقه و تفسیر و کلام را فقط علم می دانستند، و بنا بر این مقدمات فقط به استقرار ظاهری اسلام ورد و تکفیر هرکسی که به غیر از این می گفت پرداختند، و متدرجاً دیگران و حتی دیگراندیشان از معتقدان اسلام و شیعه را نیز مرتد شمردند، اسلام حقیقی فراموش شد و جای خود را به تعصب و جمود فکری و تصور باطل



انحصار حقیقت در مورد آنان داد، و بدین سبب وسیله ای مؤثر و فعال در خدمت سیاست بازان و طالبان قدرت و حکومت قرار گرفت.

آثار مبارکه حضرت باب و حضرت بهاء الله صریحاً به انحراف شیعه از اصول اصلی و اساس دیانت اسلام تأکید دارد و آنان را از فیض درک حقیقت محروم و بی نصیب می شناسد. "از حقّ جلّ جلاله بطلبید و می طلبیم که حزب شیعه را هدایت فرماید و از صفات نالایقه نجات بخشد. از لسان هر یک از آن حزب در هر یوم لعنت ها مذکور و ملعون با عین حلقی از غذاهای یومیّه آن حزب است." (حضرت بهاء الله، لوح دنیا)

امر بهائی به خاندان رسالت، یعنی ائمه اطهار، و اصالت مقام آنان به عنوان یکی از دو ثقل اعظم اسلام به استناد حدیث پیغمبر اکرم معتقد است، اما به اصول و قواعد قراردادی حزب شیعه که مطلقاً مبتنی و متکی بر حقائق تعالیم قرآن و پیغمبر و ائمه اطهار نیست بستگی ندارد، و شاهد آن عدم تأیید خاص آن نفوس مبارکه، یعنی ائمه اطهار، از فرقه شیعه است. به عبارت دیگر، اگر ظهور بدیع در جامعه شیعه ظاهر شده و اساس خود را مبتنی بر حقائق شیعه معرفی می نماید، صرفاً مبتنی بر این حقیقت است که فقط اعتقاد بنیادی شیعه را که مرجعیت ائمه اثنی عشر است مورد قبول و تأیید می داند و هیچ چیز دیگر از این گروه را مبنی و متکی به اسلام نمی شناسد. بنا بر این مقدمات، جز اعتقاد بنیادی شیعه که تأیید اصالت مقام وصایت ائمه است، فرقه شیعه مطلب و یا تعلیمی ندارد که آن را از سایر مذاهب و فرق اسلام ممتاز سازد و اصالت و اهمیت خاصی برای فرقه مزبور ایجاد کند.

در خاتمه، توضیحی در باره اعتقاد به مقام وصایت و امامت نیز لازم است. امامت در حقیقت نقطه وصل و رشته اتصال دیانت مقدّس اسلام با ظهور بعد یعنی امر حضرت نقطه اولی باب است. اگرچه اسلام به علت عدم توجه و اطاعت از عهد و میثاق پیغمبر اکرم، یعنی توجه به مرکز معهود، حضرت علی، به مقامی که شایسته بود نرسید و به انجام خدماتی که به آن مأمور بود توفیق نیافت و عملاً مقام آل و

عترت پیغمبر مهجور ماند، اما به کمک بزرگان مخلص و مؤمنین حقیقی، تا آنجا که میسر بود، تعالیم رکن اول، یعنی کتاب الله در بین مؤمنان مستقر شد، و به مدد نفوذ حقیقی کلام الله هرآنچه ممکن و مقدر بود تحقق یافت. ضمناً، رشته عترت در طول تاریخ اسلام مستقر و پایدار ماند و به ظهور موعود جلیل القدر اسلام حقیقت آن جلوه فرمود.

## مفاهیم بدیع نازله در بیان میزان شناسائی و عرفان مظهر ظهور موعود

از ابتدای اظهار امر حضرت نقطه اولی همواره این توهم را اهل خلاف عنوان کرده اند که حضرتش ابتدا ادعای باییت فرمود و سپس مدعی قائمیت شد و بالاخره خود را مظهر الهی و حتی ظهور الله معرفی فرمود.

این جسارت که سراسر حاکی از بی خبری و به علت عدم آشنائی و عدم مطالعه آثار حضرت اوست دوباره نیز زمینه ساز شده و مدعیان امروزی آن را عنوان کرده و می کنند، شواهد زیر خلاف آن را اثبات می نماید که حضرتش از همان ابتدا و در اولین کتاب یعنی **قیوم الأسماء** تمام این حقائق را اعلان و بلاغ فرمود.

"انّ هذا هو الحقّ صراط الله في السموات والارض فمن شاء اتّخذ الله الى الله بالحقّ سبيلا انّ هذا لهو الدين القيم وكفى بالله ومن عنده علم الكتاب شهيدا" (۱)  
"انا نحن قد نزلنا الكتاب على كلّ امة بلسانهم ولقد نزلنا هذا الكتاب بلسان الذّكر على الحقّ بالحقّ بديعا" (۲)

"تبارك الذي لا اله الا هو بيده الامر وهو الله كان على كلّ شيء قديرا... لعلّ الناس يعلمون انّ باب الله هو الحقّ وهو الله كان بالمؤمنين شهيدا" (۳)

لازم به توضیح نیست که حضرتش در این آیات حائز مقام باب الّهی است.  
"فقل يا قرة العين انّی باب الله بالحقّ قد اسقاكم باذن الله الحقّ من العين الطهور ماء الطهور على جهة الطور وفي ذلك الباب فليتنافس المتنافسون لله الحقّ وهو الله قد كان على كلّ شيء قديرا" (۴)

**در بیان فارسی عنوان باب الله** تکرار شده و در باب اول از واحد اول بیان می فرمایند:

"من يقل الله الله ربّي ولا اشرك برّبى احداً وانّ ذات حروف السبع باب الله لن ادعو معه باباً ويؤمن بمن يظهره الله (ظهور بعد، موعود بیان) فاذا قد فاز بذلك الباب الأوّل من الواحد الأوّل وطوبى للفائزين من حسن يوم عظيم ذلك يوم كلّ على الله ربّهم يعرضون" (واحد اول، باب اول بیان فارسی)

و در بیان مخصوصاً تصریح می فرماید که: "در نزد ظهور بیان... شمس حقیقت (مظهر ظهور) در این کور به اسم بابیت مشرق..." (بیان فارسی، باب ششم واحد چهارم)

"فاقرئوا ما تیسرمن هذا القرآن بكرة واصيلا ورتلوا هذا الكتاب باذن الله القديم على لحن من ذلك الطير المعنى في جو العماء ترتيباً" (۵)  
" قرّة العين" لقب عنوانی برای حضرت نقطه و قرآن عنوان دیگری برای قیوم الاسماء است.

"يا قرّة العين اشرب بالحقّ الى صدرك ثمّ قل بالله الحقّ هنالك الولاية لله الحقّ..." (۶)

"فوربكم انّ هذا الكتاب هو الفرقان من قبل اتقوا الله ولا تكفروا ببعض الكتاب بعد الثواب لبعضه..." (۷)  
"و انّ الله قد جعلك على الحقّ بالحقّ منذرا و على المؤمنين هاديا و على سرّ الكتاب مهدياً" (۸)

"و ما ارسلنا من نبيّ الاّ و قد اخذناه بالعهد للذكر و يومه الا انّ ذكر الله و يومه في المنظر الأعلى لدى ملائكة العرش قد كان بالحقّ على الحقّ مشهوداً" (۹)  
"هذا كتاب قد انزلناه مبارك بالحقّ مصدق على الحقّ ليعلم الناس انّ حجة الله في شأن الذكر كمثل حجته لمحمد خاتم النبيين و قد كان الأمر في امّ الكتاب عظيماً" (۱۰)

"انّ هذا الدين عند الله سرّ دين محمد فاسرعوا الى الجنة و الرضوان الاكبر عند الله الحقّ ان كنتم بآياته على الحقّ بالحقّ صابراً و شكوراً..." (۱۱)  
"يا عبادى هذه ايام الله الذى قد وعدكم الرحمن فى كتابه فاذكروا الله فى سبيل هذا الذكر الاكبر على الحقّ بالحقّ كثيراً" (۱۲)

"يا قرّة العين قل انا النبأ العظيم الذى قد كان فى امّ الكتاب مذكورا قل اختلفوا الكلّ فى و انى ما كنت مختلفاً على الباب بالحقّ على الحقّ و كفى بالله الحقّ شهيداً" (۱۳)

"قل انى انا البيت قد كنت بالحق مرفوعا و انى انا المصباح فى المشكوة قد كنت بالله الحق على الحق مضيئا و انى انا النار فى التور على نور الطور فى ارض السرور قد كنت حول النار مخفيا" (۱۴)

این آثار و کلمات صریحاً دلالت بر این دارد که حضرتش دارای مقامی است متعالی که حکایت از ظهور موعود اسلام دارد و کتاب مبارکش تالی و همانند قرآن مجید است.

از آنجا که این بحث بیش از امکانات مقاله ای محدود است لذا به استشهاد به کتاب مبارک **قیوم الأسماء** که اول و اعظم و اکبر (۱۵) آثار آن موعود مکرم است اکتفا شد. ناگفته معلوم است که این اثر به علّت آنکه اولین اثر نازل از قلم مبارک است عجالاً ما را از استشهاد به سایر آثار بی نیاز می سازد وگرنه این حقایق در همه آثار نازله حضرتش این مطلب را متضمّن است.

باری آنان که از همان آغاز با **قیوم الأسماء** انس گرفتند و به زیارتش دل و جان تازه کردند پیام الهی را که ظهور در این دور جدید به عنوان **باب الله** ممتاز است دریافتند چه که مکرر این عنوان در آن کتاب مبین مصرّح و مبین است اما کسانی که فقط خبری از ظهور شنیدند آن را به عنوان باب امام پنداشتند و صاحب امر الهی نیز نظر به عنایت و رحمتش بیش از آن را بطور عام تعلیم نفرمود در توجیه این مقام در رساله **دلایل سبعة** چنین نازل:

"نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حقّ مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد مقامی که اول خلق است و مظهر ظهور آیه ائی انا الله چگونه خود را به اسم بابیت قائم آل محمد ظاهر فرمود و به احکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و ببینند این مشابه است با خود ایشان لعلّ محتجب نشوند و به آنچه از برای آن خلق شده اند غافل نمانند." (۱۶)

اما نکته اصلی مطلب دیگری است نکته مهمی که اساساً از نظر معترضان و مخالفان پنهان مانده و آن استقلال ظهور جدیدی است که در سیر تکامل روحانی انسان مقدر بوده است و اهل خلاف به اخبار و احادیث اسلامی متکی می شوند

بدون آنکه به کیفیت و تنوع احادیث و اختلاف صریح مفاهیم بسیاری از آنها توجه نمایند. حقیقت این است که احادیث بی شمار درباره موعود اسلام وارده در کتب که جامع ترین آنها بحار الأنوار مجلسی است تناقض و تضاد فراوان دارد و بر همین اساس علمای علم حدیث آن را به انواع مختلف از صحیح و سقیم و نادر و متواتر تقسیم نموده اند، در حقیقت بیان رسول اکرم فصل الخطاب است که هرآنچه از احادیث با مفاهیم کتاب الهی منطبق نباشد باید به اصطلاح "فاضریه علی الجدار" آن را به دور انداخت به همین جهت حضرت نقطه تنها احادیث معتبره ای را که با کیفیت تحقق ظهور حضرتش مطابقت دارد تأیید فرموده و آنها را به عنوان "احادیث مطابقه" (۱۷) مشخص نموده اند زیرا در حقیقت رد و قبول احادیث در گرو بیان مظهر مطاع و معصوم است نه آنکه شناسائی قائم موعود وابسته به این احادیث متنوعه متباینه باشد. در حقیقت شناسائی موعود در گرو این مقالات و احادیث نیست بلکه ملاک رد و قبول احادیث کلام اوست که کلام الهی است.

اینک باید به نکته اصلی پرداخت که میزان شناسائی مظهر الهی بطور کلی و معیار قبول موعود عالیقدر اسلام یعنی قائم موعود و مهدی مورد انتظار چیست تا همگان را از سرگردانی نجات بخشد و به حقیقت واحد رهنمون شود در این مقام جا دارد که معلوم داریم برهان حقایق رسالت پیغمبر جلیل القدر اسلام چیست تا همان را مقیاس گیریم و حقیقت را بشناسیم نه اینست که قائم منتظر نیز باید بر سیره و آداب جد خویش قیام فرماید و مردم را هدایت کند.

مرجع و اساس شناسائی بطور یقین قرآن مجید است که در آن به نکات زیر تصریح شده است که از قول پیغمبر می فرماید: "قل انا بشر مثلکم یوحی الی" (۱۸) و در مقام احتجاج تصریح می نماید که: "أولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب" (۱۹) و در مقام تحدی و مقابله از کافران و مشرکان می طلبد که: "قل فاتوا بکتاب من عندالله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین" (۲۰) و برای اطمینان خاطر اهل ایمان تصریح می فرماید که: "لو تقول علینا بعض الأقاویل لأخذنا منه بالیمین الخ" (۲۱)

مشکل بنیادی آنجاست که علمای مسلمان فهم و درک خود را نه بر اساس آیات قرآن بلکه بر مبنای فهم و درک و تفسیر و توجیه خود از آیات قرآنی می نهند و بدون آنکه به اصل مفاهیم آیات توجه نمایند اصل اولیه ردّ جزمیت استنباطی را که اساس ایمان و کشف حقیقت است به کناری می گذارند و به خیال خود برای حفظ امر اسلام هرآنچه با میزان و مقیاس فکری آنها مخالف باشد مردود می دانند. حضرت باب در همان کتاب **قیوم الأسماء** تحدی به آیات فرمود که :

"أنا نحن قد جعلنا الآيات حجةً لكلمتنا عليكم افتقدرون على حرف بمثلها فاتوا برهانكم ان كنتم بالله الحق بصيرا" (۲۲)

و سپس بالصراحه امکان چنین مقاومتی را غیر ممکن دانسته تصریحاً می فرماید: **تالله لو اجتمعت الانس و الجن على ان يأتوا بمثل سورة من هذا الكتاب لن يستطيعوا ولو كان بعضهم لبعض على الحق ظهيرا**" (۲۳)

**در کتاب مستطاب بیان** بابی از ابواب کتاب (۲۴) به روش شناسائی حجّت و دلیل حقیّت حضرتش اختصاص دارد و در آنجا چنین نازل:

"در قرآن خداوند اثبات حقیّت رسول الله و دین اسلام را فرموده الاّ به آیات که اعظم بیّنات است... و خداوند عالم کلمات قرآنیّه را به شأنی نازل فرموده که اگر ما علی الارض جمع شوند و بخواهند آیه ای در مقابل آیات قرآن بیاورند نمی توانند و کلّ عاجز می شوند... در این کور خداوند عالم به نقطه بیان آیات و بیّنات خود را عطا فرموده و او را حجّت ممتنعه بر کلّ شیء قرار داده و اگر کلّ ما علی الارض جمع شوند نمی توانند آیه ای به مثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر ذی روحی که تصوّر کند به یقین مشاهده می کند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هرکس که خواسته جاری فرموده... بعد خداوند عالم نازل فرمود که اون بود کلام من به لسان محمّد رسول الله صلی الله علیه و این است کلام من به لسان ذات حروف السبع **باب الله...**

قسم به ذات مقدّس خود که هیچ جتّی از برای این خلق اعلی از ظهور من و آیات من نیست... صاحب این آیات حقّ است من عندالله و شبهه نیست در اینکه

خداوند این آیات را نازل فرموده بر او و به مثل آنکه بر رسول خدا ص نازل فرموده چنانچه حال به مثل این آیات به قدر صد هزار بیت در میان خلق منتشر است به غیر صحف و مناجات او و صور علمیه و حکمیّه او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر می گردد یا به اسرع طوری که کاتب نزد او بتواند تحریر نماید... و در مقام کفایت کتاب نازل فرموده أولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم انّ فی ذلک لرحمة و ذکری لقوم مؤمنون و جایی که خداوند شهادت داده به کفایت کتاب به نفس آیات چگونه کسی می تواند بگوید کفایت نمی کند حجّیت کتاب بنفسه..."

در همین باب حضرت نقطه صاحبان حکم و قدرت و دارندگان علم و دین را به داوری طلبیده و چنین اتمام حجّیت فرموده که:

"امر از دو شقّ بیرون نیست یا آنکه شماها اتیان کرده اید کتاب و آیات او حاضر است و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است "سبحانک اللهم انک انت سلطان السلاطین لتؤتین السلطنة من تشاء و لتنزعهنّا عمّن تشاء و لتعزّن من تشاء و لتذلّن من تشاء و لتنصرنّ من تشاء و لتخذلنّ من تشاء و لتغنین من تشاء و لتفقرنّ من تشاء و لتظهرنّ من تشاء علی من تشاء فی قبضتک ملکوت کلّ شیء تخلق ما تشاء بأمرک انک کنت علاماً مقتدرأً قدیراً" تکلم نمائید به مثل آنچه او تکلم نموده بر فطرت و بنویسید به مثل آنچه او نوشته بلا تأمل و سکون قلم..." (۲۴) در رساله **دلایل سبعة** نیز همین استدلال را تکرار فرموده اند:

"یک آیه از کتاب اعظم تراست عندالله از هر دلیلی و این دلایل (مقصود بشارات و اشارات سابقان است) زیرا که آن عجز کلّ ما علی الارض را می رساند و اثبات قدرت الهی می کند یک آیه آن را بر کلّ علمای مشرق و مغرب عرض کن که اگر به فطرت اتیان نمود تأمل کن و حال آنکه ممتنع بوده و هست به ادله ای که قبل ذکر نمودم و آن یک آیه اینست "قل اللهم انک انت علام السموات و الارض و ما بینهما لتؤتین العلم من تشاء و لتمننّ العلم عمّن تشاء و لترفعنّ من تشاء و لتغزّن من تشاء و لتذلّن من تشاء و لتنصرنّ من تشاء و لتخذلنّ من تشاء و لتغنین من تشاء و



لتفقرن من تشاء في قبضتك ملكوت كل شيء تخلق ما تشاء كيف تشاء بما تشاء  
لما تشاء انك كنت على ما تشاء مقتدرا" (۲۵)

متأسفانه علما و مجتهدین اسلام در برابر این استدلال و تحدی جوابی نداشته و  
ندارند که ارائه نمایند و خود را از رفتار و اقوال ناشایست خود تبرئه نمایند حضرت  
نقطه درجائی دیگر از رساله **دلایل سبعة** مطلب را چنین توجیه می فرمایند که:

"گمان نکنی که آنها مابین خود و خدا بی دینی می نمودند بلکه این را از دین  
خود می دانستند والّا هیچ نفسی نمی خواهد که مابین خود و خدا خلاف حق  
عمل نماید ولی همین قسم است که می بینی و این قدر تعقل نمی کند این شخص  
عالم که موسی علیه السلام در دو هزار و دوپست و هفتاد سال قبل ادعای نبوت را  
نمود و اظهار بینه را به عصا نمود طرف مقابل هم اینقدر شعور و ادراک داشت  
که بگوید من مثل تو بینه می آورم چنانچه قرآن به آن ناطق است و "جاؤا بسحر  
عظیم" ولی شعور این شخص عالم که هفتاد سال است زحمت در اجتهاد خود  
کشیده به قدر درک آن نیست عندالله و عند اولی العلم و حال آنکه متقی تر از  
خودش نمی داند ولی امر بر نفس انسانی این قسم مشتبه می شود که عندالله مقام  
آن از اول ادنی تر می شود خود ملتفت نمی شود". (**دلایل سبعة**)

و همچنین در کتاب بیان:

"کلّ حروف علیین قرآن در ظلّ کلمه اثبات باقیمانده... امر به جائی می رسد که از  
حروف غیر علیین دیگر ذکر نمی ماند الّا در کتاب و همان شجره نفی خود را از  
حروف علیین می داند و بر نفس خود من حیث لا یعلم لعن می کند تا آنکه طالع  
شود آفتاب حقیقت که آنوقت بروز می کند عدم ایمان او چنانچه هرکس در این  
قیامت بود این مطلب را به عین یقین ملاحظه نمود" (واحد دوم، باب دوم)

بنا بر این آیات و کلمات به این نکته دقیق باید متذکر شد که محرومیت پیروان  
ادیان قبل در ظهور جدید و اکنون امر بابی و بهائی نه از آن جهت است که مردم در  
طلب حقیقت نبودند بلکه این محرومی در نتیجه انحراف از اصل دلیل و اساس  
هدایت است که در کلام مظهر ظهور ودیعه گذاشته شده است. خداوند مظهر ظهور  
مبارک خود را بر می گزیند و حقیقت او را صرفاً به علت اصالت کلام و شخصیت

خلاق او مقرر می فرماید ولی مردم از مظهر الهی انتظارات مختلف به مفهوم ادراک و تصور خود دارند نه آنکه او را به او بشناسند و به اصالت کلام و آیات او و قدرت خلاقیت کلمه او توجه نمایند. بی شک عموم مردم قصدشان احراز اطمینان است ولی مقصر در گمراهی آنان علما و پیشوایان دین هستند که به مخالفت بر می خیزند و در حقیقت علمشان که باید وسیله هدایت شود به علت غرور و تعصب آنان سبب اشتباه و گمراهی همگان می شود. اساس هدایت بصیرت ایمانی و روحانی است و آن درک اساس شناسائی حقیقت در ظهور قبل است که سبب آمادگی و شناسائی در ظهور بعد می شود. در تبیین این حقیقت حضرت نقطه در رساله **دلایل سبعة** چنین می فرمایند:

"... والله نه عالم شو و نه متبع به غیر بصیرت که هر دو هالکند در یوم قیامت بلکه عالم شو با بصیرت و متبع باش خدا را به عالم حق با بصیرت... نظر از دلیل و برهان برمدار دلیل و برهان را ما تهوای خود قرار نده بلکه بر آنچه خداوند قرار داده قرار ده..." (۲۶)

#### یادداشت ها

- ۱- **منتخبات آیات، ص ۲۶** بیان این حقیقت که دین و صراط الهی این دین است.
- ۲- **ایضاً ص ۲۹** بیان این که کتاب هر امتی به زبان آنها و قیوم الأسماء به زبان ذکر یعنی حضرت باب نازل شده است.
- ۳- **ایضاً ص ۳۱**، بیان اینکه امرالله به اراده اوست... **باب الله حق** است و بر اهل ایمان گواه است.
- ۴- **ایضاً ص ۳۳** خطاب به قرّة العین یعنی حضرت باب که اظهار امر می فرماید و خداوند بر همه اشیاء قادر است.
- ۵- **ایضاً ص ۳۷** دستور به قرائت قیوم الأسماء که **قرآن** است در هر صبح و شام.

- ۶- ایضاً ص ۴۴، خطاب به قرّة العین (نور چشم) یعنی حضرت باب که حقیقت در قلب توست و امر به اینکه این ولایت الهی است.
- ۷- ایضاً ص ۴۴ تأکید به قسم که **قیوم الأسماء** همان قرآن است که از قبل نازل شده.
- ۸- ایضاً ص ۴۵ بیان اینکه حضرت باب مندر و هادی و مهدی است.
- ۹- ایضاً ص ۴۵، بیان اینکه عهد و بشارت به ظهور حضرت باب که به **ذکر** در این آیه نامیده شده همه انبیاء داده اند.
- ۱۰- ایضاً ص ۴۷ بیان اینکه **قیوم الأسماء** این حقیقت را تعلیم می دهد که برهان حقیقت **ذکر** (حضرت باب) همانند برهان حقیقت پیغمبر اسلام است.
- ۱۱- ایضاً ص ۴۷، بیان اینکه دین جدید سرّ و حقیقت دیانت محمّد رسول الله است و امر به شناسائی و اطاعت آن که بهشت و رضوان می باشد.
- ۱۲- ایضاً ص ۴۸، خطاب به بندگان الهی که این ظهور همان ظهور یوم الهی است که خدا در قرآن وعده فرموده است.
- ۱۳- ایضاً ص ۴۹، ای نور چشم (قرّة العین، حضرت باب) بگو که نبأ عظیم مذکور در کتاب الهی و **باب الله** تویی.
- ۱۴- ایضاً ص ۴۹، بگو (خطاب الهی به حضرتش) که بیت الله و مصباح در مشکوة (آیه قرآن) و آتش و نور طور (کوه طور) منم.
- ۱۵- **ایقان مبارک**، بند ۲۵۸. چاپ آلمان.
- ۱۶- **منتخبات آیات**، ص ۸۴.
- ۱۷- "ولی هنوز چون نظرت به کلمات قبل اهل بیت است در احادیث مطابقه نظر نموده و حال آنکه صاحب حجّیت آیات سزاوار نیست مستدلّ شود به احادیث قبل... " (رسالة دلائل سبعة)
- ۱۸- **قرآن مجید** سورة كهف (۱۸) / ۱۱۰، این آیه با جزئی تغییرات در متمّم آیه در سورة فصلّت (۴۱) / ۶ نیز آمده است. مفهوم مطلب در سایر آیات قرآنی با بیان دیگری نیز مکرر است.
- ۱۹- **ایضاً سورة عنكبوت** (۲۹) / ۵۱.

- ۲۰- ایضاً سوره قصص (۲۸) / ۴۹، مفهوم مذکور در آیه مبارکه یعنی تحدی و مقابله به مثل در سایر آیات قرآنی نیز آمده است.
- ۲۱- ایضاً سوره حاقه (۶۹) / ۴۴.
- ۲۲- منتخبات آیات، ص ۲۸.
- ۲۳- ایضاً.
- ۲۴- بیان فارسی، باب اول از واحد دوم.
- ۲۵- رساله دلائل سبعه.
- ۲۶- منتخبات آیات، ص ۸۸.

## ارکان اربعه بیت توحید

عنوان " ارکان اربعه بیت توحید" اصطلاحی است که در آثار امر بابی و بهائی بسیار متداول است. نخست مفاهیم و سوابق کلمات مرکب آن را باید دانست.

کلمه رکن ، و جمع آن ارکان، از اصطلاحاتی است که وسعت دامنه استفاده از آنها بسیار است و در بسیاری از مباحث فلسفی، علمی، و ادبی زبان فارسی و عربی بکار رفته است.

مقصود از رکن، به طور کلی، جزء اصلی و عمده هر چیزی است، و از این رو اطلاق رکن به سرور و مهتر قوم نیز معمول است، و به همین جهت در بسیاری از القاب و کُتبه ها نیز بصورت مُضاف به عنوان یا اسم دیگری ملحق شده است برای عناصر چهارگانه ، یعنی خاک، آب ، باد، و آتش ، و چهار طبع ییوست یا خشکی ، رطوبت یا تری، برودت یا سردی ، و حرارت یا گرمی نیز متداول شده است.

به دست ها و پاهاى انسان نیز چهار رکن بدن گویند. افاعیل عروضی را نیز با عنوان رکن مشخص می نمایند. عدد چهار در معارف قدیم حائز اهمیت مخصوص است، زیرا ساده ترین و ابتدائی ترین تشکّل حجم با آن رابطه مستقیم دارد، و با ایجاد چهار حدّ واصل یا دیوار می توان فضائی مستقل بوجود آورد.

چون هر خانه یا چهار دیواری را چهار رکن است، خانه کعبه معظمه را نیز به چهار رکن عراقی، شامی، یمانی، و رکن حجر، که همان است که بر آن حجرالاسود نصب شده، نام گذاری کرده اند.

مراتب هفت گانه خلق و ایجاد که در حدیث اسلامی آمده و بعداً در آثار مبارکه بابی و بهائی تأیید و توجیه شده، در معارف شیخی چهار مرحله اول آن ، یعنی مشیّت، اراده، قدر، و قضا، به عنوان ارکان اربعه وجود نامیده شده است.

در معارف شیخی چهار رکن اعتقاد و ایمان وجود دارد که عبارت از شناسائی و قبول مراتب توحید، نبوت، امامت ، و شیعه کامل است.

بیت توحید در رتبه مادی و ظاهری به خانه کعبه اطلاق میشود و در مقام روحانی و اعتقادی شامل چهار رکن تسبیح، تحمید، تهلیل، و تکبیر است. تسبیح با "سُبْحَانَ اللَّهِ"، تحمید با "الحمد لله"، و تهلیل با "لا اله الا الله" و تکبیر با "الله اکبر" مقارنت دارد.

حضرت عبدالبهاء در شرح اسم اعظم نیز چهار "هـ" نقش مزبور را بارکان اربعه بیت توحید تسمیه فرموده اند.

چنانکه قبلاً اشاره شد بیت الله مرتبه جسمانی و ظاهری بیت توحید الهی است. حضرت نقطه در این خصوص می فرمایند: " امر به بیت نیست الا آنکه از این بیت استدلال کنند مستدلون بر بیت توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر. آن بیت را مرتفع سازند و در مظاهر آن نظر نموده که در وقت ظهور من يُظهِرُ اللهَ از محقق بیت محتجب نگردند... بیت الله قلوب مؤمنین باوست که اونها مؤمنین بمن يُظهِرُ اللهَ هستند..." ( بیان مستطاب، واحد چهارم، باب ۱۶ )

به همین کیفیت مشارق اذکار نیز به عنوان بیت توحید معرفی شده اند. حضرت عبدالبهاء در ترجمه حیات حضرت حاجی میرزا محمد تقی افغان وکیل الحق در تذکره الوفا می فرمایند: " به عشق آباد شتافت و به بنای مشرق الاذکار پرداخت، و این خدمتی عظیم بود، زیرا اول شخصی است که بنیان مشرق الاذکار کرد و در بنای بیت توحید عالم انسانی بانی اول گشت..."

( تذکره الوفا، چاپ دوم، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ص ۱۲۷ )

## مقدمه ای در باره مناجات در آثار مبارکه بهائی (مناجاتهای حضرت عبدالبهاء)

مناجات و دعا دو اصطلاح و عنوان متداول و آشنا در معارف امر بدیع است. شاید بتوان مناجات را به "تنهائی راز دل بازگفتن" و دعا را به "آرزو کردن و خواستن" معنی کرد. یکی از شئون آثار مبارکه در این دور مناجات (۱) است که از غایت و فور در آثار طلعات مقدسه احصاء و بررسی کیفیت آنها تا بحال ممکن نشده است. عنوان مناجات که بر بخشی عظیم از آثار دو شارع جلیل القدر این امر اعظم، و همچنین مرکز میثاق و ولی امر الهی اطلاق شده مسلماً، هریک به تناسب مقام مظهریت آنان، اختصاصاتی دارد، ولی شاید بتوان آنها را از بعضی جهات طبقه بندی کرد، و بی شک طبقه بندی نارسائی، اما شاید بتواند مقدمه ای برای کمک به فهم و درک کیفیت و مطلب و مطلوب آنها قرار گیرد. شاید به نظر آید که اصطلاح مظهریت خاص مطالع شمس ظهور است، و اگرچه این مطلب حقیقتی مسلم است، اما در ظلّ مظاهر کلیه الهی هریک از برگزیدگان منصوص را نیز می توان مظهري مخصوص شناخت. بی شک حضرت عبدالبهاء بنا بر اراده و اشاره حضرتش مظهر عبودیت کبری بوده و احدی را در این مقام با حضرتش یارای همتائی نیست، زیرا مقام عبودیت آن حضرت از هر شائبه ای خالی و بری است.

دعا و مناجات همواره بین خلق و حق، یا بنده و مولی، است و همواره عبد ناطق و حق به ظاهر مخاطب و صامت است. این کیفیت ظاهری دعا و مناجات است. اما جذبه توجّه خالصانه و تعلق صادقانه طوری است که مناجات کننده اگر به خلوص کامل و ارادت و اشتیاق حقیقی به مناجات پردازد ندای اجابت و قبول از حق را به سمع دل و جان خواهد شنید و آثار آن در روح و روان، و حتی در جسم و وجود ناتوان خویش، خواهد یافت. بنا به بیان جمال قدم در هفت وادی "آنوقت سرّ حدیث مشهور سر از حجاب دیجور برآرد لازل العبد یتقرّب الی بالتّوافل حتی احبته و اذا احبته کنتُ سمعه الّذی یسمعُ به" (۲)

البته این کیفیت در گرو خلوص و توجه مناجات کننده است که او را به چنین حالتی می کشاند و از باده محبت و وصول به حق سرمست می سازد تا مصداق این مناجات شود که "تَجَلَّ يا الهی علینا بالخطاب الرحمانی و السر الوجدانی حتی تُطْرِبَنَا لَدَهُ المناجات المنزهة عن همهمة الحروف و الكلمات المقدسة عن دممة الالفاظ و الاصوات حتی تَسْتَعْرِق الذوات فی بحر من حلاوة المناجات..." (۳)

مناجات و دعا اگرچه به آستان خداوند متعال است، اما با توجه به اینکه وصول به مطلق ذات حق غیرممکن است و هرچه در تصور ما از آن ذات متعالی شناخته شود مخلوق و مصنوع فکر ما است و اصالت و حقیقتی ندارد، لذا توجه به آن حقیقت مطلق جز از طریق مظاهر ظهور او Manifestations میسر نیست. پس توجه ما در هنگام مناجات و دعا به آن ذات مقدس است که قائم مقام او در عالم امر و خلق است، (۴) و آن هم نه به جسم و ظاهر، بلکه به حقیقت وجودی و شخصیت الهی مظهر ظهور، که اگرچه باز هم ناشناختنی است، اما به اسم و رسم از افراد انسانی متمایز و ممتاز است.

از آنجا که مناجات همواره به ساحت حق تعالی شانه است، و بنده با خدای خویش راز و نیاز دارد، هرکس هرآنچه خواهد تواند گفت، اما به صرف عنایت و کمال لطف و مرحمت در این دور بدیع با نزول و صدور مناجات در ضمن آثار طلعات مقدسه راه و روش مناجات کردن و دعا خواندن یاد داده شده و نمونه های متعدّد از قلم مُلهم مظاهر مبارکه صادر شده تا به همان کیفیت و بیان مناجات شود، و قطعاً چنین کیفیتی حائز اهمیت و تأثیرش مخصوص است.

مناجات کردن و دعا خواندن که به مفهوم توجه و توسّل است، بیان راز دل بنده (متکلم \_ اول شخص در تعریف فعل) با مولای بیهمتا (مخاطب - دوم شخص) است. اما از مقوله دعا و مناجات صورت دیگری نیز در آثار نازله موجود است، که معمولاً از آن به نام خطبه (جمع: حُطَب و خطبات) یاد شده است، و تنها تفاوت آن با مناجات، اختلاف روش ذکر حق تعالی در آن است اگر در دعا و مناجات حق تعالی مخاطب (اصطلاح دستور زبان) و گوینده مناجات و دعا متکلم (به اصطلاح) است، اما در خطبه گوینده و متکلم (اصطلاح) راجع به حق جلّ ذکرة



به عنوان وجود غائب (سوم شخص در دستور زبان مربوط به فعل - اصطلاح) یاد می‌کند و او را به عنوان مقصد و مقصود و محبوب و معبود غائب می‌ستاید.

(۵)

در ادیان بخش محدودی از معارف نزولی به صورت مناجات است، (۶) اما در امر بهائی تعداد ادعیه و مناجات از حدّ شمار بیرون و با همه اهمیت که دارد تا به حال دقیقاً احصاء و طبقه بندی نشده است. به طور کلی، از لحاظ روش صدور و نزول می‌توان مناجاتهای نازل را به دو دسته تقسیم کرد. نخست مناجاتهای مستقل و دیگر مناجاتهایی که در ضمن الواح عزّ صدور یافته و بعداً از آن خارج شده و بین اهل ایمان مستقلاً متداول و مورد تلاوت و استفاده قرار گرفته است. غالب این مناجاتها مخصوص مخاطب یا مخاطبان الواح بوده و امر به تلاوت و خواندن آن در متن لوح ذکر شده است. از نمونه های مخصوص این مناجاتها مواردی است که در لوح سلطان ایران و لوح خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی (آقا نجفی) از قلم اعلی نازل شده و متضمن کیفیتی خاص و عظمت و اهمیتی ممتاز است. به هر حال، تفکیک این دو گروه، مخصوصاً اطلاع راجع به مناجاتهایی که در ذیل و ضمن الواح نازل شده برای درک مفاهیم مندرج در مناجات کمک مؤثری خواهد بود.

ادعیه نازله اکثراً به مناسبت یکی از ایام متبرکه بهائی و یادآور برکت و شرافت آن ایام است و حکمت نزول آن تقویت و تربیت عواطف روحانی قلبی اهل ایمان می‌باشد. بعضی ادعیه مخصوصه به منظور طلب شفاء، رفع مشکلات، و رجای هدایت و حفظ و صیانت افراد نازل شده است که خود مبحثی مستقل است. صورت دیگری از این کلمات و آیات که متضمن توجه و تبئل به آستان الهی است نیز در ضمن آثار مبارکه زیارت می‌شود که غالباً به منظور طلب مغفرت و عنایت در حق درگذشتگان است و معمولاً به صورت زیارتنامه خطاب به متوفی و یا مناجات طلب مغفرت به آستان حق در باره اوست، و در همه حال مبتنی بر توسّل به آستان الهی و استمداد از حضرت اوست. بسیاری از این زیارتنامه ها در باره شهداء و خادمان برگزیده امرالله نازل شده و لذا متضمن تجلیل فراوان از ایشان است، تا اهل

ایمان را به عظمت شأن آنان متذکر دارد (۷) به هر حال باید بین مناجات طلب مغفرت و زیارتنامه به تمایز و تفکیک توجه نمود.

خطبه، که قبلاً به آن اشاره شد، سابقه اسلامی دارد. ابتدای هر کتابی یا تألیفی با خطبه ای آغاز می شد که معمولاً متضمن توحید و تحمید خداوند و ذکر پیغمبر اکرم و اولیاء دین و بالاخره حاکی از هدف تألیف و نام آن بود. در بسیاری از آثار طلعات مقدسه این امر خطبه ای مناسب با مطلب در ابتدای لوح و اثر زیارت می شود. در آثار حضرت نقطه اولی مخصوصاً خطب متعددی به صورت مستقل و با عنوان خطبه نازل شده که نظم مطالب و مسائل آنها بسیار متنوع است و از خطباتی منحصرراً در ستایش ذات الهی تا متونی متضمن مباحث فلسفی و حتی مطالب تاریخی را نیز در بر می گیرد.

بحث و مطالعه در باره مبحث مناجات و رای حد گفتاری مختصر است. مقصود از این مقدمه بیان کلیاتی در باره مناجات های نازله از قلم طلعات مقدسه است، ولی از آنجائیکه تنوع و تعدد مناجات در امر بهائی بسیار وسیع است، و توجیه و بیان همه آنها مستلزم مطالعه و بررسی دقیق شماری بی شمار از آنها است، در این مقال فقط به تعدادی محدود از مناجاتهای حضرت عبدالبهاء توجه شده و برای این منظور، از بین مجموعه مناجاتهای منتشره، "مجموعه مناجات حضرت عبدالبهاء جلد دوم از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران ۱۳۳ بدیع" انتخاب شده و مورد بررسی و تجزیه و تفکیک قرار گرفته است. هدف از این مطالعه و معرفی، آشنائی اجمالی با کیفیت آثار مناجاتی آن حضرت و بیشتر به منظور طبقه بندی آنها بر اساس کیفیت کلی مطالب است، ولی از بحث در جهات مختلفه آن از قبیل سوابق عمومی و خصوصی، علت صدور مناجات و شناسائی مخاطبان، مختصات ادبی و معانی و بیان و مسائل تاریخی و اجتماعی، نظر به وسعت مسائل، خودداری شده است.

در مبحث کلیات در باره مناجات می توان نکات زیر را منظور داشت:

۱ - لحن و شأن مناجات: مناجات ممکن است من الحق الی الحق، یا من الخلق الی الحق باشد. (۸) بنا بر این، به تناسب مقام منزل مناجات و مخاطب آن،

متضمّن کیفیتهای متفاوت خواهد بود. البتّه در همه حال مناجات به سوی حقّ و به آستان حقّ است.

۲ - شأن گوینده مناجات: از آنجائیکه در مقام خلق مراتب و مقامات مختلف است، لذا مناجاتهای صادره از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء بعضاً عمومی و یا خصوصی و فردی یا شخصی (فرد مشخص) گاهی از زبان دیگران، و هنگامی از لسان مبارک همزبان با دیگران است. ضمناً عجب نیست که مناجاتهای خاصّ اماء الرحمن و اطفال به طور عمومی و اختصاصی نیز نازل شده، در حالی که بسیاری از مناجاتها عموماً غیر مخصوص و مقید است.

۳ - هدف مناجات های صادره تعلیم روش توسّل و ارتباط به آستان حقّ به منظور کسب روحانیت و آداب اخلاقی و انسانی است، و نه تنها آموزش روش مناجات و توجّه است، بلکه بیان معیار و میزان اعتقاد و اخلاق و عمل نیز می باشد.

۴ - زبان مناجات عجز و انکسار و تسلیم و رضاست تا با گفتن و شنیدن آن صفات و اخلاق روحانی و ملکوتی ملکه ذهن خواننده و شنونده گردد.

اینک به بعضی موارد این آثار مبارکه از "مجموعه مناجات" به قدر استطاعت استشهاد می شود. البتّه در مجموعه کامل مناجاتها مسلماً شواهد متعدّده می توان زیارت نمود:

۱ - مناجات در بیان و ذکر وحدت و یکتائی و عظمت و بیهمتائی ذات حقّ که اصطلاحاً آن را به عنوان مناجات توحیدی می توان نام داد.

۲ - مناجات طلب عنایت و برکت در حقّ فرد از لسان فرد، تعلیم مناجات.

۳ - مناجات طلب عنایت و برکت در حقّ فرد از لسان همکل مبارک حضرت عبدالبهاء.

۴ - مناجات طلب عنایت و برکت در حقّ فرد مخصوص و معین با ذکر خصوصیتی که آن را از دیگران ممتاز سازد.

۵ - مناجات طلب عنایت و برکت در حقّ فرد مخصوص و معین از لسان مبارک (گاهی به نام و عنوان) نیز مشخص شده است.

- ۶ - مناجات طلب عنایت و برکت در حقّ عموم احبّاء از لسان مبارک، ولی بعضاً قابل تلاوت به وسیله افراد نیز هست.
- ۷ - مناجات طلب عنایت و برکت در حقّ عموم احبّاء از زبان و بیان حال ایشان.
- ۸ - مناجات طلب عنایت و برکت از لسان مبارک، ولی به صورت عمومی از لسان احبّاء.
- ۹ - مناجات طلب عنایت و برکت، تعلیم مناجات دسته جمعی.
- ۱۰ - مناجات طلب عنایت و برکت در حق محل و مکان معین معلوم.
- ۱۱ - مناجات متضمّن اشارات و نکات تاریخی که به منظوری خاصّ از قلم مبارک صادر شده.
- ۱۲ - مناجاتهایی که به مناسبت خاصّ و در موقعیتی تاریخی صادر شده و استفاده از آن را در موارد مشابه تصریح و توصیه فرموده اند.
- ۱۳ - مناجات متضمّن اظهار و بیان اصول اعتقاد و ایمان اهل بهاء.
- ۱۴ - مناجات در حقّ اطفال از بیان مبارک، بعضاً قابل استفاده توسط احبّاء.
- ۱۵ - مناجات در حقّ اماء الرحمن یا از زبان ایشان.
- ۱۶ - مناجات طلب حفظ و هدایت.
- ۱۷ - مناجات طلب تأیید در خدمت و تبلیغ.
- ۱۸ - مناجات مخصوص هیکل مبارک.
- ۱۹ - مناجات طلب مغفرت در حقّ فرد معین از احبّاء که به ملکوت ابهی صعود کرده است.
- بعضی از مناجاتها را می توان در ذیل بیش از یک عنوان طبقه بندی کرد و مسلماً عناوین و کیفیتهای دقیقتری در تقسیم انواع مطالب مناجاتی وجود دارد که در این مختصر نیامده است بیان حقّ مطلب در باره کیفیت و تنوع مطالب مناجات در امر از حدّ یک بررسی مختصر شبیه این گفتار بیرون و مستلزم دقت و تحقیق بیشتر و جامع تری است.

در خاتمه جا دارد این نکته را تأکید کرد که مناجات، که وسیله راز و نیاز بنده با حقّ جلّ جلاله است، از لوح (الواح)، که خطاب طلعات مقدّسه امر بهائی به افراد انسانی است مجزا و مستقل بوده، و نباید یکی را بجای دیگری گرفت.

### یادداشت ها، توضیحات، و اشارات

- ۱ - حضرت نقطه اولی در کتاب بیان شوّن ظاهر از مظهر ظهور را به پنج شأن، آیات، مناجات، تفاسیر، صور علمیه، و کلمات فارسیه معرفی فرموده اند.
- ۲ - این بیان قسمتی از یکی از احادیث قدسی است که در آثار حضرت نقطه اولی و نورین نیرین شیخ احمد و سید کاظم نیز به آن استشهد شده و صورت آن به این شرح است: "ما زال العبد یتقرّب الّیّ بالنوافل حتّی اُحِبّه فاذا اُحِبّته کُنْتُ سَمِعُهُ الّذی یسمع به و بصره الّذی یبصره به و یده الّذی یبطّش بها ان دعانی اُحِبّته و ان سألنی اعطیته و ان سکت عنّی ابتدئته" مفهوم این بیان را می توان چنین خلاصه نمود که حقّ تعالی خطاب به پیغمبر اکرم فرموده "بنده همواره به سوی من به کمک بخشش ها و عبادات غیر واجب تقرّب می جوید تا آنکه او را دوست می گیرم، و هنگامی که او را دوست داشتم همچون گوش او خواهم بود که به آن می شنود و چشم او که به آن می بیند و دست او که به او به سختی می گیرد. هر هنگام مرا در دعا بخواند او را اجابت خواهم کرد و اگر از من بطلبد به او بخشش و عطا خواهم فرمود و اگر از یاد من خاموش شود او را برخوام انگیخت".
- ۳ - مناجات حضرت عبدالبهاء که آغاز آن چنین است "هو الابهی. ای ربّ ثبّت اقدامنا علی صراطک (نشر آلمان - شماره ۱۰۵) مضمون بیان مبارک این است که خدایا بر ما به خطاب رحمانی (کلام الهی) و سرّ وجدانی (تأثیر و تأثر قلبی و روحانی) تجلّی فرما تا لذّت مناجات، مناجاتی که منزّه و فارغ از مهمه حروف و کلمات و مقدّس و پاکیزه از دمدمه و های و هوی الفاظ و اصوات باشد، ما را به شادی و طرب حقیقی کشاند تا آنکه ذات و وجود ما در دریائی از حلاوت و شیرینی مناجات غوطه ور گردد".

۴ - بر اساس آیه اول کتاب مستطاب اقدس: " اِنَّ اَوَّلَ مَا كَتَبَ اللهُ عَلَيَّ الْعِبَادَةَ عِرْفَانُ مَشْرِقِ وَحْيِهِ وَمَطْلَعِ امْرِهِ الَّذِي كَانَ مَقَامَ نَفْسِهِ فِي عَالَمِ الْاَمْرِ وَالْخَلْقِ".

۵ - برای درک دقیق تر مفاهیم مناجات و دعا و خطبه مقایسه و مطابقت آنها با اصطلاحات مشابه متداول در انگلیسی مفید تواند بود. برای مناجات اصطلاح **Prayer** و برای دعا **Supplication** معمول است. اگرچه برای خطبه به سابقه تاریخی آن توجه شده، معمولاً آن را معادل **Sermon** و بعضی اصطلاحات دیگر گرفته اند. اما با توجه به کیفیت اکثر خطبه های نازل در این دور بدیع که متضمن تحمید و تمجید و تهلیل و تسبیح ذات الهی است و بیان دقائق فکر و نظر در این لطائف و ظرائف مجرد روحانی شاید کلمه **Meditations** مناسبتر و موافق تر باشد. این نظر مبتنی بر عنوانی است که حضرت ولی امرالله برای مجموعه ای از ادعیه و مناجات برگزیده و آن را **Prayers and Meditations** نامیده اند.

۶ - در ادیان سابقه بخشی از معارف نزولی به صورت مناجات است، ولی با اینهمه تعداد آنها انگشت شمار است. به عنوان نمونه، از قرآن کریم به موارد ذیل استشهاد می شود: "رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ" (بقره، ۲۰۱) "رَبَّنَا لَا تَوَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اٰخَطَانَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَيَّ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَيَّ الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ" (بقره، ۲۸۶) "رَبَّنَا لَا تَرٰغِبْ قُلُوْبِنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ. رَبَّنَا اِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيْهِ اِنَّ اللهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيْعَادَ" (آل عمران، ۹ و ۸) "قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمَلِكِ تُوْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ اِنَّكَ عَلَيَّ كَلِّ شَيْئِيْ قَدِيْرٌ" (آل عمران، ۲۶).

۷ - در آثار حضرت نقطه زیارتنامه های جامعه و انفرادی برای رسول اکرم و ائمه اطهار فراوان است، و مخصوصاً برای شهدای حروف حی در طبرسی زیارتنامه نازل فرموده اند. در آثار حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء نیز زیارتنامه های متعدّد نازل شده است، به غیر از زیارتنامه خاص هیکل مبارک جمال قدم و حضرت نقطه (که کیفیت تدوین آن استثنائی است). زیارتنامه حضرت سید الشهداء از

جمال اقدس ابھی و زیارتنامہ منوچہرخان معتمدالدولہ از حضرت عبدالبہاء حائز  
اہمیت خاص است.

۸ - این تقسیم بنا بر بیان نازلہ در ہفت وادی است کہ مراتب عشق و محبت را در  
چہار مرحلہ توصیف فرمودہ اند (آثار قلم اعلیٰ، جلد سوم، صص ۱۸ - ۱۱۷).

### ضمیمہ: نمونہ ہائی از انواع مناجات

۱ - مناجات در بیان و ذکر وحدت و یکتائی و عظمت و بی ہمتائی ذات حق  
(مناجات توحیدی):

#### ہوالابھی

پروردگارا، آمرزگارا چگونه زبان بہ ستایشت گشایم و پرستش و نیایش نمایم. تقریر  
عین تقصیر است و تحریر دلیل نادانی در این امر عسیر زبان آلتی است مرکب از  
عناصر صوت و بیان عرضی است از عوارض. بہ آلت عنصری و صوت عارضی  
چگونه توان نعت و ستایش حضرت بیچون گفت. آنچه گویم و جویم از مدرکات  
عالم انسانی است و در تحت احاطہ عالم بشری. نتایج فکریہ چگونه بہ معارج  
الہیہ رسد و عنکبوت اوہام چگونه بہ لعاب ظنون و افہام بر رُفرف تقدیس تند جز  
بیان عجز چارہ ای نہ و بہ غیر از اعتراف بہ قصور بہانہ ای نیست. تو غنی  
متعالی و مقدس از ادراک عقول اہل کمال... ع ع

۲ - مناجات طلب عنایت و برکت در حق فرد از لسان فرد (تعلیم مناجات):

#### ہوالابھی

... پس بہ شکرانہ الطاف جمال ابھی پرداز و بگو: ای دلبریکتا، ای محبوب بی  
ہمتا. شکر تو را کہ این بیچارہ آوارہ را بہ جمیع عنایات و الطاف مفتخر و متباہی  
فرمودی و در ظلّ ممدود شجرہ انیسا ماوی بخشیدی. ع ع

### هوالبهی

خداوندا، پاک و مقدسی و بی نیاز و منزهی. این بنده بیچاره را در پناه حضرت احدیّت ملجأ و پناه بخش و در ظلّ سدره بی منتهایت مسکن و مأوی عنایت کن.

ع ع

۳ - مناجات طلب عنایت و برکت در حقّ فرد از لسان هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء.

### هوالله

ای خداوند مهربان. این بنده آستان را روح مؤید کن و نور مجسم فرما. آرزوی دل و جان بخش و پاسبان عتبه علیا فرما موفّق به نفثات روح القدس کن و در صون حمایت محفوظ و مصون دار. در دنیا مورد عطا کن و در جهان بالا محبوب اصفیا فرما. شفای حقیقی بخش و اطمینان نفس عطا کن. در دو جهان به عتبه مقدسه مشرف فرما. الهی الهی. هذا عبدک المنجذب بنفحات قدسک، المشتغل بذکرک، المشتعل بنار محبتک. قد تأججت فی قلبه شعله الهدی و توقدت نیران الشوق بین ضلوعه و الاحشاء و قام بالوفاء فی عتبه قدسک العلیا. ربّ رنحه من کأس مزاجها کافور و ادخله فی حدیقه السرور بالفضل الموفور و یسر له کل معسور استجب دُعائه و وفقه فی جمیع الامور. ربّ انه اتبع الهدی بین عُصبه من اهل الهوی و ثلثه من اولی الشقی قدر له ما یتمنی و اجعل له مقاماً علیاً. ع ع

۴ - مناجات طلب عنایت و برکت در حقّ فرد مخصوص و معین با ذکر خصوصیات که او را از دیگران ممتاز سازد.

### الله ابهی

ای خدای یگانه. این بنده خویش را طراز دیباج کینونات فرما و این عبد خود را در بین ملاً امکان به تاج عبودیّت سرفراز کن. این بینوا را به صرف عنایت پرنوا کن و



این بی سرو سامان را در پناه خویش سرو سامانی بخش. از کأس انقطاع بنوشان و از جام عنایت سرمست نما. بنده ضعیف چه تواند و پشه نحیف چه پرواز نماید. اوج عزت کجا، بال و پر مرغ ذلت کجا. ای پروردگار، تو تأیید فرما، تو توفیق بخش. انک انت الکریم. ع ع

۵ - مناجات طلب عنایت و برکت در حقّ فرد مخصوص و معین از لسان مبارک (گاهی به نام و عنوان نیز مشخص شده است).

### اوست درخشنده و تابان

ای خداوند این بنده مستمند را در درگاه خداوندیت ارجمنند نما و این افتاده بیچاره را بلند و دانشمند فرما. دلش را دریا کن و جانش را همدم جهان بالا، همراز سروش و هم آواز مرغ پرخروش، تا چون پرندگان گلشن آسمانی بنالد و چون سرو آزاد در جو بیار خوش یزدانی ببالد و آسایش یابد. ع ع

۶ - مناجات طلب عنایت و برکت در حقّ عموم احباء از لسان مبارک، ولی بعضاً قابل تلاوت بوسیله افراد است.

### هو الله

ای خداوند، آن نفوس پاک را تابناک کن و از حسیض خاک به اعلی درجه افلاک رسان. دلها را حدائق معانی کن و جانها را جنت رحمانی فرما. به جنود ملأ اعلی آن جمع باوفا را مظفر و منصور کن و به فضل موفور مخصوص فرما. آیات توحید کن و رایات تمجید فرما و روز به روز بر تأیید بیفزای، ای یزدان، آن جمع پریشان تواند، و آن انجمن آشنا و خویشان تو. بخشش بی پایان رایگان فرما و الطاف پنهان ارزان کن تا آنکه هر یک در این گلشن حقیقت گلبن هدایتی گردند و هر نفس به نفس رحمانی ناشر نفعه طیبه هدایت شود. زبان به بیان گشایند و لسان به برهان مشغول نمایند. اقامه حجّت قاطعه کنند و ادله ساطعه اثبات

نمایند. در جنت ابهی بلبل معانی گردند و در انجمن اعلی سبب طرب و شادمانی شوند. توئی مقتدر و عزیز و توانا و توئی حاکم و غالب و خداوند بیهمتا ع

۷- مناجات طلب عنایت و برکت در حق عموم احباء از زبان و بیان حال ایشان.

### هوالبهی

ای پروردگار، مرغان زاریم، ولی در پناه تو آشیانه نمودیم طیور خاکساریم ولی اوکار اقتدار جوئیم، و بی پروبالیم ولی اوج عظیم طلبیم و رفرف اعلی آرزو نمائیم. پس عنایتی مبذول فرما و قوتی ببخش تا جناح فلاح برویانیم و در این فضای غیر متناهی آغاز پرواز کنیم و به ملکوت ابهیت دمساز گردیم... ع ع

۸- مناجات طلب عنایت و برکت از لسان مبارک ولی به صورت عمومی از لسان احباء.

۹- مناجات طلب عنایت و برکت از لسان مبارک (تعلیم مناجات دسته جمعی).

۱۰- مناجات طلب عنایت و برکت از لسان مبارک در حق محل و مکان معین و معلوم.

### هوالله

ای پروردگار، یاران شیراز محرم رازند و در عبودیت آستان مقدس با عبدالبهاء همدم و هم آواز. آن نفوس را آیت هدی کن و آن گروه را مهبط الهام ملکوت ابهی نما تا شور و ولهی انگیزند و مشک و عنبری بیزند. وجد و طربی عطا کن، جنبش و حرکتی ببخش تا هریک شهباز اوج موهبت کبری شوند و عنقاء قاف ملکوت ابهی گردند. از فضل تو امیدوارم و از الطاف بی پایانت در انتظار. توئی بخشنده و درخشنده و دهنده و مهربان. ع ع

### هو الله

ای خداوند مهربان. دوستان همدان یاران تواند و خادمان درگاه تو. ثابت بر پیمانند و نابت در این گلستان. مشتعلند و منجذب متضرعند و مبتهل. مستقیمند و مستدیم بر عبودیت تو، ای ربّ کریم. خدایا این جمع مبارک را تاج عزّت ابدیه بر سر نه و این انجمن انسانی را آیات رحمانی فرما، و این نفوس نفیسه را انیس موهبت کبری کن، و این اشخاص محترمه را شهیر آفاق فرما. توئی بخشنده و دهنده و مهربان. عبدالبهاء عبّاس

۱۱ - مناجات متضمّن اشارات و نکات تاریخی که به منظوری خاصّ از قلم مبارک صادر شده:

### هو الله

الحمد لله الذي تجلّى بجماله و ظهر بعظمه جلاله و اشرق بنور وجهه و لاح بضياء طلعتة و نور الكائنات بطلوع صبح صفاته فانصعق الطوريون في سيناء الامر و تحيرت الرّبيون في البقعة القدس و خروا مغشياً و انصعق الرّاسخون... الخ ع ع

۱۲ - مناجاتهای که به مناسبت خاصّ و در موقعیتی تاریخی صادر شده و استفاده از آن را در موارد مشابه تصریح و توصیه می فرمایند.

۱۳ - مناجات متضمّن اظهار و بیان اصول اعتقاد و ایمان اهل بهاء:

### هو الله

الهي الهى هؤلاء عباد توجّهوا الى ملكوت رحمانيتك و تعلقوا بأهداب رداء فردانيتك و اخلصوا وجوههم بجمالک و آمنوا بطلعة وحدانيتك و كلمة ربانيتك " النقطة الاولى و العلى الاعلى " الذى بشر من فى الارض و السماء بظهورك الاعظم شمس حقيقتك التوراء و اشتعلوا بالنار الموقدة فى سدرة السينا و سمعوا النداء المرتفع فى البقعة المباركة و ادى طوى من جمالک الابهى و تمسكوا بالعروة الوثقى " الآيه الكبرى " ميثاقك العظيم الذى يتموج اعلامه على

الصَّرح المشيد في هذه الفتنة العظمية. اي ربّ ايدهم بشديد القوى وانصرهم  
بجنود مجنّدة في المألّ الاعلى و انزل عليهم ملائكة التأييد تُتري و اشدّد ازورهم  
بقوّة عهدك ياذا العطاء وثبت اقدمهم وقوّ ظهورهم بتأييدك يا ربّ السموات  
العُلى. اّك انت المقتدر على ما تشاء و اّك لعلّى كلّ شيئى قدير. ع ع

۱۴ - مناجات در حقّ اطفال از بيان مبارك - بعضاً قابل استفاده توسط ساير  
احباء.

### هوالبهى

اي خداوند مهربان. اين نوگل گلستان محبّت را از شبنم عنایت تر و تازه بفرما و اين  
تازه نهال بوستان هدايت را به تربيت باغبان احديت پرورش ده و اين شاخ سبز را  
در گلشن الطاف مزين به شكوفه و برگ كن، و اين دُرْدانه معرفت را در آغوش  
صدف رحمت بپرور. اي خداوند هر مستمندی را توانگر نما و هر دردمندی را  
درمان بخش. هر فقيري را به گنج روان دلالت كن و هر اسيري را از زنجير قيود  
آزادي بخش. توئى توانا و بينا و آگاه و شنوا. تأييد احسان نما. ع ع

۱۵ - مناجات در حقّ اماء الرحمن، يا از زبان ايشان:

### هوالله

اي ورقه طيبه. دست تضرّع بدرگاه احديت دراز كن و آغاز عجز و نياز كن كه "اي  
بى نياز. اين كنيز ناچيز را در آستان مباركت قبول فرما و اين بال و پر شكسته را در  
هوای قدس عنایت پرواز ده. اين فقيره را بكنز غنا دلالت فرما و اين ذليله را بدرگاه  
عزّت هدايت كن." ع ع

## هوالبهی

ای امة الله. توجّه به ملکوت صدق ابهی نما و بگو "ای مقصود من فی الوجود. ای معبود من فی الغیب و الشهود. کنیز ناچیزی را عزیز نما و در هر چیز تمییز بخش و شورانگیز فرما تا در سبیل عزیز مصر بقاء یوسف ملکوت جمال ابهات، جان رایگان فدا نماید و در اشتیاق رویت بدلالت نفعه قدس خویت بکویت شتابد و رخ از بیگانه بتابد و به یگانگیت بپرستد. توئی مقتدر و توانا" ع ع

۱۶- مناجات طلب حفظ و هدایت:

## هوالله

ای دلبر آفاق. شکر ترا که دیده بیدارت روشن گردید و دل و جان از نفحات قدس غبطه گلزار و چمن شد. نفحات انس — رور یافت و نفحات روح القدس منتشر شد. جان به جان رسید و دل راه بارگاه یافت و بسر مکنون و راز مصون آگاه شد. ای پروردگار در صون حمایت مأوی ده و در کھف عنایت ملجأ و پناه بخش. ای مهربان اگر بنوازی جوهر وفا و حقیقت عطاست و اگر بگدازی اهل خطا مستوجب عذاب و جفاست. آنچه شایان آستانست رایگان فرما و آنچه لایق حقایق است ارزان کن. ذلیلی را بصرف موهبت عزیز ملکوت فرما و حقیری را بنهایت رأفت مظهر فیض لاهوت نما. ای پروردگار حفظ کن، صیانت فرما تا قدم نلغزد و باسفل درجات نرسد توئی مقتدر و عزیز و توانا و توئی عالم و بینا. انک انت الغفور الرحیم

۱۷- مناجات طلب تأیید در خدمت و تبلیغ. یاران می توانند این قبیل مناجاتها را به فراوانی در مجموعه های مناجات حضرت مولی الوری ملاحظه و تلاوت فرمایند.

۱۸- مناجات مخصوص همیکل مبارک.

## هوالبهی

ای یاران مهربان من. عبدالبهاء دمی از یاد شما فراغت ندارد و همواره بعتبه مقدسه حضرت رحمانیت عجز و نیاز نماید که "ای پروردگار عبدالبهاء خاکسار را به خدمت ابرار موفق فرما و این بنده بی سرو پا را بعبودیت احرار مؤید کن، تا در انجمن عالم بنور محبت روشن گردد و چنان اشراقی نماید که ظلمت کلفت زائل گردد و حقیقت الفت رخ بگشاید، آفاق انسانی نورانی گردد و صلح و سلام و آشتی و فلاح فیض رحمانی شود. وحدت اصلیه جمال بنماید و روابط قدیمه شاهد انجمن عالم گردد. هریک دیگری را جانفشان شود، هر فرد سائر افراد را قربان گردد، کلّ در ظلّ عبودیت درآیند و از بحر احدیت نصیب برند، آیات مصحف توحید شوند و رایات لشکر تجرید گردند، تا جهان فانی نمونه عالم باقی شود و فرح و شادمانی جلوه عالم انسانی" ع ع

(به یاران عزیز توصیه می شود مناجات لقا را در عداد این بند زیارت فرمایند.)

## فرید و تحقیقات بابی

### هو الله تبارک و تعالی شأنه

"ستایش پاک پروردگاری را جلّت قدرته که ظلم ظالمین و تعدّی معتدین را علّت وصول عاشقان به مقامات قرب معشوق و ورود مخلصان بجنان وصل مقصود مقرر فرمود و به ظهور بلایا و رزایا کلمه امریه را منتشر و اعلام ذکریه را مرتفع نموده تعالت قدرته الغالبه و ارادته المحیطه که از نار نور و از حزن سرور ظاهر می فرماید. غافلان بگمان باطل قتل و صلب را علّت انخماذ نار کلمه الهیه تصوّر نموده اند و شهادت را نهایت اذیت پنداشته اند غافل از آنکه سبب ارتفاع و اعلاّی امر الهی است و علّت وصول شهیدان بمقامات قرب نامتناهی تعالی الحکیم الذی یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید".

از فاضل کامل و اصل جناب بدیع الله فرید آثار مکتوب و مدوّن زیادی باقی نمانده با اینهمه همین آثار معدود و مختصر حکایت از عمق و اصالت فهم و کمال ادراک و استنباط مشارالیه دارد. جنابش معتقد بود که در قبال بحر زخار گرانهای آثار مبارکه نکته سنجی افراد جائی ندارد و بهمین جهت آثار قلمی و درسیش اکثراً مجموعه شواهد جمع آوری شده از آثار است و شرح و توضیح معظّم له معمولاً برای ربط مطالب و بیان مقدمات. جناب فرید در کلاسها و جلسات تبلیغی نیز کم و بیش بهمین رویه می پرداخت و مطالب و مسائلی که عنوان می فرمود اصولاً در شرح و بسط آثار بود. نکته جالبی که در نظم و ترتیب بیان هر مطلب در آثار او گوش جان را نوازش می دهد حسن انتخاب و استنباط در تألیف و تنظیم مطلبهاست که خواننده از تناسب و تداوم منطقی آن محظوظ می شود و بدون آنکه احساس تکلف و زحمتی کند در خاتمه بحث موضوع را آسان می یابد و احساس رضایت و اطمینان می کند. شاهد بر این مطلب شرحی است که مشارالیه در رفع و حلّ مشکلات و اعتراضات بر آثار حضرت نقطه اولی در رساله نهم مطالعه معارف بهائی عنوان کرده است و چند موضوع مستقل ولی مرتبط را در عین روانی و لطافت بهم در آمیخته و روشن ساخته است.

از نظر تاریخ امر جناب فرید روش جدید تحقیق را برگزیده و ابتدا در ارزیابی مدارک متداوله در تاریخ دوره بیان بچهارمنبع اصلی از مدارک تاریخی توجه نموده است و هریک را فراخور حال و شرایط آن ارزش نهاده بشأنی که از موارد منفی و مخالف چنانکه رویه جهان بینی تعالیم بهائی است نتایج مثبت و مساعد عرضه فرموده است.

### منابع اصلی تاریخ امر بیان

- ۱ - نکات و اشارات وارده در آثار صاحب و شارع امر.
- ۲ - مکاتبات و یادداشتهای مؤمنین اولیه که خود شخصاً شرکت داشته اند.
- ۳ - مشاهدات غیر ایرانیان حاضر و ناظر که یادداشتهائی بجا گذاشته اند.
- ۴ - تألیفات ایرانیان شیعه معاصر با صدر امر که هریک به تناسب مختصات مربوطه شایان اعتباری مخصوص است. اگرچه جناب فرید صریحاً اشاره ای نکرده ولی نکته ظریفی در تلو توضیحات مندرج فرموده و آن مقایسه ضمنی تاریخ امر با ادوار گذشته است. از ادیان گذشته فقط دو نوع اول موجود است گو اینکه این نکته نه از باب اعلان امتیاز است، زیرا در آن ایام چنین شرایطی میسر نشده از جهتی ارتباط جوامع بسیار محدود بوده و از جهت دیگر عوامل و دواعی که بیغرضان را متأثر سازد و به نشر اخبار حقیقت مشوق آید و متعصبان را بمخالفت و معاندت برانگیزد حاصل نبوده است و فی الحقیقه شور و نشوری که دامنه وسعت آن سراسر ایرانست محرک و موجد این علل و عوامل است.
- جناب فرید در استدلال رهرو وادی منطق روحانی است که در امر بهائی اساس آنرا در آثار قدسیه شارع و مبشر و مبین و ولی امر الهی هریک بکیفیت و خصوصیتی ممتاز می توان یافت. رویه ای که از استنتاجات عقلی بعلت توجه بضوابط معنوی و روحانی متمایز و از استدلالات نقلی بمفهوم وسعت نظر و عدم تقید بافکار و عقاید پیشینیان ممتاز است. کلمات و آیات مظاهر مقدسه بلکه هر اثر و جلوه ای از آن ارواح قدسیه را تجلی ربّانی و بروز اراده الهی می داند و حائز رتبه اولی و واجد تأثیر بی منتها می شناسد و آنرا منشأ خلق جدید می شمارد. کلام آنرا که مبدع فکر و اعتقاد نو و موجد ارزشهاست بنفسها ارزش می دهد و معتبر می شناسد و آنرا



میزان و فصل الخطاب می داند و دلالت بر حَقانیت را تصرفات روحانیة کلام و آیات الهی در عوالم ملک می شناسد که بظهور ایمان قلبی و استقامت حقیقی در کسانی که قلبشان بنور حقیقت روشن شده ظاهر می شود.

به تبعیت از آثار، استدلال بر اصالت و حَقیت امر را بر کیفیات معنوی می گذارد. باعجاز آثار که با چنین کیفیّت و مقدار در چنان مدّت کوتاه آنهم در بحبوحه مشکلات و بلایا نازل شده استشهاد می کند. غنای روحانی آن مجذوبش می سازد و کیفیّت و ظرافت توجیّهات دقیقه آن که علّت بلوغ روحانی عالم است او را نشئه ای جدید می بخشد.

معظم له کیفیّت ادلّه و انواع دلایل را طبقه بندی می کند اعم و اقوی دلیل را نفس ظهور و غلبه و تصرفات روحانیة می داند و دلایل دیگر مانند معارف و مباحث گذشته و روایات و احادیث سابقه را ثانوی و فرعی می شمارد و از آنها آنچه را که با شرایط ظهور مطابق آمده است بدلالت بیان مبارک در دلایل سبعة (احادیث مطابقه) قابل اعتنا می داند زیرا میزان کلمه حَقّ است و هر مطلب و حدیثی که با آن موافق آید صحیح است و هرچه خلاف آن باشد اعتبار را نمی شاید. امر الهی در هر دور و زمانی هم میزان و مقیاس ارزشها و اندیشه هاست و هم مبدأ و منشأ افکار و ارزشهای نو لذا جز با آن مقیاس با چه مقیاسی می توان حقیقت را متناسب شرایط آیام سنجید، این دو نوع لازم و ملزومند در گرو یکدیگرند و از هم تفکیکشان نمی توان کرد.

جنابش اسماء و اصطلاحات را مخلوق اراده و کلام مظاهر مقدّسه و وسیله القاء حقیقت می داند نه آنکه آنرا اصل و اساس داند و حقایق را منحصر در الفاظ و قالبها شمارد. انبیاء و رسل را مظهر لطف الهی و لطف الهی را اقوی تجلّی صفات حَقّ می داند که همواره به هدایت انسان و رهائی او از گرداب حدودات بشری و تربیتش عنایت می ورزد و بهمین سبب هرچه تعصّبات و جهالت افراد بیشتر باشد اقتضای لطف حَقّ مماشات و ملایمت بیشتر است. لذا اگرچه استشهاد باخبار و احادیث قبلی را مفید می داند ولی در حقیقت آنرا برای مردم ظاهریین می داند و حقیقت شناسان را بمفهوم بیان "دَلیله آیاته و وجوده اثباته" مستغنی از هرچه غیر

اوست می شمارد چه که آنان ببرکت انشراح صدر با مشاهده آثار انفسی و آفاقی حق و مظاهر حق از هر دلیلی غیر از اوبی نیازند.

در باره احادیث جنابش نظری قاطع دارد. نظری که بر اصول حدیث شناسی اسلامی استوار است. نخست مسأله ظنی الصدور بودن احادیث را یادآوری می کند و دیگر اینکه اخبار شخصی و داستانهای افراد نمی تواند اعتبار و اهمیت حدیث و گفتار روایت شده از معصوم را بدست آرد. اگر باین دو مقیاس اخبار مربوط بظهور قائم موعود بررسی شود مقدار قابل توجهی از مطالب بی اساس متروک خواهد ماند و در نتیجه تناقض موجوده بین دو دسته از اخبار که یکی در باره مظهر موعودی است که قرار است با آثار و صفات عموم انبیاء آراسته باشد و بظهورش رجعت پیغمبر و ائمه تحقق یابد و دیگری در خصوص شخص موهومی است که خلاف سنت الهیه باید پس از هزار سال غیبت جسمانی از چاه سر بر آرد از بین خواهد رفت.

جناب فرید روش صحیح استدلال را بر اساس آثار مبارکه مانند دلائل السبع و ایقان مبارک توجیه می نماید و کیفیت دلائل اساسی و ادله نقضی بمنظور رفع تصورات واهی و شبهات ذهنی را نشان می دهد. دلایلی را که از بیانات و مباحث روحانی تلفیق می نماید در کمال سلاست و سادگی و روانی است از ادله ثانوی نیز غافل نمی ماند زیرا بالاخره مردمانی هم هستند که همچنانکه در دلائل السبع اشاره شده (اقترانات ملکیه) می طلبند و علامات ظاهره می خواهند.

جناب فرید به تداوم فکر و منطق پای بند است و لذا بکیفیت رشد تدریجی عقول و افکار که در گذشته متکی بر محسوسات بوده و هرچه دور ترقی کرده بمعقولات بیشتر توجه نموده است اشاره نموده بیان حقایق رمزی موجوده در کتب آسمانی قبل را که در این ظهور توجیه و تأویل شده جلوه ای از آن رشد و ترقی در دور بدیع دانسته و شواهدی از آن را از قرآن بنحوی بسیار زیبا بیان داشته است. توجه بعلت نزول احکام بیان و تأثر از کیفیت توجیهات و تبیینات مذکور در بابهای این کتاب مستطاب اشاره دیگری بر این نوع فکر است.

رویه معظم له در استدلال آنست که جمیع جوانب مطلب را منظور دارد لذا پایه را برتوسیع ذهن مخاطب از جهات اصولی و روحانی می گذارد ولی همواره با بیان امثله و استشهاد از تاریخ و مقایسه با دیگر موارد علی الخصوص ادیان قبل آنرا تکمیل می نماید تا هرکس بقدر انتظار خود استفاده کند.

احاطه و تتبع جنابش در آثار مبارکه کم نظیر بود و این کیفیت در غنای روحانی دروس و مقالات او ظاهر است زیرا همواره مشتمل بر شواهد متعدد متنوع از آثار مبارکه است که بعضی از آنها فقط در مجموعه های منتشر نشده قابل دست یابی است.

معظم له در آثار نزولی بهائی بمعنی کلمه محقق و متتبع بود و همین احاطه و اطلاع او را بتوفیق خدمت و همکاری در نشر مجموعه های آثار قلم اعلی و مکاتیب مبارکه قرین توفیق ساخت و بطبع قسمتی از آثار جناب فاضل مازندرانی مشوق آمد.

چون در این مختصر مقصود اشاره به تتبعات و تحقیقات مشارالیه در امر بابی است انصاف این است که مساعی و مشقات جنابش ثبت شود. نخست معروض می دارم که از حضرت نقطه اولی آثار کثیره بدیعه ای باقی است که نظر به تنوع مطالب و وسعت دامنه مباحث و کیفیت خاص، درک و فهم آنها خالی از صعوبت نیست و اگرچه بعضی از افاضل علماء فی البهاء در این سبیل مطالعات دقیقه کرده بودند معذک هنوز میدانی وسیع در پیش بود این فرصت خدمت را جناب فرید اغتنام نمود و این عرصه فکرت و تحقیق را بکمال برازندگی شهنشوی فرمود و اینک از آنجا که بمصداق "الفضل للمتقدم" شکر نعمت استاد، شاگرد را سزاوار است مطلب معروض افتاد. باری رویه جنابش این بود که هرجا احتمال دستیابی بمدرکی بود مراجعه و تحقیق می نمود و این رویه سبب آن شد که بامید یافتن آثار جدیدی از آیات حضرت نقطه اولی به مرحوم مترجم همایون فره وشی (۱) و بعضی از افراد خانواده دولت آبادی (۲) که بعقیده خانوادگی متمسک بودند مراجعه نماید و از آنان در باره کتب و آثار حضرت باب استفسار فرماید و در بعضی دفعات این عبد نیز در خدمتش بودم. از خدمات این فاضل بارع تحقیق و تدقیق راجع به

کتاب الروح از آثار حضرت نقطه اولی بود که یکی دو نسخه از آنرا بدست آورد و بالاخره شرحی راجع به آن مرقوم فرمود. این اثر جلیل اگرچه نایاب نبوده ولی در خانواده های احبباء بعثت آنکه مهجور مانده کمتر کسی به آن توجه می داشت مضافاً آنکه اسم و رسم آن طبق رویه ایام اختفاء بر روی نسخه ها نوشته نشده، ناشناخته مانده و احبباء در ایران از آن جز نامی نشنیده ولی چه بسا که در بین اوراق خود آنرا در اختیار داشتند.

خدمت دیگر جنابش انتخاب و تدوین مجموعه از مناجاتهای حضرت نقطه اولی بود که در ضمن نشریات مؤسسه ملی مطبوعات بهائی در ۱۲۶ بدیع در طهران نشر شد مناجاتهای مزبور اکثراً از دو نسخه که یکی در دارالآثار بین المللی (۳) محفوظ و دیگری متعلق به جناب شکرالله مسرور (۴) بوده انتخاب گردیده است.

در حقیقت چند سال قبل اقدامی بدیع بابتکار و اهتمام دو نفس مبارک جناب دکتر داودی و جناب فرید که فی الحقیقه نورین نیرین آسمان معارف امر در این عهد اخیر بودند پیشنهاد همت لجنه ملی نشریات ایران شد که تاج وهاج خدمات نشریاتی قرار گرفت و آن جمع و نشر مجموعه هائی از آثار مبارکه بود و مجموعه مناجاتهای حضرت نقطه یکی از آنهاست.

خدمت دیگری که حاصل همکاری این دو نفس بزرگوار در تاریخ تتبعات امر بابی حائز اهمیت فراوانست تحقیقی است راجع به مصادر و منابع کتابی که توسط پروفیسور ادوارد گرانویل براون بنام نقطه الکاف بطبع رسیده و هم اکنون نیز بهمین نام در بین مستشرقین شهرت دارد. اگرچه مع الاسف مقاله جامعی را که این دو دانشمند ارجمند در این خصوص به تدوین آن سعی فرموده اند بعثت ناتمام ماندن در دسترس نیست ولی بعضی اشارات راجع بمدلول مطلب موجود و حاکی از این نکته است که در نتیجه تفحص و تحقیق به دو متن مستقل دسترس حاصل آمده که یکی متضمن مطالب تاریخی و دیگری توجیه و بیان مباحث اعتقادی است و اگرچه این دو در چند نسخه مجزاً و متمایز خطی موجود و در دسترس است و اسم و رسمی ندارد و بنام مؤلفین و تاریخ آنها نیز اشاره ای نشده است ولی در مجموعه منتشر بنام نقطه الکاف دنبال هم آمده تغییرات و الحاقاتی پیدا کرده و

شکل کتاب واحدی بخود گرفته است در حالیکه دست یابی باین دو رساله مستقل حتی تمایز و انفکاک دو روش نگارش را که قبلاً هم مورد توجه بوده کاملاً تأیید می نماید.

جناب فرید سالها در جلسات و مجامع امری راجع به آثار حضرت ربّ اعلی درس و بحث می فرمود و در این ایام اخیر در مؤسسه عالی معارف بهائی علاوه بر تدریس آثار مبارکه جمال اقدس ابهی آثار حضرت نقطه اولی را نیز تدریس می نمود و متون دروس جنابش کتاب مستطاب بیان فارسی و مجموعه منتخبات آثار بود که به عنایت معهد اعلی بشرق و غرب اهداء شده است. مطالب مورد استناد از تحقیقات جناب فرید در این مقاله مأخوذ از دو متن زیر است:

فرید، بدیع الله "مباحث متنوعه"، "مطالعه معارف بهائی" (نشریه مسلسل) جزوه نهم مؤسسه ملی مطبوعات - ۱۳۲ بدیع - صفحه ۲۷

فرید، بدیع الله. "منابع تاریخی امر مبارک حضرت اعلی" مجموعه مقالات "اولین مجمع تحقیق" مؤسسه ملی مطبوعات - ۱۳۳ بدیع - صفحه ۵۲ - ۲۳

#### یادداشت ها

- ۱ - مترجم همایون فره وشی - علی محمد، از معلمان متقدم نهضت فرهنگی اخیر ایران که به زبان فرانسوی آشنا بوده و کتاب تاریخ ۱ - ل - م نیکلا را که در باره حضرت باب نوشته بفارسی ترجمه نموده است. مشارالیه اگرچه با جامعه ازلی محشور و مربوط بوده ولی به دیانت بابی بیشتر تمایل داشته است.
- ۲ - خانواده دولت آبادی - فرزندان و نوادگان حاج میرزا هادی دولت آبادی از مجتهدین اصفهان که به امر حضرت نقطه اقبال کرد و بعداً بوسیله میرزایحیی ازل به عنوان وصی و جانشین مشارالیه تسمیه شد ولی اتفاقاً قبل از او درگذشت. مشارالیه در ضوضاء اصفهان تقیه کرد و از امر بیان تبری نمود ولذا محفوظ ماند با اینهمه نتوانست در اصفهان بماند و اکثر اوقات را در طهران بسربرد.

بازماندگان مشارالیه خانواده وسیع دولت آبادی را تشکیل می دهند که بعضی به عنوان رهبران ازلیه معروف و عده ای از آنها نیز ارتباط عقیدتی خود را سلب نموده جزء جامعه مسلمان و یا طبقات مختلف در اویش در آمده اند.

۳ - این نسخه قبلاً در اختیار نگارنده بوده و بدارالآثار بین المللی بهائی اهداء شده است. شامل بر صحیفه مبارکه بین الحرمین و صحیفه اعمال سنه، بقطع بغلی و مؤرخ ۱۲۶۴ هجری قمری و احتمالاً بخط ملاغلامرضا حیران از طلاب مؤمنین می باشد.

۴ - جناب شکرالله مسرور از احبای دوره ولایت امرکه به سابقه تعلقات روحانی در جمع و نگاهداری کتب و آثار علاقه و شوقی مخصوص و وافر ابراز داشته و به علت مؤانست و مجالست با متقدمین عهد و میثاق و خصوصیت و الفتی که با جناب فاضل مازندرانی حاصل نمود و بکمک ذوق و اشتیاق سرشار گنجینه ای از خاطرات تاریخی و معارف امری و اطلاعات عارفانه فراهم فرمود.

محضر عزیزش مسرت بخش خاطر یاران و منبع لطف و حال بود. جنابش سالها در مؤسّسات و تشکیلات تربیت امری و نشر نفحات مصدر خدمات بوده است. مجموعه مورد بحث که بخط نسخ زیبائی تحریر شده فاقد تاریخ و ذکر نام خطاط است و احتمالاً بعد از دور بیان نوشته شده است. مجموعه مزبور شامل بر تفاسیر مبارک کوثر - والعصر - رساله ذهبیه - نبوت خاصه - تفسیر حرف هاء - صحیفه عدلیه - توفیق خطاب به معتمدالدوله و تعدادی از مناجاتهای مبارکه است.

\*\*\*\*\*

## به وفای تو

حضرت امة البهاء به لطافت روح و رقت احساس و کمال ذوق ممتاز بودند. این حقیقتی است که هرکس به خدمت ایشان رسیده بود از آن احساس و خاطره ای اندوخته که هرگز فراموش نگردد. این ناتوان مکرر در احیان و اوقات مختلف به مناسبتی به حضورشان رسیده بودم و مورد لطف و مرحمت ایشان بودم و با آنکه می دانستم با زبان و ادبیات فارسی آشنائی و به فرهنگ ایرانی علاقه دارند و از خط و مشق حضرتشان نیز شنیده بودم اما قبل از زیارت دستخط ایشان که در شماره اخیر پیام بهائی (شماره ۲۴۸ صفحه ۲۷) در ضمن خاطره ای از هنرمند عالیقدر جناب مسعود میثاقیان نشر شده بود نمونه آن را ندیده بودم. نمی دانم چند عدد از رسم خط ایشان باقی مانده و متضمن چه کیفیتی از لحاظ خوشنویسی و حاکی از چه مطلبی است اما همین یک نمونه از لحاظ خط و زیبایی خط جلوه و جمالی خاص خود دارد و مخصوصاً نوآوری در ترسیم حلقه وار حرف الف در آخر کلمه هنگامی که به حروف متصل می پیوندد ظرافتی است که این دوستدار هنر خوشنویسی قبلاً ندیده بودم.

نکته مهم در این قطعه هنری که در عین کمال زیبایی و تناسب است مطلبی عاطفی است. بر نگارنده معلوم نیست که این صفحه که با امضاء حضرت روحیه خانم به پایان رسیده پیش از آن صفحه اوراق دیگری بوده یا نه. اما این صفحه حاوی شش بیت آخر از یکی از پرسوزترین غزلیات حافظ شیرازی است و مطلبی که مفهوم عمیق و لطیف آن را آشکار می سازد تاریخی است که حضرت حرم آن را رونویسی کرده اند. این شعر در تاریخ اولین روز سال نو ۱۹۵۹ خوش نویسی شده هنگامی که بیش از یک سالی از صعود محبوب و مولای حضرت امة البهاء نمی گذرد و پیدا است که چه مایه تعلق خاطر و احساس ناشکیبائی از دوری حضرت شوقی افندی روح ایشان را متالم و آزرده می داشته است. حضرت حرم در همان سالهای اول فرقت محبوب اشعار جانسوز و دلگدازی در باره مصیبت دوری

از حضرت ولیّ امرالله سروده بودند اما تا این اواخر اجازه نشر آن را نداده بودند و کسی از نزدیکان به شدت و عمق این مصیبت در جان و روان حضرتشان آگاه نبود. اینک این قطعه شعر که ذیلاً نقل شده شاهد دیگری بر تعلق و تعشق و بندگی آن خانم بزرگوار در آستان ولیّ مقدّس امر الهی است.

ای صبا نکهتی از خاک ره یار بیار  
بیرانده دل و مژده دلداریار  
نکته روح فزا از دهن دوست بگو  
نامه خوش خبر از عالم اسرار بیار  
تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام  
شمه ای از نفحات نفس یار بیار  
به وفای تو که خاک ره آن یار عزیز  
بی غباری که پدید آید از اغیار بیار  
گردی از رهگذر دوست به کوری رقیب  
بهر آسایش این دیده خونبار بیار  
خامی و ساده دلی شیوه جانبازان نیست  
خبری از بر آن دلبر عیار بیار  
شکر آنرا که تو در عشرتی ای مرغ چمن  
به اسیران قفص مژده گلزار بیار  
کام جان تلخ شد از صبر که کردم بی دوست  
عشوه ای زان لب شیرین شکر بار بیار  
روزگاری است که دل چهره مقصود ندید  
ساقیا آن قدح آینه کردار بیار  
دلق حافظ بچه ارزد به میش رنگین کن  
وانگهش مست و خراب از سر بازار بیار

نکته ای که بر احساسات لطیفه حضرت روحیه خانم گواهی دیگر و شاهدهی جانپور است این است که کلمه خبری در بیت ششم را سه بار و کلمه قفص در



بیت هفتم را نیز یکبار به تکرار مرقوم فرموده اند. لازم به یادآوری نیست که این دو کلمه در این مقام چه مفهوم و معنایی را در خود نهفته داشته و دارد.

## ذریعه شوق

بیاد آوردن خاطرات از عزیزانی که یادشان مونس دل و جان است آسان نیست، آن چنان بدل و جان پیوسته است که در همه لحظات در خاطر است و در هر لحظه ای نکته ای جزئی یا کلی از آن بیاد می آید، آنچنان پیوسته که جدائی از ذهن و فکر صورت نه بندد و با این همه خیال از صورت مادی و ظاهری آن خاطره روشنی نداشته باشد و داستانی از حاضر غایب است اما به جلوه و بروزی دیگر، یادی و حالی که چنان در دل و جان جای کند که هرگز از ذهن و فکر منفک نشود ولی در عین حال در ذهن جاری و فکر فعال جایی نگیرد و ظاهر نشود. چنان حضور و غیابی که ما جزئی از آن باشیم و او وجود ما را با خود یکی سازد اما نه ما را از آن احساس روشنی باشد و نه هرگز ذهن از سایه روشن آن خالی ماند.

این قدرت تأثیر و تسخیر روحانی خاص آنانی است که در رتبه روح سائرند و در مقامات و مراتب بالا و برتر جای دارند و در جانها و روانها اثری پاینده می گذارند، اگرچه این جهان را باقتضای طبیعت زندگی باز می گذارند و در می گذارند اما بستگی حقیقی را از دل بستگان باز نمی دارند و فرو نمی گذارند، خاموش می شوند ولی فراموش نمی شوند و از یاد نمی روند، از دیده می روند و از دل نمی روند، این وصف نفوس جاودانی است. در این مقام سخن از مظاهر مشیت مطلقه الهی نیست که زینت مقدّسشان (۱) از گوهری دیگر است و حضرتشان را شریک و همانندی نیست. ذکر نفوس مبارکی است که در مناجات افطار در شأن آنان نازل که "وَمَا جَعَلْتَ الْفِرْقَ يَا اَلْهَى بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ اِلَّا بِاَنَّهُمْ لَمَّا شَهِدُوا اَنْوَارَ وَجْهِكَ تَوَجَّهُوا اِلَيْكَ وَسَجَدُوا لِجَمَالِكَ خَاشِعًا خَاضِعًا لِعَظَمَتِكَ وَمُنْقَطِعًا عَمَّا سِوَاكَ" به برکت فنا به فیض بقا رسیده اند تا در عوالم جاودانه حق جاویدان شوند اینان حتی در این جهان نیز از جهان بی نشان جاودان نشان دارند انقطاع و فنا، محبت و صفا، وفا و فدا نکوکاری و بردباری و عفو و عطا در شأن ایشان است به آن از عالم و عالمیان ممتازند.

دکتر علی مراد داودی از آن بزرگ مردان بود و همه به ملکات اخلاقی او ایقان و اطمینان داشتند.

دکتر داودی آئینه تعالیم الهی و آداب روحانی بود بهمین سبب مظهر عظوفت و محبت بود به همه کس به نظر رأفت و ملاطفت می نگریست، به عدالت معامله می کرد یعنی به هرکس هرچه لایق بود می داد اما عدالتی براساس فضل و عنایت و به هدف تکمیل و تربیت آن چنان که از موالی بی همتای خود درس گرفته و از پیشروان در آستان مبارک حضرتشان آموخته بود.

نگارنده کمترین را به حضرتش انسی و جنابش را به این مستمند لطفی بیچون و چند بود، لطفش سراپا محبت و عنایت بود و گذشت و خطاپوشی می فرمود از جمله چنان اتفاق افتاد که بعضی از افاضات دفاعیه حضرتش را که برای صیانت دوستان و حفظ مصالح امر مرقوم می داشت به این فانی بحر ارادت ارائه می فرمود و از سرالتفات و ملاطفت استفسار نظر می نمود. این مستمند این توجه و استفسار و استصواب را هرگز جز جلوه ای از تربیت مراد در حق شاگرد خود ندانستم و پا از گلیم ادب فراتر ننهادم اما از لطافت معنی و روانی کلام و دقت مرام که همواره در آثارش سرشته بود فیض و بهره ای فراوان بردم.

مجالسی که به حضور جنابش مزین بود همواره مدرّس اخلاق و آداب و محضر فضل و کمال بود. بیاد دارم که محفل مقدّس روحانی طهران بیاد جناب عبدالحسین خادم از احبّای متقدّمین پس از صعود ایشان به ملکوت اسرار محفل تذکری آراسته و از حضرت دکتر داودی تقاضا شده بود که در آن مجمع بیاد آن مرحوم بیاناتی بفرماید. برای دوستانی که در ایران در جلسات تذکّر که متعدّد و مکرّر بود شرکت کرده اند توضیح زائدی است که تا چه حدّ سخن گفتن در این مجامع دشوار بود از طرفی تنوع حاضران و تداوم آیندگان و روندگان و از جهتی انتظار مجلسیان از حسن اداره جلسه، اما مسأله اساسی تر اینکه اگر ناطقی بیانی می کرد دو مشکل بزرگ در پیش داشت نخست اینکه اگر مطالب منحصر به مسائل روحانی و تعالیم الهی می شد انتظار حاضران که بیاد نفس درگذشته در جلسه

شرکت کرده بودند برآورده نمی شد دیگر آنکه تا چه حد رعایت اعتدال می توان کرد و حق مطلب را در باره متوفی بجای آورد.

جناب عبدالحسین خادم و خویشاوند ارجمند ایشان جناب روح الله خان خادم آزاد که سالها پیش درگذشته بود، هردو نفس محترم نمونه آداب و اخلاق بهائی و مصدر خدمات فراوان در جامعه احبای طهران بودند. این بنده شخصاً خدمت جناب عبدالحسین خان رسیده بودم و صفات و ملکات ایشان زبانزد عموم دوستان بود. حضرت دکتر داودی که هر کلامش درس تربیت بود بحث شیوای خود را به مفاهیم خدمت و آزادی برد و این نکته را که چگونه می توان خادم بود ولی آزاد بود به چنان زیبایی و استحکام و متانت و اصالتی بیان فرمود که این ناتوان هرگز نشنیده بودم و تاکنون نیز دوباره نشنیده ام خادم و بنده بودن با آزادی مناسبتی ندارد و آزادی و آزادگی بندگی را بر نمی تابد اما گفتار جلیل و رسای دکتر داودی مفهوم بیان مبارک کتاب مستطاب الهی (۲) را مرکوز ذهن و مفهوم خاطر حاضران کرد و به لطافتی بس دقیق این لطیفه روحانیه را مسلم و محقق داشت که تنها در ظل اوامر الهی است که می توان هم خادم بود هم آزاد شد و اسم و عنوان خادم آزاد را تجلی و تجسم بخشید.

این شاگرد دیرین محضر سروران و استادان عالیقدر که ذکر یکی دیگر از آنان نظریه انس و الفتی خاص که با جناب دکتر داودی داشتند در این معروضه جا دارد و آن حضرت بدیع الله فرید است مکرر در محافل انس و مجامع علم و مجالس بحث و افاضه دکتر داودی مستفید و مستفیض بوده ام اما ذکر یکی دیگر از نوادر این جلسات را دوست می دارم عرض کنم.

محفل مقدس ملی ایران در نیمه راه اجرای نقشه مبارکه پنجساله که در سال ۱۳۱ بدیع آغاز شد بمنظور بررسی نتایج اجراءات نقشه مزبور جلسه مشورتی مخصوصی متشکل از محفلین ملی و طهران آراست، در آن هنگام جناب دکتر داودی منشی آن محفل جلیل بود، نقشه مزبور متضمن سه هدف بود. بمنظور تهیه مقدمات بحث در هر مورد دقیقی چند اعضای محفل مقدس ملی مطالب و اصولی را تشریح و بیان فرمودند. در خصوص هدف سوم که : "استقرار حیات بهائی و تجلیات

ممتازة اش علی الخصوص در جامعه های محلی " بود دکتر داودی بر اساس آثار  
قیمة متعالیه و پیام جان بخش معهد اعلی اعزّ اعلی بیاناتی فرمود که اگرچه از  
دقایقی معدود تجاوز نکرد اما مشحون از جواهر فکر و لثالی بیان بود و به نحوی  
منطقی و با دیدی فلسفی تجسم و تجسد اخلاق را در اعمال تشریح فرمود و به  
بیانی شیوا این نکته را مبین و معلوم داشت که اگر جامعه اهل ایمان با آثار مبارکه  
انس گیرد و الفت و ارتباط جوید بی شک در اجرای تعالیم و وصایای الهی  
عاشقانه بکوشد و به آداب و اخلاق بهائی دل و جان را آراسته دارد و در آن هنگام  
بی تردید و توانی هدف مورد نظر تحقق یابد، افراد حیاتی بدیع یابند و جامعه به  
ذروه ترقی و کمال رسد. در خاتمه بیان نیز بکمال دقت و وضوح نقش تشکیلات  
امری را در این خصوص توضیح و توجیه فرمود و معیارهای تحقق این هدف جلیل  
را مشخص نمود.

دکتر داودی استاد و خداوندگار ادب و آداب بود و در هر موردی بمناسبتی کلامی  
لطف آمیز و شوق انگیز می فرمود یک روز که این مشتاق در دفتر کار ایشان به  
خدمتش رسیدم ضمن اظهار سرور و التفات به مجرد ورود این مستمند باین شعر  
سعدی تمثّل فرمود:

قیام خواستم کرد عقل می گوید

مکن که شرط ادب نیست پیش سرو قیام

جنابش را در ادب فارسی مقامی ممتاز بود، به مناسبت ها از کلمات الهیه و اشعار  
و آثار ادبی فارسی و عربی استشهاد بجا می فرمود و نوشته ها و گفتارهای ایشان که  
بحمدالله جمع و نشر شده نمودار این حقیقت است.

ایشان در نگارش سبکی مخصوص و ممتاز داشتند سهل و ممتنع می نوشتند و تا  
ممکن بود از لغات وزین و شیرین فارسی استفاده می نمودند و اگرچه از ترکیب و  
تنسیق لغات عربی نیز خودداری نمی کردند اما همواره به صورتی بود که گوش  
احساس خوش نوائی می کرد و ذهن لذت آشنائی می برد. جملات چه در تحریر و  
چه در تقریر متناسب و باندازه بود و هر جمله در عین اینکه کامل و گویای مفهوم و

مطلب بود اما بر غنای جملات پیشین می افزود و ارتباط با مطالب بعد را تکمیل و تسهیل می نمود و یا عبارت دیگر از حشو و زوائد فارغ بود مطلب را آسان می ساخت و لذت و حال می بخشید. این ناتوان در جامعهٔ بندگان اسم اعظم از کبار اهل قلم افراد بسیار معدودی را افتخارشناسائی یافته که باین حد در تأسی و اقتفاء به آثار مبارکه توفیق داشته و سبکهای آراسته و دلنشین ابداع نموده باشند. قول قائم مقام در این مقام فصل المرام است که فرمود " من نمی دانم که این جنس سخن را نام چیست "

چون محفل دوستان در این انجمن علم و عرفان امسال در بارهٔ آن سرور راستان است این مشتاق گمنام به آرزوی آنکه از فیض توسل به آن جان پاک محروم نماند بتقدیم این عریضه شوق جسارت ورزید. راقم سطور خوش بختی است که همنشین آن سروران دوران بود و ناکامی است که قدر این نعمت را که جمال قدم و اسم اعظم ارزانی فرموده بود چنانکه باید و شاید ندانست و خدا داند که مهجور و بی نصیب ماند.

عبد ناتوان محمد افنان

- ۱- بر اساس بیان حضرت نقطهٔ اولی خطاب به محمد شاه قاجار، خلقنی الله من طینه لم یشارک فیها احد" منتخبات آیات - صفحهٔ ۱۳.
- ۲- کتاب مستطاب اقدس - بند ۱۲۵.

## الحزنُ والسُّرورُ قد اعتنقا (۱)

عید رضوان که سلطان اعیاد و عید اعظم اهل بهاست در سال نوزدهم از ظهور بدیع روز چهارشنبه سی و دوم نوروز یعنی اول اردیبهشت ۱۲۴۲ شمسی مطابق سوّم ذیقعده ۱۲۷۹ قمری و بیست و دوّم آپریل ۱۸۶۳ میلادی آغاز شد. در این تاریخ حضرت بهاء الله پس از ده سال و چهارده روز اقامت در بغداد و سلیمانیه شهر بغداد را بمقصد مرکز حکومت عثمانیان، مدینه کبیره اسلامبول ترک فرمودند و در ظرف مدت دوازده روز که در محلی بنام بستان نجیب پاشا در خارج بغداد توقف داشتند با اعلان من یُظهِرُه اللّٰهی اساس این عید را بنیان فرمودند. علت این سفر که به ظاهر دعوت اولیای حکومت آل عثمان و به باطن توطئه و توافق دو دولت ایران و عثمانی بود دوری و تبعید مرکز و مرجع جامعه بابی از مراکز دینی شیعه در نجف و کربلا و سرزمین ایران بود زیرا نفوذ روحانی جمال قدم که در آن هنگام به جناب بهاء شهرت داشتند باعث تزلزل ارکان تعصبات دینی در آن دیار بود و بایان که بعضی نیز بمقام جلیل حضرت بهاء الله بطور مبهمی پی برده بودند از اطراف ایران مرتباً به آن سرزمین رومی آوردند و جلوه و اعتبار امر بیان روز به روز می افزود.

تاریخ آن ایام حکایت می کند که در روز پنجم نوروز سال ۱۲۷۹ هـ ق که اجباء در مزرعه و شاش که در حوالی بغداد واقع است مجتمع بودند لوح ملاح القدس که در همان اوقات از قلم اعلی نازل شده بود تلاوت شد. پس از تلاوت، جمال قدم امر فرمودند خیمه چادرها جمع شود. امر مبارک بنحوی بود که دوستان از لحن کلام و آیات لوح مزبور دریافتند که ایام راحت و آسایش سپری شده و بلایا و امتحانات جدیدی در پیش است، گو اینکه در طی همان سال مکرراً از وقایع آتیه اشاراتی در بیانات مبارک به دوستان ابلاغ می شد.

اشارات تاریخی به این حقیقت صراحت دارد که الواح و آثار بسیاری در آن اوقات و مخصوصاً در ایام رضوان نازل شده است گو اینکه تحقیق و استقصای این الواح هنوز میسر نشده و موقوف به بررسی متون تواریخ است اما دو اثر جلیل از قلم اعلی

مربوط به آن ایام مشهور است نخست لوح ملاح القدس و دیگر سورة الصبر که به لوح ایوب نیز شهرت دارد.

تعمق و تدقیق در این دو اثر مبارک نشان می دهد که رضوان عیدی است که با محنت و اندوه و ابتلا آغاز شده ولی به قدرت مظهر قیوم، مبدأ و منشأ بشارت و سعادت برای عالم انسانی گشته است.

مفهوم این بیان مبارک مضمون بسیاری از آثار جمال اقدس ابهی است که "الاحزان ما اخذتنا فی سبیل ربک و نحن فی سرور بدیع" (۲) حضرت عبدالبهاء در باره عید رضوان می فرمایند: "بدایت اعلان ظهور من یظهر الله بود و جمال قدم با وجودی که نفی و سرگون بودند در کمال سرور و عظمت و عزت الهیه... حرکت اسم اعظم از بغداد به عنوان نفی و سرگون بود ولی ... عزت و اقتدار عظمت حضرت کبریا ظاهر و آشکار بود... و له العزة من قبل و من بعد مشهود جمیع انظار و ابصار بود." (۳)

لوح ملاح القدس از دو قسمت عربی و فارسی تشکیل شده و مطالب این دو لوح مبارک قسمتی مشترک است و در باره کیفیت ظهور مظهر الهی در این دور و مراتب خلوص و وفای اهل ایمان به زبان رمز و عرفان حکایت می کند. قسمت دوم این دو لوح در قسمت عربی حاکی از بیوفائی مدعیان محبت است در حالی که در قسمت فارسی متضمن نصیحت و هدایت دوستان و منتسبان است که بآنچه شایسته یوم ظهور است متخلق گردند.

مطالب این لوح در حقیقت دورنمایی از وقایع دور مبارک است که به لسان رمزی و تشبیهات روحانی اظهار شده و بنا بر بیان حضرت عبدالبهاء که "لوح ملاح القدس را بخوانید تا بحقیقت پی برید و ملاحظه نمائید که جمال مبارک وقایع آتیه را از پیش بتمامه خبر دادند ان فی ذلک لعبرة للمتبصرین و موهبة للمخلصین" فقط منحصر به زمان نزول نیست (۴).

سورة الصبر در همان روز اول رضوان نازل شده، مطالب این لوح منیع در باره حضرت ایوب و جناب سید یحیی وحید اکبر و وقایع نی ریز و خطاب بحاج محمد تقی نی ریزی است که به ایوب مخاطب شده و شرح حیاتی جانسوز ولی دلنواز



دارد، از جهتی داستان سختی و محنت و بلاست و از جهت دیگر خلوص و فدا و وفا.

زیارت این لوح مبارک که با بالغ بر پانصد سطر است گاهی لحن آثار بیانی را در ذهن زنده می کند و گاهی آیات سوره مبارکه هیکل را به خاطر می آورد. اشاره به صدمات وارده بر ایوب یاد وحید اکبر و حاج محمد تقی و سایر اصحاب نبی ریز را القاء می کند و ذکر صبر و مراتب آن، جلالت و عظمت این صفت مبارک را خاطر نشان می سازد.

گوئیا در بین خصائل انسانی صفتی بشفافت صبر نیست که در این لوح در باره آن چنین نازل. "اعلموا بان قدر لكل الحسنات في الكتاب جزاء محدودا الا الصبر" همچنین در آیات بعد نازل: "اعلموا بان الله جعل الصبر قميص المرسلين... ليصبر في امر الله... ثم يصبر في البلاء فيما نزل عليه في سبيل بارئه... و يصبر على ما يرد عليه من احبائه و يكون مصطبرا في الذين هم آمنوا ابتغاء لوجه الله ليكون في دين الله رضيا." بی شک بلا یای مستمره بر جامعه اهل ایمان که از ظهور حضرت ربّ اعلی آغاز شده و همچنان ادامه می داشت اهمیتی بسزا داشت که می فرمایند: "وانتم يا ملاء البيان فاصبروا في ايام الفانية ولا تجزعوا عما فات عنكم من زخارف الدنية ولا تفزعوا عن شدائد الامور التي كانت في صحائف القدرة مقدورا."

در این مطلب کوتاه مقصد آن نیست که مطالب عالیة سوره الصبر بررسی شود ولی شواهدی از آن ذکر می شود تا معلوم گردد که واقعه سفر بغداد باسلامبول مصیبت و بلای جدیدی بود که بر جامعه اهل ایمان وارد می شد و تنها اراده و قدرت من يُظهِرُ اللّٰهِي بود که آنرا به عید اعظم و جشن اکبر تبدیل فرمود و حتی در همان ایام و ساعات نیز سرور و فرح بر افسوس و اندوه غلبه نمود. تاریخ حاکی است که نه تنها احباب و دوستان از این پیش آمد افسرده خاطر بودند بلکه اهل بغداد و بزرگانی که نیک سیرت و خیراندیش بودند از این واقعه اظهار تأسّف می نمودند.

در متن لوح مبارک نیز این حزن و سرور همعنان است:

در مقامی می فرماید "قل هذا اللوح يأمرکم بالصبر في هذا الفزع الاکبر (نفی از بغداد) و يحکم علیکم بالاصطبار في هذا الفزع الاعظم حين الذي تطير حمامة

الحجاز عن شطر العراق و يهبّ على الممكنات روائح الفراق و يظهر على وجه السماء لون الحمراء وكذلك كان الامر فى امّ الكتاب مقضياً.  
قل انّ طير البقاء قد طارت عن افق العماء و ارادت سباء الرّوح فى سيناء القدس لينطبع فى مرآت القدر احكام القضاء و هذا من اسرار غيب مستورا. قل قد طارت طير العزّ من غصن و ارادت غصن القدس الذى كان فى ارض الهجر مغروسا.  
قل انّ نسيم الاحديّه قد طلع عن مدينة السّلام و اراد الهبوب على مدينة الفراق التى كانت فى صحف الامر المذكورا. قل يا ملاء السّموات و الارض اذا فالقوا الرّماذ على وجوهكم و رؤسكم بما غاب الجمال عن مدائن القرب و اراد الطّلوغ عن افق سماء بعيداً. كلّ ذلك ما قضى بالحقّ و نشكر الله بذلك و بما انزل علينا مرّة بعد مرّة و امطر حينئذ علينا من غمام القضاء امطار حزن معروف. ان يا جوهر الحزن فاختم القول فى هذا الذّكر لانّ بذلك حزناً و حزنت اهل ملاء الاعلى ثم اذكر عبد الله الذى سئل عن نبأ قد كان بالحقّ عظيماً"

همجنين مى فرمايد "ان يا جمال القدس انّ المشركين لن يمهلوا بان يخرج الهمس من هذا النّفس و اذا يريد الصّوت ان يخرج من فمى يضعون ايدى البغضاء عليه و انت مع علمك بهذا تأمرنى بالتّداء فى هواء هذا السّماء و انك انت الفاعل بالحقّ و الحاكم بالعدل تفعل ما تشاء و تكون على كلّ شىء حكيماً... و تعلم بانى ما اخاف من نفس بل بذلت نفسى و روحى فى يوم الذى شرفتنى بلقائك و عرفتنى بديع جمالك و الهمتنى جواهر آياتك على كلّ من دخل فى ظلّ امرك مجموعاً. ولكن اخاف بان يتفرّق اركان الامر فى كلمة الاكبر (اعلان من يُظهِره الّهى) كما تفرّقوها هولاء المغلين فى يوم الذى استويت (ظهور حضرت نقطه) على اعراش الوجود برحمتك التى وسعت كل من فى العالمين مجموعاً... ان يا بهاء الرّوح لاتستر نفسك بتلك الحجبات فاطهر بقوة الله ثم فكّ الختم عن اناء الرّوح الذى كان فى ازل الازال بخاتم الحفظ محفوظاً."

در بيان زير كه خطاب جمال قدم بنفس مقدّس مكرّم است روح و سرور محسوس است "ان يا قرّة البقاء غير لحنك و غنّ على نغمات الورقات المغنّيات عن وراء سرادقات الاسماء فى جبروت الصّفات لعلّ اطيّار العرشية تنقطعون عن تراب

انفسهم و يقصدون اوطانهم فى مقام الذى كان عن التّزيه منزوها. ان يا جوهر الحقيقة غنّ و رنّ على احسن التّغيمات لانّ حوريات الغرفات قد اخرجن عن محافلهن و عن سرادق عصمة الله لينصتن نغمتك التى كانت على قصص الحقّ فى قيوم الآسماء مغرودا."

در خاتمه حضرتش اهل ايمان را چنين خطاب و نصيحت مى فرمايد "انتم يا ملاء البيان فاجهدوا فى انفسكم لئلا تختلفوا فى امرالله وكونوا على الامركالجبل الذى كان بالحقّ مرسوخا بحيث لايزلّكم وساوس الشيطان ولا يقلبكم شىء فى الارض و هذا ما ينصحكم حمامة الامر حين الفراق من ارض العراق بما اكتسبت ايدى المشركين جميعا. ثم اعلموا يا ملاء الاصفياء بانّ الشمس اذا غابت تتحرك طيور الليل فى الظلمة اذا انتم لا تلتفتوا اليهم و توجّهوا الى جهة قدس محبوبا."

بيانات زير از هيمنه و عظمت ظهور حكايت مى كند " و انك انت يا حين (قيامت) لا تغفل عن هذاالحين الذى حان بالحقّ و فيه يهبّ نسمة الله عن جهة قدس غريبا. و انك انت يا ايّتها السّاعة بشرى بهذه السّاعة التى قامت فيك بالحقّ ثم اعرفى هذه المائدة الباقية الدائمة السّمائية التى كانت عن غمام القدس و ظلل النور من سماء العزّ على اسم الله منزولا. ان يا ايها اليوم نور الممكنات بهذااليوم الدرّى المشرقى الالهى الذى كان عن افق العراق فى شطر الآفاق مشهودا. و كذلك انفصل لكم الآيات و نلقى عليكم كلمات الروح و نعطي كلّ شىء ما قدر فى كتاب عزّ مسطورا. ليعلم كلّ شىء معين الاحديّة فى هذاالرضوان الذى كان بالحقّ مسكوبا."

حضرت بهاءالله در اين لوح مبارك بخطابات مخصوصه سمع بقاء - قره بقاء - طلعة قدس - طلعة عزّ - قلم امر - قلم قدس - جمال قدس - جوهر حقيقت - بهاء روح - حمامة حجازى - حمامة امر - طير بقاء - طير عزّ - نسيم احديّه - جمال شمس - حين - ساعة - يوم ياد شده اند.

روز اول رضوان نه تنها شاهد اعلان من يُظهِرُ اللّهُمَّ و نزول آيات است بلکه بوقايع مهمّة ديگر نيز ممتاز شده از جمله حضرت بهاء الله اولين اشارات احكام و اصول جديد را نيز بشارت فرمودند. در آن يوم جليل سه اصل بديع به عالم اعلان گرديد.

نخست نهی از توسّل به جهاد به منظور نصرت امر و اعلاء امر الله. دیگر ذکر مدت دوره ظهور بدیع که لا اقل تا هزارسال شریعت جدیدی ظاهر نخواهد شد و مهمتر از همه اینکه اسماء و صفات الهی در جمیع موجودات به ظهور جمال مبارکش تجلی فرمود و استعداد بدیع در عالم وجود ظاهر گشت (۵) چنانکه آثار آن هر روزه در ظهور و بروز است.

در باره عظمت یوم رضوان حضرت بهاء الله بنفسه الکریم چنین فرموده "قد انعمت الاشياء فی بحر الظّهارة فی اول الرضوان اذ تجلینا علی من فی الامکان باسمائنا الحسنی و صفاتنا العلیاء هذا من فضلی الذی احاط العالمین لتعاشروا مع الادیان و تبألغوا امر ربکم الرحمن هذا لاکلیل الاعمال لو انتم من العارفين." (۶)

### مآخذ

۱ - عنوان این مقاله از بیان حضرت ولیّ عزیز امرالله در توفیق مبارک نوروز ۱۱۳ اقتباس شده است.

۲ - کتاب مبین، مؤسسه ملی مطبوعات، طهران ۱۲۰ بدیع، ص ۴۳۲.

۳ - لوح مبارک، نسخه خطی.

۴ - لوح مبارک، نسخه خطی.

۵ - The Revelation of Baha'u'llah. VOL. 1.P.278

۶ - کتاب مستطاب اقدس، بند ۷۵.

### منابع مطالعه

کتاب قرن بدیع **God Passes By**

جناب طاهرزاده، ادیب **The Revelation of Baha'u'llah**

جناب فیضی، محمد علی، حضرت بهاء الله.

## صحیفه اشتیاق

شمس جمالش چو گشت به عالم افروخته  
بهر کسی عاشقی بنوعی آموخته  
یکی چو حربا دو چشم به مهر بردوخته  
یکی سراپا چو شمع ساخته و سوخته  
یکی پی سوختن پرزده پروانه وار

این عبد سالیانی ذیل نشین محفل روحانیان بودم و از حضور عزیزانی که امروز روی در نقاب انوار جاودانی کشیده اند مستفیض شدم و از پرتو کمالشان دل و جان منور داشتم، تقلبات احوال و تطورات ایام مجلس انس را به مجمع ماتم مبدل کرد و عیش و سرور دمام را به بلای ادهم، آنچه این عبد می گویم وصف حال و بیان احساس غریبی است که از صحبت حبیبان همنشین و عزیزان دلنشین بازمانده از کاروان چه ماند جز آتشی بمنزل؟

آنان عاشقان صادق بودند موت را در فراق دانستند (۱). از صد هزار جان درگذشتند و به کمال شوق به کوی جانان پریدند. خوشترین ساعات را ایام و اوقات شدت و ابتلا دیدند و برترین لذات را در آن فدا و هنگام اظهار وفا شناختند. زبان جانشان به این گفتار گویا بود که مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک و روح و روانشان در آستان حق آرزومند آن که "حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي و اورادی کلها ورداً واحداً و فی خدمتک سرمداً" (۲).

لِلَّهِ تَحْتِ قِيَابِ الْعَرْطَائِفِ أَخْفَاهُمْ تَحْتِ رِداءِ الْفُقَرَاءِ اجلالاً اشاره ای از انقطاع و صفای آنان و "مَنْ خَافَ اللَّهَ يَخَافُ مِنْهُ كُلُّ شَيْءٍ" (۳) رمزی از جلالت و علو شأنشان.

این عبد حضور جمعی کثیر از آن مطالع انوار که امروز مظاهر اسرار و اصالان ملکوت رب مختارند ارادت و آشنائی و خصوصیت و عبودیت داشتم و باصطلاح انیس و جلیس شبستان و گلستان بودیم و نکته ای را که عرض می کنم درباره

عموم آن سروران است با اینهمه بعضی از آنان که فرید بدیع از اقدم آنان بود مرحمت و محبتشان به مدد توفیق مکرری که به زیارتشان داشتم بیشتر شامل بود. زیرا فی الحقیقه حضرتش مظهر لطف و صفا بود و آیت مهر و وفا. منقطع بود، خاضع بود، عالم بود، عامل بود، کامل بود، و از آنجا که صفات و آداب انسانی که عطیۀ ای از عوالم اسماء الهی است از حدّ احصاء و شمارش بیرون است، مشکل بتوان وصف چنین نفوس مبارکی را در چند سطر حقّ مطلب ادا کرد، مگر آنکه بگویم جامع جمیع کمالات انسانی (۴) بود چه که کلام مظهر ارادة الله و فصل الخطابست.

باری آنچه به عرض می رسد در حقیقت به یاد عموم آن عزیزان باوفاست زیرا فی الحقیقه "متّحد جانهای شیران خداست" و این عبد را جز این اشتیاق و اهتزازی نیست که از صمیم دل و جان فریاد ززم که أُحِبُّ الصّالِحِينَ . كَسْتُ مِنْهُمْ أَمَا در این مختصر که بمنظور تجدید عهد ارادت با یکی از آن عاشقان صادق جمال کبریا می نگارم، نه فرصت مقتضی ذکر مراتب شهادت و نه قلم این بینوا لایق و قادر بر بیان حکمتهای دقیقه لطیفه تجلی بروزات عشق و وفا جز اینکه نکته ای را که همواره محض تذکار نفس بیاد می آورم شاید از لغزش ها و سرکشی هایش در امان مانم، به حضور منصفانی که این صحیفه اشتیاق را می خوانند معروض دارم باشد که این مستمند را در هنگام توجه به درگاه خداوند بمانند بیاد آرند و به دعائی در آستان جمال قدم مدد فرمایند.

باری بعد از وقوع حوادث متوالیه خطیره شهادت آن جواهر وجود که جلوه عظمت روح قدرت ایمان بود نکته لطیفه ای از معانی و حقائق کلمات و آثار الهی بر این بینوا واضح و معلوم گشت و آن جلوه دیگری از حقیقت مفهوم سیر و سلوک در بادیه های شوق و طلب است زیرا در گذشته با خود می اندیشیدم که دوستی و قربیت با چنان نفوس نفیسه دلیل بر سنخیت و اتحاد طبایع است و چون همعنان با آنان به تصوّر خویش در میدان عرفان تک و تازی دارم البتّه از فیوضات الهی بی بهره و نصیب نخواهم بود. اما امروز که ماتم زده فراق آن عزیزانم بصر بصیرت باز شده و این نکته جدید را دریافته، گوئی در عالم خیال گروهی سالکان سیل

حقیقت را می بینم که همه در صحرای طلب پویان بودیم و به این تصوّر دلخوش و شادمان که ما طالبانیم، ما عاشقانیم، و چون بحبّش سرخوشیم واصلانیم، غافل از آنکه جمال مبارکش فرمود که: "تا به حدیقه این معانی نرسی از خمر باقی این وادی نجشی و اگر چشی از غیر چشم پوشی و از بادّه استغنا بنوشی و از همه بگسلی و باو پیوندی و جان در رهش بازی و روان رایگان برافشانی." (۵)

چون باین نکته رسیدم دریافتم که اینهمه که خود را سالک مسالک عرفان و واصل مدارج ایقان می دانستم جز وهمی و خیالی نبوده چه که آنها که به این مقام رسیدند به شهادت قلم اعلی "صد هزار بحر عظمت در قلب منیرشان موج و از لبهایشان اثر تشنگی ظاهر و هزار هزار انهار قدس در دلشان جاری و لکن در ظاهر اثری از آن مشهود نه" (۶) و کسانی که به وهم چون این مستمند سرگرم، مصداق این بیت که:

این مدعیان در طلبش بسی خبرانند

کانرا که خبر شد خبری باز نیامد

آری سالها انس و الفت در میان بود ولی بقول عارف روم:

یکسان نماید کشته ها تا وقت خرمن در رسد

نیمش مغز نغز شد و آن نیم دیگر گاه شد

شکر آستان مبارکش را که شرافت صحبت و خدمت آنان ارزانی فرمود و یادگار همان چند روزه مصاحبت و الفت ذخیره ایست که نعمتهای باهره این جهانی را در قبال آن ارج و اعتباری نیست امید آنکه آنچه را بفضل بخشیده بعدل نگیرد که در مقام امتحان کوه گاه گردد و جبل خردل شود مگر آنکه پرده ستّاریش بپوشاند (۷) و کرمش عفو و عنایت فرماید.

\*\*\*\*\*

چون دوست مکرم دیرین جناب صادقان که به علوّ همّت و صدق نیّت ممتاز و مشهورند بتدوین مجموعه ای از آثار جناب بدیع الله فرید روحی لوفائه الفدا اقدامی

شایسته نموده و به تذکّاری از آیام خوش وصال و صحبت اظهار تمایل کردند باین سطور جسارت رفت چه که "آیام خوش آن بود که با دوست به سر شد." اگر در ضمن کلام حرمت حریم ادب در نقل آثار الهیّه رعایت نشده و در بعضی موارد بدون تمایز زینت بخش جملات این عبدگشته به آرزوی این بوده که بر لطف و اثرگفتار این ناتوان بیافزاید وگرنه چه نسبت خاک را با عالم پاک. امید است که اصحاب کرم و صفا این خطا را بعین عفو و عطا منظور دارند.

۱ - کلمات مکنونه

۲ - مجموعه الواح حضرت بهاءالله خطّ جناب عندلیب - مؤسسه ملی مطبوعات

۱۳۲ بدیع

۳ - چهار وادی

۴ - الواح حضرت عبدالبهاء

۵ - هفت وادی

۶ - الواح حضرت بهاءالله - نسخه خطّی

۷ - مناجاتهای حضرت عبدالبهاء



## در باره خط و خطاطی به یاد خط خوش جناب فیضی

با آنکه انسان به مدد قوه ناطقه از حیوانات ممتاز است و او را به همین سبب به عنوان حیوان ناطق تعریف کرده اند اما قابلیت مبادله احساسات و ایجاد ارتباط منحصر به انسان نیست و هریک از حیوانات نیز با زبانی خاص خود با یکدیگر مخابره می کنند. استفاده از اصطلاح زبان برای وسیله ارتباط حیوانات هم جنس با یکدیگر کاملاً بجا نیست ولی به طور مسامحه می توان آن را به کار برد و مقصود این است که حیوانات نیز با صداهای گوناگون و حرکات مخصوص احساسات و غرائز خود را به هم نوعان خود ابراز می دارند. با این همه این روابط صرفاً وابسته و محدود به زمان و مکان است و در طول قرون و اعصار تقریباً همواره همانند و یکنواخت ابراز شده و می شود و فقط انسان است که قوه ناطقه او نشان از ادراک و قیاس و استنتاج و تحلیل و توجیه دارد و قوه ای خلاق و مؤثر در طبیعت به شمار می آید. انسان به غیر از موهبت نطق به خصیصه ممتاز دیگری نیز سرافراز شده و آن قدرت مبادله افکار و ادراکات به مدد نوشتن است. انسان به کمک نگاشتن و نوشتن افکار و احساساتش را که شکل پیوسته و منظم یافته و به صورت زبان مدون و مرتب درآمده به قید کتابت در می آورد و آن را جاودان می سازد. شک نیست که اگر خط و نوشتن نبود استعدادات عقلانی و فکری بشر نه تنها پیوستگی و دوام پیدا نمی کرد بلکه رشد و ترقی نیز نمی نمود. این گفته جاحظ فیلسوف معروف عرب در این مورد بسیار رساست که "الخط لسان الید و سفیر الضمیر و مستودع الاسرار و مستنبط الاخبار و حافظ الآثار." (۱)

اگرچه خط در طول ادوار تاریخ به اشکال مختلف بوده است، متدرجاً به وجود آمده و شکل و ظاهر نوشتن حروف و کلمات دستخوش تغییرات مکرر شده و اشکال متنوع الفباء در عالم متداول گشته اما مجرد از این تنوع و اختلاف اشکال، حروف و کلمات نمودار صداهائی است که از دهان انسان خارج می شود و افکار و تصورات و نظرات او را که منشأ در ذهن دارد شکل و صورت ظاهری می دهد و آن

را هماهنگ می سازد و حفظ می نماید. از این رویک اصل ثابت درورای ایجاد خط و ابداع صورت کلمات و حروف نهفته است و آن حفظ و تبادل افکار و آراء و دانسته ها و دریافت های افراد در پهنه زمان و مکان است.

اگر از تنوع رسم خطوط در زمان های مختلف بگذریم تحولات و تغییرات خط اساساً به دو هدف بوده است. نخست ساده ساختن ظاهر آن که هم نوشتن و هم خواندن آن آسان باشد، دیگر زیبایی ظاهر آن که چشم نواز باشد و بیننده از آن لذت برد. اینجاست که خط و خط نویسی به عالم هنر و ذوق می پیوندد و از دیدگاهی دیگر مورد بررسی قرار می گیرد.

بحث در این مختصر راجع به هنر خط در فارسی و عربی است. شاید درست تر این باشد که آن را خط الفبای عربی و فرزند برومند آن فارسی بدانیم. خوشنویسی در این دو زبان تا حد زیادی مدیون ظهور دیانت اسلام است زیرا چون انواع دیگر هنرهای تزئینی و ترسیمی مورد تأیید و ترویج نبوده خط فرصتی ممتاز حاصل کرده علی الخصوص که در ابتدا نیز برای کتابت متن مقدس قرآن به کار گرفته شده است. هنروران خطاط انواع ابتکارات در آن به کار برده و اشکال متعددی از خط ابتکار کرده اند. در باره هنر خط نویسی کتب متعدد در گذشته و حال نوشته شده و فهرست اسامی خطاطان و آثار آنان تا آنجا که به جا مانده خود مجموعه ای مفصل است.

هنرشناسان انواع متعددی از خطوط فارسی و عربی شناسائی و طبقه بندی کرده اند و حد اقل شش نوع اصلی را که به اقلام سته شهرت دارد معرفی نموده اند و بعدها نستعلیق و شکسته را نیز به آنها افزوده اند. تردیدی نیست که انواع مذکور تفاوت هائی دارد که ملاک تمایز آنها است اما به طور کلی می توان سه نوع اصلی را مستقل و متمایز دانست. نخست گروه ثلث و نسخ که اگرچه حروف در ترکیب کلمات به نرمی و ظرافت به یکدیگر می پیوندد معذک طرح اصلی نمودار وجود زوایای مشخص بین حروف است. در این گروه زیبایی خط در حد زیبایی حروف سنجیده می شود.

گروه نستعلیق که اتصال حروف در کلمات به یکدیگر به نحوی است که تمایز حدّ فاصل را محو و تشخیص آن را مشکل می سازد و از حروف مجزا و مستقلّ واحد کلمه را می سازد که کاملاً به هم پیوسته است زوایا شکل مدور گرفته و کلمات از حدّ خط گذشته سطح را اشغال نموده اند.

بالاخره گروه شکسته که چنان به نظر می رسد که ترکیب حروف از سطح تجاوز کرده و کلمه که حاصل آن است در فضا جا گرفته و سه بعدی شده است علی الخصوص که در خط شکسته سطور نوشته برخلاف گروه نسخ و نستعلیق در طول و عرض و امتداد از خط مستقیم خارج می شود.

این گفتار که "الخط هندسه روحانیّه ظهرت بآله جسمانیّه" (۲) از گفتار متقدمین است و چه حدّ رسا و گویاست چه که هم متضمّن بیان کیفیت ترکیب حروف و کلمات به تناسب و اندازه معین است هم نمودار انواع خطوط می تواند بود زیرا خط نسخ و نستعلیق را می توان متناسب با هندسه مسطحه اقلیدسی دانست که در حدّ خط و سطح گسترش می یابد و خط شکسته را تابع هندسه فضائی به حساب آورد. مثلاً همچنان که در هندسه مسطحه تنها یک خط می توان از هر نقطه مفروض به موازات خطی دیگر رسم کرد، در انواع خطوط نسخ و نستعلیق نیز رعایت نسبت ها و تناسب استقرار حروف در کلمات معین و محدود است و تجاوز از اشکال ثابت حروف و تناسب معین آنها جائز نیست در حالی که در خط شکسته و انواع آن چنین نیست و حروف و کلمات به کمک تنوع اشکال و ایجاد فضاهای تصویری نسبت ها و زوایای مختلف می سازند. شکل نگارش حروف و نسبت های آنها در اندازه حروف در نسخ و نستعلیق ثابت و معلوم است در حالی که تنوع اشکال حروف در خط شکسته به خطاط فرصت می دهد که تنوع و ذوقی جدید عرضه دارد و حتی در هر نوشته ای ظرافت و کیفیتی جدید ابداع کند. شاید به همین جهات است که حضرت نقطه اولی در بیان می فرماید: "هیچ خطی در این ظهور محبوب تر نزد ظاهر به ظهور نبوده الا خط شکسته حیوان نه میت زیرا که اکثر با تعلیم می نویسند ولی میت است نه حیوان. حسن آن با حیوان بودن آن است که مثل آن بالنسبه به خط نسخ در حیوانیت مثل جوان است با کامل هر شیئی در حدّ

خود محبوب بوده نزد خداوند و هست و لتعلمن ذریاتکم ابھی الخطوط و امنعها عندکم لعلکم بذلک یوم القیامة عند ربکم تفتخرون." (۳)

تفنین در خط شکسته به حدی است که می توان گفت شیوه هر شخص انحصار و اختصاص به خود او دارد و تقلید و تتبع از دیگران اگر محال نباشد مشکل و ممتنع است زیرا خط شکسته در درجات مختلف از حرف و کلمه و سطر و مجموعه سطور به کمک اوج و حسیض و نمایش دادن و پنهان داشتن وابستگی کلمات و قطع و وصل حروف آن تصویری به وجود می آورد که در هر قطعه مختص به آن است. مجموعه این خصوصیات است که تمایز بین شکسته حیوان با میت را مشخص می سازد.

هر نمونه خطی را می توان در سه حد زیباشناسی کرد، نخست در حد حروف به مفهوم حفظ تناسب حروف با یکدیگر. این کار بر اساس تعیین اندازه هر حرف انجام می شود و معمولاً واحد سنجش اندازه نقطه ای است که با همان قلم نوشته شده باشد و هر حرفی متناسب آن حرف باید به اندازه تعداد معینی نقطه باشد. دوم در حد کلمات که حروف باید به زیبایی و تناسب در مجاورت یکدیگر قرار گیرد و به هم پیوندد. حتی در خطوط نسخ و نستعلیق بعضی از اشکال حروف فقط در شرایط مخصوصی جائز است و بالاخره در حد سطور که اساس زیبایی آن حفظ تناسب کلمات با یکدیگر در هر سطر است به کیفیتی که بسط و قبض حروف و کلمات نوعی هماهنگی و تناسب به وجود آورد و مخصوصاً در خط شکسته که مقتضی آن است که تشابه و جزر و مد کلمات و حروف متناسب و هماهنگ باشد. به همین جهت مخصوصاً در خط نستعلیق چه بسا مفردات کلمات در کمال زیبایی است در حالی که کمال حسن در حد ترکیب محتاج ذوق و سلیقه متمایزی است. اما در خط شکسته مرحله دیگری غیر از این سه مرتبه نیز می توان تصور کرد و آن در حد یک قطعه یا متن نوشته است که اوج و حسیض سطور و طرز قرار گرفتن آنها نسبت به یکدیگر در ایجاد زیبایی کلی نقش مهم و چشم نواز دارد، در حالی که در خطوط نسخ و نستعلیق هر متن یا صفحه فقط تعدادی سطور است و زیبایی سطرها در حد هر سطر باقی می ماند و بر جلوه و آراستگی یکدیگر نمی افزاید مگر

آنکه به صورت قطعۀ نامنظمی کلمات هماهنگ به تناسب اشکال خود، در مجموعه خط جا به جا شوند درست مانند اینکه به کمک ترتیب جدید با یکدیگر تناسب بیشتری ابداع می نمایند.

رابطه و به هم بستگی نستعلیق و شکسته بیشتر از آن است که در نظر اول به چشم می خورد. در حقیقت خط شکسته فرزند برومند نستعلیق است. از این رو می توان در حد فاصل نستعلیق صحیح و شکسته کامل انواع حد فاصلی نیز سراغ کرد که گرچه هیچ قاعده ثابت و مشخصی ندارد اما می توان آنها را به اعتبار اینکه رعایت قوانین متداول نستعلیق یا شکسته در آن بیشتر منظور شده نستعلیق شکسته و یا شکسته نستعلیق نام دارد.

خط نویسی از آن زمان که به دائره هنر راه یافت وسیله ایصال و ابلاغ نکات و ظرائف ادبی و اخلاقی شد و بسیاری از خطاطان صاحب ذوق و کمال یا به صرافت طبع یا به اشاره اصحاب فضل و ادب از آن در ابلاغ پیام نصیحت و بیان نکات زیبای اخلاق و آداب سود جستند. در حقیقت این ابتکار کیفیت جدیدی به خط داد و آثاری به وجود آمد که قرنهای پاینده و برقرار مانده است.

در امر بدیع بهائی خط مقامی رفیع یافته است زیرا بسیاری از آثار الهامی طلعات مقدسه بهائی به خط اصل منزل اثر باقی است و مزید بر اهمیت روحانی و کیفیت معنوی آن، عموماً نمونه ممتاز ظرافت و تناسب و آراستگی است و کلاً به خط شکسته می باشد. این آثار باقیه اگرچه هیچیک به قصد خوشنویسی تحریر نشده اما ملاحظت و زیبایی آن مختص و مخصوص است.

خطاطان بهائی و در رأس آنان مشکین قلم نیز در ارائه آثار بهائی به کمک خط خوش کوشیده اند و مشارالیه مخصوصاً در هنگام اقامت در قبرس به مصداق آرزوی "عشق ورزی با نام محبوب" و در اکتفای به استفتاح "بسم الله البهی الابهی" ترکیبات متنوعی از نام مبارک "ابهی" ابداع کرده و خطاطی نموده است. تقدیم این گفتار مختصر و نارسا به ساحت انجمنی که به یاد حضرت ایادی جناب فیضی برگزار می شود از آن جهت است که جنابش از ذوق خطاطی و خوشنویسی بهره ای فراوان داشتند. اما جناب فیضی خط را به منظور ابداع هنری تحریر

نمی فرمود بلکه آن را به عنوان وسیله ای برای ابلاغ عواطف روحانی و تعشق معنوی حقیقی و نشر ملکات اخلاقی به کار می برد و غالباً به خط شکسته یا شکسته نستعلیق مرقوم می داشت و مخصوصاً در حد ترکیب و ترتیب کلمات و سطور منتهای ظرافت و ذوق منظوری فرمود. نه تنها منتخبات آثار مبارکه و یا اشعار زیبا و عارفانه فارسی که ایشان مرقوم می داشتند در کمال زیبایی خطاطی شده بود بلکه مراسلات و مکاتبات خصوصی و شخصی ایشان نیز از لحاظ تناسب و جمال ممتاز بود.

به نظر این بی مقدار اگر انجمن ادب و هنر که در اشاعه کمالات و فضائل شاخص و ممتاز است به جمع آوری قطعات خطوط آن قدوه ابرار اقدام و آن را به صورت مجموعه ای نظیر مجموعه آثار خطوط جناب مشکین قلم نشر فرماید خدمتی شایسته به جامعه دوستان فارسی زبان نموده است. در خاتمه متن یکی از قطعات خط جناب فیضی ایادی امرالله را محض تیمن نقل می نماید:

"یا ولی امرالله"

آنی که ز جانم آرزوی تو نرفت

از دل هوس روی نکوی تو نرفت

از کوی تو هر که رفت دل را بگذاشت

کس با دل خویشتن ز کوی تو نرفت

به یادگار ایام تشرف رضوان ۱۱۸ بدیع فانی فیضی

#### یادداشت ها

- ۱ - نقل از نفائس الفنون ذیل "خط" در لغت نامه دهخدا، طهران، ۱۳۳۴ ه.ش.
- ۲ - نقل از اطلس خط تألیف حبیب الله فضائلی، اصفهان، ۱۳۵۰ ه.ش، ص ۳۴۳ (قطعه خوشنویسی).
- ۳ - حضرت نقطه اولی، بیان فارسی، واحد نهم، باب ۲.

## جزای آنکه نگفتیم شکر روز وصال

آنانکه دست لطف الهی بر پیکر جانشان تشریف عنایت آراسته و از روضه روح برروانشان نشئه مرحمت رسیده، به مصداق آیه شریفه "لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَّلَلْبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ" (۱) در جمع همگان محشورند و ظاهراً درخور و خواب و روشها و آداب با دیگران هم رنگ و یکسان و در مسیر زندگانی همآهنگ دیگران ولی فی الحقیقه طیر باغ ملکوتند، اگر چه چند روزی در عالم خاک وطن گرفته اند.

محمود مجذوب از آنان بود.

این عبد با دکتر محمود مجذوب، که یادش همیشه آرام این دل ناشاد است، سالها مأنوس بودم. آنقدر این دوستی و محبت، بی شائبه امید و انتظاری بنیان یافت که سابقه اش بیاد نمی آید. آنچه بیاد است بی ابتداست. ایشان را آوای و آهنگ از عراق بود و این عبد از زندان سکندر، در طهران مطلع فرح عالمیان و مطمح نظر جهانیان، امّ العالم دیده بیدارش روشن کردم و در مدت زمانی کوتاه، در دهه سوم زندگی با یکدیگر یار جانی شدیم بحدی که ساعات و اوقاتی که در تشکیلات امری فرصت دیدار دست می داد دل آرزومند و ناشکیبا را خرسند نمی ساخت و لذا همیشه شبهای تعطیل را که فرصتی فارغ بود و جلسات امری کمتر تشکیل می گردید در مصاحبت بعضی دیگر از دوستان با هم بگردش و صحبت می گذرانیدیم و خوش بودیم، آنچنان این فیض دوستی و صفا فطری و طبیعی حیات این عبد بینوا بود که همچنانکه در باره آغاز آن حافظه یاری نمی کرد هرگز برای آن پایانی نیز تصوّر نمی کردم و قدرش را نمی دانستم. حالا که آن نعمت از دست رفته و فرصت صحبت گذشته و از آن همه ساعات و دقائق عزیز جز نقش خیالی نمانده، افسوس این بی نصیبی غمی بر غمها و دردی بر دردهای بیکرانی است که هر یک یادآور جانی و جانانی است بلکه جانان جهانی. آن نفوس مبارکه به اوج رفعت پریده اند و این ناتوان اسیر زندان جهان.

چگونه سیرکنم در فضای عالم قدس

که در سراچهٔ تقدیر تخته بند تنم

دکتر مجذوب مرد وارسته ای بود که در عین حال آداب اجتماع را به ظرافت بسیار  
بجا می آورد، به حقیقت منقطع و بی آرایش بود، داعیه و انتظاری نداشت و  
آرزویی جز آنکه خدمتی کند در دل نمی پروراند. همواره این نکته را بیاد داشت و  
بیاد می آورد که همهٔ موفقیتها و پیشرفتهایش نعمت و موهبت از امر الهی است و  
زبان حالش گویا باین نکته که:

چارچیزست که گر جمع شود در دل سنگ

لعل و یاقوت شود سنگ بدان خرائی

پاکی طینت و اصل گهر و استعداد

تربیت کردن خور از فلک مینائی

در من این هر سه صفت ست ولی می باید

تربیت از تو که خورشید جهان آرائی

پاکی طینت و اصل گهر و استعداد در او بحد کمال بود و خورشید جهان آرای امر  
الهی گوهر وجود او را به مدد تابش بیدریغ، زینت عالم انسانی فرمود. دکتر  
مجذوب خود را در ساحت امرالله فانی محض و ذرهٔ نابود می دانست و از هر  
عملی که شائبهٔ تظاهری در آن بود بیزار بود. با آنکه از قوت استدلال و قدرت قلم و  
زیبائی کلام و روانی بیان بهره ای سرشار داشت هرگز باین امتیازات متظاهر نبود و  
شیوهٔ تواضع و ادب را فرو نمی گذاشت.

دکتر مجذوب برآستی در آثار مبارک امر بهائی مُتَّبِع بود. تخصص و تحقیق او  
بیشتر مصروف در اصول و مبادی روحانی و اجتماعی امر مبارک بود و آثاری که از  
او باقی مانده بر این حقیقت که او فاضلی دانش طلب و دانشمندی نکته سنج بود  
شاهدی صادق است. متأسفانه تا این اواخر ضبط نطقها و تقریراتی که در جلسات  
بهائی القاء می شد معمول و متداول نبود و لذا قسمت بزرگی از افاضات آن عزیز از



دست رفته و فقط مقالات و آثار مکتوب معظّم له باقی مانده که خود بسیار مغتنم است.

دکتر شکوه اعظم شکوهی، همسر گرانمایه و پرشور و عشق دکتر مجذوب مشوق اظهار تعلق و دلبستگی این عبد به آن سرحلقه اهل وفا گشتند. این موهبت وسیله ای شد که خاطره ها تجدید شود، یادها بفریاد آید و دل و جان به شور و شوق ببطبد و روح و روان هوای دیدار آن عزیزان مهربان نماید. لذا مناسب دیدم آخرین نامه دکتر مجذوب عزیز را که مورخ ۲۵ آبانماه و تقریباً چهل روز قبل از شهادت آن جوهر وفاست محض یمن کلام و حسن ختام در اینجا نقل کنم تا یاد حضرتش تشفی خاطری برای این عبد مستمند گردد و آراستگی و جمال لفظ و معنایش دوستان و عزیزان را نشئه و حالی جدید بخشد.

"عزیز دل و جان، مرقومه حاکی از محبت و وفا زیارت شد و موجب تسلی خاطر و سرور موفور این مهجور گردید که الحمدلله هنوز منظور نظیرم و مورد لطف و عنایت، تصوّر نفرمائی که عدم مکاتبه و تأخیر در ارسال نامه علامت نقصان ارادت و بندگی است بلکه همانطور که اشاره نموده بودی این محزون در وضعی نیستم که بتوانم مستمراً عرض اخلاص نمایم. از جهتی کسالت مزمن عارض است و همانطور که می دانی هر روز ممکن است تشدید شود و ناگزیر از بستری شدن و قبول عمل جراحی شوم و نتیجه آن هم به مشیت و اراده الهی موکول است. از طرف دیگر فعلاً هر روز در جائی و هر چند شب در مکانی و شهری بصرمی برم و به اقتضای شغل و گرفتاریها کمتر رنگ خانه و کاشانه می بینم و این مسأله هم مزید عدم اجتماع خاطر است. از جهت دیگر جنگ و مصیبت و آوارگی و دریدری هموطنان و دوستان موجب تأثر و اندوه فراوان است. شما دعا کنید که خداوند نجات دهد و صلح و آرامش را به ملت عزیز ایران ارزانی فرماید و عسرت را برخا و عزت تبدیل نماید.

دوست عزیز، هر چند در وطنیم ولی فی الحقیقه مهجور و محرومیم و از فیض حضور حبیبان ممنوع. در این یکسال اخیر هم که چند نفر از دوستان و خوبان مانند بدیع الله خان (۲) که دل به محبت و فیض حضورشان بسته بودیم درک محضر حقّ

کرده و در جوار رحمت الهی مأوی گرفتند. انشاء الله که زهر فراق به شهد وصال تبدیل شود و این دوری و مهجوری پایان یابد و نعمت دیدار و مصاحبت نصیب گردد.

استدعا دارم تکبیر و تحیت مشتاقانه حضور همه دوستان و آشنایان مخصوصاً خواهر عزیز و نورچشمان ابلاغ دارید و التماس دعا کنید. شکوه و سروش بحمد الله سلامت و ایامی را به فراق و هجران می گذرانند و عرض تکبیر و فیر دارند. امیدوارم بتوانم اگر عمری باشد گاه بگاه عرض ارادت و اخلاص بنمایم و آرزو دارم دیداری دست دهد تا شرح این هجران و این سوز جگر را نکته به نکته باز گویم و تسلی خاطر یابم. به امید دیدار. ۲۵ آبان."

۱- قرآن کریم، الانعام (سوره ۶) آیه ۹.

۲- شهید مجید جناب بدیع الله فرید.

## درگذشت منور خانم نامدار - کیانی

منور خانم همزمان با ایجاد دیکتاتوری کمونیستی در روسیه در ۱۹۱۸ میلادی در مسکو متولد شد و چند سالی پس از سقوط و نابودی آن سیستم مخوف به ملکوت ابهی ارتقا یافت.

دوازده سال اول عمر را در آن محیط پروحشت و اضطراب گذراند و در عنفوان نوجوانی با پدر و مادر و دو برادر در سال ۱۹۳۰ به ایران بازگشت. این دوازده سال سراسر سختی و زحمت بود. پدر محترم که از دولتمندان خوشنام ایرانی مسکو به شمار می آمد و در خدمات امری سرآمد اقران و همواره مظهر محبت و ایمان و نمونه گشاده دستی و خیرمندی بود و دوست و بیگانه به سخا و بخشش پرورده بودند چندین بار به حبس رفت و مکرر منزلش مورد هجوم و غارت مأموران از خدا بی خبر شد و اموالش ضبط گردید و دوبار با خانواده از خانه دریدر شد نخست از خانه مجللی که در شهر مسکو داشتند مجبور به ترک آن و اقامت در حومه شهر گردیدند برای بار دوم از سرزمینی که وطن دوم آنان به حساب می آمد به ایران فرستاده شدند. شهرهای بزرگ ایران در آن ایام از لحاظ رفاه و آسایش به مراتب از مسکو عقب افتاده تر بودند.

باری این خانواده که در کمال رفاه و راحت زندگی کرده بود نخست مدتی در مشهد و قوچان اقامت نمودند و پس از اینکه مادر در آنجا در عنفوان جوانی بعد از عمل جراحی به ملکوت الهی شتافت خانواده به طهران انتقال یافتند. ضایعه از دست دادن مادر بر فرزندان بی نهایت گران بود و با اینکه منور خانم با قبول ازدواج با جناب ابوالقاسم کیانی یکی از جوانان برازنده بهائی که ایشان هم به علت ایمان به امر بهائی رانده از سن پترزبورگ بود دوره جدیدی را در زندگی آغاز کرد که شاید مقدمه آرامش و آسایش شود، اما به فاصله کوتاهی پدر بزرگوار در حادثه اتومبیل جان خود را از دست داد و چند سالی بیش نگذشت که برادر ارشد نیز در سانحه هوایی (سقوط هواپیما) همراه همسر و دو فرزندش جایانش خالی ماند. منور خانم در همان سالها به همراه همسر و دختر خردسال و پسر خردسال تر در اجرای

نقشه مهاجرتی چهل و پنج ماهه به عراق و موصل سفر کردند و مدت کوتاهی که از یک سال تجاوز نکرد در آنجا به وسائل مختلف کوشیدند تا مستقر گردند. همسر عزیز که تحصیلات دانشگاهی در رشته تعلیم و تربیت بود به ناچار به شغل مغازه داری و فروشنده‌گی پرداخت و هرآنچه سرمایه با خود آورده بودند در این راه به کار انداخت و پس از یک سال که دولت عراق بهائیان را اخراج کرد همه را به قیمتی ناچیز فروختند و دست خالی به ایران برگشتند و زندگی را دوباره آغاز کردند. جناب ابوالقاسم کیانی دوباره به خدمت وزارت فرهنگ درآمد و منور خانم هم چون به زبان روسی تسلط داشت به عنوان منشی و ماشین نویس در انجمن فرهنگی ایران و شوروی مشغول بکار شد. سالها بعد مجدداً این خانواده که اکنون به داشتن دختر دیگری مشمول مزید برکات الهی شده بود به قصد هجرت و شرکت در نقشه دهساله راهی ایتالیا شد و در ناپل مستقر شدند. ده سال این خدمت دوام یافت و به همت آنان و سایر احبای ایرانی و ایتالیائی محفل روحانی ناپل تأسیس شد. بعد از صعود نابهنگام جناب ابوالقاسم کیانی در ناپل، منور خانم گاهی ساکن ایران و زمانی در ممالک اسکانداوی و بالاخره با همه فرزندان که هر یک خانواده ای مستقل بنیاد نهاده بود در کانادا مستقر شدند. بیست سال آخر حیات را در کانادا گذراندند و در این سرزمین مبارک بود که ترقیات و دستاوردهای فرزندان و نوه ها را به چشم ظاهری نیز دید و از وجودشان لذت برد و با دوستان قدیم و جدید ایرانی و کانادائی عشق ورزید و محبت دید.

با اینکه حیات این خانم محترم همواره به علت ایمان ثابت بهائی و اخلاق و آداب انسانی مشحون از سرور روحانی بود تا به جایی که دیگران را نیز متأثر و متذکر می داشت اما از لحاظ جسمانی هرگز آسایش و راحتی نیافت و از همان ابتدای حیات با پدر و مادر در تحمل مشکلات و زحمات حال از آن ایام شریک و سهیم بود. زندگی مشارالیها همیشه قرین درد و رنج بود و هرچه بزرگتر شد مرارت ایام را بیشتر احساس فرمود. بی شک اگر تربیت روحانی و عشق و محبت حقیقی این خاندان نبود و جوهر اخلاق و آداب بهائی در او متمکن نمی شد، تحمل این همه مشکلات را که از عهده هر فردی بیرون است نمی توانست نمود.

منور خانم مظهر صفا و محبت و همواره حامل سرور و ملاطفت بود فکر و ذکرش ایجاد روح دوستی و محبت و کار و بارش در تبلیغ امرالله باخلاق و اعمال و گفتار و کردار بود مشارالیهها نظریه علاقه قلبی با معارف امر بسیار مانوس و محضر بزرگان امر را دریافته بود. اطلاعات امری و عمومی ایشان در کمال شکوفائی و کمال بود. ایشان زبان روسی را مانند فارسی هردو را در حد زبان مادری می دانست. به انگلیسی و ایتالیائی نیز تا حد لزوم برای تبلیغ و معاشرت با مردم آشنا بود و کتب امری همه این زبانها را به راحتی استفاده می فرمود. منور خانم به عزّ عنایت حضرت ولیّ امر مفتخر شده و خطاب به او تویعاتی مرقوم فرموده اند. در مدت حیات چندین بار به فیض زیارت اعتاب مبارکه در ارض اقدس توفیق یافت و در هفتاد سالگی سفری پرخطر به زادگاه خود نمود. دیدار از مسکونه تنها مشارالیهها را بسیار خوش افتاد بلکه باعث تشویق دوستان آن سرزمین و وسیله تبلیغ بعضی علاقمندان به امر گردید.

نکته جالب که در خاتمه این مختصر جا دارد گفته شود این است که در سال ۱۹۱۸ که یقیناً شاهد ایجاد و تولد افراد فراوان و اتفاقات و تحولات گوناگون بود چگونه سرگذشت نهضت جهانی کمونیسم در شکل و صورت روسی آن با تولد دختری که در خاندانی مؤمن پا به عرصه وجود نهاد چنان با هم گره خورده است که در هر موقعیتی از حیات این نوزاد آثاری از انفعالات و تأثرات متقابل دیده می شود. جالب اینکه این دو نوزاد که در سال ۱۹۱۸ پا به عرصه وجود نهادند یکی با همه عظمت و شهرت جهانگیرش ۷۰ سال بعد به بوتّه فراموشی سپرده شد اما دیگری به مدد روح ایمانی حیات جاودانی یافت که بازماندگانش در طول تاریخ یاد او را زنده خواهند داشت. آیا این همه از برکت فیوضات تجلی مظهر الهی و حقایق روحانی نیست که همواره پاینده و اثربخش است.

توسط محفل روحانی ملی بهائیان کانادا

بیت العدل اعظم از دریافت نامه مورخ ۷ جون ۲۰۰۵ حاوی خبر درگذشت خانم منور نامدار خراسانی محزون گردیدند. سالهایی که ایشان صرف خدمت به امر

مبارک نمودند و از جمله خدمات مهاجرتی ایشان در عراق و ایتالیا همواره در  
خاطره ها خواهد ماند. مطمئن باشید که ادعیهٔ بیت العدل اعظم در عتبات مقدسه  
برای ارتقاء روح ایشان در عوالم الهی همراهشان خواهد بود. برای تسلی  
بازماندگان ایشان نیز دعا می شود.  
همراه با تحیات بهائی دارالانشاء

خانم دکتر مهری افنان ۹ جون ۲۰۰۵

دوست عزیز

خبر صعود مادر عزیزتان منورخانم نامدار کیانی قلب مرا محزون نمود. در جوار  
مقامات مبارکه به درگاه جمال مبارک تضرع می نمایم که برکات لانه‌ایه شامل  
حال روح منیرشان فرماید، مقامشان را در ملکوت ابهی اعتلا دهد و تسلی و آرامش  
به قلوب عزیزانشان عطا کند.

لطفاً مراتب همدردی و تسلیت مرا به اعضای خانوادهٔ عزیزتان ابلاغ فرمائید.

با تحیت و محبت عمیق علی محمد ورقا

یا ابن الانسان

انت ملکی و ملکی لا یفنی کیف تخاف من فئاک و انت نوری و نوری لا یطفی  
کیف تضطرب من اطفائک و انت بهائی و بهائی لا یغشی و انت قمیصی و  
قمیصی لا یبلی فاسترح فی حبک ایای لکی تجدنی فی الافق الاعلی.

## سرّ عشق و فدا

عاشقان بینی تو اندر این بهار  
جان نثار آورده هر دم صدهزار  
گر نسیمی آیدت از کوی دوست  
جان فدایش کن که این جان هم از اوست  
عشق آن باشد که جان فانی کنی  
جان و دل در ملک باقی افکنی

### "مثنوی مبارک"

در الواح مبارکه امر بهائی وصول به مراتب کمال عرفان و حقیقت یقین و ایمان را اصول و شروطی مقدر شده که بنا به اصطلاحات متداوله گاهی به هفت وادی و چهاروادی و زمانی به سلوک و مجاهده و یا تحقیق و تحرّی حقیقت یاد شده است اما همه حکایت از این دارد که هدف از این کوشش ها و کوششها فنای از نفس و بقای در آستان حقّ است. جمعی همه مراحل را به قدم جهد و طلب پیموده اند و نفوسی از همان ابتدا پای برفرق کون و مکان نهاده دست انقطاع از عالم و عالمیان افشانده اند. جمال قدم در یکی از الواح مبارکه مراتب این نفوس قدسیه را چنین بیان فرموده:

"بعد معلوم بوده که سالکان صحرای طلب و رجا و وصل و لقا را مراتبهای بسیار و مقامات بیشمار بعضی بعد از مجاهده نفسانی و تعب جسمانی از رتبه اسفل لا به حدیقه الاّ مقرر یابند و از ظلّ نفی فرار نموده به محل وسیع اثبات مسکن گزینند و از مراتب فقر فنا به محل غنای بقا ساکن شوند و این منتهی مراتب سعی و اجتهاد است و بعضی دیگر چیزی از لا نیافته از منتهی افق الاّ درگذرند و از شؤنات فنا رشحی نچشیده از ملکوت بقا عروج نمایند و از چشمه عدم ننوشیده از صهبای قدم مرزوق شوند و اینها را در طی مراتب سلوک و ارتقای مقامات وصول شیئی دیگر است و مقامی دیگر و بعضی دیگر از ملکوت اسماء حرفی

اخذ نکرده و از جبروت صفات که به ملک راجع است اطلاعی نیافته از غیب  
لقا طالع شوند و به غیب بقاء راجع گردند صد هزار بحر عظمت در قلب منیرشان  
مواج و از لبهایشان اثر تشنگی ظاهر و هزار هزار انهار قدس در دلشان جاری  
ولکن در ظاهر اثری از آن مشهود نه. دفاتر حکمت بالغه ربانی در الواح صدرشان  
مسطور ولکن در عالم بروز حرفی مذکور نه در مصریقین ساکنند و در دیار تسلیم  
سائر. مست جمالند و محو جلال ذوالجلال. دل بدل راز گویند و سینه به سینه  
نکته سرایند، اسرار هویه از جبین قدسشان ظاهر و انوار احدیه از ورقه بدیعشان  
طالع. سر در قمیص خفا برده اند و آستین بر دو جهان افشانده اند این نفوس بی  
پر پرواز و بی رجل مشی کنند و بی دست اخذ نمایند به لغت عما سخن گویند و  
به فنون غیب تکلم نمایند جمیع اهل ارض به حرفی از آن آگاه نیستند الا من شاء  
ربک و لکل نصیب فی الكتاب و کلّ بما قدر لهم لفائزون"

اما این مراتب و مقامات در علم الهی مستور و مکنون و از درک و فهم افراد عالم  
مادون بیرون است. در لوحی دیگر از آن مرتبی عالم وجود در بیان این نکته چنین  
نازل که "اگر اسرار یوم الله و مقامات نفوس موقنه مطمئنه اقل از سم ابره ظاهر  
شود جمیع ناس را طائف مطاف ما کان و ما یکون مشاهده نمائی" پس عجیب  
نیست که آن جواهر وجود در این ایام ناپایدار حیات عنصری از دیگران ممتاز  
نباشند مگر جمعی از آنان که قلم عصمت در حقیقت گواهی فرماید و یا قومی که به  
فدای اعزّ اشیاء در این عالم فانی خود بر صدق قول و فعلشان مقام شهادت را حائز  
شوند و این ایامی است که یکبار دیگر چنین نفوس قدسیه ای از هر رتبه و مقامی و  
همه گوشه و کناری در مهد عزیز امرالله از جامعه بندگان اسم اعظم مبعوث شده اند  
و مطالع انوار را در قرن دوم بهائی ظاهر و آشکار کرده اند.

بی شک مقام فدا برترین مراتب وجود است زیرا اگرچه در همه حال سرنوشت  
حیات عنصری فنای مادی است اما غریزه حبّ حیات و راحت زندگی مشترک در  
همه موجودات زنده است و اگر کسی آماده پذیرش این حقیقت شود که جامعه  
زندگی محدود و فانی را بدور اندازد بی شک باید به حیات جاودانی مطمئن باشد



دیگر موقعیت نفوسی که به آرزو و رغبت حاضر به تحمّل رنج و مشقّت در راه عقیده و دیانت و بالاخره آماده ترک حیات عاریت باشند معلوم است بی گمان جلوه و زیبایی عالم پایدار الهی را به چشم جان دیده و به مقام حقیقت و یقین رسیده اند. در یکی از مناجات‌ها از جمال قدم در حقّ این نفوس چنین نازل:

"و اخذهم سکر خمر معارفک فی هذا الظهور علی شأن سرعوا الی مقرالفدا و مشهد الفناء ناطقاً بثناء نفسک و ذاکراً باسمک و انفقوا ارواحهم شوقاً للقائک و طلباً لقربک و اعلاءً لکلمتک و اظهاراً لسلطنتک و انتشاراً لآثارک و ذکرک" و در لوحی دیگر به بیانی صریح می فرمایند: "حمد مقصودیرا لایق و سزااست که به مرقات بلا اهل ولا را به افق اعلی راه نمود و به ید عطا از رحیق لقا عنایت فرمود و سبحات مانعه را به اراده محیطه از میان برداشت تا پرتو انوار جمال الله را مشاهده نمایند و جان نثارکنند" شهادت و فدا در آثار الهیه بنهایت تجلیل مذکور شهدا بالقب متعالیه فراوان مورد ستایش و مشمول عنایات بی شمار گردیده اند و ارواح مقدّسه شان منشأ خیر و برکت و تکامل عالم انسان و ترقّیات روحانی و معنوی و علمی و انسانی مذکور شده است نفوس مبارکشان به مطالع انقطاع، مصادر انفاق در آفاق، مصایح هدی، سُرج ملاء اعلی، کنوز وفا و به اسامی متعالیه دیگر مددوح، ذکر شان باعث اتّحاد و اتّفاق عالم در یوم ظهور، صعود ارواحشان مایه استبشار ملاء اعلی، انوار رویشان علت نورانیت مدائن عزّ و بهاء، استقامتشان زینت بخش کتاب وفا در عالم انشاء و اجسادشان ناشر عرف محبّت الله معرفی شده است. در مناجاتی جمال ابهی می فرمایند:

"و من دمائهم حملت الارض ببدایع ظهورات قدرتک و جواهر آیات عزّ سلطنتک و سوف تحدّث اخبارها اذا اتت میقاتها" حضرت بهاء الله فرزند ارجمند حضرت غصن اطهر را فدا فرمود و احباء مخلصین را نیز در این مرتبه روحانی با خود شریک و سهیم نمود آنجا که در لوح رئیس چنین نازل که "فیالیت یسفک دمائنا علی وجه الارض فی سبیل الله و نکون مطروحا علی الثری و هذا مرادی و مراد من ارادنی و صعد الی ملکوتی الابدع البدیع" و در مناجاتی از

لسان مخلصین چنین فرمود: "یقولون یا محبوب قلوبنا و المذکور فی صدورنا لو یمطر علینا من سحاب القضاء سهام البلاء ما نجزع فی حبک... ولو تجزع بها فی بعض الاحیان اجسامنا تستبشر به ارواحنا فو عزتک یامنیه قلوبنا و فرح صدورنا کلّ نعمة فی حبک رحمة و کل نار نور و کلّ عذاب عذب و کلّ تعب راحة و کل حزن فرح" الخ. و بالاخره در مناجات دیگری استقامت و صبر و اشتعال و توجّه و اقبال و انفاق روح و خضوع آن نفس زکیه را وسیلهٔ توسّل به آستان مبارکش مقرر فرمود تا یاران برای عرفان عالمیان و اجرای عدل و انصاف در عالم به آن توجّه نمایند و کسب نشاط و برکت روحانی کنند و مرکز میثاق ابهی جلّ ثنائه سالکان سبیل شهادت را واطوبی فرمود آنرا اسوهٔ حسنه خواند و ما را درس حقیقت آموخت که به مدد آن ارواح پاک و حقائق خلوص و وفا از آستان عنایتش رحمت و موهبت و برکت بجوئیم. در آثار مبارکه مکرر مفهوم این بیان نازل که: "بلائی عنایتی ظاهره نأر و نعمة و باطنه نور و رحمة" و ارزش و ارجح آن اعظم از خزائن عالم منظور گردیده چه که فرموده: چه قدر محبوب است بلایا در سبیل مالک اسماء و چه قدر باثمر است رزایا در ره دوست یکتا لعمرا لله سلطنت عالم به این مقام برابری ننماید و عزّت و ثروت امراء به آن معادله نکنند"

بیان مبارک مالک اسماء و صفات خطاب به اهل بهاست:

"بگو ای دوستان دنیا را شأنی نبوده و نیست لابد انسان از او مرور می نماید حال اگر به اسم حقّ واقع شود به دوام ملک و ملکوت باقی و دائم خواهد ماند" این لطیفهٔ حقیقت حکایت از تقدیم حیات فانی و درک و اکتساب زندگانی و کمال جاودانی دارد مرکز عهد ابهی در شأن و اهمیت این تجارت معنوی حقیقی چنین فرموده که: "نفوس عزیزه شهداء قطراتی از خون فدای حضرت بیچون کردند ولی خونبها را از جمال ابهی گرفتند و کأس فضل و عطا را از دست آن دلبر یکتا نوشیدند" فی الحقیقه نفوس مبارکه شهدای سبیل الهی را دنیائی دیگر و حالتی خوش و روح و ذوق و حال و صفاتی از آن عالم برتر است. حقّ تعالی شأنه گوهر وجودشان را برای فدای در سبیل خود خلق جدید فرموده و قابلیت درک لطیفهٔ

حیات حقیقی عطا کرده که درک سرّ فدا و حقیقت وفا نمایند و از همه بگسلند و منقطع از هر تعلّقی در سیل هدی جانفشانی کنند از عالم ادنی فراغت یابند و در مراتب روحانیت ملاً اعلی سیر و صعود نمایند لذا عجب نباشد که فدای تن عنصری را وسیله و صول به آن‌مقام محمود دانند و شهادت را رهائی جان از اسارت بدن و تقرّب به ملکوت جانان شناسند در شأن این دلدادگان حقیقی در مناجاتی از قلم اعلی است که:

"الذین اخذتهم نفحات آیاتک علی شأن انفقوا ارواحهم فی سبیلک و سرعوا الی مقر الفداء شوقاً لجمالک و طلباً لوصالک و اذا قیل لهم فی الطریق الی ایّ مقر تذهبون قالوا الی الله الملک المهیمن القیوم" (مناجات صیام) این است که مرکز میثاق جل ثنائه می فرماید: "صفت عاشقان جمال ذوالجلال چنین است و سمت مشتاقان رب جمال چنان تا جان ندهی به جانان نرسی تا منقطع نگردی متمتع نشوی تا نسوزی نیفروزی تا نگیری نخندی"

این سرّ فدا و حقیقت بقاست که در عالم روح و معنی جاودانی و ابدی است و لکن این لطیفه روحانی را در همه عوالم حتی در عالم ناسوت نیز جلوه و ظهوری است:

۱- از جمله سقایه شجره امرالله و بنای بنیان رفیع جامعه اهل بهاء در سراسر اقطار عالم است ولی عزیز امرالله در خطابی به احبای شرق در سنه ۸۹ بدیع کلیه توفیقات و انتصارات احبای عالم را نتیجه "اهراق دماء مطهر شهیدان ایران" بیان فرموده اند و امروز نیز همه شاهد ایام خطیری هستیم که یاران بزرگوار مهد امرالله به انقطاع و وفائی بی نظیر کیفیت و اثری جدید و جلوه و جلالی بدیع در عالم احداث نموده روح حیات در عالم دمیده اند عجب نیست که بی خبران آگاه شده دوران نزدیک گشته و رجال و ارباب علم و اطلاع و مراکز ارتباط و اخبار در سراسر جهان به اهمیّت و عظمت امر الهی متوجه شده اند و جامعه جهانی بهائی بنفسه نیز به مرحله جدیدی از کمال و توسعه وارد گشته است و از احساس وحدت و هماهنگی جدیدی برخوردار و به مرحله بالاتری از درک مسؤولیت و ارزش این میراث عظیم و عطیه کریم وارد شده است. حضرت عبدالبهاء در معنی سرّ فدا می فرماید:

"از جمله محویت و فناء دانه و ظهور در شجر و ثمر به جمیع شؤون فی الحقیقه آن دانه خود را فدای آن شجره نموده زیرا اگر دانه بحسب ظاهر متلاشی نشود آن شجر و آن شاخ و آن ثمر و آن ورق و آن شکوفه در حیز وجود تحقق نیابد"

۲ - از جمله آثار فدای آن خونهای پاک و جانهای تابناک تأثیر در قلوب پاک جانان است و تبلیغ و تقلیب نفوس برازنده و برگزیده.

۳ - از جمله نتایج شهادت و استقامت دلالت آن بر حقیقت کلمه و حکایت از حقیقت ظهور است. مظهر یفعل ما یشاء در مقامی آنرا حجت بالغه مقرر فرموده و می فرماید:

"لو یتفکر العاقل فی هذا الامر المبین ليعترف بان الاستقامة التي ظهرت من اهل البهاء فی موارد البأساء و الضراء حجة علی اهل الانشاء ولو اكتفوا بها لاثبات الحق اصابوا ورب الارض و السماء" در مقامی دیگر در باره استقامت چنین نازل "بعد از عرفان حق اعظم امور استقامت بر امر اوست. تمسک بها و کن من الراسخین هیچ عملی اعظم از این نبوده و نیست اوست سلطان اعمال و ربک العلی العظیم"

استقامت و فدا دلیل ظاهر و برهان کامل برای اثبات تقلیب نفوس و ظهور خلق جدید است. دلیل آنکه کلمه الهی از نفوس بشری ملائک آسمانی و ارواح منقطعه حقایق مجرد می افزایند و آن جواهر وجود را به خلق و خوی ملکوتی زینت و زیور آفرینش می سازد و از زندگانی فانی آزادگی و به حیات جاودانی سرافرازی می بخشد.

۴ - دیگر آنکه سر فدا و قبول مشقت و بلا در سبیل ولای الهی استفاضه و اقتدا به شمس حقیقت است. در لوحی از مرکز میثاق جل ثنائه است:

"بشارت عظیمه از فم مطهر در الواح الهیه وارد و مزده جانبخش در کتب صمدانیه نازل و مضمون آن کلام مبارک این است که چون این نفوس مقدسه بمنزله فروع و اوراق سدره مبارکه الهیه هستند لهذا آنچه بر اصل شجره مبارکه

الهیة وارد بر فروع و اوراق آن نیز نازل می شود" و به بیانی دیگر در مقامی دیگر چنین صادر:

"از جمله معنی سرفدا اینست که نقطه حقیقت به جمیع شئون و آثار و احکام و افعال در مظاهر کلی و جزئی ظاهر و مشهود و عیان گردد یعنی نفوس مستفیض از اشراقات او شوند و قلوب مستشرق از انوار او و این سرفدا به حسب مراتب در هر حقیقتی از حقائق مقدسه و کینونات علویه و مظاهر اشراقیه مشهود و واضح گردد".

معهد اعلی بیت عدل اعظم الهی در پیام منیع مورخه شهرالاسماء ۱۳۸ ظهور و بروز این اشراقات و انوار را شهادت داده و مراتب و شئون فدا را در رفتار و گفتار و کردار "سرخوشان مست دل از دست رفته" و بازماندگان عالیقدرشان تصدیق و تأیید و قبول آنرا در آستان حق تثبیت و تضمین فرموده است

۵ - بالاخره سرنزول بلایا و حقیقت لطیفه فدا اثبات امتیاز نفوس جلیله شهدا در عالم امکان است. از جمال قدم در مناجاتهای متعدده این عنایت مخصوصه نازل که: "سبحانک یا الهی لولا البلایا فی سبیلک من این تظهر مقامات عاشقیک و لولالرزایا فی حبک بای شیئی بین شئون مشتاقیک" شک نیست به برکت آن عالم انسان به عرفان مظهر رحیم و رحمان فائز شود که:

"ای رب نور ابصار قلوبهم لیعرفن ما قدرت لهم بجدک و احسانک و یعلمن بانک ما اردت ضر احبائک الابلوغ عبادک الی ذروة العرفان یا من بیدک جبروت الامر و ملکوت الخلق لا اله الا انت العزیز المقتدر المنان" حق تعالی ذکره وفای آن فدائیانرا ستوده فدا و قربانیشان را قبول فرموده و اظهار عدل خود و احقاق حقتشان را وعده نموده و آنان را به عفو و بخشش در باره بدخواهان وصیت فرموده است. به این بیان جمال قدم مطلب را به پایان ببریم و به برکت انقطاع و خلوص عزیزانی که در این ایام خطیر و جلیل به خون خویش آیات توحید نگاشتند از آستان مبارکش در سبیل خدمت و اقتفاء به آن جواهر وجود تأیید و توفیق طلبیم. "طوبی از برای نفوسی که در سبیل الهی حمل شدائد نمودند زود است مقامات

هریک به مثابه آفتاب ظاهر و هویدا گردد ید عدل قوی بوده و هست. یا اولیائی به اعمال و اخلاق طیبه تمسک نمائید مقصرین را عفو کنید در حقّ مذنبین دعا نمائید از حقّ بطلید غافلین را آگاه فرماید شما نید مطالع عزت و شفقت و رحمت چه که آثار و صفات حقّ جل جلاله از موقنین و انفس مطمئنّه راضیه ظاهر می گردد طوبی از برای نفسی که بر فراش وارد شود و قلبش مطهر باشد از ضغینه و بغضا و شبهات و اشارات و کدورات عالم " باشد که از فضل و تأئیدش محروم نباشیم. انتهى

## سَرِ شمولِ بلايا

بنیان نظریات علمی در امر بهائی بر اساس تطابق علم و عقل و دین نهاده شده است اگرچه جامعه اهل بهاء قاطبه ارباب علوم و معارف حاضره را جامع دقائق علوم حقیقی و صاحب قوه عاقله کامل و حائز مقام محمود یعنی اطلاع بر کلیه حقائق کونیّه نمی شناسند و آنرا مجاز به توضیح مسائل مختلفه دین و دانش و تطبیق اصول مسلمة روحانیّه بر براهین موضوعه علم نمی داند معذک همواره کوشش می شود دقائق قوانین علمی با مطالب وارده در آثار منزله الهیه تطبیق شود این کوشش نه از آن جهت است که آثار مبارکه محتاج به تأیید منطق و علم باشد بلکه بیشتر به علت اینست که نفوس و عقول ضعیفه ما را که به علوم تجربی متکی و مغروریم تسکین بخشند و راضی کند وگرنه بیانات الهی محتاج به اثبات به دلائل مأخوذه از علوم ناقص بشری نیست.

اساساً شاید اصل تطابق علم و دین از آن جهت مورد توجه خاص است که جامعه بشری در عصر مخصوصی بسر می برد که مبانی علمی مقام بلندی را احراز کرده و علم و دانش پایه و علت اساسی شناسائی همه مفاهیم و پدیده های وجود معرفی شده است اما نباید فراموش کرد که غرور و سرمستی ترقیات علمی و اشتغال به علم چنان ما را فرا گرفته که به کلی از یاد برده ایم که میزان معلومات و دانش بشری در برابر مجهولات عالم خلقت و عظمت آن ذره ناچیزی در مقابل دنیای بیکرانی است که حتی ما از نسبتهای آن نیز بی خبریم.

نکته دیگری که از تطبیق قوانین و نوامیس علمی بر حقائق وارده در آثار و کلمات منزله الهیه مورد نظر است هدایت علم و تصحیح اشتباهات و لغزشهایی است که همواره ممکن است در مطالب علمی و تجربی پیش آید.\* (به آخر این مقاله مراجعه شود)

فلزات مختلفه را در نظر بگیریم غالباً سخت و جامدند و همه از لحاظ خواص کلی فلزات همانندند در آنها صفات و خواصی موجود است که به همان سبب به نام فلز نامیده شده اند ولی میزان و کمیت این خواص یکسان نیست.

در اکثر انواع فلزات صلابت و استحکام مخصوصی می بینیم ولی هنگامی که این خاصیت ابتدائی را با وسائل ارزش یابی مخصوص می سنجم در می یابیم که در همه یکسان نیست مقاومت این اشیاء صلبه فلزی در برابر قوای متنوعه مختلف است این تعیین ارزشها بما اجازه می دهد اهمیت و قابلیت هریک از این مواد را دریابیم مقدار مقاومت فلزات مختلف در برابر درجات حرارت شدید یکسان نیست بعضی مانند طلا درخشندگی می یابد و عده ای چون مس جلای خود را از دست داده تیره می شود مقاومت فلزات در مقابل فشار نیز متفاوت است بعضی مانند آهن به شدت مقاومت می کند و برخی مثل قلع به اندک فشاری متلاشی می شود.

این اصل تنوع و اختلاف قابلیتها و ارزشها در انسانها و بالاخره در نظریات و افکار نیز موجود است. اما همواره تا زمانی که این ارزشها به معرض آزمایش نیامده اند همگی یکسان اند و تنها امتحان است که مقام واقعی و ارزش حقیقی هریک را آشکار می سازد این امتحان و ارزش یابی در باره انسانها به کمک مقاومت ها، مشکلات و موانعی است که در سر راه هرکسی پیدا می شود و در عرف و اصطلاح کتب مقدسه به بلا تعبیر شده است. در غالب موارد مفهوم و معنای کلمه بلا و مشتقات مختلفه آن در آثار مبارکه این امر و دیگر کتب آسمانی مناسب مفهوم امتحان و سنجش است و ابتلا و امتحان هردو مشتقاتی همانند از الفاظ بلا و محنت هستند عاشقان صادق و طالبان حقیقت هرچه بیشتر سختی و مقاومت دیده اند بر ایمان و یقین افزوده اند و چه بسا مدعیان خالی از حقیقت که به علت بروز مخالفتها و مشکلات یکباره سرد و خاموش شده اند.

ارزش یابی شرایع و ادیان اثبات قابلیت و قدرت معنوی و نفوذ روحانی آنها است این قابلیت از روابط ضروریه منبعثه از حقائق اشیاء منشأ می گیرد و کافل سعادت و احتیاجات جامعه بشری است و از این جهت است که نفوذ و بقای شرایع و ادیان را یکی از اساسی ترین دلائل حقیقت شمرده اند:



"له دعوة الحقّ و الذين يدعون من دونه لا يستجيبون لهم بشيء الا كباسط كفيه الى الماء ليبلغ فاه و ما هو بالغه و ما دعاء الكافرين الا في ضلال" قرآن مجيد، سوره رعد آيه ١٤

"الم تركيب ضرب الله مثلاً كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء تؤتي اكلها كل حين باذن ربها و يضرب الله الامثال للناس لعلهم يتذكرون و مثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار ثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحياة الدنيا و في الآخرة و يضلّ الله الظالمين و يفعل الله ما يشاء" (قرآن مجيد) سوره ابراهيم آيه هاي ٢٤ الى ٢٧

شاهد صادق اين مقال ظهورات امر الهی در سابق و لاحق بوده است همواره ظهور مظاهر امر سبب بروز مخالفت اعداء و مقاومت قوم شده و عناد و دشمنی قوم سبب اعتلاء و اعلاء امر الهی گشته است و همیشه ضدیت با مبادی و حقایق روحانیة شرایع الهیة سبب بروز حکمتهای پنهان و احساس لزوم و احتیاج به این قوانین و اصول روحانی شده است. مکرر در آثار مبارکه حضرت ولی امر الله جل ثنائه ضمن تحلیل و تعلیل وقائع تاریخ دیانت بهائی نزول بلايا و مصائب بر جامعه پیروان اسم اعظم به عنوان وسیله و عامل ترقی و اعتلاء امر الله مذکور شده است همچنانکه این بلايا و محن وسیله انتشار و تقدّم حقّ و نفوذ و پیشرفت کلمة الله است دافع عقائد بی بنیان و سست و مدعیان بی مایه و نادرست نیز خواهد بود زیرا در این نفوس و افکار آنان چیزی که شایسته دوام است نتوان یافت و از این رو محکوم بنفاست در هر حال مصداق این مطلب را در کلیه شئون تاریخ مکرر می توان یافت که مزید بلايا سبب مزید توفیق و اعتلاست.

قیام لوتر و تأسیس مذهب پرتستان یکی از نمونه های جالب اصل نامبرده است زیرا لوتر با مخالفت و عداوت و سخت گیری پاپ و کاتولیکها مواجه شد و از منصب روحانی و رتبه کشیشی محروم گردید و رسماً فرقه کاتولیک به اذیت و آزار اتباعش اقدام نمودند، نبوغ و قابلیت و استعداد معنوی او بروز و جنبشی شدید بنمود و مذهب او در ظرف مدّت کوتاهی به بسیاری از نقاط اروپا سرایت و نفوذ نمود و حکومت روحانی جدیدی در عالم مسیحیت بوجود آورد البتّه هر منصف بصیری

انصاف خواهد داد که قسمت اعظم این توفیق و پیشرفت حقیقت کلمه حضرت مسیح بود که لوتر به اصلاح مجدد آن و ردّ و رفع بدعتها و اوامر مجعوله پایها برخاسته بود ولی بدون شکّ این همه تضاد و تصادم و ابتلا نیز در تحقق موقعیت حاصل لوتر بی تأثیر نبود اکنون برای اینکه این مسأله روشنتر شود سرنوشت عقائد و آراء این مصلح آلمانی را با مصلح دیگری که در همان اوان از سویس برخاسته است مقایسه می کنیم.

اولریخ تزوینگلی Ulrich Zwingli کدخدازاده ای بود که با آثار مسیحی و کتاب مقدّس آشنائی و علاقه فراوان داشت و غالب اوقات خود را صرف مطالعه کتاب مقدّس می نمود تزوینگلی نیز در نتیجه تبع در کتاب مقدّس و آثار مسیحی به عقائدی مصلحانه متمایل شد و مستقلاً به تأسیس روش جدیدی در مسیحیت پرداخت و عده ای باو گرویدند او نیز چون لوتر صدور عفونامه های پاپ را مخالف اساس انجیل شمرد و شفاعت مقدّسین را منکر شد و قدرت روحانی پاپ را محدود دانست و بالاخره سر و صداها برپا شد و جار و جنجالها برخاست برای رسیدگی به عقائد او بتقاضای او مجمعی تشکیل شد و در آن پس از بحث و مذاکره فراوان و استماع دلائل تزوینگلی او را تبرئه ساختند و پاپ نیز به علل سیاسی از شدت عمل نسبت به تزوینگلی خودداری کرد در صورتیکه نسبت به لوتر کمال شدت و سخت گیری را اعمال نمود حال اگر بدقت تعمق و نکته سنجی شود مقایسه تحولات نهضتی که این دو مصلح در جوار هم در دو مملکت اروپائی بنیان نهادند و سرنوشت یکی از آن دو که در بسیاری از ممالک عالم اتباع و پیروانش نفوذ و پیشرفت کردند و دیگری فقط به نقاط معدوده مرکز اروپا محدود گردید نشان می دهد که چگونه بلا علت اعتلا و نقیمت و ابتلا سبب عزّت و اشتها راست.

مقصود از ذکر شواهد نامبرده اثبات حقانیت فرق مذکوره یا رد مذهب دیگری که در ظلّ شریعت حقّه مسیح ظاهر شده اند نیست هدف از این استشهادات تاریخی فقط درک اهمّیت و فور بلایا و سهم آن در تقدّم و پیشرفت عقاید و افکار است که گرچه لوتر و تزوینگلی از بسیاری جهات مشابهت دارند به علت تفاوت و تنوع مصائب و بلیات وارده از حیث موقعیت و نفوذ اجتماعی از یکدیگر ممتاز شده اند.

نمونه دیگری از این موضوع تقدّم بالاستقلال فرقه شیخیه است عقائد نورین نیرین شیخ و سید همگی تازگی نداشت و بسیاری از این مطالب توسط علماء و دانشمندانی از قبیل بوعلی سینا، شیخ اشراق و ملاحظه را اظهار شده بود منتها این دو بزرگوار عقائد قدیم را رونق جدید دادند و جلوه بدیع بخشیدند و تکمیل کردند معذک به علت وضع خاص عصر و نفوذ علمای ظاهره و مخالفت مجتهدین قشری این عقاید مطرود و مردود شناخته شد و مجالس متعدّد در ردّ و تکفیر آنان تشکیل یافت و عام و خاصّ به مخالفت و عداوت برخاستند و عموم طبقات برای آشنائی با افکار جدید استقبال نمودند این مخالفت و عناد و آن مقاومت و ابراز استعدادات مکنونه سبب شد که فرقه شیخیه مسلکی تازه شد و استقلال و موجودیت مخصوص حاصل نمود و به صورت مذهب و فرقه مشخص در اسلام درآمد بلایا و محن سبب شهرت و اعتبار و موفقیت و افتخار گردید.

مصدق صورت دیگر موضوع نیز بسیار فراوان است میرزا یحیی ازل از مرایای شریعت بیان بود ولی چون به ادعای وصایت معجول برخاست در مقابل بلایا تاب مقاومت نیاورد و محمود گردید و در هنگام توقف بغداد، اسلامبول و ادرنه و قبرس به کمال خوف می زیست و بالاخره پس از وفات او پیروانش بطور خفا و پنهانی به تعداد محدودی موجودند.

فرقه شیخیه نیز پس از صعود سید رشتی به چنین سرنوشتی دچار شد و اگرچه در کرمان مرکزیتی یافت و به صورت ظاهر نضج و قوامی پذیرفت در عوض لطف و صفای فلسفی روحانی خود را از دست داد و چون لاحقین نتوانستند آنچه آنکه شایسته بود مطالب معنویّه شیخ و سید را درک نمایند و اشاعه دهند گرچه بلایا و محن تخفیف کلی یافت ولی متقابلاً شهرت مکتب شیخی نیز رو به نقصان گذاشته بحدّی که به صورت یک فرقه ساده مذهبی درآمد و یکباره تمام آن فلسفه بدیع به دست فراموشی سپرده شد.

باری خداوند تعالی بلا و مصیبت و رنج و محنت و کربت و اسارت و تصادم و مقاومت را سبب ترقی و پیشرفت امر خود قرار داده و اثبات حقّ و امحاء باطل را بدان معلق فرموده است و اگر چنین میزانی نبود بی شک مدّعیان کاذب را نیز

میدان جولان مهیا بود و امکان خودنمایی میسر و حق را از باطل امتیازی نبود حکمت بالغه الهیه چنین است که مطلبی را سبب عزت و تقدّم صاحبان استقامت مقرر فرموده که همان علت زوال و فناء کسانی است که شایستگی و قابلیت ندارند بلکه در این هنگام مدعی کاذب حتی جرأت ابراز وجود نخواهد داشت زیرا عظمت و اهمیت ادعا و جنجال و غوغای عام و خاصّ حرارت و جسارت او را در هم می شکنند و قدرتش را سلب می کند اینست که در آثار مبارکه ادیان مکرر مطالبی به این مضمون زیارت می کنیم که بجز مظهر حقیقت کسی قدرت قیام بر امر حق ندارد و این بیان مبارک در ایقان شریف نمونه کافی و کامل است قوله تعالی: "...آیا می شود این بغیر امر الهی و مشیة مثبتة ربّانی قسم به خدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر ننماید مگر به اذن الهی باشد و قلبش متصل به فیوضات رحمانی و نفسش مطمئن به عنایات ربّانی..."

اکنون بخوبی می توان دانست بچه علت همواره مظاهر الهیه با عناد و دشمنی و مخالفت معاندین داخل و خارج روبرو بوده اند و چگونه همواره خداوند تعالی مظاهر امر خود را ببلايا تأیید فرموده و نفوذ و تأثیر کلمه خویش را در شدت محنت و ابتلا محقق داشته است.

حضرت بهاء الله می فرماید قوله تعالی:

"لم یزل بالبلاء علا امره و سنا ذکره" (لوح سلطان)

"بلائی عنایتی ظاهره نار و نعمة و باطنه نور و رحمة" (کلمات مکنونه)

\* (بدین معنی که بیانات مظاهر الهی میزانی است که شایسته است علوم ظاهره با آن سنجیده شود و هر مسأله ای از مسائل علمیّه که وقتی از اوقات به آن میزان منطبق نشده باید نقص و اشتباه را در طرز ادراک ما نسبت به آن مسأله علمی جستجو کرد نه در آیات الهی چه خطا و اشتباه را در کلام حق راهی نیست چنانکه فی المثل قرآنیّه "والشمس تجری لمستقرّ لها" ایضاً کریمه " و کلّ فی فلک یسبحون" که اولی دلالت بر حرکت محوری آفتاب در مقرّ خود و دومی دلالت بر

حرکت کلیه کواکب می نماید هنگام نزول منطبق با علوم هیأت و نجوم آن زمان نبود لکن پس از قرونی چند تمامیت و صحت این وحی آسمانی واضح و بطلان قول علمای نجوم آن روزی ثابت گردد.

ارزش و مقدار هر چیزی در عالم وجود به آثار حاصله از آن است و این آثار هر چند پاینده تر و مؤثرتر ارزنده تر است سنجش این دوام و پابندگی را گذشت زمان و حوادث دوران باید تأیید نماید. در مسائل مربوط به علوم عملی و تجربی صحت و ارزش قوانین مربوطه و فوائد و مزایای روشها و طرق مختلفه را تجربه و کاربرد تأیید و اثبات می نماید و در مطالب و مباحث معنوی و فلسفی آثار حاصله از نظریات و افکار و تأثیرات ظاهره در جوامع و افراد مؤید و مثبت صحت و سقم آن عقائد و نظریات خواهد بود به حقیقت باید گفت که معیار و محکم ارزش و اعتبار هر روش و نظریه ای بالطبع و فطرت در آن ودیعه نهاد شده است و این مطلب را به کمک ساده ترین مباحث حیات نیز می توان جستجو نمود و از جنبه علوم نظری چنان روشن است که بدیهی است.)

#### منابع

- ۱ - الواح مبارکه حضرت بهاء الله حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله جل ذکرهم
- ۲ - محاضرات تألیف جناب اشراق خاوری
- ۳ - تاریخ اصلاحات کلیسا - جان الور

## اخلاق بهائی

مبحث اخلاق مطلبی است که هرکس در باره آن چیزی بگوید یا بنویسد انتظار می رود که خود شخصاً به آن عامل و متخلّق باشد. انتظار معقول و دقیقی است، ولی نگارنده که خود از این موهبت محروم است به هیچ عنوان ادّعی چنین امتیازی را ندارد، بلکه صادقانه طالب دعای خیر دوستان است که حقّ جلّ جلاله او را به این موهبت سرافراز فرماید.

مبحث اخلاق بحث وسیع و دقیقی است که در تلو آثار مبارکه این امر اعظم و سایر کتب مقدّسه به عنوان ها و کیفیّت های متعدّد و متنوع مطرح شده و در حقیقت در کلیّه آثار والواح به صورت مطالب و نکته های گوناگون انعکاس یافته است.

بنا بر آثار مبارکه این دور اعظم هدف اصلی از تعالیم امر بدیع، بلکه همه ادیان، استقرار اساس اخلاق و آداب روحانی و انسانی است. حضرت بهاء الله می فرماید: "حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده." (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، فقره ۱۳۲) ... "رایت اخلاق مرضیه از هر رایتی سبقت گرفته و علم اعمال طیّبه مقامش از جمیع اعلی و اقدام بوده و هست." (آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۳۰۲) "حضرت نقطه اولی فرموده اند: "کلّ علم، علم اخلاق و صفات است که انسان به آن عامل باشد، که به واسطه آن علم بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیاورد." (بیان فارسی، واحد نهم، باب چهارم)

اصطلاح خُلُق، و جمع آن، اخلاق، که در باره حالت ماهیّت نفسانی راسخ در وجود انسانی به کار می رود، حالتی که ابراز و نمایش آن به مقدمات و عملکرد پیش درآمد محتاج نیست، اصطلاحی فلسفی است که در فرهنگ جوامع مختلف انسانی به عناوین و اسامی مختلف موجود بوده است، اما رشد و توسعه و بحث و فحص علمی آن بیشتر مرهون مطالعات فلاسفه یونان و بعداً مسلمانان است. با این همه باید توجه داشت که در قرآن مجید کلمه خُلُق فقط دوبار آمده است، که در باره یکی از آنها اختلاف قرائت وجود دارد، (قرآن مجید، سورة الشعراء (۲۶)، آیه ۱۳۷) و دیگری را نیز مفسّرین اولیّه عموماً به معنی دین دانسته اند (قرآن مجید،

سورة القلم (۶۸)، آیه ۴)، یعنی در این کتاب کریم ذکری از اخلاق، به مفهوم بحثی مستقل، نیامده، گرچه بسیاری از نکات اخلاقی مکرراً ذکر و توصیه شده است.

اخلاق با آنکه عموماً مرکوز و ثابت در ذهن است، می تواند با اراده صاحب آن، و به مدد تربیت، تغییر کند و تکامل یابد. بر خلاف غریزه Instinct که ثابت در وجود موجودات ذی روح اعم از انسان و حیوان است، خلق انسانی به مدد تربیت حائز صفات کمالی یا فضائل اخلاقی (Virtue) تواند شد، که هدف از تربیت روحانی نیز همین است. (۱) هدف اصلی ادیان، چنانکه اشاره شد، اشاعه و تعمیم اصول اخلاق است، تا صفات و اعمال و آداب و افعال افراد بر اساس اخلاقیات بنیان یابد و هدف کمال وجودی انسانی حاصل شود. اعمال مسنونه و فرائض دینی اساساً برای تعلیم و تفهیم صفات اخلاقی است، وگرنه حقّ جلّ جلاله از اجرای احکام عباد بی نیاز است، اما اجرای این احکام ما را به کسب روحانیت و استمداد از کلام حقّ مدد می نماید. "این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده، چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری، بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتفاع ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما تُصعدُ به عقولهم ظاهر و مُشرق شده، تا کلّ فوق ملک و ملکوت مشی نمایند (مجموعه آیات الهی، ج ۱، ص ۱۸۹).

نتیجه اشاعه اصول اخلاق ایجاد وحدت فکری و معنوی در بین مردم است. هدفی که از اول ابداع در باره نوع انسان، که صاحب قابلیت ترقی و تکامل است، حقّ تعالی مقرر فرموده است و در حقیقت حسنات اخلاقی است که عامل ایجاد وحدت و یگانگی است.

علم اخلاق بخشی از حکمت عملی است، (۲) و در این زمینه مطالعات فراوان انجام شده و کتب متعدد تألیف شده است. (۳) هدف این مطالعات تعلیم و تربیت افراد است، و صفات و فضائل انسانی بدینوسیله تعریف و معرفی شده و به مدد طبقه بندی صفات و فضائل اخلاقی ارتباط آنها با یکدیگر مشخص شده است. مجموعه صفات و فضائل اخلاقی را به اعتبار اینکه به کدام یک از مراتب وجود

انسانی مربوط می شود، یعنی وابسته به یکی از آنها، یعنی روح و نفس و جسم است، به حکمت و شجاعت و عفت، و بالاخره عدالت، یعنی عامل هم آهنگ سازی طبقه بندی کرده اند، و هریک از صفات و فضائل را در ظل یکی از این چهار طبقه بندی کرده اند.

اما تعالیم اخلاقی در امر بهائی از مقوله تنزیل است، یعنی قسمی از کلمات الهیه است که از لسان مظهر امرالله صادر شده و به همین سبب مقید به تقسیمات قراردادی یا توجیحات بحثی و استدلالی نیست، و دستورالعمل و راهنمای حیات انسانی است، نه توجیه و تفصیل علمی و استدلالی، بلکه تابع اصول نزول کلمات و آیات الهی است، و به همین سبب نه در جای معینی طبقه بندی شده و نه با استدلال و بحث همراه گشته است. بخشی از کلام تنزیلی است و از مجموعه تشریح جدا نیست. این است که گاهی مستقیم، و زمانی در تلو سایر آثار و وابسته به سایر مطالب، به تناسب کیفیت مطلب نازل شده است.

با توجه به این نکته کمتر لوحی یا اثری می توان سراغ کرد که در آن مطلبی اخلاقی نازل نشده باشد. با اینهمه، بعضی از آثار بطور مخصوصی متضمن مسائل اخلاقی و عملی است. از آن جمله می توان از کلمات مکتونه فارسی و عربی، لوح اصل کلّ الخیر، لوح حکمت، الواح اتحاد، و غیره نام برد. (۴)

مطالعه مباحث اخلاق و مختصات صفات اخلاقی از جنبه نظری در آثار گذشتگان به کمال جامعیت طرح و بحث شده است، اما نکته مهم در مبحث اخلاق تحقق فضائل و احتراز از رذائل خلقی است که جنبه اجرائی و عملی دارد و در آثار مبارکه این امر اعظم مورد توجه خاص قرار گرفته است تا افراد را برای رعایت جنبه های اجرائی و عملی تربیت فرماید. در لوحی از جمال اقدس ابهی است: "... ثم اعلم بان نصب بیننا و بین العباد سلم و له ثلاث درجات الاولى تذکر بالدنیا و زخرفها و الثانیة بالآخرة و ماقدّر فیها و الثالثة تذکر بالاسماء و ملکوتها و من جاز عن هذه المقامات یصل الی ملیک الاسماء و الصفات اقرب من حین ایاکم یا اهل البهاء لا تعطلوا انفسکم علی هذه المواقف ثم مروا عنها کمر السحاب کذلک ینبغی لعبادنا المقربین." (مائدة آسمانی، ج ۸، مطلب ۱۴۷)



ترک دنیا، آخرت، و اسم و رسم که مدلول این بیان مبارک است در امر بهائی به اصطلاح انقطاع (Detachment) مذکور شده است. انقطاع از دنیا، که مرحله نخستین است، به مفهوم عدم تعلق به نعمتها و امتیازات مادی و دنیوی است که در اسلام، مخصوصاً در قرون اولیه، به اصطلاح زهد نامیده می شد. گرچه بین زهد و انقطاع وجوه مشترکی موجود است، اما تفاوت اصلی این است که زهد، بنا به تعریف محققین مسلمان، بغض دنیا و اعراض از آن است، (۵) و متضمن ترک راحت دنیوی است، اما در امر مبارک مقصود از انقطاع ترک تعلق و وابستگی به دنیا و ظواهر زندگی دنیائی است، نه انکار و نفی نعمتها و برکات مادی. لذا تمتع از نعمتهای دنیوی که با اساس امر الهی منافاتی ندارد، و حقّ جلّ جلاله مقرر فرموده است، مجاز و مقبول است. (۶)

مرحله دوم که به عنوان آخرت و مقامات مقدره در آن که ابدی و جاودانی است نامیده شده، با آنکه مقصد و منتهای کار است، نیز مشمول این قاعده است که باید از آن چشم پوشید. مفهوم این مطلب آنست که دلبستگی به نعم بهشت و مراتب آن جهانی نیز نباید افراد را به خود مشغول و دلبسته دارد و حسنات اعمال و فضائل اخلاق و آداب به طمع وصول به آن انجام شود، بلکه جا دارد که به مدد ترک همه انتظارات و آرزوهای آن جهانی از نعمتهای بهشتی به فنای از نفس و خواهشهای نفسانی و لقای بالله فائز شد. (۷)

اما مشکل تر از همه مرحله سوم است، که انقطاع از اسم و شؤن آن است، زیرا نفس انسانی همواره در طلب امتیاز و اشتها به عناوین و اسماء است و طالب مقامات و مراتب ظاهری و باطنی می باشد. و مشکل ترین درجه این انقطاع آن است که انسان از تعلق و دلبستگی به افکار و تشخصات فکری شخصی و فردی فراتر رود و همواره خود را برای قبول حقیقت آماده داشته باشد، و هیچگاه افکار و آراء و نظرات خود را مسلم و منجزّ نشمارد. این مرحله انقطاع مذکور در افکار روحانی بهائی بی سابقه است، و بی شک از علل اساسی اتحاد محبت از طریق قبول این حقیقت است که انسان کامل باید خود را از تعلقات نفسی آزاد سازد، زیرا سرّ ایجاد محبت در نفی نفس و قبول قابلیت‌های دیگران است که روح انسانی

را قابل تجلّی عنایات الهی می سازد. "برتری و بهتری که به میان آمد عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت. نفوسی که از بحر بیان رحمن آشامیده اند و به افق اعلی ناظرند باید خود را در یک صقع و یک مقام مشاهده کنند. اگر این فقره ثابت شود و به حول و قوّه الهی محقّق گردد، عالم جنّت ابهی دیده شود. بلی انسان عزیز است، چه که در کلّ آیه حقّ موجود، ولكن خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی و ارفع دیدن خطائی است کبیر." (ادعیه حضرت محبوب، لوح اتّحاد صص ۳۹۶ - ۳۹۷)

انقطاع حلقه تکامل صفات عالیّه انسانی است. فی المثل، درستی و صداقت که از اعظم صفات و رأس کلیّه ملکات انسانی محسوب است، اگر بوسیله انقطاع از نفس تحقّق نیابد از اثر و نفوذ حقیقی بی بهره خواهد بود. با ظهور امر بدیع دوره تازه و بدیعی در حیات انسانی آغاز شده که کیفیت مشخصه آن وحدت عالم انسانی است. حضرت نقطه اولی در کتاب مستطاب بیان می فرمایند: "هیچ فضلی در بیان از این اعظم تر نبوده و نیست. اگر قدر دانند و خود را از نار من بظهره الله نجات دهند و در ظلّ نور او ساکن شوند، زیرا که ظهور او مبدأ خلق کینونیات است در ذرّافته، بعد از تمامیت ذرّاجساد قبل از ظهور او." (بیان فارسی، واحد هفتم، باب دهم)

این مقام مستلزم محبّت و الفت بین بشر و خالی از هرگونه قید و شرطی است. و به همین علت است که در بیان این حکم مقرر شده است: "فی انّ من یحزن نفساً عامداً فله ان یأتی تسعة عشر مثقالاً من الذهب ان استطاع و الاّ من الفضه و الاّ فلیستغفر الله تسعة عشر مرّة..." (بیان فارسی، واحد هفتم، باب هجدهم)

شرط تحقّق چنین کیفیتی قبول مواسات است که در بیان جمال اقدس ابهی چنین تعریف شده است: "... از جمله اتّحاد نفوس و اموال است... و این اتّحاد اتّحادیست که منبع فرح و سرور و بهجت است... و از این اتّحاد مواسات ظاهر و این مواسات در کتب الهی از قبل و بعد محبوب بوده و هست و این مواسات در مال است، نه در دونش، نه در فوقش... این مقام فوق مساوات است، مساوات آنکه انسان عبادالله را از آنچه حقّ جلّ جلاله باو عنایت فرموده محروم ننماید. خود

متنعم و مثل خود را هم متنعم نماید. این مقام بسیار محبوبست، چه که کلّ از نعمت قسمت می برند و از بحر فضل نصیب، و آنان که سایرین را بر خود ترجیح می دهند، فی الحقیقه این مقام فوق مقام است، چنانچه ذکر شد. (ادعیه حضرت محبوب، لوح اتحاد، صص ۳۹۸ - ۴۰۰)

به دو مقام یا دو صفت انقطاع و مواسات باید حالت اعتدال را نیز افزود. اعتدال (Moderation) کیفیتی است که در هر مورد و مطلبی مناسبتها و وابستگی ها همواره منظور باشد و از زیاده روی، یعنی افراط و تفریط، پرهیز شود.

به غیر از این سه خصیصه ممتاز بسیاری صفات حسنه نیز مانند صدق، وفا، صبر، شکر، عفو، تسلیم، رضا، حلم و بردباری، وقار و متانت، سکون نفس، سرور و اطمینان، حیا، تحمل و مسالمت، سخاوت، شهامت، قناعت، حریت و آزادمنشی، و ورع و پاک نیتی در آثار مبارکه تعلیم داده شده و از اعمال و افکار مخالف آن نهی و تحذیر شده است.

"سنت مؤمنین غیر از حلم و صبر و حیا و سکون نبوده و نیست." (بیان فارسی، واحد چهارم، باب ۱۶)

در این مختصر نه می توان همه صفات و فضائل را یاد کرد و نه اضداد آنها، یعنی ردائل اخلاق را توضیح داد. با اینهمه به منظور اینکه این گفتار به برکت کلمات الهی آرایش یابد نمونه ای چند از متون آثار مبارکه ذیلاً زینت بخش این مقال می شود.

بیان زیر از حضرت بهاء الله نازل در سجن عکاست:

"قلم اعلی می فرماید ای دوستان حق، مقصود از حمل این رزایای متواتره و بلا یای متتابعه آنکه نفوس موقنه بالله با کمال اتحاد با یکدیگر سلوک نمایند، به شانی که اختلاف و اثنینیت و غیریت از مابین محو شود الا در حدودات مخصوصه که در کتب الهیه نازل شده. انسان بصیر در هیچ امری از امور نقصی بر او وارد نه. آنچه وارد شود دلیل است بر عظمت شأن و پاکی فطرت او. مثلاً اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان الهی، این خضوع فی الحقیقه بحق راجع است، چه که ناظر به ایمان او است بالله. در این صورت اگر نفس مقابل به مثل او حرکت ننماید و یا

استکبار از او ظاهر شود، شخص بصیر بعلو عمل خود و جزای آن رسیده و می رسد و ضرر عمل نفس مقابل به خود او راجع است. و همچنین اگر نفسی بر نفسی استکبار نماید آن استکبار به حق راجع است. نعوذ بالله من ذلک یا اولی الابصار. قسم به اسم اعظم حیف است این ایام نفسی به شئونات عرضیه ناظر باشد. بایستید بر امر الهی و با یکدیگر به کمال محبت سلوک کنید. خالصاً لوجه المحبوب حجات نفسانیه را به نار احدیه محترق نمائید و با وجوه ناضره مستبشره با یکدیگر معاشرت کنید. کلّ سجایای حق را به چشم خود دیده اید که ابداً محبوب نبوده که شبی بگذرد و یکی از احبای الهی از این غلام آزرده باشد.

قلب عالم از کلمه الهیه مشتعل است. حیف است به این نار مشتعل نشوید. ان شاء الله امیدواریم که لیلۀ مبارکه را لیلۀ الاتّحادیه قرار دهید و کلّ با یکدیگر متحد شوید و به طراز اخلاق حسنه ممدوحه مزین گردید و همتان این باشد که نفسی را از غرقاب فنا بشریعه بقا هدایت نمائید. و در میانه عباد به قسمی رفتار کنید که آثار حق از شما ظاهر شود، چه که شمائید اول وجود و اول عابدین و اول ساجدین و اول طائفین. فوالذی انطقنی بما اراد که اسماء شما در ملکوت اعلی مشهورتر است از ذکر شما در نزد شما. گمان مکنید این سخن وهم است. یا لیت انتم ترون ما یری ربکم الرحمن من علو شأنکم و عظمت قدرکم و سمو مقامکم. نسأل الله بأن لا تمنعکم انفسکم و أهواؤکم عما قُدر لکم. امیدواریم که در کمال الفت و محبت و دوستی با یکدیگر رفتار نمائید، بشأنی که از اتّحاد شما علم توحید مرتفع شود و رایت شرک منهدم گردد و سبقت بگیریید از یکدیگر در امور حسنه و اظهار رضا له الخلق و الامر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و انه لهوالمقتدر العزیز القدیر. (مجموعه الواح مبارک، چاپ مصر، صص ۲۲۹ - ۲۳۱)

حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا می فرمایند: "ای احبای الهی، در این دور مقدّس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدی محروم. باید با جمیع طوائف و قبائل چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود، بلکه رعایت و محبت را بدرجه ای رساند که بیگانه خود را آشنا بیند و دشمن خود

را دوست شمرد، یعنی ابداً تفاوت معامله گمان نکند، زیرا اطلاق امریست الهی و تقیید از خواصّ امکانی، لهذا باید فضائل و کمالات از حقیقت هر انسانی ظاهر شود و پرتوش شمول بر عموم یابد. مثلاً انوار آفتاب عالمتاب است و باران رحمت پروردگار مبذول بر عالمیان، نسیم جان بخش هر ذی روح را پرورش دهد و مائده الهی جمیع کائنات حیّ را نصیب شود. بهمچنین عواطف و الطاف بندگان حقّ باید به نحو اطلاق شامل جمیع بشر گردد، در این مقام ابداً تقیید و تخصیص جائز نه. پس، ای یاران مهربان، با جمیع ملل و طوائف و ادیان به کمال راستی و درستی و وفاپرستی و مهربانی و خیرخواهی و دوستی معامله نمائید تا جهان هستی سرمست جام فیض بهائی گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین از روی زمین زائل شود، ظلمت بیگانگی از جمیع شعوب و قبائل به انوار یگانگی مبدّل گردد. اگر طوائف و ملل سائره جفا کنند شما وفا نمائید، ظلم کنند عدل بنمائید، اجتناب کنند اجتناب کنید، دشمنی بنمایند دوستی بفرمائید، زهر بدهند شهد بیخشید، زخم بزنند مرهم بنهید. هذا صفة المخلصین و سمة الصادقین. " (آیام تسعه، ص ۴۶۹)

از حضرت عبدالبهاء در لوحی است: "امیدم چنانست که موفق به خدمت عالم انسانی گردید و جمیع بشر را بنده شرمنده باشید. بلکه انشاء الله این جهان نورانی گردد و این عالم ظلمانی به نور رحمانی روشن شود." (محافل تذکر، ص ۱۲۲)

بیان مفاهیم روحانی و حقیقی مسائل حیات انسانی، آنچه آنچنان که در لوح اصل کلّ الخیر بیان شده، بسیار دقیق و پرمعنی است. از جهات مختلفه بدیع، و ضمناً بسیار واضح و صریح است. شواهدی ذیلاً نقل شده (اصل کلّ الخیر، ادعیه محبوب، صص ۴۴ - ۴۹):

"اصل کلّ الخیر هو الاعتمادُ علی الله و الانقیاد لامره و الرضاء لمرضاته." (اصل ۱)

"اصل الحکمة هی الخشیة عن الله عزّ ذکره و المخافة من سطوته و سیاطه و الوجّل من مظاهر عدله و قضائه." (اصل ۲)

"اصل العزة هی قناعة العبد بما رزق به و الاكتفاء بما قُدّر له." (اصل ۴)

"رأس التَّوَكُّلِ هو اقتِرَافُ العبدِ و اكتسابُهُ في الدُّنْيَا و اعتصامُهُ باللهِ و انحصارُ النَّظَرِ إلى فضلِ مولاهِ إذ اليه يرجعُ أمورُ العبدِ في مُتَقَلِّبِهِ و مثوبِهِ." (اصل ٧)

"رأس الانقطاع هو التَّوَجُّهُ الى شطرِ اللهِ و الورودِ عليه و النَّظَرُ اليه و الشَّهادَةُ بين يديه." (اصل ٨)

"رأس الفطرة هي الاقرار بالافتقار و الخضوع بالاختيار بين يدي الله الملك العزيز المختار." (اصل ٩)

"رأس الايمان هو التَّقَلُّلُ في القولِ و التَّكْثُرُ في العملِ و من كان اقوالُهُ ازيد من اعماله فاعلموا انَّ عدمه خيرٌ من وجوده و فوائده احسن من بقاءه." (اصل ١٤)

"اصلُ العافية هي الصَّمْتُ و النَّظَرُ الى العاقبة و الانزواءُ عن البرية." (اصل ١٥)

"اصل الخُسرانِ لمن مَضَتْ ايامُهُ و ما عَرَفَ نَفْسَهُ." (اصل ٢١)

"رأس كُلِّ ما ذكرناه لك هو الانصاف و هو خروجُ العبدِ عن الوهمِ و التَّقْلِيدِ و التَّفَرُّسُ في مظاهر الصَّنْعِ بنظر التَّوْحِيدِ و المشاهدةُ في كلِّ الامور ببصر الحديد..." (اصل ٢٢)

دقت درين كلمات مبارکه ما را به مفاهيم دقيق ترى از اخلاق و آداب بهائى هدايت مى نمايد و در حقيقت تعاريف مصرح در اين آثار راهنماى اخلاق و اعمال و رفتار ماست.

كلمات مبارکه مكنونه نيز متضمن همين كيفيت است:

"اى پسر خاك، براستى مى گويم غافل ترين عباد كسى است كه در قول مجادله نمايد و بر برادر خود تفوق جويد. بگو اى برادران به اعمال خود را بيارايد نه به اقوال." (فارسي، ش ٥)

اين بيان مبارك يادآور بياني از حضرت نقطه اولي در كتاب الاسماء است:

"فلترقبن انفسكم ان تنظرن الى كلام كل احد ثم بدليل الحق تستمسكون و ان لا تجدن الحق في كلامه فلا تجادلن فيه فاننا قد حرمانا في البيان ان لا تجادلوا و لا تتحاجبوا لعلكم انتم يوم القيمة بمن يظهره الله لا تتحاجون و لا تتجادلون..." (منتخبات آيات از آثار حضرت نقطه اولي عز اسمه الاعلى، ص ٩٥)

"ای پسران ارض، براستی بدانید قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد البته به جبروت باقی من در نیاید و از ملکوت تقدیس من روائح قدس نشنود." (فارسی، ش ۶)

"ای بنده من، دل را از غلّ پاک کن و بی حسد بیساط قدس احد بخرام." (فارسی، ش ۴۲)

"ای رفیق عرشی بد مشنو و بد مبین و خود را ذلیل مکن و عویل بر میار، یعنی بد مگو تا نشنوی و عیب مردم را بزرگ مدان تا عیب تو بزرگ ننماید و ذلت نفسی مپسند تا ذلت تو چهره نگشاید؛ پس با دل پاک و قلب طاهر و صدر مقدّس و خاطر منزّه در ایام عمر خود که اقلّ از آنی محسوبست فارغ باش تا به فراغت از این جسد فانی به فردوس معانی راجع شوی و در ملکوت باقی مقرّیابی." (فارسی، ش ۴۴)

"ای پسران آمال، جامه غرور را از تن برآرید و ثوب تکبر از بدن بیندازید" (فارسی، ش ۴۷)

"ای برادران، با یکدیگر مدارا نمائید و از دنیا دل بردارید، به عزّت افتخار نمائید و از ذلت ننگ مدارید. قسم به جمالم که کلّ را از تراب خلق نمودم و البته به خاک راجع فرمایم." (فارسی، ش ۴۸)

"ای ساذج هوی، حرص را باید گذاشت و به قناعت قانع شد، زیرا که لازال حریص محروم بوده و قانع محبوب و مقبول" (فارسی، ش ۵۰)

"ای مهاجران، لسان مخصوص ذکر منست، به غیبت میالائید، و اگر نفس ناری غلبه نماید به ذکر عیوب خود مشغول شوید نه به غیبت خلق من، زیرا که هرکدام از شما به نفس خود ابصر و اعرفید از نفوس عباد من." (فارسی، ش ۶۶)

"ای پسران آدم، کلمه طیّبه و اعمال طاهره مقدّسه به سماء عزّ احدیه صعود نماید. جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هوی پاک شود و به ساحت عزّ قبول درآید، چه که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول نمایند. اینست آفتاب حکمت و معانی که از افق فم مشیت ربّانی اشراق فرمود. طوبی للمقبلین." (فارسی، ش ۶۹).

"يا ابن الروح، لا تفتخر على المسكين بفتحخار نفسك، لأنني أمشي قدامه وأراك في سوء حالك والعرن عليك الى الابد." (عربي، ش ٢٥)

"يا ابن الوجود، كيف نسيت غيوب نفسك واشتغلت بغيوب عبادي. من كان على ذلك فعليه لعنة مني" (عربي، ش ٢٦)

"يا ابن الانسان، لا تنفس بخطأ احد ما دمت خاطئاً وان تفعل بغير ذلك ملعون أنت وأنا شاهد بذلك." (عربي، ش ٢٧)

"يا ابن الروح، ايقن بان الذي يأمر الناس بالعدل ويرتكب الفحشاء في نفسه انه ليس مني ولو كان على اسمي." (عربي، ش ٢٨)

"يا ابن الوجود، لا تنسب الى نفس ما لا تجبه لنفسك ولا تقل ما لا تفعل هذا امرى عليك فاعمل به." (عربي، ش ٢٩)

"يا ابن الانسان، لا تحزن الا في بعدك عنا ولا تفرح الا في قربك بنا والرُجوع إلينا." (عربي ٣٥)

"يا ابن الانسان، افرح بسرور قلبك، لتكون قابلاً للقائي و امرأة لجمالي." (عربي، ش ٣٦)

"يا ابن الانسان، لكل شيء علامة و علامة الحب الصبر في قضائي والاصطبار في بلائي." (عربي، ش ٤٨)

بدون ترديد تخلق به فضائل اخلاق و آداب، كه هدف از بحث حاضر است، بدون شناسائی و دريافت كيفيت و تنوع ردائلي كه خلاف آنهاست به خوبي ميسر نمي شود. اصلي معروف است كه تُعرف الاشياء به اضدادها، و به اعتباري مي توان گفت كه صفات رذيله با نبودن فضيلتهاي اخلاقي يكي است، يا لا اقل همراه است.

بياري از فضيلتها حد اعتدال خصلتي است كه افراط يا تفريط آن رذيلت و پستي اخلاق است. از آنجمله عزت نفس Self Respect است كه افراط در آن به غرور و خودپسندی مي انجامد و تفريط آن پستي و تنزل شخصيت است، يا اطمینان به نفس Self Confidence كه افراط در آن با تفرد و احساس تمايز از ديگران تظاهر مي نمايد، و تفريط در آن با تزلزل در امور و ناتواني در اخذ تصميم همراه است.



علم و امتیاز حاصله از آن از مقوله اخلاق نیست، ولی می تواند با ایجاد احساس تشخص و امتیاز وسیله ایجاد عوارض اخلاقی گوناگون در انسان شود و اثرات نامطلوب ببار آرد.

در باره علم و مقام علمای واقعی و متظاهرين به علم در آثار مبارکه آیات فراوان نازل شده. مناجات زیر در حقیقت فصل الخطاب است:

"...ولو ادعوك باسمك العليم اشاهد بان مظهر هذا الاسم بيكي و ينوح و يقول أنا الذي كنت عالماً قبل كل شيء و أكون عالماً بعد فناء كل شيء و هذا قميصي الذي به احتجب مظاهري عن عرفان مالكي و سلطاني و أنا الذي لم يزل كنت خائفاً و أكون مضطرباً أنا الذي جعلني ربّي من اعلى الاسماء و أدناها و أعظمها و أحقرها. طوبى لمظاهري لو لم يجعل العلوم حجياً بينهم و بين مالک الاسماء و الصفات إنهم من أعلى الخلق فويل لمن منعتهم العلوم عن سلطان المعلوم أنه من أدنى الخلق تعالی تعالی موجدی من أن يذكر بذكر دونه أو يوصف بوصف ماسواه..." (ادعيه محبوب، صص ۱۴ - ۱۶)

اما اخلاق اصولاً از مجردات است و تحقق آن را جز در اعمال و رفتار و صفات نمی توان جستجو کرد. رفتار معمولاً متأثر از اخلاق است، در حالی که اعمال متأثر از اعتقادات دینی، قراردادهای اجتماعی و سنتهای خانوادگی می باشد.

اساس اخلاق و هدف آن تربیت نفس انسانی است، و بنا بر این اصل همه هدف در حیات انسانی بر فرد متمرکز می شود که همگان خود را به اجرای اصول اخلاق متعهد بدانند و به همین جهت در امر مبارک تأکید به محاسبه نفس شده است. در کلمات مبارکه مکنونه عربی است: **يا ابن الوجود، حاسب نفسك في كل يوم من قبل أن تُحاسب، لأن الموت يأتيك بغتة و تقوم على الحساب في نفسك**" (عربی، ش ۳۱)

وسیله وصول به کمال اخلاقی این لطیفه روحانی است که در کلمات مکنونه به آن هدایت فرموده اند: **"يا ابن الانسان لا تتعد عن حدك ولا تدع ما لا ينبغي لنفسك، اسجد لطلعة ربك ذي القدرة و الاقتدار"** (عربی، ش ۲۴)

تحصیل اخلاق بهائی بنا بر هدایت طلعات مقدّسه مبتنی بر ترتیل آیات و مناجات و طلب تأیید برای وصول به این مرتبه علیا و تذکّر و توجّه به نصوص مربوط به اخلاق و یادآوردن سه خصیصه اساسی انقطاع، و مواسات، و اعتدال است، که در ابتدای مطلب معروض افتاد.

جا دارد که پایان مطلب به این بیان که در لوح مبارک کلمات فردوسیّه نازل شده آراسته گردد:

"یا ابن الانسان لو تكون ناظراً الى الفضل ضع ما ينفعك وخذ ما ينتفع به العباد  
وان تكن ناظراً الى العدل اختر لدونك ما تختاره لنفسك"

### یادداشت ها

۱ - خُلُق و غریزه را به سیرت و سرشت معنی کرده اند. هر دو عاداتی هستند که عموماً خُلُق با ادراکات سر و کار دارد، در حالی که غریزه با احتیاجات مادی و جسمانی مربوط است.

۲ - معارف بشری را عموماً به حکمت نظری و حکمت عملی تقسیم کرده اند، که این به خودی خود معرف مفهوم آن است.

۳ - به علت آنکه در عرف قدما فلسفه و حکمت به مفهوم عامّ شامل همه معارف بشری بوده، متفکرین و حکمای قدیمی در همه اصناف علوم و معارف اظهار تحقیق و مطالعه نموده اند و به همین علت در آثار ادیان می توان اشارات مربوط به حکمت عملی و اخلاقی را نیز مشاهده نمود. در بین آنان کتب متعدّد در اخلاق هم تألیف شده که ذکر اسامی آنها خارج از بحث منظور نگارنده است.

۴ - به طور اخصّ نیز دو کتاب در زمینه اخلاق توسط فضلالی بهائی تألیف شده، یکی اخلاق بهائی، به قلم جناب محمدعلی فیضی، و دیگری حیات بهائی، بوسیله جناب سرهنگ عنایت الله سهراب، که هر دو عجزاً کم‌یاب است. در مورد اخلاق، فضلالی بهائی به زبانهای دیگر نیز تحقیقات خود را منتشر نموده اند، که تا آنجا که نگارنده می داند، جناب Dr. Udo Shaeffer از دانشمندان آلمانی، در این زمینه تحقیقات ارزنده ای دارند.

۵ - سید شریف جرجانی، ذیل کلمه زهد.

۶ - "... من فاز بحبِّ حقِّ له ان يقعد علی سریر العقیان فی صدر الامکان..."  
(کتاب مستطاب اقدس، بند ۳۶)

۷ - برای فهم این مبحث فنای بالله می توان به دو اثر جمال اقدس ابھی، هفت وادی و جواهر الاسرار، مراجعه نمود. و در بیان می فرمایند: "... و عبادت کن خدا را بشأنی که اگر جزای عبادت تو را در نار برد تغییری در پرستش تو او را بهم نرسد، و اگر در جنت برد همچنین ... و آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او است باستحقاق بلا خوف از نار و رجاء در جنت..." (بیان فارسی، واحد هفتم، باب ۱۹)

## نقش محقق بهائی در دفاع از امرالله

### ترجمه خانم باهره راسخ

هدف و روش دفاع محققانه در امر بهائی متمایز از دفاع های سنتی است. مقصد از دفاع بهائی صرفاً دفاع از امر در برابر حملات مخالفین و یا اثبات اصالت آن به هر قیمت، و بی اعتبار نمودن مباحثات دیگران نیست. بلکه منظور اثبات این مطلب است که دیانت بهائی وسیله وصول به شناخت حقیقت را در اختیار دارد و حقائق مکنونه را که در آثار مقدسه بهائی مکشوف ساخته ارائه می کند.

با منظور داشتن این هدف، دفاع بهائی از هرگونه مشاجره و درگیری یا شیوه های دیگری که در همه جا حتی بعضی اوقات در مراکز دانشگاهی نیز بکار برده می شود، احتراز دارد و در عوض با تکیه بر حکمت و اعتدال، حقیقت را با دیگران در میان می نهد.

در اینجا مواضعی را که با روش و هدف دفاع بهائی مربوط است مورد بررسی قرار می دهیم. ابتدا جا دارد نقش علم را در مطالعه دین و حدود آن را تا آنجا که قادر به دستیابی به حقیقت زندگی است بیان داریم. اصولاً علم نوین علمی است در خدمت توسعه مصرف. تحقیقات بنیادی علمی جهت بدست آوردن نتایج عملی و استفاده از آن در موفقیت های مادی، که تا اندازه ای برای تسکین عطش انسان جهت بیشتر شناختن طبیعت است، صورت می گیرد. علم چیست؟ آنچه را که معرفت و دانش می نامیم مبتنی بر کشف ما از قوانینی است که اساس فعل و انفعال در عالم طبیعت است. شاهد این مدعا آنکه هرچه بیشتر به این قوانین پی می بریم بیشتر می توانیم طبیعت را مهار نموده به سود خود آن را بکار بریم. شناخت علمی ما و توفیق ما در این راه فاصله بسیار با درک حقیقت تام دارد. زیرا اطلاعاتی که کسب نموده و به کار می بریم تا حدود قوانین مکشوفه در آن موضوع است. هر کشف جدید بر میزان معلومات ما می افزاید و موجب می شود که به جنبه های جدیدی از نظامی که به موازات ترقی علمی ما تدریجاً کشف می شود پی بریم. بنا بر این کشفیات جدید ابزاری برای تکامل اختراعات موجوده است.

منظور ما از بیشتر شناختن طبیعت و جهان هستی چیست؟ بایستی این حقیقت را در نظر داشت که حیات انسان و سعادت او نه فقط مادی و فیزیکی بلکه اجتماعی و معنوی نیز می باشد و مدنیت حقیقی می باید برشالوده ترقی عقلانی و روح ایمانی بنا شود. طبق تعالیم بهائی با آنکه زندگی در این عالم حائز اهمیت است اما حیات عالم دیگر هزاران بار مهمتر است زیرا ابدی است. ما معتقدیم که خداوند در خلق کائنات منظور و مقصدی داشته است. به عبارت دیگر جهان طبیعت تصادفاً به وجود نیامده است. پس حیات انسان که متعلق به رتبه بالاتری از عقل و هوش است نیز می بایستی مقصدی داشته باشد. به این دلیل افراد انسانی مسؤول زندگی خود در این دنیا و در جهان دیگرند و بر این اساس شناخت عالم بنفسه هدف نیست بلکه وسیله ای برای آماده ساختن ما جهت زندگی بهتر در این عالم و عالم دیگر است.

اگر دانش دنیوی ما قادر نباشد که در پیشرفت مادی و معنوی ما را یاری دهد ارزشی ندارد. این دلیل برای هر متفکر آزاد که معتقد است حیات انسان محدود به حیات مادی نیست بدیهی است.

طبق بیان حضرت عبدالبهاء معلومات بر دو نوع است. معلومات تحققی و معلومات تصویری (مفاوضات. مترجم). معلوماتی که از طریق ادراک و ملاحظه طبیعت کسب می شود الزاماً محدود و فرعی است و حال آنکه علم تحققی اساسی و حقیقی است زیرا مبتنی بر قوانین عالم هستی است و لازم به تذکار نیست که ما نمی توانیم به تمام آن دست یابیم. طبق آثار مقدسه بهائی جز خداوند هیچکس دارای علم مطلق نیست و مظاهر الهی نیز تا جائی که بنا بر مصلحت غیبی مورد نیاز است از آن بهره مندند. حضرت بهاءالله در لوح حکمت می فرمایند:

"کَلَّمَا اَرَدْنَا اَنْ نَذْكَرَ بَيَانَاتِ الْعُلَمَاءِ وَ الْحُكَمَاءِ يَظْهَرُ مَا ظَهَرَ فِي الْعَالَمِ وَ مَا فِي الْكُتُبِ وَ الزَّبْرِ فِي لَوْحِ اِمَامِ وَجْهِ رَيْكَ"

بنا بر این اصول و معارف دیانت وسیله دستیابی ما به حقائق و قوانینی می شود که وصول به آن تنها از طریق احساس و ادراک بشری امکان پذیر نیست.

حقیقت یکی است اما دانش و فهم انسان از حقایق، یکسان و مطلق نیست و در هر موردی به تناسب شرائط زمان و مکان متفاوت و مختلف است. ارزیابی جزمی و انعطاف ناپذیر منجر به برخورد و سوء تفاهم می شود. همانگونه که تصاویر سفید و سیاه بازتاب واقعی اشیاء عالم نیست، هر اندیشه محدود به دو نظر مخالف نیز نمی تواند کامل باشد و معمولاً منشأ خصومت می شود. تاریخ ادیان نشان می دهد که چگونه اختلافات آشتی ناپذیری در رو در رویی با عقائد و افکار بوجود آمده و حال آنکه در اصول مشابه یکدیگر بوده اند.

همین طرز فکر در رابطه بین علم و دین نیز بکار برده می شود. منظور این نیست که تفسیر و تعبیر حقیقت در هر دو سیستم باید با یکدیگر توافق داشته باشند بلکه مقصود این است که چون علم و دین هر دو با حقیقت سر و کار دارند، هر دو در ارتباط با یک ماهیت هستند اما از زوایای مختلف به موضوع نظر دارند. نتیجه این است که علم و دین در انجام کار خود مکمل یکدیگرند و یکی بی دیگری کامل نیست.

طبق نظریه متفکران دیرین که حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات آن را تأیید فرموده اند (مفاوضات مبارک عط) هر شیء از اشیاء وجودش منوط به چهار علت است. علت فاعلی، علت مادی، علت صوری و علت غائی. علم تجربی با دو علت مادی و صوری سر و کار دارد و حال آنکه دو علت دیگر یعنی فاعلی و غائی مطمح نظر و اندیشه الهیون است. بدیهی است که عقل انسان فقط از شناختن علل مادی و صوری خشنود و قانع نیست و دو علت دیگر برایش جذابتر و جالبتر است. بطور مثال بنا بر اصل علمی Entropy عالم ماده طبیعتاً گرایش به تجزیه و تحلیل دارد و سرنوشت عالم ماده یکنواخت شدن وجود انرژی در همه جا است، چیزی که فیزیکدانان آن را مرگ حرارت Heat Death می نامند به رکود مبادلات و عدم تحرک انرژی منجر می شود. اما با این حال طبق نظر فضاشناسان مستمراً منظومه های جدید در جهان پدیدار می شوند. این اندیشه که گیتی آغاز و انجامی ندارد، دلیل بر وجود نظام متعادلی است که این دستگاه را نگه می دارد و مانع از تجزیه و فروپاشیدن آن می شود. پس اگر چنین است باید در پی آن مقصد و هدفی موجود

باشد و انسان در حال حاضر تنها مخلوقی در عالم خلقت است که با قوه عقل و تفکر می تواند این حقیقت را دریابد، و از آنجا که از عقل برخوردار است می تواند در این نظام تغییراتی دهد و در ترقی آن سهیم باشد. در عالم خلقت چند اصل اساسی مسؤول و نگهدار ثبات و استواری این نظامند که مانند آن نیز در عالم روابط انسانی موجود است. این اصول را در زمینه علم و دین چنین می توان خلاصه کرد:

۱ - کشش یا جاذبه بین موجودات از ذرات اتم تا سیارات که در عالم انسانی به نام عشق و میل به وحدت شناخته می شود.

۲- در عالم خلقت اصل حقوق مساوی برای زندگی و رشد و تکامل وجود دارد. در عالم انسانی به علت بهره مندی انسان از عقل و داشتن مسؤولیت بیشتر، این اصل به صورت مراعات انصاف جلوه می کند.

۳- فعل و حاصل انفعالی آن در عالم طبیعت که در عالم انسانی به صورت عدالت عمل می کند و آن تحقق قدرت الهی است.

۴ - وجود هدف و مقصود در عالم خلقت به صورت دسته جمعی و در عالم انسانی به صورت انفرادی.

همانطور که اشاره شد برای کسب معلومات به علل و قوانین عالم خلقت لازم است که از علم و دین هر دو استفاده کنیم. اگر خود را به علم تجربی محدود نمایم و از مقصد کلّ حیات انسانی و علت غائی هستی چشم پوشیم یعنی جاذبه محبت و وحدت را نادیده گیریم دانش و ترقی ما ناقص باقی خواهد ماند.

اکنون به بررسی روش ثانی که در دفاع بکار برده می شود می پردازیم. یکی از اهداف عمده جمیع ادیان آموختن اصول و مبادی آن دیانت به دیگران و نسل های جدید است. در آثار مقدسه به این مطلب اشاره شده است بطور مثال در قرآن چنین می خوانیم: "ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتي هي احسن" (سوره نحل ۱۶، آیه ۱۲۵)

متأسفانه مفهوم "جدل" که به ستیزه و مشاجره ترجمه شده به عنوان نوعی استدلال رقابت انگیز و ستیزه جوئی بین دو حریف بکار برده شده است. در منطق صوری یکی از مباحث اولیه "دیالکتیک" است که در ادبیات اسلامی به جدل ترجمه

شده که احتمالاً انتخاب لغت مبتنی بر بعضی از آیات قرآنی است چنانکه ذکر شد. گرچه قرآن ملایمت و مهربانی را در مباحثه توصیه می کند اما تاریخ نشان می دهد که بین دانشمندان علم کلام و حتی محققین علوم تجربی شیوه ای که بکار برده شده و می شود معمولاً همراه با تعرض و مخالفت است و این شیوه چنان رایج و متداول است که کلمه خصم (دشمن) اصطلاح رسمی است که هنگام مباحثه بین بعضی از محققین مذهبی به کار برده می شود.

دفاع در امر بهائی از اینگونه بحث و جدل احتراز دارد و مباحثه را مبتنی بر انداز حضرت بهاءالله در کتاب عهدی می داند که در آن حضرتش صریحاً نزاع و جدال را نهی فرمود "نهياً عظيماً فی الکتاب" نصایح حضرت اعلی در کتاب بیان نیز مؤید به همین مطلب است.

از نظر محققین بهائی دفاع از امر به عنوان وسیله ای جهت محکوم ساختن عقائد دیگران غیر قابل قبول است. زیرا دیانت بهائی به حقیقت و اصالت جمیع ادیان و ارزش نظرات و تفکرات متفکرین با توجه به مقتضیات زمان و مکان آنها و بر اساس ترقیات نسبی و ظهورات تدریجی ادیان اذعان دارد.

مبأین بهائی معمولاً دو روش بحث و استدلال به کار می بردند. یکی به نام حلّی و دیگری به نام نقضی یا الزامی. در مورد اول هدف آن بود که طالب حقیقت را کمک به شناختن حقیقت کند و حال آنکه در مورد دوم مقصد آن بود که با استفاده از دلایلی که مورد قبول طرف مقابل بود او را مجاب و مطمئن سازد. متفکر عالیقدر بهائی جناب دکتر داودی در یکی از مقالات خود زیر عنوان "چرا جواب نمی گوئیم؟" این موضوع را مورد بحث قرار داده و از جمیع لحاظ روش دفاع بهائی را توضیح و بیان فرموده است. طبق ارزیابی استادان آن دانشمند جلیل شیوه مباحثه و استدلال بهائی در مقالات و مباحثات گروهی می بایستی کاملاً متفاوت از روشی باشد که دیگران به کار می برند. ما بهائیان صرفاً به خاطر مشاجره و مخالفت به مباحثه نمی پردازیم، بلکه بجای جواب به حملات که منجر به ایجاد عداوت بیشتری می شود می کوشیم مطلبی را که ممکن است در استدلال طرف مقابل وجود داشته باشد دریافته قبول کنیم و در عوض مقابله و درگیری راهی برای



تفاهم بیابیم (برای اطلاعات بیشتر به مقاله "چرا جواب نمی گوئیم" در مجموعه آثار دکتر داودی جلد سوم صفحات ۱۴۵ - ۱۶۶ گردآوری جناب دکتر وحید رأفتی مراجعه شود).

روش بحث و استدلال در امر بهائی بر اساس حکمت، انصاف و محبت است. حضرت بهاءالله در این خصوص در لوح حکمت چنین تعلیم و هدایت فرموده که: "من قام لخدمة الامر له ان يصدع بالحكمة و يسعى في ازالة الجهل عن بين البرية... اجعلوا جندكم العدل و سلاحكم العقل و شيمكم العفو و الفضل و ما تفرح به افئدة المقرين."

(مجموعه الواح نازله بعد از کتاب اقدس - ص ۸۱)

شیوه های متداول که در علوم اجتماعی جهت مطالعه ادیان و تمدن های گذشته بکار می رود برای مطالعه امر بهائی فاقد اعتبار است. امر بهائی دارای اصول و ضوابط خاص و نظام معینی به منظور بررسی حقائق عالم وجود و جهان شناسی است. این اصول و ضوابط بر اساس بنیادی وحدت جهانی استوار است.

## تحقیق منصفانه یا اظهار نظر ناآگاهانه

از اعتراضات مکرری که همواره از ابتدای ظهور امر بدیع بهائی بر صاحب امر ایراد شده نکته گیری و اعتراض بر احکام است. تصور نمی رود که اگر کسی در متون احکام اسلامی و قرآن مجید بررسی نماید آنها را از نکات اعتراض پذیر عاری بیند. اما چون مقصد استدلال نقضی و مقابله به مثل نیست بهتر آنکه به اصل مطلب توجه کنیم و بدانیم که اساساً رد و قبول احکام اصالتاً در گرو قبول و یا عدم قبول اصالت ظهور مظهر الهی است. مگر نه اینست که حقّ جلّ جلاله اگر همه حلال ها را حرام فرماید، همه نابایست ها را بایسته و مجاز شمرد ما را نمی رسد مگر اینکه آمنا و صدقنا بگوئیم و آنها را مطاع و لازم الاتباع بشماریم؟ پس در این حال جا دارد ابتدا در باره حقانیت حضرت باب و حضرت بهاء الله بررسی کنیم و اگر آن را پذیرفتیم بی چون و چرا از آن پیروی نمائیم و اگر نپذیرفتیم با دلایل محکم و مستند آن را ردّ نمائیم ولی از بحث بی فرجام اعتراض بر احکام و اصول اعتقادی که نویسنده را در نزد صاحب نظران بی ارج و اعتبار می سازد، چشم پوشیم.

شریعت بیان دوره انتقالی (Transition) از دوره ملّیت گرائی در مسیر تکاملی تمدن انسانی است که مقدر است به استقرار وحدت عالم انسانی بیانجامد و به همین سبب بسیاری از احکام با چنین هدفی مناسبت دارد و چه بسا که ناممکن و اجراء ناپذیر به نظر می آید.

در بیان اشاره صریحی به عدم جواز تعدد زوجات نیست اما صریحاً از ازدواج موقت (متعّه) نهی شده است. هدف از ازدواج ادامه نسل است، و لذا به آن تصریح شده است (واحد هشتم، باب ۱۵). از این آیه در برخی سایت های اینترنتی بهائی ستیز سوء تعبیر آشکاری صورت گرفته است. اصل متن مورد نظر از قرار زیر است:

"...ان فرض لكل احد ان يتأهل لبقی عنها من نفس یوحده الله ربها ولا بد ان یجتهد فی ذلك و ان یظهر من احدهما ما یمنعهما عن ذلك حلّ علی كلّ واحد باذن دونه لان یظهر عنه الثمره ولا یجوز الاقتران لمن لم یدخل فی الدین"

متن بالا متضمّن چند مطلب است. نخست آنکه ازدواج را واجب می شمارد تا سبب بقای نسل گردد نسلی که به توحید الهی قائل و ناطق باشد. و در این باره به سعی و کوشش امر شده است. دوم اینکه اگر یکی از طرفین به عللی قادر به داشتن فرزند نباشند جائز است که به اذن و اطلاع و موافقت همسر جدائی اختیار نمایند تا با ازدواجی دیگر این وظیفه روحانی امکان پذیر شود.

توجه به متن آیه روشن می سازد که افعال "یتأهل" و "یجتهد" و ضمیر "عنه" همگی مذکر و ناظر به زوج و (نه زوجه) است. اصطلاح اذن که در این آیه به کار رفته است در معنی لغوی به معنی "اجازه" یا "اطلاع" است اما در شرع اسلام مفهوم خاصی دارد و به معنی اجازه مخصوصی در شرایط معین است که فقط در موارد معلومی کاربرد دارد مثلاً مجاز بودن افطار برای شخص روزه دار اگر سلامتی و حیات او به علتی ناگهانی در خطر افتد. لذا در آیه فوق می توان آن را به جواز طلاق و جدائی در موارد عقیم بودن یا نازا بودن تعبیر نمود طلاق در بیان جایز ولی ناپسند است.

مطالعه متن بالا مشخص می کند که در صورت نازائی و ناباروری، در کتاب بیان اجازه به ازدواج دوم به مرد داده شده است. اینکه اجازه ازدواج مجدد موکول به رضای طرفین است اشاره دیگری بر تساوی حقوق انسانی بین زن و مرد است. نکته مهم در شریعت بیان این حقیقت است که ظهور موعود بیان نزدیک است و به همین جهت رد و قبول یا تأیید و نسخ احکام بیان کلاً در اختیار موعود مقدس مزبور است که حتی به تاریخ ظهور او در چندین مورد در بیان عربی و فارسی هردو اشاره شده است.

حکم مورد نظر این یادداشت در دین بهائی ادامه نیافته و ازدواج دوم در صورت ناباروری مجاز شمرده نمی شود. در ضمن ازدواج در دین بهائی با ادیان و مذاهب دیگر کاملاً آزاد است.

## دین و عقل و علم:

### تطابق یا توافق

از تعالیم بنیادی امر بدیع بهائی مطابقت دین با علم و عقل است. در مقدمه این مطلب اساسی که روح عصر ماست توجه به یکی دو نکته جا دارد. نخست اینکه دین باید مطابق عقل و علم باشد و تأکیدی در انطباق علم و عقل با دین نیست، گرچه در این مرحله مقصود دین استنباطی و قراردادی علمای دینی است. دیگر اینکه عقل و علم و دین هر سه ما به الامتیاز انسان و لازمه بقا و ترقی و کمال جامعه انسانی است. بگذارید نخست تعریف دقیق و صحیحی از این سه میزان که مایه پایه تمدن انسانی و معیار بنیادی جامعه است مطرح شود.

در باره موازن ادراک حقیقت حضرت عبدالهء بیاناتی فرموده اند که اگرچه بی سابقه نیست، ولی کیفیت بحث و معرفی آنها بدیع است. نخستین میزان را حس معرفی فرموده، که مقصود محسوساتی است که با گوش و چشم و حس چشائی و لامسه و شامه، یا بویائی معلوم می شود و قوه فکر و خیال انسان را به مفاهیم معین هدایت می نماید. دومین را عقل معرفی فرموده که بنای درک و نتیجه گیری آن بر مبنای حس ها و یا نتیجه گیری هائی است که از حس های نام برده حاصل می شود. غیر از این دو، که هر دو بر ادراک و استنتاج فردی تکیه دارد و نظر به اینکه حس و محسوسات بین افراد بشر اشتراکی دارد، نتایج مشابهی را در ذهن افراد انسانی به جای می گذارد، اما باید توجه داشت که این نتایج در زمینه های فرهنگی و جوامع مختلف اختلافات و تنوعی دارند.

سومین میزان که از این کیفیت انفرادی خارج می شود، اتکاء به نظرات و تعلیمات سابقه داری است که در جوامع مختلف، مخصوصاً جوامع دینی، به اتکاء نقل متون اعتقادی و تفاسیر و تعالیم پیشوایان معمول و مقبول است و بر اساس نقل از دیگران است و عموماً منقولات دینی است.

شاید ضرورت نباشد که گفته شود که هیچ یک از این سه میزان حس و عقل و نقل نمی تواند از خطا و نارسائی بری باشد، زیرا حس و عقل محدود به فهم و درک

محدود افراد است و نقل نیز داستان درک و فهم کسانی است که نظر خود و یا دیگران را منشأ حقیقت و مبدأ سنجش مطالب و حقائق معرفی می نمایند.

ظاهر مطلب در مقوله نقل این است که کُتُب آسمانی را نیز از اینگونه آثار می شماریم، ولی نکته ای را باید در این مقام روشن کرد که مقصود حضرت عبدالبهاء از نقل نه وحی و الهام است، زیرا تفکیکاً از مقوله مستقلی تحت عنوان "فیض روح القدس" ذکر فرموده و آن را ماورای ذهن و فکر بشری معرفی فرموده است، و از آنجا که ما افراد بشر حائز چنین موهبتی نیستیم بیان کیفیت آن نیز به زبان متداول علوم انسانی ممکن و میسر نیست و تنها شناسائی ما از آن محدود به دریافت و شناخت آثار آن است که در روح و جان انسانی تأثیر و نفوذ می نماید.

انسان در عالم وجود تنها موجودی است که به زیور عقل آراسته است. در تعریف عقل می توان گفت که گوهری است غیر مقید به زمان و مکان و بنا بر این می تواند مستقل از عوامل ثانوی مربوط به این دو عامل عمل نماید. البته این نکته لازم به توضیح نیست که عقل از خصوصیات روح انسانی است که از ارواح و مختصات سایر موجودات زنده متمایز و ممتاز است. عقل به اعتباری قابلیت است انحصاری نوع انسان که قابلیت ترقی و تربیت دارد و می تواند در حیات بشر نقش اساسی ایفا نماید و اصولاً منشأ ترقیات و تکامل نوع انسان است.

تا اینجا آنچه گفته شد مختصات روح انسانی است و نخستین نتیجه آن است که انسان به کمک حس و تجربه و عقل برای خود دنیائی می سازد که دارای بُعد زمانی است و بدینوسیله از سایر موجودات حیوانی ممتاز است. اما در این مرحله بشر همچنان با سایر حیوانات از لحاظ احساسات غریزی، مخصوصاً جلب منفعت و دفع شر، آن هم اساساً از نظر مادی و جسمانی، مشترک است، و با آنکه با جاودانه بودن آثار زندگی متذکر است، معذک نفع آئی را بر مضرت باقی برمی گزیند و از عواقب اعمال باکی ندارد.

از مظاهر عقل ظهور علم است که به کمک تجربه و استفاده از حس های پنجگانه آن را می سازد و از آن برای ترقی فهم و استفاده از قابلیت های موجود در طبیعت دست به کار می شود و از تجربیات گذشته و گذشتگان استفاده می نماید و بر آن

اساس جامعه انسانی را شکل می دهد، و این کیفیت خاص نوع بشر است و سایر حیوانات در آن سهمی ندارند. خصوصیت دیگری که قادر به نگهداری حافظه بعضی از تجربیات زندگانی است و در عکس العمل های مکرر زندگی مادی به حیوانات کمک می نماید و معمولاً آن را به عنوان غریزه می شناسند در انسان و اکثر حیوانات مشترک است ولی به هیچ وجه دارای کیفیت تعقل، که حفظ و تنظیم عکس العمل های مختلف و استفاده از تجربیات در موارد متفاوت و مختلف است، نمی باشد و همواره در برابر عمل های معین عکس العمل های مشخص عرضه می نماید و اما متأسفانه همه اینها عموماً در مسیر جلب منفعت و رفع ضرر، آن هم به منظور تأمین فرصت های آنی است. البته علم به طور مطلق یعنی کشف خصوصیات اشیاء و روابط طبیعی آنها که نظم عالم وجود بر آن متکی است، و خود مجموعه اصول و قوانینی است که همواره ثابت است، و اگر منظر ما در گذشت زمان از مفاهیم علمی تغییر کرده است نه به علت آن است که قوانین وجود عوض شده، بلکه حقیقت آن است که ما با تحقیق و تجربه و آزمایش جزئیات قوانین را بهتر دریافته و در نتیجه به کیفیت دقیق تری از آن آگاه شده ایم که به نظر رد اصول علوم گذشته و کشف حقیقتی جدید شده است. علم در این مرحله به تنهایی نه مفید است و نه مضر. فائده و ضرر آن بالنسبه به استفاده انسان از آن است. علم پدیده ای است که به مدد عقل و حس از طبیعت و آنچه در اطراف بشر است و به اتکاء تطبیق و مقایسه نتایجی به دست می آورد که توجیه پدیده های وجود و تجدید تظاهرات طبیعی و حتی تغییر آنها را به صورت دلخواه و حتی خلاف طبیعت موجودات میسر می سازد. ناگفته پیداست که علم از دو جهت بسیار جالب است. نخست آنکه کیفیت های طبیعی را برای ما تفسیر می کند و روابط آنها را آشکار می سازد، و دیگر آنکه ما را به تسلط بر طبیعت و استفاده از آن به نحوی که مطلوب ماست موفق می دارد. به همین سبب علم اگر در تحت ضوابط روحانی قرار گیرد بهترین دست آورد انسانی است، و اگر از هدایت الهی محروم ماند آلتی در دست هواها و آرزوهای حیوانی نوع بشر خواهد بود که به تجربه تاریخ بشر را از حیوانات ضاربه نیز پست تر خواهد ساخت.

اما دین، که همواره اهمیتش مورد تضادّ فکری آدمی بوده، در طول تاریخ جمعی آن را واسطه خیر و کمال دانسته و گروهی آن را وبال شمرده اند، پدیده ای است که شناسائی آن مشکل تر و اهمیت آشنائی با حقیقتش از همه بیشتر است، زیرا نقش اصلی آن تأثیری است که گاه به صورت مثبت و زمانی به صورت منفی در جامعه انسانی داشته و دارد.

نخست باید دو جنبه مستقل ولی وابسته دین را شناسائی کرد. دین (بنفسه) تا آنجا که اصلتش محفوظ مانده باشد، چون جنبه الهی و مافوق بشری دارد مبتنی بر خیر و داعی به وحدت نوع انسان و ناظر بر تربیت و تکمیل جامعه و افراد انسانی است که هر دو همواره در حال تحوّل و ترقّی است و به همین جهت بنا بر تعالیم همه ادیان واحد و لم یتغیّر است، و این کیفیت در همه ادیان، که اولین آنها نامعلوم و آخرین نیز برای آن نمی شناسیم، یکی است. اما متأسفانه همه ادیان در طول تاریخ به علت کوتاه نظری و امتیاز جوئی مؤمنان آن دین روح وحدت و محبت اولیه را از دست داده، به نوعی تفرقه و سوء تعبیر دچار شده، و فرقه ها و گروه ها هریک به اتکای فهم و استنباط خود اصل وحدت را فدای تصوّرات نابجای خود نموده اند و این همان نکته است که بخشی از ضرورت تجدید ظهورات الهی را ایجاب می نماید. در این مقام وحی و الهام الهی راهنمای بشر است. جنبه دیگر دین مسأله ایجاد جامعه ای است که نمونه و نشانه این تعالیم اصولی، که مبنی بر ایمان و اخلاق و تربیت و اتحاد و وحدت است، گردد و در حقیقت قافله تمدّن روحانی انسان را راهنما شود. در این مقام به علت آنکه همواره نفوسی که بیشتر کوشیده و بیشتر دانسته اند بعضاً به علت احساسات خودبینی و امتیاز جوئی، که از صفات بشری است و اگر تحت تربیت حقیقی دین قرار نگیرد به سرکشی و زیاده طلبی منجر خواهد شد، به تفرّد و انحصار طلبی در جامعه متمایز شده و دیگران را تحت سلطه خود گرفته، آنان را مطیع خود خواسته، و بدین وسیله به تشعب تفرّق کمک کرده اند، وسیله وصول به این هدف که مغایر اصول دین است استفاده از قوانین و احکام دینی و سوء تعبیر از آنهاست. تأسّف اینجاست که این نفوس از اصول و مبانی دین و احکام و اساس آن که برای خیر و صلاح است با تفسیر و توجیه فردی

سوء استفاده نموده و می نمایند، و اینجاست که مطلب اساسی "دین باید مطابق علم و عقل باشد" نقش مهم خود را آشکار می سازد.

در چنین موقعیتی، یعنی ضرورت مطابقت دین با علم و عقل تعریف انسان و عقل و دین و علم اهمیت مخصوص پیدا می نماید. انسان بنا بر تعریف ادیان "صورت و مثال الهی" (۱) است، ولی آیا صورت و مثال الهی هرگز مورد بحث و بررسی انسان ها قرار گرفته؟ این عنوان بنا بر تعالیم بهائی ما را موظف می دارد که همه انسان ها و همه موجودات را در هر رتبه و مقامی که هستند به نظر جزئی از کل عالم وجود و متناسب شأن و رتبه آنها بدانیم و همه را با نظر محبت و الفت در مقام و رتبه اش معامله نمائیم.

برای درک صحیح این تعلیم نخست می بایست مفهوم دقیق و صحیح مطابقت را بشناسیم. مطابقت (مصدر باب مفاعله از فعل طَبَّقَ) به معنی هم آهنگی است و نباید آن را با موافقت یکی دانست. معنی موافقت را از اصطلاح ضد آن، که مخالفت است، به راحتی در می یابیم. اما مطابقت به معنی آن است که دو چیز مستقل از یکدیگر با هم هماهنگ باشند و به همین جهت اصطلاح "طابق النعل بالنعل" که اساساً حکایت از هم آهنگی حرکت دست و پای چهارپایان دارد، به مفهوم تناسب دوشییء به کار رفته و می رود.

دین و علم از دو مقوله مختلف است. علم کشف حقائق و روابط موجودات است که در طبیعت و وجود ودیعه نهاده شده است. حضرت بهاء الله در مورد طبیعت بیاناتی فرموده که حاکی از استقلال عالم وجود و استظلال آن در سایه قوانین مستقل و مخصوص به آن است: "قل انّ الطبیعة بکینونتها مظهر اسمی المبتعث و المکون و قد تختلف ظهوراتها بسبب من الاسباب و فی اختلافه لآیات للمتفرسین" و سپس آن را به عنوان "مشیت امکانیه" تسمیه می فرمایند، که ضمناً یادآور "مشیت اولیه" است:

"ولو قيل أنّها لهی المشیة الامکانیة لیس لاحد ان يعترض علیه وقدّر فیها قدرة عجز عن ادراك کنها العالمون انّ البصیر لا یری فیها الا تجلی اسمنا المکون قل هذا



کون لا یدرکه الفساد و تحیرت الطبیعة من ظهوره و برهانه و اشراقه الذی احاط العالمین"

(لوح حکمت ، مجموعه الواح جمال اقدس ابهی بعد از کتاب اقدس ، ص ۸۴)  
از این آیات و شرح مبسوط در کتاب مفاوضات مبارک در باره "طبیعت در تحت قانون عمومی است" به وضوح مستفاد می شود که عالم موجودات و مکونات جلوه اراده الهی و محملی برای ظهور و بروز آثار "مشیت اولیه" است که در حقیقت قائم مقام حقّ مطلق جلّ جلاله است که مطلقاً از درک و وصول عالم وجود برتر و ارتباط با آن ازلاً ابداً میسر نیست. جنبه مادی آن در ظلّ مشیت امکانی و کیفیت روحانی و غیر مادی آن در ظلّ مشیت اولیه یعنی عالم امر است که به جبروت نیز نامیده شده است.

با این مقدمات که ذکر شد، علم مسؤل و مأمور شناسائی روابط ضروریه بین اشیاء مادی و موجودات محسوس و معقول است و عقل آلتی است که این هدف را آسان می سازد و به کمک حسّ های ظاهری و باطنی معلومات مختلف را پیوند می دهد و کشف قوانین وجود را میسر می سازد. معذک به علت عدم کمال و تمامیت عقل که نتیجه نقص و نارسائی افراد و حاصل تنوع درجات استعدادات روحی است، تأیید و هدایت روح القدس لازم و راهنما است و به همین علت تجلیات و تأییدات وحی و الهام الهی یا جلوه "مشیت اولیه" لازمه ترقی و تکامل انسان و جامعه انسانی است و بدون آن انسان با همه قابلیت های مودوعه الهی قادر به ترقی و کمال نیست و جمعیت انسانی بدون تربیت مظاهر الهی به سادگی ممکن است به درکات حیوانی سقوط نماید و حتی از آن به علت قدرت فکری پست تر شود و بنا بر همین مطلب است که برای عقل نیز درجات قائل شده، تأییدات وحی و هدایت الهی را به "عقل کلی" نامگذاری کرده اند. (۲)

با توجه به این مطالب می توان دریافت که نه تنها علم و دین مخالف یکدیگر نیستند، بلکه مکمل و مساعد هم اند و برای انسان که در بین موجودات ممتاز و منحصر به فرد است (۳) وظیفه ای روحانی و الهی موجود است که به اتکاء به عقل و به استمداد از دین روابط موجود در عالم وجود را هدایت نماید و حقّ هر چیزی

را بجای آورد. نمونه مابه‌الابتلای بشر در این دوره تمدن مسأله استفاده از منابع طبیعی است که اراده حق به صورت طبیعت در عالم وجود ایجاد فرموده و نه تنها استفاده از این منابع باید منصفانه و میسر برای همگان باشد (اعم از انسان‌ها و بقیه موجودات)، بلکه باید در مصرف آن نیز رعایت اعتدال و انصاف منظور گردد. هدف علم کشف حقایق طبیعت و روابط آنها در عالم وجود و هدف دین ایجاد تعادل و تناسب در عالم وجود متناسب با قابلیت‌ها، استعدادات، و احتیاجات همه موجودات است. (۴)

علم در حقیقت کشف مجموعه قوانین عالم وجود (عالم کون و فساد) و دین مبنای اصول و وظائف عالم انسانی و به عبارت دیگر مجموعه مبانی تعیین ارزش‌ها، آن هم منحصرأ در عالم انسانی، است. ناگفته پیداست که موضوع علم سراسر عالم وجود، آن هم برای "موجود صاحب روح انسانی و عقل" و موضوع دین منحصرأ تربیت و ترقی و تکامل موجود مذکور، یعنی انسان است. و در همه حال آلت درک و فهم و اقدام و عمل روح و عقل انسانی است که هیچ موجود دیگری در این خصوصیت با انسان شریک نیست. برای آنکه مفهوم علم بهتر دانسته شود باید به بیان حضرت عبدالبهاء در "مفاوضات مبارک" توجه نمود که علم را به دو مرحله تفکیک فرموده اند: "علم تحقیقی" که نمونه ادنای آن علم و دانش انسان به وجود و حالات خویشتن است و نمونه‌اعلای آن اطلاع و احاطه مظاهر مقدسه که "بر حقائق کائنات مطلع و محیطند" و "علم تصویری" که به مدد عوامل حسّی از اشیاء و موجودات خبر می‌گیرد و بر مبنای آن به کمک عقل و منطق مجموعه علوم تجربی را به وجود می‌آورد، توسعه می‌بخشد، و رو به کمال می‌برد. در این عالم است که زمان و مکان مفهوم مرتبط می‌یابند و حیات فردی انسانی به حیات جمعی و تاریخی تبدیل می‌شود. شک نیست که در این مرحله علم صوری باید به کمک علم تحقیقی و موازین روحانی و الهی انسان را به حیات روحانی و جاودانی برساند.

در مبحث موافقت علم و دین در عصر ما مطالب مختلفی مطرح است. نخست عقیده جازمی که علمای علوم طبیعی بنا بر اصل ترقی و تکامل، انسان را مشتق از

حیوانات می دانند و سیر تکامل وجود را از تک یاختگان آغاز می کنند که به موجودات عالی تر و بالاخره به پستانداران و در نهایت به انسان خاتمه می یابد. آثار الهامی بهائی ضمن اینکه ترقی و تکامل تدریجی موجودات را تأیید می نماید، اما در جمع کلی به اصالت انواع، مخصوصاً نوع انسان، تأکید می نماید. موجودات درعالم وجود تا آنجا که در دسترس درک و فهم ماست در سلسله طولی جماد و نبات و حیوان و انسان را شامل است و در سلسله عرضی هریک از این گروه ها شامل انواع مختلفه از مواد معدنی، گیاهان پست و عالی، حیوانات گوناگون نرم تن و ذی فقار و پستانداران است. اما در مرحله موجودی که به نام انسان از سایرین ممتاز است با همه تنوع شکل و شمایل و ظاهر جسمانی دارای کیفیتی غیر مادی است که به نام روح انسانی او را از سایر موجودات ممتاز می سازد و در اصل کیفیت یکی است و تفاوتی در نژادها و گروه های انسانی ندارد.

بنا بر تعالیم بهائی خلق انسان، یعنی موجودی صاحب شعور و قادر به تصرف در طبیعت، نمودار کمال عالم وجود است، و اگر انسان نبود خلقت ناقص و ناتمام بود. ترقی و تکامل خاص انسان و از خصائص روح انسانی است. در هیچ یک از موجودات زنده دیگر چنین کیفیتی وجود ندارد. به عنوان نمونه می توان از زنبور عسل نام برد که از زمانی نامعین همین سیستم خانه سازی مخصوص را دنبال کرده و همواره بدون هیچ تغییر و تصرفی مجموعه ساختمانی را که مناسب کار او بوده ساخته و می سازد. نه در روش کار تغییری داده و نه در محصول حیاتش تغییری حاصل شده است. این یک نمونه است و در حقیقت همه نباتات و حیوانات بالاصالة تابع همین قانون هستند.

بنا بر آثار بهائی عالم وجود (مشیت امکانیه) را آغاز و پایانی نیست. حضرت بهاء الله می فرمایند "حقّ لم یزل بوده و خواهد بود و همچنین خلق الا انّ الثانی مسبوق بالعلّة... حکما که عمر دنیا را بچندین هزار سال تعبیر نموده اند در این مدّت سیّارات ارا احصاء ننموده اند چه مقدار اختلاف در اقوال قبل و بعد ظاهر و مشهود و لکلّ ثوابت سیّارات و لکلّ سیّارة خلق عجز عن احصائه المحصون" (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، شماره ۸۲)

"مقصود از این بیانات آنکه لم یزل حق در علو امتناع و سمو ارتفاع خود مقدس از ذکر ماسویه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احدیه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اولیه مبعوث شده اند و خلق را بحق دعوت فرموده اند..." (منتخبات، شماره ۸۷)

نظریه "تکامل" داروین، دانشمند شهیر، اگر به این مفهوم گرفته شود که انسان حائز تمام مختصات حیوانی و نباتی و جمادی است، مطلبی تمام است. اما این کیفیت کمال نه به مفهوم انتقال و تغییر انواع موجود در سلسله طولی موجودات است، بلکه نمودار این حقیقت است که هر موجود برتری دارای صفات طبقه اسفل نیز می باشد، همچنان که در حیوان که دارای قوه حسّاسه است، قوه نامیه نباتات و موجودیت قوای جسمیه جماد (قوه قوام و دوام) نیز موجود است، و نباتات نیز اضافه بر کیفیت جمادی دارنده قوه نامیه هستند. انسان که اشرف همه مخلوقات است اضافه بر کیفیت جمادی و روح نباتی، یعنی قوه نامیه، روح حیوانی یعنی قوه حسّاسه را نیز داراست؛ مضافاً به آنکه روح انسانی، که ورای همه قوای مادی طبیعت است، در او جلوه دارد و آن تجلی خاص قوه عاقله و نفس ناطقه است. نکته جالب در این مقام این است که قوانین حاکم بر عالم وجود در همه این طبقات به تناسب قابلیت‌های آنها یکسان است.

جا دارد که به یاد آوریم که روح انسانی یا قوه ناطقه که خاص انسان است با روح القدس که ورای عالم مادی است تفاوت اساسی و بنیادی دارد. اما این روح انسانی قابلیت این را دارد که به فیض تربیت روح القدس از عالم فانی برتر رود و در ظل روح القدس به عنوان روح ایمانی ممتاز گردد، زیرا روح انسانی به این قابلیت ممتاز است که تربیت پذیرد و تکامل یابد.

حضرت بهاء الله در مقامی می فرمایند "و اینکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن ازمنه در کتب تواریخ نیست عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست نظر به طول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده و اگر تفصیل ذکر

شود بیان بطول انجامد... حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چقدر لسان و بیان و قواعد خطیه مختلف شده تا چه رسد به قبل از آدم... مظاهر عزّ احدیه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اولیه مبعوث شده اند و خلق را بحق دعوت فرموده اند و لکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره همچنین انقلابات بسیار شده که سبب محو بعضی امور محدثه گشته... " (منتخبات، شماره ۸۷)

بیانات متعالیه فوق حاکی از وجود ادوار لانهایه در عالم وجود است. فرضیه معروف Big Bang نمودار کلی بیان جمال اقدس ابهی است.

مطلب قابل توجه دیگر این است که در امر بهائی به حکومت و مرجعیت دین الهی تأکید شده است و در این مقام نکته ای حائز اهمیت است که نباید حکومت دین با حکومت دینی اشتباه گرفته شود. حکومت دین مبتنی بر اساس تعالیم مصرّحه در امر الهی است، در حالی که حکومت دینی رویه ای است که در طول تاریخ قدرتمندان مسیحی، مسلمان و سایر ادیان به کمک آن بر مردم مسلط شده و آزادی مسلم و معین در ادیان را در تحت تصوّر و تفسیر خود از دین نفی و انکار کرده اند. در خاتمه توجه به این نکته بنیادی نیز جا دارد که حضرت عبدالبهاء در تعریف شریعت در مفاوضات مبارک می فرمایند "شریعت روابط ضروریه است که منبعث از حقائق کائنات است."

و در مکاتیب و الواح مبارک همین تعریف را برای "محبت" نیز مقرر فرموده و علم بشری را نیز معرفت آن ذکر فرموده اند.

### مآخذ

- ۱ - مفاوضات مبارک، به نقل از عهد عتیق "لنعلمن انساناً علی صورتنا و مثالنا" (سفر پیدایش، اصحاح اول، آیات ۲۶ و ۲۷).
- ۲ - عقل در اصطلاح معارف اسلامی هم به "عقل کلی" و "عقل جزئی" تقسیم می شود که مقصود از "عقل کلی" همان مراتب روحانی و الهی است و در عرف

متقدمان یکی از القاب حضرت رسول "عقل کلی" است، ولی "عقل جزئی" همان قابلیت روحانی است که در همه نفوس اشتراک معنوی دارد و مکرر در آثار عرفای مسلمان مورد توجه قرار گرفته است، و سنائی، شاعر عارف، در باره آن گفته است:

عقل اگر خواهی که ناگه در عقلیت نفکند  
گوش گیرش در دبیرستان "الرحمان" در آر  
عقل جزوی کی تواند گشت بر قرآن محیط  
عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار

۳- ترکیب مواد آلی معینی می توانند سراسر پیکر جسمانی همه موجودات حیوانی را بسازد، که نوع انسان نیز یکی از آنهاست و با اینکه از لحاظ قوای مادی و جسمانی تفاوت بین سایر پستانداران و انسان وجود ندارد، معذک جسم انسان حائز کیفیت خاصی است که استقرار روح انسانی را در وجودش میسر می سازد. این نکته ما را به این حقیقت متذکر می دارد که روح انسان و حیات روحانی انسان از مقوله دیگری است و در تحت فعل و انفعالات مادی و شیمیائی نیست، و به این سبب نوع انسان را نمی توان تطوّر و تکامل سایر موجودات، علی الخصوص میمون، دانست، نظریه ای که نخستین بار توسط دانشمند معروف، چارلز داروین، به عالم علم عرضه شده است، زیرا این موجودات اگرچه در داشتن غریزه با انسان و سایر حیوانات مشترکند، ولی صفات مختصه روح انسانی یعنی تعقل و عاطفه معطوف به اخلاق و احساس و درک تاریخی را همیشه فاقد بوده اند.

۴- توجه به مفهوم دقیق و صحیح بسیاری از مطالب از دو منظر مستقل دین و علم ما را بیشتر به این حقیقت متذکر می دارد که دین و علم ناظر به دو مقصد مستقل و بنیادی هستند. مثلاً اصطلاح عکس العمل (reaction) در حوزه علوم مادی، بنا بر تعریف متداول، پدیده ای است که با عمل (action) مناسبت مستقیم دارد و دقیقاً برای خنثی ساختن آن در کیفیت فیزیکی یا شیمیائی است. در حالی که عکس العمل در مفهوم اخلاق و دین حقیقی همواره متضمن نوعی اصلاح و برای هدایت و تغییر عمل در مسیر آداب و اخلاق می باشد. اصطلاح دیگر قانون

(Law) است که در علوم متناسب با مختصات طبیعی حیات مادی است و لایزالی است و با مراتب وجود - امکان و عدم سروکار دارد، اما در ادیان با هدف تربیت و هدایت موجود ذی عقل، یعنی انسان، آن هم متناسب با شرایط زمان، معین و مقرر می گردد.

## بحثی در باره عصر تازه جهان گشائی

"چون آفتاب حکمت از افق سیاست طلوع نمود به این کلمه علیا نطق فرمود:  
اهل ثروت و اصحاب عزت و قدرت باید حرمت دین را باحسن ما یکن فی  
الابداع ملاحظه نمایند. دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و  
آسایش اهل عالم چه که خشیه الله ناس را به معروف امر و از منکر نهی نماید. اگر  
سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد، نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و  
اطمینان از نور باز ماند".

( حضرت بهاء الله، اشراق اول ، مجموعه الواح جمال اقدس ابھی بعد از کتاب اقدس ،  
ص ۷۳ )

معرفی محققانه برگرفته از کتاب "اطلس جنگها در سال دوهزار" تألیف الف -  
رامونه مدیر دانشمند مجله لوموند دیپلماتیک در باره جهانی شدن امور و تسلط  
اقتصادی، اجتماعی بهره برداری از طریق وسائل ارتباطی و علوم صنعتی  
(تکنولوژی) بر منابع و ذخائر عالم که همه ملتها و دولتها را در خود حل و جذب  
خواهد نمود و عملاً انسانها را در میدان زندگی دست و پا بسته در اختیار توسعه  
صنعتی قرار خواهد داد و آزادی فکری و اجتماعی را فدای زیاده طلبی مؤسسات  
صنعتی و تجاری خواهد نمود، نگارنده را به یکی از احکام کتاب مستطاب بیان  
(عربی) متذکر داشت.

حضرت نقطه اولی در باب یازدهم از واحد نهم خرید و فروش عناصر اربعه را با آیه  
"لا تبیعون عناصر الرباع ولا تشترون" منع فرموده اند آیا بیان الهی ناظر به این  
مطلب که در فرهنگ مادی عصر ما هدف علم و صنعت به سطح کالای مادی  
آوردن همه چیز حتی فکر و روح و فرهنگ جوامع انسانی است و همه چیز را  
می توان به معرض خرید و فروش گذاشت نیست؟

استنباط آنانکه با این کتاب آسمانی آشنا می باشند بدو دسته می توان تقسیم کرد،  
نفوسی که به منشأ الهی آن کتاب مجید ایمان داشتند مفهوم مطلب را در مایه کلی  
متضمن این نکته می دانستند که عناصر اربعه را که موهبت طبیعی و نعمت الهی



است مصرفش را نمی توان محدود ساخت و مردم را از آن محروم کرد اما چون توجیه امکان عملی مطلب آسان به نظر نمی رسد برای آن جنبه نظری و فلسفی قائل بوده و آن را به مفهوم کلی می گرفتند که مقصود این است که کلیه مواهب طبیعی حق عموم است و کسی نباید آن را تملک و تصرف نماید بدون اینکه عناصر اربعه انحصاراً مورد توجه باشد. گروه دیگر که حقیقت جامع و شامل کلام الهی را انکار داشتند آنرا حکمی عاری از مفهوم منطقی می دانستند و جهل خود را با انکار حکم می پوشاندند. نگارنده گرچه تاکنون در جائی از آثار مبارکه و کتب اهل فضل و تحقیق توضیح و توجیهی برای این حکم زیارت نکرده ام اما با مطالعه مقاله مزبور (عندلیب سال نوزدهم شماره ۷۳ - صص ۱۵ - ۱۸) تصور می رود بتوان مفهوم عمیق و وسیع آنرا دریافت. نتیجه جهانی شدن امور انحصاری کردن صنعتی منابع طبیعی عالم است که عناصر اربعه جلوه های ظاهری آن می باشد. حاصل و نتیجه این انحصار بردگی معنوی افراد است که در عین آزادی محدود و مقید به اصول و قواعدی خواهند بود که علم صنعتی (تکنولوژی) به آنها تلقین و تلقیح می نماید و در حقیقت با ارائه الگوهای نظری و فکری و عملی زندگانی روزانه آنان را در قالبی معین و معلوم شکل می بخشد و اگرچه عناصر طبیعی را از آنان دریغ نمی دارد ولی آنرا به صورتی دلخواه خود و از پیش ساخته به آنان تحمیل می نماید یا به عبارت دیگر مواهب طبیعی حیات را نه به آن صورتی که حق تعالی برای افراد و ملتها مقرر فرموده بلکه آنچنانکه خود ساخته و پرداخته است به آنها عرضه می دارد و می فروشد و شک نیست که هرکه آنرا بخرد عملاً به علت محدودیت دسترسی به دیگر صورت ها و اشکال آن از این نعمت ها و مواهب محروم می ماند.

اگرچه جهانی شدن و جهانی فکر کردن و توسعه رابطه مردم و ملل به وحدت معنوی و اجتماعی منتهی خواهد شد و جهانی شدن هم بعلاوه پیشرفت علم و صنعت مخصوصاً در زمینه اطلاعات و ارتباطات اجتناب ناپذیر است ولی تنها روش بی ضرر و مطمئن آن استقرار وحدت در کثرت به مفهومی است که در امر بهائی مورد توجه و تعلیم است.

شاید بتوان گفت که خلاصه حکم کتاب همان منع از القاء یا املاء قالبی رئوس روش و آداب زندگی است که بر اساس محدود ساختن امکانات افراد در مصرف و بهره‌گیری از مواهب طبیعی عمل می‌کند و بالتّیجه افکار و اندیشه‌ها را در بند اسارت خود آورده و از ابراز جنبه‌های اصیل و بدیع خود باز می‌دارد. شک نیست که توسعه علوم مادی که به سرعت دنیا را روبه وحدت و ارتباط جهانی می‌برد اگر به کمک موازین روحانی به اتّحاد معنوی و تکامل اخلاقی نرسد نتیجه ترقّی و توسعه مالی و بال و نابودی است و لازم بتذکار نیست که در قبال مصائب حاصل از سوء استفاده و استعمال علم در عصر ما که در دست حرص و تجاوز سلاحی بس خطرناک است تنها تعالیم خلاقه و تقلیب بخش امر الهی است که از مضرات آن جلوگیری تواند کرد. از این نوشته مقصود بحث و تحقیق در باره جوانب مختلف مطلب نویسنده دانشمند کتاب اطلس جنگها نیست. مقصد اشاره به حکم کتاب بیان و توجّه به این نکته است که همواره به تناسب پیشرفت و توسعه علوم تجربی، علم الهی برای رفع مشکلات بشری نور هدایت فرا راه داشته است و حکم کتاب بیان ناظر به این حقیقت است.

## تفکری در باره جهانی شدن امور

معرفی محققانه برگرفته از کتاب "اطلس جنگ ها در سال ۲۰۰۰" تألیف ا. رامونه مدیر دانشمند مجله لوموند دیپلماتیک در باره جهانی شدن امور و تسلط اقتصادی - اجتماعی - سرمایه داری از طریق وسائل ارتباطی و علوم صنعتی (تکنولوژی) بر منابع و ذخائر عالم، که همه ملت ها و دولت ها را در خود حل و جذب خواهد نمود، و عملاً انسانها را در میدان زندگی دست و پا بسته در اختیار توسعه صنعتی قرار خواهد داد، و آزادی فکری و اجتماعی را فدای زیادت طلبی مؤسسات صنعتی و تجاری خواهد نمود، نگارنده را به یکی از احکام کتاب مستطاب بیان (عربی) متذکر داشت. حضرت نقطه اولی در باب یازدهم از واحد نهم خرید و فروش عناصر اربعه را با آیه "لاتبیعون عناصر الرباع ولا تشترون" منع فرموده اند، آیا بیان الهی ناظر به این مطلب نیست که در فرهنگ مادی عصر ما هدف علم و صنعت به سطح کالای مادی آوردن همه چیز حتی فکر و روح و فرهنگ جوامع انسانی است و همه چیز را می توان به معرض خرید و فروش گذاشت؟

استباط آنان را که با این کتاب آسمانی آشنا می شدند به دو دسته می توان تقسیم کرد:

نفوسی که به منشأ الهی آن کتاب مجید ایمان داشتند مفهوم مطلب را در مایه کلی متضمن این نکته می دانستند که عناصر اربعه را که موهبت طبیعی و نعمت الهی است مصرفش را نمی توان محدود ساخت و مردم را از آن محروم کرد، اما چون توجیه امکان عملی مطلب آسان به نظر نمی رسید برای آن جنبه نظری و فلسفی قائل بودند و آن را به مفهوم کلی می گرفتند مقصود این است که کلیه مواهب طبیعی حق عموم است و کسی نباید آن را تملک و تصرف نماید بدون آنکه عناصر اربعه انحصاراً مورد توجه باشد.

گروه دیگر که حقیقت جامع و شامل کلام الهی را انکار داشتند آن را حکمی عاری از مفهوم منطقی می دانستند و جهل خود را با انکار حکم می پوشاندند.

نگارنده گرچه تاکنون در جایی از آثار مبارکه و کتب اهل تحقیق، توضیح و توجیهی برای این حکم زیارت نکرده ام اما با مطالعه مقاله مزبور (عندلیب، سال ۱۹، شماره ۷۳، صص. ۱۵ - ۱۸) تصوّر می رود بتوان مفهوم عمیق و وسیع آن را دریافت. نتیجه جهانی شدن امور انحصاری کردن صنعتی منابع طبیعی عالم است که عناصر اربعه جلوه های ظاهری آن می باشد. حاصل و نتیجه این انحصار، بردگی معنوی افراد است که در عین آزادی محدود و مقید به اصول و قواعدی خواهد بود که علم صنعتی (تکنولوژی) به آنها تلقین و تلقیح بنماید و در حقیقت با ارائه الگوی نظری و فکری و عملی زندگانی روزانه آنان را در قالبی معین و معلوم شکل می بخشد، و اگرچه عناصر طبیعت را از آنان دریغ نمی دارد ولی آن را به صورتی دلخواه خود و از پیش ساخته به آنان تحمیل می نماید. یا به عبارت دیگر مواهب طبیعی حیات را نه به آن صورتی که حقّ تعالی برای افراد و ملت ها مقدر فرموده بلکه آنچنانکه خود ساخته و پرداخته است به آنها عرضه می دارد و می فروشد و شک نیست که هرکه آن را نخرید عملاً به علت محدودیت دسترسی به دیگر صورت ها و اشکال آن از این نعمت ها و مواهب محروم می ماند. اگرچه جهانی شدن و جهانی فکر کردن و توسعه رابطه مردم و ملل به وحدت معنوی و اجتماعی منتهی خواهد شد و جهانی شدن هم به علت پیشرفت علم و صنعت مخصوصاً در زمینه اطلاعات و ارتباطات اجتناب ناپذیر است ولی تنها روش بی ضرر و مطمئن آن استقرار وحدت در کثرت به مفهومی است که در امر بهائی مورد توجه و تعلیم است. شاید بتوان گفت که خلاصه حکم کتاب بیان منع از القاء یا املاء قالبی رئوس روش و آداب زندگی است که بر اساس محدود ساختن امکانات افراد در مصرف و بهره گیری از مواهب طبیعی عمل می کند و بالتیجه افکار و اندیشه ها را در بند اسارت خود آورده و از ابراز جنبه های اصیل و بدیع خود باز می دارد.

شک نیست که توسعه علوم مادی که به سرعت دنیا را رو به وحدت و ارتباط جهانی می برد اگرچه کمک موازین روحانی به اتحاد معنوی و تکامل اخلاقی نرسد نتیجه اش وبال و نابودی است.

در قبال مصائب حاصل از سوء استفاده و استعمال علم در عصر ما، که در دست حرص و تجاوز سلاحی بس خطرناک است، تنها تعلیم خلاقه و تقلیب بخش امر الهی است که از مضرات آن جلوگیری تواند کرد.

از این نوشته مقصود بحث و تحقیق در باره جوانب مختلف مطلب نویسنده دانشمند کتاب "اطلس جنگ ها" نیست، بلکه مقصد اشاره به حکم کتاب بیان و توجه به این نکته است که همواره به تناسب پیشرفت و توسعه علوم تجربی، علم الهی برای رفع مشکلات بشری نور هدایت فرا راه داشته است و حکم کتاب بیان ناظر به این حقیقت است.

## پاسخی به چند سؤال

جناب دکتر محمد افنان در جواب یکی از احبّاء که از بعضی مسائل امریه سؤالاتی چند نموده است مطالبی مرقوم داشته اند که با توجه به جامعیت مطالب و عمومیت مسائل مطروحه، مجلهٔ عندلیب نامهٔ جوابیه را ذیلاً درج و از پاسخهای مندرجه می توان به پرسشها پی برد. ضمناً به استحضار می رساند که جناب افنان در نامهٔ خود به شخص سائل نوشته اند که آنچه مستند نوشته نشده تنها نظر شخصی و استنباط ایشان بوده است.

### هیأت تحریریهٔ عندلیب

۱ - راجع به اظهار امر خفی که در سیاهچال طهران در سنهٔ تسع واقع شده، اصطلاح خفی به اعتبار کیفیتی است که در تعدادی از الواح از جمله لوح خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی به آن اشاره فرموده اند اما تا آنجا که مدارک تاریخی تا به امروز حاکی است این اظهار امر خفی در آن ایام به کسی شفاهاً و قولاً بالصّراحه ابلاغ نشده و به همین جهت است که معمولاً از آن به عنوان نزول وحی بر قلب مبارک (لوح قرن) نیز یاد شده است اما از آنجا که بروزات روحانیه و افاضات علمیّه الهامیه و احاطهٔ معنویّه و قدرت جامعهٔ حضرتش بنحوی ظاهر بوده که از همان ابتدا محضر مبارک محل توجه رجال امر جدید چون جناب قدّوس، جناب باب الباب، جناب وحید، جناب طاهره و جناب حجّت و عدهٔ دیگری از حروف حی و متقدّمان بوده و همواره بیت مبارک مرکز تجمّع بایان می شده و بالاخره در واقعهٔ بدشت حضرتش محلّ فصل و وصل امور بوده و از آنجا که در تمام دورهٔ بغداد نیز حضرتش مرجع و مرکز توجه بایان گشته است این نفوذ و امتیاز و استقامت و قدرت باعث آن شده بود که بعضی از بایان با توجه به انتظار قریبیت ظهور من یظهره الله و تشابه شخصیت حضرت بهاء الله از نظر احاطهٔ روحانی و شهامت اخلاقی با حضرت باب حضرت ایشان را به این مقام شناخته بودند و گاهگاه نیز از نحوهٔ رفتار و یا اشارات گفتار آنان سرّ ضمیرشان آشکار شده و در

متون تواریخ بجای مانده است نکته قابل ذکر اینست که تصور ذهنی بابیان اولیه از مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ و شخصیت او به آنچه که بعداً در باره مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ در بین ازلیان رواج گرفته تفاوت دارد و در حال حاضر نیز در نتیجه عدم دقت در متن کتاب بیان و عدم آشنائی شرق شناسان با کیفیت آن کتاب و شرایط آن ایام سوء تفاهم اهل بیان تجدید و تقویت شده تصورشان اینست که مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ قرار است در سنه مستغاث ظاهر شود در حالیکه بابیان اولیه منتظر ظهور در هر روز و هر آن بودند و شاهد تاریخی بر آن اقبال اکثریت بابیان است که پس از انتشار خبر اظهار امر در بغداد به فاصله مدتی کوتاه عموماً تصدیق کردند.

۲ - راجع به دو روز مبارک اول و دوم محرم و علت آنکه تا بحال حکم کتاب جاری نشده معروض می دارم که در حال حاضر بسیاری از احکام امر به علت عدم تحقق وحدت مدنی عالم موعود اجرایش نرسیده مثلاً روز تعطیل در هفته که جمعه است نمی تواند در حال حاضر در جامعه احباء رسمی شود. به همین اساس نمی توان اول و دوم محرم را به هیچ حال تثبیت و با تقویم دیگری تطبیق نمود چرا که هریک از این دو یوم ثابت گرفته شود روز دوم (۲۰ اکتبر یا ۱۲ نوامبر) به فاصله ۲۲ روز عملاً زودتر یا دیرتر برگزار خواهد شد لذا یکی از احتمالات اینست که هر ساله اول و دوم محرم در تقویم آن سال تعیین گردد و در سراسر عالم اعلام شود تا بطور یکسان مراعات گردد و این محتاج به زمانی است که مقدمات اجتماعی و مدنی از هر جهت حاصل شود و البته موقع آن خواهد رسید و مرجع و ملاذ عالم یعنی بیت عدل اعظم هر زمان که مقتضی شود تصمیم قاطع و دستور جامع اخذ و ابلاغ خواهد فرمود این نکته که عرض شد فقط تمثیل و توجیه مطلب بود و البته مرجع مطاع معهد اعلی است که هدایتش ملهم و تشریحش نافذ و محترم است.

۳ - کیفیت اظهار امر حضرت اعلی نکته دقیقی است که محتاج توضیح مقدمات است اول آنکه عموم شیعه علی الخصوص شیخیه منتظر ظهور موعود یعنی قائم و امام غائب بودند و لذا اگر حضرت باب در ابتدا این مطلب را اظهار می داشتند برای آنان تعجبی نبود چه که به آن آشنا بودند (اگرچه مفهوم تصور و انتظارشان از حقیقت بسیار به دور بود) به همین مستند به نظر می رسد که شب پنجم

جمادی الاولی حضرتش به باب الباب صریحاً مطلب را اظهار فرموده و نفوس مختلفی نیز آن را از جناب باب الباب نقل قول کرده اند اما چنانکه اشاره شد چون اکثریت مردم آمادگی درک حقیقت را نداشتند حضرتش خود را به عنوان (باب) معرفی فرمود که تحمل آن را داشته باشند و کم کم نفوس تربیت شده آماده شوند ولی ذکر بایبیت به هیچ عنوان دلیل بر آن نیست که حضرت اعلی برای خواص اصحاب مخصوصاً نفوس مخلصه و شاگردان جناب شیخ احمد و جناب سیدکاظم نیز مطلب را به طور تصریح بیان فرموده باشند اگرچه شیعه منتظر ظهور قائم به معنی مروج اسلام بودند ولی بررسی دقیق انتظارات و بشارات اسلامی که بعداً توسط علماء بابی و بهائی انجام گرفت مدلل بر اینست که ظهور قائم ظهور جدید مستقل است و معنی ترویج اسلام مفهوم اعم است نه اخص و آثار حضرت باب نیز حاکی از ظهور مستقل است و لذا در قیوم الاسماء مکرراً با اسلام و قرآن مقایسه شده و قیوم الاسماء از همان ابتدا مبین استقلال امر حضرت نقطه اولی و انفصال آن از اسلام است. این کتاب در حقیقت مرجع و مستند عموم در ابتدا بوده است و فتوای علمای عراق بر علیه جناب ملاعلی بسطامی نیز حاکی از این حقیقت است که آنان به استقلال و ادعای حضرت باب از طریق جناب ملاعلی و رویه استدلال او بر مبنای کتاب قیوم الاسماء کاملاً آشنائی حاصل کرده بودند.

دوم آنکه اصطلاح "باب" که بعداً ظرافت مفهوم آن و هدف از استفاده از آن در کتاب بیان و دلایل سبعة ذکر شده در کتاب بیان به مفهوم باب الله استعمال شده و این اصطلاح همان مفهوم و معنی مظهر الهی را دارد مضافاً آنکه ادعا و بیان حضرت باب در قیوم الاسماء و تفسیر کوثر نیز بالکلیه حاکی از همین استقلال است اما چون هدف از اینهمه هدایت خلق است و هدایت مستلزم القاء فهم و قابلیت است لذا برای کسانی که هزار سال با یک سلسله از احادیث مخصوصه تربیت شده بودند چاره ای جز مماشات نبوده تا پس از قبول اولین مرحله آماده اقبال به مرحله نهائی شوند.

با این مقدمات می توان گفت که دعوت حضرت نقطه در حقیقت یک مرحله پیش نبوده و از همان ابتدا اظهار استقلال امر بدیع و رسالت کامله را فرموده منتها



چون تربیت و تعلیم و تفهیم حقیقت برای قبول دعوت ضروری بوده ابتدا به لحن رمز و استعاره بیان داشته و خود را باب نامیده که به علت آشنائی مردم با آن تحمّل و قبول آن بر آنان آسان گردد و متدرجاً بر صراحت و وضوح افزوده و به همین سبب حتی نزول احکام نیز در دو مرحله بوده و کتاب بیان که حاوی اصول تعالیم و مبانی اعتقادی و فلسفه روحانی امر حضرت نقطه است در سال چهارم نازل شده لذا باید گفت در کیفیت آمادگی و درک و ترقی جامعه مراحل و مراتب موجود بوده که امر حضرتش بتدریج تجلی و تظاهر نموده و گرنه در اساس آن یعنی مقام مظهر الهی دوره و مرحله ای وجود ندارد اما "ذکر" از القاب قرآن و همچنین پیغمبر اکرم است و همین اطلاق این اسم بر حضرت باب حکایت از استقلال و همترازی دارد عنوان "باب" اگرچه به عنوان باب امام غائب در اذهان تعبیر می شده اما حضرت نقطه این اصطلاح دوم را مکرر و معمول فرمودند و ضمناً شیخ احمد و سید کاظم نورین و نیرین را نیز به عنوان باین نام برده اند. بین دو عنوان "باب" و "ذکر" که هر دو مکرر در قیوم الاسماء مذکور است تفاوتی به نظر نمی رسد و هر دو بر هیکل مبارک حضرت نقطه اطلاق شده است.

۴ - اینکه نقش نگین اسم اعظم طرح آن از قلم جمالقدم یا حضرت عبدالبهاست جائی این عبد اشاره ای ندیده ام اما اشاراتی در دست است که این نقش در زمان حضرت بهاء الله منتشر شده و هیکل ظهور امر به تعمیم آن فرموده اند لوحی در شرح معانی نقش نگین از قلم حضرت عبدالبهاء صادر و موجود است.

۵ - راجع به نقش مذکور در اسرارالآثار و امر و خلق جلد چهارم این عبد در جائی شرح و توضیحی در باره آن ندیده ام و تصور نمی کنم در آثار مبارکه تشریح و بیان شده باشد البتّه به تناسب معانی انواع الف و دیگر حروف که در آثار تأویلی حضرت باب نازل شده و همچنین اهمیت حروفی مانند "هـ" و "واو" می توان نظرات و مطالبی اظهار داشت ولی اینها کلاً توضیحات و استنباطات فردی و شخصی خواهد بود. و علی الاصول ملاک مطلبی نخواهد شد مگر آنکه از آثار نازله سر رشته ای به دست آید.

۶ - از خط و لسان بدیع بیش از دو نصدی که سرکار از الواح حضرت بهاء الله و توقیعات حضرت ولی امرالله استناد کرده اید این عبد مطلبی زیارت نکرده ام اما الفبای اختراعی میرزامحمد علی هیچگاه از دائرة تفنن و سرگرمی تجاوز ننموده و در تعمیم و انتشار آن از حضرت بهاء الله بیانی زیارت نکرده ام، هیچ متنی از متون آثار حتمی مختصر نیز به آن الفبا نوشته نشده فقط مخترع مشارالیه با آن امضاء می نوشته و بعضی از دوستان نیز همچنانکه اشاره نموده اید برای نوشتن اسم خود از آن استفاده کرده اند محتاج به توضیح نیست که الفبای مزبور به هیچ وجه با خط و لسان بدیع ارتباطی ندارد زیرا تنها تغییر شکل حروف که آنهم فقط ارائه اشکال و صورتهائی برای همان حروف متداول در یک زبان معین است مطلقاً نمی تواند اختراع و تبیی به شمار آید دیگر چه رسد به آنکه مقدمه خط و لسان بدیع محسوب گردد البته بحث در باره اصولی که برای تنظیم خط و تأسیس لسان جدید لازم است مطلبی است که از گنجایش این عرائض مختصر خارج است.

۷ - راجع به حجّت ظهور بعد و اینکه در باره آن به مفاد "سوف ینزل حکمه فی الالواح" انتظار می رود که لوحی از قلم وحی نازل شده باشد این عبد تابحال چنین لوحی زیارت نکرده ام اما مفهوم بیان مبارک ضرورتاً این نیست که در همین ظهور حکم مزبور اعلام و ابلاغ خواهد شد و شاید سوف متضمن هزاران سال باشد و به ظهور بعد مرتبط گردد و یا آنکه حقیقت و کیفیت مطلب حجّت ظهور بعد و لوح مورد بحث نازل شده باشد ولی از مراتب فهم و ادراک ما در این ایام مستور باشد همچنانکه در این ظهور معلوم شد که بسیاری از اشارات و علامات در کتب مقدسه قبل بوده که به علت اینکه خداوند تا روز موعود آنرا مختم و مکتوم داشته و چشم و گوشها را بسته و قلوب را مهر کرده بود رمز آن بر اهل کتاب مستور ماند و فقط پس از ظهور دقائق مکنون معلوم و مکشوف گردید بهرحال اگر چنین باشد عجب نیست زیرا تا لااقل هزار سال بعد که ظهور جدیدی ظاهر شود شرایط فرهنگ و تمدن و حیات آنقدر تحوّل و تغییر خواهد یافت که درک ما از کیفیات آن عاجز است و چون فهم ما امروز از درک مقتضیات آن ایام قاصر است بی شک از ادراک کیفیت حجّت ظهور در آن ایام نیز قاصر خواهد بود.

۸ - در مورد شهادت جناب ملاعلی بسطامی طبق مدارک تاریخی که بعداً به دست آمده پس از اعزام به اسلامبول به تبعید با اعمال شاقه در کشتیهای جنگی عثمانی محکوم شده است. و از آن به بعد خبری از مشارالیه در دست نیست اخیراً فتوای علمای سنی و شیعه و شیخی بر علیه جناب ملاعلی به دست آمده که شرح مبسوط آن در طی مقاله محققانه ای توسط دکتر موژان مؤمن در نشریه ایران درج شده است.

۹ - در مورد تفاسیر نه گانه از قرآن نازل از قلم حضرت نقطه در آذربایجان و آثار و اوراق حضرت عبدالبهاء و تصویر پیکر مبارک حضرت نقطه اولی پس از شهادت تا بحال هیچیک به دست نیامده و البته موکول به تحقیق و تجسس در آتیه است با اینهمه اگر به دست نیاید عجب نباشد چه که از حکمتها و تقدیرات ربّانی کم کسی آگاه است در اثری به امضای خادم است که "یازده سنه از تسع الی ثمانین آنچه از سماء مشیت الهی نازل ثبت نشده و آنچه ثبت شد در شط زوراء حسب الامر محو گشت" که ناگفته پیداست که مقصود از آثار نازله از سماء مشیت الهی در این مقام آثاری است که حاکی از استقلال و مظهریت کلیه و تحقق یوم موعود می باشد.

۱۰ - در خصوص اینکه آیا لوحی صادر از قلم حضرت بهاء الله وجود دارد که چنین مطلبی را فرموده باشند که اگر حضرت نقطه اولی در اظهار امر تأخیر می فرمود جناب قدوس اظهار امر الهی را می نمود این عبد چنین لوحی زیارت نکرده ام و به نظر قاصرم چنین لوحی مطلبی خلاف نوامیس الهی می رسد زیرا مظاهر ظهور در ساحت حقّ از خود ادّعا و استقلالی را اظهار نفرموده اند لذا قبول این چنین فرضی تناقض آشکاری را باعث می شود زیرا از یکطرف از خود اراده و خواهشی ندارند و در مقام فنای مطلق و کمال تسلیم در ساحت حقّند و از طرفی طبق این فرض باید با اراده و مشیت الهی مخالفت نمایند یعنی به آنچه مأمورند اقدام نمایند و تأخیر را جائز دانند. با این همه این عبد که خود را در ادراک دقائق آثار امری قاصر و ناتوان می دانم این چنین قاطعیتی را بر خود نمی بخشم و عرض می کنم که اگر چنین بیانی مستند به مدرک مطمئنی باشد احتمالاً به مفهوم این است که ظهور موعود در زمان مقرر معهود چنان در علم الهی مختوم است که حتی

اگر بزرگترین مانع یعنی استنکاف مظهر ظهور نیز پیش آید هرگز در تحقق مشیة الله تأخیری رخ نخواهد داد و این از مقوله اسقاط کلیة تضادها و تناقضات است و فقط از جنبه منطقی و استدلال مفهوم دارد لا غیر.

شاید هم منشأ چنین تصویری که در بین دوستان شایع شده این آیات در دعای افطاری است که با "هو الامر سبحانک اللهم یا الهی... شروع می شود و در صفحه ۴۸ تسبیح و تهلیل (چاپ طهران ۱۰۵ بدیع) مندرج است "کبر اللهم یا الهی علی... النقطة الاولى... و علی اول من آمن به... و علی آخر من نزل الیه الذی کان وفوده علیه کوفوده علیک و ظهوره فیه کظهورک فیه الا انه استضاء من انوار وجهه الخ" که البته حاکی از عظمت مقام حضرت قدوس است ولی بهیچوجه دلالت بر تساوی شأن و مقام ندارد.

اما در خصوص رجعت مظاهر مقدسه دور اسلام در مقام حروف حی مطلب صادق است منتهی باید مفهوم دقیق و معنی صحیح رجعت آنچنانکه در کتب مبارک بیان و ایقان مشروح و معلوم است مفهوم گردد تا از اوهام تناسخ و حلول که مورد تأیید و قبول نیست پرهیز شود.

۱۱ - ذکر هل من مفرج از آثار حضرت نقطه است بقیه دعا را که با سبحان الله الحی القدوس شروع می شود این عبد در جائی همراه با هل من مفرج زیارت نکرده ام و اصولاً نمی دانم از حضرت نقطه اولی هست یا نه.

۱۲ - تاریخ نبیل آنچه که جمع آوری و تنظیم مؤلف است هرگز به چاپ نرسیده و آنچه را که یکی از آشنایان راجع به مطالعه نسخه اصلی ادعا کرده شاید نسخه خطی بوده گرچه نسخ خطی تاریخ مزبور نیز متعدّد نبوده است اما چاپ متن اصلی کتاب به علل مشروح در نشریه شماره ۱۸ معارف بهائی که سرکار هم اشاره کرده اید از لحاظ تحصیل تاریخ و استفاده عموم مفید نیست زیرا اگر چنین بود حضرت ولی امر الله عین متن را ترجمه فرموده بودند.

۱۳ - مخاطب لوح شکرشکن میرزا حسین متولی قمی است که در قلعه شیخ طبرسی و در سیاه چال هردو بوده و بعداً نیز با ارکان دولت مرتبط بوده و منجمله با میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه مراوده داشته است اگرچه مطالب لوح مبارک مزبور

در خصوص سیاست و رویه حکومت ایران نسبت به احبّاء و وزیر امور خارجه و کارگزاران ایران در بغداد اشاراتی را متضمّن است ولی بنا به تصریح نبیل زرنندی مخاطب لوح میرزاحسین متولی است.

۱۴ - در توضیح اجر صد شهید مذکور در لوح مبارک احمد عربی غیر از اقداح الفلاح در آثار دیگر مانند اسرارالآثار نیز مطالبی بیان شده و چندی پیش نیز مقاله ای در همین باره در مجله عندلیب به قلم جناب محمّد حسینی منتشر گردیده است نکته اینجاست که همچنانکه سرکار اشاره کرده اید قرائت به صدق مبین شرط لازم برای رفع احزان است ولی مطلق قرائت لوح اجر صد شهید را دارد و از توجه به همین مقایسه می توان نکته ای را دریافت که در آیه اول مقصود از قرائتی که اجر صد شهید و عبادت ثقلین را دارد فقط مخاطب لوح یعنی احمد است اما آیه دوم که در آن دستور به قرائت لوح برای رفع حزن و کشف ضرر و فرج کربت است موکول به صدق مبین است و عمومی است. نکته مهم اینجاست که دو آیه از یکدیگر کاملاً تفکیک شده و صریحاً در آیه اول (متضمّن اجر صد شهید و عبادت ثقلین) به ملاّ احمد معروف امر به حفظ و قرائت لوح می فرمایند و آن را منت و افتخاری برای او مقرر می دارند و او را از صبر منع می فرمایند که شاید مقصود ترک صبر در امر الهی و یا به عبارت دیگر منع از صبر در ابلاغ کلمه و اجرای اوامر و احکام است وگرنه صبر از اعظم سجایای ایمانی است و اجر بیحساب دارد. البته لفظ صبر در فرهنگ متداول به معنی انتظار و تانی و شکیبائی نیز وارد شده است تبیین حضرت ولیّ امرالله در ترجمه لفظ صبر در لوح مبارک احمد به انگلیزی نیز مؤید همین مفهوم است بهر حال به نظر می رسد تمام این مقدمات به علت موقعیت و وظیفه خاصی بوده که به جناب احمد مذکور تفویض شده بود اما آیه دوم با اسم موصول "من" که دلالت بر تعمیم دارد آغاز می شود و مشروط به شرط خاصّ نیست و به فرد یا افراد معینی منحصر نشده لذا به فهم نارسای این عبد قارئ در آیه اول اگر مقصود فرد واحد و شخص مخاطب نباشد افراد اخصّ و مخصوصند که تمام خصوصیات آیه مزبور در حقّشان صادق آید ولی در آیه دوم مطلب عام است و فقط یک شرط دارد که صدق مبین است.

۱۵ - زیارت دقیق کلمات عالیات این نکته را واضح می سازد که این بیانات متعالیه از طرفی اشاره به فناپذیری عالم وجود در مقابل ذات واجب است و از طرف دیگر بیان اینکه همه تجلیات وجود عطیه و موهبت الهی است. این کیفیت در همه اشیا حتی مراتب معنوی و درجات تمدن و فرهنگ و ادیان نیز مصداق دارد و مفهوم "کل من علیها فان و یبقی وجه ربک" در باره فلسفه ها و دانشها نیز صادق است ظاهراً آیه "عجب در اینست که بعد از دخول در حدیقه بقا ... فی ازل الازال یتفکرون" نیز اشاره به این نکته و نظر به ضرورت ایام بطور اخص راجع به شرع بیان و اتمام دوره آنست و به همین سبب به عنوان حاشیه و شرح نه اصل و متن نازل شده در حالی که مطالب این مناجاتها عمومیت و کلیت دارد.

۱۶ - در باره حروف حی و کیفیت ایمان و سرنوشت آنان مرجع تاریخ نبیل و ظهور الحق و تواریخ امری نقاط ایران تألیف جناب ملک خسروی منابع اصلی است نصف حروف حی تقریباً در قلعه طبرسی به شهادت رسیدند و بقیه نیز اکثراً در همان سالهای اولیه شهید شده اند.

۱۷ - راجع به بیان مبارک نازله در کلمات مکنونه به فهم محدود این عبد اشاره مذکور که "ای دوستان من آیا فراموش کرده اید آن صبح صادق روشنی را که ... " مربوط به عالم قابلیات و استعدادات است که صبح صادق روشن ظهور مظهر الهی در قلوب و افکار تجلی می کند و اگرچه در علم الهی است ولی بالقوه موجود است و البته به نظر آوردن آن صحرا و فضا که حسب بیان مبارک لازمه اش صدر مقدس است یعنی انقطاع از ماسوی نیز متناسب همان عالم و آن کیفیت بالقوه می باشد.

## "حقّ را مستول بینی"

"یا علی، اگر به بصر حقیقت مشاهده نمائی، حقّ را مستول بینی، نه فاعل مختار. جمیع مقرر و معترفند به کلمه مبارکه "لا یُسئل عَمَّا یَفْعَل" و همچنین به کلمه محکمه "یَفْعَلُ مَا یَشَاء" معذک اگر بر حسب ظاهر فی الجمله بر غیر اراده عباد امری ظاهر شود محزون مشاهده گردند. انشاء الله کلّ مؤید شوند بر تفکر در آنچه از قلم اعلی جاری و نازل شده که شاید مقصود را بیابند و به آن عمل نمایند. باید هرنفسی جهد نماید تا به کوثر رضا فائز شود. بگو ای اهل عالم، این وقت ثمین را از دست مدهید، در تدارک مافات جهد نمائید. اگر به اصغاء فائز شوند جمیع از پرتو انوار شمس حقیقت منور گردند. امروز روزی است بزرگ، طوبی لمن عَرَفَ وَوَيْلَ لِمَنْ غَفَلَ." (آیات الهی، ج ۲، ص ۳۰۷)

آیه مبارکه "... أَيْأَ مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى..." (سوره الاسراء، سوره هفدهم قرآن، آیه ۱۱۰) از آیات قرآن گویای این حقیقت است که خداوند را به هر اسمی که شایسته جمال و جلال و کمال اوست می توان نام برد و به او توسّل جست. در اسلام، بنا بر حدیثی که از پیغمبر روایت شده، خداوند تعالی ۹۹ اسم دارد. در این مطلب مقصود بررسی آن اسمی نیست، اما بر اساس آیه قرآنی می توان حدّ و مرزی برای اسماء الهی قائل نشده و آن را به مناسبت اینکه عالم وجود را پایانی نیست بی حدّ و شمار دانست. این مطلب، یعنی بی نهایت بودن اسماء، نیز بنفسه مورد بحث نمی باشد، زیرا عنوان بی نهایت اگرچه از لحاظ علمی و ریاضی مفهوم دارد ولی از لحاظ تصوّر و تحقّق ورای ذهن ماست. به هر حال، چه بسا نام هائی که می توانند در زمانی نامعلوم برای بیان صفات الهی به کار روند، در حالی که ما امروز از آن درک و توجّه ذهنی نمی توانیم داشت.

مسئول، و بالتیجه سائل و سؤال (۱) که مورد بحث در بیان مبارک است از جمله نامهای الهی است که در فهرست اسماء ۹۹ گانه اسلامی موجود نیست. با اینهمه، در فرهنگ فلسفی عرفانی اسلام سؤال همواره از جانب شخصی است که در رتبه

پایین قرار دارد و سائل همیشه زیردستی است که به مقام بالاتر از خود ملتجی می شود. بنابراین این مقدمه مسئول می تواند اسمی برای خداوند باشد، چه که بندگان همواره مسائل خود را به آستان او معروض می دارند و از او طلب و رجا می نمایند. لذا اگر این اسم را به عنوان مخاطب سائل و قبول سؤال تعریف کنیم، از حقیقت چیزی نکاسته ایم و بر اصل چیزی نیفزوده ایم. با این مقدمه، اسم مسائل نیز که به یکی از ماههای تقویم بهائی داده شده مفهوم روشنتری می یابد، علی الخصوص که آن هم ریشه در ادعیه اسلامی دارد. اسم مسئول به عنوان نامی از نامهای خدا کیفیتی خاص دارد، چرا که ناظر به توجه حق به خلق است، که اصطلاحاً آن را به اصل "لطف" معرفی نموده اند. این اصل مبتنی بر این است که اقتضای عنایت و توجه خداوندی این است که چون موجودات را آفریده ضرورتاً وسائل ادامه حیات آنان را نیز مقدر و مقرر خواهد فرمود، و به همین علت انسان را نیز که به درک و عقل ممتاز ساخته او را به خود و ان خواهد گذاشت و وسائل حفظ و ترقی روحانی او را تأمین خواهد فرمود، و این است که با اعزام مشارق ظهور و پیامبران او را راهنمایی فرموده و خواهد فرمود و این است که مفهوم مسئول را اراده فرموده است، و بیان مبارک فوق همین مطلب را القاء می نماید. این نکته مربوط به عالم حق است، اما در عالم خلق که انسان باید معترف به "لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ" و "يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ" باشد تذکر به این وعده که حق مسئول سائلین است ما را به این لطیفه متذکر می دارد که در همه حال عنایات و برکات الهی شامل است، ولی شرط جلب آن برکات، رضا به قضایای وارده در عالم وجود و سعی در اجرای اوامر الهی است.

### یادداشت

۱ - (السؤال: طلب الادنی من الاعلی، نقل از التعریفات، سید شریف جرجانی، نشر عالم الکتب، بیروت ۱۹۸۷)



## جَنّ و اجنّه

فعل سه حرفی جَنّ (ج ن ن)، که اسم جنّ از آن مشتق شده، به معنی پوشیدن و مستور داشتن است. از این فعل اسامی متعدّدی ساخته شده که عموماً به معنی و مفهوم پوشیده داشتن یا پوشیده بودن است، که از آن جمله میتوان جنین (طفل قبل از تولّد)، جنون و مجنون (دیوانگی و دیوانه)، جنّت و جنان (بهشت)، جنان (قلب)، جُنّه و جنان (سپر) را که در ادبیات فارسی نیز معمول و متداول است نام برد. تعدادی اسماء و اصطلاحات دیگر مشتق از این فعل نیز وجود دارد که در زبان اصلی، یعنی عربی معمول است و برای رعایت اختصار از آن صرف نظر میشود.

اصطلاح جنّ را اسم جمع دانسته و جمع آن را جانّ و مفرد آن را جنّی گفته اند. با توجه به معنی و مفهوم اصلی این کلمه میتوان دریافت که مفهوم جنّ این است که به موجوداتی غیر مرئی و نادیدنی اطلاق شود. از سابقه کلمه جنّ مطلب یا مطالب علمی در دست نیست، جز آنکه در فرهنگ شرق بخصوص ذکر جنّ و اجنّه معمول بوده و هرکسی متناسب افکار و تصوّرات خود از آن داستانی ساخته و پرداخته است.

از مراجع اصلی در باره کلمه جنّ قرآن مجید است، و سوره ۷۲ این کتاب الهی به سوره الجنّ نامیده شده. با توجه به اینکه اسامی سور قرآنی بعداً تعیین شده، تسمیه این سوره به اعتبار آیات متعدّدی از آن است که در آن ذکر جنّ شده است. در قرآن کریم ذکر جنّ در اغلب موارد با کلمه انس به معنی انسان همراه آمده. منشأ خلق انسان طین، یعنی خاک، و منشأ وجود جنّ نار، یا آتش، ذکر شده که ذکر طین و نار به اعتبار عناصر چهارگانه آب و آتش و باد و خاک است.

ضمناً مفهوم بعضی از آیات قرآنی این است که امر و شریعت الهی برای انس و جنّ و خطاب به هر دو است، و هر دو در مقابل آیات نازلّه مسئول و هر دو از اتیان به مثل عاجزند و هر دو گروه مشمول عذاب و ثواب خواهند بود. بعضی از آیات مبارکه قرآن نیز حکایت از این دارد که نفراتی از جنّ به شنیدن آیات قرآنی

احساسی از اعجاب و احترام داشته اند. در بعضی از تفاسیر قرآنی این نفوس جنّی را از مؤمنان به دیانت یهود دانسته اند (سوره الأحقاف، آیه ۲۹) و ذکر آن در سوره دیگری از قرآن نیز مذکور است (سوره الجن).

در آثار حقّه این امر مفهوم و حقیقت جنّ و سایر موجودات همانند مذکور است. حضرت عبدالبهاء میفرماید: " و اما ما سئلت من الجنّ فاعلم بانّ الله تعالى خلق الانسان من اربع عناصر النّار والهواء والماء والتّراب وظهر من النّار الحرارة ومنها ظهرت الحركة ولما غلبت فى الانسان طبيعة النّار على سائر الطبايع يطلق عليه هذا الاسم وهو فى الحقيقة الاولى يطلق على المؤمنين بالله و الموقنين بآياته و المجاهدين فى سبيله لانهم خلقوا من نار الكلمة الربّانية التى تكلم بها لسان العظمة... ولما تنظر الى رحمهم و لطفهم و اتباعهم امرالله و تقدیسهم عمّا سواه تسمیهم بالملائكة كما ذكرنا فى بدو الكلام و فى مقام يطلق على الذّین يسبقون فى الايمان عمّا دونهم بما يرى منهم سرعة الحركة من النّار الموقدة من الكلمة الالهية لانّ من قلوبهم ترتفع زفرات المحبّة و الوداد فى بواطنهم تلتهب نيران مودّة مالک المبدأ و المعاد اذا فاعرف يا ايّها السائل بانّا فسّرنا لك التفسير الحقيقى فى هذا الاسم و لكن فاعلم بانّه يطلق على غير المؤمنين مجازاً بما يرى منهم من الكبر و الاستكبار فى امرالله و المحاربة و المجاهدة مع انبياء الله و يدلّ على هذين التفسيرين ما نزل من جبروت مشیة الله ربّ العالمين فى سورة الجنّ قوله تعالى قل اوحى الىّ انّه استمع نقر من الجنّ فقالوا انا سمعنا قرآناً عجبا يهدى الى الرشد فآمنّا به و لن نشرك برّبنا احداً الى قوله تعالى و انا ممّن الصالحون و ممّن دون ذلك كُنّا طرائق قددا... " (مائدة آسمانى، ج ۲، صص ۴۶ و ۴۷)

مفهوم بیان مبارک این است که چون انسان مجموعه ای از عناصر و طبایع چهارگانه است و طبیعت ناری مولد حرارت است و غلبه این طبیعت منشأ حرکت، لذا اسم جنّ بحقیقت بر اهل ایمان اطلاق میشود. و اگر بصفات روحانی آنان مانند رحم و لطف و اتباع اوامر الهی و تقدیس و پاکی آنان نظر شود به ملائک نام برده میشوند. لذا در مقامی نیز به سابقین مؤمنان اطلاق میشود، زیرا نار مؤقده الهیه آنان را به حرکت آورده و از قلبهای آنان محبت و دوستی می تراود و در دلشان آتش

مودت شعله می کشد. تفسیر حقیقی این است. اما به غیر مؤمنان بطور مجاز به مناسبت اینکه از آنان کبر و غرور در امر الهی ظاهر میشود نیز اطلاق شده است و شاهد را از سوره الجن قرآن می آورند که بعد از مقدمات در آن سفر جلیل آمده که از اجنه گروهی صالحند و گروهی غیر آن و ما را طریق و روش مختلف و مخالف است.

و در لوحی دیگر حضرت عبدالبهاء چنین فرموده اند که " مراد از جن در آیه مبارکه فرقان نفوسی هستند که ایمان و انکارشان مستور و مخفی است. جن موجودی است پنهان. این است که میفرماید بیرونکم من حیث لاترونهم. یعنی آنان به ایمان و ایقان شما واقف و مطلعند، ولی ایمان و ایقان آنان در نزد شما پنهان. الجن من استجنّ فیه نور الایمان او نار الطغیان." ( مائده آسمانی، ج ۲، صص ۳۴-۳۵) و در لوح مبارک دیگر " مراد از اجنه نفوس خفیه است که ایمان و یا انکارشان ظاهر و مشهود نیست. حضرت اعلی میفرماید " الجن من استجنّ فیه نار النفی" و اما غول و آل مقصد از آن مظاهر غفلت و ضلال است و آنچه حکایات و روایات که در این خصوص میشنوید جمیع معانی دارد، ولی آنچه عوام میگویند یا مشاهده مینمایند ایضاً اوهام است و شاید در نظرشان مجسم میگردد." ( یاران پارسی - شماره ۱۰۶)

بیانات مبارک فوق مؤید این حقیقت است که چون افراد بشر به تناسب استعدادها و قابلیت‌های روحانی حائز مراتب و در حالات مختلف هستند بعضی مقام ملائک و فرشتگان دارند و بعضی شیطان صفت و شیطانند. اما چون مراتب ایمان و یا عدم ایمان و اطمینان همواره برای همگان معلوم نیست، بر آنان اطلاق اسم جن و اجنه شده و میشود، و میتوان گفت که تنها به کمک امتحانات الهی است که مؤمن حقیقی از غیر مؤمن ممتاز میگردد. در امر بهائی اعتقاد به جن و شیطان و امثال آن به عنوان موجوداتی ممتاز و مجزا وجود ندارد. حضرت ولی امرالله در توفیق مورخ ۲۰ آپریل ۱۹۳۹ میفرمایند: " جن و انس کیفیتی است روحانی" و بدین وسیله کیفیت اعتقادی اهل بهاء را تبیین فرموده اند.

## معرفی و بحثی در باره کتاب بهائیان و ایران

از ابتدای ظهور امر بهائی کتب و رسالات زیادی بمنظور معرفی امر به مردم و ابلاغ این بشارت روحانی نوشته شده است که خوشبختانه اکثر آنان در کتابخانه ها محفوظ مانده و قابل دستیابی است و سیری در مطالب آنها نشان می دهد که چگونه مطالب آنها تنوع و توسعه یافته و متدرجاً از معرفی و بحث در اصل مطالب و تعالیم امر بجوابگوئی افتراها و رفع شبهات انجامیده است (۱). چنین تعبیری نتیجه روش معترضان بر امر الهی است که بعلت عناد و لجاج از بحث و تحقیق در باره اساس امر بالقضاء شبهه و افترا مایل شده اند. بروز این مشکل لااقل از این دو علت مایه می گیرد نخست نگرانی و واهمه مخالفان از ترقی و تقدم امرالله و توسعه و نفوذ آن در بین حقیقت طلبان و بی غرضان و دوم احتمالاً مسامحه ما اهل بها در برهه ای از زمان و یا موقعیتی از شرائط اجتماعی در ابلاغ و اعلام حقائق امر به مردم و افرادی که در اطراف ما بسر می برند و آداب و روش و تمایز و تفاوت ما را می بینند و می شنوند ولی اساس و دلیل آنرا نمی دانند و برای آگاهی از آن نیز فرصتی نمی یابند و لذا هرگونه تلقینی را ممکن است بپذیرند علی الخصوص اگر از دوستان یا آشنایان یا افراد مشهور به دانش و مطالعه و یا رهبران و پیشروان جامعه باشند و مطلقاً احتمال آنرا نمی دهند که این گفتارها ممکن است از منشأ حسد، و نفع و ضرر و خلاصه آلوده به غرض شخصی یا صنفی باشد.

از انصاف نیز نباید گذشت که جامعه بهائی در طی تاریخ یکصد و چهل و چند ساله خود آئی از هجوم دشمنان آزاد نمانده و البته اگر این شدت و حدتها از ایمان افراد بهائی نکاسته حتی آنان را در اعتقاد خودبه خدمت عالم انسانی راسختر نموده ولی آنان را در بیان حقائق اعتقادی محتاط تر نموده است. ارسال و رساندن پیام حیاتبخش جهانی حضرت بهاءالله به عموم طبقات علی الخصوص سروران و رهبران جامعه همواره از وظائف مهمه بوده و با آنکه مؤسسات امری از هرگونه کوششی در این طریق خودداری نداشتند معذک به علت شرایط خاص محیط

ایران که بین طبقه روشنفکر و طبقه متدینین جدائی حاصل شده بود رسیدن به تمام طبقات جامعه همواره میسر نمی شد و بالتیجه بسیاری از متدینین حقیقی که در بین آنان از طبقه علمای دینی هم کم نبود از حقیقت امر اطلاعی نداشتند و معارف آنان در این راه منحصر به مطالعه کتب ردیه و یا القائات نادرستی بوده که صاحب غرضان که در هر گروه و صنفی ممکن اند به آنان بوسائل مختلف می آموختند و حاصل آن موقعیت و شرایطی بود که جمع کمتری از مردم ایران که اکثریت قریب باتفاق آنان اسم بهائی را شنیده بودند مطلقاً از حقیقت اصول تعالیم امر بی خبر بودند و آنچه را به گمان خود حقیقت می شمردند کلاً مبتنی بر وارونگی حقائق و بازگونگی تفسیرها و تعبیرها بود امیدوارم این گفته خلاف حقیقت نباشد که انقلابات اخیر وارد بر جامعه امر در ایران تجدید فرصتی است که حقّ جلّ جلاله به بندگان خود عطا فرموده تا اهل بها یکبار دیگر با فداکاریها و جانفشانیها توجه مردم آن سرزمین مقدّس را به این انقلاب روحانی متوجّه دارند و ایرانیان بی خبر نیز با مشاهده این قیام الهام بخش به هوش آیند و قدر نعمت بدانند و اگر از این برکت روحانی بهره نمی گیرند ارج کسانی را که چنین شهرت و شرافتی برای ایران ذخیره نهاده اند انکار نکنند و هر تهمت و افترائی را به جای حقیقت نپذیرند.

نکته ای که از مقدمه می توان حاصل کرد اینست که جا دارد از مصیبتی که بر عموم ایرانیان وارد آمده مصیبت قدر ناشناسی از موهبت و شرافت ظهور امر از ایران، نتیجه و عبرتی حاصل کنیم چه که هیچ تجربه ای هرچه هم ناروا و جانگزا باشد نیست که نتوان از آن پند و نصیحتی آموخت و عاقل آنست که هر پیش آمدی را هر قدر هم منفی باشد به نتیجه ای مثبت پایان بخشد و آن اینست که در اظهار و ابلاغ حقیقت تعالیم امر بدیگران کوتاهی نورزیم و این نکته را فراموش نکنیم که اگر تقلیب قلوب و تبلیغ نفوس موکول به اراده الهی است ابلاغ کلمه و اظهار حقائق امر به همت ما بستگی دارد.

بزرگترین خدمتی که در حال حاضر به ایرانیانی که در سراسر ممالک غرب پراکنده اند از دست ما افراد بهائی ساخته است رفع اشتباهات آنان در باره امر بهائی است

در این زمینه رسالات معدودی در این چند سال تألیف شده است که الحقّ جای سپاس است و آخرین آنها کتابی است تحت عنوان "بهائیان و ایران" که توسط مؤسسه پیام دوستی به چاپ رسیده است و اگرچه نویسنده آن به نام تصریح نکرده ولی با مطالعه کتاب معلوم می شود که نویسنده ای توانا است که در فهم معارف بهائی ذهنی روان و در نگارش به زبان فارسی قلمی رسا دارد و بحقّ از عهده مطلب بخوبی برآمده است همچنانکه از عنوان کتاب دانسته می شود این رساله جوابی به تهمت دیرین "عدم علاقه بهائیان به ایران" است مطلبی که پایه آن بر اساس سوء تعبیر از تعالیم بهائی قرار گرفته و این سوء تعبیر و اشتباه در فهم و درک حقیقت به علت دانش ناقص و نارسا از پایه و اساس امر بهائی است.

مؤسسه نشریات پیام دوستی که چند سالی بیش از تأسیس آن نمی گذرد شایان تحسین بسیار است زیرا مؤسّسین آن به کمک همّت در انتخاب مباحث و شئون و حفظ آراستگی و نفاست حقیقی و ظاهری نشریات متعدّده مؤسسه سعی فراوان داشته و دارند و فی الحقیقه در انتشار آن کیفیت معنوی و ظاهر جمع آمده است.

طرز بحث و تحقیق مؤلف محترم بسیار فاضلانه است. در متن بعضی مطالب و مکاتب از قبیل فلسفه زروان و مهرپرستی و مانی و مزدک (ص ۱۳). فلسفه خسروانی و اشراق و تصوّف (ص ۱۹) اشاراتی شده که بعضی از آنها شناخته و بعضی گمنام ترند با اینکه پهنه بحث مباحثی چون اشراق و تصوّف آنچنان وسیع است که نمایندگان فکری آنها با آنکه در ذیل یک عنوان جای می گیرند بهیچ عنوان با هم سازشی ندارند و چه بسا که تفاوت آنها با یکدیگر کم از تفاوت هر یک با یک فلسفه دیگر خارج از حوزه اشراق و یا تصوّف نباشد و اصطلاح وحدت وجود نیز به مفهوم کلی و عرفانی آن استعمال شده نه بمعنی اصطلاحی و فنی آن، ولی باید توجه داشت که مؤلف نظر بوسعت اطلاعات و معارف فقط اشاراتی از وسعت فکر و اندیشه ایرانی و کوششها و آروزهای گذشتگان در توسعه فکر وحدت و اتحاد عرضه نموده و همچنانکه شخصاً نیز در پاورقی صفحات ۱۸ و ۱۹ اشاره می نماید مطلقاً قصد مقایسه مانی و مزدک را با امر بهائی ندارد که قیاسی است مع الفارق و حقیقت الوهیت مذکور در آثار بهائی را نیز با مفهوم

تصویری تجلی ظهوری صوفیان یکسان نمی پندارد که حقیقتی است مطلق و متفارق. در ضمن مطالعه کتاب به مبحثی بر می خوریم (نگاهی به جهان امروز) که از درگیریهای سیاست های عصر حاضر متأثر است مؤلف محترم به این نکته که بهائیان را در سیاستهای محدود و متغیر جهان نقشی نیست متوجه است و بدین وسیله سعی دارد نشان دهد که اساساً نظامهای موجود بهر کیفیت و جهتی موضع گزین باشند دیگر نمی شود با عواملی از قبیل وطن و ملیت و روش سیاست که عموماً با وحدت عالم انسانی سازگار نیست مشکلات عالم را برطرف نمود و عدالت برقرار کرد مؤلف دانشمند در ارائه مدارک تاریخی و بحث موشکافی از انواع مخالفتهایی که بسیاری از طبقات در برابر امر بهائی ابراز داشته اند استادی بکار برده و بخوبی روشن نموده است که گروهی بعلت تعصب تصورات خود را به عنوان مفاهیم مسلم بدیگران تلقین کرده و تخم دشمنی و عناد در بین مردم پراکنده اند و می پراکنند. وسعت نظر که لازمه هر دانشمند محقق است در این اثر مشهود است مؤلف فاضل در موردی بگفتار آقای مهندس مهدی بازرگان استشهاد می کند شخصی که همواره به امر بهائی با نظر مخالف نگریسته است (۱)

در آخر کتاب فصلی به عنوان ضمیمه شامل بعضی از آثار و مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه مندرج است که از حسن درک و انتخاب نویسنده محترم شاهدی گویاست و آنجا که از کتاب مدنیّه نام می برد فی الواقع خلاصه ای بس جامع از آن سفر جلیل عرضه می دارد که هر خواننده مشتاقی را مجذوب عظمت این اثر کریم می سازد

واژه نامه ای که در آخر کتاب اضافه شده است از ابتکارات نویسنده است و بسیار مفید و مناسب و شایان تقدیر است. تعداد صفحات کتاب ۱۴۴ صفحه است. استفاده از این کتاب و اهداء آن به دوستان منصف غیر بهائی توصیه می شود.

۱- حقیقت پژوه (۱۳۶۱) - دیانت بهائی یک نهضت سیاسی نیست.

## دین حقیقی و آئین های بشر ساخته

در رسانه های اخیر اصطلاح نوی در جامعه شناسی ادیان متداول شده که معمولاً هر نهضت جدید مذهبی را به آن نام می نامند. کلمه **Cult** که از ریشه یونانی **Cultus** منشأ گرفته بطور کلی به معنی دین و آئین است ولی بطور اخص برای فرقه ها یا گروه هایی به کار گرفته می شود که اساساً دعای آنان اصالت و حقیقتی نداشته باشد و افراد آن از جامعه خود را دور و منزوی سازند و بالاخره همه مطالب و روابط گرد وجود رهبری معین و زنده که از خصوصیاتش کشش و جاذبه اجتماعی **Charisma** است خلاصه شود.

در این یادداشت بجای کلمه **Cult** اصطلاح آئین گونه برگزیده شده که شاید هم وافی به مقصود نباشد ولی عجزاً برای بیان مطلب کافی است. لازم به توضیح نیست که زیر عنوان دین، اصطلاح "مذهب" نیز از دیرباز متداول بوده که نمودار شعب و فرقه های دینی است. مذاهب هر دین در اصول کلی یعنی اعتقاد به مبدأ و شارع یا پیامبر مشترک اند اما ممکن است در بسیاری از مسائل نظری یا آئین ها و قوانین با یکدیگر متفاوت و حتی متخاصم باشند. در این مختصر با مذاهب منشعبه از ادیان کاری نیست. فقط بحث در باره وجوه تمایز دین و پدیده هایی است که می توان آنها را به نام "آئین گونه" طبقه بندی کرد.

### مشخصات فرقه ها یا آئین گونه ها

برای تعریف دقیق آئین گونه ها صاحب نظران بحثها کرده اند که از حوصله این یادداشت خارج است و آن را لااقل به سه نوع حاکی از: عوارض روانی **Psychopathological** برنامه ریزی انتفاعی **Entrepreneur** و تحولات فرهنگی **Subculture Evolution Model** تقسیم کرده اند. اما اکثراً در این نکته متفق القول اند که در ایجاد هر آئین گونه ای سه عامل اهمیت اساسی دارد.



۱ - رهبر که همواره فردی در حال حیات است، مدّعی قدرت مطلق و منحصر به خود و حائز اختیارات بدون چون و چرا و خواهان اطاعت محض و وابستگی مستقیم افراد به شخص خود می باشد.

۲ - افراد وابسته معمولاً از افراد خیال پرداز، ساده، شکست خورده، غیر مستقل، شهرت طلب و بالاخره افراد فاقد اطمینان به نفس تشکیل می شوند.

۳ - روش بر اساس وعده آرامش و رستگاری، صرفاً بر اساس تمکین بی چون و چرا از رهبر و بدون کوشش در تربیت نفس - تلقین به قطع رابطه از جامعه بطور کلی، ترک تحصیل، ترک اشتغال به کار و ارتباط با خانواده و دوستان و بالاخره لزوم اطاعت مطلق و وابستگی به رهبر موجود - تأکید در تضعیف شخصیت فردی و نفی اختیار و آزادی فکر.

در خاتمه این مقدمه ذکر این نکته ضروری است که در اذهان، اصطلاح آئین گونه **Cult** بطور کلی مفهوم منفی دارد در حالی که عنوان دین **Religion** مورد قبول و تأیید می باشد.

جامعه شناسانی که در زمینه ادیان و آئین گونه ها تحقیق کرده اند عموماً به علت اشتباه بنیادی که ادیان موجود را متفاوت و مخالف یکدیگر می دانند در تشخیص حقیقت امر و امانده اند و دیانت بهائی را نیز یکی از این آئین گونه ها می شمارند. مقصد از این یادداشت رفع این سوء تفهّم است.

متأسفانه بعضی از جامعه شناسان بر مبنای علوم تجربی، امر بدیع بهائی را که بر اساس بینش دینی و تأسیس الهی مبتنی است آئین گونه تازه ای به حساب می آورند زیرا ظهور و طلوع دینی چون ادیان سابقه را در عصر کامپیوتر و فضا امری نامعقول می دانند و بشریت را از چنین امری بی نیاز می شمردند. نباید فراموش کرد که رهبران افکار اجتماعی و فرهنگی در هنگام ظهورات قبل نیز همین نظر را داشتند و دین و روش و آئین جدیدی را برای جامعه زمان خود لازم نمی دانستند و شاهد این حقیقت، مخالفت پیشوایان اجتماع در برابر مظاهر ظهور در تمام ادوار گذشته است. تفاوت آنان با جامعه شناسان امروز پایگاههای این دو گروه است. آنان به علوم عصری خود دلخوش بودند و اینان به علوم تجربی امروز اتکاء دارند.

نکته اینجاست که اینان به علت فاصله گرفتن از آن روزگاران و از یادبردن شرایط و اوضاع زمانه، افکار آن ایام و آن مردم را چیز دیگری می دانند و البته معلوم است که احتمال اشتباه را نیز به خود راه نمی دهند. از این مقدمه مقصود این است که بعضی از جامعه شناسان نه تنها هر نهضت دینی امروزی را آئین گونه ای می دانند بلکه چه بسا اگر ادیان گذشته نیز به معیار ایشان سنجیده شود چیزی جز یک آئین گونه مربوط به روزگاران گذشته نخواهد بود.

### وجوه امتیاز دین حقیقی

اینک به نکته اساسی پردازیم که دین جهانی به چه سبب از این آئین گونه ها متمایز و ممتاز است. پدیده ای را که ما به نام دین می نامیم و آن را به اسامی زردشتی، بودائی، برهمنائی، کلیمی، مسیحی و اسلام تجزیه و تفکیک می کنیم و غیر از آنها را دین نمی شناسیم حقیقت واحدی است که خصوصیات بنیادی و اصولی دارد که در همه ادیان الهی مشترک است. هرچند به ظاهر به علت تنوع بیان مطلب، متفاوت و مختلف جلوه نماید. مشکل اساسی در درک این حقیقت اینست که علوم تجربی، ادیان را از دیدگاه تجربیات مربوط به ماده بررسی نموده و هرگز آن را بنا بر تعریف و تحقیق ادیان نشناخته و بررسی ننموده است. فی الحقیقه اگر انصاف باشد علوم تجربی حاضر برای تحقیق ادیان صلاحیت ندارد زیرا مطلقاً منکر تمایز بین ماده و ماورای ماده است، چیزی جز ماده نمی شناسد تا بررسی در باره آن را بر اساس مختصات غیر مادی آغاز نماید.

ضمناً باید اعتراف کرد که ادیان نیز در این باره متأسفانه تاکنون تحقیق ننموده و دین شناسی به مفهوم اصولی تا به حال متداول نبوده بلکه علوم دینی (تئولوژی) همواره بجای شناسائی وجوه و مبانی مشترک ادیان عموماً برای هر دین جدا جدا شکل گرفته و به اثبات اصالت یکی از ادیان و تزییف ادیان دیگر پرداخته است و تنها امر بهائی است که برای تأسیس علم دین، مبانی محکم و متین عرضه داشته و سابقه آن را در ادیان سابق نیز روشن نموده و مرجع و مبنای آن را در کتب آسمانی ادوار و ادیان قبل معرفی نموده است.

این نکته روشن است که ارتباط انسان با عالم وجود نظر به قوه تفکر و استنتاج و استنباط که غریزی انسان است کیفیت و جلوه ای مخصوص به خود دارد و از این رهگذر فلسفه، علم و دین هر یک به کیفیتی در آن باره سعی کرده اند. اساس فلسفه بر استنباط نظری و اساس علم بر استنتاج تجربی است و پایه آنها بر دستاوردهای گذشتگان و ارزشیابی های مداوم و مستمر آیندگان است. برای این دو نوع تحقیق جز ذهن و فکر انسانی علت و عامل دیگری نیست.

اما اساس ادیان بر تقابل قابلیت منفعله روح انسان در برابر تجلیات فاعله حقیقت واحد یعنی مبدأ عالم وجود است. انصاف اینست که نمی توان صرفاً به علت اینکه این تجلیات ورای فهم و احساس مادی ماست آن را انکار نمود و به علم و فلسفه که هردو تراوش افکار و نتیجه آشنائی تجربی ناقص و محدود و اشتباه پذیر حواس بشری است اکتفا کرد و بالنتیجه علم ناقص را واسطه رد و انکار نادانسته ها قرار داد.

شاید به نظر بعضی تنها مسأله اعتقاد به ماوراء الطبیعه و داشتن رسوم و آداب و مراسم مخصوص ملاک تعریف دین باشد و تنها از این جهت ادیان را دارای وجوه مشترک بدانند و شاید به همین سبب آئین گونه ها را نوعی از نهضت های دینی بدانند ولی نکته اینجاست که دین خصوصیات متمایزه ای دارد که در این یادداشت به آنها اشاره خواهد شد.

اصولاً دین با ایمان و تعهد معنوی سر و کار دارد که علم و فلسفه هردو از آن بی نصیب است و صرفاً به علت همین بی نصیبی است که صلاحیت ارزیابی دین را ندارند. ضمناً انصاف اینست که روح و ذهن انسانی بدون مبانی ایمانی آرامش و آسایش حاصل نمی کند و خوشی و سعادت در گرو سرور و خوشی روح است و بدون آن نه ملاحظات فلسفی و نه مشاهدات علمی حتی با کمک یکدیگر قادر به ایجاد تعادل و توازن روحی نیستند. ایمان بی علم و دانش به تعصب می انجامد و فلسفه و علم بدون ایمان به یأس و ناامیدی منجر می شود و این همه بدون برکات و هدایت دین الهی به بی سامانی و سرگردانی نظری پایان می یابد زیرا انسان بدون ارتباط با مبدأ وجود (البته به قدر استعداد فردی انسان) از درک وحدت هدف

وجود باز می ماند و نداشتن هدف در زندگی بزرگترین فاجعه در زندگانی انسان است و هر هدفی در جامعه بشری عاری از هدف حصول وحدت در عالم انسانی باعث دمار و هلاک است. درست است که اساس ادیان را در اعتقاد به مبدأ و منتهی یا آغاز و انجام - وجود تعالیم مخصوص روحانی و اخلاقی - وجود مراسم و آداب مخصوص برای کسب فیض از مبدأ - عقیده به بقای حقیقت انسانی که از آن به روح تعبیر می شود و بالاخره احکام و قوانین می توان خلاصه نمود ولی به غیر از اینها که اصول اعتقادی و عملی محسوب می شود ادیان دارای روح و طبیعت مخصوصی هستند که خاصّ دین بطور کلی است و اگر خوب توجه شود جلوه ای از حقیقت واحد مشترک همه ادیان الهی است.

### روح و طبیعت مخصوص ادیان

**نخستین خصوصیت متمیزه:** کشش وحدت و اصل محبت است که منبعث و موجد محبت نسبت به همه مظاهر عالم وجود در قلب اهل ایمان است و از محبت حقّ به خلق سرچشمه می گیرد.

**خصوصیت دیگر:** القاء حسّ ترقّی خواهی و تکامل طلبی است. این احساس نه به مفهوم ایجاد رقابت و تقدّم جوئی بر دیگران بلکه بر اساس ایجاد فرصت برای همکاری و بر روش مماشات و مواسات و به کمک تربیت و تهذیب نفس است.

**خصوصیت دیگر:** ایجاد روح فداکاری و گذشت و انقطاع است.

**خصوصیت دیگر:** پذیرفتن حقّ انسانی برای دیگران که غالباً به عنوان اصل تساوی **Golden Rule** از آن یاد می شود.

**دیگر معامله یکسان رهبر و شارع با همگان و الغاء امتیاز شخصی.**

**دیگر:** عدم وجود معارف و تعلیمات خاصّ به عنوان اسرار و آداب و ایجاد طبقه مخصوص.

**دیگر:** آمادگی فدا و قبول صدمات، آن هم فقط برای آسایش دیگران.

**دیگر:** القاء امید و اطمینان به اصالت حقیقت وجود انسانی و تعلیم هدف های عالی تر از ارضاء تمایلات و انتظارات مادی و جسمانی.

**دیگر:** حفظ نفس و حرمت حیات فردی و عمومی حتّی در باره سایر موجودات.

**دیگر:** احساس تعادل و کمال در شئون عالم امکانی و اعتقاد به بودن نظام در عالم وجود و بنا بر آن قبول صدمات و مشکلات وارده در حیات جسمانی و تسلیم به وقایع و مصائب به عنوان خواست الهی گاهی برای تکمیل روحانی افراد و زمانی به منظور جزای اعمال و ضرورت مبارزه فقط با اعمال بد، نه با اشخاصی که به اعمال بد گرفتارند و بالاخره اطمینان به اینکه رستگاری جاودانی در گرو نیت و عمل افراد است.

اگر خوب توجه شود این خصوصیات در همه ادیان مشترک است و قول و فعل مظاهر ظهور در هر عصر و دوری شاهد آنست. این مقال گنجایش ارائه شواهد لازم را ندارد اما اهل نظر و آشنایان با کتب آسمانی و آثار منبعه دیانت بهائی این حقایق را زیارت کرده اند و می دانند. بی شک می توان گفت که این خصوصیات معیار الهی بودن ادیان است و هر یک از مذاهب و فرق که این اصول و حقائق را به قول یا عمل متروک دارند فی الحقیقه از این آئین گونه هائی **Cult** محسوبند که سبب تفرقه و جدائی و دمار و وبال می گردند. فی الحقیقه اگر در این نکات دقیق که از آثار بهائی منشأ گرفته ملاحظه شود معلوم می گردد که مراعات و توجه به این اصول خود سبب رفع تعدد و تمایز بین ادیان است و همه دین ها و مذاهب ها در ظل این حقائق به دین واحد که ابتداء و پایانی ندارد منتهی می شود و اختلاف ها بر می افتد. و فی الحقیقه همه تعارض ها و سوء تفاهم هائی که امروز دامن گیر جهان ادیان است به علت فراموش شدن حقائق مشترک دین واحد حقیقی و توجه و توسل مردم به القائنات و توجیهاات و تفسیرات کسانی است که کتب آسمانی را بر اساس افکار شخصی تفسیر نموده و شعب و مذاهب به وجود آورده اند و این آئین گونه ها نیز نمونه ای از همین مذاهب اند که رهبران شان از سادگی و صفای افراد معینی از اجتماع درمانده امروز که در جستجو و آرزوی سعادتند سوء استفاده می نمایند.

مرا از قید مذاهب ها برون آورد عشق او

که چون خورشید طالع شد نهان گردند کوکبها

## تأملی در باره علم تعقلی

دیرزمانی است که تعقل علمی و اعتقاد دینی روبروی یکدیگر قرار گرفته و توافق علم و دین به نظر اهل اطلاع غیرممکن بوده است. اما تعالیم بهائی تناسب، تفاهم، ارتباط، و تطابق این دو دیدگاه فکر انسانی را نه تنها ممکن دانسته، بلکه جمع بین حقائق علم و دین را مسلم و ضروری دانسته است، زیرا هر دو نظام دینی و علمی را مبتنی بر حقائق عالم وجود و مستفیض از برکات عوالم الهی می شمارد. شاید سعی در شناسائی مفهوم حقیقی این دو دیدگاه عقلی و منطقی، و یا به عبارت دیگر تعریفی جدید بر اساس نظرات بهائی بتواند راه حلی از این تنگنای عدم تفاهم عرضه دارد. در این مقال فقط به تعریف علم بر اساس حقائق محسوس و معقول توجه شده و بحث دین به فرصتهای دیگر موکول است. اساسی ترین تعریفی که برای علم می توان بیان کرد این است که علم مجموعه اطلاعاتی است که به مدد ترتیب منطقی از اشیاء، چه مربوط به زمان گذشته، و چه آینده و یا حال، جمع آوری شود، و یا مجموعه اصول و قوانینی است که از پدیده های عالم وجود استخراج و استنباط گردد، یا به عبارت دیگر، تنظیم منطقی و مستدل قوانین حاکم بر عالم وجود که از مشاهدات و ملاحظات پدیده های موجود به دست آمده علم است.

اولین نتیجه این ملاحظه این است که درک علمی وابسته به قدرت فهم انسانی است و بی شک از مقدار و میزان طبیعی مختصات عالم وجود نصیبی بسیار محدود دارد. دومین نکته این است که علم بشری هرگز نه از لحاظ کمیت شامل همه مراتب وجود است، و نه از لحاظ کیفیت در هیچ مرتبه و مقامی دقیق و کامل، بلکه تا حد بسیار زیادی موکول و وابسته به وسائل تحقیق و قدرت تعقل محقق و آزمایشگر می باشد.

بنابراین، مجموعه علم تجربی اساساً در مرتبه ای پائین تر از حقیقت اشیاء قرار دارد و اگرچه به طور کلی نسبت به افراد انسانی در مرتبه ای جامع تر و وسیع تر جا دارد، اما فقط مجموعه ای از ادراکات ارواح انسانی و محدود به حدود آنست و بنا بر

تعریف بهائی، علم عبارت از اکتشاف روابط و ضوابط منبعث از حقائق کائنات است. با این مقدمات می توان دریافت که با اینکه علم اشرف دستاوردهای نوع انسانی است، معذک در مقابل حقیقت وجود و حقائق موجود که ظهور و بروز مشیت امکانیه است (۱) در رتبه دوم و انعکاس آنست. نتیجه عملی حاصل از این مقدمات آنست که علم و قوانین علمی که بشر به دست آورده و می آورد، به علت نامحدود بودن حقائق عالم وجود، نسبی است و دائماً در حال تحوّل و تکامل می باشد و بنا بر این نه می توان دستاوردهای گذشتگان را بی ارزش شمرد و نه اینکه از کوشش در تکمیل و توسعه آن که در حقیقت اکتشاف دقائق بیشتر از اصول حاکم بر وجود است کوتاهی کرد.

در گذشته ارباب حکمت و معرفت علم را به سه گروه علوم اولی و اوسط و ادنی تقسیم کرده بودند. اما در عرف اهل ادیان، مخصوصاً دانشمندان مسلمان، معمولاً علم به معارف دینی اختصاص داشت و باقی دانشها را جزء علم نمی شمردند، بلکه حرفه و فنّ و صنعت می دانستند اما امروز فقط آنچه را که به کمک تجربه و آزمایش قابل تحقیق باشد علم می شمارند، و میزان ادراک مورد قبول علمی فقط حقائق محسوس یا معقول است.

اولین تجدید نظر امر در حیطة معرفت انسانی تبیین این حقیقت است که علم بشر علمی بر اساس مشاهده و استنتاج استدلالی، یعنی تعقلی و یا تصویری است و محدود به محسوسات و معقولات و منقولات است و ضرورتاً باید به مدد هدایت و الهام روحانی و الهی تحکیم یابد و وسیله خیر و صلاح جامعه انسانی شود. اکتشاف و تحقیق قوانین عالم وجود که هدف علم بشری است کاری بس شریف است، اما ناگفته پیداست که نه دریافت مطلق این قوانین میسر است و نه لازم، بلکه تا آنجا لازم است که از جهات معنوی و مادی در تکامل حیات روحانی انسان و تأمین آسایش و راحت و تهیه وسائل زندگانی مادی مفید افتد تا انسان از قیود و موانع طبیعت آزاد گردد و به تکمیل اخلاق پردازد. این است که در امر الهی "تحصیل علوم و فنون از هر قبیل جائز و لکن علمی که نافع است و سبب و علت ترقی عباد است..." (لوح بشارات) "علم بمنزله جناح است از برای وجود و مرقاقتست از برای

صعود. تحصیلش بر کلّ لازم، ولکن علمی که اهل ارض از آن منتفع شوند، نه علمی که به حرف ابتداء شود و به حرف منتهی گردد." (لوح تجلیات) حضرت نقطه اولی نیز در کتاب الاسماء همین نکته را ذکر می فرمایند که "ما خلق الله العلم الا للعمل به" (ذیل بسم الله الارتح الارتح) که اگرچه در باره علوم به طور عموم مصداق دارد، ولی ضمناً به طور اخصّ در باره علوم دینی اهمّیت و ضرورت یافته است.

اساساً هدف علم در دیانت بهائی شناسائی حقیقت امر الهی است. عرفان حقیقت قوه جامعه برای تکامل بشر و باعث وحدت نوع انسان است. وحدت عالم انسانی مطلبی است که از آن هدفی بزرگتر و مهمتر برای بشر نیست، زیرا با پیشرفت علوم تجربی دامنه ارتباطات وسعت بی اندازه یافته و روز به روز این روابط از لحاظ کیفی و کمی در حال توسعه، تحوّل و تکامل است و اگر وحدت نظر در هدف وجود آن را هدایت ننماید غرائز و کششهای نفسانی بشر عالم انسانی را به مرحله حیوانی خواهد کشاند و محبت و گذشت و اتحاد که مایه سعادت و ترقی و کمال انسانی است، جای خود را به خودخواهی، غرور، انحصارطلبی و تجاوز خواهد داد. البته عرفان حقیقت تنها با عرفان و ایمان به مظاهر حقیقت، یعنی مظاهر الهی میسر است و آنها به تناسب درک و فهم افراد مختلف است، ولی همان نفس عرفان و ایمان و توجه به مرجع واحد باعث وحدت کلمه و حسن ارتباط و تفاهم انسانها خواهد بود. معرفت و ایمان باعث شوق به ارتباط به حقّ و در نتیجه اطاعت از اصول اخلاقی و تعالیم الهی و بالاخره آرزوی رضای حقّ، و یا به تعبیری دیگر خشیه الله است. این بیان مبارک فصل الخطاب است: "هو الاهی، سعادت در علم است و علم در تقوی و تقوی در انقطاع و تنفّر از جمیع زخارف دنیا، و انقطاع عشق الهی آرد عشق تلاوت آیات و مناجات خواهد و جذبه آیات تهذیب اخلاق کند. یعنی صدق در راه حقّ و انصاف با خلق و قهر با نفس و صحبت با نیکان و دوری از جاهلان و حرمت مهتران و شفقت با کهتران و نصیحت با دوستان و حلم با دشمنان و بذل بر فقیران و محبت با اهل جهان و هدایت گمگشتگان. اینست



سعادت عظمی و عطیة کبری و موهبت لاتحصی، فطوبی للعاملین.  
عبدالبهاء عباس"

حضرت نقطه در کتاب بیان در تعریف علم می فرمایند: "کلّ علم، علم اخلاق و صفات است که انسان به آن عامل باشد، که بواسطه آن علم بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیابد، و اینکه امر به تقوی و ورع یا شئون دیگر شده کلّ راجع به این می گردد." (واحد نهم، باب ۴)

"ثمره علوم، علم به اوامر الله است، نه دون آن، و اتباع مرضات او." (واحد دوم، باب ۱)

"هیچ شیئی را خداوند خلق نفرموده اعزّ از جوهر علمی که مقترن با عمل گردد و هیچ علمی نیست الا علم به مبدأ امر..." (واحد ششم، باب ۴)

"منتهای دقت را نموده که در آخر هر ظهوری به ارتفاع آن ظهور از مبدأ ظهور (ظهور جدید) محتجب نگردی، که این است جوهر علم..." (واحد ششم، باب ۵)

"جوهر علم در عرفان مبدأ امر است، الی عود آن" (واحد هشتم، باب ۱)

"انظار کلّ از اعلی و ادانی راجع می گردد به علمای هر ظهوری که اگر آنها در ایمان خود صادق باشند منحرف از حق نخواهند شد، و اگر بر حق حزنی وارد آید به سبب انحراف آنها می شود که کلّ چنین می داند که آنها بر حقند... اگر مقبل باشند، فضل الهی اول به ایشان می رسد و بعد به دیگران. نیکو درجه ای است درجه علم اگر علم به من یظهره الله و رضای او باشد، والا بدترین درجات است عند الله و عند کلّ شیئی که اگر یک کلمه نمی دانست بهتر بود از برای او تا آنکه علم به کلّ شیئی داشته باشد و علم به من یظهره الله نداشته باشد" (واحد نهم، باب ۳) که در این مورد عنوان من یظهره الله عام برای همه مظاهر ظهور است.

"اشر مردم در نزد ظهور من یظهره الله آنهاست هستند که خود را به علم معزز گرفته اند و حال اینکه این قدر تعقل نمی کنند که علم ایشان از برای فهم کلمات او بوده از قبل، و در حین ظهور او چه احتیاج به تعلّم این علوم..." (واحد چهارم، باب ۱۰) از مجموع این مطالب و دقائق، حکمت نزول باب دهم از واحد چهارم کتاب بیان را می توان مستفاد داشت که می فرمایند: "لا يجوز التدريس فی کتب غیرالبیان الا"

إذا انشئ فيهِ مما يتعلّق بعلم الكلام و أنّ ما اخترع من المنطق و الاصول و غيرهما لم يؤذن لاحد من المؤمنين (۲)... اذن داده شده اگر کسی در علمی انشائی کند، چون اسم الله بر او مذکور شده که ایمان به او باشد جائز است تعلّم باو... و نهی شده از انشاء ما لایسمن و لا یعنی مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه (۳) و علم لغات غیر مستعمله و ما یشبه هذا و ما قد فصل فی الصّرف و النّحو فان قدر ما یکنفی للمتأدّبین ما یعرف الفاعل و المفعول و ما دونهما من شئونهما اذ دون ذلك لن یغفر الله العبد اذا اشتغل به" (۴)

### توضیحات

- ۱- اصطلاح "مشیت امکانیه" در لوح مبارک حکمت به طبیعت و عالم وجود و رتبه امکان، یعنی عالم خلقت، اطلاق شده است.
- ۲- مفهوم بیان مبارک: "درس و بحث در کتب غیر بیانی جز آنچه در زمینه علم کلام (که متضمّن بیان حقائق و دلایل دینی باشد) جائز نیست و اهل ایمان نباید به آنچه از علوم منطق و اصول و غیر از این دو ساخته شده مشغول شوند.
- ۳- این اصطلاح را می توان به حکم یعنی امر و فرمان و در اینجا به احکام شرعی منسوب دانست، و یا به اصطلاح به حکمت، یعنی فلسفه و دانش نسبت داد. به نظر می رسد مورد اول منظور کلام مظهر الهی بوده، زیرا در باب هفدهم از واحد هشتم بیان فارسی می فرماید: "... امر حقیقی از قیامت است تا قیامت. مظاهر حکمیه که بگمان یک ماه ریاست خود را در ظلّ اطاعت بیرون می آورند... بین بعد خلق را که از مبدأ امری که از قیامت است تا قیامت محتجب و بگمان یک روز لذت، اگرچه لدون الله باشد چگونه جان می دهد..." که مقصود از مظاهر حکمیه پیشوایان دینی و ملکی که صاحب حکم و قدرتند می باشد.
- ۴- مضمون بیان مبارک: نهی در تألیفات بی فائده و حاصل مانند علم اصول و منطق و قواعد فقه و احکام و بحث در لغات غیر مستعمل و آنچه به آن شبیه است و هر آنچه که در صرف و نحو تفصیل داده شده و در این علم فقط آنچه که برای

شناسائی و تفکیک فاعل و مفعول و غیر آن از مطالب مربوطه به کار آید مجاز است، و الا خداوند کسی که خود را به این بحث ها مشغول دارد نخواهد بخشید.

## رنجاندن و رنجیدن

وحدت و اتحاد که در امر بهائی هدف عالم انسانی است از لحاظ نظری و بنیادی مبتنی بر سه اصل اعتقاد به وحدت حقیقت الوهیت، وحدت نوع انسان و وحدت اساس و هدف ادیان است یا بعبارت دیگر وحدتی در آغاز، وحدتی در انجام و وحدتی در بین آغاز و انجام را تعلیم می دهد. (۱)

بی شک اشتراک و اتحاد در اصول فکری و نظری در تأسیس وحدت عالم انسانی بسیار اهمیت دارد و اتحاد در اساس معتقدات و اصول جهان بینی و روش عبادات و مبانی اخلاقی و آداب و مناسک، جامعه را باتفاق نظر و عمل و وحدت و یکزنگی هدایت می نماید. با اینهمه این اتحاد و ارتباط همگی مبتنی بر روابط ظاهر، و در حدّ و مقیاس ارتباطات جامعه است و اگرچه در اتحاد و تحکیم بنیان وحدت مؤثر است ولی وحدت حقیقی را جای در روح و وجدان است باید از دل برخیزد و بر جان نشیند و در ژرفای وجود انسان آشیانه گیرد.

مبانی و عوامل اتحاد و وحدت صمیمی در آثار مبارکه مشروح و در متون الواح مصرّح و معلوم است و بنیاد آن بر اخلاق و آداب قرار دارد.

پایه وحدت و اتحاد بر اساس رعایت اصول اخلاق در سطح افراد در خانواده، جامعه و اجتماع است و آنجا که از حسنات و محاسن رفتار یاد می شود اظهار محبت و اتحاد و الفت نخستین پایه های استقرار وحدت در جامعه است. محبت دو جانبه است و بالطبع انتظار و توقع را سبب می شود. گرچه اوج محبت را که عشق نامیده اند عاری از توقع و انتظار دانسته اند ولی در دوستی های صادقانه و الفت های ناشی از عواطف انسانی نیز معمولاً توقعی و انتظاری نیست مانند محبت مادر و پدر به فرزندان زیرا جلوه ای از عشق و محبت الهی است.

بطور کلی انسان به حبّ نفس و خوددوستی نیز گرفتار است و آنرا عزّت نفس می نامد و معمولاً این خصیصه همه صفات و ملکات دیگر را می پوشاند و هرگاه مصالح و منافع شخصی اقتضا کند این عنوان عزّت نفس را بهانه می کند، اعمال خود را توجیه می کند و حقوق احترام و محبت را نادیده می انگارد. البتّه غریزه

خویشتن دوستی پدیده ای کاملاً طبیعی و جلوه ای از اصل حیات است اما اگر از حد اعتدال تجاوز کند افراد ممکن است در قبال مسائل جزئی، احترام و محبت را که با اخلاق و آداب انسانی همگام و همراه است فراموش کنند. و عملی از آنان سرزند که با محبت و الفت همساز نباشد و دمساز نگردد.

ابتدائی ترین صورت این پدیده و روش آزار و اذیت زبانی است که آنرا می توان رنجاندن و رنجیدن نام نهاد. ظاهراً رنجیدن و رنجاندن جزئی و بی اهمیت تلقی می شود و دانشمندان علم اخلاق آنرا جزء مباحث اصلی منظور نفرموده اند و بسادگی نیز می توان فراموشش کرد اگرچه در عمل چنین نیست. ما دیگران را بی علت و دلیل گاهی به صورت حاضر جوابی گاه به قصد مقابله و تنبیه و تذکر و حتی گاهی به عنوان مزاح و شوخی می رنجانیم و خود نیز بعلت توقعات و انتظارات بجا و بی جا از دیگران دل زده و افسرده می شویم گاهی می رنجیم و گاهی می رنجانیم. رنجاندن و رنجیدن حد و مرزی ندارد رنجاندن به تنهایی در اختیار ما نیست چه که پدیده ای دو جانبه است، ممکن است بدون اینکه قصدی داشته باشیم و یا حتی تصور وقوع رنجشی داشته باشیم یکی از گفتار و کردار ما برنجد، عوامل مختلف از کلی مانند اخلاق و روحیات افراد تا مطالب جزئی مثلاً حالات عارض بر اشخاص که در شرایط مختلف شادی، التهاب یا انتظار متفاوت است ممکن است سبب شود که کسی از ما برنجد. البته می توان سعی کرد که گفتار و عملی از ما سرزند که دیگران برنجد اما تضمین نمی توان کرد که هرگز کسی خاطرش از ما رنجه نگردد.

خوشبختانه در مقابل می توان صمیمانه عذرخواست و رفع کدورت کرد و این حالتی است که با بلوغ شخصیت افراد ارتباط دارد و هرچه انسان بالغ تر و شخصیتش کامل تر شود قبول اشتباه و تسلیم به اعتراف و عذر قصور برایش آسان تر خواهد بود. زیرا انسان حقیقی غرور را با عزت نفس یکی نمی گیرد و اشتباه و قصور خود را به قیمت رنجش خاطر دیگران نمی پوشاند.

رنجیدن از لحاظ دریافت علت و کیفیت بروز آن آسان تر، اما مقابله با آن سخت تر از رنجاندن است. در رنجاندن می توان مواظب بود که هرکه را نمی شناسیم یا به

حساسیت و زودرنجی او آگاهیم به حرفی یا عملی دانسته یا ندانسته خاطرش را آزرده نسازیم اما رنجیدن با غرور و تشخص نفسانی ما سر و کاری دارد و محتاج نوعی تربیت نفس، انقطاع از امتیازات شخصی و احساسات نفسانی است. چه بسا انسان خود نیز از نقاط ضعف خودش آگاه نیست و از تسویلات نفس (۲) برکنار نمی ماند. حضرت بهاء الله "اصل عافیت" یعنی سلامت روح و وجدان را نظر بوساوس نفس موکول به "الصمت و النظر الی العاقبة و الانزواء من البریة" بیان فرموده اند (۳) صمت و اعتدال در کلام ما را از رنجاندن دیگران محفوظ می دارد و یادآوری سرنوشت و عاقبت زندگی ما را به عدم رنجش متذکر می سازد و کناره گرفتن از درگیری با افراد که عموماً نتیجه تفاخر و تکبر و حسادت و غیبت می باشد شرط سلامت و آسایش در اجتماع است.

رکن مهمی از ادیان توجّه باخلاق و آدابی است که بر اساس محبت و الفت قرار دارد و هدف آنها ایجاد وحدت بر اساس انصاف، صداقت و گذشت و عطوفت است. (۴) مباحث اخلاقی در ادیان عموماً بصورت نصیحت و تذکر و انداز است ولی برای اولین بار در امر بیان توجّه به آداب اخلاقی جنبه حکم اجرائی پیدا کرده است. درست است که هدف از احکام مزبور تذکر به اهل ایمان در خصوص اهمیّت ظهور موعود بیان است اما از این نکته نیز نمی توان غافل شد که احکام مزبور همانطور که در تلخیص و توجیه ابواب مختلفه کتاب بیان تصریح شده در تکمیل و تصفیة روح افراد و جامعه نقش مهمی داشته و خواهد داشت. شواهد زیر در آثار مبارکه است:

"قد حرّم علیکم الاذی ولو کان بضرب ید علی کتف ان یا عبادالله تتقون" (۵) که مفهوم بیان مبارک حرام بودن آزار دیگران است حتی اگر کسی با دست بر کتف و بازوی دیگری بزند جایز نیست. و نیز "و من یتهزه مؤمناً او مؤمنة لیلزمته عدد الواحد من الذهب ثم من فضّه ثم من کلمة الاستغفار خمس و تسعین مرّة لعلکم تتقون و لا تسهثون." (۶) بیان فوق حاکی از این مطلب است که اگر کسی کسی را تمسخر و استهزاء نماید باید به جبران آن دیه ای از طلا یا نقره بپردازد و یا نود و پنج مرتبه استغفار کند.

"و من یرفع صوته بغير حقّ یخرج من حدّ الانسان ان یا عبادی فاتّقون" (۷)  
متضمّن این نکته است که اگر کسی بناشایست صدای خود را بلند کند هرآینه از حدّ انسانی خارج شود شاید بندگان بدانند و پرهیز کنند "بر خود قرار دهید که بر هیچ نفسی نپسندید آنچه بر خود نمی پسندید." (۸)

"خداوند عالم اذن فرمود بلبس حریر هر نفسی را در هر شأن و همچنین در استعمال ذهب و فضه... اگر نفسی بر نفسی به شیئی از این ظهورات خواهد افتخار کند یا ارتفاع ورزد محتجب می گردد از رضای محبوب خود... اظهار خضوع و خشوع به خلق زیاده نماید که اوست شکر الهی از برای او در صقع او..." (۹)

"در هیچ حال خداوند دوست نمی دارد که هیچ نفسی محزون گردد چگونه آنکه ضرّی به او رسد و نهی شده کلّ را که طفل قبل از آنکه بخمس سنین نرسیده او را تأدیب به لسان نمایند و بر او حزنی واقع ن سازند..." (۱۰)  
"سزاوار است بر عبد که مراقب باشد که امری که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود" (۱۱)

"خداوند عالم از سعۀ فضل خود بر بندگان نهی فرموده که هیچ نفسی نفسی را محزون ن سازد... و اگر کسی تجاوز نماید از حدود الهیه بر او حدّ ذکر شده و اگر از آن تجاوز نماید حکم ایمان بر او جاری نمی گردد... هیچ طاعتی در بیان اقرب از ادخال بهجت در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین ابعداً از حزن بر آنها نبوده و بر اولوالدّوائر (نسوان) حکم مضاعف می گردد چه در بهجت و چه در حزن و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر بابتهاج نیاورد نفسی را محزون هم نگرداند نفسی را..." (۱۲)

"کلّ علم علم اخلاق و صفات است که انسان به آن عامل باشد که بواسطه آن علم بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیاورد" (۱۳)  
از بیانات جمال اقدس ابهی است:

"باید احبّای الهی بلحاظ محبّت در خلق نظر نمایند" (۱۴)  
کلّ سجایای حقّ را به چشم خود دیده اید که ابداً محبوب نبوده که شبی بگذرد و یکی از احبّای الهی از این غلام آزرده باشد" (۱۵)

"ای پسر خاک برآستی می گویم غافلترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوق جوید بگو ای برادران باعمال خود را بیارائید نه به اقوال" (۱۶)

"ای پسران ارض برآستی بدانید قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد البته به جبروت باقی من در نیاید و از ملکوت تقدیس من روائح قدس نشنود" (۱۷)  
"ای بنده من دل را از غل پاک کن و بی حسد بیساط قدس احد بخرام" (۱۸)  
"برتری و بهتری که به میان آمد عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت... خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی و ارفع دیدن خطائی است کبیر...". (۱۹)  
مقصد نگارنده از نگارش این مطلب درس آداب و اخلاق نیست چه که به عنایات حق اهل ایمان به اخلاق رحمانی آراسته اند، مقصود فقط اشاره به یکی از ممیزات امر الهی در این دور بدیع است که مکارم اخلاق و صفات انسانی و روحانی نیز در زمره واجبات و فرائض محسوب گشته و تجاوز و قصور از آن جائز نیست تا بدرجه ای که انسان موظف است افکار و تصورات ذهنی خویش را نیز همواره بر خیرخواهی و محبت توجیه و دلالت کند.

در این باره حضرت عبدالبهاء خطاب به یکی از جوانان احباء می فرمایند:  
"در خصوص قضیه آن جناب تا توانی صبر و تحمل دار و از کسی بصرف تصور مکدر مشو چه بسیار امور که بنظر نوع دیگر می آید و چون حقیقت منکشف گردد واضح شود که صرف تصور بوده نه تحقق. در جمیع اوقات انسان باید در امور احتمالات خیریه بدهد و حمل بر خیرخواهی کند و یا موانعی مخفی، چون مسلک چنین باشد راحت جان و آسایش وجدان حاصل گردد والا انسان همواره معذب است امیدوارم که این مقام افاضه گردد تا سبب روح و ریحان مستمر شود ابداً خاطر نرنجد و اغیرار حاصل نشود بلکه همواره انوار بدرخشد" (۲۰) آیا نباید از این بیان مبارک استنباط کرد که اولی آن است که از آزمایش دوستی نزدیکان و دوستان نیز چشم پوشید و صداقت و اخلاص آنان را در معرض امتحان نیاورد؟  
این یادداشت باشاره یکی از دوستان نکته دان و صاحب کمال نوشته شده اما توفیق آن حاصل نشد که از دریای بیکران آثار مبارکه چنانکه سزاوار است استخراج



در حقائق و معانی شود. صاحبان معارف و کمال بدون تردید با انسی که به کلمات الهی دارند از آن مخزن بی زوال بهره شایسته داشته و همواره خواهند داشت.

### مآخذ و مراجع

- ۱ - دکتر داودی - مطالب و بیانات شفاهی
- ۲ - اصطلاح "تسویل" در آثار مبارکه مکرر زیارت شده و به مفهوم آراستن و توجیه اعمالی است که انسان به نادرستی آن آگاه است. این کلمه بصورت فعل ماضی در سوره یوسف در قرآن در باره اعمال و رفتار برادران حضرت یوسف آمده است.
- ۳ - اصل کَلّ الخیر. ۱۵
- ۴ - برای زیارت مواردی از این قبیل ممکن است به انجیل متی باب پنجم - انجیل لوقا باب ششم و قرآن مجید - سوره حجرات (۴۹) مراجعه نمود.
- ۵ - بیان عربی واحد دهم باب ۶
- ۶ - ایضاً واحد یازدهم باب ۳
- ۷ - ایضاً واحد ششم باب ۱۶
- ۸ - بیان فارسی واحد چهارم باب ۴
- ۹ - ایضاً واحد ششم باب ۹
- ۱۰ - ایضاً واحد ششم باب ۱۱
- ۱۱ - ایضاً واحد هفتم باب ۶
- ۱۲ - ایضاً واحد هفتم باب ۱۸
- ۱۳ - ایضاً واحد نهم باب ۴
- ۱۴ - مجموعه الواح حضرت بهاء الله چاپ مصر ۳۰۵
- ۱۵ - ایضاً ۲۳۱
- ۱۶ - کلمات مکنونه شماره ۵
- ۱۷ - کلمات مکنونه شماره ۶
- ۱۸ - کلمات مکنونه شماره ۴۲

- ۱۹ - لوح اتحاد ادعیه حضرت محبوب صص ۷-۳۹۶
- ۲۰ - لوح مبارک مصدر به "هو الله ای بنده جمال ابھی قضیہ احترام و رعایت و معاونت.. بسیار مقبول"

## سیاست و دیانت سیاست در امر بهائی

رابطه دین و سیاست یکی از حادثترین مسائل مورد بحث در جهان امروز است. برخی قائل به لزوم تفکیک کامل این دو از همدیگرند چنانکه در اکثر ممالک راقیه امروز جهان عمل می شود و برخی طرفدار حکومت مذهبی سنتی تئوکراسی هستند و نظر به ولایت فقیه در جمهوری اسلامی ایران. پاره ای نیز می گویند در عین انفکاک، سیاست و حکومت می تواند بر ارزشهای اخلاقی والای ادیان تکیه زند و از آنها الهام گیرد. در قالب چنین گفتگویی است که مقاله جناب دکتر افغان را ذیلاً عرضه می داریم.

پژوهشنامه

### ۱ - مفهوم سیاست

"از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است" (۱)

لفظ سیاست از دیرباز در زبان فارسی و عربی به مفهوم روش حکومت و اداره نظام اجتماعی معمول و متداول بوده است. دهخدا در فرهنگ معروف لغتنامه آنرا به معنی حکم راندن بر رعیت (غیاث اللغات - قرن ۱۳ هجری قمری)، حکومت و ریاست و داوری (فرهنگ نفیسی ناظم الاطباء - قرن ۱۳) آورده و از شواهد آثار ادبی فارسی اصطلاح "سیاست رعیت" (کلیله و دمنه) "سیاست ولایت و ریاست امت" (عقد العلی) را شاهد گرفته است. از کلمات قصار متداول در فارسی دو نمونه زیر مؤید همین مطلب است که سیاست و حکومت در زبان فارسی همواره مترادف بوده اند "مال بی تجارت و علم بی بحث و ملک بی سیاست نباید" (سعدی) و "امارت بی عدل و سیاست ممکن نگردد" (کلیله و دمنه) (۲)

اساساً لفظ سیاست مصدر عربی است و در تعریف آن در کتب لغت آمده "السیاسة استصلاح الخلق بارشادهم الى الطريق المنجی فی العاجل و الآجل و هی من الانبیاء علی الخاصّة و العامة فی ظاهرهم و باطنهم و من السلاطین و الملوک علی

کَلّ منهم فی ظاهرهم لا غیر و من العلماء ورتة الانبیاء علی الخاصّه فی باطنهم لا غیر (محیط المحيط - قرن سیزدهم هجری قمری) (۳).

ریشهٔ مطلب را باید در آثار فلاسفهٔ متقدمین جستجو کرد. افلاطون الهی کتابی در بارهٔ ضروریات و خصوصیات جامعهٔ انسانی دارد که نام اصلی آن Politeia به زبان یونانی است و بعداً به نام جمهوریت یا Republique به زبانهای دیگر ترجمه و مشهور شده است. ارسطو معلم اوّل نیز کتابی در همین زمینه بنام Politica پرداخته است و لازم به توضیح نیست که این دو لفظ که ریشه ای واحد دارند مفهوم سیاست و حکومت را در خود پرورانده اند. (۴)

علماء و حکماء اسلام که در مسائل حکمت و فلسفه روش افلاطون و ارسطو را ادامه داده اند نیز سیاست را به همین مفهوم معرفی نموده اند. بنا بر نظر خواجه نصیرالدین طوسی "به ضرورت نوعی از تدبیر باید کرد که هریکی (از مردمان) را به منزلتی که مستحقّ آن باشد قانع گرداند و بحق خویش برساند و دست هریکی تعدّی و تصرف در حقوق دیگران کوتاه کند و به شغلی که متکفل آن باشد از امور تعاون مشغول شود. و این تدبیر را سیاست خوانند. پس اگر این تدبیر بر وفق وجوب و قاعدهٔ حکمت اتفاق افتد و مؤدّی بود به کمالی که در نوع و اشخاص بقوه است آنرا سیاست الهی گویند و الاّ به چیزی دیگر که سبب آن سیاست بود اضافه کنند" (اخلاق ناصری - مقاله سوم در سیاست مدن) (۵)

با توجه کلی به مطلب می توان دریافت که بدون استقرار سیاست و تأسیس حکومت سعادت و آسایش جامعه صورت نیندد و سیاست و حکومتی که بر اساس عدالت و انصاف نباشد نشاید و نیاید. نکتهٔ جالب اینست که در اوّلین سندی که در این مبحث توسط افلاطون در زمینهٔ علوم فلسفی تنظیم شده بحث عدالت سرآغاز مطلب است. البته اساس مطلب مربوط و منسوب به سقراط است. که در آثار مبارکه به نام "سید فلاسفه" تشبیه و تجلیل شده است. بی شک اصل حسن ادارهٔ اجتماع و اعمال اصول سیاست ریشهٔ روحانی و الهی دارد. اگرچه اصول اخلاق و آدابی که لازمهٔ حفظ و نظم اجتماع انسانی است در فطرت بشری ودیعهٔ الهی است اما تربیت و هدایت فطرت انسانی محتاج به نفثات روح قدسی است و به

همین مناسبت است که حضرت عبدالبهاء پس از بیان این حقیقت که "دین عبارت از روابط ضروریّه منبث از حقایق اشیاء است" تصریح می فرماید که نفوس مقدّسه مظاهر الهیه بقوه وحی بر این روابط علم و اطلاع دارند و به آن قوه قدسی عالم انسانی را هدایت و تربیت می فرمایند. (۶)

اساس سیاست که وسیله اداره جامعه انسانی و ایجاد نظم و آسایش در عالم است مبتنی بر عدالت و اداء حق و حقوق افراد است این هدف جلیل یعنی عدل و داد در ادیان پایه قوانین و اصول است اما اصل اصیل دیگری نیز در تعالیم الهی وجود دارد که در حقیقت مایه تکمیل و تکامل اجتماع است و آن اصل محبت است که در مقابل عدالت و بلکه بسی مهمتر و مؤثرتر است. متقدمین نیز این نکته را دریافته بودند. خواجه نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری چنین آورده "فضیلت محبت بر عدالت مقرر است... احتیاج به عدالت که اکمل فضائل انسانی است در باب محافظت نظام نوع از جهت فقدان محبت است چه اگر محبت میان اشخاص حاصل بودی به انصاف و انتصاف احتیاج نیفتادی... تنصیف از لواحق تکثر باشد و محبت از اسباب اتحاد. پس بدین وجوه فضیلت محبت بر عدالت معلوم شد". (مقاله سوم در سیاست مدن) بنا بر این مقدمات سیاست بشری در صورت کمالی خود مبتنی بر عدالت و مساوات است و اگرچه جامعه از آن همواره بهره ور خواهد بود اما هنوز تا کمال حقیقی و مقصد واقعی وجود انسانی راهی دراز در پیش است. اما سیاستی که بر مبنای تعالیم روحانی و الهی بنیاد گیرد عدالت و مساوات و محبت و مواسات هردو را یکسان می پرورد و از وجود افراد متمدّن اشخاص ملکوتی می آفریند. به این مفهوم و مقصد در کتب مقدّسه از قبل و بعد همواره اشاره شده. در قرآن کریم بیان "اتّما المؤمنون اخوة" (۷) و "یوثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة" (۸) مؤید مطلب است. اساس سیاست در امر بهائی در بیانات زیر خلاصه شده است:

"انشاء الله نفوس عالم موفق شوند و سرج بیانات مشفقانه را به مصایح حکمت حفظ نمایند امید هست که کلّ به طراز حکمت حقیقی که اسّ اساس سیاست عالم است مزین گردند." (۹) "از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر

باشید و به اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک جوئید. این یک شبر عالم یک وطن و یک مقام است از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و به آنچه علت اتفاق است توجه ننمائید" (۱۰) "سراج عباد داد است او را بیادهای مخالف ظلم و اعتساف خاموش نمائید و مقصود از آن ظهور اتحاد است بین عباد." (۱۱) "این مقام اندازه و مقدار است و مقام اعطاء کلّ ذیحقّ حقّه است طوبی لمن عرف و فاز و یا حسرة للغافلین. آثار طبیعت بنفسها بر این شاهد و گواه و هر حکیم بینائی بر آنچه عرض شد مطلع و آگاه" (۱۲) "اعتساف شأن انسان نبوده و نیست. در کلّ احوال باید به انصاف ناظر باشد و به طراز عدل مزین" (۱۳) "آنچه در این روز پیروز شما را از آرایش پاک نماید و به آسایش رساند همان راه راست بوده و خواهد بود." (۱۴) "قل اول الحکمة و اصلها هو الاقرار بما بیته الله لانّ به استحکم بنیان السیاسة الّتی کان درعا لحفظ بدن العالم تفکروا لتعرفوا ما نطق به قلمی الاعلی فی هذا اللوح البدیع. قل کلّ امر سیاسی انتم تتکلمون به کان تحت کلمة من الکلمات الّتی نزلت من جبروت بیانه العزیز المنیع." (۱۵)

بیان اخیر فصل الخطاب است و اساس سعادت و آسایش عالم در آن خلاصه شده است. تحقق آرزوی متقدّمان به منظور ایجاد مدینه فاضله یا آرمانشهر است که در آن سیاست و حکومت سپرده بدست حکیمان حقیقی پیش بینی شده است.

## ۲ - سیاست و حکومت:

“امور ملّت معلق است بر حال بیت عدل الهی ایشانند امنا الله بین عباد و مطالع الامر فی بلاده... امور سیاسیّه کلّ راجع است به بیت عدل...” (۱۶)

حکومت با سیاست ملازمه مستقیم دارد. متقدّمان از جمله افلاطون و ارسطو حکومتها را به انواع مختلف طبقه بندی کرده اند و اگرچه در طول تاریخ راجع به انواع حکومت نظرات متنوعی ابراز شده اما اصول آنها همان است که در تعاریف متقدّمان آمده است. سیاستهایی که انواع حکومتها بر آنها استوار است عموماً مبتنی بر تقسیم مردم به حاکم و محکوم یا دولت و ملّت است و بجز در رویّه دموکراسی که

به عنوان ظاهر حکومت ملت بر ملت است دولت و ملت دو گروه متمایزند که بر اساس کسب قدرت یکی حاکم و دیگری محکوم است و در هر زمانی ممکن است یکی جای دیگری را بگیرد، حاکم محکوم شود و یکی از گروه های محکوم دیگران را تحت حکم آورد و حکومت را به قهر و زور با کمک تسلط بر منابع حیاتی مردم به دست آرد.

دموکراسی نیز که بنا بر تعریف حکومت مردم بر مردم است بر اساس احراز حکومت بوسیله قدرت اکثریت استقرار می یابد و سیاستی ناپایدار دارد زیرا آرمانها و اهداف آن همواره متناسب آمال و برنامه های کسانی است که اکثریت را احراز می نمایند و اگرچه به ظاهر خیر و مصلحت عمومی را مدعی است ولی تضمینی برای این هدف که همواره ممکن است در عمل به مفاهیم گوناگونی تعبیر شود وجود ندارد. اکثریت به مدد وعده های تبلیغاتی بالقوه آماده است که حکومت را به دست گیرد و بالفعل هنگامی که به مقصود رسید عقائد و افکار خود را که نه ضرورتاً با اقلیت یا اقلیتها کلیات مشترکی دارد و نه همیشه بر مبنای عدل و انصاف است به عموم تحمیل می نماید.

بنا بر این دموکراسی در عین خوبی محتاج تربیت و هدایت روحانی است وگرنه نوعی بی سامانی و عدم نظم حقیقی را که طبیعتاً مبتنی بر عدم شناسائی حقوق دیگران و حاصل فقدان عدالت است در عین نظم ظاهری بنیاد می نهد. سلاح اصلی دموکراسی تبلیغات است و عامه مردم، اگر رهبران اجتماع بی ایمان شوند و پای بند اصول نباشند بدون توجه پیرو فساد و مبتلای به آن خواهند شد.

مقصود از ایمان تقید و پایبندی به اصول و حقائق روحانی و انسانی است که مشترک در همه ادیان است و جنبه های مادی فرهنگ بشر را که دستاورد علوم تجربی است به مدد روحانیات حقیقی و عواطف انسانی و اخلاقی که در همه ادیان یکی است تکمیل می نماید اصول و مبانی سیاست و حکومت در امر بهائی جامع، مانع و بسیط است. شواهد زیر از آثار مبارکه اساس مطالب را مشخص کرده است.

"یا حزب الله مرّبی عالم عدل است. چه که دارای دو رکن است مجازات و مکافات و این دو رکن دو چشمه اند از برای حیات اهل عالم. چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمی مقتضی، لذا امور به بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند. نفوسی که لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند ایشان ملهمند به الهامات غیبی الهی. بر کلّ اطاعت لازم." (۱۷)

در اصول و مبانی سیاست می فرماید:

"آسمان حکمت الهی به دو نیر روشن و منیر مشورت و شفقت و خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات" (۱۸)

آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر مشورت و شفقت. در جمیع امور به مشورت متمسک شوید چه که اوست سراج هدایت، راه نماید و آگاهی عطا کند" (۱۹)

"اس اعظم که اداره خلق به آن مربوط و منوط آنکه اول باید وزرای بیت عدل صلح اکبر را اجرا نمایند تا عالم از مصاریف باهظه فارغ و آزاد شود. این فقره لازم و واجب چه که محاربه و مجادله اس زحمت و مشقت است. دوم باید لغات منحصر به لغت واحده گردد و در مدارس عالم به آن تعلیم دهند. سوم باید به اسبابی که سبب الفت و محبت و اتحاد است تشبث جویند. چهارم جمیع رجال و نساء آنچه را که از اقتراف و زراعت و امور دیگر تحصیل نمایند جزئی از آن را از برای تربیت و تعلیم اطفال نزد امینی ودیعه گذارند و به اطلاع امنای بیت عدل صرف تربیت ایشان شود. پنجم توجه کامل است در امر زراعت، این فقره اگرچه در پنجم ذکر شد ولکن فی الحقیقه دارای مقام اول است" (۲۰)

وظیفه ارباب سیاست و حکومت و مسئولان آن

"آسمان سیاست به نیر این کلمه مبارکه که از مشرق اراده اشراق نموده منیر و روشن است. ینبغی لکلّ آمران یزن نفسه فی کلّ یوم به میزان القسط و العدل ثمّ یحکم بین الناس و یأمرهم بما یتهدیهم الی صراط الحکمة و العقل (۲۱)" ینبغی



لهم بأن يكونوا امناء بين العباد و يرون انفسهم وكلاء لمن على الارض كلّها هذا ما وعظوا به في اللّوح من لدن مدبّر حكيم" (۲۲)

وظيفة رهبران جامعه:

"اگر حکماء و عرفای مشفق ناس را آگاه نمایند جميع عالم قطعه واحده مشاهده گردد. هذا حق لا ريب فيه يسأل الخادم همّة من كلّ ذى همّة ليقوم على اصلاح البلاد و احياء الاموات بماء الحكمة و البيان حباً لله الفرد الواحد العزيز المنان" (۲۳) "حکيم دانا و عالم بينا دو بصرند از برای هيکل عالم. انشاء الله ارض از اين دو عطية كبرى محروم نماند و ممنوع نشود." (۲۴) طوبى لمن اصبح قائماً على خدمة الامم" (۲۵)

وظيفة عموم مردم:

"اميد هست كه كلّ به طراز حكمت حقيقي كه اساس سياست عالم است مزين گردند." (۲۶) "از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل كه ابصار عالم را به نور حكمت منور فرمايد تا كلّ ادراك نمايند آنچه را كه اليوم لازم است. امروز انسان كسى است كه به خدمت جميع من على الارض قيام نمايد." (۲۷) آسمان خرد بدو آفتاب روشن: بردبارى و پرهيزكارى." (۲۸) "در كلّ احوال بايد به انصاف ناظر باشد و به طراز عدل مزين." (۲۹) "برترى و بهترى كه به ميان آمد عالم خراب شد و ويران مشاهده گشت... خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقى و ارفع ديدن خطائى است كبير." (۳۰)

صفات مختصه لازمه سياستمداران:

"در جميع امور بايد رؤسا به اعتدال ناظر باشند چو هر امرى كه از اعتدال تجاوز نمايد از طراز اثر محروم مشاهده شود." (۳۱) "بيان و كلمه بايد مؤثر باشد و همچنين نافذ و به اين دو طراز در صورتى مزين كه لله گفته شود و به مقتضيات اوقات و نفوس ناظر باشد." (۳۲) "انّ البيان جوهر يطلب التقوذ و الاعتدال اما التقوذ معلق باللطافة و اللطافة منوطة بالقلوب الفارغة الصافية و اما الاعتدال

امتزاجه بالحكمة التي نزلناها في الزبر والالواح يا اسمى بيان نفوذ می طلبد چه اگر نافذ نباشد مؤثر نخواهد بود و نفوذ آن معلق به انفاست طیبه و قلوب صافیه بوده و همچنین اعتدال می طلبد چه اگر اعتدال نباشد سامع متحمل نخواهد شد و در اول بر اعراض قیام نماید و اعتدال امتزاج بیان است به حکمتهائی که در زبر و الواح نازل شده و چون جوهر دارای این دو شیء شد اوست جوهر فاعل که علت و سبب کلیه است از برای تقلیب وجود و اینست مقام نصرت کلیه و غلبه الهیه. هر نفسی به آن فائز شد قادر بر تبلیغ امرالله و غالب بر افنده و عقول عباد خواهد بود." (۳۳) اگرچه بیان فوق در باره تبلیغ امر نازل شده اما اگر به نتیجه مطلب توجه شود که می فرماید "هر نفسی به آن فائز شد ... غالب بر افنده و عقول عباد خواهد بود" در می یابیم که اشاره بیان مبارک شامل اهل سیاست و ارباب حل و عقد امور نیز تواند بود زیرا در رویه دموکراسی و جمهوریت که در آثار مبارکه بهائی مقبول واقع شده وسیله اعظم و اهم در احراز حکمت راضی داشتن و خوشحال ساختن اکثریت است. اما اگر این از موفقیت اصول و مبانی مذکور در بیان فوق الذکر و برکات و هدایت روحانی و الهی محروم ماند جز عوام فریبی نخواهد بود. و در این حال جز با اجبار و یا اضطرار وعده و فریب اکثریت به آن تمکین نخواهد کرد و لذا حکومت پایدار نخواهد ماند و اگر پایدار ماند تنها به مدد شدت عمل و ارعاب و تجاوز به حقوق مردم دوام خواهد یافت.

اصول سیاست و حکومت بنا بر شواهد فوق مبتنی بر تعالیم حضرت بهاء الله و سلاطین و زمامداران مجری اصول و مبانی مذکور در امر بهائی می باشند.

### ۳ - سیاست و عدالت:

"مربی عالم عدل است" (۳۴) "سراج عباد داد است... و مقصود از آن ظهور اتحاد است بین عباد" (۳۵)

سیاست چنانکه معلوم شد مجموعه اصول و موازینی است که اداره جامعه انسانی را تعهد نماید. مطلب اینجا تمام نمی شود بلکه سرآغاز کار است که اداره جامعه و حکومت چگونه باید باشد تا قوام و دوام جامعه پایدار بماند و این همان حقیقت

است که از آن به اجرای عدالت تعبیر می شود. سیاست صحیح مبتنی بر عدالت است زیرا تبعیت از قانون طبیعی است که الهی است. مقصود از طبیعت در این مقام یعنی سرشت و فطرت انسانی که ذاتاً مفطور بخیر است و آنچه را بر خود نمی پسندد برای دیگران هم نمی خواهد. مقصود از مفطور به خیر آنست که انسان نوعاً متمایل به الفت و محبت و انس و استیناس است یا بعبارت متداول انسان مدنی الطبع آفریده شده است. در انسان نهاد و صفات حیوانی نیز همچنان سرشت و صفات انسانی موجود است ولی به علت دارا بودن خصیصه تشخیص و اختیار این دو نهاد دائماً در حال جنگ و گریزند و به همین جهت تربیت و هدایت در ادیان الهی اهمیت مخصوص حاصل نموده و اصل "برکس میسند آنچه تو را نیست پسند" به عنوان اصلی بدیهی شعار همه ادیان و مریبان جامعه بشری بوده است.

آزادی لازمه اختیار و تشخیص است و از نعمتهای خدادادی است. اما مانند بسیاری از مواهب دیگر که خاص نوع انسان است تابع اصل اعتدال است و نسبت به امور مختلف و به اعتبار شرایط گوناگون موارد استفاده بی نهایت دارد. منطق و عقل قبول اصل آزادی برای افراد در هر مرتبه و مقامی را تأیید می نماید. اما آزادی حقیقی در پرتو اصول و سنن الهی که عمومی و جهان شمول است حاصل می گردد چه که این اصول و موازین ناظر به مصالح و روابط عموم نوع بشر در گذشته و حال و آینده است. بیان مبارک در کتاب اقدس که "ان الحرية تنتهي عواقبها الى الفتنة التي لا تخمد نارها كذلك يخبركم المحصى العليم فاعلموا ان مطالع الحرية و مظاهرها هي الحيوان و للانسان ينبغي ان يكون تحت سنن تحفظه عن جهل نفسه و ضرر الماكرين ان الحرية تخرج الانسان عن شئون الادب و الوقار و تجلعه من الارذلين... قل الحرية في اتباع اوامري لو انتم من العارفين...

(۳۶) سرفصل روابط و ضوابط سیاستی است که حدود و مفاهیم حقوق انسانی را مشخص می سازد. درک این حقیقت که آزادی انسان به معنی رفع مسؤولیت و عدم تعهد اخلاقی نیست، ضرورت وجود و اجرای عدالت را نخست در ضمیر افراد جایگزین می سازد و تا مفهوم عدالت و انصاف در فهم و فکر ما مفهوم صحیح را که مبتنی بر بیان مبارک فوق است حاصل نکند مفهوم عدالت اجتماعی

که جزء جدائی ناپذیر سیاست عمومی است در عالم تحقق نخواهد پذیرفت زیرا طبیعت حیوانی که در انسان موجود است راضی بحق عادلانه خود نیست، همه چیز را برای خود می خواهد و به مساوات و عدالت تمکین نمی کند.

مقتضای عدالت احقاق حق است و سیاستی که مبتنی بر این اصل است کسانی را که فطرت و سرشت ایشان مفطور به خیر است راضی و ممنون خواهد ساخت.

اگر عدالت اجرا شود اثر سازنده و برکت بخش آن باعث جذب اکثریت مردم خواهد بود و به بروز و ظهور فطرت انسانی که شائق و مایل به خیر است کمک خواهد کرد و خود بنفسه در تربیت جامعه و توسعه دامنه اصلاح اجتماعی مؤثر خواهد بود. اما عدم عدالت به عدم رضایت می انجامد و گروهها و احزاب مختلف به وجود می آید و هریک به نحوی برای احقاق حق خود بر می خیزد و مفهوم عدالت با انتقام اشتباه می شود از اختلاف و تنوع سیاستها کار به تجاوز از حدود و حقوق طبیعی و حقیقی می انجامد.

عدالت صفت پسندیده ای است که همه باید به آن متصف باشند اما دامنه مطلب وسیع تر از آنست که با این گفته تمام شود بلکه جا دارد مفاهیم و موارد عدالت نیز مورد توجه قرار گیرد. به عبارتی عدالت دارای دو مرحله است یکی عدالت نسبت به موارد امور و اشیاء و دیگر عدالت نسبت به افراد و اشخاص. عدالت نسبت به موارد و مسائل ممکن است در باره حق و اداء حق باشد و یا در مورد قضاوت به اعمال و رفتار افراد بکار رود اما عدالت در باره افراد گاهی در باره دیگران است و زمانی نسبت به خود و دوستان و بستگان و در همه حال احساس وابستگی یا عدم تعلق و دل بستگی به آسانی می تواند آنرا مخدوش سازد. گرچه این تقسیم و توضیح در حقیقت مصنوعی است زیرا در بسیاری از موارد ممکن است مطلب را به تناسب روش طرح آن از زوایای مختلف بررسی کرد. اما مقصد آنست که موضوع عدالت از دیدگاههای متعدد شایسته بحث و توجه است. قضاوت به عدل و اجرای عدل اگرچه دو مطلب متمایزند ولی در این بحث مقصود تفکیک آن نیست زیرا بحث در کلیات و مبادی نظری است. اما اولین شرط عدالت بطور کلی و در همه موارد بری بودن از مصالح و منافع شخصی یا جمعی است و فقط رعایت منافع

عمومی و بدون تمایل و تبعیض است که اهمیّت دارد زیرا هدف آن بنا به بیان مبارک جمال اقدس ابھی "ظهور اتحاد است بین عباد" و بجز معدودی از افراد که به صفت انقطاع حقیقی آراسته اند دیگران بدون آنکه بخواهند و بدانند قضاوتشان به تبعیض و تفاوت می انجامد و تشخیص عدالت واقعی مشکل می شود.

لازمه مواردی که انسان با حقوق و یا اعمال خود سروکار دارد انصاف است یعنی ضمن حفظ منافع شخصی حقوق دیگران را نیز بشناسد. این مطلب در گرو تربیت اخلاقی و تقیّد به اصول روحانی و ایمان وجدانی است که از تعالیم الهی که عمومی است و همه را یکسان می بیند سرچشمه می گیرد.

اگر اجرای عدالت و احقاق حقّ به تشخیص افراد واگذار شود در اغلب موارد تجاوز از حقّ به مقابله به مثل و انتقام می انجامد. گاهی این عکس العمل جزئی و خفیف است و به صورت تبعیض و تفاوت تظاهر می نماید و در جامعه گروه ها یا افرادی از آن رنج می برند، همچنانکه قوانین بسیاری از ممالک که با افکار ملیّت پرستی مفرط با تمایلات نژادی و یا اعتقادات مذهبی خاصّ تدوین شده این تبعیض را در لفاف توجیّهات غیرانسانی گاهی به تلویح و زمانی به صراحت ابراز می دارد اینست که در نتیجه این بی عدالتی که در لباس اساس حکومت و قانون عرضه شده با قیام و اقدام نفوس محروم و مظلوم روبرو می شود و کار به انتقام می کشد که نه مقبول اهل منطق و انصاف است و نه اثر جبران بخش دارد بلکه روز به روز احساس انتقام و مقابله در طرفین اوج و شدّت بیشتری می یابد.

به خوبی می توان دریافت که استقرار عدالت پاینده و واقعی تنها به مدد تربیت نفوس انسانی ممکن تواند بود زیرا بنا به بیان مظهر الهی "تا نفس به مشتهیاتش باقی جرم و خطا موجود" (۳۷) است و نفوسی که به خواسته ها و مشتهیات مشغول و به جرم و خطا مأنوس البتّه از عدالت روگردان و گریزان خواهند بود مؤثرترین عامل در تکوین و ایجاد صفات و ملکات در افراد انسانی روابط و آداب اجتماعی است. انسان از ابتدای طفولیت تا سنّ کمال همواره متأثر از روش و آداب خانواده، اخلاق و عمل همسالان و همدرسان و بالاخره معاملات و روابط محیط اجتماع است از این رو در جوامعی که اساس روابط بر مقابله به مثل نهاده

شده عدالت راهی و جایی ندارد بلکه انتقام مستقر می شود. لازمه انتقام شدت و زیاده روی است و در چنین محیطی خواه در خانواده، یک شهر یا بین ممالک و اقوام و نژادها و ملت‌ها و مذاهبها حسّ مقابله و انتقام همواره با مقیاس غلبه و شدت عمل بیشتر توسعه و تقویت می شود و پایانی جز نابودی عده ای مظلوم ندارد.

دوای درد عالم امروز که تشنه عدالت است محبت و عفو و چشم پوشی از خطاست که بدینوسیله افراد جامعه انسانی احساس وحدت و یگانگی نمایند. اما عدالت در شأن حکومت است که امور جامعه انسانی به آن مقام سپرده شده. "امور ملت معلق است به رجال بیت عدل الهی ایشانند اماناء الله بین عباد و مطالع الامر فی بلادہ یا حزب الله مربی عالم عدل است چه که دارای دو رکن است مجازات و مکافات ... چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمی مقتضی لذا امور به وزرای بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند... یا اهل بها شما مشارق محبت و مطالع عنایت الهی بوده و هستید لسان را به سب و لعن احدی میالائید و چشم را از آنچه لایق نیست حفظ نمائید آنچه را دارائید بنمائید اگر مقبول افتاد مقصود حاصل والا تعرض باطل... سبب حزن مشوید تا چه رسد به فساد و نزاع... (۳۸) سلطانی که غرور اقتدار و اختیار او را از عدل منع ننماید و نعمت و ثروت و عزت و صفوف و الوف او را از تجلیات نیر انصاف محروم نسازد او در ملاً اعلی دارای مقام اعلی و رتبه علیاست بر کل اعانت و محبت آن وجود مبارک لازم... (۳۹) دو بیان مبارک فوق تفکیکاً وظائف افراد و مراجع اختیار را تعیین فرموده و سهم هریک را در استقرار عدالت در جامعه تبیین و تشریح فرموده است.

#### ۴ - سیاست و وحدت عالم انسانی:

"مقصود این مظلوم از حمل شدائد و بلایا و انزال آیات و اظهار بینات اخماد نار ضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم بنور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز." (۴۰)

وحدت عالم انسانی هدف دیانت بهائی است. این هدف عالی حقیقی است که حتی تصور آن در یکی دو قرن قبل از فکر کسی نمی گذشت. اما امروز به مدد

وسائل ارتباط جمعی و تحوّل تفکرات اجتماعی از ضروریات عالم بشری به حساب می آید. این کیفیت دو علت دارد یکی سیر و تحوّل روحانی عالم انسانی که حقّ جل جلاله یا باصطلاح حکمای الهی علت العلل چنین مقرر فرموده و در طول تاریخ حیات بشر وسیله آنرا مهیا داشته و متدرجاً به کمک تعالیم روحانی و دیانتی استعدادات فکری و علمی و روحی انسان را به جانب آن هدایت فرموده است. دیگر پیشرفت و توسعه تدریجی علوم و صنایع که اگرچه مخلوق ذهن و فکر انسان است با اینهمه اگر خوب تفکر شود آن نیز حاصل اراده و تقدیر الهی است که چنین استعدادی را در وجود بشر بودیعه نهاده است. وحدت عالم انسانی بنا بر تعالیم بهائی کیفیت اجرائی و تحقق هدفی است که بر سه اصل وحدت ذات الهی، وحدت ادیان و وحدت نوع انسان متکی است. این سه اصل بر اساس منطق سلیم و تفکر علمی مقبول اهل انصاف است. وحدت عالم انسانی را از دو دیدگاه باید بررسی کرد:

نخست از جنبه نظری که چون نوع انسان از لحاظ معنوی و روحانی واحد و یکسان است جامعه انسانی از لحاظ کلی و عمومی حائز حقوق یکسانی است و دلیلی ندارد که بین ملت‌ها، نژادها و افراد بشری از لحاظ حقوق انسانی تفاوت و امتیازی قائل شویم. منطق و انصاف بر این نکته گواه است. مطلب دیگر تحقق عملی و اجرای هدف وحدت جامعه انسانی است که دیرزمانی به علت عدم توجه به مبانی روحانی و انسانی در جامعه بشری از آن غفلت شده است. گو اینکه در ابتدای دوره هر ظهوری از ظهورات الهیه این هدف به مدد تعلیم عملی و آداب و اخلاق مظهر ظهور و برگزیدگان ثابت و خالص که درک تربیت از منبع رسالت و هدایت می نمودند معمول و متداول بوده است. شاهد صادق بر این حقیقت وحدت و اخوت پیروان اولیّه حضرت مسیح و پیغمبر اکرم در صدر مسیحیت و اسلام است. انصاف باید داد که وحدت نوع انسان بدیهی هر عقل سلیم است و اگر این اصل بدیهی به آسانی پذیرفته می شد بی شک تصویر جهان صورتی دیگر داشت. اما امروز با اینکه ما به علت توسعه جوانب مختلفه علم از جمله وسائل جدید ارتباطی تا حدی به مفهوم وحدت حقیقت وجود انسانی متوجه شده ایم معذک هنوز به

ضروریات و پی آمدهای آن آگاه نیستیم. نخستین پی آمد آن قبول وجود حقوق مشابه و متساوی و متعاقب آن ضرورت قبول ایجاد موازین و مقرراتی است که این حقوق مسلمه را حفظ نماید و تعادل آنرا تأمین کند. این حقوق باید بر موازینی مبتنی بر اصول جهانی تأسیس شود یا به عبارتی دیگر متکی بر اساسی جاودانی باشد که زمانها و مکانها و سیاستهای گذران بشری در آن رخنه و نفوذ نتواند. این چنین کیفیتی که باید جاودانی و ابدی باشد در فرهنگ تعاریف بهائی کیفیتی الهی و ماوراء بشری است. متأسفانه مفهوم الهی به طور کلی و عمومی به غلط تعریف و تفسیر شده و هر گروه وابسته به هر مذهب و شریعتی تعبیر خود را مبتنی بر الهی بودن بر اساس معیارها و قراردادهای خود تعریف می نماید و آن را متکی بر کتاب و آثار نازل بر شارع دیانت مورد اعتقاد خود معرفی می کند اما اگر اصل معقول و مسلم را بپذیریم که خدای واحد که همه ادیان به او اعتقاد و انتساب دارند همه افراد و اشخاص را یکسان به چشم عطف و عنایت می نگرد و این اصل یعنی شمول همگانی عنایت حق، که اصلی از اصول الهی است و مبنای عدالت عمومی نیز بر این اصل پایدار گشته است مفهوم و برداشت مطلب با آنچه امروز در جامعه بشری متداول است کلاً عوض می شود.

حضرت بهاء الله اساس سیاست را که با اصل وحدت عالم انسانی مناسبت و ارتباط دارد خطاب به سلطان ایران چنین تبیین و توضیح فرموده اند: "ملک عادل ظلّ الله است در ارض باید کلّ در سایه عدالتش مأوی گیرند و در ظلّ فضلش بیاسایند. این مقام تخصیص و تحدید نیست که مخصوص به بعضی دون بعضی شود چه که ظلّ از مظلّ حاکی است. حقّ جلّ ذکره خود را ربّ العالمین فرموده زیرا که کلّ را تربیت فرموده و می فرماید."

با آنکه وحدت نوع انسان ممکن است بر مبنای خصوصیات ژنتیکی و بیولوژیکی مورد بحث و عدم قبول علوم تجربی قرار گیرد اما از لحاظ روحانی و معنوی کلیه شواهد و دلائل مؤید اصالت و اعتبار این حقیقت است که آنچه افراد انسانی را از لحاظ روحی و عاطفی و اخلاقی و معنوی از سایر موجودات متمایز می سازد در همه نژادها، قبائل و ملتها یکی است.



آیات زیر از قلم جمال قدم در خصوص وحدت و اتحاد یکی است.  
"ای دانایان امم از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید و به اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک جوئید. این یک شبر عالم یک وطن و یک مقام است از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و به آنچه علّت اتفاق است توجه نمائید." (۴۱)

"ای قوم بقوت ملکوتی بر نصرت خود قیام نمائید که شاید ارض از اصنام ظنون و اوهام که فی الحقیقه سبب و علّت خسارت و ذلّت عباد بیچاره اند پاک و طاهر گردد." (۴۲)

"... نار محبت احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید و نار بغضا سبب و علّت تفریق و جدال است. نسئل الله ان یحفظ عبادہ من شرّ اعدائہ انه علی کلّ شیء قدیدر... امید آنکه اختیار به روشنی کردار گیتی را روشن نمایند." (۴۳)  
"اشراق ششم اتحاد و اتفاق عباد است لازال باتفاق آفاق عالم بنور امر منور." (۴۴)

"اگر علمای عصر بگذارند و من علی الارض رائجة محبت و اتحاد را بیابند در آن حین نفوس عارفه بر حریت حقیقی آگاه شوند راحت اندر راحت مشاهده نمایند آسایش اندر آسایش." (۴۵) "آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود مع آنکه کلّ از برای اتحاد و اتفاق خلق شده اند." (۴۶)

مفهوم کلام آنست که اصلاح عالم در گرو اتحاد و اتفاق است و اساس آن ازاله اختلاف و جدائی بین ملل و اقوام و وسیله آن ترک افکار و اوهام و تعصبات است که منشأ آن افتخارات واهی و تصورات و ادعاهای بی پایه است که در حقیقت اصنام و الهه های دروغین اند که ساخته افکار بشری و محروم از روح الهی است و رهبران و پیشوایان آن علمای عصرند که دین الهی را در هر دور به مذاهب و فرق تجزیه و تقسیم نمودند و از وحدت و اتحاد مانع شدند.

#### ۵ - سیاست و دین

خیمه امر الهی عظیم است جمیع احزاب عالم را فراگرفته و خواهد گرفت." (۴۷)

مفهوم سیاست و ارتباط آن با مسائل و پدیده هائی چون عدالت و حکومت تا حدی که میسر بود طرح و بحث شد اما ارتباط آن با دین که خود مجموعه مکملی از مسائل فکری و عملی و اجتماعی است کیفیتی دیگر دارد. دین بنفسه روش و سیاست خاص خود را دارد و همواره در طول تاریخ تمدن بشری سیاست مبتنی بر دین را تأسیس و اعمال کرده است. سیاست دینی تا زمانی که متکی بر اصول تعالیم آسمانی یعنی مبتنی بر هدایت کتب مقدسه بوده همواره مورد قبول و تبعیت مردم و مؤثر در حیات اجتماع شده اما زمانی که به تعبیرات پیشوایان دینی از مجرای اصلی منحرف گشته و به مذاهب متفاوت تجزیه شده از اصل وحدت کلمه دور مانده است و به خرابی و دمار انجامیده است.

تعریف مفهوم حقیقی دین اهمیت اساسی دارد زیرا تعاریفات متداول بین مذاهب و ادیان عموماً نارساست. تعریف دین و خصوصیات آن بر مبنای اصولی که در امر بهائی در خصوص دین الهی ذکر شده متضمن این نکات است:

۱ - دین مجموعه ای از مسائل نظری مبتنی بر علوم تحقیقی در باره عالم وجود، مبانی اعتقادی در باره مقام انسان و هدف حیات انسانی، اصول عملی در باره موازین اخلاقی، مجموعه احکام و عبادات برای تربیت فرد و بالاخره نظام اجرایی است که متضمن حفظ سیاست برای نظم اجتماعی است.

۲ - انسان به علت قوه تفکر که مؤثر در اشیاء و روابط طبیعت است از دیگر موجودات ممتاز و در نتیجه محتاج عوامل و سوانقی است که او را به خیر و سعادت رهنما گردد و از هرچه مایه نابودی و فساد است جلوگیری نماید، خلاصه آنکه فکر و فهم او را به خوب و بد آشنا سازد و این کار جز به مدد دانستن سوابق و عواقب امور میسر نخواهد بود اینست که حضرت عبدالبهاء در تعریف دین می فرمایند: "شریعت روابط ضروریه ای است که منبعث از حقائق کائنات است و مظاهر کلیه الهیه چون مطلع به اسرار کائناتند لهذا واقف به آن روابط ضروریه و آنرا شریعة الله قرار دهند." (۴۸)

۳- با توجه به سرشت فکری انسان که همواره در حال تحوّل و ترقّی و تکامل است دین نیز باید تحوّل پذیرد و به اصطلاح پویا باشد تا بتواند احتیاجات روحی و اجتماعی انسان را تأمین نماید و سیاست صحیح را هدایت کند.

۴- دین بنا بر مفهوم بهائی یکی بیش نیست و ادیان مختلف که در ادوار متوالی ظاهر شده اند همه تجلّی حقیقت واحد بوده و هستند. ابتدائی برای آنها نبوده و نیست و انتهائی هم برای تجلّی ادیان در آتیه نبوده و نخواهد بود. اساس آنها همه الفت و محبّت، ایجاد وحدت بر اساس اعتقاد به وحدت مبدأ وجود یعنی ذات الهی، تربیت و هدایت به اتّحاد و همبستگی و تأسیس اخلاق و آدابی که راهنمای بشر به اتّحاد و ایثار و مواسات است.

۵- از آنجا که حقیقت دین واحد است تشعّب و انشعاب را بر نمی تابد. مذاهب و فرق در حقیقت انحراف از اصل دین است زیرا اساس عهد الهی نهی از تفرقه و حفظ وحدت کلمه است. (۴۹) جناب ابوالفضائل در این زمینه تحقیقی عالمانه فرموده و می فرماید که دین و مذهب با یکدیگر تفاوت بنیادی و اصولی دارند زیرا دین هادی به وحدت کلمه است و مذهب مشروط به تأیید اعتقادات و افکاری است که سایرین با آن توافق ندارند و قبول آن اعتقادات مستلزم ردّ آنان و افتراق از دیگران است.

بنا بر آنچه ذکر شد و بر اساس تعالیم بهائی دین الهی واحد و ازلی و ابدی است و دارای دو پایگاه می باشد:

نخست اصول و مبانی که اساس اعتقادات، فلسفه حیات و اصول اخلاق را در بر می گیرد و دیگر قوانین و اعمالی که در هر دور و زمان متناسب فکر و فرهنگ و احتیاج انسانها تشریح می شود و معدلک از اصول اولیه تأثر می پذیرد و اگرچه ظواهر آن مختلف و متفاوتست هدف و مقصد آن یکی است و دوره تکاملی و تدریجی را طی می نماید. بر اصحاب خرد البتّه این نکته واضح است که اختلاف ادیان در طول تاریخ در امور ثانوی بوده و همواره با میزان درک و دریافت عقول و علوم بشری تناسب داشته است.

منشأ ادیان کلمة الله است که تأثیر خلاقه آن با موازین تجربی اجتماعی نیز قابل سنجش و بررسی است. اگرچه کلام الهی به ظاهر با سایر مطالب و نظرات صاحب نظران تفاوت محسوس که همگان آنرا دریابند نشان نمی دهد اما قدرت خلاقه آن که در روح و جان مردم تأثیر می نماید، شمول و احاطه آن که نسلهای متعدّد را جلب و جذب می کند، نبوات و آینده نگری های آن که گذشته و آتیه را به هم پیوند می دهد و بالاخره روح ایمان و اطمینانی که در افراد مختلف طبقات اجتماع انسانی می آفریند همه مختصّاتی هستند که هیچ کلام و فرهنگ با نظام دیگری از علمی، فلسفی و اجتماعی قادر بر تأمین آن نیست زیرا لازمه استقرار نفوذ و تأثیر معمولاً قدرت، ثروت یا جمعیت است و در مورد ادیان و مظاهر آن که خود را مظهر الهی و متکی به تأییدات غیر مادی می دانند هیچیک از این امکانات لا اقل در ابتدای ظهور آنان وجود ندارد. قدرت دین در تأثیر کلمه شارع و مؤسس آن است و همچنانکه در هنگام متابعت از اصل کلمه الله قدرت وحدت بخش آن یکتا و بی نظیر است در هنگام اختلاف و افتراق نیز قدرت مخرب و نابود کننده آن به علت اینکه ریشه در اعتقادات و ایمان افراد دارد به مراتب شدیدتر است.

بر اساس آنچه در تعریف دین و مختصّات آن ذکر شد می توان دریافت که تنها نظامی که همه مشخّصات لازم به منظور اشمال بر کلیه جهات روح و فکر و جسم بشر را دارد دین است که مجموعه مکملی از روحانیات، مسائل اجتماعی و احتیاجات حیات جسمانی است. زیرا انسان اساساً در طلب تحقق اصول و موازینی است که روحاً و جسماً او را آرامش بخشد و آسایش مادی را با تسکین احساسات عاطفی و اخلاقی همراه با جواب مسائل ذهنی و معنوی میسر سازد و مهمتر از همه او را به آزادی معقول فکری و اجتماعی برساند. چنین نظامی که ایده آل همه مردمان معتدل و منصف است در حقیقت همان مدینه فاضله یا حکومت عادلانه ای است که همه در طلب آن می کوشند. اگر افراد به اصل تساوی حقوق انسانی و عدالت متذکر باشند خود بخود مقدمات تأسیس چنین حکومت و سیاستی در جامعه پا خواهد گرفت. ایجاد چنین نظامی محتاج آگاهی و تذکر افراد به شرافت نوع انسانی است که تنها در ظلّ تعالیم ادیان و تربیت روحانی سر

می تواند گرفت. اما به منظور ایجاد مرکزیت و مرجعیت برای چنین نظامی حکومتها باید بر اساس سیاست مبتنی بر دین تأسیس شوند و در ظلّ تعالیم دینی که شمول عمومی دارد عمل نمایند.

نظم و آرامشی که بر مبنای حکومت قانون بدون مواهب روحانی دین در زندگی مادّی و اجتماعی انسان به وجود می آید قراردادی و مکانیکی است و بهمین جهت بدون پویائی و تحرک روحانی نمی تواند آسایش و سعادت جامعه را تأمین نماید. زیرا انسان مجموعه ای از عواطف و احساسات است که هم تظاهرات جسمانی دارد و هم جلوه های روحانی و معنوی و جمع و تناسب این هر دو است که سعادت و آرامش را به انسان هدیه می نماید.

اصول و حقایقی مانند اعتقاد به واجب الوجود و قبول اصل علیّت در عالم خلقت یعنی قبول وجود هدف در عالم وجود و اصل جاذبه محبت روح مشتاق انسان را با مفهوم حقیقی عالم وجود مرتبط می سازد و مسائلی از قبیل کیفیت ارتباط انسان با مبدأ روح انسانی و نحوه درک تکامل تدریجی موجودات و درک موازین هدف حیات انسان آرامش روحی و معنوی به انسان می بخشد، بحث و فحص در این مسائل که از کلام الهی مایه می گیرد باعث باروری و شکوفائی فلسفه و هنر و علوم و سایر شعب فرهنگ انسانی می شود و اگر علوم عصری با آن سنجیده شود هم درک و فهم کلام و معارف ادیان آسان می شود و هم علوم و دانش بشری ترقی و تکامل بیشتری حاصل می نماید. زیرا همه اصول متغیر و متحول فرهنگ انسانی از مبانی اولیه لایتغیر معارف روحانی و دینی سرچشمه می گیرند. اصول و مبانی اولیه اگرچه ثابت اند اما اصولی چون وجود هدف در خلقت و اصل محبت و وحدت که همان جاذبه به مفهوم کلی و عمومی است حامل نوعی سعه نظر در جهان بینی است که همواره در تمام شرایط متغیر به تناسب با آن شرایط عمل می نماید. سیاستی نیز که بر اساس تعالیم و اصول دین بنیاد شود از برکات این موازین و اصول بهره ور خواهند بود وگرنه محدود و متحجر و نارسا خواهد گشت. اینجاست که باید به این نکته توجه داشت که سیاست دینی را نباید با سیاست مذاهب و فرق ادیان یکی دانست و اشتباه کرد.

شکلی نیست که دین حقیقی را نباید با آنچه به اسم دین در بین مردم جهان از دیرباز شایع است یکی دانست. در حال حاضر دین ها همه مذاهبی هستند که از دین واحد اصیل نخستین منشعب شده اند. اگرچه دیگران را مردود می شمارند ولی هیچیک نمی تواند ادعا کند که من حقیقت دیانت بودائی، مسیحی یا اسلام هستم. اما با آنکه هیچ سند و دلیلی در دست ندارد خود را حق و باقی شعب دیانت را که در اصول ایمان با آن مشترک است منحرف از حقیقت می داند.

اساساً دین مبتنی بر حقائق مصرّحه در کتب ادیان الهی است و مذاهب حاصل تنوّع و اختلاف تعبیرات و تفسیرات علمای دین از متون و حقائق کتاب آسمانی و تنها چاره این ضایعه روحانی و دینی تمسّک به عهد و میثاق است که متأسّفانه در ادیان گذشته سرسری شمرده شده و عوارض آن بصورت اختلاف و تفرقه و تشعب بلائی دامنگیر گشته است.

نکته اساسی در نقش حیات بخش دین مسأله فهم خشیه الله و خداترسی است که در آثار مبارکه به آن توجّه خاصّ مبذول فرموده اند. خشیه الله در حقیقت علامت و اثر عرفان حقیقی و محبت الله است. نخستین ظهور و بروز خشیه الله حقیقی محبت و عطوفت نسبت به همه مردمان از آشنا و بیگانه است و در حدّ فردی و شخصی با گذشت و آشتی با همگان تظاهر می نماید.

انتقام با خشیه الله هزاران فرسنگ فاصله دارد. اگرچه در حدّ اجتماعی و عمومی برای نظام جامعه قصاص و تنبیه جائز است اما آنهم به دولتمداران عادل و سیاستمداران کامل سپرده و در ظلّ حکومت عدل و ایمان جای دارد. حکومت باید در ظلّ دیانت باشد زیرا تنها دیانت حقیقی است که تمام شوئن حیات انسانی را نظارت و هدایت می نماید. سیاستی که در ظلّ چنین حکومتی تأسیس شود بر مبنای محبت و وحدت است که اصل ادیان الهی است و نه تنها استقرار نظم در جامعه منوط به آن است بلکه تربیت جامعه برای ترقّی و تکامل اجتماعی را نیز تعهد می نماید. اساساً عدالت به تنهایی برای تربیت جامعه کافی نیست بلکه همراه آن باید محبت و گذشت و عفو و اغماض نیز جزء ملکات عمومی شود و خانواده بشری تأسیس گردد. زیرا همچنانکه در واحد خانواده صلح و صفا و

گذشت و وفا مایه استقرار و بهم بستگی خانواده است همین احساسات رقیقه باعث اتحاد عموم بشر و بالنتیجه سعادت عالم انسانی نیز خواهد بود و به کمک عمل و آداب اخلاقی، خطا و تجاوز و خشونت جای خود را به آداب و اعمال انسانی و روحانی خواهد داد.

دو نکته در آخرین بحث اهمیت دارد:

نخست آنکه دین امری شخصی است. اساس آنرا باید از ایام کودکی تعلیم داد. اما نباید مردم را به آن امتحان کرد. تفتیش عقائد و افکار و ارزیابی روش و اعمال جا ندارد و کسی مؤدی و مدعی دیگری نیست. تجاوز از اصول و مبانی انسانی به اتکاء و بهانه دانش و تحقیق مخالف عهد و میثاق الهی و مردود است.

دوم اینکه سیاست حاضر که در سراسر جهان معمول و مقبول است مخالف سیاست الهی است که در امر بهائی به آن توجه و تأکید شده زیرا سیاست روحانی ناظر به وحدت و به منظور استقرار وحدت در ظلّ تعالیم الهی است و عموم افراد انسانی در آن شریکند و اصول و قواعد آن در نظم اداری بهائی تشریح شده است. اما سیاست حاضر که از نظر امر بهائی مردود است سیاست مخالفت و رو در روی احزاب و نهایتاً ایجاد اکثریت و اقلیت‌های حزبی و سیاسی است و ناگفته پیداست که با وحدت عالم انسانی که حقیقت هدف وجود بشری است سازگار نیست اینست که تفکیک دین و حکومت و عدم مداخله در سیاست به عنوان دو اصل مهم شناخته شده است. اما این دو اصل مربوط به این زمان است که دین به صورت مذاهب مختلفه درآمده و هر مذهبی بنا بر توجیه و تفسیر خود از ایمان مردم در میدان سیاست به نفع خود استفاده می نماید. تفکیک دین و حکومت با امر بهائی رابطه مستقیمی ندارد و فقط قدمی در راه رفع مشکلات حاضر جهانی است که به علت ورود دین در صحنه سیاست و حکومت مشکلات عالم وسعت و شدت بیشتری پیدا کرده است. اما اصل عدم مداخله در امور سیاسی یعنی سیاست کنونی که در امر بهائی مردود شمرده شده به اعتبار این است که با اصل وحدت بشر که اساس تعالیم بهائی است منافات دارد زیرا سیاستها در عصر ما محدود به منافع شخصی و گروهی و فرق و احزاب است.

دورنمای آتیه عالم در آینه فکر و اعتقاد بهائی تصویری از دنیائی متحد در ظلّ اصول وحدت عالم انسانی است که دین و حکومت و اجتماع در کیفیتی هماهنگ بر اساس سیاست مبتنی بر حقّ و عدالت در خدمت سعادت عالم بشری می کوشد و حکومتها جزئی از نظام دینی است که حقوق همه افراد را پاس می دارد و روابط عمومی اجتماع را سامان می دهد و افراد را در سایه تربیت صحیح اخلاقی و دینی در طریق کمال انسانی سیر می نمایند.

شواهد زیر از آثار مبارکه حضرت بهاء الله مؤید مطالبی است که ذکر شد.

"در اصول احکام که از قبل در کتاب اقدس و سایر الواح نازل امور راجع به سلاطین و رؤسای عادل و امنای بیت عدل شده و منصفین و متبصرین بعد از تفکّر اشراق نیر عدل را به عین ظاهر و باطن در آنچه ذکر شده مشاهده نمایند." (۵۰)

"رجال بیت عدل الهی باید در لیالی و ایام به آنچه از افق سماء قلم اعلی در تربیت عباد و تعمیر بلاد و حفظ نفوس و صیانت ناموس اشراق نموده ناظر باشند." (۵۱)

"جنود منصوره در این ظهور اعمال و اخلاق پسندیده است و قائد و سردار این جنود تقوی الله بوده اوست دارای کلّ و حاکم بر کلّ." (۵۲)

"سبب اعظم و علت کبری از برای ظهور و اشراق نیر اتحاد دین الهی و شریعه ربّانی بوده و نمو عالم و تربیت امم و اطمینان عباد و راحت من فی البلاد از اصول و احکام الهی." (۵۳)

"قل اول الحکمة و اصلها هو الاقرار بما بینة الله لانّ به استحکم بنیان السیاسة التي كانت درعاً لحفظ بدن العالم." (۵۴)

"اگر نفسی در کتب منزله از سماء احدیه بدیده بصیرت مشاهده نماید و تفکّر کند ادراک می نماید که مقصود آنست جمیع نفوس نفس واحد مشاهده شوند... اگر علمای عصر بگذارند و من علی الارض راتحه محبت و اتحاد را بیابند در آن حین نفوس عارفه بر حریت حقیقی آگاه شوند راحت اندر راحت مشاهده نمایند آسایش اندر آسایش." (۵۵)



"ای پسران انسان دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است او را سبب و علت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضا نمائید. اینست راه مستقیم و اس محکم متین. آنچه بر این اساس گذاشته شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزند." (۵۶)

"باید اول هر امری آخر آن ملاحظه شود و از علوم و فنون آنچه سبب منفعت و ترقی و ارتفاع مقام انسان است اطفال به آن مشغول گردند تا رائقه فساد از عالم قطع شود و کل به همت اولیای دولت و ملت در مهده امن و امان مستریح مشاهده شوند." (۵۷)

"اگر انسان به قدر و مقام خود عارف شود جز اخلاق حسنه و اعمال طیبه راضیه مرضیه از او ظاهر نشود." (۵۸)

"در اصول و قوانین بابی در قصاص که سبب صیانت و حفظ عباد است مذکور و لکن خوف از آن ناس را در ظاهر از اعمال شنیعه نالایقه منع مینماید اما امری که در ظاهر و باطن سبب حفظ و منع است خشیه الله بوده و هست اوست حارس حقیقی و حافظ معنوی باید به آنچه سبب ظهور این موهبت کبری است تمسک جست و تشبث نمود." (۵۹)

"دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم چه که خشیه الله ناس را به معروف امر و از منکر نهی نماید اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند." (۶۰)

"اصل الحکمة هی الخشیه عن الله عز ذکره و المخافة من سطوته و سیاطه و الوجل من مظاهر عدله و قضائه." (۶۱)

#### مآخذ

- ۱- کتاب عهدی مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، آلمان ۱۳۷ بدیع، ص ۱۳۷
- ۲- دهخدا علی اکبر لغت نامه، حرف س ذیل کلمه سیاست

- ۳- البستانی بطرس محیط المحيط، ذیل ساس یسوس
- ۴- تحقیق در شکل و ترکیب اصلی اسم این دو کتاب از این بحث خارج است خصوص آنکه نویسنده نه یونانی می داند نه لاتین. اما نقل این دو اسم آنچنانکه محققین مانند محمدعلی فروغی در "سیر حکمت در اروپا" و فؤاد روحانی در مقدمه ترجمه "جمهوریت افلاطون" بکار برده اند برای ارجاع مطلب کافی به نظر می رسد.
- ۵- اخلاق ناصری مقال سوم در سیاست مدن
- ۶- رساله سیاسیّه
- ۷- قرآن مجید الحجرات (۴۹) آیه ۱۰
- ۸- قرآن مجید الحشر (۵۹) آیه ۹
- ۹- لوح مقصود مجموعه از الواح... بعد از کتاب اقدس... ص ۱۰۰
- ۱۰- کلمات فردوسیّه - مأخذ بالا ص ۳۷
- ۱۱- کلمات فردوسیّه - مأخذ بالا ص ۳۶
- ۱۲- لوح مقصود مأخذ بالا ص ۱۰۱
- ۱۳- لوح مقصود مأخذ بالا ص ۱۰۴
- ۱۴- لوح مقصود مأخذ بالا ص ۱۰۵
- ۱۵- لوح حکمت مأخذ بالا ص ۹۰
- ۱۶- بشارات و اشراقات مأخذ بالا ص ۱۴ . ص ۷۵
- ۱۷- بشارات و اشراقات مأخذ بالا ص ۱۴ و ص ۷۵
- ۱۸- اشراقات (اشراق سیّم) مأخذ بالا ص ۷۴
- ۱۹- لوح مقصود مأخذ بالا ص ۱۰۲
- ۲۰- لوح دنیا مأخذ بالا صص ۵۰-۵۱
- ۲۱- لوح مقصود مأخذ بالا ص ۱۰۰
- ۲۲- لوح ملکه آثار قلم اعلی، کتاب مبین. چاپ کانادا ۱۵۳ بدیع ص ۵۶
- ۲۳- لوح مقصود مجموعه ای از الواح... بعد از کتاب اقدس ص ۱۰۵
- ۲۴- لوح مقصود مجموعه ای از الواح... بعد از کتاب اقدس ص ۱۰۴

- ۲۵ - لوح مقصود مجموعه ای از الواح... بعد از کتاب اقدس ص ۱۰۱
- ۲۶ - لوح مقصود مجموعه ای از الواح... بعد از کتاب اقدس ص ۱۰۰
- ۲۷ - لوح مقصود مجموعه ای از الواح... بعد از کتاب اقدس ص ۱۰۱
- ۲۸ - لوح مقصود مجموعه ای از الواح... بعد از کتاب اقدس ص ۱۰۳
- ۲۹ - لوح مقصود مجموعه ای از الواح... بعد از کتاب اقدس ص ۱۰۴
- ۳۰ - لوح اتحاد ادعیّه حضرت محبوب. چاپ مصر ۷۶ بدیع صص ۷-۳۹۶
- ۳۱ - لوح مقصود مجموعه ای از الواح... بعد از کتاب اقدس ص ۱۰۳
- ۳۲ - لوح مقصود مجموعه ای از الواح... بعد از کتاب اقدس ص ۱۰۶
- ۳۳ - لوح سیّد مهدی دهجی مأخذ بالا صص ۳-۱۲۲
- ۳۴ - اشراقات (اشراق هشتم) مأخذ بالا ص ۷۵
- ۳۵ - کلمات فردوسیّه (ورق ششم) مأخذ بالا ص ۳۶
- ۳۶ - کتاب اقدس آیات شماره های ۱۲۳ و ۱۲۵
- ۳۷ - کلمات فردوسیّه (ورق نهم) مجموعه ای از الواح... بعد از کتاب اقدس ص ۳۹
- ۳۸ - بشارات (بشارت سیزدهم) مأخذ بالا ص ۱۴
- ۳۹ - کلمات فردوسیّه (ورق چهارم) مأخذ بالا صص ۳۶-۳۵
- ۴۰ - کتاب عهدی مأخذ بالا ص ۱۳۴
- ۴۱ - کلمات فردوسیّه (ورق هفتم) مأخذ بالا ص ۳۷
- ۴۲ - لوح دنیا مأخذ بالا ص ۴۸
- ۴۳ - لوح دنیا مأخذ بالا صص ۵۱-۵۰-۴۹
- ۴۴ - اشراقات (اشراق ششم) مأخذ بالا ص ۷۴
- ۴۵ - لوح مقصود مأخذ بالا ص ۹۶
- ۴۶ - لوح مقصود مأخذ بالا ص ۹۷
- ۴۷ - لوح دنیا مأخذ بالا ص ۴۶
- ۴۸ - مفاوضات چاپ هلند ۱۹۰۸ میلادی ص ۱۲۰
- ۴۹ - تأکید در باره وحدت کلمه در آثار الهیّه مکرر است حضرت بهاء الله در لوح اتحاد می فرمایند:

"انه انزل الدليل و اظهر السبيل اياكم ان تختلفوا فيما نزل من سماء مشية ربكم  
المقتدر القدير. (لوح اتحاد ادعية حضرت محبوب. چاپ مصر ص ۳۹۴)  
از حضرت نقطه درقيوم الاسماء "يا اهل الكتاب لا تفرقوا الدين لانفسكم بعد ما  
قد جاء الكتاب من عندالله بالحق." (سورة بيست و سوم) و در قرآن مجيد نيز  
نازل "واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا." (سورة آل عمران "۳" - آية ۱۰۳)

۵۰ - لوح دنيا مجموعه اى از الواح... بعد از كتاب اقدس ص ۵۳

۵۱ - اشراقات مأخذ بالا ص ۷۳

۵۲ - اشراقات (اشراق چهارم) مأخذ بالا ص ۷۴

۵۳ - اشراقات (اشراق نهم) مأخذ بالا ص ۷۶

۵۴ - لوح حكمت مأخذ بالا ص ۹۰

۵۵ - لوح مقصود مأخذ بالا ص ۹۶

۵۶ - لوح مقصود مأخذ بالا ص ۱۰۲

۵۷ - لوح مقصود مأخذ بالا ص ۱۰۲

۵۸ - لوح مقصود مأخذ بالا ص ۱۰۵

۵۹ - لوح دنيا مأخذ بالا ص ۵۳

۶۰ - اشراقات (اشراق اول) مأخذ بالا ص ۷۳

۶۱ - اصل كل الخير مأخذ بالا ص ۹۲

## لفظ غمام و غيوم در آثار مبارکه بهائی

لفظ غمام به معنی ابر سفیدی است که آسمان را بپوشاند و در آثار مبارکه بهائی به تلویح روحانی مکرر آمده است. لفظ غمام مفرد است و جمع آن غمام است ولی کمتر در آثار مبارکه آمده است. لفظ دیگری نیز که به معنای ابر است غیم می باشد که در حقیقت بنا بر نظر اهل فن مقلوب کلمه میغ فارسی است. اما در آثار مبارکه فقط لفظ جمع آن که غیوم باشد مکرر آمده است و متداول ترین ترکیبات آن غیوم کثیفه است که کثیف در این ترکیب بمعنی متراکم و غلیظ است و از لفظ کثیف به معنی و مفهوم متداول در فارسی کاملاً متفاوت است.

سابقه غمام را در قرآن باید جست. نخست در آیاتی که مربوط به بنی اسرائیل است که خداوند سایه ابر بر آنها انداخت تا آنها را از تابش خورشید محفوظ دارد که با توجه به آیات دیگر مقصود حفظ آنها از اعراض و انحراف از اوامر حضرت کلیم است. اما یک مورد آن مربوط به وعود آتیه و ظهور الله است. در سوره بقره آیه ۲۱۰ چنین آمده است هل ينظرون الا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام والملائكة و قضی الامر والى الله ترجع الامور.

در تورات و انجیل نیز لفظ ابر و غمام به مفهوم مقام تجلی حق جل جلاله به خلق مکرراً بکار رفته است.

برای نمونه موارد ذیل نقل می شود:

" چون ابواب عنایت مفتوح می گردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر میشد. " ( کتاب ایقان )

" فسوف تنظرون الينا على غمام من نور وان الملك قد كان عندالله الحي في شأننا على الحق بالحق مكتوبا. " ( قیوم الاسماء، سورة الاشارة ۳۴ )

" هم سحائب الرحمة و غمام الفضل و سرج الهداية و ادلائى بين البرية ان يكونن ثابتاً على امرى. " ( مائده آسمانی ج ۸ ص ۴۰ )

از تورات از مجموعه عهد قدیم: " چون هارون بتمامی جمعیت بنی اسرائیل سخن گفت بسوی صحرا نگریستند و اینک جلال خداوند در ابر ظاهر شد. " ( سفر خروج باب ۱۶ آیه ۱۰ )

از عهد جدید: " ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که اینست پسر حبیب من که از وی خشنودم او را بشنوید. " ( انجیل متی باب ۱۷ آیه ۵ )

البته کیفیت بیان مطلب در آثار مبارکه بهائی که عین بیان نازله است با متون تورات و انجیل که ترجمه ظاهری از اصل است مورد توجه اهل نظر خواهد بود.

## حروف علیین و حروف سجّین

قبل از توضیح و تبیین در باره دو اصطلاح حروف علیین و حروف سجّین جا دارد مقدمه ای در باره این دو اصطلاح ارائه شود.

نخست این که اگر چه حرف و جمع آن حروف در همه زبان ها برای واحد نخستین کلمات و جملات و بالنتیجه بیان مقصود نویسنده و گوینده معمول و متداول است، ولی در این مورد به مفهومی کاملاً انتزاعی بکار رفته است. این کیفیت از ابداعات حضرت باب اعظم است که خود را نقطه بیان و مظاهر الهیه را بنام نقطه ظهور در هر دور تسمیه فرموده و حروف را از آن مشتق فرموده است. حضرت نقطه اولی در کتاب بیان فارسی می فرماید "کل حروف لفظیه بنقطه متکون میگردد و ارواح آن به نقطه حقیقت واو است در فرقان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و در بیان ذات حروف السبع (اسم مبارک) و در ظهور من یظهره الله آن حقیقت الهیه و کینونیت ربّانیه..." (واحد سوم، باب یازدهم) به همین مقیاس مؤمنین را به حروف مسمی فرموده و اطلاق حروف حی بر مؤمنین اولیه به همین مقیاس و اساس است.

دو اصطلاح علیین و سجّین از اصطلاحات قرآنی و مذکور در سوره المطففین (سوره ۸۳) است. علیین کتابی است که حساب اهل ایمان در آن مرقوم و ضمناً مقامی است که در تحت العرش قرار دارد که جایگاه برگزیدگان یعنی اهل ایمان است (بهشت). لفظ علیین از مشتقات فعل علا یعلو است. سجّین که مشتق از فعل سجن است کتاب حساب اهل کفر و طغیان و منزلگاه آنان است و در ادنی مراتب دوزخ قرار دارد.

اصطلاح حروف علیین از اصطلاحات کتاب مبارک بیان است و به مؤمنین مخلصین اطلاق شده و در مقابل آن حروف دون علیین است که در بیان آمده و باب چهارم از واحد دوم بیان فارسی به معرفی حروف علیین و دون آن تخصیص یافته و عنوان آن اینست "الباب الرابع من الواحد الثانی فی بیان ذکر حروف العلیین و دونها."

جالب اینکه اصطلاح سجّین مطلقاً در بیان نیامده و در حقیقت حروف دون علیین متضمن همان مفهوم است اما اصطلاح سجّین در آثار دیگر حضرت نقطه اولی و در آثار حضرت بهاءالله نیز زیارت میشود.

در فرهنگ بزرگ سخن در ذیل واژه علیین چنین آمده:

۱- (مجاز) بهشت یا طبقه بالائی آن: " چون طاوس علیین می خرامید..."

(جمال زاده)

۲- (مجاز) آسمان: " که برده باشد نام ثری به علیین (سعدی)

۳- (مجاز) (ادیان) عالم بالا که جایگاه ارواح پاک و فرشتگان مقرب است " جای روح پاک علیین بود" (مولوی)

۴- (صفت) بلند، بلند مرتبه: " الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را به آسمان علیین برد" (نظامی عروضی)

و در ذیل واژه سجّین آمده:

۱- دوزخ یا طبقه ای از آن: " قتلگاه را به صورت صحنه سجّین در آورد" (جمال

زاده) یا " اکنون روح حسین در علیین و روح فرعون در سجّین است" (جامی)

۲- (مجاز) زندان، بند: " فتنه در خواب و ظلم در سجّین" (سنائی)



## کاربرد واژه "بهاء" در آثار مبارکه

بهاء در عربی بمعنی زیبایی و آراستگی یا جلال و جمال است و در فارسی بها که لغتی کاملاً مستقل از عربی است به مفهوم ارزش و قیمت است.

اگر چه استفاده از لفظ بهاء در عربی سابقه دیرینه دارد، اما در آثار حضرت نقطه اولی بطور اخصّ جزء اسماء مخصوص به من یظهره الله (موعود بیان) است و همچنین بعنوان تحیّت نیز بکار رفته است. منشاء استعمال آن از دعای اسلامی سحر رمضان است که میفرماید "اللّهم انی اسئلك من بهائك بابهاه... الخ"

در آثار بهائی علاوه بر اینکه عنوان بهاء الله لقب خاصّ حضرت موعود بیان است بعنوان تحیّت و سلام نیز بکار میرود و علیه بهاء الله و مشتقات آن بسیار مورد استفاده بوده و هست.

حضرت عبدالبهاء در تبیین آیه قرآنی "و یحمل عرش ربّک یومئذ ثمانیه" میفرمایند که مقصود از این آیه اشاره به عدد اسم اعظم است که معادل عدد ۹ می باشد که همان کلمه مبارکه بهاء است. زیرا عدد ۸ حامل عدد بعد آن یعنی ۹ است.

### شواهد:

"ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیّت اولیّه باشد بهاء الله بوده و هست که کلّ شیء نزد بهاء او لا شیء بوده و هست." (بیان واحد سوم - باب پانزدهم)

"طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر ربّه فانّه یظهر و لا مردّ له من عند الله فی البیان" (بیان واحد سوّم - باب شانزدهم)



Collected Essays of Dr. Muhammad Afnan

Published by Andalib

Cover Design by: Mitra Rashidi (Zoghi)

Dundas, Ontario, Canada

Copyright: 2013, 169 B.E

ISBN: 978-0-9879534-1-4

Printed in China

*Collected Essays*  
*of*  
*Dr. Muhammad Afnan*

**Inside front cover**

## **Back Cover Design**